تاریخ مشروطهٔ ایران

احمد کسروی

امیرکبیر تقدیم میکند . . .



موسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر

چاپ ششم این کتاب در خرداد ماه سال ۱۳۴۴ شمسی در چاپخانهٔ شرکت سهامی افست بپایان رسید.

۵۱

تاریخ مشروطهٔ ایران

از ناشر ....

اکنون بیش از چهل و پنج سال است کشور ما با روش مشروطه اداره میشود ، یا باید بشود ، ولی‌هنوزحتی همه‌آنانکه خواندن و نوشتن هم میدانند معنی مشروطه را بدرستی نمیدانند واز تاریخ مشروطه وارزش مبارزات نهضتی که این‌تغییر رژیم را بوجود آورد آگاهی ندارند و اگر این وضع فقط مولود غرض یا سوء سیاست هیئت‌های حاکمه نباشد زائیده‌کوتاهی و قصورنویسندگان ما در این قسمت از زمان هست .

هرگاه ازیك عدهٔ معدودی‌که لاینقطع درجریان حوادث‌سیاسی یا همنشین کتاب هستند بگذریم وقتی ازکسان زیادی بخواهیم‌که نام ده تن از پیشوایان مشروطه طلبان ایران و پنج تن از مخالفان سرسخت آنها را بشمارند ، اگر بپرسیم از بعد از مشروطه چه تغییراتی دروضع سیاسی و اجتماعی‌کشور ما پدید آمده یا بایستی‌آمد ، اگر استفسارکنیم‌که چه نوع اشخاصی هم اکنون بیش‌از همه بنام مشروطه، مردم را در وضعی بدتر از سابق‌گرفتار میخواهند ، و چرا و چگونه ، جوابهای قاطع و روشنی نخواهیم شنید .

هر سال روز مشروطه راکه سیزدهم مرداد است در روز چهاردهم مرداد جشن میگیریم و دولت آتش‌بازیهایی ترتیب میدهد وعدهٔ معلوم و منحصری را بمجالس معلوم ومنحصری دعوت میکند و بآنان شیرینی ومشروبات‌میخورانند، در روزنامه‌ها هم بنام جشن مشروطه (چیزهایی) مینویسند ولی با وجود این هنوز اکثریت مردم‌مشروطیت را ، بمعنی اصطلاحی‌کلمه : (درك) نکرده‌اندو نویسندگانی‌که برای‌کمك بفهم‌کاملتر مردم در این باره چیزی نوشته باشند انگشت شمارند .

بسیاری از نویسندگان و تاریخ نویسان ما در دوگوشه از محیط ابتذال قرار دارند : دسته‌ای از آنها اسیرانی‌دردست‌کسانی هستندکه از جهل وخفقان مردم سود میبرند و دسته‌ای دیگر چنان بی هنریا کوته‌اندیشه‌اندکه نه نیروی سنجش دارند و نه جرأت اظهـار عقیده . اما دستهٔ سوم‌که بروشنی می بینند و بصراحت میگویند همیشه در اقلیت بوده‌اند وهمیشه‌آنها را در معرض اتهامات گوناگون قرارداده‌اند تا دستهٔ اول بر مرکب مراد خود سوار باشند ، و نتیجه این وضع همین است‌که شما خوانندهٔ این‌کتاب میدانید .

کارتاریخ نویسی درمحیط ما چنان نارسا وخام مانده است‌که غالب‌کتب تاریخ ازنوشته‌های معاصرین بصورت یك پروندهٔ خبرنگاری‌یا سفینهٔ غزل‌جلوه میکند وکمتر سند یا شخصی بمحاکمه دعوت میشود وکمتر پیش‌آمد و جریانی مورد تجزیه و تحلیل منطقی قرار میگیرد و در عین حال‌که « مورخ شهیر » ! فراوان داریم تاریخی‌که هردم دیگران را بقضاوت‌آن‌حواله میدهند بسیارنادر نوشته شده است .

در بارهٔ مشروطه ایران نیزکـه بزرگترین واقعهٔ تاریخی این سر زمین است چندکتابی نوشته شده‌که در این مختصر جائی برای انتقاد و مقایسهٔ آنها

نیست ولی بی تردید کتاب حاضر که در دست خوانندهٔ گرامی است با همهٔ آنها متفاوت و از همهٔ آنها ممتاز و در نوع خود بی نظیر و ارزش و اهمیت منحصر بفرد آن تردید نا پذیر است . وهمچنانکه بعض نویسندگان برای زینت کتاب خود بسیاری ازعکسهای این کتابرا عیناً گراورکرده وبدون ذکرمأخذ درکتاب خود آورده‌اند واگر پرسیده شود نمیتوانند محل اصلی آنرا جز در این کتاب نشان دهند همانطورهم بسیاری‌ازمطالب این کتابراکه ازمشاهدات یا تحقیقات شخصی‌این نویسنده است تاکنون درجرائد وکتابها نقل‌بمعنی‌کرده‌اندکه مأخذ آنرا جز در این کتاب نمیتوان یافت .

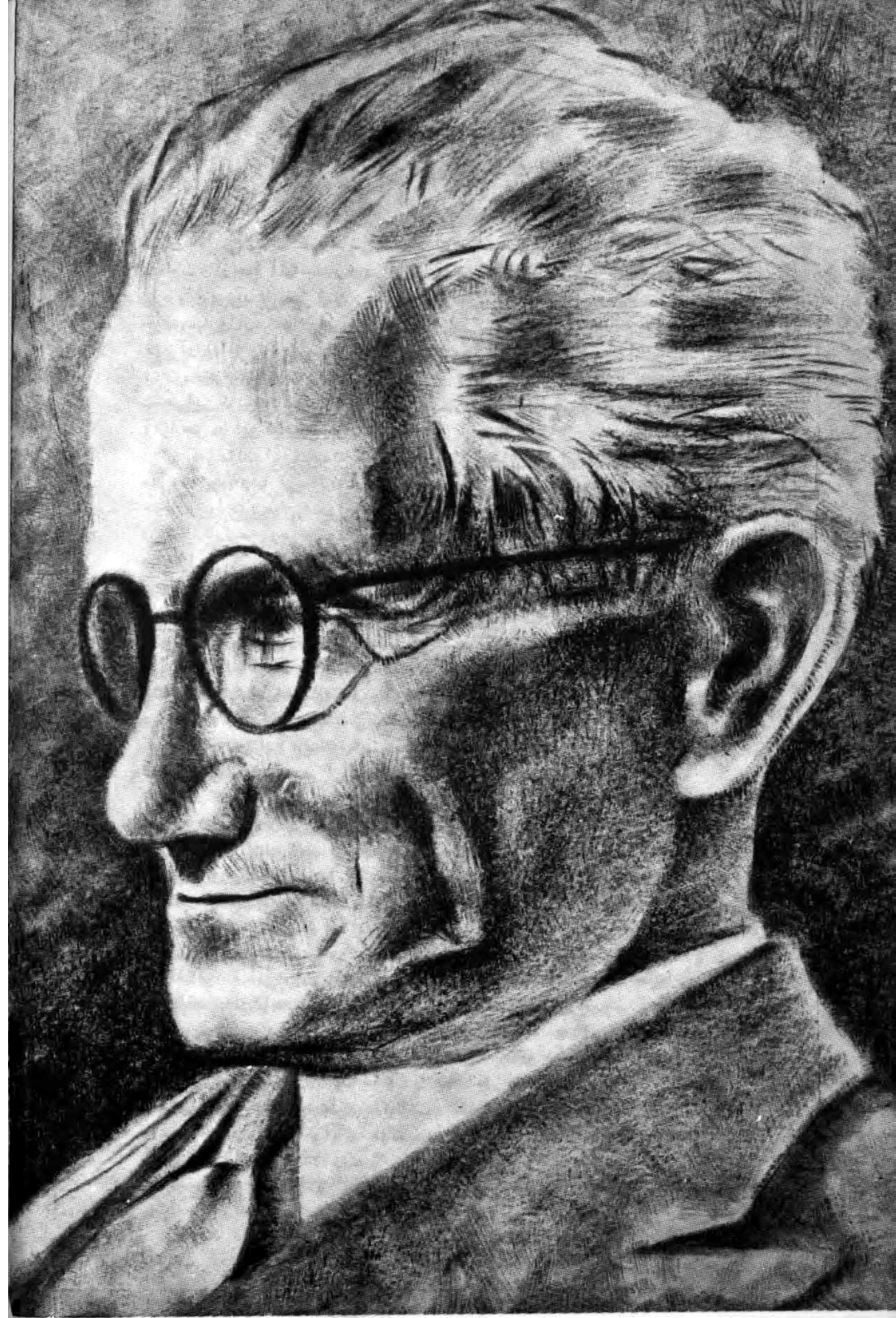
اما مؤلف این کتاب که خود شاهد وناظر اوضاع پیش ازمشروطیت وصدر مشروطه بوده و با قهرمانان نهضت مشروطه طلبی‌آشنائی ونزدیکی داشته ودر جریان حوادث و مبارزات وارد بوده و رنج برده و شکنجه دیده ، با قلم توانا وروش نگارش‌مخصوص خود تاریخ مشروطه ایرانرا با امانت‌وصراحتی‌بیمانند و تفصیل و دقتی‌کافی نگاشته است‌که هر شخص فهیم و بیغرضی را بتحسین وا میدارد و هرخوانندهٔکم اطلاعی را نیز باتمام حقایقی‌که درتاریخ مشروطه‌ایران وجودداشته‌است‌آشنا میکند،وخواننده‌رااز نوشته‌های دست‌دوم بی‌نیازمیگرداند .

بگذریم از اینکه نویسندهٔ این کتاب در چند رشته کتاب نوشت و چقدر با صراحت قلم وبیان برای خود دشمن تراشید ومخالفانش‌که ازطبقات‌مختلفی هستند در بارهٔ او چه‌ها گفتند و چگونه سعی‌ها کرده‌اند تا نام او با بی‌اعتنائی برده شود و چگونه نویسندگانی‌که صاحب مناصب و مقاماتند درست در مسائلی که مورد تخصص این نویسنده است مثلا از قبیل فارسی نویسی حتی از آوردن نام او خودداری میکنند ،آنچه مسلم و مورد اتفاق‌نظرهمه مردم صاحبنظراست این است که کسروی مردی دانشمند بود و در زبان شناسی و تاریخ نویسی مطلع و امین بود وحتی حب وبغض شخصی خود را نسبت بکسانی‌که میخواست در بارهٔ آنها سخن‌گوید « مخفی » نمیکرد و در مسائل عمومی دخالت نمیداد و چون هرگز از کسی نترسیده بود هر چه میگفت و مینوشت چیزی بودکه همانطور فهمیده بود و بآن عقیده داشت و جان خود را هم بر سرعقیدهٔ خودگذاشت .

کسروی بیش از پنجاه کتاب در رشته‌های مختلف تاریخی ، زبانشناسی ، جغرافیائی ، سیاسی ، اجتماعی ، و علمی نوشت و در همهٔ آنها دارای نظریات وتحقیقات جالب‌توجه بود و اینك این کتاب تاریخ مشروطهٔ ایران یکی ازآثار بسیار مهم این مرد است‌که تاکنون‌دو بارچاپ شده وبازهم‌نسخ آن بسیارکمیاب بود ودراین چاپ جدیدهرسه مجلدآن‌یکجاودریکجلدبخواستاران‌تقدیم میشود .

در اینجا یاد آوری یك نکته لازم بنظر میرسدکه در این چاپ جدید هیچگونه تغییر و تجدید نظری درمطالب وانشاءکتاب صورت نگرفته وبهمین ملاحظه حتی‌اسامی‌بعض خیابانها هم‌که بعداً تغییر‌یافته است بهمان‌نامهای‌زمان نگارش‌کتاب نامیده شده است .

مرداد ۱۳۳۰

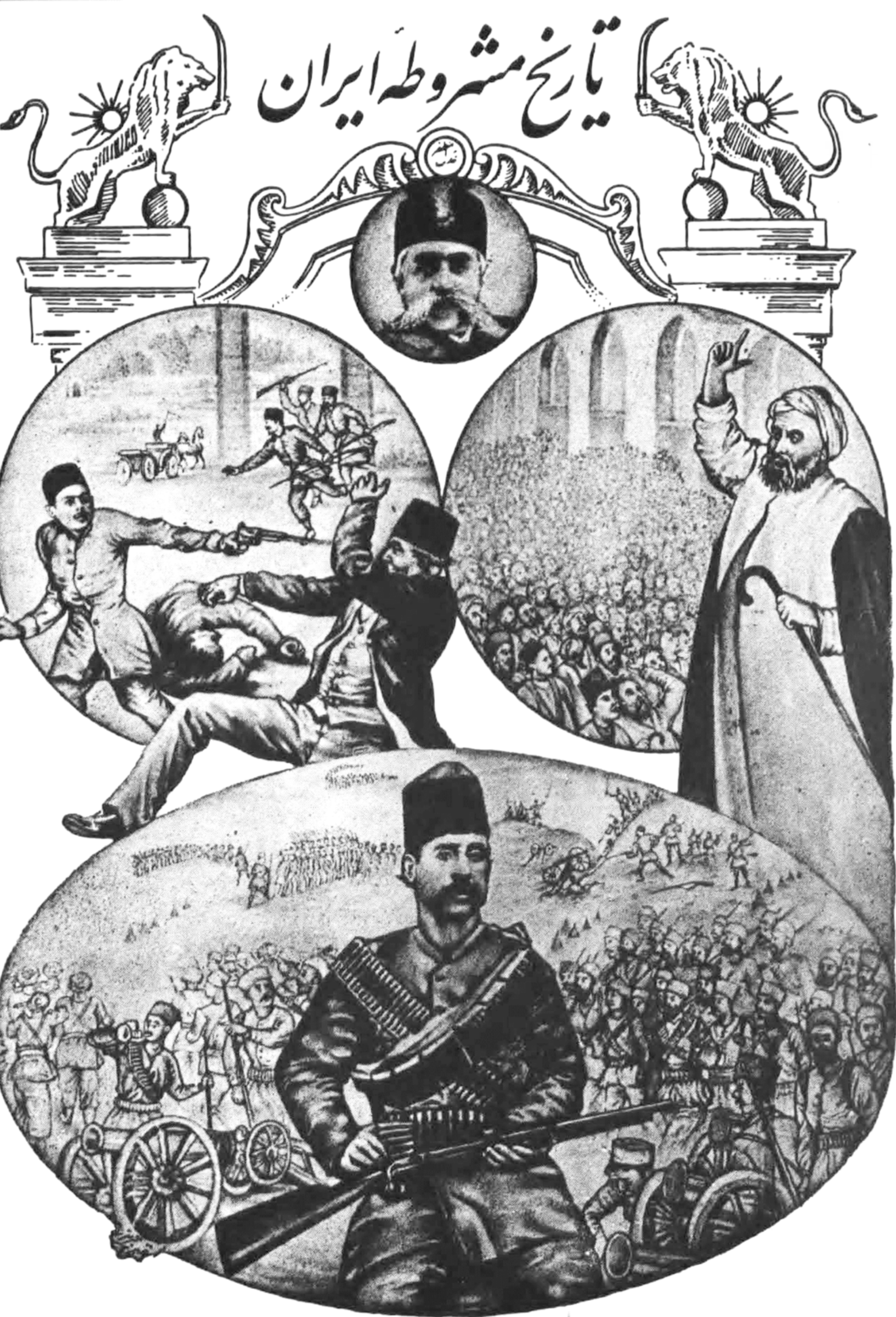


تاریخ مشروطهٔ ایران

نوشته
کسروی تبریزی

چاپ ششم

خرداد ماه ۱۳۴۴


تاریخ مشروطهٔ ایران

بخش یکم



پ ۱
شادروان سید محمد طباطبایی

بنام پاك آفریدگار

سپاس خداراکه مارا فیروزگردانید ، واینك بچاپ دوم این تاریخ آغاز میکنیم . چاپ نخست بنام « تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان» بپایان رسیده . زیرا هنگامیکه آن را آغازکردیم میخواستیم تنها پیش‌آمدهای آذربایجان را ، از آغاز جنبش مشروطه خواهی تا هیجده سال دیگر بنویسیم ، ولی چون بکارپرداختیم دیدیم جداکردن رخدادهای تهران وآذربایجان ودیگرجاها ازهم نشدنیست. ازآنسوی چون تاریخ را همراه مهنامه پیمان و کم‌کم بیرون میدادیم ، همینکه چند شماره ازآن مهنامه بیرون آمد بسیاری ازخوانندگان دلبستگی‌باین تاریخ نمودند، وآگاهیهایی‌که میداشتند برای ما نوشتند، ویادداشتهایی‌که ازخودشان یاازدیگران دردست میداشتند برای‌مافرستادند، وهچنین بافرستادن‌روزنامه‌ها، وکتابها ، وسندها ، وپیکره‌ها یاری بسیار نمودند . می‌توان‌گفت یك تکانی در میان یك دسته پدیدآمد. بااین همراهیهامارا جزآن نشایستی‌که به پیش‌آمدهای همه جا، ازتهران، و آذربایجان ، وگیلان ، و دیگر کانون های جنبش آزادیخواهی پردازیم . از این‌گذشته یکرشته انگیزه هایی درمیان بودکه مرا بنوشتن تاریخ مشروطهٔ ایران وامیداشت . این بود « تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان »، از نیمه راه خود ، رویه « تاریخ مشروطهٔ ایران » گرفت ، واکنون چاپ دوم را بهمین نام‌که درست تر وبهتراست آغاز میکنیم ، ومی‌باید دانست‌که دراین چاپ بسیار داستانها و پیکره‌ها افزوده گردیده (بویژه دربخش یکم) ، وخودکتاب نوینی شده .

اما انگیزه هـایی‌که گفتم مرا بنوشتن تاریخ مشروطه وامیداشت فهرست وار آنها را میشمارم :

۱ــ سی‌سال‌گذشت ویکی ازآنانکه درجنبش پادرمیان داشته بود ویا خود میتوانست آگاهیهایی‌گرد آورد بنوشتن آن برنخاست، ومن دیدم داستانها ازمیان میرود ودرآینده کسی‌گردآوردن‌آنها نخواهدتوانست . یك جنبشی‌که درزمان ما رخ داده ، اگرما داستان آن را ننویسیم دیگران چگونه خواهند نوشت ؟!..

۲ــ جنبش مشروطه خواهی با پاکدلیها آغازید ولی با ناپاکدلیها بپایان رسید ، و دستهایی ، ازدرون وبیرون ، بمیان آمد ،آن را بهم زد وناانجام‌گذاشت ، وکار باشفتگی کشور ، وناتوانی دولت ، وازهم‌گسیختن رشته‌ها انجامید ، و مردم ندانستند آن چگونه

آمد وچگونه رفت، وانگیزه ناانجام ماندنش چه بود. دانستن این رازها آسان نمی‌بود، واگر هم‌کسانی بگردآوردن داستانها پرداختندی باین رازهاکمتر پی‌بردندی وگیج وار درماندندی .

۳ـ شیوهٔ مردم سست اندیشه است‌که همیشه در چنین داستانی‌کسان‌ـتوانگر وبنام و باشکوه را بدیده‌گیرند وکارهای بزرگ را بنام آنان خوانند ، ودیگران راکه کنندگان آن‌کارها بوده‌اند ازیاد برند . این شیوه درایران رواج بسیار میدارد ، ودرهمین داستان مشروطه نمونه‌های بسیاری ازآن پدیدآمد. مثلا جنبش‌مشروطه رادرایران‌آقایان‌طباطبایی وبهبهانی و دیگران پدیدآوردند . ولی دیده شد درروزنامه‌ها وکتابها میرزانصرالله خان مشیرالدوله را بنیادگزار آن ستودند . درجاییکه این مشیرالدوله هیچ‌کوششی درآن راه نکرد وبلکه خواهیم دیدکه بهمدستی محمد علیمیرزا ببرداشتن آن میکوشیده ، وتنهاکاری که اوکرده اینست‌که پس‌ازبرداشته شدن عین‌الدوله بجای او نشسته ومظفرالدینشاه فرمان مشروطه را درزمان سروزیری این بیرون داده .

در تاریخ بیداری ایرانیان چاپلوسانه امیراعظم را که هیچ کاری نکرده از سران آزادی شمرده . علاءالملك راکه ازدشمنان بنام آزادی بوده ، و درزمان « خورده خود ـ کامگی » از سوی محمد علیمیرزا به پترسبورگ رفته تا زبان روزنامه هـای آزادیخواه روس راکه خرده به بیدادگری های لیاخف میگرفتند ببندد و امپراطور را بیازگزاردن لیاخف درایران خرسندگرداند ، درمیان مردان‌آزادیخواه یادکرده وتاریخچهٔ زندگانیش را نوشته .

ناآگاهی ایرانیان ازسود وزیان ، وسستی اندیشه‌های ایشان باندازه‌ایست‌که‌کسان بسیاریکه ازوزیران ودیگران بامشروطه دورویی نموده ، وازباغشاه درآمده ودربهارستان جاگرفته‌اند ، ارزبونی اندیشه بدی‌آنها را ندانسته وبچون وچرایی برنخاسته‌اند، وتاما بنویسیم‌آن‌کسان‌را ببدی نمیشناختند.

درجنبش مشروطه دو دسته پا درمیان داشته‌اند : یکی وزیران ودرباریان ومردان برجسته وبنام ، و دیگری بازاریان وکسان‌گمنام و بیشکوه . آن دسته‌کمتر یکی درستی نمودند واین دسته‌کمتر یکی نادرستی نشان دادند . هرچه هست‌کارها را این دسته‌گمنام وبیشکوه پیش بردند وتاریخ باید بنام اینان نوشته شود .

ولی‌چون سستی اندیشه وپستی خوی‌ها وارونهٔ این را خواستاراست، دراین چندگاه بیکار ننشسته و بوارونه‌گردانیدن داستانهاکوشیده و برروی راستیها پرده‌هایی‌کشیده ، و اگرنوشتن تاریخ باینان ، باین سست اندیشگان ، واگزارشدی بیگمان همه داستان‌ها را وارونه‌گردانیده وتاریخ را بنام دستهٔ نادرست دیگرپرداختندی .

۴ـمردم ایران‌که‌گرفتارپراکندگی اندیشه‌اند، وشماده تن‌را دارای یك راه ویك اندیشه نتوانید یافت، پیش‌آمد مشروطه زمینه دیگری برای پراکنده‌اندیشی‌ها شده بود ،

وبارها درانجمن هاگفتگو بمیان آمده ویك رشته سخنان خام وبی پایی ازکسانی شنیده میشد . در یك جنبشی‌کــه هزاران مردان ارجمند و پاك بکوشش برخاستند ، و هزاران جوانان جان در راه آن باختند ، بی خردانی از نا آگاهی این را یك پیش آمــد بسیار کوچکی وانموده وچنین میگفتند : « چیزی بود دیگران پیش آورده بودند و خودشان هم برداشتند»

اینان را چندین درد وبیچارگی هم آمیخته : از یکسو ناآگاهی ونادانی ، که از داستان جنبش و رازهای آن چیزی نمیدانند ، و از یکسو رشك و خود خواهی ، که چشم دیدن وشنیدن نیکی‌های دیگران نمیدارند ، واز یکسو دشمنی‌کــه خودشان یا پدرانشان با جنبش آزادی نموده‌اند ، و با آنکه امروز ازسود و نتیجهٔ مشروطه بهره می‌برند هنوز کینه ازدل نزدوده‌اند. اینها دست بهم داده بچنان‌گفته‌های پست بیخردانه‌شان وامیداشت، و چون داستان جنبش نوشته شده و کسی آگـاهی درستی از آن نمیداشت پاسخ گفته نمی‌شد .

۵- چنانکه‌گفتیم درجنبش مشروطه‌کارراکسان گمنام وبیشکوه ازپیش بردند ، ولی چون خواسته میشد جنبش ناانجام بماند آنمردان غیرتمند راکنار زدند ، وتا توانستند بد رفتاری نمودند، وزندگی رابآنان تلخ گردانیدندکه خود داستان دلسوز دیگریست، واین بسیارناسزا بودکه چنان مردانی نامهایشان نیزازمیان رود وباری درتاریخ ارجشناسی از آنان‌نموده‌نشود وراستیهابی‌پرده نگردد. این‌کارنه بخدا خوش‌افتادی ، ونه باراستی‌پرستی وپاکدلی سازش داشتی، وازآنسوی چه ازدیده پیشرفت توده وکشور، وچه ازدیده رواج- خویهای ستوده زیانهای بسیار ازآن پدیدآمدی .

۶- بسیاری ازپیش آمدهای ایران در زمان جنبش آزادیخواهی، در روزنامه ها و کتابهای اروپایی نوشته شده، ولی پیداست‌که نویسندگان جزدرپی سودکشورخودنبوده‌اند وبرخ دادها رویهٔ دیگری پوشانیده‌اند، وما اگراین تاریخ را ننوشتیمی‌آنهاسندگردیدی وبزیان ایران همیشه پیش رفتی .

۷- یکی ازگرفتاریهای ایرانیانست‌که پیش آمدها را زود فراموش‌کنند ، و مــا می‌بینیم دسته‌های انبوهی‌آن زمانهای تیره‌گذشته را ازیادبرده‌اند، وازآسایشی‌که امروز میدارند خشنودی نمینمایند، ویك‌چیزی دربایدکه همیشه روزگار درهم و تیره‌گذشته را درپیش چشم اینان هویداگرداند .

ازهرباره‌که بیندیشیم بایستی این تاریخ نوشته شود ومن خودرا ناگزیردیده وبآن برخاستم وپس ازرنجهای بسیاراینك باین‌نتیجه رسیده‌ایم‌که یك چاپ درستی ازآن بیرون دهیم. وچون نیك مردانی «شرکتی» پدیدآورده و در رفت این‌چاپ را دراین‌هنگام‌گرانی کاغذ و چاپخانه بگردن‌گرفته اند در اینجا من سپاس میگزارم و در بخش بازپسین‌کتاب چگونگی شرکت ونامهای پدیدآورندگان آن را خواهیم آورد .

در اینجا میباید چند چیز را یادآوری کنم :

۱) کسانی چون خودرا تاریخ نویس می‌پندارند مراهم دررد‌هٔ خود میشمارند. بآنان یادآوری میکنم که من تاریخ نویس نیستم ودر ردهٔ ایشان نمیباشم . بسیارکسانی بیك‌کاری برخیزند واز ردهٔ‌کنندگان آن‌کار نباشند .

۲) آنچه راکه دراین تاریخ آورده ام ، بیشتر آنها از روی آگاهیهــاست‌که خود میداشتم ویا جسته بدست‌آوردم ، وچیزهایی را هم ازکتابها، و روزنامه‌ها، ویادداشتها(که فهرست آنها را دربخش بازپسین خواهم آورد) برداشته‌ام . هرچه هست این‌کتاب ازروی جستجو وفهم واندیشه نوشته گردیده ودرخورآن میباشدکه ازسندهای تاریخ ایران شمرده شود. دیگران هم اگرخواهند ، ازنوشته‌های این بردارند، وبنام‌کتاب (نه بنام من) میان نوشته‌های خودیادکنند. این شیوه‌ای‌که‌کسانی درایران پیش‌گرفته‌اند وسخنی یاکتابی‌را برداشته وبا دستبردهایی دیگرگردانیده وبدزدی بنام خود پراکنده میکنند شیوهٔ بسیار پستی‌است وهمیشه بایداین‌کسان را به پستی‌شناخت.

۳) کلمهٔ «آقا» را تاتوانیم برسر نامها نخواهیم‌آورد. چه این معنایی دربرنمیدارد و نادانسته‌ای را دانسته نمیگرداند. مردم در روبرو یکدیگررا «آقا» میخوانند واین یك گونه پاسداریست‌که باهم مینمایند، ولی درتاریخ جایی برای چنین‌کاری نیست. مگرآنان که همیشه «آقا» بانامهاشان بوده‌است وماهم ناگزیریم بیاوریم .

اما لقبها ، ما دوست میداشتیم آنهــا را هم یاد نکنیم ولی بچند انگیزه ناچاریم : نخست بسیار کسانی با لقب شناخته شده اند و ما نامهــای آنان را نمی شناسیم . دوم در تلگرافها و نوشته‌هاکه خواهیم آورد بیشتر لقبها یادشده و این نیك نبودی‌که تاریخ را دوگونه‌گردانیم ، و درآنهاکه لقب آورده شده ، ما تنها نامها را یادکنیم . سوم باید در تاریخ‌کوشید و داستان‌ها را بدانسان‌که رواده نشان داد ، وتا بتوان براستی‌ها نزدیکتر رفت ، وبرداشتن لقب هــا با این نکته ناسازگار بودی و داستان ها را بدانسان‌که بوده نشان ندادی .

ما که بدی‌ها وکمی‌های آنزمان را بازمینماییم یکی ازآن‌کمیها وبدیها این لقبها بوده وبهیچ راه نبایستی آن‌ها را نشان ندهیم ودیگرگردانیم .

راست است‌که لقب ازمیان رفته ، ولی باید دانست‌که‌کلاهها ورختهای‌گوناگون آن زمان هم ازمیان رفته. درجاییکه مادر پیکره‌ها آن‌کلاهها ورختها را نشان میدهیم وآن را کمکی بروشنی تاریخ می‌شماریم ، انگیزه نمیداشت‌که از لقب‌ها پرهیزجوییم .

دربارهٔ خان ومیرزا ونامهای شهرهایی‌که دیگر شده نیز این سخن را می‌گوییم و اینها را هم بداند ان‌که آن روز بوده خواهیم آورد تا برسیم بآن زمانی‌که اینها برداشته شده ویا دیگرگردیده .

تهران بهمن‌ماه ۱۳۱۹

احمد کسروی

گفتار یکم

ایرانیان چگونه بیدار شدند؟..

دراین‌گفتار سخن رانده میشود از پیش‌آمد-
های ایران از زمان حاجی میرزا حسینخان
سپهسالار تا آغاز جنبش مشروطه خواهی.

ایران پیش از جنبش مشروطه

میدانیم‌که چون نادرشاه کشته‌گردید آن بزرگی‌که با کوششهای خودبرای ایران پدیدآورده بود ازمیان رفت. ولی ایران بازیکی ازکشورهای بنام آسیا شمرده میشد، وکریمخان و جانشینان او، اگرچیزی بکشور نیفزودند چیزی‌هم ازآن نکاستند. لیکن درزمان قاجاریان ایران بسیار ناتوان‌گردید، وازبزرگی، وجایگاه، وآوازهٔ آن بسیارکاست، و انگیزهٔ این، بیش ازهمه یك چیزبود، وآن اینکه جهان دیگرشده وکشورها بتکان آمده، ولی ایران بهمان حال پیشین باز میماند.

از سال ۱۱۵۷ (۱۲۹۳) که‌کریمخان زند درگذشت تا سال ۱۲۱۲ (۱۲٤۹) که فتحعلیشاه‌بدرود زندگی‌گفت پنجاه واندسال بود، ودراین زمان‌کم دراروپاتکانهای‌سختی پیداشده، وداستانهای تاریخی بیمانندی، ازشورش فرانسه، وپیدایش ناپلئون و جنگهای پیاپی‌آن، وجنبش توده‌ها، وپیشرفت فن‌جنگ، وپدیدآمدن‌افزارهای نوین، وماننداینها- رو داده، و درنتیجهٔ آنها دولتهای بزرگ ونیرومندی پیدا شده بود. کشور ایران ازآن تکانها و دیگرگونیها بی‌بهره و ناآگاه مانده، و راستی‌آنست‌که نه پادشاهان قاجاری، ونه سرجنبانان توده، ازآن تکان و دیگرگونیها سر درنمی‌آوردند، وناآگاهانه با شیوهٔ کهن خود بسرمیبردند.

نتیجه‌آن بودکه دودولت نیرومند وبزرگ وبیداری، یکی درشمال ایران، ودیگری درجنوب آن پیداشده، وایران ناتوان وناآگاه درمیان آنان ماند، و راستی‌آنکه برای چنان زمانی پادشاهان‌کم جربزهٔ قاجاری‌شاینده سررشته داری نبودند.

اینان ازپیش‌آمدها چیزی یاد نگرفتند. شکست‌های پیاپی فتحعلیشاه دربرابرروس وشکستهای محمدشاه وناصرالدینشاه دربرابر انگلیس بایران زیان بسیار رسایند، و از بزرگی آن بسیار کاست، ولی پادشاهان قاجاری و تودهٔ ایرانیان را بیدار نگردانید.

فتحعلیشاه ومحمد شاه و ناصرالدینشاه ، بی‌آنکه رفتار خود را دیگـر کنند پی هم آمدند و رفتند ، و مردم نیز چشم بسته و ناآگاه ، در زیر دست آنان روزگزاردند ، و تنهـا در سالهای بازپسین پادشاهی ناصرالدین بود که اندك تکان و بیداری در توده پـدیـدار گردید .

اینان خودکاری نمیکردند و دیگران را هم نمی‌گزاردند. درزمان محمد شاه میرزا ابوالقاسم قایم‌مقام وزیرکاردانی‌بود وبشایندگی‌کارها را پیش میبرد . ولی محمدشاه اورا کشت وجایش را بحاجی میرزا آقاسی داد .

درزمان ناصرالدین‌شاه میرزاتقیخان امیرکبیربه پیراستن وآراستن ایران میکوشید، وچه درسیاست ، وچه درکشورداری کاردانی ازخود نشان میداد . ناصرالدینشاه اوراکشت وبجایش میرزا آقاخان نوری را نشاند .سپس هم حاجی میرزاحسین‌خان سپهسالاربکارهایی برخاست وآگاهی وکاردانی ازخود مینمود . ولی ناصرالدینشاه اورا نگه نداشت ، ومردم نیز ارج او وکارهایش را ندانستند .

حاجی‌میرزاحسین خان سپه سالار

درسال ۱۲۵۰ (۱۲۸۸) ناصرالدینشاه اورا ازاستانبول خواسته ، ونخست وزیر عدلیه وسپس صدراعظم‌گردانید. سپهسالارچون مرد کاردان ونیکی بود، ودیرزمانی دراستانبول ودیگرجاهامانده واز چگونگی‌کشورهای اروپایی‌آگاهی‌میداشت، خواست درایران نیز تکانی پدیدآورد وسامانی بکارهای دولت دهد . از لگام‌گسیختگی حکمرانان شهرها جلو گرفت و رشوه را از میان برداشت . یکی ازکارهای نیك او این بودکه وزارتخانه ها و درباری بآیین اروپا پدیدآورد . پیش ازآن برخی وزارتخانه‌ها میبود ولی مرز و سامانی در میان نبوده ، و شاه یا صدر اعظم بهمه کارها در آمدی و فرمان دادی . سپهسالار چنین نهادکه یك صدراعظم ونه وزارتخانه برپا شود بدینسان : وزارت داخله ، وزارت خارجه ، وزارت جنگ ، وزارت مالیات ، وزارت عدلیه ، وزارت علوم ، وزارت فواید ، وزارت تجارت وزراعت ، وزارت دربار ، وکارها درمیان اینها بخشیده شود ،که هروزارتخانه‌ای بکارهای خود پردازد ودرآن کارها جدا سر وآزاد ، ولی درنزد صدراعظم پاسخده باشد . این وزارتخانه ها با ادارهٔ صدر اعظمی « دربار اعظـم » نامیده شود ، کارهـای بزرگ کشوری با بودن صدراعظم در «مجلس وزراء » بگفتگو آید ، وهفته‌ای دوروز این مجلس برپا گردد .

« لایحه‌ای»که بتاریخ ۱۲ شعبان ۱۲۸۹ برای اینکار نوشته و بدستینهٔ شاه رسانیده دردست است ، وازخواندن آن اندازهٔ فهم وکاردانی سپهسالار نیك دانسته میشود(۱).

درزمان اوگفتگوی‌کشیده شدن راه‌آهن بمیان آمد و«امتیاز» آن بانگلیسیان داده شد ، ولی ما ازچگونگی آن آگاهی نیافته‌ایم .

این مرد نیك چون میخواست شاه را از چگونگی دولت های اروپا ، و از همدستی

(۱) رویهٔ آن درمقدمهٔ (تاریخ بیداری ایرانیان) آورده شده .

پادشاهان باتوده ، واندازهٔ پیشرفت آنها آگاه ، واورا بااندیشه های خود در بـارهٔ ایران همداستان گرداند بهتر دانست اورا برفتن اروپا ودیدن آنجا وادارد ، و درسایهٔ انگیزش او بود که در سال ۱۲۵۲ (۱۲۹۰) شاه باسپهسالار آهنگ اروپا کرد .

لیکن این سفر زیانـی در پـی داشت ، وآن اینکه در نبودن سپهسالار کسانیکه از



پ ۲

معین‌الملك (سفیر کبیر ایران) — **حاجی‌میرزا حسینخان** سپهسالار — **میرزا علیخان** امین‌الملك

این پیکره درسال ۱۲۵۲ (۱۲۹۰) که ناصرالدینشاه برای نخستین بار بـاروپا میرفت در استانبول برداشته شده . امین‌الملك همان امین‌الدوله است .

کارهای او نا خشنود می‌بودند فرصت یافته و بملایان چنین گفتند : «سپهسالار میخواهد ایران را بحال فرنگستان اندازد وامتیاز راه‌آهن را به‌انگلیسیان داده » . ملایـان کـه

سید صالح عرب و حاجی ملاعلی ودیگران بودند از این سخن بتکان آمـدنـد ، وبدشمنی سپهسالار برخاسته واورا بیدین خواندند ، و نامه‌ای بناصرالدینشاه نوشتندکسه سپهسالار را باخود بتهران نیاورد . این نامه بشاه دررشت رسید ، وچون ملایان درآن زمان بسیار نیرومند میبودند، شاه ناگزیرشدحکمرانی گیلان را به سپهسالار داده او رادرآنجا گزاشت وخود بی‌اوبتهران‌آمد .

لیکن سال دیگردوباره اورا بتهران خواست ووزیرخارجه وسپهسالارگردانید ، و حاجی میرزا حسینخان ازبرخی ملایان دلجویی‌کرد وباز درکار های بزرگی بود ، و در سال ۱۲۵۷ (۱۲۹۵) دوباره شاه رابرفتن اروپا برانگیخت ، وخود در پی اندیشه هایش می‌بود ، ولی‌چون شاه ازدرون همداستان نبود ، وبرخی ملایان همچنان دشمنی مینمودند ، ویکی ازهمسایگان نیزازکارشکنی بازنمی‌ایستاد اندیشه های سپهسالار به نتیجه نرسید ، و شاه اورا ازکارکناره‌گردانیده بحکمرانی خراسان فرستاد و درسال ۱۲۶۰ (۱۲۹۸) در آنجا درگذشت .

میرزاملکم‌خان وسید جمال‌الدین

درسال ۱۲۶۸ (۱۳۰۶) ناصرالدینشاه بارسوم باروپا رفت، و دراین سفرمیرزا علی‌اصغرخـان امین‌السلطان راکـه بجای ـ سپهسالار صدراعظم بود همراه برد. ولی این سفرها هیچ‌سودی نداشت. اگرچه پس‌ازبازگشت ازاین سفرشاه دلبستگی بقانون مینمود وبمیرزاعلیخان امین‌الدوله دستوردادکه قانونی برای ایران بنویسد ، و روزنامهٔ اخترابن را مژدهٔ پیشرفت کارهای ایران دانسته‌گفتاری نوشت . ولـی چنانکه نوشته‌انـد همه اینها بیهوده بود وشاه بجای‌آنکه شکوه ونیروی اروپا را نتیجهٔ همدستی دولت ها و توده ها دانسته اونیز توده را بتکان آورد وبکارهای سودمندی وادارد، از دیدن‌آن شکوه ونیرو خیره‌گردیده وبنومیدی‌گرایید، ودر برابرهمسایگان ناتوانی وزبونی بیشتر نمود. بویژه‌که همسخن وهمدم اوامین‌السلطان‌گردیده ، واین مردیگانه آرزو وخواستش ایـن بودکه بسرکار باشد ، وبمردم سروری فروشد ، و دستش بگرفتن و دادن باز باشد ، وهمهٔ هوش وزیرکی خود را دراین راه بکار میبرد وبـرای نگهداری خـود در سرکار ، گـردن بخواهشهای بیگانگان می‌گزاشت .

نتیجه این خیرگی وناتوانی شاه ونادرستی و بدخواهی امین‌السلطان‌آن بـود کـه در سالهای بازپسین پادشاهی ناصرالدینشاه «امتیازهایی» به‌بیگانگان ، بویژه انگلیسیان داده شدکه شناخته‌ترین‌آنها«امتیازتتن وتنباکو» بود، واینها مردم رابشورانید ، چنانکه داستان‌آنرا خواهیم نوشت

ازکسانیکه درزمان ناصرالدینشاه دلسوزی بتوده وکشور نموده وبـه بیداری مردم کوشیده‌اندیکی‌میرزا ملکم‌خان اسپهانی ودیگری‌سید جمال‌الدین اسدآبادی شمرده میشود ملکم ازجلفای اسپهان ، وازارمنیان‌آنجا بوده ، ودرکارهـای دولتی پاگـزارده

وجایگاه بالایی یافته ، وباروپا رفته ، وچنانکه گفته میشود اسلام پذیرفته ، وچون مرد با فهم وبیداری بوده و از سیاست دولتهای اروپایی درباره‌آسیا آگاهی درستی یافته ، دلش بحال ایران میسوخته ، واین بوده‌که به بیداری مردم میکوشیده . درزمان صدر اعظمی حاجی میرزا حسیخان این همراز وهمدم اوبوده .

میرزا ملکم خان نوشته‌هایی میداردکه همگی‌آگاهی ودانش او را میرساند واین بیگمانست‌که باخودکامگی ناصرالدینشاه ، وخود خواهی ونادرستی امین‌السلطان دشمنی مینموده ، وبامتیازهایی که به بیگانگان داده میشده خرده میگرفته وزیان آنها را باز مینموده ، چیزی‌که هست ملکم از دستهٔ « فریرماسون » بوده ونوشتهایش‌آن رنگ راداشته است ، و ما چون از اندیشه و خواست آن دسته آگاه نیستیم در بارهٔ ملکم نیز داوری نخواهیم توانست .

میرزا ملکم خان روزنامه‌ای بفارسی نیزنوشته‌که درلندن بچاپ می‌رسانیده ونسخه‌های آن در دست است . ملکم خان تا دو سال از آغاز جنبش مشروطه زنده بود و در اروپا میزیست .

اماسید جمال‌الدین دوبار بایران‌آمده ، و دربار دوم در سال ۱۲۶۸ (۱۳۰۷) با دستور شاه اورا ازایران بیرون‌کرده‌اند . سید مرد دلیری می‌بوده ، و از خود کامگی شاه وازسود جویی امین‌السلطان نکوهشها میکرده ومردم را می‌سهانیده و میشورانیده و کسانی برسراو گردآمده بوده‌اند . چیزیکه هست از کارهای سید جمال‌الدین در ایران و مصر و عثمانی نتیجهٔ درستی بدست نیامده ، و شاگردانش در گفتگو از و راه گزافه پیموده‌اند . (۱)

سید بکار بزرگی بر خاسته بوده ، ولی راه‌آنرا نمی‌شناخته وآنگاه هیچگاه خود را فراموش نمیکرده . درچنین‌کوششهایی نخستین گام خود را فراموش‌کردنست . سید اگر بجای رفتن‌باین دربار وآن دربارهمه به بیدار ساختن مردم وپیراستن اندیشه هاکوشیدی بنتیجه بهتری رسیدی .

در باردوم ، سید را ناصرالدینشاه درمونیخ دید وبایران خواند ، ولی مانمیدانیم بچه‌کاری خواند و چه نویدی باو داد . شاگردانش می گویند : « نوید صدراعظمی باو داد » ، ولی نه باورکردنیست. درکشوری همچو ایران‌آن روزکار صدراعظمی یاسروزیری بآن سادگی وآزادی نبوده .

ازاین‌گذشته ، خواندن جمال‌الدین بایران باآگاهی ازاتابك بوده وپیداست‌که برای نشستن در جای خود او خوانده نشده . آری میتوان گفت که خود سید چنین

(۱) مثلا محمد پاشای مخزومی‌که‌کتابی بنام (خاطرات جمال‌الدین‌الافغانی) نوشته در بارهٔ بیرون‌کردن سیدازایران مینویسد : « این‌آگاهی‌چون پراکنده شد دوستاران جمال‌الدین بدولت شوریدند ونزدیك بود جویها ازخون روان‌گردد » درجاییکه پاك دروغ است .

چشمی ازشاه داشته است .

نامهٔسیدجمال‌الدین بهناصرالدینشاه

نامه‌ای‌ازسیدبفارسی‌دردست است‌که می‌گویند هنگام بست نشینی درعبدالعظیم به ناصرالدینشاه نوشته ، وچـونآن نامـه انگیزهٔ آمدن سید رابایران اندکی روشن می‌گرداند بـاهمهٔ درازیش دراینجا می‌آوریم : (۱)

« عرضه داشت بسدهٔ سنیهٔ عالیه وعتبهٔ رفیعهٔ سامیهٔ اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه »
«در(مونیك) وقتی‌که از شرف وعد احترامات واجازه مصاحبت موکب همایونی در زمره »
« طرب (؟) بودم درهمان محضرسنی جناب امین‌السلطان وزیراعظـم چنان پسندیدندکه »
« این عاجز برای اصلاح بعضی امور ضروریه اولا به (پطرزبورغ) رفته پس ازانجام‌آنها»
« بایران بیایم اعلیحضرت شاهنشاه اقام‌الله بهدغامةالمدن استحسان فرمودند درشب همان »
« یوم‌الشرف پنج ساعت جناب وزیراعظم باین عاجزمکالمه نمودند خلاصه‌اش این شدآنکه»
« اولادولت روسیه ورجال وارباب جرایدآنرا حق نیست‌که ایشان را برجلس (؟) ونشانه»
« سهام نمایند واز درممادات وممانددت برآیند چون‌که ایشان یعنی جناب وزیـر اعظم »
« مالك وصاحب ملك‌نیستند ورتق وفتق امور بقدرت‌ایشان نیست دیگرآنکه مسئله‌کارون»
«وبانك ومعادن‌قبل ازارتقاء ایشان برتبه وزارت عظمی‌انجام پذیرفته است نهایت‌اینست »
«که اجراءآن ازسوء بخت درزمان وزارت ایشان شده است پس حین ورود پطـرز بورغ »
«باید درنزد وزارت روسیه ابراء ذمه وتبرئه ساحت ایشان را بنمایم وتبدیل افکار فاسده»
« وزراء روس رادرحق ایشان‌داده وحسن مقاصد ونیات ایشان رادرباره دولت روس مسجل»
«کنم ثانیاً ازاین عاجزخواهش نمودندکه به (مسیوکیرس) رییس الـوزراء ووزیـر دول »
«خارجه‌ومستشارهای ایشان (ویلنکالی) و (زینوویب) شفاهاً بگویم‌که ایشان یعنی جناب »
«وزیراعظم ازبرای اثبات‌حسن مقاصد خود درهرحال حاضرندکه اگر ازطرف روس‌طریق»
«اسهلی ارائه شود درظرف چند روز مسئله‌کارون وبانگ ومعادن را حـل نموده بحالت »
«سابقه اعاده نمایند این عاجزچون نجاح مقاصد جناب وزیراعظم راعین رضایت پادشاه »
« و خیر ملت اسلام میدانستم به پطرزبورغ عود نمودم وچند نفرراکه در سیاسیات مشرق»
« زمین باخود هم مشرب می‌دانستم چون ژنرال (ابروچف) در حربیه و ژنرال (دیختر) »
« در وزارت دربار وژنرال (اغناتیف) سفیر سابق روس در اسلامبول و مادام (نودپکف)»
«که ازخواتین نافذ الکلمه و غالباً در مسائل سیاسیه که مـابین روس و انکلیس است »
« میکوشید با خود متفق‌کردم ودر ظرف دوماه بیست بار بامسیو (کیرس) و بامستشار ــ »
« های ایشان ملاقات‌کردم وپیش از آنکه در مقاصد جناب وزیر اعظم شروع نماییم اولاً»
« دراین سعی نمودم که بادله و براهین سیاسیه و باعانت هم مشربهای خودم ثابت‌کنم‌که »

(۱) این نامه را درمقدمهٔ (تاریخ بیداری ایرانیان)آورده‌که مانیزبدانسانکه هست وبا غلطهاییکه می‌دارد ازآنجاآوریم .

« صلاح دولت روس درمشرق زمین آنست که علی الدوام بـا دولت ایران از در مسالمت و »
« مواده ومجامله بر آید و سخت گیری ومخاصمت ننمایدودر ضمن همه وقت منح وسماح »
« اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه رادراترك واراضی ترکمانیه و جایهای دیگرخاطر نشان »
« ایشان می نمودم چون دانستم که اینمطلب اصلی مسجل شد ومقبول گردید وازبرای ایشان »
« انحراف رأی روی داد وآتش غضبشان فرونشست درآنوقت مقاصد جناب وزیر اعظـمرا »
« پیش نهاده گفتم وزیراعظم بنفس خوددرمونیك بمن گفتند بشما تبلیغ کنم که ایشان حاضرند »
« اگر شما طریقی نشان دهید که موجب حرب و سبب غرامت نگردد مسئله کارون وبانك و »
« معادنرا حل نمایند وموازنه سابقه که درمیان دولت روس وایرانو انگلیس بود دوباره »
« برقرار کنند ودر تلواین مطلب اینقدر که ممکن بود در تبرئه ذمه جناب وزیر اعظم و »
« حسن مقـاصد ایشان درحق دولت روسیه کوشیدم چنـانچه دوباره هم اینمطالب را از »
« پطرزبورغ بایشان نوشتم مسیوکیرس ومستشار های ایشان پس از آنکه مکـرر از حسن »
« مقاصد ونیات عزم جناب وزیراعظم پرسیدند گفتند که ما باید دراین مسئله باوزیرجنگ »
« ووزیر مالیه اولا مشورت کنیم و بهامپراطور حاصل مشورت خود را عرضه نماییم وبعد »
« ازآن اگر طریق سیاسی یافت شد که بدان توان حل مسئله رانمود بشما شفاهاً خواهیم »
« گفت که بنهج جواب بجناب وزیراعظم برسانید البته اگر اینمسئله بنهجی حل شود که »
« موجب مخاصمه درمیان دولت ما ودولت ایران نگردد بهتراست پس از چندین بار مشورت »
« دومسلك پلتیك یکی ازبرای خود ویکی از برای جناب وزیر اعظم تعیین نموده وبمن »
« گفتند که اگر جناب وزیر اعظم میخواهند ابواب خطرهای آینده را ببندند در جواب »
« رسالت این دومسلك رابدیشان ازطرف ما تبلیغ کن وچون هریك ازما خط حرکت پلتیك »
« خود را بر آندو مسلك معین قرار دهیم مسئله بخودی خود بـلا غرامت و بلا جدال حل »
« شده سبب رضایت همه خواهدبود اینعاجز شادان وخرسند شدم که بقوت الهیه بتنهایی »
« توانستم پس از اطلاع تام از مسالك سیاسیه خفیه روس درمشرق زمـین خدمتی به دولت »
« اسلام نمایم و وزیر اعظم رااز خود خشنود کرده باشم چون بطهران رسیدم خـارج شهر »
« توقف نموده بجناب وزیراعظم اطلاع دادم جناب ایشان خانه حاجی محمدحسن امین الضرب »
« رامعین نمودند که درآنجا فرودآیم ونجل ایشانرا مهماندار مقرر نمودند و این عاجـز »
« مدت سه ماه تمام از جای خود حرکت نکردم بغیر از یکبار وآنهم بعد از یکماه که عز »
« شرف حضورحاصل شد وبدان نویدهای ملوکانه مفتخر گردیدم ودر اینمدت جناب وزیر »
« اعظم بهیچگونه از اینعاجز سئوال نکردند که در پطرزبوغ چه واقع شد و جواب آنمسئله »
« که ترا برای آن بدانجا فرستادم چه شد بلی دراین مدت چندبار بعضی ازحاشیه خودرا »
« برای احوالپرسی فرستادم وعدهٔ ملاقات مفصل میدادند چون مدت طول کشید ازکیفیت »
« مسئله سئوال شد درجواب گفتم که تا هنوز از وزیر اعظم استفسار نشده است وسببراهم »
« نمیدانم دروقتی که اهمال جناب وزیراعظم بوزارت روس معلوم گردید با آنهمه محاجات »

« ومجادلات وتبليغات ملحانه‌اين‌عاجز درپطرزبورغ‌ايشان اين‌امررابمجردملاعبه وبازی »
« واهانت و تحقير وياخود حيله سياسيه مقصود كشف افكار طرف مقـابلست (كاش سئوال »
« ميشد وكشف افكار طرف‌مقابل ميگرديد) شمرده بسفارت خود در دارالخلافه طهـران »
« تلگراف نمودندكه سيد جمال‌الدين‌از طرف وزير اعظم شفاهاً بعضی تبليغات نموداگر »
« وزير اعظم ميخواهدكه در آنمسائل داخل شوند رأساً بنهج رسمی بـا سفارت روس در »
« طهران يابا سفارت ايران در پطرزبورغ مكالمه نمايند و سيد جمال‌الدين كه بنهج غير »
« رسمی بعضی تبليغـات نمود اگر پس از اين‌سخنی ازينـطرف بگويد مقبول نيست (لا »
« حول ولاقوة الابالله) راه‌رفته رنج‌كشيده برجوع قهقری بنقطهٔ اولی برگشت (شگفت) »
« عقده حل‌كرده‌رادوباره محكم‌كردن (شگفت) اعليحضرت‌پادشاه اسلام پناه‌نتايج‌اينگونه »
« حركات رابخردخداداددبپلوماسی ازهركس‌بهتر ميدانندجناب وزيراعظم چون‌ازمضمون »
« آن تلگراف مطلع‌شدند بخلاف عادت سياسيين جهان بجای آنكه تأسف نمايند كه‌چرا »
« افكار وزراء روس رادراينمسائل استكشاف ننمودند و جوابهای ايشانرا استماع‌نكردند »
« (بعرب صاحب گفته بودندكه من‌چيزی بسيد جمال‌الدين نگفته بودم‌كه بوزارت‌روس »
« تبليغ نمايند)ومن ايشانرا بپطرزبورغ نفرستادم(اناللهوانااليه‌راجعون) اينك‌لعب‌معكوس »
« اينك فكر عقيم اينك نتيجهٔ فاسده بـا اينمسلك چگونه توان راه اخطـار را بست و از »
« مهالك دوری‌جست (بلاسبب شبهه دردلها افكندن وقلوب را متنفر كردن خداوندتعالی »
« مگربقدرت كامله‌خود ماراازآثاروخيمه اينحركات حفظ‌كند . . .) واعجباز اينواقعه »
« اينست پس‌از آنكه‌وعداحترامات وستايش خودرا ازلسان مبارك اعليحضرت شاهنشاهی »
« شنيدم حاجی‌محمدحسن‌امين‌الضرب تبليغ‌نمودندكه‌رضـايت اعليحضرت‌شاهنشاهی‌اينست »
«كه اينعاجز طهـران را ترك نموده مجـاور مقابر شهر قم بشوم هرچه در خبايای ذهن »
« خود تفتيش نمودم سبب را ندانستم - آيـا بجهت آن بود كه دولت روس را بـبـراهين »
« ووسائط دعوت بمسلك و مواده دولت ايران نمودم يا برای آنست‌كه بخواهش وزيـر »
« اعظم بپطرزبورغ رفته در تبرئه ذمه و حسن مقاصد ايشان با دولت روس كوشيدم - يا »
« بدين‌جهت كه طرق حل مسائل را چنانچه خواهش وزير اعظم بود بقوه كدوجد بدست »
« آوردم - اگرچه بر مجرب ندامت رواست آنچه‌بپاداش مهمانی اول بمن گذشت مـرا »
« كافی بودكه ديگر خيال ايرانرا نكنم‌اما لفظ شاهنشاه را مقدس شمرده خواستم‌بخلاف »
« آنچه گفته بودند معلوم‌گرددكه هم خير خواهم هم‌مطيع ديگر اين چه‌نقش است‌كه‌باز »
« ژاژ خوايان گوازه پسندبالله عليكم‌اگرخدا نخواسته ظهورات مرا از مسلك‌خيرخواهی »
« منحرف ومنصرف‌كند برمن چه ملامت خواهدبود سبحان‌الله توهم مزاحمت در مناصب »
« هر وقت اين صاحبان عقول صغيره و نفوس حقيره را بر اين‌ميدارد كه ذهن وقاد نقاد »
« اعليحضرت شاهنشاه را در باره اين عاجز مشوب گردانند اينك در حضرت عبدالعظيم »
« نشسته تا امر از مصدر عزت چه صادر شود اسئل‌الله تعالی ان يمدكـم بالعدل والحـق »

« وینصرکم بالحکمة و یشید دولتکم بقدرته ویحرسه عن کیدالخائنین آمین . العاجز »
« جمال‌الدین‌الحسینی . »

آغاز بیداری در توده ایران

« گفتیم در سالهای بازپسین پادشاهی ناصرالدینشاه امتیاز هایی ببیگانگان داده شد . نخست درزمان سپهسالار امتیاز کشیدن راه آهن‌ازبوشهر تاگیلان‌بانگلیسیان داده شده‌بود ،که‌می‌باید آنرا ازلغزشهای‌سپهسالار شمرد . این امتیاز بکاربسته‌نشدوپس ازده واند سالی پس‌گرفته‌شد و ازمیان رفت . ولی در سال ۱۲۶۸ ناصرالدینشاه امتیاز‌های دیگری دادکه شناخته ترین آنها « امتیاز توتون و تنباکو » بود . مردم زیان اینها را نمیدانستند ، و تاآن زمان توده را پروای سود وزیان‌کشور کردن ، و درکارهای‌دولتی بچون وچرا برخاستن درمیان نبوده . ولی چون اینها پای بیگانگان را بکشور باز کردو اروپاییان در ایران فراوان شدند ، مردم بویژه ملایان دیدن آنان نتوانستند و برنجش و گله پرداختند ، وهمین دیدهٔ آنان را بازکرد ودر سایهٔ جنبش وایستادگی «امتیازتوتون وتنباکو » ازمیان رفت .

این امتیاز ایران‌رابسیار زیانمند بود . زیرافروش همگی توتون وتنباکوی‌کشور، چه در درون وچه در بیرون . بیکتن انگلیسی سپرده میشد ، در برابر آنکه سالانه پانزده هزار لیره بدولت پردازد وازسود ویژه یك‌چهاریك دولت راباشد ، درحالیکه درعثمانی‌که توتون وتنباکویش کمتراز ایران باشد تنها فروش در درون‌کشور بیك‌کمپانی وا گزارده شده بود در برابر آنکه سالانه هفتصد هزارلیره‌بدولت عثمانی پردازد واز سود نیزپنجیك دولت راباشد . ببینید جدایی تا بکجاست ؟

مردم این‌حساب را نمیدانستند ، ولی ازآنکه بیگانگان پا بدرون‌کشور میگشایند بیمناك میبودند . سپس هم برایشان سنگین می‌افتاد که توتون وتنباکویی راکه میکارند بیك‌بیگانه با بهای کمی بفروشند وسپس با بهای بسیاری بازخرند.

« .. گیرندهٔ امتیاز یکتن‌بود ولی درلندن شرکتی برای آن با ۶۵۰،۰۰۰ لیره بر پا گردید ، واز بهار سال ۱۲۷۰ (۱۳۰۸) کارکنان آن درایران بکارپرداخت .

« ازگام نخست مردم ناخشنودی نمودند ، وبازرگانان بمیانجیگری امین‌الدوله بشاه نامه نوشته ودادخواهی کردند . ولی چون شاه و امین‌السلطان خودشان امتیاز را داده و هوادار آن بودند نتیجه از دادخواهی دیده نشد ، واز آنسوی چون کارکنان‌کمپانی بهمه شهرها رفته وبکار پرداخته بودند ، نا خشنودی فزونتر گردیده وکم‌کم رویهٔ تکان وجنبش بخود گرفت .

« پیش از همه تبریز بکار برخاست ، و مردم آگهی های کمپانی را که بدیوار ها چسبانیده بود پاره کردند و بجای آن نوشته های شور آمیزی چسبانیدند . امیر نظام گروسی پیشکار مظفرالدین میرزا ووالی شهر بود ولیعهد ازو خواست که با مردم سخت

«گیرد و بشورندگان کیفر دهد ، امیر نظام نپذیرفته و از کارکناره جویی نمود »
کمپانی نا گزیر شده خواست دلجویی نماید و چنین پیش نهاد که کار کنانش در آذربایجان جز از آذربایجانیان نباشد ، ولی مردم این را نپذیرفتند و در شور و تکان ایستادگی نمودند .
« پس از تبریز اسپهان بتکان آمد ، وپس از آن در تهران شور و جنبش پیدا گردید. در همه جا علما پیشگام بودند . در تبریز حاجی میرزاجواد ، و دراسپهان آقا نجفی ، ودر تهران میرزا محمدحسن آشتیانی ودیگران پا در میان داشتند . از سامرا مجتهد بزرگ میرزا محمدحسن شیرازی تلگراف بشاه فرستاد وزیانهای امتیاز را باز نمود و درخواست بهم زدن آنرا کرد »(۱)
گرفتاری بزرگ شده وشاه نمیدانست چکار کند . نخست خواست فروش در درون کشور رااز کمپانی باز گرفته وتنها فروش در کشوزهای بیگانه را بآن سپارد . لیکن مردم وعلما باین خرسندی ندادند واز کوشش باز نایستادند. علما یکراه دیگری اندیشیدند ، و آن اینکه بکمپانی کاری ندارند و مردم را ازکشیدن چوپوق و غلیان بازدارند واین بود میرزای شیرازی فتوای بحرام بودن غلیان وچوپوق داد وهمینکه این فتوی بتلگراف بشهرهارسید مردم در همه جاازخرد و بزرگ و از زن ومرد ، و از توانگر و بیچیز آنرا پذیرفتند و بیکبار همه دکانهای توتون و تنباکو فروشی را بسته وغلیان و چوپوق را «



پ ۳
میرزا محمدحسن آشتیانی

(۱) آن تلگراف و دیگر تلگرافها که در این باره میانهٔ دولت وعلما آمدو شدکرده در تاریخ بیداری ایرانیان آورده شده .

کنار گزاردند .

« اینکار چنان انجام گرفت که مایهٔ شگفت همگی بیگانگان گردید کمپانی ناگزیر شد بشاه گله کند و چاره خواهد ، و شاه خواست زورآزمایی کند و بمیرزای آشتیانی پیام فرستاد که یا در آشکار و میان مردم غلیان کشد و آن فتوی را بشکند ویا ازتهران بیرون رود . او بیرون رفتن را پذیرفته و بآمادگی پرداخت ولی مردم شوریده و نگزاردند و چون دسته ای ازآنان در پیرامون ارك انبوه شده و میخواستند بدرون روند با فرمان آقا بالاخان (که سپس سردار افخم گردید) سر بازان شلیك کردند که هفت تن کشته‌گردیدند و بیست تن و بیشتر زخمی شدند . چون شورش رفته رفته سخت تر میگردید و بیگانگان که در تهران ودیگرجاها می‌بودند بیم می‌نمودند شاه ناگزیر گردید باکمپانی گفتگوکند و با پذیرفتن پانصد هزار لیره تاوان امتیاز را بهم زند . اینکار در دی ماه ۱۲۷۰ (جمادی الاول ۱۳۰۹) بود . آن پانصد هزار لیره را از بانك شاهنشاهی که تازه بنیاد یافته بود گرفته و به‌کمپانی دادند ، واین نخستین وام دولت ایران بود.

پس از ششماه کمابیش شور و تکان ، داستان بپایان رسید . این را می توان «نخستین تکانی در تودهٔ ایران» شمرد » و این اگرچه با دست علما بود ، و همچشمی دو همسایه بی هنایش نبود ، خود پیش آمد ارجداری بشمار است و باید در تاریخ یادآن بماند ، و برای آنکه دانسته شودترس مردم از چه بوده ، و نمونه ای از اندیشه و سهش آنروزی در دست باشد بخشی از یك نوشته‌ای را که بیگمان از خامهٔ یکی از علما بوده ودرهمان روزها بدیوارها چسبانیده شده دراینجا می‌آوریم :

مقالهٔ ملی

بسم الله الرحمن الرحیم

«درمسئله توتون و تنباکو و شخص مستأجر انگلیسی و حکایت منع ازاستعمال‌آنها»
«که منتسب بروساء ملت گردیده است من باب المقدمه عرضه میداردکه ازاصول موضوعه»
«ومسلمات تمام ارباب عقولست‌که بایدشخصی‌که مالك‌نقطه ازنقاطست سد احتمالات ورود»
«اجنبی‌را برآن نقطه بنماید حتی هرگاه عاقل احتمال بدهد فلان‌که اقرب مردمست‌باو»
«اگرچندی درخانه اوبنشیند اظهار مالکیت خواهد نمود واخراج نتوان‌کرد مگر بمشقت»
«فرمود(؟) ازاول ممنوع از دخول خواهد بود چه رسد باینکه اگر کسی دشمن قوی‌»
«پنجه داشته‌باشد واحتمال‌بدهد شاید شبیخون بخانه اوبزند یا درصدد قتل اوبرآیدویرا»
«راحت نشاید و ثقبات وثغورآنخانه‌کمال‌محافظت ومراقبت باید بنماید دیگرآنکه‌الملك»
«عقیم ازشیم نفوس ومسلمات ملوکست چه بسیار عقود و عهود بنود بسته شد و بصلاح حفظ»
«مملکت و سلطنت در انتقاض‌آن منتقض گردیده و دشمنان را بایمان مغلظه مطمئن ساخته»
«پس‌ازاستیلای ازپایش درآوردند و دیگرقطع حاصل‌ازتجربه‌که عبارت از تکرر مشاهده»

«است ازاصول برهان وامور قوی‌بنیانست و بتکررمشاهده ازحالت اهالی انگلیس ومکر»
«وخیال آنها نسبت‌باهالی‌هندوستان ومصروسایرجاهاواضح و هویداکالشمس فی‌وسط السماء»
«گردیده‌که قرارداد آنهاپایه واصلی ندارد چنانچه در بدوضبط هند باسم تجارت رعایای»
«آنجاراتبعه ساخته وازخود هم جماعتی منضم نموده بالاخره بدون زحمت منازعه بر تمام»
«مملکت استیلا یافتند و به‌قرارهای اولیه وفا نمودند مصررا هم بدین نهج مقهورساختند»
«والآن‌آنان در صدد ضبط و بردن مملکت ایران برآمده اند اعاذناالله تعالی من ذلك از»
«طرف فارس‌که اول ثغوراسلامست راه را مفتوح ساخته و درسرحد خراسان‌که از موقوفه»
«قدیم‌آستان ثامن‌الائمه است بنای شهربآن تفصیل گذاردند و اسباب و آلات جنگ درآن»
«نقطه بنحواتم واکمل فراهم آوردند مستأجر تنباکورا چه واداشته‌که همچو بنای عظیمی»
باسم محل تنباکو در نقطه‌ا باغ یلخانی‌که مشرف برتمام شهروارك وسایر نقاط این شهر»
«است بنماید قریب چهار ذرع عرض دیوار ازگچ وآجر ساخته اند مانند کشتی زره‌پوش»
«توپ براوگردش میکند با اینکه برای او ممکن بود سرای امین را خالی ازاغیاراجاره»
«نماید ازکجا باشاره دولت‌آنها نباشد بلکه مظنون اینست‌که تمام این مخارج گزاف از»
«مالك مملکت‌آنها است والاتاجررا چکار بهفت‌کرور یا دوازده‌کرور مخارج اجاره داری»
«بنمایدکی میتواند اصل مایه خود را از این‌اهالی فقیر ایران دریافت داردازکجامیتوان»
«اطمینان‌تحصیل‌نمودکه دربارهای‌قماش وتنباکووغیره‌توپ وتفنگ باین محل حمل ننماید»
«که درمقام حاجت بکاربرند و تمام شهررا درآن واحد خراب و منهدم سازند باسم مفتش»
«تاسی‌تومان بسرکردها دادن وغلامها دراطراف مهیا ساختن دلیل واضحیست برطول‌آمال»
«وبلندی خیال ودفع ضرر مظنون بلکه محتمل عقلا لازم...»(۱)

روزنامه ودبستان

ناصرالدینشاه پنجاه سال‌پادشاهی‌کرد، ودرزمان اوخواه وناخواه پیوستگی میان ایران واروپا فزونترگردید ، وچیزهای بسیاری از تلگراف ، وتلفون، وپستخانه وضرابخانه، وچراغ‌گاز،واداره‌ٔ پولیس ، و مانند اینها از اروپاییان گرفته شد . وزارتخانه ها بشیوه‌ٔ اروپا برپاگردید ، ودارالفنون برای‌آموختن زبان فرانسه و پاره‌ٔ دانشها ، یکی درتهران ودیگری درتبریز بنیاد یافت . نیز روزنامه و دبستان برپاگردید که چون با داستان جنبش توده پیوستگی می‌دارد دراینجا ازآنها سخن می‌رانیم :

روزنامه را درایران نخست دولت برپا کرد و روزنامه های نخستین‌رسمی بودند . از زمان ناصرالدینشاه روزنامه‌ای بزبان فارسی‌که دولتی نبوده‌کم میشناسیم ، و در اینجا تنها «اختر» راکه دراستانبول چاپ میشد نام می‌بریم .

این روزنامه ارجدار ، و نویسندگانش‌کسان باغیرت و نیکی میبودند ، وچنانکه

(۱) این نیزازتاریخ بیداری‌آورده و غلطهایی که داشته بحال خود گزارده شده . بازمانده‌آن چون بسیار پرلست‌آورده نشده.

گفتیم درپیش‌آمد «امتیازتوتون وتنباکو» گفتارهای مغزدار و سودمندی نوشتندکــه یکی ازانگیزه‌های آگاهی مردم آن گفتارها بود .

اما دبستان ، می‌باید بنیادگزار آن حاجی میرزا حسن رشدیه را شماریم ، وبرای آنکه داستان نیك دانسته شود می‌باید نخست چگونگی «مکتب‌ها» را بنویسیم :

باید دانست پیش از مشروطه در ایران ، درس خواندن دوگونه بودی : یکی ازآن مدرسه هاکه کسانیکه ملاشدن خواستندی درآنهادرس خواندندی ، ودیگری‌ازآن‌مکتب‌ها ، که‌بچگان درآنها خواندن و نوشتن یادگرفتندی .

مدرسه ها در ایران فراوان میبود ، و در هر شهری چند مدرسه شمرده میشد و «طلبه» ها (۱) که درآن نشیمن گزیدندی ازصرف ونحو عربی ، ومنطق ، واصول ، وفقه ، وحکمت ، و مانند اینها درس خواندندی . هنگامیکــه در ایران جنبش مشروطه آغازید این مدرسه ها رواج و رونق خودرا میداشت وچنانکه خواهیم دید طلبه ها در پیش‌آمد پادرمیان داشتند .

اما مکتب ها ، نخست باید دانست که جز از « اعیان » (۲) ها و توانگران و بازرگانان فرزندان خودرا بدرس خواندن نفرستادندی ، واینان جز خواندن و نوشتن‌که دردربار وبازاربکارشان‌آید نخواستندی . دانشهاییکه امروز هست نبودی ، و تودهٔ انبوه بدرس نیاز ندیدی . (۳) از آنسوی در مکتب ها برای یاد دادن الفبا یك شیوهٔ نارسا و نادرستی درمیان می‌بود ، ویکسال‌کمابیش میخواست تاشاگرد الفبا را نیك شناسد وکلمه‌هایی را خواندن و نوشتن تواند . بچه چون بمکتب رسیدی نخست درس الفبا خواندی ، و پس ازآن «جزوعم» (جزو باز پسین قرآن) را از سورهٔ «قل اعوذ» آغازکردی ، و پس از آن باز ماندهٔ قرآن را (آن نیز بوارونه ، و ازآغاز بانجام) خواندی و پس از آن کتابهای‌گلستان ، و جامع عباسی ، و نصاب ، و ترسل ، و ابواب جنان ، و تاریخ نادر ، و تاریخ معجم را ، یکی پس از دیگری درس خواندی ، و بدینسان زبان یاد گرفتی ، وپس از چندسال باین نتیجه رسیدی‌که فارسی را خواندن و نوشتن تواند .

ازآنسوی درنگ شاگردان در مکتب ، و رفتار ایشان با یکدیگر ، ورفتارآخوند مکتب دار با آنان ستوده نبودی . شاگردان دوشکجه گسترده به روی زمین ، پهلوی هم‌نشستندی ، وآخوند دم پنجره جای بلندتری‌گرفته نشیمن ساختی ، و به تنهایی بهمگی

(۱) «طلبه» درعربی بمعنی «خواهندگان» است و بیکتن گفته نشود ، ولی چون در ایران هر یکتن را «طلبه» خواندندی ما نیز پیروی نموده‌ایم .

(۲) این‌کلمه نیز درعربی بیك تن گفته نشود . ولی در ایران و عثمانی بیك تن‌گفته شدی و درباریان وکسان توانگر وتوانا را باین نام خواندندی .

(۳) دیر زمانی در ایران خواندن و نوشتن جزشاینده میرزایان (شاهزادگان) نبوده ، و این بوده «میرزا» دو معنی پیدا کرده : یکی شاهزاده ، و دیگری نویسنده و خواننده . هنوز تا زمان ماکسان نویسا و خوانا را «میرزا» خواندندی .



پ ٤

ناصرالدینشاه

شاگردان یکایك درس گفتنی ، و درس پس گرفتنی ، و نوشتن آموختنی ، و کسانی از آنان بنامه نویسی برای دیگران نیز (بامزد) پرداختنی . شاگردان با هم ببازیها و شوخیها پرداختندی ، و هرکدام که درس را روان پس ندادی یا خط را نیك ننوشتی چوب بدستها یاپاهایش زده شدی .

این بود معنی مکتب وشیوه درس آموزی آنها ، وچون بیشتر مکتب داران مسجدها را برگزیدندی و مکتب گردانیدندی ، این بود آنها را «مسجد» نیز خواندندی . اما

حاجی میرزا حسن ، او یکی از ملازادگان تبریز می‌بود، ودرجوانی به بیروت رفت ودر آنجا دبستانها را دید و شیوهٔ آموزگاری آنها را یاد‌گرفت و چون به تبریز بازگشت برآن شدکه دبستانی (۱) بشیوهٔ آنها بنیادگزارد ، و در سال ۱۲۶۷ (۱۳۰۵) بودکه باین‌کار پرداخت ، بدینسان‌که بشیوه مکتب داران مسجدی را در ششکلان گرفت ، و هم بشیوه آنان‌شاگردان را بروی زمین نشاند . چیزیکه بود بجلو ایشان پیش تخته نهاد ، و الفبا را بشیوه آسان و نوینی (شیوه‌ایکه امروز هست) آموخت ، و از کتابهای آسان درس فارسی‌گفت ، وشاگردان را پاکیزه نگه داشت ، ودرآمدن و رفتن برده گزاشت ، و پس از همه یك تابلوییکه نام «مدرسه رشدیه» بروی آن نوشته بود بالای در زد . (۲) با آنکه چیزی از دانشهای‌نوین‌نمی‌آموخت ، وپروای بسیار می‌نمود، بازملایان بدستاویز آنکه الفبا دیگرشده و یکراه نوینی پیش‌آمده ناخشنودی نمودند وسرانجام اورا ازمسجد بیرون‌کردند . چند سال بدینسان از جایی بجایی میرفت و بهرکجا ترشروییها از مردم می‌دید تا حیاط مسجد شیخ الاسلام را که خود مدرسه کهن بوده گرفت و با پول خود اطاقهای پاکیزه‌ای ساخت ، و آنجا را دبستان گردانیده نیمکت و تخته سیاه و دیگر افزارها فراهم گردانید ، و شاگردان هم‌گرد آمدند . دیرگاهی در اینجا بود ولی چون ملایان ناخشنودی می‌نمودند روزی طلبه‌ها بآنجا ریختند ، وهمه نیمکتها وتخته‌ها را درهم شکستند ودبستان را بهم زدند .

پس از این ، حاجی میرزا حسن در تبریز نماند و بقفقاز و مصر رفت ، وبود تا امین‌الدوله بوالیگری‌آذربایجان آمدوچون داستان‌دبستان و پیشرفتی‌که درکارآموزگاری از آن پدیدار بوده شنید با تلگراف رشدیه را به تبریزخواست ، و با دست او دوباره دبستان باشکوهی درششکلان بنیاد نهادکه بشاگردان رخت و نهار داده میشد و همه درـ رفت آن را امین الدوله می‌پرداخت ، و بود تا در سال ۱۲۷۶ (آخرهای ۱۳۱۴) که امین‌الدوله بتهران خواسته شد و اورا حاجی میرزا حسن را باخود آورد تا دراینجا هم دبستانی بنیاد نهد . آن دبستان تبریز ببرادربزرگتر رشدیه سپرده گردید .

امین الدوله وکارهای او

« پس ازناصرالدینشاه در سال ۱۲۷۵ (۱۳۱۳) نوبت شاهی به پسرش مظفرالدین رسید.این شاه جربزه پدرخودرا هم نمیداشت ، و امیدی به نیکی حال ایران با دست وی نمی‌رفت . ولی‌اوخود همدردی و نیکخواهی می‌نمود ، و از ناتوانی کشور و آشفتگی کارها سخن رانده نویدها می‌داد ، و مردم‌که پس از پیش‌آمد تنباکو تکانی خورده ، و بسود وزیان‌کشور دلبستگی پیداکرده بودند ازاینسخنان خوشدلمیگردیدند. امین‌السلطان

(۱) اینها را نیز «مدرسه» نامیدندی ولی چون نام فارسیش دبستانست ما همه جا آن رامی‌آوریم .

(۲) یکی ازآنانکه در آن دبستان نخستین درس خوانده آقای صبری است‌که اکنون در تهرانست و این آگاهی‌ها بیشتر از اوگرفته شده .

همچنان رشتهٔ کار را در دست میداشت ، ولی پس از یکسال شاه او را بر داشت و میرزا علیخان امین‌الدوله را از تبریز بتهران خواست و رشتهٔ کارها را بدست وی سپرد ، وچنین گفت که ازکسی باك نکرده به‌پیشرفت کشور بکوشد .

امین الدوله بنیکی شناخته بود ، و چون بتهران رسید و شاه نیز نیکی‌کارها را میخواست بکوشش پرداخت . چنانکه گفتیم با دست رشدیه دراینجا هم بنیاد دبستان نهاد و خود به پشتیبانی‌ازآن برخاست . ازآنسوی‌چون آشفتگی‌کارها رااز نبودن قانون میدانست برآن شد قانونی برای‌کشور بگزارد و آن را بشاه بپذیراند . نیز بجلوگیری از رشوه و ستمگری حکمرانان ودرباریان‌کوشید، وبرای درآمد و دررفت‌کشور سامانی اندیشید . کار دبستان نیك پیش رفت . امین‌الدوله شاه را بآنجا برد ، واز خود وازشاه وازدیگران سی وشش هزار تومان (۳۶۰۰۰۰ ریال) پول‌گرد آورد که سود آن بدبستان داده شود ، و برای سرکشی بکارهای دبستان و رواج دادن بدانشها « انجمن معارف » برپا کرد . مردم چون پروای شاه وامین‌الدوله را بدبستان دیدند ، و جدایی راکه میانهٔ آن بامکتب میبود دریافتند روبآن آوردند ، و با دلخواه فرزندان خود را فرستادند .

ولی از دیگر اندیشه های امین‌الدوله نتیجه دیده نشد . در روزنامه حبل‌المتین گفتگویی را میانه مظفرالدینشاه و امین‌الدوله مینویسد که میباید در اینجا بیاوریم . شاه باومیگوید :

«سلطنت ایران بر حسب شأن و مقام بمقتضای وقت و زمان بسیار عقب افتاده . »
« خیلی باید جد وجهد وکوشش‌کرد تا بهمسایگان ودول همجوارخود برسیم . لذاتعویق »
« در اجرای اصلاحات وتأمل درکارها ابداً روانیست . هرقدر زودترباصلاحات پردازیم »
« دیر است . باید دواسبه تاخت تابمنزل رسید .»

«جناب امین‌الدوله ما خودسبب تعلل وتأمل شمارا دراجرای اصلاحات میدانیم‌که »
« بملاحظات اختیارات مطلقهٔ ماست . این نکته راخودمان‌کاملا دانسته‌ایم و هرگاه رضا »
« بمحدودیت خود نبودیم چنین تکلیفی بشما نمی‌نمودیم .»

«شما را باکمال اطمینان امر می‌نماییم‌که با قوت قلب و استقامت رأی باصلاحات »
« لازمه ولو آنکه منافی با اختیارات مطلقه ما باشد سریعاً وآجلاًبپردازید از این‌وبعد »
« هیچ عذری پذیرفته نخواهد شد . ترتیب اصلاحات را بدهید، بحضورآورده‌امضا نماییم.»

امین‌الدوله پاسخ میدهد :

« قربان ــ خیالات اقدس‌ومقاصد مقدس همایون اعلی بالاصاله حاوی وسائق جمیع »
« ترقیات ملت ودولت تصور وهادی ماست . ولی‌یك مانع دیگردرپیش هست‌که تا تدارك »
« آن نشود،کاملا کارها را براساس صحیح نتوانیم قائم داشت ، و آن اصلاح مالیه دولت »
« است ، ومالیهٔ دولت بدون‌مصارف‌لازمه‌اصلاح نمیپذیرد، واز برای آن مصارف فوق‌العاده»
« محتاج بقرض هستیم، وامروز قرض ما ازداخله ممکن نیست در صدد هستم‌که ازدولت »

« بیطرفی مانند بلژیك یاامثال آن ، استقراض مختصری کرده ، با اساس صحیحی و شالوده »
« درستی بتدارك کلیهٔ اصلاحات بپردازیم ، حسب الامر همایون ، از امروز بمقدمات عمل »
« پرداخته برحسب حکم مبارك هرامری را بمجرای حقیقی خود قرار میدهیم . »

پیداست که این گفتگو در آغاز تخت نشینی شاه (چنانکه نوشته حبل المتین است) نبوده ، ودوچیز در اینجا بسیار شگفت است، یکی آنکه بااین تشنگی شاه بروان گردانیدن قانون ودرست گردانیدن کارهاستی امین الدوله از چه روبوده؟ ... دیگری اینکه شاه با این دلخواه وآرزو چگونه امین الدوله را برداشته و امین السلطان را دوباره آورده ؟ . پیداست که دستهای نیرومند نهانی درکار بوده ، و راستی آنست که در اینهنگام همسایه شمالی بکوششهایی برخاسته ، وبرای دست داشتن درکارهای ایران تلاش بسیار میکرد . هرچه هست امین الدوله هم ، با همه نیکی مرد دلیر و توانایی نبوده ، وگرنه با این همداستانی شاه بسختی‌ها چیره درآمدی .

در « تاریخ بیداری » می‌نویسد : بدخواهان از هرسو بکار شکنی برخاستند ، و دروغها ساخته همه را بدشمنی برانگیختند ، و «مقربان حضرت واجزای خلوت همایونی جمعی بواسطهٔ برنیاوردن مقاصد و منویات فاسده از قبیل اضافه مواجب و انعام و تیول وغیره کینه در دل داشتند و پاره دیگر فریب وعده و وعید خاین دولت و ملت و برهمزن حوزه جمعیت (امین السلطان) را خوردند و در نزدمظفرالدینشاه آنچه توانستند بهراسم و هرعنوانی بی‌شرمانه عرضه داشتند» .

می‌نویسد ؛ حاج شیخ محسن خان‌مشیرالدوله (۱)که با امین الدوله دشمنی‌می‌داشت بشاه گفت اگر امین الدوله یکماه دیگر برسرکار باشد دولت قاجاری را براندازد ، واین گفته او بهنگامی افتادکه امین الدوله « لایحه‌ای » بشاه داده و در آن گفته بود : نخست باید ماهانه شاه باندازه باشد تا بتوان بدیگران ماهانه باندازه داد . « در این هنگام اجزای خلوت بشاه عرضکردندکه پادشاه ایران همه وقت مواجب میداده است و رعایا از سفره و عطای او متنعم بودند حال باید ملت مواجب بشاه دهد و پادشاه مواجب خور ملت گردد . این نیست جزاینکه‌امین‌الدوله‌درخیال‌است استقلال‌سلطنت را مضمحل نماید» .
مینویسد ؛ «آن اظهارحاجی‌شیخ محسن‌خان واین سعایت مقارن شدباضدیت وکدورت‌بعضی علماء واظهار عداوت ازطرفین» .

نیز می‌گویند ؛کسانی از درباریان و درونیان قرآن بدست جلو شاه را گرفته و گله وناله ازامین‌الدوله‌نمودندوبگریه وزاری برداشتن اورا ازروی‌کارخواستار گردیدند.
اینها همه راست‌است، ولی چنانکه گفتیم جزاز اینها وجزازکوششها وکارشکنی‌های امین السلطان وکارکنان او، انگیزهٔ بزرگ دیگری درکار بوده ، و خود امین الدوله هم چاره‌ساز وتوانا نبوده .

(۱) همان معین الملك .

یکی از کارهای این زمان‌خواستن سه تن بلژیکی (که نوز ، ودوتن دیگر باشد)، و سپردن‌کارهای گمرکی بدست ایشانست . گمرك تا این زمان سامان درستی نمیداشت ، و دولت آن را بکسانی باجاره‌میداد . ولی چون اینان آمدند اداره‌ای برای آن بشیوه اروپا بنیاد نهادند . این کار نیك‌بوده ، ولی خواهیم دیدکه این بلژیکیان چه دشمنیها به ایران کردند و چه زیانها رسانیدند . یکی از نامهای شوم در تاریخ ایران « نوز » را باید شمرد .



پ ۵

شادروان امین‌الدوله

وامهای ایران در بهار سال ۱۲۷۸ (۱۳۱۷) امین‌الدوله از کار برخاست . ودر تهران نمانده روانه گیلان گردید . و از اینسوی امین‌السلطان از قم بتهران آمده و همچون پیش صدر اعظم گردید (وگویا لقب اتابك رااین‌زمان یافت)

در اینمیان گفتگوی گرفتن وامی در میان بود . شاه سخت بی‌پول گردیده ، و از آنسوی‌چون بیمار بود پزشکان رفتن باروپا وشست وشو درآبهای کانی آنجا را پیشنهاد می‌کردند ، و برای رفتن باین سفر هم نیاز بپول میداشت . چنانکه دیدیم این آهنگ از زمان امین‌الدوله پیدا شده و او میخواست از بلژیك یایك دولت بی‌یکسوی دیگری‌وام خواهد . ولی گویا نتوانسته و سرانجام گفتگو با دولت انگلیس می‌رفته‌که یکمیلیون و دویست هزار لیره وام دهند وگمرکهای جنوبی ایران درگرو آنان باشد . لیکن آنان دیر پاسخ داده‌اند ، و در این میان اتابك بروی کار آمده بود و او روبسوی روسیان بر-گردانید ، و بمیانجیگری میرزا رضاخان ارفع‌الدوله‌که سفیر پترسبورگ بودکاررا انجام داد . روسیان گمرکهای شمالی ایران را بگرو گرفتند و بیست و دو میلیون و نیم‌منات، با

سودی صدی‌پنج، برای‌مدت هفتادوپنجسال بایران دادند . بااین شرط که ازآن، وام بانك شاهنشاهی (پانصد هزار لیره تاوان امتیاز توتون و تنباکو) پرداخته شده ، و ایران تا این وام روسی را بازنداده ازهیچ دولت دیگری وام نگیرد .

این در سال ۱۹۰۰ میلادی (۱۲۷۸ و ۱۳۱۷) بوده ، ودر روزنامه رسمی‌که آگاهی آن را دادند چنین نوشتندکه ازآن پول وام بانك شاهنشاهی را پرداخته ، وبند اهواز را (که بستن آن اززمان ناصرالدینشاه گفتگو میشد) بسته ، وبرای شهر بی‌آب ـ قزوین‌آب خواهندآورد ، وبآبادیهای دیگری نیز خواهند برخاست .

لیکن تنها وام بانك شاهنشاهی را پرداخته و باز مانده را برداشته . ودرتابستان همانسال شاه و اتابك ودیگران روانه اروپا گردیدند ، ودیرگاهی درروسستان، وفرانسه، وعثمانی ودیگر جاها بگردش و تماشا پرداخته وپولها را بپایان رسانیده ، و باکیسه‌تهی بایران بازگشتند .

این رفتار ایشان بمردم بسیارگران افتاد و ناخشنودی پدیدار شد . مردم همهٔ بدیها را از اتابك میشماردند و اورا افزار سیاست همسایهٔ شمالی میدانستند ، و او را که گرجی نژاد میبود ارمنی نژاد پنداشته ، وهمین را گواه دیگری ببد خواهــی او با ایران میگرفتند .

آنچه این ناخشنودیها را بیشتر میگردانید رفتاری بودکه اتابك بادبستانها می ـ نمود . پس‌از برافتادن امین‌الدوله انجمن معارف ازسرپرستی دبستان رشدیه و پرداختن پول بآنجا بازایستاد ، و خود دبستانهای دیگری بنیاد نهاد ، و چنین‌گفته میشد دست نادرستی بپول درازمیشود. مردم همه اینها را از اتابك دانسته ، واورا جلوگیر بیداری توده وپیشرفت‌کشور میشناختند ، ودسته بزرگی از درباریان ودیگران بدگوییهای بسیار ازومیکردند ، ودسته‌ای بدشمنی او برخاسته بودند .

در تاریخ بیداری مینویسد : شیخ یحیی کاشانی‌گفتاری دربارهٔ نادرستیهای انجمن معارف وبدخواهیهای اتابك نوشته برای چاپ شدن بروزنامهٔ حبل‌المتین فرستاد ، وچون آن‌گفتار چاپ شدو بایران آمد ، یك انجمن نهانی‌که برای دشمنی با اتابك وکوشش در راه برانداختن او برپا شده بود نویسنده آن شیخ یحیی را بانجمن خواندند ، و او باز گفتار هایی نوشت و بحبل‌المتین فرستاد ، وکم‌کم روزنامهٔ ثریا نیز بزبان آمد و او هم سخنانی نوشت . درنتیجهٔ اینها اتابك ازآمدن روزنامه‌های فارسی بایران جلوگرفت .

ولی‌کوشندگان ازپانشستند ، واین‌بار « شبنامه »ها نوشته ودر درون پاکت باینجا وآنجا میانداختند ، و چون چند تنی از ایشان از نزدیکان شاه میبودند ، با دست اینان شبنامه ها بروی میز شاه‌گذارده میشد ، و او برداشته میخواند بی آنکه نویسنده و آورنده را بشناسد . ازاینسو دبستان رشدیه‌که باز زیرنگهداری امین‌الدوله بود ، و در نبودن او شیخ هادی نجم آبادی سرکشی مینمود ، در سایه رنجیدگی که کارکنان اینجا

را از اتابك میبود ، دبستان ناگزیر کانونی برای بدگویی از اتابك ونکوهش ازکارهای او گردیده ، وچون برای شاگردان وآموزگاران ناهار از دبستان داده میشد ، گذشته از شیخ یحیی که ازآموزگاران بود ، سید حسن برادر دارندهٔ حبل‌المتین ، ومثمرالملك از باشندگان انجمن نهانی ، نیز باینجا میآمدند ، و همیشه نکوهش از اتابك مینمودند ، و آموزگاران را ببدگویی ازو درمیان درس وامیداشتند .

این کارها باتابك گران میافتاد ، وبـا دست آقا بالاخان سرپولیس کوشندگان را میجست ، وچون بدبستان‌رشدیه گمان بیشترمیرفت وناظم دبستان محمدامین ، آگاهیهایی بکارکنان اتابك داده بود ، بمیانجیگری اومیرزا حسن برادرکوچك رشدیه را بنام‌گردش ومیهمانی بقلهك خوانده و نزدیك اتابك بردند، وازو چگونگی کارهای دبستان‌را بدست آوردند ، ازآنسوی درهمان روزها پیش آمدی بیکباره پرده ازروی‌کارها برداشت .

چگونگی آنکه باز شبنامه‌ای نوشتند ؛ ودرآن نکوهش بسیار ازداستان وام‌گرفتن از روس نمودند ؛ وقصیده‌ای راکه فخرالواعظین‌کاشانی دربارهٔ اتابك سروده بود ، و چند بیتش درپائین آورده میشود ؛ درآن گنجانیدند ؛

ارمنی زاده میــازار مسلمان را	بکف‌کفر مده .سلطنت ایمان را
عاقبت خانهٔ ظلم‌توکند شاه خراب	پس‌چه‌حاجت‌که‌بافلاك‌کشی ایوانرا
داس‌غیرت‌چوشود درکف‌ملت ظاهر	پاك از لوث وجود توکند بستانرا
. . . .	. . . .
کاسه لیسی تواز روس ندارد ثمری	کاین سیه‌کاسه‌درآخربکشد مهمانرا

شاه درنیاوران بود؛ وچنین‌رخ دادکه بهنگامیکه موقرالسلطنه پاکت‌شبنامه‌را روی میز اومی‌نهاد؛ شاه‌که در برابر آینه ایستاده بود هم‌درآینه‌کاراورادید ؛ وبدینسان آورندهٔ شبنامه ها وگذارندهٔ آنها بروی میز شاه‌که موقرالسلطنه بود شناخته‌گردید ؛ وچون اورا بفشارگزاردند وچوب بپاهایش‌زدند ناچارشده نامهای باشندگان انجمن را یکایك‌شمرد؛ و این بود با دستور شاه آقا بالاخان همه را دستگیرساخت ؛

شیخ یحیی‌کاشانی‌نویسندهٔ گفتارها .

سید حسن برادر دارندهٔ حبل‌المتین .

میرزا مهدیخان وزیرهمایون‌که وزیر پست ؛ و درسفر اروپا ازهمراهان شاه بود.

میرزا محمد علیخان قوام الدوله‌که از درباریان وخود مرد توانگری می بود و با اتابك دشمنی سخت مینمود .

ناصر خاقان‌که پیشخدمت شاه ، ودر سفر اروپا از همراهان او بود .

موقرالسلطنه دامادشاه .

مثمرالملك‌که از مردم قفقاز بوده وبتهران آمده ؛ وچون از میوه‌ها « کونسروها» میساخت ازشاه این لقب را یافته وماهانه ازو میگرفته .

میرزا سید محمد مؤتمن لشکر نوری .

میرزا محمد علیخان نوری .

میرزا محمد علیخان بهنگام دستگیری ؛ چون شب بود ودر پشت بام خوابیده بودند از سراسیمگی از بام افتاد ؛ وپس از چند ساعتی در ادارهٔ شهربانی درگذشت . شیخ ـ یحیی را دست بسته باسبی نشاندند و باردبیل فرستادند . سید حسن را بپاس برادرش و بمیانجیگری عین‌الدوله که حکمران تهران میبود بدیه او مبارك آباد روانه گردانیدند . دیگران هم هریکی را بجایی فرستادند . حاج میرزا حسن رشدیه بخانهٔ شیخ هادی ـ نجم آبادی پناهیده و ازگزند آسوده ماند . اگر نرم‌دلی مظفرالدین شاه نبودی کمتریکی از ایشان زنده ماندی .

در روزنامه‌های روسستان این پیش‌آمد را بزرگتر گردانیده وبنام « یك بدخواهی بشاه » بازنمودند ونوشتند . این پیش‌آمد درمهرماه ۱۲۸۰ (جمادی‌الاخری ۱۳۱۹) بود .

این پیش آمدهـا در شاه و اتابك نهناییده ، و اندکی پس از آن بودکه بار دیگر بآرزوی وام‌گرفتن وبگردش اروپا رفتن افتادند ، وبار دیگر ده میلیون منات از دولت روس وام‌گرفتند ، واین‌بار گذشته از چیزهای دیگر امتیازکشیدن یك راه شوسه از جلفا وتبریز تا قزوین وتهران را بآن دولت دادند ودرتابستان ۱۲۸۱ (۱۳۲۰) بازشاه‌ووزیر وهمراهان روانهٔ اروپا شدند، واین‌بار بلندن نیز رفتند ، وپس‌از چند ماه بازباکیسهٔ‌تهی بایران بازگردیدند .

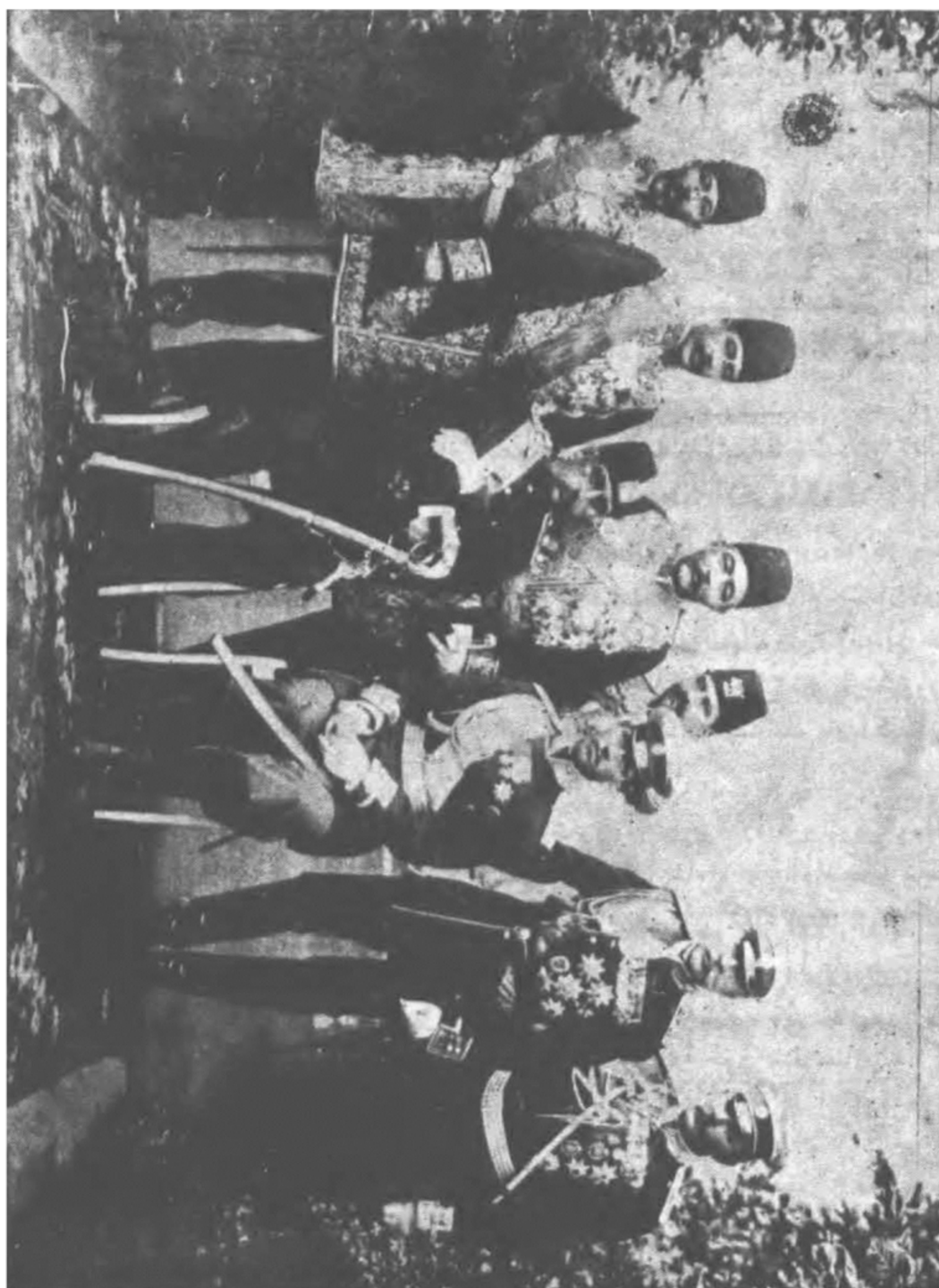
رنجش مردم از بلژیکیان

آنچه زشتی این سفرهارا بیشتروزنجش مردم‌را فزونترمیگردانید داستانهایی بود که از گزافه‌دهیهای شاه ، و نادانیهای برخی همراهان او، بزبانها افتاده و بافزونیهایی گفته میشد . مثلاً گفته میشد شاه خاك برای‌گلخانهٔ خود سپارش داده‌که از اروپا بفرستند . میرزا علیمحمد خان کاشانی نویسندهٔ ثریا وپرورش در مصر ،که در سفرنخست روانهٔ اروپا گردیده ، وبا شاه و پیرامونیان او همراهی نموده بود ، و آگاهیها برای روزنامهٔ خود میفرستاد گلهٔ بسیار از ناآگاهی و بی‌پروایی پیرامونیان شاه‌کرده ، و از زبان یکی از ایرانیان (۱) چنین‌میاورد :

« شنیدم در پطرزبورغ دولت روس محض خودنمایی بیست هزار قشون از نمره اول قشون روس در جلو اعلیحضرت همایونی سان‌داده بود و اعلیحضرت همایونی تمجیدکرده بودند یکی ازملتزمین‌که نزدیك بوده بترکی‌گفته بود من باپانصد سوار ابوابجمعی خودم همهٔ این بیست هزارنفررا شکست میدهم» . این گوینده امیربهادرجنگ بوده،وداستانهای خنك دیگری نیز ازاو گفته میشد .

شاه ، وصدراعظم، ووزیران ، وبزرگان میرفتند، وچند ماهی دراروپا میگردیدند،

(۱) میرزاحسینخان پسرمیرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله که سپس خود دارای این لقب گردید.



پیکره ۶

پیکره ۶ نشان میدهد مظفرالدینشاه را باولیعهد دولت روس (برادر امپراتور نکولا) ، و آنانکه در پشت سرایستاده‌اند : یکم و دوم از درباریان روس بوده اند که ما نمیشناسیم . سوم ارفع‌الدوله ، چهارم اتابک ، پنجم حکیم‌الملک ، ششم مولق‌الملک است

و پولهایی راکه باگروگزاردن‌کشور بدست آمده بود با دست‌گشاده بکار میبردند ، وپس ازهمهٔ اینها یك چیزی‌که بسودکشورباشد همراه نمی‌آوردند ، وبا یکرشته سرافکندگیها باز میگردیدند . ازهمه بدترآن بودکه درکشورهای بیگانه دودستگی بمیان خودانداخته ویکدسته به پیشوایی میرزامحمودخان حکیم‌الملك انگلیس خواهی ، ویکدسته به پیشروی اتابك روس خواهی‌مینمودند ، وبدینسان خامی‌وبی‌ارجی‌خودرا به بیگانگان نشان میدادند که خامه برمیداشتند و درروزنامه‌ها گفتار مینوشتند و ریشخند مینمودند .

اینها نتیجه آنرا دادکه‌از ارج وجایگاه دولت در نزد توده بسیار کاست ، و مردم ازشاه و دربار نومید گردیدند . دراینمیان داستان گمرك و بکارگماردن بلژیکیان هم یك رشته رنجشهایی پدید آورده بود وبنومیدی مردم می‌افزود .

چنانکه‌گفتیم درسال ۱۲۸۷ ، در زمان امین الدوله سه تن بلژیکی را آورده وکار گمرك‌ایران را بایشان سپردند. سرآنان‌نوز بودکه‌نخست عنوان « مدیرکل‌گمرکات » باو دادند ، ومیبایست در زیر دست صدر اعظم کارهای‌گمرکی را راه برد ، ولی سال دیگر ، بهنگامیکه شاه آهنگ اروپا داشت ، بدستاویزآنکه صدراعظم همراه اوخواهد رفت ، نوز را «وزیرکل‌گمرکات»گردانیده وبیکباره درکارهایش خودسر ساختند .

اینان بکارپرداخته واداره گمرکی‌بشیوه‌کشورهای اروپایی‌پدیدآوردند، و تعرفه را نیز دیگرکردند ، وشاه فرمانی بیرون دادکه باجهای‌گوناگونی‌که بنام‌های « راهداری » و« قپانداری » و « حقوق خانات » ومانند اینها از کاروانیان و بازرگانان ایرانی‌گرفته میشد ازمیان برخیزد ، وهمچون بازرگانان بیگانه تنها یك «حقوق گمرکی» درمرز گرفته شود وبس (۱).

از این‌کار زیانی دیده نمیشد ، و مردم ازنهان بلژیکیان و از بدخواهی آنان‌کـه هنوز بیرون نیفتاده بود آگاهی نمیداشتند ، وبا اینهمه در بوشهر وشیراز ویزد و اسپهان وتهران ، بازرگانان وملایان ناخشنودی نمودند، ودستاویزایشان دوچیز بود : یکیّ‌آنکه بودن یك بیگانه‌ای را برسرکارهای‌کشوری برنمیتافتند ، وملایان نیزکه ازهرچیزتازه‌ای میرمیدندی ، با آنان همراهی مینمودند. دوم تعرفهٔ‌گمرکی راکه بلژیکیان نوشته بودند بزیان خود می‌شمردند. درسال ۱۲۸۹که مظفرالدینشاه در سفر اروپا میبود ، درهمهٔ آن شهرها بازرگانان شوریده وبا دولت درگله وگفتگو می‌بودند ، ولی به‌نتیجه‌ای نرسیدند ودامنهٔ‌گفتگو تا به پس ازبازگشت شاه‌کشید .

دولت باین دادخواهیها گوش نمیداد، وازآنسوی بلژیکیان بیدرفتاری‌می‌افزودند، وآشکاره میانهٔ بازرگانان ایرانی وبیگانگان ، بلکه میانهٔ مسیحیان ایرانی با مسلمانان جدایی میگزاردند، وبامسلمانان بسیارسخت میگرفتند. این رنجشهاچون باناخشنودیهایی که از رهگذر وام‌گرفتن و بگـردش اروپا رفتن در میان میبود ، توأم می‌گـردید یك

(۱) دراین باره‌کتاب «استقلال‌گمرکی ایران» دیده شود .

هیاهویی می‌شد. مردم مظفرالدینشاه را ساده دل و ناتوان شناخته همه بدیها را از میرزا علی‌اصغرخان اتابك میدانستند .

دراین زمان در ایران ، رشتهٔ کار بدست دو گروه میبود : یکی درباریان و نزدیکان شاه که سخنی باو توانستندی رسانید ، و دیگری علماء کــه مردم را توانستندی شورانید . اتابك درمیان هردو گروه دشمنانی میداشت .

درتاریخ بیداری مینویسد : هنگامیکه شاه دراروپا بود (در سفر دوم) ، در تهران سیدعلی‌اکبر مجتهد تفریشی وسید محمد طباطبایی وامامجمعه و دیگران ، باچند تنی از درباریان انجمنی ساختند و با هم پیمان نهادندکه ببرانداختن اتابك بکوشند ، و پیمان نوشتند وسوگند یادکردند ، ولی چون اتابك از سفر بازگشت اقبال الدوله کاشانی کــه پیکره‌ای ازپیمان نامه برداشته بود آن را باتابك نشان داد وچگونگی را باو بازگفت ، وپیش دیگران بهانه آوردکه کیفش گم شده و دیگری آن را پیداکرده وباتابك رسانیده. اتابك چون ازداستان آگاه شد درزمان پانصد تومان به سید علی‌اکبر فرستاد و دل او را جست، ومیان دیگران هم پراکندگی انداخت، وازدرباریان هرکس را دشمن خودمیدانست بجای دوری فرستاد .

چنانکه به حکیم‌الملك که همچشم و دشمن اوشمرده میشد حکمرانی گیلان داد و از تهران دورش گــردانید ، و او چون بگیلان رسید دیری نگذشت که ناگهان بمرد . مردم چنین پنداشتندکه اتابك زهر باوخورانیده ، واین راگناه دیگری ازو شمردند.

بدینسان ناخشنودی روزافزون بود ، و دربهار سال ۱۲۸۲(۱۳۲۱)، بنوشتهٔ براون درتهران ویزد شورش نمودارگردید ، و دریزدکار بدتر شده وبکشتار بهاییان انجامید . این درخردادماه (جون) بود، وسپس درمرداد وشهریور دوباره بهایی‌کشی دریزد واسپهان هردو درگرفت .

این شگفت خواهد نمودکه مردم‌که از تعرفهٔ گمرکی ، و ازبکارگماردن بلژیکیان گله مینمودند ، وازاتابك وگرایش او بهمسایهٔ بیگانه رنجیده میبودند ،کینه از بهاییان جویند . مگر چه پیوستگی میانهٔ آن کارها با بهاییان بوده ؟... رازیست کــه بگفتگوی درازی نیاز میدارد ، و دراینجا میباید بگزاریم وبگذریم .

دراینهنگام درتبریز هم داستان شگفتی رو داد ، وآن اینکه میرزا علی اکبر نامی از ملایان (که ازهمان زمان نام « مجاهد »گرفت و اکنون هم درتبریز زنده و بهمین نام شناخته است) ، بهنگامیکه از ارمنستان ، از جلو یك میخانه میگذشت ، یکی از مستان ازمیخانــه بیرون آمده و جام باده جلو میرزا گــرفت . (بگفتهٔ عامیان تعارف‌کــرد) . میرزا که مردی تند و زودخشمی میباشد سخت برآشفت ، وچون خشمناك بمدرسه بازگشت و چگونگی را بازگفت ، طلبه ها بشوریدنــد ، و بعنوان آنکه « به علماء توهین شده » . بخانهٔ حاجی میرزا حسن مجتهد رفته واورا کشیده و بمسجد (مسجد شاهزاده) آوردند ،

و دراینمیان بازرگانان چون از داستان گمرك و بلژیکیان رنجیده و همچون بازرگانان دیگر جاها در ناخشنودی میبودند ، ازپیش آمد بهانه جسته و بازار را بستند و آنان نیز بمسجد آمدند ، و از آنسوی ملایان هنوز دلتنگی از دبستانها را فراموش نکرده بودند ، وهمهٔ این رنجیدگیها رارویهم ریخته وچنین گفتند : «میباید مسیوپریم برود ، ومیخانه‌ها ومهمانخانه ها ومدرسه ها بسته شود ».

مسیو پریم یکی ازبلژیکیان و سرگمرك آذربایجان میبود ، و مهمانخانه ها چون چیز نوینی میبود و ارمنیان و قفقازیان باز کرده و درآنها باده نیز میفروختند ملایان دشمنی میداشتند. مدرسه‌ها نیزهمان دبستانهاست که این‌زمان چندتا درتبریز برپا میبود.

دو روز باین عنوان بازارها بسته وشور وغوغا میرفت . محمد علیمیرزا که ولیعهد دولت و سر رشته کارهای آذربایجان بدست او میبود ناگزیر شده « دستخطی » فرستاد بدینسان : « مجتمعین مسجد شاهزاده ، الساعه مسیو پریم را روانه گردانیدم ودستوردادم میخانه‌ها ، و مهمانخانه ها ، ومدرسه ها را ببندند ، شما متفرق شوید».

همینکه این نوشته خوانده شد طلبه‌ها بیرون ریختند ، ومیخانه‌ها ، ومهمانخانه‌ها ، و دبستانها راتاراج کردند ، وآشوب و غوغای بزرگی بر پا گردید . یکی از دبستانها که دراین پیش آمد تاراج یافت دبستان «کمال» بودکه راهبرش میرزا حسینخان میبود و روزنامه‌ای نیزبهمان نام مینوشتی، وپس‌ازاین‌پیش‌آمد درتبریزنمانده وبقفقاز ومصررفت.

مسیو پریم راکه محمد علیمیرزا بیرون فرستاده بود در باسمنج مینشست ، و پس از ده وبیست روزکه آشوب فرونشست ، وطلبه‌ها و دیگران آن تاراج راکردند وپی‌کارهای خود رفتند ، محمد علیمیرزا کالسکه فرستاد واو را بشهر بازگردانید ، و بجای او حاجی میرزا حسن مجتهد را ناگزیرکردکه درشهر نماند و او روانهٔ تهران گردید .

این پیش‌آمدها درتیرماه ۱۲۸۲ (ربیع‌الثانی ۱۳۲۱) بود . (۱)

برافتادن اتابك و وزیراعظمی عین‌الدوله

این ناخشنودی ها ماندن اتابك را بروی کار دشوار میگردانید . این‌مردافزارکارش خوشرویی بامردم ودلجویی ازهواداران خود ، وپول دادن بملایان ودیگران میبود ؛ وهمیشه با اینها کار خودرا پیش بردی ، ولی این زمان آن افزار کند گردیده ، وکسانی به دشمنیش برخاسته بودندکه پول نمیگرفتند و فریب نمیخوردند .

این زمان درمیان ملایان‌کسانی پیدا شده بودندکه از چگونگی جهان آگاه میبودند ، و زیانهای‌کارهای اتابك را بکشورنیك میدانستند ، وازدلسوزی وغیرتمندی بازنمی‌ایستادند درتهران طباطبایی همچنان بااتابك دشمنی مینمود، وچنین رخ دادکه حاجی شیخ فضل الله نوری‌که ازمجتهدان بنام وباشکوه تهران شمرده میشد و تازه از مکه بازگشته بود ، در دشمنی با اتابك با وی همراهی‌کرد . ازآنسوی در نجف آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و

(۱) این داستان را براون بکوتاهی نوشته ، ولی ما باین‌گشادگی از زبان آقای جواد ناطق آورده‌ایم .

وحاجی میرزا حسین تهرانی (نجل خلیل) این زمان بنام شده بودند ، و اینانهم دلبستگی بکارهای ایران نموده ، و رنجیدگی ازکارهای اتابك نشان میدادند ، و بکسانی درایران نامه مینوشتند . پس ازهمه ، روزنامهٔ حبل المتین‌که از اتابك زیان دیده و دشمنی سخت پیداکرده بود، با دست‌کارکنان خود، چه درنجف وچه دردیگرجاها بزیان‌اتابك میکوشید. سرانجام ناخشنودی‌علمای نجف‌کار خود راکرد و درهمه جا پراکنده شدکه علمای نجف میرزا علی‌اصغرخان را «تکفیر»کرده‌اند ، واین بدلیری مردم افزود . از آنسوی‌کسانی در دربار باشاه بگفتگو درآمدند وچگونگی را باورسانیدند ودربدخواهی با اتابك پافشاری نمودند .

درتاریـخ بیداری مینویسد : مظفر الدینشاه با مردان درباری بسکالش نشست و با آنان چنین‌گفت : من از برداشتن امین‌السلطان باك نمیدارم ، جز آنکـه میترسم از این پیش آمد رشتهٔ‌کارها ازهم‌گسلد . عین‌الدوله و برادرش سپهسالار زبان دادندکه کارها را نیك راه برند ونگزارند رشته ازهم‌گسلد .

کوتاه سخن : درآخرهای شهریور ۱۲۸۲ (دههٔ سوم جمادی الثانیه ۱۳۲۱) بود که اتابك ازکار افتاد ، وعین‌الدوله بنام « وزیراعظم » بجای وی نشست . اتابك در ایران نماند وروانهٔ اروپا گردید. درهمان روزها نوشته‌ای بامهر ودستینهٔ علمای نجف پراکنده گردیدکه اتابك را « کافر » میخوانـد .گفته انـد : این نوشته را سید محمد علی برادر دارندهٔ حبل المتین‌که در نجف میبود ساخته ، و از خود نوشته هم ساختگی آن پیداست ، وما اینك آنرادراینجا میآوریم :

باسمه تبارك وتعالی

« بر قاطبهٔ اهل اسلام سیما ساکنین ایران مخفی نمانـدکه تسلیط‌کفر و استیلاء »
« اجانب برنفوس محترمه اسلامیه و بخشیدن حریت بفرقه ضاله بابیه خذلهم الله و اشاعه »
« منکرات واباحه بیع مسکرات درایران بحدی رسیده‌که جای توقف ومجال تأمل باقی »
«نمانده‌ویوماً فیوما درتزاید وآنچه درمقام‌تدبیرودفع این‌عوامل‌هائله شده اثری ندیدیم »
«واین نیز بر ما ثابت و محقق‌گردید که تمام این مفاسد مستند بشخص اول دولت علیه »
« ایران میرزا علـی اصغر خان صدراعظم است و پادشاه اسلام اعلیحضرت مظفرالدینشاه »
« ایران خلدالله ملکه درنهایت دین داری و رعیت پروری وغایت اهتمام را درحفظ حدود»
« مسلمین داشته ودارد و تمام این مفاسد را این شخص خاین دولت و ملت اسلام بران »
« ذات اقدس اغفال نموده چاره جز اظهار مافی الضمیر ندیدیـم ـ لهذا بر حسب تکلیف »
« شرعی وحفظ نوامیس اسلامی‌که بر افراد مسلمین فرض عین‌است به خباثت ذاتی وکفر»
«باطنی وارتداد ملی او حکم نمودیم تا قاطبه مسلمین و عامه مؤمنین بدانندکه از این »
« و بعد مس با رطوبت میرزا علی اصغرخان جایزنیست واوامر و نواهی او مثل اوامر و »
« نواهی جبت و طاغوت است و در زمرهٔ انصار یزیدبن معاویه محشور خواهـد بود قوله »

« تعالی لن‌یجعل‌الله للکافرین علی‌المسلمین سبیلا اللهم انا نشکو الیك فقد نبینا وغیبة ولینا»
« بتاریخ ۲۱ جمادی الثانی سنه ۱۳۲۱ الاحقر محمد الشربیانی (مهر) الاحقر الجانی »
« محمد کاظم الخراسانی (مهر) محمد حسن الماماقانی (مهر) الجانی نجل المرحوم »
« میرزا خلیل (مهر)(۱)

دستگیری طلبه‌ها

عین الدوله بکار آغازکرد ، و چون در زمان اتابك یکی از نکوهندگان‌کارهای او این میبود مردم امیدها به نیکوکاریش بستند ، وازآنسوی اونیز بدلجوییهایی‌کوشید . چنانکه بشیخ یحیی‌کـه تا این‌هنگام در اردبیل میبود و در سایـهٔ نگهداری شاهزاده امامقلی میرزا حکمران آنجا زنده مانده بود پرك بازگشت بتهران داد . نیز آمدن حبل المتین ودیگر روزنامه های فارسی را بایران‌که از چهـار سال باز جلوگیری میشد آزادگـردانید ، و بلکه چنانکـه میگویند خواست اداره حبل المتین را بتهران آورد ، ولـی دارنـده‌اش خرسندی ننمود . از این پرواها وپشتیبانیها بودکه حبل‌المتین بیکبارهوادار عین‌الدوله گردید ، وبلکه میبایدگفت خودرا به اوفروخت . (چنانکه بازهم خواهیم نمود).

در همانروزهـا یك داستان شگفتی در تهران رو داد . گفته‌ایم در شهرهای ایران مدرسه های بزرگی برای طلبه ها بودی . این طلبه هاکـه بیشترشان از روستا هـا یا از شهرهـای دیگـر آمدندی و خانه هاشان همان مدرسه بودی از ماهانه ای‌که از در آمد « موقوفات » مدرسه بهر یکی داده شدی زیستندی ، و راه درس خواندنشان آن بودی‌که هرچند تنی ، یا گـروهی بخانهٔ یکی از مجتهدان رفتندی ، و ازو درس فقه و اصـول و منطق ومانند اینها خواندندی ، وگاهی نیز تنها برای بستگی پیداکردن وپول‌گرفتن از مجتهدی یا امامجمعه‌ای برسر اوگرد آمدندی . رویهمرفته افزار کار مجتهدان ، یابهتر گوییم : «سپاه شریعت» اینان بودندی .

تهران هم مدرسه های بزرگی با «موقوفات» بسیار میداشتی ، ودراین زمان چنین رو دادکه میانهٔ طلبه های مدرسهٔ محمدیه (دربازار) ، باطلبه های مدرسهٔ صدر (درجلوخان مسجد شاه)کشاکش و زد و خوردی رخ داد . چون مدرسهٔ محمدیـه « موقوفات » بیشتر میداشت طلبه‌های مدرسهٔ صدریه میکوشیدند بآنجا دست یابند ، و خود بنشینند ، وکسانی

(۱) ازاین نوشته پیکره هـایی (گویا دراستانبول) برداشته وبهمه جا فرستاده انـد ، و نسخه‌ای ازآن نزد آقای ضیاء الدین نوریست کـه ما از روی آن بدانسانکـه بود آوردیم . در تاریخ بیداری نوشته یکی از انگیزه های برافتادن اتابك این نوشته بود . ولی تاریخ نوشته چند روز پیش از برافتادن اتابك است . واین نشدنیست‌که یك نوشته درچند روز درنجف نوشته شود ، و دراستانبول یا درشهردیگری پیکره‌ها ازآن برداشته‌گردد ، وبتهران بیاید و بدست مردم بیفتد و نتیجه دهد . بیگمان این پس ازرفتن اتابك ، بتهران رسیده . ولی‌گفتگو از «تکفیر» اتابك‌که دشمنانش پراکنده کرده بودند ازپیش ازآن درمیان بود ، وعلمای نجف نیز بیزاری ازو مینمودند ، واینست دربرابر این نوشتهٔ ساخته هم خاموشی‌گزیده‌اند.

از ملایان بزرگ هم پشتگرمی به ایشان میدادند . بهر حال پیش آمد چون کوچك بود عین‌الدوله پروا ننمود . ولی هواداران اتابك که خواهان آشوب میبودند ، و برخی ملایان هوسباز که آرزوی نام درآوردن وسروری فروختن میداشتند فرصت بدست‌آوردند وبآتش دامن زدند .

درتاریخ بیداری نامهای سید علی اکبر تفریشی ، وپسر او ، وحاجی‌میرزاابوالقاسم امامجمعه ، وامیرخان‌سردار ، وسالارالدوله ، وشجاع‌السلطنه ، و دیگران را میبرد، که از اینسو یا ازآنسو هواداری مینموده انـد . کـوتاه سخن آنکـه دوباره زد وخوردی میان طلبه ها درگرفت که بادگنگ و قمه بجان همدیگر افتادند وکسانی کوفته گردیده ، ویا خسته شدند ، وبروی زمین ماندند .

حکمران تهران بدستگیری سردستگان پرداخت ، ولی یکی ازآنان که معتمدالاسلام رشتی بود ، بخانهٔ سیدعبدالله بهبهانی که از شمارمجتهدان بنام میبود پناهید ، و شادروان بهبهانی اورا نگهداشت .

از این رفتار ، طلبه‌های مدرسه صدر از بهبهانی رنجیدند ، و چون امامجمعه نیز پشتگرمی بآنان میداد ، بیباکانه برآن شدند که ازبهبهانی کینه جویند ، وشبی بهنگامیکه بهبهانی از جلو مسجد شاه میگذشت ، دسته ای ازطلبه ها با دگنگ وقداره بیرون ریخته برسر او وهمراهانش تاختند . در تاریخ بیداری مینویسد : استر آقا رم خورده او را ، بی‌آنکه آسیبی ببیند بخانه رسانید . ولی دیگران گفته‌اند اورا هم زدند .

عین‌الدوله چون بهبهانی را هوادار اتابك میشناخت و ازو رنجیده میبود ، و باشد که خود درنهان دست درپیش آمد میداشت ، باین هم پروا ننمود . ولی چون یکدسته از ملایان به پشتیبانی بهبهانی برخاستند و پافشاری نمودند ، عین الدوله ناگزیر شد بکاری برخیزد ، وازملایان زبان گرفت که میانجیگری ننمایند ، وآنگاه دستور دستگیری طلبه‌ها راداد ، وبرای‌آنکه سختی خودرا درکارها بمردم نشان دهد وچشمها را بترساند سختگیری بسیارنمود ، چهارده تن ازطلبه‌ها را دستگیر ساختند ، بدینسان :

شیخ احمد خراسانی ، شیخ علی‌اکبر اشتهاردی ، شیخ بابا اشتهاردی ، شیخ‌اسماعیل رشتی . حاجی میرزاآقا همدانی ، شیخ جعفرتنکابنی ، سیدحسین قمی ، سیدتقی‌قمی ، شیخ علی حمامی ، سید عزیزالله قمی ، سید علی قمی ، شیخ ابوطالب قمی ، یدالله قمی ، شیخ عبدالحسین همدانی .

اینان راکه گرفتند ، همه را درگاری‌نشاندند ، وپانصدسوارهمراهشان گردانیدند ، وازخیابانهای تهران گذرانیده ، بلشگرگاه که دربیرون شهرمیبود برده ، ودرآنجابهمگی چوب زدند، وپس ازیکی دوروز ، همه را باسترها نشانده ، وهرهفت تن را بیك زنجیری بستند ، وروانهٔ اردبیل گردانیدند .

این‌رفتارعین‌الدوله بهمه گران افتاد،تاآنروزچنین‌رفتاری باطلبه‌ها دیده نشده‌بود،

آنروز مردم بملا وطلبه ارج بسیار نهادندی ، بویژه اگر «سید» بودندی ، وبگمان بسیاری از ایشان اگر کسی بکفش آخوندکفشکه گفتی «کافر» گردیدی .

در تهران ودیگر جاها رنجیدگی بسیار نمودند ، ودر زنجان مردم بازارها رابسته برآن شدندکه بریزند و دستگیران را از دست سواران دولتی بگیرند . سواران ناگزیر شدند از بیرون شهردرگذرند . (۱)

در تهران بهبهانی پیام بعین‌الدوله فرستادکه من از شما سپاسمندم ، وطلبه‌ها راهم آمرزیدم ، آنانرا آزادگردانید ، عین‌الدوله با بیپروایی پاسخ داد : من آنان را بپاس دلخواه آقا نگرفتم‌که او سپاسمند باشد ، و چون خواست آزادشان‌گردانم . این پاسخ رنجش بهبهانی را از عین‌الدوله بیشترگردانید .

این پیش‌آمد در مهرماه ۱۲۸۲(رجب ۱۳۲۱)، و نخستین داستانی بودکه‌چگونگی رفتار عین‌الدوله و اندازهٔ خودکامگی اورا نشان داد .

پیمان‌گمرکی با روسیان‌وتعرفه نوین

امین‌السلطان رفته ولی نتیجه‌های بدخواهی او باز میماند،ودر زمستان همین سال پیمان گمرکی که با روسیان بسته شده ، و تعرفهٔ‌نوین گمرکی‌که از روی آن درست گردیده بود ، بیرون آمد . این پیمان ، با دست نوزآماده گردیده و در سال۱۲۸۰ (۱۳۱۹) ، پس از بازگشت‌شاه از سفردوم اروپا ، دستینه بآن نهاده شده ، و در ۱۲۸۱ (۱۳۲۰) ، پیمان‌نامه‌ها بهمدیگرداده گردیده ، ولی بکاربستن آن باز مانده بود که از بهمن ماه اینسال ۱۲۸۲ بآن برخاستند .

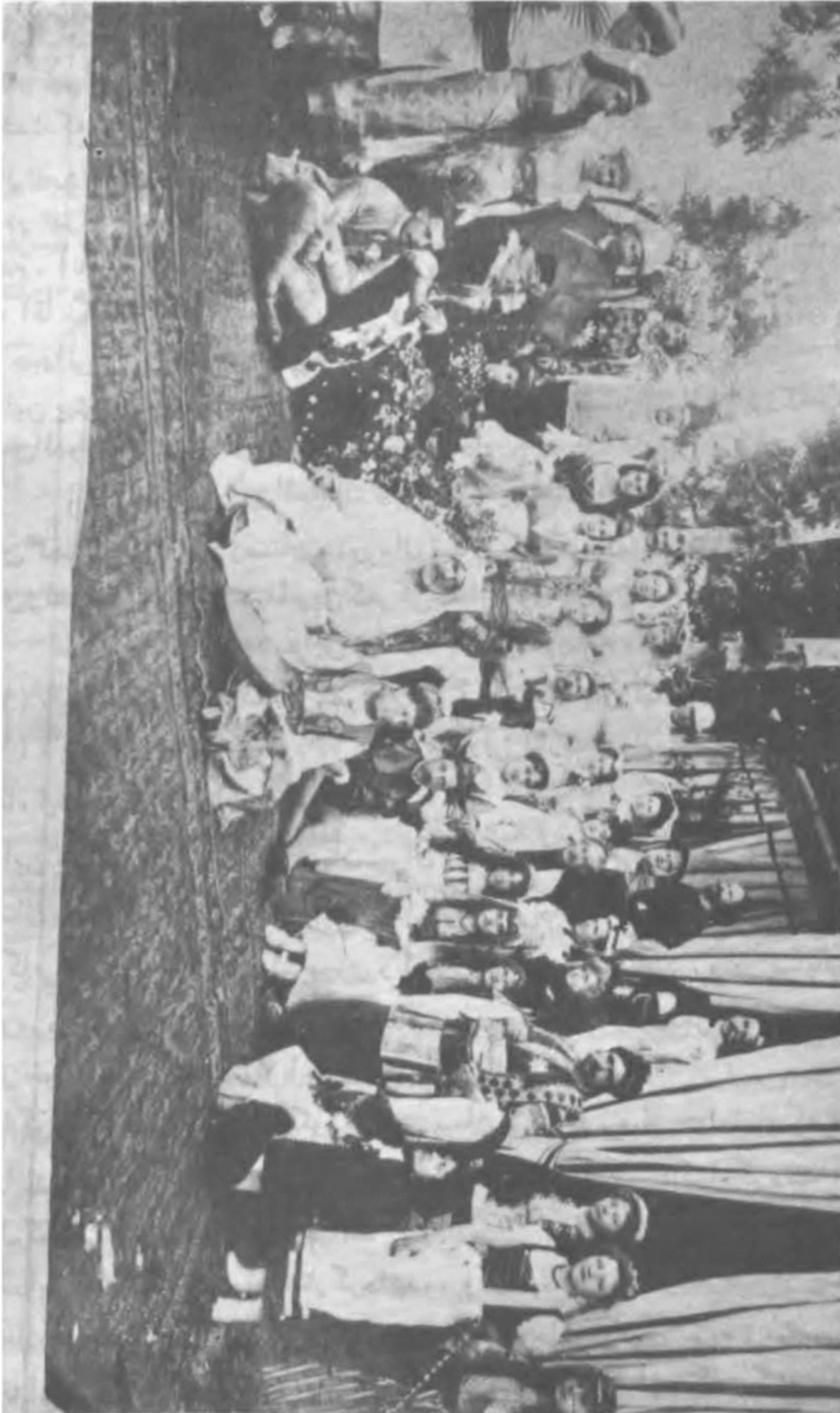
این پیمان وتعرفه یکسره بزیان ایران ، و نتیجهٔ آن این بایستی بودکهٔ اندکی افزار سازی و پارچه بافی و مانند اینهاکه ایرانیان می‌داشتند ازمیان رود، وکاردادوسند و بازرگانی از رونق افتد ، وکشاورزی وگله‌داری نیز آسیب بیند ، و در پایان ، آن باشدکه مردم ایران دست بسته و بیکار مانده ، وبشهرهای قفقاز ودیگرجاهاکوچند، و یا درکشور خود بسختی افتاده وازناچاری بهمسایهٔ بیگانه‌گرایند .

اگرکسانی میخواهند ازچگونگی این پیمان و تعرفه ، و از خواستهاییکه همسایه شمالی‌را از بستن آن بوده ، و از زیانهاییکه بایران میرسانیده آگاه‌گردند ،کتاب «استقلال‌گمرکی ایران» (۲) را بخوانند .

دراین‌کتاب یك راز را آشکارگردانیده ، وآن اینکه پیمان و تعرفه از چند سال پیشترآماده‌گردیده بوده است ، و ما از اینجا پی برازهای دیگری برده ، میفهمیم که گفتگوی این از زمان شادروان امین‌الدوله آغاز شده ، و میتوانیم گفت که یکی از انگیزه‌های افتادن امین‌الدوله ناهمداستان آن با این پیمان وتعرفه بوده . نیز میفهمیم

(۱) سرانجام پس‌ازدوماه نیز درسایهٔ پافشاری‌زنجانیان بودکه عین‌الدوله آنان‌راآزادگردانید .

(۲) نوشتهٔ آقای رضای صفی‌نیا ـ در سال ۱۳۰۷ در تهران بچاپ رسیده .



پ ۸

این پیکره همانستکه نوز را با رخت ملایی نشان میدهد و مایه هیاهو بوده ،کسان دیگری از زن و مردکه دیده میشوند همه از بلژیکیان و زیر دستان نوز میباشند .

که آن پیشرفت تند نوز، و رسیدن او به «وزیری گمرکات»، زمینه سازی بـرای چنین پیمانی بوده، رویهمرفته میباید گفت: همسایهٔ شمالی از سست نهادی شاه، و از ناپاکی امین‌السلطان، و ناآگاهی توده فرصت یافته، خواست خودرا بادست بلژیکیان‌ودیگران پیش میبرده.

بی‌انگیزه نیست کـه شوستر، نوز را افزار دست روس و «نگه داشتهٔ بنام» او میشمارد، و باز بی‌انگیزه نیست که صفی‌نیا مینویسد: «امضای این قرار داد ضربت سختی بودکه پس از عهدنامهٔ ترکمان چای‌باستقلال ایران وارد شد».

این‌خود ننگیست‌که یك پادشاه یا یك صدر اعظم، چنین کار ارجداری را، کـه آبادی‌کشور یا ویرانی آن را نتیجه دادی، بیك بیگانهٔ نا آزمـوده‌ای سپارد. نـوز اگر هم پیمانی بسود ایران بسته بودی، بازگناه مظفرالدینشاه و اتابك، در واگزاردن چنین‌کاری باو، درخور آمرزش نبودی.

این تعرفه برای‌کالاهاییکه از روستان بایران‌آمدی بدهی‌کم، و برای‌کالاهاییکه از ایران بروستان‌رفتی، یا از هندوستان و فرانسه و دیگر جاها بایران آمدی بدهی بسیار، بسته بود، و از اینرو نه تنها بزیان ایران بلکه بزیان همهٔ‌کشورهای دیگر نیز میبود، و از اینرو انگلیسیان سخت‌آزردگی نمودند، ودولت ناگزیر شدچندماه‌نگذشته با آنان نیزپیمان‌وتعرفهٔ نوینی بندد، و از زیان‌بازرگانان ایشان جلوگیرد.

ولی زیان ایرانیان همچنان بازماند، ومیبایست بسوزند وبسازند، واین تعرفه‌مایهٔ دیگری برای رنجیدگیها و ناخشنودیهای مردم گردید. بویژه با دژ رفتاریهاییکه نوز و دیگر بلژیکیان‌مینمودند ومردم را سخت میآزردند.

سال ۱۲۸۳ (۱۳۲۲)، در سایهٔ چیرگی عین‌الدوله بآسودگی گذشت، ولـی در پایان آن در تهران یکداستانی روداد، و آن اینکه پیکره‌ای از نوز و دیگر بلژیکیان بدست افتادکه زنان و مردان بزمی (بال) ساخته‌اند، وهریکی از مردان رخت دیگـری (از رختهای‌گوناگون ایران) بتن‌کرده‌اند، و خود نوز «عمامه» بسرگزارده و همچون ملایان «عبا» بدوش انداخته.

این بزم در دوسال پیش بوده، ولی این زمان‌که ازیکسو‌مردم ازگمرك وکارکنان بلژیکی آن سخت آزرده میبودند، و از یکسو بهبهانی از عین‌الدوله رنجیدگی میداشت واز یکسوکارکنان اتـابك بیکار نـایستاده از عین‌الدوله بکار شکنی میکوشیدنـد، این پیکره را پیداکرده، و چون محرم فرا رسیده و بازار ملایان‌گرم خـواستی بود، بدست آنان دادند، و آنان بدستاویز اینکه نوز «باسلام استهزاء و بعلماء توهین‌کرده» بناله و نکوهش‌برخاستند، نخست خودشادروان‌بهبهانی در خانهٔ‌خود بالای منبریاد بدرفتاریهای های نوز راکرده و در پایان سخن این داستانرا بمیان‌آورد، و چنین‌گفت‌که میبایـد از مظفرالدینشاه برداشتن نوزرا خواست. سپس ملایان دیگری از صدر العلماء، و حاجی

شیخ مرتضی (پسرمیرزای آشتیانی) ، و شیخ محمد رضای قـمی ، و سید احمد طباطبایی (برادرشادروان‌طبلطبایی) ، پیروی نمودند ، و هر یکی در بالای منبر بدگوییها از نوز کردند . تا نشستهای محرمی بپایان رسید این هیاهو بر پا بود ، و در این میان سال ۱۲۸٤ (۱۳۲۳)که جنبش آزادیخواهی ازآن میآغازد ، فرارسید .

عین‌الدوله ، با آن‌بی‌پروایی و برتریفروشی‌که میداشت ، باین هیاهو ارجی ننهاد، و شاه نیز پروا ننمود ، و نتیجه‌ای در بیرون از آن ناخشنودیها و بدگوییها دیده نشد ، و چون محرم بپایان رسید هیاهو نیز فرونشست ، ولی خواهیم دید که دنبالهٔ آن بریده نشد ، و از همین زمان بودکه پیمان همدستی میانهٔ شادروان بهبهانی و طباطبایـی بسته گردید ، و جنبش آزادیخواهی سرچشمه‌گـرفت‌که ما از آن درگفتار دوم سخن خواهیم راند . در اینجا ، درپایان‌گفتار برای روشنی تاریخ بچند سخن دیگری میپردازیم

پیشرفت دبستانها

چنانکه دیدیم اندیشهٔ اینکه باید درکشور قانونی باشد و زندگی از روی آن پیش رود ، از زمان حاج میرزا حسینخان سپهسالار آغازید . ازپیش از آن ، ما ازچنین اندیشه‌ای درمیان‌ایرانیان ، آگاهی نمیداریم . سپس‌هم نخستین‌تکان در تـوده و آغاز بیداری در میان مردم از پیش آمد «امتیاز توتون وتنباکو» پیدا شد . بایدگفت این تکان در مردم ایـران فرونشست، و از همان زمان ، بیداری مردم ، دلبستگی آنـان بکارهای تـوده و کشور ، در یك راه پیشرفت افتاد ، و بایك تندی‌که‌کمترگمان رفتی رو به روییدن وبالیدن‌گراشت .

نشان این ، نخست رواج روزافزون دبستانهاست . زیرا چنانکه گفتیم دبستان در ایران ازسال ۱۲۷۵ (۱۳۱٤) آغازید ،که امین‌الدوله با دست رشدیه ، نخست در تبریز و سپس در تهران ،آنرا بازکرد . در تهران تادیری تنها یك دبستان (رشدیه) میبود، ولی پس از زمانی ، در سایهٔ روآوردن مردم دبستانهای دیگری بنیاد یافت . نخست برخـی از ملایان ، دراینجا دشمنی مینمودند ، وکسانی از آنان میخواستند بهواداری از الفبای کهن‌کتاب نویسند ، ولی دراینمیان دوتن‌ازملایان نیکنام، خود پشتیبان‌دبستان‌گردیدند: یکی از آن دو، شادروان شیخ هادی نجم‌آبادی بود که خود مرد دانشمند و آزاد اندیشه و نیکی میبود ، پس‌ازبرافتادن امین‌الدوله‌سرکشی وپشتیبانی بدبستان رشدیه‌و نگهداری آن را بگردن‌گرفت، و دیگری شادروان سید محمد طباطبایی بودکه خود بنیاد دبستانی بنام «اسلام» نهاد و تا توانست ازهواداری و واداشتن مردم بهواداری باز نایستاد .پروای این دو تن بکار دبستان زبان دیگران را بست ، و با همه روگردانی‌که اتابك از این‌کار میداشت و ناخشنودی خود را پوشیده نمیداشت ، دبستانها سال بسال بیشتر میگردید ، و ماميبينيم درسال ۱۲۷۹ که‌چهاریاپنج سال ازآغاز پیدایش دبستان میگذشت ، بیست و یك دبستان برپا میبوده (هفده درپایتخت، وچهار در تبریز و بوشهر ورشت و مشهد) ، واینها همه‌پدیدآوردهٔخود مردم‌بوده، وددررفتشان نیزآنان‌میداده‌اند، ودولت راپایی‌درمیان‌نبوده.

انبوهی ازمردم زبان بیسوادی را دریافته ، واز آنسوی جدایی راکه میانهٔ دبستان و مکتب میبود با دیده میدیدند ، و این بود بادلخواه و آرزو روبآن میآوردند . یکی‌از کارهای نیك این میبودکه در پایان سال ، بهنگام آزمایش شاگـردان ، در حیاط دبستان جشنی بر پا نموده ، و پدران و شاگردان وکسان دیگری را میخواندند ، واینان‌ازدیدن آنکه یك بچهٔکوچك ، در دو سه ماه‌که الفبا خوانده ، نوشتن یادگرفته وهرکلمه‌که‌گفته میشود بیغلط بروی تخته سیاه‌مینویسد، وشاگردان بزرگتری ،کشورهای‌اروپا و امریکـا را بنام میشمارند و از هرکجا آگاهیهایی میدهند، سخت شادمان میگردیدند ، وبدلخواه دست دهش باز میکردند و بسیار رخ میدادکه در رفت یکساله یکدبستانرا مردم درهمان نشست جشنی میدادند. (۱)

تاسال ۱۲۸۵که مظفرالدینشاه مشروطه را داد دبستان را رواج بسیار یافته،کمتر شهری بودکه یك یا دودبستان یا بیشتر درآن نباشد . دلبستگی مردم باینها بجایی‌رسید که‌کار بگزافه اندیشی‌کشید ، و بسیاری از ایشان چنین پنداشتند که تنها چارهٔ دردهـای کشور همان دبستانست ، و چون جوانانی از آن بیرون آیند همه در ماندگیهـا از میان خواهد برخاست . هرزمان‌که جشنی میگرفتند آگهی از آن در روزنامه‌هـا مینوشتند و شادمانیهای بی‌اندازه مینمودند ، و نویدها بخود میدادند . بجایی رسید که احمـد بیك آقایوف نویسندهٔ روزنامهٔ« حیات » قفقاز ،که خود مردی دانشمند میبود وبکارهای‌ایران دلبستگی نشان میداد ، بزبان آمد وخامی این اندیشهٔ ایرانیان را بازنمود . (۲)

درگفتگو از دبستانها میباید یادی هم‌ازحاجی زین‌العابدین تقیوف‌کنیم . این‌مرد یکی از توانگران بنام جهان وخود مرد رادی میبود ودهشهای بجـا مینمود ، و در سال ۱۲۷۹، بادست«انجمن معارف» ارمغان شایانی‌بدبستانهای‌نوپدیدایران فرستادبدینسان‌که یك رشته نقشه های بزرگ دیواری ، ودفترها برای نوشتن‌شاگردان ، وبرخی‌کتابهـا در بیست و یك بسته ، بـرای بیست ویك دبستان ایران ارمغان‌کـرده ، وچهار هزار منات برای دبستان رشدیه ، و پانصد منات برای دبستان سادات پول فرستاد .

فزونی روزنامه‌ها

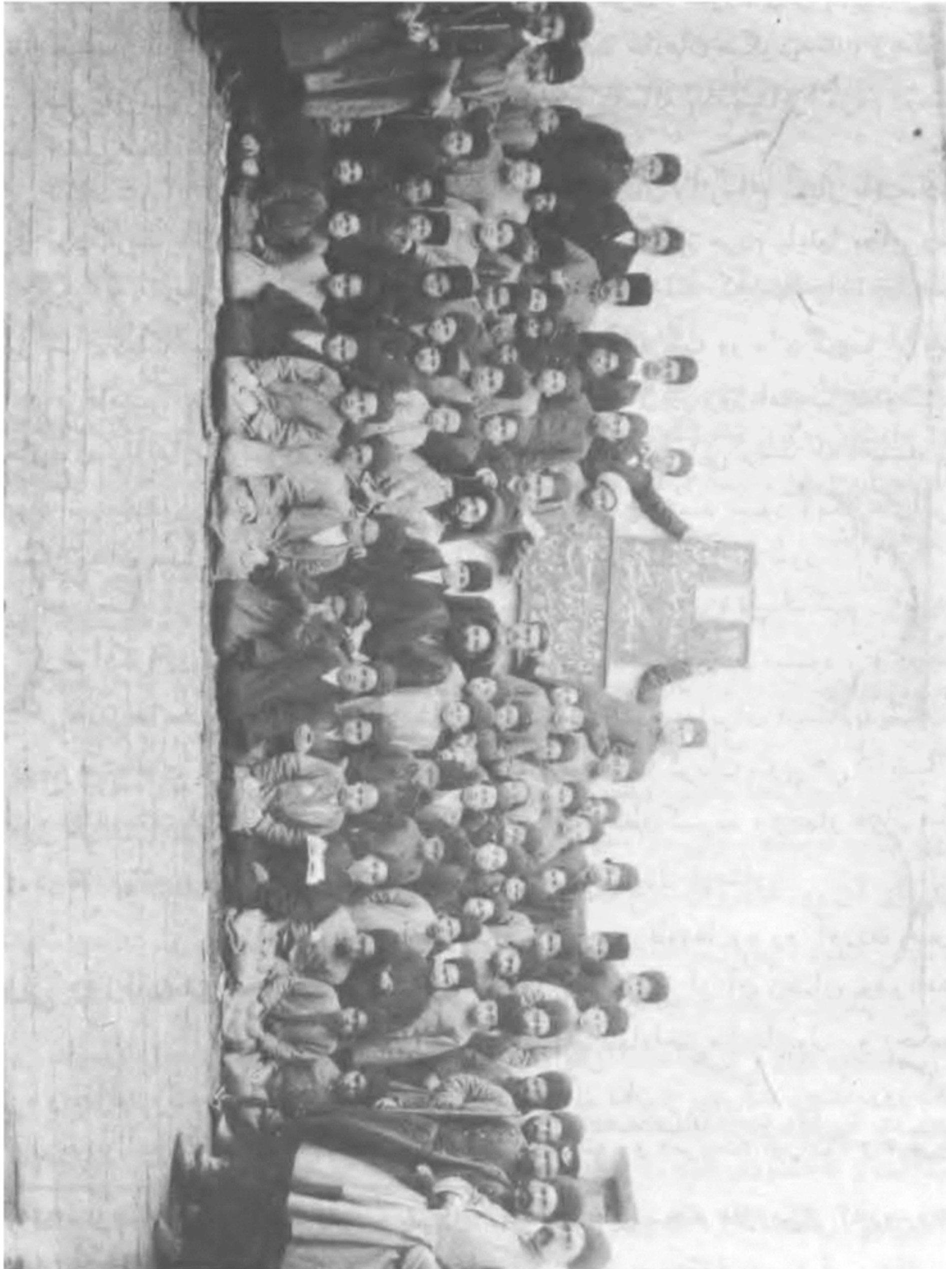
نشان دوم آن پیشرفت فزونـی روزنامه‌ها ، و رو آوردن مـردم بخواندن آنهاست . چنانکه گفتیم پیش از آن زمـان روزنامه‌ها بیشتردولتی‌بودی، وماجزازآنهاتنها«اختر» استانبول ، و «حکمت» مصر ، و «قانون» لندن را میشناسیم. اماپس از آغازآن تکان و پیشرفت ، چند روزنامـه دیگری پدید آمد،که بنامترین آنها «حبل‌المتین»کلکته ، و «تربیت» تهران ، و « ثریا »

(۱) اینگونه جشن های با شکوه‌گرفتن ،و پول ازمردم دریافتن ، چند سال پس‌از آغازمشروطه هم رواج میداشت .

(۱) آن‌گفتار «حیات» را آقای جعفر خامنه‌ای از ترکی ترجمه‌کرده و در یکی از شماره های حبل‌المتین‌کلکته بچاپ رسیده .

و «پرورش» مصر، و «الحدید» یا عدالت تبریز بود .

اینها اگر از نویسندگانشان گفتگو کنیم ، برخی نیك و برخی بد میبودند . نیکی نویسندگان اختر را یادکرده‌ایم . گفتارهای این روزنامه مایهٔ بیداری کسان بسیاری گردیده . حاجی میرزا حسن رشدیه که بنیادگزار دبستانهاست، میگوید مرا برفتن ببیروت و یادگرفتن شیوه نوین آموزگاری یك گفتاری از اختر برانگیخت . روزی باپدرم آنرا



پ ۹

این پیکره نشان میدهد نشست آزمایشی یکی از دبستانها را (دبستان بصیرت امیریه) که گویا در تهران بوده .

میخواندیم دیدیم نوشته : در اروپا ازهزار تن ده‌تن بیسوادند ، ولی درایران از هزارتن تنها ده تن باسواد میباشند ، وانگیزهٔ این ، بدی شیوهٔ آموزش ، ودشواری درس‌الفباست . باید درایران دبستانهایی بشیوهٔ اروپا بنیاد یابد . این نوشته درمن وپدرم سخت هناییده، ومنکه ملازاده بودم و میبایست بنجف رفته درس ملایی بخوانم ، با همداستانی از پدرم روانهٔ استانبول ومصر وبیروت گردیدم ، ودراین شهر بازپسین چگونگی آموزگاری‌نوین را یادگرفتم . این نمونه‌ایست‌که چگونه یکسخن پاکدلانهٔ راست‌کارخودراکند .

نویسندهٔ «حکمت» ، میرزامهدیخان تبریزی ازنیکانست . روزنامهٔ اوراکم دیده‌ام ، ولی ازنیکیش‌آگاه میباشم . اینمرد دانشمند میبود وکتابها نیزنوشته ، وشعرهای «وطنی» نیز میسروده . درسال ۱۲۷۹ گویا ، بتهران آمده ، واتابك بااو پذیرایی‌ومهربانی‌دریغ نگفته ، ولقب « زعیم‌الدوله » وسالانهٔ سیصد تومان برایش ازشاه‌گرفته ، ولی تا آنجا که ما میدانیم ، اینها او را از راه نبرده است .

از«قانون» ونویسندهٔ آن میرزا ملکم خان درپیش‌گفتگو داشته‌ایم .

نویسندهٔ تربیت یکشاعر درباری بوده ، و روزنامه اش نیز همچون دیوان یکشاعر درباری پرازستایشهاست . مثلا نزد شعاع‌السلطنه رفته ، وگفتار درازی درستایش اونوشته وچنین میگوید :

« پس ازاستیناس ، با حضرت گردون اساس ، یکوقت متذکر شدم و دیدم من با خرد خرده‌بین روبرو شده‌ام ، و با هوش سروش‌گفت و شنود مینمایم . گمان نمیکنم سن حضرت شاهنشاه زاده زیاده از شانزده وهفده باشد ، لیکن بآفرینندهٔ سنین و شهور ، و روشنی بخش‌ماه وهور، بخاطرندارم در مدت شصت سال عمرخود از خورد سال وسالخورده شخصی باین فطانت و ذکاء دیده باشم . بنام ایزد ، نقاد سخن ،کشاف سر ، جوهردرایت، گوهرفراست ، مختصر باضمیری بتابش آفتاب ، وخاطری ریزنده‌تر ازسحاب ، ازدقایق و حقایق مهام ملکی وامور دولتی تالطایف وظرایف ادبیات از شعر وانشاء و غیرها ندیدم نکتهٔ‌که نداند ونوشتهٔ‌که نخواند ...»

ثریا ، نخست نوشتن‌آن با میرزا علیمحمد خان کاشانی بود و آوازه‌گفتارهای تند آن بهمه جا میرسید ، ولی سپس او جداگردید ، وخود نامه پرورش را بنیاد نهاد و ثریا ازارج افتاد . سال ششم‌آن راکه درسال ۱۲۸۳(۱۳۲۲) درتهران چاپ شده ونویسنده‌اش سید فرج‌الله‌کاشانی بوده ، من دیده‌ام روزنامه بسیارپستی است .

یکی اززشتیهای این روزنامه‌کشاکشی است‌که با حبل‌المتین پیداکرده ، وسخنان سبك وزشت بسیار ،که خود دشنامست ، بدارندهٔ حبل‌المتین میشمارد . حبل‌المتین گاهی سخن از قانون و « حکومت مشروعه » بمیان میآورد ، این درپاسخ آن مینویسد :

« در پادشاهیکه اسخی از تمام سلاطین‌سلف ، واعدل از ملوك دادگستر جهانست ، خرافات وترهات سلطنت مشروعه وغیر مشروعه چرا میبافی ، وهر آهنگر وعمله وبقال‌را

محق در تدقیقات امور دولت میشماری ... اینسخنان مشابه بکلام جن زدگانست چه سود بخشد ... این بوالفضولیهای مردود ، از سید جمال معهود است ، توسید جلال بی جمال چه میگویی ؟!»

اتابك که رفته بود حبل‌المتین‌نکوهش ازو مینوشت. این درپرده هواداری ازاتابك میکند ، (وبیگمان از هواداران اتابك پول می‌گرفته) وچنین پاسخ میدهد :

تخطئه اعمال هریك از خـدام آستان شاهنشاهی بآن ساحت قدس راجع میشود . چه رسد به تخطئه کسیکه یکقرن در دولت صاحب حکم و قلم بوده ، و برگزیده و امین دو پادشاه ذیجاه برگزیدهٔ عالم ... پس بایدگفت العیاذ بـالله در یکقرن دو پادشاه بقدر حبل‌المتین ندانسته‌اند ، ونه چنین است. یك پادشاه عقل چهل وزیر ، ویك وزیرعقل‌چهل مردخردمندرا دارد . مامردم بازاری اسرار دولت ، وحکمت عملیه سلطنترا چه‌دانیم؟!.»

پرورش ، سال‌نخست‌آن راکـه من دیدم از بهترین روزنامه هاست . نویسنده آن میرزا علیمحمد خان ، مرد با غیرت و دانشوری میبوده ، وگفتار های تکان دهنده وتندی مینوشته . درسال ۱۲۸۹ که مظفرالدینشاه بار دوم بسفر اروپا رفت ، اینمرد هم از مصر روانه‌گردید ، ودر اروپا وزیران وهمراهان دیگر شاه رادید ، وگفتار های پرمغز نیکی برای نامهٔ خود نوشت .

الحدید ، نویسندهٔ آن سید حسینخان از نیکانست و در روزنامه‌اش نیزکه سپس‌آنرا بنام «عدالت» نوشت ، ازچاپلوسی خودداری‌کرده وگفتارهای سودمند مینوشت .

حبل‌المتین

اما حبل المتین ، میباید از آن جداگانه سخن رانیم . این نامهٔ هفتگی از همه روزنامه های آنزمان بزرگتر ، و بنامتر میبود ، و در هندوستان چاپ شده و آزادی برای سخن راندن میداشت . یکی ازچیزهایی‌که مایهٔ رواج آن‌گردید ، این بودکه حاجی زین‌العابدین تقیوف پول بسیاری فرستادکه روزنامه بعلمای نجف ودیگرجا بی‌پول فرستاده شود. ازاینجاپیوستگی میان روزنامه و علماء پدید آمد ، و شادروان شیخ حسن ممقانی ،که این زمان با فاضل شربیانی، دوتن « مرجع تقلید » میبودند، بستایش حبل‌المتین برخاست ومردم‌را بخواندن آن برانگیخت .

این روزنامه گفتارها در بارهٔ گرفتاریهای سیاسی ایـران مینوشت ، و دلسوزیها و راهنماییهای بسیار میکرد ، ودر پیش‌آمد وام از روس گفتارهای تندی بچاپ رسانید ، (بهمین انگیزه چهار سال از آمدن آن بایران جلوگیری شد) ، وبارها پیشنهادقانون‌و « حکومت مشروطه» (یامشروعه) نمود ، ومردم دلبستگی بسیار باین روزنامه پیداکردند، و نویسندهٔ آن سید جلال‌الدین‌کاشانی (مؤیدالاسلام) بنیکی شناخته میبود ، ولی راستی را از سود جویان بوده ، و بهرکجا که سودی برای خود امید میداشته‌کوشش بنیکی توده و کشور را فراموش میکرده .

ما در روزنامه اش چاپلوسیهای فراوان می‌یابیم . هر کسی که بسر کاری آمده ، هنوز بکاری برنخاسته و آزموده نگردیده ، بشیوهٔ شاعران ، ستایش ازو میکرده ، هنگامیکه نوز « وزیر گمرکات » گردید او چنین مینویسد : « جناب مسیو نوز اصلا از نجبای بلژیك ، و شخصاً مرد درستکار و با کفایت ، و مدت یکسالست از جانب دولت مدیر و مستخدم اداره گمرکات ممالك محروسهٔ ایران میباشد ، مستقلا بعهدهٔ وزارت کل گمرکات ایران مباهی ومفتخر گشت » این نمونهٔ ستایشگریها و گزافه نویسیهای اوست . یکمرد بیگانه ناشناسی را بدینسان بالامیبرد .

از محمد علیمیرزای ولیعهد ، وارفع‌الدوله ، و عین‌الدوله و دیگران ستایشهای گزافه‌آمیز بسیارمیکرده ، وچنانکه گفتیم چون عین‌الدوله وزیر اعظم گردید ، این خودرا بآن فروخت ، و ازآنزمان حبل‌المتین را جز « عین‌الدوله نامه » نتوان خواندوما رفتار زشت اورا ، باکوششهای شادروان طباطبایی وبهبهانی خواهیم نوشت .

در ایران روزنامه‌ها ، چه پیش ازمشروطه وچه پس ازآن، راهی برای خودنمیداشت و اینست همیشه وارونه نویسیها میکردندی . حبل‌المتین باین آک هم گرفتار بود ، و شامی‌بینیددراین‌شماره ازدادگستری مظفرالدینشاه ، یا از کوششها و بیداریهای ولیعهدش محمد علیمیرزا ستایشهای بسیار نوشته ، و در شمارهٔ دیگربناله‌وفریادازگرفتاریهای‌مردم ایران،وستمگری‌حکمرانان،وویرانی ونابسامانی‌کشور پرداخته است .

راستی آنست‌که اینان میخواستند کوشش‌درراه‌ایران‌بنمایند،ولی دراین میان‌خودهم‌نان‌خورندوپول اندوزند. این شیوهٔ انبوه‌کوشندگان میبود.

من در یك شماره از حبل‌المتین دیدم دوگفتاری از یکتن (یوسف زادهٔ همدانی) بچاپ رسانیده : یکی در ستایش « اتحاد اسلام» و واداشتن مردم بآن ، و دیگری در ستایش « سوسیالیزم » و شمردن سودهای آنچنان زندگانی ،که نه نویسنده ناسازگاری آن دو راه را باهم دریافته،ونه چاپ‌کننده‌بآن‌پی برده.



پ ۱۰

عبدالرحیم طالیوف

جز از امین‌السلطان که زبان بحبل‌المتین زده بود ، از دیگـران هرکسی وزیـر شده ، چه پیش ازمشروطه ، وچه در زمان خورده خودکامگی ، وچه در زمان‌التیماتوم‌روس و بسته بودن دارالشوری ، این روزنامه اورا ستوده و چاپلوسیها گفته .

این بوده چگونگی روزنامه ها در آنزمان . نیك و بد را با هم میداشته‌انـد ، و اگر رویهمرفته را بگیریم سودمند میبوده اند ، و میتوان یکی از انگیزه‌های تکان توده همین‌ها را شمرد . زیراگذشته از آنکه برخی از آنها نیك بوده و راهنماییهای سودمند میکرده . بدهـا نیزاین سود را میداشته‌انـد که از کشورهـای اروپا ، و از پیشرفت و نیرومندی آنها ، و از دانشها و اختراعها ، و مانند اینها سخن میرانده‌اند ، و مردم را آگاه میگردانیده‌اند ، و همینها مایهٔ تکان وبیداری میشده .

چنین رخ دادکه درآن زمان نخست جنگ ترانسوال و انگلیس برخاست ، و سپس جنگ ژاپون وروس پیش آمد. تا چند سال‌این‌جنگها درمیان بود، و روزنامه‌هاداستانهای آنهارا مینوشتند، وبیدار شدگان باخشنودی‌ودلخوشی‌آنهارا میخواندند وسخت‌میسهیدند. این داستانها در ایران ،کار بسیارکرده . دلیریهای یکمشت ترانسوالی ، وایستادگیهای مردانهٔ آنان در برابر دولت بزرگی همچون انگلیس ، وشکستهاییکه چند بار بسپاه این دولت دادند ، و همچنین لشگرهـای آمادهٔ ژاپـون ، و کاردانیهای سرداران ایشان ، و فیروزیهای پیاپی که می‌یافتند، ایرانیان را تکان سختی میداد . ژاپون‌که تا چندی‌پیش گمنام بوده و در سایهٔ مشروطه و تکان تـوده باین جایگاه رسیده بـود ، درس بزرگـی بایرانیان می‌آموخت ، و همه را میسهانید . داستانهای این جنگ چندان پراکنده گردید و شناخته شدکه‌نامهای « پورت‌آتور » ، و « مارشال اویاما » و « جنرال‌گروپاتکین » و مانند اینها زبانزد مردم‌گردید ، و مثلا اگرکسی برتری فروختی یا بخـود بالیدی چنین گفتندی : « مگرپورت‌آتوررا گشاده‌ای‌که چنین میبالی؟ !. . » ، و بسیاری از نویسندگان گزافه‌نویسیهایی از میهن‌دوستی ژاپونیان ، و از نیکخویی ، وازخردمندی‌آنان‌مینوشتند. یکی ازسودهای روزنامه‌ها ،چنانکـه گفتیم ، این بودکه مردم را از این پیش آمدهـای بزرگ جهان آگاه میگردانید ، و ازآنسوی روآوردن مردم باینها نشان پیشرفت تکان و بیداری شمرده میشد .

کتابهای طالبوف و سیاحتنامهٔ ابراهیم بیك

یك چیز دیگری‌که میباید ازانگیزه‌های‌بیداری ایرانیان شمرد کتابهای طالبوف و سیاحتنامهٔ ابراهیم بیك میباشد . اینها نیز کار بسیاری‌کرده .

عبدالرحیم‌طالبوف،ازمردم‌تبریز،وچنانکه‌خود نوشته پسر یك درودگری بوده‌که در جوانی بقفقازرفته ودر آنجا با کوشش و رنج دارایی اندوخته ، و پس از آن در ولادیقفقاز بگـوشه نشینی پـرداخته . این مرد از دانشمندان میبود و از فیزیك ، و شیمی ، و ستاره شناسی ، ومانندِاین‌آگاهی

بسیار میداشت ، وکتابهایش بسیار است ، ولی خواست ما در اینجا دوکتاب اوست ، یکی «کتاب احمد» و دیگری «مسالك المحسنین».

درکتاب احمدکه دو بخش است و پاکیزه بچاپ رسیده ، طالبوف با پسر پنداری خوداحمد ،گفتگو میکند ، و دانشهایی بازبان ساده باو میآموزد ، وازپیشرفت اروپاییان وپس ماندن ایرانیان ، سخن بمیان میآورد ، وکتاب بسیار سودمند وشیرینی است .

درمسالك المحسنین چند تنی ازتهران ، بیك‌گردش دانشی برخاسته ، و با افزار و دربایست‌آهنگ قله دماوند میکنند .کتاب برای داستان این‌گردش است ، ولی نویسنده درآن میان ، ازچگونگی مردم وگرفتاریهای‌کشور ، سخن‌ها میآورد وکتاب بسیارشیرین وسودمندیست .

یك ناآگاهی‌که در آن‌کتاب دیده میشود آنستکه طالبوف این روی کوههای البرز را ، همچون آنروی دیگرش ، جنگل و پر درخت دانسته ، و نه چنین است . برخی ازملایان ، چنانکه شیوهٔ ایشان بود ، طالبوف را « تکفیر » کرده و مردم را از خواندن کتابهای او باز میداشتند ، ولی این جزنشان نادانی آنان نتواند بود .

اما سیاحتنامهٔ ابراهیم بیك ، ارج آنرا کسانی میدانندکه آنروز ها خوانده اند و تکانی راکه در خواننده پدید میآورد بیاد میدارند . این‌کتاب داستان جوانی را از بازرگان زادگان ایرانی درمصر میسراید ،که بآرزوی دیدن میهن خود ، همراه لله اش یوسف عمو ، بایران آمده ، و درپایتخت دیگر شهرها هرچه دیده ، از ناآگاهی مردم ، وسرگرمی آنان بکارهای بیهوده ، و فریبکاریهای ملایان ، و ستمگریهای حکمرانان ، و بی پروایی دولت ، ومانند اینها ، با زبان ساده و شیرینی ، و با آهنگ دلسوزی ، برشتهٔ نوشتن‌کشیده . انبوه ایرانیان‌که در آنروز ، خو باین آلودگیها و بدیها گرفته بودند ، وجز اززندگانی‌بد خود بزندگانی دیگری‌گمان نمیبردند ، از خواندن این‌کتاب ، تو گفتی ازخواب بیدار میشدند ، و تکان سخت میخوردند . بسیارکسان را توان پیداکرد که از خواندن این‌کتاب بیدار شده و برای‌کوشیدن به نیکی‌کشور آماده گردیده ، و بکوشندگان دیگر پیوسته‌اند .

درنتیجهٔ این‌هنایش او درخوانندگان ، بودکه به پراکنده شدنش درمیان ایرانیان خرسندی نمیدادند وتا دیرگاهی مردم آنرا درنهان‌خواندندی .

این‌کتاب درسه بخش است ، و این‌گفتگوها درباره بخش یکم میباشد . دو بخش دیگر ، این جایگاه را نداشت ، و خود نیز دیرتر نوشته شده و چندان نتیجه از آنها برنخاست.

اما نویسنده اش ، در آن هنگام دانسته نبود ، ولی سپس‌که مشروطه داده شده و آزادی رو داد ، در بخش سوم آن نام حاجی زین العابدین مراغه ای ، از بازرگانان استانبول ، پدیدآمد .کسانی باور نکردندکه چنان‌کتاب پرمغزی از خامهٔ یك بازرگان

ساده بیرون آمده باشد ، و برخی از دشمنان چنین گفتند که بخش یکم را میرزا مهدیخان (یکی از نویسندگان روزنامهٔ اختر) نوشته و بچاپ رسانیده بود ، وپس ازمرگ او حاجی زین‌العابدین بخشهای دوم وسوم را نوشته ، و همه را بنام خود خوانده ، و دلیلی که بآن گفتهٔ خود یاد میکردند این بودکه شیوهٔ نوشتن بخش یکم بشیوهٔ گفتارهای اختر بسیار میماند ، و از آنسوی بخش‌های دوم وسوم ، از هر باره با بخش یکم جداست . ولی این گفته‌ها درخور پذیرفتن نیست ، وبخشهای دوم و سوم که بیگمان ازحاجی زین‌العابدین است خودآگاهی و پرمایگی نویسندهٔ آنها را نشان میدهد ، و اگر کمی جدایی با بخش یکم درمیانست ، این دربسیارکتابها رخ دهدکه همه بخشها بیکسان درنیاید .

آنچه توان پنداشت اینست که میرزا مهدیخان یا نویسندهٔ آگاه دیگری بحاجی زین‌العابدین یاوری‌کرده ، و این از ارج‌کوششهای حاجی نامبرده نخواهدکاست . ما اگر تنها چاپ‌کردن وپراکنده ساختن آن‌کتاب را از حاجی زین العابدین بدانیم باید ارجشناسی ازو نماییم وبنامش در تاریخ جایی بازکنیم . تنها بچاپ رسانیدن چنین‌کتابی درآن زمان انگیزهٔ نابودی چاپ‌کننده توانستی بود . این نه نیکست‌که برشك، نیکیهای کسانی را نپذیریم .

تنها خرده ای‌که بکتاب ابراهیم بیك توان‌گرفت ، آن شعرها وگفته های بیهوده پراکنده است‌که بآخر بخش سوم افزوده شده . ازاین‌گذشته ما را گله ای هم از حاجی مراغه‌ای هست‌که درجای خود خواهیم آورد .

شعرهای وطنی

چون میخواهیم هرآنچه با بیداری ایرانیان پیوستگی میدارد یاد کنیم میباید از چکامه های « وطنی » که برخی شاعران در آن زمانها سروده‌اند هم نامی بریم . ایرانیان از سالیان درازگرفتار شعر بوده‌اند ، و ازاین کار زیان های بسیار برده‌اند . ولی‌گاهی نیز شعرهای بی زیانی سروده‌اندکه ما ازآنها این چکامه‌های وطنی را میشماریم .

چون درمیان آنکه با اندیشه هـای اروپایی وچگونگی زندگانـی اروپاییان آشنا میگـردند بعنوان « میهن » و « میهن دوستی » نیز آشنا میشدند ، کسانی چنین خواستند که چکامه هایی در آن زمینه بسرایند و در روزنامه ها پراکنده‌کنند . یکی از نیکیهای روزنامه‌ها بچاپ رسانیدن اینگونه چکامه‌ها ورواج دادن بآنها بود .

اگرچه چامه سرایان در ایران پیروی از « قافیه » نمایند ، و در بیشتر شعرها تنها برای‌گنجانیدن یك‌کلمه‌ای (قافیه) جمله پردازند ، و روشن‌ترگوییم همیشه معنی را فدای سخن‌گردانند ، و دراین چکامه‌ها نیز همین رفتار را کرده‌اند ، و اینست شما می‌بینید در یك چکامه سی بیتی‌که سروده شده بیش از چهار یا پنج معنای درستی نیست ، با اینحال خودکار نیکیست وبسیاربهتر ازپرداختن بغزلهای بی‌مغز بوده ، واینست ما نمونه هایی را ازآنها دراینجا یاد میکنیم.

یکی از آن شاعران ، حاجی محمد اسمعیل منیر مازندرانی بوده . (گویا در تجن و آن پیرامونها میزیسته)، واورا چکامه هاییست ودریکی میگوید :

عنکبوت ار لانه دارد آدمی دارد وطن ، عنکبوت آسا تو هم دور وطن تاری بتن
بهر حفظ لانهٔ خود می تند تار عنکبوت ز عنکبوتی کم نه‌ای ، ای غافل ازحفظ وطن
عقل کل مهر وطن را معنی ایمان شمرد معنی ایمان بود مهر وطن بی ریب و ظن
شیخ اگرمعنی وطن نشناخت معذورش بدار این وطن نامش بود ایران ، بیا بشنو زمن

دردیگری میگوید :

دشمن گرفته دور بدور دیارتان ای قوم ازچه نیست جوی ننگ وعارتان؟!..
یاد آورید همت آن خفتگان خاك اسلاف با شرافت عالی تبارتان
. . . .

تا بارتان شراب شد وکارتان قمار
بیدرد و عارگشته صغار وکبارتان
درملکتان بسیربدنداهل شرق وغرب
در ملك غیر سیرکنان شهریارتان

دیگری از آن شاعران ، میرزا حسن خان بدیع(۱) بوده که دربصره وخوزستان میزیسته، واورا هم چکامه هاییست ودریکی میگوید:

چرا نمینگری حالت فکار وطن ؟!
چرا نمیشنوی ناله‌های زاروطن؟!..

میرزا مهدیخان حکمت و طالبوف را نیز ازاین چکامه‌ها هست، ولی چون خواست ما آوردن همهٔ آنها نیست به‌این چند نمونه بس میکنیم .



پ ۱۱
سید جلال الدین دارندهٔ حبل المتین

(۱) دوسال پیش در تهران بدرود زندگی گفت .

گفتار دوم

جنبش مشروطه خواهی چگونه پیدا شد؟..

در این‌گفتار سخن رانده می‌شود از پیش‌آمدهای ایران‌ازآغاز جنبش مشروطه‌خواهی تا داده شدن فرمان مشروطه .

همدستی دوسید

در پایان سال ۱۲۸۳ (نیمه دوم اسفند) ، که محرم ۱۳۲۲ فرا رسیده بود ، درتهران در بسیاری ازمنبرها گله وبدگویی از نوز میشد . پس از بستن‌آن‌پیمان وتعرفه ، نوز، بجای آنکه کیفر بیند و ازکشور رانـده شود ، روز بروز بجایگاهش افزوده می‌گردید ، چنانکه این زمان ، گذشته از وزیری گمرکات ، وزیر پست و تلگراف ، رییس تذکره هـم گـردیده ، و در « شورای دولتی » نیز یکی از باشندگان میبود ، وخود دژ رفتاری بسیار بامردم نموده ، دراداره تا میتوانُست‌کارها را جز به ارمنیان نمیسپرد. گفته میشد ازنژاد جهوداست .

مردم سخت آزرده میبودند ، وبهبهانـی وپیروان اوفرصت یافته ، وآن پیکـره را که‌گفتیم نوز را با « عمامه » و « عبا » نشان میداد دستاویزگـرفته ببدگویـی برخاستند وکسانی ازپیکره نسخه‌های بسیار چاپ‌کرده میان مردم پراکنده گردانیدند .

دربیرون ، افتادن نوز خـواسته می‌شد ، ولی از درون ، بهبهانـی به بر انداختن عین‌الدوله میکوشید . چون چند سال پیش ملایان امین‌السلطان را برانداخته بودندکنون این ، برانداختن جانشین اورا میخواست .

چنانکه‌گفتیم شاه وعین‌الدوله باین هیاهو پروانمودند ، وبیگمان نوز نیز جز از در ریشخند نیامـد ، و چون روزهای محرم بپایان رسید هیاهو هم فرو خوابید . ولی در نهان ، بهبهانی دنبالهٔ‌کوشش را میداشت . و برای نیرومندی خود آرزوی همدستی با یکی ازعلمای بزرگ تهران میکرد ، و درهمین روزهـا بودکه میانهٔ او با شادروان سید محمد طباطبایی همدستی پیدا شد .

درتاریخ بیداری چنین مینویسد : « معتمدالاسلام رشتی ازطرف آقای بهبهانی آمد خدمت آقای طباطبائی‌که قول همراهی را ازایشان بشنود ، جنابش در اول او را مأیوس فرمود ، ولی در آخر فرمود اگـر جناب آقا سید عبدالله مقصود را تبدیل‌کنند و غـرض شخصی در کار نباشد من همراه خواهـم بود . از آنجا رفت منزل حاجی شیخ فضل الله ،

ازآنجا بکلی مأیوس گردید . بلکه شیخ معتمدالاسلام را ترسانید که تورا چه بااین رسالت؟! برفرض عین‌الدوله متعرض سید نشود ولی تورا تمام ومعدوم خواهد نمود . از آنجا رفت منزل حاجی‌میرزا ابوطالب زنجانی ، اوهم دراول امرمعتمدالاسلام را ترسانید ، ولـی در آخر قول دادکه بی‌طرف باشد ، نه همراهی کند و نه مخالفت نماید . پس ازآن حاجـی شیخ عبدالنبی راملاقات نمود. مشارالیه گفت من باید خودم باجناب‌آقا سید عبدالله‌ملاقات نمایم . معتمدالاسلام گفت مکان و زمان ملاقات را معین نمایید . جواب داد من‌که بخانهٔ آقا سید عبدالله نخواهم‌آمد ، ایشان هم اگربخواهند منزل من بیایند خبر بعین الـدوله میرسد و ازمن خواهد رنجید ، بالاخره قرار براین شدکه درخارج تهران، در این‌بابویه ازیکدیگرملاقات نمایند .

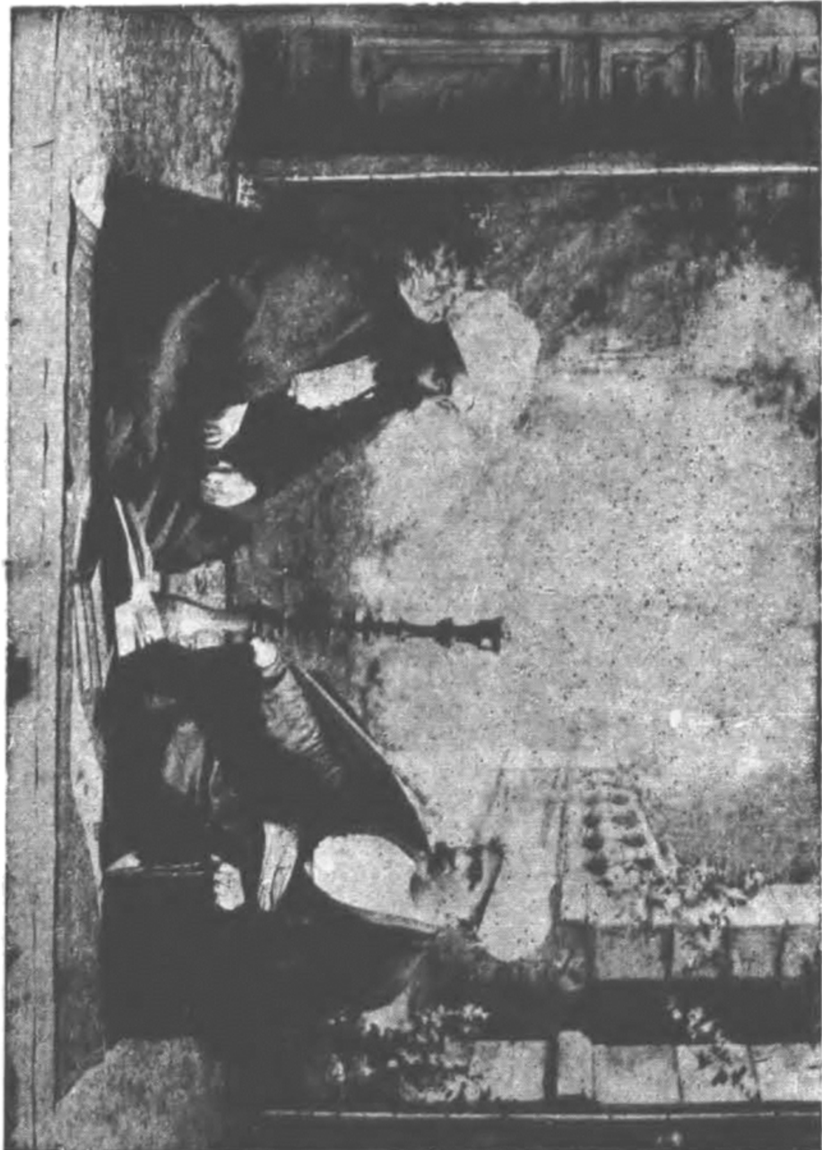
پس‌ازاطلاع ، جناب‌آقاسید‌عبدالله فرموده بود همان‌آقای طباطبایی بامن باشد مرا کافی است ، شیخ عبدالنبی که قابل وداخل آدمی نیست . حاجی میرزا ابوطالب هم اگر مخالفت نکند مرا بس است . اماحاجی شیخ فضل‌الله ایـن ایام گرم عین‌الـدوله است چند روز دیگراوهم مأیوس خواهد شد » .

این همدستی میانهٔ دوسید ، درروزهای نخست سال ۱۲۸٤ (۱۳۲۳) بوده ، وآغاز جنبش مشروطه راهم، ازآنروز باید شمرد . پاسخ طباطبایی را ، میباید نیك اندیشید : « اگر جناب آقا سید عبدالله مقصود را تبدیـل کنند وغرض شخصـی در کار نباشد مـن همراه خواهم بود » . ازاین گفته پیداست آن نیکمرد رهایی ایران رااز دست ستمگران و خودکامگان میخواسته و بـر داشتن یك عین‌الدوله را کار کـوچکی مـی‌شمرده . از اینسوی گفتهٔ بهبهانی نیز ستوده است : « همان آقای طباطبایی بامن باشد مراکافیست». ازاین‌گفته پیداست‌که پیشنهاد طباطبایی‌را پذیرفته و از دشمنی باعین‌الدوله تنها ، چشم پوشیده است . این‌گفته‌هانشان نیکی وبخردی هردوی ایشان میباشد .

اینان هریکی‌خویشان و پیروانی میداشتند، وکسانی از ملایان کوچك بستهٔ ایشان میبودند ، وچون بهم پیوستند نیرویی پدیدآوردند ، وخواهیم دیـدکه چگونـه روز بروز نیروشان فزونتر گردید .

نویسندهٔ تاریخ بیداری‌که خود از بستگان طباطبایی میبوده ، و دراین داستانها پا درمیان میداشته ، وبیشتراین‌آگاهیها ازکتاب اوست ، نمینویسدکه دو سید بهرچه با هم پیمان بستند ، وچه دراندیشه می‌داشتند، وازگفتگوی آنـدو ، چیزی نمیاورد . ولی از کارها پیداست‌که این‌دوتن، از نخست در اندیشهٔ مشروطه وقانون ودارالشوری میبوده‌اند، ولی بخردانه میخواسته‌اندکم‌کم پیش روند تابخواستن‌آنها رسند .

چنانکه‌گفتیم از ده واند سال باز، درسایهٔ‌کوششهای‌کسانی ، در ایران ، تکانی پیدا شده و همواره پیش میرفت ، واین زمـان بسیار پیش رفته ، و تنهـا پیشروان کاردانـی میخواست‌که‌آن رابه نتیجهٔ درستی رسانند ، وآن پیشروان این دوسید شدند .



پ ۱۲

نوز با یکتن دیگری از بلژیکیان در رخت ملایی

(این پیکره گویا دیرتر بدست افتاده و عنوان هیاهو نشده)

اینکه گفته‌اند ، دوسید ودیگران ازمشروطه آگاه نمیبودند ، و در عبدالعظیم یا در سفارتخانه ، دیگران آنرا بزبان ایشان انداختند ، سخنیست که از دلهای پاکی نتراویده. درایران بسیارندکسانی که خودکاری نمیتوانند وهمیشه میخواهندکارهای ارجدار دیگران راهم از بها اندازند ، وبیخردانه زبان بچنین سخنانی بازمیکنند .

سر جنبانانی درایران از بیست و سی سال پیش ، معنی مشروطه وچگونگی زیست توده های اروپایی رامیدانستند ، وسالانه کسانی باروپامیرفتند و باز میگشتند، وآگاهیها ازآنجا میآوردند ، واز چند سال باز گفتارها در بارهٔ قانون و مشروطه در روزنامه‌های فارسی نوشته میشد . آری توده انبوه و مردم بازاری از آن آگاه نمیبودند ، ولی این

جزازآنست که دوسیدهم ندانسته باشند .

اگراینان معنی مشروطه رانمیدانستند وآن را نمیخواستند پس بچه میکوشیدند ، وآن ایستادگی را در راه چه مینمودند ، وصدگزند وآسیب را بامید چه نتیجه بزرگی بخود هموار میساختند ؟!..

بیگمان اینان دانسته میکوشیدند، وچنانکه خواهیم دید ، همینکه دوتن باهم‌پیمان همدستی بسته‌اند ، ازهرپیش‌آمدی بهره جویی کرده وگامی بسوی پیش رفته‌اند .

آزردگی نمودن بازرگانان تهران ازدست بلژیکیان

دراینمیان گفتگو ازرفتن شاه باروپا میشد . برای بارسوم ، آرزوی دیدن‌اروپا بدلهاافتاده ، وشاه ووزیر وهمراهان‌آماده رفتن‌میشدند . بهنگامیکه ازهرگوشهٔ‌کشور ناله وفریاد بلند میشد، اینان با دل‌آسوده بسیج سفرمیکردند، ولی‌پیش‌ازآنکه بروند درتهران یك شورش کوچکی برخـاست . بدینسان که بازرگانان ، ازبدرفتاری‌کارکنان گمرك بتنگ‌آمده ، وتیمچه ها و کاروانسراها را بسته وبه عبدالعظیم پناهیدند .

نوز وهمدستان او با مردم آشکاره دشمنی مینمودند ، و تعرفه‌ای که بدانسان بسته بودند به‌کار بستن آن بس نکرده ، و از هر کالایی چند برابر بدهی آن را میطلبیدند و با زور درمی یافتند . بازرگانان نامه بعین‌الدوله نوشتند ، ولی او بی‌پروایی نمود ، و سرانجام بخواهش سعدالدوله چنین‌نهاده شدکه درنشستی بابودن سران‌بازرگانان و نوز ، گفتگو شود ، و چون آن نشست در دربار برپا گردید ، بازرگانان نشان دادندکه از کالا ها چند برابرآنچه در تعرفه است میگیرند ، و نوز چون پـاسخی نتوانست بـابودن عین‌الدوله وسعدالدوله ودیگران ببازرگانان دشنام‌گفت . همگی‌ازاین رفتار اورنجیدند و نشست بهم خورد ، ولی هیچ نتیجه‌ای دیده نشد ، ایـن بود روز جمعه پنجم اردی‌بهشت (۱۹صفر) تیمچه‌ها وکاروانسراها وبازاربزازان بسته شد وبازرگانان وبزازان ودیگران به عبدالعظیم پناهیدند . از سران اینان یکی حـاجی محمد اسماعیل مغازه‌ای، و دیگری حاجی علی‌شالفروش‌میبود . اینان با بهبهانی وطباطبایی بی‌پیوستگی نبودند ، ودرتاریخ بیداری مینویسد : پیش ازرفتن به عبدالعظیم ، بخانهٔ آقای طباطبایی آمـده ، و اورا از چگونگی‌آگاه ساخته ، و دستور برای‌کار ورفتار خودگرفتند .

نمایندهٔ حبل‌المتین‌نزداینان‌رفته‌وخواستشان‌راپرسیده وبگشادی‌برای‌روزنامه‌نوشته .

اینان سه سخن میگفتند :۱) آنکه ازتعرفهٔ‌گمرکی نوین‌گله‌کرده و زیانهای‌آنرا بکشور وبازرگانی میشمردند .۲) ازستمگری کارکنان گمرك ، واز پولهای فزونـی‌که ازبازرگانان ایرانی‌گرفته میشد مینالیدند . ۳) بدخواهیهای نوز ودشمنیهای او را بـا ایرانیان باز نموده ، وبرداشتن اورا میخواستند . میگفتند نوز جهود است و باایرانیان دشمنی‌ویژه‌ای مینماید .

پنج یا شش روز بدینسان گذشت . دراینمیان محمدعلی‌میرزا ازتبریز بتهران‌آمده ودر نبودن پدرش ، « نایب‌السلطنه» خواستنی بود ، و او کسانی نزد بازرگانان فرستاد و دلجوییها نمود ، و چنین نوید داد که چون شاه بسفر اروپا رود و باز گردد خود او برداشتن نوز وبیرون‌کردن اورا ازایران، بخواهد، وازآنسوی چون میدانست پشتگرمی بازرگانان به بهبهانیست ، خود بخانهٔ او رفت وازو هم دلجویی نمود . بدینسان شورش فرو خوابید ، وچون شاه رخت بباغشاه‌کشیده وآمادهٔ رفتن میبود ، سران‌کار ، بیش ازاین نخواستندآن رادنبال‌کنند .

شاه وهمراهان ، چهار ماه‌کمابیش ، دراروپا میبودند و گردش میکردند تا دوباره بایران بازگشتند . دراین سفراو بودکه گفته میشد شصت وهشت تن را همراه میداشت . در نبودن او ، در تهران داستانی رونداد ، جز اینکه بهبهانی بفزودن نیرو میکوشید و کسانی را با خود همدست می‌گردانید . یکی‌هم در فارس ، مردم از ستم شعاع السلطنه فرزند شاه بستوه آمده ، وبناله و داد خواهی برخاستند . شعاع السلطنه دیه های خالصه را ازدولت خریده ، وبدستاویزآن ، بدیه هایی که‌کسانی درزمان ناصرالدین‌شاه ازدولت خریده وپول پرداخته بودند نیز دست میانداخت ، و بازور دارایی مردم را میبرد ، واین بود مردم بناله و دادخواهی برخاسته ، بعلما ودولت تلگراف میفرستادند .

آشوب کرمان

در اینمیان درکرمان هم کارهایی رخ میداد . بدینسان‌که چون درآن‌شهرمردم بدو گروه‌میبودند: یکی‌کریمخانیان (یاشیخیان)، ودیگری متشرعان (یا بالاسریان) ، واین دوگروه جدا از هم زیستندی ، وهمچشمیها وکینه در میانشان بودی وگاهی‌کسانی آتش کشاکش درمیانشان افروختندی . دراین زمان چنین رخ دادکه شیخ برینی‌نامی ، بکرمان‌آمد ، و در منبرها بیدگویی ازکریمخانیان برخاست ، ومتشرعان را برایشان‌آغالید . رکن‌الدوله نامی از شاهزادگان‌که حکمران‌آنجا میبود شیخ‌را ازشهر بیرون‌راند ، ولی‌مردم بآشوب‌برخاسته وبازگشت‌اوراخواستند ، وحکمران ازناتوانی وکاردانی ، گردن بخواهش‌ایشان نهاده ، شیخ رابازگردانید ، واوباز بآتش‌کینه ودشمنی متشرعان بادمیزد .

دراینمیان ، حاجی‌میرزا محمد رضا نامی ازعلمای‌کرمان ، که سالها درنجف درس خوانده ، ومجتهدگردیده بود ، بادلی پر از آرزوی پیشوایی ، بشهر خود بازگشت . او نیزفرصت جسته ، در دامن زدن بآتش‌آشوب باشیخ برینی همدست و همداستان‌گردید ، وچون‌کریمخانیان زبون شده بودند ، برآن شدکه مسجدی راکه در دست‌آنان میبود و «موقوفات» بسیار میداشت ، گرفته وبیکی از خویشان خود سپارد ، و او را با گروهی ازمردم برای‌گرفتن‌مسجد روانه‌گردانید ، وچون‌کریمخانیان ایستادگی نشان دادند ، و حکمران چند تن فراش و تفنگچی بدر مسجدگمارد ، و اینان شلیك بمردم کردند ، چند کس‌کشته شده و چند کس زخمی گردیدند . این آگاهی زمانی بتهران رسیدکه

مظفرالدینشاه از اروپا بر نگشته ، و محمد علیمیرزا «نایب‌السلطنه» میبود و او رکن‌الدوله را از حکمرانی برداشته و ظفرالسلطنه را که هم از شاهزادگان میبود بجای او فرستاد ، واو با شتاب خودرا بکرمان رسانید.

از آنسوی حاجی میرزامحمد رضا دست از کار بر نداشته ، وشورش‌مردم را فرو ننشاند ، و پس ازرسیدن ظفر-السلطنه یکداستان ناستود؛ دیگری رخ داد ، و آن اینکه پیروان آقا بخانه‌های‌جهودان ریخته،وخمهای‌آنان را شکستند ، ومی‌ها بزمین ریختند . حکمران خواست جلوگیری از آشوب ودسته بندی کند و مردم را پی کار-های خودشان فرستد ، و کسانی را برای‌گفتگونزد حاجی‌میرزامحمد رضا فرستاد ، ولی‌آخوندهوسباز بجای‌آنکه مردم را ازسر پراکند وآشوب را فرو نشاند ، برای تیزگردانیدن‌آتش‌مردم



پ۱۳
شادروان بهبهانی

چنین وانمود که آرزوی زیارت بسرش افتاده ، و میخواهد بمشهد برود ، و روزی باین آهنگ‌ازخانه‌بیرون آمد ، ولی‌مردم ریخته‌وجلو اوراگرفتند ، واورا بخانه‌بازگردانیدند. حکمران ناگزیر شد مردم را بپراکند ، و این بود یکدسته سرباز و تفنگچی برسرخانهٔ حاجی میرزا محمدرضا فرستاد ، واینان شلیك‌کنان رفتندکه دو تن با تیرکشته شدند ، و آشوبیان خانهٔ حاجی‌میرزا محمدرضا وپیرامون را تهی‌کرده و هرکسی بجایی‌گریختند، وتنها زنان ماندند. تفنگچیان بخانه درآمده حاجی‌میرزامحمد رضا را باچندتن دیگراز خویشانش گرفته ، و با رسوایی جلو انداخته ، وبا موزیك روانه گردیدند . مردان همه گریخته وپنهان شده بودند ، وزنان باگریه وشیون‌آقای‌مجتهد را راه می‌انداختند.

دستگیران را بادارهٔ حکمرانی آورده خود حاجی میرزا محمد رضا وسه تن دیگر از ملایان را بفلك‌بسته‌چوب بپاهایشان زدند ، وسپس‌آنان‌را ازشهربیرون‌کرده برفسنجان فرستادند . پیروان آقا زورشان بآن رسیدکه درخانهٔ او انبوه گردند ، و روضه خوانند ، وگریه‌کنند ، وبسر خود زنند . چند روز این‌کار را میکردند ، وپیشنمازان هم ازرفتن

بمسجدو نمازخواندنخودداری مینمودند .

این رفتار ظفرالسلطنه که بسیار بجا بود، آنروز گناه بزرگی شمرده شدی . چوب زدن بپای مجتهدان کاری بود که مردم گمان نکردندی ، وازآنسوی داستان ، چنانکه رو داده بود بتهران نرسید . کسانی از خویشان و هواداران حاجی میرزا محمد رضا نامه نوشته و داستانرا چنانکه میخواستند باز نموده بودند . اینبود بر دوسیدگران افتاد، و آنرا نمونهٔ دیگری ازخود کامگی عین‌الدوله ، و بی‌پروایی با علماء شمردند ، و چون در سایهٔهمدستی نیرومندگردیده ، و خوددرپی دستاویزهایی میبودندکه با دولت درافتند و ببدگویی پردازند ، و مردم را بشورانند ، و از آنسوی ماه رمضان در میان ، و زمینهٔکار آماده می‌بود ، از فرصت بود جسته ، وفرداکه چهارشنبه بیست و چهارم ابان (۱۷رمضان) بود، در بیشترمنبرهای‌تهران گفتگوازداستان کرمان کرده شد، وازعین‌الدوله‌وحکمرانانی که بشهر ها میفرستاد بدگوییها رفت . شادروان طباطبایی خود بمنبر رفت و گفتگوکرد ومردم را بگریانید ، صدرالعلماء نیز همین کار راکرد . درمسجد سپهسالار کهن‌که ازآن بهبهانی بود ، بابودن خود او وبا دستورش‌واعظی‌آن گفتگورا بمیان‌آورد .

حاجی شیخ فضل‌الله نوری و علمای دیگری ، که با اینان همدستی نمیداشتند ، و از نهان پشتیبان‌عین‌الدوله میبودندبی‌پروایی‌نمودند ، ولی دولت ناگزیرشد ظفرالسلطنه را ازکرمان بازخواند.

در همان روزها شبی (شب ۲۵ رمضان) ، بهبهانی بخانهٔ طباطبایی آمد ، و دوتن نهانی با هم گفتگو کردند ، و پیمان همدستی میان ایشان ، از اینشب هرچه استوارتر گردید .

ویران کردن سرای بانک

در اینمیان یك داستان دیگری در کار رو دادن میبود ، چگونگی آنکه بانك روس ، جای یك مدرسهٔ ویرانه ، و یك گورستان کهنه را ، در میان شهرخریده ، ودر آنجا سرای بلند و استواری برای خود میساخت ، وطباطبایی‌وهمدستان او ، از این ناخشنودی مینمودند ، ودر میانه گفتگوها میرفت .

کسانیکه بکوچه‌های کهن تهران آشنایند ، میدانندکه درپشت بازارکفشدوزان ، مسجدی بنام مسجد خازن‌الملك ، و یك امامزاده ویرانه‌ای بنام « سیدولی » می‌باشد ، و در میان آنها وبازارکفشدوزان یك جای تهی هست . در اینجا درشصت وهفتاد سال‌پیش ، یك مدرسه‌ای بنام « مدرسهٔچال » ، و یك گورستانی بوده است ، کم‌کم مدرسه رو بویرانی میآورد و از طلبه تهی میشود ، و سر انجام جایگاه ذغالفروشان میکردد ، گورستان نیز چون دولت ازخاك سپردن مردگان در درون شهرجلومیگیرد بیکاره می‌ماند . کسانی از مردم میرفته‌اند ، و از علماء ، کمی از آن پیرامونها را میخریده اند و برای خود خانه میساخته اند و علماء بنام اینکه « موقوفات » از کار افتاده را میتوان فروخت

و از بهای آن ، « موقوفات » کارآمد دیگری پدید آورد ، از فروختن و قباله دادن باز نمی‌ایستاده‌اند

در این زمان ، بانک استقراضی روس ، چون جایی برای ساختن سرای ، در میان شهر ، میخواسته‌کسانی یادآوری میکنندکه میتوان ، این زمین تهی را از علماء با پول خرید . بانک مستشارالتجار نامی را بمیان میاندازد که آن زمین را بخرد . نخست بنزد طباطبایی‌میآیند. او پاسخ میدهد : اینجا «موقوفه» است ، و گورستان مسلمانانست، نتوان اینجا را خرید ، ونتوان مردگانرا از زیر خاك بیرون ریخت و بجای آن‌سرایی ساخت . چون ار او نومید میشوند بنزد حاجی شیخ فضل الله میروند ، و او از فروش خودداری نمی کند ، و مدرسه و گورستان را ، به بهای هفتصد و پنجاه تومان بمستشار- التجار میفروشد ، و او ببانک وا میگزارد . خانه‌هایی را که در پیرامون آنجا کسانی ساخته بودندنیز میخرند ، وبکندن وانداختن‌وبنیاد نوینی‌گزاردن میپردازند.

طباطبایی و همدستان او ناخشنودی مینمودند ، و کندن گورستان بمردم نیز گران میافتاد .

در تاریخ بیداری مینویسد: طباطبایی بریبس بانک پیام فرستاد : « زمین‌قبرستان ومدرسه‌را خراب کردن بهیچ قانونی مشروع نیست . نخواهم گزاشت که این زمین در تصرف شما بماند وعمارت بناکردن در این مکان تضییع پول خودتانست » . او پاسخ داد : «من از مستشارالتجار خریدم ، واو نوشتجات معتبر دردست دارد » .

سپس طباطبایی نامه‌ها به مشیرالدوله وزیر خارجه ، و مشیرالسلطنه وزیر داخله ، نوشت وناخشنودی خود ومردم را ازپیش آمد ، و زیانهای آنرا باز نمود ، وآنان هر دو پاسخ دادند : زمینی است یك بسته بیگانه ، با دست یکی از علمای بزرگ خریده ، و وزارت خارجه هم آنرا براست داشته ، و دیگرنه دولت و نه‌دیگری را جـای سخنی باز نمانده ، و رونویس قباله‌ای‌راکه از حاجی شیخ فضل‌الله گرفته شده بود نزد طباطبایی فرستادند . او دوباره پاسخ داد : این خرید و فـروش « خلاف شرع » بـوده ، و ما ببانک از پیش‌آگاهی‌داده‌ایم .

بدینسان سخنها میرفت ، وآوازهٔ داستان‌بنجف نیز رسید ، وبرخی‌علمای آنجاهم ناخشنودی‌نمودند. لیکن بانک‌پروا نمینمود ، ودویست تن‌کمابیش‌کارگر وگلکار گزارده ساختمان‌را بالا میبرد .

طباطبایی چند بار این گفتگو را بمیان آورد ، و گله و بـدگویـی نمود ، و راستی آن بود که اینان از پیش آمد فرصت جسته میخواستند یك‌تکان دیگری بمردم دهند ، و یك گام دیگری در راه اندیشهٔ خود پیش روند ، و میتوان پنداشت کـه آمدن بهبهانی بخانهٔ طباطبایی (درشب ۲۵ رمضان) وآن‌گفتگوی پنهان نیز ، در این‌باره بوده.

بانک سرگرم بالا بردن ساختمان ، واینان سرگرم نقشه کشی برای بر انداختن

آن میبودند .

در این‌کارهای بهبهانی و طباطبایی ، یکی ازکوشندگان‌کارآمد ، شادروان میرزا مصطفی آشتیانی (پسر کوچك میرزای آشتیانی) میبود . این جوان ، بسیار زیرك و هوشیاروکاردان میبود ، و دست بازی میداشت ، و درسهانیدن مردم و واداشتن آن بکار ، جربزه نیکی از خود نشان میداد ، و چون مسجد خازن‌الملك و مدرسهٔ آن ، در پهلوی همان سرای نوساز بانگ ، در دست خاندان اینان میبود ، و طلبه های آنجا ، و همچنان مردم آن پیرامونها ، بستگی بخاندان اینان میداشتند ، دراین پیش‌آمد نیز،بیش ازهمه پای آنجوان درمیان میبود ، وبیشترکوشش را اومیکرد .

در دههٔ آخررمضان ، یکشبی ، نگهدارندهٔ سید ولی (متولی) ، بخانهٔ طباطبایی آمده ، وچنین‌آگاهی آورد که امروزکه درگورستان زمین را میکندند ، استخوانهای زن مرده‌ای بیرون آمد که دانسته شد سال پیش بزیر خاکش سپرده بودند ، و کارکنان پروایی ننموده استخوانهای اورا نیزبچاهی‌که برای ریختن استخوانهاکنده‌اند ریختند ، و پرستاران امامزاده و طلبه‌های مدرسه بشورش آمده ، و بآنجا ریخته ، و کارگران را از سرکار دور کردند ، و فردا هم باز کشاکش و آشوب خواهد بود . شادروان طباطبایی پاسخ داد : شما خاموش باشید ، و بکاری برنخیزید تا ما خود چاره‌کنیم و نگزاریم آشوبی رو دهد .

فردا ، چون باز بیم شورش میرفت ، از سوی حکمران تهران و ادارهٔ پولیس ، چند تن فراش و پولیس بآنجاگمارده شد . میرزا مصطفی پیام بریبس بانگ فرستادکه چارهٔ این‌کار با فراش وپولیس نشود، وزورسود ندهد .

روز سوم آذر (۲۶ رمضان) ،که آخرین آدینهٔ رمضان بود ، و در چنان روزی مسجد ها پر از انبوه مردم شدی ، در مسجد خازن‌الملك ، حاجی شیخ مرتضی آشتیانی ، خود بمنبررفت ، و باز داستان کاویدن‌گورستان و ساختن سرای را بمیان آورد ، و گله و نالهٔ بسیارکرد . با آندلبستگی‌که مسلمانان بگورستان داشتندی ،وآن ارجی‌که‌بعلماء گزاردندی ، پیداست‌که این‌گله‌ها و ناله‌ها چه هنایش در دلها میکرده . مردم برای یك تکانی آماده شده بودند .

شب آنروز ، هم در خانهٔ آشتیانیان با بودن دو سید و دیگران ، نشستی بر پا گردید و نقشهٔ‌کار کشیده شد . میرزا مصطفی بگردن گرفت‌که فردا سرای نیمه‌سازبانگ را براندازد .

فردا شنبه چهارم آذر (۲۷ رمضان) تهران در خود ، یکداستان کم مانند شگفتی دید : هنگام پسین با بودن حاجی شیخ مرتضی ، حاجی شیخ محمد واعظ بمنبررفت ، و باز داستان بانگ را عنوان نمود . نخست بشیوهٔ ملایی ، از «حرمت ربا» و «حرمت اعانت بکفر» و مانند اینها سخن راند ، و سپس برسرکاویدن‌گورستان‌وسرای‌ساختن

بانگ آمده و استادانه چنین گفت : آقایان علماء ، در این باره بدولت گله و آزردگی نمودند ونتیجه‌ای‌دیده نشد. ولی ماامیدواریم یك«عریضه» بخود اعلیحضرت مظفرالدینشاه بنویسند ،که باشدکه نتیجه دهد . بدینسان زمینه چیده وچنین گفت : «فعلاکاریکه از ما ساخته است اینست‌که زحمت دوقدم را بر خودگزارده زیارتی از اموات و اجداد خـود بکنید ، بلکه یك وداع آخرین از قبور و استخوانهای آنان بنمایید ، و فاتحه برآنها بخوانید ، وارواح آنهـا زا شاد کنیـد . . . » ، اینها راگفته و ازمنبرپایین‌آمده جلـو مردم افتـاد ، و رو بسوی سرای‌نیمه‌ساختهٔ بانگ نهاد. دوبست تن‌کمابیش‌کارگروگلکارکه‌سرگرم سـاختن میبودند ، همینکه انبوه مردم را دیدند ، دست ازکارکشیده بگریختنـد و کسی بجلـوگیری نپرداخت .



پ ۱٤
صدرالعلماء

این‌گروه چون فرا رسیدند، طلبه‌ها وبستگان آقایان وکسانیکه برای این‌کار بسیجیده شده بودند، دست یازیدند و بکندن و انداختن سرای پرداختند . مردم چون چنین دیدندنایستادند ، وچه‌مردوچه زن و چه خرد و چه بزرگ، روبویران ساختن‌آوردند . شوروهیاهوی شگفتی پدیدارگردید ، و کوتاه سخن آنکه دو ساعت نکشیدکه همهٔ آن بنیاد را برانداختند ، و جز آجر و تیر و افزارهای پراکنده ودرهم، نشانی از آن بازنگزاردند .

کسانی‌گفته‌اند: میرزا مصطفی بچهل تن مرد ، وبیست تن زن ، بهریکی سه تومان مزد داده و برای اینکارآماده گردانیده بود .

بدینسان دو سید وهمدستان ایشان ، بازور همدستی و پاکدرونی ،گفتهٔ خـود را پیش بردند . جلوگیری از آبادی وویران‌کردن یکسرای نوساز ، خود نه‌چیزیست‌که‌مـا بنیکی ستاییم . ولی دراین پیش‌آمد ، و دراین راه‌کوششی‌که دوسید ، بنام توده ایران، پیش‌گرفته بودنددرخورستایش است .

این‌کار بارج و نیروی‌ایشان افزود وتکان‌دیگری بمردم داد . از آنسوی بحاجی‌

شیخ فضل‌الله که فروشندهٔ زمین ببانک اومیبود ، و خود همچشم و هماورد بزرگ دوسید شمرده میشد ، بسیار برخورد ، و از جایگاهش نزد مردم بسیار کاست . همچنین دیگر ملایان ازدیده افتادند .

بانک بدولت گله نوشت وداد خواست ، وگفته میشد بیست هزارتومان درساختمان بکار برده بوده ، شاه دستور داد زیان اورا بپردازند ، وبعلماء کاری ندارند .

کوشندگان رشتهٔ کوشش را از دست نهشتند ، و در آن چند روزکه از رمضان باز مانده بود ، باز در منبرها بدگویی از خودکامگی و بی‌پروایی عین‌الدوله ، و ازستمگری حکمرانان شهرهاکردند .

دژ رفتاری و بدخواهی نوز ودیگر بلژیکیان ، و ستمگری شعاع‌السلطنه در فارس و چوب زدن ظفرالسلطنه بپاهای حاجی میرزا محمد رضا درکرمان ، عنوانهایی بود که پیاپی بمیان میآمد .

دراینمیان درقزوین هم‌داستانی روداد. وآن‌اینکه‌حکمران‌بایکی‌ازملایان‌بدرفتاری نمود . همچنین در سبزوار چنین کاری پیش‌آمد . اینها نیز بفهرست افزوده گردید .

چوب‌زدن‌علاءالدوله بپای‌بازرگانان

رمضان بپایان‌آمد ومسجدها تهی گردید ، وعلماء خواه ناخواه بخاموشی گراییدند ، ولی در اینمیان یك رفتار ناسنجیده‌ای‌از علاءالدوله حکمران تهران ، دو باره آنان را بکار واداشت و میدانی برای‌کوشیدن ایشان بازکرد .

چگونگی آنکه در این روزها درتهران ودیگرشهرها قندگران شده و بهای آن از پنجقران بهفت قران بالا رفته بود و انگیزه آن پیش‌آمد جنگ میان روس و ژاپون، وپیدایش‌آشوب و ناایمنی در روستان‌گفته میشد .چه‌قند برای‌ایران ازروستان‌فرستاده شدی.علاءالدوله حکمران تهران،که مردگردنکش وسختگیری میبود، خواست‌بازرگانان قند فروش را بکاستن از بهای‌آن وادارد ، و این کار را با زور و دژ رفتاری پیش برد . راستی این بودکه عین‌الدوله چون او داستان پناهیدن بازرگانان بعبدالعظیم وآن پیش‌آمدها دل آزرده میبود ، چنین میخواست که کینه از آنان جوید ، و آنگاه چشم علماء را هم بترساند ، و این با دستور او بودکه علاءالدوله بکار پرداخت .

روز دوشنبه بیستم آذر ماه (١٤ شوال) هفده تن از بازرگانان باداره‌ٔ حکمرانی خوانده شدند . چند تنی‌که رفتند ، با آنکه بازرگان قند نمی‌بودند و این را در پاسخ علاءالدوله بازنمودند ، علاءالدوله‌گوش نداد و دستور داد چندتن را بفلك بستند و چوب بپاهای‌آنان زدند .

در اینمیان حاجی سید هاشم قندی را ،که یکی از بازرگانان بزرگ قند و خود مرد سالخورده و نیکوکار و ارجمندی میبود ، و سه مسجد در تهران ساخته و بنیاد های نیك دیگرهم گزارده بود ، آوردند

علاءالدوله با تندی ازو پرسید : چرا قند گرانتر گردانیده‌اید ؟ ... حاجی سید ـ هاشم گفت : در سایهٔ پیش‌آمد جنگ روس و ژاپون قند کمتر میآید ، و بـاز در تهـران ارزانتر از دیگر شهرهاست . گفت : میگویند شما قند را «کنترات» کرده‌اید . گفت : ما «کنترات» نکرده‌ایم و ازیك بازرگان دیگری میخریم ، و اگر کونترات هم کرده بودیم در این هنگام جنگ و آشوب ، پیشرفت نتوانستی داشت . گفت باید نوشته دهید قند را ببهای پیشین بفروشید . گفت : من‌چنان نوشته‌ای نمیتوانم داد . ولی صد صندوق قند ، ـ خودم میدارم و بشما پیشکش‌کنم ، ودیگرهم بداد وستد نپردازم .

دراین گفتگو دبیر(منشی) سعدالدوله وزیر تجارت درآمده وسر بگوش علاءالدوله گزارده چنین گفت : حاجی سید هاشم یك بازرگان آبرومند و ارجمندیست وزیر تجارت مرا فرستاده که درخواست‌کنم پاسدارانه با او رفتار شود .

علاءالدوله از این پیام برآشفت، وچون دانسته شد حاجی میرعلینقی‌پسرحاجی‌سید هاشم نزد وزیر تجارت رفته سخت خشمناك گردید . در اینهنگام حاجی سید اسماعیل ـ خان راکه سرهنگ توپخانه ، و هم یکی از بازرگانان قند میبود آوردنـد ، و او در درآمدن باطاق ، بشیوه درباریان خم نشده (تعظیم نکرد) ، و بشیوهٔ دیگـران تنها بسلام بس‌کرد .

این رفتار او خشم علاءالدوله را فزونتر گردانید و دستور داد ، او را با حاجی‌ـ سید هاشم بفلك بستند و بزدن پرداختند ، و چون پسر حاجی سید هـاشم بیتابی مینمود و خود را بروی پاهای پدرش میانداخت ، علاءالدوله دستورداد ، پاهای آندو تن را بـاز کردند ، و این بار این را بفلك بستند و پانصد چوب بپاهایش زدند .

چـون در این هنگام سفره گسترده شده و ناهار آماده میبود علاءالدولـه بر سر سفره‌رفت ، وچوب‌خوردگان را نیزبا خود برسرسفره‌نشاند،وپس‌ازناهار آنانرا نگهداشت وخواستش این بودکه بازور نوشته‌ای درباره‌کم‌کردن بهای قند بگیرد .

لیکن در این میان ، در بیرون ، شهر بهم‌خورده ومردم به پشتیبانی ازبازرگانان، بازارها را میبستند .

مشیرالدوله وزیر خارجه ، چون چگونگی را شنید . خواست جلـوگیرد ، وکسی فرستاد و حاجی سید هاشم و دیگران را نزد خود خواست ، و باآنان مهربانی و دلجویی نموده ، ببدی رفتار عـلاءالدوله بخستوید . ولی این چاره جویی دیر افتاد ، و تا ایـن هنگام شهر بهم خورده ، و آنچه نبایستی شد ، شده بود .

عین‌الدوله بی پروایی مینمود ، و خود پیدا بودکه کار با دستور او بوده . سعد ـ الدوله وزیرتجارت نزدوی‌رفت،وازاینکه‌علاءالدوله حکمران تهران،بکارهای بازرگانان درآمده ، آزردگی‌بسیار نمود . عین‌الدوله پاسخ دادکه با پرك خود من بوده.

پیش آمد مسجدشاه

چنانکه گفتیم بازرگانان تهران را ،با دوسیدوهمراهان‌ایشان پیوستگی میبود ،ودرکوششهای آنان همدستی مینمودند ، وبیاری همدیگر پشتگرمی‌میداشتند. این‌بود ، چنانکه‌دژرفتاری‌علاءالدوله و چوب زدن بپای حاجی سید هاشم ودیگران را شنیدند ، هنگـام پسین بودکه بازارها رابسته و روبمسجد شاه‌آوردند ، ودرآنجا بشور و هیاهوبرخاستند ، و بیگمان این با آگاهی دوسید میبود .

آنروز بدینسان‌گذشت . شبا هنگام امامجمعه‌کسانی از سران اینان را بخانهٔ خود خواند ، و بآنان مهربانی نمود و همراهی نشان داد و چنین گفت : امروز هنگام پسین بودکه بازارها را بستید ، وبسیاری ازمردم از چگونگی آگاه نشدند . فردا باز بازارها ببندید ، وعلماء را بمسجدآورید تا بهمدستی‌کاری پیش رود .

بازرگانان این‌کار را خواستندی‌کرد ، ولی از این‌گفته‌های امامجمعه بدلگرمی افزودند ، و فردا بازارها را باز نکرده ، و بازدر مسجد شاه انبوه شدند ، وهنگام‌پسین دنبال علماء فرستاده ، و جز از حاجی شیخ فضل‌الله که رو ننمود ، دیگران را کشیده و بمسجد آوردند ، و امامجمعه نیز می‌بود و با همگی گرمی مینمود .

چنین پیداست که این میخواست رسوایی بر سر دو سید آورد و رشتهٔ کوششهـای آنان راگسیخته گرداند ، و این آهنگ خود رابعین‌الدوله هم‌آگاهی داده بود. همین‌را نوشته‌اند، وگزارش داستان نیزآنرا میرساند . امامجمعه وحاجی‌شیخ فضل‌الله ودیگران ، پیش افتادن دوسید ودلبستگی یافتن مردم را بآنان برنمیتافتند ، و درجهان همچشمی‌که میان این‌گروه بودی ، چنین پیشرفتی بآنان بسیار گران میافتاد . این بود از دشمنی و بدخواهی خودداری نمیتوانستند .

از این‌گذشته ، امامجمعه را با بهبهانی‌کینه‌هایی در میان میبوده‌که داستان آنرا در تاریخ بیداری نوشته .

پس از همـهٔ اینها ، همکاری با صدراعظم کشور و دوستی بـا وی ، نتیجه هـای بزرگی را درپی توانستی داشت ، و خواهیم‌دیدکه امامجمعه بچه سودی از اینراه رسید .

حاجی شیخ‌فضل‌الله از درون‌کار آگاهی میداشت ، و این بود روپنهان نمود وبمسجد نیامد .ولی دیگران آمدند وباهم نشسته وگفتگوکرده، وچنین نهادندکه بکیفردژرفتاری علاءالدوله برداشته شدن اورا از حکمرانی تهران بخواهند . نیز از شاه درخواست‌کنند که «مجلسی» برای رسیدگی بدادخواهیهای مردم برپا گردانند . دو سید و همـراهـان ایشان نیك‌میدانستندکه عین‌الدوله اینها را نخواهد پذیرفت، وخواستشان جز نبرد با او وشورانیدن مردم نمیبود .

چون چنین‌نهادند خواستندواعظی بمنبررودواین رابمردم‌بازگوید .سیدجمال‌الدین اسپهانی از چند هفته باز بتهران آمده و درمسجد شاه بمنبر میرفت ، و او نیز دلسوزی

بتوده مینمودی وسخنان سودمند می گفتی ، واز عین‌الدوله ودیگران آزردگی مینمودی .
ازاینرو اورا برگزیدندکه بمنبر رود. سیدجمال نمیپذیرفت . امامجمعه پافشاری نمود ، وخوددستوردادکه چگونه سخن راآغازکند ، وچه گوید ، ورشته را تا بکجا رساند .

برخی ازباشندگان ، ازاین همدستی امامجمعه با دو سید ، وپروای اوبکار مردم ، و باینگونه دلسوزی نمودنش ، بدگمان شدند و به بهبهانی گفتند : چنین مینماید این ، خواست دیگری در دل میدارد ، ومیباید هوشیار بود . بهبهانی بی پروایی نموده گفت : آنچه خدا خواسته‌است خواهد شد .



پ ۱۵

حاجی‌میرزاابوالقاسم امامجمعه

نزدیك بآغاز شب بود که سیدجمال بمنبررفت، و بشیوه واعظان آیه ای را از قرآن عنوان کرد و سپس چنین گفت : این آقایان که اینجایند پیشوایان دین‌وجانشینان امامند ، و همگی با هم یکدست شده اند و میخواهند ریشه ستم را براندازند . توده اسلام وهمهٔ علماء با ایناننند ، و هریکی ازعلماءکه در اینجا نباشد ،- اگر با اینان همراه نیست ، تا همراهی او تنها ، زیانی نخواهد داشت (خواستش حاجی شیخ ـ فضل الله بود) . سپس دژ رفتاری علاءالدوله را با بازرگانان یاد کرده سخن را به اینجا رسانید که گفت :

« اعلیحضرت شاهنشاه اگر مسلمان است با علمای اعلام همراهی خواهد فرمود و عرایض

بیغرضانهٔ علماء را خواهد شنید.. والااگر...»(۱)

امامجمعه نگزاشت سخنش را دنبال‌کند وبیکبار بانك برآورد : «ای سید بیدین، ای لامذهب، بی‌احترامی بشاه‌کردی . ای‌کافر، ای بابی، چرا بشاه بد میگویی؟...»

از این رفتار او سید جمال بالای منبر خیره مانـد، و باشندگان سخت در شگفت شدند . سیدجمال خویشتنداری نموده گفت : « من بی احترامی بشاه نکردم . گفتم : والا اگر، کلمهٔ اگرکه پیداست چه معنایی میدهد» امامجمعه چون خواستش چیزدیگرمیبود، گوش بسخن اونداد وفریاد برآورد:«بکشید این‌بابی را، بزنید...آهابچه‌هاکجایید؟..»، این را که‌گفت نوکران او با فراشان دولتی‌که از پیش بسیجیده شده بودند، با چوب و غداره، بمیان مردم ریختند، برخی هـم تپانچه میداشتند . در همان هنگام‌کسانی هـم ارابه «کر» (۲) را در دالان مسجد بتکان آوردند و مردم از خار خار چرخهای آن چنین پنداشتندکه توپ میآورند . چون هوا تاریك شده، وچراغهـای مسجد را روشن نکـرده بودند، درمیان آن تاریکی، این هیاهوی فراشان ونوکران، وآن خار خار ارابه‌کر، مردم را سراسیمه‌گـردانید، و انبوهی از ترس رو بگریزگزاردند و مسجد بیکبار بهم خورد . دو سید و دیگـران در جای خود ایستاده و بکسان خود بانگ میزدند : « دستی در نیاورید » . در اینمیان‌کسانی به طباطبایی‌گفتند : « باشدکه امامجمعه بخواهد بآقای بهبهانی آسیبی رساند» . طباطبایی به پیرامونیان خود دستور دادگردبهبهانی راگرفتند، و اورا برداشته بیرون بردند . خود طباطبایی نیز، چون کفشدارش‌گریخته بود، با پای برهنه، همراه‌کسانی بخانهٔ خود رفت . سیدجمال واعظ‌که از منبر پایین آمده و ازترس جان، بیخودوار درگوشه‌ای ازمسجدایستاده بود، پسران طباطبایی اورا دریافته وبخانهٔ خودشان بردند .

بدینسان امامجمعه نقشهٔ خود را بکار بست، و یك نیکی برای دولت و عین‌الدوله کرد . کسان او پراکنده میساختند، که دوسید و دیگران را کتك زده اند . من نامه ای دیدم‌که یکی از پیرامونیان حاجی شیخ فضل‌الله بدیگری مینویسد، ودرآن، این پیش‌آمد را، یك فیروزی برای خودشان شمارده و چنین مینویسد : « امامجمعه طاقت نیاوردنـد، حکم فرمودندکه سیدجمال‌واعظرا ازمنبرکشیدند، وبنای‌کتك زدن وچوب‌زدن‌راگذاشتند دراین بین جناب آقاسید عبدالله وجناب آقا سید محمد وآقا سید احمد و سایرین هم‌کتك وافری خوردند» ، ولی اینها دروغ‌است، و هنوز صدهاکسانی ازآنانکه درآنشب، درآن هنگامه بوده‌اند زنده‌میباشند و داستان را میدانند.

(۱) این نوشته تاریخ بیداریست . دیگران‌که هواخواهان امامجمعه بوده‌اند نوشته اند چنین گفت : « رجال دولت هم‌که راضی بارتکاب اینگونه اعمال میشوند و تأسیس بنیان ظلم مینمایند معلوم است‌که منوط وبسته برضایت پادشاه اسلام است . چنین پادشاهی بهیچ وجه ضرور ولازم نمیباشد» .

(۲) ارابه‌ای‌که برای شستن ناپاکیها درمسجد بکار میبردند .

شادروان بهبهانیرا که بیرون بردند بمدرسهٔ خان مروی رفت، وصدر العلماء و کسانی هم بسر او گرد آمدند. ازاینسوی سید جمال‌الدین افجه‌ای وحاجی شیخ مرتضی ودیگران بنزد طباطبایی آمدند. در اینمیان هوا داران امین‌السلطان، که‌سودی ازپشت‌سر این کوششها برای‌خود امید میداشتند، بتلاش‌برخاسته وبنزد بهبهانی وطباطبایی میآمدند، و پشتگرمی‌ها میدادند.

تهران یکشب‌تاریخی میگذرانید، امشب درصدجا نشستها میبود و همه اندیشهٔ‌فردا را میکردند. بکوشندگان شکستی رسیده، و پیدا بودکه عین‌الدوله و همدستان او، فیروزی خودرا دنبال خواهند کرد و فردا هم داستانهایی رخ خواهد داد، وباز پیدا بود که باآن ناتوانی، اینان راتاب ایستادگی نخواهد بود.

شادروان طباطبایی یکراه بسیار بجایی اندیشید، وآن اینکه‌فردا در شهر نمانندو به عبدالعظیم پناهند، وبا کسانیکه در خانه‌اش میبودند چنین گفت: «اکنون که باینجا رسید کار را یکسره گردانیم، و آن راکه میخواستیم سه‌ماه دیگر کنیم جلواندازیم. ما اگر فردا درشهر بمانیم عین‌الدوله، امامجمعه ومردم را بکار برانگیزد، و باشد که‌میانه کسان ماباکسان امامجمعه زد وخورد پیش‌آید، وآنگاه هنگامهٔ‌حیدری و نعمتی وجنگ دو کوی برپا گردد، وخواست ماازمیان‌رود. از آنسوی پای بازرگانان در میان است. ما اگر بآنان پشتیبانی ننماییم، که شاینده نخواهد بود، واگر نماییم خواهند گفت ما میخواستیم قندارزان گردد وملایان نگزاردند، وباین‌بهانه بهای خوردنیها را بالاخواهند برد، وببهانه ایمنی شهر وجلوگیری ازآشوب، بسیاری راگرفته واز شهر بیرون‌خواهند گردانید. پس‌بهتر استچند روزی درشهر نباشیم و بعبدالعظیم برویم.»

باشندگان همگی این‌را پذیرفتند، وبه بهبهانی پیام فرستادند، وباین‌آهنگ بازماندهٔ شب را بسر دادند. سیدجمال واعظ میبایست پنهان‌باشد ورو ننماید. شبانه‌اورا ناظم‌الاسلام کرمانی (نویسندهٔ تاریخ بیداری ایرانیان) بخانهٔ خود برد.

حبل‌المتین که هوادار عین‌الدوله وستایشگر او میبود، وبرادر دارندهٔ آن، سید حسن درتهران خود را بعین‌الدوله بسته و برای اومیکوشید، دربرابر این داستانها که از یکماه باز، در تهران، پی‌هم رومیداد، بخاموشی گراییده است، وپس ازچند ماه که ناگزیر شده آن رابنویسد، اززبان «آگاهی نگار»تهران خود (که بیگمان همان‌برادرش بوده)، نکوهش‌های بیخردانه‌ای ازعلماء میکند، وچون بداستان همین پیش‌آمد میرسد، چنین میاورد:

«بهرحال مردم اجتماع کردند، وعلماء را جبراً ازخانه‌ها بیرون‌کشیده در مسجد شاه ازدحام نمودند، تاغروب نیراعظم جمعیت متصل بهرسو حمله میکرد، و بخانهٔ علماء ریخته هرکدام‌رامییافتند بیرون‌کشیده بمسجد شاه‌میاوردند، و اغلب علماء خودرا بمردم ارائه نکرده شریك درکار نشدند چون آقای آقا سید ریحان‌الله، و آقای شیخ فضل‌الله

وغیر هم . بالاخره کار بالا گرفت و رجاله مستعد شدند که یکباره آتش برافروزند ، و خانمان خود رابسوزند ، وعلانیه بادولت طرفشوند ، بالبداهة دولت نیزآسوده نمینشست، فقراء و ضعفاء پایمال ، واطفال یتیم ، وزنها بیوه میشدند ، که مفسدین بکام دلبچرند . خارجیان‌که دراین امر دست داشتند زیرلب میخندیدند . خداوند تفضل نمود . امامجمعه ازجمعیت کناره‌کرد وخلق رجاله که‌به پفی مشتعل ، وبه تفی خاموش میشوند بیك اشاره متفرق شدند . روزدیگر زودتر ازهر روز بازار را بازکرده مشغول کسب خودگردیدند. گویا روزگذشته اصلا حادثه‌ای رخ ننموده وخبری نشده. تنها چند نفراز علماء ،و جمعی از مریدان ، وچندنفر تجار وعده‌ای ازطلاب باقیمانده ، عاقبت عازم زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم شدند ، خداوند بکرم خود مفاسد امور مسلمین را اصلاح فرماید . . .»

این‌نمونه ایست‌که کسان ناپاکدل چگونه بهرچیزی رنگ‌دیگر دهند ، و چگونه بادل ناپاك ، خودرا پاکدرون و نیکخواه مردم نشان دهند .

رفتن کوشندگان بعبدالعظیم

روزچهارشنبه بیست و دوم‌آذر (١٦ شوال) ،کوشندگان‌باهنگ عبدالعظیم ، یکایك از تهران بیرون میرفتند . از علماء اینان بودند : بهبهانی باخاندان خود ، طباطبایی باخاندان خود ، حاجی شیخ مرتضی ، صدرالعلماء ، سید جمال‌الدین افجه‌ای ، میرزا مصطفی ، شیخ محمدصادق کاشانی ، شیخ محمد رضای قمی .

اینان‌که دردرشگه یابروی‌اسب ، پی‌یکدیگرروانه میشدند ، دولت نخست میخواست نگزارد ، ونوکران امامجمعه‌وفراشان‌دولتی دم دروازه ایستاده ، وبجلوگیری‌میکوشیدند، واین‌بود کاربشلیك‌تپانچه وکشاکش انجامید ، وفراشان مدیرالذاکرین‌نامی راکتك‌زدند، وچون بیم‌میرفت که آگاهی بشهر رسد ومردم دوباره بازار را ببندند ، عین‌الدوله دستور فرستاد که‌جلو رانگیرند .

بدینسان کوشندگان‌از شهررفتند وگروهی ازدیگران نیزباآنان همراهی‌نمودند .

از اینسوی عین‌الدوله دستور دادکه بازاریان راباباز کردن دکانها وادارند و اگر کسی‌بازنکرددکانش راتاراج کنند . فراشان‌ببازارآمده وبازور دکانها را بازگردانیدند، ویکی دو تن‌که ایستادگی مینمودند کالاهاشان‌را بتاراج دادند .

عین‌الدوله میخواست باکوشندگان همه بیپروایی نماید وکارها رابا زورپیش برد . پس از رفتن آنان با امامجمعه و حاجی شیخ فضل‌الله و دیگران بدهشهایی برخاست و کوششهای آنان را بیپاداش نگزاشت . مدرسه خازن الملك و مدرسه خان مروی ، که تولیت آنها باحاجی شیخ مرتضی میبود ، آن‌یکی را بملا محمد آملی (که گفته میشد از نخست تولیترا او میداشته و حاجی شیخ مرتضی بازور ازوگرفته) داد ، و این یکی را باامامجمعه‌سپرد . این‌بابویه‌که تولیتش‌باصدرالعلماء میبودآنرا هم‌به امامجمعه‌داد .مسجد ومدرسه سپهسالارکهن‌که ازآن بهبهانی میبود این‌راهم بحاجی میرزا ابوطالب زنجانی

داد. بدینسان هریکی را با پاداشی خوشدل گردانید.

نیزدرهمان روزها بود که امامجمعه داماد شاه گردید. موقرالسلطنه که بآزادیخواهان پیوسته و ببدخواهی با شاه شناخته شده بود، در زمان سفر بازپسین شاه باروپا که محمد علیمیرزا «نایب‌السلطنه» گردید، با دستور او موقر را گرفتند و نگه‌داشتند وبا زور زنش را رها گردانیدند. ملایان این رهایی را زورکی دانسته و چنین میگفتند اورا بشوهر دیگری نتوان داد وازحاجی شیخ فضل‌الله که رهایی درنزداوانجام گرفته بود بد میگفتند. این زمان اورا بامامجمعه دادند و «عقد» را هم حاجی شیخ فضل‌الله خواند.

اینهـا پیش آمدهـای تهران است. امـا در عبدالعظیم، پس از رفتن کوشندگان بآنجا، نخست طلبه‌های دو مدرسه صـدر و دارالشفاء (۱)، باآنکه تولیت اینها با امامجمعه میبود، باك ننموده بآنان پیوستند، وسپس طلبه‌های دیگری پیروی نمودند.

ازواعظان هم بسیاری به ایشان پیوستند. از بازرگانان جزچندتنی نبودند. رویهمرفته دو هزارتن گرد آمدند.

روزها حاجی شیخ محمدیاشیخ مهدی واعظ بمنبر میرفتند وسخن میـرانـدنـد. در رفت آنان را حاجی محمد تقی بنکدار و برادرش حاجی حسن، از پولهـایـی کـه از بازرگانان و دیگران میرسید میدادند. چنانکه گفتیم هـوا خـواهـان امین السلطان همراهـی



پ ۱۶

امیر بهادر جنگ

(۱) مدرسه‌ای در روبروی جلوخان مسجد شاه میبود که اکنون بخیابان افتاده.

با اینان مینمودند ، واین هنگام پول نیز دادند . (بگفتهٔ براون سی هزارتومان دادند) . ازاین گذشته ، برخی شاهزادگان ودرباریان ، هریکی بامید دیگری باینان گراییده واین هنگام نیز پول میفرستادند . سالارالدوله پسرشاه که این زمان حکمران کردستان میبود ، ولی بآرزوی ولیعهدی افتاده وحاجی میرزا نصرالله ملك المتکلمین اسپهانی، برای پیشرفت این آرزوی او بتهران آمده بود ، پولی دادکه علماء میان خود بخشیدند ، و چنانکه درتاریخ بیداری مینویسد چهار صد تومان بطباطبایی رسید . براون نوشیه محمد علیمیرزا هم پول فرستاد ولی ما ازآن آگاه نیستیم .

روز بروز بشمار و شکوه اینان میافزود ، و یك کار شگفت این بودکه شیخ مهدی پسرحاجی شیخ فضل‌الله ، ازپدرش روگردانیده وبا چند تن باینان پیوست .

عین‌الدوله چون پیشرفت‌کاراینان رادیدبیم کرد وبچاره جوییهایی برخاست. بدینسان که سالار اسعد نامی را با چند تن سوار و یکدسته سرباز ، بعبدالعظیم فرستادکه نگهبان آنان باشند ، و از آنسوی خواست با دادن پول جدایی میان سران کوشندگان بیندازد ، وبطباطبایی پیام فرستادکه از بهبهانی جدا شود و بشهر بازگردد بیست هزار تومان پول باو پردازد . شادروان طباطبایی پروا ننمود .

سپس بر این شد آنان را به نیرنگ ، از آنجا بیرون آورد وهر یکی را بجای دور دیگری فرستد ، وبرای انجام این‌کار امیر بهادر جنگ را فرستاد . یکروز بسیار سردی، این با دویست تن سوار ، وچندکالسکه وگاری بعبدالعظیم آمد ، وعلماء راگرد آورده و چنین گفت : «شاه مرا فرستاده‌است‌که شما را بنزد اوببرم‌که با خود اوگفتگو کنید وآنچه میخواهید بخواهید ، ومن هم‌کوشش درکار شما دریغ ندارم».

علماء بآمدن خرسندی ندادند . امیر بهادر گفت : من ناگزیرم شما را از اینجا ببرم ، اگرچه‌کار بویران‌کردن اینجا وکشتن‌کسانی بکشد. دراینمیان ، میانهٔ افجه‌ای با او سخنان تندی رفت ، وچون افجه‌ای نام شاه را ببدی برد ، امیربهادر ، چنانکه شیوهٔ او بود بشیرینکاریهایی پرداخت ، و از اینکه نام آقایش ببدی برده شده ، فریاد ها زد و بیتابیها نمود ، چندانکه افتاد وازخود رفت .

ازآنسوی حاجی شیخ مرتضی ، ازاین فریاد وهیاهو ترسیده بیخودگردید .

هنگامهٔ بزرگی برخاست ، و سرانجام کوشیده و هر دو را بخود آوردند ، و پس ازگفتگوها ، دوسید نرمی نموده وخرسندی دادندکه بکالسکه ها نشسته بشهر آیند .

ولی در اینمیان‌کسانی از همراهان خود امیر بهادر پرده از روی کار برداشته ، و ببرخی از آقایان خواست عین الدوله را آگاهی دادند . این بود پسران طباطبایی و دیگران بشوریدند وجلوآنانراگرفته ونگزاردند ، وباز درمیانه هیاهو برخاست ، وزنان ومردان از هرگروهی‌که‌بودند بهم‌آمیخته و جلو سوارانراگرفتند ، وازاین‌بانگ و ناله و هیاهو بازارعبدالعظیم بسته وهمگی مردم درصحن‌گردآمدند ، وهنگامه هرچه بزرگتر گردید.

امیر بهادر چون اینرا دید ، سخت نگرفت ، و بر آن شد که شب پس از پراکنده شدن مردم کار خودرا انجام دهد ، و بعلماء چنین گفت : من رفتم ، شما تا شب اندیشه خود را بکنید، باشد که کار بخوبی گذرد . این را گفت و بیرون رفت .

ولی از اینسوی چون با تلفون آگاهی از پیش آمد بتهران رسید ، در اینجا هم گفتگو و هیاهو برخاست ، و مردم بر آن شدند که بازارها را ببندند و بشورش برخیزند ، و شاه از چگونگی آگاه گردیده با تلفون به امیر بهادر دستور بازگشت داد .

این پیش آمد باستواری کوشندگان افزود ، و باز کسانی از شهر بایشان پیوستند . عین الدوله پیام فرستاد یکی را از سوی خود «امین» فرستید ، تا زبانی با شاه گفتگو کند و خواستهای شما را بشاه برساند. اینان آنرا پذیرفتند ، ولی هر کس را که نام بردند عین الدوله بهانه آورد و نپذیرفت تا سید احمد طباطبایی (برادر شادروان طباطبایی) را برگزیدند ، و عین الدوله اورا پذیرفت ، و کالسکه و سواره برای آوردن او بشهر فرستاد ، و او با پسران خود سوار شده بشهر آمد ، و نخست عین الدوله ، وسپس شاه را دید و گفتگو کرد ، ولی چون بعبدالعظیم بازگشت ، آقایان باو بدگمان گردیدند ، و بگفتگویی که کرده بود ارج نگزاردند وسپس دانسته شد میانهٔ او با عین الدوله در نهان پیوستگی میبوده .

اینان می‌خواستند یکسره با شاه گفتگو کنند ، ودر میان درخواستهای دیگر خود ، برداشتن عین الدوله راهم بخواهند . عین الدوله هم میخواست میانهٔ ایشان باشاه ایستاده و هر گفتگویی می‌شود باخود او باشد .

این بود کسانی راه دیگری اندیشیدند ، وآن اینکه سفیر عثمانی را میانجی گردانند ودرخواستهای خود را بادست او بشاه رسانند ، وچون باسفیر گفتگو کردند پذیرفت و از اینرو آقایان نشسته وباهم سکالیده و درخواستهای خودرا چنین نوشتند :

(۱) نبودن عسگر گاریچی درراه قم . (اینمرد درشکه و گاری رانی راه قم را ازدولت «امتیاز» گرفته ، و بارهگذریان بد رفتاری بسیار میکرد ، و این بود همیشه علمای قم و طلبه‌های آنجا ، از این ناله و گله می‌داشتند ، وبعلمای تهران دادخـواهی مینمودند . دو سیدچون میخواستند دلجویی از علما وطلبه های قم نمایند این را یکی از در خواست های خود گرفتند .)

۲) بازگردانیدن حاجی میرزا محمدرضا ازرفسنجان بکرمان .

۳) بازگردانیدن تولیت مدرسه خان مروی بحاجی شیخ مرتضی .

٤) بنیاد «عدالتخانه» درهمه جای ایران . (ازاین گفتگو خواهیم داشت)

٥) روان گردانیدن قانون اسلام بهمگی مردم کشور .

٦) برداشتن مسیو نوز ازسر گمرك ومالیه .

۷) برداشتن علاءالدوله ازحکمرانی تهران .

۸) کم نکردن تومانی دهشاهی ازمواجب ومستمری(این رااز یکسال پیش نهاده بودند).

سفیر عثمانی این نوشته را بنزد مشیرالدوله وزیر خارجه فرستاد ، واو بنزد شاه برده با بودن عین‌الدوله برایش خواند . گویا شاه تا آنروز آگاهی از خواستهای اینان نمیداشت گفت بسفیر عثمانی بنویسید که خواستهای آقایان پذیرفته شده ، وخود آنان با شکوه و پاسداری بتهران بازگردانیده خواهندشد . سپس رو بعین‌الدوله گردانیده گفت ، آقایان را پاسدارانه باز گردانید . عین‌الدوله گفت : « اطاعت میکنم لیکن عودت آنان موقوف است برمقدماتیکه همین دوسه روزه بعمل خواهدآمد» . این‌شد نتیجهٔ میانجیگری سفیرعثمانی.

بدینسان روزها میگذشت ، وکوشندگان یا کوچندان ، روزهای سخت سرما را در آن پناهگاه بسر میبردند . در کتاب آبی مینویسد : کوچندگان دادخواهیهای خود را ، بازبان ساده وشورانگیز نوشته وچاپ کرده ومیان مردم پراکندند . ولی ما ازچنین داستانی آگاه نیستیم . آنچه مامیدانیم ایشان خواستهای خود را بازبان واعظان بمردم میرسانیدند. ازروزی که رفته بودند هرروزحاجی شیخ محمد یاواعظ دیگری بمنبر رفتی وبشیوه واعظان ، آیه‌ای یا حدیثی عنوان کردی ، ودراینمیان از ستمگری های حکمرانان ، واز خودکامگی عین‌الدوله ، و از گرفتاری های مردم سخن راندی . هنوز نام مشروطه و آزادی در میان نمیبود . ولی برای نخستین بار ، کسانی آزادانه سخن از بدیهای دولت رانده ودلسوزی بتوده مینمودند .

پذیرفتن شاه درخواستها را

عین‌الدوله حکمرانی عبدالعظیم را ببرادر زادهٔ خود امیرخان سردار داد . پیدا بودکه آمدن اوبرای کارکوچندگان میباشد. اینان بدیدن او نرفتند و پروا ننمودند ، ولی‌اوخود پیام‌فرستاد « من‌برای این آمده‌ام که شما را عودت دهم بشهر ، واگر اجازه میدهید خدمت رسیده مقصود را مذاکره کنیم » گفتند : بیاید وآمد وآقایان را دید ودر میانه گفتگوهایی رفت .

پس ازیکی دونشست ، چنین نهاده شدکه کوشندگان ، نمایندگانی از سوی خودنزد عین‌الدوله بفرستند که با خوداو گفتگو شود ، اینان چهار تن‌را برگزیدند : میرزا ابوالقاسم پسر بزرگتر طباطبایی ، میرزا مصطفی‌آشتیانی‌برادر حاجی شیخ مرتضی ، میرزا محسن برادر صدرالعلماء ، سید علاءالدین داماد بهبهانی ، اینان خود پیشکاران آقایان میبودند وبیشتر کارها بادست اینان پیش‌میرفت .

شب‌چهار شنبه بیستم‌دیماه (۱۴ ذی‌قعده) ، اینان بشهرآمده وبخانهٔ عین‌الدوله‌رفتند وبا او بگفتگو پرداختند ، عین‌الدوله بدوستاویز آنکه این‌گفتگو را بشاه برساند آنانرا درخانهٔ خود نگهداشت ، وگفت میباید فرداشب راهم اینجا بمانید گویا میخواست‌نگزارد بازگردند وهر یکی رابجای دور دیگری بفرستد . بعین‌الدوله گفته بودند همهٔ کارها در دست این‌چهار تن میباشد ، آقایان خرسندندکه بشهر باز گردند ، ولی اینان‌نمیگزارند . این‌بود میخواست اینان را ازمیان بردارد وپروبال علما رابکند .

فردا این آگاهی هم درشهر وهم درعبدالعظیم پراکنده گردید . درعبدالعظیم آقایان بیفسردند واندوهناك شدند ، اما درشهر، این روز شاه ، برای ناهار ، بخانهٔ امیربهادرجنگ رفت ، ودر آنجامیبود که آگاهی دادند شهربهم خورد ومردم بازارها رابستند ، شاه پرسید: برای چه ؟ . . گفتند : برای آنکه نمایندگان آقایانرا نگه داشته اند و مردم میپندارند که از شهر بیرونشان خواهند راند . درباریان پرگ میخواستندکه بـا زور از شورش جلو گیرند ومردم را بیازکردن بازارها وا دارند ، ولی شاه پرك نداد .

پس ازناهار ، چون شاه بازمیگشت ، مردم درسر راه اوانبوه شدند ، و زنان گـرد کالسکه اورا گرفته ، وفریاد میزدند : «ما آقایان وپیشوایان دین رامیخواهیم . . عقد مارا آقایان بسته اند ، خانه‌های مارا آقایان اجاره میدهند . . . ای‌شاه مسلمان بفـرما رؤسای مسلمانان را احترام کنند . . ای پـادشاه اسلام اگر وقتی روس و انگلیس با تو طرف‌شوند شصت‌کرور ملت ایران ، بحکم این آقایان جهاد میکنند . . .» از این سخنان بسیار میگفتند . امروز زنان ، باهمهٔ روبند وچادر ،کار بسیاری کردند .

شاه‌بارك رفت ، واز اینسوی‌امیربهادر ودیگران ببازار آمدندکه مردم را ، بازبان ببازکردن بازارها وا دارند . ولی‌هرچه کوشیدند سودی نداد . در این میان علاءالدوله هم خیابانها را میگردید که باری اینها نبندند ، و در خیابـان جـبه خانه نزدیك سبزه میدان ، در دکان‌صحافی ، سیدحسن صاحب‌الزمانی را دیدکه باکسانی بگفتگو نشسته‌چون اورا ازکوشندگان میشناخت ، دستور داد بیرون کشیدند و گفت : « ای سید مفسد آخـر کارخودت راکردی !» این‌راگفت ، وبا عصا بسر وروی اوکوفتن‌گرفت . سپس گفت اورا بتازیانه بستند . از این دژ رفتاری دکانهای خیابانها نیز بسته و مردم یکـباره آمـادهٔ ایستادگی شدند .

شاه بعین‌الدوله‌گفت : «البته مقاصد آقایان را اجرا داریدوآنها راتا فردا بیاورید بشهر ، والا من‌خودم میروم و آنها را میآورم .» ازاین پا فشاری شاه عین‌الدوله ناگزیر شد ، ازهر راهیست علما رارام‌گرداند وبشهر بازآورد ، وهمانروز ، باتلفون به‌عبدالعظیم آگاهی‌داد که‌شاه درخواستهای آقایان را پذیرفت . ولی مردم دلگرم نبودند و بازار ها را باز نکردند ، و دسته انبوهی از شهر روانهٔ عبدالعظیـم شدند . آمد و رفت میان این دوجا چندان بودکه گفتی دوآبادی بهم پیوسته است . مردم همه‌در تکان‌وجوش میبودند .

عین‌الدوله نامهٔ آقایان را گرفته ، و خود نـامه ای بشاه نوشته و بداستان ، رویهٔ میانجیگری داد ، ودرخواستهای آقایان راازبان خود فهرست‌کرد ، وهمه را بشاه داد . شاه بنامهٔ آقایان پاسخ داد ، ودربالای نامهٔ عین‌الدوله پذیرفته شدن درخواستها را نوشت، و سپس برای «عدالتخانه» که خواست‌بزرگ آقایان بود «دستخط» جداگـانه بیرون داد . مادر اینجا نامه عین‌الدوله رابافهرستیکه اواز درخواستها کرده ، با دستخط «عدالتخانه» می‌آوریم :



پ ۱۷

عین‌الدوله

عریضهٔ عین‌الدوله بشاه

« قربان خاکپای جواهـر آسای بندگان اعلیحضرت قوی شوکت اقـدس همایونت »
«شوم برخاطر مهر مظاهر همایون اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی روحنا فداه پوشیده »
« :بست که این غلام‌خانه‌زاد ازبدو افتخار جاروب کشی اقدس اعلا تا کنون چهل سال »
« است همه وقت در هر مأموریت طالب ازدیاد دعا گویی ذات عدیم‌المثال مبـارك بوده »
« ودرهیچ مورد ازاین مقصود غفلت نداشته‌است ولی در این‌مقدمه حضرات علماء که‌قصدی »
« جز دعا و ثنا نداشته اند و همه وقت بوظیفهٔ دعاگویی خودشان مشغول بوده‌اند بطوری »
« پیش آمدکار شده‌که اصل مقصود از میان رفته وحـالا این‌غلام خـانه‌زاد بیمقدار را در »

« آستان اعلی شفیع انگیخته‌اند که نظرتوجهی ازطرف قرین الشرف همایون در انجاح »
« عرایض‌آنها معطوف وباامیدواری بمراحم شاهانه بدعا گویی ذات بـابـرکات همایون »
« مشغول شوند وچون عرایض‌آنها ار روی دعا گویی محض است این است بعرض آستان »
« مبارك میرساند وامیدوار است‌که بشمول مراحم ملوکانه افتخار حاصل نماید . »

«صورت مقاصد آقایان»

«۱ ــ محض سلامت ذات اقدس مبارك قیمت تمبر راکه برای عامه اسباب ازدیاد »
« دعاگویی است‌گذشت فرمایید اگرچه دراینجا ضرری بدولت متوجه است ولی این‌غلام»
« بیمقداردرصورت‌قبول‌عرض‌آنرا محض اجراء این امرخیر ودعاگویی علماء وامیدواری»
« عامه از خود تقدیم میدارد که بدولت هم ضرری متوجه نشود و اسباب مزید دعاگویی »
« ذات اقدس نیزفراهم‌آید . »

« ۲ ــ نظربه بی احترامی‌که نسبت بحاج میرزامحمد رضا شده چون ازدعاگویان »
« دولت است اظهار مرحمتی بشود که موجب مزیــد امیدواری و دعا گویــی طبقهٔ علماء »
« اعلام‌گردد . »

«۳ــ سیئات اعمال عسگرگاریچی متصدی راه عراق‌بعرض اولیاء دولت علیه رسیده»
« و اجزاء واتباع اوازجانب دولت مورد تنبیه شدند خود عسکر راهم مقرر فرمایید از »
«دخالت بکارمنفصل وازجانب دولت توجهی در تنبیه او بشودکه حد خــلاف‌کاری خود را »
« بداند وموجب‌امیدواری ودعاگویی عامهٔ رعایاگردد ودر عرایض سایر آقایان عظام هم »
« باید اراده مخصوص مبذول فرمایید‌که‌آنها هم مقرون به اجابت‌گردد . »

« ٤ ــ برای رسیدگی‌بعرایض‌کلیه رعایا ومظلومین ازجانب سنی‌الجوانب همایونی»
« ترتیبی درامرعدالتخانه دولتی داده شودکه رفع ظلم ازمظلوم حقاً وعدلا بعمل‌آیــد و »
« دراجراء عدل ملاحظه ازاحدی نشود. »

دستخط اعلیحضرت مظفرالدین شاه

« جناب اشرف اتابك اعظم ــ چنانکه مکرر این نیت خودمانرا اظهار فرموده‌ایم »
« ترتیب وتأسیس عدالتخانه دولتی برای اجراء احکام شرع مطاع وآسایش رعیت از هر »
« مقصود مهمی واجبتر است و این است بالصراحه مقرر میفرمایيم برای اجراء این نیت »
« مقدس قانون معدلت اسلامیه که عبارت ازتعیین حدود و احکام شریعت مطهره است باید »
« در تمام ممالك محروسهٔ ایران عاجلاً دایر شود بر وجهی که میان هیچیك از طبقات »
« رعیت فرقی‌گذاشته نشود و در اجراء عدل و سیاسات‌بطوریکه در نظامنامهٔ این قانون »
« اشاره خواهیم‌کرد ملاحظهٔ اشخاص و طرفداریهای بی وجه قطعاً وجداً ممنوع باشد . »
« البته بهمین ترتیب کتابچه نوشته مطابق قوانین شرع مطـاع فصول آنــرا تــرتیب و »
« بعرض برسانید تادرتمام ولایات دائر وترتیبات مجلس‌آنهم بر وجه صحیح داده شود و »

«البته این‌قبیل مستدعیات علماء اعلام که باعث مزید دعا گویی ماست همه وقت مقبول »
«خواهد بود همین دستخط مارا هم بعموم ولایت ابلاغ‌کنید .
« شهرذی‌القعده ۱۳۲۳»

«عدالتخانه»

پیش ازآنکه دوباره رشته تاریخ رابدست‌گیریم ، می‌باید چند سخنی دراینجا برانیم : «عدالتخانه» چیست؟ . چرا علماءآنرا میخواستند ؟ .. چنانکه دیده میشود ، «عدالتخانه» همانست‌که امروز «عدلیه» مینامند . اداره‌ای‌که درآن ، داورانی بدادخواهیهای مردم رسند و داوری نمایند . این اداره مگر نمیبود ؟ . . سپس هم ، این چه ارزشی‌میداشت کـه یکدسته از سران علماء ، برای درخواست آن ، ازشهر کوچند وآن‌آسیبها رابخود هموار‌گردانند ؟..

دراینجا چند چیزرا میبایید دانست :

نخست : درآنزمان در ایران «عدلیه‌ای» نمیبود ، راست است درمیان وزارتخانه ها یکی راهم‌باین نام میخواندند و درهمین زمان‌که‌گفتگو میداریم ، نظام‌الملك «وزیرعدلیه» نامیده میشد . ولی چنانکه همهٔ کار ها ، از روی خود کامگی بودی ، در این « عـدلیه » نیز کار ها از راه خود کامگی انجام‌گرفتی ، و هرچه خواستندی گفتندی و بکار بستندی. اینکه جدایی میانـه توانـا و نـاتوان و دارا ونـادار نگزارند و دادگـرانـه رسیدگی نمایند ، درآن عدلیه شنـاخته نبودی . راست است‌که آنزمـان انبوه مـردم ، کمتر نیاز بعدلیه داشتندی ، زیراکمتر بـه بیدادگری گراییدندی . و ازآنسوی بیشتر گفتگـو ها با دست ملایان و ریش سفیدان و سران‌کویها بپایان آورده شدی . ولی‌گاهی نیز بیداد ـ گرانی ، از درباریان و دیگران پیدا شدندی ، ودست بدارایی مردم بازکردندی ، و در این هنگام بودی‌که نیاز بیك دادگاه افتادی ، و این در ایران نمیبود . اینست آقایان در میان در خواستهای دیگـر خود ، بـودن چنین اداره‌ای راهم میخواستند و آن را در بایست میشماردند .

دوم : دولت برای برپا کردن « عدلیه» بدانسان که خواست علماء میبود ، ناگزیر شدی‌که قانونی بگزارد ، واین خودگامی در راه قانونی شدن کشور میبود . کوشندگان را بخواستی‌که میداشتند نزدیکترمیگردانید .

سوم : چنانکه دیدیم‌کوشندگان ازناگزیری بعبدالعظیم پناهیدند . امامجمعه باآن کار خود ، شکستی بایشان داده ، وبیم میرفت‌که دنبالهٔ‌آن‌گرفته شود ، وشادروان‌طباطبایی برای خویشتنداری چنین اندیشید که از شهر بکوچند ، و خود اندیشهٔ بسیار بخردانه و بجایی‌میبود و بدینسان زیان شکست را از خود دور گردانیدند و دوباره نیروگرفتند . ولی تا کی توانستندی در آنجا ماند؟ .. طباطبایـی و بهبهانی نیك میدانستند که اگـر ماندنشان در آنجا بیشتر باشد ، بسیاری از کوچندگان دلسرد و نومید گردند ورو بـه پراکندگی آورند . زیرا هر یکی ازآنان خانه و فرزندان خود را گزارده ، و ازکار و

پیشهٔ خود دست کشیده ، و بامید پیشرفتی همراهی نموده بودند ، وهمینکه اندك نومیدی بدلهای ایشان راه یافتی نماندندی و باز گشتندی . در راه رهایی توده ازجان گذشتن و بسختیها شکیبیدن ، دردلها جا نگرفته ، وچنین جانفشانی از مردم چشم‌نتوانستندی‌داشت. جز ازدوسید وچندتن دیگری ، از روی بینش وآهنگ‌نمیکوشیدند . در چنین پیش آمدها پیشوایان باید همراهان را کم کم پیش بـرند ، وبیش از انـدازهٔ توانـایی بکوشش بـر نیانگیزند .

تنها پیروان نبودند ، به‌برخی از پیشروان دلگرمی نمیشدداشت . در تاریخ‌بیداری داستان شگفتی از سید احمد برادر طباطبایی و پسرانش می آورد . میگوید : امـامجمعه پیام فرستاد که کسانیکه راز داران شما می باشند و شبها لحاف بروی شما می اندازند ، آگهی از کارهاتان بما میرسانند ، باین دوستان خود دلگـرم نباشید ، از این پیـام او آقایان بمدیرالذاکرین بد گمـان گردیدند و او را ازمیـان خود بیرون‌کردند ، وسپس مدیرالذاکرین داستان درازی ، ازپیوستگی که میـانهٔ عین‌الدوله و سید احمد طباطبایی‌و پسرانش میبوده ، نوشته که درتاریخ بیداری‌همهٔ آنرا آورده ، وما چون از راست ودروغ آن آگاه نمیباشیم ، در اینجا نمیآوریم ، ولی این پیداست‌که بدگمانیهایی در میان بوده است ، وما نوشتیم‌که چون عین‌الدوله کسی را بنمایندگی ازکوچندگان خواست ، وآنان سید احمد را بر گزیدند ، و او رفت وچیزهایی با عین‌الدوله نهـاد ، علماء نهـاده اورا نپذیرفتند .

با این بدگمانیها ، جای‌ایستادگی‌بیشتر نمیبود ، و بهتر وبخردانه تر همین‌بودکه کوچ را تا اینجاکه آمده بود ، بیك نتیجه‌ای رسانند ، وآبرومندانه بشهر باز گردند ، و این‌زمان به نتیجه ای بالا تر از «عدالتخانه» امید نتوانستندی بست . این دومرد همه از روی بینش میکوشیدند ، و سپس خواهیم دید که به «عدالتخانه» تنها خرسندی ندادند ، و خواست آخرین خود را ،که «مجلس» میبود آشکار گردانیدند .

بازگشتن کوچندگان به تهران

نوشته ها چون آماده گردید روزآدینه بیست ودوم دی‌ماه(۱۶ـ ذی‌قعده) را برای باز گشتن‌کوشندگان‌بشهر برگزیدند . در این روز ، با دستور شاه ، امیر بهادر (وزیر دربار) و اقبال ـ الدوله و نصرالسلطنه وشمس‌الملك (پسرعین‌الدوله)و کسان دیگری ازدرباریان ، با کالسکه های‌سلطنتی و یدکهای زرین افزار و سیمین افزار ، بـا شکوه بسیار . به عبدالعظیم رفتند که آقایان را بشهر آورند ، بازارها بسته شده و مردم دسته دسته رو به عبدالعظیم آوردند ، امیرخان سردار تلفن کرد درشکه ها و کالسکه‌ـ های شهر همه را بآنجا بردند . نیز بسیاری ازاعیانها و توانگران درشکه‌ها وکالسکه‌های خودرافرستادند . راه‌آهن طهران وعبدالعظیم‌رانیز مجانی‌کردند مردم چندان انبوه‌شدند وبهم فشار میآوردندکه بیم نابودی کسانی میرفت .

سه‌ساعت به نیمروز ، منبری در صحن گزاردند ، و حاجی شیخ محمد واعظ بالای آن رفت ، ودر بودن همهٔ علماء و مردان درباری ودیگران « دستخط » شاه راخواند . پس ازو شیخ مهدی واعظ وسید اکبر شاه ، که هردو از واعظان بنام میبودند . بمنبر رفتند، وباز دستخط شاه و درخواستهای کوشندگان راخواندند ، وشادیها وسپاس‌گزاریها نمودند. مردم با آواز بلند « زنده باد پادشاه اسلام » و «زنده باد ملت ایران » گفتند . بنوشته تاریخ بیداری این نخستین‌بار بودکه آواز «زنده‌باد ملت‌ایران» شنیده میشد ، ونخستین‌بار بودکه مردم بنام توده دعا کرده وشادی مینمودند .

یکساعت‌پس از نیمروزکالسکه ها آماده‌گردید وکاروان براه افتاد . دوسید باحاجی شیخ مرتضی و صدرالعلماء و امیر بهادر درکالسکه شش اسبهٔ پادشاهی نشستند ، و دیگران هرچند تنی در یك‌کالسکه جا گرفتند . و مردم نیز در درشکه ها نشستند . یدکها در جلو براه افتادند . بدینسان با شکوه بسیار روانه گردیدند ، و چون بشهر در آمدند از میان مردم گذشته و خیابانها را پیموده ، در جلو کاخ گلستان پیاده شدند . علماء بدرون ارك درآمده ، وپس از دیدن عین‌الدوله همراه او ومشیرالدوله بنزد شاه رفتند . شاه باسادگی بسیار آنان را پذیرفته ، و پس از پرسش و نوازش چنین گفت : « پیش از آنکه شما در خواست کنید ، من خود میخواستم «عدالتخانه» برپا گردد . در نیمهٔ شعبان به نظام‌الملك گفتم آنرا برپا گرداند . پس‌از این هرکاری دارید بخود من بازنمایید..» آقایان در پاسخ سپاس گزاردند . سپس شاه بگله پرداخته چنین‌گفت : «چرا در پیش‌آمد سرای بانك بخود من‌نگفتید وبی آگاهی ازدولت بکار پرداختید ! ؟ . » طباطبایی پاسخ داد : «مشیرالدوله ومشیرالسلطنه هر دو دراینجا هستند . من‌بارها بآنان گفتم ، ونامه‌هم نوشتم وپاسخی که داده‌اند در اینجاست » .

دراین میان چون مردم در بیرون چشم براه علماء می‌داشتند و بیتابی مینمودند ، شاه آنان را براه‌انداخت . آنان چون‌بیرون آمدند مردم باشادی وهایهوی بسیارگردشان راگرفتند ، وهریکی‌که بخانهٔ خودمیرفت دسته‌ای ازمردم بااورفتند وتادم‌خانه رسانیدند. بدینسان کوچندگان پس‌ازیکماه‌بشهر بازگشتند . بآن‌خواری وناتوانی رفته بودند وباین ارجمندی و توانایی باز آمدند .

ازفردا مردم دسته دسته بدیدن دوسید ودیگران میرفتند ، وشب یکشنبه شهر را چراغان کردند ، وبنام «عدالتخانه» جشن و شادمانی بسیار نمودند . عین‌الدوله از علماء دیدن‌کرد ، وچنانکه درخواست ایشان‌بود علاءالدوله را ازحکمرانی تهران‌برداشت .

آگاهی ازاین پیش‌آمد بروزنامه های اروپا همرسید و آن را باستایشی از علماء یاد کردند ، ولی آنها «عدالتخانه» را پارلمان یا مجلس شوری معنی میکردند ، و در روزنامه ها داستان را بنام شورش علماء بر دولت یاد کرده چنین مینوشتند ،که دستگاه خود کامگی از ایران بر چیده شده ، و شاه بمردم آزادی داده ، و دارالشوری برپا



پ ۱۸
سعد الدوله

خواهد گردید ، و آزادی زبان و خامه خواهد بود . بدینسان داستان را بسیار بزرگتر از آنچه بوده می‌فهمیدند .

علاءالسلطنه سفیر ایران در لندن نوشته‌ای بیرون داد که در آن ، رو دادن شورشی را در ایران ، دروغ شمرد ، چیزیکه هست او نیز پیش آمد را ، بمعنی دیگری بازنموده چنین‌نوشت: اندك رنجشی‌میانهٔ دولت باعلماء رو داده‌بود ، و علماء به عبدالعظیم که چندکیلو متری تهران است پناهیده بودند ، شاه از روی مهربانی ، فرمود رنجش آنان را بردارند وبتهران بازگردانند ، دادن دارالشوری ، و قانون ، آزادی خامه ، و بر پاکردن عدلیه ، از روز نخست آرزوی خود شاه میبود که اکنون بدلخواه آنها را داده . پیداست‌که بسفارتخانه نیزآگاهی درستی ازچگونگی نرسیده بود .

از این شگفت‌تر آنکه دارند: حبل‌المتین که این نوشته ها را از روزنامه های انگلیسی ترجمه گردانیده ، همه را راست پنداشته ، و ازاینکه شاه دارالشوری و آزادی داده ، بشادی پرداخته وستایشگری‌وچاپلوسی‌بسیاری‌نموده ،وچندستون را پر گردانیده بی آنکه نامی ازعلماء ببرد و از رنجهای آنان سپاس گزارد ،که این نمونهٔ دیگری از بدـ گهری اوست . این بدتر که سپس که از تهران نوشته‌ها رسیده و دانسته شده که پیش‌آمد رنگ دیگری داشته ، و شاه تنها بدلخواه خود چیزی نداده ، و از آنسوی عین‌الدوله ناخشنود میبوده ، بیکباره خاموش گردیده ، و چنانکه‌گفتیم داستانها را پس ازگذشتن چند ماهی ، در روزنامه‌اش آورده ، و آنهم با بدگویی ونکوهش از علماء توأم می‌باشد.

بداندیشیهای عین‌الدوله

بهمن ماه با خوشی میگذشت . مردم بنوید دولت امید بسته و باز شدن «عدالتخانه» را می‌بیوسیدند. میان مردم گفتگوازنوشته‌شدن قانون میرفت . علماء دید و باز دید میکردند ونزد مردم‌جایگاه دیگری یافته بودند درنامه‌ای دیدم ، نویسنده‌که از بدخواهانست رفتن‌بهبهانی را بخانهٔطباطبایی مینویسد وگله میکندکه چراغ ولاله درجلوش‌میکشیده‌اند ومردم ازپیش وپس روانه‌گردیده وشاعران شعرمیخوانده‌اند .

گویا در این روزها بودکه علماء ببازدید عین‌الدوله رفتند . طباطبایی باوگفت : «این عدالتخانه‌که میخواهیم نخست زیانش بخود ماست ، چه مـردم آسوده باشند و ستم نبینند ودیگراز ما بینیازگردند ودرهای خانه‌های ما بسته شود . ولی چون عمر من و تو گذشته‌کاری‌کنیدکه نام نیکی ازشما در جهان بماند، ودرتاریخ بنویسندبنیادگزار مجلس و عدالتخانه عین‌الدوله بوده ، و از تو این یادگار درایران بماند» .

عین‌الدوله پاسخی نگفت واز شنیدن نام « مجلس » ابروهـا در هم‌کشید . راستی این بودکه اومیخواست گوشی باین سخنان ندهد ، و اینکه ناگزیر شده وکوشندگـان را بتهران بازگردانیده ، و آن دستخط شاه را بـدستشان داده بود ، میخواست همـه را نادیده‌گیرد ، وکوشندگان را با چاره‌جوییها از نیرو اندازد وازمیان برد . اومیخواست خود ، ایران را نیك گرداند ، ولی از چه راه ؟ .. از راه خود کامگی . روزنامـه‌اش حبل‌المتین در شماره‌های خود دری بنام «اصلاحات‌جدیده یا خیالات عالیه وزیـر اعظم» بازکرده و سخنان درازی میراند . عین‌الدوله مردکم دانشی میبود در دربار خودکامـه بزرگ شده . براوگران میافتادکه نام قانون یا دارالشوری شنود ، ویا تـوده را وابستهٔ کارهای‌کشوری بیند . این بود از درون دل دشمنی مینمود . از درخواستهای علما تنهـا علاءالدوله را ازحکمرانی تهران برداشت وآن دیگرها را بیکبار فراموش ساخت .

در نیمهٔ دوم بهمن یکداستان نا بیوسیده‌ای رخ داد ، و آن اینکه شب چهارشنبه هجدهم بهمن (۱۳ذی‌قعده) ، سعدالدوله وزیرتجارت ، ودکترمحمد خان احیاءالملك را ، از خانه های خودشان گرفتند و از شهر بیرون راندند : سعدالدوله را بیزد ، و دکتر

محمد خان را بمازندران .

گناه اینها دانسته نبود . جز آنکه سعدالدوله مرد گردنکشی میبود ، و چنانکه گفتیم در برابر عین‌الدوله ایستاده بکارهای نوز وعلاءالدوله خرده میگرفت ، وببازرگانان هوا داری مینمود . این‌رفتار او بگردنکشی وخود خواهی عین‌الدوله ، که این‌زمان یگانه سر رشته دار ایران میبود و «شاهزاده اتابك اعظم » خوانده میشد ، بر میخورد . چنانکه خود او میگفته ، از تهران پای پیاده بیرونش میبرند ، و قزاقان در راه تازیانه زده و از هیچگونه دژرفتاری باز نمی‌ایستاده اند .

دکتر محمدخان پزشك امین‌السلطان بوده ، و گویا همین مایهٔ دشمنی عین‌الدوله شده . ناظم‌الاسلام انگیزه بیرون‌کردن اورا ، ازخودش پرسیده ، واوهم نمیدانسته .

اینان ازکوشندگان نمی‌بودند ، وبیرون‌کردن اینان بآنان نبایستی برخورد . ولی چون مردم خودکامگی را رفته میشماردند ، وامید بآزادی بسته بودند ، از این پیش آمد نابیوسیده رم خوردند واندوهناك گردیدند . ولی باز بی پروایی نمودند ، وچون گفتگو از نوشته شدن قانون «عدالتخانه» میرفت بخود نوید ها دادند .

درماه اسفند یك‌داستان دیگری رخ داد ، وآن بیرون‌کردن سید جمال واعظ ازشهر بود . چنانکه گفتیم از شبی‌که داستان مسجد شاه رخ داد ، سید جمال درخانه ناظم‌الاسلام نهان میزیست . ولی درآخرین‌شب درنگ‌کوشندگان در عبدالعظیم ، ناظم‌الاسلام باامین‌العلمای اسپهانی اورا برداشتند وبه عبدالعظیم بردند ، وچند ساعتی (نیمه‌نهان) در آنجا میبود ، تاهمراه دیگران بشهر بازگشت‌وبخانهٔ خودرفت . ولی عین‌الدوله اورانیامرزیده وگاهی نامش را باخشم میبرد ، واین بودسید جمال بیمناك میزیست . درآغاز های اسفند بودکه نیرالدوله‌که پس‌از علاءالدوله حکمران تهران شده بود بحاجی‌شیخ مرتضی‌نامه ای نوشت ، بدینسان‌که‌بهتر اینست سید جمال ، برای زیارت بمشهد رود ، و در رفت سفراورا هم من دهم . پیدا بودکه عین‌الدوله میخواهد سید جمال را بیرون کنه ، و این نخستین نمونه بد اندیشیهای او بود . طلبه ها خواستند بشورند و نگزارند ، دو سید جلو ایشان را گرفتند . بهبهانی برای میانجیگری ، شیخ مهدی واعظ را نزد عین‌الدوله فرستاد ، ولی او نپذیرفت و چنین گفت : « محالست این خواهش آقا را قبول‌کنم . البته باید سیدجمال‌دههٔ‌عاشورارا در تهران‌نباشد .چه‌مذاکرات منبری اوباعث فتنه وآشوب خواهد گردید » . سوگند خورد که اگر سید جمال نرود او را خواهم‌کشت، ولی اگر خودش برود زبان میدهم‌که‌پس ازعاشورااورابازگردانم ، وشاه هزار تومان‌باو ، در رفت سفر میدهد .

بهبهانی‌ناگزیرشد بپذیردوبسید جمال‌گفتروانه‌قم‌گردد.درتاریخ بیداری‌مینویسد: « آقاسید جمال‌گفت‌مقصود همهٔ‌ما فقط اینست‌که شاه‌مجلس شورابدهد . من‌اگربدانم‌مجلس دادن موقوف و منوط بکشته شدن منست باکمال رضا ورغبت ومیل برای کشته شدن حاضر

میشوم . آقای بهبهانی فرمود این لفظ هنوز زود است وبه‌زبان نیاورید . فقط بهمان‌لفظ «عدالتخانه» اکتفاکنید تازمانش برسد» .

باری روز دوشنبه سی‌ام بهمن (۲۶ ذی‌الحجه) سید جمال با پسر خود و بایك‌نوكر ازتهران بیرون رفت ودهۀ عاشورا را در قم میبود ، تا سپس دو باره بازگشت. کوشندگان ازپیشوازونمایش‌بازایستادندولی نوازش ومهربانی بسیارنمودند .

در دهۀ محرم عین‌الدوله « روضه خوانی » برپا کرد ، و خواستش این بود که خود علما یا پسران و خویشان ایشان را بسوی خودکشد ، ودر این باره ازدادن پول هم باز ـ



پ ۱۹
سید جمال‌واعظ

نمایستاد ، وکارکنان او با علماء یا پسران ایشان بآمد و رفت پرداخته بنرم گردانیدن ایشان میکوشیدند . ولی از اینها سودی نبود . عین‌الدوله میخواست میانهٔ دو سید جدایی اندازد ، و طباطبایی را بسوی خودکشیده بهبهانی را از میان بردارد. ولی مردانگی و نیك نهادی طباطبایی میدان نمیداد .

در اینمیان کوشندگان ، بداندیشیهای عین‌الدوله را دریافته ، و امیدکم‌کرده ، و دوباره بکوششهایی پرداخته بودند . علماء ، بنام میهمانی . هفتهٔ دو روز ،گرد هم‌آمده بگفتگو می نشستند . از آنسوی طلبه‌ها دسته هایی پدید آورده و نشست هایی برپا مینمودند ، و یکی ازکارهای اینان بودکه شبنامه‌ها مینوشتند و با ژلاتین چاپ‌کرده ، و نهانی پراکنده میکردند .

بدینسان اسفند بپایان آمد ، و سال نوین ۱۲۸۵ ،که از سالهای تاریخی ایران خواستنی بود فرا رسید . مردم روزهای نوروز را در میان بیم و امید بسردادند .

درآخرهای فروردین یکشب نشینی میان عین‌الدوله با طباطبایی رخ داد ، و آن چنین بودکه احتشام‌السلطنه ،که ازکسان نیکنام شمرده میشد و تازه از سفارت آلمان بازگردیده بود ، بخانهٔ طباطبایی آمد ، وبا او سخن ازعین‌الدوله وکارهای‌اوبمیان آورد، و چنین درخواست‌که طباطبایی ، دیدی با عین‌الدوله کندکه دو تن تنها با هم نشینند ، و چنین باز نمودکه گره‌کار ، از همین دیدار ، باز خواهد شد . شادروان طباطبایی گفتهٔ اورا پذیرفت ، و شبانه در تاریکی بخانهٔ عین‌الدوله رفت ، و دو تن تنها با هم نشستند وبسخن پرداختند . عین‌الدوله قرآن خواست ، و بآن سوگند خورد که « من با مقصود شما حاضرم وقول میدهم‌که بهمین زودی مجلس تشکیل‌گردد. من خیال شمارامقدس‌میدانم ، و تاکنون‌که مسامحه‌کردم خواستم موانع‌رااز جلو بردارم . اینك بشماقول میدهم‌که‌همین چند روزه عدالتخانه صحیح برپا شود ...»

طباطبایی ، باین سوگند وپیمان ، دلگرم گردیده بازگشت . ولی در بیرون‌نشانی از این نوید دیده نشد ، ودرهمان روزها ، داستان نشست باغشاه پیش آمدکه دانسته شد همهٔ آن سخنان دروغ بوده .

نشست درباغشاه

در این هنگام مظفرالدینشاه در باغشاه می‌نشست . عین‌الدوله روز سه شنبه دهم اردی بهشت نشستی در آنجا برپا کرد ، و از وزیران درباره عدالتخانه وبکاربستن دستخط شاه سگالش خواست.

چنانکه‌گفتیم عین‌الدوله هیچگاه نمیخواست گردن بدرخواستهای کوشندگان بگزارد . گذشته از آنکه نمیخواست رشتهٔ فرمانروایی خودکامانه را از دست دهد ، چون خودمرد کم دانشی میبود ، از قانون ومجلس‌واینگونه اندیشه‌ها میرمید، وآنهارادشمن میداشت . این بود پافشاری درنپذیرفتن درخواستهامیکرد . چیزیکه هست‌نمیخواست‌همهٔ‌گناه‌بگردن او باشد و میخواست‌کسانی را نیز همبازگرداند . این نشست برای آن بود و از پیش به

برخی وزیران سفارشها شده بود .

عین‌الدوله سخن را چنین آغاز کرد : « همه میدانید که اعلیحضرت پادشاه دستخط عدالتخانه را بیرون داده . من اگرچه دستور داده‌ام نظامنامهٔ آن را نوشته‌اند و اینك بپایان میرسانند ، ولی خودایستادگی نشان داده‌ام ، وکنون چون ملایان دست‌برنمیدارند و شبنامه‌ها مینویسند ، شما ببینید آیا بهتراست‌که دستخط را بکار بندیم ، یا ملایان را نومیدگردانیم وبا نیروی دولتی پاسخ دهیم ؟..»

باشندگان همه خاموش ماندند . دوباره گفتگو را بمیان آورده پرسید .

احتشام‌السلطنه پاسخ داد : « بهتر است دستخط را روان‌گردانید . زیرا اگر روان نگردانید دولت را بنزد مردم ارجی نماند . ازآنسوی بنیاد عدالتخانه زیانی‌بدولت نخواهد داشت » .

امیربهادر جنگ (وزیردربار) گفت : « چنین نیست . برای دولت‌آن بهتر است‌که دستخط بکاربسته نشود . چه‌اگرعدالتخانه برپا گردد بایدپسرپادشاه با پسریك میوه‌فروش یکسان‌گردد . آنگاه هیچ حکمرانی نتواند «دخل»کند وراه «دخل» بسته شود» .

احتشام‌السلطنه گفت : «جناب‌وزیردربار، دیگر بس است ، « دخل » تاکی ؟ ! ستم تاچند ؟!. تاچه اندازه مردم را خوار و نادار میخواهید ؟!. اندکی هم دلتان بحال توده سوزد . بیش ازاین مردم را ازدولت رنجیده نگردانید ، علماء را دشمن شاه نسازید» .

حاجب‌الدوله بسخن در آمده گفت ، « اگر عدالتخانه برپا شود دولت نابود خواهد شد» .

ناصرالملك وزیر اروپا دیدهٔ مالیه گفت : « آری چنین است . هنوزدرایران‌هنگام برپاکردن مجلس نرسیده . عدالتخانه را با این دولت سازش نخواهد بود .»

امیر بهادر دوباره بسخن درآمده گفت : «جناب احتشام‌السلطنه‌شماکه از قاجاریان میباشید نباید خرسندی دهیدکه پادشاهی از این خاندان بیرون رود»

احتشام‌السلطنه پاسخ داد :« پیشرفت دولت وفزونی نیروی اودرهمراهی وهمدستی با توده است . امروز دولت را خوشبختی رو داده‌که توده خود در بند نیکیها گردیده . ارج این را بدانید ، و باتوده دست بهم داده ببدیها چاره‌کنید ، ودولت را دارای‌آبرو گردانید ، قانونی بگزاریدکه همه پیروی‌کنند . دیگرستمگری‌بس است، شاه را بد نام نکنید ، دولت را رسوا نسازید» .

امیر بهادر روبعین‌الدوله گردانیده چنین گفت ، «احتشام‌السلطنه میخواهد توانایی شاه را ازمیان برد» .

احتشام السلطنه گفت : « من آرزومندم پادشاه و « ولی النعمة » خود را ، مانند امپراطور آلمان و انگلیس توانا بینم ، لیکن شما میخواهید اورا همچون خدیو مصرو امیرافغانستان‌گردانید» .

امیربهادر گفت : «من تاجان دارم نگزارم عدالتخانه برپا شود ، خوبست شما بروید درکشور آلمان ، وبامپراتور آلمان بندگی کنید . آقای من، پادشاه من ، اینگونه بندگیها را دربایست نمیدارد » .

گفتگو چون باینجا رسید عین‌الدوله رشته را بریده وچنین گفت : «من میباید، این گفتگو را باعلیحضرت بازنمایم ، وازخودشاه دستور خواهم » .

بدینسان نشست بپایان‌رسید . عین‌الدوله میخواست مردم نگویندکه اوتنها نا خرسند است ونمیگزارد عدالتخانه برپاشود وهمداستانی دیگر وزیران‌راهم‌بدانند ، وچون دراین نشست احتشام‌السلطنه ، پیروی ازدیگران ننموده ، وهواخواهی توده نشان داده بود ، چند روز دیگر . اورا بدستاویز نگهبانی وسرکشی بکارهای مرزی روانهٔ کردستان گردانیدند . زیرا چنانکه خواهیم آورد ، دراین هنگام سپاه عثمانی از مرز گذشته و یکرشته گفتگو و کشاکش درمیان میبود . مردم این را «دور راندن اوازتهران» دانستند ، واین جایگاهی برای او درنزدآزادیخواهان بازکرد ، (چنانکه بیرون راندن سعدالدوله، جایگاهی برای اوبازکرده بود) .

نامهٔ طباطبایی بعین‌الدوله

این‌درنیمه های اردیبهشت بود . مردم ازبرپاگردانیدن این‌نشست وازگفته‌های‌وزیران درآن ، وازرفتاریکه سپس با احتشام‌السلطنه کرده شد ، بنومیدی افزودند ، وباز بدو سید و دیگر سران فشار آوردند. طباطبایی‌نامه‌ای‌بعین‌الدوله نوشت‌که اینك‌آنرا، بااندکی کوتاهانیدن ، دراینجا میاوریم .

« کوآنهمه راز وعهد وپیمان ــ مسلم است از خرابی این مملکت واستیصال ایــن »
« مردم وخطراتی‌که این‌صفحه رااحاطه نموده‌است خوب مطلعیدوهم بدیهی است ومیدانید»
«اصلاح تمام اینها منحصراست بتأسیس مجلس واتحاد دولت وملت ورجال دولت باعلماء »
«عجب‌دراین‌است‌که‌مرض‌را شناخته وطریق علاج هم معلوم واقدام نمیفرمایید این‌اصلاحات»
«عماً قریب واقع خواهد شد لیکن ما میخواهیم بدست پادشاه واتابك خودمان باشد نه »
« بدست روس وانگلیس وعثمانی‌ما نمیخواهیم‌درصفحات‌تاریخ بنویسند دولت بمظفرالدین »
«شاه منقرض وایران درعهدآن پادشاه بربلد رفته ... خطر نزدیك ووقت مضیق و حال »
« این مریض مشرف بموت است احتمال برء ضعیف در عــلاج چنین‌مریض آیا مسامحه»
« رواست و یاعلاج رابتأخیرانداختن سزاوار است‌بخداوند متعال وبجمیع انبیاء واولیاء»
«قسم باندکی مسامحه وتأخیرایران‌میرود من اگرجسارت‌کرده وبکنم معذورم زیراکه »
«ایران وطن‌من‌است اعتبارات‌من دراین مملکت است خدمت من‌به اسلام دراین محل‌است»
« عزت من تمام بسته باین دولت است می‌بینم این مملکت بدست اجانب میافتد و تمام »
« شئونات واعتبارات من میرَود پس تانفس دارم درنگهداری ایــن‌مملکت میکوشم بلکه »
« هنگام لزوم جان را در راه این‌کار خواهم‌گذاشت ... امروز باید اغراض شخصیه را »

« کنار گذارده محض خداجان نثاری کرداین‌کار چرا به اسم فلان وفلان انجام گیرد وقت»
«تنگ ومطلب مهم است ووقت‌این خیالات نیست من حاضرم دراینراه از همه چیز بگذرم »
« شأن و اعتبار را کنار گذارده انجام این کار را اگر موقوف باشد باینکه در دولت »
«منزل حضرت والاکفش برداری ودربانـی‌کنم حاضرم (برای ملت و رفع ظلم) حضرت »
«والارا بخداورسول ... قسم میدهم بریزید آنچه دردامانست این مملکت و این مردمرا»
«اسیر روس وانگلیس‌وعثمانی‌نفرمایید‌عهد چه‌شد قرآن‌چه،عهد ما برای اینکاریعنی‌تأسیس»
«مجلس بود والا ما به الاشتراك نداشتیم مختصراً اقدام دراین‌کار فرمودید ماهـم حاضر »
«وهمراهیم اقدام‌نفرمودیدیکتنه اقدام‌خواهم‌کرد یاانجام مقصود یامردن پروانددارم زیرا »
«اول ازجان‌گذشتم بعد اقدام نمودم چیزی ازعمرمن باقـی نمانده و از چیزی محظوظ »
« نمیشوم پس حظم‌اقدام باینکار و منتها‌آمالم انجام این‌کار است یاجان دادن دراین راه »
«که مایهٔ‌آمرزش وافتخار خودم واخلافم است اینکار رابلند واسمی بـرای خود در صفحهٔ »
« روزگار باقی بگذارم این‌کار اگر صورت نگیرد برما لعن خواهندکرد چنانکه ما به »
«اسلافمان خوب نمیگوییم بازعاجزانه التماس میکنم هرچه زودتر این‌کار را انجام دهید»
«تأخیر این‌کار ولو یك روز هم باشد اثر سم قاتل را دارد فعلا دفع شر عثمانی نمیشود »
«مگر باین مجلس و اتحاد ملت و دولت ورجال دولت و علماء نتایج حسنه دیگرمحتاج »
«به‌بیان است فعلا بیش ازاین مصدع نمیشوم والسلم .»

میباید نیك دیدکه دراین نامه ، بجای «عدالتخانه» ، یاد « مجلس » و «اتحاد دولت و ملت» کرده میشود . راستی اینست که این ، دوسید و همدستان ایشان ، یك‌گام دیگری بسوی پیش نهاده ، وکم‌کم پرده از روی خواست آخرین خود ، که مجلس‌شوری ومشروطه میبود ، برمیداشتند .

یك چیزشگفت‌آنکه درتاریخ بیداری مینویسد : « عین‌الدوله چون نامه راخواند ، کلمهٔ « یکتنه» را دراین جمله‌که میگوید : «یکتنه‌اقدام‌خواهم‌کرد » «یکشنبه » پنداشت ، وترسیدکه روز یکشنبه شورش پیش‌آید ، واین بود چند فوج سرباز را ، که دربیرون شهر لشکرگاه میداشتند ، بدرون شهرآورد ، و بنگهبانـی ارك و قراولخانه‌ها برگماشت ، و بشاه‌گفت : «ملایان میخـواهند روز یکشنبه بشورش بـر خیزند ...» ، و ازآنسوی بمیان مردم نیز هیاهو افتادکه روز یکشنبه « جهاد» خواهد شد ، وعین‌الدوله بدوسید ودیگران پیامهایی ازبیم ونوید میفرستاد . روز یکشنبه‌آمد ورفت ، وهیچ کاری رونداد ، ولی مردم پی‌بردندکه دولت ازکوشندگان دربیم است ، واین بردلیری‌آنان افزود .

آشوب مشهد و آوازه‌آن

بدینسان باردیگرمیان‌کوشندگان ودولت بهم خورد، وکوشندگان بازبگله وبدگویی برخاستند . دراینمیان پیش‌آمدهایی نیزعنوان بدست اینان داد . مردم فارس‌که درآن سال داد خواهـی‌کرده و نتیجه‌ندیده وخاموش‌گردیده بودند، دوباره بداد خواهی‌برخاستند

وتلگرافهای پیاپی بدولت وعلماء فرستادند . نیز تلگرافی بمحمدعلیمیرزای ولیعهد نوشتند . دراینهنگام شعاع السلطنه باروپارفته ، ولی کارکنان اوهمچنان دیه های مردم‌را ازدستشان میگرفتند وسختی بیشترمینمودند. درنتیجهٔ دادخواهی وایستادگی مردم، شاه شعاع‌السلطنه را ازحکمرانی فارس برداشت ، وعلاءالدوله رابجای او، بحکمرانی فرستاد ، ولی دیه‌های مردم راباز ندادندوکوشندگان‌همین را عنوان دیگری برای بدگویی ازدولت وشورانیدن مردم ، گرفتند .



پ ۲۰

حاجی میرزا حسن رشدیه

پس از آن‌آگاهی از آشوب مشهد رسید . چگونگی این بوده : حاجی محمد حسن نامی ، نان‌وگوشت شهررا به «کونترات» برداشته و بهای‌آنها رابسیار گران‌گردانیده بود.

مردم بسختی افتاده ومینالیدند ، ولی چون آصف‌الدوله حکمران ودیگران با وی همباز و همراز میبودند ، جایی برای داد خواهی نمی‌یافتند . کم‌کم بآهنگ شورش میافتند و دسته ها بسته باینسو وآنسو میروند . کسی پروای ایشان نمیکند و بجلوشان نمیافتد . سرانجام طلبه ها بکار میپردازند و با آنان همدست میشوند ، ویکی از ایشان بنام « رئیس‌الطلاب »که قفقازی میبوده جلو میافتد ومردم رابسر خودگرد می‌آورد ، وکسانی فرستاده حاجی محمد حسن را بپیش خود میخوانند ، وازو نوشته میگیردکه تا سه روز دیگرنان وگوشت را ارزان گرداند . حاجی محمد حسن نوشته میدهد وبیرون میآید ، و بآگاهی ازآصف‌الدوله بگردآوردن تفنگچی میپردازد . روز سوم مردم، ارزان‌گردانیدن نان وگوشت را می‌بیوسیدند ، وچون نشانی ندیدند ، باز دسته بستند و رئیس‌الطلاب با طلبه ها بمسجدگوهر شاد آمدند وآنجا را بنگاه‌گرفتند وبکار پرداختند . رئیس‌الطلاب گروهی از طلبه ها ومردم را فرستادکه حاجی محمد حسن را بکشند وبیاورند . اینان چون بتکان‌آمدند مردم نیزبازارها را بستند وگروهی نیز از بازاریان باینان پیوستند . در آن سه روز حاجی محمد حسن تفنگچیهایی از « کاکریها » ، از دیه های خود گرد آورده و حکمران نیز دویست تن سوار فرستاده بود . اینان در خانهٔ حاجی محمد حسن و درکاروانسرای پهلوی آن آماده وچشم براه میایستادند . طلبه ها ومردم‌که ازچگونگی آگاهی نمیداشتند و چنان‌گمانی هرگز نمیبردند ، بخانهٔ حاجی محمد حسن رسیده و چنین خواستند بازوروفشار در رابشکنند ، وبدرون رفته حاجی محمد حسن را بگیرند . از آنسوی نخست با چوب و سنگ پاسخ دادند وسپس بیکبار با تفنگ شلیك کردند ، طلبه ها ومردم همینکه آواز شلیك تفنگ شنیدند رو بر گردانیده و بگریختند وکسانی که تیرخورده بودند بیفتادند . تفنگچیان دنبالشان‌کرده ، از پشت بامها شلیك کنان تا صحنشان رسانیدند ، ودرصحن نیززینهار نداده وهمچنان شلیك‌کردند . دستهٔ انبوهی تیر خوردند ، که رویهمرفته چهل تن مردند و باز مانده‌پس‌اززمانی بهبود یافتند . این شد نتیجهٔ شورش مردم بیچاره .

این‌داستان درماه فروردین‌میبود، ولی‌آگاهی‌ازآن بتهران، درماه اردیبهشت‌رسیده وخودرنگ دیگری‌پیداکرده چنین پراکنده‌شدکه بدستورآصف‌الدوله‌حکمران،شلیك‌بگنبد امام‌رضاکرده‌اند، وپاس‌آن رانگه‌نداشته‌اند. همین‌بمردم بسیارگران میافتاد وبناخشنودی آنان ازدولت بسیار میفزود ، وهمه رامی‌سهانید. آن روز باورهای مردم دیگرمیبود .

کوشندگان ، همین را عنوان دیگری‌گرفتند . شادروان طباطبایی خود بالای منبر یاد پیش‌آمدکرد وبسیارگریست . هم‌کسانی شبنامه ها درآن باره نوشتند .

نامه‌طباطبایی بمظفرالدین شاه

دراین‌روزها طباطبایی، نامه‌ای بخود شاه نوشت، و آنراشش‌نسخه‌گردانیده،ازشش‌راه فرستادکه باری یکی‌باو برسد ومااینك نسخه‌آنرادراینجامیآوریم.

« فریاد دل وطن پرستان ـ بعرض اعلیحضرت اقـدس شهریاری خلد الله سلطانـه »
« میرساند چون حضوراً فرمودید هروقت عرضی داریـد بلاواسطه بخود من اظهار دارید »
« باین جهت باین عرایض مصدع خاطر مبارك میشود این ایام طرق را بر دعا گـویان »
« سد نموده اند عرایض دعاگویان را نمیگذارند بحضور مبارك مشرف شود با این حال »
« اگرمطلبی را براعلیحضرت مشتبه‌کرده باشند چگونه رفع اشتباه‌کنیم محض پیشرفت »
« مقاصدشان دعا گـویان را بد خواه دولت و شخص همایونی قلم داده خاطر مبارك را »
« مشوش نموده‌اند تا اگر مفاسد اعمالشان را عرض‌کنیم مقبول نیفتد »

« بخداوند متعال . . . قسم دعاگویان اعلیحضرت را دوست داریـم صحت وبقای »
« وجود مبارك را روز وشب از خداوند تعالی میخواهیم پادشاه رؤف ومهربان بی طمع »
« باگذشت راچرانخواهیم راحت وآسایش ماها ازدولت اعلیحضرتست مقاصد دعاگویان »
« درزمان همایونی صورت خواهدگرفت‌چنین پادشاهی را ممکن‌است دوست نداشته باشیم»
« حاشا ما ها طالب دنیا باشیم یا آخرت غرضمان ریاست باشد و جلب نفـع یا خدمت »
« بشرع منحصر دراین دولت است حال علمایی را کـه در ممالك خارجه هستند میدانیم »
« ایران وطن و محل انجام مقاصد دعاگویان است باید در ترقی ایران ونجات آن از »
« خطرات جاهد باشیم ممکن‌نیست بداین دولت رابخواهیم عقل‌حکم نمیکندکه دعاگویان»
« با این خطرات ساکت و اضمحلال دولت را طالب باشیم نمیگذارنـد اعلیحضرت بر »
« حال مملکت و خرابی وخطرات آن و پریشانی رعیت و ظلم ظلمه از حکام و غیرهم و »
« قضایای ناگـوار واقعه مطلـع شونـد متصل عرض میکنند مملکت آباد و منظم و »
« دور از خطر رعیت راحت و آسوده بدعاگویی مشغول و قضیهٔ ناگواری واقع نشده »
« و نمیشود ».

« اعلیحضرتـا مملکت خراب رعیت پریشان و گدا دست تعدی حـکام و مأمورین »
« بر مال و عرض وجان رعیت دراز ظلم حکام و مأمورین اندازه ندارد از مال رعیت هر »
« قدر میلشان اقتضا کند میبرند قوه غضب وشهوتشان بهرچه میل و حکم کند از زدن و »
« کشتن وناقص‌کردن‌اطاعت‌میکنند این عمارت ومبلها ووجوهات و املاك دراندك زمان »
« ازکجا تحصیل شده تمام مال رعیت بیچاره است این ثروت همان فقرای بی مکنت‌اند »
« که اعلیحضرت بر حالشان مطلعید در اندك زمان از مال رعیت صاحب مکنت و ثروت »
« شدند پارسال دختر هـای قوچانی را در عوض سه ری‌گندم مالیات که نداشتند بدهند »
« گرفته بترکمانها وارامنهٔ عشق‌آباد بقیمت‌گزاف فروختند ده هزار رعیت قوچانی از »
« ظلم بخاك روس فرارکردند هزار هـا رعیت ایران از ظلم‌حکام و مأمورین به ممالك »
«خارجه هجرت‌کرده بحمالی و فعلگی‌گذران میکنند و در ذلت وخواری میمیرند بیان »
«حال این مردم را از ظلم ظلمه باین مختصر عریضه ممکن نیست تمام این قضایا را از »
« اعلیحضرت مخفی‌میکنند ونمیگذارند اعلیحضرت مطلع شده درمقام چاره برآید حالت»

« حالیهٔ این مملکت اگر اصلاح نشود عنقریب این‌مملکت جزء ممالك خارجه خواهدشد »
« البته اعلیحضرت راضی نمیشود درتواریخ نوشته شود درعهد همایونی ایران بباد رفت »
« اسلام ضعیف ومسلمین ذلیل شدند ».

« اعلیحضرتا تمام این مفاسد را مجلس عدالت یعنی انجمنی مرکب ازتمام اصناف»
« مردم‌که درآن انجمن بدادعامه مردم برسند شاه وگدا درآن مساوی باشند فواید این »
« مجلس را اعلیحضرت همایونی بهتر ازهمه میدانند مجلس اگر باشد این ظلمها رفع »
« خواهد شد خرابیها آباد خواهد شد خارجه طمع به مملکت نخواهـد کرد سیستان و »
« بلوچستان راانگلیس نخواهد برد فلان محل راروس نخواهد برد عثمانی تعدی بایران»
« نمیتواند بکند وضـع نان و گوشت‌کـه قوت غالب مردم است و ما به الحیوة خلقند »
« بسیار مغشوش وبد است بیشتر مردم از این دو محرومند اعلیحضرت همایونی اقدام به»
« اصلاح این دو فرمودند بعض خیرخواهان حاضرشدند افسوس‌آنهاکه زوزی مبلغ‌گزاف»
« ازخباز وقصاب میگیرند نمیگذارند این مقصود حاصل ومردم آسوده شوند حال سرباز»
« که حافظ دولت وملت اند براعلیحضرت مخفی است جزئی جیره ومواجب را هم بآنها »
« نمیدهند . بیشتر بعمله‌گی و فعله‌گی قوتی تحصیل میکردند آنرا هم غدغن نمودند »
« همه روزه جمعی از آنهـا از گرسنگی میمیرند برای دولت نقصی از این بالاتر »
« تصور نمیشود ».

« در زاویهٔ حضرت عبدالعظیم سی روزباکمال سختی‌گذرانیدیم تا دستخط همایونی»
« درتأسیس مجلس مقصود صادرشد شکرها بجا آوردیم وبشکرانهٔ مرحمت چراغانی‌کرده»
« جشن بزرگی‌گـرفته شد بانتظـار انجام مضمـون دستخط مبارك روز میگذرانیم اثری »
« ظاهر نشد همه را بطفره‌گذرانیده بلکه صریحاً میگویند این‌کار نخواهد شد وتأسیس »
« مجلس‌منافی سلطنت‌است نمیدانند سلطنت صحیح بی‌زوال بابودن مجلس است بی‌مجلس »
« سلطنت بی‌معنی و درمعرض زوال است ».

« اعلیحضرتا سی‌کرور نفوس راکه اولاد پادشاه اند اسیر استبداد یك نفر نفرمایید»
« برای خاطر یکنفر مستبد چشم از سی‌کرور فرزندان خود نپوشید مطلب زیاداست فعلا »
« بیش از این مصدع نمیشوم مستدعیم این عریضه را بدقت ملاحظه بفرمایید و پیش از »
« انقطاع راه چاره‌ای‌بفرمایید تا مملکت از دست نرفته ویکمشت رعیت بیچاره‌که بمنزلهٔ»
« فرزندان اعلیحضرتند اسیروذلیل خارجه نشوند .»

« الامر الاعلی مطاع (محمد بن صادق‌الحسینی الطباطبائی)»

باین نامه پاسخی رسید ، نزدیك باین : « جناب آقا سید محمد مجتهد ، نامهٔ شما را خواندیم ، به اتابك میسپاریم‌که خواستهای شمـا را بانجام رساند . شما هم در بایندهٔ خودکوتاهی ننمایید وبدعاگویی پردازید ، وهرآینه «اشرار و الواد» را باندرز خاموش گـردانید ، و شورش و آشـوب را فرو نشانید و چنان نکنید کـه خشم مـا همگی را

فرا گیرد .

بیرون کردن رشدیه و دیگران از تهران

علماء دانستندکه پاسخ ازخود عین‌الدوله است ، و نامه‌ایشان بشاه نرسیده . راستی آن بودکه این زمان شاه دچار افلیجی شده، وجزبخود نتوانستی پرداخت،وعین‌الدوله آزادتر گردیده وبراین‌شده بودکه دربرابر کوشندگان ایستادگی بیشتر کند و آنان راازمیان بردارد. ازآنسوی‌بیك‌کار بزرگ‌دیگری برخاسته بود ، وآن اینکه ولیعهد را دیگرگرداند ، محمد علی میرزاکه ولیعهد می‌بود اورابردارد ویکی دیگر ازپسران شاه را بجای اوبرگزیند ، و چنین گفته میشدکه شعاع السلطنه بر گـزیده خواهد شد . دانسته نیست این اندیشه از کجا پیدا شده و انگیزه اش چه بـوده ، وبیگمان از سیاست سرچشمه میگرفته . آنچه در بیرون فهمیده میشد ایـن بود کـه عین الدوله میخواهـد شاهزادگان را ، ازشعاع السلطنه وسالارالدوله ودیگران ، بسوی خودکشد ، وآنگاه چون یکی رابولیعهدی یابهتر گویم : بشاهی ، رسانید خود همیشه « صدراعظم » او باشد .

هرچه بود بجایی نرسید وجز گفتگویش دیده نشد، ونتیجه‌ای‌که ازآن پدیدآمد دو چیز بود : یکی‌آنکه محمد علی میرزا با عین‌الدولـه دشمن گردید وبسوی‌کـوشندگان گرایید . دیگری اینکه شاهزادگان ، که هریکی جداگانه آرزومند ولیعهدی می‌بودند بسوی عین‌الدوله گراییدند، وبرخی از ایشان‌که بکوشندگان گرایش مینمودند ، این‌زمان خود راکنار کشیدند .

در خرداد ماه (ربیع الثانی) ، دوسید و همراهانشان ، چنین نهادند کـه هر شب مسجدی دارند ومردم را بخود نگزارند . شبهای‌آدینه خود بهبهانی در مسجد سرپولك ، و شب های دوشنبه خود طباطبایی در مسجد چـاله‌حصار ، بمنبرمیرفتند. دراینمیان‌کسانی ازمردم سبکمغزانه به سخنانی برآمده بودند ، ازاینگونه‌کـه باید بادولت « جهاد» کرد بانداشتن هیچ بسیجی باین سخنان می‌پرداختند ، و بیشتر امید شان ، بایـن میبود کـه سرباز وتوپچی مسلمانند ، و اگرعلماء بجهاد برخیزند ، در برابر اینان نایستند ، و در این باره شبنامه ها می‌پراکندنـد ، میان مـردم هیاهو افتاده ، و چنین گفته میشد کـه کوشندگان درخانهٔ‌طباطبایی گرد خواهندآمدوازآنجابرای جنگ بیرون خواهند ریخت . این سخن چندان بزرگ شدکه عین الدوله ترسیدومن نامه‌ای دیـدم‌که مینویسد : اتابك «جواهرات» خودراازخانه‌اش بیرون فرستاده اینسخن چه راست وچه دروغ نمونهٔ بزرگی ترسهاست . ازآنسوی عین‌الدوله ، لشگررا دربیرون شهرآماده نگه میداشت ، که همینکه تکانی دیده شد، بشهرآورد ، وهرکه راخواست بگیرد ، وهرکه را خواست بکشد . یکشب طباطبایی ، درمنبر باین زمینه پرداخت وبخردانه چنین گفت : «ازگـوشه وکنار می‌شنوم که میگویند ملاها خیال جهاد دارند . این‌شایعه دروغ وخلاف واقع است . ما نه جنگی داریم نه نزاعی، پادشاه مامسلمانست . با پادشاه مسلمان جهـاد متصور نیست . . . » سپس



پ ۲۱

حاجی‌شیخ محمد واعظ

بمردم اندرز ها سرود وبه‌آنان دستور شکیب وآرامی‌داد ، وجلوتند روی را گرفت .

عین الدوله خواست ازاین‌مسجدهای شبانه جلوگیرد، وآگهی‌داد که پس ازسه ساعت از شب ، کسی در بیرون نباشد، وباداره پولیس (نظمیه) دستورداد، که هرکه را ، پس از آن ساعت ، در کوچه یا خیابان به‌بینند دستگیر کنندوبزندان‌اندازند. این کارمایه رنجی‌برای مردم شد ، و هر شبی کسان بسیاری باین‌نام گرفتارمیشدند. هرشب سه‌ساعت گذشته، شیپور میکشیدند ، وپس‌ازآن هر که را مـی‌یـافتند میگرفتند،و نخست‌جیب وکیسه وبغل اورا تهی ساخته،وسپس‌بزندانش میفرستادند .

ازآنسوی عین‌الدوله خواست ، کسانی را ازتندروان ازشهر بیرون راند وچشمهای دیگران را بترساند ، و باشدکه میخواست از این راه پروبال کوشندگـان را بکند و همدستان‌کارآمدایشان‌راگرفته‌ودورگرداند.شب شنبه بیست وپنجم‌خرداد (۲۴ربیع‌الثانی) سه تن را ، که حاجی میرزا حسن رشدیه ، ومجد الاسلام کرمانی ، و میرزا آقا اسپهانی بودند ، ازخانه هاشان دستگیر کردند ، و هر یکی را بدسته دیگـری ازسواران‌کشیك ـ خانه سپرده و بکهریزك فرستادنـد ، و از آنجـا هـر سه را بـدرشکه نشانده باسوار ،

رو بسوی کلات نادری روانه گردانیدند .

اینان هیچیك از دستهٔ کوشندگان نمی‌بودند . رشدیه بنیاد گزار دبستان ، و خود مرد زباندار وبی‌پروایی میبود ، و دراینجاوآنجا از بد گویی بعین‌الدوله باز نمی‌ایستاد . مجدالاسلام‌یکی ازکارکنان عین‌الدوله وبگفتهٔ آن‌زمان «راپورتچی» او میبود ، و ازدستگاه او نان میخورد . ولی این هنگام چون‌کارکوشندگان را درپیشرفت می‌دید ، دوراندیشانه میخواست جایی هم برای خود در میان اینان بازکند ، واین بود در اینجا و آنجا نشسته زبان ببد گویی از عین‌الدوله گشاده میداشت . میرزا آقا از استانبول تازه آمده و نزد عین‌الدوله خود راقانون دان نشان‌داده وچنین پیشنهادکرده بودکه قانونی‌که خواسته‌میشود او بنویسد ، وچون مرد خودنما وهوسناکی میبود دراینجا وآنجاسخنانی ازقانون وآزادی وچگونگی توده های اروپا میراند .

ولی عین‌الدوله چون اینان را گرفت ، چنین پراکند که بابی (بهایی) می‌بودند ، وبه طباطبایی که میانجیگری دربارهٔ مجدالاسلام میکرد ، همین‌را پیام فرستاد ، و برای فریب مردم دستور داد سه تن از بازرگانان راکه ببهاییگری شناخته میبودند گرفتند و بندکردند و چند گاهی نگه داشتند وسپس از هر کدام یکصد وپنجاه تومان گرفته رها گردانیدند .

چند شب‌دیگر داستان دلسوز مهدی گاوکش رخ داد . این مرد درکوی سرپولك سردسته شمرده میشد وجوانان ومشدیان‌را برسر خود میداشت ، و چون از پیروان وهوا-داران بهبهانی میبود ، درقهوه خانه نشسته وبیباکانه از عین‌الدوله بد گویی میکرد . عین‌الدوله که از بهبهانی همیشه خشمناك می‌بود ودل پرازکینه می‌داشت ، از شنیدن آنکه یکی ازپیروان او چنین بیباکی می‌نماید سخت بر آشفت و چنین خواست همه خشم خود را برسر بیچاره مهدی فرود آورد ، ودستور داد شبانه‌بخانهٔ او ریختند وآنچه توانستنددریغ نداشتند : خود او را دستگیر کردند ، زن آبستنش را چندان زدند که بچه انداخت ، یك پسرش رابحوض‌انداخته وخفه‌گردانیدند ، بدیگران از بزرگ وکوچك کتك وزخم زدند ، با این سیاهکاریها از تاراج کاچال و افزارخانه هم چشم نپوشیدند . از آنسوی فردا چون مهدی‌را بنزد عین‌الدوله آوردندگفت تازیانه بسیاری‌زدند وپس از همه‌بزندانش‌انداختند وتا دیرگاهی آگاهی ازاو نبود وهمه اورا کشته می دانستند .

این‌رفتار ستمگرانهٔ عین‌الدوله بمردم گران‌افتاد. یك‌دسته سخت ترسیدند وخودرا کنار کشیدند ، ویك دسته بخشم افزوده و در راه کوشش پافشارترگردیدند . رویهم‌رفته کاربزرگتر گردید وبسختی افزود .

در این‌میان چون جمادی‌الاولی رسید ، مردم‌بشیوهٔ هرساله روزهای سیزده‌وچهارده و پانزده آن را ، بنام اینکه روز های مرگ دختر پیغمبر اسلام است ، بسوگواری پرداختند ، و نشست ها برای روضه خوانی بر پا کردند ، ودر یکی از آن روز ها (روز

چهاردهم) ، شادروان طباطبایی با بودن مردم بس انبوهی بالای منبر رفت و بیك رشته سخنان بس ارجداری پرداخت . کسانی گفته های او را مینوشتند و تاریخ بیداری همهٔ آن را آورده است .

مرد خردمند ، نخست یاد شاه کرد و ازو خشنودیهایی نمود ، ولی گفت که او بیمار است وسخنان مارا باو نمیرسانند . سپس گفت : میگویند ما شاه را نمیخواهیم ، مامشروطه طلب و جمهوری‌خواهیم، وبا این‌ها میخواهندشاه‌راازما برنجانند . ولی‌ما تنها«عدالتخانه» میخواهیم ، « مجلسی که جمعی در آن باشند و بدرد مردم ورعیت برسند» . سپس بیاد بیدادگریهای دولتیان پرداخته وداستان فارس و مانندآنرا سرود ، ودر پایان‌چنین‌گفت: « ایمردم شما مکلفید برفع ظلم» ، سپس‌داستان ستمگری عثمان وبرانداختن اورا درآغاز اسلام ، یادکرده چنین‌گفت : « امروز هم باعث ظلم یکنفر شده است که اتابك باشد اورا علاج کنید . . . » ، وبا آنکه از مشروطه خواهی بیزاری جسته بود سخن را کشانید ببدی خودکامگی (استبداد) و زیانهای آن ، و آشکاره نکوهش از آن کرد ، و در میان سخن ، سرگذشت دلسوز مهدی گاوکش را یادکرد ، و از سختی کار زندگانی در تهران گله نمود : «مردی‌میرود پی طبیب‌که بچه اش خناق گرفته بلکه اورا معالجه‌کند ، درراه بیچاره را گرفته تاصبح نگه میدارند ، صبح که برمیگردد پسرش مرده است ، زن حامله است میروند پی ماما ، او رامیگیرند ، صبح که بر میگردد زن و طفل هر دو مرده . کدام یك ازکارها را بگویم ؟ ! . اگر بدانید دراین شبها چه ظلمهاکه میشود ! مردم که یاغی دولت نمی‌باشند ، یك کلمه عدل که اینهمه داد و فریاد و صدمه ندارد » سپس گفت : « مردم بیدار شوید ، درد خود را بدانید ، دوای درد را پیدا کنید ، وزود درمقام معالجه برآیید» . سپس گفت : «هردردی رادرمانیست ، ودرمان خودکامگی «شوروممشاورت» است» . درپایان چنین گفت :«اگریك سال یاده سال‌طول‌بکشد ماعدل وعدالتخانه‌میخواهیم ما اجرای قانون اسلام را میخواهیم ، ما مجلس میخواهیم که در آن مجلس شاه وگدادر حدود قانون مساوی باشند» . بدینسان بی آنکه پرده رادرد ، خواست خودشان را بمردم فهمانید و بآنان دل داد .

نامهٔ ناصرالملك بطباطبایی

عین‌الدوله چون گفتار طباطبایی را شنیدکه آشکاره ازاستبداد بد گفته ، واز آنسوی نیرومندی آنان رامی‌دید ، بیك چارهٔ دیگری برخاست، وآن‌اینکه ناصرالملك راکه درانگلستان‌درس خوانده ، و خود بدانشمندی ونیکی شناخته میبود ، وازاینسوی دینداری هم ازخود مینمود ، وا داشت‌که نامه‌ای بطباطبایی نویسد ، وباو چنین گوید که مشروطه برای ایران هنوز زود است ، و میباید کنون رابفزونی دبستانها کوشید ، و بمدرسه هاکه هست سامانی داد ، وبدینسان مردم‌را برای مشروطه خواهی آماده‌گردانید. این بهانه‌ای میبود که بدخواهان همیشه پیش آوردندی و ببدخواهی خودرخت‌دوراندیشی

و نیك خواهی پوشیدندی . ناصرالملك نامه‌ای نوشت‌که باید آن را در اینجا بیاوریم ، ولی چون بسیار دراز است و سخنان بیهوده بسیار می‌دارد میباید از برخی بخشها چشم پوشیم . بزرگی طباطبایی و بینایی او درکار ، از اینجا پیداست که فریب چنین نامه‌ای را نخورده وسستی بخود راه نداده .

«بشرف عرض‌حضورمقدس عالی میرساند این بنده یکی ازستایش‌کنندگان وجود »
« مبارك حضرت‌عالی هستم بجهت‌اینکه از روی انصاف می‌بینم درد وطن دارید و بترقی »
«ملت شایقید وملتفت بدبختیهای نوع‌خودشده‌اید وآرزودارید‌که علاجی برای‌این دردها »
«پیداکنید و باب سعادت ونیکبختی را بروی این ملت‌که درشرف زوال است بگشایید و»
« همچو فهمیده‌ام‌که اینهمه دادوفریاد وقال ومقال‌شما ازروی نفس‌پرستی نیست‌مقصودتان»
« چاره امراض ملی است ولی خیلی افسوس وغصه‌میخورم‌وقتی‌که میبینم از شدت شوق و»
« عجله‌که درعلاج این مریض داریدنمیدانید بکدام معالجه‌دست‌بزنیدوازکدام‌دوا شروع»
« بفرمایید‌که بحال مریض مفید باشد چون نتیجهٔ رفع مرض و عودصحت‌را دررفتارچست»
« وچالاك‌مریض‌میدانید این بیچاره مریض‌که قادربحرکت‌نیست‌مدتهاست غذایی بمعده‌اش»
« داخل نشده و بدل مایتحللی ببدنش نرسیده رمق حرکت وقدرت تکلم ندارد تازیانـه»
« برداشته‌کشکش‌میزنیدکه بدود وازخندق جست وخیز نماید واین بدبختی‌که‌بواسطهٔ‌مرض»
« و نخوردن غذا همهٔ روده‌هایش خشکیده و امعاء واحشایش از کار افتاده یك ران شتر»
« نیم پخته بدهانش فرومیکنیدکه ببلعد. واضح‌است‌نتیجهٔ‌آن دوا واین غذاچه‌خواهد شد »
« طبیب حاذق‌که تشخیص مرض داد اول باستعمال داروهای مفیده دمبدم می‌پردازد اگر »
« ازگلو نتوانست تزریق میکند آبگوشت‌غلیظ روانی بدوا‌آهسته‌آهسته بحلقش میچکاند »
« تاکم‌کم قوت بگیرد بعد زیر بازوهایش را میگیرند روزی چندم قدم توی اطاق راهش »
« میبرند پس ازآن بحیاط وباغ‌آورده ملایم میگردانند تا وقتی‌که تدریجاً‌قوت دویدن »
« واستعداد جست وخیزرا پیداکند.»

« امروزتقاضای مجلس مبعوثان‌واصراردرایجاد قانون مساوات ودم‌زدن از حریت »
« وعدالت‌کامله (آنطوریکه در تمام ملل متمدنه سعادتمند وجود دارد) در ایران همـان »
« حکایت تازیانه زدن وران شترطپانیدن است . خدای قادر عالم گواه است که در این »
«عرایض‌خود تملق ازاحدی منظورم‌نیست فقط قصد حق‌گویی و توضیح ریشهٔ مسئله‌است»
« لاغیر . همه جای مملکت وسیع ایران مثل خیابانهای طهران نیست‌کوه دارد ، کتل و »
« جنگل دارد،ماهوردارد ،سباع دارد، وحوش‌دارد ، الوار واکراد دارد ، شاهسون دارد ،»
«قشقایی دارد. . . این حرفهاکه درهمه جای دنیا عصاره سعادت وشرافت وافتخار است »
« بعقیده بنده درایران امروزمایهٔ‌هرج ومرج وخرابی وذلت‌وعدم امنیت وهزاران مفاسد »
«دیگرخواهدبود زیراکه برای‌استقرار واجرای ترتیبات‌جدیده هنوزعلم‌واستعداد نداریم »
« ونشراین حرفها رعب وصلابت‌قدرت حالیه را ازانظارمیبرد نتیجه پیداست‌که‌چه‌میشود!»

«کبك نشدیم کلاغی هم ازیادمان رفت ! فرض بفرمایید امروز بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی»
«بمیل خاطر و کمال رضایت باین مملکت دستخط آزادی کامل مرحمت بفرمایید و بشخص»
« محترم مقدس حضـرت مستطاب »
« حجةالاسلام عالی امر شود مجلس »
«مبعوثان تشکیل بدهید چه خواهید کرد»
«اقلاهزار نفر آدم کامل بصیر بمقتضای»
«عصر آگاه ازحقوق ملل و دول لازم »
«دارید تا این یك مجلس تشکیل یابد »
«حالاسایر شعب وادارات که همه مربوط»
«بهم است و اجزای عالم لازم دارد »
«بماند استدعا میکنم ازروی بیطرفی »
«و بیغرضی چنانچه شیوهٔ طبیعی حضرت »
« عالی است نه از روی طرفداری »
« وخاطرخواهی دویست نفر آنطور آدم »
« برای بنده بشمارید اما این را هم »
« فراموش نفرمایید اگر کسی تمام »
« اشعار عرب و عجم را ازحفظ داشته »
«باشد و برای فهمیدن کلماتش شخص »
«محتاج بفرهنگ وقاموس باشد وتمام »



پ ۲۲
ناصرالملك

«لغاتش ازمقامات حریری باشد برای عضویت آن مجلس کافی وقابل نیست بلکه اشخاصی باید»
«باشند که وقتی ازایشان بپرسند چه جهت دارد که روز بروز پولها درتنزل است وحال آنکه»
«نقره‌اش که از نقره فرانك ومارك وشلینگ وین وروپیه بیشتر بار ندارد صحیحش را بگوید»
«وچاره‌اش را هم بداند یا سایر شعبات سیاسی و مالیاتی و تجارتی و فلاحتی و نظامی»
«آنچه امروز بکار زندگی وترقی یك ملتی میخورد همه را بتواند بمطرح مذاکره و حل»
«و عقد بیاورد گمان بلکه یقینم اینست وبرصحتش قسم میخورم کـه اگـر از روی انصاف»
«بخواهید انتخاب بفرمایید در تمام ایران یك صد نفر نمیتوانید پیدا کنید پس برای چه»
«فریاد میکنید ؟ .. برای که سنگ بسینه میزنید ؟.. خوب نتیجه این درازنفسی‌های بنده»
«چه شد ومقصود بنده چه چیزاست ؟ مقصودم اینست که حضرت عالی را از این اقدامات»
«غیورانه که خیروسعادت وافتخار ملت منحصر به نتیجهٔ آن است باز دارم ؟ نه والله مقصودم»
«این است که طرفداری تملق آمیزی ازدولتیان بکنم ؟ نه بالله ـ بلکه میخواهم این اقدامات»
«ازراه صحیح باشد که منتج نتیجهٔ صحیح بشود دراین صورت اگر اجازه بدهید راهش را»
«عرض میکنم بشرط آنکه ازروی دقت وانصاف درآن غور بفرمایید آیا این مسئله یقین»

«ومسلم شدکه برای تغییراوضاع حالیه واختیار طرز وترتیبات‌جدید، آدم‌لازم‌داریم(یعنی»
«عالم بعلوم عصر جدید) والله عالم لازم داریم . بالله عالم لازم داریم . بقرآن عالم لازم»
«داریم . به پیغمبر عالم لازم داریم . بمرتضی علی عالم‌لازم‌داریم . به‌اسلام به‌کعبه‌به دین»
«بمذهب عالم لازم داریم ، عالم لازم داریم عالم لازم داریم !!!!»

« پس معلوم شد و تصدیق میفرمایید که منتها وسیله ترقــی و مساوات و عدالت و »
« سعادت وسیادت وسرافرازی بوجودعلم‌وعالمین بمقتضیات عصر است دراین صورت ملت»
« ایرانی در روز حساب درپیشگاه عدالت کامله مطلقه با حضور جد بزرگــوارت دامان »
« حضرتت را خواهندگرفت و عرض خواهندکرد الهی خیر و سعادت ما در دست پادشاه »
« نبود در دست اتابکهــا و صدور نبود و در دست وزراء نبود فقط در دست آقایانـی »
«که میتوانستند و نکردند و ما را در ذلت و بدبختی و اسارت در دست ملــل اجنبی»
« باقی گذاردند حضرت عالی هم جواب عرض خواهیدکرد بارالها همه را میدانیدکــه»
«من و رفقای من همه‌قسم اقدامات‌کردیم حضرت عبدالعظیم رفتیم کاغذهای سخت نوشتیم »
« جوابهای‌سخت شنیدیم چه شبها باتزلزل‌بروزآوردیم چه روزها که‌با تحمل ناملایمات »
« شب‌کردیم ولی پیشرفت نکردتقصیرما چیست ملت جواب خواهندگفت تمام‌این اقدامات»
« شما ناصواب بود و شالوده وبنایتان برآب بجهت اینکه از راهش برنیامدند . راهش »
« این بودکه اول مارا عالم بمقتضیات عصروزمان بکنید واز جهل و عمی خلاصی بخشید»
«که بالطبع با نور علم لوازم شرف و نیکبختی خود را فراهم‌کنیم وبعد با شرحی‌که‌ذیلا»
« بعرض خواهد رسید استدلال میکنند و بثبوت میرسانندکه وسیلهٔ تعمیم علوم فقط‌دردست»
« آقایان علماء بود لاغیرآنوقت یقین دارم حضرت مستطاب‌عالی‌جوابی نخواهید داشت . »
« این فقره را تمثیلا عرض‌کنم بعد باصل مطلب بپردازم امروز حالت‌آقایان علماء یعنی »
« آنهایی‌که با حضرت‌عالی هم‌عقیده هستند ودرد دین ووطن وملت دارندودلشان‌میخواهد»
« این ملت را باوج سعادت برسانند یقین مثل حال‌کسی است‌که در انبارهای متعدد همه »
« قسم حبوبات وارزاق وگوشت وروغن ذخیره انباشته داشته باشد و خود با یك جمعیت»
«کثیری از عیال و اطفال از گرسنگی نزدیك بهلاکت واین در وآن در برای یك‌گرده »
« نان تکدی نمایند یا مثل‌کسی‌که تمام لوازم طعامی را دردیگ ریخته وحاضرکرده زیر»
« دیگ را هم هیزم چیده دریك دست دستهٔ‌گونی ودردست دیگرچراغی‌گرفته بدر خانه‌ـ»
«های همسایه برای یك‌گل آتش میدودکه زیردیك را روشن‌نماید وملتفت نیست‌که‌آتشی»
«هم دردست خود داردگون را روی شعلهٔ چراغ بگیرد مشتعل میشود .»

« اعطای حکم بمثال بس است این مطلب را عرض کنم و عریضه را بدعای وجود »
«مبارك ختم نمایم هیچیك ازدول متمدنه بمنتهادرجه عزت وسعادت نرسیده مگروقتی‌که»
« دولت وملت باهم متحد شده دلشانرا بروی‌هم‌گذارده باتفاق رفع نواقص خود رانموده»
« اسباب ترقیات ملی را فراهم‌کردند واین اتفاق و اتحاد برای هیچ دولت وملتی دست»

« نداده مگر وقتی‌که افراد واجزای آن ملت بنورعلم وتربیت منور شده پرورش یافتند.»
«هیچ پادشاهی و امپراطوری بطیب خاطر اقتدار خود را محدود وملت را شریك»
« سلطنت و طرف مشورت قرار نداد مگر اعلیحضرت میکادوموتسوایتو امپراطور ژاپون »
« و طلوع کوکب اقبال ژاپون از عجایب واقعات روزگاراست وامروز برای سرمشق‌ملل»
« غافل خواب‌آلوده هیچ نمونه بهتراز ژاپون نیست .»
« (در اینجا سخن درازی از ژاپون ومشروطهٔ آن میراند) »
« چند مدرسهٔ ناقص دراین یازده سال ایجاد شده‌که جز اسم بی‌رسم چیزی نیست »
« وجهت اینکه نتوانسته‌اند مثل میکادوکار را ازپیش ببرند بعقیده بنده اینست‌که چون»
« میکادو ریاست روحانی و مذهبی هم دارد ملت ژاپون‌اورا الوالامرمیدانند نفاذ فرمانش»
«بیشترومو انعش دراجرای افکار مقدسه خیلی‌کمتربود پس تأسیس مدارس ملی در ایران »
« تکلیف آقایان علمای روحانی ورؤسای مذهب است ازحسن اتفاق وباطن شریعت مطهره»
« اسلامیه اساس مدارس ملی واسباب نشرعلوم بطوریکه در ایران فراهم استدرهیچ جای »
« دنیا نبوده است سایرملل وقتی‌که از خواب بیدارشده بخیال تعلیم وتربیت ملت افتادند»
«چه زحمتها کشیدند چه جانها کندند تا یك مدرسه را ایجادکردنه ولی درایران امروز »
« هزاران مدارس ملی حاضروموجوداست‌که همه صاحب موقوفات معین وترتیبات صحیحه»
« است فقط درتهران قریب یکصد وسی وپنج مدرسه ملی بزرگ وکوچك داریم در سایر »
« بلاد ایران حتی قصبات مدارس ملیه موجود است‌که روی هم باید سه هزار مدارس در »
« تمام ایران‌داشته باشیم منتهی از سوءاداره‌آنها تمام‌این وسایل نازنین‌ضایع وعاطل‌مانده»
« بقدر دیناری برای ملت فایده ندارد فلان‌گاوچران طالقانی یا زارع مازندرانی‌درسن »
« بیست سالگی داخل‌مدرسه میشود حجره رامعطل میکند حاصل موقوفه را مصرف‌میرساند»
« در هفتاد سالگی نعشش راازمدرسه بیرون میبرند درصورتیکه هنوزدرترکیب میم‌الکلمه»
« مبهوت و مات است و با روز اول فرقی نکرده واین مدارس ملی را بصورت تنبل‌خانه»
« درآورده‌اند دراین مدت‌کدام مجتهدمجازازمدارس ایران خارج شده است بنده عرض »
« نمیکنم ترتیب مدارس را برهم بزنندکه‌مخالف شریعت و منافی با نیت واقف شده باشد»
« بنده با جرئت میتوانم قسم بخورم‌که ترتیبات حالیهٔ مدارس ملیه هیچکدام با نیت‌اصلی»
« واقف موافق نیست پس باندك اهتمام وهمت آقایان علماء ممکن است‌تمام‌این مدارس »
« مصداق صحیح پیداکنند ومدرسه ملی بشود نه کاروانسرا ومهمانخانه وآن‌کاری‌که درید»
« قدرت‌آقایان است این است‌که‌همه‌باهم متفق شده پرگرام یا فهرست مرتبی‌برای‌تحصیل»
« ودرسهای مدارس بنویسند مدت دوره تحصیل را معین‌کنند همین دوفقره رامنظم کرده »
« و لوازمش را فراهم نمایند ... ودرآن فهرست برای هرمدرسه یك دوره از علوم عصر »
« جدید را مجبوری قراربدهند دوازده سال‌نمیگذردکه دوطبقه شاگردهای فارغ‌التحصیل»
« از این مدارس بیرون خواهدآمد آنوقت مملکت ایران بقدرکفایت آدم عالم خواهد»

« داشت که بتواند این حرفهایی که امروز میزنند وابداً ثمر وفایده‌ای ندارد ازروی علم»
« وبصیرت بموقع اجرا بگذارند .»
«بخدای متعال خون ازدلم جاری‌میشود وقتی‌که فکر میکنم این‌همه استعدادحاضر»
« ووسایل موجود این‌طور عاطل مانده و ضایع میشود اگر چه این ترتیب برای مدارس »
« ملیه بسیارکار سهل وآسانی است (یعنی درصورت میل واتفاق علماء) ولی بقدری مهم و»
« بزرگ استکه مؤسسین آن واسم بزرگوارشانرا باهزارسلام وصلوات ذکرکنند.»
«گوهریگانه این خیال‌مقدس را من بنده بحضور مبارك تقدیم‌کردم وبعقیده خودم »
« درعالم انسانیت واسلامیت دارای اجرجمیل خواهم بود حالا شرح وبسط و موشکافیها و »
« ترتیب مفصل اینکار بزرگ بسته بمذاکرات ومجالس عدیده است چون این بنده اسباب»
« ژلاتین ومحرر ومیرزا ندارم وضعف باصره‌ام نیز مانع ازتحریر زیاداست استدعا میکنم»
« سواد این‌عریضه بنده را ازلحاظ انورسایرآقایان بزرگوارهم‌که باحضرت عالی دراین»
« افکار عالیه متفق هستند بگذرانید زیاده‌سلامتی وعزت واقبال وجودمبارك حضرت عالی»
« وهمه آقایان عظام را طالبم .» « بنده دولتخواه وطن پرست ملت دوست .... گم نامت»

کشته شدن سید عبدالحمید

بدینسان‌کوشندگان و دولت ، دربرابر هم پافشاری مینمودند ، و پیدا بودکه بیباکی عین الدوله ، میانه را بهم زده ، و داستانهای دیگری پیش خواهد آورد . حاجی شیخ محمد واعظ ، گذشته از کارهاییکه‌کرده بوده ، دراین روزها زبان خود را نگه نمیداشت ، و درمنبرها بنکوهش از کار هـای عین الدوله می پرداخت . عین الدوله دستور داد او را بگیرند ، روز چهـارشنبه نوزدهم تیر ماه (۱۸ جمادی الاولی) دو ساعت از روزگذشته بهنگامیکه حاجی شیخ محمد سوار خر خود شده و همراه یکتن نوکـر میرفت ، درکوی سرپولك ، ناگهان احمد خان یاور، بایکدسته ازسربازان ، ازپشت سر ، باشتاب رسیدند. حاجی شیخ محمد چون آنان را دیـد لگام خر را کشیده ایستاد . احمد خان فرا رسیده گفت : « بسم الله برویم» پرسید : « من کیستم و آنگاه کجا برویم ؟ » گفت : « شمـا حاجی شیخ محمد واعظ هستید ، و می باید با ما بخانهٔ عین الدوله برویـم » دانست که نافهمیده نگرفته‌اند و ناگزیر شده خودرا بآنان سپرد. سربازان‌گرد اوراگرفتند ، ورو بسوی خانه عین‌الدوله روان‌گردیدند ، ولی‌چون بنزدیکی مسجد ومدرسهٔ حاجی‌ابوالحسن معمار رسیدنـد ، طلبه های مدرسه از چگونگی آگاه شدند ، و بهمدستی مردم بازارچه جلو راگرفتند . احمد خان نخواست با آنان زورآزماید ، وحاجی شیخ محمد را از خر پیاده گردانیده ، در قراولخانه که در آن نزدیکی می‌بود بند کرد . مردم در پیرامون قراولخانه انبوه شدند ، و دراین میان‌آگاهی به بهبهانی رسید ، واو پسر خود سیداحمد را باکسانی ، برای رهانیدن او فرستاد . از رسیدن ایشان مردم بدلیری افزودنـد ، و

ادیب الذاکرین کرمانی مردم را شورانید وخود پیش افتاده بقراولخانه تاختند، وبازور بدرون رفتند وحاجی شیخ محمد را بدوش برداشته و روانه گردیدند . احمدخان فرمان شلیك داد . سربازان شلیك هوایی کردند وتنها یك تیر بران ادیب الذاکرین خورد و اورا بزمین انداخت ولی باز برخاسته روانه گردید.

دراین‌میان‌سید عبدالحمید نامی از طلبه ، از درس‌بازمیگشت و بهنگامه فرا رسید وچگونگی را دید و در جلو احمد خان ایستاده بنکوهش او پرداخت : « تو مگر مسلمان نیستی ؟! چرا فرمان شلیك دادی ؟! . .» احمدخان برآشفته تفنگ یکی از سربازان را گرفت و روبسوی سید نشانه رفت . تیر از پستان چپ سید خورد و از پشت سر بدر رفت



پ ۲۳
نصرالسلطنه

و در زمان بزمین افتاد . مردم او را هم برداشتند و همگی باهم بمدرسه شتافتند . ادیب‌الذاکرین با پای خونین یکسو افتاده ، و تن خونین سید را دریکسو نهادند . سید هنوز جان میداشت وآب‌برای خوردن خواست ، ولی تابیاورند درگذشت .

حاجی شیخ محمد خون او را بسر ورو مالید ، و بشیون و فریاد برخاست و مرد و زن هم بناله و شیون پرداختند . دراین هنگامه سیف‌الدین میرزا مدیرتوپخانه بایکدسته قزاق رسید ، اینان بیاری احمد خان آمده ولی دیر رسیده بودند و چون هنگامه را دیدند ،کشته سید را برای آنکه در دست مردم نباشد ، برداشته وروانه‌گردیدند . مردم ترسیدند ادیب الذاکرین را هم ببرند، اورا برداشته بخانه‌اش رسانیدند . دراین هنگام صدرالعلماء با دسته‌ای سید و طلبه بآنجا رسید . شورشیان از دیدن او بدلیری افزوده ، و علی‌کوهی نامی از جوانان ، باکسانی از دنبال قزاقان شتافته و بآنان رسیده وبازورو کشاکش ،کشته سید را ازدست ایشان‌گرفتند وبازآوردند .

صدرالعلماء دستورداد کشته‌سید را بردارند وبسوی مسجد آدینه روانه‌گردند. مردم بآن انبوهی جنازه را برداشته . با شیوه وناله روان‌گردیدند .کم‌کم بشهر آوازه افتاده وکوشندگان از هر سوی شهر می‌شتافتند ، بازار و کاروانسراها و تیمچه ها بسته میشد . بدینسان شورشیان بمسجد جامع درآمدند . از علماء نخست بهبهانی ، وسپس‌شیخ محمد رضا قمی ، و سپس طباطبایی هریکی با دستهٔ بزرگی بآنجا آمدند ، بدینسان در پایتخت ایران شورش بزرگی‌برخاسته ومردم را دربرابردولت ایستادند . یکدسته ازپی‌علماء رفته هرکه را می‌یافتند بمسجد می‌آوردند . امروز حاجی شیخ فضل‌الله نیز بـاینان پیوست ، و با دسته‌ای بمسجد درآمد ، جز امام جمعه‌که در شهر نمی‌بود ، همهٔ علمای‌بزرگ، خواه و ناخواه ، همراهی نمودند ، بازرگانان وبازاریان همه میبودند و می‌کوشیدند . بزازان چادر بزرگی آورده ودرحیاط مسجد افراشتند ، و سماور وافزار وکاچال‌آنچه‌درمیبایست از خانه‌ها آوردند . در این پیش آمد نیز زنان پا در میان میداشتند و درآوردن ملایان بمسجد بامزدان همراهی مینمودند . درمسجد نیزکسانی از آنان می‌بودند .

علماءگفتگوکردند چه بایدکنند ، وبراین نهادند که برپا شدن « عدالتخانه » را بخواهند وتا خواست خود را پیش نبرند ازمسجد بیرون نروند،کسانی می‌گفتند: برداشته شدن عین‌الدوله را بخواهیم ، طباطبایی گفت : « اگر عدالتخانه را برپـا نمودیم دیگـر عین‌الدوله داخل آدمی نیست» .

کشته سید را شستند و در میان مسجدگزاردند .کسانی ازمردم بشیوهٔ آن روزی ، گرد اوراگرفته و «نوحه» خوانده وسینه می‌زدند .

دربارهٔ او شعرهایی بسوگواری سروده شده کـه چون براون و دیگران یـاد آنها کرده‌اند مانیزچند بیتی را بنمونه می‌آوریم :

غافل زره رسید و ز هنگامه بی خبر   انگشت حیرتش بشد آنگاه در دهن

چشمش بسوی معرکه افتاد محرومات ... ازکارهای چرخ و زغوغای مرد و زن
ناگاه بی‌ملاحظه سلطان فوج دون ... تیری زد آتشین بتن شمع انجمن
مابین سینه وگلویش تیر جا گرفت ... وزپشت او بدرشد و جانش شد از بدن
از نو حسین کشته ز جور یزید شد ... عبدالحمیدکشتهٔ عبدالمجید شد (۱)
بادا هزار مرتبه نزد خدا قبول ... قربانی جدید تو یا ایها الرسول

داستان مسجد آدینه

پسین آنروز ، یکدسته سرباز ، از لشکرگاه بشهر درآمدند و در خیابانها چاتمه زده و بنگهبانی پرداختند . شب پنجشنبه از سوی دولت جار کشیدند : « هر کسی که فردا دکان یا حجرهٔ خود را باز نکند کالایش تاراج و خود اوکیفر خواهد یافت » . از ساعت پنج شب تا نزدیکی بامداد ، جارچی در خیابانها وکوچه ها میگردید و این جار را میزد .

فردا، مردم چون‌ازخانه بیرون آمدند، درخیابانها وسرگذرها سربازان و توپچیان فراوان دیدند . بویژه در پیرامونهای سرای شاهی (ارك) و سبزه‌میدان ، و در بازارهای پیرامون مسجد آدینه ،که دسته های انبوهی را آماده یافتند . عین‌الدوله بیم جنگ میداشت و بدور اندیشی . همهٔ لشکر را بدرون شهر آورده بود . در جاییکه دو سید و دیگر سران کوشندگان ، از چنین اندیشه‌ای بسیار دور می‌بودند ، وپیشرفت کار خود را جز از راه ایستادگی بآرامش ، نمیخواستند .راست است‌که‌کسانی از آنان تپانچه‌وبرخی افزار همراه می‌داشتند ، و کار بیخردانه سید محمد رضای شیرازی را خواهیم آورد ، ولی این جز از آن بودکه سران دراندیشه جنگ باشند .

کسانی خورده گرفته‌اندکه‌چراجنگ‌نکردند،وچراازپیش ازآن،افزارنبسیجیدند؟!. ولی این خرده از روی فهم واندیشه نیست .کسان جنگ ندیده ، اگرهم انبوه‌باشندجنگ نتوانند ، و ایستادگی نیارند ،کسانیکه برسر دوسیدگرد می‌آمدند اگربرزم برخاستندی نتیجه جزآن نشدی‌که پس ازیکی دو شلیك بگریزند وگروهی در میانه‌کشته‌گردند ، و از آنسوی عین‌الدوله بهانه پیداکرده سران را بگیرد وهر یکی را بجای دور دیگری فرستد . بهترهمان بودکه‌کرده‌اند .

امروزعین‌الدوله بایکدسته سواره درپیرامون‌خود، همراه امیر بهادر ونصرالسلطنه ، از نیاوران بشهرآمد . میخواست ازچگونگی نیك‌آگاه‌گردد ، و از نزدیك‌بچاره‌کوشد، وچون با همراهان بگفتگونشست ، چنین نهادند که در برابر شورش ایستادگی نمایند ، و زور بکار برند . این بود اوکسی بمسجد فرستاد وبعلماء پیام داد : شما بروید بخانه‌های خود ، تا ما درخواست شما را بکاربندیم . آنان دلیرانه پاسخ‌دادند: «مقصودماتأسیس مجلس عدل است که پس از این کسی ظلم و تعدی نکند ، و چون عین‌الدوله مانع

(۱) عبدالمجید نام عین‌الدوله می‌بود .

عدالتخانه است و دستخط شاه را اجرا نمیماید پس خائن دولت وملت است وبایدازمسند وزارت برخیزد » .

عین‌الدوله دانست‌که دشمنی باخود اوست ، و درایستادن وزور بکاربردن پافشار تر گردید . امروز ازبیرون آمدن زنان جلوگرفتند، وهرکه راازایشان میدیدند میگرفتند و درقراولخانه نگه میداشتند . زیرا دیروزمیانهٔ یکدسته ازآنان ، باسربازان و قزاقان کشاکش روداده بوده .

امروز با همهٔ جار دولت جز ازنانوایان ومانند آنان‌کسی دکان خود را باز نکرد و درمسجد وپیرامون های آن ، انبوهی بیشترگردید. پیش ازنیمروز ختم سیدعبدالحمید را برداشتند وروضه خواندند ، واعظانی بمنبر رفته از عین‌الدوله و کارهای او بدگفتند ، وهنگام پسین بزاران بیک‌کار دیگری برخاستند ، و آن اینکه پیراهن خونین سید را بسر چوبی بسته آن را بیرق‌کرده و درپیرامون آن دسته بستند ، و بشیوهٔ دسته های سینه زنی آنروزی ، نوحه خوانان و سینه ـ زنان ، بتکان آمدند : « محمد یا ـ محمد، یا محمد، برس فریاد امت یا محمد . » نخست چند بار در مسجد گردیدند و سپس ببازاربیرون‌آمدند و درپیرامون های مسجدشاه ومسجد آدینه‌گردیده ودوباره بازگشتند.در این‌کار ا ، یکی ازپیشگامان میرزا مهدی پسر حاجی شیخ فضل‌الله میبود وازاین ، دونتیجه میخواستند : یکی آنکه مردم بتکان آیند وهوای مسجد تازه‌گردد . دوم باشد که سربازان وتوپچیان را بسهانند و دلهای آنان بسوی خود گردانند .



پ ۲٤
شیخ مهدی واعظ

شب آدینه را علماء وسران ، درمسجدماندند وبیشتر شب را هم با روضه ودعا ونماز بسر بردند ، وچون خوابیدند بامدادان باز برخاسته درپشت بام و آن پیرامون‌ها ، آواز بنماز و دعا بلندگردانیدند وبرخی ازایشان بانگ « یاالله » میکشیدندکه سربازان شقاقی که درآن پیرامون ها میبودند بشنوند .

روز آدینه ، باز مردم درمسجد و در پیرامون های آن انبوه شدند ، و فزونی مردم تا بجایی بودکه پشت بامها را نیزگرفتند . ازآنسوی دولت نیز بشماره سرباز و توپچی افزود و چهار سو و آن پیرامون ها را پرگردانید . امروز ، باز ختم سید عبدالحمید را میداشتند وروضه میخواندند .

این را میباید بگوییم که آن روز ، یکی از کارهای همیشگی ایرانیان « روضه ـ خوانی » میبود ، و بهرکجاکه یك دسته ای فراهم آمدندی ، و هر انجمنی یا بزمی‌که بودی ، بایستی روضه خوانی باشد ، و یادکربلا و داستان آن بمیان آید و بگریند ، تا آنجا که‌کسانی در عروسیها نیز « روضه » میخوانانیدند . در این نشست های کوشندگان هم ، چه بهنگامیکه در عبدالعظیم می بودند ، وچه زمانی‌که بتهران بازگشتند ، و چه اینهنگام‌که در مسجد آدینه می نشستند ـ همیشه روضه خوانی میشد . بویژه که داستان کشته شدن سیدی بمیان‌آمده ، واین خود انگیزهٔ جدایی برای «روضه خوانی» وسوگواری بکشتگان کربلا میبود .

امروز هم‌کسانی دسته های سینه زنی پدید آوردند . بدینسان‌که ازپیراهن و دستار سیدکشته شده ، دو بیرق ساختند ، و دو دسته پدید آورده و هر یکی را بدنبال یکی از بیرقها انداختند ، وبازمیخواستند بیرون آیند و دربازارهاگردیده وسینه زده وبازآیند. بهبهانی خرسندی نمیداد و میگفت : باشدکه نگزارند و یا شلیکی‌کنند .گفتند : دیروز رفتیم وکسی جلونگرفت. علماءگفتند: سربازان دیروزی را دورتر برده‌اند واین‌سربازان که امروز در پیرامون مسجد میباشند از فوج دیگری هستند و باینان دستور شلیك داده شده .گفتند : ما که افزار جنگی بدست نمیداریم تاکسی بما شلیك‌کند . بدینسان برای بیرون رفتن پافشردند.

راستی این بود که‌گمان نمیکردند سربازان بسید و ملا شلیك‌کنند ، و ار آنسوی درمسجد بتنگنا افتاده وازبیکاری دلتنگ‌گردیده میخواستند تکانی بخود دهند .

دستهٔ نخست راه افتاد: انبوهی بچه سید درجلو، وگروهی ازسید وطلبه ، عمامه‌ها را بگردن پیچیده و قرآنی بدست‌گرفته، در پشت سرآنان ، و سینه زنان در پشت سر همگی . بدینسان ازمسجد بیرون آمده و رو بسوی چهار سو پیش رفتند . ولی بچهار سو نرسیده ، سربازان جلوشان را گرفتند . اینان خواستند گوش ندهند ، و از پشت سر نیز مردم فشار میآوردند و ناگهان سرکرده فرمان شلیك داد . سربازان تفنگها را سر ببالا گرفته شلیکی‌کردند . مردم بهم بر آمده و پس نشستند ، و در این میان بچگانیکه در پشت بام میبودند بسربازان سنگ پرانیدند . سرکرده دوباره فرمان شلیك داد. سربازان باز شلیك‌کردند . واین بارکسان بسیاری تیر خورده وبزمین افتادند ، ودیگران سراسیمه و درهم روگردانیده با فشار خود را بمسجد رسانیدند. هنگامهٔ شگفتی برخاست . زنان و مردان بهم آمیخته وهریکی‌جستجوی‌کسان خود میکرد وفریاد وناله ازهرسو برمیخاست.

انبوهی‌اززنان ومردان گردعلما را گرفتند وبیخویشتن میگریستند ومینالیدند ودیرگاهی گذشت تـا دو باره سامـان و آرامش بجای خود برگشت . کسانی میخواستند با افزار کمی که میداشتند بجنگ‌برخیزند و علماء نگزاردند .

ازکشتگـان دو تن را بیرون آورده بودند : یکی سید مصطفی پیشنماز و دیگری حـاجی سید حسین . ایـن یـکی را بمسجد آوردند . پیر نیکی میبود ، و او نیز تیر از سینه خورده بود . چندکسی هم زخمی میبودند .

شمارهٔ‌کشتگان راکسی نیك ندانست . زیرا مردم چون‌گریختند هرکه افتاده بود ، چه‌کشته و چه زخمی، سربازان از زمین برداشتند و ازمیان بردند ، و بی آنکه بزخمیان چـاره‌کنند همه‌را بانبارکشیدند و شبانه چندگـاری را پر ازکشتگان‌گردانیده ببیرون شهر فرستادند . هوا خواهان دولت شماره آنان را دوازده تن نوشته اند ، ولی دیگران میگویند از صد تن بیشتر بودند .

سررشته‌دار این‌کارها ازسوی دولت نصرالسلطنه میبود وعلیجان نامی‌ازبستگان او، کوشش‌فراوان‌مینمود و ازامروز نام درآورد ، پس‌ازاین پیش‌آمدنصرالسلطنه وسیف‌الدین میرزا آمدند و در چهارسو نشستندکه از نزدیك فرمان دهند و بکارها سرکشند ، ویکتن میر پنج را با پنجاه تن توپچی فرستادندکه در پشت بام بازار سنگر بندند ، و ازآنسوی یکدسته تفنگچی را بالای « شمس‌العماره » ، کـه سرکوب مسجد است ، فرستادند . سپس آب روانی راکه ازمسجد میگذرد برگردانیدند و آب از مسجدیان بریدند .

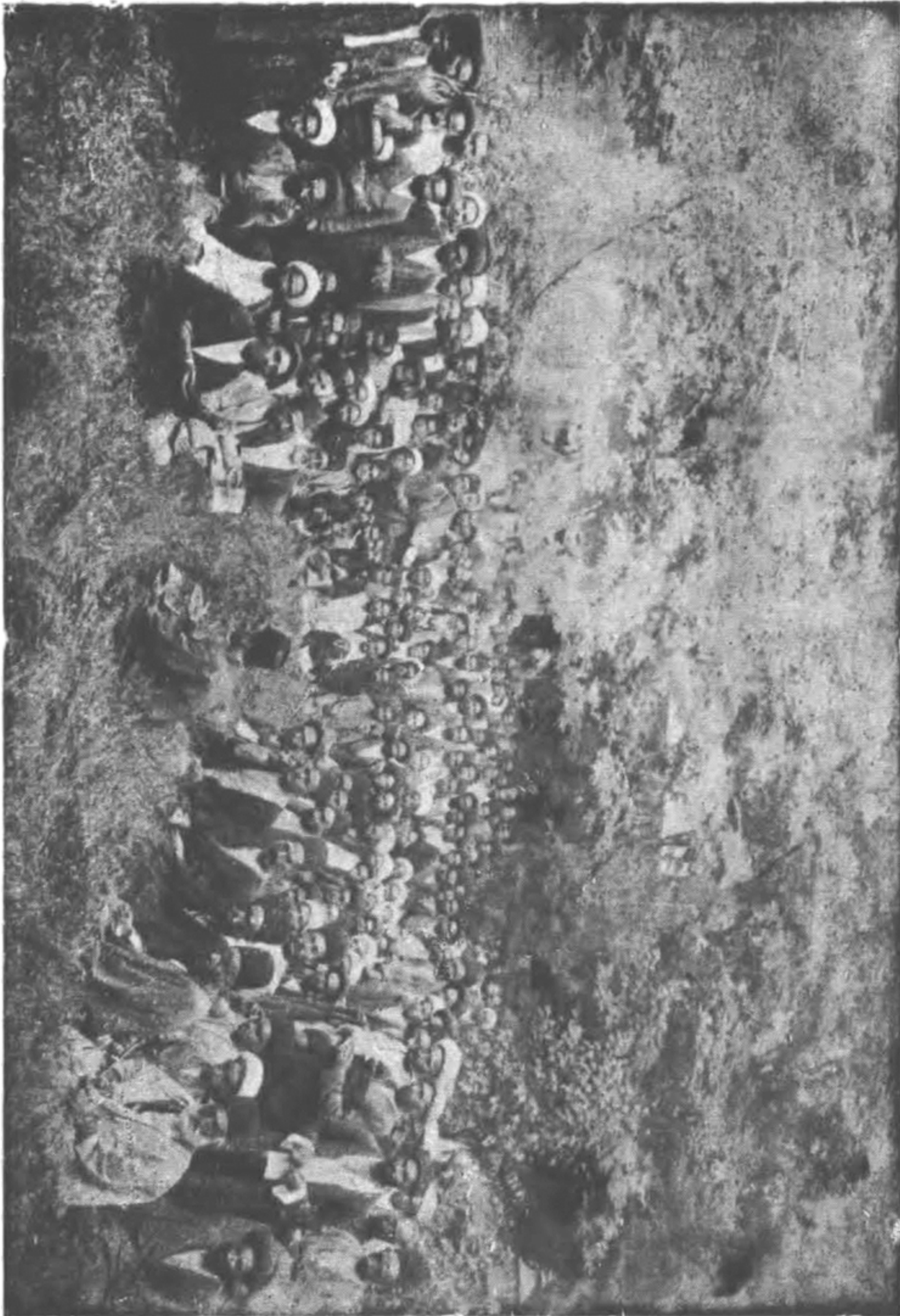
در این میان ، در مسجد یکداستان دیگری رخ داد ، و آن اینکـه چند ساعت پس از پیش آمد شلیك وکشتار ،کـه تازه دلها آرام‌گرفته و رنگها بـرخساره‌ها بازگردیده بود ، ناگهان از میان مردم آواز تپانچه‌ای برخاست و دو تیر ، یکی پس از دیگری ،در رفت . مردم چنین دانستندکه سربازان بمسجد ریخته‌اند و در اینجا هم شلیکی خواهند کرد . این بود سخت بهم بر آمدند و رو بگریز آوردند . و هرکسی پناهگاهی میجست. علماء هم با رنگهـای پریده و دست و پـای لـرزان ، از صحن مسجد بایوان و شبستان گریختند ، و هر یکی در جستجوی فرزندان وکسان خود بودند .

دراین هنگام از شاد روان بهبهانی رفتاری‌دیده شدکه دلیری و بزرگی او را نیك میرساند . بدینسان‌کـه بیدرنگ خودرا بروی یك بلندی رسانید ، و سینهٔ خود را بازکرد و رو بمردم‌گردانیده و بآواز بلند چنین‌گفت : « ایمردم نترسید ، واهمه نکنید ، اینهـا کاری داشته باشند با من دارند ، این‌سینهٔ من،کجاست‌آنکه بزند ؟!.. شهادت وکشته شدن ارث ماست . » ، چندان ایستاد وازاینسخنان‌گفت‌که مردم را دوباره بازگردانید وبدلها آرامش باز آورد .

در این روز (۱) یك‌کار نا بجایی از سید محمد رضای شیرازی سرزد ، وآن‌اینکه

(۱) در تاریخ بیداری نوشته «دراین دو روز» ، ولی‌گمان ما بیشتر باین روز میرود .

بقزاقی رسید وبا تپانچه تیری باوزد ،که پس از چند ساعتی با همان زخم در گذشت. اینمرد را نیك خواهیم شناخت ، و همیشه کارهایش نا بجا ، وهمیشه زیانش بیش از سودش بوده.



پ ۲۵

این پیکره نشان میدهد سران بست نشینان راکه بحساب نشسته‌اند

پراکنده شدن مردم از مسجد

این پیش‌آمد ها ، ازیکسو سختی عین‌الـدولـه را در کار ، و بیباکی او را از خونریزی نشان داده ، و ازیکسو ترسندگی مردم وایستادگی‌نیارستن‌آنان راهویدامیگردانید،وروبهمرفته ملك‌آینده بیمناکی دیده میشد . اگر سربازان بمسجد تاختندی انبوه مردم نایستاده گریختندی واگر نتاخته وبهمان‌گرد فراگرفتن ونان وآب رابستن بس کردندی ، و چند روزی همچنان ایستادندی ، مـردم بخود دلتنگ شده وکـم‌کـم رو بپراکندگی‌آوردندی ، و داستان باخواری و سرافکندگی بپایان‌آمدی .

اگرچه‌آنروی پیش‌آمدهم در خور اندیشه میبود : در جاییکه کار بـاینجا رسیده و انبوهی ازمردم ، بخودکامگی شوریده ودرمیانه خونها ریخته شده بود ، دیگر خودکامگی ماندنی نمیبود ، و دیر یـا زود ، میبایستی از میان رود . چیزی‌کـه هست عین‌الدوله از چنین اندیشه‌ای بس دور میبود ، واین زمان مظفرالدینشاه ، جزافزاری در دست اوشمرده نمیشد . عین‌الدوله درس از پیش آمدهای روستان میگرفت . زیرا از دیر باز، درآنجا آزادیخواهانی پیدا شده و بسختی میکوشیدند وخونها میریختند ، ولـی دولت ایستادگی نموده بازور جلو میگرفت . این میخواست همان راه را رود ، وسنگر بستن در پشت بام بازار وتفنگچی فرستادن ببالای شمس‌العماره ، ازخواست درون اوآگاهی میداد .

پس چه بایستی‌کرد ؟.. دراینجا هم دوسید بچاره‌بخردانه نیکی‌برخاستند. بدینسان که چون دراین میان ، بازکسانی ازسوی دولت میآمدند وچنین پیام میآوردنـدکه مردم را پراکنده‌کنید ومایه‌آشوب نباشید ، واز خود شاه نامه‌ای در این بـاره ، بادست پسرش عضدالسلطان ، رسید شادروانان بهبهانی وطباطبایی همان را عنوان‌کردند ، واز مردم در خواستند که پراکنده شوند . مردم نمی‌پـذیرفتند ، دو سید پـا فشاری نمودند . طلبه ها گفتند : ما ازشماجدانشویم ومردم راهم نگزاریم بروند و بازارها را بازکنند . بهبهانی قرآن را بدست‌گرفته بمردم سوگند داد پراکنده شوند و بازار ها را بازکنند . پیامهایی راکه ازشاه ودولت رسیده بود بمردم خوانـده وچنین‌گفت : ایمردم ، شما ازدولت داد ـ گری خواستید جز باگلوله پاسخ نشنیدید .کار بجاهای سختی خواهد رسید . پس هرچه زود تراست شما بروید .

نزدیك بپایان روز بودکه مردم پراکنده شدند وبخانه‌های خود رفتند ، ونماند در مسجد مگر علما وخویشان وبستگان ایشان وطلبه ها ، وبرخی‌کسان ویژه‌ای .

کشتهٔ سید عبدالحمید راکه درصحن مسجد بخاك سپرده بودند ، کشته حاجی سیدـ حسین را نیزفرستادند درامامزاده زید بخاك سپردند .

شب شنبه برای‌کوشندگان شب اندوهگین بدی بود . مردم بادلهای شکسته بخانه ـ هاشان برگشته ، وازآنسوی علما در مسجد بـادسته اندکی مـانده‌اند . امشب لغزشی از میرزا مصطفی آشتیانـی سرزد ، وآن اینکه ببهانـهٔ بیماری مـادرش ، از مسجد بیرون

شد وبخانهٔ امیربهادر رفت ، وبا اوازدرسازش درآمد ، وآنشب را درخانه‌اوبسربرد ، ولی چون بامدادان همراه کسان او بمسجد باز گشت ، دیگران فهمیدند و بـا او بـدگمان گردیدند .

روز شنبه بازارها بازشد ومردم بکار خود پرداختند ، ولی سرباز وقـراق وتوپچی همچنان میایستادندوهر سوپرازایشان میبود . امروزبادستور عین‌الدوله بمسجدیان بیشتر سخت‌گرفتند . بدینسان‌که اگرکسی میخواست بدرون رود نمیگزاردند ، ولـی اگرکسی بیرون میآمد جلونمیگرفتند . ازنان وآب ودیگرخوردنیها بیکبار جلو میگرفتند .

حبل‌المتین‌که این‌داستان‌ها را چند ماه دیرتر (پس ازداده شدن مشروطه)آورده ، دراینجا چنین مینویسد : «بنابود سرباز بریزد وچهارنفر را درمسجد زنجیرکنند وببرند بیرون : یکی‌آقا سید جمال روضه خوان (واعظ) . دیگری حاجی شیخ محمد واعظ ، سوم حاجی شیخ مهدی واعظ ، چهارم میرزا باقر روضه خوان (۱) ، نمیدانم بچه ملاحظه این کار رانکردند » .

چون‌نویسندهٔ این‌آگاهی سیدحسن برادر دارندهٔروزنامه‌است ، وچنانکه‌گفتیم ، او این‌زمان بعین‌الدوله پیوسته وبرای اوکارمیکرد، میتوان گفت‌که عین‌الدوله چنین‌آهنگی میداشته . چه این واعظان درمنبر بدگویی اورمیکردند وچنانکه‌گفتیم اورابسیدجمال و حاجی شیخ محمد خشم بسیار میبود .

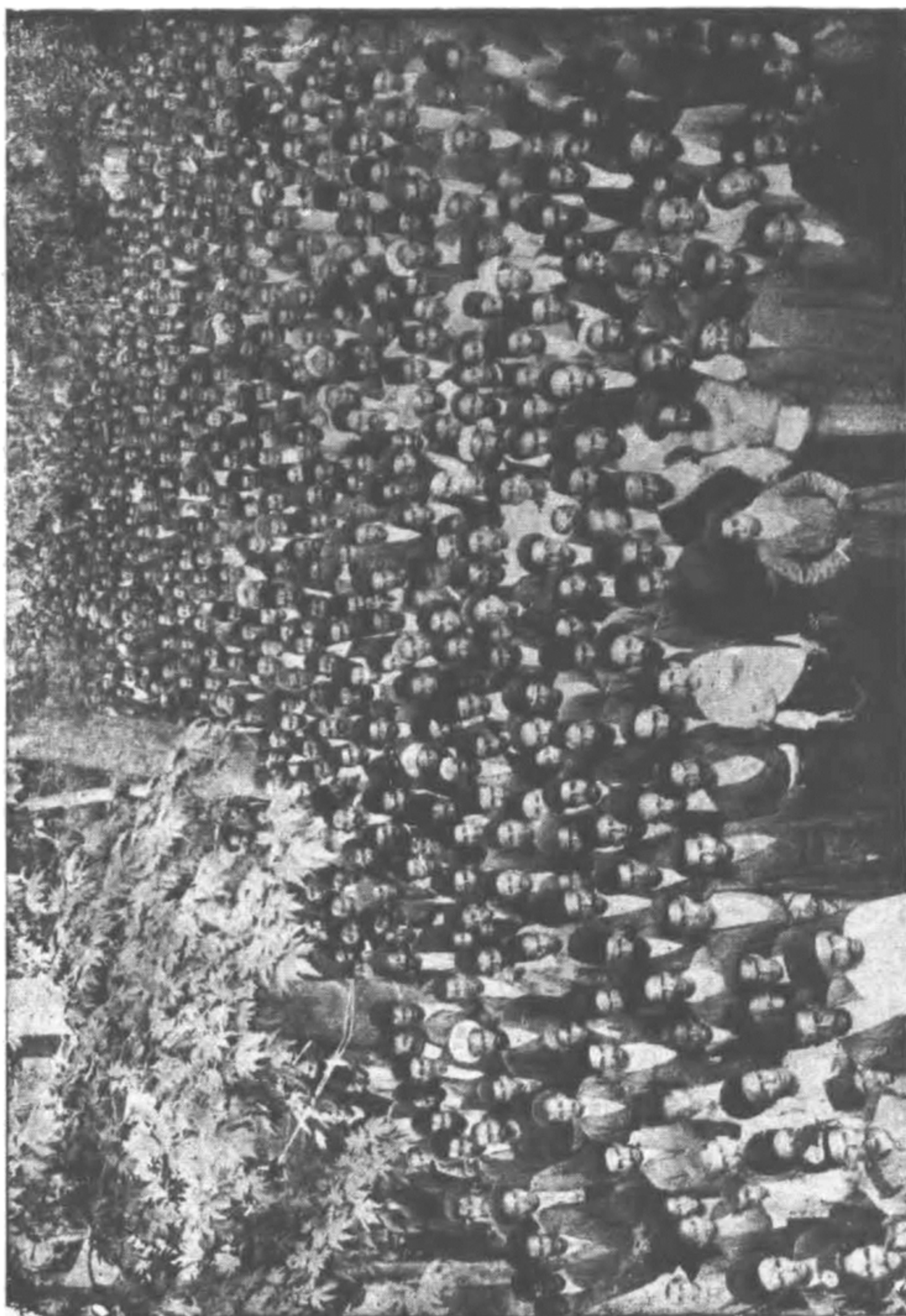
نزدیك نیمروز نصرا لسلطنه بنزد علماءآمد وچنین‌گفت : «من ازطرف‌دولت‌مأمورم که شماها را بمنزل‌های خودتان ببرم ، ولی نظر بارادت باطنی خود ، شما را بـااحترام بخانه‌های خودتان برمیگردانم » . آنان مردانه پاسخ دادند : « تاسرباز نیایـد و ما را مجبور نکند ماازاین مجلس و مسجد بیرون نخواهیم رفت . یـا بـاید عـدالتخانه بر پا شود ویاما را بکشید » ، نصرالسلطنه چون ایستادگی‌آنان را دید دانست‌که، اگـر بکاری برخیزد آشوب بر پا خواهد شد ، و با همهٔ تندی وبیباکـی‌کـه درو میبود نرمی نموده و بیرون رفت .

کارآب ونان بسختی‌رسیده ، وکسانی بارنج وبیم، وبخواهش و در خواست ازسربازان، در تاریکی شب چیز هایی میرسانیدند ولی نچندانکه از گرسنگی و تشنگی جلـوگیرد . امروز باز بهبهانی بباشندگان پیشنهاد کردکه بروند ، و خـود را بهر او دچـار آسیب نسازند . چنین‌گفت : دشمنی صدراعظم تنها بامنست و باشما نیست . شما بروید و خودرا رهاگردانید . آنان نپذیرفتند وازهمراهی باز نگشتند . این روز هم بدینسان گذشت .

یکشنبه بیست‌وسوم تیر (بیست ودوم جمادی‌الاولی)، باز بمسجدیان سخت میگرفتند وازرفتن‌کسی بدرون‌مسجد، وازبردن‌چیزی ، جلوگیری مینمودند . امروز باز-میانجیانی آمد وشد میکردند ، و ازعین‌الدوله پیامهای نهانی بکسانی میآوردند . خواست او ایـن

(۱) اینرا نمیدانیم‌کیست .

بودکه پراکندگی‌بمیانه اندازد ودیگران را از بهبهانی جداگردانیده و ازوکینه جوید. ولی کاری نتوانست و علماییکه میبودندگوش به بیم و نوید او ندادند و از بهبهانی جدا



پ ۲۶

این پیکره نشان میدهدگروه بستیان را .

نگردیدند .

درتاریخ بیداری از شیخ محمد رضای قمی‌نام میبردکه عین‌الدوله پیام باوفرستاده نویدها میدادکه ازمسجد بیرون‌آید ، واو مردانه ایستادگی نشانداد ونوید را نپذیرفتو بهبهانی دانسته بر او سپاس‌گزارد .

بدینسان پا می فشردند ، ولی خودکـار دشوار گردیده و میبایست چاره‌ای‌کنند . امروزچنین پوشنهادنمودند : «یا عدالتخانه را بر پاکنید ، یا ما را بکشیدوبدیگران‌کاری ندارید ، و یا بما راه دهید از شهر بیرون رویم » پس از آمد و رفت میـانجیان ، دولت سومین را پذیرفت و شاه دستخطی بیرون دادکـه آقایان آزادانه بهرکجاکـه میخواهند بروند . اینان گفتند : بعتبات خواهیم رفت و باین نام از شاه پرك خواستند وشب‌دوشنبه یکساعت از شب رفته از مسجد پراکنده شدند ، وهریکی با بستگان وخویشان بخانه‌های خود بازگشتندکه بسیج رفتن‌کنند ، بدینسان داستان مسجد آدینه بپایان رسید .

حبل‌المتین دراینجا هم بدگهری نموده و یك‌گفتاری نوشته‌سراپا بیشرمی . بجای آنکه پیش‌آمد را بنویسد ، و اگر هم بکوشندگان هواداری نمینماید ننماید و داستانرا چنانکه رو داده بود برشته نوشتن‌کشد ، داستان را بیکبار پوشیده داشته و ازکوشندگان نـامی نبرده ، و درگفتار تنها بزشت نویسی و دروغ بندی بس‌کـرده . پیداست برادرش سید حسن‌آن را از تهران فرستاده بوده ومیبایدگفت : نویسنده همه هوش خود رادر راه بدگهری بکار برده در آغـازگفتار میگوید : « چون قومی را جهالت دامنگیر ، و ملتی را سفاهت‌ونادانی گریبان‌گیر گردد ، خیرخویش ندانند ، وبالقاء شبهات مغرضین‌حرکات وحشیانه‌کنند ، و سخنان مجنونانه‌گویند . معلوم است قوم را با چنان حـال رستگـاری نصیب نشود ، و این‌گونه ملت را با این اطوار چهره خوشبختی ننماید . »

همه‌گفتارش ازاینگونه است وبیشرمانه میگوید: «بیگانگان چون میبینند«شاهزاده اتابك اعظم » ، کارهـای‌کشور را درست میگرداند و ایران را پیش میبرد ، برای‌کار - شکنی ازو ، اینان را برانگیخته‌اند » ، عین‌الدوله با خودکامگی ایران را در دست می- گردانیده و بیگانگان از نتیجه‌کارهای او باندیشه افتاده و میترسیده‌اند ! اینستاندازه نافهمی و نا درستی نویسنده یك روزنامه !

کوچیدن علما بقم

همانشب ، با مدادان ، بهبهانی‌وطباطبایی‌وصدرالعلماء‌وبرخی دیگران ، از شهر بیرون شده آهنگ ابن‌بابویه (در نزدیکی عبدالعظیم)کردندکه بازماندگان‌نیزبآنان‌پیوندند. همهٔملایان وطلبه‌ها ودیگران‌که درمسجد همراهی با دوسیدکرده بودند ، در این سفر نیز همراهی نمودند وبدرشکه یا باسب یا بگاری نشسته وبایشان پیوستند . نوشته‌اندکسانی هم پیاده رفتند . آنروز را درابن بابویه بسربرده ، و شبانه راه افتادند.

حاجی شیخ فضل‌الله کـه دیرکرده بود او نیز بسیج سفرکـرده ، دو روز دیگر با

بستگانی روانه گردیده درکهریزك بآنان پیوست . عین‌الدوله بسیار میخواست که باری این‌را نگزارد ، و نتوانست .

رویهمرفته هزار تن‌کما بیش میبودند ، و چون‌کم‌کم راه میپمودند روز سی‌ام تیر بقم رسیدند، وباآنکه بنام‌عتبات بیرون رفته بودنددرآنجا رخت بگشادندونشیمن‌گرفتند.

از اینسوی در تهران ، بازارها باز و مردم آرام میبودند . سرباز قزاق و توپچی همچنان در شهر میبودند ، و تا چند روز در بازارها بهرچندگامی یك سرباز یا قزاق میایستاد . پنداشته میشد دولت فیروز درآمده و شورش ریشه‌کن‌گردیده . ولی نچنان بود ، و مردم برای یك جنبش بزرگتری ، آماده میشدند ، و این هنگام بودکه روها باز شده و نام «مشروطه» بزبان‌ها میرفت . در بیرون جز آرامش دیده نمیشد . ولی در درون دلها از شور نیفتاده و یکسو خشم و یکسو بیم ، بسیاری از مردم را ناآسوده میگردانید. رفتن‌علماء بیشترگران‌افتاده و خشم مردم را فزونتر میداشت . زنان همین‌را عنوان‌کرده در این‌گوشه و آن‌گوشه خروشهایی مینمودند . فرصت شیرازی میگوید : « خودمن دیدم زنی مقنعه خودرا بر سر چوبی‌کرده بود و فریاد میکردکه بعد از این دختران شما را مسیو نوز بلجیکی باید عقد نماید و الا دیگر علماء نداریم .

با آن دلبستگی‌که آن روز ، مردم بعلماء می‌داشتند و با آن نیازی‌که در کار های زندگانی بآنان میبود ، هرگز نشدی‌که‌مردم بخاموشی‌گرایند و رشتهٔ آرامش‌را نگسلند. عین‌الدوله بیخردانه ، تنها بزور بس میکرد و نتیجه را نمی‌اندیشید .

از روزیکه علماء رفتند دروغهایی در شهر پراکنده میشد . گاهی گفته میشد پانصد سواره فرستاده‌اندکه همه را بگیرند . گاهی گفته میشد عین‌الدوله از نامه‌ای که طباطبایی باو نوشته بوده بسیار خشمناك است و اورا خواهدکشت . از آنسوی کسانی از بازرگانان و دیگران، که با دوسید ازنخست همراهی نموده وشناخته شده‌بودند ـ همچون حاجی محمدتقی بنکدار و حاجی حسن برادر او و برخی دیگران . چون درتهران مانده و بقم‌نرفته بودند ، ز عین‌الدوله بجان وداراك خود میترسیدند اینان‌را ازترس‌اندیشه‌ای بسرافتاد ، و آن اینکه بسفارتخانه انگلیس روند و بستی‌نشینند . در آنزمان در ایران، بجایی پناهیدن و بستی نشستن ، و دارندهٔ آنجای را بمیانجیگری برانگیختن ، یکی از شیوه های شناخته میبود . این کار را با امام زاده ها و مسجد ها کردندی ، با خانه‌های مجتهدان کردندی ، با تلگرافخانه‌های دولتی کردندی . اما با سفارتخانه ها جز چندبار رخ نداده بوده ، آنچه بتازگی رخ داده و مردم میدانستند و بیاد میداشتند داستان ابوالحسن میرزای شیخ‌الرییس و شیخ زین‌الدین زنجانی میبود . ابوالحسن میرزا که خود « شاهزاده آخوند » هوسبازی میبود ، و هر زمان براه دیگری افتادی ، از دیر باز باندیشهٔ « اتحاد اسلام » افتاده و سخن از یکی شدن ایران و عثمانی میرانده، و ازاینسوی با دوسید و همدستان ایشان نیز همراهی مینموده . شیخ زین‌الدین نیز چنین

گناهی میداشته . دولت میخواسته اینان را دستگیر گرداند و اینان دانسته بسفارتخانهٔ عثمانی پناهیده و بمیانجیگری سفیر زینهار ازشاه گرفته بودند .

این یك داستان ، درس آموز مردم گردیدکه آنان نیز بیك سفارتخانه‌ای پناهند ،



پ ۲۷

سینی‌های ناهار بستیان

وچون عثمانیان سپاه بمرز فرستاده واین زمان دشمنی با ایران پیدا کرده بودند ودولت روس خود ازمشروطه دور ، و این زمان با توده خود در کشاکش میبود ، ناگزیر سفارت انگلیس رابرگزیدند . انگلیسیان درمشروطه خواهی پیشگام گردیده وباین نام‌درهمه‌جا شناخته میبودند .

درکتاب آبی مینویسد : در نهم جولای که‌دوروز پیش ازکشته شدن سیدعبدالحمید میبود بهبهانی نامه بسفیر نوشت و یاوری او را در خواست نمود . سفیر پاسخ‌داد که دولت انگلیس یاوری بکسانی نتواندکرد که رفتارشان بادولت خود دشمنانه است. روز شانزدهم جولای‌که از تهران بیرون رفتند بـازنامه ای نوشت بدینسان : مـاعلماء ومجتهدان چون نمیخواهیم کار بخونریزی‌کشدازشهر بیرون‌میرویم ، ولی ازشما خواستاریم‌که دراین‌کوشش بابیدادگری ، همراهی ازما دریغ ندارید .

پیداست که خواست بهبهانی از یاوری وهمراهی که از سفیر انگلیس در میخواسته جزاین نبوده که سفیر میانه ایشان باشاه میانجی باشد وپیامهای آنان را بخودشاه‌رساند ، چنانکه در زمـان بودن در عبدالعظیم ، این درخـواست را از سفیر عثمانی کرده بودند ، وراز کار اینست که مظفرالدینشاه خود خواهان قانون ومجلس میبود ، ولی عـین‌الدوله و وزیران دیگر ببهانهٔ اینکه «یکی از همسایگان نیرومند ما با مشروطه دشمن است و بـا تودهٔ خود برسر آن درکشاکش میباشد و این از سیاست دور است‌که ما در ایران مشروطه بدهیم» ، جلوشاه‌راگرفته و او را خاموش‌میگردانیدند ، نیز باو میگفتند : «مااگرامروز مشروطه دهیم فردا هم جمهوری خواهند وشاه رااز میان بردارند » . بااین بهانه ها شاه ناتوان راترسانیده واز اینسو نمیگـزاردند پیش آمد ها بگوش او برسدو تا میتوانستند جلو میگرفتند .

خواست بهبهانی این‌بود که سفیـر انگلیس درمیان ایشان وشاه میـانجی باشد ، و باودل داده واز ترس بیرون آورد . این گمان هرگز نمیرود که بهبهـانی یـا طباطبایی بپناهیدن مردم بسفارتخانه خرسندی داده‌اند و یاچنین گفتگویی در بودن ایشان میرفته . چه‌ما خود دیدیم که آنان باچه سختیها و بیمها روبرو بودند ، وبا اینهمه ازمسجد بیرون نیامدند ، وسرانجام‌که‌ناگزیر شدند ؛ روانه قم‌گردیدند . آن رفتار دلیرانه وجانبازانهٔ آنان کجا وخرسندی بپناهیدن مردم بسفارتخانه یك‌دولت بیگانه‌کجا ؟ !

این‌اندیشه از خامان سرزد ، ونخست جزکسان‌اندکی‌آن‌را نمیخواستند ، ولی‌کم‌کم اندیشه‌بزرگ گردید وهمه بآن آهنگ‌افتادند ونا اندیشیده بکاری برخاستند ، و کسی چه داند که‌فریبندگانی درمیان نبوده‌وچنین نخواسته‌اند که در اینهنگام که در سایهٔ‌کوششهای بخردانه ومردانه یکسالونیم دو سیدوهمدستان ایشان ، زمینه برای دیگر شدن «حکومت» ایران وروان گردیدن قانون در آن ، آماده‌گردیده بوده ، ودیر یازود چنین‌کاری‌خواستی انجام گرفت ، تنها نام آندو در میان نباشد ؟ ! .

هرچه هست دوروز پس ازرفتن علماء بقم،کسانی بقلهك رفته واز کارکنان سفارت پرسیدند : اگر مابسفارتخانه پناهیم راه‌داده خواهد شد یانه ؟ . . سفارتیان باآنکه‌پاسخ دادند : «راه‌داده نخواهد شد» ، بسیار سخت نگرفتند . این‌بود پسین پنجشنبه بیست وهفتم تیرماه (بیست وششم‌جمادی‌الاولی) نخست پنجاه تن‌کمابیش ازبازرگانان وطلبه ها ،بسرای سفارت درشهر ، رفته ودرآنجا نشیمن گزیدند .

فردا کسان دیگری نیز آمدند ، ومردم چون دیدند جلوگیری نمیشود روآوردند . هرگروهی از پیشه وران برای خود چادر دیگری درحیاط سفارت افراشتند ، و از بازار دیك‌های دسته دار بزرگی (قازان) آورده و آشپزخانه درست کردند ، شگفت اینجاست که دولت بجلوگیری برنخاست . دولتیکه مسجد راگـرد فرو میگرفت وآن سختیها را مینمود ، دراینجا آن‌نکرد که سربازانی را در پیرامون سفارت بگمارد و از رفتن مـردم بآنجا جلو گیرد . این‌است معنی فرمانروایی خودکامه بیخردانه .

روز دوشنبه سی‌ویکم تیرشماره‌شان تا۸۵۸ تن میبود ، ولی‌سه روز دیگر تاپنجهزار رسید ، وچهار روز دیگر تا سیزده هـزار بـالا رفت وبازارها بیکباره بسته گردید . در نامه‌ای دیدم می‌نویسد : «قریب پانصد خیمه بلکه بیشتر زده شده تمام اصناف حتی‌پینه‌دوز وگردو فروش وکاسه بندزن که اضعف اصنافند درآنجا خیمه زده اند . . .»

چیزیکه در خور خرسندیست آنست کـه همه بـآرامش و سامان رفتـار میکردند ، چنانکه خود انگلیسیان ستایش نوشته اند . درکتاب آبی مینویسد : « رفتـارشان بسیار ستوده و بسامان میبود ، واین‌نیکی رفتار وبسامانی‌کارها در میان خودشان ، نتیجهٔ‌بیداری سرانشان میبود که بکسانیکه گمان آشوب طلبی میرفت بمیان خود راه نـداده بودند » . باآنهمه گروه انبوه شام وناهار میدادند بی‌آنکه نابسامانی رخ دهد و یا گفتگو و رنجش بمیان آید . بیش ازده دیك بزرگ‌را بکارگزارده یکبار آبگوشت ، و یکبار پلو و خورش میپختند و درسینی‌های بزرگ بچادرها میفرستادند . در رفت را خود بازرگانان وپیشه ـ وران ازکیسه خود میدادند ، ودر اینجا هم حاجی محمدتقی سررشته دار میبود .

درخواستهای مردم ازدولت

امادرخواستهای‌اینان : روزهای‌نخست‌چون ازترس‌جان‌بسفارت رفته بودند ، واز آنسوی خود را ناتوان میدیدند و دلیری کم میداشتند ، درخواستهای‌خود را ، بمیانجیگری مستر گرانت‌دف شارژدافر انگلیس ، بدولت چنین باز نمودند :

اول ـ معاودت علمای مهاجرین بطهران .

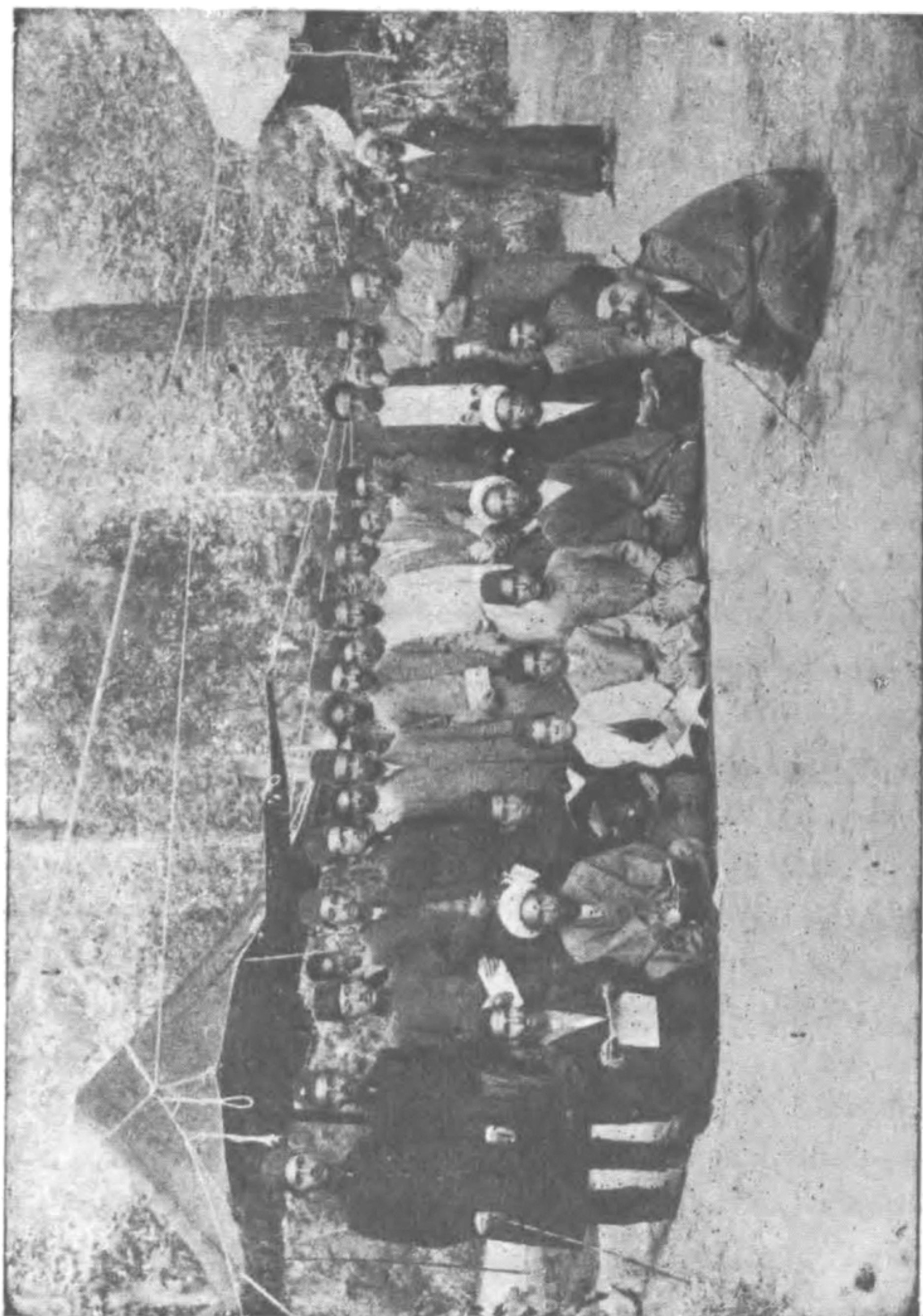
دوم ـ اطمینان براینکه احدی را ببهانه نخواهندگرفت وشکنجه نخواهندکرد .

سوم ـ امنیت مملکت ، چه‌امروز کسی دارای مال وجان خودنیست .

چهارم ـ افتتاح عدالتخانه‌که از طبقه علماء وتجاروسایر اصناف برای رسیدگی در مرافعات شرکت دراو داشته باشند .

پنجم ـ قاتل دو سید بزرگوار را قصاص نمایند .

عین‌الدوله و وزیران او ، همچنان بیباکی مینمودند ، و از نادانی و نافهمی‌کار را باینجا رسانیده و پایان آن را نمی اندیشیدند ، و باین درخواستها پاسخ سر بالا



پ ۲۸

این پیکره نشان میدهد چادر شاگردان دارالفنون را در بست نشینی

دادند ، بدینسان :

اول ـ چند نفر آقایان باختیارخود ، عازم عتبات شده دیگران درشهرهستند ، وجود آنها لازم نیست .

دوم ـ بی قصور دولت کسی را نمیگیرد .

سوم ـ مملکت درکمال امنیت است .

چهارم ـ سالهاست عدالتخانه بازودر انجام امور ساعی ، مخصوصاً این ایام حضرت اشرف والا شعاع‌السلطنه رئیس دیوانخانهٔ مبارکه مقررشده‌اندکه بعرض عارضین رسیدگی کامل شود . هیچوقت در ایران مرسوم نبوده‌که از طبقات رعایا شرکت در دیوانخانهٔ مبارکه داشته باشند .

پنجم ـ کسی کشته نشده‌که قصاصش لازم‌آید .

تا این پاسخ رسد حال دیگر شده بود . زیرا از یکسو شماره مردم در سفارتخانه بسیار فزون‌گردیده ، و از یکسو زبانها بخواستن مشروطه باز شده و در آن چند روزه کسانی بمردم معنی‌آزادی و مشروطه وپارلمان را تا یك اندازه فهمانیده بودند . انبوهی از مردم‌که در یکجا گرد آمده وبدرخواستهایی برخیزند ، زمان بزمان بدلیری فزایندو در خواست بیشتر کنند . ازاین‌گذشته، دراین میان یکداستان شگفتی رو داده بود، و آن اینکه محمد علی میرزای ولیعهد ، از تبریز باکوشندگان هم آوازگردیده و مجتهدان آن شهر را بتلگرافخانه فرستاده بودکه بشاه و بقم و دیگر شهرها تلگراف کنند و از علمای‌کوچنده هوا داری نشان دهند ، و خود او تلگرافی بپدرش فرستاده بود . این کار ولیعهد گذشته از آنکه خود پشتیبانی بجایی بکوشندگان شمرده میشد نتیجهٔ دیگری هم در بر میداشت ، و آن اینکه علماء در شهرهای دیگر از پیش‌آمدآگاه‌گردند و آنان هم بتلگراف برخیزند . چنانکه در این هنگام تلگرافهایی از ایشان از اسپهان و شیراز میرسید . همچنین از نجف‌از علمای‌آنجاتلگرافی آمد . عین‌الدوله ، برای خفه‌گردانیدن کوشندگان نمیگزاشت آوازشان بجای دیگری رسد ، و در شهرها جز آگاهی بسیار اندکی ازپیش‌آمدهای تهران نمیبود ولی این‌کارولیعهد و تلگرافهای علمای تبریز ،آن بند راشکست وآگاهیهای بیشتری بشهرها رسانید .

اینها همگی مایهٔ دلیری بستیان میشد ، و چنین پیداست‌که در اینهنگام سربازان‌و توپچیان ودیگران نیز بمردم‌گراییده ودر نهان با آنان همداستانی مینموده‌اند . چنانکه یکدسته سربازکه درجلو درسفارت میبودند ببستیان آمیخته و خود راکنار نمیگرفته‌اند.

در نتیجه اینهاکوشندگان آخرین خواست خود را بمیان نهاده و این بار آشکاره مشروطه‌وپارلمان طلبیدند. دولت‌که‌آن‌درخواستهارا نپذیرفته بود این‌بار بادرخواستهای دیگری روبرو گردید بدینسان :

اول ـ بازگشت علمای اعلام .

دوم ـ عزل شاهزاده اتابك .

سوم ـ افتتاح دارالشوری .

چهارم ـ قصاص قاتلین شهدای وطن .

پنخم ـ عودت مطرودین (رشدیه و دیگران)

شارژدافر انگلیس اینهارا بشاه بازنمود . شاه گفت نشستی بابودن وزیرخارجه برپا گردد و در پیرامون آنها گفتگو شود وبروز دوشنبه هفتم مرداد ، گاه داده شدکه آن نشست بر پا گردد . ولی خواهیم دیدکه چنین نشستی بر پا نگردید و پیش ازآن روز عین‌الدوله از کار کناره جست .

پشتیبانی محمدعلی میرزاازکوشندگان

گفتیم محمدعلیمیرزا باکوشندگان هم‌آوازی نمود ، و می‌باید داستان‌آن رابنویسیم :این مردباآن‌کوتاه اندیشی‌وخودخواهی کسی نمیبودکه‌دلش بحال‌کشور ومردم بسوزد وازآنسوی‌گمان نمیرفت که‌معنی‌جنبش توده‌و زیان‌آنرا بدستگاه خود کامگی آینده خودش‌نداند ، بویژه باداشتن آموزگاری همچون شاپشال . پس‌بهرچه این همراهی را مینمود ؟ . .

داستان‌آنست‌که چون عین‌الدوله خواسته بوده‌اورا ازولیعهدی بردارد ، از آن‌هنگام کینه سختی باوی میداشت واین زمان فرصت‌جسته تنها برانداختن اورا می‌خواست و با کوشندگان تنهادر این‌یك‌زمینه همراه میبود .

درتبریز ، در این هنگام ، آگاهی درستی از پیش آمدهای تهران نمیبود ، و جز برخی چیزهاکه درنامه های کسانی نوشته شده‌بود آگاهی بآنجا نمیرسید . زیرا چنانکه گفتیم دولت از تلگراف جلو میگرفت . ولی ولیعهد که از چگونگی نیك آگاه میبود ، علمای بزرگ شهررا که حاجی میرزا حسن مجتهد و امام جمعه ومیرزا صادق و حاجی میرزا محسن وثقةالاسلام میبودند به پیش خود خواند ، ودانسته نیست باآنان چه گفتگو کردکه واشان داشت بتلگرافخانه رفتند ، ونخست تلگرافی بنام هم آوازی با علمای کوچنده بشاه فرستادند ، و چون پاسخی رسید که گمان میرفت از شاه نباشد دو باره تلگراف درازی فرستادند و سپس تلگرافی بقم بعلماء کردند ، وپس از همه تلگرافهایی بعلمای شهرهای دیگر فرستاده وآنان را بهم‌آوازی وا داشتند . پس از دوسه‌روزتلگرافی هم خودولیعهد بپدرش فرستاد . شاه روز ششم مرداد (هفتم جمادی‌الثانی) بعلمای تبریز وبولیعهد پاسخ‌داد ، ونیز درهمان روز بودکه عین‌الدوله راازکار برداشت ، وچون‌خواست محمدعلیمیرزا نیزهمین میبود دیگر خاموش گردید و علماء را نیز خاموش گردانید . ما مابرخی ازآن تلگرافها را در اینجا میاوریم :

تلگراف علمای تبریز بشاه

« عرض‌حضور مبارك پادشاه اسلام پناه خلدالله سلطانه ـ دستخط مبارك از جانب »

«سنی‌الجوانب همایونی درجواب‌عریضه تلگرافی این دعاگویان زیارت شد . این‌خادمان»
« شریعت مطهره هیچوقت از تقویت دولت اسلام فروگذار نبوده وجود مبـارك پادشاه »



پ ۲۹
این پیکره نشان میدهد چادر قهوه‌چیان را در بست نشینی

« ظل‌اللهرا سرمشق عدالت و دینداری وشرع پرستی دانسته و میدانیم و واضح می‌بینیم که »
« مغرضین درباری نمیگذارند عرایض‌ما وسایر خادمان شریعت مطهره چه‌درطهران وچه »
« در سایر نقاط ممالك محروسه درست بعرض‌حضور حضرت سلطانی برسد و مقاصد حقه »
« مشروعه‌مارا درالبسه‌ای که‌منافی‌اغراض‌خودشان نباشند جلوه میدهند ماخادمان شریعت »
« مطهره وسایر اهل‌آذربایجان که چهل‌سال است بفرمایشات ملوکانه آشنا هستیم می‌بینیم »
« که عرایض مارا هیچکدام ازلحاظ مبارك نگذرانیده‌اند و هیچیك از عبارات دستخط »
« جوابیه از الفاظ درر بار وزایش طبع عدالت پرور ملوکانه نیست‌اوضح من‌الشمس است »
« که نص عبارت خائن بوده این است مختصری از اوضاع مملکت را از اول مذاکره که »
« علمای دارالخلافه باهره با اولیای دولت روزافزون داشته‌اند الی یومنا هـذا بعرض »
« میرسانیم وباقی را بتکلیف دینداری خود بندگان حضرت همایونی میگذاریم . »

« سابقاً علمای دارالخلافه طهران‌با رضای‌کافه علمای ممالك محروسه از اولیای »
« دولت خواستار شدندکه قراری در اصلاح وضع محاکمات و دفترمالیه دولت علیه داده »
« آیدکه در ظل پادشاه اسلام عموم رعایا از بی اعتدالهای عدیده آسوده و درمهد امن‌و »
« امان باشند چون هردو این مقصود منافی با طریقه استبداد و ظلم وزرای درباری بود »
« علمای دارالخلافه را بوعده های بی‌اساس امید وارکرده آنهـا را از مهاجرت اولیه »
« بآستان مطهر حضرت عبدالعظیم رجعت دادند و بمواعیدکاذبه چندی سرگردان نگاه »
« داشته از آنطرف خاطر خطیر سلطانی را از انجاح حوایج آنها مطمئن ساختند علمای »
« دارالخلافه‌هرچه‌منتظرشدندکه مواعیداولیای دولت‌صورت‌خارجی‌بهمرسانندنتیجه‌ندیدند »
« وکم‌کم از جانب اولیای دولت و وزرای درباری اقدام در نفی وطرد جمعی از وضیع »
« و شریف‌که جز خیرخواهی ملت و دولت اسلام گناهـی نداشتند شده علمای دارالخلافه »
« که این نقض عهد و حرکات مستبدانه را از وزرای درباری دیدند مجدداً مستدعیات »
« خودرامجدانه خواستند واین‌مرتبه یقین‌داریم همان وزرای‌خائن بدون‌اطلاع خاطرمهر »
« مظاهرهمیونی دست‌برشته تشدد وسختی‌گذاشته جواب علمای دارالخلافه را بتهدیدات »
« دادند آخرالامرکه آنهارا مصمم درکندن اساس ایـن ظلم‌ومرکزعلم عدل دیدند فلهذا »
دانستند اگراین طرح نو روی‌کار آمددست استبداد و ظلم‌آنها کوتاه و خیانتهای آنها »
« مشهود خواهد شد محض حفظ خود ومنافع خود طلاب علم وذریهٔ رسول را هدف‌گلوله »
« سربازکردند مسجد ومعبداسلام وخانه‌خدارا مثل‌قلاع‌اشرار ومتمردین محاصره‌نمودند »
« ببام مساجد سرباز وقراول‌گذاشتند نان وآب بروی علماء اسلام بستند گویی یاغی و »
« قاتل بودند . »

« ازصدر اسلام الی‌یومناهذا ازهیچ ملت‌کفری‌نسبت بعلمای اسلام این توهین‌وارد »
« نشده بود این بی‌احترامی نه تنها بشخص علماء اسلام‌شده بلکه درواقع بشرع محمدی »
« صلی‌الله علیه وآله گردیده وناموس شریعت هتك شده است . »

« اکنون جمیع هیأت علماء مذهب بلکه تمام‌مسلمین اثنی‌عشریه جبراین‌توهین‌را »
« بوجه‌کامل ازحضور اقدس همیونی خواستگارندکه امر و مقررشود مقصد حضرات‌علماء »
« مهاجرین را انجاح‌کرده و دلجویی از ایشان نموده وبا احترام بوطن مألوف معاودت »
« دهند وخصوص دعاگویان‌تبریز در دولتخواهی‌خاص‌که ازسابق مشهود خاطر دریامقاطر »
« است جسارت میکنیم‌که قبول این استدعا و ارجاع مهاجرین مقضی‌المرام عاجلا لازم »
« است وبوعد وقول اصلاح و اسکات عامه ممکن نیست مترقب است بلوای محیطی باشد »
« که‌رشته‌ازدست دعاگویان رفته وبحکم‌ضرورت والجاء اقداماتی شودکه باعث روسیاهی »
« دعاگویان گردد .»

پاسخ تلگراف ازشاه

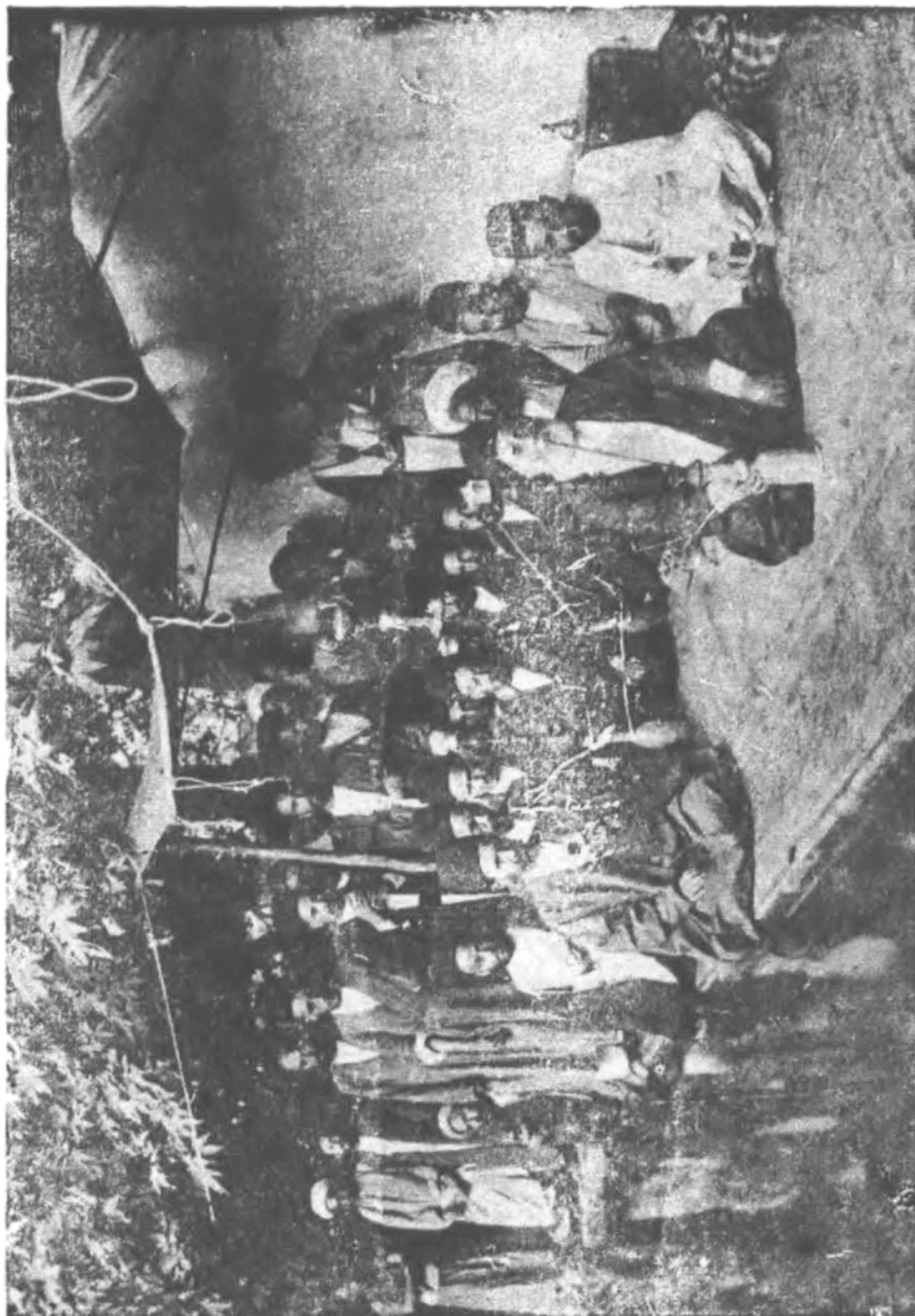
ولیعهد

« بجنابان مستطابان حاجی میرزاحسن‌آقای مجتهد وآقای امام‌جمعه وآقای‌حاج »
« میرزامحسن‌آقا وآقای میرزاصادق آقای‌مجتهد وآقای ثقةالاسلام التفات‌مارا برسانید »
« وازطرف مابگوییدکه مراحم ملوکانه همیشه شامل طبقات مردم خاصه بعلمای اعلام و »
« مخصوصاً بعلمای آذربایجان بوده و خواهد بود همگی دعاگوی دولت و ملت و طرف »
« توجه ملوکانه ما هستند و نسبت بهمه التفات داریم و همین است‌که بشفاعت وتوسط »
« شمااستدعای علمای آذربایجان را درمعاودت‌علمای طهران قبول فرموده مشیرالدوله »
« وزیر امور خارجه را برای معاودت دادن آنها روانه کردیم بزودی علمای طهران »
« شرفیاب میشوند و عرایض حقه آنها را هم‌که مبنی بر صلاح دولت وملت باشد قبول »
« خواهیم فرمود . »

تلگراف ولیعهد بشاه

« بتوسط حضرت والا شاهزاده اتابك اعظم ـ بخاکپای اقدس اعلی ارواحنا فداه »
« تصدق خاکپای‌اقدس همایونت شوم ـ درخاکپای مملکت آرای همایونی تا حال محقق »
« ومشهود شده‌است‌که اینغلام‌خانه زاد ازاول عمر ازوظیفه‌جان نثاری و استرضای خاطر »
« آفتاب مظاهر تقاعد وغفلت‌نداشته واگرتصور آنرا میکردکه عرایض علمای اعلام‌خدای »
« نخواسته متضمن خلاف مصلحت و مضر بحال دولت است ابداً اسمی ازآنها درخاکپای »
« معدلت پیرا نمیبرد. دراینحادثه بقدرامکان نگذاشته است‌که علمای‌آذربایجان ازطرف »
« قرین‌الشرف همایونی مأیوسی حاصل‌بکنند امروز هم‌که بتلگرافخانه حاضرشده‌محض »
« آنست‌که شخصاً ازعلمای مهاجر دارالخلافه شفاعت نماید درکمال عجز وضراعت‌بعرض »
« جسارت مینمایم‌که قاطبهٔ رعایای ایران ودایع الهی وبمنزله اولاد اعلیحضرت اقدس »
« ظل‌اللهی هستند حفظ‌شئونات اهل اسلام هم از فرایض ذمه سلطنت است معهذا هرگاه »
« دراینموقع ازطرف‌قرین‌الشرف همایونی ازمامضی‌صرف‌نظرشود ودرمقام‌تسلیه وترضیه »

« و اعاده محترمانه آنها برآیند مزید شکوه دولت و قوت اسلام وافتخار اینغلام خانه‌زاد»
« در بین‌الدول خواهد شد رعیت‌که بمنزله اولاد سلطان است بواسطه خبط و خطایی »



پ ۳۰

این پیکره نشان میدهد چادر حاجی محمدتقی بنکدار را در بست نشینی (آنکه بدست راست پشت به صندوق نشسته حاجی محمد تقیست)

« مستحق قهر وسیاست شدن بارحمت و نصفت‌کامله سزاوار نیست امیدوارم این شفاعت »
« صادقانه چاکر جان‌نثار بعزانجاح مقرون افتد . ۷شهر جمادی‌الثانیه۱۳۲٤ »

پاسخ تلگراف ازشاه

« ولیعهد عریضهٔ تلگرافی شما بتوسط جناب اشرف اتابك اعظم بعرض رسید مقام »
« مرحمت خودمانرا نسبت بعموم‌علماءاعلام‌وتوجهات کامله که بیشتر در ترویج‌شرع‌محمدی »
« صلی‌الله علیه وآله وآسایش‌دعاگویی علماء داشته وداریم‌محتاج بفرمایش‌نمیدانیم‌معلوم »
« است علماء عظام همه دعاگوی دولت ووجودشان برای دولت و ملت مطلوب ودر واقع »
« لشکر دعاهستند همه‌وقت‌لازم‌التکریم وتوقیر آنها وحفظ‌حدود آنها را بر خودمان‌لازم »
« دانسته‌ایم چندروز پیش‌که علمای عظام آذربایجان‌درضمن عریضه تلگرافی شرح راجع »
« بعلماء عرض‌کرده‌بودند نیات مقدسه خودمان‌را بآنهاخاطرنشان کرده‌ایم وآنها هم‌باید »
« خوب‌دانسته باشند که حسن ظن ما والتفات ما نسبت بعلماء تاچه درجه است حالا هم »
« در مقابل شفاعت‌شما واستدعای علماء تبریزمقرر فرمودیم مشیرالدوله وزیرامورخارجه »
« بقم برود وعلمای‌عظام رامحترماً معاودت بدهدالبته شماهم‌این مرحمت شاهانه‌را بآنها »
« ابلاغ و آنها را بمراحم کامله ملوکانه امید وار خواهید داشت باید همگی با کمال »
« امیدواری‌مراجعت و مراحم شاهانه را نسبت بخود و علمای آذربایجان بدانندکه نیات »
« مقدسه ما همیشه بترویج شرع مطاع وآسایش علمای عظام مصروف و معطوف بوده »
« وهیچوقت مراحم خودمان را درباره آنها دریغ نخواهیم فرمود . »
« ۷ جمادی‌الثانیه ۱۳۲٤»

فرمان مشروطه

چنانکه گفتیم‌این‌پاسخها‌ازشاه‌روزششم‌مرداد(هفتم‌جمادی‌الثانی) بیرون آمد ، و از پاسخ او بولیعهد پیداست که‌هنگامیکه این تلگراف را میفرستاده ، چنین میخواسته که میرزا جعفر خان مشیرالدوله وزیر خارجه را بقم فرستد ، که رفته ازعلماء دلجویی‌کند و آنان را با خود بتهران باز گرداند ، و بهمین یك کار بس کرده و بدیگر در خواستهای مردم گردن نگزارد . پیداست که این نتیجه ایستادگی عین‌الدوله و همدستان او می بوده که هنوز اندیشه رام شدن نمیداشته اند وشاه را آزاد نمیگزارده‌اند ، و هنوز امید بفیروزی خود میداشته اند .

ولی‌کار بزرگتر ازآن میبود که آنان میفهمیدند . مردمی‌که درراه آزادی طلبی تا باینجا آمده بودند خاموش گردیدن آنان کار آسان نبودی . ولی درباریان اینرا درنمی‌یافتندوهر زمان‌بنیرنگ دیگری‌دست‌می‌یازیدند . همان‌روز عین‌الدوله‌ازصدراعظمی کناره جویی نمود وشاه جای اورا بمشیرالدوله سپرد ، وبرای رفتن بقم عضدالملك رییس یلا قاجار وحاجی‌نظام‌الدوله را برگزید . بازاندیشه آن بودکه بهمین اندازه بس کنند وخود را بدیگر درخواستها آشنا نگردانند . باآنکه عین‌الدوله‌رفته بوددربار‌درنگهداشتن

خودکامگی پا فشاری نشان میداد . پیداست کـه کناره جویی عین‌الدوله هم جز رویـه کاری نمیبود .

ولی مردم دست برنداشتند و باین دوکاربس ننمودند ، وچون میترسیدند علماء سخن فرستادگان را پذیرفته بتهران باز گردند بتلگراف بایشان آگهی دادند و از شادروان بهبهانی پاسخ گرفتند .

چون روزبروز شورش بزرگتر میگردید واین زمان شمارهٔ بستیان بیش ازچهارده هزارشده‌بود ، دولت‌انگلیس بمیانجیگری برخاخته، ازراه رسمی ، ازدولت‌ایران خواستار گردیدکه هرچه زودتر بدرخواستها پاسخ دهد و شورش را بپایان رساند ، و در پارلمان نیزگفتگو دراین باره بمیان‌آمد .

میتوان گفت‌که تا این هنگام شاه از پیش‌آمد ها آگاهی درستی نمیداشت . چـون درصاحبقرانیه در بیرون شهر مـی‌نشست ودرباریان‌گردش راگرفته و بکس دیگری راه نمیدادند ازچگونگی‌کشور بیکبارناآگاه میبود ، ولی‌این زمان‌که پیش‌آمدرا نیک‌دانست ازدرهمداستانی درآمد ، وروزیکشنبه سیزدهم مرداد (١٤ جمادی الثانیه) فرمانی‌راکه امروز سردیباچه قانونهاست بیرون داد وما اینك آن را دراینجا می‌آوریم :

« **جناب اشرف‌صدراعظم** از آنجاکه حضرت باریتعالی‌جل‌شانه سررشته »
« ترقی وسعادت ممالك محروسه ایران را بکف‌کفایت ما سپرده و شخص همایون ما را »
« حافظ حقوق قاطبه اهالی‌ایران ورعایای صدیق خودمان قرارداده لهذا دراین‌موقع‌که »
« رأی و اراده همایون ما بدان تعلق‌گرفت‌که برای رفاهیت وامنیت قاطبه‌اهالی‌ایران‌و »
« تشیید وتأیید مبانی‌دولت اصلاحات مقتضیه‌بمروردردوائردولتی ومملکتی بموقع‌اجراء »
« گذارده شود چنان مصمم شدیم‌که مجلس شورای ملی از منتخبین شاهزادگان و علماء و »
« قاجاریه واعیان واشراف وملاکین وتجارواصناف بانتخاب طبقات‌مرقومه‌دردارالخلافه »
« تهران‌تشکیل وتنظیم شودکه درمهام‌اموردولتی ومملکتی ومصالح عامه مشاوره و مداقه »
« لازم را بعمل‌آورده وبهیئت‌وزرای دولتخواه‌ما دراصلاحاتی‌که برای سعادت‌وخوشبختی »
« ایران خواهدشد اعانت وکمك لازم را بنماید ودرکمال امنیت و اطمینان عقاید خودرا »
« درخیردولت وملت ومصالح عامه واحتیاجات قاطبه‌اهالی‌مملکت بتوسط‌شخص اول‌دولت »
« بعرض‌برساندکه بصحه‌همایونی موشح وبموقع اجراگذارده شود بدیهی است‌که بموجب »
« این دستخط مبارك نظامنامه وترتیبات این مجلس واسباب ولوازم تشکیل‌آن‌راموافق »
« تصویب وامضای منتخبین ازاین تاریخ مرتب ومهیا خواهدنمودکه بصحه‌ملوکانه رسیده »
« وبعون‌الله تعالی مجلس شورای مرقوم‌که نگهبان عدل ماست افتتاح و باصلاحات لازمه »
« امورمملکت واجراء قوانین‌شرع مقدس‌شروع نماید ونیزمقررمیداریم‌که سواد دستخط »
« مبارك‌را اعلان‌ومنتشر‌نمایید‌تا قاطبه‌اهالی ازنیات حسنه‌ماکه تماماً راجع‌بترقی‌دولت »
« وملت ایران است‌کماینبغی مطلع ومرفه الحال مشغول دعاگویی دوام این‌دولت واین »

« نعمت بی‌زوال باشند. درقصرصاحبقرانیه بتاریخ‌چهاردهم‌شهرجمادی‌الثانی۱۳۲۴هجری »
« درسال یازدهم سلطنت ما . »

روزچهاردهم جمادی‌الثانیه‌که این‌فرمان بیرون‌داده شدروز زایش شاه‌بود . بستیان بنام دلبستگی بشاه و پاسداری با او ، درجشن همراهی نمودند و در سفارت را آراسته و بیرقهای شیر و خورشید فراوان آویخته و با شکوه بسیار چراغـان کردند . دراین جشن زنان نیز پا درمیان داشتند .

ولی چون فرمان مشروطه بیرون آمد و آن را چاپ‌کرده و بدیوارها چسپانیدند ، کوشندگان آنرا نپسندیده وباخواست خود سازگار ندیدند وکـانی فرستاده چاپشده‌های آنرا از دیوارهاکندند . زیرا درآن نام‌توده (ملت) برده نشده واز آنسوی جمله‌های آن روشن نمیبود . بدینسان نتیجه از فرمـان بدست نیامـد و چنین نهاده شد شب شانزدهـم مرداد (۱۷ جمادی‌الثانیه) نشستی ازسران‌کوشندگان ، در خانهٔ مشیرالدوله در قلهك ، باشد وگفتگوبمیان‌آید ودرنتیجهٔ آن‌نشست بودکه شاه دوباره فرمان پائین‌را بیرون داد:

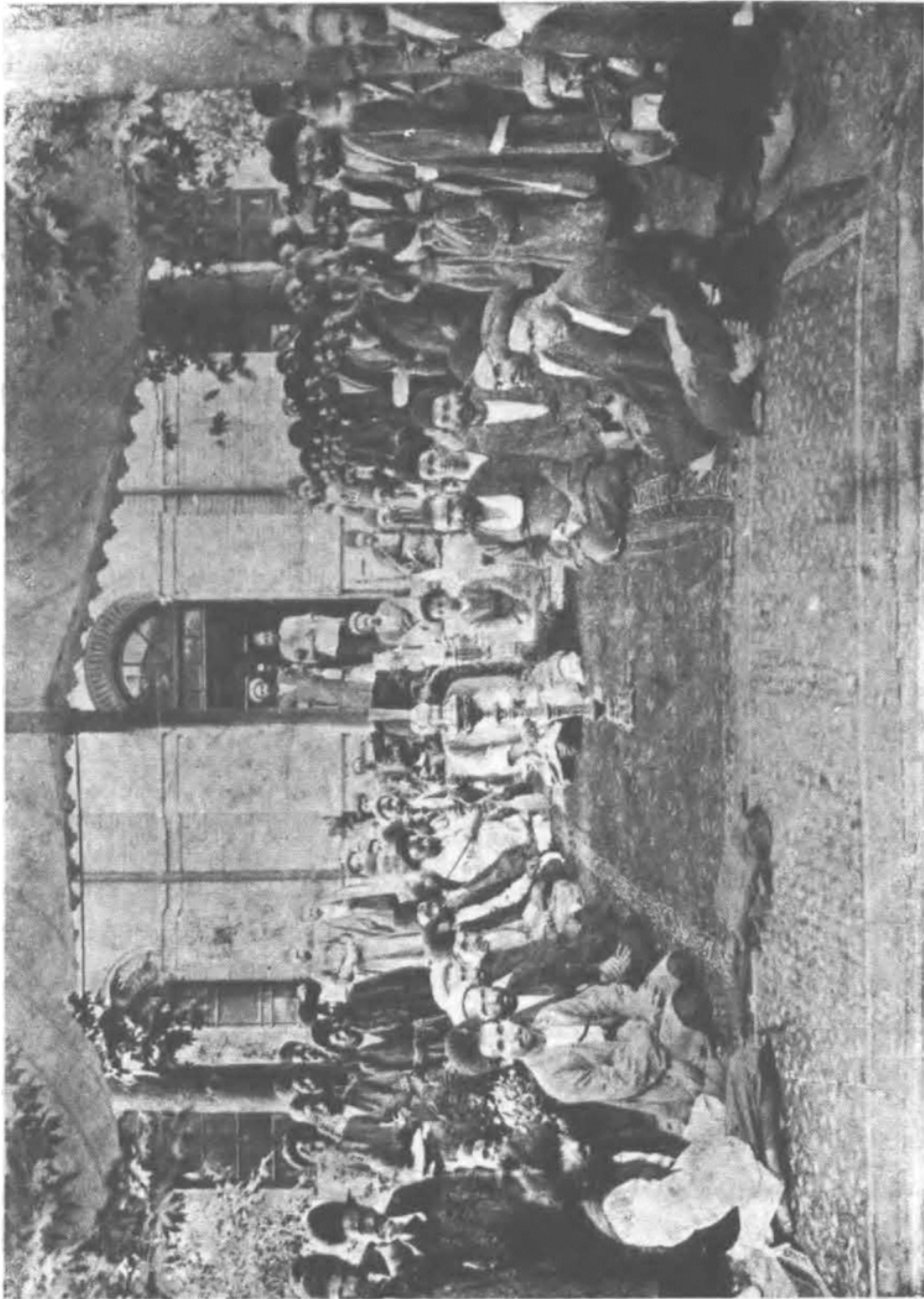
«جناب‌اشرف‌صدراعظم درتکمیل دستخط سابق‌خودمان‌مورخه۱٤ جمادی‌الثانیه »
« ۱۳۲٤که امروفرمان‌صریحاً درتأسیس مجلس منتخبین‌ملت‌فرموده بودیم مجدداً برای »
« آنکه عموم‌اهالی وافرادملت‌ازتوجهات‌کامله همیون‌ماواقف‌باشند امرومقررمیداریم‌که »
« مجلس مزبور را بشرح دستخط سابق صریحاً دایـرنموده بعداز انتخاب اجزاء مجلس »
« فصول و شرایط نظام مجلس شورای اسلامی را موافق تصویب وامضای منتخبین بطوری »
« کـه شایسته ملت و مملکت وقوانین شرع مقدس باشد مرتب نمایندکـه بشرف عرض و »
« امضای همایونی‌ماموشح ومطابق‌نظام نامه‌مزبوراین‌مقصود مقدس‌صورت وانجام‌پذیرد . »

مردم‌این‌را پذیرفتند وبجنبش‌وشادمانی‌برخاستند. همان‌روزازسفارت‌روبپراکندگی آوردند و بازارها را بازکردند و بچراغانی پرداختند . سه‌شب درشهرجشن وچراغانی با شکوهـی میبود . از آنسوی علماء درقم‌کـه گفته‌هـای عضدالملك را نپذیرفته و همچنان میماندند ، به‌آگاهی ازچگونگی‌آماده بازگشتن شدند وپس وپیش براه افتادند ، وهمگی درکهریزك گرد آمده وروز بیست وسوم مرداد بعبدالعظیم درآمدند کـه فردا روانه شهر گردیدند . مردم پیشواز بسیار بزرگی‌کردند وشاه‌کالسکه‌های دولتی‌را برای‌سواری‌آنان فرستاد ودوباره دوشب جشن وچراغانی بود .

روزشنبه بیست وششم‌مرداد (۲۷جمادی‌الثانیه)، درسرای «مدرسهٔ نظام» (که یکی‌از سراهای دربارمیبود) نشست‌بس‌باشکوه وارجداری‌برپا گردید. همهٔعلما وسران‌کوشندگان وکسان دیگری‌ازوزیران ودرباریان درآنجا گرد آمدند. عضدالملك ازسوی‌دولت‌پذیرائی ازآیندگان مینمود .

این نشست برای‌گشایش مجلس چندگاهه (موقتی) بود ، که میبایست « نظامنامهٔ انتخابات» رابنویسد ودیگرکارهایی‌که برای‌پیش‌رفتن مشروطه وبنیادیافتن « دارالشورا »

در می‌بایست بگردن گیرد . امروز نزدیك بدو هزارتن در آن گرد آمد ، و چون هنگام سخن رسید نخست مشیرالدوله گفتاری راند و خواستی را که از این مجلس در میان میبود باز نمود و پس ازو حاجی میرزا نصرالله ملك‌المتکلمین ، بنام تـوده « خطبه‌ای »



پ ۳۱

این پیکره نشان میدهد انبوه بست‌نشینان را .

خواند و سپاسگزاری نمود . پس از همه سه تکه پیکره از باشندگان برداشته‌شد و نشست بپایان رسید . ما گفتار مشیرالدوله را دراینجا می‌آوریم :

« آقایان‌عظام : البته هرکدام ازماها که در این محل شرف حضورداریم مختصراً »
« میدانیم که مقصود ازتشکیل این مجلس محترم واجتماع آقایان علماء و وزراء و امناء و »
« اعیان و تجار و اصناف در این محل چیست ولی محض اینکه نیت پاك ومقدس‌بندگان »
« اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه وسلطانه بطور شایسته مکشوف و معلوم باشد »
«لزوماً باستحضار خاطرآقایان عظام میرسانم که چنانکه البته خاطرشریف همگی‌مسبوق »
« است بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی شاهنشاهی‌خلدالله ملکه مصمم شدندکه ابواب »
« نیك بختی وسعادت برروی قاطبه اهالی‌ممالك محروسهٔ ایران بازشود واصلاحات‌لازمه»
«که باعث مزید استحکام مبانی دولت و خوشبختی ملت است بمرور بمواقع‌اجراگذارده »
« شود و چون این خیال شاهانه‌بدون همدستی ومعاونت قاطبه‌اهالی ایران بآن طوری‌که »
« منظور نظر معدلت اثر بندگان همایونی است انجام‌پذیر نمیشد رأی مبارك همایونی »
« شاهنشاه معظم بدان تعلق‌گرفت‌که مجلس‌شورای ملی ازمنتخبین طبقات معینه‌بطوریکه »
تفاصیل آن دردستخط مبارك ازتاریخ چهاردهم جمادی‌الآخرمشروح است در دارالخلافه »
« طهران تشکیل وتنظیم شود .»

« از آنجاکه ترتیب قوانین انتخابات وسایر فصول نظامنامه این مجلس‌شورایملی»
« باید باکمال دقت موافق دستخط مبارك فوق‌الذکر ترتیب شود والبته چنانکه میدانید »
«اتمام این‌کارمستلزم وقت وفرصت معین‌است لهذا برای اینکه اعلیحضرت اقدس‌همایون »
« شاهنشاهی دلیلی واضح وحجتی کافی در تصمیم رأی مبارك خودشان برای تشکیل و »
« ترتیب مجلس شورای ملی بقاطبه اهالی ایران داده باشند چنین مقرر فرمودندکه »
« عجالتاً محل‌موقتی این‌مجلس محترم ملی‌تعیین ودرآنجا باحضورآقایان‌علماء و وزراء »
« واعیان واشراف وتجار واصناف صرف‌شیرینی و شربت شود بدیهی‌است‌که اولیای دولت »
« اهتمام بلیغ خواهندنمودکه لایحهٔ قواعد انتخابات ونظامنامه مجلس شورای‌ملی‌بزودی»
« موافق دستخط همایونی ازچهاردهم جمادی‌الآخر مرتب و اعضای مجلس‌ملی در تهران »
«جمع وبافتتاح این‌مجلس محترم‌مبادرت شودازخداوندمتعال‌خواهانیم‌که درسایهٔ‌بلندپایه»
اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه وسلطانه را برسر قاطبهٔ اهالی ایران‌مستدام و»
« فرزندان وطن مقدس را توفیق بدهد با اولیای دولت تا برای افتتاح ابواب‌نیك‌بختی »
«بروی‌ایرانیان‌بکوشند واین‌دولت‌وملت‌قدیمه‌پنج‌هزارساله‌ایران راباوج‌سعادت برسانند. »

کارشکنی‌های درباریان

بدینسان مشروطه در ایران پدید آمد . ولی مردم بسیار دور میبودند و معنی و ارج آنرا نمیدانستند ، وخود درمانده بودندکه چکارکنند . یکی از سبکسریها در ایرانیان ، بویژه‌درتهرانیان ، آنست‌که همینکه یکی دوکسی بکاری برخاستند صدها دیگران

بآن برخیزند ، در این هنگام نیز صدکس شبنامه مینوشتند ، و هرکسی دانسته های خود را بیرون میریختند . بجای آنکه درپی یادگرفتن باشند وبدانندمشروطه چیست، واکنون که آن را بدست آورده اند چکاری بایـدکنند ، و از چه راهی پیش روند ، میدان یافته بخودنماییها میکوشیدند .

مجلس چندگاهه هفتهٔ دو روز بر پا میگـردید . « نظامنامه انتخابات » چندگونه نـوشته شده بود و از رویهمرفتهٔ آنها یك نظامنامهٔ بهتری پدید آوردند و چنین نهاده شد که روز پنجشنبه چهاردهم شهریور (۱٦ رجب) بدستینه شاه رسد و در تهران ببرگزیدن نمایندگان پردازند .

ولی دراین میان داستان دیگری رخ داد ، وآن اینکه دانسته شد هواداران خود ـ کامگی نومید نشده انـد و باین آسانـی نمیخواهند دست از چیرگی بردارند ، و شاه را پشیمان‌گردانیده‌اند واو ازدستینه نهادن به «نظامنامه» باز می‌ایستد ، وفرمانی‌که داده شده آن را بگونهٔ دیگـری معنی میکنند . از آنسوی شنیده شد عین الدوله‌که به اوشان رفته بود بمبارك‌آباد آمده وگفته میشود بشهر خواهد آمد و باز کارها بدست او خواهد بود . ازاین داستان مردم شوریدند وکسانی می‌کوشیدندکه «فتوی» از علماء برای بیرون کردن امیر بهادر ونصرالسلطنه وحاجب‌الدوله ازایران بگیرند .

در نتیجهٔ این هیاهو دولت ناگزیر شد ، باز نرمی نماید و شاه در هفدهم شهریور (۱۹ رجب) بنظامنامه دستینه نهـاد . ازآنسوی دستور بعین الدوله فرستادکـه آهنگ خراسان‌کند .

بدینسان دوباره شورش خوابید ، وچون بنظامنامه دستینه نهاده شده بود در تهران ببرگزیدن نمایندگان « شصت‌گانه » آغازکردند . دولت ایران بشمار دولتهای مشروطه درآمد و روزنامه های مصر وهند واروپاگفتارها دراین باره نوشتند .

لیکن دربار هنوز از ایستادگی نومید نگشته واندیشهٔ رام شدن نمیداشت . اینست چگونگی را بشهرهاآگاهی نمیدادند . درتهران این همه داستانها رو داده بود درتبریز و رشت ومشهد واسپهان وشیراز وکرمان ، مردم چیزی نمیدانستند ، جلوگیری ازتلگراف بحال خود میبود . مشیرالدوله جانشین عین‌الدوله شده وهمان رفتار اورا میکرد. ازاینجا دانسته میشد عین‌الدوله تنها نمی‌بوده و دیگرانی ـ یا بهترگویم : دست های دیگری هم کار میکرده‌اند وجلو توده را میگرفته‌اند .

دستخط های شاه که میبایست در همه جا بدیوار ها چسبانیده شود نشده ، و بر ـ گزیدن نمایندگان‌که میبایست در همه جـا آغازد نیاغازیده ، و شهر ها بیکبار نا آگاه میماندند . درتهران مشروطه داده شد و مجلس چندگاهه بازگـردیده ، ولی در شهر هـا همچنان آیین خـود کامگـی بکار بسته میشد. روزنامه های اروپا از شـورش ایران و از مشروطه آن سخن میراندند ولی درتبریز ودیگر شهرهاکه روزنامه میبود یك آگاهی در

این باره نمیتوانستند داد .
پیدا بودکه دولت گردن نگزارده و برآنست که اگر تواند ، این دستگاه را از



پ ۳۲
این پیکره نشان میدهد انبوه بست نشینان را

تهران نیز برچیند . کوشندگان این را نمیدانستند و بفیروزی خود شاد کام گردیده به برگزیدن نمایندگان میکوشیدند . شاه همچنان دلبستگی بقانون ومجلس مینمود ، وکسانی را ازشاهزادگان ودیگران که نمیخواستند همراهی در کار نمایند ، نکوهش میکرد ، و بارها میگفت که از درون دل با پیش‌آمد همراه است ، ولی نتیجه‌ای از این گفتار وکردار اودیده نمیشد ، وپیداست که رشتهٔ کارها تنها دردست او نمیبود .

کوتاه سخن : در نتیجهٔ کوششهای مردانه وبخردانهٔ یکسالونیم دوسید وهمدستان ایشان ، مشروطه در ایران پیداشده ، ولی یك تکان دیگری میخواست که آن را روان گرداند وپیش برد ، واین‌تکان را تبریز بگردن گرفت که با یك‌جنبش ناگهانی ، آخرین امید درباریان را ازمیان برد ، وآواز کوشندگان تهران را بهمه جا رسانید . ما میباید داستان تبریز وجنبش آنرا جداگانه نویسیم ، واینست این‌گفتار را در اینجا بپایان می ـ رسانیم . لیکن پیش ازآنکه خامه را بزمین گزاریم می‌باید بازچند سخنی از حبل‌المتین برانیم . دارند؛ این روزنامه نمونهٔ روشنیست از کسانیکه نان خوردن را بـا کوشش در راه توده درهم آمیزند ، یا بهتر گویم کوشش درراه توده را دستاویز نان‌خوردن‌گیرند ، وچون اینگونه کسان در ایران بسیارند ما برای نشان دادن زشتی‌کار ایشان ، این یکی رادنبال می‌کنیم . گذشته‌از آنکه میخواهیم همهٔ بدیهـا و نیکیها را ، در زمینـهٔ جنبش مشروطه خواهی ، تاآنجاکه میتوانیم باز نماییم .

این روزنامه که بپاس پولهای عین‌الدوله ،آن دشمنیهای پست‌نهادانه را با کوشندگان مینموده ، چون روتر آگاهی از افتادن عین‌الدوله داده خودداری نتوانسته وچنین‌نوشته:

« آنچه را که مخبر روتر و اخبارات خارجه در بارهٔ خلع شاهزاده عین‌الدوله اتـابك و صدر اعظم نوشته ، مقرون بصواب نیست . شاهزاده را از صدارت خلع نکردند . چنانکه موثقاً اطلاع‌داریم‌ازچندی‌باین طرف‌مکررشاهزاده‌استعفا ازصدارت‌داده‌قبول نمیشد،این‌دفعه چون علماء واصلاح خواهان هم مخالف بودند ، استعفای ایشان را دولت قبول کـرد ، نه اینکه ایشان راخلع‌کردند ».

ازآنسوی چون دیده‌کار از آنجا گذشته ، از این زمان ، آغاز کرده که دلبستگی بمشروطه از خود نشان دهد ، و بلکه به این اندازه بس نکرده براهنماییها پرداخته ، و پیاپی گفتارها نوشته‌که چنین‌کنید وچنان‌کنید ، ودراین میان‌خواسته پرده‌پوشیها بزشتکاری خودکند وچنین وانموده که « آگهـی نگاران » دروغ می‌نوشتند . بیشرمـانه تر از همه آنست که کسیکه دیروز آنهمـه هواداری از دولت مینمود وجنبش دوسید و دیگـران را بدانسان می‌نکوهید ، این زمان بیکبار وارونه کاری نموده و گفتار ها می‌نویسد که همهٔ گناهها بگردن دولت بوده ، و دولتیان نمیگزاردند ایران پیش‌رود ، تا آنجا که‌مینویسد:

« اگر گفته شود قصور از ملت می‌باشد ، بحضرت عباس دروغ است . همه از عدم علـم و بی‌تجربگی وخود غرضی‌رجال بوده‌وهست . . . »



پ ۳۳

این پیکره نشان میدهد جشن و چراغانی شب ۱۴ جمادی‌الثانیه را که زنان هم بوده‌اند .

گفتار سوم

تبریز چگونه برخاست ؟

در این گفتار باز نموده میشود حال آذربایجان
در پیش از مشروطه ، و سخن رانده میشود .
ازگزارش جنبش مشروطه، از زمان برخاستن
تبریز تا هنگام مرگ مظفرالدینشاه .

چنانکه دیدیم جنبش مشروطه را تهران پدید آورد ، ولـی پیش رفت آنرا تبریـز بگردن گرفت . ما داستان را تا داده شدن فرمان مشروطه ، و نوشته گردیدن و دستینه یافتن نظامنامهٔ انتخابات ، و آغازکردن بکار برگزیدن نمایندگان تهران ، پیش‌آمدیم. تا اینجا تنها تهران‌کار میکرد ، ولی از اینجا تبریز پا بمیان نهاد و سنگینی بیشتر بار را بگردن گرفت .اینست میبایددراینجاازجنبش تبریز وازکوشش‌هایآن بسخن‌پردازیم .

لیکن میباید رشته تاریخ را بریده ودراینجا هم‌دیباچه‌ای پردازیم‌وحال آذربایجان را در سالهای پیشتر از جنبش مشروطه باز نماییم ، و انگیزه هایی راکه برای‌تکان مردم در اینجا ، درمیان میبوده روشن‌گردانیم . در اینمیان میدان خـواهیم داشت‌که برخی‌از گرفتاریهای ایران وچندی ازحالهای ایشان را نیزبجستجوگزاریم .

گفتیم : ایرانیان ، ناآگاه ازپیش‌آمدهای جهان وتکان اروپا ، روز میگزاردند تا از زمان سپهسالار قزوینی بیداری درایران‌آغازید، واززمان داستان امتیازتوتون‌وتنباکو تکانی در توده پدید آمد ، و آن تکان وبیداری در پیشرفت میبود تا بدانسان بمشروطه‌ـ خواهی انجامید .

پیداست‌که همهٔ شهرها ،کم یا بیش ، بهره از آن تکان می‌یافتند ، و آذربـایجان هم بی‌بهره از آن نمیبود . چون‌پس ازپایتخت بزرگترین شهرایران تبریزشمرده میشد ، و ولیعهد همیشه اینجا می‌نشست ، و پیوستگی بـا تهران همیشه درمیان میبود ، از اینرو با همه دوری ، ازچیزهایی‌که در پایتخت رخ میداد و مایهٔ بیداری مردم میشد . ناآگـاه و بی‌بهره نمی‌ماند ، از اینسوی انگیزه‌هایی برای بیداری ، خـود این را در میان میبود که نزدیکیش بقفقاز و خاك عثمانی باشد ، و اینها آمادگی و بیداری آذربایجانیان را بیشترمیگردانید .

قفقاز را از آذربایجان یکرودی (ارس) جدا میگرداند ، و اینست آنرا در اینجا

«اوتای» (آنور) نامیدندی ، و سالانه گروه انبوهی از مردم ، از بازرگانان و سوداگران وکارگران بآنجا رفتندی، و هریکی پس از چندسال ماندن باز گردیدندی ، و آنچه را که از چگونگی روستان و روسیان و دیگر اروپاییان شنیده و یا دیده بودند بارمغان آوردندی . همین‌کار راکسانیکه باستانبول رفتندی‌کردندی .

آذربایجانیان در بازرگانی وفرستادن‌کالا بکشورهای بیگانه ، ازهمهٔ‌مردم ایران جلوترمیبودند ، ودر همهٔ‌کشورهای قفقاز از تفلیس و باکو وباتوم و عشق‌آباد و دیگرها رشتهٔ بازرگانی را بیشتر ، اینان دردست میداشتند . همچنین دراستانبول ودیگرشهرهای عثمانی وبرخی ازشهرهای اروپا در بازرگانی دست‌گشاده داشتندی .

این بازرگانان ، در سایهٔ آنکه‌رنج بخود آسان گرفتندی و بسفرها رفتندی ، از یکسوداراك اندوختندی وباپیشانی‌گشاده‌زیستندی ، و ازیکسوآگاهی ازجهان و زندگانی پیداکرده وبکشور و پیشرفت آن دلبستگی بیشتر داشتندی . این گروه بازرگانان در آذربایجان ، خود یك‌گروه‌کارآمد ارجداری میبودند ، و چنانکه خواهیم دید ، در جنبش مشروطه هم ، در دادن پول و درکوشش بدیگران پیشی وبیشی جستند .

ما دبستان و روزنامه را از نشانهای جنبش و بیداری توده شمردیم ، و این را هم گفتیم‌که دبستان نخست از آذربایجان ، یا بهترگویم از شهر تبریز ، آغازید، وسپس از اینجا بودکه به تهران ودیگرشهرها رسید .

اما روزنامه : چنانکه‌گفتیم نخستین روزنامه ها رسمی میبود . در تبریز هم ، در زمان ولیعهدی مظفرالدین میرزا روزنامه‌ای بنام «ناصری» با دست ندیمباشی نامی نوشته میشده . سپس‌که روزنامه های دیگر پیدا شده ، در اینجا هم تبریز پیشی پیدا کرده. زیرا ، تا آنجاکه ما میدانیم ، نخستین روزنامه از اینگونه ، «اختر» بوده‌که‌کسانی از تبریزیان آنرا در استانبول مینوشته‌اند .

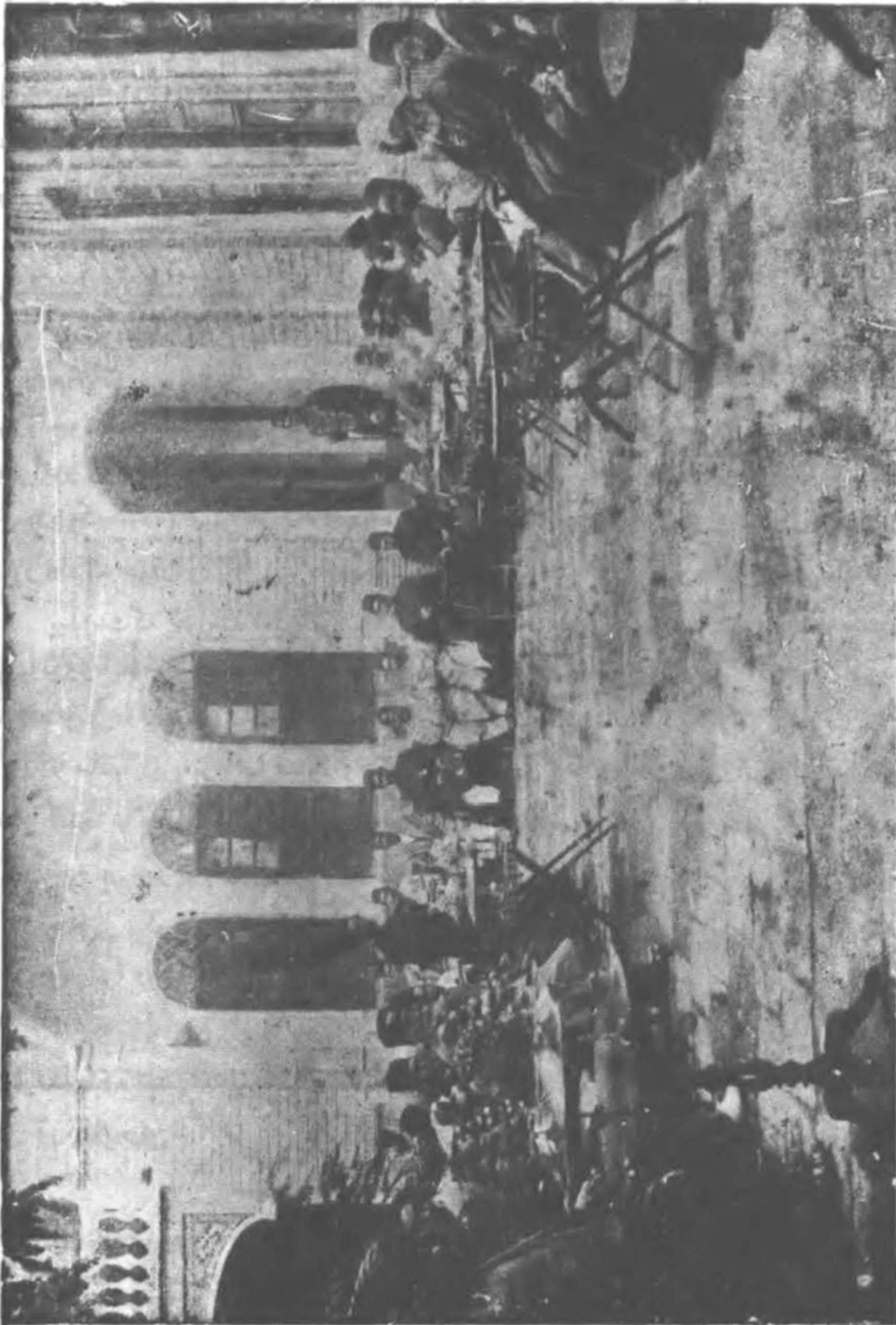
اگر از روزنامهای خود شهرها گفتگوکنیم و تهران را با تبریز بسنجیم،راست‌است که «تربیت» در تهران جلوتر آغازیده ، و «الحدید» تبریز پس از آن بوده ، چیزیکه هست «الحدید» را بپای تربیت نتوان برد .

رویهمرفته آذربایجان ، بویژه شهرتبریز، برای بیداری آماده‌تر از دیگر جاها میبود . ما پیش آمد شوریدن به «امتیاز توتون وتنباکو» را نخستین تکان در توده ایران شمرده‌ایم . چنانکه‌گفتیم ، در آن شورش ، پیشگام تبریزیان گردیدند و این نمونه ای از آمادگی ایشان میباشد .

چیزیکه هست در تبریز یا آذربایجان ، پیشوایانی همچون دو سید ، پیدا نشدند و این‌مردان‌گرانمایه بهره تهران بودند . در تبریز در آخرهای زمان ناصرالدینشاه‌مجتهد آذربایجان حاجی میرزا جواد میبود . این مرد در فزونی پیروان و چیرگی بمردم ، در میان همکاران خود ،کمتر مانند داشته . سخنش در همه جا می‌گذشته ، و دولت پاسش

میداشته ، ومردم جانفشانیها در راهش مینموده‌اند . ولی این مردکسیکه معنی کشور و توده بداند وپروای چنین چیزهاکند نبوده .

من زمان اورا ندیده‌ام وخودآگاهی ازو نمیدارم ، ولی ازداستانهایش نیك میدانم



پ ۳٤

این پیکره نشان میدهد بخشی از نشست روزگشایش مجلس چندگاهه را

که از این چیزها آگاهی نمیداشته ، وجزسروری وفرمانروایی خود را نمیخواسته.راستی اینست‌که در آن زمان یك دولت بوده ویك شریعت . روشنتر گویم : یکسو ناصرالدینشاه فرمان میرانده بنام دولت ، ویکسوملایان فرمان میرانده‌اند بنام شریعت ، و ایـن دو ، چون همیشه با هم درنهان وآشکارکشاکش میداشته‌اند ،ازاینروملایان هرچه بفرمانروایی خود افزودندی آن را پیشرفت شریعت نام نهادندی ، و مردم نیز جزاین نخـواستندی و ندانستندی . اما اینکه‌کشور را دشمنانی هست ومی‌باید اندیشهٔ آنان هم‌کرد، و یا اینکه کشور را قانونی دربایدکه ستم‌کمترباشد، ودیگرمانند اینها ، چیزهاییست‌که‌حاجی میرزا جواد ومانندهای اوهیچ نمیدانسته‌اند .

در زمان او یکداستانی رخ داده‌که از یکسو سر سپردگی مردم را باو چند برابر گردانیده وازیکسو بخامی وناآگاهی خود او بسیار افزوده . چگونگی آنکه جوانی از تبریز بقفقاز رفته ودرآنجاکار میکرده وچنین رودداده‌که‌کسی راکشته و یا گناه دیگری نزدیك بآن‌کرده ، و این بوده اوراگرفته و بسیبریا فرستاده بوده‌اند . مادرجوان‌بحاجی میرزا جواد پناهیده و ازو رهایی پسرش را میخواهد . حـاجی میرزا جـواد تلگرافـی بامپراتور روس فرستاده رهایی آن جوان را درخواست مینماید ، (و دانسته نیست این برهنمایی‌که بوده) وپس ازچند روز پاسخ میرسدکه امپراتور درخواست او را پذیرفت و دستور دادکه جوان را از سیبریا خواسته روانه ایرانش‌گردانند وبمادررش برسانند .

پیداست‌که خواست امپراتور چه بوده وبهرچه‌دلجویی‌ازمجتهد آذربایجان‌مینموده . ولی آنروز اینها را نمیدانستند ، ومردم معنی دیگری فهمیدند و آنرا از «قوت شریعت» شمردند و در دلبستگی بحاجی میرزا جواد پافشارترگردیدند .

تا سالها این بزبانها میبود : «قوت شریعت در زمان حاجی میرزا جوادآقـا میبود که از اینجا تا پترزبورگ حکم میراند» . بیگمان او خود نیزجزاین معنی را نمیفهمیده و از آنچه در زیرپردهٔ این دلجویی نهان میبود آگاهی نمیداشته .

ما ازو نکوهش نمینماییم . زیرا ستمگری یا بدی دیگری نشنیده‌ایم . ناآگاهیش را می‌نویسیم ، وهمه مجتهدان آذربایجان همچو او ناآگاه میبودند .

کشاکشهای کیشی در آذربایجان

از اینسوی گرفتاریهای‌کیشی که بزرگترین انگیزه بی‌پروایـی ایرانیان بکارهای زندگانی همان بوده در آذربایجـان سختی و فزونی میداشت . داستان سنی‌وشیعی‌که ازرمان شاه‌اسمیل‌وسلطان سلیم رنگ سیاسی بخودگرفته ودر میان دو توده ایرانی وعثمانی مایه‌کینه ودشمنی‌گردیده بود وهمیشه اندیشه‌ها را بخود پرداخته‌میداشت ، در آذربایجان سخت‌تر ازهمه جا میبود .دراینجا درنتیجه خونریزیها وکشتارها وتاراجهای پیاپی‌که از زمان صفویان و پس ازآن رخ داده بوده‌کینه بی‌اندازه گـردیده و مایه رواج یکـرشته کارهای بیخردانه شده بود .

ایرانیان که شیعی میبودند ، اگر حساب کنیم ، بی گمان یك چهار یك سال را با کارهای کیشی بسردادندی . سینه‌زدندی، نالیدندی، گریستندی،زیارت آشورا خواندندی ، بدعای ندبه پرداختندی ، در پای منبرها نشسته گوش به « فضایل اهل بیت » دادندی ، پول گرد آورده بزیارت‌رفتندی . گذشته ازاینها یکرشته‌کارهایی بنام « تبری » داشتندی . هرسال نهم ربیع‌الاول را عید گرفته و بازارها را بستندی ، و خرد و بزرگ بکارهای بیخردانه ای برخاستندی . بنوشته مجلسی و دیگران ، در آن سه روز بکسی گناه نوشته نشدی .

بنوشتهٔ این ملایان ، پس از مرگ پیغمبر اسلام جانشینی از آن دامادش‌علی بوده، و سه خلیفه با زور ازدست او گرفته‌اند، و همه بدیها درجهان‌ازاین یك‌کارایشان‌برخاسته، و همه گناهان بگردن‌آن سه تن ، بویژه بگردن دومین ایشان میباشد ، اینست شیعیان سر هرکار بدی یاد آنان کردندی و نامهاشان ببدی بردندی . مردمی با این باور ، پیداست که چه حالی داشتندی و از پرداختن بکار زندگانی وکشور تا چه اندازه‌دور بودندی .

همه این‌کارها وکینه‌ها و باورها درآذربایجان بیشتر ازسایرجاها بودی. نمایشهای محرمی تبریز که من خود بدیده دیده ام ــ از دسته بستن ، و سر شکستن، وزنجیر زدن، و سینه‌کوفتن ، وحجله آراستن ، وعرب شدن، وزینب‌گردیدن ومانند اینها۔ خود داستان درازیست و برای باز نمودن آن بسخن بسیاری نیاز است . در اینجا بیش ازسه یك سال با این‌کارها گذشتی .

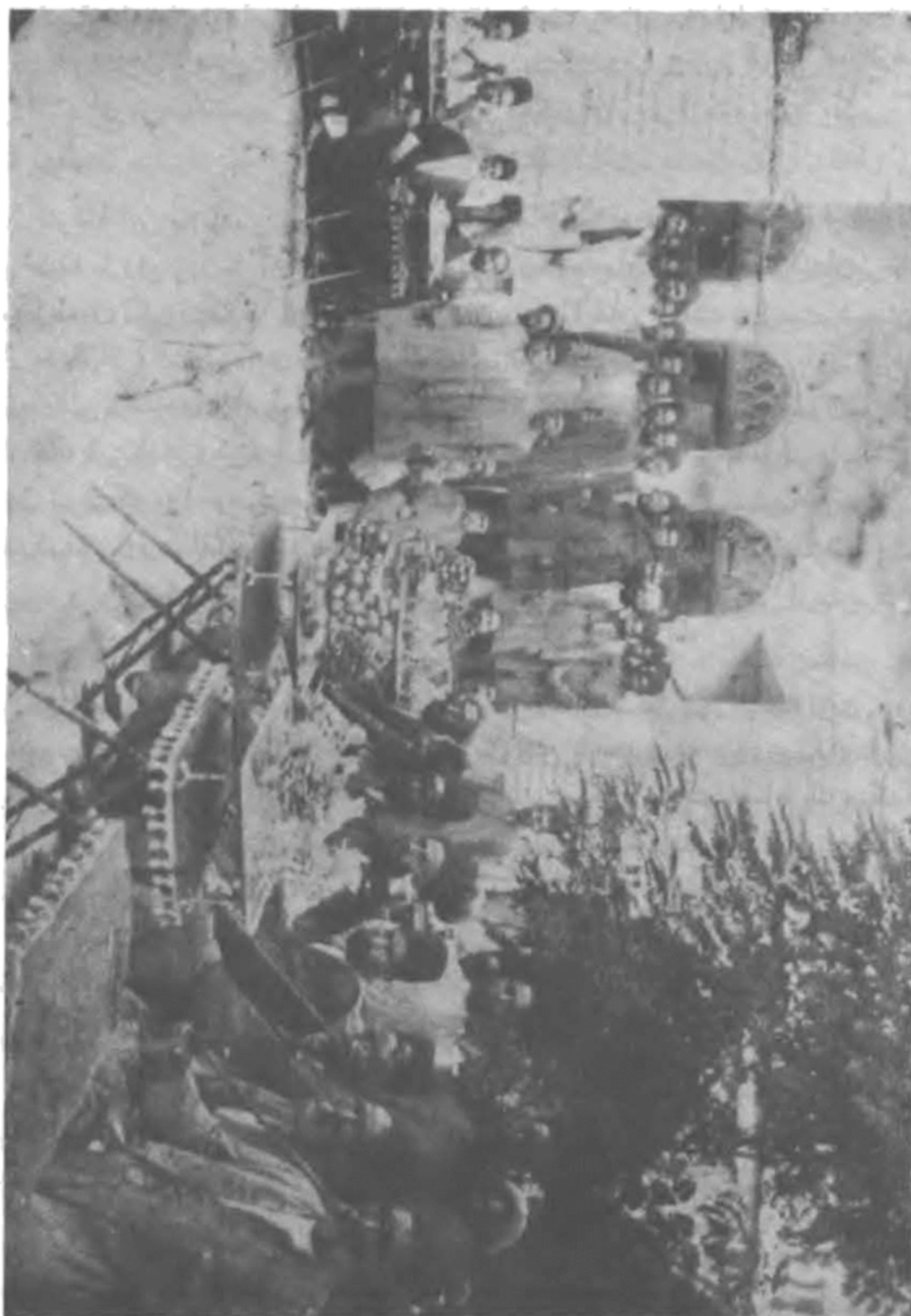
در نهم ربیع‌الاول . گذشته از بدیهای دیگر رفتار شگفتی در اینجا بودی ، و آن اینکه مردم یکدیگر را خیسانیدندی . آنروز هرکس یارستی آب بروی دیگری‌بریزد و سراپایش را ترگرداند . یکی‌که ازکوچه می‌گذشتی دیگری از پشت بام یك دیگ آب بسر او ریختی ، یا از جلو با جام آب برویش پاشیدی . کسانی‌دسته شدندی و نزدیك‌جویی یا حوضی ایستادندی و رهگذران راگرفته و بآب انداختندی طلبه‌ها مدرسه ها را فرش گسترده و بجشن و شادی برخاستندی و کسانی فرستاده و توانگران را از خانه هاشان کشیده و بآنجا بردندی و پول از آنان گرفتندی و یابحوض انداختندی دانسته نیست‌این رفتار ازکجا پیدا شده بوده .

درویشان «تبرایی» »که درزمان صفویان پدید آمده و بجلو اسب وزیران و امیران افتاده ، ویا در میان مردم بسرپا ایستاده ، زبان ببدگوییها از مردان تاریخی آغازاسلام بازکردندی ، تا این زمان بازمانده و هنوزکسانی از آنان بنام « لعنتچی » در بازارها دیده شدندی .

آذربایجان‌که بکردستان پیوسته و یك بخشی هم از آن کردنشین میباشد ، این کارها درآن یك زیان بزرگ دیگری دربرداشتی وآن فزونی‌کینه‌کردان سنی‌بودی .

این داستان سنی و شیعی است . گذشته از این یك‌گرفتاری دیگری بنام شیخی و

متشرع و کریمخانی در میان بودی . در زمان فتحعلیشاه شیخ احمد احسایی یکی از مجتهدان عراق‌میبوده‌ودرایران ودیگرجاها شاگردان بسیارمیداشته ، او بیکرشته سخنان نوینی برخاسته ودیگرمجتهدان با وی دشمنی نموده او را بیدین خوانده‌اند ، و نتیجه



پ ۳۵

این پیکره بخشی از نشست با شکوه روزگشایش مجلس چندگاهه را نشان میدهد

آن گردیده که در میان ایرانیان دو تیرگی پیدا شده . یکدسته پیروی از شیخ نموده و « شیخی » نامیده شده اند و دسته دیگری در برابر آنان خودرا « متشرع » خوانده اند . در تبریز درمیان دوتیره ، جنگ وخونریزی پیش آمده وتادیرگاهی مردم ایمنی نداشته اند. هنوز مسجدی درتبریز « قانلو مسجد » (مسجد خونین) نامیده میشود و چنین میگویند که درآنجا بنام شیخی ومتشرع خونریزی رخ داده .

پس از شیخ احمد جانشین او سید کاظم رشتی بوده . ولی پس ازو بازکشاکش پیداشده ، و حاجی محمد کریمخان درکرمان بدعوی جانشینی برخاسته و خود چیزهای دیگری بگفته‌های شیخ افزوده ، و در تبریز حاجی میرزا شفیع او را نپذیرفته و بهمان گفته‌های شیخ ایستادگی نشان داده ، و نتیجه آن گردیده که در تبریز و شهرهای دیگر آذربایجان مردم بسه تیره گردیده اند : شیخیان یا پیروان حاجی میرزا شفیع ، کریمخانیان یا پیروان حاجی محمدکریمخان ، متشرعان یادشمنان آن دودسته وپیروان دیگرملایان .

در سالهای پیش از مشروطه که ماگفتگو از آن میداریم ، دیگر میانهٔ اینان زد و خورد وخونریزی نبودی . ولی سه دسته ازهم جدازیستند ، بدینسان که بخانه‌های یکدیگر آمد ورفت نکردندی ، ودختر از یکدیگر نگرفتندی ، و مسجدهاشان جدا بودی ، و هر ساله دررمضان بالای منبرها گفتگوهای کیشی وبدگویی ازهمدیگررا بمیان آوردندی .

اما پیشروان اینان ، چنانکه گفتیم شیخیان پیروان حاجی میرزا شفیع بودندی که پس ازوپسرش حاجی میرزا موسی جانشین گردیده وپس ازو نوبت بمیرزا علی آقاثقة‌الاسلام رسیده بود . اینان چند مسجد بزرگی را دردست میداشتند و در رمضان و دیگر هنگامها در آنها گرد می‌آمدند . جز از خاندان ثقة‌الاسلام ملایان دیگری نیز ـ در تبریز و نجف ـ میداشتند .

کریمخانیان پیروان کریمخان وخاندان اومیبودند وآنان چون درکرمان نشستندی برای راهبردن پیروان در تبریز ، کسانی را نماینده گماردندی . در زمانیکه مشروطه برخاست این نماینده حاجی سیدمحمد قره‌باغی می‌بود ، ولی پس ازچند سالی اوچون مرد ، شیخ علی جوان جانشین گردید .

متشرعان که دسته انبوه اینان میبودند پیروی از ملایان دیگر میکردند . اینان پیشوایان بزرگترشان علمای نجف وکربلا شمرده شدندی که بایشان « تقلید » نمودندی و رساله های ایشان بکار بستندی . ولی در هرشهری نیز مجتهدان و ملایان بسیاری برای راه بردن مردم بودندی ، وبرخی ازاینانست که داراك بسیار اندوختندی ، ونوکران و بستگان فراوان از طلبه‌ها و سیدها گرد آوردندی ، و دستگاه فرمانروایی گسترده در برابر دولت بالا افراشتندی . اینگونه مجتهدان از ردهٔ « اعیان » بشمار رفتندی .

در تبریز ، از صد سال باز ، اینگونه پیشوایی و فرمانروایی ، از آن خاندان میرزا احمد بودی . اینان از صدسال باز ، داراك بسیار اندوخته ودیه های بسیار بدست

آورده ، واز هرباره ریشه دوانیده بودند . چنانکه گفتیم در زمـان ناصرالدینشاه ، رشته دردست حاجی میرزا جواد میبودکه نزدیك بسی‌سال پیشوایی و فرمانروایی‌کرد ، و چون اودر سال ۱۲۷٤ (۱۳۱۳) درگذشت ، نوبت به‌پسرش میرزا رضـا رسید ، و چون پس از سه سال این هم درگذشت ، برادر زاده حاجی میرزا جواد ، حاجی میرزا حسن مجتهدکه از نجف بازگشته بود ، بنام مجتهد رشته را بدست آورد ، واز آن سوی برادر زادهٔ این، حاجی میرزاکریم ، بنام « امامجمعه » بکار پرداخت .

در سالهای پیش از مشروطـه ، ایـن دو تن میبودنـد و هریکی داراك بسیار و دستگاه بزرگی میداشتند، وعموو برادرزاده بایکدیگر همچشمی وکشاکش نیزمی‌نمودند.

ازآنسوی مجتهدان دیگری نیز از میرزا صادق‌آقـا و برادر اوحاجی میرزا محسن وحاجی میرزا ابوالحسن انگجی ودیگران نیزمیبودند.

گفتگو از رفتار و زندگانی اینان بسخن بس درازی نیازمند است ومارا در اینجا چنان میدانی نیست . آنچه می‌باید گفت اینستکه اینان ، چه ‌نیکان و چه بدانشان ، جـز بزیان مردم نمیبودند . اینان از جوانی بمدرسه رفته وزمانی درایران وزمانی در عراق درس خوانـده ، ویکرشته آموزاكهایی ، ازکیش شیعی و اصول وفقه و حدیث و قرآن ، یادگرفتندی ، و بگمان خود « جانشین امـام » شده بازگردیدنـدی . کنون آزمندان و بدانشان ، آن آموزاکها را افزاری برای پول اندوزی و چیرگی‌گرفتندی ، و مـردم را زیردست خودگردانیدندی ، و نیکانشان پافشاری بیاد دادن همان آموزاکها بمردم‌نموده، وآنانرا با یکرشته‌کارهای بیهوده‌ای ، ازگریستن وسینه زدن وبزیارت‌رفتن ودعای ندبه خوانـدن و مانند اینها واداشتندی ، و یـا آتش‌کینه هـای کیشی را در دلها فروزانتر گردانیدندی . بدان بآن سان ، ونیکان باینسان مردم را سرگرم‌گردانیده از یادکشور و توده باز داشتندی .

راست است نیکانشان یکرشته نیکیها نیز از راستگویـی و درستکاری و نیکی بدیگران ومانند اینها ، بمردم آموختندی وازاینروکسان سودمندی بودندی . چیزیکـه هست رویهمرفته زیانشان بیش از سودشان درآمدی .

اینان ، چه‌بدان وچه نیکان ، هیچگاه بیاد نیاوردندی ،که این‌کشور راکه مادرآن آن میزییم ، دشمنانی هستکه ببردنش میکوشند و میباید ما را نیز بنگهداشتنش‌کوشیم و همواره بیدار باشیم وبسیج افزارکنیم ـ چنین چیزی را نه خود اندیشیدندی ، و نه اگر کسی‌گفتی‌گوش دادندی . بسیاری از آنـان چنین سخنانـی را « بیدینی » شماردندی و بیخردانه مردم را ازآن بازداشتندی ، و این بودکه‌کتابهای طالبوف و سیاحتنامه ابراهیم بیك را بنزدیك نگزاردندی . بارها دیده شدی‌کـه در نشستی با بودن ملایی چنین سخنی بمیان آمدی ، وملا روترش‌کردی و جلوگرفتی ، ویا در پاسخ چنین‌گفتی : « این مملکت شیعه را صاحبی هست . او خودش نگه میدارد » . یـا چنین‌گفتی : « قلب پادشاه در دست

خداست ، دعاکنیم خدا اورا بمملکت مهربان گرداند» . درتبریز تنهاکسی که‌چنین نمیبود شادروان‌ثقةالاسلام است‌که از او سخن‌خواهیم‌راند .



پ ۳۶
این پیکره بخشی از جشن با شکوه‌گشایش مجلس چندگاهه را نشان میدهد

کشته شدن میرزا آقا خان کرمانی و یاران او

مردم آذربایجان با آن آمادگی برای بیداری وباآن انگیزه‌های ویـژه ای‌که در میان میبود ، در زیر سنگینی ایــن گرفتاریهـا تکانی‌بخودنمیتوانستندداد ، وهمچنان میزیستند تازمان‌مظفرالدین شاه که پسرش محمد علیمیرزا ولیعهد شد و کارهای آذربـایجان باو سپرده گردید ، از یکسو ستمگری و بدی خـود او، و ازیکسو برخی پیش‌آمدها ، خواه وناخواه ، مردم را بزبان آورد وتکان‌داد .

یك پیش‌آمد دلسوزی ، درآغاز ولیعهدی محمد علیمیرزا ، کشته شدن میرزاآقـا ـ خان‌کرمانی و حاجی شیخ احمد روحی وحاجی میرزا حسنخان خبیرالملك بودکه‌هرسه را در یکجا درتبریزکشتند . میرزاآقا خان وحاجی شیخ احمد داستان درازی میدارند .در جوانی ازکرمان باسپهان واز آنجا بتهران آمده‌اند واز اینجا روانه‌استانبول گردیده‌اند و در آنجا چند زبانی، ازانگلیسی وفرانسه‌ای‌وترکی‌ـعثمانی یادگرفته‌اند. اینان‌پیشرفت اروپا ونیرومندی دولت های اروپایی را دیده و از اینسو باشفتگی‌کار شرق و درماندگی شرقیان مینگریسته‌اند ودلهاشان بدرد میآمده و دست و پایـی میزده‌انــد ، و در اینمیان خود نیز ازحالی بحالی میافتاده‌اند . نخست درایران ، همچون‌دیگران،شیعی‌میبوده‌اند ، سپس در آنجا ازلی‌گردیده‌اند و دختران صبح ازل را بزنـی گــرفته‌اند ، سپس بیکبار بیدین‌گردیده وآشکاره «طبیعی‌گری» نموده‌اند ، و در پایان‌کار بسید جمال‌الـدین اسد ـ آبادی پیوسته و باز بمسلمانی‌گراییده ، و بهمدستی او به « اتحاد اسلام »کــوشیده‌اند . هریکی نیزکتابهایی نوشته‌اندکه شناخته میباشد .

اما خبیرالملك ژنرال‌کونسول ایران در استانبول میبوده و او نیز با سید جمال‌و اینان همدستی مینموده ، و سه تن بنام « اتحاد اسلام » نامه هایی بایران، باین‌وآن، می نوشته‌اند . بیچارگان خود را بآتش زده وبرای رهایـی این توده‌ها بهر چــاره‌ای دست می‌یازیده‌اند .

در سال ۱۲۷٤ (۱۳۱۳)که آخرین سال پادشاهی ناصرالدینشاه میبود، علاءالملك سفیر ایران‌"دستگیرگردانیدن اینان را ازدربار عثمانی خواست ، و چنانکه در تـاریخ ـ بیداری نوشته ، بسلطان چنین وانمود که در شورش ارمنیان که سال پیش از آن رو داده بوده ، اینان دست داشته‌اند .

با دستور سلطان ، این سه تن راگرفته به طربزان فرستادند ، و در آنجا بزندان انداختند ، وچون در همانسال‌کشته شدن ناصرالدینشاه با دست میرزا رضاکــرمـانی رخ داد ، و در آن باره بسید جمال‌الدین بدگمانیها میسرفت ، از اینان هم چشم نپوشیدند. بخواهش دولت آنانرا تا مرز آورده و بایرانیان سپردند ، وازآنجا به تبریزآوردندوهر سه را بکشتند وچون وزیراکرم‌که در آنزمان « نایب‌الحکومــه » آذربایجــان میبوده و از چگونگی‌کشته شدن اینان نیك‌آگاه‌گردیده ، یادداشتی درآن باره به نزد ناظم‌الاسلام

نویسندهٔ تاریخ بیداری فرستاده ما نیزهمانرا دراینجا میآوریم . چنین مینویسد :

یك روز محمد علی میرزاکه آن ایام تازه ولیعهد شده بود بنده را خواسته تلگرافی از مرحوم میرزا علی اصغرخان‌امین‌السلطان نمودکه سه نفر مقصر از اسلامبول می آورند سی نفر سوار بفرستید در آواجق چالدران‌که سرحد ایران و عثمانی است مقصرین را تحویل گرفته به تبریز بیاورند بنده هم رستم خان قراجه داغی راباسی سوار روانه نموده رستمخان قریب یکماه درسرحد معطل شده از حضرات خبری نشد مشارالیه بدون اجازه به تبریز مراجعت نمود . محمد علی‌میرزا تلگرافی بطهران‌کردکه‌رستمخان یکماه درسرحد معطل و چون ازحضرات خبری نشده مراجعت به تبریزکرده ست .

از تهران جواب دادندکه مقصرین این روزها بسرحد وارد میشوند معجلا رستم ـ خان را بسرحد مراجعت دهید مجدداً رستم خان را روانه‌کردیم بنده هم نمیدانستم‌که‌این مقصرین‌کیها هستند وتقصیرشان چیست .

دو سه دفعه هم از محمد علیمیرزا تحقیق‌کردم‌گفت منهم‌نمیدانم ولی‌محققاً میدانسته چون از بنده ظنین بوده نمیخواست بگوید و از اینجا سوء ظن اوکه حسن ظن بوده معلوم میشود حضرات راکه وارد مرند دومنزلی‌تبریز نمودند محض احتیاط‌کهمبادا اسباب فرار یا استخلاص آنها فراهم بیاید اسکندر خان فتح السلطان کشیك چی باشی خود را هم با جمعی سوار بمرند فرستادکه در معیت رستمخان با هم باشند .

همچنین چون بنده نایب‌الحکومه بودم و اختیار محبوسین انبار دولتی را داشتم حضرات را بمن‌نداد . خود محمدعلی میرزا خانه‌ای در محلهٔششکلان داشت‌بجهت‌ناتمامی تعمیرات عمارت دولتی در همان عمارت و خانهٔ مخصوص خود می‌نشست شبانه بدون‌اطلاع بنده حضرات را وارد نموده و در خانهٔ اختصاصی خود حبس نمود که بنده هم نتوانستم آنها را ملاقات وازحال آن بیچاره‌ها مطلع شوم .

در این‌بین ازپاره‌ای‌جاها تحقیقات‌لازمه را نموده و در صدد استخلاص‌آنها برآمدم حتی بیکی از قراولها ده تومان داده قلمدان و کاغذی بحضرات رساندم که از محبس بمرحوم میرزا آقای مجتهد پسرمرحوم حاجی میرزا جواد آقا و سایر علماءکاغذالتجاء نوشته و استخلاص خود را بخواهند و آنها هم‌بعلماءکاغذ نوشته توسط همان قراول‌کاغذها بعلماء رسید بنده هم خیلی طالب و مایل بودم که با حضرات ملاقاتی کنم یك روز وقت غروب نمیدانم برای چه‌کاری از دارالحکومه بخانه محمد علی میرزا رفته دیدم تنها در اطاق‌کتابی میخواند به بنده هم اجازه جلوس داده‌گفت این‌کتاب را یکی‌از این سه نفر محبوس‌که اسمش میرزا حسنخان است برای ایران قانون نوشته کتاب را داد دست بنده من هم چند سطری خوانده بعدگفت شما این محبوسین راندیده‌اید جان من‌امشب بمحبس رفته آنها را استنطاق‌کنیدگفتم باین شرط میروم که یکنفر با من بیاید خودتان هم در پشت در ایستاده هرچه صحبت میکنم‌بشنوید قبول‌کرد محمد علی میرزاو بنده واسکندرخان

فتحا لسلطان و میرزا قهرمانخان نیر السلطان رفتیم بمحبس خودش پشت در ایستاد ما سه نفر وارد زندان شدیم دیدم این بیچاره‌ها تازه از نماز فارغ و هنوز



پ ۳۷

این پیکره نشان میدهد دسته کریمخانیان تبریز را با پیشوای ایشان آقا شیخ‌علی‌جوان
(این پیکره دو سه سال پس از آغاز مشروطه برداشته شده)

خلیلی را بپایشان نگـذاشته وسه نفری صحبت میکنند فتـح‌السلطان و میرزا قهرمـانخان روبـروی آنها نشسته بنـده محض اینکه نمیخواستـم محمـد علـی میـرزا حال ملالت مرا ببیند گـوشه محبس نشسته محمد علی میرزا هـم از سوراخ در نگاه میکرد فتح السلطان و میرزا قهرمان خان بـا حضرات بنـای صحبت‌گذاشته بعد از ربع ساعت گفتم منهم میخواهم باشماقدری صحبت کنم‌گفتند شما میرزا محمود خان حکیم فرمانفرما هستید‌گفتم می بینید‌که لهجه من ترکی ویکی از نوکر های ولیعهدم قوطی سیگار خود را درآورده بهریك یك سیگار تعارف نموده خود هم سیگاری دست گرفته مشغول صحبت شدیم باایما واشاراتی‌که لازم بود حضرات حبسی مرا شناختند صحبت ازمرحوم آقاسید ـ جمال الدین انداختم‌که در کجا با او آشنا شدید‌گفتند در استانبول برای اتحاد اسـلام مجلسی تشکیل شده بود وایشان رئیس بودند ماهم از اعضای مجلس در آنجا آشنا شده‌ایم بنده صحبت راکشیدم بفواید اتحاد اسلام و نتیجهٔ‌آن‌که برای اسلام حاحل میشود .

خیلی دراین خصوص‌صحبت‌کردیم حضرات‌بنده را خوب شناختند دیدم این بیچاره‌ها دور نیست بعض صحبت هاکنـندکه مضر حال آنها باشد بنده مخصوصاً صحبت را پرت نموده نمیخواستم صحبت دیگری بمیان بیاید در آخر‌گفتم که ناصرالدین شاه را برای چه‌کشتند شیخ‌احمد‌گفت بسکه نوشتنددادند دستش و قبول نکرد‌کشتند . بنده هم پاشدم شیخ احمد گفت خواهش دارم بقدر نیمساعتی هم تشریف داشته باشید که صحبت نماییم بیچاره ها نمیدانستند‌که محمد علیمیرزا پشت در ایستاده و من طفره میزنم‌گفتم چون من روماتیسم دارم وهوای زیر زمین رطوبتی است نمیتوانم زیاد تر از این بنشینم گفتند از ولیعهد خواهش میکنیم‌که فردا شب یا پس فردا شب اطاق خشکی قرار دهند‌که شما هم تشریف بیاورید قدری صحبت نماییم‌گفتم چه عیب دارد اگر ولیعهد اجازه بدهد حاضرم همینکه پاشدم شیخ‌احمد‌گفت میدانی این چه زنجیریست‌که‌گردن‌ما زده‌اند اگرمیدانستید این زنجیر را از طلا درست نموده روزی یك مرتبه بزیارت آن می آمدید من هم واقعاً خون بسرم زده ازحال طبیعی خارج شده بودم‌گفتم من میدانم اگر بعضی‌ها هم بدانند . همین حرف تا مدتی‌که در تبریز بودم بکلی محمد علی میرزا از من سلب اطمینان نموده ومرا دچار چه صدماتی نمود بعد از اینکه از محبس بیرون آمدیم محمد علی میرزا‌گفت که استنطاق شما همه از اتحاد مسلمین دنیا و علمی بود‌گفتم بلی در اول استنطاق باید به پختگی حرف زد‌که طرف مقابل را از خود دانسته در استنطاق دویم و سوم هرچه در دل دارند بگویند .

بنده بانهایت افسردگی رفتم منزل و همه را در تدارك چارهٔ استخلاص وفکر نجات آنها را میکردم یکی دو مجلس هم بامرحوم میرزا آقای امامجمعه ومرحوم حاجی میرزا موسی ثقةالاسلام درباب حضرات مذاکراتی بمیان‌گذاشتیم‌که روز اربعین مردم را وادار به استخلاص و توسط آنها بطهران نماییم چند روز از این مقدمه گذشت صبح زود بمن

خبرآوردندکه حضرات را شب تلف‌کردند فوراً بی‌اختیار رفتم نزد محمدعلیمیرزا قبل از اینکه بنده عنوان‌کنم‌گفت‌که شب حسین قلیخان عموزادهٔ امیر بهادر ماموراً بادستخط شاه ازطهران رسیدکه حضرات را تلف و سرآنها را بتهران بفرستم منهم مجبور باطاعت بودم گفتم بنده‌که نایب الحکومه هستم اقلا میخواستید به بنده بفرمایید‌گفت اجازه نداشتم که قبل از وقت بگویم . باری دو از شب رفته در خانه اختصاصی خودش زیر درخت ـ نسترن یکی یکی بیچاره‌ها را آورده سر بریده درصورتیکه خودش هم در بالا خانه نشسته و تماشا میکرده سر هرسه را بریده بعد پوست سرآنها راکنده پراز کاه نموده همانشب بتوسط حسین قلیخان بطهران فرستاده بود سرها را هم فرستاده بود توی رودخانه‌که دروسط شهرمیگذرد زیرریکها پنهان‌کرده بودند .

فردای همان شب‌که بچه‌ها توی رودخانه بازی میکردند سرهای بی پوست از زیر ریگ در آمده به بنده اطلاع دادند فوراً فرستادم سرها را در جایی دفن نموده در صدد پیداکردن نعش آن شهدا افتادم معلوم شدکه نعشها را همان شب برده در داغ یولی زیر دیوارگذاشته دیوار را هم روی نعشها خراب کرده‌اند شب دویم نایب عبدالله آدم خود را باچند نفر محرمانه فرستادم نعشها را در آورده و سرها را هم بـردند غسل داده وکفن نموده درقبرستان همان محله دفن‌کردند . تا اینجاست یادداشت وزیراکرم .

اینان راکه‌کشتند چنین‌گفتند : «سه تن بابی می‌بودند» . دیگران راکه می‌کشتند این نام را مینهادند چه رسد بکسانی‌که دوتن ازایشان زمانی از شناختگان بابیان می ـ بوده‌اند . ولی‌کسان بسیاری داستان آنانرا دانستند و سخت آزرده‌گردیدند ، و چند سال دیرترکه آزادیخواهانی پیدا شده و بکوششهایی برخاستند ، همیشه نامهای آنان رابزبان داشتندی ویکی ازبیدادگری قاجاریان همین راشمردندی .

داستان نان

یکی ازگرفتاریهای زمان خودکامگی انبار داری بوده که همیشه دیه دارانی‌گندم وجو رانفروختندی تا نان‌کمیاب وگران شدی ، وآنگاه ببهای بیشتر فروختندی . این‌کار ، در سالهای پیش از مشروطه در آذربایجان رواج بسیار یافته بود و بیشتر دیه داران از ملایان و اعیانها و بازرگانان بآن میپرداختند ، و دولت‌که می‌بایست جلوگیرد ، نمیگرفت . زیرا خود محمد علی میرزا دیه میداشت واونیز ازگرانی غله بهره‌مند میگردید .

درنتیجه این ، نان همیشه‌کمیاب و جلو نانواییها پر از انبوه زن ومرد بودی ، که فریاد وهیاهوی آنان ازدورشنیده شدی .

این یك‌گرفتاری برای مردم‌کمچیز شده بود وچند بار آشوبی پدید آوردکه یکی ازآنها آشوب خونین سال۱۲۷۷ (۱۳۱۶) و تاراج خانه های نظام العلماءو علاءالملك و دیگران بود . در اینسال نان‌کمیاب تر و سختی مردم بیشتر بود ، و سید محمد یزدی که آنزمان تازه به‌تبریزآمده بود ودر مسجدها وروضه خوانیها بمنبر میرفت وازانبارداران

بدگویی میکرد و باد بآتش خشم مردم میزد . در نتیجه اینها و برخی دستهایی که در میان بودکسانی جلو افتادند و بازارها بسته گردید و مردم درسید حمزه گردآمدند و بفریاد و ناله پرداختند . امیر گروسی که پیشکار آذربایجان می‌بود خواست با پیام و



پ ۳۸

این پیکره نشان میدهد حاجی میرزا حسن مجتهد را با پیرامونیان خود

سخن آشوب را فرو نشاند نتوانست . در اینمیان نام ناظم‌العلماء بزبانها افتاده و چنین گفته میشد نانوایانی برای خریدن‌گندم بنزد اورفته‌اند واونخواسته بفروشد، وبدگویی بسیار از خاندانش‌کرده میشد . این بود روز دوم مردم آهنگ خانه او کردند و گردآن راگرفتند . نظام‌العلماء وکسانش ازپیش دانسته وتفنگچی آماده‌کرده بود واینان بشلیك برخاستند و چنانکه گفته میشد بسیاری ازمردم‌تیرخورده و ازپا افتادند.ولی‌مردم‌پراکنده نشدند واز اینسو نیزتفنگچیانی پیدا شده وبجنگ پرداختند وچند تن‌رانیز اینان زدند. همچنین بکینه ملایان ، چند تن ازطلبه‌ها را که از درس باز میگشتند و آگاهی از هیچ کاری نمیداشتنددستگیر کرده سنگدلانه سربریدند .

شبانه نظام العلماء و برادرانش بیاری شادروان حاجی میرزا موسی ثقةالاسلام راهی پیداکرده با خاندانهای خود بیرون رفتند ، و فردا مردم بخانه های ایشان ریخته همگی را تاراج‌کردند وافزار وکاچال فراوان بردند ، وپس ازاین‌کارها بودکه محمد ـ علیمیرزا بچاره‌جویی برخاست و بامیر نظام دستور پراکندن مردم را فرستاد . این پیش آمد در مرداد ۱۲۷۷ (ربیع‌الثانی ۱۳۱۶) بود .

چنین پیداست‌که او راکینه از علاءالملك و دیگران (برادر نظام‌العلماء) در دل میبوده ، و خود دراین داستان دست میداشته وکینه جویی میخواسته .

پس از تاراج خانه ها مردم پراکنده شدند و آشوب فرو نشست . ولی بکمی نان در بازار و سختی زندگانی مردم بینوا چاره‌ای کرده نشد ، و این گرفتاری میبود تا جنبش مشروطه خواهی پیش آمد و بیگمان یکی از انگیزه‌های آن ، این را باید شمرد .

سه چهار سال پیش از مشروطه را ، من خود بیاد میدارم . این زمان‌بزرگ میبودم وگاهی ببازار میرفتم و انبوهی زنان ومردان را درجلو دکانها با دیده میدیدم .

در سالهاییکه از آسمان باریده و از زمین روییده وغله بفراوانی بدست آمده‌بود، مردم میبایست نان را با رنج واندوه بدست‌آورند . زنان بیوه بچه‌های خود را در خانه گزارده برای‌گرفتن نان چهار و پنج ساعت در جلو دکان بایستند مردان کارگر تا شام کوشیده وپولی بدست آورده واز نیافتن نان تهیدست بخانه باز گردند .

درآن زمان در آذربایجان مردان خانه دار و آبرومند از بازار نان نخریدندی و یکی از شرطهای خانه داری نان در خانه پختن را شمردندی . نانواییها در بازار بیش ازهمه برای‌کمچیزان وبینوایان بودی ، و آنان هم با این رنج و سختی دچار میبودند .

نانوایان در سایه پشتیبانی محمد علی میرزا بمردم چیرگی می‌نمودند و بدرفتاری می‌کردند ، و از اینکه مردم را نیازمند خود میدیدند از چند راه بیدادگری نشان می ـ دادند . زیرا از یکسو بهای نان را بالا برده‌گران میفروختند ، وازیکسو نان‌را ناپخته بیرون آورده و جز آرد چیزهای دیگر بآن میآمیختند ، و پس از همه بجای یکمن ،

سه چارك بلکه کمتر میدادند . نانوایـان آشکار گفتندی : « یکمـن ما سه چـارك است مردم بدانید . »

بیاد میدارم نانوایی میخواست بکربلا رود و بـرای آنکـه پولش « حلال » باشد همین‌را بمردم‌میگفت، درجاییکه‌این هم دروغ میبود وچنانکه‌مردم میگفتند ، ازسه چارك هم‌کمترمیداد .

این زمان‌کم‌فروشی خود یکی از گرفتاریها میبود . چون کسی جلو نمیگـرفت و سنگی‌درمیان‌نمیبود، نه تنها نانوایان ، همه دکانداران کم میفروختند . ولی آنچه بمردم گران میافتادکم فروشی نانوایان میبود . زیرا نانی راکه بابهای گران و رنج فراوان بدست میآوردند ، بجای یکمن سه چارك یاکمترمیگرفتند .

اینها از چند راه مایه بیداری مردم میشد : از یکسو از محمد علیمیرزاکه پادشاه آینده‌کشورخواستی بود نومید وبیزارمیگردیدند ، و از یکسو از ملایان‌که در انبارداری همدست دیگران میبودنددلسردمیشدند. رویهمرفته باندیشه زندگانی نزدیکترمیگردیدند وکم‌کم این‌درمییافتندکه خود باید بچاره‌کوشند .

از ملایان نخست امامجمعه ، وسپس مجتهد بانبارداری شناخته میبودند.مجتهدخود بیزاری نمودی وگناه را بگردن پسرش حاجی میرزا مسعود انداختی . ولی امامجمعـه باین پرده‌کشی هم نیاز ندیدی .

کشته شدن جعفر آقا شکاك

در سال ۱۲۸٤ (۱۳۲۳) بهنگامیکه مظفرالدین شاه در اروپـا میبود و محمد علیمیرزا درتهران عنوان « نایب‌السلطنگی » می‌ـ داشت در تبریز یك داستان شگفتی رخ داد که اگر چه بجنبش مشروطه پیوستگی نزدیکی‌نمیدارد ، چون با رشته‌تاریخ وداستان‌ـ هایی‌که در سال های دیرتر رو داده پیوستگی میدارد ، و خود یکی از پیش آمد هـایی بودکه از ارج دولت در نزد مردم بسیارکاست ، از اینرو آن را دراینجا مینویسیم:

ایل شکاك ازکردانیندکه درنزدیك خاك عثمانی نشیمن دارند .سران‌اینان‌هرزمان فرصت دیدندی با دولت نافرمانی‌کردندی و بتاخت و تاراج برخاستندی . دراینزمان‌ها، از چند سال باز ، محمد آقا سرآن ایل وپسرش جعفرآقا نافرمانی مینمودند واز تاخت و تاز باز نمیایستادند . نظام‌السلطنه‌که پس از رفتن محمد علیمیرزا بتهران ، به پیشکاری آذربایجان آمده بود بجعفر آقا زینهار داد و او را بتبریز خواست . جعفرآقا باهفت‌تن از برگزیدگان‌کسان خود ،کـه یکی از ایشان میرزا نام دایبش میبود ، آمد ، و نظام‌ـ السلطنه با او مهربانی نمود .

چون اینزمان در قفقازگرماگرم جنگ ارمنی و مسلمان میبود وآگاهیهایی که از آنجا میرسید در تبریز مردم را میشورانید ودر اینجا نیز هرزمان بیم آشوب میرفت‌چند روزی نگهداری ارمنستان را باو سپردکه باکسان خود بگـردد و اگـر آشوبـی رخ داد

جلو مردم را گیرد .

تا چندی آنان در شهرمیبودند و همچنان با تفنگ و فشنگ میگردیدند ، و چون از بازارها یاکوچه‌هامیگذشتند مردم بتماشا میایستادند .

ولی یکروز ناگهان آواز افتاد که جعفر آقا راکشته‌اند و کسان او شلیك‌کنان گریخته و چندکس را با تیر زده‌اند ، و در شهر تکانی پدیدگردید . چگونگی این‌بوده که محمد علیمیرزا از تهران ، با تلگراف دستور بنظام‌السلطنه فرستادکه جعفر آقا را بکشد ، و او چنین درست‌کرده که محمد حسینخان ضرغام را که از سرکردگان سواران قره‌داغ بود بسرای خود خوانده و نیز بچند تنی از فراشان و دیگران تفنگ و تپانچه داده ودرزیرزمینی‌های سرای آماده گردانیده ، و پس از آن جعفرآقا را بآنجا خوانده .

جعفر آقا بی‌آنکه‌بدگمان‌باشد باکسان خود درآمده ، و آنـان را در حیاط در پـایین‌گزارده ، وخود برای دیدن نظام‌السلطنه از پلـه‌ها بـالا رفته . فراشان او را باطاق کوچکی راه نموده‌اند .ولی همینکه نشسته ضرغام تفنگی‌بدست، ازروزنه اورا نشانه‌گردانیده. جعفرآقاجسته و افتاده وجان سپرده .

کسان او در پایین ، همینکه آواز تیر شنیده‌انـد چگونگـی را دریافته اند . و شلیك‌کنان از پله‌ها بالا رفته‌اند . فراشان گریخته‌اند ، و آنان خود را بسر کشته جعفر آقا رسانیده چون اورا بیجان یافته‌اند ، نایستاده‌وباندیشه‌رهایی‌خودافتاده‌اند و پنجره‌ای را بازکرده و از آنجا یکایك بالا خزیده و خود را به پشت بام رسانیده‌اند ، وازآنجا نیز خود را بکوچه رسانیده وشلیك‌کنان راه افتاده‌اند ، و بهرکسی رسیده‌انـد زده‌اند و از شهر بیرون رفته‌اند .کسان نظام‌السلطنه بیش از این نتوانسته‌اند که دو تن از ایشان را بزنند (یکی را در حیاط ودیگری را بهنگام خزیدن به پشت بام)،ودیگران



پ ۳۹

میرزآقاخان‌کرمانی

جان بدر برده‌اند .

این داستان ازهرباره شگفت‌آوربود ، واز ارج کارکنان دولت بسیار میکاست : از یکسو زینهار شکستن وکسی را به نیرنگ‌کشتن ، وازیکسو کارنادانستن ودربرابرچندتن کرد ناتوانی نشان دادن . آنگاه مردم ازپایان کار می‌اندیشیدندکه باآن ناتوانی دولت مایه ریخته شدن خون هزاران بیگناه خواهدگردید و کردان بخونخواهی سر برآورده بتاخت وتاز خواهند برخاست .

کشتهٔ جعفرآقا را باآن دوتن آوردند ، و در عالی قاپو آویزان گردانیدند . من اینهنگام بمکتب میرفتم ، و با دو سه تن از شاگردان بتماشا رفتیم . هر سه را سرنگون آویزان‌کرده بودند .

اماآن‌کردان‌که رفته بودند نظام السلطنه یکدسته سوار از دنبالشان فرستاد که در ارونق بایشان رسیدند ، و آنان دلیرانه بجنگ ایستادند و بنگهداری خود کوشیدند ، و درمیان زد و خورد زیرکانه اسبهایی از اینان بدست‌آوردند وبر نشسته ازمیان رفتند ، و این نمونهٔ دیگری ازسستی‌کارهای دولت بود .

محمدآقا پدرجعفر آقا باین دستاویز بار دیگر بنافرمانی برخاست و آشوب فراهم گردانید ، وچون دراینهنگام گفتگوی‌مرزی باعثمانی پیدا شده ورنجشهایی میان دودولت میبود ، اوفرصت شمرده باستانبول رفت و در آنجا از دولت نوازش یافت و لقب پاشایی گرفت و بکارهایی میکوشید . ولی در سایهٔ پیش آمدی باو بدگمان‌گردیدند وآنچه داده بودند پس‌گرفتند و او کاری نتوانست . لیکن خواهیم دیدکه پسر دیگرش اسماعیل‌آقا یاسیمگو بچه‌کارهایی برخاست .

جنگ ارمنی و مسلمان درقفقاز

گفتیم جنگهای ترانسوال و انگلیس ، و روس و ژاپون ، که در سالهای پیش‌ازمشروطه رخ میداد وروزنامه‌های فارسی‌داستانهای آنهارامینوشتند، ودرهمه جا مایه بیداری ایرانیان میشد . ونیز شورش روستان و جنبش آزادیخواهان آنجا ، وکوششهای بس شگفتیکه مینمودند مردم را تکان میداد . در آذربایجان‌گذشته از اینها ، جنگ مسلمان وارمنی در قفقاز، مایه تکان و بیداری میبود .

این جنگ را - یابهتر گویم‌این‌خونریزی را -کینه توزی‌برخی‌ازارمنیان‌پیش‌آورده بود ، و چنانکه گفته میشد دولت روس نیزبآتش آن باد میزد زیرا در نتیجه شکستی‌که آن دولت را پیش‌آمده و شورش وآشوب در بیشتر جاها رخ داده بود، بیم شورش قفقازیان نیزمیرفت ، و دولت برای جلوگیری ازچنان پیش‌آمدی ، وبرای سرگرمی مردم ، بودن چنین جنگی را درمیان مسلمانان و ارمنیان نیك میشمرد .

نخست درماه بهمن ۱۲۸۳ درباکوجنگی برخاست . بدینسان‌که روز یکشنبه سی‌ام آنماه (۱۴ذی‌الحجه ۱۳۲۲) ، ارمنیان آقا رضی نامی را که از یکخاندان توانگری و

خود جوان نیکی میبودکشتند ، واز همانجا خونریزی آغاز گردید ، و چهار شبانه روز با سختی درمیان میبود . دسته‌های انبوهی از دوسو ، باگناه و بیگناه ،کشته شدند ، و چند کاخ بلند و بزرگی خوراك آتش گردید . سرانجام بکوشش حاجی زین‌العابدین تقیوف وشیخ‌الاسلام و دیگران آرامش و آشتی برپاشد .

ولی دلها ازکینه پاك نمی‌بود ، وچند زمانی نگذشت‌که بار دیگر خون ریزیهـای سختی ، چه درباکو ، وچه در دیگر شهرهای قفقاز ، درگرفت وخدامیداندکه تاچه‌اندازه مردان وزنان‌کشته شدند .

روزنامه های فارسی این داستانها را مینوشتند . روز نامهٔ تربیت هوا داری از ارمنیان مینمود وحبل‌المتین‌وروزنامه‌های دیگر پشتیبانی ازمسلمانان نشان میدادند . این داستان در همه جا بمردم‌گران می افتاد . ولی در آذربایجان بویژه در تبریز ، بدیگر- گونه می‌هنایید . زیراگذشته از نزدیکی میان قفقاز وآذربایجان ، وگذشته ازدلبستگی که‌آذربایجانیان را بقفقاز میبود ، چون‌گروه انبوهی از مردم اینجـا در قفقاز میبودند ، وچنین‌آگهی میرسید کـه ارمنیان درکشتن مسلمانان ، جدایی میانه ایرانیان و دیگران نمیگزارند ـ اینهامردم را سخت ناآسوده میگردانید .

بیم میرفت‌کـه در اینجا نیز خونریزی رو دهد ، ولی نگهبانی دولت و جلوگیری برخی از علماء و رفتار دوراندیشانهٔ سران ارمنی جلو راگرفت . ارمنیان خودرا ایرانی میخواندند و از رفتار همجنسان خود در شهر های قفقاز بیزاری مینمودند ، و بعلماء نزدیك رفته دلهای‌آنان را بسوی خود میگردانیدند ، تاآنجاکه چون درهمان هنگام‌ها شیخ حسن مامقانی در نجف مرد و درشهرهای ایران برای او ختم میگزاردند ، در تبریز ارمنیان نیز همدردی نمودند و در مسجد قلعه بیگی که در ارمنستان است ختم گزاردند .

بدینسان در اینجا جنگی رونداد . درسال ۱۲۸۵ ، یکماه‌کمابیش، پیش از داستان مشروطه ، یك روزآوازی افتاد و مردم بازار را بستند و نزدیك بود رشته ازدست رود . لیکن باز علماء و دولت جلوگرفتند .

در این جلوگیری یکی از پیشگامان امامجمعه میبود کـه بنگهداری از ارمنیان میکوشید ، چندانکه این رفتار او مایهٔ دل آزردگی قفقازیان‌گردید و روزنامه‌های آنجا زبان بگله و بدگویی بازکردند .

باری این پیش‌آمد بتکان و بیداری مردم بسیار میافزود ، وآنچه بیش از همه مایه پندآموزی‌گردیده و بزبانها افتاده بود اینکه درآن خون ریزی ، درباکو ودیگر جاها ، چند هزارتن ایرانیان بیگناه ، از بازرگانان وکارگران و دیگران‌کشته شدند ، و دولت ایران هیچ پروا ننمود و بگفتگویی در بارهٔ آنان برنخـاست ـ همین یکی بمردم بسیار گران میافتاد و اندازهٔ بی‌پروایی و بیکارگی دولت قاجاری‌را نیك هویدا میگردانید .



پ ٤۰
شیخ احمد روحی

درهمانسالها در آذربایجان یکداستان دیگری رخ داده بود، و آن اینکه یك مسیونر انگلیسی درمیان تبریز و ارومی کشته شده و کشنده‌ی او شناخته نگردیده بود. دولت انگلیس پافشاری نشان داد، و دیر زمانی گفتگوی آن در میان میبود و کسان بسیاری رنج میدیدند. تاسرانجام پنجاه هزار تومان خونبهای او داده شد.

مردم آن داستان را با این پیش آمد قفقاز بسنجش گزارده، و از اینکه خون هزاران ایرانی بیگناه ریخته شده بود ودولت در برابر آن جز خاموشی و بیپروایی نمی نمود سخت خشمناك و نومید میگردیدند.

بدیهای محمدعلی میرزای ولیعهد

در این میان حال و رفتار محمد علیمیرزا خود انگیزه‌ی دیگری برای بیداری و بیزاری مردم میبود. این مرد که پادشاه کشور خواستی بود، گرایش بسیاری بروسیان از خود نشان میداد، و یکجوان بسیار زیرك روسی بنام «شاپشال» بعنوان آموزنده‌ی زبان روسی در نزد او میزیست که خود آموزنده‌ی همه‌ی کارهای او میبود.

گرایش او بروسیان تا آنجا رسید که پیکره‌ای بارخت «قزاقی» از خود برداشته بیباکانه آن را بدست مردم داد. مردم می اندیشیدند آینده کشور، با چنین کشورداری چه خواهد بود؟... از پادشاهان قاجاری کسی بحال و رفتار این نبوده.

ایرانیان قرنها باخودکامگی زیسته و بدرفتاری وستمگری فرمانروایان خو گرفته بودند، وبااین همه از بدرفتاری‌های این سخت میآزردند.

جوان‌آزمند ، باهمه داراك بسیار و جایگاه بلند، از مردم پول درمیيافت. ازکسانی وام‌گرفته نمیپرداخت ، وستمگرانی این خوی اورا شناخته و بادادن پولهایی و یا از راه دیگری ، باو نزدیکی جسته و بپشتگرمی یاوریهای او در ستمگری با مردم اندازه نگه نمیداشتند . من برای نمونه دوداستانی را دراینجا مینویسم :

حاجی محمد تقی صراف‌که درتهران و تبریزخانه وحجره میداشت وسرمایهٔ بزرگی اندوخته بود با دادن پولهایی بمحمد علیمیرزا از نزدیکان او میشود ، و از دولت زمینهای « خالصه » لاکه دیزج (۱) را میخرد ، وبدستاویزآن بزمینهای دیگران نیزدست میبازد . حاجی عباس لاکه دیزجی‌که خود پیرمرد دلیری میبود و یك پسر جوانی میداشت در برابر او ایستادگی نموده بنگهداری زمینهای خود میکوشد و پسر اوکسان حاجی محمدتقی‌را کتك میزنند . حاجی محمد تقی این را بمحمد علیمیرزا میگوید ، واو دستور میدهد پسر حاجی عباس راگرفته بانبار میفرستند و زمینها را بازورگرفته بدست حاجی محمد تقی میسپارند . حاجی عباس رام نشده و ازکوشش باز نمایستد ، و قباله و سندیکه میداشت بدست‌گرفته بخانه‌های علماء میرود ودادخواهی میکند ، وچون میبیند نتیجه نداد روزی چند قفلی برداشته بدرهای مسجدهای مجتهد و میرزا صادق و دیگران میرود و بهر یکی قفلی میزند ، باین عنوان که در شهریکـه باین آشکاری ستم میکنند ، نخست باید بجلوگیری از ستم کوشید . ملایان پاسخ میدهند مارا توانایی نیست که جلو ستمگران راگیریم ، ولی اگرکسی بپرسد ما راستی را نویسیم . حاجی عباس پرسشنامهٔ ای درست میکند و ملایان هریکی پاسخی مینویسند . گفته میشد میرزا صادق آقا نوشته : « اگر غصب املاك حاجی عباس درست است پس غصب فدك نیز درست بوده » . حـاجی عباس آن نوشته را برداشته بعالی قاپو میروذ و بهنگامیکه محمد علیمیرزا ازاندرون‌بیرون میآمده فریاد بدادخواهی بلند میکند . محمد علیمیرزا اورا بجلومیخواند و چگونگی را میپرسد . حاجی عباس داد خواهی‌کرده و آن نوشته را میدهد . محمد علیمیرزا برآشفته آن را دور میاندازد و دشنامهایی‌بحاجی عباس میشمارد . حاجی عباس میگوید : توبجای نوهٔ منی ، چه شایسته است‌که دشنامم دهی ؟.. محمد علیمیرزا بخشم افزوده میگوید او را بگیرند و بندکنند وازآنسوی دستور میدهد پسرش را از انبار میآورند و در برابر چشم پدر بشکنجه میپردازند . بدینسان‌که روغن بپاهای اومالیده روی‌آتش میگیرند وپایهای اورا میسوزانند . بیچاره جوان از این‌آسیب بدرود زندگی میگوید . حاجی عباس در انبار میبود تا روزیکه بادیگر زندانیان برای کارکردن درگلکاری های دولتی بیرونش آورده بودند فرصت جسته میگریزد و خود را بخانهٔ حـاجی میرزا جواد مجتهد میرساند وبستی مینشیند ، ودرآنجا میبود تاجنبش‌مشروطه خواهی پیش‌آمد واونیزبدیگران‌پیوست.

داستان دوم : سید محمد یزدی‌که نامش را بردیم ، چون عمویش سید علی از علمای

(۱) کویی ازتبریزاست.

بنام میبود وسالها که درتبریز مینشست باندرون محمد علیمیرزا برای دعا و مانند این میرفت ، این نیز به‌نزد محمدعلیمیرزا راه یافته و یکی ازنزدیکان اوگردیده و دراندك زمانی داراکی اندوخته بود . در همانسال ها میرزا حسن خان صدرالوزاره نامی از توانگران تبریز درگذشت وازاو فرزندانی از کوچك وبزرگ بازماند . سید محمد یکی ازخانه های اورا خرید ، و چون ازچگونگی کارهای آنخاندان آگاهی یافت‌که رشته کارهای «صغیران» در دردست‌مادر ایشانست وپول وداراك بسیار میدارند ، شبی با نردبان ازپشت بام بخانهٔ ایشان فرورفت وخود را بسربالاین آن‌زن رسانید ، وبهر زبانی بود اورا رام گردانیده زن خودکرد (عقد خواند) ، و بدینسان رشته داراك او وفرزندانش را بدست گرفت و با زور بداراك دیگران دست انداخت . دکانها و گرمابه و پول هر چه بود ازآن خودگردانید ، وچون‌ازنزدیکان‌محمدعلیمیرزا میبودکسی نتوانست جلوگیرد ، ومیبود تاپس از مشروطه دختربزرگ صدرالوزاره این داستان را به روزنامه ها نوشت و از انجمن‌ایالتی دادخواست ، وانجمن‌کسانیرا فرستاد تا دست سیدمحمد را ازداراك‌ایشان کوتاه گردانید .

داستان دشمنی حاجی میر مناف صراف و دیگر سیدهای دوچی را با محمدعلیمیرزا خواهیم دید . انگیزه این آن بود که محمدعلیمیرزا پولهایی از حاجی میرمناف گرفت وپسر شانزده سالهٔ اورا سرتیپ گردانید ، حاجی‌میرمناف با کسی گفتگویی درباره دیهی میداشت و محمدعلیمیرزا هرزمان ازیکسو پول میگرفت وهواداری ازآن مینمود .

اینهاست نمونهٔستمگری های محمدعلیمیرزا و نزدیکان‌او . با این بدیهاوستمگریها نمیخواست که‌کسی‌گله‌ای کند ویابدی گوید ، ویك‌گروه راپورتچی‌در میان مردم‌پراکنده گردانیده بودکه اگرکسی سخنی‌گفتی یاگله‌ای کردی‌باو آگاهی دادندی . مردم‌چندان ترسیده بودندکه درخانه‌های خود هم ازگفتگو خودداری مینمودند .

بااین بدیهای او باید افزود نمایشهای دیندارانه اورا . زیراهمه ساله دردههٔ محرم تکیه برپاکردی . شب عاشورا با پای‌برهنه بکوچه هاافتاده بچهل مسجد شمع بردی ، در رمضان دریکی از سه‌روز «احیاء» بمسجد حاجی شیخ محمد حسین آمده درپشت سر اونماز خواندی ،کتاب‌های دعا بچاپ رسانیدی .

همانسال‌که مشروطه برخاست ، درمحرم آن ، حاجی شیخ محمدحسین یك «روایت» نوینی (یك نسخه نوینی) از زیارت عاشورا پیداکرده بود . محمدعلیمیرزا با شتاب‌آنرا درچاپخانهٔ ویژهٔ خود بچاپ رسانید ومیان مردم پراکنده گردانید .

کوشندگان تبریز

بدینسان زمینه برای جنبش مردم در تبریزآماده میگردید ،در سالهای بازپسین ، در اینجا هم‌کسانی پیدا شده بودند که‌معنی کشور وزندگانی توده‌ای را میفهمیدند ، و ازچگونگی‌کشورهای اروپا آگاه میبودند و آرزوی کوششی را بـرای برداشتن خود کامگی میکردند ، و



پ ۴۱

جعفر آقا شکاك با کسان خود

اینان کم‌کم یکدیگر راشناخته ودسته‌ای گردیده و بکوششهایی می‌پرداختند ، ما از آنان کسانیرا میشناسیم و کسانیرا هم نامهاشان شنیده ایم ، و اینك آنچه میدانیم در اینجا میشماریم :

میرزا خدا داد حکاکباشی ، برادرش میرزا محمود ، سید حسن تقی زاده ، میرزا سید حسینخان (عدالت) ، سید محمد شبستری (ابوالضیاء) ، سیدحسن شریفزاده ، میرزا محمد علیخان تربیت ، حاجی علی دوا فروش ، میرزا محمود غنیزاده ، حاجی میرزا آقا فرش فروش ، کربلائی علی مسیو ، حاجی رسول صدقیانی ، میرزا علیقلیخان صفروف ،

آقا محمد سلماسی ، جعفر آقا گنجه‌ای ، میرزا علی‌اصغر خویی ، میرزا محمود اسکویی، مشهدی حبیب (۱)

اینان باهمراهان دیگرشان که ما نمیشناسیم ، هریکی از راه دیگری بیدار شده بودند ، وکسانی از ایشان،که تقیزاده و شریفزاده وابوالضیاء وتربیت وعدالت‌وصفروف باشند ، دانش نیز اندوخته وبرخی از زبانهای اروپایی رامیدانستند ودر حبل‌المتین و دیگر جاها گفتارها مینوشتند . عدالت راگفتیم‌که‌روزنامهٔ «الحدید» را بنیاد نهاد وسپس «عدالت» را نوشت . ابوالضیاء از همدستان او بود . تقیزاده و تربیت نامه ای بنام «گنجینهٔ فنون» مینوشتند .

یکدسته ازاینان برگرد سرعدالت میبودند که درخانه او نشستها برپا میکردند و گفتگو ازکشور وگرفتاریهای آن بمیان میآوردند . یکدسته که حاجی رسول وجعفرآقا وعلی مسیو ومیرزا علی‌اصغر خویی وآقامحمد سلماسی باشند نشستی میداشتند که شبنامه‌ها نوشته وباژلاتین بچاپ رسانیده ومیان مردم پراکنده میگردانیدند کسانی هم‌جداگانه یا بهمدستی یکی دوتن بکوششهایی برمیخاستند .

بخشعلی آقا ، نامی ازکارکنان گمرك درجلفای روس، با اینان پیوستگی میداشت و«بیاننامه» هاییرا که آزادیخواهان روس در قفقاز پراکنده میساختند باینان میرسانید وبکسانی ازاینان‌که بقفقاز میرفتند یاوریها مینمود .

ازعلمای‌بزرگ‌شادروان ثقةالاسلام با اینان همداستان‌میبود . این مرد باجایگاهیکه میداشت و پیشوای شیخیان میبود از خواندن مهنامه ها و کتابهای مصری و دیگر کتابها بیدارگردیده واز پاکدلی و غیرتمندی دلسوزی بتوده‌مینموده و با اینان همدستی دریغ نمیگفته .

شگفت تر از همه کار صفروف است که «راپورتچی باشی» محمدعلیمیرزا میبوده که راپورتها که میرسیده از زیر دست او میگذشته ، و با چنین کاری خود از آزادیخواهان میبوده وبا آنان همراهی وهمدردی مینموده ، وبهنگام خودیاوریها میکرده و آنان را از گرفتاری رها میگردانیده .

این صفروف روزنامه ای بنام «احتیاج» برپاکردکه چندشماره ازآن بیرون آمد . ولی چون سخنانی نوشت که بمحمدعلیمیرزا ناخوش افتاد بادستور اوچوب بپایش زدند و ازروزنامه اش جلو گرفتند .

اینان یکدسته‌ای میبودند که‌مایه بیداریشان آگاهی از حال توده های اروپایی و پیشرفت آنان شده بود . از آنسوی برخی ازپیشنمازان که پس از مجتهدان درپایگاه‌دوم ملایی شمرده شدندی ، از بیپروایی محمدعلیمیرزا ونزدیکان او بدین و شریعت ، و از پول‌اندوزی و آزمندی مجتهدان بزرگ ، و از چیرگی مسیحیان ، و اروپاییان درکشور ،

(۱) آقای صبری‌که اکنون درتهرانست وبسیاری ازاین نامها را اوگفته .

آزرده گردیده و اندکی بیدار شده بودند . اینان نیز بپیروی از علمای تهران و دیگر جاها بتکان آمده و چند تنی با هم آشنا گردیده ودسته ای شده بودند ، و در سال ۱۲۸۵ (۱۳۲٤) یا اندکی پیش از آن بود که اینان هم نشستی بنام « انجمن اسلامیه » بر پا کردند ، که بنام روضه خوانی وکوشش برواج کالاهای ایرانی و-جلوگیری از فزونی کالا-های بیگانه باهم نشستندی و بگفتگو پرداختندی .ما ازاینان نامهای‌حاجی میرزاابوالحسن چایکناری، و شیخ اسمیل‌هشترودی ، وشیخ سلیم ، ومیرزا جواد ناصح‌زاده ، ومیرزاحسین واعظ رامیشناسیم .

جلوگیری از رواج‌کالاهای بیگانه یکی ازکوششهای آنزمان میبود . در سایه تعرفهٔ گمرکی که‌گفتیم نوز باروسیان بست در اندك زمانی کالاهای روسی در ایران بسیارفزون گردیده و مایهٔ بیم همگی شده بود . ازاین‌رو کوشندگان در همه جا بجلو گیری از آن کوشیدندی . در تهران دو سید وهمدستان ایشان در نشست‌های‌خود چایی ندادندی ومردم رابخریدن وبکار بردن‌کالاهای ایرانی‌وا داشتندی . دراین‌باره‌کوششهایی از ملایان‌اسپهان ودیگر جاها نیز میرفت واز علمای نجف نوشته ها میرسید .

در تبریز هم اینان‌همان راعنوان کردند ، ولی خود بخواست بزرگتری‌میکوشیدند وهمراهی باکوشندگان تهران وهم آوازی با آنان رامیخواستند .

بهنگامیکه در تهران داستان مسجد آدینه ودنباله های آن پیش میرفت ، در تبریز بدینسان دو دسته آماده میایستادند و در آرزوی هم آوازی با آنان میبودند . چیزیکه هست در تبریز فشار و جلو گیری بسیار بیشتر از تهران میبود . رفتاریکه محمد-علیمیرزا دراینجا میکردبه رفتار مظفرالدینشاه یاعین‌الدوله درتهران نمیمانست .

راستی راکانون خودکامگی تبریز میبود ودشمن‌بزرگ مشروطه و آزادی در اینجا مینشست . محمدعلیمیرزا گذشته از آنکه خودرا پادشاه آینده کشور میدانست و بجنبش توده هیچگونه خرسندی نمیداد ، در سایه گرایشیکه بهمسایه شمالی میداشت نا خشنودی آنان را هیچگاه نمیخواست . این بوَد درتبریز نشسته و تنها بآن بس نمینمود که جلو تبریزیان را بگیرد و باندك تکانی میدان ندهد ، بخفه‌کردن جنبش تهران نیز میکوشید ونیرنگها بکارمیزد ، وچنانکه سپس گفتگویش بمیان‌آمد ودانسته شد ، گویا درهمین‌روزها این ، حاجی سید احمد خسرو شاهی راکه یکی ازپیشنمازان تبریز میبود بنجف فرستاده بودکه باعلمای آنجا گفتگوکند وآنان را بدشمنی مشروطه بر انگیزد . نیز یك پیشنماز دیگری را بتهران برای گفتگو باعلمای آنجا روانه‌گردانیده بود .

این بکارهای شاه و دیگران ارجی نمیگزاشت و چنین میخواست خود کوششهایی کند وجنبشی راکه پیش‌آمده بود تا انجام گزارد . گفتیم این‌بیاری کوشندگان‌برخاست وعلمای تبریزرا بتلگراف خانه فرستادکه آن‌تلگرافها رابشاه وبقم ودیگر شهرهاکردند ولی چنانکه‌گفتیم ، این‌کار تنها برای برانداختن عین‌الدوله بود ، ودیده‌میشودکه‌استادانه

آن را بانجام رسانید. زیرا بنام همراهی باکوشندکان وپشتیبانی ازعلمای‌کوچنده، بآن برخاست وملایان تبریز رابتلگراف خانه فرستاد ، وچند روزی در تبریز پیشنمازان بمسجد نرفتند ونمازجماعت نخواندند ، ولی همینکه عین الدوله برافتاد و او دل آسوده گردید بدستاویز آنکه شاه میانجیگریش را دربارهٔ علمای کوچنده پذیرفته ، دستگاه رابهمزد وملایان نیزپی‌کار خود رفتند ، ویکی نپرسید : «پس نتیجه چشد ؟!. آیا علمای کوچنده بازگشتند یانه ؟! آیا بدرخواستهای ایشان‌گوش داده شدیانه ؟!..»

این از یکسو زیرکی محمد علیمیرزا ودلبستگی اورا به‌نهان داشتن پیش آمد ـ های تهران نشان میدهد ، و از یکسو بی ارجی علمای تبریز و افزار دست بودن آنان رامیرساند .

بااین فشار وسخت‌گیری ، جنبش درتبریز بسیار دشوار مینمود . بویژه با ناتوانی که‌کوشندگان را میبود . پیش آمد های تهران نهان‌گرفته میشد و روزنامه ها چیزی نمینوشتند . یگانه روزنامه آزاد حبل المتین بودکه آنهم خود را افزار کار عین‌الدوله گردانیده بود . تنها آگاهی بکوشندگان یا بدیگران از نامه‌هایی میرسیدکه کسانی ازتهران مینوشتند ، واینها نیزنهانی خوانده میشد .

جنبش‌تبریز

درتهران فرمان مشروطه داده شده ومجلس چندگاهه برپاگردیده و«نظامنامهٔ انتخابات» نوشته میشد . ولی درتبریز و دیگر شهرها نشانی دیده نمی‌شد .کوشندگان درتکاپو می‌بودند و نشستها برپا می‌کردند . در این میان درکوی دوچی یك دستهٔ دیگری برای کوشش پدید آمده بود . رنجیدگی حاجی میر مناف را از محمد علیمیرزا نوشتیم . او ازیك خاندان بزرگی‌که «سادات ارزل»(۱) نامیده میشدندمیبود وهمگی آنان بامحمد علیمیرزا دشمن شده بودند. میرهاشم‌که ازآن سیدها وخود یکی ازپیشنمازان میبودکسانی رابسرخودگرد آورده و از آنان پیمان‌گرفته بودکه‌نترسند ودست بهم داده بکوشند .

بدینسان آمادگیهامیرفت‌تادرآخرهای شهریورنامه‌هایی‌رسیدکه‌دربارهمچنان‌دشمنی وایستادگی میکند وشاه از دستینه نهادن به «نظامنامهٔ انتخابات» خود داری مینماید ، و دوباره بازارها بسته شده وشوروخروشی برخاسته . ازاین آگاهیهاکوشندگان‌دراینجانیز بتکان آمدند وبرآن شدندکه دراینجا نیزجنبشی نمایند ، وباین‌کار میرهاشم وهمدستان او پیشگام‌گردیدند . در اینجا هم بپیروی از تهران رفتن بکونسول خانهٔ انگلیس را برگزیدند .

میرهاشم برادر خود میر ستار را که ازکارکنان بانك انگلیسی میبود بنام آنکه‌از بانك پیامی میبرد بکونسولخانه فرستاد .کونسول پاسخ روشنی نداده وگفته بود : « در تهران سفارتخانهٔ مامردم راپذیرفت . دراینجا هم خواهیم دید چه میشود ».

(۱) ارزل نام دیهی از پیرامونهای تبریزاست .

آنان ازاین پاسخ‌خشنودی فهمیدند و شب چهار شنبه بیست وهفتم شهریور (۲۹ ـ رجب) ، در خانهٔ میرجلیل (یکی از سیدهای دوچی) نشستی برپا کردند . باشندگان‌میر-هاشم ، میرزا علی‌اکبر مجاهد ، میرزا جواد ناصح‌زاده ، میرجلیل خداوند خانه ، میر خلیل ، سید رضی ، میر حاجی آقا ، میرستار ، میر ربیع ، میر یعقوب ، سید علی ، ملا-محمدعلی ترکانپوری ،میرزا نجفقلیخان هشترودی ،محمدباقر و برخی‌دیگر میبودند. آقا-



پ ۴۲

ضرغام کشنده جعفرآقا با برادرش سامخان ارشد و سواران خوْدشان دوتن‌که در جلو درمیانه نشسته‌اند از راست‌بچپ نخست ضرغام‌ودوم برادرش میباشد ـ این‌پیکره‌گویا دو سه‌سال‌دیرتر برداشته شده

میرباقر پسر حاجی میرجعفر اسلامبولچی ازکیسهٔ خود دررفت‌کوشش رابگردن میگرفت. آنشب همه را بسکالش نشستند . میرزا علی‌اکبر مجاهد به رفتن کونسولخانه خشنودی نمی‌نمود . لیکن پس ازگفتگوی بسیار همگی آنرا پذیرفتند .

فردا پیش از درآمدن آفتاب دوتن دوتن بیرون آمده آهنگ‌کونسولخانه‌کردند. میرجلیل ازراه جداگردیده بمدرسه صـادقیه رفت‌که طلبه‌های آنجـا را باخود بیاورد . هنگامیکه رسیدند کونسول خوابیده بود ، و چون بیدار شد میرزا علی‌اکبر و میرهاشم بنزد اورفتند وخواست خود را بمیان نهادند . کونسول پاسخ داد : «مـا نتوانیم بکارهای درونی ایران درآییم ، وشما را بااین اندکی ، نتوانیم پذیرفت . ولی اگر بازار ببندد و علماء و دیگران نیز بیایند چون بنام توده است توانیم پذیرفت » .

این گفتهٔ اومایه دلگیری گردید . زیرا اینان بیش ازچهارده یا پانزده تن‌نمی ـ بودند و بسته شدن بازار هم امیـد نمیبستند ، و ازآن سوی اگر بیرون رفتندی همگی دستگیر شدندی . این‌دلگیری فزون ترگردید هنگامیکه میر جلیل تنهـا و تهیدست بـاز گردید و چنین دانسته شد طلبـه‌ها با او همراهی ننموده اند . بـا اینهمه نومیدی بخـود راه ندادند .

هنگام نیمروز شیخ سلیم وحاجی میرزا ابوالحسن چایکناری با چند تن درآمدند. ازدیدن ایشان همگی شادمـانی نمودند وتا نیمه حیـاط بپیشواز شتافتند و از سر و روی ایشان بوسیدند . نیزکسانی از آزادیخواهان که آگاه میشدند یکتن و دوتن میآمدند . انبوه مردم آگاه نمی‌بودند وآنانکه آگاه میبودند دلیری نمینمودند . محمدعلیمیرزا را از چگونگی آگاه گردیده و راپورتچیـان را فـرستاده بودکه در آن‌پیرامونها ایستند و آیندگان و روندگان را بشناسند .

آقا میرباقر دررفت رامیپرداخت وچای وناهار ودیگر چیزها را آماده میگردانید ویکی از تالارهای کونسولگری را فرش گسترانید وبنشستند . دراین میان مفاخرالدوله کارگزار از سوی محمدعلیمیرزا آمد و چون بنشست چنین گفت : «والا حضرت اقدس از آقایان گله‌مند است .زیرا همیشه‌رعایت خاطر آقایان راکرده . اکنون هم اگرفرمایشی داشتند خوب بود بخود ایشان اظهار میکردند» از اینگونه سخنانی گفت . حاجی میرزا ابوالحسن پیرمرد ساده درونی میبودواز دیرکردن «حواله مستمری» خود بگله پرداخت. مفاخرالدوله خشنود گردید وچنین‌گفت .«من‌الساعه حواله آنراصادر میکنم . والاحضرت امر فرمود نان‌راهم ارزان گردانند . . » ناصح‌زاده از پایین تالار سخن او رابریده با آواز بلندی چنین گفت : «آقا چه‌میفرمایید ؟ ! . چه مستمری ؟ ! . چه نان؟ ؟ . ما برای این چیزها باینجا نیامده‌ایم . ماآزادی میخواهیم ، عدالت میخواهیم ، پس از این بـاید در مملکت قانون جاری شود . . » مفاخرالدوله که تا آنروز چنین سخنانی رانشنیده بود یکه خورد و پاسخی نتوانست و چنین گفت : « این را باید بعرض برسانم » ، و برخاست

و برفت .

در این میان در بازار گفتگویی افتاده و کسانی از کوشندگان آن روز بهـر که رسیده چنین گفته بودند : « امروز بازاربسته خواهد شد ، مردم بکونسول خانهٔ انگلیس خواهند رفت » . ولی این کوشش نتیجه نداده بود و مردم از ترس محمدعلیمیرزا تـکانی نمی یارستند .

هنگام پسین چندتن از جوانان ، ازآنانکه در کونسولگری میبودند بگردن گرفتند که بروند وبازار را ببندانند ، وچهار تن که میر یعقوب وسیدعلی ومیر صمد و محمدباقر بودند (۱) روانه گردیدند وچون ببازار شیشه‌گرخانه رسیدند چند تیر پیاپی شلیك کردند و میر یعقوب قمه‌بدست تا نزدیکیهای بازار امیر رفت . از این شلیك و هیاهو مردم بهم برآمدند ، وچون آماده میبودند بیدرنگ بازارها رابستند ، و بسیاری از ایشان روبسوی کونسولخانه نهادند .

کسانیکه میآمدند چون از چگونگی کمتر آگاه میبودند چنین نهاده شد که یکی بآنان گفتاری راند وچگونگی را بفهماند . این را ناصح‌زاده بگـردن گرفت و به‌روی پله‌ها ایستاد و بمردم گفتار راند .

امروز بدینسان گذشت . امروز نام مشروطه درمیان نمیبود وسخن از«عدالت‌طلبی» و « آزادیخواهی » میرفت . چنانکه گفتیم‌اینان هم‌آوازی باکوشندگان تهران‌میخواستند وچون از آنجا آگاهیهای درستی نرسیده بود نام مشروطه رانشنیده و داده شدن آن را نمیدانستند . لیکن شبانه کونسول که‌از پیش آمدهای تهران نیك آگاه میبود چگونگی را بازگفت ونام مشروطه از آنجا بمیان آمد .

فردا پنجشنبه کار برونق خود افزود . زیرا ازیکسو انبوه مردم رو بکونسولخانه آوردند .کسانیکه‌دیروز بازار رابسته‌وبخانه های خود شتافته وباینجا نیامده بودندامروز میآمدند . کسانیکه دیروز داستـان را نشنیده بودند امروز شنیده و باینجـا میشتافتند . کونسولخانه و آن پیرامونهاپر ازمردم میبود . مسجد صمصام خان را درآن نزدیکی فرش کردند وجایگاه دیگری برای گرد آمدن مردم پدید آوردند . ازیکسو هم علمای‌بزرگ، ازحاجی میرزا حسن مجتهد وحاجی میرزا کریم امام‌جمعه و میرزا صادق و حاجی میرزا محسن وثقةالاسلام وحاجی سید محمد قره باغی‌ودیگران همگی بمردم پیوستند وبه‌مسجد صمصام خان‌آمدند .

امروز بازرگانان پیشنهادکردند دررفت را بگردن گیرند وپول پردازند . نخست حاجی مهدی آقاکوزه‌کنانی پیشگام گردید . بدینسان که‌رو بملایان‌کرد وچنین گفت :

(۱) آقای‌کروبی یا همان آقا میرباقر که نامش را میبریم یادداشتی نوشته‌که بسیاری از این آگاهیها ازروی آنست واوبجای‌چهارتن شش‌تن نوشته‌که دوتن هم میرربیع و میرستار برادران میرهاشم راشمرده .

« در این راه که بخرسندی وسرفرازی ایرانیان خواهد انجامید من جان و داراك دریغ نخواهم داشت و همه در رفت را خود ازکیسه خواهم پرداخت . » ولی دیگران بآن خرسندی ندادند و چنین نهادندکه همگی پولهایی پردازند ، و برای این کارصندوقی بنام « صندوق مصارف انجمن عدالت و مشروطه خواهان اسلام » پدید آوردند که مهری برای خود داشت ورسیدهای چاپی آماده گردانید . صندوقداری را آقا میر باقروسرکشی را حاجی محمد صادق قازانچایی وکربلایی علی مسیو بگردن گرفتند .

امروز با دستور محمد علیمیرزا در دکانهای نانوایی چراغ روشن گردانیده وبهای



پ ۴۳

میرزا محمودخان حکاکباشی — سید حسن شریفزاده — سید حسن تقی‌زاده — میرزامحمدعلی خان تربیت

نان راکم‌کردند ، چون سالها درآذربایجان نان‌گران وکمیاب و خود مایهٔ دل‌آزردگی مردم شده بود محمد علیمیرزا میخواست با کاستن از بهای آن از مردم دلجویی کند و از گرایش ایشان بکوشندگـان جلوگیرد وکوشندگان خواست او را دریافته وکسانـی را فرستادند و چراغها را خاموش‌گردانیدند وبمحمد علیمیرزا چنین پاسخ‌دادند: «درخواست ما ارزانی نان نیست . ما مشروطه میخواهیم» . محمد علیمیرزا پاسخ فرستاد: دراین باره میباید از تهران دستور خواهم و درخواست شمارا « بحضور مبارك شاهنشاهـی » تلگراف خواهم‌کرد .

اینان خود نیز تلگراف بتهران کردند و خواست خـود را باز نمودند . همچنین کونسول انگلیس بسفارتخانه خودشان بتلگراف آگاهی فرستاد . ولی پاسخ دیر کرد و ده روز بازارها بسته ماند ، ومردم همچنان هرروزدر مسجد صمصامخان ودرکنسول خانه گرد میآمدند .

هنایش این جنبش در مردم تبریز

این ده روز برای تبریز روزهای بسیار سودمندی بود که باید در تاریخ یاد آنها بماند . مردمیکه قرنهـا در زیر یوغ ستم و خـودکامگی بسربرده ، و جز کشاکشهای‌کیشی، ونمایشهای بیهوده محرم وصفر ومانند آن‌کاری نشناخته ، وازمعنی توده‌و کشور واینگونه دانستنی‌ها بیبهره مانده ، و هیچگاه آزادی برای‌گفتگو از دردهای خود وبرای‌گله‌وناله ازستمهای درباریان نداشته بودند ، کنون یکرشته سخنان سودمند نوینی دربارهٔ‌آبادی‌کشور وسرفرازی توده‌میشنیدند ،وخود را برای هرگفتگویی‌آزاد می‌یافتند، و رویهمرفته یك‌آیندهٔ بسیارخوشی ودرخشانی را درپیش‌رو میدیدند و بی‌اندازه‌خشنود و خرسند میگردیدند .

یك‌کلمه‌گویم : این ده روز درتبریزرا دیگرگردانید ، دشمنی سنی وشیعی زبانش را همه دانستند . کینه‌های شیخی و متشرع وکریمخانی ازمیان برخاست . دلها ازآرزوی همدستی با یکدیگر وجانفشانی در راه توده و کشور پرگردید . در مسجد پیشوایـان سه گروه زانو بزانوی همدیگر می‌نشستند و از دشمنی هاییکه تا آن روز کـرده بودنـد پشیمانی مینمودند . حاجی‌سیدمحمد قره‌باغی پیشوای‌کریمخانیان بپابرخاسته چنین‌گفت: مردم آن دسته بندیها همه برای «جلب مرده وآواز نعلین» میبود و اینرمان باید همه را کنارگزارده دراین راه خرسندی ونیکنامی ایرانیان دوش‌بدوش هم‌گام برداریم .

ارمنیان که تا آن‌هنگام با مسلمانان آمیزش وجوشش نکردندی . و چند ماه پیش آن بیم راازهمدیگرداشته بودند،اکنون همه مهربانی مینمودند و درنهان باآزادیخواهان همدستی میداشتند .

چند فوج سربازکه در دشت شاطرانلو (در نزدیکی تبریز) لشکرگاه میداشتند ، وگویا محمد علیمیرزا آنان را برای چنین روزی آماده‌گردانیده بودو ازسربازان لخت

وگرسنه جانبازی می‌بیوسید، نمایندگانی بمسجد فرستاده خواستارشدندکه هم‌آنان بمسجد آیند و بادیگران همراهی نمایند . ولی پاسخ داده شد درآنجا که هستید ، بـاشید واز درون دل باماهمراهی نمایید.

توانگران ، از بازرگانان ودیگران ، درپول دادن بصندوق «اعانه» بهمدیگرپیشی میجستند . آقا میرباقرکه گفتیم صندوق دار میبود می‌نویسد : « از صبح تا غروب ساعتی فراغت نداشتم» . چنین شور وتکانی دریك توده‌کمتردیده شود . در اینجا همچون تهران زنان پا درمیان نداشتند . ولی مردان شور وسهش بی‌اندازه نشان میدادنـد ، و میتوان انگیزه این شور وسهش راچند چیزشمرد :

نخست ، شایندگی مردم وجربزهٔ خدادادی‌آنان ، داستانهاییکه یك سال و دوسال دیرتر رخ داد وماآنها راخواهیم نوشت بهترین نمونهٔ شایندگی مردم تبریز میباشد .

دوم : بوْدن رهبران وپیشوایان پاکدرون ونیکی. گذشته ازکوشندگان‌که شمردیم وکنون بیشترآنان پادرمیان میداشتندوپاکدلانه‌ومردانه میکوشیدند یکدسته ازبازرگانان آبرومند و کاردان ازحاجی رحیم‌آقا باکوچی ، وحاجی میر محمدعلی اسپهانی ، وحاجی میرزا علینقی‌گنجه‌ای ، و حاجی محمدعلی‌بادامچی و دیگران ، جلومردم افتاده وکوشش مینمودند ، جز از میر هاشم‌که ازهمان روز ها خود خواهی و سود جوییش شناخته‌گردید دیگران همه پاکدلی مینمودند .

سوم: گرانمایگی ودلکشی خودداستان . مردمیکه سالهای درازگرفتار خودکامگی بوده وهمیشه ستم کشیده بودند کنون خود را در برابر مشروطه یا بهتر گویم زندگانی « دموکراتی » میدیدند و راه مردانگی و سرفرازی را در بـرابر خود بـاز میبافتند ، و نوید های بسیاردرباره پیشرفت‌کشوروآسایش توده میشنیدند . پیداست‌که چگونه دلهاشان روشن میگردید وچگونه می‌سهیدند وبتکان میآمدند .

دراین باره بیشترکار راسخن‌گویان (ناطقان) میکردند ، ومیباید نخستین ایشان میرزا جوادناصح زاده رابشماریم. این مرد نخستین‌کسی بودکه در پیشروی مردم ایستاد، وبایك شیوهٔ نوینی‌که دیگران هم از او یاد گـرفتند ، سخن‌گفت ، وازهمان هنگام بنام « ناطق» شناخته‌گردید .

اندکی ازدیدار خودسخن رانم: من درآنهنگام شانزده ساله بودم ودرس میخواندم روز چهارشنبه بستن بازار راشنیدم ولی انگیزهٔ آن را ندانستم . فردا پنجشنبه پیش از نیمروز ازخانه میآمدم ، درویجویه مردم‌را درتکان‌تندی دیدم . دسته‌دسته مردم میرفتند. یکجا دیدم دوتن‌گفتگو میکنند :

ـ نان را ارزان‌گردانیده بودند فرستادند وچراغهارا خاموش‌گردانیدند .

ـ ارزانی‌نان را نمیخواهند پس چه میخواهند ؟ ..

ـ مشروطه میخواهند .

ـ مشروطه ؟! .. مشروطه چیست ؟! ..

ـ توهم برو تابدانی مشروطه چیست .

آنمرد روان گردید . من نیزکه نخستین بارنام مشروطه را میشنیدم وهمچون آن مردآرزومند دانستن معنی آن بودم پی اوراگرفتم . نخست درپیرامون مسجد صمصام خان مردم را انبوه دیدم . مسجد پرگردیده و کسانی درکوچه ها نیزایستاده بودند . کسی پهلوی منبر سرپا ایستاده سخن می گفت . آوازش را می شنیدم ولی گفته هایش رانمیفهمیدم، دیدم کسانی نایستاده در میگذرند . من نیز درگذشتم . در چند گامی از آنجا



پ ٤٤

چهارتن که برای بندانیدن بازار رفته اند

این پیکره راسپس برداشته وخواسته اندکه همان حال راهویداگردانند

خانه‌ای را باز ومردم را درآن انبوه دیدم و بدرون رفتم . دیدم باغچه‌ایست سبز وزیبا ، و مردم سرپا ایستاده‌انـد ، و آخوند جوان زرد مویی با دستار سفیدکـوچکی ، دو دست بنرده‌های پله‌ها تکیه داده ومیخواهد سخن گوید . همه‌خاموشند ومیخواهند گفته‌های‌اورا بشنوند. میخواهندمعنی‌مشروطه‌را بدانند. آخوندباچهرهٔ گیرا وزبان شیوابسخن‌آغازکرد

بلبلان وقت گل‌آمدکه بنالند از شوق　　نـه‌کم از بلبل مستی تو بنال ای هشیار
خبرت هست که مرغان چمن میگویند　　آخـر ای خفته سر از بالش غفلت بردار
تا کی‌آخر چو بنفشه سرغفلت در پیش　　حیف‌باشدکه تو در خوابی و نرگس بیدار

این شعـرها را خوانده سپس بزبان ترکی معنی مشروطه راگفت ، و در این میان ازگرفتاریهای توده و از ستمگری درباریان واز خواری‌کشور ومانند اینها سخنانی راند و بسیاری از مردم بگریه افتادند . هنایشیکه این سخنان در من‌کرد پس ازگذشتن سی و اند سال هنوز فراموش نگردیده .

دیگری از سخن گویـان میرزا حسین میبود . او نیز با آواز دلکش و رسا شعرها خواندی :

مـاییم که از پادشهان بـاج گـرفتیم　　زان پس‌که از ایشان‌کمر و تاج گـرفتیم
دیهیم و سریر از گهر و عاج گرفتیم　　امـوال و ذخایـرشان تـاراج گـرفتیم
وز پیکـرشان دیبه و دیباج گرفتیم　　مـاییم‌کـه از دریـا امـواج گـرفتیم
و اندیشه نکردیم ز طوفان و زتیار (۱)

دیگری از ایشان شیخ سلیم میبود . این‌مرد چه دراینهنگام و چه پس‌ازآن با زبان سادهٔ روستایی سخنانی‌گفتی ، و پیش ازهمه دلسوزی به بینوایان نموده و داستان‌کمیابی نان وگرانی‌گوشت را بمیان آوردی ، و نویدها دادی‌که چون مشروطه باشد نان فراوان و ارزان ، وگوشت در دسترس همگی خواهد بود ، و بینوایـان ازنان وکباب سیرخواهند گردیـد ، و بالای منبر انگشتان را پهن‌کرده و وجب خـود را نشان داده و بـا همـان زبان ترکی روستایی چنین‌گفتی : « کباب بواینده کاسب » . این گفته‌های او نیز ارج دیگری میداشت و مایه دلداری بینوایان میبود .

میرزا علی اکبر مجاهدگاهی بمنبر رفتی و بهمان تندی‌کـه در نهـاد اوست ، از ستمگری درباریان بدگفتی . میر هاشم نیزگاهی سخن راندی . برخی‌کسانیکه قفقاز یا استانبول را دیده بودند، وآگاهیهایی ازپیشرفت اروپا میداشتند ، هر یکی که خواستی سرپا ایستاده سخنانی راندی .

میر ربیع برادر میر هاشم یکبار بپا برخاسته و از محمد علیمیرزا بدگویی‌کرد و دیوانه‌وار رخت خود را پاره ساخت . مردم از رفتار او رنجیدند و دیگر راه ندادند .

---

(۱) این شعرهاازیك چکامه‌ادیب‌الممالك‌است‌که‌واعظان تکه‌تکه‌بالای منبرخواندندی .

از خود میرهاشم نیز رفتاربدی دیده میشد . بنام آنکه من پیش افتاده‌ام ومردم رابا بینجا کشانیده‌ام بهمه برتری میفروخت وگاهی‌که ازکونسولخانه بیرون میآمد سیدهادی دوچی و جوانان آنجا را ، با تپانچه‌ها بکمر ، بپیش و پس‌خود میانداخت. ازهمانجا آزردگی پدید آمده بود .

بدینسان روزها میگذشت. دراینجا نیز ، همچون‌تهران ، بهمگی‌شام‌و‌نهار میدادند. چیزیکه هست در اینجا چادری نزده وبیشترمردم درمسجد وپیرامونهای آن گردمیآمدند، و شبها جزسران وپیشروان نمی‌ماندند ودیگران بخانه های خود میرفتنند .

پذیرفتن شاه درخواست تبریزیان را

اندیشیدنیست‌که شاه‌که یکماه ونیم پیش از این ، فرمان مشروطه را داده بود و این زمان در تهران نمایندگان شصت‌گانه دارالشوری برگزیده میشدند ، بهر چه پاسخ تبریزیان را زود نداد ، و پس از آن کارها ایستادگی چه انگیزه میداشت ؟!.: پیداست‌که جلوگیرهایی در میان میبوده و کارهایی در پرده میرفته که ما هنوز ندانسته‌ایم . رشته کارهای آذربایجان بیش از همه در دست محمد علیمیرزا میبود و میتوان‌گفت ایستادگی از سوی این‌پیش‌میآمده . کارهای آن روزی دربارنچندان درهم وآشفته میبوده‌که بااندیشه توان دریافت .

هرچه بود دولت خواه وناخواه‌گردن‌گزاشت و روز پنجشنبه چهارم مهر ماه (هشتم شعبان) میبودکه از تهران بولیعهد پاسخ رسید ، و او این را با دستخطی از خود ، بنزد مستر راتسلاو کونسول انگلیس فرستاد و نامه‌ای هم نوشت ، و مستر راتسلاو رونویس آن دستخط و آن نامه را ، با خود تلگراف شاه ، بنام « انجمن عدالت طلبان تبریز » به نزد حاجی مهدی آقا و دیگر سران جنبش فرستاد (۱) . نیز همان روز تلگرافی از سفارت خانه انگلیس (۲) بکونسول رسیدکه رونویس آنرا نیزفرستاد ..

از این مژده مردم شادگردیدند وهمان روز از مسجد وکونسولگری بیرون آمدند و بازارها را بازکردند ، وبچراغان وشادمانی پرداختند . نیز همان روز یکدسته‌ازسران جنبش و از بازرگانان ، بباغ شمال بنزد محمد علیمیرزا رفتند . محمد علیمیرزا آنان را پذیرفت و بسخنانی پرداخت از اینگونه : « من بیش از شما خواستار قانونی بودن‌کشور هستم . اگر درکشور قانونی باشد من آسوده‌تر گـردم . . . » سپس داستان کشته شدن کشیش انگلیسی و فشاری راکه بایران آمـده بود بمیان آورده چنین گفت : « در آن پیش آمد بیست و پنجهزار تومان من وبیست وپنجهزارتومان امامقلی میرزا تاوان‌دادیم. اگرکشور قانونی داشتی پاسخ دادیمی‌که آن‌کشیش پیروی از قـانون ننموده و خـود را بکشتن داده » . از اینگونه سخنان‌که دانسته نیست دلش از آن آگاه میبود یا نه‌گفت ،

(۱) نوشته راتسلاو و تلگراف شاه بولیعهد اکنون دردست منست .

(۱) دراینهنگام‌سراسپر نیک‌رایس‌سفیرانگلیس‌بلندن‌رفته بودوچنانکه‌دیدیم‌بجای‌اومستر گرانت دف شارژدافر (کارپرداز) سفارت‌کار میکرد واین تلگراف نیزازوست .

وباشندگان خشنودی ازگفتار او نمودند و سپاس‌گزاردند و برخاستند وبازگردیدند .

تلگرافیکه مظفرالدینشاه بولیعهد فرستاده چون خودِ آن در دست ماست پیکره‌اش را دراینجا میآوریم (پیکره ٤٥) ،



اداره تلگرافی دولت علیه ایران

اطلاعات	تاریخ اصل	به ...	از طهران	عدد کلمات	نمره
					دستخط مبارک همایونی

بتوسط ولیعهد با اهالی مملکت آذربایجان تشکیل مجلس شورای ملی و نظامنامه آن را با امضاء مرحمت
فرمودیم وکلای شهر تبریز و سایر ولایات بطهران بیایند و بترتیبات کار مشغول شوند و نسبت بعموم
متضمن توجهات ملوکانه بطفیل عقد عموم مشمول میخواهیم

تاریخ ۸	شهر شعبان	ساعت	دقیقه	گیرنده مطلب	سنه ۱۳۲

پ ٤٥

تلگراف مظفرالدینشاه بولیعهد

دستخط ونامه وتلگراف سفارت را نیزمینویسم :

نامه ولیعهد بکونسول

« مسیو راتسلاو جنرال قونسول چهار فقره راکه اهالی استدعا کرده بودند بسرطبق »

« مقررات علیه همایونی مهروامضاء نموده دادم دستخط تلگرافی را هم‌که الآن از طرف»
« قرین‌الشرف ملوکانه دربرقراری مجلس واجرای نظامنامه رسیده فرستادم‌که باهالی »
« داده همگی مطلع و شکر گزار باشند و بطوریکه آنها تعهد کرده‌اند مطمئناً بروند »
« بازار را بازکرده مشغول‌کسب وکار باشند ۸ شعبان‌المعظم ۱۳۲٤»

دستخط ولیعهد

« اولا از طرف قرین‌الشرف بندگان اعلیحضرت اقدس ارواحنا فداه و از طرف»
« خودم باشخاصیکه در قونسولخانه و مسجد متحصن هستند اطمینان میدهم‌که دربارهٔ آنها»
« عفو عمومی خواهد شد و مطلقاً در ازای اقدامات آنها مزاحمتی از طرف حکومت و »
« غیره نخواهد شد .»

« دویم مجلس شورای ملی را بطوریکه بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی بملت »
« اعطا و مرحمت‌کرده من هم تصدیق دارم و اجرا خواهم نمود و بولایات جزء هم اعلام »
« خواهد شد .»

« سوم برای اعطاء مجلس شورای ملی که اساس آبادانی و ثروت و ترقی »
« دولت و ملت است عموم رعیت چه در شهر تبریز و چه در ولایات مملکت آذربایجان»
« چراغان بکنند .»

« چهارم در تعیین و انتخاب وکلاء بزودی قراری بدهندکه وکلای تبریز وسایر »
« ولایات معین‌شده روانه تهران بشوند .»

تلگراف سفارتخانه

« صدراعظم باینجانب اطلاع داد نسخه های چاپی دستخط اعلیحضرت‌همایونی در »
« اعطاء مشروطیت‌وترتیبات‌مجلس‌بامنای آذربایجان وحکام ولایات فرستاده شدوانتخاب »
« وکلا هم در موقع اجراست شما هم باید پناهندگان و بستی‌ها را اطلاع بدهیدوتوضیح »
« نمایید اجرای وعده های اعلیحضرت شهریاری‌فقط مربوط بدولت ایران است ضمانت »
« دول در آن باب جایز نیست بگویید مسلم و آشکار است ترتیب مجلس ملی نیست »
« مگر بمرور. »

کارهاییکه مردم میکردند

بدینسان تبریز آزادی گرفت . پس از این مشروطه در همه جا آشکار شد و بهمه شهرها آگاهی رسید ، و از تهران « نظامنامه انتخابات» ودستور برگزیدن نمایندگان رابهمه جا فرستادند.در برخی شهرها حکمرانان‌گردنکشی‌کرده بمردم میدان ندادند. ولی در تبریز و رشت مردم آزادی یافته می‌جنبیدند . بدیگر شهر های آذربایجان هم آگاهی داده شد ودرآنها نیزتکان پدید آمد .

می‌بایست « نظامنامه » و دستور از تهران برسد تا نمایندگان را برگزینند . ولی

تبریزیان نچندان شوریده بودند که آرام نشینند و رسیدن آنها را بیوسند . یکدسته که بجلو افتاده وآن تکان را پدید آورده بودند مردم دست از دامن ایشان بـر نمیداشتند و ازگردشان‌پراکنده نمیشدند . ناگزیر گردیدندخانه‌ای گیرند وآنجا راکانونی‌گردانند. کسانی از توانگران از دادن خانه بآنان بیم میداشتند . میرزا مهدیخان خانه‌های خودرا که درآغاز ارمنستان ونزدیك‌بازار میبود و خود جایگاه‌نیکی میداشت بآنان واگزاشت، وخود سرکشی بآنجا (ناظمی) را بگردن گرفت ، و از همان زمان بود که بنام « میـرزا مهدی خان انجمن» شناخته‌گردید .

بیست تن‌از سران جنبش برگزیده شدند که‌بهمدستی علماء درانجمن‌نشینندوکارها را راه بـرند . نیز دارندگان هـرپیشه ای ، از چیت فروشان ، و زین دوزان ، و مـیوه فروشان ، وتوتونچیان ، وقند فروشان ، ودیگران ، نماینده ای برای خود بر گزیدنـد ، واینان بهمدستی انجمن نشینان بکارهایی می‌پرداختند .

هنوز دشمنی برای آزادی پیدا نشده و محمدعلیمیرزا و پیرامونیان او در بیـرون بکاری برنمیخاستند . ولی مردم دور انـدیشانه از پا ننشسته و میدان را تهـی گزاردن نمیخواستند . در دلها گرایش سختی‌برای نیك‌شدن ونیکـی نمودن پیدا شده و مـردم را آرام‌نمیگزاشت . همه‌آن میخواستندکه بنیکی هایی‌کوشند وگامهایی‌بردارند .

چون بسیاری از پیشگامان ازمـلایان بوده ، و در سخن گوییهـا چنین نمـوده شده بودکه برواج « شریعت » کوشیده خواهد شد ، وهنوز جدایی میانه خواستها پدید نیامده بود ، ازاینرو کوشش بسیار بدینداری میرفت . هنگـام نیمـروز در بـازار از هر گوشه آواز اذان برمیخاست . درمسجد ها ودر پشت‌سر پیشنمازان انبوهی بیشتر میگردید . هر کسی راستـی و درستـی بیش از پیش ، از خـود مینمود و بدستگیـری از بینوایـان بیشتر میکوشید .

در تبریز کوچه ای بنام «قره‌چیلر کوچه‌سی» هست که نشیمنگاه دسته‌ای ازکولیان یا (قره‌چیان) میباشد . اینـان کارشان مطربی بودی کـه مردانشان دف زدنـدی و آواز خواندندی وپسرانشان رقصیدندی . چون اینکار راگناه شمردندی واز آنسوی خانه هـای اینان همیشه آشیانۀ بدکاران بودی‌که مردم اوباش از فراشهای دربار و دیگران در آنجا گرد آمدندی وبد مستیها.نمودندی ، این زمان آنان را ازکار بـازداشتند . بدینسان کـه برخی را از شهر بیرون‌کردند و برخی را «توبه» داده‌وسرهاشان راتراشیدند .

تراشیدن ریش گناه شمرده شدی وجز از درباریان وبرخی اوباش بآن‌برنخاستندی. درهمان روز های‌نخست موی ستران (سلمانیان) نشستی بر پا کردند و باهم پیمان نهادند که دیگر ریش‌نتراشند . دراین‌باره شعری‌هم گفتند : «تراشیدن ریش‌موقوف شد».

روزنامه ملانصرالدین ریشخند های بسیار نوشته و نگاره ای (کاریکاتوری) بنـام میتینغ موی ستران تبریز درست گردانیده .

نان که گفتیم در زمان خودکامگی یکی از گرفتاریها میبود وهمیشه زنان ومردان در جلو دکانهای نانوایی انبوه شدندی و بفریاد برخاستنندی ، این زمان در سراسـر شهر نان فراوان گردیده و در برابر هر دکانی جز از دو سه‌تن خرنده دیده نمیشدی ، پیش‌از



پ ٤٦

محمد علیمیرزای ولیعهد

مشروطه نان منی (هزار مثقال) بدو قران فروخته شدی ، وگفتیم کـه بجای یکمن سه چارك بلکه کمتر ازآن ، دادندی . این زمان بهای‌آن به هشت عباسی پایین آمد و کـم نیز نمیدادند .

کم‌فروشی‌که خودگرفتاری دیگری شمرده شدی ، این‌زمان بیکبار ازمیان برخاسته وهمه دکانداران خود درست‌کاری مینمودند و اگرکسی راآرزوی نادرستی میبود از ترس مردم دلیری نمیداشت .

کینه‌های شیخی ومتشرع وکریمخانی درکنار مانده وسنی وشیعی ازمیان برخاسته، کسی یارای‌آنکه زبان بچنین سخنانـی بـازکند نمیبود ، وتبرائیان (العنتچیان) بیکبار ناپدیدگردیدند .

درتبریز ازپیش دبستان‌ها میبود . ولی‌این زمان‌گرایش مردم بآنها بیشترگردیده ودرهرکویی توانگران نشست برپاکرده .گفتگوازبنیادگزاردن دبستانها میکردند . نیز کسانی بآرزوی پدیدآوردن «شرکت» وبنیاد نهادن‌کارخانه می‌افتادند .

دراین میان‌کسانی ازسران‌کوشندگان ، ازشادروانان کربلایی علی مسیو وحـاجی رسول صدقیانی وحاجی علی‌دوافروش وسید حسن شریفزاده ومیرزا محمد علیخان تربیت و جعفرآقا گنجه‌ای وآقا میرباقر ومیرزا علـی‌اصغرخویی وآقـا تقی شجاعی وآقا محمد صادق خامنه وسید رضا (۱) یك نشست نهانی بنام « مرکز غیبی » بـرپاکـرده بیك کار ارجدارتر دیگری می‌کوشیدند وآن اینکه دسته‌ای بنام «مجاهد» پدیدآورند .

اینهاکارهاییست‌که پس ازبیرون‌آمدن ازبست نشینی ، بیدرنگ باینها پرداختند و مادنباله اینها راخواهیم نوشت .

بازشدن دارالشوری

در این میان درتهران دارآلشوری برپاگردید . گفتیم مجلس چندگاهه «نظامنامه انتخابات » را نوشت وآنرا بدستینهٔ شاه رسانید ، و از روی‌آن در تهران ببرگزیدن نمایندگان آغاز گردید .

این «نظامنامه » مردم را بشش گروه (طبقه) میبخشید بـدینسان : شاهـزادگان و قاجاریان ، علماء وطلبه‌ها ، اعیانها ، بازرگانان ، زمینداران وکشاورزان ، و پیشه‌وران که هر گروهی نمایندگان جداگانه بر گزیند ، و بـرای تهران شصت نماینده بـدیده می‌گرفت بدینسان :

شاهزادگان وقاجاریان چهارتن ، علما وطلبه ها چهار تن ، بازرگانان ده تـن ، زمینداران وکشاورزان ده تن ، پیشه وران سی ودو تن ، از اینرو بیشتر نمایندگـان از بازاریان وپیشه‌وران بایستی بود وخواهیم دیدکه درمجلس یکم اینان بسیار میبودند .

هنگامیکه درتبریز جنبش رو داده وآن داستانها میرفت در تهران ببر گـزیدن

(۱) دوازده تن بوده‌اند ونام یکی را ازایشان مانمیدانیم .

نمایندگان کوشیده میشد ، وآن جنبش تبریز پیشرفت این را تند ترگـردانید و بسیاری ازآنانکه دو دل بوده ودرکنار میایستادند ازدودلی بیرون‌آمده و بکار پرداختند .

روزیکشنبه چهاردهم مهر (۱۸ شعبان) مجلس گشاده خواستی بود ، و تا آن روز برگزیدن نمایندگان را بپایان رسانیدند . کسان پایین برگزیده شدند :

ازشاهزادگان وقاجاریان : اسدالله میرزا ، یحیی میرزا ، حاجـی امجدالسلطان ، معظم‌الملك .

ازعلما وطلبه ها : آقا میرزا محسن (برادر صدرالعلماء) ، حاجی‌شیخ علی‌نوری ، میرزا طاهرتنکابنی ، حاجی سید نصرالله اخوی .

ازبازرگانان: حاجی‌حسین‌آقاامین‌الضرب، حاجی سیدمرتضی مرتضوی ، حاجی‌محمد اسمعیل مغازه ، حاجی معین‌التجار بوشهری ، میرزا محمود اسپهانی ، حاجی محمد علی شالفروش ، حاجی محمد تقی شاهرودی ، وثوق‌الدوله ، محقق‌الدوله ، مخبرالملك.

ازاعیانها: صنیع‌الدوله ، نصرالسلطان، صدیق‌حضرت، احتشام‌السلطنه ، سعدالدوله، حسنعلیخان (پسرمخبرالدوله) ، مشارالملك ، عون‌الدوله ، دبیر السلطان ، حاجی سید باقراخوی ، سیدالحکماء (۱) .

از پیشه وران ، میرزامحمودکتابفروش ، حاجی میرزا ابراهیم خیاط‌باشی ، حاجی سیدابراهیم حریر فروش ، شیخ حسین سقط‌فروش ، حاجی محمدابراهیم وارث ، ملا حسن وارث، حاجی محمد تقی بنکدار ، دکترسید ولی‌الله خان ، امین‌التجارکردستانی ، حاجی سیدآقا تیرفروش ، حاجی میرزا احمد زرگرباشی ، حاجی‌شیخ اسماعیل بلـور فـروش ، مشهدی باقر بقال ، شیخ حسن علاقه بند، استاد حسن معمار ، سید حسین بروجردی ، شیخ حسین علی ، آقاحسین قلی، حاجی عباسعلی ، حاجی عبدالوهاب ، حاجی علـی‌اکبر پلو پز ، استاد غلام رضا یخدانساز، حاجی‌سید محمد ساعت ساز ، حاجی سید محمد باقر، سید محمد تقی‌هراتی ، سید مصطفی‌سمسار ، سید مهدی دلال (۲)

اززردشتیان : ارباب جمشید .

دراین فهرست آنچه میباید نیك دید نامهای وثوق‌الدوله ومخبر الملك و دیگـر اینگونه‌لقب دارانست، اینان مردان بنامی می‌بودند و برخی ازایشان ازجهان‌آگاه وخود کسان‌کاردانی شمرده میشدند . مامی‌پرسیم : آیـا اینان رادل بکشور وتـوده میسوخت و هواخواه مشروطه میبودند ؟.. اگرچنین است پس‌چرا درآن‌کوششها که دوسید وهمدستان ایشان در راه رسیدن بمشروطه میکردند اینان همراهی ننمودند و درآن روز هـای سخت

(۱) این‌را ازحبل‌المتین‌آوردیم وچنانکه دیده میشود یکی بیشتراست . زیـرا ده تـن بایستی‌باشند ویازده تنند.

(۲) اینها را ازحبل‌المتین وازکتاب «تاریخ مجلس ملی‌ایران» آوردیم وچنانکه دیده می‌شود چند تن‌کم است .

کمترین یاوری نشان ندادند ؟ ! . اگر هوادار مشروطه نمیبودند پس چگونه اکنون بدلخواه نمایندگی مجلس راپذیرفتند ؟ . پیداست که اینان را خواستهای دیگری در دل میبوده ، ویاجز در پی سودجویی نمیبوده‌اند .

ازآنسوی نامهای مشهدی باقربقال وحاجی علی‌اکبرپلوپز دیدنیست . ازاینگونه کسان ناآگاه چه‌کار برخاستی ؟! دراین هنگام‌که رشته‌کارها از چنگ دربار درآورده شده وبدست توده میافتاد مردان‌کاردان وآزموده میبایست‌که بجایی‌رسد . همچون ناصر الملك نمیگویم مشروطه برای‌ایران زودبود . ایران‌اگر درزیرفشار خودکامگی ماندی مشروطه برای آن همیشه زود بودی . میگویم : جنبش خام میبود ، در اینهنگام پیشوایانی میبایست که با گفتن و نوشتن معنی درست تر مشروطه و راه کشور داری ، و چگونگی گرفتاری های ایران را بگوشها رسانند ، واز میان توده مردان شاینده و کاردان پدید



پ۴۷
میرهاشم دوچی

آورند ، و چنین پیشوایانی نبودند . دو سید که جنبش راپیش آورده بودنـد ایـن‌کار از ایشان برنمیآمد ، ودیگران که کم یا بیش میتوانستند ، آن اندیشه بلندی‌که بچنین کار پاکدلانه برخیزند نمیداشتند ، وهریکی ازراه دیگری سود خود میجستند . یکی‌ازکمی‌های جنبش ایرانیان این بود وخواهیم دیدکه رسیدن نمایندگان شهرها نیزایـن‌کمی را برنداشت ، وازمیان‌آنان نیزچنان پیشوایانی برنخاست .

این نمونه خامی‌ایرانیانست‌که زمان درازی‌کوشیده بودندکه رشته‌کارهای‌کشور را از دست سود جویان و هوسبازان دربار بیرون آورند وکنونکه فیروز شده بودند ، همان درباریان بارختهای دیگری پیش میآمدند واینان بمیان خود راه میدادند و بـاز رشته را بدست‌آنان میسپاردند وزیان این‌را نمیدانستند .

اما گشایش مجلس : روزیکشنبه هنگام پسین همه وزیـران وسفیران وکـونسولها و بسیاری از اعیان‌ها بارختهای رسمی درکاخ‌گلستان‌گردآمدند . دو سید و دیگر مجتهدان تهران‌و همه نمایندگان برگزیده شده نیز بودند . شاه چون درد پا می‌داشت درصندلی چرخدارش‌آوردند ، گفتاریکه برای‌گشایش‌آماده شده بود نظام‌الملك بنام شـاه خواند ، وچون بپایان رسید موزیك نواخته شد ودرهمان هنگام ازمیدان توپخانه یکصد و ده توپ شلیك‌گردید ، آن گفتار شاه را در روزنامه‌ها نوشته‌انـد وچون دراز است مـا در اینجـا نمی‌آوریم .

پس‌ازشکستن سلام‌سفیران وکونسولها ودیگران‌پراکنده شدند ونمایندگان بمدرسه نظام (همان‌جایگاه مجلس چندگاهه) بازگشتند وپس ازکمی گفتگو چون شب فرا رسیده بود پراکنده‌گردیدند.آن‌شب درتهران ودیگرشهرها بنام‌گشایش پارلمان ایران چراغانی کردند و درهمه جاآگاهی ازاین‌گشایش پراکنده‌گردید .

فردا دوشنبه دوباره نمایندگان‌گردآمده وصنیع‌الدوله را رییس ، ووثوق‌الدوله را نایب رییس یکم ، وامین‌الضرب را نایب رییس‌دوم برگزیدند . چون می‌بایست « نظامنامهٔ داخلی» نوشته شودکسانی ازنمایندگان رابرای نوشتن‌آن نامزدگردانیدند . دراین میان «قانون اساسی» نیزنوشته میشد . (گویامشیرالملك ومؤتمن الملك پسران صدراعظم آنـرا مینوشتند ، یابهتر گویم ترجمه می‌کردند) .

دوسه نشست درهمان مدرسه نظام برپاگردید ، وچون نامه نوشته واز شاه درخواست جایگاهی برای مجلس کرده بودند ، بادستور اوکاخ بهـارستان راکـه شـادروان حاجی میرزا حسین خان سپهسالار درپهلوی‌مسجد ومدرسه خود ساخته بود ، جایگاه مجلس‌گرفتند ونشست ها را درآنجا برپاکردند .

چون نمایندگان نا آزموده ، وآنگاه اندك میبودند ، و در آن‌کـاخ میز و صندلی نمیبود و همه بروی زمین مینشستند ، و از نبودن سخن دیگر ، بگفتگوی نان و گـوشت تهران میپرداختند تا چندی مجلس سرد و بیرونق می‌بود ولی‌خواهیم دید که‌کم کـم گرم

گردید و به رونق افزود .

بیرون کردن میر هاشم وامامجمعه از تبریز

به تبریز بازمیگردیم : گفتیم مردم آرام نمی‌گرفتند و سران جنبش کوششهایی مینمودند . دراین میان‌میرهاشم رفتارشگفتی می‌نمود. این‌مردکه پیشنماز گوشه‌گیری میبوده اکنون بنـام آنکه من پیشگام شده وتکانی پدیـدآورده ام بآرزوی سروری افتاده بهمگی‌چیرگی مینمود . چنانکه گفتیم هنوز ازروزهای بست نشینی این بدرفتاری ازو نمایان‌گردید . زیرا هرزمانیکه می‌آمد گروهی‌از سیدها و جوانان دوچی را با تپانچه ها بکمر ، بپیش و پس خود میانداخت و چنان راه میرفت که توگفتی بیگلربیگی است . صندوق اعانه که برای در رفت بست نشینان برپا گردیده بود ، این آنرا گنجینه خود پنداشته‌براتها مینوشت . درتنهایی کونسول رادیده‌بدیگران ارج نمیگذاشت . پس از بیرون آمدن ازبست بدرفتاری بیشتر گردانیده و خود بتنهایـی بدیدن ولیعهد میرفت وبا او بگفتگو مینشست .

این‌کار او مایه بدگمانی شد و بزبانها افتاد که‌میر هاشم پول از ولیعهد گرفته و باوزبان داده‌که ببرچیدن دستگاه جنبش‌کوشد . چنین‌گفته میشد : «بولیعهد گفته کسیکه شتر رابالای بام‌برده همو تواند پایین آورد » . از کوتـاه اندیشی ، جنبش را که نتیجـه کوششهای صدها مردان میبود پدید آورد خودمیشمرد وبخوابانیدن آن امید میبست .

آزادیخواهان سخت رنجیدند ولی بپاس مردم دوچی ، و از ترس‌تپانچه پیرامونیان میرهاشم سخنی نمی‌یارستند ، تاروز بیست وسوم‌مهر (۲۷ شعبان) که نشست انجمن بر پا گردیده بود میـرزا حسین واعـظ رو بنمایندگان پیشه وران گردانیده ، بی آنکه نـام میرهاشم را برد بشمردن بد رفتاریهای او پرداخت و نکـوهشها نمود . لکن در آنمیـان که وی سخن میگفت میر هاشم بادسته خود رسید وبانجمن درآمده بنشست ، و از گفته ـ های میرزا حسین دریافت که‌نکوهش از کارهای اوکرده میشود ، وبا میرزا حسین پرخاش نمود ، ودر این میان برادران‌وکسان‌او بدرون ریخته میرزا حسین‌را بسیارزدند .دیگران یا گریخته یا از ترس خاموش ایستادند .

این پیش‌آمد بـآزردگی مردم افزود . فردا یك دسته از آزادیخواهـان در مسجد گرد آمـده وبازار رابندانیدند ، وملایان و دیگران رابآنجا آورده بیرون رفتن‌میرهاشم را از شهر خواستار گردیدند و پافشاری نمودند . میرهاشم ایستادگی نیارسته از شهـر بیرون گردید وآهنگ تهران‌کرد .

این آسیب نخست بود که بجنبش تبریز رسید . زیرا در سایه آن ، مردم دوچی‌که درشماره بسیار ودرکوشش و تلاش دلیر و پافشار میبودند ، و گام نخست را در راه جنبش آنان برداشته بودند ، بیشترشان خود.را کنـارکشیدند ، وکم‌کم بدشمنی برخـاستند ، و خواهیم دیدکه از این‌دوتیرگی چه زیانها برخاست .

دراین میان «نظامنامه انتخابات» و دستورآن ازتهران رسیده بود . چنانکه دستور «نظامنامه» بود شش تن را برای «نظارت» بر گزیدند که درحیاط انجمن جا گیرند و کار بر گزیدن را روان گردانند . محمدعلیمیرزا نیز ازسوی خود اجلال‌الملك را بر گماشت. وچون رمضان فرارسیده بود وروزها کارکردن سخت بودی چنین نهادند شب ها انجمن را بازکنند . در این روزها روزنامه ای بنـام « انجمن» برپا گردید که‌شماره یکم آن روز شنبه بیست‌وهفتم مهر (یکم‌رمضان) بیرون آمد .



پ ۴۸

حاجی مهدی آقا کوزه‌کنانی

درهمان هنگام باز داستانی پیش آمد وآن بیرون‌کردن حاجی میرزاکریم امامجمعه ازشهر بود . این مرد راگفتیم پیش ازمشروطه دستگاه فرمان روایی میداشت . هر زمان که بیرون آمدی صد تن‌کما بیش سید و طلبه و نوکر از پیش و پس استر او راه رفتندی . گفته اش در همه جا پیش رفتی . خانه اش بست بودی که هرکه پناهیدی ایمن‌گردیدی میتوان‌گفت پس از محمد علیمیرزا بزرگترین فرمان روایی درتبریز او را میبود. داستان دیه داری وانبارداری اورا نوشته‌ایم .

چنین‌کسی چگونه برتافتی‌که گردن بقانون‌گزارد و با دیگران یکسان باشد ؟ ! . چگونه برتافتی‌که مردم بیدارگردند و بکارهای زندگی پرداخته و پروای او ودستگاهش ننمایند ؟! روزهای نخست‌که بمسجد صمصامخان آمد ازناچاری بود. آن روز معنی درست پیش آمد ونتیجه آنرا نمیدانست . ولی سپس‌که دانست‌کار خود را سخت میدید ، و بجای آنکه به نیکیهـایی برخیزد و جا برای خود میان توده باز نماید ، باین اندیشه افتادکه با دادن پولـی سخنگویان (واعظان) را بفریبد و بسوی خودکشد ، و سیصد تومان پول بمیرزا جواد ناطق (ناصح زاده) دادکه رسدی خود بردارد ورسدی بدیگران دهد .

ناطق پول را بصندوق انجمن داد وپرده از روی کار امامجمعه برداشته شد ، و شب یکشنبه بیست وهشتم مهر (۲ رمضان) آزادیخواهان درحیاط انجمن‌گردآمدند ، وداستان را عنوان‌کرده و جوش و خروش نمودند ، و بدیهـای امامجمعه را یادکرده بیرون‌کردن او را ازشهر خواستار شدند ، و چنین‌گفتند ، اگر بیرون نرود فردا ما خود او را بیرون خواهیم‌کرد ، سران انجمن ، بادست اجلال الملك ، چگونگی را بولیعهد گفتند ، وولیعهد دستور فرستادکه امامجمعه فردا درشهر نماند وبیرون رود .

فردا امامجمعه برمنبررفت وخواستش این بودکه باگفتن سخنانی مردم را ازسهش باز نشاندکه به ماندنش درشهر خرسندی دهند . ولی نتیجه از این کار بدست نیامد و او ناگزیر شده از شهر بیرون رفت .

ولی چون در باغ وزیر در نزدیکی شهر می نشست و چنین‌گفته میشدکسانی بنزد او رفت وآمد می‌دارند وبزبان آزادی‌گفتگو می‌کنند ، واز اینسوی در شهرپسرش حاجی بیوك آقا جانشین پدرگردیده و با پیرامونیان انبوه و شکوه بسیار بمسجد میآمـد ، روز شنبه چهاردهم آبان باردیگر آزادیخواهان بشوریدند و بازارها را بستند وهیاهـو بر پا کردند ، انجمن باز چگونگی را بولیعهد باز نمود ، وولیعهد فراشباشی خود نیرالسلطان را فرستادکه برود وامامجمعه را ازپیرامون شهر دورگرداند . نیز دستور دادکه پسر او بمسجد نیاید .

امامجمعه به قزلجه میدان‌که درچهارفرسخی تبریز و بسرراه تهرانست رفت ، ودر آنجاکه دیه خود او می‌بود نشیمن‌گرفت . از اینسوی‌کسانی از مردم رفتند ومیرزا غفار آقا راکه دارنده پیشین مسجد بوده و امام جمعه با زور از دستش در آورده بوده بمسجد

آوردند که نماز بگذارد.

نخستین نبرد با محمد علیمیرزا

کار برگزیدن نمایندگان پیش میرفت . هر گروهی (طبقه) بنوبت خود نمایندگان خود را برمیگزیدند . ازآنسوی چون رمضان در میان ومسجدها برپا میبود ، واعظان مشروطه فرصت بدست آورده در منبرها سخن از مشروطه وکشور میراندند . شب سیزدهم آبان (۱۷ رمضان) بار دیگر شور وخروش برخاست .

ازروزیکه تلگراف ازشاه رسیده و مشروطه آشکار شده بود محمد علیمیرزا همراهی نشان میداد ، وچنانکه نوشتیم هردرخواستی‌که انجمن میکرد می‌پذیرفت ، ولی‌این نشان پاکدلی او نمیبود و همیشه پی فرصت میگشت که بجلوگیری کوشد . این بود چون کار برگزیدن نمایندگان بپایان رسید پیام فرستادکه دیگر انجمن را برچینند. زیرا انجمن « نظارت» کارش را انجام داده ، وانجمن دیگرکه آزادیخواهان خود پدید آورده بودند بنیادی ازقانون نمیداشت .

از این پیام انجمن نشینان‌که بیشترشان از ملایان و بازرگان می‌بودند بیم کرده وفرمان برداری نمودند ، و انجمن را رهاکردند . ولی آزادیخواهان ، یا بهتر گوییم : مجاهدان خرسندی ندادند ، وچون آنشب انجمن نشینان و دیگران درخانه حاجی میرزا حسن مجتهد ، برای افطار میهمان میبودند ، اینان آهنگ آنجا کردند ، و بهنگامیکه نیرالسلطان فراشباشی ولیعهد نیز میبود رسیده وبا مجتهد ودیگران بگفتگو پرداخته از رهاکردن انجمن بازخواست نمودند، وداستان پیام را پرسیدند. مجتهد پاسخ داد: چنین پیامی رسیده وراست هم هست . تا رسیدن قانون اساسی نباید انجمنی باشد .

اینان‌گفتند : ما نخواهیم‌گزاشت انجمن بسته شود . ما چیزی راکه‌گرفته ایم از دست نخواهیم داد . از اینگونه سخنانی‌گفتند . بخواهش مجتهد نیرالسلطان با تلفن با محمد علیمیرزا گفتگوکرد . محمد علیمیرزا باز همان سخن راگفت . مجاهدان همینکه این را شنیدند بیکبار شور وخروش نمودند . چون دسته انبوهی درحیاط می‌بودند یکی دربلندی ایستاده چنین‌گفت : مردم اینان میخواهند انجمن راببندندکه پس ازبسته‌شدن آن ناچار واعظان خاموش‌گردند وکم‌کم خونهای ما سرد شود ، و آنگاه باز چیره گردیده وبیارند بسرهای ما آنچه میخواهند . ولی «آنسبو بشکست و آن پیمانه ریخت ». تا یکتن ازما زنده است ازآزادی دست برنخواهیم داشت ، و اگر تهرانیان هم رها کنند ما خود بتنهایی درنگهداری این دستگاه خواهیم‌کوشید .

باین‌گفته ها باشندگان با « زنده باد مشروطه خواهان » ، و « زنده باد آزادی ــ طلبان » ، و با شور وفریاد پاسخ دادند . هیاهویی‌که تا آن روز درتبریز مانندش‌دیده نشده بود برخاست و سخنانی که تا آن روز در ایران‌گفته نشده بود بزبانها آمد . آشکاره باز نمودندکه اگر بجنگ و خونریزی هم برسد ازایستادگی نخواهند برگشت .

دیرگاهی این نمایش درمیان میبود . نیرالسلطان دوباره با محمد علیمیرزا با تلفون گفتگوکرد ، وچگونگی داستان را بدانسان‌که دیده بود باو باز نمود . پاسخ داده بود : «ما خواستیم تا آمدن قانون اساسی انجمن نباشد . کنون که نمیپذیرند چنانکه میخواهند رفتار کنند» .

از این پاسخ مردم شور و خروش کم کردند ، و از آنسوی با پیشنهاد نیرالسلطان محمد علیمیرزا دستخطی نوشت که انجمن همچنان برپا باشد ویکتن‌نیز ازسوی اوبرای بکاربستن دستور های انجمن باشد . نیرالسلطان خود دستخط را برداشته آورد . مردم گفتند : میباید همین شبانه آقایان را بانجمن‌ببریم ، ودر زمان فانوسها راروشن‌کرده ومجتهد و دیگران را پیش انداخته ، با شور وخروش شادی بانجمن آمدند و بنام فیروزی خوانهای شیرینی از بازار آورده آن گروه انبوه‌که بیش از هزار تن میبودند همه را شیرین کام گردانیدند . دستخطرا اینجامی‌آوریم :



پ ۴۹

حاجی رسول آقا صدقیانی

« انجمن‌ملی تبریز کمافی‌السابق‌برقرار بوده ویك‌نفر مأمور بتصدیق‌اجزاءانجمن»
« ازجانب حضرت‌اقدس معین‌و درانجمن حاضر خواهدشد که اعضاء انجمن در امورات »
« جزئی وکلی ملت هرچه حکم نموده‌اند بموقع اجرا گذارده وکارگذاران حضرت والا »
« دراجراء تمام احکامات انجمن ملی تقویت خواهند نمود . »

« هفدهم‌رمضان‌المبارك ۱۳۲۴ »

این نخستین نبرد محمدعلیمیرزا وآزادیخواهان تبریز بود. چنانکه‌گفتیم‌کربلایی علی مسیو وحاجی رسول صدقیانی و حاجی‌علی دوا فروش بهمدستی نه‌تن دیگر انجمن نهانی بنام «مرکز غیبی» پدید آورده بودند ، وخود رشته کارها در دست آنان می‌بود . در بیرون حاجی میرزاحسن مجتهد و دیگر ملایان و برخی بازرگانان در انجمن‌نشسته‌و سررشته دار شمرده میشدند . ولی آنان را آن شایندگی نمی‌بود و در نهان رشته جنبش

را آن انجمن نهانی میداشت و داستان بیرون کردن میرهاشم و امام جمعه و جلوگیری از بسته‌شدن انجمن همگی از ایشان میبود . آنان نیك میدانستند که خودکامگی از میان نرفته وتنها نام مشروطه نتیجه ای‌را دربرنخواهد داشت وباید نیرو بسیجید و برای‌نبرد آماده گردید . نیك میدانستند که‌اگر مردم را بخود رها کنند کم‌کم سست‌گردیده و از جوش فروخواهند نشست واین بود هرزمان بهانه دیگری پیش آورده آنان را بتکان وا‌ـ می‌داشتند و باخودکامگی نبرد را رها نمیکردند .

در تاریخ مشروطه برخی داستانهای ارجدادی هست و کسانی شایندگی و کاردانی نیکی از خودنشان داده‌اند . یکی از آنها داستان همدستی دو سید و پدید آوردن جنبش تهرانست که‌مانوشتیم و از هرباره درخور ستایش است . دیگری همدستی این سه تن نامبرده و همراهان ایشانست که جنبش تبریز رابا هوش وکاردانی بسیار پیش بردند و دسته مجاهدان راپدید آوردند . کارهای اینان نیزهمه ارجدار و درخور ستایش میباشد .

این ایستادگی ایشان در برابر محمدعلیمیرزا ونگهداری از انجمن نتیجه آن را دادکه رشته‌کارهای همه آذربایجان‌بدست‌آزادیخواهان افتاد ومحمدعلیمیرزا سپرانداخت، وناگزیر شد بکارشکنی های نهانی پردازد .

روزنامه های‌قفقاز پیش‌آمدهای آذربایجان رامی‌پاییدند وهرچه رخ میداد بگفتگو میگزاردند ، و بسیاری از آنها ، که یکی هم روزنامه «ارشاد» میبود جنبش ایران را یك‌چیز سرسری پنداشته و ارجی بآن نمی‌نهادند و گاهی سخنان سردی می‌نوشتند . ولی این پیش آمد اندیشه آنها را دیگر کرد وهمان روزنامه ارشاد داستان را عنوان کرده ستایش ها نوشت .

بانك ملی

در این‌میان در تهران‌دارالشوری نیز بیك‌کاربزرگی برخاست‌و بارج و جایگاه خوددر پیش خویش وبیگانه افزود . چگونگی آنکه‌دولت ، برای بارسوم ، آهنگ‌وام‌گرفتن میداشته‌ودراین باره با دولت روس و انگلیس بگفتگو پرداخته و چیزهایی نهاده بوده‌اند ،و روز شنبه هجدهم آبان ، حاجی مخبرالسلطنه از سوی مشیرالدوله صدر اعظم بمجلس آمد و آن را بمجلس آورد . هنوز بیشتر نمایندگان بتهران نیامده و قانونی برای کشور گزارده نشده دولت از مجلس همداستانی با چنان کار را میخواست . تو گفتیی آن کوششها شده‌و دارالشوری بر پاگردیده بود برای اینکه کارهای ریشه برانداز درباریان رویه قانونی بخود گیرد . دو وام پیشین‌را گرفته و خورده وکنون چشم براه وام دیگری می‌ایستادند که با همداستانی دارالشوری بکنند و بازبخورند .

مخبرالسلطنه نامه ای از صدراعظم بیرون آورد که باو مینویسد : شما بمجلس شوری بروید و از سوی دولت پیام برید که دولت بیست کرور تومان ، در درون کشور و بیرون آن ، وامداراست که می باید بپردازد برای پرداختن آنها با دودولت گفتگوکرده

وآنها برای دادن وامی بهمان اندازه آماده گردیده اند و دستور ببانك استقراضی وبانك شاهنشاهی رسیده . ولی باید نمایندگان رأی دهند و آنان را گرفته بیاورید .

سپس نسخه پیمانی را که با دو دولت نهاده شده بود بیرون آورد و برای نمایندگان خواند : دو دولت بیست‌کرور تومان بدولت ایران ، با سود صدی هفت ، وام میدادند بشرطهایی :

نخست‌آنکه دولت ایران‌جاهایی راکه این‌پول بکار خواهد رفت بدو دولت بنماید .

دوم‌آنکه دولت روس ازاین وام طلب پیشین خود راکم نکند .

سوم‌آنکه شرطها همان شرطهای دو وام پیشین باشد .

چهارم‌آنکه چهارکرور ازاین پول را تارسیدن نوروز بپردازند .

پنجم آنکه‌گرو این وام نزد روس‌گمرکهای شمال ونزد انگلیس تلگرافخانه و پستخانه باشد .

ششم‌آنکه بازمانده وام هنگامی داده شودکه دولت ایران از چند ماه پیش خواستن آن را بدو دولت‌آگاهی دهد .

مخبرالسلطنه میگفت : ازچندماه بار ماهانه سفیران وکونسولهای ایران درشهر- های بیگانه ، و ماهانه سپاهیان و سرکردگان وکارکنان اداره ها در خودکشور پرداخته نشده وبدربار نیز پولی برای دررفت داده نگردیده . برای پرداختن اینها چهارکرور را دربایست میداریم‌که اگربزودی نرسدکارها همه خواهد خوابید .

ازاین‌پیشنهاد همهمه بمجلس افتاد ونمایندگان‌بدودسته شدند . یکدسته همداستانی نمودند ودسته دیگرکه همّداستان نمی‌بودند خاموش ایستادند . عنوان تهیدستی دولت و اینکه اگر پول نرسد همهٔ اداره‌ها خواهد خوابید زبانها را می‌بست . دراین میان حاجی معین التجارکاردانی بسیار نیکی ازخود نشان داد، وآن اینکه پیشنهاد دولت رانپذیرفت ونسخهٔ پیمان نامه را بدست‌گرفته یکایك بند های آن را خواند وزیان های‌آنها را باز نمود ، وسپس دلیرانه چنین‌گفت : « باورمن اینست‌که این بیست کرور بدهی‌که دولت میگوید راست نیست . زیرا شاهزاده اتابك (عین‌الدوله) همیشه خود ستایی نمودی‌که درآمد ودر رفت دولت را باندازهٔ هم گردانیده‌ام وششصد هزار تومان هم فزونی میداریم که درنزد تومانیانس است . ماّاورا تااین اندازه دروغگو ویاوه سرانشناخته‌ایم . دولت رویهٔ در آمد و در رفت سه سال باز پسین رابمجلس فرستد تا رسیدگی کنیم . اگر براستی دولت بدهکار است بگردن توده خواهد بودکه‌آن را راه بیندازد ، ولی نه از راه وام گرفتن ازروس و انگلیس ، وآن هم با این شرط های سنگین ، که برای چهارکرور پول کشور را بدست آنان سپاریم . و آنگاه باشد که ما در رسیدگی برویهٔ درآمد و در رفت ، جایی پیداکنیم‌که این چهارکرور از آن بدست آید و دیگر نیازی بوام‌گرفتن

ازخودی یاازبیگانه پیدانکنیم . کنون ماکورکورانه نخواهیم توانست درباره گرفتن یا نگرفتن‌وام رأی دهیم .



پ ۵۰

صنیع‌الدوله رییس مجلس

سپس بیاد وامهای پیشین‌پرداخته‌وازدولت خواستار گردیدکه پیمان نامه های‌آنهارا بمجلس‌فرستند تاتوده از چگونگی آنها نیز آگاه‌گردد، و یکرشته سخنانی هم درباره‌آنها گفت‌که همگی‌آگاهی اورا از کارهای دولت میرسانید .

از این‌گفته های پرمغزودلیرانه اوحال محاس دیگر شد ، و نمایندگانی که با پیشنهادهمداستان‌نمی‌بودنددلیری‌پیداکردند وهمگی بیك زبان از وام‌گرفتن ناخرسندی نمودند ، و بار دیگر همهمه در مجلس پدیدآمد . کسانی‌که ازپیش همداستانی نموده بودند شرمسار گردیده خاموش ماندند . مخبرالسلطنه چون چگونگی رادید رفت تابدولت‌آگاهی دهد .

ولی فردا دوباره بمجلس‌آمد وچنین‌آغاز سخن‌کرد : «رویه درآمد ودر رفت سه‌ساله راکه میخواهید دولت راایستادگی ازآن نمی‌باشد ، ولی از این کار چاره زودی بدربایست‌های دولت نشود . کنون را ما دوکرور تومان میخواهیم‌که اگر نرسد اداره‌ها خواهد خوابید . شمایابابین اندازه وام خرسندی دهید، و یا خودتان از جای دیگر برای ماراه اندازید ، وباید تاسه روز این‌کار انجام‌گیرد» .

نمایندگان ازاین سخن اوسخت برآشفتند ، وچون دلیر شده بودند وآوازها بهم انداخته پاسخ دادند : «توده نتواند خانه ولانهٔ خود را نزد بیگانگان‌گروگزارده ، چرا که امیر بهادر جنگ وفلان وزیر وفلان دبیر پول میخواهد ...» ، از اینگونه تندیها

بسیار کردند .

حاجی معین باز بسخن درآمد و این بار چنین گفت : « دولت از توده است و توده از دولت میباشد . میان این دو جدایی نیست . اکنون که دولت تا بدو کرور پایین آمده پیداست که بسیار بی‌پولست ، و ما می‌باید بآن دستگیری کنیم . ولی با این شتاب که می‌نمایند هیچکاری نتواند بود . درسه روز مااگر ازروس و انگلیس هم خواهیم ، نخواهیم توانست پول گرفت . »

مخبرالسلطنه گفت : «این دوکرور در بانکها آماده است وتنها همداستانی شما را میخواهند که بپردازند .

حاجی معین گفت : «اگر این اندازه را بی‌گرو میدهند بگیرید . ولی باید دررفت آن با آگاهی از مجلس باشد » .

مخبرالسلطنه گفت : «بی‌گرو نمیدهند ومیباید همان پیمان نامه رادیگر گردانید واین اندازه را از روی همان گرفت » .

حاجی معین گفت : «بدینسان‌وام گرفتن ، اگر چه یك‌صد هزار تومان باشد، خوب نیست . دولت یااین اندازه را بی‌گرو بگیرد وخود صدر اعظم بپایندد ، و یا دولت پرك دهد مابازرگانان بنام خودگیریم و بدولت پردازیم » .

مخبرالسلطنه گفت : «چون‌اینگونه وام‌دادن بسود سیاست ایشان نیست نخواهند داد وشما ناگزیر خواهید بود همان شرطها را بپذیرید» .

بدینسان گفتگو بدرازی انجامید . مخبرالسلطنه هر چه پا فشرد که پیشنهاد را بپذیراند نمایندگان ، بویژه بازرگانان ، نپذیرفتند ، وسرانجام چنین نهاده شدکه اگر دولت پرك دهد ، اینان خود بانکی بر پا نمایند ، و از سرمایه آن ، دو کرور تومان بدولت وام دهند .

روز پنجشنبه بیست و سوم آبان (۲۷ رمضان) چون دانسته شد دولت پرك داده نمایندگان بگفتگوی « بانك ملی » پرداختند . بازرگانان که پیشروان ایشان حاجی ـ معین‌التجار و حاجی امین الضرب وحاجی محمد اسماعیل و ارباب جمشید میبودندبگردن گرفتندکه آن را بنیاد گزارند . داستان «بانك ملی» کهسالها یکی از آرزوهای‌ایرانیان شمرده شدی از اینجا پیش آمد .

نمونه سهشهای ایرانیان

این پیش‌آمددرآغازکار مجلس‌دونتیجهٔ نیکی‌درپی‌داشت : یکی آنکه مجلس ارج بیشتر پیداکرد . زیرا درباریان وبیگانگان چنین‌می پنداشتندکه‌ایرانیان‌چون‌تازه بتکان آمده‌اندوآگاهی بسیاری نمیدارند ، تنها بآن‌بس‌خواهندکردکه در درون‌کشور قانونی باشد وداستان خودکامگی درمیان نباشد ، و مجلس را بچشم همان « عدالتخانه » دیده چنین میدانستندکه هرچه دولت پیشنهادکند کور وار خواهند پذیرفت . رویهمرفته

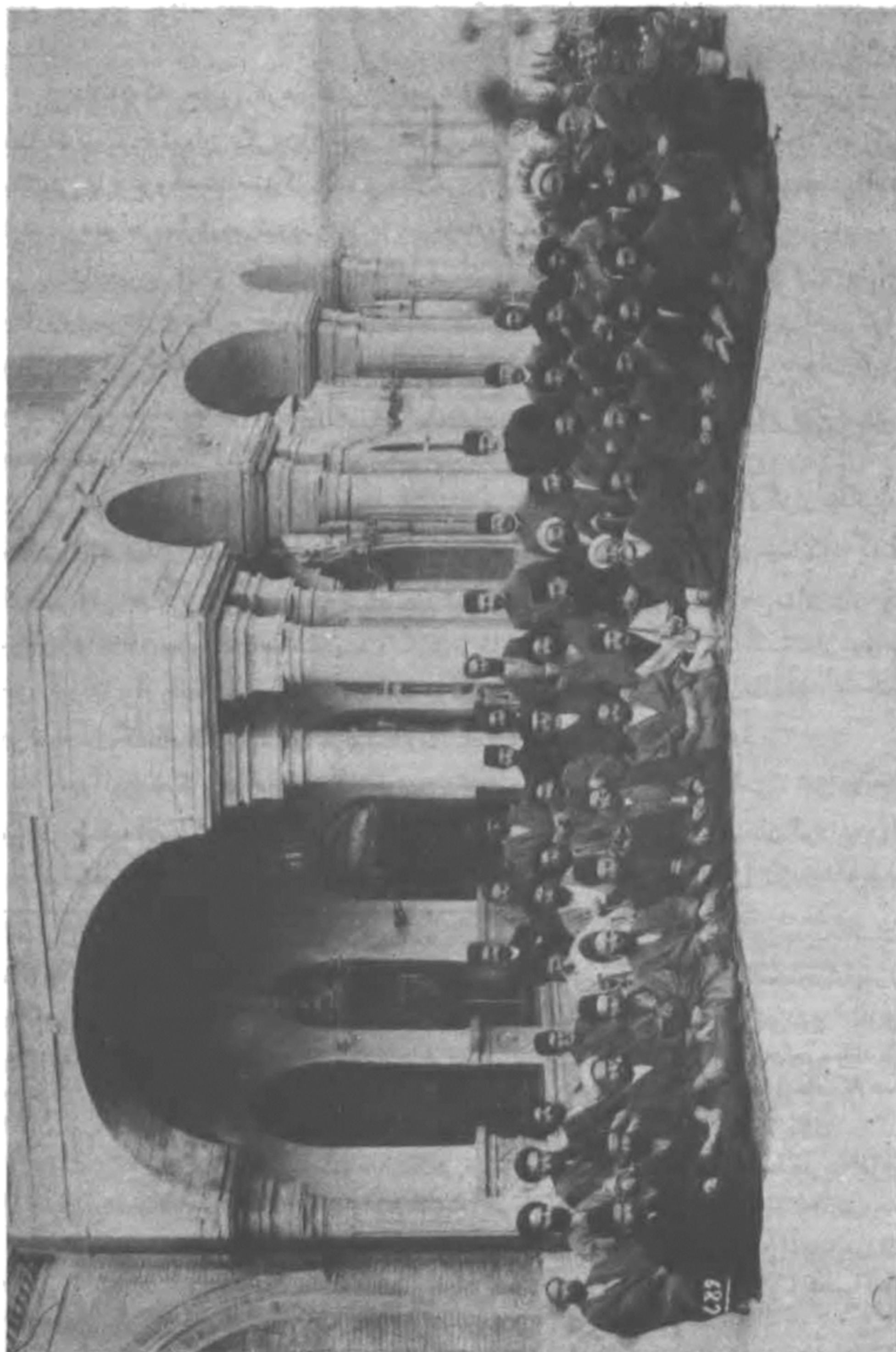
گمان‌اندیشه های سیاسی بایرانیان‌نمی‌بردند . این‌ایستادگی نمایندگان و آن گفته‌های پرمغز حاجی معین‌التجار نادرستی پندار و گمان ایشان را نشان‌داد و بارزش مجلس‌افزود. آوازهٔ این ایستادگی تا بروزنامه های اروپا رسید . پس از آن گفتگو ها دولت نومید نشده وباز در آرزوی وام ازروس و انگلیس میبود ، و چند روز پس از آن ناصرالملك وزیر مالیه بمجلس‌آمدوبار دیگر آن‌گفتگو را بمیان‌آورد و از نیازمندی وتهیدستی‌دولت سخن راند . ولی مجلس استوار ایستاد وحاجی معین گفت : ما درپی بر پا کردن بانکی هستیم . شما نیزدر نوشتن نظامنامه وشرطهای آن بماراه نمایید . ناصرالملك گفت : تا پنج سال دیگراین‌کار شما سامان نخواهد گرفت « فعلا مریض ما گنه‌گنه لازم داردتارفع تب‌بشود . بعداز قطع تب بتقویت مزاج بـاید پرداخت » . آقای وزیر اروپـا دیده بسیار شتاب‌میداشت که‌کشور راگروگزارده وچند کرورپول گیرد وکیسه های درباریان‌بیدردو بدخواه را پرگرداند ، و با گنه‌گنهٔ پول تبهای آز و هوس آنان رافرو نشاند ،ودربرابر چنان مردانگی که یك‌مشت بازرگانان مینمودند ، بجای آنکه آفرین خواند و دلگرمی بآنان دهد ، با ریشخند بنومید گردانیدن ایشان میکوشید .

حاجی معین گفت : «آیا دولت میتواند بچهار صدهزار تومان تا یك‌کرور بس‌کند که ما آنراپرداخته و باندیشه بازمانده‌باشیم . ؟.؟ » ناصرالملك پاسخ داد :«شماخودتان ببینید ، با این آلودگیها میتوان بیك‌کرور بس‌کرد ؟ . »

راستی آن بود که دولتیان با دستهای دیگری می‌جنبیدند و خواستشان بیش ازهمه گرفته‌شدن‌آن وام میبود. اینست‌باپیشنهادهای همراهانه نمایندگان همداستانی‌نمینمودند. حاجی معین‌دوباره یادآوری‌کردکه‌دولت پیمان نامه‌های وامهای پیشین رابمجلس فرستد . نیز ریز دررفتهای وامی راکه خواسته میشدنشان‌دهد . ناصرالملك نومیدانه بیرون‌رفت، و چون بازرگانان بکار بانك پـرداخته بودند وفیروزانه پیش میرفتند وبهـانه ای برای دربار باز نمانده بود ، دیگر گفتگوی آن وام گرفتن رابمیان نیاوردند .

نتیجه دیگر اینکه مـردم میدان یافته اندازه سهشهای خود را بهمه نشان دادند . زیرا از روزیکه گفتگو بمیان آمد ، انبوه مردم از توانگـران و کم‌چیزان خشنودیهـا نمودند و همراهی نشان دادند . سپس چون بازرگانان زمینه آنرا آمـاده گردانیدند ، بدینسان‌که‌سرمایه آن راسی‌کرور تومان گرفتندکه هرکسی ازپنج تومان تا پنجاه هزار تومان سهم تواند داشت ، و نظامنه آنرا نوشته بـرای دستینه شاه فـرستادند ، و چند حجرهٔ بازرگانی را برای گرفتن پول از مردم شناسانیدند ــ مردم رو بآنجا هاآوردندو پول پرداختن آغاز کردند . توانگران که پولهایی میپرداختند بجای خود ،کم‌چیزان از همبازی باز نمی ایستادند . طلبه ها نشست برپا کرده وپول از میان خود گـرد آورده و میفرستادندوگفته‌میشدکسانی‌کتابهای خودرافروخته‌وپول‌بسیجیده‌اند . شاگردان‌دبستانها همین‌کار را میکردند. زنان‌گفتگوازفروش‌گوشواره و گردن‌بند بمیان میاوردند. روزی‌در

پـای منبر سید جمال واعظ در مسجد میرزا موسی زنی بپا خاسته چنین گفت : « دولت ـ



پ ۵۱

ایران چرا از خارجه قرض میکند . مگر ما مرده ایم ؟ ! من یك زن رخت شوری هستم به سهم خود یك تومان میدهم . دیگر زنها نیز حاضرند » . از اینگونه نمایشها بسیار رو ـ میداد .

ملایان که بچنین کارها کمتر درآمدندی آنان هم همراهی مینمودند . حاجی شیخ ـ فضل‌الله دویست تومان بگردن گرفت . حاجی میرزا ابوالقاسم امامجمعه که چنانکه گفتیم بدشمنی با مشروطه شناخته گردیده و میان مردم بد نام‌شده بود فرصت یافته بمجلس نامه‌ای نوشت وهمراهی با توده نموده پنج هزار تومان بگردن گرفت .

راستی را مردم تکان خورده ودلها پر از سهش گردیده بود ، و انبوه مردم با امید و آرزوی سرشاری بکار برخاسته میخواستند نیك‌شوند ، و بپیشرفت و نیرومندی کشور کوشند ودر سایه این جنبش وتکان همگانی خودخواهیها وهوسها در دلهای کسانی ناتوان گردیده واینان نیز خواه وناخواه بهمراهی میگراییدند . جز از درباریان کهن‌کار تیره درون که همچنان می‌ایستادند دیگران همگی تکان خورده بودند .

اینها درتهران‌بود . برای همبازی‌شهرهای دیگر ، بازرگانان بنیادگزار بتلگراف‌ـ خانه رفتند وبازرگانان آنها را بتلگرافخانه خواستند ، و باهردسته ای جداگانه گفتگو کردند واز همگی نوید همراهی شنیدند . تبریزیان درباره بانك همراهی‌نشان داده ولی درباره وام‌دادن بدولت‌بپاسخ‌سنجیده دیگری‌برخاستندکه خواهیم‌آورد . گذشته‌ازشهرهای خود ایران ، از قفقاز وهندوستان و استانبول ، ایرانیان همراهی نشان دادند ، تا چندی در همه جا گفتگوها وکوششها می‌رفت ومانتیجه‌را خواهیم آورد.

در این هنگام در مجلس گفتگوی « نظامنامهٔ اساسی» (قانون اساسی) نیز در میان میبود ، نسخه ای‌راکه آماده گردانیده وبرای دستینهٔ شاه فرستاده بودند بازگردانیدن‌آن را خواستار میشدند ، و چون درباریان ناخوشی شاه را بهانه‌کرده وآنرا نگه‌داشته و باز

پیکره ۵۱ نشان‌میدهد نمایندگان تهران رادرمجلس یکم . نامهای آنان‌بدینسانست : شانزده تن که درجلو ، روی‌زمین نشسته‌اند (ازسمت راست بچپ) : ۱) میرزا محمودکتابفروش ۲)حاجی‌میرزا احمدزرگرباشی۳)حاجی‌محمدتقی‌بنکدار۴)ارباب‌جمشید۵) حاجی‌شیخ اسماعیل بلورفروش ۶)حاجی‌سیدمحمدساعتساز۷) حاجی‌معین‌التجار ۸) اسدالله‌میرزا۹) حاجی‌محمدباقر صابونی۱۰) استادغلامرضا یخدانساز۱۱) حاجی‌علی‌اکبر پلوپز ۱۲)حاجی‌عبدالوهاب کلاهدوز ۱۳) میرزاحسینقلی سیگاری ۱۴) شیخ‌حسینعلی۱۵) شیخ‌حسین۱۶) مشهدی باقربقال .

بیست‌تن که روی‌صندلی نشسته‌اند : ۱)حاجی‌محمدابراهیم‌وارث ۲)حاجی‌محمدعلی‌شالفروش ۳) حاجی‌سیدمحمد صراف۴) حاجی‌سیدابراهیم۵) مرتضوی۶) حاجی‌امین‌الضرب۷)حاجی‌محمد اسماعیل ۸)میرزاطاهر۹) وثوق‌الدوله۱۰)آقامیرزا محسن۱۱) صنیع‌الدوله ۱۲)سیدمحمدتقی هراتی ۱۳)حاجی‌سیدمحمدباقر ۱۴)حاجی سیدآقا تیر فروش ۱۵)یحیی میرزا۱۶) عظیم‌الملك ۱۷) سیدحسین بروجردی ۱۸) سیدمهدی۱۹)سیدمصطفی۲۰) فتحیه «؟» .

یازده‌تن که پشت‌سرایستاده‌اند : ۱)حاجی‌میرزا ابراهیم‌خان خیاط ۲)مخبرالملك۳)ملا حسن‌وارث ۴)دکترسیدولی‌الله‌خان ۵)صدیق‌حضرت۶) حاجی‌محمدتقی‌شاهرودی۷) سیدالحکماء ۸)حسنعلی‌خان۹) حاجی‌عباسعلی‌نانوا ۱۰)استادحسن‌معمار ۱۱) محقق‌الدوله .

نمی‌فرستادند ، مجلس ناگزیر میشد پیاپی یادآوری‌کند . نمایندگان شهرها یکی یکی میرسیدند .

پس از داده شدن مشروطه در تهران روزنامه‌ای (جز از آنهاکه از پیش میبود) برپا نشده بود ، تا امتیاز روزنامه‌ای بنام « مجلس » به آقا میرزا محسن (برادر صدر ـ العلماء) داده شدکه براهبری (مدیری) میرزا محمد صادق طباطبایی (پسر شادروان ـ طباطبایی) و نویسندگی ادیب‌الممالك فراهانی از ماه آذر آغازیده شد و شماره یکم آن روز یکشنبه سوم آذر (هشتم شوال) بیرون آمد . این‌روزنامه چنانکه از نامش پیدابود بیش از همه گفتگوهای مجلس را مینوشت . تاآنجاکه ما میدانیم پس ازروزنامهٔ«انجمن» تبریز، دومین روزنامه زمان آزادی است .

پاسخ سنجیده تبریز در بارهٔ بانك ملی

درتبریز آزادیخواهان فیروزانه میکوشیدند. دربیرون انجمن (یا چنانکه‌خود می‌نامیدند مجلس ملی) ، ودرنهان‌مرکزغیبی کارها راپیش میبرد. چون دست‌محمد علیمیرزا وپیرامونیان او را برتافته‌بودندانجمن، هم‌بجای‌عدلیه نشسته‌وبدادخواهیهایی، که از خود تبریزیا از شهرهای دیگر میرسیدگوش میداد ، و هم بجای حکمران نشسته بایمنی شهر و سامان آن میکوشید . مرکز غیبی که بیشتر در خانهٔ شادروان علی مسیو بر پا شدی با دو چشم باز کارهای محمد علیمیرزا و پیرامونیان او را می‌پاییدوبراه‌بردن دسته مجاهدان‌که تازه پدید می‌آمدند میپرداخت .

چون ماه رمضان بپایان رسید و مسجد ها برچیده شد اینان دیدند می‌باید رشتهٔ گفتگو از مشروطه و سود های آن بریده نشود و چنین نهادندکه روزهای آدینه همه بازارها بستهٔ شود و سه تن از واعظان که شاد روان شیخ سلیم و میرزا جواد ناطق و میرزاحسین می‌بودند ، در سه مسجد بمنبر روند . این‌کار بسیار سودمند افتادودرنتیجه این بودکه در تبریز داستان تفنگ‌گرفتن و مشق‌کردن پیش رفت ، چنانکه‌خواهیم دید.

محمد علیمیرزا از ایستادگی و نبرد آشکار نومیدگردیده درنهان بکار شکنی‌هایی میپرداخت وکسانی از پیرامونیانش‌که سید محمد یزدی و مفاخرالملك و مفاخرالدوله و دیگران میبودند آسوده نمی‌نشستند ، و در سایهٔ بدخواهیهای اینان بودکه درپیرامونهای شهر ناایمنی پیداشده‌وکسی‌بجلوگیری برنمیخاست.حاجی‌مشیردفترکه میبایست دستورهای انجمن را بکاربندد‌بی‌پروایی نشان میداد.مرکزغیبی بازفرصت یافته‌بکاربرخاست. بدینسان که روزیك‌شنبه سوم‌آذر(۸شوال) یك‌دسته ازمجاهدان بانجمن رفته وازنابسامانی‌کارهاواز ناایمنی پیرامونهای شهر و بی‌پروایی حکمرانان‌گله و ناخشنودی‌نمودند ، وفردا همگی بازارها را بسته درانجمن وپیرامونهای آن‌گردآمدند .کسانی رفته و علما و دیگران‌را بانجمن آوردند ، وگله‌های خود راگفته وچاره خواستند، وچنین‌گفتند :اگرچاره‌نکنید ما بازارها را نخواهیم‌گشود و از اینجا بیرون نخواهیم رفت . از هرسو آوازهای شور و

خروش شنیده میشد . مجتهد بـا تلفون از ولیعهد خواهش فـرستاده‌ای کـرد که بیاید و درخواستهای مردم را بشنود و رفته باوباز گوید. ولیعهد نیرالسلطان را فرستـاد . ولـی او چون آمد و سخنان مردم را شنید ورفت و دوباره آمدپاسخ درستی نیـاورد . ولیعـهد بیپروایی نموده و چنین گفته بود: «اهالی خاطر جمع شده متفرق شوند»

مردم از این پاسخ برآشفتند و باز هیاهو بر پا کردند و سخنان تندی گفتند شیخ سلیم ومیرزا جواد ومیرزا ـ حسین هریکی جداگانه بمردم سخن راندند ، آنـان را خـامـوش گردانیدند ، و پس از گفتگو چنین نهادنـد که خودعلماء بباغ نزد محمد علیمیرزا روند و با او چگونگـی را بمیان نهند ، و چون علما رفتند وگله‌های مردم را باز نمودند محمد علیمیرزا بـازسپر انداخته وگردن بدرخواستها گزاشت و با نوید هایی علما را بازگردانید . مردم نیزرام گردیده از فردا بازارها را بازکردند .



پ ۵۲

وثوق‌الدوله نایب رییس یکم مجلس

درپی این پیش‌آمد بودکه ازتهران حاجی مهدی‌آقا ودیگر بازرگانان را بتلگرافخانه خواسته وگفتگوی بانك ملی را بمیان آوردند ، اینان پاسخ دادند که نشستی برپا کرده و بسگالش پرداخته نتیجه را آگاهی خواهند داد ، و این بود روز آدینه هشتم آذر (۱۳ شوال) در خانهٔ حاجی مهدی آقا با بودن مجتهد وثقةالاسلام و میرزا صادق آقا و حاجی

میرزا محسن وحاجی‌سیدالمحققین و دسته‌ای‌ازبازرگانان ودیگران. نشستی برپا نمودند و زمینه را بگفتگوگزاردند ، و پس از سخنانی چنین نهادندکه بابنیادگزاردن بانك‌ملی همراهی نمایند و در اینجا هم پولهایی‌گرد آورند ، ولی با دادن وام بدولت‌که بیشترآن بکیسه بدخواهان توده خواستی‌رفت همداستان نباشند ، و در این باره دوتلگراف ، یکی با دستینهٔ علما ، و دیگری با دستینهٔ بازرگانان‌بتهران‌فرستادند . ما تلگراف بازرگانان را دراینجا میآوریم :

«حضورمحترم آقایان اعضاء مجلس مقدس شورای ملی وعموم آقایان تجار محترم »
« داماجلالهم در خصوص استقراض و تأسیس بانك ملی قراربود مذاکره‌عمومی‌شده‌جواب »
« داده شود اینست‌که عرض میشود روزجمعه‌سیزدهم ماه درمحضرعلماء اعلام وحججالاسلام»
« وجمعی ازرجال‌دولت وتجاراین مسئله طرح‌شده‌مذاکره‌شدتمامی‌طبقات محترمه باکمال»
«طیب خاطردرتأسیس این بانك ملی‌که اسباب استخلاص دولت و ملت است حاضرند ولی»
آنچه در این باب میخواهند تأمینات است میفرمایند ازقرار مذکور بودجه مملکت‌فوق‌»
«الغایة جاخالی‌دارد اولا باید بودجه مملکت‌اصلاح شود تا درآتیه‌حاجتی‌باستقراض جدید»
«نشود و تا قانون اساسی باستحضار وکلاء اطراف‌محکم وبودجه اصلاح نشودامکان تأسیس»
«بانك نخواهد بود .»
«خواهیدفرمودکه قانون اساسی‌اول سال نوبموقع اجراگذاشته خواهد شد و دولت»
« فعلا محتاج پنج کرور است وتا اول سال جدید این وجه را اشد احتیاج هست جواب »
«میفرمایندکه امناء دولت بحمدالله متمول‌ترین اهالی ایران هستند و جمعی از ایشان‌را»
«مخصوصاً ممکن است‌که در ازاء ثروت فوق‌العاده‌که ازسایهٔ دولت از ممرهای مخصوص»
«تحصیل‌کرده‌اند پنج کرور سهل است اضعاف آنرا مجاناً تقدیم نمایند تا چه‌رسد بعنوان»
«قرض اما استقراض ازخارجه را بهیچ وجه تصویب نمینمایند ورضایت ندارند .»

رفتن محمدعلی میرزا بتهران

در اینمیان ناخوشی مظفرالدینشاه سخت‌ترگردیده وبرای محمدعلیمیرزا یك‌گرفتاری دیگری پیش آمده بود. زیراشعاع‌السلطنه بسار دیگر آرزوی ولیعهدی را دنبال میکـرد و بکوششهایـی میپرداخت . محمد علیمیرزا از این میترسیدکه سران‌آزادی بوی گرایند . از اینرو درحال آنکه دشمنی سخت بامشروطه میداشت و درنهان به برانداختن آن میکوشید ، و چنانکه دیدیم با تبریزیان همیشه در نبرد می‌بود ، در بیرون میکـوشید دلجویی از سران آزادی در تهران‌کند و دشمنی خود را با مشروطه پوشیده دارد . برای این نامه‌ای بشادروان بهبهانی نوشت‌که او هم فرستاد و در روزنامه مجلس بچاپ رسید . ما آنرا دراینجا میآوریم :

«از قراریکه شنیدم از تبریزکاغذی بجنابعالی نوشته‌اندکه ولیعهد مخالف‌باعقاید»
« ملت است ومجلس راکه بندگان اقدس همایونی اروحنا فداه داده است ولیعهـد قبول»

«ندارد. اولا بذات مقدس پروردگار قسم است که این مطلب بکلی خلاف و بی‌اصل است و»
«من از خدا میخواهم که انشاءالله این دولت وملت ترقی کرده ورفع این‌مذلتها بشود ثانیاً»
«بسرجدت قسم که اگر آدمی بعتبات فرستاده باشم اگرمن آدم بعتبات فرستاده باشم در»
«پرده نخواهد ماند و آشکار خواهد شد برای چه چرا باید من مخالف این عقیده و منکر»
« آبادی مملکت باشم ؟ ثالثاً از شخص شما تعجب دارم چرا این خیال و تصور را نسبت »
« بمن نموده‌اید و چرا این کاغذ را باور کرده‌اید مگر خودتان آن اشخاص مغرض را »
«نمیدانید این سهل است‌هزار ازاین اقدامات درعلیه‌من مینمایند شما چراباید‌باورکنید»
«خواهش دارم‌سایرین را هم خودتان اطلاع بدهیدکه بدانند این‌تهمت است ومنتظرجواب»
«کاغذعستم زیاده زحمت ندارم».

از این‌نامه پیداست‌که تا چه اندازه میترسیده است و تاچه اندازه فروتنی‌مینموده. از بهبهانی پاسخ میطلبدکه از همراهی او دلگرمی پیداکند .

در همانروزها بدخواهی‌او با مشروطه درتهران و دیگر جاها بزبانها افتاده بود ، چنانکه در مجلس هم گفتگو ازآن بمیان‌آمد .میتوان‌پنداشت‌که‌شعاع‌السلطنه و کارکنان اواین سخن‌را رواج میداده‌اند . در جاییکه خود شعاع السلطنه ببدخواهی مشروطه شناخته تر از این میبود ودر سایه ستمهایی‌که درفارس‌کرده‌بود مردم اورا بیشتردشمن میداشتند .هرچه هست این نامه سراپا دروغ محمدعلیمیرزا بجاافتاده وکسان بسیاری که یکی از آنان مدیر حبل‌المتین بوداز‌چاپلوسی یا ازناآگاهی همین رادستاویز گرفته‌بستایشهای گزافه آمیزی‌پرداختندواورا «یگانه‌حامی مشروطه» نشان‌دادند . شگفت‌تر از همه خوش‌گمانی دو سید درباره او میبود .



پ۵۳
حاجی سید نصرالله تقوی

این نمونه هوشمندی‌محمدعلیمیرزاست که با آنهمه دشمنی با مشروطه‌کسانی همچون بهبهانی وطباطبایی را فریب میداد و هواخواه خود میگردانید .

کشاکش ولیعهدی در نهان میرفت و بیش از همه رنگ سیاسی بخود میداشت ، واینست ما از آن آگاهی درستی نیافته‌ایم . هرچه بوداین بارهم فیروزی‌محمدعلیمیرزا

راشد ، وچون ناخوشی شاه روز بروز فزونتر میگردید وامید بهبودکم شده بود بنام‌آنکه به فرنگستان خواهم رفت اورا ازتبریزخواست‌که رشته‌کار ها را بدست‌گیرد .

این‌تلگراف روز هشتم‌آذر (۱۳ شوال) رسید، ومحمد علیمیرزا با شتاب بسیج راه کرد وشاهزاده امامقلی میرزا رابجای خود گزاشت ، و روز سه شنبه دوازدهم آذر (۱۷ شوال) باپیرامونیان خوداز‌تبریز روانه گردید . مردم پاسداری نمودند وآن روز بازارها را بسته وبرای راه انداختن اودرخیابان وبیرون شهر گردآمدند . این رفتن اویك سود و یکزیانی داشت . سودش این بود که تبریز آزادگردید وکوشندگان آزادانه توانستند اندیشه های خود را دربارهٔ پدید آوردن مجاهدان ودیگر چیزها بکار بندند . زیانش آن بودکه تهران‌که پایتخت‌کشور است‌گرفتار‌کارشکنی‌های او‌گردید .

داده شدن قانون اساسی

چنانکه گفتیم نظامنامه یاقانون اساسی نوشته شد وبرای دستینهٔ شاه بدربار فرستاده گردیده بود ، ودرباریان چون همیشه بجلوگیری‌ازکارمشروطه میکوشیدند‌آن‌را‌نگه‌داشته بازنمیگردانیدند. سپس چون فشار مجلس رادیدند درباره برخی از بند هـای آن گفتگو پیش‌آوردند . از جمله دربـارهٔ مجلس سنا بگفتگو برخاستند ، وخواست درباریان این بودکه مجلس سنا راچنان گردانندکه دارالشوری در زیر دست او باشد وارج بیشتر راآن مجلس دارد . نمایندگان خواست‌آنان را در یافته پاسخهایی میدادند .

بدینسان‌گفتگومیرفت تاروز دوشنبه‌بیست وپنجم‌آذر(یکم ذی‌القعده) ولیعهد بتهران رسید ، و از سوی آزادیخواهان و دیگران پیشواز با شکوهی بجا آمد ، و از سوی مجلس نمایندگانی برای‌گفتن «خوش‌آمدید» به‌پیش اورفتند ، وچون ازهمان روزهای نخست‌شاه اورا جانشین‌گردانیده خود راکنارکشید، وازاینسوی محمد علیمیرزا هنوز خودرانیازمند پشتیبانی بهبهانی وطباطبایی میدید ، گفتگو دربارهٔ قانون اساسی همچنان پیش میرفت . محمد علیمیرزاحاجی‌محتشم‌السلطنه‌ومشیرالملك (پسرمشیرالدوله صدراعظم)را ازسوی‌خود بمجلس فرستادکه بیایند ودر بارهٔ برخی ازبندها‌گفتگوکنند ، وایشان نیز بیشتر درزمینه مجلس سناگفتگوکردند ، وهرچه بودآنرا بپایان رسانیدند .

روزیکشنبه هشتم دیماه (۱٤ ذی‌القعده) مظفرالدینشاه‌که بازپسین روزهای زندگی را بسر میبرد بآن دستینه نهاد و سپس ولیعهد پیروی نمود ، و بدینسان برای توده ایران « قانون اساسی» داده شد . مردم ازاین ، شادیها نمودند وروز سه شنبه را برای‌آوردن‌آن به مجلس برگزیدند .

آن روزهمگی علمای بزرگ وکسان دیگری در مجلس‌گرد آمدند وتماشاچیان همه آن پیرامون ها را پر گردانیدند ، مشیرالدوله صدر اعظم و نـاصرالملك وزیـر مالیه و محتشم السلطنه و مشیرالملك قانون را برداشته آهنگ مجلس کردند . مجلسیان تادم در پیشواز نمودند و بپاسداری و شادمانی بسیار آنان را بدرون آوردنـد . سید محمد تقی

هراتی‌که یکی از نمایندگان بود «خطابه» ای خواند . مردم شادمانیها نمودند و آواز به «زنده باد» و «استوارباد» بلندگردانیدند . نمایندگان یکدیگر را بغل میگرفتند وازسر وروی یکدیگر میبوسیدند وبرخی ازشادی‌گریه مینمودند .

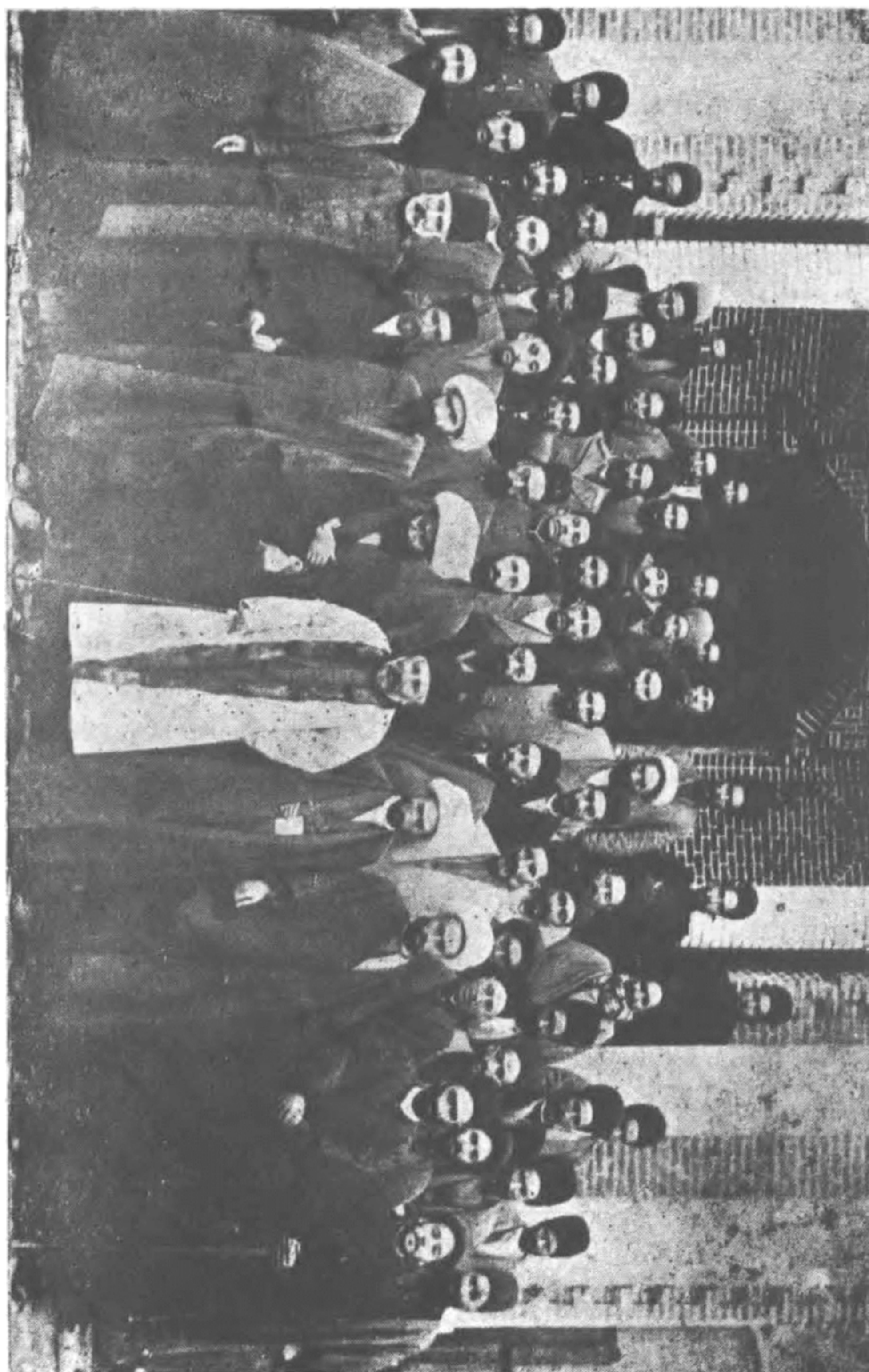
آن شب در مدرسه مروی جشنی‌گرفته شد وشادروان بهبهانی پیش‌آمد را به انجمن تبریز و دیگر جا ها آگاهی داد . فردا شب باز در مدرسه سپهسالار بجشن و چراغانی پرداختند .

آنروز باین چیزها ارج بیش از اندازه خود داده میشد . مردم از سادگی باینها دلبستگی بیشتر مینمودند . این بسیار ارج میداشت‌که‌کشوریکه قرن‌ها باخودکامگی ودر دست هوسبازان و ستمگران زندگی کرده بودکنون دارای یك قانونی باشد و دیگر دست ستمگران وهوسبازان بازنباشد . هربندی راکه ازقانون اساسی بسنجیم برای مردم ایران مایه آسایش و پیشرفت میبود . ما باین خرده نمیگیریم‌که بچنین قانونی ارج میگزاردند و شادمانی مینمودند . ایراد ما ازآنست‌که ساده دلانه تنهاداشتن این قانون را چاره همه درد ها میشمردند . مثلا اگرکسی گله از نا ایمنی کشور میکرد یا ناله از بدخواهی درباریان مینمود شنونده درزمان پاسخ می‌گفت : « بگزار قانون‌اساسی بـرسد همه اینها درست خواهد شد ، واین بدخواهان درجای خود خواهند نشست » . از سادگی گرفتاریها وپابندهای بزرگی راکه میداشتند، ازپراکندگی اندیشه ها وازآلودگی خویها و ازدست اندازیهای بیگانگان ، نمیدانستند ، و دلهای خود را با این چیز ها خوش مـی‌کردنـد . چنانکه‌گفتیم : نخست درباره دبستان‌ها این خوش‌گمانی رامیداشتند و چنین می‌پنداشتند که همینکه جوانان ازآن دبستان ها بیرون آیند ایران گلستان خـواهد بود . سپس که داستان مشروطه پیش آمد هر زمان بچیز دیگری دل می‌بستند . این زمان بقانون اساسی دل بسته بودند واینست ازداشتن‌آن شادمانی بی‌اندازه می‌نمودند .

دارالشوری روزبروز بارج ونیرو می‌افزود . رسیدن « نظامنامه داخلی » و «قانون اساسی » راه کار را روشنتر گردانیده ، واین بود ، چنانکه تبریزیان یـاد آوری کرده بودند برآن شدند که بیك اندازه گردانیدن درآمد و رفت دولت پردازند و بگفتگـو از آن برخاستند .

روانه‌گردانیدن نمایندگان از آذربایجان

چنانکه‌گفتیم در تبریز برگزیدن نمایندگان انجام گرفت . ولی چون‌بسیاری‌ازآنان‌که برگزیده شده بودند واز مجتهدوثقةالاسلام بی‌پروایی مینمودند ودانسته نبودکه پذیرفته‌اند یانه، وازآنسوی دانسته نبود در رفت سفر را ازکجاپردازند ، کارهمچنان بی‌نتیجه می‌ماند . در اینمیان از تهران چند بار یاد آوری کردند و نیز مجاهدان فشارآوردند، واین بود انجمن بآن پرداخت وپس ازگفتگوی بسیارکسان پایین بنمایندگی شناسانیده شدند .



پ۵٤

حاجی میرزا ابراهیم‌آقا ،آقا میرزا فضلعلی ، سید حسن تقی‌زاده ، مستشارالدوله ، حاجی امامجمعه‌خویی ، احسن‌الدوله ، هدایت‌الله میرزا ، میرزا عبدالرحیم‌طالبوف ، میر-هاشم دوچیی ، حاجی محمد آقا حریری ، حاجی میرزا آقا فرش فروش ، شرف‌الدوله .

تقی زاده چند روز پیش ازجنبش تبریزآهنگ مصر کرده بود وچون از برگزیده‌شدن خودآگاه گردید یکسره روانهٔ تهران شد و این زمـان درمجلس میبود . میرهـاشم نیز در تهران میبود و « اعتبارنامه » اورا بتلگرافخانه فرستادند . آنچه می بایـدگفت اینست‌که آن را انجمن برگزیده وخواستش دلجویی میبود . طالبوف در ولادیقفقاز می‌زیست وتنها بنام ارجشناسی ازکوششهای پیشین او وازنوشته‌هایش او را برگزیدند .ولی او این زمان وامیزد ودلخوشی ازاین جنبش وکوشش ایرانیان نمیداشت . این در بسیار کسانست‌که در راهی که‌میکوشندچون‌بیك‌جایی‌رسیدند.دیگرآزرده شوند و روبرگردانند.
طالبوف ازاین‌کسان میبود و این زمان آزردگیها مینمود . نامه‌ای ازو در شماره دوم‌روزنامه انجمن است‌که چاپلوسانه محمد علیمیرزا را «حضرت‌اقدس والاولیعهدروحنافداه» مینویسد . نامه دیگری در شماره سی و سوم آن روزنامه است‌که میگوید : « ایرانی‌که تاکنون اسیر یك‌گاو دو شاخهٔ استبداد بود اما بعد از این اگر اداره خود را قادر نشود بگاو هزار شاخه رجاله دچار گردد . آنوقت مستبدین به نابالغی ما میخندند و دشمنان اطراف شادی‌کنان لاحول‌گویند . فاش میگویم‌که (من این مسئله بیچون و چرا میبینم) وگرنه بفرمایید‌کدام تبریزی قراجه داغیست‌که برای منع دخول و سوختن نسخه های ـ ملانصرالدین باغوای معاندین شورش نماید و از مجمع مطالبه اذن دخول بکند . هرکس هجو ولی نعمت تاجدار خود را بگیرد و بخواند یا با نویسنده اومکاتبه نمایدچنین‌بی‌غیرت چه حق دارد خود را ایرانی حساب بکند !؟..»

ازمشروطه‌گرفتن ایرانیان آزردگی مینماید باین دستاویزکه اگرنتوانند خودرا راه برند دچار آشوب خواهند بود . یکی نپرسیده که چه میخواهی ؟!.. اگر میگویـی نمی‌بایست مشروطه‌گرفته شود پس آن نوشته های تو بهرچه بود ؟! . . . اگر میبایست گرفته شود پس این سخنان دلسردی‌آور بهرچیست ؟!.

داستان ملانصرالدین اینست‌که این روزنامه در آن سال در قفقاز آغاز شده بود و

پیکره ۵۴ نشان میدهدکسانی را ازپیشروان جنبش تبریز و ازنمایندگان انجمن‌واز نمایندگانی‌که برای‌دارالشوری برگزیده‌شده بودند .آنانکه درجلوایستاده‌اند«ازراست‌بچپ» : میریعقوب یکی از«کارکنان انجمن». حاجی غنی صراف، میرزاجواد ناطق«ناصح زاده»، حاجی نظام‌الدوله «سرانجمن» ، شادروان‌شیخ سلیم، میرزافضلعلی‌آقا ،شریف‌الدوله، هدایت‌اللهمیرزا، حاجی‌محمدآقای حریری. ازآنانکه درپشت‌سرایستاده‌اند. آنکه درپشت سرحاجی نظام‌الدوله ایستاده حاجی مهدی‌آقاکوزه‌کنانی است ، آنسوتر حاجی ملك‌التجار است ، آنسوتر مرتضوی است ، آنسوترحاجی معین الرعایا است .

چنانکه خواهیم آورد یکی از روزنامه های سودمند میبود . گویا بادستور محمد علیمیرزا بودکه در پستخانه آنرانگه داشته نمیگزاردندبمردم برسد . مجاهدان‌در آن باره‌بانجمن شکایت کردندو انجمن با تلگراف از دارالشوری درخواست آزاد گزاردن آنراکرد. این به آقای طالبوف بر خورده وآن را دلیل میگیرد که ایرانیانِ شایای مشروطه گرفتن نبوده اند و محمد علیمیرزا را «ولی نعمت» ایرانیان شمرده دشنام میدهد بکسیکه نکوهش اورا درروزنامه ملانصرالدین خوانده یا بنویسنده آن روزنامه نامه نوشته است .

مردم آن ارجشناسی را ازکوششهای او نموده‌اند و او این خرده گیریهای بیمغزرا بآنان مینماید . بدتر آنکه بهمین بهانه‌ها آقای طالبوف بتهران نیامد و در چنان زمانی که یك دانشمند کارآگاه سودمند ترین نیکی را بتوده توانستی کرد خودرا کنارگرفت . تلگرافی‌که از تبریز برایش فرستادند در پاسخ‌آن نمایندگی را پذیرفت . ولی شرط‌کرد که در ماه صفر (سه چهار ماه دیگر) روانه تهران شود . سپس در ماه صفر نیز سرباز زد و نرفت. از این رده‌که «وازنندگان» باید نامید بسیار بودند که ما هریکی را در جای خود یاد خواهیم‌کرد .

از دوازده تن که شمردیم تنها نه تن در آذربایجان می‌بودند که میبایست روانه گردند . از آنان هم دوتن‌که حاجی امامجمعه‌وحاجی محمد آقا باشندآماده نشده‌بودند. آن ازخوی نیامده ،واین کارهایش‌انجام نگرفته بود . تنها هفت تن آماده رفتن‌بودند ،و برای راه انداختن آنان روز سه شنبه هفدهم دیماه برگزیده شدکه میباید آنرا یکی از روزهای بیمانند تبریز شمرد ، و برای آنکه دلبستگی تبریزیان‌بجنبش ، واینکه‌چگونه‌کار را بزرگ‌میشماردند و از درون دل به پیشرفت آن میکوشیدند دانسته شود می‌بایدداستان را گشاده تر نویسیم :

آن روز مردم بازار ها را باز نکردند و همگی سر راه نمایندگان انبوه شدند و از درانجمن تاکنار پل آجی که بیگمان بیشتر از یك چهار یك فرسخ است کوچه ها را گرفتند . علما و سران آزادی در انجمن گرد آمده بودند و همه اطاقها وحیاطها پرشده بود . نمایندگان نخست باینجا در آمدند . مردم بیکبار ازدیدن ایشان آواز شادمانی‌بلند گردانیدند . دراینجا میبایست «اعتبار نامه» ها داده شود . نخست میرزا حسین سخنانی گفت . میرزا فضلعلی آقا و شرف‌الدوله چیزی نوشته بودند ، در باره دلبستگی خود بکار توده و اینکه آرزومند جانفشانی میباشند ومیروند تا درراه توده بکوشند ، دادند آنرا هم‌میرزا حسین خواند . ومردم همه بیك آواز بانك برآوردند : « بروید در پناه خدا ، با جان وداراك به‌پشتیبانی شماخواهیم کوشید » .

اعتبار نامه هاداده شد . وپس از برخی نمایشها وپیکره برداشتن هنگام راه‌افتادن رسید . نمایندگان وعلماءوسر دستگان‌ومردم همگی‌پیاده روانه گردیدند ، وتا جلومسجد امیر خیز که درشکه ها را در آنجا نگه می‌داشتند پیاده رفتند . بر سر راه مردمِ همه‌شور

وخروش مینمودند وشادمانی نشان میدادند .

درجلو مسجد امیر خیز منبری‌نهاده بودند. نمایندگان بروی پله های آن‌نشستند. شیخ سلیم قرآنی بدست بالای منبرایستاده وچنین خواست میانه نمایندگان و مردم پیمانی پدید آورد . نخست از سوی مردم ، از نمایندگان پیمان گرفت‌که درآن سفریکه میکننند همیشه به پیشرفت کارهای توده کوشند ، وفیروزی ونیرومندی ایران را دراندیشه‌دارند،و



پ ۵۵

نمایندگان هشتگانه آذربایجان درباکو

از راست‌بچپ ، حاجی‌میرزا ابراهیم آقا ، مستشارالدوله، طالبوف ،آقامیرزافضلعلی، مشرف‌الدوله، هدایت‌الله میرزا ، احسن‌الدوله ، حاجی‌میرزاآقافرشی .

نگه‌داری مشروطه را بایای خودشناسند . سپس روبمردم گردانیده چنین گفت : « این مردان ارجمند را که ازسوی خود نماینده گردانیده میفرستید وآنان جان بکف گرفته و خودرا بخدا سپرده روانه میگردندبگوییدکه در راه نگهداری ازآنان تاچه اندازه آماده‌خواهید بودکه این قرآن میانه شما وآنان داور باشد ؟ . . . » باز همگی مردم با یك آوازچنین گفتند : باداراك و جان تا آخرین قطره خون خود دریاری و نگـه داری آنان آماده ایم وقرآن را باین گفتهٔ خود گواه میگیریم» وچنان بانك برآوردند که توگفتی در سراسر شهر آواز آنان را شنیدند . .

پس از پیمان بندی نمایندگان بدرود گفته وبدرشکه ها نشستند وروانه گردیدند. آهنگ‌جلفا داشتند که از آنجا از راه قفقاز وگیلان بتهران رسند . درشهرهای‌قفقاز در همه‌جا از اینان باشورو شادی پیشوازکردند . درباکو گذشته ازایرانیان که بسیارفراوان میبودند و پیشواز وپذیرایی با شکوهی‌کردند ، حاجی زین‌العابدین تقیوف مهمانی‌کرد و پذیرایی شایانی نمود. طالبوف‌برای دیدن‌اینان‌بباکوآمدوهشت‌تن‌دریکجاپیکره برداشتند. ولی دوباره بولادیقفقاز بازگشت‌و نویدداد که ازپی‌آنان‌آهنگ‌تهران کند- نویدیکه بکار نیست.

دلبستگی ایرانیان قفقاز بمشروطه

چون نام قفقاز برده شد می‌باید هنایشی راکه‌جنبش مشروطـه خواهی‌درایرانیان درآنجاکردبازنماییم: چنانکه‌گفتیم‌ایرانیان در قفقازبسیار میبودند .گذشته‌از بازرگانان وپیشه‌وران‌گروه انبوهی کارگر در کانهای نفت با کو کار میکردند و با رنج و خوازی‌بسیار روز می‌گزاردند. درسایه کمی کار وفزونی ستم درکشور خود ماندن‌نتوانسته وبشهرهای بیگانه پناه برده وبآن کارهای سخت تن درداده بودند ، و چنانکه گفتـیم در جنگ‌ارمنی ومسلمان چندهزار تن ازآنان بیگناه‌کشته شدند وخونهاشان از میان‌رفت .

زیان ناتوانی دولت ایران را آنان بیشتر در می‌یافتند و این‌بود چون‌آگـاهی از جنبش مشروطه و برپا گردیدن دارالشوری بایشان رسید بیش از دیگران شاد گردیدند ، و بیاد خانه و خویشان خود افتاده بباز گشتن امیدمندشدند ، وچنانکه‌گفتیم در هرشهری از نمایندگان پیشواز وپذیرایی با شکوهی نمودند .

کارگران کانهای نفت در صابونچی و بـالاخانی بده هزار تن میرسیدند ، و از - نمایندگان خواستار شدندکه‌بدیدن ایشان روند و نمایندگان درخواست آنانرا پذیرفته و آهنگ‌آنجا کردند و پس‌ازدیدن واندوه خوردن دوباره بازگردیدند .

کسانی ازآگاهان‌ایشان پیامهایی بدارالشوری فرستاده وخواستار شدند ، اگربشود آنان نیز نمایندگانی ازمیان خودبرگزیده بدارالشوری فرستند .

پیش از جنبش مشروطه ، چون روسیان و ارمنیان و گرجیان و دیگران هر کدام دسته‌ای میداشتندکسانی ازاینان‌نیزدسته ای‌پدیدآورده‌بودندکه ازهمشهریان‌خودنگهداری کنند ، واینان درنهان ،باکوشندگان تبریز پیوستگی می‌داشتند و از حال همدیگر آگـاه

می‌شدند . ازبنیاد گزاران آن‌نریمانوف ، سوچی میرزا ، میرزا جعفر زنجانی ، مشهدی محمد عمواغلی ، محمدتقی شیرین زاده سلماسی ، حاجی‌خان ، نورالله‌خان یکانی ، مشهدی محمدعلیخان ، میرزاابوالحسن تهرانی ، اکبر اسکویی ، حسین سرابی ، مشهدی باقرخان ارومیه‌ای ، مشهدی اسماعیل میابی بودند . پس‌از مشروطه اینان ، چون مردان آزموده و آگاهی می‌بودند و نیك میدانستندکه مشروطه‌ایران‌که بآرامش وآسانی گرفته‌شده‌بآرامش وآسانی پیش‌نخواهدرفت وناگزیر بکوششهایی‌نیازخواهد افتاد ، باین‌شدندکه‌باهمشهریان خود همدستی نمایند وفرستادگانی بشهرها فرستادند .

به تبریزنخست مشهدی اسماعیل وسپس مشهدی محمدعلیخان وحاجی‌خان ودیگران آمدند واینانندکه بنام «مجاهدان‌-قفقازی» شناخته شدند چون از قفقاز آمده و خودرخت قفقازی بتن می‌کردند بآن نام خوانده گردیدند وگرنه از خود ایرانیان میبودند .

آمدن‌اینان بدلیری آزادیخواهان افزود ، وچون‌مردان آزموده ودیده‌بازی‌می‌بودند درهر کاری پیش‌گام می‌شدند وراه بدیگران می‌نمودند و کسانی ازاینان بسخنگویی نیز می‌پرداختند وبآگاهانیدن مردم می‌کوشیدند . یکدسته از بیباکی اینان رمیدند و ملایان آنان را بیدین خوانده وبیزاری نمودند لیکن انبوه آزادیخواهان بآنان ارج گزاردندو از آمدنشان خشنودی نمودند .

به پیروی از اینان بودکه علی مسیو و همدستان اودسته مجاهدان را درتبریز پدید آوردند وهمان «دستور نامه» ایشان بودکه بفارسی ترجمه‌کرده وبدست مجاهدان دادند .

از هرباره ایرانیان قفقاز یاوری به‌پیشرفت مشروطه می‌کردند ، و ما بار ها بیاد کارهای آنان‌خواهیم پرداخت . گذشته از ایرانیان، خود قفقازیان ازدلسوزی ویاوری باز نمی ایستادند ، وچنانکه گفتیم روزنامه های آنان ــ از «ارشاد» که احمد بیگ آقایوف می‌نوشت ، و از «تازه حیات» که‌هاشم بیگ مینوشت واز «ملانصرالدین»که میرزا جلیل و چندتن دیگری از قفقازیان و ایرانیان می‌نوشتند ، به جنبش ایرانیان ارج می‌نهادند ، وآنچه در ایران رخ میداد در روزنامه های خودنوشته ودر پیرامون آن سخن میراندند . این‌بودروزنامه های‌آنان درایران ، بویژه‌درآذربایجان ،خوانندگان بسیارمیداشت . بویژه «ملانصرالدین» که چون بازبان شوخی و با ترکی بسیار ساده نوشته میشد و نگاره ها (کاریکاتور ها) می‌داشت آنرا بیشتر می خواندند . در ماه های نخست جنبش ، محمدعلی میرزا از پراکنده شدن آن درمیان مردم جلوگرفت ودرپستخانه نگه میداشتند. ولی آزادیخواهان‌آزردگی نمودند واز انجمن درخواستندکه‌جلوگیری رابردارد وانجمن باتلگراف ازدارالشوری آزادگردانیدن آنراخواست . این همان داستانست‌که طالبوف در نامه خود می‌آورد وآزردگی می‌نماید .

« ملانصرالدین» از روزنامه‌هاییست‌که باید یاد آن در تاریخ بماند . این روزنامه یك شاعر خوب ، و یك نگارنده (نقاش) خوب ، وچند تن نویسنده خوب می‌داشت ، و با

همان زبان شوخی ، از بدیها سرزنش و نکوهش می‌نمود و نوشته هایش کارگر می‌افتاد. یکرشته کارهـای بدی هست که بازبان سرزنش و ریشخند زودتـر از میان رود .

شاعر ملانصر الدین میرزا علی‌اکبر صابر شیروانی می‌بود که شعرهایش درکتاب جداگانه‌ای بنام «هوپ هوپ نامه» بچاپ‌رسیده و درهمه جا هست .

یکی‌ازشوخیهای ملا نصرالدین در بارهٔ مجلس ایران آنست‌که در یکی از شماره های خودمی‌نویسد : «بیشتر نمایندگان‌مجلس‌ایران ازملایان هستند .زیرا در قانون ایشان برای نماینده دانش را شرط ندانسته‌اند» .

درتبریز ملایان آن را از«اوراق مضله» شمردنـد و نوشته‌ای دربارهٔ آن نوشتندکه فرستادند علمای نجف نیز مهرکردند و آن را بچاپ رسانیده پراکنده گرداندند . ولی سودی نداشت وجلوگیری از رواج «ملانصرالدین» نکرد .



پ ٥٦

کربلایی علی مسیو

جنگ حیدری و نعمتی دراردبیل

چنانکه گفتیم در سایهٔ جنبش تبریز داده شدن مشروطه را بهمـه شهرها آگاهی دادند و در همه جا ، کم یا بیش ، تکان در مردم پدید آمد : درشهرهای آذربایجان از خوی و ارومی و مراغـه‌و اردبیل و دیگر جاها نیز تکانها پدیدآمد ، و چون انجمن‌تبریز

(انجمن ایالتی) بهمه آنها دستور می‌فرستادکه درآنجا هم انجمن (انجمن ولایتی) برپا کنند و بکارهای شهرخود پردازند واز هرشهری یك نماینده‌ای برای تبریز میخواست در همه آنها انجمن برپا گردید ولی‌دربیشتر شهرهامعنی مشروطه رانمیدانستندوازکارهاییکه انجمن بایستی‌کردآگاه نمی‌بودند واین بود درمی‌ماندند . در همه‌جا ملایان پیش افتاده با اندیشه و دلخواه خود بکارهایی می‌پرداختند وآن را میدانی بـرای پیشرفت آرزوهای خود می‌پنداشتند . در هرشهری ، اگر هم یك یا چند تن می‌بودند که معنی مشروطـه را میدانستند بسخن آنان‌گوش نمیدادند .

در مراغه حاجی‌میرزاحسن شکوهی ازسالها در این راه می‌کوشیده و با روزنامه‌ها پیوستگی میداشته و او درباره انجمن مراغه می‌نویسد : « نمیدانستند و نمی‌فهمیدند که مشروطه چیست .کتابچه قانون اساسی چون بمراغه آمد ابداً معنی فصول او را نفهمیدند و تعجب میکـردند کـه اینهمه شورش در سر این فصول بیهوده بچـه می‌ارزیـد » می‌نویسد : « مردم توگویی چنین میدانستندکه اعضاء انجمن بـا ایشان نمـاز جماعت خواهند گزارد و یا مسائل شرعی یاد خواهند دادکه در تقدس و تدین ایشان دقت زیاد می‌کردند .»

در این میان در اردبیل یك داستان شگفتی پیش آمد ، و آن اینکه برسر برپاکردن انجمن جنگ حیدری و نعمتی برخاست .

از چیزهای افسوس‌آور در تاریخ ایران داستان دوتیرگی حیدری و نعمتی است . ما نمیدانیم این ازکی پدید آمده و چگونه پدیدآمده ، حیدرکه بوده و نعمت که بوده . این میدانیم‌که زمان درازی شهرهای ایران دچار چنین دو تیرگی بوده‌اند . بدینسان‌که در هرشهری مردم بدو دسته بوده‌اند : یکی حیدری ودیگری نعمتی ، و هردسته‌ای با آن دیگری همیشه در هـرکاری همچشمی و دشمنی می نموده انـد و باندك بهانه بکشاکش برمیخاسته اند و زد و خورد می‌کرده‌اند . از زمان صفویان این در میان میبوده تاکم‌کم از سختی افتاده و دربیشترشهرهاازمیان رفته ، و تا زمان‌مشروطه تنها درشهرهای‌اندکی باز مانده بودکه هرچند سال یکبار آواز از آنها برخاستی ، بویژه بهنگـام محرم که چون دسته ها بستندی و آن نمایشها را نمودندی اوباش میدان یافته به کینه جوییهـا و خودنماییها پرداختندی .

یکی از آن شهرهـا قزوین میبود که در همان سال نخست مشروطه در دهم محرم ، در بیرون دروازه دو دسته باهم بزد وخورد پرداختند و در میانه دوتن‌کشته شده وگروهی بیشتراز سی وچهل‌تن زخمی شدند .

دیگری ازآنها شوشتر می‌بودکه تا همین نزدیکیهاباز میماند و من در سال۱۳۰۲ که بخوزستان رفتم برای نخستین بارآن را درآنجا دیدم . شهر بدوبخش شده ، یك بخش را نعمتی خانه و دیگری را حیدری خانه میخواندند ، و باشندگان هربخش خـود را از

دیگران جدامی گرفتند .

دیگری اردبیل می‌بودکه تاآغاز مشروطه بازمیماند ودرنتیجه‌آن بودکـه برسر بر پاکردن انجمن‌کار بکشاکش وزد وخـورد انجامید . چگونگی آنکـه در آغاز مشروطـه حکمران اردبیل ساعدالملك بودکه یکی ازنزدیکان محمد علیمیرزا وخـود مرد ستمگری می‌بود . مردم ازدست اوبناله برخاستند و بدارالشوری وبانجمن ایالتی تبریزتلگرافها کردند . انجمن پافشاری نمود تااورا برداشتند ، وپس ازآن بودکه تلگرافی بمیرزاعلی اکبرآقا مجتهدبزرگ‌آنجاکرده در خواست نمودکه انجمن ولایتی برپاگردانـد . میرزا علی‌اکبرآقا مردم رادرمسجد گردآورد وتلگراف راباآنان خواند وبهمدستی آنان انجمنی بر پاکرد . ولی چون میرزا علی‌اکبر آقا ازسوی نعمتیان مـی‌بود حیدریـان بهمچشمی برخاستند وآنان نیز به پیشوایی حاجی میرزا ابراهیم آقا انجمن دیگری پدیدآوردند ، ونادانی از دوسو دشمنیها نمودند وهر روز در مسجد ها گرد آمده وناهار نیز در آنجـا می‌خوردند و بنام همچشمی بنمایشهایی برمیخاستند . سر انجام بآنجاکشیدکـه حیدریان سواران‌فولادلو ونعمتیان سواران قوجه بگلو راکه هردوگروه از شاهسونـان تـا راجگر می‌بودند بشهرخواندند ودر برابر یکدیگر سنگربسته بگلوله بازی پرداختندکه چندکس درمیانه‌کشته گردیده ویازخمی شدند .

این‌آگاهی‌هاکه به تبریزمی‌رسید درانجمن گفتگوکردندکه هردو را ازمیرزا علی اکبرآقا وحاجی میرزا ابراهیم به تبریزخوانند وسپس چنین نهادندکه دوتـن از تبریز باردبیل روانه گردانند .



گفتار چهارم

چه گشاگشهایی با محمد علیمیرزا برخاست؟..

در این گفتار سخن رانده میشود از پیش آمد- های سال یکم مشروطه از زمان مرگ مظفرالدینشاه تاهنگام درآمدن اتابك بایران

مرگ مظفرالدینشاه

درآنروز که درتبریز نمایندگان را راه می‌انداختند وبدانسان شوروشادمانی می‌نمودند مظفرالدینشاه درتهران بازپسین روز زندگانی‌خود رابسرمی برد . توگفتی تبریزیان این‌رادریافته وخود میدانستند که بزودی محمد علیمیرزا بتخت خواهدنشست وبکندن بنیادآزادی‌خواهد کوشید ، وتانمایندگان بتهران رسند زمینه دیگرشده وبکوششها وجانفشانیهایی برای نگه داری مشروطه نیاز خواهد افتاد ، واین بودکه بدانسان پیمان جانفشانی از یکدیگر می‌گرفتند .

شب چهارشنبه هجدهم دیماه (۲٤ ذی‌القعده) شش ساعت از شب رفته مظفرالدینشاه بدرود زندگی‌گفت . همانشب او را شسته وکفن‌کردند و فردا ازمیانش برداشتند واز روز پنجشنبه تاسه روز در تکیه دولت وپس ازآن تا چند روز در مسجد آدینه و مسجد سپهسالارختم برایش گزاردند . نمایندگان نیز پاسداری‌نمودند وتاسه بارنشست برنکردند، وبسر درمجلس تورسیاه‌کشیدند .

این پادشاه تنها نیکیش‌آن همراهی بودکه بامشروطه می‌نمود وتا میتوانست و می‌یارست جلو درباریان ودیگرانْ را میگرفت . دراین هنگام ، مرگ او ، مشروطه- خواهان را ازآن همراهی بی‌بهره وکاررا بایشان سخت‌گردانید .

محمد علیمیرزا بجای او بتخت نشست ولی تاجگزاری روز بیست وهشتم دیماه (٤ ذی‌الحجه) خواستنی بود . کارآگاهان دشمنی اورا بامشروطه دانسته وبیمناك میبودند. ولی بسیاری فریب دوروییهای اورا خورده دلگرم می‌ایستادند .

درهمان روزها درمجلس سخنانی بمیان‌آمدکه میرساندکه دوسید بیشتر از دیگران فریب رویه کاریهای اورا خورده‌اند و خوش گمانی فزونتر می‌دارند . چگونگی آنکه شادروان طباطبایی سخن ازانجمن تبریزبمیان‌آورد وچنین‌گفت :

خیلی شکایت ازمجلس تبریز دارند . اگراین طورباشد مملکت هرج ومرج خواهد

شد مجلس شوری یکی بیشتر نیست آن ها نمیدانـم چه میگـویند این وضع تبریز اسباب اغتشاش‌شده ».

سعدالـدوله گفت : « باید صبر کـرد تا وکلای آن ها بیایند و خودشان بنویسندکه آنچه را که پیش‌گرفته‌اند صحیح نیست ».

پاسخ داد : « تا منتظر باشید آن ها بیایند هرج ومرج خواهد شد».

تقی زاده وحاجی محمد اسماعیل بسخن در آمده و هریکی جداگانـه پاسخ داده و گفتند : آنجا مجلس نیست . انجمن ایالتی است برای رسیدگی بدادخواهی مردم است .

طباطبایی پاسخ داد : « کارش از این بالاتر است حاجی میرزا حسن آقا را مجبور



پ ۵۷

مظفرالدینشاه

این پیکره پس از دادن مشروطه وبرای فرستاده شدن بخود شاه برداشته شده وباشدکه آخرین پیکره اوست

کردند اموال خودش را بایشان واگذار کرده».

بازکسانی از نمایندگان پاسخهایی دادند. بهبهانی گفت: «شاه خیلی شکایت کرده ازوضع مجلس تبریز که اسباب زحمت شده» پس از گفتگوهایی باز طباطبایی بسخن در – آمده چنین گفت: «من بخوبی اطلاع دارم بنظام الملك پیغام داده بودند ماهی سیصد تومان میدهیم میخواهی بیا وکار بکاری نداشته باش» بهبهانی هم گفت، «بلی آن ها قدری تند حرکت می‌کنند باید در این مطلب مذاکره شود. امروز بحمدالله شاه رؤف و مشفق است».

این گفتگو می‌رساند که محمد علیمیرزا دوسید را دیده و با آنان گله از انجمن تبریز کرده، وبیگمان خواستش این بوده که با دست اینان آن انجمن را از میان بردارد وازسوی آن دل آسوده گردد. چون همان روزها نقشه برانداختن مشروطه را می‌کشید نخست میخواست انجمن تبریز را بر اندازد، و جای خرسندیست که تقیزاده و دیگران پاسخهایی دادند وطباطبایی را نرم گردانیدند.

دوسید ازنقشه اوآگاه نمی‌بودند. ازآنسوی اینان چون با آرامش و بی‌خونریزی مشروطه از مظفرالدینشاه گرفته و از شیوه ویژه خودکه «سخنی را گفتن و بروی آن ایستادگی نمودن» باشد نتیجه بدست آورده بودند، چنین میخواستندکه همیشه آن راه را بپیمایند، واین بود نیازی به بسیجیدن‌پشتیبان و نیرو نمیدیدند وبتلاشهای دوراندیشانه تبریز ارج نمیگزاردند، وما خواهیم دیدکه تا پایان کار اینان آن شیوه زیان مند را رها نکردند، و بارها رخ دادکه در نتیجه همین شیوه بتنگنا افتادند، و در هر بار تبریز بفریادشان رسید و ازآن گرفتاری رهاشان گردانید. یکی از آن ها گرفتاری بودکه سه هفته پس از این گفتگو رخ نمود و خواهیم دید که جز در سایه پا فشاری تبریز از سرباز نشد.

گرفتن داراك حاجی میرزا حسن وفرستادن پیام بنظام الملك هر دو دروغ می‌بود. داستان مجتهد این بود که درآخرهای آذرماه، روزی او نمایندگان انجمن را بخانه خود خواند، و چون رفتند رو بایشان گردانیده چنین گفت: میان مردم پراکنده اندکه مجتهد بدخواه مشروطه است. اگر در آغاز کار خواهان آن بود اکنون نمی‌باشد. نیز مرا بانبار داری بد نام ساخته‌اند. اکنون‌که غله گران و مردم از رهگذر نان در رنج و فشارند این دروغ را بآسانی باور میکنند. من برای آن‌که نان ارزان و مردم آسوده گردند، بدلخواه خود رشته همه دیه هایم را بدست‌شما می‌سپارم که گندمهای مرا آورده بهربهایی‌که میخواهید بفروشید و این‌کار را میکنم تا مردم بدانند من خواهان مشروطه هستم. نمایندگان درخواست اورا نمی‌پذیرفتند و اوپافشاری نمود ونوشته پایین را بامهر خودسپرد:

«داعی بجهت صلاح ملت وتنزل قیمت اختیار غله تمام دهات وعلاقجات خود را»

« باجزای محترمین انجمن مقدس داده وایشان را وکیل مطلق بلاعزل نمودم که تمام غله »
« دهات مرا ضبط وتصرف نموده وهروقت بهرقیمت که دانند بفروش رسانند . در خصوص »
« اجرت عمله وکرایه وسایرمخارج هرقراری گزارند قبول دارم. بالکلیه اختیار باایشانست »
« حتی دروصولی هرچه گویند بکمال اعتماد واطمینان تصدیق خواهم داشت . »
« بتاریخ چهارم ذیقعدةالحرام ۱۳۲٤ »

از این رفتار توانستیمی گفت که مجتهد ازدرون دل بمیان توده آمده بودو این زمان دلسوزانه بامردم راه میرفته . ولی کارها ورفتارهای دیگر این مرد که سپس خواهیم دید جلو چنین گمانی را میگیرد . میباید گفت انگیزه این بیش از همه ترس بوده . زیرا چون درسایهٔ بی‌پروایی نظام‌الملك وکار شکنی دیه‌داران ودیگران غله بشهر کمتر میآمد. واین روزها نان کمیاب شده بازبمردم سخت میگذشت ومردم بدیه‌داران خشمناك شده بدگویی بسیار میکردند ودرمیان آزادی خواهان گفتگوی‌آن میرفت که انبارهای دیه‌داران را بدست گیرند وآنان را بفروش گندمهای خود وادارند ، مجتهد برای نگه داری آبروی خود بآن‌رفتاربرخاست .

هرچه هست کار نیکی بود ، وحاجی میرزا محمود تاجر باشی که‌یکی از نمایندگان انجمن میبود برگمارده شدکه گندمهای اورا بشهر آورد و بفروشد واوتا هشتاد خروار آورانید وفروخت ، وسپس کناره جویی نمود .

اما نظام‌الملك پس از رفتن محمد علیمیرزا از تهران بوالیگری آذربایجان آمد . آزادی‌خواهان پیشوازکردند وپاسداری نمودند . ولی او بهیچ‌کاری نمیکوشید و جز بدخواهی باآزادی از خود نمینمود ، وداستان پیام فرستادن باو از ریشه دروغ بود . این دروغها را او ساخته وبمحمدعلیمیرزا نوشته واو نیز اینها را دستاویز آزردگی از انجمن گردانیده وبدوسید گفته بوده .

چون‌شماره ۲۸ روزنامه مجلس به تبریز رسید وآن گفتگوی طباطبایی و دیگران را در برمیداشت ، نمایندگان تبریز چگونگی را دریافتند ولی بجای رنجش و آزردگی بچاره برخاستند ، بدینسان که در روزنامه انجمن دوگفتار درازی در این باره نوشتند و چگونگی را روشن گردانیدند . خود مجتهد هم تلگراف بدارالشوری فرستاده داستان را بدانسان‌که رودداده بودبازنمود .از آنسوی‌تااین هنگام در تهران بد خواهی‌محمدعلیمیرزا بامشروطه ونقشه کاراو بیرون افتاده ودو سیدنیز خوش‌گمانی‌کم کرده بودند .

تاجگزاری محمدعلی میرزا و بی‌پروایی او با مجلس

روز شنبه بیست وهشتم دیماه (٤ ذی الحجه) محمد علیمیرزا تاجگزاری‌کرد . وزیران واعیان‌ها وعلما وسفیران وکنسولها همه راخوانده بودند ، وبآیین باستان‌مشیرالدوله صدراعظم‌تاج را بسر اونهاد و درهمان هنگام موزیك و شلیك توپ آغاز گردیدوسه روز در تهران‌وهمه شهرها چراغان‌کردند. درتبریز

پنج روز چراغان بود .

درکتاب آبی جمله‌هایی نوشته‌که میباید در اینجا بیاوریم . مینویسد : « تاج چون بزرگ وسنگین میبود سروی تاب نگهداری آن‌را نداشت . این بود ناگزیر شد که‌بهر دو دست آن‌را نگه دارد وپس ازچند دقیقه تاج را برداشت و بجای آن‌کلاه رسمی ایرانی که جقه نادری رامی‌داشت بسر گزاشت » .

در این‌نشست نمایندگان مجلس نبودند . صنیع‌الدوله وسعدالدوله را بنـام اعیانی



پ ۵۸

محمد علیمیرزا باتاج شاهی

(تاجیکه بسر او بزرگ‌بود وسنگینی می‌نمود)

خوانـده و بنام نمایندگی مجلس هیچ‌کس را نخوانده بودند . از همین جا سهش محمد ـ علی میرزا درباره مشروطه ومجلس نمودار میشد .

کسیکه درنامه خود بشادروان بهبهانی ، آن سوگندها را خورده وخودرا خواهان مشروطه باز نموده بود ،کنون بیکبار بازگشته و این بی پروایی را مینمود . همان روز درمجلس گفتگو بمیان آمد، وکسانی ازنمایندگان گله کردند وبرخی جمله‌های مغزداری نیز بمیان آمد .

میرزاطاهر گفت :«سلطان سلطان ملت‌است. باید ازطرف ملت تاج گزارند و مجلس نمایندهٔ ملت است».

میرزا محمودکتابفروش گفت : « حالا که اول مجلس است اگر میتواندمطالبه حق خودش را بکند والا بعدها نمیتواند کاری ازپیش ببرد ».

ولی از این‌گله هـا وگفتگوها سودی نتوانستی بود . محمد علیمیرزا کار خود را پیش برده وازترسی‌که از رهگذر رسیدن بتاج و تخت میداشت بیرون آمده و این زمان دراندیشه برانداختن مجلس ومشروطه میبود .

اینمرد باخودکامگی بزرگ‌گردیده وپادشاهی را جز گردن‌کشیدن و فرمان راندن نمی‌شناخت . وکنون‌کـه در هنگام جـوانـی بتاج و تخت رسیده بـود این بروی سنگین میافتادکه‌کسانی ازتوده در برابر او بالا افرازند ، وبا وی‌گفتگو ازکارهای توده وکشور کنند . معنی مشروطه وسود همدستی با توده چیزهایی بودکه بمغز او راه نمی‌یافت .

از آنسوی‌گـرایش او بهمسایه شمالی ، و بودن آموزگاری همچون شاپشال ، و همگویانی همچون مفاخرالملك ومفاخرالدوله وامیربهادر وساعدالملك وسید محمد یزدی و حاجی میرزا اسدالله (۱) وماننداینها در نزد او ،کاررا سخت ترگردانیده وجای سازشی با مشروطه ومجلس باز نمیگزاشت .

چنین‌گفته میشد پدر زنش کامران میرزا هـم از بدخواهان مشروطه است و او را به برانداختن مجلس دلیرتر میگرداند. رفتار بازپسین مجلس ونپذیرفتن آن، پیمان‌نامه وام را بهمگی درباریان‌گران افتاده وبخشم وبدخواهی آنان بسیار افزوده بود .

محمدعلیمیرزا به برانداختن مجلس یکدل شده وچنین میخواست‌که باآن همه بی‌ـ پروایی نماید ، و هرچه خواست ندهد ، و هرچه قانون‌گزاشت ویا دستور داد نرواناند ، آن را یك دستگاه بیکاره ای گرداند ، و از آنسوی در شهرها ، درهریکی‌که پیش رود ، حکمرانان دشمنی بامشروطه نمایند و میدان بتکان و جنبش مردم ندهند ، و ازبرگزیدن نماینده برای مجلس جلوگیرند (چنان‌که در همین هنگام در خراسان آصف الدوله این

۱ـ یکی‌ازملایان فریبکارتبریز بودکه باچاپ‌کردن‌کتاب دعاومانند این‌خودرا بمحمدعلیمیرزا واندرون اونزدیك ساخته بود، وچون بامشروطه بدخواهی‌مینمود ازتبریز بیرونش‌کردند واین زمان درتهران میبود. همچنین‌سیدمحمد یزدی را ازتبریز بیرون‌کردند وبتهران‌آمده بود.

رفتار را میکرد و درتنکابن امیر اسعد پسر سپهدار (۱) شیخ محمد نامی را ازعلمای آنجا بگناه آن‌که میخواسته انجمنی برای برگزیدن نمایندگان برپاکندگرفته وبپاهایش چوب زده ، ودیگری را ازملایان ریش بریده بود). ازآنسوی بنام اینکه ما مسلمانیم ومشروطه با مسلمانی نمی سازد عنوان « مشروعه » را بمیان آورده و برخی از ملایان را بکار انگیزد و کشاکش بمیان اندازد ، و پس از همه کار را بآنجا رساندکه مجلس تنها برای قانون‌گزاری باشد وآن را کاری باینکه دولت چرا وام میگیرد نباشد . یك قانون اساسی نارسایی‌که داده بودند آن را پس گرفتن میخواستند وعنوان « مشروعه » دستاویزی برای بهم زدن آن میبود .

دربارهٔ آصف الدوله و جلوگیری او از برپاکردن انجمن ، وزیر داخله چنین پاسخ میداد : « مردم بسیار حرف میزنند سند لازم است . بعلم الیقین باید اطلاع پیداکرد شاید برای این بوده‌که چون میخواستند انجمن ملی تشکیل دهند و هرزگی و شرارت‌کنند حاکم جلوگیری‌کرده است.»

این پاسخ بدتر ازرفتار آصف‌الدوله بود واندازهٔ بی‌پروایی دولت را بمجلس نیك نشان میداد. دربارهٔ پسر سپهدارطباطبایی بصدراعظم نوشت واو پاسخ داد : « شیخ محمد هرزه بود امیراسعد تنبیه‌اش‌کرده ».

روز بیست و نهم دیماه‌که یکروز پس از تاجگزاری بود در مجلس‌گفتگو از این زمینه‌ها بمیان آمد ونمایندگان بازگله بسیاری‌کردند . دوروز پس ازآن درنشست دیگر، بازگله بمیان آمد واین بار برخی جمله‌های تندی نیزگفته شد.

حاجی سید نصرالله گفت : « اطراف شاه‌کسانی هستندکه راضی به پیشرفت مجلس نیستند ونمیخواهندکه قانونی باشد.»

استادحسن معمارگفت : «اینها سالها است‌که به الدرم واشتلم این مردم راچاپیدند وخوردند. ابداً راضی نخواهند شدکه جلوگیری ازایشان شود .»

طباطبایی‌گفت : « اگر آنها این مجلس را نخواهند بر ماست‌که بگوییم سلطنت با مجلس توأم است واین پادشاه پادشاه مجلس است .»

ازاینگونه سخنها میرفت. چیزی‌که بود ازپرده دری خودداری نموده و همیشه‌گناه را بگردن وزیران و درباریان میانداختند ، و چنین وانمودند که خود شاه با توده و مجلس همراه است و اینانندکه بدخواهی مینمایند ، ونتیجه‌ای‌که ازاین‌گفتگوهای خود می‌گرفتند آن بودکه بنویسند وشاه را ازبدخواهی وزیران‌آگاه‌گردانند وهم ازاو چاره خواهند . چنانکه شاه با اینان دو رویه راه میرفت ، اینان هم از روی ترس یا از راه دوراندیشی با وی پرده نگه داشته ودورنگی مینمودند.

۱ـ همان نصرالسلطنه .

کوشش مجلس به بر انداختن نوز و پریم

لیکن در این میان مجلس بیک کاری برخاسته بود که در نتیجهٔ آن می‌بایست این پرده ازمیان برخیزد و کاریکرویه گردد. چنانکه گفتیم چون داستان بنیاد گزاردن بانك ملی ووام دادن بدولت بمیان آمد تبریزیان پاسخ دادند که میباید نخست ببودجه دولت پرداخته درآمد و در رفت را بیك اندازه گردانید ، این یادآوری بسیار بجا بود . زیرا چنانکه سپس رسیدگی کردند ودانسته شد درآنهنگام، درآمد دولت درسال پانزده کرور تومان و نیم ، و دررفتش بیست و یك کرور تومان و نیم می‌بوده که سالانه شش کرور کمی بودجه میداشتند و می‌بایست جای آن را با وام پر گردانند . کنون اگر بانك ملی بنیاد یافتی و دو کرور تومان وام بدولت دادی نتیجه آن شدی که پس ازچند ماه باز تهیدستی نمایند و باز وام خواهند. همانا درباریان نیز در اینهنگام آن اندیشه را دردل میداشتند. چون از نپذیرفتن پیمان نامه وام رنجیده می بودند برای کینه جویی چنین میخواستند که بازرگانان ودیگران را در بنیاد گزاردن بانك ملی پافشارتر گردانند و از این راه همه سرمایهٔ آنان را از میان برده رنجهاشان بیهوده گردانند. تبریزیان این را پیش بینی کرده و به آن یادآوری برخاستند ، ومجلسیان آن را پذیرفتند وداستان بودجه را بالاتر از هر کاری شمرده وبآن پرداختند .



پ ۵۹
میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله (صدراعظم)

ولی در اینجا دو دشواری درمیان بود : یکی آنکه میبایست در بارهٔ درآمد ودررفت دولت پرسشهایی از وزیران بکنند، در حالیکه وزیران بمجلس نمی آمدند وخود را پاسخده مجلس نمی‌شناختند . در قانون اساسی در این باره چیزی ننوشته بودند . از دیرگاه سعدالدوله وزیرمالیه ووزیرخارجه را بمجلس میخواست که پرسشهایی از ایشان کند وهرزمان به صنیع‌الدوله رییس مجلس یادآوری میکرد ، و او بدربار می نوشت ، ولی نتیجه دیده نمیشد . دیگری اینکه رشته درآمدها دردست مسیو نوز ودیگر بلژیکیان میبود وآنان بمجلس ارجی نمی گزاردند وپروایی نمی‌نمودند .

چنانکه گفتیم مسیو نوز چندکار بزرگی را دردست خود میداشت وادارههای گمرک و پستخانه و تلگرافخانه و صندوق مالیه همه درچنگ وی میبود . راستی را این بلژیکیان برای دیگران کار میکردند ، واین بود با پشتیبانیآنان پیشرفت بسیاریکرده و بدینسان همه رشتههای درآمد را در دست خودگرفته بودند ، و آشکاره به بهمزدنکارهای ایران و خوشانیدن سرچشمه های در آمد دولت میکوشیدند کـه نیاز کشور را بوام گرفتن از بیگانگان بیشتر گردانند .

از همینجا اندازه زبونی و نا توانی دربار قاجاری روشن میگردد . چندتن بیگانه راآورده و رشته کارهای بزرگ را بدستآنان سپرده و با آنکه دشمنی وبدخواهیآنان را با چشم میدیدند ، پروایی نمیکردند و با صد بیدردی روز میگزاردند .

چنانکه گفتهایمآزردگی از رفتاری بلژیکیان وبدخواهیآنان یکی ازانگیزههای جنبش تهران بود ، و همهکوشندگان دل پر ازکینهٔ آنان میداشتند .همچنین سعدالدوله از زمان « وزیر تجارتی » خودکینههای بسیار از آنان در دل میداشت .

از هر باره مجلس آماده میبودکه از نوز و همدستان اوببدگویی پردازد و بکوتاه کردن دستهای آنانکوشد ، و این پیشآمدگفتگو از بودجه زمینه برای چنانکاریآماده میگردانید. چیزیکه هست بلژیکیان نیز ناآگاه نمی بودند وبیکارنمیایستادند . محمدـ علیمیرزا با آنگرایشیکه به همسایه شمالی میداشت از نگهداریآنان دست برنمیداشتو میدانی بآنکه گفتگو از آنان بمیان آید نمیداد .

وزیر مالیه ناصرالملک ،که پس از چند بار درخواست سعدالدوله روز بیستوششم دیماه (دو روز پیش ازتاجگزاری) بمجلسآمد ، میرزا ابوالحسنخان نمایندهٔ فارسازو پرسید : « عایدات اداره گمرك چقدر است ؟ . . » ناصرالملك پاسخ داد : « گمرك وزیر علیحده دارد باید این مطلب از او سئوال شود . چیزیکه هست مـا میتوانیم آنچهکه بما صورت دادند بگوییم » . میرزا ابوالحسنخانگفت : « چرا بایدگمرك وزیـر مخصوصی داشته باشد ودر تحت اداره وزیر مالیه نباشد ؟! ابداً ملتاطمینان باین مطلب ندارند ..» ناصرالملك باینپاسخ ندادهگفت : « مطلبی کـه راجع بمن باشد در جوابش حاضرم » . هرچه سعدالدوله ودیگران دراین باره پرسیدند ازگردن خود انداخت وپاسخ نداد . چه راستی آن بودکه نوزدرکار خود جداسر میبود و بوزیرمالیه پروا نمیکرد وحسابهمنمیـ داد و ناصرالملك تنها نام وزیری مالیه را میداشت .

این گفتگوها در مجلس اندازهٔ چیرگی بلژیکیان را آشکارتر میگردانید ، وازآن سوی زشتکاریهای پیشین آنان را در زمان عینالدوله به پیش چشمهـا میاورد . این بود بارها می پرسیدند : چرا باید یکتن بیگانه را وزیر گردانند. ناصرالملك میگفت :«این را بنویسید از صدر اعظم بپرسید » . این خود داستانی شدکـه بکوشند و آن بیگـانگان بدخواه را براندازند .

پس‌از گفتگوها ، نامه‌ای ازسوی مجلس بصدراعظم نوشتند کـه وزیـران رابمجلس بشناساند وزمینهٔ کار واندازه پاسخدهی هریکـی را روشن گـرداند . ازایـن دونتیجه را میخواستند : یکی‌آنکه نوژ که او را بمجلس نتوانستندی شناسانید از وزیری برافتد . دیگری اینکه وزیران خود را در برابر مجلس پـاسخده شناسند و هـر زمـان که مجلس خواستشان بیایند .

در نتیجه این نامه روز پنجشنبه دهم بهمن (۱٦ذی‌الحجه) هشت وزیـر که (سپس نامهای ایشان را خواهیم‌آورد) بمجلس‌آمدند ، و صدراعظم نوید داده بـودکـه درنشست دیگرخود نیزبیاید .

باوزیران گفتگوبمیان‌آمد . ولی نتیجه‌ای‌که خواسته میشد بدست نیامد . وزیران پاسخدهی را در برابرمجلس بگردن نگرفته ونبودن‌قانون را بهانـه‌آوردند ، هنگـامیکه پرسیده شد : آیا جزازاین هشت تن وزیر دیگری هست ؟.. وزیر داخله پاسخ داد : «این مطلب را باید از صدراعظم پرسید » . از ناصرالملك در بارهٔ گمرك پـرسیده شدکـه آیا پاسخدهی‌آن اداره رابگردن خود میگیردیاهمچون‌آنروز ازگردن میاندازد، پاسخ‌گفت : « ترتیب دیروز وامروز همانست فرقی نکرده » . بدینسان مجلس بی‌نتیجه بپایان رسید.

شناسانیدن‌وزیران بمجلس

روز سیزدهم بهمن ماه (۱۹ ذی‌الحجه) چون مجلس برپا گردید حاجی محتشم‌السلطنه ازسوی صدراعظم بآنجاآمـد و « نظامنامه مجلس سنا » و «امتیاز نامه بانك ملی» را باخودآورد ، ونامه‌ای ازصدر اعظم رسانیدکه درآن وزیران را شناسانیده و کار هـر یکی رانشان داده بود ، بدینسان :

مشیرالسلطنه وزیرعدلیه ، ناصرالملك وزیر مالیه ، علاء السلطنه وزیرامورخارجه، وزیرافخم وزیرداخله، علاءالملك وزیرعلوم ، فخرالملك وزیر تجارت . دبیرالدوله وزیر لشکر ، مهندس الممالك ، وزیرمعادن وطرق وشوارع .

چنین نوشته بود : «آنها مسئول ذات اقدس همایونی هستند و هروقت وجـود آنها لازم باشد درمجلس خودشان یامعاون ایشان حاضرخواهند شد » .

نمایندگان درپیرامون این‌نامه بگفتگو پرداختند ودرچند زمینه سخن بمیان‌آمد: نخست درباره «وزیرلشکر» ایرادگرفتند . چگونگی این بودکه ازدیـر باز وزیر جنگ کامران میرزا بود ، و کنون میخواستند همو وزیر جنگ باشد ، ولی اورا بمجلس نمی ـ شناسانیدند ، وبجای اودیگری را بنام « وزیرلشکر» می‌شناسانیدند .

دوم بپاسخدهی وزیران دربرابر شاه ایرادگرفتند . زیرامعنی‌آن پـاسخده نبودن آنان دربرابر مجلس‌میبود. محتشم‌السلطنه پاسخ‌داد. شما قانونی برای وزیران ننوشته‌اید تادرپیرامون‌آن پاسخده مجلس باشند ، وبدینسان بهانه میآورد .

سوم پرسیدندآیا جز از اینها وزیری هست یانه ؟ .. پاسخداد : « وزرایی‌که طرف

سئوال وجواب هستنداینها هستند»میرهاشم دوچیی‌پرسید: «پس‌آن وزرای دیگرچیست؟...»
پاسخ داد: «وزراء بردوقسمند ؛ وزرای لقبی ، وزرای شغلی .»

گفتگو بسیار شد .

نمایندگان‌هرچه‌پرسیدند حاجی محتشم السلطنه یك پاسخ سرسری داد راستی‌این‌بودکه محمد علیمیرزا مجلس‌راخوار می‌گرفت وچنین می‌خواست‌که پدرزن خود کامران میرزارادروزیر جنگی‌نگه داردبی‌آنکه کسی بتواند ازو بازپرسی کند . همچنین مسیو نوز و دیگر هم‌شهریان او را درآن کارهایی‌که میداشتند بگزاردبی‌آنکه مجلس یاوزیر مالیه بتواند ازآنان حساب خواهد یابازخواست نماید. پس ازهمه،مجلس‌را ازنیرو انداخته‌وزیران‌را بزیر دست‌آن ندهد ، و خود در زیر دست نگه دارد .



پ ۶۰

مشیرالسلطنه (وزیرعدلیه)

معنی‌اینها ازمیان بردن‌مجلس‌وبرانداختن مشروطه میبود . یك مجلسی درمیان خواستی بود ولی‌تنها برای قانون گزاردن و بی هیچ نیرویی . بدینسان محمد علیمیرزاآنچه راکه پدرش داده بود پس میگرفت . مجلس خواسته بود وزیران را زیر دست خودگرداند و نوز را ازکار براندازد محمد علیمیرزا نیرنگی پیش میآوردکه خودآن را بیکاره گرداند .

شگفت‌تر آنکه مجلسیان معنی پیش‌آمد و اندازه زیان آن را نمیدانستند، و این بود تنها بگفتگوهای خودسرانه بس میکردند .

در میان این گفتگوها یك تندی که دیده شد از سعدالدوله بود . بدینسان چون محتشم‌السلطنه نامه صدراعظم را خواند وتنهایك پرسشی دربارهٔ «وزیرلشکر» رفت‌واوپاسخ داد ، آغازکرد بخواندن نامه دیگری ازصدراعظم‌دربارهٔ « امتیاز بانک ملی» و میخواست چنین وانمایدکه آن نوشته صدراعظم یك چیز ساده‌ایست وجای‌گفتگویی درباره آن نیست و اینست می‌باید درباره بانك ملی‌گفتگو شود. سعدالدوله در قبال این تندی‌نموده چنین‌گفت : « شما این امتیازنامه و این سند را دادید سرما را بپیچانید ، و فردابیاییدو بگوییدکه دوکرور قرض داریم‌باید بدهید» .

کسانی از نمایندگان‌که صنیع‌الدوله و خویشاوندانش مخبرالملك وحسینعلیخان بودند هواداری ازدولت نموده می‌کوشیدند آن نوشته چنانکه بود پذیرفته شود . حسن‌علی خان میگفت : نوز را چون بشما نشناسانیدند همین بس است . شما چکار میدارید . که باز وزیری هست یانه ! مخبرالملك نیز آنرا میگفت . تقیزاده وسعدالدوله ودیگران ایستادگی مینمودند . ولی نتیجه نمی داد و محتشم‌السلطنه بهمگی پاسخ میگفت : دربارهٔ نوز تنها باین بس‌کردندکه نام « وزیر » ندارد ، و تقیزاده پیشنهاد کرد که در نوشته صدراعظم در آنجاکه میگوید : «وزرا اینها هستند» یك‌کلمه«لاغیر» افزوده شود . محتشم‌السلطنه آن را هم نپذیرفت و چنین بهانه آورد : «این مطلبی که شما میگویید در اینجا توضیح واضحات خواهد بود .»

نشست با این‌گفتگوها بپایان رسید . در نشست دیگر ادیب‌التجار نماینده اسپهان درخواست‌که باز درآن باره‌گفتگو شود . صنیع‌الدوله خرسندی نداد و چنین خواست‌که «نظامنامه مجلس سنا» را بگفتگوگزارد . ولی نمایندگان خاموش نشدند و خواه و ناخواه‌گفتگو بمیان آمد وکار بآزردگی‌کشید . صنیع‌الدوله از مجلس برخاسته به اطاق دیگررفت و نمایندگان نیز رفتند . پس از چندی‌که بازگشتند صنیع‌الدوله‌گفت : «اگر میخواهید مجلس فایده بحال ملت داشته باشد باید کارکرد . از منازعه ومشاجره لفظی هیچ فایده حاصل نخواهد شد . اینست نظامنامه مجلس سنا ، اول شروع بمذاکره و تصحیح آن بشود . بعد هم بهمین ترتیب باید مشغول‌کار شد» این راگفت و «نظامنامه ـ سنا» را بگفتگوگزاشت وآن‌گفتگورا بیکبارازمیان برد . نمایندگان نیزگردن نهادند.

بدینسان محمد علیمیرزا استادانه نقشه خود را بکار بست ، و درباریان خود را فیروز میشماردند . چیزیکه هست جنبش ناگهانی تبریز حال را بهم زد و نقشه را دیگرگون گردانید .

ما نیك نمیدانیم تبریزیان چگونه از این پیش‌آمدها آگاه میشدند و اندیشه های درونی محمد علیمیرزا را درمی یافتند . آنرا که در تهران از نزدیك نمیدانستند آنان

در تبریز از دور می‌دانستند . این‌زمان از نمایندگان آذربایجان جزدوتن که تقیزاده ومیر هاشم باشند در تهران نمی‌بودند . بمیرهاشم جز گمان بد نتوان‌برد و میتوان گفت تقیزاده این آگاهیها را به تبریز می‌داد . چیزیکه هست چرا او خود در مجلس نمیگفت ؟ ! . چرا معنی این رفتار محمد علیمیرزا راکه از میان بردن مشروطه می‌بود آشکار نمیگردانید تا مردم بدانند وبشورند ؟!.. اینها را نیك نمیدانیم.

شورش بهمن‌ماه

در تبریز پس‌از راه انداختن نمایندگان آرامش بود. چون آگاهی از مرگ مظفرالدینشاه رسید اندوه خواری نمودند و تلگراف بدارالشوری فرستادند . سپس چون آگاهی از تاجگزاری پسرش رسید پنج شب چراغان کردند . از آن پیش‌آمدها آگاهی نمی‌بود . ولی چون « قانون اساسی» رسیده بود آن را نارسا می‌یافتند و خرده بآن میگرفتند . نیز نا ایمنی‌هایی درآذربایجان بویژه درپیرامونهای ارومی رخ داده بود ونظام‌الملك پروای آنها نمیداشت از اینرو آزردگی می‌نمودند . نیز آگاهیها از تهران میرسیدکه سید محمد یزدی، و دیگر بدخواهان جنبش آزادی که از تبریز بیرون رانده شده بودند ، در تهران پیرامون شاه راگرفته‌اند . همچنین ساعدالملك که در نتیجه گله مندی اردبیلیان انجمن پافشاری‌نمود او را از حکمرانی برانداخت ، در تهران «وزیر مخزن» گردیده . اینها مایه‌دل‌آزردگی میشد ، ولی خاموش می‌ایستادند .

روز سه شنبه پانزدهم بهمن (۲۱ ذی‌الحجه) نامه‌هایی از تهران رسیدکه پیش‌آمد های دل‌آزار باز پسین را ازدژ رفتاری پسرسپهدار باشیخ محمد و دیگران ، و بی‌پروایی شاه با مجلسیان ونخواندن آنان بتاجگزاری، وپافشاری او برای نگهداری بلژیکیان ، و نپذیرفتن وزیران پاسخدهی را دربرابرمجلس ومانند اینها آگاهی میداد .

اینها سران جنبش را بشورانید . اینان خواست محمد علیمیرزا را از آن رفتار نیك دانستند و آنچه در پس پرده میبود دریافتند ، و این بود خاموشی را کنارگزارده بکار برخاستند. بدینسان که روز چهارشنبه شانزدهم بهمن (۲۲ ذی حجه) یکدسته از مجاهدان بانجمن درآمده با نمایندگانی‌که در آنجا میبودند بگفتگو برخاستند و تندیها نمودندکه از چنان پیش‌آمد هایی ناآگاه میباشند و بی پروایی می‌نمایند .کم‌کم آگاهی بنمایندگان پیشه وران رسیده همگی درانجمن گرد آمدند . همچنین مردم چگونگی را شنیده و بازارها را بسته‌روبآنجا آوردند . میرزا جوادناطق نامه‌ها را باز خواند و خود سخنانی گفت . مردم بشور وفریاد برخاستند .کسانی ناله وگریه می‌نمودند وکسانی زبان بنفرین و بدگویی‌می‌گشادند . از هرسوهمهمه وغوغا شنیده میشد . مردم توگویی یك چیز بسیارگرانمایه‌ای از دست داده‌اند و بیتابیها می‌نمودند . در این میان علما و ملایان را نیز یکایك می‌آوردند ، و چون همگی گرد آمدند ، واعظان بخاموش گردانیدن مردم‌کوشیدند وپس ازگفت وشنید چنین نهادندکه فردا در تلگرافخانه‌گرد آیند وکسانی

را از تهران بپای تلگراف خواسته گفتگو کنند . تلگرافی ازانجمن بکسانی از نمایندگان مجلس فرستاده شد . همچنین علما تلگراف بدو سید کردند . تلگراف اینان را در پایین می‌آوریم :

« خدمت حضرات آقایان حجج‌الاسلام دامت برکاتهم امروز پاره مکاتیب از »
« طهران بجمعی از اهالی تبریز رسیده و مآل همه آنها اینست‌که اعضای محترم »
« دارالشورای ملی طهران دل تنگی ازعدم پیشرفت امورات مشروطه دارند واعلیحضرت »
« همایونی را موافق نمیدانند و باین واسطه اهالی تبریز تماماً مشوش و بازار بسته و »
« هنگامه است اهالی دولترا مشروطه دانسته و تمکین تمام داشتند ین اخبارات‌موحشه»
« اسباب هیجان عمومی شده اعضای انجمن تبریز باعضای دارالشوری اطلاع داده‌اندکه »
« فردا پنجشنبه چهار ساعت ازدسته گذشته درتلگرافخانه حاضر شوند تا مخابره‌حضوری »
« بشود این است که متمنی هستیم‌که حضرات حجج‌الاسلام نیز در ساعت مزبوره شرف »
« حضور داشته باشندکه دعاگویان نیزحاضر شده مخابره ومشاوره حضوری نماییم (عموم »
« حجج‌الاسلام تبریز) »

فردا پنجشنبه علما ونمایندگان انجمن و سران جنبش درتلگرافخانه گرد آمدند. مردم نیز بازار ها را بازنکرده در حیاط تلگرافخانه وآن پیرامونها انبوه شدند که چگونگی را بدانند و دراینمیان از شور و خروش باز نمیایستادند .کسانی ازکوشندگان دسته‌ای از بچگان پدید آورده و جمله های شورانگیزی بآنان یاد دادندکه بترکی می سرودند : « برقاشوق قانمزوار وکلای. ملته نثار کتور مشوق » اینها همه برای تند گردانیدن سهشها و فزودن به پا فشاری مردم بود . سخنگویان ، از شادروان شیخ سلیم و میرزا حسین و میرزا جواد پیاپی سخنها می‌گفتند و مردم را بآرامش و پا فشاری وامی داشتند . پس از پیش آمد بست نشینی چنین جوش و جنبشی در تبریز برنخاسته بود .

با تهران گفتگو آغاز گردیده واین شگفت‌که از آنجا همه خونسردی ودل‌آسودگی نشان میدادند واین بیم وجوش تبریز را بی انگیزه وبیجا میشماردند ، رویه‌های برخی‌از تلگرافها چون در دست می‌باشد دراینجا می‌آوریم :

طهران

« خدمت‌آقایان دام اجلالهم تلگراف انجمن مقدس زیارت شد فوری بتلگرافخانه »
« آمده فرستادم جناب مستطاب اجل سعدالدوله و آقای مرتضوی و جناب حاج امین ـ »
« الضرب تشریف بیاورند جناب آقای سید حسن تشریف دارند هنوز آقایان نرسیده‌اند »
« قصد چیست و اسباب اغتشاش کسی بنظر بنده اینگونه اقدامات مانع پیشرفت »
« مقصد اصلی و تعویق امور صلاح عامه‌که در نظر است خواهد بود (محمد اسمعیل) ، »
« (تقی‌زاده)» .

تبریز

« اولاد نهایت تشکر وامتنان از زحمات جنابان عالی داریم عجالتاً خواهشمندیم »
« نهایت فوریت جمعی از آقایان دارالشورای کبری حاضر فرمایید جنابان حجج‌الاسلام »
« طهران فرموده‌اندکه تشریف‌فرمای تلگراف‌خانه شوند مرحمت فرموده آقایان حجج- »
« الاسلام راهم اطلاع دهید مرحمت فرمایندکه آقایان علما منتظر تشریف دارند عمده »



پ ٦١

حاجی مخبرالسلطنه

(این پیکره چند سال دیرتر از آن زمان برداشته شده)

« اغتشاش بواسطه سست بودن مجلس شورای کبری وعـدم پیشرفت مقاصد وکلا و بعضی »
« مطالب‌که باحضور عموم عرض میشود (انجمن ملی)»

طهران

«حضرت مستطاب حجةالاسلام والمسلمین آقای آقا سید محمد مجتهد دامت برکاته»
« تشریف دارند و جناب حاج سید مرتضی آقا حاضرند وکلای محترم آذربایجان فـردا »
« جمعه ٤ بغروب مانده وارد خواهند شد بعضی ازاعضای محترم مجلس شوری هم اطلاع »
«دادم الآن تشریف بیاورندمطالب لازمه را بفرمایید (محمد اسمعیل)»

تبریز

«مستدعی ازآقایان حاضرین تلگراف خانه میباشیم‌که اسامی آقایـانیکه تشریف »
«دارند مخابره فرمایید‌که مطلع بشویم علماء تجار عموم اهالی انجمن ملی»

طهران

«آقایانیکه تشریف حضور مبذول فرموده‌اند حضرت مستطابان حجج‌الاسلام آقای »
« آقاسید عبدالله وبندگان‌آقای آقا سید محمد مجتهد دامت برکاتهم جناب مستطاب اجل»
« سعد الدوله جناب حاجی سید مرتضی حاجی امین الضـرب جناب حاجـی معین ــ »
« التجار جناب تقی زاده جناب مشار الملك نـواب والا اسدالله میرزا (اقـل محمد »
« اسمعیل) »

تبریز

« آنچه عرض میشود تماماً گفته جمیع ملت است‌که دیروز بازار را بسته بانجمن »
« مقدس اجتماع نموده صراحتاً میگویند و واضح جواب میخواهند اولا در عدم پیشرفت »
« امورات و کارهای شورای کبری مـانع‌کجاست وسبب چیست ثانیاً در حالتیکه شورای »
«کبری حق دارند ازکلیه کارها باخبر و مداخله داشته باشند سبب چیست‌که از اغلب »
« کارها بی‌اطلاعند مثل تاج‌گذاری و، تعیین ولایت عهد و عزل و نصب حکام و دادن بعضی»
« کارهای عمده باشخاص غیر صحیح و مسئول ندانستن وزراء خودشان را و عدم اجراء »
« بعضی‌ازاصول نظامنامه اساسی‌وفتور درکارها وغیره‌که اینها اسباب یأس و هیجان ملت »
« شده است (مجتهد وجناب حاجی میرزا محسن‌آقا ثقةالاسلام و شیخ‌الاسلام وعلماء وتجار»
« وعموم ملت)»

تهران

« خدمت علمای اعلام وسایرآقایان و تجاریکه درتلگرافخانه مبارکه هستند عرض»
«میشود برحسب احضاریکه نموده بودید اقل‌العلماء باتفاق جنابان حاج سید مرتضی‌آقا »
« وحاجی محمد اسمعیل‌آقا وتقی‌زاده زید عزهم درتلگرافخانه حاضریم وبرای استحضار »

« شما زحمت داده میشود که آنچه ازطهران برای شما نوشته‌اند خلاف محض و کذب صرف»
«است اعلیحضرت همایون شاهنشاهی خلد الله ملکه ودولته نسبت بمجلس مشاوره ملی کمال»
«مساعدت وهمراهی را دارند آنچه شاهنشاه مبرور البسه‌الله حلل النور در باب مجلس و »
« موجبات آسایش عامه نوشته ودستخط فرموده‌اند اعلیحضرت همایونی امضا فرموده‌اند و»
« باکمال عدل و نصفت برای تمهید انتظام امور ملك و مملکت غایت مجاهدت و مرحمت »
« دارند خیالات شما تماماً بی مأخذ است . بهتر اینکه همگی بر سر کار و کسب خود »
« رفته باغتشاش ولایت راضی نشوید و آسوده باشید که عنقریب آثار مرحمت و توجهات »
« همایونی ظاهر وعامه مردم آسوده خواهند شد مجلس مشاوره طهران نیز درکمال انتظام»
« همه روزه منعقد و عموم منتخبین مشغول جرح و تعدیل امور عمومی هستند (محمد ابن صادق الحسینی الطباطبائی)

طهران

« خدمت علمای اعلام وآقایان تجار محترم متوقفین تلگرافخانه مبارکه عرض »
« میشود بطوریکه تلگراف کرده بودید اقل العلماء باتفاق جنابان حاجی امین الضرب »
« و حاجی معین التجار وسایرین در تلگرافخانه حاضر هستیم و همان قسمی که حضرت »
« مستطاب حجة‌الاسلام آقا سید محمد مجتهد الطباطبایی سلمه‌الله تعالی مرقوم فرموده‌اند »
«آنچه شنیده‌اید خلاف محض و دروغ صرف است بندگان اعلیحضرت همایونی باکمال ، »
مراقبت و نصفت‌در انتظام امورکافه مردم مملکت نهایت مساعدت و مرحمت را دارند و »
« مخصوصاً بافرط مساعدت در پیشرفت امور مجلس ملی توجهات کامله مبذول میفرمایند»
« چنانچه امتیازنامه بانك ملی را دو روز قبل بشرف امضای مبارك موشح فرمودند که »
« برحسب خواهش عامه تجار و اهالی این منظور عمده هم صورت وقوع حاصل گشت »
« دراین صورت ابداً جای این تصورات نیست وبلکه باید عامه مردم متشکر بوده امروز »
« در مساعدت باوظایف بانك ملی کمك نمایند پس بهتر اینست که فوراً باکمال آسایش »
«خیال برکسب وکار خود رفته منتظر ظهور توجهات کامله ملوکانه و نظم امور عامه باشید»
«(داعی عبدالله الموسوی بهبهانی)»

در خواستهای هفتگانه تبریزیان

از این تلگرافها نیز پیداست ،که چنانکه گفتیم درتهران خواست محمد علیمیرزا را درنمی‌یافتند ، و معنی آن رفتار اورا بامجلس نمیدانستند ، وشگفت تر آنکه دوسید بازخوش گمانی مینمودند . تبریزیان هفت چیز راپیشنهادمیکردند که بدستیاری مجلس ازشاه خواسته شود . ماهمان نوشته آنان را میاوریم :

۱) شخص همایونی باید دستخطی برای اسکات عامه صادر نمایند که دولت ایران مشروطه تامه است .

۲) عدد وزرای مسئول فعلا ازهشت عدد متجاوز نیست وهرگاه بعد ها تشکیل یك

وزارت خانه لازم گردد بامضای مجلس تشکیل داده خواهد شد

۳) ازاین وبعد از خارجه وزیر نباید معین ومقرر شود .

٤) در هرولایات و ایالات باطلاع مجلس شورای ملی انجمن محلی برقرار باشد .

۵) وزرای افتخاری ابداً نباید باشند . یعنی اسم وزارت بجز بر هشت وزیرمسئول دردایره دولت نباید برده شود .

٦) عزل مسیو نوز و پریم و توقیف لاورس رییس گمرکخانه تبریز فوری لازم است .

۷) عزل ساعدالملك .

ازیك تا پنج چیزهاییست که میخواستند دولت بپذیرد و در قانون اساسی آورده شود.

برای استواری مشروطه و درستی آن اینها را در بایست میشمردند . از آنسوی هر یکی از اینها پیشرفت یك خواستی را دربر میداشت. یکم برای جلو گیری از اندیشه ای بود که محمدعلی میرزا درباره مجلس میداشت و چنین میخواست که آن تنها برای قانونگزاری باشد ومشروطه بمعنی درست خودکه در کشور های اروپا میبود بایرانیان داده نشود . دوم نیز برای استواری کار مشروطه ومجلس بود . سوم را برای کوتاه گردانیدن دست



پ ٦۲

فرمانفرما

بیگانگان میخواستند . چهارم برای جلو گیری از خود سری حکمرانان بود ، و چنین میخواستند که در همه شهرها رشته دردست خود مردم باشد تا حکمرانان نتوانند بادستور محمدعلیمیرزا کار شکنی هایی کنند . این را خود تبریزیان بکار بسته وچنان انجمنی برپا

گردانیده بودند و میخواستند در همه جا آن باشد .

اما درخواستهای ششم وهفتم: برداشتن نوزو دستیار او پریم یکی از آرمانهای آزادیخواهان گردیده بود و خود ماندن آنان برسر کار پس از آنهمه بدخواهیها ، مایه ننگی شمرده میشد . بازداشتن لاورس برای این بودکه او دزدیهایی کرده و آهنگ گریختن از ایران میداشت . ساعدالملك را نیز دیدیم‌که دور راندهٔ انجمن میبود ، واین به تبریزیان گران می‌افتاد که بسرکار باشد .

روزپنجشنبه با این تلگرافها بپایان رسید . امروز تلگراف نمایندگان هفتگانه ازقزوین آمدکه ازآنجا بآهنگ تهران روانه می‌گردند . درراه گیلان دچاربرف گردیده و دیرکرده وکنون پس از یك ماه بقزوین رسیده بودند . از آنسوی از تهران آخرین پاسخ این بود که چون فردا نمایندگان آذربایجان میرسنددرخواستهای شمارا با بودن‌آنان گفتگوکرده پاسخ دهیم . بدینسان مردم پراکنده شده بخانه‌های خودرفتند .

فرداآدینه‌باز سرجنبانان درتلگرافخانه گردآمدند ومردم نیز حیاطهای‌تلگرافخانه وتوپخانه و جبه خانه را پر گردانیدند . یکدسته میآمدند و یکدسته می‌رفتند . واعظان مردم را بیکارنگزارده سخنانی می‌گفتند ، وچون در چنین هنگامها کسانی تندرویها نمایند وآشوب پدید آورند ، اینان باپند جلوگیری می‌نمودند و مردم را بآرام بودن و چشم بسوی پیشروان داشتن وادار می‌کردند . امروز دبستانها از شاگردان دسته ها پدید آورده بودندکه سرود خوانان بآنجا میآمدند :

آمالمز افکار مز اقبال وطندر — سرحد یمزه قلعه بزیم خاك وطندر
دعواگونی‌یکسر گورونن قانلوکفندر — ایرانلو لاروخ‌جان‌ویرروخ نام‌آلاروخ‌بز
دعواده شهادتله هامی‌کام آلاروخ بز (۱)

تاهنگام پسین بدینسان گذشت . وچون مردم بیتابیها می‌نمودند وپیدا بود که اگر پاسخی بدلخواه نرسد از پا نخواهند نشست شادروان ثقةالاسلام تلگرافی بخود شاه‌فرستاد وچگونگی را بازگفت . سپس مجتهد تلگراف دیگری هم بدانسان فرستاد .

امادر تهران ، امروز شور دیگری میبود . چنانکه گفتیم امروزنمایندگان‌هفتگانه بتهران می‌رسیدند . مردم دسته دسته به پیشواز می‌شتافتند وشور و شادی بسیار مینمودند تهران یکی‌از روزهای‌کم مانندی بخود میدید . گذشته‌ازعنوان نمایندگی نام آذربایجان این زمان ارجمند شمرده میشد . از آنسوی بی پروایی شاه بمجلس و چیرگیهایی که دربایان می نمودند بهمه برخورده بود ومردم رسیدن نمایندگان هفتگانه را در این — هنگام مایه فیروزی برای مجلس میشماردند . پیشه‌وران با سران خود تا بیرون دروازه به رده ایستاده بودند ، وچون نمایندگان فرا رسیدند ، گاوی بنام مردم تهران ، زیرپای

(۱) این شعرها از نامق‌کمال شاعر عثمانیست‌که بنام عثمانیان سروده . درتبریز آنها را بنام ایرانیان گردانید وبسیاری خواندندی . امروز هم شاگردان دبستانها می‌خوانند .

آنان سر بریدند . حاجی صادق نامی از شادمانی یك دیوانگی از خود می‌نمود ، و آن اینکه دو پسر نورس خودراهمراه‌آورده بودکه زیرپای نمایندگان آذربایجان‌قربانی‌خواهم کرد .آقا میرزا فضلعلی چنین‌گفت : « مامیباید قربانی این نورسان باشیم . ازماگذشته وهمه‌کوششهای ما ازبهر اینان است» .

مردم خواستار شدندکه همه نمایندگان دریکجا نشیمن‌گیرندکه‌کاردیدآسان‌باشد. حاجی محمد اسماعیل همه را بخانه خود خواند ، ولی فرصت دید بسیارکم بود . زیرا همان روز نمایندگان را از تبریز بتلگرافخانه خواسته بودند .پس ازآمدن صنیع‌الدوله وسعدالدوله وبرخی دیگرازسران‌مجلسیان‌که‌گفتگویی باآنان‌کردند. بآهنگ‌تلگرافخانه روانه‌گردیدند وتا فرورفتن آفتاب درآنجا میبودند .

بی‌پرده شدن اندیشه‌های محمد علیمیرزا

از آنسوی شب در خانه مشیرالدوله صدر اعظم‌نشستی خواستی بود ،که بابودن صنیع‌الدوله وسعدالدوله‌وحاجی‌معین‌ومرتضوی و امین‌الضرب وحاجی محمد اسماعیل ، دربارهٔ درخواستهای ـ هفتگانه‌تبریز گفتگوکرده‌شود.مشیرالدوله‌فرستادونمایندگان تازه رسیده را نیزخواند واینان ازتلگرافخانه بآنجا رفتند .

گفتگو آغازشد . سعدالدوله ازسوی تبریزیان سخن میگفت و درخواستهای ایشان را باز مینمود . مشیرالدوله‌گفت : «دولت میخواهد هزار وزیر داشته باشد شمابا وزرایی که دولت بشما معرفی میکند طرف هستید ، شما چکاردارید‌که دولت فلان قدر وزیرـ دارد ؟ !»

سعدالدوله‌گفت : « در دولت مشروطه باید وزراء مسئول باشند و غیر از وزرای معین هیچ وزیری خواه افتخاری یا رسمی باید نباشد . مگر ما دولت مشروطه نیستم ؟ ! مگر دولت بما مشروطه نداده ؟!.»

مشیرالدوله‌گفت : « خیر ما دولت مشروطه نیستم و دولت بشما مشروطه نداده . مجلسی‌که دارید جهت وضع قوانین است» .

سعدالدوله روبدیگران برگردانیده‌گفت : « آقایان‌شنیدندکه‌چه میفرمایند.دراین صورت ماغیر از تعیین تکلیف ملت تکلیفی نداریم . بعد از این بودن ما دراین مجلس زیاد است برویم .»

حاجی امین‌الضرب بپا برخاست وچنین‌گفت : « دولت نمیتواند بگوید من بشما مشروطه نداده‌ام . اگرما مشروطه‌نیستیم چرا از ولایات مبعوث میفرستند ؟!اما خودمانرا رسماً مشروطه‌میدانیم وحقوقی‌که داریم هیچ‌کس نمیتواندازماپس‌گیرد مگرباخون ملت..»

سپس مستشارالدوله بپا خاست‌وبسخنانی پرداخت و در پایان چنین‌گفت : «حال‌که دولت نکول میکند ومیخواهد ملت را فریب دهد تکلیف ماغیرازاطلاع‌دادن‌بملت‌خودمان که در تلگرافخانه جمع و منتظر هستند نیست . مرخص فرمایید برویم و آنان را از

انتظار برهانیم».

این را گفت وهمگی برخاستندکه بیرون آیند . مشیرالدوله گفت : خشم‌ننماییدکه بنشینید و آنچه میخواهید بنویسیدکه فردا بشاه نشان دهم . سعدالدوله گفت : ما آنچه کەمیداریم نتوانیم دوباره از دولت بخـواهیم . خواست ما درست گـردانیدن قانون است



پ ۶۳

شاپشال

که کمیهای آن برداشته شود. مشیرالدوله گفت : کمیهای آن چیست ؟ !. گفت ، پاسخده بودن وزیران ، و باندازه بودن شماره آنان ، وبرداشته شدن فزونیان ، که یکی از آنان نوز وپریم است . این را گفت وبدیهای نوزرا شمردن گرفت .

مشیرالدوله گفت : اینها همه راست است ، ولی دولت ناگزیر است نوز را بدانسان که بودنگه دارد . سعدالدوله پاسخ داد : ولی توده ناگزیر نیست که بد خواهان را بپذیرد .

بدینسان گفت وشنید میرفت . سعدالدوله تندیها مینمود ودیگران پشتیبانی ازو نشان میدادند ، ومشیرالدوله نرمی مینمود . وسرانجام چنین نهاده شدکه فردا بنمایندگان دیگر نیزآگاهی دهند و مجلس رابیرون از نوبت برپاکنند و با سگالش نوشته‌ای پدید آورده بنزد صدراعظم فرستندکه بشاه نشان دهد و پاسخ گیرد . بدینسان نشست به پایان رسید .

می‌باید برخی جمله های مشیرالدوله را نیك اندیشید . اینها اندیشه های محمد علیمیرزا می بودکه از دهان صدراعظم بیرون میآمد . « دولت بشما مشروطه نداده . مجلسی‌که دارید جهت وضع قوانین است » . آنچه درنامه خود بمجلس دربارهٔ پاسخدهی وزیران ودیگر چیزها نوشته بود ، ازآن نیز این معنی را میخواست . ولی مجلسیان آن را نفهمیدند ، و چنانکه دیدیم باخونسردی درپیرامون آن گفتگو میکردند و کسانی نیز هواداری ازدولت مینمودند ، دربارهٔ نوز آشکاره میگوید ، «دولت ناگزیر است او را بسر کارنگه دارد» . چرا دولت ناگزیر میبود ؟ ! . زیرا نوز و همکاران او بسود روسیان کار میکردند وآنان بنام آنکه گمرك درگرو ایشانست ومیبایدد در دست کسانی باشد که آنان بشناسند ودلگرم باشند نگهداری ازاینان مینمودند ، و محمد علیمیرزا نمی یارست که کاری نه بدلخواه آنان کند . این اندازه درماندگی وناتوانی دولت خود کامه میبود . با اینهمه بامردم ، آن گردنکشی ودژ رفتاری را می‌نمودند . مردم که از درون دل بکار برخاسته و آرزو می‌کردند بایشان یاوری نمایند وپشتیبان باشند و در برابر بیگانگان نیرومندشان گردانند ، دربرابر اینها آن بدیها را ازخود نشان میدادند .

روزشنبه نوزدهم بهمن (۲٦ ذی‌الحجه) ، مجلس بیش ازنیمروز در یك اطاق‌نهانی برپاگردید . نمایندگان تبریزهم آمدند . تقیزاده و حاجی امین الضرب هرکدام نوشته دیگری درباره کمیهای قانون اساسی آماده کرده بودند . آنها را خواندند وپس ازگفتگو و سگالش چون دیدند در آن باره به سخن بسیاری نیازمندند و چنان فرصتی نیست بهتر دیدندکه بهمان فهرست درخواستهای تبریز بس کنند وآنها را نوشته با دست حاجی مخبرالسلطنه بنزد صدراعظم فرستادندکه تا چهار ساعت دیگر پاسخ از شاه گرفته و بفرستد . سپس چون پاسخی نرسید هفت تن را ازنمایندگان برگزیده نزد صدراعظم فرستادند . از آن نیز نتیجه نشد محمد علیمیرزا ایستادگی می نمود و بیباکانه پاسخها

می‌داد . مجلس تاشام برپا می‌بود ورسیدن پاسخ رامی‌بیوسید .

امروز تهرانیان هم در شورش همدستی نمودند . گذشته از جنبش تبریز گفتگو ـ های دیشبی باصدراعظم همه را بیدار میگردانید ، دسته های انبوهی از آنان در حیاط مجلس و آن پیرامونها گرد آمده همراهی با درخواستهای تبریزیان مینمودند و چنین میخواستندکه دراینجا هم بازار را ببندند . ولی مجلس خرسندی نداد و جلوگرفت .

ازآنسوی درتبریز امروز همچنان شور وخروش بر پا میبود . گذشته ازتلگرافخانه وآن پیرامونها ، مردم در برخی مسجدهاگرد آمده و همراهی با کوشندگان مینمودند . گذشته از شهر ، ازباسمنج و شبستر باتلفون همدردی نشان میدادند . چون ساعت بساعت با تلگراف از پیش آمدهای تهران آگاه میشدند ، از ایستادگی محمد علیمیرزا سخت برآشفته ، و یکدسته باین شدندکه برای فشار آوردن باو بیك گام دیگری بر خیزند ، وآن اینکه اداره های پست و تلگراف و تذکره و صندوق مالیه و قورخانه را بدست گیرند ، و نگزارند دولتیان بکار پردازند . ولی دور اندیشان این را نپسندیدند ، و تنها باین بس کردندکه تلگرافخانه را بدست دارند و نگزارند تلگرافهای دیگری فرستاده شود .

شاگردان دبستان باز رده بسته و سرود خوانان میآمدند و میرفتند و شنیدنیست که در میان آن شور و خروش‌کسانی نیکوکاری را فراموش نمیکردند و برای دبستانها «اعانه» گردآورده ومیدادند .

داستان فرستاده فرستادن محمد علیمیرزا به عتبات‌که از دیرباز بر زبانها افتاده بود ، این پیش آمد ها راست بودن آن را میرسانید ، و این بود علماء تلگرافی نوشتند که برای علمای نجف فرستاده شود ، و چون بتلگرافخانه ایران بدگمان میبودند کسی را فرستادندکه از آنسوی ارس ، از سیم قفقاز آن را بفرستد . آن تلگراف را با پاسخی‌که علمای نجف دادند و چندی پس از آن رسید در روزنامه ها نوشته اند و ما در اینجا نمی‌آوریم.

گردن گزاردن محمدعلیمیرزا بدرخواستها

روز یکشنبه بازبامداد مجلس برپاگردید . بازنشست‌نهانی‌می‌بود. ولی چون تهرانیان در حیاط و آن پیرامونها انبوه شده بودند و سخت بیتابی مینمودند ، پروای نهانی بودن نشست را نکرده بدرون رفتند ، و با نمایندگان در شور و سهش همبازی نمودند . چه مجلسیان و چه دیگران پاسخ دربار را می بیوسیدند و پیاپی فرستاده بنزد مشیرالدوله فرستاده می‌پرسیدند . هنگام نیمروز چون دو سید و دیگران میخواستند بخانه خود روند مجلسیان نگزاردند وخواهش‌کردندکه در مجلس بمانند ، و ازاینجا پیداست‌که بیم نیزمیداشتند .

پس ازنیمروز حاجی مخبرالسلطنه آمد و نوشته ازمشیرالدوله آوردکه او را برای

گفتگو با مجلسیان نماینده گردانیده بود . بسخن آغاز کردند . نماینده دولت مشروطه را نمیپذیرفت و میگفت : « این کلمه غلط است » ، و در میان سخن میفهمانیدکه این را نخواهید وهرچیز دیگری میخواهید بخواهید . مجلسیان پاسخهای سختی دادند .

رفت که دوباره پاسخ بیاورد وهنگام شام می‌بودکه آمد و چنین پیام آورد : « شاه میفرماید با همه محذورات عزل مسیو نوز وپریم آنهارا معزول کردیم . لفظ مشروطه را هم « مشروعه » میکنیم . ما دولت اسلام هستیم وسلطنت مشروعه باشد » . مجلسیان باز بر آشفتند و بهیاهوی سختی برخاستند و آشکاره پاسخ دادندکه جز از « مشروطه » نام دیگری نخواهیم پذیرفت .



پ ٦٤

عضدالملک

در تبریز امروز همچنان بازارها بسته ومردم در تلگرافخانه وآن پیرامونها میبودند، وباز شور وخروش می‌رفت . امروز دفتر های مالیه را مهر وموم کردند وتذکره خانه را ازکار بازداشتند وانبار ذخیره را بدست گرفتند. امروز نظام‌الملك والی بتلگرافخانه آمد وپیداست که ازروی ترس میبود . شاگردان دبستان امروز نیز آمدند ورفتند .

هنگام پسین چون از تهران جز تلگرافهای نومیدی آمیز نمیرسید یکدسته بیتابی بیشتر نمودند . شادروان شیخ سلیم روی پنجره ایستاد با سخنانی بآرام گردانیدن آنان کوشید وچنین گفت : « انشاءالله تافردا جواب میرسد . اگر خدا نکرده مقصودمان حاصل نشود خواهیم گفت کلمه راکه میدانیم ».

پنج ساعت ازشب دوشنبه میگذشت که ازتهران تلگراف نمایندگان درباره برداشته شدن نوز وپریم رسید ومردم اندك آرام گردیده وپراکنده شدند.

روز دوشنبه بیست ویکم بهمن (۲۷ ذی‌الحجه) باز از بامداد مجلس برپا گردید بازحاجی مخبرالسلطنه آمد واین بار چنین عنوان کرد: «دیروزمأمور بگفتن بودم امروز مأمـور به شنیدن هستم . ولی من باب خیرخواهی عرض میکنم که مشروطه بودن دولت ایران صلاح نیست . جهت اینکه در دولت مشروطه آزادی همه چیز هست دراین صورت آزادی ادیان هم لابد باید بشود . آنهـاییکه در میان ما عددشان کم نیست ما آن هـا را نمیشناسیم آنوقت دستاویز میکنندکه ما را آزادی باید و درهیچ مواقـع مانع نباید شد وضرر این براسلام است » .

این سخنان را باو سپرده بودندکه بیاید و بگوید وباشدکه از این راه دو تیرگی به میان مجلسیان افتد . ولی چه دو سید وعلماء و چه دیگران همگی ناخشنودی نمودند. و در در خواستهـای خود پا فشاری نشان دادند . حاجی مخبر السلطنه باز رفت که پاسخ بیاورد .

امروز هم تهرانیان دربهارستان انبوه میبودند و شور وخروش نشان میدادند . از آنسوی در تبریز امروز خشم مردم بیشتر گردیده وگفتگو از آن میرفت که قورخانه را بدست گیرند و تفنگها را بیرون آورده بمجاهدان بخشند. واعظان باز بآرام گردانیدن مردم کوشیدند شاگردان دبستانهـا آمده وچون در حیاط جا باز نبود بروی پشت بام رده کشیده وسرود می‌خواندند:

آه ای آزادگان از دست استبداد داد — خانمان شش هزاران ساله را برباد داد
یکنفرکز مادرش هنگام زاد آزاد زاد — بهر چه خود را بدست جور استبداد داد
هردم ازهرگوشه‌ای میآید این‌فریاد یاد — آه ای آزادگان از دست استبداد داد
خانمان شش هزاران ساله را بر باد داد

هنگام پسین از نمایندگان تلگراف آمد کـه بدلداری کـوشیده و چنین نـوشته بودنـد : همه مردم ایران با شما هم آوازنـد . از بامداد در مجلس بودیم « انشاءالله

تا دو ساعت از شب رفته نتیجه عمل معلوم میشود . بهر قسم است شورش اهالی را ساکت کنید» .

بدینسان روز میگذشت . آنان در دارالشوری و اینان در تلگرافخانه چشم براه پاسخ دربار میدوختند . در این میان کسانی از نیکخواهان به میانجیگری می کوشیدند . یکی از آنان عضدالملک سرایل قاجار میبود که همراه حاجی مخبرالسلطنه بدربارمیرفت وبجلوگیری ازمحمد علیمیرزا می کوشید .

محمد علیمیرزا خود را درتنگنا میدید ، و از آنسوی نمیتوانست گردن بمشروطه گزارد . این بود درپاسخ دودل می ایستاد . ولی چون فشار تبریز ساعت بساعت فزونتر می گردید ناگزیر شد پاسخ دهد و گردن بخواست توده گزارد ، وخواه و ناخواه دستخطی بیرون داد .

یکساعت و نیم از شب سه شنبه گذشته حاجی مخبرالسلطنه آن را بمجلس آورد . مردم که چند هزارتن در صحن بهارستان و در اطاقهای آن گرد میبودند شادی بسیار نمودند ، وچون حاجی مخبرالسلطنه دربرابر دو سید ودیگر علماء ایستاد و آن راخواند از هرسو ، از درون و بیرون ، آواز ها به « زنده باد مشروطه» بلند گردید . مردم شادی و خشنودی بی‌اندازه نشان دادند . همانشب دارالشوری بتلگراف به تبریز ودیگر شهرها آگاهی فرستاد .

در تبریز فردا باز مردم در تلگرافخانه گرد می‌بودند و باز برخی در خواستها کرده بگشادن بازارها خرسندی نمیدادند . ولی سردستگان پاسخ دادند و همه را ببازارفرستادند .

تلگراف دارالشوری راکه دستخط شاه نیزدرآنست دراینجا می‌آوریم :

« خدمت حضرات مستطابان آقایان حجج الاسلام آذربایجان ادام الله توفیقاتهم و »
« انجمن محترم ملی بحمدالله والمنه که توفیقات الهی و همت ابنای وطن خصوصاً اهالی »
« باغیرت آذربایجان درتکمیل نواقص قانون اساسی استحکام مشروطیت لفظاً ومعناً دستخط »
« جهان مطاع ملوکانه شرف سنوح بخشید جادارد مجلس بعموم ابنای وطن بگویند »
« الیوم اکمت لکم دینکم عین دستخط همایونی ذیلامخابره میشود . »

« جناب اشرف صدراعظم سابق هم دستخط فرموده بودیم که نیات مقدسه ما در »
« توجه باجراء اصول قوانین اساسی که امضاء آنرا خودمان از شاهنشاه مرحوم انارالله »
« برهانه گرفتیم بیش از آن است که ملت بتواند تصورکنند و این بدیهی است از همان »
« روزکه فرمان شاهنشاه مبرور انارالله برهانه شرف صدوریافت امر بتأسیس مجلس »
« شورای ملی شد دولت ایران درعداد دول مشروطه صاحب کنستیتوسیون بشمار میآمد »
« منتهی ملاحظه که دولت داشته این بوده است که قوانین لازم برای انتظام وزارتخانه‌ها »
« ودوایر حکومتی ومجالس بلدی مطابق شرع محمدی صلی‌الله علیه و آله نوشته آنوقت »

« بموقع اجراگذارده شود عین این دستخط ما را برای جنابان مستطابان حجج الاسلام »
« سلمه‌الله تعالی و مجلس شورای ملی ابلاغ نمایند (۲۷) ذیحجة الحـرا ۱۳۲٤ »
«(شورای ملی)» .

نخستین‌دسته‌ای که‌ازتوده جدا گردیدند

بدینسان شورش پس از شش روز بپایان رسید . اما نتیجه های آن : نخست مشروطه استوار گردید و راه رخنه بآن بسته شد . دوم‌کمیهای قانون اساسی دانسته شد و بنوشتن یك « دنباله‌ای » برای آن آغازکردند . سوم مسیو نوزکه خود خاری شده و بچشم ایرانیان فرو میرفت از کار برداشته شد . چهارم محمد علیمیرزا دانست‌که هماورد او نه تهران ، بلکه تبریز میباشد ، و اگربر انداختن مشروطه رامی‌خواهد باید نخست بچارهٔ آنجاکـوشد و خواهیم دیدکه بچه اندیشه هایی در بـارهٔ آن شهرپرداخت .

برای نوشتن دنباله قانون اساسی از مجلس ، سعدالدوله وتقیزاده و مشارالملك و حاجی امین‌الضرب وحاجی سید نصرالله و مستشارالدوله را برگزیدند وخواهیم دیدکه چه نتیجه پدیدآمد .

اما نوز وپریم ، بآسانی نمیخواستند از میان بروند و این را باور نمی‌کردندکه ایران دیگر شده ویك نیرویی بنام آزادیخواهان پدید آمده‌که بد خواهان رابرنمی‌تابد. آنانرا چون برداشتند یکتن دیگر از بلژیکیان بنام « کینه » بجای نوز نشست‌که مدیر گمرك و خود در زیـر دست نوز می‌بـود و همان رفتار او را مینمود . نـوز نیز از دادن حساب‌خودداری نشان میداد وچنین‌گفته میشد پاره نوشته‌های اداره راکه بزیان خود دیده درآورده وآتش زده . از آنسوی لاورس‌که تبریزیان بندکردن او را خواسته و شاه نیز پذیرفته بود بندنگردیده وازایران روانه شده بود.

اینها مایه شدکه بار دیگر در مجلس گفتگوهایی از نوز و بلژیکیان بمیان آمده و از وزیر مالیه بازخواستهایی شد . نیز انجمن تبریز بار دیگر تلگراف فرستادوسخت‌گیریهایی بدارالشوری نمود .

اینها ازیکسو نیروی مجلس را در برابر دربار فزونتر میگردانید و از یکسومیان مردم ارج آنرا بیشتر میساخت . مردم یك دستگاهی راکه هیچگاه نپنداشتندی با دیده می‌دیدند . بااینهمه چون در آن میان محرم (سال ۱۳۲۵) فرا رسید و بشیوهٔ همه ساله روضه‌خوانیها برپاشد برخی‌روضه‌خوانها درتهران‌ببدگویی ازمشروطه ومجلس پرداختند . یکی ازآنان سید اکبرشاه بودکه ازدیرگاهی خودرا بدخواه دوسید گردانیده بود ، واین زمان گستاخ‌گردیده ازمجلس ومشروطه هم بدمیگفت .

چنانکه نوشته‌ایم در آغازکوششهای دوسید این یکی از پیرامونیان آنان میبود و درکوچیدن بعبدالعظیم همراهی نمود ، ویکماه‌که در آنجا درنگ داشتند این با حاجی

شیخ محمد هرروز بمنبر رفتندی و مردم را سرگرم داشتندی . لیکن پس از بازگشت از عبدالعظیم بنام آنکه پول باوکم داده شده ازپولهایی‌که برای دوسید فرستاده می‌شد تنها بیست‌وپنج تومان باورسیده،آزردگی می نمود ، و کم کم از دو سید جدا گردید و زبان بگله و بدگویی باز کرد ، و این بار خود را بحاجی میرزا ابوالقاسم امامجمعه بست، ودر (محرم ۱۳۲٤)که در خانه او بمنبر میرفت اززباندرازیها درباره دوسید باز نمی ایستاد . چون دو سید و همراهان ایشان در روضه خوانیهای خود از دادن چایی بمردم،بنام آنکه قند وچای‌کالای بیگانه است و میباید کمتر بکار برد ، خودداری‌می‌نمودند، این در منبر بنکوهش‌ازآنان برخاسته چنین میگفت ، «عجب دارم ازجمعی که بجهت دخترها و عروسهای خود لباسهای زربفت درست می کنند و بجهت عزای سبط رسول از دادن چایی مضایقه می‌نمایند » .سپس چون مشروطه داده شد و جایگاه دو سید



پ ٦٥
شعاع‌السلطنه

بسیار بالاترگردید و امامجمعه ودیگران ازراه فروتنی پیش آمدند . این نیزبخاموشی گرایید وزبان دربست . لیکن چون محمد علیمیرزا پادشاه‌گردیدوبا مشروطه‌دشمنی‌نشان داد این بازمایه دلیری اکبرشاه ومانندگان‌او گردید .

اگرچه محمد علیمیرزا سپرانداخته واین زمان جزهمراهی بامجلس‌نشان نمیداد. لیکن راز درون اورا همگی میدانستند وچون از اینسوی محرم فرا رسیده و بازار اینان گرم شده بود خودداری نتوانسته ببدگوییهایی میپرداختند . بویژه درجاییکه‌دارنده‌خانه ازبدخواهان مشروطه میبودکه‌گستاخی بیشترمیکردند .

روزسه شنبه بیست ونهم بهمن (٦ محرم) درخانه سید محمد پسر سید علی اکبر تفرشی سیداکبرشاه باز ببدگویی ازمجلس پرداخت. ازپایین سیدی پاسخ داده‌بجلوگیری کوشید وکسانی هم بااین یاوری نمودند . از آنسوی شیخ زین‌الدین زنجانی به‌پشتیبانی از اکبر شاه برخاست و طلبه های همراه او سید مشروطه خواه را زدند ، و از اینسوی

یکدسته ازطلبه‌های مدرسه حاجی ابوالحسن‌بیاری این آمدند ودرمیانه زد وخوردرخ‌داد.

طلبه های مشروطه خواه دسته بندی کرده بخانه بهبهانی و طباطبایی رفتند و داد خواستند ، ودوسید چگونگی را بشاه نوشته وپا فشاری نمودند ، ودر نتیجهٔ آنشاه دستور داد شیخ زین‌الدین را ازتهران بیرون‌کنند وسید اکبر شاه وبدگویان نیزبمنبر نروند .

شیخ زین‌الدین وهمدستان اوکه سید محمد تفرشی و سید اکبر شاه وصدرالمحققین وگروهی ازطلبه‌ها بودند ، چون چنین دیدندبه عبدالعظیم پناهیدند، وچنانکه گفته‌میشد شماره شان تا هفتاد وهشتاد تن میرسید . اینان نخستین دسته‌ای بودندکه از توده جدا گردیدند وچون آگاهی ازکاراینان بشهرها رسید مایه دلگیری آزادیخواهان گردید.

ولی در اینهنگام هنوز بدیهای خودکامگی فراموش نگردیده وتکانی‌که جنبش‌بدلها داده بود از نیرو نیفتاده بود ، از آنسوی خود اینان‌کسان ارجداری شمرده نمی‌شدند و دستاویزی برای جدا شدن از توده در دست نمیداشتند ، این بود مردم پروا ننمودند . محمد علیمیرزاکه درپی‌برانگیختن دشمنانی برای مجلس میبود اوهم باینان ارج‌نگزاشت. نتیجه آن شد که پس از سه هفته‌کما بیش پشیمانی نمودند و نامه‌ای با دستینه اکبر شاه وصدرالمحققین بمجلس نوشته ودر آن « بتمام قسمهای مشروعه » سوگند خوردند که « از اول تاکنون بامجلس شورای اسلامی» دشمنی نداشته‌اند و نمیدارند و بیزاری ازکار خود نمودند. درمجلس گفتگو بمیان آمد ودو سید و دیگران سخنانی راندند و بیزاری جویی آنان راپذیرفتند . آنان چشم میداشتندکه‌کسانی بروند و ایشان را بتهران بازگردانند ولی چشمداشت بیجایی بود وبخودشان واگزاردندکه پراکنده شوند وبازگردند .

کارهای‌ارجدار دارالشوری

دراینمیان دارالشوری چند رشته‌کارهای ارجداری را ازپیش‌میبرد زیرا ازیکسوتکان بهمه‌جا رسیده و در همه شهرهای ایران میانه کهنه ونو ، و خودکامگی و مشروطه ، وستم وداد نبرد آغازیده و دربسیار جاها دوتیرگیهای‌کهن‌کار خود رامیکرد وآشوب‌درمیانه پدید میآورد . مجلس بهمه اینها از دور دیده بانی می‌نمود و بهواداران آزادی یاوری میرسانید ، ودربرخی جاها انجمن تبریزاین‌کار رابگردن می‌گرفت .

درخراسان‌که آصف الدوله بجلوگیری از بر پاکردن انجمن برخاسته بود در سایه فشار او را ازوالیگری برداشتند ، واو خوار و زبون بتهران آمد . مجلس باین اندازه بس نکرده وداستان فروش دخترهای قوچان را دنبال‌کرده بارها ازاین باره‌گفتگو شد . ایرانیان عشق‌آباد تلگرافی بمجلس فرستاده بودند بدینسان : « ما بچشم خود دیدیم که اطفال قوچانیهارا درعشق آباد مثل‌گوسفند وسایرحیوانات بترکمانان میفروختند وکسی نبود دادرسی نماید » . این تلگراف چون در مجلس خوانده شد بسیاری از نمایندگان خودداری نتوانسته بگریستند ، ودرنشست ششم اسفند (۱۳محرم) میرزا محمودکتابفروش آگاهیهای‌گشاده تری درآن باره داده چنین‌گفت‌که داستان دوتاست ؛ یکی آنکه چون

در سال گذشته در خراسان ملخ خواری شده و کشتها بار نداده بود مردم بشاه نامه نوشته و دادخواهی کردند و شاه گفت کسی برای بازرسی فرستاده شود . ولی عین‌الدوله گوش نداد و آصف‌الدوله و کارکنان او فشار آورده مالیات خواستند ومردم ناگزیر شده دختران خودرا فروختند که ترکمانها خریدند. دیگر آنکه سالار مفخم بجنوردی از سوی دولت برای جلوگیری ازتاخت وتاراج ترکمانها میبود وسالانه پولی از آن باره میگرفتی . ولی آصف ـ الدوله آن پول را برید و او نیز ترکمانان‌را برانگیخت که بخاك قوچان ریختند وپس ازکشتار وتاراج شصت تن کمابیش از زنان و دختران را دستگیر کرده با خود بردند و در عشق آباد فروختند . در پایان این گفتگو ها مجلس پافشاری نمود که آصف‌الدوله ببازپرس و داوری کشیده شود .



پ ٦٦

سید اکبر شاه

پسر سپهدار که در تنکابن آن دژ رفتازی راکرده بود او را از آنجا برداشتند. در قزوین دو تن نماینده برای مجلس برگزیده شده ، ولی چون دو تیرگی درمیان بوددسته دیگر در شاهزاده حسین گرد آمده و بآشوب برخاسته و از روانه گردانیدن آنان جلو میگرفتند . مجلس تلگراف فرستاد و آشوب را فرو نشاند و دوتن نماینده ، که‌شیخ‌حسین شهیدی ومیرزا حسین طبیب می‌بودند بتهران آمده بکار خود پرداختند .

در رشت انجمن برپا گردیده ، ولی یکدسته از بدخواهان بدشمنی برخاسته وآشوب مینمودند و آنان هم انجمن‌دیگری برپاکرده بودند که‌سپهدار حکمران آنجا پشتیبانی نشان میداد . انجمن تبریز ودارالشوری باتلگراف یاوری از انجمن‌آزادیخواهان‌نمودند وپس ازکشاکشهای بسیاری درآنجا نیزآزادیخواهان فیروز گردیدند .

ظل‌السلطان که از زمان ناصرالدینشاه فرمانروای اسپهان و آن پیرامونها بوده و در آنجاها سراها ساخته و دیه‌ها خریده و ریشه سختی دوانیده بود، بانگیزش آقا نجفی و دیگران ، اسپهانیان برو شوریده وبرداشتن‌ویرا میخواستند ، وچون ازتهران‌درخواست

آنان پذیرفته نمیشد بازارها رابسته وپافشاری بسیار مینمودند .مجلس‌هم،چون برافتادن اینگونه فرمانروایان ریشه‌داررا بسودمشروطه میدید همراهی باایشان مینمودندودرنتیجه ظل السلطان ازآنجا برداشته شد .

درکرمانشاهان برسر برپاکردن انجمن‌کینه‌های‌کهن بجوش آمده و آشوب بزرگی برخاسته بود . چنانکه چند بار زد وخورد رخ داد وکسانی در میانه‌کشته شدند .مجلس بفرونشاندن آشوب آنجا کوشید . ولی کاری نتوانست و تا دیری کشاکش و نا ایمنی در میان میبود .

این آشوبها ازتکان مشروطه پدید آمده و چنانکه گفتیم خودکشاکشی میان کهنه و نو میبود . چیزیکه هست نادانیها وکینه‌های‌کهن نیز بمیان می‌آمد . این کشاکشها ناگزیر ساخت‌که‌صنیع الدوله بگله پرداخته و چنین گوید : « غیر از اهالی آذربایجان که بترتیب صحیح انتخاب وکلای خود را نموده و با احترام روانه کردند سایر ولایات نفهمیدند و اغراض سابقه خودشان را در اینمورد بروز دادند ، مثل قزوین و کرمانشاه وغیره» .

اینها درماه اسفند میبود . روزهای باز پسین آنماه مجلس یك کار ارجدار دیگری هم بانجام رسانید . چنانکه گفتیم بودجهٔ سالانه دولت شش‌کرورکم میداشت که بایستی جای آنرا پرگردانند . مجلس کمسیونی برای این‌کاربرگزیده بودکه یکی ازباشندگان آن وثوق‌الدوله میبود . اینان برای چاره دوکار را باندیشه‌گرفتند : یکی آنکه بدرآمد افزایند ، و دیگری اینکه از دریافت بکاهند . دربارهٔ افزونی بدرآمد نیز چند چیز را باندیشه‌گرفتند :

۱) افزودن « تفاوت عمل » بدرآمد . چگونگی آنکه دولت مالیاتهایی بدیه‌ها و دیگر چیزها گزارده بود وکتابچه‌ای برای آن در دست میداشت . ولی حکمرانان زمان بزمان بآن مالیاتها افزوده و خودکتابچه دیگری پدیدآورده بودند ، و چون مالیات را حکمرانان‌گردآورده وبدولت پرداختندی،اینان ازمردم از روی‌کتابچه خودشان‌گرفتندی و بدولت از روی‌کتابچه خود آن پرداختندی ، وآن فزونی راکه « تفاوت عمل » نامیده شدی بدو بخش‌کردندی : بخشی را بصدراعظم ودیگران بعنوان پیشکش دادندی و بخشی را خودشان برداشتندی ودربرخی جاها این فزونی بسیار فزون بودی . مثلا درکرمان مالیات‌گذارده دولت ۴۴۰۰۰ تومان ، و مالیات گرفته حکمرانان ۱۷۰٫۰۰۰ تومان میبود .کمسیون چنین نهادکه همهٔ این فزونیها بحساب دولت درآید .

۲) برانداختن «تیول» . بسیاری از آبادیها به « تیول » داده شده بود . بدینسان که‌کسانیکه از درباریان واز سرکردگان فوج و مانند اینها از دولت سالانه یا ماهانه گرفتندی دولت بجای آنکه خود یکسره پردازد مالیات یك دیهی را باو واگزاردی که خود از دیه نشینان بگیرد ، و این‌کسان چون سالیان درازاین‌کار راکرده بودندآن‌دیه‌ها

را از آن خود میشمردندی . در اینجا نیز فزونی در میـان میبود . زیرا بیشتر دیه ها زمان بزمان آباد تر گردیده و مالیاتش فزونتر شده بود ولی فزونی را نیز تیول داران گرفتندی . کمسیون چنین نهادکه تیول بیکبار برانداخته شود وهمه آن مالیاتها بحساب دولت درآید ، وبآن‌کسان از صندوق ماهانه یا سالانه داده شود .

۳) بـر انداختن تسعیر . چگونگی آنکـه یك بخش مالیات دیه ها غله بودی که می‌بایست سالانه بانبار دولت بفرستند . ولی از سالیان دراز چنین میبود که بهـای آن را بدولت میپرداختند . ازاینجا نیز فزونی‌پیدا میشد . زیرا آنان که‌در زمان بسیارپیشتری این را با دولت نهاده و بهای کمی برای غله گفتگوکرده بودند همیشه بهای‌کم آن‌زمان را می‌پرداختند درحالیکه بهای غله‌اکنون پنج یاشش برابر آن گردیده بود .

این سه زمینه در مجلس در چند نشست بگفتگو آمد ، و نخست کسانی خرده هایی می‌گرفتند ونا خشنودیهایی مینمودند . ولی چون گفتگو شد وزمینه روشن گردید همه‌را پذیرفتند . ولی این پیش‌آمد یك نتیجه دیگری نیـز درپی خواستی داشت ، و آن اینکـه یکدسته‌از مفتخواران رااز توده جداگرداند . زیراهمه دیه‌دارانو تیول داران‌وحکمرانان از آن خواستندی رنجید ، وخواهیم دیدکه از این راه چه دشمنیها پدید آمد وچه‌کینه‌ها رخ داد .

نخستین کابینه قانونی

یك پیش آمد دیگری در همانروز ها کناره جویی مشیرالدوله صدراعظم بود . دانسته‌شد بهرچه کناره جست .آیاخودخواست یا محمدعلیمیرزا نخواست . پس ازکناره جویی اویك‌کابینه‌ای بدانسان‌که‌خواست‌مجلس‌بودوانجمن‌تبریزهمچنان دردرخواست آن‌پافشاری نشان داده باز یادآوریها مینمود پدیدآمد . بدینسان‌که همه‌کارها واداره‌های دولتی رابهشت‌بخش‌گردانیده وهشت وزارتخانه‌پدید آوردند . اداره های‌تلگراف وتذکره وصندوق مالیه که ازدست نوز گرفته شده بود هـریکی بوزارت خانه دیگـری داده شد . هشت وزیر برگزیده گردیده ، و چون میبایست بمجلس شناسانیده شده و هر یکی پاسخ دهی را بگردن گیرد ، روز پنجشنبه بیست ونهم اسفند (٦ صفر ۱۳۲۵) بمجلس آمدند ، وچون صدراعظم یاسروزیر درمیان نمی‌بود وزیر داخله آنان رابشناسانید ، بدینسان :

نایب‌السلطنه وزیرجنگ ، فرمانفرما وزیر عدلیه ، علاءالسلطنه وزیر امور خارجه ، وزیر افخم وزیر داخله ، ناصرالملك وزیر مـالیه ، مخبرالسلطنه وزیر علوم و معـارف ، مهندس‌الممالك وزیر فواید عامه ، وزیر همایون وزیر تجارت .

چنین گفتـه شد چون وزیـر جنگ خود نا خوش بوده و بمجلس نتوانسته بـیاید دبیرالدوله بعنوان دستیاری او آمده . راستی این بودکه نـایب‌السلطنه میخواست دست از وزیر جنگی بر ندارد ، از یکسو هـم آمدن بمجلس را کمی خود میشمرد و باین بهـانه دست میبازید .

وزیر داخله چنین گفت : «غرض‌این بودکه هیئت وزراء وکابینه تغییری کـرده بود معرفی از ایشان در مجلس بشود وهمه ملت امروزه بدانندکه دولت و ملت یکیست و باید دست بیکدیگر داده وکار بکنند تا مملکت معمور و آباد گردد » .

شادروان بهبهانی‌از سوی مجلس‌سپاس گزارد . گفته شد چنانکه نمایندگان‌سوگند خورده اند میباید وزیران هم سوگند خورند . وزیر داخله که خود جانشین سر وزیر هم میبود چنین پاسخ داد :

«فرداکه جمعه واول سالست‌انشاءالله پس‌فردا جمع شده درحضوراعلیحضرت‌همایونی باحضور حججالاسلام قسم‌یاد مینماییم».

وزیر عدلیه گفت : « هیچ روز مبارکتر از امروز نیست کـه تماماً با جان و مـال برای ترقی مملکت حاضـر شده اند . والبته حاضریم قسم یـاد نماییم و هیچ ابـایی از قسم نداریم » .

نمایندگان و تماشاچیان شادی بسیار نمودند . ولی این گفته ها از وزیران و آن نوید سوگندکه میدادند جز یکرشته دروغهایی نبود . محمد علیمیرزا همچنان با مشروطه دشمنی میداشت . چیزیکه هست چون در نهان بکارهایی میکوشید در بیرون رویه‌کاریهایی مینمود . در همین روزها با میرزا علی‌اصغر خان اتابك که در اروپا میبود گفتگومیداشت که او را بایران بازخواهد و رشته کارها را بدست او سپارد و این کابینه جز چند گاهه نخواستی بود .

اداره های زیر دست وزمینه کارهای هر وزیری را پرسیدند و وزیر داخله فهرستی در آورد بدینسان :

وزارت عدلیه

اداره محاکمات داخلی .

وزارت خارجه

اداره تشریفات ، اداره تذکره ، اداره محاکمات خارجه ، اداره پولیتیکی ، اداره قونسولگری .

وزارت‌داخله

اداره ایالات ، اداره تلگراف ،اداره پست ، اداره نظمیه ، محبس ، اداره‌قرسوران، اداره بلدیه ، اداره پولیس وژاندارم ، اداره‌حفظ‌الصحه .

وزارت‌مالیه

اداره مالیات ، اداره گمرکات ، اداره خالصجات، اداره‌ضرابخانه ، اداره وظایف ، اداره تفتیش محاسبات .

وزارت‌جنگ

اداره مخزن ، اداره ذخیره ، اداره قورخانه و کارخانجات نظامی ، اتا مـاژور ،

اداره محاسبات نظامی ، اداره توپخانه ، اداره سواره نظام ، اداره پیاده نظـام ، اداره محاکمات عسکری ، اداره بحریه .

وزارت علوم

اداره مدارس ، اداره اوقاف ، اداره مطبوعات ، اداره حفریات موزه ، اداره مطبعه دولتی ، اداره ابنیه عتیقه .

وزارت فواید عامه

اداره طرق وشوارع ، اداره معادن ، اداره شوسه وراه‌آهن وجنگلها .

وزارت تجارت

اداره تجارت ، اداره محاکمات تجارتی داخله ، اداره فلاحت ، اداره صنایع .

این نخستین کابینه قانونی بودکه بمجلس شناسانیده گردید . یکی‌ازکارهاکه دراین زمان در تهران رخ‌داد ، آن بودکه حاجی‌شیخ‌فضل‌الله بدستاویز برخی‌از نوشته های کتاب «مسالك المحسنین» طالبوف را بیدین‌خواند (تکفیرکرد) . این سخن بروزنامه ها نیز افتاد ودرحبل‌المتین درآن باره گفتار نوشته شد، وگویا یکی ازبهانه هاکه طالبوف برای نرفتن بتهران داشت همین میبود .

برخی‌پیش‌آمدهای تبریز

دراینمیان درپایان‌سال‌درتبریزنیز، برخی‌کارها رخ میداد. کمیابی نان‌که‌گفتیم همچنان مایهٔ‌گرفتاری می‌بود . چون انجمن‌نان را بهشت عباسی پایین‌آورده بود ، این‌بنا نوایان‌گران افتاده بکار ـ شکنی می‌کوشیدند. ازآن سوی دیه داران‌که بیشترشان مشروطه را ازدرون دل دوست نمیداشتند ازفروش غله خود داری نشان میدادند . انجمن ازنظام‌ـ الملك خواست که بآنان فشار آورد وبفروش غله وادارد و نظام‌الملك همراهی نشان داد ، ولی در نهان جز بکار شکنی نکوشید . گروهی از آزادیخواهان در انجمن انبوه شده و خواستارگردیدند که پرك داده شود خودآنان بکاربرخیزند . ولی انجمن‌آن را مایهٔ‌آشوب دانسته بجلوگیری پرداخت .

روز سی‌ام بهمن (هفتم محرم) میرهاشم دوچیی ازتهران بازگردید . چنانکه‌گفتیم این را از تبریز بیرون کردند ، وسپس انجمن ایالتی بنام دلجویی از مردم دوچی وبپاس پیشگامی‌آنان ، اورا یکی از نمایندگان دوازده‌گانه‌آذربایجان برگزیـد ، و با تلگراف «اعتبارنامه» برای وی فرستاد ، ومیرهاشم چند روزی بمجلس میرفت ودرگفتگوها همراهی مینمود ، ولی سپس دانسته نیست بهرچـه کناره گـرفت و چنانکه گفتیم بـه تبریز بـاز گردید . ما را در این باره آگاهی درستی نیست . گویا او خود آروزمند باز گشتن به تبریز می‌بود . وانجمن باز برای دلجویی از مردم دوچی این را پذیرفته و ببازگشتن او خشنودی نموده وخود امید می‌بست‌که میرهاشم‌گذشته را فراموش ساخته دلسوزانه همدستی خواهدکرد ، وبهمین امید بودکه چند روزی پس ازآن ، کسانی ازباشندگان انجمن‌بخانه



۷۲ ج

این پیکره درسال ۱۲۸۶ (۱۳۲۵) برداشته شده ونشان میدهد یکدسته از کوشندگان و آزادیخواهان تبریزرا ونامهای‌آنان را ازراست بچپ چنین است :

ردهٔ یکم : ۱) میرقاسم لیلاوایی۲) آقاکریم اسکندانی ۳) حسن پسرعلی‌مسیو۴) علی مسیو۵) ضرغام ـ دانسته‌نیست برای چه میان آزادیخواهان بوده ۶) قدیر پسر علی‌مسیو ۷) نمی‌شناسیم.

رده دوم : ۱) و۲) نمی‌شناسیم۳) محمودآقاپسرحاجی‌محمد عمو ۴) میرعلی‌اکبرسراج ۵) حاجی‌محمد عمو ۶) نمی‌شناسیم .

رده سوم :۱) نمی‌شناسیم ۲) مشهدی محمد علیخان ۳) نمی‌شناسیم ۴) کربلایی حسین باغبان۵) نمی‌شناسیم .

ازرده چهارم کسی‌را نمی‌شناسیم . ازرده پنجم‌آنکه تفنگ‌بدست ایستاده اسدآقافشنگچی وآنکه پهلوی اوایستاده حاجی‌خان پسرعلی‌مسیو است .

وی رفتند و او را برداشته با شکوه و پاسداری بانجمن آورده و یکی از نمایندگان گردانیدند .

دو تن‌از نمایندگان مجلس که هنوز نرفته بودند (حاجی‌امامجمعه خویی وحاجی‌محمد آقای حریری) روزچهار شنبه هفتم اسفند (۲محرم) بازارها را بسته وآنان رانیزباشکوه بسیار روانه‌گردانیدند . این دو‌تن نیزازراه قفقازآهنگ‌کردند .

شب دوشنبه دوازدهم اسفند (۱۹ محرم) داستان شگفتی رخ داد ، وآن اینکه‌حاجی میرزاحسن‌میلانی‌راکه یکی‌از نمایندگان‌انجمن‌می‌بود ، هنگامیکه‌ازانجمن‌در آمده وهمراه یك‌نوکر بخانه‌می‌رفت‌در کوچه‌با گلوله زدند. گلوله‌ازدوش اوخورده وازدهانش‌بیرون‌افتاد. زننده بگریخت وشناخته نگردید . حاجی‌میرزاحسن رابخانه‌اش بردند وتاچندی دربستر۔ میخوابید تابهبود یافت . زننده راهرچه جستند پیدا نکردند ، وچون حاجی میرزا حسن مردی بازرگان و بی آزار می‌بود وخود او دشمنانی نمیداشت‌گمان بیشتر به بد خواهان مشروطه می‌رفت‌که بکینه جویی یابرای ترسانیدن چشمها بچنین‌کاری برخاسته‌اند .

گفتیم مسیو نوز گردنکشی نموده حساب نمیداد ، و از آنسوی اداره های‌گمرك و پستخانه همچنان در دست بلژیکیان می‌بود و آنان رفتار خود را با زیر دستان مسلمان دیگرکرده وباز دژخویی مینمودند واز دشنام وپرده دری نیز بازنمی‌ایستادند . این بود انجمن بار دیگریك‌تلگراف درازی بدارالشوری فرستاده ازسست‌کاری نمایندگان در بارهٔ وزیران‌وبلژیکیان‌آزردگی‌نمود، (وگفتیم‌که این سختگیری‌کارگر افتاد وکابینه بدانسان که خواست مجلس میبود پدید آمد وبنوز نیز در باره حساب فشار آوردند) . از آنسوی در تبریزکارکنان گمرك و پستخانه بسران اروپایی خود شوریدند ، و همگی دست ازکار کشیدند وچنین‌گفتندکه تااداره‌ها ازدست اروپاییان گرفته نشود مابکار نخواهیم پرداخت. انجمن پشتیبانی از آنان نموده تلگرافی بدار الشوری فرستاد . بد زبانی بلژیکیان بهمگی برخورده بود و بارها در انجمن‌گله از رفتار آنان بمیان آمد . انجمن خواستار بودکه چنانکه نوز رفته دیگر بلژیکیان هم بروند ، واین بود بشورش‌کارکنان‌گمرك و پستخانه ارج‌بیشترمیگزاشت. گذشته ازتلگرافهایی‌که بدارالشوری‌ونمایندگان‌آذربایجان در آنجا می‌شد ، حاجی میرزا حسن مجتهد و ثقةالاسلام و حاجی میرزا محسن هر کدام تلگرافی بشاه فرستادند وبرداشته شدن بلژیکیان را خواستارگردیدند .

ولی این‌کوششهانتیجه نداد ، وباحال‌آنروزی نشدنی بودکه بیکبار دست بلژیکیان را ازکار دورگردانند. وازکوششهای انجمن تنها این نتیجه بدست‌آمدکه در تبریزسران گمرك وپست ازکارکنانیکه شوریده بودند دلجویی‌نموده ونویدنیك رفتاری‌داده ودوباره ، بسرکارشان بردند .

یکی دیگرازکارهای انجمن دراین روزهابرپاگردانیدن « استیناف» بود. چنانکه گفتیم در آغاز کار بدادخواهیها نیز خود انجمن می‌رسید . ولی سپس دادگاهی بنیاد

نهاد ، واکنون «استیناف» یادادگاه دوم نیزپدید آورد . هنوز مجلس قانونی برای عدلیه نگزارده وازتهران دستوری‌دراین باره نرسیده بود . ولی‌چون مردم نیازمیداشتند انجمن دراین‌کار نیزپیشگام گردید .

نخستین بهار آزادی

دراین میان فروردین ۱۲۸۶ فرارسید وبهارآغازید . این برای ایرانیان نخستین بهارآزادی ، وخود ازخوشترین زمان‌ها میبود. انبوه مردم با دلهای پر از امید و آرزو ، در راه پیشرفت کشور بکوشش بر خاسته ، و پیر وجوان ، و توانگر و کم‌چیز، و ملا و عامی . همگی کار میکردند . هوسها و کینه ها زبون‌گردیده وآرزوی پیشرفت‌کشور و توده بهمگی آنها چیرگی میداشت .

در تبریز ، در این بهار یك‌کار گرانمایهٔ بزرگی پیش میرفت ، وآن مشق‌سپاهیگری و تیراندازی‌کردن‌میبود. این کار از زمستان آغازیده بود ، ولی پیشرفت آن در بهار رخ داد .

چنانکه‌گفتیم از چند ماه باز ، بادستور انجمن ، روزهای‌آدینه بازارها بسته میشد و مردم درسه مسجد گرد می‌آمدند ، وسه تن از سخنگویان که شیخ سلیم و میرزا جواد و میرزا حسین میبودند هرکدام دریکی ازآن



پ ۶۸

حاجی شیخ‌علی‌اصغر لیلاوایی

مسجدها بمنبر میرفتند و بمردم سخن میگفتند . اینکار پیشرفت بسیاری کرد . بویژه‌ازآن میرزاحسین‌که خود دستگاهی گردید . اینمرد با آواز رسا و گیرا شعر هـای شورانگیز ، از فارسی و ترکی خواندی و سخنان هناینده گفتی و دلها را بتکان آوردی . مـردم بـاو رو آوردند و مسجد میرزا مهدی با آن بزرگی سراسر پرشدی وکسانی هم در دالان‌دم در سراپا ایستادندی .

تا دیری تنها این سه تن میبودند . ولی سپس شادروانان میرزا علی ویجویـه‌ای و حاجی شیخ علی اصغر لیـلاوایی نیز بـاین کار برخاستند و آنان نیز از شمار «واعظان‌ـ مشروطه» گردیدند . نیز من ملا محرم نامی را بیادمیدارم‌که او نیز بمنبرمیرفت‌وسخنانی را از مشروطه وآزادی میگفت . ولی همپایه اینان نمیبود وچندین شناخته نگردید .

اینان سخن از قانون ، واز برابری ، و ازهمدستی ومانند اینها راندندی،ونویدها بمردم درباره آینده دادندی ، وبیشتربرای گفته‌های خودگواه ازقرآن وحدیث‌آوردندی. معنی مشروطه و نتیجه‌های آن را ، بدانسان‌که اروپاییان می‌شناختندکمتر میدانستند، و از سیاست وازرفتاریکه با همسایگان بایستی داشت‌کمترآگاه میبودند .

ولی بارها از ناتوانی‌کشور سخن بمیان آورده و شکست فتحعلیشاه و ازدست دادن قفقاز وداستانهای مانند آن را یادکرده دلها را سهانیدندی ، ومردم رابگرفتن تفنگ و آموختن تیراندازی و سپاهیگری برانگیختندی ..این خواست همگـی پیشروان میبود و مردم چون سهیده و خود آرزومند کوشش وجانفشانی در راه‌کشور میایستادند ، همینکـه سخنگویان بسخنانی در آن زمینه پرداختند بتکان آمدند وکسان بسیاری از بازاریان‌وـ دیگران تفنگ وفشنگ خریدند، وروزهای‌آدینه دربیرونهای شهر گردمیآمدندوتیراندازی مینمودند ویا باسب دوانی میپرداختند .

باین‌کار اززمستان آغازکرده‌بودند . ولی‌چون‌بهارآمد بیشتر بآن کوشیدند ، و از گردشها وخوشیها بسیارکاسته وباین‌کار افزودند .

هکماوارکه خاندان ما در آنجا مـی نشست یکی ازگردشگاههـای تبریز است . نوبهاران‌که سبزه از زمین روید ودرختان انبوه بادام از شکوفه رخت سفید پوشد ، فرسخ در فرسخ زمین همه سبز وشاداب وهوا همه پراز گل وشکوفه‌گردد . در سالهای پیشین ، در بهار ، روزهای آدینه مردم شهر دسته بدسته باینجا روآوردندی و در باغها پراکنده گردیده و بخوشی وشادی پرداختندی ، و ازهرسو هیاهو وآواز بلند بودی، ودراین میان فراشان درباری دراینجا وآنجا مست‌گردیده وبدمستیهاکردندی و فریاد و آشوب بـر ـ انگیختندی . ولی در این بهار، من نیك بیاد میدارم‌که جز دسته های اندکی‌دراین‌باغها دیده نمیشدند واینان نیز، اگر بنزدیکشان رفتمی وگوش دادیمی دیدیمی بیش از همـه سخن از کشور و پیشرفت آن می رانند ۰ دیگر نه فراشی پیداست و نه کسی را یـارای بدمستی میباشد .

ولی از آنسوی در بیرون پل آجی‌که دشت وبیابان است روزهای آدینه دسته دسته مردم ، سواره و پیاده گرد می‌آمدند . سوارگان باسب دوانی و پیادگان بتیراندازی می‌پرداختند . گذشته از بزرگان ، برای بچگان تفنگ چوبین ساخته بودند که آنان نیز در گوشه‌ای گرد آمده وتیراندازی میکردند .

این گام نخست بود ، و سپس آنرا براه بهتری‌انداختند ، و آن اینکه در هرکویی یکدسته ، بآموزگاری یکی ازسرکردگان سرباز(سرکردگان فوجها)، بمشق سپاهیگری پرداختند . پیر و جوان ، وتوانگر وکم‌چیز ، به رده ایستاده و بآواز « یکدو » پا بزمین میکوفتند . ملایان وسیدان ، بادستاروزختهای بلند ، تفنگ‌بدوش انداخته‌همپای‌دیگران مشق میکردند .

بدینسان در هر کویی سرباز خانه‌ای پدیدآورده بسیج موزیك و دیگر افزارها کردند . نیز دسته‌هایی رخت‌یکسان‌دوزانیده پوشیدند . ازبس سهیده بودند تنهابروزهای آدینه بس نکرده چنین نهادند که همه وزها باین کار پردازند . هرروز هنگام پسین بازارها را بسته و چیت فروش وقند فروش و مسگر و سمسار وبازرگان و هرچه‌که میبودند بخانه های خود میشتافتند ورخت دیگرکرده وتفنگ برداشته آهنگ سربازخانه‌کوی‌خود میکردند و در آنجا همراه دیگران بمشق میپرداختند . هر روز هنگام پسین ازهرکویی آوازکوس و شیپور و غوغای « یکدو » برمیخاست وروز بروز بشکوه وبزرگی کار میافزود .



پ ۶۹

شادروان میرزا علی واعظ

شهر بیکبار دیگر گردیده و گفتگوی همه از تفنگ خریدن ، و مشق سربازی کردن و آماده جنگ و جانفشانی‌گردیدن شده بود،وچون ازکوچه هاگذشتی پیاپی این شعررا از زبان بچگان شنیدی :

یاشاسون دولت مشروطه مز هرآن یاشاسون
یاشاسون مشق‌ایلین ملت‌ایران یاشاسون(۱)

(۱) شعری بودکه درمشق‌کردن میخواندند وبزبان بچه ها نیزافتاده بود

این شور ، همراه گفتگو ازکشور و نگهداری آن ، بهمه جا رسیده ودر بیشترشهرها این آرزو درمیان میبود . لیکن جز ازتبریز (اندکی هم دررشت) درهیچیکی پیش برده نشد ونتیجه بدست نیامد . در تهران ابوالسادات کربلایی و معتضد العلماء نامانی به آن برخاستندکه رخت سپاهی بتن کـرده و تفنگ بدوش انداخته مشق میکردند ، و یکدسته هم بآنان پیوستند ، چیزیکه هست چون پیشروان هوا خواهی نشان ندادند پس از زمانی دلسرد گردیده بکنار رفتند . شنیدنیست که مجلس بچنین کاری خرسندی نمیداد ، و دو سید آن را «مایه اغتشاش» میشماردند .

لیکن درتبریز گذشته ازآنکه انبوه مردم ازدرون دل آن را میخواستند وبا آرزو وامید بسیار بآن رو آورده بودند ، پیشروان پشتیبانی بسیار نشان میدادند . پس از همه اینها ، «مرکز غیبی» بنگهبانی برخاسته آن را هوشیارانه راه میبرد . افزارجنگ بدست مردم پراکنده دادن مایهٔ هرگونه بیم تواند بـود . برای جلوگیری سردستگان کاردان و هوشیار میبایدکه از آشوب و خونریزی جلوگیرند و کار را بانجامی رسانند . آن کانون نهانی این شایندگی را ازخود نشان میداد .

این کانون بپدیدآوردن یکدسته جنگجویانی بنام « مجاهد » میکوشید و راستی را یك سپاهی از میان توده می‌آراست و برای پیشرفت آن خواست خود بودکه این داستان تفنگ خریدن ومشق‌تیراندازی‌کردن را، بدستیاری سخنگویان ودیگران پیش آورده بود وازپشتیبانی وهواخواهی نیز باز نمی‌ایستاد .

پیشرفت مشروطه درشهرهای آذربایجان

بدینسان یك بهار بسیار خوش وتاریخی پیش آمده بود . اگر چه ازمحمد علیمیرزا پاره بدخواهیها نمودار میشد، و در بسیار جاها ناایمنی پدیدآمده و دولت ازجلوگیری بازمیایستاد ، وازآنسوی در همین روزها گفتگو از بازگشتن میرزا علی اصغرخان اتابك که محمد علیمیرزا خواسته بود میرفت ، و از همه اینها سرگرانی محمد علیمیرزا با مشروطه فهمیده میشد و ناگزیر مایه بیم و اندوه میگردید ، با اینهمه یك روزگار خوش و درخشانی میگذشت . درسراسر کشور تکانی پیدا شده و انبوه مردم با امید ودلگرمی به نیکیهایی میکوشیدند وهنوزکشاکش یا دوتیرگی درمیان دیده نمی‌شد. گذشته ازشهرهای بزرگ درشهرهای‌کوچك جنبش وکوشش پیش میرفت .

درآذربایجان درهمه شهرها، ازخوی وارومی واردبیل وساوجبلاغ وسلماس ومراغه وماکو وبناب ودیگرجاها تکان پدیدآمده ، وچون در برخی از آنها ، در نتیجه ناآگاهی ازمعنی مشروطه ، ویا بانگیزهٔ کینه های کهن‌کشاکش پیدا شده بود انجمن ایالتی بهتر دانست فرستادگانی بآنجاها فرستد وبا دست‌آنان سامانی بکارها دهد .

در اردبیل‌که‌گفتیم حیدریان و نعمتیان هریکی انجمن دیگری بر پاکردند و در ـ میانه زد وخورد وتاراج رخ داد انجمن‌حاجی اسمعیل‌آقا امیرخیزی رابا دوتن‌دیگرروانه

گردانید ، و اینان چون باردبیل رسیدند ، بدستیاری نقیخان رشیدالملك که بفرمانروایی آنجا آمده بود هر دوانجمن را بهم زده ویك انجمن دیگری برپا گردانیدند . شش تن که بنمایندگی برگزیده شدند حاجی میرزا فخرالدین شیخ الاسلام ، حاجی میرزا ابراهیم، وحاجی میرزا یعقوب ، وحاجی محمد حسین ، و میرزا ابراهیم ارباب ، و آقا عبدالخالق بودند . رشیدالملك بکسانی از سردستگان که مایه کشاکش شده بودند چوب زد و از شهر بیرون‌شان گردانید . بدینسان دراردبیل جنبش براه خود افتاد .

درمراغه که انجمنی برپاکرده بودند ودرآنجا هم رنجیدگی درمیان میبود ، انجمن ایالتی شیخ اسماعیل هشترودی را بآنجا فرستاد . این نیز انجمن پیشین را بهم زده و دوباره انجمن درستی برپاگردانید . ازکسانیکه برگزیده شدند یکی میرزا محمدحسن مقدس و دیگری میرآقاصدرالسادات بود . شادروان مقدس که ملای پاکدامن و غیرتمندی میبود دلسوزانه بپیشرفت مشروطه میکوشید . چنانکه گفته‌ایم یکی ازآزادیخواهان روشن فهم اینجا حاجی میرزا حسن شکوهی میبود .

دربناب میانه انجمن وسیف‌العلماء رنجیدگی پیدا شده بود و هشترودی ببرداشتن آن هم‌کوشید. ازمشروطه طلبان دراینجا حاجی سیف‌الله (یکی ازبازرگانان) میبود .

بزرگتر ازهمه کشاکش ماکو بود . در اینجا هم مردم بتکان آمده و آرزوی‌کوشش میداشتند . ولی اقبال‌السلطنه‌که خودش و پدرانش سالیان دراز فرمان رانده و در آنجا ریشه دوانیده بودند خرسندی نداده ازبازکردن انجمن جلو میگرفت . خواهرزاده او ـ عزت‌الله خان هواداری ازمشروطه طلبان نموده دشمنی با دایی خود نشان میداد . بااینهمه برپاکردن انجمن نمی‌یارستند وناگزیرگردیده ازانجمن ایالتی چاره خواستند .

انجمن میرزا جواد ناطق را بآنجا فرستاد ، واین نخست بخوی درآمده چندروزی در آنجا در خانه حاجی میرزا علی اصغر آقاکه یکی از بازرگانان مشروطه خواه میبود ماند و درانجمن ودیگرجاها گفتارها راند . سپس‌آهنگ ماکوکرد ، وچون اقبال‌السلطنه درچند فرسخی شهر در یکی از دیه ها می‌نشست بدیدن اورفت . اقبال السلطنه بهانه آورده چنین میگفت : «اینجا مرز سه دولت است . و من پاسخده آرامش و ایمنی اینجا میباشم . اگر انجمنی برپا شود مردم بگردنکشی برخیزند و رشته از هم‌گسلد» . ناطق پاسخهایی داد و اورا ازاندیشه جنگ ودشمنی بامردم بیرون‌آورد ، وازآنجا روانه ماکو شده.وبهمدستی آزادیخواهان انجمن بر پا گردانید . ولی خواهیم دیدکه چه‌داستانهای دلگدازی درپی بود .

دشمنی مجتهد بامشروطه

بدینسان انجمن ایالتی بمشروطه در همه جا پیشرفت می‌داد. ولی در آخر های فروردین درخود تبریز یك آشوب ریشه داری پیش آمد وآن دشمنی حاجی میرزا حسن مجتهد وبرخی ازنمایندگان انجمن ایالتی با مشروطه بودکه به بیرون کردن مجتهد از شهر

انجامید . این آشوب با آنکه بپیروزی آزادیخواهان پایان یافت دنباله های زیان آور بسیاری داشت وخود رخنه نخست را دربنیاد همدستی توده پدید آورد .

میباید گفت : جنبش مشروطه در ایران ناگهان برخاست ، و همگی توده از علما و عامیان ، از توانگران وکم‌چیزان ، درآن پا داشتند . ولی این دسته ها سود و زیانشان یکی نمیبود ومیبایست در یك جا از هم جداگردند . اینان اگر هم در دلبستگی بسودو نگهداری آن یکدل توانستندی بود درچگونگی وراه‌کاریکدل نتوانستندی بود .

ملایان‌که بمشروطه در آمده بودند بسیاری از ایشان « نه همه‌شان » معنی مشروطه را نمیدانستند وچنین می‌پنداشتند. که چون رشته‌کارها از دست دربار گرفته شود یکسره بدست اینان سپرده خواهد شد . ولی‌کم‌کم آخشیج‌آن رادیدند . درتبریزپیدایش‌مجاهدان واینکه خود یك نیروی جداگانه‌ای شده و بسر خود بکارهایی برمیخاستند باینان گران میافتاد . ازآنسوی توانگران ودیه داران‌گذشته از آنکه جنبش مردم زیر دست و برابر ایستادن آنان را برنمی تافتند ، کارهای باز پسین مجلس ـ از برانداختن « تیول » و ـ «تسعیر» ومانند اینها ـ آنان را سخت میرنجانید ، این بود هر دو دسته دلسرد گردیده و ناگزیر میشدندکه از همراهی باتوده‌کناره‌گیرند .

مجتهد که هم در میان ملایان جا میداشت و هم از شمار دیه داران میبود ، بیش از دیگران دلسردگردیده وپیش ازآنان بجدا شدن برخاسته بود . چنانکه داستان‌می‌رساند میانه اوبا نظام‌الملك سازشی برای بهم زدن انجمن میبوده . مجتهد از بیباکی چنین ـ کاری راآسان میشمارده .

پیش آمد این بود: قراچمن (یاچنانکه بتازگی نام داده‌اند سیاه چمن)دیه‌بزرگی برسر راه تهران می‌باشدکه از تبریز تاآنجا هفده فرسنگ‌کما بیش است . مردم آنجا با حاجی‌محمد علی نامی‌که دارندهٔ دیه و یا اجاره دارآن می بود گفتگویی پیدا میکنند . مجتهد هواداری از این نموده بنظام‌الملك سپارشی میکند . نظام‌الملك‌که خود خواهان چنین فرصتی میبود نصرالسلطان حاکم میانج را با صدسواره و صد پیاده بر سر قراچمن میفرستد ، واینـان دیه را چاپیده و در ستمگری اندازه نمیشناسند . چنین گفته میشد که سه‌تن بچه ازترس مرده‌اند وچند زن در حال مردن میباشند . سپس به برخی خانه ها آتش زده وچون‌گروهی از قراچمنیان به دیه ازومدل‌گریخته بودند از دنبال آنان رفته وکسانی راهم در آنجا میکشند .

این آگهی چون به تبریز رسید همگی سخت آزردند و روز آدینه بیست و دوم ـ فروردین (۲۸صفر) هنگام پسین یکدسته ازطلبه‌ها و از قراچمنیان و دیگران در حیاط انجمن‌گرد آمده وبناله وداد خواهی پرداختند وهیاهوی بزرگی برپاکردند . ولی چون انجمن تهی و جز چند تنی ازسران پیشه‌وران کسی در آنجا نمیبود آن روز را پراکنده شده ورفتند .

فردا شنبه همچنان درحیاط انجمن گرد آمدند ، وچون نامه‌ای بنام دادخواهی از۔ قراچمن رسیده بودآن راخواندندکه کسانی بگریه افتادند . بیشتری ازنمایندگان انجمن نیامده بودند وراستی آن بودکه به‌پیش آمد ارج ننهاده میخواستند بابی پروایی آن رااز میان برند . کسانی از سران پیشه وران می‌گفتند سه تن فرستاده به‌دیه فرستیم که پیش۔ آمد را رسیدگی کنند و آگاهی درستی آورند . شادروان شیخ سلیم ایستادگی نموده گفت : داستانی باین آشکاری چه نیاز برسیدگیست ؟ ! . .کاری که می بایدکرد آنست که حاجی محمد علی راکه‌مایه این‌گزند است بگیرند وبندکنند واز نظام الملك پرسیده‌شود که بهرچه دستورچنین تاراج وکشتاری را داده ؟!.

درنتیجه این سخن سه تن را برگزیده بنزد نظام‌الملك فرستادند ، و اینان هنگام پسین‌که دوباره مردم درانجمن‌گرد آمده بودند بازگشته وچنین آگهی آوردند : نظام۔ الملك نخست می‌گفت اینهاکه میگویند دروغست . سواران تاراجی نکرده و آدمی هم نکشته‌اند . سپس چون پا فشاری نمودیم پاسخ داد : «حاکم شرع خودتان حاجی میرزا حسن‌آقاکه، نافذالحکم‌است‌حکم فرموده ومن هم مأمور فرستاده‌ام» . نیز آگاهی آوردند که نظام‌الملك دستورداده بود حاجی محمدعلی را بگیرند وبندکنند،واو چون دانسته گریخته ودرخانه‌حاجی میرزاحسن بستی نشسته. ازاین‌آگاهی داستان‌رنگ‌دیگری‌پیداکرد،ومردم پی‌براستی‌برده‌ودانستندکه‌مجتهد با مشروطه بد خواهی آغاز کرده ، و این بودچنین‌نهادندکه فردابازار۔ ها رابسته ودرانجمن‌گرد آیند وبه پیش آمد چاره‌کنند . فردا یکشنبه بازارها را بسته و در انجمن گرد آمدند وبفریادوناله برخاسته‌وچنین گفتند : مجتهد بایدبیاید وبابودن پیشنمازان پاسخ دهدکه برای چه این‌کار راکرده ؟! ..



پ۷۰
حاجی میرزا حسن شکوهی

چنانکـه گفتیم بسیاری از نمایندگان‌دل‌بسوی‌مجتهدمیداشتند واین بود بخاموش‌گردانیدن مردم می کوشیدند . ولی مردم خاموش

نمی‌شدند . در اینمیان از شیخ سلیم در خواستندکه وی بخاموش گردانیدن مردم بکوشد . شیخ سلیم چون بادرخواست مردم همداستان می‌بود آن را نپذیرفت . نمایندگان باو نیز بدگفتند وناپاسداری نمودند . شیخ سلیم آزرده گردیده ازانجمن بیرون رفت .

برای نخستین بار ازانجمن تبریز بدخواهی دیده میشد . نمایندگان بازور وفشار مردم را ازانجمن بیرون کرده وبباز کردن بازار فرستادند. ولی مردم بویژه ستمدیدگان ایستادگی نشان داده وچون ازانجمن بدرفتاری می‌دیدند ، این بار درمسجد آدینه گـرد آمدند وبناله وفریاد برخاستند . یکی گله های ایشان رفتاربدی بودکه درانجمن با شیخ سلیم شده بود .

ازآنسوی نمایندگان بدخواه انجمن‌چون ازچگونگی‌آگاه شدندکسانی را فرستاده ومردم را ازمسجد نیزبپراکندند وبرای دلجویی ازایشان چنین‌نهادندکه چهارتن‌پیشنماز را برگزینند و برای بازپرس ورسیدگی بقراچمن فرستند . از آنسوی برای پرده پوشی به پیش آمد روزنامه انجمن داستان را جز بکوتاهی ننوشت وپرده از روی کار مجتهد و همدستان او برنداشت .

دوتیرگی میانه انجمن ومجاهدان

پنداشته میشد داستان بپایان رسید . ولی بد خواهان خود رهـا نکردند و همان روز در انجمن بگفتگو از بیرون‌کردن شیخ سلیم از شهر پرداختند . هواداری او بتوده و ایستادگی‌که در باره داستان قراچمن‌نشان داده بودبایننان‌گران می‌افتاد واین‌بودچنین گفتند : « آقا شیخ هرروزمایه اغتشاش شهرمیشود باید اورا ازاینجا تبعیدکرد ». کسانی تنها باو بس نکرده بیرون‌کردن آقامیرزا علی ویجویه ودیگران را هم خواستند. پیداست که دست مجتهد ونظام‌الملك درمیان می‌بود .

شیخ سلیم خود پیام فرستادکه چون او را بنمایندگی دارالشوری برگزیده بودند و مردم نگزاردند برود ، کنون « اعتبارنامه » ای باو دهند و روانه تهرانش گـردانند . نمایندگان بدخواه از این پیام خشنودگردیده و آن را راه بهتری برای دوررراندن شیخ دیدند وچنین نهادندکه « اعتبارنامه ای» باو داده روانه‌گردانند وبا این نهش نشست را بپایان رسانیدند .

لیکن مجاهدان وتوده آزادیخواهان ازاین سخت بیازردند واین کار انجمن را جز نتیجه بدخواهی برخی نمایندگان نشناختند. آن درآغاز کار بودکه بهرکس از پیشروان و زورمندان خوش‌گمانی نموده و بجلو می انداختند . اکنون درآن شش ماه این اندازه پیش آمده بودندکه ارجی باین وآن ننهاده و فریب نام انجمن را نخورده و سود و زیان خود را بشناسند .

این بودگردن به نهش انجمن نگزاردند وفرداکه چهارشنبه بیست وهفتم فروردین (۳ ربیع الاولی) بود دسته دسته بخانه های شیخ سلیم و میرهاشم و دیگران رفته و آنان

را باشکوه بمسجد آدینه آوردند و بنام آنکه بنیاد مشروطه را اینان نهاده‌اند بستگی بایشان آشکار گردانیدند و همگی با هم پیمان کوشش و جانفشانی تازه کردند . بدینسان بیزاری خود را از کردار ورفتار انجمن بی‌پرده گردانیدند ، و بدینسان دو تیرگی میانه ایشان با انجمن (یا بهتر گوییم : با نمایندگان بدخواه) پدید آمد . این کار ، از دیدهٔ پیشرفت توده ارج بسیار میداشت . زیرا نشان میداد که توده انبوه چنانکه از زیر دستی درباریان بیرون آمده‌اند اززیردستی ملایان نیز بیرون آمدن میخواهند .

پنجشنبه وآدینه بازارها باز و دربیرون آرامش می‌بود. لیکن درنهان بسیج آشوبی دیده میشد . مجتهد وهمدستان او بکار هایی می‌کوشیدند . مجتهد با آن‌کینه توزی این برنمیتافت‌که دوسه واعظ را ازشهر بیرون‌کردن نتواند. ازآنسوی درهمان روزها روزنامه مجلس وبرخی نامه‌ها ازتهران رسیده وازبازگشتن «تیول» و « تسعیر» آگاهی‌آورده ، و بدینسان چندتن‌ازنمایندگان دیه دار انجمن را،که حاجی‌نظام‌الدوله وبصیرالسلطنه وملك التجار میبودند ازمشروطه دلتنگ‌گردانیده وهمچنین دیگردیه داران را رنجانیده بود .

روزشنبه دانسته شدحاجی‌میرزاحسن درخانه خودتفنگچی گردآورده وکسان بسیاری بآنجا میروند . از آنسوی نمایندگان انجمن و همچنین سران پیشه وران بخانه حاجی ملك التجار خوانده شده بودندکه چندتن از داستان آگاه و دیگران همگی نا آگاه می‌بودند ، واینان چون درآنجا گرد آمدند حاجی ملك بسخن آمده چنین گفت : «می‌باید بخانه مجتهد برویم ، درآنجا نشستی هست» .

کسانی ازسران پیشه‌وران بدگمان گردیده وازمیان راه جدا گردیدند ولی دیگران با حاجی نظام الدوله وحاجی ملك روانه گردیده بخانه مجتهد درآمدند . دراینجا تالار پر ازمردم ویکدسته تفنگچی‌که مجتهد ازمیان‌کسان خود و از روستاییان زیردست پدید آورده بود درحیاط جلو پنجره می‌ایستادند .

مجتهد بسخن آمده و رو بحاجی نظام الدوله و حاجی مهدی آقا گردانیده چنین گفت : «شما رییس و ریش سفید انجمن هستید بعضی مطالب دارم میخواهم عرض نمایم» پاسخ دادند : « بفرمایید » . مجتهد بسخن پرداخته و در پایان بیرون‌کردن شیخ سلیم و میرزا علی واعظ و چند تن دیگر را (که نامهای اینان را نمی برد) خواستار گردید .

پیاپی سخن او اسماعیل خان نامی‌که ازکسان مجتهد و از تفنگچیان او می‌بود در دم پنجره تالار ایستاده باآواز بلند چنین‌گفت : «جناب‌آقا ، حضرت سلمان تنها اوشمشیر ازروی رخت بست وآماده یاوری بشریعت‌گردید. ولی ماامروز صدنفرهستیم‌که همگی‌مان شمشیر های خود را از روی رخت بسته‌ایم » (۱) این را گفت و تفنگ خود را بالا

(۱) یك افسانه‌ایست‌که امام علی‌بن ابیطالب چون میخواست بگرفتن خلافت برخیزد از یاران او تنها سلمان شمشیر را ازروی رخت بسته بود و دیگران ترس نموده و از زیر رخت بسته بودند .

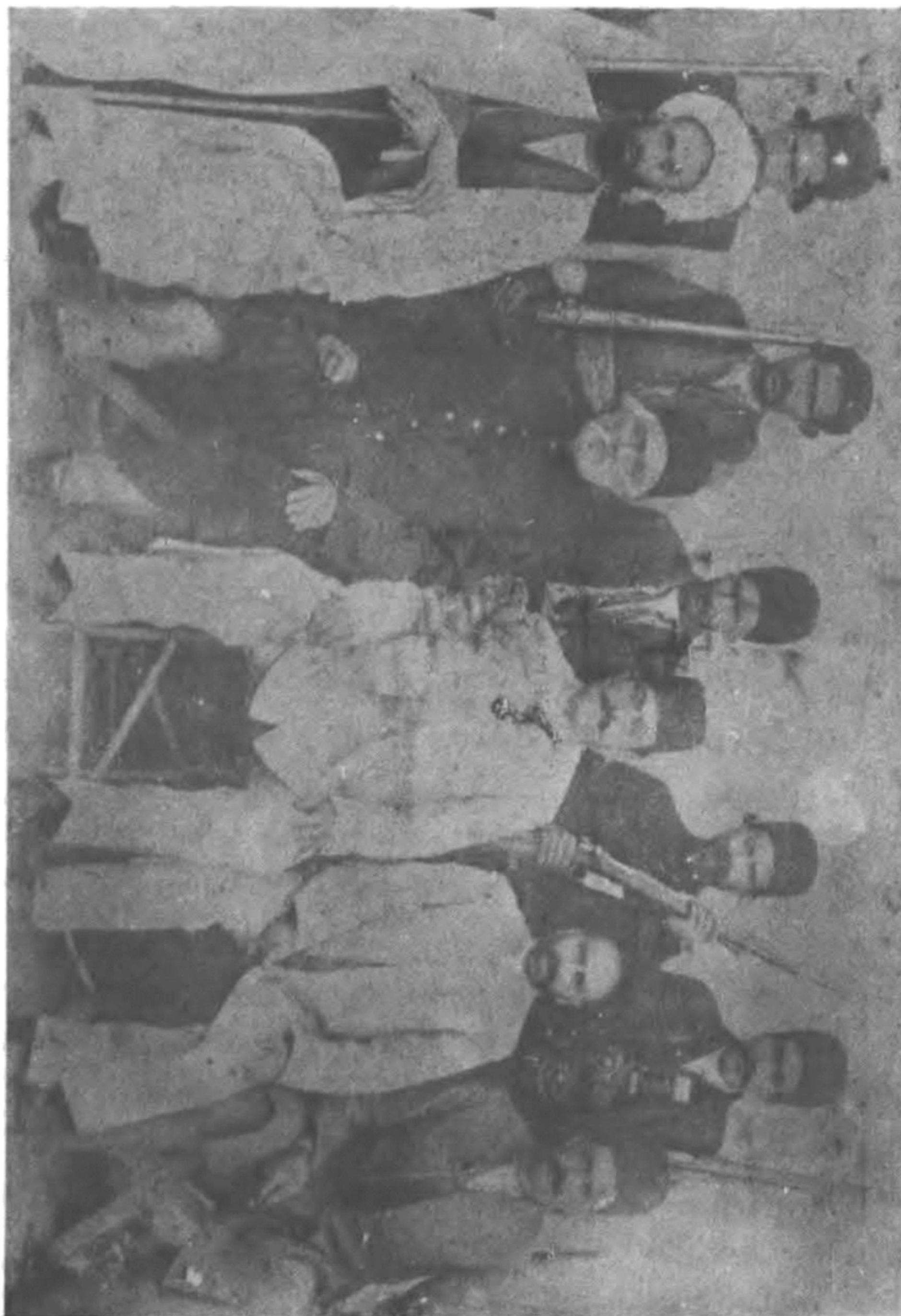
گرفت ، وبادست تفنگچیان دیگو راهم نشان داد . سپس با آواز بلند تری چنین گفت : « ماحاضریم سرهرکس را میخواهید الآن بریده بیاوریم . آقایان حکمش رابدهند تا هر کجاکه هستندپیداکنیم وبکشیم...» ازاینگونه سخنان پیاپی‌می‌گفت وخواستش شورانیدن تفنگچیان و دیگران می‌بود .

دراین نشست‌گذشته ازسران پیشه وران‌کسانی ازمجاهدان نیزمی‌بودندکه بودن نشست را شنیده وبرای جستجوی‌آگاهی آمده بودند ، وهمگی می‌دانستند که‌گوشه سخن اسماعیلخان بایشان است . ولی چون تهیدست واندك میبودند پاسخی نمی‌یارستند . ولی آقا کریم‌که‌از سران‌مجاهدان بشمار میرفت خاموشی نتوانسته بپاخاست و روباسماعیلخان گردانیده چنین‌گفت : « چه داد وفریاد میکنی . ملت از تـوپ و تفنگ دولت نترسید و حقوق خود راگرفت . تواکنون میخواهی با چند تن تفنگچی مردم راتـرسانیده مفسده بر پاکنی ؟ . داد و فریاد لازم نیست . صبرکن هرچه آقایان حکم‌کـردند آنطور رفتار خواهد شد . »

این دلیری اوارج داشت وازتندی بـدخواهان‌کاست . سران پیشه وران و مجاهدان چون ازرازکارآگاه شدند وجایی برای پاسخ دادن و ایستادگی نمودن نمیدیدند یك‌به‌یك ازنشست بیرون رفتند . مجتهد درخواست خود پافشاری مینمود ، و سرانجام فرمانی بنام انجمن دربارهٔبیرون‌گردانیدن‌آن چهارتن نوشته و با مهر انجمن‌مهرکرده ورفیع الدوله بیگلربیگی را بآنجا خواسته و نوشته را بوی دادند که تا فرو رفتن آفتاب‌آن کسان‌را بیرون‌کنند .

بدینسان نشست را بپایان رسانیدند ، وچون کاری بودکه بـدر خواست مجتهد و در خانه او ، وبنام انجمن‌کرده وازآنسوی نظام‌الملك راپشتیبان خود میداشتند جزپیشرفت وفیروزی‌گمان دیگری نمیبردند .

ولی دربیرون همینکه‌آگاهی پراکنده‌گردید آزادیخواهان بهم برآمدند وبشور و غوغا برخاستند ، وباندك زمانی بازارها را بسته رو بسوی انجمن‌آوردند و چون‌آنجا را تهی یافتند در زمان کسانی را برای آوردن پیشنمازان (کـه هنوز از مشروطه برنگشته بودند) فرستادند همچنین جستجوی نمایندگانـی‌که هوادار خـود میشناختند کردند . سران پیشه‌وران رایکایك‌گرد آوردند . چون‌گفته میشد بیگلربیگی فراشها بخانه میرزا علی فرستاده‌که او را بیدرنگ بیرون‌کنند یکدسته آهنگ آنجا کرده فراشان را ازخانه بیرون گردانیدند . از اینسوی چـون نمایندگان گـرد آمدند از ایشان ببازخـواست پرداختند که چرا در بیرون از انجمن و بخواهش ایـن و آن ، بفرمـان بیرون کردن کسانی دستینه نهاده‌اند ، وچنین گفتند : انجمن پناهگاه توده است اگر خواسته میشود کسی را از شهر بیرون کنند بایـد در اینجـا بگناهش رسند و پس از آن بیـرونش کنند ، این چند کس که دستور بیرون کردن آنان را داده ایـد آیا چه گناهی



پ ۷۰

این پیکره نشان میدهد یکدسته‌ازآزادیخواهان‌ارومی (رضائیه) را ـ ازرده یکم ازدست‌راست، نخست مشهدی اسماعیل وسوم مشهدی باقر خان وپنجم میرزا محمود سلماسی است . دیگران شناخته نمی‌باشند .

کرده‌اند ؟!..

نمایندگان ازپاسخ درمانده گفتند : ما را ناگزیر گردانیدند . گفتند : پس‌کنون بفرستید وآن نوشته راکه بازور نویسانیده شده پس بگیرید .

این را گفتند و پا فشاری نشان دادند . چند تن از نمایندگان و پیشنمازان پیش بیگلر بیگی رفته نوشته را پس خواستند . ولی او سر باز زد و نوشته را برد و بحاجی میرزا حسن پس داد . مردم ایستادگی نمودند که آن نوشته را بدست آورند و چند بار بنزد حاجی میرزا حسن فرستادند و او پافشاری نموده آن را نداد . دراینمیان درانجمن ودر بیرون شوروخروش بسیارمیرفت وازمجتهد و همدستان او که حاجی نظام‌الدوله و بصیرالسلطنه و حاجی ملك التجار می بودند بد میگفتند ، وچون تافرو رفتن آفتاب نوشته بدست نیامد و مجتهد همچنان پا فشرد چنین گفتند : اینان بدخواه توده‌اند ومیباید از شهر بیرون روند . اگر مجتهد امشب از شهر بیرون نرفت ما خود فردا بیرونش گردانیم . چنین‌نهادندکه فردا با تفنگ وافزار جنگ بیایند . بدینسان روزرا بپایان رسانیده پراکنده شدند .

بیرون کردن مجتهد ازشهر

شبانه آگاهی آوردندکه مجتهد آن نوشته را پاره‌کرده و دور ریخته . ولی مردم بآن بس نکرده وچنانکه نهاده‌بودند بامدادان ازهرکوی دسته دسته روبانجمن آوردند. بسیاری‌ازایشان تفنگ‌و تپانچه همراه میداشتند ، واین نخستین شورش‌با افزارجنگ‌شمرده میشد . همچنین پیشنمازان یکایك گرد آمدند . باز شور و خروش و بدگویی پیش میرفت و بازکسانی را نزد مجتهد فرستادند و پیام دادندکه بی‌آنکه خونریزی شود خودش و پسربزرگش حاجی میرزا مسعود ازشهربیرون‌روند .

همانا مجتهد باور نمیکرد مردم بیکبار ازو روگردانند و برفتن شتاب نمینمود . ولی ازاینسو مردم پافشاری سختی نشان میدادند ، امروزسه تن از ملایان خیابان تفنگ بدوش آمده بودندکه اگر نرفت خود باوی بجنگند . از ایرانیان‌که سالیان دراز در زیردست ملایان زیسته وهمیشه آنان راجانشینان امام و نمایندگان خدا باورکرده بودند دلیری بچنین‌کاری‌گمان نرفتی . دراینجا دوچیزکار را آسان میگردانید : یکی دلبستگی بسیار مردم بمشروطه وپیشرفتی‌که آنان را درشناختن سود و زیان رو داده بود . دیگری بد نامی‌که حاجی میرزا حسن از راه انبار داری پیدا کرده بود و انبوه مردم او را یك مردم شکوه دوست وخود خواهی میشناختند . با اینهمه بسیاری از دلها بویژه ازعامیان ساده درون ، بیمناك می‌بودند و خواهیم دیدکه از همین‌زمان رمیدگی از مشروطه پیداکردند .

اگرمجتهد بجنگ ایستادی ونرفتی باشدکه‌گروه بزرگی‌بسوی‌او گراییدندی.ولی تا آنروز درتبریز جنگی رونداده و هرکسی ازنام جنگ و خونریزی ترسیدی ، و او نیز

ترسیده و آهنگ رفتن کرد ، و با پسران و پیرامونیان خود که بیشتر ملایان و سیدان میبودند ازخانه بیرون آمد . ولی چون بششکلان رسید در آنجا بمنبر رفت و همانا میخواست بد مشروطه را گوید و یا باسخنانی مردم را بسوی خود کشاند . مجاهدان درانجمن چون این را شنیدند بر آن شدند که بروند و بازور اورا روانه گردانند ، و بیکبار دوسه هزار تن از ایشان باشور و خروش روانه گردیدند . حاجی شیخ علی اصغر لیلاوایی و شیخ اسماعیل هشترودی ودیگران جلوایشان را گرفته با صد زبان بازگردانیدند ، و برای جلوگیری از زدو خورد دوباره چند تن از پیشنمازان را فرستادند که رفتند و او را از ششکلان نیزتکان دادند .

بدینسان اورا ازشهر بیرون کردند و تلگراف پایین را برای آگاهی نمایندگان دارالشوری بتهران فرستادند :

«طهران خدمت آقایان وکلای محترم آذربایجان ادام‌الله‌بقائهم- خودتان‌اطلاعات »
«کامله دارید که بعضیها بملاحظه اغراض شخصانـی اسباب چینی مینمودند که مقصود از »
« دست رفته قوانین عدلیه مشروطیت متروك شود و همواره مانع از پیشرفت مقصودبودند »
« از آنجمله جناب‌حاجی میرزا حسن‌آقای مجتهد که دراینمدت‌آنچه توانست‌اقدامات‌در »
« تخریب این مقصود مقدس نمود تا اینکه عموم علماء و ملت جمع شده از جهت اسکات »
« فتنه و صـلاح عموم ملت ایشان از شهر تشریف بـردند . محض اطلاع جنابانعالـی »
«عرض گردید .»

«عموم ملت تبریزعلماء اعضای انجمن ملی»

در تهران این را نپسندیدند . بویژه دوسید که بیازردند و هنگام پسین تلگرافی ازآنان به تبریز رسید که ازهرراه است مجتهد را خشنودگردانیده بشهر بازگردانند ، وپیداست که باآن شور وخشم مجاهدان چنین‌کاری نشدنی بود .

فردا دوشنبه یکم اردی بهشت (۸ ربیع‌الاول) سـران آزادی و کسانـی از پیشنمازان در انجمن گـرد آمدند و در بـارهٔ نمایندگـان بد خواه گفتگو کـردند و چنین نهادند که آنان را بیرون از انجمن شناسند وبجای حاجی میرزا حسن وآن چندتن، نمایندگان دیگری برگزیده شوند .

امروز دانسته شدحاجی میرزا محسن وآقا میرزا صادق‌وحاجی سیداحمدخسروشاهی هم از شهر بیرون رفته‌انـد ، همچنین ثقةالاسـلام بیرون رفته . نیز همانروز حاجـی نظام الدوله و بصیرالسلطنه وحـاجی ملك التجار وآقا موسی مـرتضوی در شهر نمانده بیرون‌رفتند.

در انجمن گفتگو کرده چنین نهادند که علما را بازگردانند وکسانی را برای باز گردانیدن ایشان فرستادند . ولی پروای آن دیگران نکردند .

چنانکه گفتیم این آشوب ناگزیری ، وخود نتیجه پیشرفت مشروطه می بود . در

نتیجه پیشرفت مشروطه‌سودوزیان توده انبوه با ملایان ودیه داران جدا میگردید . بویژه در تبریز که‌شور آزادیخواهی بیش از همه‌جا کارگر میبود .

کنون‌ملایان می‌بایست یا آزادگی‌نمایند و با مردم همدستی کنند ، ویا ازمشروطه‌خواهی کناره گیرند ودربند سودخود باشند . مجتهد ودیگران این‌دوم‌را برمی‌گزیدند . چنانکه دیدیم‌دراین پیش‌آمد میرزا صادق و دیگران هم ، ازمردم رو گردانیده از شهر بیرون رفتند . اینان دلسوزی بحاجی‌میرزا حسن نمی نمودند . آقا میرزا صادق سالیان دراز با حـاجی میرزا حسن همچشمی ودشمنی نموده ویکدیگررا «کافـر» خوانده بودند ، وهنـوز آن دشمنی در میانشان پایدار میمـاند . این رو گردانیدن و بیرون رفتن از شهـر ، جز بـرای کناره گیری از مشروطه و بـاز گشتن بشیوه کهـن ملایی نبود . اینست با آنکه انجمن کسانی پی آنان فرستاد که باشکوه وپاسداری بشهرشان آوردند ، بـاز دل بامشروطه پاك‌نکردند واز همان زمان رفتار دیگر گردانیده درنهان و آشکار بدشمنی کوشیدند .



پ ۷۱

آقا کریم اسکندانی

آری این زمان هنوز بسیاری از پیشنمازان (یـا ملایان‌کویها) با آزادیخواهـان میبودند وچنانکه دیدیم ، در این پیش‌آمد بیش ازهمه ایشان پادر میان داشتند . نیزحاجی میرزا ابوالحسن انگجی که یکی از مجتهدان شمرده شدی (بالا مجتهد) با آزادیخواهان مانده ، وپس ازرفتن مجتهد وکناره گیری دیگران ، میدان برای اوباز گردید . چیزیکه هست همهٔ اینها جزچند گاهه نمیبود . همان پیشنمازان نیزکم‌کم و یکایك‌کناره گرفتند ، ونماند در میان مشروطه خواهان مگر آنانکه بیکبار از پیشه ملایی واز در آمد و شکوه آن چشم پوشیدند ، ویکسره بآزادیخواهان پیوستند . همان حاجی مـیرزا ابوالحسن نیز باآنکه تاچندی گشاد وبست‌بسیاری کرد و در سایه پشتیبانی آزادیخواهان شناختگی‌یافت باز از پیشه خود دست برداری نتوانست ، و پس از زمانی اونیز کنـاره گرفت و خواهیم

دید که‌چندسال دیرتر چه دشمنی بزرگی بامشروطه ، بلکه بکشور نشان‌داد .

ازملایان بزرگ تبریز تنها کسیکه با مشروطه همراه ماند ثقةالاسلام بود . اینمرد اگرچه جوش و گرمی بسیار نشان نمیداد ولی در دلبستگی به پیشرفت کشور وتوده پایدار ماند . اما بیرون رفتن او از شهر در این پیش‌آمد انگیزه دیگری میداشت . چون‌همیشه میانه خاندان‌او باخانواده مجتهد همچشمی ودشمنی رفته‌بود دراینهنگام برای بستن زبان بدگویان باوی همدردی مینمود .

این ازسوی ملایان بودکه بدینسان از مشروطه کناره میگرفتند . این‌کار از تبریز آغازید و سپس در تهران و دیگر جانیز رونمود . اما ازسوی آزادیخواهان ، آنان هم خودرا از یوغ ملایان آزاد می گردانیدند ، وناگزیر جنبش‌نیز از این پس رنگ‌دیگری خواست گرفت . زیرا چنانکه گفتیم ، چون پیشگامان جنبش‌ملایان بودند تا دیری سخن از « شریعت » و رواج آن میرفت و انبوهی از مردم میپنداشتند که آنچه خواسته میشود همینست . سپس کم‌کم گفتگو ازکشور و توده و میهن‌دوستی و اینگونه چیز ها بمیان‌آمد وگوشها بآن آشنا گردید ، و بدینسان یك خواست دیگری پیدا شدکه آزادیخواهان میانه آن واین دو دل گردیدند ، و خود نا سازگاری این دو خواست بود که آزادیخواهان و ملایان را از هم جدا میگردانید ، وکنون که این کار رخ میداد یکی ازنتیجه های آن این‌خواستی بودکه آزادیخواهان دیگر یاد «شریعت» ورواج آن نکنند و سرهر کاری‌نیاز به‌پرك خواستن از ملایان ندارند .

این نیز ناگزیری بود وزیان هم نخواستی داشت . چیزیکه هست آزادیخواهان درآن خواست‌خودکه کوشیدن‌به‌پیشرفت کشور و توده‌باشد راه روشنی در پیش نمیداشتند، وهرگامی را بپیروی از اروپا برمیداشتند . «فلان چیز در اروپا هست ما نیز باید داشته باشیم» ـ این‌بود عنوان کارهای ایشان .

این هم ، اگر از روی بینش بودی باززیان کم داشتی . افسوس که چنین نمیبود و یك‌چیزهایی‌رااز روزنامه ها ازکتابها وروزنامه‌های اروپایی برداشته و فهمیده ونافهمیده می نوشتند ، و چیزهایی را هم اروپا رفتگان از رویهٔ زندگانی اروپاییان یاد گرفته در بازگشت بارمغان می‌آوردند ، و اینها یك‌آشفتگی بزرگی در کار پدید آورد وسر انجام باروپاییگری رسید که‌خود داستان جداییست .

دراینمیان درماکو نیزآشوب پدید آمده وداستانی رو میداد :

آغاز داستان‌ماکو

بدینسان‌که چون در آنجا انجمن بادست ناطق برپا گردید و عزت‌الله خان سالار مکرم‌هواداری از مشروطه مینمود،روزبروز بشور و جنبش افزود ودر همه‌دیه‌ها تکان پدید آمد . دیه نشینان نام مشروطه شنیده‌ومعنی آن را آشوب و خودسری میپنداشتند و این بود لگام گسیختگی مینمودند ، و در بسیاری ازدیه ها بیرقی بالای مسجدها زده و در آنجا گرد آمده وبنام اینکه « ما مشروطه

شده‌ایم » بشور و آشوب میپرداختند . سرانجام بآنجا رسیدکه دسته بندی نموده بماندن اقبال السلطنه در ماکو خرسندی ندادنـد وبا زور او را با سه تن دیگر از ماکو بیرون گردانیدند . اقبال‌السلطنه ایستادگی ننمود وزنان وکسانش را دردزگزارده خود ازمرز گذشته بخاك قفقاز رفت ، از اینسوی سالار مکرم وچندتن از سران جنبش رشتهٔ کارها ـ یا بهـتر گویـم رشتهٔ آشفتگیهـا ـ را بدست خودگرفته بخود نماییها پرداختند .



پ ۷۲
ثقة‌الاسلام

کـردان کـه بیشترشان تاراجگـران و آدمکشان می بودنـد در دیه های خود نشستها بر پا می نمودند ، و بی آنکـه معنی مشروطه را بدانند ، وبی‌آنکه رفتار وکردار دیگر گردانند ، لاف مشروطه خـواهی و همدستی و یگانگی میزدند ، و به تبریز و دیگر جاها تلگراف ها میفرستادند . این در بسیار جاها می بودکـه همینکه نشستی بر پا میکردندوپنجاه تن‌وصد تن با هم می‌نشستند وچند سخنی ازاینجا و آنجا میراندند ، همان را همدستی و یگانگی می‌نامیدند وبا تلگراف بهمه جا آگاهی میدادند. اگردریکجا گفتگویی ازتفنگ گرفتن و مشق کردن میرفت همان را دستاویزی ساخته بروزنامه ها چنین مینوشتند : « درفلانجا پنجاه هزار قشون ملی حاضراست» . درآذربایجان هم ماکو این رفتار را میکرد. برای آنکه نمونه ای از لاف وگزافگویی آنان در دست باشد نامه ای را که بروزنامه انجمن نوشته‌اند وبچاپ رسیده دراینجا میآوریم :

«الحمدلله حالیه خوی وسلماس ومحال ماکوخیلی منظم وعموم اهالی ماکومشروطه» «طلب و درخت قوی استبداد راکه عبارت ازاقبال‌السلطنه وسایرمتنفذین ماکو وآقایان»

« اواجیق باشد از بیخ و بن‌کنده‌اند و الآن بقرار چند هزار نفر تفنگچی از ماکو و »
« اواجیق و اطراف شاکی السلاح هستندکه هرکسی در ضد مشروطه حرفی بزند ریشه »
« اورا ازروی زمین قطع نمایند وجناب عزت‌الله خان سالار بیدق مشروطه را برافراشته »
« عموم اهالی ماکوکه عبارت از هزار و پانصد قریه و دهات است و اکـراد و عشایر »
« جلالی و غیره عموماً اتحاد واتفاق نموده وآقای عزت‌الله خان سالار از اعلی و ادنی »
« ورئیس و مرؤس هرکس را سه بار بکلام مجید الهی قسـم داده است اول اینکـه قسم »
« یادکـرده اند بخود سالار خیانت ننمایند دوم اینکه با جان و مال در راه مشروطه و »
« پیشرفت آن و انتشار عدل ساعی و جاهد بوده آنی غفلت نکنند سوم آنکـه قسم »
« خورده‌اندکه ملت هم بیکدیگر خیانت ننمایند و درحفظ وحراست مال وجان یکدیگر »
«کوتاهی ننمایند . تا حال ملت ماکـو خواه عجم وخواه اکـراد و عشایر این امنیت و »
« آسـودگی و راحت را ندیده بودنـد . بجناب آقای شیخ سلیم سلام برسانید بگـویید »
«هرگاه مستبدین بخواهند خدانکرده‌این مشروطه را برهم زده ومیان ملت نفاق‌اندازند»
« اول باید تمام اهالی و مشروطه طلبان ماکو را بقتل رسانده بعد از آن بمقصود نایل »
« شوند والا اهل ماکو تا نفس‌آخرین درپیشرفت این امرمقدس حاضر ونخواهندگذاشت»
« که ظالمین اعمال منحوسهٔ خود را دوباره بگردن ملت بارکنند اینها همه از انفاس »
«قدسیه جناب آقامیرزا جواد وهمت بلند جناب سالارمکرم بودکه مثل ماکوجایی باین»
« زودی الحمدلله ترقی‌کرده وپی بحقوق خود بردند .»

در تبریز نمایندهٔ ماکو هرزمان ستایشهـا ازغیرت ومردانگی عزت‌الله خان سروده و او را دعا مینمود . چون پس ازرفتن اقبال السلطنه آنجا بی حکمران مانده بود سالار مکرم حکمرانی‌را برای خود میخواست ، واین بودکه این نماینده درتبریز ونمایندگان انجمن ماکو در تلگرافخانه خوی پا فشاری مینمودندکه حکمرانی به عزت‌الله خان داده شـود . خـود او نیز تلگرافهـا برای انجمن ایالتی فرستاده دلبستگی بمشروطه نموده دستورها میخواست .

انجمن‌ایالتی چندبار ازنظام‌الملك خواستارگردیدکه برای ماکوحکمرانی‌فرستد. نظام الملك چنانکه بدیگر در خواستهـا گوش نمیداد باین هم‌گوش نداد و بر سر همین ، یك داستانی رخ داد ، بدینسان‌که روزی باز برای همین در خواست کسانـی نزد نظام ــ الملك فرستاده شده بودند، وآنان چون بازگشتند پاسخ‌آوردندکه نظام‌الملك میگوید : « میباید دستور ازتهران خواست » . دسته‌ای از مردم‌که بشیوهٔ همه روزه درحیاط انجمن گرد میبودند ، این را چون شنیدند برآشفته وچنین‌گفتند : « پس والی برای چیست ؟!. یك والـی کـه سر هر کاری دستور از تهران خواهـد خواست بچه کار آید ؟ . . » از اینگونه سخنانی‌میگفتند و نمایندگان انجمن بجلوگیری‌کوشیده‌وآرامشان‌گردانیدند. ولی نظام الملك چون این را شنید بیازرد ، و بنام اینکـه از آذربایجان بیرون میروم

آهنگ باسمنج کرد ، ودو روز درآنجا میبود تافرستادگانی از سوی انجمن رفتند واورا بازگردانیدند .

این درنیمه‌های اردیبهشت بود ، کارماکو بدینسان با هیاهو میگذشت تا شنیده شدکه مشروطه طلبان ـ یا بهتر گویم آشوب جویان ـ آنجا عزت‌الله خان را نیز بیرون کرده بنزد دایش فرستاده‌اند وخواهیم دیدکه دنباله‌آن داستان چه‌گردید .

بازگشتن اتابك بایران

در آنهنگام که این داستانها در آذربایجان میرفت در تهران دارالشوری بگزاردن قانونها و نوشتن دنباله قانون اساسی و جلوگیری از کارشکنی های محمد علیمیرزا میپرداخت ، کار بانك ملی انجام گرفته وچون از ری «نظامنامه» میبایست یك پنجیك سرمایه خود رابه دولت وام دهد با آگاهی از دارالشوری شصت و پنجهزار تومان برای داده شدن بسپاهیان ودیگران پرداختند .

در اینمیان گفتگو از آمدن میرزا علی اصغرخان اتابك میرفت . اورامحمدعلیمیرزا خواسته و هنوزکسی نمیدانست پس از آمدن چکار خواهدکرد . ولی چون اتابك در هنگام صدر اعظمی خود ، چه در پادشاهی ناصرالدینشاه و چه در زمان مظفرالدینشاه ، دلسوزی به‌کشور ننموده وبارها بدخواهی از خود نشان داده بود و همگی ایرانیان او را افزار همسایهٔ شمالی میپنداشتند ، از آنسوی محمد علیمیرزا که او را خواسته بود بدخواهیش با مشروطه وآزادی بیگمان گردیده بود ، از اینرو مردم آمدن اوراجزبرای بهمزدن دارالشوری نمیپنداشتند . راستی رامحمد علیمیرزا ازکوششهای خود نتیجه ندیده وچنین میخواست‌که ازهوش وآزمودگی اتابك یاوری جوید و با دست او دستگاه مشروطه را ازمیان بردارد .

درمجلس دوبار گفتگو بمیان آمد : یکی در نشست شانزدهم‌فروردین (۲۲صفر) ، که یکی ازنمایندگان (گویا تقیزاده) ناخشنودی از آمدن او نموده پیشنهاد کرد مجلس قانونی بگزارد که‌کسانیکه نادرستی باکشورکرده‌اند نباید بسرکار آیند ، و در این باره تندی نشان داد . دیگری در نشست بیست و سوم فروردین (۲۹صفر) ،که چون سخن از بدخواهی وزیران میرفت نام اتابك نیز بمیان آمد ، ویکی از نمایندگان آذربایجان (بازگویا همان تقیزاده) ، اورا فروشنده ایران خواند ، وتندیهایی درباره‌آمدن‌اوبایران نمود ، و یکدسته از نمایندگان با وی هم آواز شدند . شادروان طباطبایی نیز بسخن آمده گفت : « بعد از اینکه میرزا علی اصغرخان وارد این مملکت شد باید گفت فعلی ـ الایران‌السلام» .

برخی روزنامه های اروپایی نیز بدبینی مینمودند . از روزنامه های فارسی نخست حبل المتین‌کلکته ،گفتاری را از روزنامه « هرالد » انگلیسی ترجمه‌کرد و خود هم بدبینی‌ها نمود .

لیکن محمد علیمیرزا واتابك پروای این ناخشنودیهاکـه نموده میشد نکردند . اتابك همانا بجنبش توده ارج بسیاری نمینهاد وآزادیخواهان را دربرابر هوش وجربزه و آزمایشهای سی ساله خود کوچك میشمرد . و آنگاه چنانکه سپس دانسته شددرایران‌ودر خود مجلس، هواداران بسیار میداشت وپشتش باینان گرم میبود .

با اینحال بزمینه چینیهایی نیز برخاست بدینسان‌که میرزاملکم خـان راکـه در میان مشروطـه خـواهـان جایگاهی میداشت ، و خود این‌زمان‌بسیارپیر شده و دور از ایران در اروپا میزیست ،دید و او را فریفته نامه‌ای در بـارهٔ خـود بـرای سعدالدوله گرفت . همچنین طالبوف را که نیزمیان آزادیخواهان ارجمند میبود ولی او خود با اینان دلسردی مینمود دید وازوهم سفارشنامه‌ای برای سعدالدوله بدست آورد (۱)



پ۷۳

حاجی‌محمدبالا

یکی ازبازرگانان آزادیخواه تبریز

چنین وامینمودکه از کارهاییکه در زمانهای صدراعظمی خودکرده پشیمانست ، و در آنروز جزآن‌کارها نمیتوانسته بکند ، ولی‌کنون چون توده بتکان آمده و حال و زمان دیگر شده میخواهد بجای آن بدیها نیکی‌کند و به‌پیشرفت‌کارهاکوشد . میرزا ملکم‌خان در نامهٔ خود مینوشت : « امین‌السلطان آن‌امین‌السلطان نیست . با تجاربی که حاصل کرده بوجود او خوشبختی ایران را باید تبریك‌گفت » سعدالدوله چون این زمان‌جایگاه

(۱) این‌آگاهیها ازروی‌گفتاریست‌که یکی در«مجله استبداد» درباره سعدالدوله نوشته.

بلندی میان مشروطه خواهان میداشت و درمجلس سخنش پیش میرفت با این نامه ها او را بهوا خواهی‌خود میکشید .

با این بسیجها بود که در ماه فروردین از اروپا آهنگ‌ایران‌کرد . در خاك روس پذیرایی گرمی دید . ولی در همان هنگام داستانی در باکو رخ داد که میبایست اورا از آمدن پشیمان گرداند . چگونگی آنکه مجاهدان قفقازکه چشم‌براه او دوخته‌وآمدنش‌را می بیوسیدند میرزا عباسخان نامی راکه بادو تن همراه خود از اروپا باز میگشت اتابك پنداشته وچند گلوله باوزدند که‌با همانها در گذشت .

اما اتابك ، با کشتی زره پوش روسی ، از دریای خزر گذشته روز سی‌ام فروردین (ششم ربیع‌الاولی) ، آسوده ببندر انزلی‌رسید . در اینجا جهازشاهی آمدن اورامی‌بیوسید همچنان قزاق و سواره برسر پل پاس میداشت . از اینسوی مجاهدان انزلی گرد آمده و اندیشه جلوگیری ازو میداشتند .

چون کشتی پدیدار شد جهاز شاهی بپیشواز شتافت ، و اتابك را از کشتی روسی گرفته بکنار آورد . مجاهدان سرراه را گرفته هیاهوبلند کردند . قزاق وسواره‌شمشیر کشیده خواستند ایشان را بپراکنند ، ولی‌نتوانستند ومجاهدان چیرگی‌نموده‌راه ندادند. اتابك دوباره بجهاز بازگشت ودرآنجا ماند .

سستکاری مجلس

میبایست از تهران دستور برسد . ازیکسو سپهدار حکمران گیلان چگونگی را به‌دربار تلگراف کرد ، و ازیکسو انجمن رشت‌بمجلس‌آگاهی داده‌مستشارالدوله وتقیزاده‌ومیرزافضلعلی ووکیل‌التجار (یکی از نمایندگان گیلان) را بپای تلگراف خواست .

امروز در دربار ، در نزد محمدعلیمیرزا نشستی برپا و دو سید وحاجی‌شیخ فضل‌الله نیز در آنجا میبودند . گفته‌میشد وزیران سوگند خواهند خورد . ولی در میان گفتگو تلگراف گیلان رسید وکار ناانجام ماند . شاه‌خود تلگرافی فرستاد و بدرخواست ازعلماء نیزتلگرافی فرستادند . ولی هیچیك نتیجه نداد و مجاهدان پروا ننمودند .

اما درمجلس ، در نشست همانروز ، باردیگر گفتگو بمیان آمد . آن چهار نماینده بتلگرافخانه نرفتند وسخن را در نشست بمیان آوردند . ولی امروز حال مجلس‌دیگر ، وخود پیدا میبودکه هوا خواهان اتابك درآن چندروزه بسیارکوشیده اند . همان نماینده آذربایجان (تقیزاده) باز بدبینی ونا خشنودی نمود ولی نه با تندی ، ودیگران با وی همداستانی ننمودند وکسانی آشکاره بهواداری برخاستند .

یکی گفت : «اگر بخواهیم تمام این اشخاص را بخیانت سابق از مملکت خارج نماییم ده نفر دیگری برای ما باقی نخواهد ماند» . نیزگفت : «ملت ازآمدن این‌یکنفر نخواهد ترسید» . دیگری داستان درازی عنوان‌کرد که درهشت ماه پیش‌که هنوز مجلس برپا نشده بود امین‌السلطان را در اروپا دیده وبا اوگفتگو کرده ، و امین‌السلطان از

کارهای گذشته خود نا خشنودی مینموده و چنین میگفته : «تاریخ بعد ازاین نشان خواهد داد که آیا من میتوانستم غیر از این رفتاریکه کردم رفتاری کرد » . نیز میگفته : « حالا باید دولت ایـران مشروطه و مقننه باشد » . دیـگری گفت : « تا دو روز قبل من از آن اشخاص بودم کـه میگفتم نباید امین‌السلطان باین مملکت بیاید . ولی دیشب فکر کـردم و دیدم اگر بنا شد اینطور باشد باید همه ازاین مملکت بروند واین نمیشود » . دیگری سخنانی راند ودرپایان چنین گفت : «اهالی مانع ازورود اونشوند . قصاص قبل ازجنایت صحیح نیست » .

پیدا بود آن شور و تکانیکه از آغاز باز شدن مجلس در نمایندگان پیدا شده‌وجلو سودجوییهای آنان را میگرفت‌کنون از نیرو افتاده . مجلسی‌کـه درگفتگوی وامگرفتن از دو دولت ، و درپیش‌آمد پاسخدهی وزیران، چنان استواری ازخود نشان داده بودکنون چنین سستی نشان میداد وگروهی از نمایندگـان ،.تنها بنام دوستی با امین‌السطان و یا در نتیجه یك خواهشی‌که از هریکی از ایشان شده بود ، باآمدن چنان بد خواهی بایران همداستانی می نمودند ، ودر برابرچنان‌کار بیم‌آوری بچنین بهانه‌های سستی برمیخاستند، در همان روزها در مجلس گفتگو از خواستن عین‌الدوله بتهران وکیفردادن‌کرده بودندو کنون در باره اتابك وکارهای او چنین چشم پوشی مینمودند .

پس ازگفت و شنید چنین نهادندکه از زبان آن چهار نماینده بتلگراف رشت این پاسخ داده شود :

« از طرف مجلس محترم شورای ملی در ورود امین‌السلطان ردع و منعی نیست . »
« البته اهالی آنجا خاصه انجمن در جلوگیری ازاغتشاش مساعی جمیله مبذول دارند . »

پس ازرسیدن این تلگراف ، مجاهدان‌گیلان دست از جلوگیری برداشتند واتابك همراه قزاق و سواره برشت آمد و از آنجا آهنگ‌تهران‌کرد .

در اینمیان‌کارکنان اوازتلاش بازنمیایستادند وچنین میپراکندندکه اتابك بامحمد علیمیرزا شرط‌کرده‌که دست از دشمنی با مجلس و مشروطه بردارد و همدستی و همراهی نماید ، و با این شرط است‌که بایران بازگشته .

در همانروزهاکه بتهران رسید و نزد محمد علیمیرزا رفت‌گفتگوی میانه آن دورا چنین پراکندندکـه اتابك بمحمد علیمیرزا گفته : خردمندان اروپا سالهـا رنج برده و مشروطه را اندیشیده‌اندکه مرزدولت‌باتوده شناخته میباشد. مشروطه اگرهم بسوددیگران نباشد هر آینه بسود خود شاه میباشد . این قانون ومشروطه‌که شاه درگذشته بمردم‌ایران داده درهمه پایتخت‌های اروپا آن را دانسته وایران را باینگونه شناخته‌اند ، وکنون‌می- بایدکمیهای‌آن را از میان‌برداشت وبپیشرفت‌آن‌کوشید ، «واگرعرض نمایندکه مشروطیت را میتوان بهم زد خیانت بدولت و شخص مبارك همایونی‌کرده‌اند » .

اینها همه فریبکاری و خود برای فرونشاندن خشم آزادیخواهان میبود . ازآنسوی

میبایست وزیر افخم بکنار رود واتابك بجای او سررشته دار کشور باشد واین شگفت که هم این را مجلس کرد وبکاریکه محمد علیمیرزا بایستی کند رویه قانونی داد.

چنانکه گفتیم کابینه‌وزیرافخم که نخستین کابینه‌قانونی بشمارمیرفت باهمه نویدهاییکه بمجلس داده بود بدرفتاری بسیار مینمود . وزیران بامجلس بپیروایی نموده ودستورهای آنرا بکار نمی بستند و بنامه های آن پاسخ نمیدادند . این بود در مجلس همیشه گله و بدگویی میرفت . بویژه از وزیر خارجه که چون بیك‌نامه مجلس درباره یك پیش‌آمدی در آذربایجان پانزده روز پاسخ نفرستاده و پس از آن هم یك پاسخ نابجایی داده بود ناخشنودی بسیار نشان میدادند .

در نشست نهم‌اردیبهشت (۱۶ ربیع‌الاولی)چون‌باز گله ازوزیران‌میرفت‌صنیع‌الدوله رییس مجلس چنین گفت . «موافق قانون اساسی که امروز در دست است ما فقط میتوانیم بافراد وزراء ایراد وارد آوریم حال تقصیر هرکدام مدلل شده رأی گرفته شود که عزل او خواسته شود» .

در نتیجهٔ این پیشنهاد گفتگو پیش آمد ونمایندگان خواستند در باره علاءالسلطنه وزیر خارجه رأی دهند . صنیع‌الدوله جلوگرفته چنین گفت : « چون بدواً صحبت‌وزارت داخله شده بود اول در خصوص خواستن عزل او رأی گرفته شود » ، و این بود که بآن پرداختند و نمایندگان رأی ببرداشته شدن وزیر افخم وزیر داخله که سروزیر نیز میبود دادند ، و بدینسان نشست بپایان رسید و دیگر گفتگویی از وزیر خارجه کرده نشد . پیداست که مجلس سنگینی خود را از دست داده ، و بیش از همه بدلخواه اتابك کار میکرد .

سررشته داری اتابك

بهمین عنوان‌محمد علیمیرزا وزیرکابینه‌وزیرافخم رابهم‌زدوکابینه نوی که اتابك وزیر داخله و سر وزیر آن بود پدید آورد ، اینان روز شنبه سیزدهم اردیبهشت (۲۰ ربیع‌الاولی) بمجلس خواستندی آمد .

ولی برای آنکه دلهای نمایندگان را بیشتر بدست آورند و آن روز گفتگو و کشاکش بمیان نیاید روز پنجشنبه یك نشست ویژه‌ای (بی بودن تماشاچیان) برپا گردید و حاجی مخبرالسلطنه از سوی دولت بآنجا درآمد وبدینسان بسخن پرداخت :

« باید در خاطر داشته باشید روزیکه من دستخط مشروطیت را آوردم چه شادیها کردید» .

گفتند : «بلی چنین بود» .

گفت : «آنروزلفظ مشروطیت را حامل بودم ولی امروز معنی آن بشارت میدهم . این را میدانیدکه وزرای هشتگانه مسئول لفظی بودند . علت چه بود نمیدانم . شاید خودتان میدانیدکه ایشان مسئول بودند ولی از عهده مسئولیت خودشان‌بر نمی‌آمدند ...

لیکن در این چند روز ترتیبی پیش‌آمده من‌که وزیرعلوم هستم میتوانم عرض نمایم‌که‌از روز شنبه بیستم ماه هشت وزراء اینجا حاضر شده مسئولیت لفظی ومعنوی را بعهده‌خواهیم گرفت و در تمامی‌کارها رفتارمان مثل رفتار وزرای دولت مشروطه خواهد شد . فعلا اتحاد نامه ای راکه در حضور اعلیحضرت شهریاری نوشته و یازده نفر که هشت نفرآن وزیر ومسئولند مهرکرده‌ایم دراینجا قرائت می‌کنم مسبوق باشید ...»

سپس نوشته‌ای را بیرون آورد که وزیران در آن، « بشرف و ناموس خود » سوگند خورده و خدا راگواه‌گرفته بودندکه از آن پس همیشه با مجلس همراه بوده و « ریشه اختلال » را ازکشور بکنند و مال و داراك در این راه دریغ ندارند . شاه نیزدر کنار نوشته بود :

چنانکه در متن نوشته و مهرکرده‌اید بروید و متحداً و متفقاً اسباب سعادت دولت و ملت را فراهم‌آورید .



پ ۷٤

حاجی رحیم آقا باکوچی

این سخنان باآن نوشته‌نه‌چیزی بودکه در شنوندگان نهناید و آنان را دلگرم نگردانند . با اینهمه برخی نمایندگان بدگمانی نموده میگفتند : « دربار تاکنون چند بار ما را فریب داده و میترسیم این بار مانند آنهاباشد» ، حاجی‌مخبرالسلطنه بازگفتار درازی راند و دلگرمی‌ها داد وچنین‌گفت : « آنروز اعلیحضرت شهریاری راضی نبود و همه روز در صدداخلال این امرمقدس‌کارمیفرمود . ولی این مرد را خداوند فرستاده . اعلیحضرت شهریاری خواست بخیال اینکه بیاید و کاری بکند . ولی او آمد و خاطر خطیر همایونی را خالی کرد و از شبهه و خیال ناهمراهی بیرون آورد . از امروز شاه خود را حاضرکرده باتفاق مجلس کارکند و انشاءالله آثارش را هم خواهید دید . . .» این سخنان همه را خاموش گردانید . همانا زیرکی وچرب زبانی اتابك حاجی مخبرالسلطنه را هم فریفته بوده .

روزشنبه اتابك با هفت وزیر بمجلس درآمدند . نخست اتابك با آن زبان نرم و

فریبـای خـود بگفتاری پرداخت در این زمینه ، شاه بواروونهٔ آنچه کـه پنداشته شده ، باکنستیتسیون یا مشروطه همراه است . ما وزیران نیز همگی با هم پیمان نهاده‌ایم‌که با مجلس و توده همراهی نماییم وکارها را ازپیش بریم . بهنگامیکه من بتهران رسیدم شاه از من درباره مشروطه کشورهای اروپا پرسید . گفتم باید دولت و توده همدست باشند تا کارها ازپیش رود .

سپس گفت : « تمام دول امروزه منتظرندکه ما چه خواهیم کرد . تمام روزنامهای فرنگستان تاکنون در هرماهی یك خبراز ایران نمینوشتند ، ولی حالا هر روزه یکستون ازاحوالات امروزه‌ما مینویسند. حال‌که اعلیحضرت همایونی بمیل مبارك‌ساعی درپیشرفت این اساس میباشند دیگر جای مسامحه و درنگ نیست وسزاوارنخواهد بودکه بجد وجهد اقدام درامورات نشود» .

مجلسیان سست‌نهادانه سپاس‌گزاردند . سپس اتابك وزیران ـرا بشناسیدن‌که همان هفت وزیرپیش می‌بودند وتنها وزیرافخم در میان نمیبود .

بدینسان مجلس بپایان رسید و اتابك سررشته‌دار کارهای ایران‌گردید . باتلگراف سررشته داری او و هواخواهیکه بمشروطه و مجلس مینمود ، و نیکی‌که خـواستی‌کـرد ، بهمه جا آگاهی داده شد . ولی در تبریز و دیگر شهرها این رویه‌کاری او را کمتر باور میکردند . من خود داستانی بیاد میدارم ، و آن اینکه همان هنگام روزی‌درتبریز‌بحیاط انجمن رفتم . چنانکه همیشه بودی‌گروهی را درآنجا ایستاده دیدم و یکی از مجاهدان قفقازی (که سپس‌شناخته‌ام مشهدی اسماعیل میابی بوده) دم پنجره تالار ایستاده بآنـان سخن میراند . چون‌گوش دادم اتابك و آمدن او را یاد میکرد و چنین میگفت : « ایـن وزیرکهنه‌کاریست آمده میباید ازو بیم داریم» . سپس داستانی‌گفت کـه صرافـی میمونی میداشت‌که او را بنگهبانی دکانش‌گزاشتی و خود پی‌کار رفتی . روزی بازصراف‌پی‌کاری رفته بود . جیب بری بجلو دکان رسید . چون میمون و پولها را دید خواست نیرنگی زند و پولها را برباید ، و چون میدانست میمون ادا باز است وهرکاریکه یکی دربرابرش‌کند او نیزکند باوی ببازی پرداخت . گاهی دهانش‌راکج‌کرد وگاهی دستش را بلندگردانید و پیاپی بازیهایی نمود . هرچه این میکرد میمون نیزمیکرد . سرانجام جیب‌بر دو دست بروی چشمهای خودگزاشت وچون میمون نیزچنین‌کرد فرصت نداد ویکمشت‌پولی‌برداشته بگریخت . میمون چون چشم بازکرد اورا وپولها را رفته دید ، و در ایـن میان صراف بازگشت وچون چگونگی را دانست چند چوبی بمیمون زد. میمون از آن هنگام آزموده گردید و ازآن پس ، هرزمان‌که جیب بر را دیدی با دو دست چشمهای خـود را هرچـه گشاده ترگردانیدی . از این داستان نتیجه‌گرفته میگفت ، «کنون ما نیزمیبایدچشمهای خود را هرچه‌گشاده‌ترگردانیم» .

اما کـارهای اتابك ، آن را در گفتـار جداگانه خواهیم نوشت . زمان او یك

روزگار جدایی در تاریخ مشروطه است . زیرا گذشته از اتابك و نیرنگهای استادانـه او که گرفتاریهـای نوینی برای مجلس و آزادیخواهان پـدید آورد و نزدیك بـود دست همه را برتابد و دستگاه را از میان بردارد ، از اینهنگـام خـود جنبش آزادی بحال دیگرمیافتاد.

یك توده که در جنبش میباشد دیگرگونیهای پیاپی اورا رو دهد . در این‌هنگام‌که نه ماه بیشتر از آغاز مشروطه میگذشت دیگرگونی‌های پیاپـی در توده رو داده و کنون هم درکار رو دادن میبود . زیرا چنانکه دیدیم از یکسو شور و سهش آغاز جنبش از نیرو افتاده و از این زمان رخنه ها در تیپ آزادیخواهان پیدا میشد ، و از یکسو با ملایان‌و توانگران جای‌سازش نمانده وجدایی‌آغازمیگردید.

اینها رویهمرفته یکدور نوی را در تاریخ مشروطه پدید میآورد که ما در گفتار دیگری ازآن سخن خواهیم راند .



گفتار پنجم

جستجویی از حال مردم

در این گفتار سخن رانده میشود از اندازه
هنایش جنبش مشروطه در شهرهای ایران
واز دبستانها وروزنامه هایی که درماههای
نخست جنبش بنیادیافت .

یکی از کمیهای جنبش مشروطه

تا اینجا پیش‌آمدهای نه ماهه جنبش مشروطه را پیاپی نوشتیم . لیکن دراینجا (درپایان بخش) باید رشته تاریخ رابریده و از پیشرفت باز ایستاده برخی چیز هایی راکه نگفته‌ایـم بگوییم و جستجویی هم ازحال مردم‌کنیم .

چنانکه دیدیم جنبش مشروطه خواهی را درایران، دسته اندکی پدیدآوردند وتوده انبوه معنی مشروطه را نمیدانستند وپیداست‌که خواهان‌آن نمیبودند . ازآنسوی پیشروان هم بچند تیره می‌بودند : یك تیره نواندیشان‌که اروپا را دیده یاشنیده وخود یك مشروطه اروپایی میخواستند وپیداست‌که اندازه آگاهی اینان از اروپا واز معنی مشروطه وقانون یکسان نمیبود و بسیاری جز آگاهیهایی سر سری نمیداشتند . یك تیره بزرگتر دیگری ملایان میبودند که پیشگامی را هم اینان بگردن گرفتند . اینان هم بدو دسته میبودند : یك دسته‌که شادروانان بهبهانی و طباطبایی وهمراهان ایشان و آخوند خراسانی و حاجی تهرانی و حاجی شیخ مازندرانی و همراهان اینان بودند ، چون بکشور دلبستگی می‌داشتند وآن را در دست دربار خودکامه قاجاری رو بنابودی می‌دیدند ، برای جلوگیری از آن ، مشروطه و مجلس شوری را در بایست میشماردند ، و در همانحـال معنی مشروطه را چنانکه سپس دیدند و دانستند نمیدانستند ، و آن را بدانسان که در اروپا بود نمیطلبیدند ، و خود ازکشور داری وچگونگی پیشرفت توده و اینگونه اندیشه ها بسیار دور میبودند . یکدسته دیگری معنی مشروطه راهیچ ندانسته و بکشورتوده وهم دلبستگی نمیداشتند و درآمدنشان بمشروطه خواهی بآرزوی رواج « شریعت » و پیشرفت دستگاه خودشان میبود ، وخواهیم دیدکه اینان سپس عنوان «مشروعه» را بمیان‌آوردند ، و دیر یا زود ازمیان مشروطه خواهان بکنار رفتند .

این حال پیشروان بود . انبوه مردم بیکبار ازمشروطه ومعنی‌آن ناآگاه می‌بودند



پ ۷۵

این پیکره در سال ۱۲۸۸ (۱۳۲۷) (گویا در یك مهمانی) برداشته شده وچون چند تنیاز آزادیخواهان را نشان میدهد در اینجا آورده شده

از رده یکم ـ از دست راست) ، دوم میرزا اسمعیل نوبری ، سوم شیخ محمد خیابانی ، چهارم میرزا محمدعلی سلطان الادباء ، ششم حاجی شیخ علیاکبر آقا اهرابی است .

از رده دوم ـ چهارم حاجی محمد علی بادامچی است .

و تنها بنام پیروی ازپیشروان بجوش وتکان برخاستند .

این بود در آغاز جنبش کسانی میبایست که بمردم راهنما و آموزگار باشند و معنی زندگانی توده‌ای وکشور ، و چگونگی پیشرفت را بدانسان که در میان اروپاییان میبود بهمگی یاد دهند وآنان را بکارهای سودمندی وادارند.

از پیشروان مشروطه نبایستی چشم‌داشت که مردم را از همه گرفتاریها (ازپراکندگی کیشها و اندیشه ها و از آلودگی خوی‌ها) بپیرایند . این کار از دست آنان برنیامدی ،و اگر بچنین کاری برنخاسته‌اند جای افسوس نیست . جای افسوس آنست که با آن تکانیکه بنام آزادی خواهی بمردم داده بودند باری در این زمینه بآنان آموزگاری ننمودند. معنی درست مشروطه و مجلس و قانون را بآنان نفهمانیدند ، و یکراهی برای کوشش بـرای ایشان باز نکردند ، ویك آرمانی بایشان نشان ندادند .

در این نه ماه آغاز جنبش زمینه آماده‌ای برای اینکار درمیان میبود . در این‌چند ماه اگر راهنمایانی بدینسان در تهران که پایتخت کشور و بودنگـاه دارالشوری میبود ، پیدا شدندی و باگفتن و نوشتن آموزاکهای دربایست را بمردم آموختندی، آینده جنبش جزآن گردیدی که گردید و ما نیز خواهیم نوشت .

آن شور و سهش که در مردم پدید آمده بود اگر با آگاهیهای سودمندی دربـارهٔ زندگانی توده‌ای وکشور داری و این زمینه‌ها توأم گردیدی بزودی خـاموشی نیافتی و با يك فریبکاریهایی از ملایان ودیگران ،کینه با مشروطه وآزادی جای‌آنها رانگرفتی .

نبودن چنین‌راهنمایانی نه تنهاکشور را ازپیشرفت بیبهره گردانید خود زیانهایی نیز پدید آورد ودربسیار جاها بجنبش جامهٔ هیاهو وآشوب پوشانید .

کاریکه دو سید وهمدستان ایشان‌کردند بسیار ارجدار میبود وباید همیشه درتاریخ نامهای آنان ببزرگی برده شود . ولی ایشان میبایست درپی آن‌کار در اندیشه راه بردن مردم باشند ، و این شگفت است که نبودند ، و همان داده شدن فرمان مشروطه و بازشدن دارالشوری ونوشته شدن قانون اساسی را بس دانسته وبکار دیگری نیازندیدند .

این خود لغزشی از ایشان بود . ایشان مردم را شورانیدند و بپا برانگیختندولی راهی برای پیش رفتن وکوشیدن ننمودند ، و این کار نتیجه آنرا دادکه تا دیرگاهی در همه جا رشته در دست ملایان و روضه خوانان میبود ، و اینان بدلخواه خـود مشروطه را همان رواج « شریعت» میزندپدند ، و ازقرآن و « احادیث » دلیلها یاد میکـردند ، و در نشستهای خود همیشه روضه میخوانانیدند ، و انبوه مردم جنبش را جز برای همین نمی‌دانستند . داستان حاجی شیخ فضل‌الله نوری وپیشنهادهای اورا بمجلس ، خواهیم آورد .

تا دیری مردم گیج این‌کارها میبودند . شوریده و برای‌کوشش آماده گردیده ولـی با اینها میگذرانندند . سپس کم‌کم اندیشه های دیگری پـراکنده گردید . آنـدسته از پیشروان که مشروطـه را بمعنی اروپاییش میخواستند گاهی گفتار از « میهن دوستی »و

جانفشانی راندند ، و زمانی نام‌کارخانه وماشین بمیان آوردند ، و هنگامی سخن ازآبادی کشور وکشیدن راه‌آهن ومانند اینها گفتند .

درنتیجهٔ اینها مردم دو دل گردیدند وکم‌کم جدایی میانه دورشته اندیشه پدیدآمد، وچون ملایان سود خود را در همراهی با مشروطه نمیدیدند و خود میبایست جدا گردنـد یکدسته بزرگی با ایشان رفتند ، و ایندسته‌که پایدار ماندند باز راهی برای کـوشش و پیشرفت در جلو خود نیافتند و باز سرگردان ماندند .این دسته نواندیشان‌نیزمردم‌راراه بردن نتوانستند .

اینان بمردم میگفتند . « باید میهن خود را دوست داریم ، باید درراه‌آن‌جانفشانی کنیم ، باید با یکدیگر همدست شویم ، باید دانش‌آموزیم ...» اینها را میگفتند و مردم را بتکان میآوردند ، بی‌آنکه معنی درست میهن‌دوستی وجانفشانی وهمدستی‌را یاد دهند، و بی‌آنکه راه اینهـا را باز نمایند . بخود مردم وامیگزاردندکه معنی اینها را بدانندو راهش را بشناسند ، و آنان هرکسی بدلخواه و فهم خود معنایی بآنها می‌داد و از روی هوس بکارهایی برمیخاست .

انبوهی از آزادیخواهان بایایی‌برای خود ، جز بدگویی از محمد علیمیرزا وگله وناله از خود کامگی نمیشناختند ، و هرکس هرچه بد گویی بیشتر میکرد و از پرده‌دری هم باز نمی‌ایستاد این را نشان بیشی آزادیخواهی خـود میپنداشت . بسیاری از ایشان «همدستی» را جز فراهم نشستن و انجمن برپاگردانیدن نمیدانستند . آنهمه نام«میهن» برده میشد از هزار تن یکی معنای درست آنرا نمیدانست و انبوه ایشان‌میهن‌را سرزمین و کوه و بیابان شمارده و بنام میهن دوستی شعرها درستایش آب و هوای آن‌میسرودنـد و دلبستگیهای گزافه‌آمیز شاعرانه نشان میدادند .

چندگونگی در میان شهرها

یـکی از نتیجه های شگفت ایـن بیراهی ، جدایی وچند تیرگی بودکه ناگزیر در میان شهرها پدید میآمد ، زیرا چون راهیکه همگی‌آن را پیمایندنمیبود، وچنانکه گفتیم مردم‌راشورانیده وناـ آسوده گردانیده و بخودشان واگزارده بودندکه‌کوششهایی‌کنند ، خواه ناخواه اندازه فهم و آگاهی خودآنها، و سستی و استواری‌خویها ، وبودن و نبودن پیشروانی ، درپدید آوردن حال هرشهری کارگر افتاد و جنبش وکوشش در هـرکدام از آنها رنگ ورویه دیگری بخود میگرفت .

مثلا در تبریز چون اندیشه ها بلندتر، وآگاهی از معنی مشروطه و قـانون بیشتر وخویها استوارتر میبود ، واز اینسوپیشروان دلسوز وکوشنده پا درمیان مـی‌داشتند ، در نتیجهٔ اینها جنبش وکوشش پایه استواری یافت ، و بیك رشته‌کارهای ارجدار و سودمندی از پدید آوردن دسته مجاهدان وبنیاد نهادن دبستانهاو مانند اینها پرداخته شد،وچنانکه دیدیم ، در آن نه ماه تبریز چند بار با خودکامگی نبردکرد و درهمگـی فیروز درآمد.

درتبریز هرچیزرا بمعنی درست خود می‌فهمیدند و هرکاری را دلسوزانه پیش می‌بردند . خرده‌گرفتن این شهربقانون اساسی ، برخاستن‌آن بشمردن‌کمیهای قانون ، وایستادگیش برای پیشرفت خواست خود که یادکردیم بهترین نمونه از نیك فهمی و کوشش دلسوزانه تبریزیان می‌باشد .

چنانکه گفته‌ایم دراین شهر یك کمی پیدا نشدن علمایی همپای دو سید بود . نیز چنانکه‌دیدیم ملایان‌بزرگ‌اینجا بیشتراز‌دیگران، ازمشروطه‌روگردانیدند وجزازثقة‌الاسلام بازمانده همگی بدشمنی‌برخاستند. تبریز اگربهمه چیزنازد باین نتواند نازید . چیزیکه هست در اینجا ازملایان‌کوچك (ازپیشنمازان وواعظان) دسته بیشتری باآزادی همراهی نمودند و تاپایان پایدار ماندند ، و برخی از اینان جانفشانیهای بزرگی کرده و بنام شدند .

گذشته ازآنانکه یادکرده‌ایم میباید دراینجا نامهای حاجی سید المحققین و شیخ ـ سلیمان میرزا اسماعیل نوبری وشیخ محمد خیابانی وضیاء العلماء وملاحمزه وملاغفار را بریم . اینان همگی درمشروطه خواهی پایدار ماندند .

حاجی‌سیدالمحققین پسر نظام‌العلماء وخود درنجف درس خوانده واز شماره مجتهدان میبود . شیخ سلیمان پیشنمازکوی چوست دوزان وخود پیر مرد غیرتمندی می‌بود . نوبری وخیابانی تازه بملایی رسیده بودند ، ضیاء العلماء از یك خاندان توانگر وخود جوان ـ دانشمندی میبودکه گذشته ازدرسهای ملایی بزبان های اروپایی نیزمی‌پرداخت . ملاحمزه ازروضه خوانان واز سر دستگان‌کوی خیابان بشمار میرفت و درآن‌کوی هواداران بسیار میداشت . ملاغفارهم روضه خوان میبود .

ازشهرهای‌آذربایجان خوی وسلماس وارومی ، هریکی باندازه خود پیروی ازتبریز نمودند وجنبش درآنها ریشه دوانید . درخوی‌گذشته ازآزادیخواهان خودآنجاکه ازروی دلبستگی بکشور وتوده می‌کوشیدند میرزا جعفر زنجانی باچند تن مجاهد ازقفقاز بآنجا آمده وبپدیدآوردن دسته مجاهد می‌کوشید . در سلماس انجمن برپاشده و حاجی پیشنماز رییس‌آن وسررشته دارکارها میبود ونیك می‌کوشید . یکی ازآزادیخواهان آنجا شادروان میرزا سعید بود که‌گاهی در استانبول و گاهی در تبریز وگاهی در سلماس میزیست و ـ جوانی سراپا غیرت و مردانگی می‌بود . در ارومی گذشته از دیگران شادروان میرزا ـ محمود سلماسی که یکی از علمای بنام می‌بود بکوشش می‌پرداخت و مشهدی باقرخان که ازقفقاز آمده بود بهمدستی او به پدید آوردن مجاهدان می‌کوشید . با همه گرفتاریهای مرزی‌که یاد خواهیم‌کرد پیشرفت جنبش دراینجا براه خود می‌بود .

امامراغه واردبیل و دیگر جاها درنیمه‌راه ماندند وپیروی نتوانستند . ماکوکه آن هیاهو و گزافگوییها می‌نمود هیچ کاری نتوانست و خواهیم دید که پایان آن خود ـ نماییها چه شد .

ازشهر های دیگر، رشت و انزلی وقزوین به تبریز نزدیك بود . در رشت در آغاز پیش‌آمد آشفتگیهایی پیدا شد . ولی‌زود از میان رفت و درآنجا نیزجنبش وکوشش براه خودافتاد وماخواهیم دیدکه‌درپیش‌آمدهای آینده، گیلان همیشه همدست آذربایجان میباشد . از قزوین شور وخروش بسیاری دیده نمی‌شد . ولی‌از پیش آمد های آینده خواهیم دیدکه جنبش درآنجا هم براه خود بوده .



پ ۷٦

ملاحمزه خیابانی

امااز‌اینسوی در تهران ودیگر شهرها جنبش گونه دیگری پیداکرده ، و درسایه سستی خویها و کمی آگاهیها و نبودن پیشروان‌دلسوز، بجای کوشش ، همه خود ــ نمایی‌ویاآشوبکاری‌از مردم‌دیده‌میشد. تهران با آنکه پیش افتاد و جنبش را پدیدآورد ، خود آن را پروردن نتوانست . تهرانیها از سست خویی همه بنمایش میپرداختند وجنبش در اینجا بیش ازهمه ، خود نمایی ورویه کاری می‌بود .

درآغاز جنبش‌که تازه فرمان مشروطه داده شده بود در اینجا شبنامه نویسی رواج بی‌اندازه میداشت که صدها کسان بآن میپرداختند وآنچه ازخشك وتر میدانستند بروی کاغذآورده پراکنده میساختند. بسیاری ازایشان به‌پیشگامان جنبش از دوسید ودیگران رشك برده نکوهشها می‌نوشتند ویا بایشان راهنمایی می‌کردند . مشروطـه کـه یك چیز

تازه‌ای بود از اروپا رسیده ، و هر کسی میبایست در پی یاد گرفتن و دانستن معنی آن باشد ، اینان بجای آن ، همه یاد میدادند و هر کسی از پیش خود معنی دیگری بمشروطه‌و قانون میداد ودر پیرامن آن سخن میراند ، واین یکی از کارهای شگفت می‌بود .

سپس کم‌کم شبنامه نویسی از میان رفت و این بـار نوبت به انجمن سازی رسید ، نخست انجمنهایی ، این‌کس و آن‌کس ، بنام «امر بمعروف» بنیاد میکردند . یك انجمن حاجی سید محمدعلی همت‌آبادی بنیاد نهاد . دیگری میرزا عبدالرحیم الهی پدید آورد . همچنین دیگران‌انجمن هایی ساختند . انجمن‌همت‌آبادی برای آن‌بود که اگر باده‌خواری یا ریش تراشیده ای دیدند با او «امر بمعروف» کنند کار بجایی رسید که در دارالشوری گفتگو از این انجمنهـا بمیان آمد و از مجلس دستور داده شد کـه انجمن همت آبـادی بسته شود .

سپس‌انجمنهایی‌بگونه دیگری‌پدید آمدن‌گرفت . انجمن‌شیرازیان ، انجمن‌قاجاریه، انجمن عراق‌عجم ، انجمن فاطمیه ودیگر از اینگونه‌که هر گروهی برای خود انجمنی‌برپا میساخت مشروطه که برای ستـردن اینگونه جداییها و دسته بندیها میبود اینان همانـرا دستاویز گرفته دسته بندی میکردند . شگفت تر آنکه‌این‌گونه انجمنها که پدیدمیاوردند آنرا یك‌کار بزرگـی میشمـاردند و یك «لایحه» درازی نوشته برای مجلس میفرستادند که «ما چنین‌اتحاد واتفاق کرده‌ایم وچنان خواهیم کوشید . . .»وگاهی همچنین «لایحه» ـ ای‌در مجلس خوانده میشد «نشستی بر پـا کردن وده تن وبیست تـن گردهم نشستن و بگفتگوهای پراکنده‌ای پرداختن» را یگانگی وهمدستی می‌شناختند .

تفنگ خریدن ومشق سربازی کردن چون کار سختی میبود در اینجـا پیش نرفت . نه مردم بآن ارج گزاردند ونه پیشروان بآن واداشتند . ولی بجای آن آگاهی دریکی از انجمنها ده یابیست تن تفنگهای کهنه ای از اینجا وازآنجا پیداکرده وبدوش‌انداخته‌و بهرده می‌ایستادند و پیکره از خود برمیداشتند و خود را از این خود نمـایی نیز بی ـ بهره نمیگزاردند .

این بود حال تهران . اما در شهر های دیگر بیش از همه کشاکش و غوغامیرفت ، ویك چیزی که تازه رواج یافته و توگفتنی مردم آنرااز بایای مشروطه خواهی‌میشماردند گرد آمدن در تلگراف خانه وبتهران و دارالشوری ودیگر جاها پیاپی تلگراف کـردن بود . کاربجایی رسید که دارالشوری از این رفتار مردم آزردگی نشان داد و بـارها در مجلس این سخن بمیان آمد .

در یکی از روزنامه های تهران (۱) درآن روز ها ، تکه ای در باره‌اسپهان‌نوشته که‌چون نمونه نیکی از نمایشهای بیهوده برخی شهرها ونشان هوسبازی ملایان میباشد آن را دراینجا می‌آوریم . چنین مینویسد :

۱ ـ روزنامه «بلدیه» .

« چند روز قبل جناب آقای ثقة‌الاسلام و جناب آقای حاجی آقا نورالله تشریف‌برده بودند درسده بجهت تمشیت مجلس آنجا . شخصی از آقایان محترم آنجـا خواب دیده بود حضرت حجت عجل‌الله تعالی فرجه راکه خلاصه جواب اینست که حضرت بآن آقا فرموده بودند فرزند بگو بمردم مجلس‌مشروطه را یاری‌کنید . بهر حال اقا خواب خود را بمردم سده فرموده بودند از قرار مذکور هفت صد نفر از جوانهای رشید سده اسم خود را به ثبت داده اندکه لباس مخصوصی بپوشند بـا نشان مجلس ، سربـازهای فدایی مجلس بوده باشند وفعلا در تهیه نشان ساختن هستند ونیزاز قرار مذکور روی‌نشانهای آنها نوشته‌است «سرباز فدوی مجلس مقدس» و هر پنجاه نفر یك رییس بـرای خود معین نموده‌اند و روی نشان رییس آنها این شعر نوشته شده .

فدای مجلس ملی وحکم نورالله　　　　اقول اشهد ان لا اله الا الله .

فزونی دبستانها می‌باید دراینجا چندسخنی هم‌از دبستانها وروزنامه ها نویسیم. گفته‌ایم ازکارهای اروپایی ، این دو پیش ازمشروطه ، بایران رسیده و رواج یافته بود ، و پیداست که پس از مشروطه رواج آنها بیشتر گردید .

بدبستانها مردم بیشتر رو آوردند ، و از اینهنگام بود که گفتگو از درس‌خواندن دختران وباز شدن دبستانها برای آنها نیز بزبانها افتاد ، وچون هنوز دو تیرگی بمیان نیفتاده وشور مشروطه خواهی زور آور میبود کمتر کسی دشمنی میبارست .

گذشته از شهرهای بزرگ ، در شهرهـای کوچك از مراغه ومرند و مانند آنهـا ، دبستانها بر پا گردید . درقاین که یك آبادی کوچك و دور افتاده‌ایست شوکت الملك حکمران آنجا دبستان آبرومندی بنیاد نهاد وآموزگاران ازتهران خواست .

در تبریز در این باره هم شور بسیاری بر خاسته و سران آزادی یکی از کوششها که بخود بایا میشماردند بنیاد گزاردن دبستانها میبود . ازپیش از مشروطه در اینجا جز دویا سه دبستان باز نمانده و آنها نیز رونقی نمیداشت ، وبا آنکه بدبستان یك تبریزی رواج داده بود تبریز را بهره کمی از آن میبود . پس ازمشروطه بفزونی‌آنهاکوشیدند . دربیشتر کویها ده یا دوازده تن از شناختگان و توانگران دست بهم میدادند و سرمـایه ای ازخودشان و ازدیگران گردآورده ودبستانی برای‌آن بنیاد می‌نهادندکه‌ماهانهٔ‌آموزگاران و دیگر دررفت هارا میپرداختند واز هرباره نگهداری و راهبری مینمودند . از اینگونه دبستانها بسیار بنیاد یافت ودر هریکی شاگردان فراوان گردآمدند .

چنانکه گفته‌ایم مردم از سادگی ارج بیش از اندازه بآنها داده وامید های بیجا بدرس خواندن جوانان میبستند . در اینجا هم در پایان سال ، در هر دبستانی جشن با ـ شکوهی میگرفتند که انبوهی از پیشروان آزادی و سران اداره ها و دیگـران را می ـ خواندند ، وپس از نمایشهایی از سرود و موزیك و سخنگویی مانند اینها ، پولهایی بنام



پ ۷۷
این پیکره که‌در سال ۱۲۸۶ (۱۳۲۵) برداشته شده نشان میدهد سید حسن شریفزاده ومشیر صنایع وحاجی علی دوافروش را بایکدسته ازشاگردان بزرگ‌دبستانها که هریکی روزنامه‌ای بدست گرفته‌اند.

«اعانه» از باشندگان میگرفتند.

مردم بدلخواه و شادی پول میدادند، وچه بسا در یک‌جشن دررفت یکساله دبستان گرد می‌آمد. روزی در نشستی من نیز بودم. ودر یکساعت هزارو دویست تومان پول پرداخته شد.

باید یک نمونه ای از دلبستگی مردم به نیکی توده وپیشرفت کشور این پول دادن

را گرفت . در تبریز بسیاری از توانگران، بویژه بازرگانان توگفتی‌خود راوامدار می‌شماردند که با دبستان و اینگـونه بنیاد ها همدستی نمـایند و خود پیشدستی کرده پول می پرداختند .

یکی از کسانیکه در اینگونه دهشها همیشه پیشگام بودی و میبـاید در اینجا یادش کنیم شادروان حاجی شیخ علی‌اکبر اهرابی است . این نیکـمرد که خود از فهم وخرد و آگاهی بهرهٔ شایانی می‌داشت کمتر جای پول دادن بودی که درآن همراهی ننمودی .

ما در این تاریخ بارها یاد بازرگـانان آذربایجان کرده ایـم . اینان در پیشرفت مشروطه بیش از دیگران کار میکردند . زیرا هم با پول و هم با کوشش و جـانفشانی در آن پا میداشتند .

در آن روز های آزمایش کسانی از اینان توانایی بسیاری از خود نشان میدادند . بدینسان‌که در نشست ها و سکالش ها بوده و با اندیشه همراهی مینمودند ، و چون نیـاز میافتاد پول پرداختن دریغ نمیداشتند ، و اگر سختی پیش میآمد دربستن بازار وشتافتن بانجمن بدیگران پیشی میجستند ، وبا این همراهیهای خود بمجاهدان و دیگران دلداده بپافشاری آنان می‌افزودند . گذشته ازکسانیکه یادکرده ایم میباید دراینجا نام‌شادروان حاجی محمد بالارا بریم . اینمرد برادر آقا شیخ سلیمان و خود بازرگان بنامی میبود که بافرزندان وخویشانش همگـی از آزادیخواهان شمرده می‌شدند ، و خواهیم دید که چـه زیانهایی از این راه بردند .

روزنامه های تبریز

اما روزنامه نویسی ، آن نیز پس از مشروطه بالا رفت وبرخی روزنامه‌های‌آبرومندی پیداشدند،ومادراینجاتنهابروزنامه‌هایی که در نه‌ماه‌نخست پیداشدند می‌پردازیم ، و از تبریزوتهران‌از هریکی جداگانه سخن میرانیم .

چنانکه گفتیم پس از داده شدن مشروطه ، نخستین روزنامه در تبریز پدید آمد . کوشندگان تبریز که‌انجمن‌را بر پا کردند ، برای نوشتن کارهای آن نیزروزنامه‌ای‌پدید آوردندکه تا دیری «روزنامه ملی» نامیده میشدو سپس نـام«روزنامه انجمن» پیدا کرد .

این نامه را میرزا علی‌اکبر خان(از خانوادهٔ وکیلی) مینوشت وباآنکه جز بکارهای انجمن وپیش آمدهای آذربایجان نمیپرداخت ، وخودبازبان ساده نوشته شده وبروی سنگ چاپ میبافت ، یکی‌از سودمند ترین روزنامه های آن زمانست ، و ما دراین تاریخ بسیاری از آگاهیهای خود را ازآن برداشته ایم .

بسادگی این روزنامه و پاکدرونی نویسندهٔ آن ، گواه این بس‌که چون مجتهد و برخی ازنمایندگان‌انجمن ایالتی، از مشروطه روگردانیدند ودر آن میان‌داستان‌قراچمن پیش‌آمد ، وچنانکه نوشتیم این نمایندگان بمجتهد هوا داری مینمودند وچنین میخواستند که پیش‌آمد راکوچك گیرند و بعنوان آنکه چهار تن فرستاده بفرستیم تا داستان را در

خود قراچمن بازجویندپرده بروی‌آن می‌کشیدند ، وبمیرزا علی اکبرخان نیزدستوردادند که به‌پرده‌کشی‌کوشد . اوناگزیر شد بدستور آنان رفتار کرده ولی از آنسوی آزردگی خود را پوشیده نداشته و در یکی از شماره هاگفتاری عنوان‌کرده بدینسان : « ای قلم تاکی در قید سلاسل و اغلال مقید ، و تاکی زبان مبارکت با مهر ستمکاری مختوم خواهد بود ؟!» سپس‌که آزادیخواهان در برابر مجتهد و آن دسته نمایندگان ایستادگی نمودند وفیروزگردیدند ، ازاین نیز ببازخواست پرداختند ، واین خود آن را با سادگی چنین می‌نویسد :

«بعد این بنده مدیر جریده انجمن رابمقام محاکمه وبسؤال آورده گفتند ما شما را از طرف عموم معین‌کرده دراین اداره وانجمن گزاشته‌ایم‌که ما وقع ... را بدون مداهنه وملاحظه و پرده پوشی در جریده درج نمایید تا ما همه روزه از اتفاقات مستحضر شده مفسد ومغرض راشناخته ازحرکات ظالم و خاین خبردار شویم نه اینکه پشت و روی‌کاغذ را با حضرت مستطاب و جناب مستطاب و القاب بیمصرف موهومی پرکرده و بحرکات ظالمانه ظلام و مستبدین و محتکرین پرده پوشی نمایید ـ این بنده هم ناچار شده بعض اسناد و نسخ باطل شده را ارائه نموده گفتم بجهت همین ملاحظه و تقید بودکه هرروز از این خدمت استعفامینمودم ومیدیدم درصورتیکه مستبدین جناب آقا شیخ‌سلیم‌ودیگران را با آنهمه زحمات وخدمات‌که دراین امر مقدس متحمل شده‌اند بیك اشاره چشم اخراج وتبعید مینمایند ورسیدگی واحقاق حق نمیشود و اعلانات مکرر در تقید جراید و شکایت از قلم در جریده درج شده کسی نمیپرسد از محاکمه امروز وحشت داشتم ودر سلاسل تهدید واستبداد مقید بودم ... فرمودند شما محقق بوده‌اید (عفی‌الله عماسلف) .

ولی بعد ازاین اگر در مأموریت خودتان سرمویی تخلف و ملاحظه و مداهنه داشته وپرده پوشی ازحرکات فردی ازافراد نمایید دیگر معفونبوده مؤاخذه خواهید شد».

یك روزنامه آبرومند دیگری درتبریز درهمان روزها روزنامه « آذربایجان » بود که همچون « ملانصرالدین » قفقازبا زبان شوخی آمیز نوشته میشد و نگاره های شوخی آمیز (کاریکاتور) میداشت میتوان‌گفت که پس از ملانصرالدین بهترین روزنامه از آنگونه بوده .

این نامه را حاجی میرزا آقای بلوری‌که یکی از بازرگانان آزادیخواه تبریز میبود بنیاد نهاده و نوشتن آنرا میرزا علیقلی صفروف‌که نامش برده‌ایم بگردن میداشت محمد علیمیرزا در زمان ولیعهدی خود چاپخانه‌ای در تبریز میداشت که چون میخواست بتهران رود آن را فروخت وحاجی میرزا آقا آن را خرید ، و این روزنامه‌که یکسال بیرون آمد در آن چاپخانه بچاپ میرسید ، وچنانکه از نگاره‌هایش پیداست یك نگارگر استادی هم داشته .

جز ازاینها روزنامه های دیگری ، بنامهای « امید » و « آزاد » و « اتحاد ملی » و



پ۷۸

ضیاء العلماء بادایی‌خودحاجی محمد قلیخان

مانند اینها ، نیز بیرون آمد . ولی هریکی پس از چند شماره ناپدید شد . میرزا سید حسینخان دارنـدهٔ « عدالت »که روزنامه‌اش تاپس از چند ماه ازآغاز مشروطه بیرون آمد روزنامه کوچکی بـه زبان ترکی بنام « آنادیلی » بیرون داد که آنهم زود از میان رفت .

اینها روزنامه های تبریز است . یك روزنامه آبرومند دیگری بنام « فریاد » در همان زمان در ارومی نوشته میشدکه دارندهٔ آن ، میرزا حبیب‌الله آقازاده و نویسنده‌اش میرزا محمود غنی‌زاده بودند .

ملانصرالدین و آذربایجان

چنانکه گفتیم روزنامه «آذربایجان» همان شیوه « ملانصرالدین » را میداشت ، و این بود با آن به همچشمیهای شوخی آمیزی بر میخاست وگاهی بشعر های آن پاسخ مینوشت . چنانکه چون میرزا علی اصغرخان اتابك بایران آمد و مجلس در باره او ستکاری ازخود نشان داد ملانصرالدین این‌را دستاویز گرفته شعرهایی (ازگفته صابر) ، در سرزنش ایرانیان ، و اینکه جنبش ایران جزیك چیز سرسری نیست ، بچاپ رسانید که برخی ازآن شعرها اینهاست :

هه دی گوروم نه اولدی بس — آی بالام ادعا لرگ ؟ !
دوتمش ایـدی یری گوگـی — ناله لـرگ نوا لـرگ
یـوقسا قانوبـدا عیبکی — بـوشلامیسان ادا لرگ ؟
شمدی حریف سوز همان — من دین اولدی اولمادی ؟

انجمن اهلنگ ، قـوچاق — سن دیمد گمی بـر تکی
ویـرمیه جاق رضـا گله — اولکه مزه اتابکی ؟ ! . .
نولدی که تیز بوشالدی بس — ایش گورن انجمنده کی ؟! .
کهنه قاپی همان دابان — من دین اولدی اولمادی ؟!

سپس چون اتابك‌کشته گردید آذربایجان این را عنوان‌گرفته پاسخی بترکی بآن شعرها نوشت‌که برخی ازآن اینهاست .

هه گوره سن یرنده در — بر به بر ادعـا مزی
گور نجه مستجاب ایدوب — تاری بزیم دعـا مزی
ویـردی کمـال لطفلـه — مطلب و مـدعا مـزی
ایمدی نجه اولدی ملاعمو — من دین اولدی اولمادی ؟

انجمن امـلنون دیـدون — غیرت و همتی گـرَگ
سن سایانی کناره قوی — گور نه لری سایار فلك
مـن دیمدیم اتـابکون — واردی باشندا بر کلك
ایمدی نجه اولدی ملاعمو — من دین اولدی اولمادی؟!

سـالمشیـدی تـزلـزله — جـانمی وا وطـن سسی
گلدی قولاغه ناگهان — قاصد خـوش سخن سسی
نالا دیلز اتـابـکی — باتدی بو نشئه دن سسی
ایمدی نجه اولدی ملاعمو — من دین اولدی اولمادی؟

«ملانصرالدین» دوباره باینها پاسخ نوشت‌که برخی شعرهای‌آن نیز آورده میشود :

لوغالا شوب آگورمه مش ! — چـوخدا بیله فـریلداما
تربیه سز اوشاق کیمی — بوش بوشنه هـریلداما

باش قولا غوگی دو زلیموب چوخدا باسوب گوریلداما
دینمه دانشمایات بالام ، سن دین اولمیوب هله
منتظم اولماش عمل رونق کار اولورمی یا؟!..
صبح طلوع ایتمه مش وقت نهار اولورمی یا؟!.
بر گل آچیلماق ایله ده فصل بهار اولورمی یا ؟!.
دینمه دانشمایات بالام! سن دین اولمیوب هله .
قتل ایله دگز اتابکی منکه بو امری دانمرم
وار گنه مین اتا بگز یوخسه عمللی قانمرم ؟ !
کهنه قاپی پوتیز لیکه تازه لشه اینانمرم
دینمه دانشمایات بالام ! سن دین اولمیوب هله .
گیرم اتابك اولدی ده توپ و تفنگز هانی ؟!
بحر عمیق حربده کشتی جنگز هانی
اسگی حمام در اسگی تاس پس یکی رنگکز هانی ؟ ! . .
دینمه دانشمایات بالام ! سن دین اولمیوب هله .
سویله مگا وزارت مالیه گز دوزلدی می ؟ ؛
یا ازون ال ازون پاپاغ قسالاشوب گودلدی می؟!
الکه گزه شمند و فر یول تا پابیلدی گلدی می ؟ ! .
دینمه دانشمایات بالام ! سن دین اولمیوب هله .

باز «آذربایجان» پاسخی دادکه چند شعر آن اینهاست :

گر اولالیم آخوش دماغ عازم کوی ملك ری
ممکن اولور می بویولی بردن ایدك تمام طی ؟ !
ترکی دیر یواش یواش لفظ عرب شوی شوی
سنده که یوخدی حوصله دینمه دانشما صبر ایله.
چو خلاری او لکه دن قراخ باخدی بزه هرلدادی
اسگی قاپی دابانی تك بر نفسه جرلدادی
دور زمانی کور مه دن فر فراتك فریلدادی
سنده که یوخدی حوصله دینمه دانشما صبر ایله.

این شعرهای « آذربایجان » در تبریز شناخته گردید وبزبانها افتاد که بچه ها در کوچه ها میخواندند و شعر های دیگری از اینگونه ، باز ساخته گردید . آنروز در آن روزگار شور وتکان این چیزها ارج میداشت .

روزنامه‌های تهران

اما در تهران ، نخستین روزنامه پس ازمشروطه روزنامه «مجلس» گردید . چنانکه گفته‌ایم « امتیاز » آن بنام آقا میرزا محسن ، وراهبردنش با دست میرزا محمد صادق طباطبایی بود ، و خود با کاغذ و حروف خوب چاپ میبافت و یکی از روزنامه های آبرومند شمرده میشد . در این روزنامه نیز گفتار ، بدانسان که روزنامه ها نویسند ، کمتر دیده میشدی ، ولی خود از سودمند ترین روزنامه‌ها میبود ، و ما از آن نیز آگاهی های بسیاری برداشته‌ایم .

یکی‌ازداستانهای این‌روزنامه آنست که چون گفته های نمایندگان را در مجلس ، می نوشتی نخست تا دیرگاهی نام هرنماینده راهم‌میبرد.. سپس گویا بخواهش خود نمایندگان نام بردن را کنار گزاشت و هر گفته ای را بنام « یکی از وکلا » می آورد . ولی مردم این را ایراد گرفتندواز تبریز ودیگر جاها نامه‌ها فرستادندکه ناگزیرشد بازبشیوه نخست خود بازگردد . این‌نمونه‌ای از دلبستگی مردم بگفتگوهای دارالشوری ، و از پروای ایشان به نیك وبد نمایندگان میباشد .



پ ۷۹

میرزا جهانگیر خان شیرازی

پس از « مجلس » روزنامه های دیگر فراوان پیدا شدند: وطن، ندای وطن ، کلید سیاسی ، کشکول ، تمدن ، ندای اسلام ، بلدیه ، صبح صادق ، حی علی‌الفلاح ، صراط‌المستقیم ، کوکب دری ، نوروز ، الجمال ، الجناب ، محاکمات ، ترقی ، فواید عامه ، حیات ، جام جم ، خرم عراق عجم ، زبان ملت ، آدمیت ، حلم آموز ، تدین ، اتحاد ، روح‌القدس ، مجله استبداد ، وبسیار ازاینگونه .

اینها آنهاست‌که درنه ماهه نخست و یا اندکی پس از آن بیرون آمد ، و پیداست که روزنامه های دیگری نیز در پی میبود؟ . شبنامه نویسی کهنه شده و از میان رفته ، و اینبار هوسها بروزنامه نویسی برگشته بود . میتوان گفت بهار و تابستان سال ۱۲۸۶

زمان فزونی این هوس میبود ودسته بزرگی دیوانه‌وار روبروزنامه نویسی‌آورده بودند .

همین‌کاریك نمونه دیگری ازحال مردم تهران ، واز اندازهٔ هنایش جنبش مشروطه درآن میباشد ، وما میتوانیم یکرسیدگی دیگری هم ازاین راه‌کنیم .

این روزنامه ها ، نویسندگان برخی از آنها را میشناسیم . نویسنده ندای وطن مجدالاسلام‌کرمانی بوده‌که نامش را در پیش برده‌ایم ، این مرد بدنام میبود و سپس بد نامتر گردید واز روزنامه‌اش هم ، باهمه آراستگی بیرون آن ، پیداست‌که جز برای نان خوردن نوشته نمیشده . نویسنده تمدن مدبرالممالك بوده ، و چنانکه از روزنامه هایش پیداست آگاهیهایی از حال اروپا وسیاست دولتهای بزرگ میداشته‌که درآنروز ارجدار میبوده . بااینهمه روزنامه‌اش سودمند نبوده ، وسپس هم یکی از هواداران ظل‌السلطان و ازکارکنان او بوده . عراق عجم را ادیب الممالك مینوشته‌که هنرش تنها سخن سازی بوده . تدین رافخرالاسلام مینوشت‌که یکی از آسوریان اورومی (زاییده شده در امریکا) بوده و سپس مسلمان‌گردیده و بتهران آمده و از پیرامونیان شادروان طباطبایی بشمار میرفته وبا دستور اوباکشیشان‌ودیگران بچخشهای دین وکیش میپرداخته ودرروزنامه‌اش نیز بیش از همه گفتگوهای‌کیشی را دنبال میکرده . نویسنده روح القدس سلطان‌العلمای خراسانی را سپس نیك خواهیم شناخت .

روزنامه‌های دیگر ، نویسندگان آنها را نمیشناسیم ویا درخورگفتگویی نیستند . بیشتراینها بیکبار بی‌سرمایه و خودکسانی میبودند که اگرکسی یکی از آنانرا دیدی و چنین پرسیدی : «اینکه میخواهی روزنامه برپاکنی آیا چه در آن خواهی نوشت ؟ ... » دیدی هیچ نیندیشده و خود نمیداندکه چه خواهد نوشت ! بلکه نمیداند روزنامه را بهر چه نویسند ، و همین اندازه که دیده دیگران بچنین کاری بر خاسته‌اند او نیز بهوس افتاده .

برخی ازاینها ازنامش پیداست‌که چه بوده . «حی‌علی‌الفلاح» ، «صراط المستقیم» ، «حلم آموز» ، « الجناب » ، « کلید سیاسی » . درپشت سراین نامها چه بایستی بود ؟ ! .

خودروزنامه‌ها نیزدیدنیست ، روزنامه که برای‌بیدارکردن مردم ویاددادن‌چیزهای نادانسته بایستی‌بود ، هرکس درآن دانسته‌های‌کهن خود را برشته نوشتن میکشد . این یکی ازفلسفه سخن میراند ومیخواهد بادلیل‌های فلسفی مشروطه را روشن‌گرداند . آن یکی ازگفته‌های صوفیان دلیل میآورد و شعرهای مثنوی را مینویسد . آن دیگر از راه قرآن وحدیث درمیآید ومشروطه رایك دستگاه اسلامی میگرداند .

نکته اینست‌که هیچ یك ازآنان‌کمی در خود سراغ نمیداشتند و نیازی بیادگرفتن نمیدیدند و بلکه هریکی در پی یاد دادن میبودند . مشروطه‌که یك چیز تازه‌ای بود از اروپا رسیده ، ومیبایست تادیری همگی درپی شناختن و یادگرفتن آن باشند ، اینان نیازی بآن ندیده ، ونامش راشنیده وهریکی ازاندیشه خود معنایی بآن داده ، و با شتاب

درپی بیرون ریختن دانشهای خود میبودند .

جنبش‌مشروطه‌که پیش‌آمده بودوخود یك زندگانی‌نوینی میآغازید میبایست یکرشته داناکهای نوینی درزمینه زندگانی آزاد ، وچگونگی نگهداری‌کشور ، و با پاهای مردم ، ومرزی که میانه آنها با دولت باید بود ، پراکنده گردد و بمردم یاد داده شود . نیز داناکهای کهن بیهوده از فلسفه و عرفان ومانند اینها ، ازمیان رود . لیکن اینها فرصت نداده وبآن میکوشیدندکه مشروطه را ازمعنی درست خود بیرون آورند و هرکس بدلخواه معنای دیگری بآن دهند وبدینسان آن رایك چیز بیکاره‌ای گردانند .

روشنتر گویم : بجای آنکه پیروی ازآیین مشروطه‌کنند میکوشیدندآن را پیرورفتار وشیوه زندگانی‌خود گردانند .

یك چیز بسیار شگفت « جمله های پا درهوایی » است که در همه روزنامه ها رواج میداشت . مثلا یکی امروز میخواست نگارشی در ستایش دانش بنویسد چنین می‌نوشت : «علم‌است‌که صفحهٔ اروپا را بهشت روی زمین‌گردانیده ، علم است‌که ملل متمدنه را بسیادت وسعادت‌رسانیده ، علم‌است‌که ژاپون را در ردیف دول‌درجه اول‌گردانیده ...» ازاینگونه بیست یاسی جمله راپی‌هم می‌آورد . فردا میخواست بستایش از « اخلاق » پردازد و این بار همان جمله ها را در بارهٔ « اخلاق » میآورد . پس فردا نوبت ستایش بـه « تمدن » می‌رسید باز همان ها را می‌شمرد . تا سالها شیوه چیز نویسی همین میبود و روزنامه های پر مایه از حبل المتین و مجلس و مانند آنها نیز همین شیوه را دنبال می‌کـردنـد . اگر سخن بدرازی نیانجامیدی توانستیمی نمونه هایی را از نوشته های خود آنها در اینجا بیاوریم .

این‌هم‌گفتیم‌که بسیاری از اینان ، در آزادیخواهی بابایی برای خود ، جز گله و ناله از دربار و بدگویی از شاه و پیرامونیان‌او نمی‌شناختند ، وچنین‌میدانستندکه هرچه بیشتر بنالند و بیشتر بدگویند آزادی خواهی بیشتر نموده اند ، و این بود در برخی از روزنامه ها هرچند میتوانستند تندی مینمودند (یکی ازاینها روح القدس بودکه داستانش راخواهیم آورد) .

این روزنامه‌هاجزازندای وطن‌وتمدن وصبح صادق دیری نپاییدند وهریکی‌پس‌ازده یابیست شماره ازمیان رفت . صبح‌صادق نیزبسیار نپایید . ولی تمدن وندای وطن تاتوپ بستن مجلس برپامیبودند .

دوروزنامه دیگر

در پایان نه مـاه نخست ، درمیان دیگر روزنامه هـا ، دو نـامه آبرومندی هم درتهران پدیدآمدکه یکی ازآنها « حبل المتین » تهران ، ودیگری « صور اسرافیل» بود .

حبل‌المتین را سید حسن کاشانی برادر مؤیدالاسلام بنیاد نهاد ، وخـود شاخه‌ای از حبل‌المتین‌کلکته شمرده میشد ، چون نخستین روزنامه روزانه درایران می‌بود ، وباکاغذ



پ ۸۰
میرزاعلی اکبرخان دهخدا

وحروف خوب بچاپ میرسید، وآنگاه گفتارهای آنراشیخ یحیی کاشانی که هم نویسنده خوب میبود وهم آگاهی بیشتر از دیگران میداشت مینوشت ؛ ارجی در میان مردم پیداکرد . و تازمان توپ بستن مجلس همچنان پیش رفت .

حبل المتین هفتگی کلکته همچنان بیرون میآمد ، ولی پیداست که این زمان ارج پیشین را نمیداشت . زیرا این زمان روزنامه‌های دیگری پیدا شده ونیاز مردم را بخواندن آن کمتر گردانیده بود . بویژه که آن برای رسیدن بتهران یکماه بیشتر زمان میخواست و نوشته ها از بها میافتاد . این بودکه این را بنام یك شاخه‌ای از آن در تهران بنیاد

نهادند ، وآنچه ماازخواندن شماره‌های این میفهمیم بهترازخودآن بوده .

درداستان «پیمان انگلیس‌وروس»که بیادآن خواهیم پرداخت وهمچنین دربرخی‌پیش آمد های دیگر ، این روزنامه گفتار های مغزدار خوبی نوشت ، می‌توان‌گفت سید حسن پس از آن بدخواهی‌ها که با جنبش مشروطه خواهی کرده ، و بهواداری از عین‌الدوله آن دشمنیهارا باکوشش های دو سید نموده بود، این زمان به نیکیهایی برخاست وشکست را بدینسان بست .

اما صور اسرافیل ، آن را میرزا قاسمخان تبریزی و میرزا جهانگیر خان شیرازی بنیاد نهادند ومیرزا علی اکبر خان قزوینی (دهخدا) یکی از نویسندگان اوبود . این روزنامه هم باکاغذ وحروف خوب چاپ میشد و راهبران آن مایه می‌داشتند وتازمان توپ بستن مجلس برپامیبود .

در این روزنامه یك بخش شوخی آمیزی زیرعنوان « چرند وپرند » نوشته می‌شدکه دهخداآن را می‌نوشت ، و از اینرو « صوراسرافیل » به « ملانصرالدین » و «آذربایجان» مانندگی‌پیدامی‌کرد . خوانندگان باین‌بخش بیشتر رو می‌آوردند وانگیزه‌رواج روزنامه بیش ازهمه ، این بخش می‌بود .

بیشتر روزنامه های تهران، این‌آك راهم میداشت‌که بسهش‌های توده نزدیك نمیآمد وباشوریکه برخاسته بود همراهی نمی‌توانست . توده‌ای بنام مشروطه خواهی وقانون‌طلبی بتکان آمده دلها پر از سهش وآرزو گردیده ، و از آنسوی هر چند روز یکبار داستان تکان دهنده دیگری رخ می‌دهد . کنون یکروزنامه میباید یا شیوه آموزگاری پیش‌گیرد و باز ندیدن معنی مشروطه و قانون و دادن آگاهیهای سود مند از چگونگی توده هـا و سیاست دولتها و مانند این ، اندیشه ها را پیش برد ، و بایاری در جوش و سهش مـردم همبازی نموده ودر شادیها شادی و در دلتنگی‌ها دلتنگی نشان دهد . آن روزنامه ها هیچ یکی ازاینها رانمی‌توانستند ، وچون خواستشان بیش ازهمه خود نمایی بود جزبنوشته‌های خشکی ، از فلسفه و عرفان و حدیث ، نمی‌پرداختند . شعر که کالای ایـرانست اینان باری باشعرهای ساده وآسانی در جوش وسهش بامردم همراهـی نمی‌کردند . گاهی اگر شعرهایی سروده میشد جز همان قصیده های ترکستانی و غزلهای هندوستانـی نمی‌بود ، وبیش‌ازهمه، به درستی قافیه ویابفزونی «جناس» و «ترصیع» کوشیده می‌شد . آن‌شعرهای ترکی عامیانه ملانصرالدین و آذربایجان که ما نمونه هایی از آنها راآوردیم ، درتهران آن نیزدیده نمی‌شد .

روزنامه صور اسرافیل ، دراین زمینه ازآنها جدا می‌بود وبه سهش ها وآرزو های مردم تا اندازه‌ای نزدیك میآمد . و در پیش‌آمدها پابمپان نهاده‌گفتارها می‌نوشت. همان بخش « چرند وپرند » آن بیشتر در زمینه پیش آمد ها میبود . مثلا در همان روزهـا در تهران، همچون‌تبریز، نان‌کمیاب شده ومردم سختی‌می‌کشیدند و نان فروشان فرصت‌بدست

آورده به‌آرد خاك می‌آمیختند . صور اسرافیل این راعنوان‌کرده یك « چرند و پرندی» نوشت .

چنانکه گفتیم ازچندی باز ، در مجلس گفتگوی فروش دختران قوچان بمیان آمده بود و دارالشوری می‌کوشید که آن دخترها را بازگرداند ، و آصف الدوله فرمانفرمای خراسان‌که این‌گناه بگردن او انداخته میشد بتهران خوانده شده ودارالشوری اورا بباز خواست وداوری‌کشیده وداستان راسخت دنبال می‌کرد . رویهمرفته بازگردانیدن دختران قوچانی‌یکی ازآرزوهای آزادیخواهان شده بود. صوراسرافیل درباره‌آن ، گفتاری برویه پیبس نوشت و شعرهای سادهٔ هناینده‌ای از زبان دخترها ساخت :

هفده و هجده و نوزده وبیست ای خدا کسی فکر ما نیست

چنانکه گفتیم جنبش مشروطه درآغاز برخاستن خود ، بیش از همه . رویه و رنگ « شریعت طلبی» می‌داشت تاکم‌کم رنگ ورویه « میهن پرستی » گرفت . این دو رنگی در روزنامه ها نیز پدیدار بود ، وروزنامه صور اسرافیل ازگام نخست این رویه نـوین را میداشت ونویسندگان آن آگاهی نیکی ازتاریخ اروپا وکشور های آنجا ، از خودنشان میدادند و برسرهمین نواندیشی ، دشمنیها باوی پدید آمد ، تاآنجاکه شادروان طباطبایی ازآن آزردگی نمود ، ویکبار نیز بادستور وزیر علوم جلوگیری از بیرون آمدن آن شد، ولـی دو بـاره راه آن را بـاز نمودند و صـور اسرافیل میبود تـا داستان توپ بستن بدارالشوری پیش آمد و ما سرگذشت میرزا جهانگیر خـان و دیگـر نویسندگان آن را خواهیم‌آورد .

در نه ماهه نخست جز از تبریز و تهران ، دو روزنامه بیشتر پدید نیامد : یکی «فرودین» ارومی بودکه نوشتیم ، ودیگری « جهاد اکبر » اسپهان بودکه میبایدآن را هم نام بریم . تاآنجاکه ما میدانیم در شهرهای دیگرازشیراز و همدان ومشهد ورشت ومانند اینها ، دراین نه ماه روزنامه‌ای نوشته نشده .

پایان جلد اول



بخش دوم



پ ۸۱
عباس آقا تبریزی

گفتار ششم

اتابك بچه نیرنگهایی گرشید ؟..

در این گفتار گفتگو میشود از نیرنگهایی که اتابك برای بهم زدن دستگاه مشروطه بکار بردو از پیش آمدهای زمان سررشته‌داری او تاجداشدن ملایان ازمشروطه‌خواهان.

اندیشه‌های اتابك

چنانکه گفته‌ایم آمدن میرزا علی اصغرخان اتابك بایران، یکدوره نوی در تاریخ مشروطه پدید آورد . اینمرد با روی خـوشی که می‌نمود در دلش جز بدخواهی و دشمنی نمیبود ، و با آن نویدها که میداد وسوگندهاکه میخورد جز برانداختن مشروطه را نمی‌خواست . محمدعلیمیرزا و آموزگارانش زیرکی وکارآزمودگی این را بدیده گرفته برای برچیدن دستگاه شورش و جنبش بایرانش خوانده بودند .

چنانکه گفته‌ایم ، پیش از آمدن او محمد علیمیرزا خود به نبردی برخاسته‌وشکست خورده ،.و این زمان نقشه‌اش آن شده بودکه با مجلس دورویه راه رود وهرگونه‌همراهی از آن دریغ دارد ، و در همه جا حکمرانان ونیرومندان را بآشوب وستمگری وآزارمردم برانگیزد ، ومیان علما دوتیرگی انداخته‌کسانی را ازآنان بدشمنی مجلس وادارد .

اتابك این نقشه را بزرگترگردانیده بایك چابکی و پافشاری بسیاربکار پرداخت. یکی از نیرنگهای او این بودکه‌کسانی را از سران مجلس‌بکناره‌جویی ازآن برانگیزد، و نیز یکدسته از نمایندگان را بهواداری خود وادارد ،که بدینسان مجلس را ازشکوه و نیرو اندازد ..و خواهیم دیدکه با چه استادی این نیرنگ را بکاربست .

پیش از آمدن او در چند جا آشوب پدیدارگردیده، حاجی آقا محسن در عراق ، متولیباشی در قم ، قوام‌الملك در شیراز ، هریکی از راه دیگری با مجلس و مشروطه بدشمنی برخاستند . حاجی آقا محسن از ملایان دیه‌دار عراق ، و خود مرد بیباك و بیدادگری بود . پیش از جنبش مشروطه بیدادگریها کرده و در نتیجه آن بتهرانش خواسته بودند . این زمان‌که باز درعراق میبود ، بانگیزش محمد علیمیرزا یا بدلخواه خود ، دوباره بکار برخاسته بود . چنانکه گفته میشد سوارها برای تاراج وکشتار باین دیه و آن دیه میفرستاد . یکمرد مجتهدی رفتار شاهسونان میکرد . بارها در مجلس

ستمگریهای او بمیان می‌آمد . در نشست روز سه شنبه نهم اردیبهشت ۱۲۸٦(۱٦ ربیع‌الاول ۱۳۲۵) تلگراف زنهای ابراهیم آباد خوانده شدکه از قم فرستاده و در آن چنین می‌گفتند : چهارده تن ازکسان ایشان بفرمودهٔ «شیخ عبدالله ثانی» (۱) حاجی‌آقا محسن کشته شده است وهفده یاهجده تن‌زخمی‌گردیده ونزدیك بمرگ میباشند . وگروهی‌رانیز گرفته بندکرده‌اند .

مجلس از این تلگراف بتکان آمد . یکی از نمایندگان‌گفت : «اگراینطور است ثمر نشستن مادر اینجا و حرف زدن چیست ؟ ! .. » دیگری‌گفت : «خیلی عجب است‌که میگویید اگر اینطور است ، و حال آنکه تعدیات حاجی آقا محسن بالاترازاینهاست» .

متولیباشی در قم ، با مشروطه بدشمنی برخاسته ودسته‌ای برسر خود گرد آورده ، جلوگیری از جنبش آزادیخواهان میکرد و بانجمن راه‌نمیداد، بمردم ستم‌دریغ‌نمیداشت. یکدسته‌بدادخواهی او بتهران‌آمده بودند و بارها در مجلس یاد بیدادگری او میرفت .

قوام‌الملك‌که حکمرانی شیراز از سالها در خاندان ایشان بوده و درفارس پیروان وزیر دستان بسیار میداشت ، با مشروطه دشمنی مینمود، ومیان او و پسرانش با «انجمن‌اسلامی» و آزادیخواهان کشاکش سختی برخاسته بود . آزادیخواهان درتلگرافخانه‌گرد آمده ، و قوام‌الملك وکسانش مسجدنو راجایگاه‌گرفته‌بودند . هر روز تلگرافهای ناله و فریاد میرسید و در مجلس بارها گفتگو بمیان میآمد .از اینسوی«انجمن اتحادیه‌فارس» که شیرازیان در تهران برپا کرده بودند ، به پشتیبانی همشهریان خود برخاسته ، در بهارستان چادر زده ازمجلس دادخواهی میکردند .

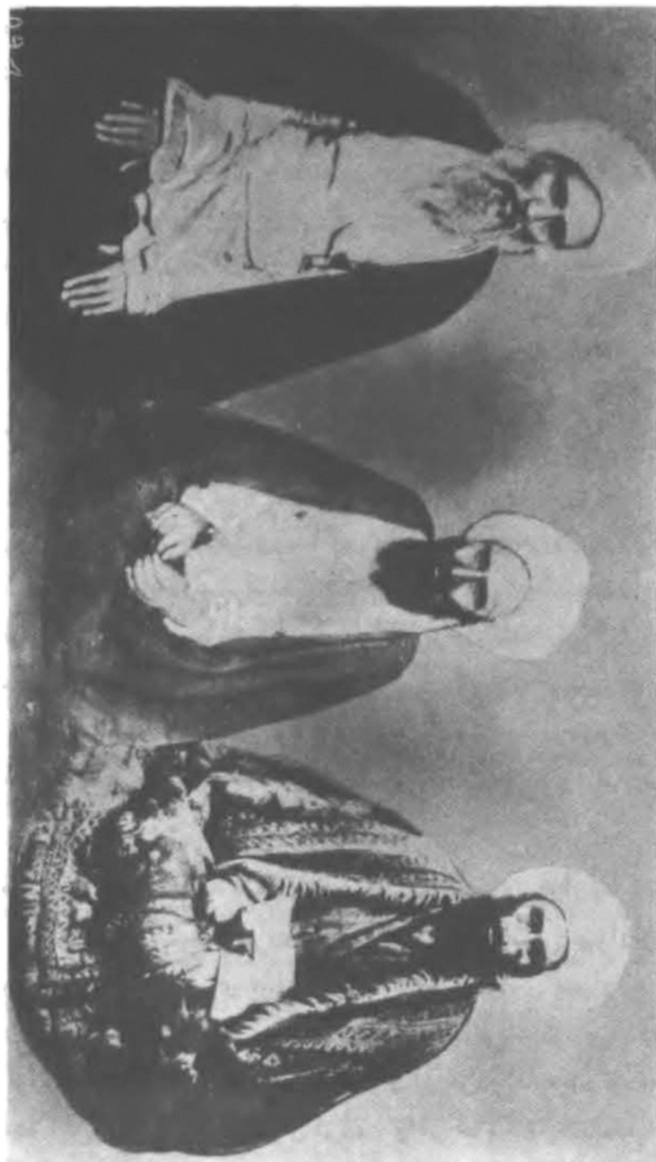
مجلس بارها دربارهٔ اینهابدولت یادآوری میکرد ولی نتیجه دیده نمیشد، وهمچنان میبود تا اتابك سررشته دارگردید ، و آن نویدهارا در بارهٔ همراهی بـا مجلس داد ، و چون در این زمینه پافشاری میرفت ،برویه‌کاری باتلگراف حاجی آقـامحسن‌ومتولیباشی را بتهران خواست ، قوام‌الملك را نیزاز حکمرانی برکنارگردانید . لیکن نتیجه‌ای از اینها دیده نشد وآنان پروای تلگراف ننمودند .

روز سه شنبه ۱٦ اردیبهشت (۲۳ ربیع‌الاول) کـه روز مجلس میبود در حیـاط بهارستان هنگامه‌ای برپاگردید . شیرازیان‌که بدادخواهی درآنجا بست می‌نشستندامروز دسته هایی از انجمنهای دیگر را هم‌بیاری خود خواندند . نیز ستمدیدگان قم وعراق‌که‌از دست متولیباشی و حاجی آقا محسن بدادخواهی آمده بودند بآنان پیوستند .

دراینهنگام یکی‌ازگرفتاریها ناخشنودی شاهسونان بغدادی از حکمران خودشان ، پالکونیك روسی ، میبود . پالکونیك‌که او را برای فرماندهی قزاقخانه بایران آورده

(۱) شیخ عبیدالله یکی از«مشایخ» بزرگ‌کردمی‌بودکه درزمان‌ناصرالدینشاه بنام لشکرکشی و جنگ‌با «رافضیان» از خاك عثمانی بآذربایجان تاخت وکسان او درکشتار مرد و زن وبچه و در تاراج و ویرانی اندازه نگه نداشتند و این بودکه به ستمگری شناخته‌گردید .

بودند ، حکمرانی ایل شاهسون بغدادی‌که در پیرامون ساوه مـی‌نشستند ، نیز با وی میبود وتا میتوانست با مردم چیرگی و ستمگری دریغ نمیگفت. همچنین باسرکردگان ایرانی قزاقخانه دژ رفتاری بسیار مینمود .



پ ۸۲

از راست بچپ : حاجی شیخ مازندرانی — حاجی تهرانی — آخوند خراسانی

از اینرو پس از جنبش آزادیخواهی ،کسانی ازآن سرکردگان ،گردنفرازی‌نموده ازقزاقخانه خودراکنارکشیدند . نیز ایل‌شاهسون در برابر او ایستادگی نشان‌داده بناله و دادخواهی برخاستند . دراینهنگام یکدسته از آنان نیز در بهارستان بست می‌نشستند ، وامروزآنان هم با دیگران یکی‌گردیدند .

رویهمرفته چند هزار دادخواه‌گرد آمده بجوش و خروش پرداختند . نخست از

ستمگریهای قوام سخن راندند و تلگرافی از شیراز خواندندکه « قوام بشرارت افزوده و جمعی را ازاجله علما صدمه زده و اذیت کرده. چندنفر قریب بهلاکنند ». سپس‌عراقیان و قمیان و شاهسونان ، هر گروهی بنوبت‌خود ، از بیدادگریهای حاجی آقامحسن‌ومتولی باشی وپالکونیك یادکردند .

سپس سید محمد رفیع نـامی‌که بتازگی از قم و عراق بازگشته بودبروی بلندی آمده بسخن پرداخت . نخست از بدی قمیان و نگراییدن آنان بمشروطه ، وازبیدادهای متولیباشی سخن راند، سپس بیاد بیدادهای حاجی آقا محسن درآمد ، وازچیرگی اودر عراق ، و اینکه با زور مردم را به بستن بازار واداشته ، خانه‌های دو تن رابتاراج داده چند هزار سوارگرد آورده وبرسرعلیخان در ابراهیم آباد فرستاده ، کـه بـا جنگ و خونریزی بآنجا دست یافته ، چهارده تن‌کشته ، هجده تن زخمی‌کرده‌اند ، یك کـودك ده ساله را بچاه انداخته‌اند ، بزنان‌گزند وآزار دریغ نگفته‌اند ، سخن راند .

این داستانها را بدرازی سروده همه را بگریه انداخت . مردم بـه هایهای می ـ گریستند ونامهای حاجی‌آقا محسن وپالکونیك و قوام ومتولی‌باشی را با نفرین‌وبیزاری بزبان میاوردند .

چون سخنرانی بپایان رسید همگی روبسالون مجلس آوردند ، وباردیگردادخواهی نموده چاره طلبیدند ، همچنین از قانون اساسی نام برده بپایان رسانیدن و بیرون دادن آن را خواستار شدند . سپس چون نمایندگان ازمجلس برخاستند جلو آنان راگرفته‌راه ندادند . سعدالدوله بجلو آمده پند بایشان داد ، و خود بگردن گرفت که بخانه اتابك رفته برداشتن قوام و حاجی آقا محسن ومتولیباشی وپالکونیك را از شیراز وعراق و قم و ساوه بطلبد ، و پافشاری نموده نتیجه بدست آورد . بدینسان مردم را پس‌گردانیده راه بنمایندگان بازکرد .

لیکن این رفتن‌سعدالدوله‌بخانهٔ‌اتابك، نتیجه‌اش‌کناره‌جویی اوازنمایندگی گردید. اتابك او را فریفته بسوی دربارکشید . مردی‌که در زمان خودکامگی بهواداری‌ازمشروطه و قانون برخاسته ، وبکیفرآن از وزیری برافتاده وبا رنج وخواری بسیار به یزد رانـده شده ، وسپس در زمان مشروطه ازمردم ارجشناسی بسیاردیده، وباشکوه وپاسداری بتهران بازگشته ، ویکی‌از نمایندگان برگزیدهٔ مجلس‌شده ، و از مردم نام«پدرتوده» (ابوالمله) یافته بود ، بیکبار همه این چیزها را فراموش‌کرده ، و از جایگاه بلندیکه‌یافته بودچشم پوشیده بسوی دربارگرایید ، ودر چنین هنگامی ازمجلس‌کناره جست .

داستان نامه هایی راکه اتابك ازمیرزا ملکم خان وطالبوف‌برای این‌آورده بـوده نوشته‌ایم : (۱) لیکن آنها انگیزه اینکار نتوانستی بود. طالبوف یا میرزا ملکم خان‌ازو، کناره جویی از مجلس نخواسته بودند . می‌بـایدگفت : انگیزه جز ناشایستی خودش

(۱) بخش یکم صفحه ۲۵۲

نبوده . با بیرون رفتن او از مجلس مشارالملك و برخی دیگر نیز کناره جویی کردند ، و این یك فیروزی از اتابك بود که مجلس را ازاین نمایندگان بی‌بهره گردانید .

اما داستان قوام ودیگران ونتیجه آن شورش ونمایش ، روزپنج شنبه هجدهم اردی‌بهشت (۲۵ ربیع‌الاول) ، محتشم‌السلطنه دستیار وزیر داخله (اتابك) ، که بنمایندگی ازو بمجلس میآمد درآن باره چنین گفت :

« حاجی‌آقا محسن همین دو روزه از عراق حرکت خواهندکرد . درباب‌قوام‌الملك و پسرهایش هم تلگرافات اکیده شده خاطر آسوده داریدکه همین چند روزه حرکت خواهندکرد ... متولیباشی حضرت معصومه هم احضار شده‌اند .

لیکن اینها جزفریبهایی نبود ،وخواهیم دیدکه اتابك بجای خوابانیدن این‌آشوبها گرفتاریهای دیگری برای مجلس پدید آورد .»

دراینهنگام داستان «دنباله قانون اساسی »در میان میبود. چنانکه گفته‌ایم تبریزیان خرده‌هایی بقانون اساسی گرفته چیزهایی را درخواست نمودندکه بآن افزوده گردد .

اندیشه‌های حاجی شیخ فضل‌الله

مجلس ناگزیر شدکمیسیونی برگزید . و اینان یك قانون‌بزرگ‌تر دیگری بنام « متمم قانون اساسی » نوشته آماده گردانیدند. لیکن از ترس آنکه بهانه بدست بدخواهان افتد ناگزیر شدند از دیده علما بگذرانند ، و این‌بود نشستهایی در مجلس برای این کار برپا میکردند که بهبهانی و طباطبایی و حاجی شیخ فضل‌الله و برخی دیگری از علماء گرد آمده درآن پیرامون گفتگو میکردند .

ولی این گفتگوها دودستگی بمیان علما انداخت ودشواریهایی پدید آورد ، وبرای آنکه داستان نیك روشن‌شود میباید دراینجا اندکی ایستاده و در بارهٔ این علماواندیشه‌ها وآرزوهای ایشان سخنانی برانیم :

چنانکه گفته ایم جنبش مشروطه را در تهران دو سید پدید آوردند و صدرالعلماء و حاجی شیخ مرتضی آشتیانی و شیخ محمد رضای قمی وکسان دیگری از ملایان‌باآنان همگام میبودند . سپس در پیش‌آمد بست نشینی در مسجد آدینه وکوچیدن بقم حاجی‌شیخ فضل‌الله نیز با آنان همراهی نمود وپس از آن همیشه همراه میبود .

پس از پیشرفت مشروطه وبازشدن مجلس ، دیگران هر یکی بهره‌ای جسته بکنار رفتند . ولی دو سید و حاجی شیخ فضل‌الله همچنان باز ماندند ، و چون مشروطه را پدید آوردهٔ خود میشماردند از نگهبانی باز نمی‌ایستادند . دوسیدبا آنکه بنمایندگی‌برگزیده نشده بودند همیشه در نشستهای مجلس میبودند و بگفتگوها در میآمدند . حاجی شیخ فضل‌الله نیز گاهی میبود .

اینان مشروطه را پیش بردند لیکن در اندیشه و آرزو یکی نمیبودند . دو سید راستی را مشروطه و قانون میخواستند ، ولی حاجی شیخ فضل‌الله « رواج شریعت » را

میطلبید و بیکبار ازهم جدا میبودند .

دو سید ناتوانی و پریشانی ایران را دیده و توانایی و سامان کشورهای اروپایی را میشنیدند ، وهمچون بسیاری ازکوشندگان ، انگیزه و سرچشمه کار را جز بودن قانون و مشروطه در اروپا و نبودن آن در ایران نمیدانستند ، و از اینرو از درون دل به پدید آوردن مشروطه و قانون میکوشیدند . چیزی که هست اینان که از علمای شیعی و بیگمان هوادار «شریعت» و «مذهب» میبودند ، خرسندی نمیدادند که قانونی بآخشیج «شریعت» گزارده شود و از آن بجلوگیری میکوشیدند.



پ ۸۳

حاجی شیخ فضل‌الله نوری

آخوند ملا کاظم خراسانی و حاجی شیخ عبدالله مازندرانی و حاجی میرزا حسین تهرانی ، که آنان نیز از نجف به پشتیبانی برخاسته و با تلگراف و نامه یاوریهای بسیار بجایی مینمودند، همین راه را میپیمودند ، و گاهی نیز در پاسخ پرسشهایی که میرفت اندیشه خود را بازنموده چنین میگفتند :اکنون که «صاحب شریعت» (امام زمان) نا پیداست و «اجرای شریعت» نمی شود و خواه و ناخواه «حکام جور» چیره گردیده‌اند باری بهتر است برای جلوگیری از خودکامگی و ستمگری ایشان قانونی در این میان باشد و «عقلای امت» محلسی برپاکرده‌در کارها «شور» کنند .

این اندیشه آنان میبود بایدگفت مشروطه را از«شریعت» جدا میگرفتند ، و از اینرو چون‌کسی میگفت : «مشروطه باید مشروعه باشد» ، بانك برو زده میگفتند : « ای گاو مجسم مشروطه مشروعه نمیشود» . (۱)

لیکن اینان نیزپا بستگی به «شریعت» نموده میخواستند قانونی که آشکاره آخشیج آن باشد گزارده نشود و کارهاییکه با « مذهب » نمیسازد بمیان نیاید ، و در این باره ایستادگی ازخود نشان میدادند .

اگر راستی راخواهیم این علمای نجف ودو سید وکسان دیگری ازعلماکه‌پافشاری در مشروطه خواهی مینمودند ، معنی درست مشروطه و نتیجه رواج قانونهای اروپایی را نمی‌دانستند ، و از ناسازگاری بسیار آشکارکه میانه مشروطه وکیش شیعی است آگاهی درستی نمیداشتند ، مردان غیرتمند از یکسو پریشانی ایران و ناتوانی دولت را دیده و چاره‌ای برای آن جز بودن مشروطه و مجلس نمیدیدند و با پافشاری بسیار بهواداری از آن میکوشیدند ، و از یکسو خود در بندکیش بوده چشم پوشی از آن نمیتوانستند . در میان این دو درمیماندند .

اما حاجی شیخ فضل‌الله بیکبار در راه دیگری میبود . اینمرد از یکسو بشکوه و آرایش زندگی ، وبنام وآوازه ، دلبستگی بسیار میداشت و« پارك‌الشریعه » بنیاد نهاده و اسب وکالسکه بسیج‌کرده همیشه بادستگاه اعیانی میزیست ، از یکسو فریفته «شریعت» میبود ورواج آن را بسیار میخواست . توده وکشور و اینگونه چیزها نزد او ارجی نمی‌داشت . باین اندیشه‌ها کمتر نزدیك آمده بود . باشور وجنبش مشروطه خواهی همراهی نمود ولی معنای‌آن رانمیدانست .

چون در زمانهای پیش ، در ایران بیش از دو نیرو نبودی : یکی « حکومت » و دیگری « شریعت » ، و هر زمان که با حکومت کشاکش رفتی جز برای پیشرفت کار « شریعت » نرفتی ، و او این شور و جنبش را که با دربار قاجاری میرفت ، نیز از آنگونه میشمرد واز یك نیروی سومی ، نیروی توده ،که این زمان پدید آمده وگام، بگام زور آورتر میگردید ، نا آگاه مانده‌گمان دیگری نمی‌برد . بایك امید و آرزوی بسیاری پیش آمده چنین میخواست که « احکام شرع » را برویه قانون آورد و بمجلس بپذیراند . رویهمرفته به بنیاد نهادن یك «حکومت شرعی» میکوشید .

برای اینکه از اندیشه و سهش او نمونه درستی در دست باشد بخشی از نامه او را که در دیماه ۱۲۸۵ (ذی‌القعده ۱۳۲٤) با سپهان برای آقا نجفی نوشته در

(۱) جمله‌ایست‌که حاجی شیخ‌عبدالله‌مازندرانی به حاجی میرزا حسن مجتهد تبریزی نوشته . حاجی‌میرزاحسن‌هنگامیکه از تبریز با خشم بیرون آمده تلگرافی(یا نامه‌ای)بنجف‌فرستاده‌و در آن پس ازبدگویی از مشروطه خواهان چنین گفته :(باید مشروطه مشروعه باشد) .حاجی شیخ در پاسخ اوگفته : « ای‌گاومجسم مشروطه مشروعه‌نمی‌شود » . این‌داستان‌آنزمان بزبانها افتادوشاعر (خامنه‌ای) هم‌گفته :(بلی ازگاو مجسم مجوفضیلت‌انسان) لیکن‌من‌تاکنون‌تلگراف یا نامه حاجی‌شیخ را درجایی‌ندیده‌ام .

اینجا میآوریم :

«چنین بنظرمیرسدکه اگر وضع مملکت برگرفتن خراج شرعی بر صدقات لازمه»
« از زکوة و غیرها و بعبارت اخری اخذالعشر ماینبت من‌الارض وطرح جمیع عناوین »
« دیگر وصرف در مصارف اصناف ثمانیه من العاملین والفارمین والمؤلفه وفی سبیل‌الله »
« الخ بشود بشرحی‌که محتاج بذکر نیست وجنابعالی محض توجه محیط بتمام آن‌میشود »
« کارها اصلاح و زاد فی شرف الاسلام و حصل الشرف فوق الشرف و فیه من الفواید »
« الاسلامیه مالایخفی اگر چه مناقشات علمیه در دقیق نظر بسیار است ولکن مقصودبعد »
« از وقوع عمل بروجه لابدیه بصحت اسم است و منافع مترتبه براین اسم و اما طرق »
« دیگر مماعلیه مللالاروبیین ففیه اضمحلال الدین و انحطاط الاسلام و اهله و خوف ـ »
« الوقوع ولوبعد حین فی مفاسدکثیره . وبالجمله اگر از اول امرعنوان مجلس عنوان »
« سلطنت جدید برقوانین شرعیه باشد قائمه اسلام همواره مشید خواهد بود » .

این را بآقا نجفی نوشته که او را با خود هم اندیشه‌گرداند ، و سپس رونوشتش را بنجف برای پسر خود فرستاده‌که آخوند خراسانی و دیگر علمای آنجا را بیاگاهاند.

این در چند ماه پیش ، ودر هنگامی بوده‌که آزادیخواهان نیك شناخته‌نگردیده ، و خواست ایشان‌که روان‌گردانیدن مشروطه اروپایی و نیرومند گردانیدن‌کشور میبود ، نه رواج دادن به « شریعت » . نیك دانسته نشده ، و جز امید و خوش‌گمانی در دل این مجتهد شیعی جانمیداشت .

آغازدو دستگی میان‌علما

لیکن کم‌کم چگونگی بیرون می آمد ، و نیروی آزادیخواهان می سترسید و جدایی‌که میانه خواست ایشان واندیشه ایندسته از ملایان میبود روشن میگردید . این بودکم‌کم اینان می رمیدند و از مشروطه دلسرد می‌شدند وبگله وبدگویی بر میخاستند. بیش ازهمه نوشته‌های روزنامه‌ها باینان‌گران می‌افتاد .

روزنامه ها آنروز چیزیکه بآخشیج دین یا « شریعت » باشد نمی نوشتند ، و خود نیارستندی نوشت . آنروز دشمنی باکیش یا دین در میان نمیبود ، وهنوز بیشتر پیشروان جنبش، خود ازدینداران ، یابهتر گویم : ازپیروان‌کیش شیعی ، میبودند .

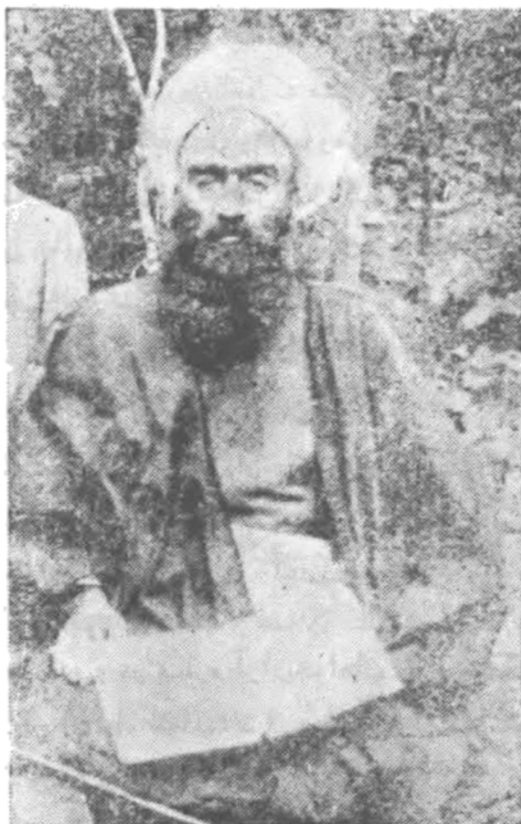
لیکن همینکه روزنامه ها در سرا پای ستونهای خودگفتگو از « شریعت » و علما نمی‌کردند ، همینکه سخن از آبادی‌کشور و نیرومندی توده میراندند و چیزهای نوینی از درس خواندن دختران وباروپا فرستاده شدن شاگردان ومانند اینها بمیان میآوردند، همینکه دربرابرعلما ایستاده‌خود جدا سرانه اندیشه‌بیرون می‌دادند ، اینها در دیدهٔ آنان جز روگردانی ازدین وبی‌پروایی با «شریعت» نمودارنمی‌شد .

آن دلبستگی‌که آزادیخواهان بکشور مینمودند و بدین و علما نمی نمودند ، مایه رنجش‌اینان میگردید، وهمین‌را دلیل بیدینی آزادیخواهان میشماردند . این شگفت‌ترکه

نام بابی (بهایی) بروی آنان میگزاردند .

درنگاه نخست پنداشته میشودکه چون دشمنی سختی راکه ایرانیان در باره بابیان (بهاییان) می‌داشتند می‌دانسته‌اند ، برای برآغالانیدن مردم برآزادیخواهان ، این نام را بروی آنان میگزارده‌اند . لیکن ماميبينيم در نامه هایی که به نزدیکان وراز ـ داران خود مینوشته‌اند نیزاین نام رامی‌برده‌ـ اند . ازاینجا پیداست که‌براستی‌چنین‌پنداری دردلهاشان میبود .

سیداحمد طباطبایی که از آغازکوشش‌همگام برادر خود (شادروان طباطبایی) بوده ، و در کوچیدن به عبدالعظیم وقم همراهی نموده ، و اینزمان‌کم ـ کم از مشروطه دلسرد میشده ، در نامه‌ای که بدخترخوددرنجف‌نوشته چنین‌میگوید: «ازمجلس شورایملی هم بجز سختگیری برمردم چیز دیگری ظاهر نشده . چیزیکه ظاهرشده اینکه بابیه وطبیعیین قوت گرفته طلوعی دارندکه شاید مسلمین‌باید ازآنها تقیه‌کنند» . میگوید: «فعلا درحیاط شاهی‌مقابل خانه جناب آقا سید ریحان‌الله زنها مجلس منعقد کردند رئیس مجلس یکی خواهر گل و بلبل استکه سنه سابقه ملکه ایران را بفرنگستان برده و یکی زن میرزا حسن رشدی معروف و یکی بی بی نامی که هر سه از قرار مشهور محقق ـ البابیه هستند» .



پ ٨٤

شیخ محمد رضای قمی

درنامه دیگری که بداماد خود نوشته چنین می گوید : «نمیدانید که این مجلس شورای ملی چقدر ضرر بدین و دنیای مردم میزند و چه آثار شریه بر آن مترتب است.

مجلسیکه بابیه وطبیعیه داخل دراجزاء واعضای‌آن بلکه در اجزاء رئیسه‌آن مجلس باشند بهترازاین نخواهد شد ، نمیدانیدکه این فرقه ضاله بابیه ولامذهبها چه قوتی گرفته وچه فتنه وآشوب‌میکنند . خدا لعنت کند سید جمال الدین واعظ لا مذهب را چقدر مـردم را بضلالت انداخت . بنحویکه مردم از بسکه‌آن خبیث سرمنبر گفته‌که دعا وقرآن نخوانید وروزنامه بخوانید روزنامه خواندن را جزء ضروریات مذهب میدانند ودعا و قـرآن را موقوف‌کردند آنهم چه روزنامه که مشتمل برکفریات و توهین شرع انور است . البته از روزنامه مجلس وکوکب دری وندای وطن بآنجا فرستاده‌اند » (۱)

نامهٔ خود حاجی شیخ فضل‌الله راکـه به پسرش نوشته نیز خـواهیم‌آورد ، اینان از یکسوکیش بهاییان را نمیدانستند ، وازیکسو باندیشه وآرزوی‌آزادیخواهان فرو نرفته و خواست‌آنان را درنمی‌یافتند . این معنی‌که یکمردمی خود سررشته کارها را بدست‌گیرند وخود در بند نگهداری‌کشور باشند بدلهای آنان راه نیافته بود . آنان چنین دیده بودند که نگهداری کشور را دولت‌کند ، و مردم نیز گرد علماشان را گرفته براهنمایی ایشان بکار زندگی وکیش خود پردازند . این‌شور وسهش‌که‌آزادیخواهان‌درباره‌کشور وپیشرفت آن از خود می‌نمودند اینان انگیزه‌ای برای آن نمی‌دانستند ، و چون بابیان ، بهتر گویم : پیروان سید باب ، در آغاز پیدایش خود بکوشش های‌جانبازانه ای در راه پیشرفت کیش خود برخاسته و همه را بشگفت آورده بـودنـد ، اینان آن داستان هـا را بیاد می‌آوردند و در بـاره آزادیخواهان و کوششهای آنان چنین مـی‌پنداشتند « همان بابیانند . از آن راه نتوانستند دین خود را آشکار گـردانند این بار از این راه پیش آمدند » . دلبستگی بی اندازه بکیش شیعی و آموزاکهای آن چشم‌خـرد و فهم اینان را چنان بسته بودکه چنین پنداری رابدلهای آنان‌کارکنان در بار میانداختند . زیرا بیگمان دراینهنگام‌کارکنان نهانی‌اتابك بنزد ملایان آمد ورفت‌میکردند وبه بازگردانیدن‌ایشان از مشروطه میکوشیدند، و بیگمان یکی ازافزار های ایشان «بابی» خواندن‌آزادیخواهان میبود . (چنانکه سپس این راخواهیم دید .)

این هم میباید‌گفت که خواست اینان از «بابیه» بهاییان بوده . پیروان سید بـاب که بابی‌نامیده شده بودند ، پس‌ازکشته شدن آن سید وبرخاستن میرزا حسینعلی بهاءالله بدو دسته جدا شدند : یکدسته میرزاحسین علی رانپذیرفته و از میرزا یحیی صبح ازل که جانشین باب میبود ، جدا نگردیدند وبنام او « ازلی » خوانده شدند ، یکدسته به بهاءالله گراییده بنام او « بهایی» شناخته گردیدند .

(۱) این نامه‌ها آن یکی درچهارم ربیع‌الاول واین یـکـی در هفدهم ربیع الثانی۱۳۲۵ و نزدیك بهمان روزها بوده که‌گفتگو مینماییم ، داماد سید احمد طباطبایی آقا ضیاءالدین پسر حاجی‌شیخ فضل‌الله است .

دسته بیشتر، اینان میبودند وکوشش را نیز اینان مینمودند . ملایان همین را می‌گفتند ، ولی‌چون ازسر گذشت‌های‌اخیر ایشان‌آگاهی نمیداشتند باهمان نام‌پیشین «بابیه»‌شان‌مینامیدند ، وآزادیخواهان‌را ازدسته آنان میپنداشتند .

در جاییکه چگونگی وارونهٔ این میبود و ما اگر بخواهیم همبستگی راکه میانهٔ بهاییان وازلیان بامشروطه بوده ، براستی روشن گردانیم باید بگوییم : بهاییان هواخواه خودکامگی ، وازلیان هواخواه مشروطه می‌بودند .

داستان اینست که چون میرزا حسینعلی بدعوی برخاست ودسته‌ای بنیادنهادروسیان، چه درایران وچه درقفقاز، پشتیبانی ازو نمودند . بهاءالله نیز درنوشته های خودگرایش بروسیان نشان داد . ازآنسوی انگلیسیان بنام همچشمی در سیاست به پشتیبانی از ازلیان برخاستند . بویژه پس ازگرفتن قبرس از دست عثمانیان ،که چون میرزا یحیی صبح‌ازل باخاندان خود در آن آبخوست میزیست ، وخواه ناخواه بسته و زیر دست انگلیسیان گردید . چاپ‌کردن براون‌کتاب «نقطةالکاف» حاجی میرزا جانی‌کاشانی را و دیباچه‌ای که خود او (با خامه میرزا محمد قزوینی) برآن‌کتاب نوشته ، همه ازاین راه است .

ازلیان در ایران‌کمتر میبودند وخود راسخت نهان میداشتند . زیرا در سایه این نهانی از دست و زبان مردم ایمن میماندند ، و آنگاه بهنگام فرصت بآسانی توانستندی بادست ملایان مردم را به «بهاییان» برآغالانند و ازآنان‌کینه جویند . بسیاری ازبهایی‌کیشها درایران ، باکوشش اینان بوده .

داستان شگفت‌گله مندی مردم از « تعرفه‌گمرکی » میسو نوز در سال ۱۲۸۲ ،که در یزد واسپهان به‌بهایی‌کشی انجامید ، می‌توان آن را یکی از نتیجه های این همچشمی دودولت ، ودشمنی دودسته بایکدیگر شمرد. (۱)

از سخن خود دور تیفتیم ، درجنبش مشروطه چون دولت انگلیس هوا خواه آن میبود ازلیان پابمیان نهادند ما تنها دراینجا نام خاندان دولت آبادی را میبریم . حاجی میرزا هادی بزرگ اینخاندان نماینده صبح ازل در ایران میبود ، از آنسوی چون دولت امپراتوری روس دشمنی با مشروطه نشان میداد بهاییان بادستور عباس افندی عبدالبهاء خود را ازمشروطه‌کنارگرفته ازدرون هواخواهان محمد علیمیرزا می‌بودند .

کشاکش برسر قانون‌اساسی

پیش ازآنکه اتابك بایران آید زمینه دو دستگی میانه علما برپا شده بود ، زیرا چنانکه گفتیم مشروطه اروپایی و کیش شیعی دوتاست و این دو را باهم سازش نتوانستی بود ، و آنراه سازشی که آخوند خراسانی وهمراهان او می‌اندیشیدند بجایی‌نتوانستی رسید . ملایان یك چیزی را در برابر «شریعت» دیدن نمیتوانستند و « بآخشیج نبودن قانونها» مایه خرسندی آنان نمی‌گردید . بویژه بابستگی‌که میانه « شریعت » و زندگی

(۱) بخش یکم این تاریخ صفحه۳۰ دیده شود.



پ ۸۵
شیخ‌مرتضی آشتیانی

آنان میبود و هر یکی بنام پیشوایی دستگاهی برچیده میداشتند و بهیچراه چشم پوشی از آن نمی توانستند. آن هوشیاری در بارهٔ نیرومندی دولتهای همسایه و بیمناکی حال ایران‌که دوسید وآخوند خراسانی وحاجی شیخ مازندرانی و دیگران را میبود و ایشان را بتلاش میانداخت دراینان هرگز نمیبود.

اتابك چون زمینه دو دستگی را آماده دید فرصت را ازدست نداده بسود جویی برخاست، وبآتش از دور ونزدیك دامن زد. چنانکه گفتیم کارکنان او بنزد علما آمد و رفت میکردند ورنجش وبدگمانی آنان را از مشروطه خواهان بیشترمیگردانیدند.

چنانکه گفتیم در اینهنگام داستان «دنباله قانون اساسی» در میان میبود. کمسیونی از مجلس آنرا آماده گردانیده بود ، وتقیزاده و نمایندگان آذربایجان وکسانی از دیگر نمایندگان شتابزدگی دربارهٔ بیرون آمدن آن مینمودند . مردم نیز آنرا میطلبیدند .

همین قانون نوشتن و آنرا طلبیدن بعلمای «شریعت خواه» گران می‌افتاد وبرنجش آنان می‌افزود . قانون اساسی پیشین هنگامی گذشت که آغاز جنبش ، و شور و سهش مردم زورآور میبود . از اینرو رنجشی نشان داده نشد . ولی اینهنگام آن شور و سهش از زور افتاده و یك سهش دیگری بنام « شریعت خواهی» در دلهای کسانی پیدا شده بود. گذشته از حاجی شیخ فضل‌الله وپیروان او برخی از نمایندگان مجلس « شریعت خواهی» می‌نمودند .

اینان چون پیشگامان آزادیخواهان را «بابی» یا«طبیعی»می‌پنداشتند چنین‌میگفتند: «خواستشان ازمیان بردن شریعت اسلام است واین قانون را برای آن مینویسند .» این ـ گونه سخنانی را درمیان مردم نیزپراکنده می گردانیدند .

از اینرو چون کمسیون کار خود را بپایان رسانید و قانون اساسی آماده گردید دارالشوری از پذیرفتن آن ترسید ، و برای جلوگیری از بدگمانیهای مردم چنین‌نهادکه کسانی از علماء با چند تنی از نمایندگان بنشینند و آنرا اصل باصل از دیده‌گذرانند . این را چاره‌کار پنداشت ، در حالیکه این خود مایه دشواری خواستی بود .

زیرا حاجی شیخ فضل‌الله و دسته او آماده میبودند که در آن نشست ایرادهایی بقانون‌گیرند وباندیشه خود پیشرفت دهند . بدینسان بایستی یا یك‌کشاکش‌بزرگی در میانه درگیرد و در بیرون بدو تیرگی‌مردم انجامد ، ویا قانون اساسی گوهرخودراازدست داده رویه«شریعت» بخودگیرد.

برای آنکه اندیشه حاجی شیخ فضل‌الله و چگونگی سهش های او نیك بدست آید بهتر است نامه‌ای راکه در همان روزها برای پسر خود در نجف نوشته و نسخه‌آن‌دردست ما است در اینجا بیاوریم . متن نامه با خط دیگریست . حاجی شیخ فضل‌الله درکناره آن با خط خود مینویسد :

« بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم فرزندا عزیزا مهربانا یوم ٢٤ ع ١ است بحمدالله همگی »
«سالم‌مدتیست بخطخود چیزی‌بشما ننوشته‌ام مختصرگرفتاری‌وکار باندازه‌ای شدکه‌فرصت»
«خواندن‌کاغذ نیست‌چه‌رسد بنوشتن تمام ممالك ایران از تبریز واصفهان وشیراز و رشت»
«ووو خراب وضع مردم مختلف وانجمنهای حادثه مخرب ملت ودولت اسلام هیچ متوقع »
«نبود اگرتفصیل نوشته شودیك‌کتاب است حضرات فاسد العقیده ازفرقه جدیده‌وازدهری»
«وطبیعی ووو وقت را مغتنم دانسته در مقام تخریب اسلام وکندن ریشه روزنامه‌ها مثل»
« موقف تطایرکتب قیمة ما من جریدة الاوفیها سهم علی‌الاسلام و العلماء قضی‌الامرومضی »
«مردم مقدس تازه ملتفت شدندکه بد شد جناب‌مجتهد را ازتبریزبیرون‌کردندعلی‌الظاهر»

« این اوقات وارد میشوند جناب حاجی‌خمامی‌وقریب بده نفرازعلمای رشت مدتی اینجا»
«ورشت روزبروز بدتر رئیس انجمن رشت حاجی میرزا محمد رضا تفصیل نویسی ازمقـام»
«بیرونست اینقدرها را هم اززبان من‌نقل مکن الله الله فی‌الاسلام والدین‌این‌اوقات‌مشغول»
«نظامنامه اساسی در اینجا امر ختم خواهد بود چند روز است مجلس فوق‌العاده منعقـد »
«داعی هم می‌روم برای اصلاح و مشغول خداکند متخرجین مقصد خود را از پیش نبرند»
«یك‌کلمه درنظامنامه‌آزادی قلم‌ذکرشد این‌همه مفاسد روزنامه‌ها وای اگرآزادی‌درعقاید »
«بود چنانکه اصرار دارند آتش بجان‌شمع‌فتدکاین بنا نهاداین‌کلمات را غیرازحجة‌الاسلام »
«آخوند باحدی اظهار مکن مجملا امتناع بالاختیار شد و هوبنافی الاختیار قطعاً افسوس»
«که نمیشودگفت چه رسد بنوشتن ظهرالفساد فی‌البر والبحر ...»

بدینسان یك‌گرهی پیش آمده بود . دربار میخواست ازپیش‌آمد سود جوید وباین دسته از علما پشتیبانی نموده‌کشاکش را هرچه بزرگتر گرداند ونگزارد قانون اساسی پرداخته‌گردد ، و اگر اینان‌کاری نتوانستند و قانون پرداخته شد ، این زمان عنوان‌کنند که باید علمای نجف آن را ببینند. محمد علیمیرزا رویه دینداری وپرهیزکاری بخود داده میگفت : « تا علمای نجف امضاء نکنند من امضاء نخواهم‌کرد» . چون درنجف‌سید کاظم یزدی‌که یکی از مجتهدان بنام وخود ازردهٔ‌آخوند خراسانی و حاجی شیخ‌مازندرانی میبود : و دسته بزرگی از ایرانیان باو « تقلید » می‌داشتند ، راه حاجی شیخ فضل‌الله را پیش‌گرفته با مشروطه دشمنی نشان‌میداد ، محمد علیمیرزا نیك میدانست‌که میانه‌علمای نجف یکسخنی نخواهد بود وقانون اساسی ازنجف بازنخواهدگشت .

بدینسان نقشه تا انجام‌گزاردن جنبش‌مشروطه خواهی ، و پدید آوردن‌کشاکش‌وزدوخورد درمیان مردم‌کشیده ، استادانه آن را پیش میبردند .

مجلسیان این‌نقشه را در نمی‌یافتند ، و اگردرمییافتند اندازه زیانش‌را نمیدانستند. اگر راستی را خواهیم درمجلس‌اینزمان‌دوتیرگی میبود. چنانکه‌گفتیم‌کسانی‌ازنمایندگان « شریعت خواهی» مینمودند ، و دیگران نیز از ترس همراهی نشان می دادند . پیروان حاجی شیخ فضل‌الله هواداری‌از دین را شمشیری ساخته، با آن زبان هرکسی رامیبریدند. برای نمونه داستان پایین رامینویسم :

سه شنبه بیست وسوم اردیبهشت (یکم ربیع‌الثانی) در مجلس‌گفتگواز قانون اساسی بمیان آمد ، وچون‌گفته میشد تبریزیان شوریده و آنرا میخواهند سید محمد تقی هراتی که یکی‌ازپیروان بهبهانی بوده وبکوشش او نمایندگی دارالشوری یافته بود ، و‌اینزمان بحاجی شیخ فضل‌الله گراییده وهواداری ازدسته او مینمود دلیرانه چنین پاسخ داد :

«ما مردم باید بدانیم‌که مسلمانیم وقانون ما قانون مقدس اسلام است ، واین قانون اساسی قانونیست‌که باید امور یك مملکتی بر وفق آن فیصل داده شود . ناچار بایـد بـا کمال دقت فصول و مواد آنرا بکرات حجج اسلامیه غور رسی نموده اگر ده هزار هـم



پ ۸۶

این پیکره چون میرزا مصطفی آشتیانی را نشان میدهد آورده شده .
نشستگان ازدست راست : حاجی‌شیخ علی (شیخ‌العراقین) . میرزا مصطفی . ازایستادگان آنکه درپشت سرشیخ‌العراقین ایستاده کسیست که بنام شیخ‌شیپور شناخته بوده ،دیگران ناشناخته‌اند.

اجتماع کنند وخونها هم ریخته شود نباید راضی شد که بدون تطبیق و تحقیق قانونی مجری شود . حالا باید ازحجج اسلامیه استدعا نمود که بلکه زودتر صرف وقت نموده این نظامنامه راتمام کنند».

کسانی از نمایندگان آذربایجان (تقیزاده و برخی‌دیگر) ، نقشه دربار وزیان و آسیب آنرا دریافتند و چون میبایست چاره را از تبریز خواهند چگونگی رابآنجانوشتند

و این ، شورش اردیبهشت ماه راکه یکی ازبرجسته ترین پیش آمدهای تاریخ مشروطه‌است پدید آورد .

شورش اردیبهشت ماه (در تبریز)

در تبریز پس‌از بیرون‌کردن‌مجتهد ازشهر ،داستان‌ارجدارديگری رخ‌نداد . در آنجا نیز مردم چشم براه رسیدن قـانون اساسی میداشتند ، وچون زمینه آنرا اینان پیشنهادکرده بودندبیشتر ازدیگر شهرها دلبستگی نشان میدادند . این راگفته‌ایم‌که‌در آنروز هابقانون بیشتر از اندازه ارج مینهادند ، وانبوه آزادیخواهان چنین میپنداشتند که چون قانون بیرون آید و بدست مردم رسد ، هرکسی بخواهش وآرزو آنـرا پذیرفته بکار خواهد بست ، وهرکس بایای خود راشناخته ازروی آن رفتار خواهد کرد . در کار ـ هاییکه میکردند چنین میگفتند : «عجالتاً باید چنین‌کرد تا قانون اساسی بیاید وتکلیف هرکسی معین شود» · ازساده دلی وخامی بدینسان خوش گمانی مینمودند .

از آنسوی چون در اینهنگام دربسیار جاها آشفتگی درمیان میبود ، و مردم ازهـر سورو بانجمن آذربایجان بر گردانیده چاره میطلبیدند چنانکه در همان روزها رشتیـان چون حکمرانی ظفرالسلطنه را نپذیرفته و آمـدن او را بگیلان نمیخواستند و باین نـام شوریده بودند ، با تلگراف از تبریز یاری میطلبیدند ، وستمدیدگان ابراهیم آباد از قـم با تلگراف داد میخواستند ـ انجمن این آشفتگیها را از نبودن قانون اساسی پنداشته ، و چاره را بودن آن میشمرد . آزادیخواهان نیز بهمان باور میبودند .

روز یکشنبه هفتم اردیبهشت (١٤ ربیع‌الاول) یکدسته از مردم که در حیاط انجمن گرد آمده بودند گفتگوی قانون اساسی‌رابمیان آورده خواستار گردیدند که انجمن‌آنرا ازمجلس شوری بخواهد . انجمن خواهش ایشانرا پذیرفته تلگرافی بدارالشوری‌فرستاد.

دراینمیان يك دروغی در تبریز پراکنده گردید ، و آن اینکه قانون اساسی را يك ماه است نوشته اند و از مجلس نیزگذشته ، ولی شاه نمی‌پذیرد ودستینه نمیگزارد .برخی میگفتند ؛ میخواهند بخواهش اتابك آنرا دیگرگونه گردانند .

اینسخنان بآزادیخواهان گران افتاد ، واین بود روز سه‌شنبه نهم اردیبهشت (١٦ـ ربیع‌الاول) يك‌تلگراف بسیار درازی ، بمیانجیگری اتابك بشاه‌فرستادند ،که در آن‌پس ازشمردن جانفشانیهای آذربایجان در راه نگهداری تاج وتخت ، خواهش پذیرفتن قانون اساسی ودستینه نهادن بآن راکردند .

فردای آنروز از تهران از نمایندگان تلگراف رسید که « قانون اساسی چند روز است بعداز اتمام درکمیسیونی قرائت شده‌حال درمجلس عمومی خوانده میشود .» این‌پاسخ مایه آرامش مردم گردید .

لیکن دراینمیان نامه‌هایی ازتهران رسید ،که بد خواهی دربار را آگاهی میداد . اینها مایهٔ بیم‌گردید و پیشروان‌بهتر دیدند که بجنبشی برخیزند ودر برابردربارایستاده

جلو نقشه آنرا گیرند . در همان‌هنگام یك داستان دیگر پیش‌آمد که‌آزادیخواهان‌فرصت را از دست نداده وهمان راعنوان گرفته اندیشه خود رابکار بستند .

چگونگی آنکه روز یکشنبه بیست و یکم اردیبهشت (۲۸ ربیع الاول) تلگرافی از تهران رسید ، بدینسان کـه همهٔ علماء وپیشنمـازان ونمایندگان انجمن سه ساعت بغروب مانده درتلگرافخانه باشند که «مطالب حضوری فوری داریم و آقایان حججالاسلام طهران ووکلای دارالشورای‌کبری‌عموماً در تلگرافخانه حاضر خواهند شد».

مردم ازاین تلگراف درشگفت شدند وبتکان آمدند . هرکسی گمان دیگری‌میبرد. وچون هنگام پسین‌رسیدعلما وپیشنمازان و سردستگان در تلگرافخانه گرد آمدند . مردم نیزدر حیاط انبوه شدند . از تهران تلگراف پایین‌رسید :

« بعد ازعرض سلام واحوالپرسی خدمت جنابان مستطابان آقایان حجـج‌الاسلام و »
« آقایان علماءاعلام واعضای‌انجمن محترم ملی دامت تأییداتهم‌دیروز از زنجان تلگرافاً »
« پرسیده بودندکه‌جناب آقای مجتهد دامت‌برکاته(۲۸)ماه وارد زنجان خواهندشدعقلای »
« آنجا صلاح در این دیده‌اند که عموماً معظم‌له را محترماً بتبریز معاودت دهند وکلای »
« آذربایجان چه‌تصویب مینمایند حضرات مستطابان آقایان حججالاسلام دامت برکاتهم و »
« این خادمان‌ملت‌متفقاً لازم دیدیم خاطر شریف‌آقایان حججالاسلام وعلمای‌اعلام‌وآقایان »
« ائمه‌جماعت واعضای‌انجمن محترم رامسبوق داریم که این قسم اعراض آقای مجتهد از »
« آذربایجان وتشریف فرمایی‌ایشان بطهران وقم بملاحظات‌عدیده‌که توضیح‌آن‌در خدمت »
« عقلای قوم لازم نیست بکلی منافی مقصود خیرخواهان مملکت‌است شرافت بقعه شریفه »
« حضرت معصومه که‌بالطبع جالب است اگراسباب خارجی هم‌محرك متنفذین قوم گردد »
« دورنیست اجتماع آنها باطراف و احوال خالی از اثر نباشد درموقعیکه احتیاج تمام »
« براتحاد قلوب واقوال داریم اختلاف‌کلمه واجتماع متشککین درمرکز ایران باتقویت »
« معنوی آن محل مقدس بعتبـات عالیات ابـداً صلاح نیست محض استحکام اساس مقدس »
« مشروطیت که ترویج دین مبین است وملاحظه‌شرافت ملت آذربایجانی برعموم مسلمین »
« امروز فرض فوری است‌که در رفع هرقسم اختلاف‌به ترك هرنوع شخصیات راضی شده »
«تشیید مبانی‌اتحادراخدمت‌کنند لهذا جمعاً متمنی‌هستیم که جنابان آقایان عظام ازآنجا »
« وما ها از اینجا ترتیبات مراجعت‌دادن آقای معظم‌له رافراهم بیاوریم (محمداسماعیل)»
« (مـرتضوی) (محسن) (حسین) (وکـلای آذربایجان) (احقـر محمـد الطبـاطبـائی) »
« (احقر عبدالله‌الموسوی بهبهانی) (شیخ ابراهیم وکیل زنجان) . »

تبریزیان از این تلگراف دل آزرده شدند . بـاز گشتن مجتهد نچیزی بود کـه تبریزیان بپذیرند . دارالشوری‌بـیم میداشت‌که مجتهد در قم یا در عبدالعظیم نشیمن‌گیرد وبد خواهان مشروطه برسراو گرد آیند . تبریزیان بیم میداشتند که اگر بازگرددد‌رشهر آشوب پدید آورد . چون آن نامه هاکه گفتیم از تهران رسیده بود وآن اندیشه در میان

میبود در پاسخ تلگراف گفتگوی قانون اساسی را پیش کشیدند ، وپس از گفت وشنید بسیارکه با مردم رفتو شورو خروشهایی که نموده شد پاسخ پایین را بتهران دادند :

« حضور مبارك آقایان حجج‌الاسلام و وکلای آذربایجان دامت برکاتهم تلگراف »
« مبارك برای عموم علمای اعلام وقاطبه‌ملت‌که بازار و دکاکین رابسته و در تلگرافخانه »
«مبارکه‌حاضر ندقرائت»
«جواب عموم آقایان»
«علما وملت خواستن»
«قانون‌است مادامیکه»
«قانوننامه را بطرف»
«آذربایجان‌حرکت »
«ندهندبازارودکاکین»
«باز نخواهد شد واز»
«تلگراف خانه‌مبارکه»
«بیرون‌نخواهیم‌رفت»
«(انجمن ملی‌تبریز)»



پ ۸۷

میرزا علی‌اصغر خان اتابك

بدینسان شورش آغازید ، شورشی که خواهیم‌دیدیکماه بیشتر درمیان میبود .مردم تاپاسی ازشب گذشته درتلگرافخانه‌میبودند و سپس پراکنده شده بخانه های‌خودرفتند ولی یکدسته راکه‌صد تن‌کما بیش میبودند برای گرفتن پاسخ‌درآنجا گزاردند . سه‌ساعت ازشب گذشته‌تلگراف پایین رسید :

« تلگراف‌جنابا بنعالی جواب سؤال ماها نیست قانون اساسی در مجلس قرائت‌میشود»
« وعوض یك مجلس هر روز مجلس دیگری هم برای تصحیح تکمیل قانون با حضور »
« آقایان حجج‌الاسلام و علمای‌اعلام مرتب ومشغول است‌قانونی که سعادت ابدی‌مملکت‌را »
« تأمین‌خواهدکرد بااین‌عجله واصرار مرتب نمیشودهیجان عمومی‌وبستن بازارودکاکین »
« صورت لزوم ندارد مجلس مقدس در ادای تکلیف خود بقدری ساعی و مجد است که »
« احتیاج‌باین قسم‌اقدامات نیست‌مقصودازمزاحمت جنابان مستطابان آقایان‌حجج‌الاسلام »

«وعلمای اعلام واعضای انجمن محترم القاء ضرورت معاودت دادن جناب آقای مجتهد»
«دامت برکاته والبته عقلای آذربایجان ملتفت این نکته هستندکه اگراین مطلب‌اهمیت»
«فوق‌العاده نداشت جمعی باینجا حاضر نشده و شما راهم زحمت نمیدادیم حال‌که جواب»
«مستقیم داده نمیشود ووقت هم منقضی شده است جنابان مستطابان‌عالی را باختلاف آراء»
«عوام‌گذاشته ورفتیم (سید عبدالله بهبهانی) (سید محمد طباطبائی) (احقر فضل‌الله نوری)»
«(مرتضوی) (محمداسماعیل) (وکلای آذربایجان) (وکیل زنجان)» .

فردا دوشنبه بادستور انجمن بازارها را بازنکردند ، و همه مردم روبتلگرافخانه آورده ودر آنجاگرد شدند . حیاط تلگرافخانه پرگردیده مردم بهپشت بامهاهم رفتند . نخست تلگراف پایین رابرای نمایندگان آذربایجان بتهران فرستادند :

«خدمت آقایان فخام وکلاء ملت آذربایجان دامت توفیقاتهم مکرر درباب قانون»
«اساسی عرض وهیجان ملت را اظهار داشتیم مسامحه‌کردید بالاخره بجایی منتهی شدکه»
«عموم ملت بستوه آمده ازکسب وتجارت خود تعطیل وبازار رابسته تمام علماء واعیان‌و»
«تجارواصناف‌وعموم‌اهالی‌درتلگرافخانه‌جمع‌ومنتظرجنابانعالی‌هستیم‌که‌معجلا‌بتلگرافخانه»
«تشریف بیاورید (انجمن ملی تبریز)».

چون مردم دسته دسته میآمدند ومیرفتند ناطقان بسخن پرداخته معنی قانون‌اساسی و سود های آنرا باز مینمودند و چنین میگفتند : هر کشوری یك قانون اساسی دارد . هرمردمی‌که یك قانون ندارد در دیده دیگران « وحشی » شمرده شوند . هشت ماه است مـارنج‌کشیده وهمیشه چشم براه قانون اساسـی دوخته‌ایم و کنون چنین پیداست کـه قانونی‌که نوشته بودند پس از رسیدن اتابك باز داشته‌اند و چنین میخواهندکه‌آنرادیگر گردانند . ما تاقانون اساسی رانگیریم کار ها بسامان نخواهد بود و هرکسی باپای خود را نخواهد شناخت . تاقانون اساسی راندهند ما باید بازارها را بازنکنیم و از ایستادگی بکنارنرویم .

ازاینگونه سخنان بمردم میگفتند ، وچون‌گفتگواین بودکه اگرتا یکماه نیزقانون اساسی نرسد بازار ها را باز نکنند و بهمینگونه بهمه شهرهای دیگر آگاهی دادند ، بپاس حال بینوایان چنین نهادندکه هر که را شاگردی یاکارگری بوده همچنان مزد آنان را بپردازد وهرکه راهمسایه بیچیزیست دستگیری ازودریغ نگوید .

امروز شاگردان دبستانها نیزبا بیرق سرخی بدست ، سرود خوانان میآمدند و پس از نمایش بازمیگشتند .

امـروز در تهران گذشته از چند تـن نمایندهٔ آذربـایجان ، و گـذشته از وثوق الدوله ، صنیع‌الدوله رییس مجلس بتلگرافخانه آمده بود و همه روز را گفتگو درمیانه میرفت .

دوسخنی میانه تبریزوتهران

امروز راستی راچخشی میانه تبریز و تهران میرفت . آنان‌که در تلگرافخانه تهران میبودند دولت را بیگناه‌نشان‌داده وجایی‌برای بیم ندیده واین رفتار تبریز را بی انگیزه میشماردند ، و چنین میگفتند : باید قانون اساسی بحال خود از مجلس بگذرد ونباید دربارهٔ آن شتاب نمود . اینان که درتلگرافخانه تبریز میبودند پاسخ میدادندکه درباره قانون اساسی بیمهایی هست و باید در بارهٔ آن شتاب داشت . هردو سو بروی‌گفتهٔ خود پامیفشردند وازتهران تندی نیزمینمودند . تلگرافها رادراینجا می‌آوریم :

از تبریز پیام فرستادند :

«خدمت ذیسعادت‌آقایان وکلاء محترم آذربایجان دامت اجلالهم درتلگراف‌دیروز»
«عرض نمودیم حالیه هم عموم آقایان علماءاعلام مدظلهم العالی وعموم ملت‌درتلگرافخانه»
« مبارکه نشسته جداً و مصراً مطالبه قانون اساسی راکه مدتها است وعده میفرمایند »
« مینماییم وصراحتاً عرض‌مینماییم‌این‌مطالبه واین اجتماع عمومی‌که‌هست‌دخلی‌باجتماعهای»
«سابقه ندارد وتأخیر مرحمت شدن قانون اساسی بهیچوجه مصلحت نیست‌وخدای‌نخواسته»
«اگر باز هم تأخیر شود نتیجه او وخیم خواهد شد عذر و فرمایش غیر موجه هم ابداً»
«مسموع نخواهد شد جمیع بازار ودکاکین بسته امورات تعطیل منتظر مرحمت قانون »
«اساسی هستیم (انجمن ملی تبریز)».

ازتهران پاسخ درازپایین رادادند :

« دیروز عصروکلای محترم آذربایجان برای مخابره مطلبی اعضاء انجمن محترم »
«تبریز را بتلگرافخانه دعوت کرده بودند و بعد از مخابره مطلب معلوم شد با اینکه »
«وکلای آذربایجان‌وسایر اعضاء مجلس شورای ملی یقین راسخ داشتندکه بعد از مخابره»
« چند روز قبل‌و نصایح و مواعظی که بادلایل و براهین تلگرافاً باعضاء انجمن محترم»
« اظهار داشته‌اند اقل تاچندی بعضی اقدامات بخاطراهالی آذربایجان‌خطور نخواهدکرد»
« باکمال سکون وطمأنینه خاطر منتظر نتیجه اقدامات مجلس شورای ملی درتتمیم قانون»
« اساسی وترتیب قوانین دستورالعمل حکام وتنظیمات ادارات وغیره خواهند بود ولی بر»
« خلاف انتظار معلوم میشود ازدیروز باز اهالی بازار ودکاکین را بسته وبرای مطالبه »
«تکمیل قانون اساسی در تلگرافخانه ازدحامی دارند این خبربا عدم‌انتظارمجلس شورای»
« ملی وفرط اشتغال بترتیب قانون اساسی وسایر مهمات فوق‌العاده مایه تعجب و حیرت »
« شد بالاخره این‌اقدام وحرکات غیرمترقب براین محول شدکه‌شاید جزئیات‌وخصوصیات»
« قانون اساسی درنظراهالی آذربایجان درست معلوم و مکشوف نیست و لازم شدکه در »
« این تلگراف تایك اندازه‌کیفیات وتقسیمات جزئیه قانون‌اساسی تشریح‌شود وموانعیکه»
« برای پیشرفت‌آن جزئیات بااین عجله وشتاب درمیان است تصریحاً اظهارشود تابدانند»
«که مجلس شورای ملی ابداً دراین موضوع کوتاهی واهمالی نکرده اگروقایعی‌که‌مجلس»



پ ۸۸

حاجی میرزا ابراهیم آقا

(آنکه باکلاه پهلویش نشسته شناخته نیست)

« ملاحظه کرده رعایت نمیشد شاید ترتیب تکمیل قانون اساسی در مملکت ما باوضاع »
« حالیه مشکل بلکه محال مینمود اولا باید اهالی محترم آذربایجان بدانند که بعدازوضع »
« فصولی که در قانون اساسی مجلس شورای ملی بصحه همایونی موشح شده قسمت عمده »
« از بقیه آن که اهمیت فوق العاده دارد بلکه روح و حقیقت قانون اساسی همانست قسمتی »
« است که راجع بحقوق عمومی ملیه و ترتیب قضاوت و محاکمات عدلیه است ودرضمن این »
« قسمت مطلب اساسیه و مهمی است که صرف نظر وسکوت از آنها درحقیقت صرف نظر »
« وسکوت از تمام قوانین اساسی یعنی اگر آن مطالب درقانون اساسی درج نشودمیتوان »

« گفت باید از قانون اساسی صرف‌نظر کرد و بهمان مقدارکـه در قانون مجلس شورای »
« ملی نوشته شده قناعت نمود ودر این دوقسمت مطالب و فصولی است‌که درنظر اشخاص »
«که بحقایق اسرار شرع مطاع واقف نیستند سهل قبول بنظـر نمـی‌آید مجلس شورای »
« ملی از اول این نکته را در نظر داشت‌که با وجود معاندین قوی و دشمنهای اجنبی و »
« خانگی‌که برای این مشروع مقدس داریم دشمـن زیادکردن از طریقه عقـل خارج و »
« جلب قلوب عامهٔ مردم از شرایط عاقبت بینی و مآل‌اندیشی است این ملاحظه‌مهم‌مجلس»
« را مجبورکردکه از وضع وانتشار این قانون از بهانه دادن بدست بعضی کوتاه نظران »
«که از اعماق مطلب بکلی بی‌خبر و برای اجرای مقاصد خود بظواهر امور توسل »
« میجویند احترازکند این بودکه ازچند روز قبل از روزی‌که در تلگراف خانه باعضاء »
« انجمن مخابره حضوری شد مجلس مـرکب از بزرگان حجج‌الاسلام و محققین علمـاء »
« اعلام دارالخلافه و دانشمندان وکلاء آذربایجان و طهران تشکیل داده شده وهر روز »
« چند ساعت در مواد قانون اساسی باکمال بی‌غرضی و دقت فوق‌العاده مباحثه علنی »
« میشود و بواسطه دقت امر و اهمیت موضوع هرروز بیش از دو سهٔ مادّه از تحت نظر »
«مباحثه خارج نمیشود و مخصوصاً در مجلس مزبور تمام مصالح و فوائدی‌که نتیجهٔ وضع»
« این قانون است بحث و ایراد میشود و انصافاً-علماء اعلام باکمال جد وجهد مشغول »
« تصحیح عبارات قانون هستندکه معانی و حقایقی‌که مقصود است بالفاظی‌که درانظارعوام»
« و معاندین این اساس مقدس موهم نباشد تعبیر شود ودورنبود اگربعضی موانع وعوائق »
« خارجه از قبیل انقلابات ولایات و فساد طلبی بعضی فتنه جویان معادلـه نمیکرد تا »
« کنون قانون اساسی تکمیل و بصحه مقدسه همایونی نیز رسیده بود ولی بـا کمال »
« تأسف دیده میشودکه هروقت اعضاء مجلس شورای ملی با هزار زحمت مجلس برای »
« انجام این امر فراهم میکنند وصول خبر فتنه ازیکی از اطراف زحمات باطل وحواس »
« را متفرق میکند مثل اینکه دیروز در موقعیکه ابداً انتظار این مقدمه نبود خبر تبریز»
« رسید و وکلاء محترم را امروز بآمدن تلگراف خانه مجبور کرد بالجمله باید دانست »
« اگر باعضاء انجمن تبریز و سایر اهالی‌آذربایجان‌القاء شده است‌که تأخیرقانون‌اساسی»
« من باب عدم مساعدت دولت یا شخص سلطنت است بتمام نوامیس مقدسه الهیه سوگند »
« یاد میشودکه تا این ساعت ابداً عدم مساعدت در این موضوع بخصوص از امناء دولت »
« مشاهده نشده بلکه یقین ثابت برای اعضای مجلس حاصل‌است‌که هر وقت فصول قانون »
« اساسی در مجلس تصویب و به پیشگاه همایون فرستاده شود بعد از اقل مدتی بصحـه »
« همایون خواهد رسید و ابداً ازطرف قرین‌الشرف همیونی مضایقه وتأمل نخواهد رفت »
« و البته اگرمضایقت ازآن طرف احساس میشود مخفی و مستور نخواهد ماند آنوقت »
« اهالی آذربایجان نیز در این قبیل اقدامات مشتوم و مطمون نخواهند بود پس علت »
« تأخیر غیر از همین ملاحظات دقیقه و مهمه مجلس محترم چیز دیگر نیست‌وگمان‌میکنیم»

« اگراهالی آذربایجان هم بانظر صائب وفکر دور اندیش درقیافه امور نظر کنند این »
«ملاحظات مجلس راتصویب خواهندکرد ومساعی‌مجلس محترم در حفظ استقبال واستقلال »
« ملی در نظر آنها باین قبیل اقدامات مجزی نخواهد شد دیگر آنکه خـدای نخواسته »
«اگر مقررشود اهالی‌آذربایجان‌خودرا مکلف برعایت‌نکات مشروعه‌فوق ندانسته درچنین »
« مطلب مهم‌که بانواع مشکلات و ملاحظات شرعیه واحتمالیه محاط است مجبوریت حفظ»
« احتیاط را احساس نکنند چون مجلس شورایملی که امروز مرکز اختیارات و ادارات »
« است نمیتواند فقط با رعایت میل وسلیقه یکقطعه ایران ملاحظات کلیه را تـرك کند »
« معذور است ازاینکه نظر بازدحام تبریزسعادت استقبال و موجبات استقلال‌کلیه ایران»
« را در خطر اندازد و هرگاه چنانچه مخل‌آتیه وانتظارات این مقصودمورد ندارد باید»
« انجمن محترم اهالی غیرت مند آذربایجان را بمواعظ حسنه و قول لیـن اقناع کنند »
« ویك چندی باعضاء مجلس شورای ملی وقت و فرصت بدهند که شاید بخواست خداوند »
« بمعاینه‌نتیجه زحمات‌خود موفق‌وبهره‌مندشوند (یحیی) (مرتضی‌قلی) (مستشار الدوله)»
« (شرف‌الدوله) (وثوق الدوله) (میرزاآقا) (محمد) (احسن‌الدوله)»

این تلگراف که هنگام نیمروز بپایان رسید و بدست مردم داده شد به تبریزیـان خوش‌نیفتاد وبآن‌گردن ننهادند ، وبرای آنکه ایستادگی خود را نشان دهند چادربزرگی آورده در حیاط تلگرافخانه برپاکردند نیز چادرهایی در حیاط توپخانه که پهلوی آنجا میبود بلندگردانیدند . مجاهدان اطاقهایی را برای خود برگزیدند و فرش‌گستردند . پیشوران هردسته‌ای برای خود سماور وقلیان و دیگر افزارهایی ازخانه آوردند . برای آنکه ایستادگی‌خود رابطهران بفهمانند پیام پایین رافرستادند .

« خدمت وکلای محترم خودمان زحمت میدهیم تلگراف مبسوط مفصل جنابانعالی »
« زیارت‌شدوازاینکه ترتیب تدوین وتصحیح قانون اساسی‌راشرح فرموده‌اید نهایت تشکر»
«را حاصل نمودیم معلوم میشود ملت‌آذربایجان را اینقدر پلید وتفهم‌بجاآورده‌اندکه‌آنچه»
« راخواسته ومستدعی شده‌اند از روی‌نفهمی وعدم اطلاع بوده جا داردکه باین حسن‌ظن»
« جنابانعالی نسبت‌بموکلین‌خودتان تحسین وتمجیدکنیم وحال‌آنکه ملت آذربایجان بااین »
«هیجان عمومی‌تمام نقاط مملکت شکر خدا را چنان‌در روی نقشه صحیح حرکت‌کرده‌اند»
«که مورد تعجب وتحسین تمام عقلا وسیاسیون واقع شده‌اند وبحمدالله تعالـی تا بامروز »
« اتفاقی نشده که موجب انفعال و سر افکندگی وکلاء محترم خودمان گـردد با این »
«مقدمات هیچ انتظارزیارت چنین بی‌مهری ازوکلاء محترم خودمان‌نداشتیم وچون برای »
«نیل مقصود از همه چیزمان صرف نظرکرده ومتحمل همه نوع ناملایمات شده‌ایم باز قوه»
« تحمل و طاقت صبوری داریم لیکن خواستن قانـون اساسی را امـروز بـرای خودمان »
« ذخیرهٔ سعادت ونیکبختی ملت و مملکت دانسته باکمال عجز وانکسار خواهانیم اصرار»
« هم‌نداریم‌که همین حالا تمام شده وبصحه همایونی موشح شود و اگر بعد از ایـن مدت »

«اطاله باز امراروقت لازم دارد عرض نداریم تاهرمدتی برای تتمیم قانـون اساسی وقت »
«لازم باشد عموم ملت آذربایجان هم از تمامی امورات شخصی و غیره تعطیل کـرده در »
« تلگرافخانه دولت وتوپخانه مبارکه که حریم آنست وفعلا مشغول چادر زدن هستیم نشسته »
« منتظر اتمام و امضاء قانون اساسی خواهیم بود واینکه پاره‌ای اتفاقات و وقایع را مانع »
« تتمیم قانون قرار میدهند اگر بامعان نظر ملاحظه فرمایید همه حوادث واقعه وانقلاب »
« بواسطه تأخیر قانون اساسی و عدم تعیین تکالیف عامه بوده کـه هیچکس قانوناً محکوم »
«بحدودمعین نبوده محض اینکه این نوع تعطیل وهیجان عموعی وتحصن ملت درتلگرافخانه»



پ ۸۹

سید حسن تقیزاده

« مبارکه واطراف آن تعبیرباغتشاش وبلوایی در مجلس محترم دارالشورای‌کبرای ملی »
« نشود صریحاً عرض میکنیم تا هر مدتی‌که این ملت بیچاره تعطیل ازکارکرده و در »
« تلگرافخانه خواهند بود بهیچ وجه من‌الوجوه حرکات واتفاق نامناسبی رونخواهد داد »
« اما در تعطیل نظامنامه انجمنهای ایالتی‌که مدتی است تمام شده و هنوز بصحه همیونی »
« موشح نشده چه میفرمایید علت‌تأخیر آن چیست وچرا باید وزراء عظام در امضا وصحه »
« همایونی‌آن این همه تعلل وتسامح فرمایند این آخرین عرضی است‌که عرضه میداریم »
« تا قانون اساسی و نظامنامه انجمن های ایالتی بامضاء دولت نرسد از تعطیل و هیجان »
« مظلومانه منصرف نخواهیم شد (عموم ملت آذربایجان) .

ازتهران پاسخ پایین رسید :

« مقصود از تلگراف مفصل امروز خدا نخواسته نسبت نقصان فهم بموکلین محترم »
« وارد آوردن نبودغرض اصلی توضیح وتشریح جهات اطاله تصحیح قانون اساسی‌بودکه »
« محض احترام از سوء شهرتی‌که در باب قانون اساسی باطراف سرایت‌کرده بود لابد »
« آقایان علمای اعلام به مداقه‌کامل هریك ازمواد آنرا به تحت نظر میاورند به‌تفصیلی »
« که امروز صبح عرض شد درباب نظامنامه انجمن‌ایالتی مطلقاً اهمال ومسامحه ازطرف »
« دولت ملحوظ نیست سه‌چهار روز بیش نیست‌که قرائت چهارم آن نظامنامه تمام شده »
« بصحه فرستاده شده است، مجلس وزراء باجهد تمام مشغول رؤیت آنست انشاءالله تا دو »
« سه‌روز از صحه همایونی میگذرد و علاوه بر اینهاکمسیونی دیگر هرروز در مجلس »
« مشغول تصحیح نظامنامه حکام است‌که مرکب از پانزده ماده است حسن رفتار ملت »
« آذربایجان دراین‌مدت چنانکه موجب‌تحسین وتمجید عموم بوده‌باعث تشکر وسربلندی »
« وکلای آذربایجان شده است غالباً عرایض مجدانه خادمان ملت در اسکات هیجان »
« عمومی ورفع اغتشاشات محض حفظ این شرافت و امتیازی که آذربایجان کسب نموده »
« است بوده نخواسته‌ایم ونمیخواهیم‌که چنین افتخار بزرگ‌را بسهولت از دست دهیم و »
« در این موقع هم اطمینان‌کامل برنجابت ملت محترم آذربایجان داریم‌هیچوقت علویت »
« وشرف مقصود خودشان را هرگزبه پستیهای اغتشاشات عادیه مشوب و مکدر نخواهند »
« کرد لیکن مادامیکه اهالی تبریز دست ازکسب وکار خودکشیده در اطراف تلگراف- »
« خانه سرگردان بمانند بدیهی است حسیات وکالت ومقتضیات نگرانی از طرف مجلس »
« ودولت فراغت خاطری درهیئت وکلاء نخواهندگذاشت‌که باحواس جمع مشغول‌خدمات »
« محوله باشند و لابد عوض اشتغال به تنظیم و تدوین نظامنامه ها باید در تلگرافخانه »
« بالتماس و التجاء امرار وقت شود اگر این ترتیب صرفه و صلاح عمومی را تأمین »
« مینماید ماهم عرض نداریم الساعه مرخص شده برویم‌که اسباب‌تسریع‌وتتمیم فرمایشات »
« راجعه بنظامنامها را تدارك نماییم التماس آخر این است‌که اهالی محترم هم با ما »
« همراهی نموده بیجهة پریشانی حواس وافکار را باعث نشوند (وکلای آذربایجان) »

پس ازخواندن این تلگراف کسانی ازسر دستگان بدگمان گردیده پنداشتندکه آن تلگرافها از نمایندگان آذربایجان نیست وگمان کردند درباریان خود این پاسخها را نوشته وبنام نمایندگان یاکسان دیگری از پیشروان آزادی بتلگرافچی میدهند و او با سیم به تبریز میرساند، وآنچه بدگمانی ایشان‌را بیشتر میگردانید این بودکه‌در تلگراف بازپسین نامهای نمایندگان یاد نشده بود . نیز از نیامدن تقی زاده بتلگرافخانه و از کناره جویی سعدالدوله درشگفت میبودند . با تلگراف اینها را پرسیدند و پاسخ رسید تقیزاده اندك ناخوشی میدارد وسعدالدوله خودکناره جسته است .

امروزکسانی از مجاهدان و دیگران نوشته هایی نوشته و بچاپ رسانیده و میان مردم می‌پراکندند ، ودر یکی از آنها چنین گفته میشد : « اگر قانون اساسی باید بامضاء علماء برسد خیلی چیزهاست‌که باید بامضاء علماء برسدکه آنها نسبت بقانون حکم اصل را دارد و قانون فرع آنست . . » خواستشان پادشاهی محمد علیمیرزا بودکه میگفتند پس میباید آن نیزباپرگی ازعلماء باشد . میگفتند : اگر مامیخواهیم حکومت «مشروعه» باشد باید آنرا ازریشه درست‌گردانیم .

از تهران نمایندگان پافشاری نموده پاسخ میطلبیدند ، و چنین میخواستند که تبریزیان از بدگمانی‌که بمحمد علیمیرزا و اتابك میداشتند در گذرند ، و بازار باز گردیده مردم پی‌کار خود روند . لیکن تبریزیان همچنان ایستادگی‌مینمودندتابدینسان روزبپایان آمد .

پافشاری تبریز

فردا سه شنبه همچنان مردم رو بتلگرافخانه آوردند ، و چون چادریکه برپاکرده بودندکوچك میبود وآنهمه مردم را از باران که پیاپی میبارید نگه نمیداشت ، باربران چادر بزرگی را که حاجی محمد قلی نامی از بازرگانان برای روضه خوانیهای خود میداشت ، آورده بر پا کردند . امروز تلگراف پایین رابتهران برای نمایندگان آذربایجان فرستادند :

« خدمت جنابان آقایان وکلای محترم آذربایجان با نهایت احترام عرض‌میکنیم »
« از دیروز تابحال آنچه را تصور فرمایید اقدامات لازم بهر لسان و بیان بملت عرضه »
« شد هیچ تدبیر درمقابل اراده عمومی منتج نتیجه نشد مخصوصاً لایحه قریب باین »
« مضمون نوشته باعضاء انجمن داده‌اندکه دراین مدت هرچه شما وکلای محترم بملت »
« فرموده‌اید وصلاح دانسته‌اید تمرد از قبول فرمایشات مقرره نکرده‌ایم تا جان داریم »
« باقتضاء انسانیت ووکالتی‌که داده‌ایم تحاشی و تمرد نخواهیم داشت ولیکن دراین‌چند »
« روز اخیره برما ملت ثابت شده وقراین‌خارجی هم بخوبی معلوم میداردکه عرایض‌شما »
« اعضاء انجمن هم در تهران پیشرفت ندارد زیرا تابامروز در هر قسم مطلبی‌که بتوسط »
« وکلای محترم آذربایجان بجاهای لازم‌معروض داشته‌اید ابداً اعتنائی نکرده‌اند بلکه »
« قابل استماع ندانسته‌اند وما ملت نمی‌فهمیم معنی مجلس دارالشورای کبری‌وانجمنهای »

«ایالتی چیست بالجمله صریحاً عرض‌میکنیم تا قانون‌اساسی بامضاء دولت وشخص سلطنت »
«نرسیده ازتعطیل عموم منصرف نخواهیم شد وازشماوکلای خودمانهم استدعای مخصوص »
«داریم دیگر دراین مسئله تجدیدمطلب نفرموده و برخودتان زحمت ندهید انتهی حالابا»
« این ترتیب که عرض شد بحقوق اسلامیت و همه انبیاء و اولیاء هم قسماست‌که اسکات »
«اهالی و متقاعدکردن عامه از قدرت این بندگان خارج است‌از جنابان عالــی مستدعی»
«هستیم تفصیلا اقدام صحیحی بفرمایید این مطلب را هم بدانید اهالی تهیه ماهانه برای»
«خودشان‌کرده و آناً فآناً مشغول استحکام اساس تحصن و مطالبه قــانون اساسی مـی ـ »
«باشند چه ضرر دارد مجلس دارالشوری و اولیاء دولت وضع حالیه شهر وهیجان عــامه »
«را محرمانه از تلگرافخانه سؤال فرمایید تا معلوم شودآنچه را عرض‌کرده‌ایـم عشری»
«ازاعشار ازهزار یك ما وقع‌نیست دیگررأی واختیار با جنابان‌عالی است وفعلا از این »
«بندگان غیراز عرض مستدعیات ملت‌کاری ساخته نیست زیرا وعده و نوید این مدت یك»
«مرتبه و بکلی اعتبارات بندگان را در پیش ملت برده و روی اظهار هیچ‌گونه مطلبی »
«بملت نداریم و چون در تلگراف حضوری دیروز فرموده بودید کــه مجلس دارالشوری »
« برای رعــایت سلیقه و مسلك یکقطعه ایران از ملاحظات عمومی صرف نظـر نمیتواند »
« بکند جواب ملت این است‌که مگرملت آذربایجان در اقدامات خودشان ملاحظه صرفه »
«خود را داشته‌اند یا خدای نکرده سایراهالی نقاط‌ممالك محروسهٔ ایران رادرمستدعیات»
«خودشان سهیم وشریك ندانسته‌اندکــه مجلس دارالشوری این نسبت را بآذربایجانــی »
«بدهند (انجمن ملی تبریز)»

امروز انبوهی مردم بیشترمیبود ، چندانکه تلگرافخانه و توپخانه وآن پیرامونها با بزرگی وفراخی‌که میداشت تنگ درمیآمد، وناگزیرگردیدند خانه‌ای را درهمسایگی که تهی میبود از دارنده پرك خواهند وفرش‌گسترانیده نشیمنگاه مردم‌گردانند .

امروزگذشته ازانجمن ایالتی، بازرگانان‌وپیشنمازان، هردسته‌ای‌جداگانه‌تلگراف بنمایندگان فرستادند . در حیاطها مردم دسته دسته آمده ومیرفتند ، و درمیانه‌کسانی از واعظان و دیگران سخن میراندند . هنگام نیمروز تلگراف پایین از تهران رسید :

«علت تأخیرقانون اساسی را ده روز است مشروحاً عرض‌کردیم‌که کمسیونی منتخب»
«شده دوماه‌تمام‌مشغول ترتیب‌آن شد درثانی‌کمسیونی دیگر چند روز بتنقیح آن مشغول »
«گشت لیکن چند ماده آن شرعاً جای تأمل‌بود لهذا کمسیونی ثانی‌مــرکب از آقــایان»
«حجج‌الاسلام و چند نفر دیگر ازعلمای اعلام ودانشمندان وکلای آذربایجان وغیره چند»
«روز است به تطبیق آن باموازین شرعیه سعی وجهد دارند اگرمقصود ازوضع‌قانون این»
«است‌که لایجری بماند سهل است مجلس را(متهم) بعدم اعتناء شرع مطهر نمایند صریــح»
«بفرمایید (؟) همین امروز مداخله بآقایان علمای اعلام راقطع نمــوده بصحه همــایونی»
«برسانیم اگر استفاده از قوانین منحصربتأمین اجراست‌با سوء شهرتی‌که مسبوق‌شده‌است»



پ ۹۰
محمد علیمیرزا در رخت قزاقی

« قبل ازتطبیق باقوانین شرع مقدس چنین‌قانونی در مملکت اسلام هرگز بموقع اجرا »
« نخواهد رسید پس تکلیف قطعی ما را معین فرمایید یا هیجان عمومی ساکت‌شده اهالی »
« بسرکار خود رفته امان دهند بسر فرصت‌هم بشود (؟) بعجله آقایان علمای اعلام تکلیف»
« خود را اداکنند و این سوء شهرت مرتفع گردد و یا صراحتاً عدم لزوم مطابقت آنرابا»
« شرع انوربیان وامرفرمایند فوراً اطاعت‌کرده امروزبا امضاء همیونی بفرستیم حاضرین»
« تلگرافخانه (امامجمعه) (مستشارالدوله) (محمد اسماعیل) »

بعلما و بازرگانان نیزپاسخی نزدیك باین رسید ، این تلگرافها بخشم تبریزیان افزود . چه اینان از همان میترسیدند که قانون اساسی بدست علماء افتدکه‌یا آنرا تباه

گردانیده یك قانون بسیار بی ارجی بیرون دهند ، و یا دو تیرگی بمیان انداخته بهانه بدست دولت اندازند .

این بود بخروش و ناخشنودی برخاسته چنین میگفتند : « مگر ملت قانون مذهبی و عبادات از دولت میخواهدکه محتاج مباحثات علمی باشد . ما قانون اساسی سلطنتی مشروطه‌ای راکه در میان تمام دولتهای مشروطه مجریست میخواهم . قانون شرع را در هزاروسیصد واند سال پیش پیغمبرما آورده ودر دست داریم ..»

این سخنانی بودکه ازسر دستگان می تراوید و با زبان واعظان بمردم گفته میشد این معنایش بکنار نهادن « شریعت » میبود . ولی واعظان و یا بسیاری از دیگران این را نمی‌فهمیدند ونا فهمیده بزبان میاوردند . اینان بمشروطه وقانون دلبستگی پیداکرده آنرا میخواستند . ولی ازشریعت نیزچشم نپوشیده بودند .

اما پیشنمازان‌که این زمان بامشروطه خواهان همراهی مینمودند و تلگراف برای طلبیدن قانون اساسی بتهران میفرستادند ، بیشتر ایشان معنی مشروطه را نمیفهمیدند ودلبستگی هم بآن نمیداشتند . چون این زمان حاجی میرزا حسن و دیگر مجتهدان از میان رفته ومیدان برای اینان باز شده بود ازآن خشنود میبودند ، و همینکه رو آوردن مردم را بسوی خود میدیدند بسیارشادمان میگردیدند وهرچه آنان میخواستند بکارمی‌ـ بستند . آن تلگرافها راآزادیخواهان مینوشتند و اینان بی‌آنکه معنی درست مشروطه و قانون اساسی را بدانند ، تنها بپاس آنکه دررده علما شمرده شوند آنرا مهر میکردند .

امروز شادروان ثقة‌الاسلام نیزبتلگرافخانه آمد ، واو نیزسخنانی بدینسان‌گفت .

«مقصود از قانون اختراع شرع تازه‌ای نیست . قانون شریعت محمدیه منسوخ نمیشود و جز حجج‌الاسلام وعلمای اعلام‌کسی حق ندارد در آن باب دخالت‌کند ، در این باب قانون نوشته نخواهد شد . احکام شرعیه همانست‌که هست و تا انقراض عالم مستمر خواهد شد . آنچه ملت میخواهد و وکلای ملت در تحت نظارت حجج الاسلام تهران میخواهند برای آن قانونی‌گزارند قانون‌سیاسی وملکی است . ازقبیل تعیین حقوق سلطنت وتشخیص‌حدود حکام وقرار دولت بادول خارجه ومنع تقلبات وتعدیات وحفظ حقوق تبعه ایران‌ومالیات و غیره‌که دراین باب حجج الاسلام تهران نیز با علما و وکلای اطراف سعی بلیغ دارند که اگر دراین باب نیزامری راجع بشریعت مطهره باشد با شریعت تطبیق نمایند ...»

این باآنچه اندیشه پیشروان آزادی ، بویژه اروپا دیدگان ایشان ، میبود جدایی میداشت . این همانست‌که‌گفتیم آخوند خراسانی وحاجی شیخ مازندرانی میگفتند . نیز گفتیم‌که اینان از معنی درست مشروطه و از ناسازگاری که با آن « شریعت » خواستی داشت آگاه نمیبودند .

سالها درایران یك « حکومت عرفی » ویك « شریعت » با هم بوده و دو دستگاه با هم بسربرده بود . اینان مشروطه را بجای « حکومت عرفی » گزارده و چنین میپنداشتند

که «شریعت» بااین نیزخواهد ماند وباهم بسرخواهند برد .

انجمن ایالتی برای آنکه ایستادگی تبریزیان بروی‌گفته خودشان‌وپا فشاری‌آنان رابتهران بفهماند تلگراف پایین رافرستاد :

«مفهوم تلگرافات جنابانعالی براین است‌که از برای اتمام قانون اساسی چندروز»
« استمهال شود بسیارخوب عموم ملت‌عرض میکنند تا چند روز قانون اساسی تمام وبصحه»
«مبارکه اعلیحضرت همایونی خواهد رسید معین‌وتصریح فرمایید‌که عموماً درتلگرافخانه»
«بکمال سکوت وآرام نشسته منتظرشوند و بجنابانعالی هم دردسر ندهند تا اینکه قانون»
«اساسی راتمام نموده وبصحه مبارکه رسانیده بملت برسانید آسوده شوند.»

«(انجمن ملی‌تبریز)»

همچنین اعیانها و شاهزادگان هردسته‌ای جداگانه تلگرافی فرستادند و سختی شورش را آگاهی دادند . امروز تلگراف از اسپهـان رسید‌که در آنجا نیز مردم شوریده وبتلگرافخانه آمده با تبریزهم آوازی میکنند .

روز چهارشنبه بیست وچهارم اردی‌بهشت (دوم ربیع الثانی) همچنان بازارها بسته ومردم درتلگرافخانه وآن پیرامونها‌گرد میبودند وچشم براه تلگراف تهران میداشتند .
انجمن پیام زیرین رابنمایندگان فرستاده آنان رابتلگرافخانه خواست :

«خدمت وکلای محترم آذربایجان دامت تأییداتهم (دستی از دور بر آتش دارید)»
«انقلاب وهیجان عمومی درمطالبه قانون اساسی باعلی درجه رسیده جواب تلگراف‌دیروز»
« را تا بحال مرحمت نفرموده‌اید تأخیر جواب را حمل بر عدم اعتناء میکنند مستدعی »
«آنکه تشریف فرمای تلگرافخانه شوید وجواب راحضوراً بفرمایید (انجمن ملی‌تبریز) »

نیزعلما تلگرافی بعلمای تهران ، وشاهزادگان و اعیانهاتلگرافی باتابك فرستاده سختی شور وخروش مردم را باز نمودند . شاگردان دبستانها با بیرقهای سرخ سرود ــ خوانان میآمدند ومیرفتند . هنگام نیمروزتلگراف زیرین رسید :

« خدمت جنابان آقایان عظام دام اجلالهم وضع قوانین و بامضا رسانیدن آنها از »
« تکالیف حتمیه وکلای ملت است خصوصاً آنکه هم وطنان عزیز و برادران غیرتمند ما »
«برای مطالبه‌این‌قانون درهیجان فوق‌العاده وزحمت وخسارت فوق‌الطاقه باشند خداوند »
«شاهداست دراین چند روزکه اهالی غیور تبریز برای اخذ حقی ازحقوق مسلمه‌خودسلب»
«راحت از خود نموده‌اند بکلی فراغت خاطر و راحت آسایش جسمانی و روحانی از ما »
« منسلب است لیکن بشرحیکه مکرر عرض شده است قانون اساسی هنوز بتصویب مجلس »
«نرسیده است‌که بامضاء برود سوء شهرت‌که در آذربایجان از بابت قانون اساسی متوجه »
« مجلس‌دارالشوری بوده لازم آورد‌که درمجلسی مرکب ازحضرات حجج‌الاسلام و علمای »
« اعلام مواد آنرا بشرع انور تطبیق‌نماید چند روزاست مشغول مطابقه هستند‌حال‌خادمان»
« ملت درتکلیف خود متحیریم نه‌بآقایان علمای اعلام میتوانیم گفت‌که ازمطابقه صرفنظر»



پ ۹۱

این پیکره نشان میدهدگوشه‌ای از حیاط توپخانه را در روزهای شورش اردیبهشت

«فرمایند و نه برادران عزیز تبریزی خواهش ما را قبول میکنند که چند روز دیگر بسر»
«داد و ستد خود رفته فرصت بدهند که قانون اساسی ازاین مرحله خلاص شده بامضاء»
«برود (یحیی) - (تقی‌زاده) - (مستشارالدوله) - (حاجی میرزا ابراهیم (محمد)»
«(میرزاآقا) .»

این تلگراف چون بمردم خوانده شد بخشم آمدند و چنین گفتند « این پاسخ تلگراف ما نیست . باید بارمزاز نمایندگان‌خود بپرسیم» شادروانان میرزا علی‌ویجویه‌ای و شیخ سلیم با میرزا حسین ، هر یکی در نوبت خود ، بمردم‌اندرزداده بآرام گردانیدن ایشان میکوشیدند . اینان میگفتند : « بهتر است چند روز مهلت داده شود » ، مردم خرسندی نداده بهایهوی میپرداختند .

امروز تلگرافها ازشیراز ورشت وانزلی وسلماس و مراغه و ارومی و دیگر شهرها رسیدکه در همه آنها بازارها را بسته و باتبریز هم آواز شده اند . در رشت و انزلی شورش و جنبش بس با شکوه بوده . در آنجا نیز مجاهدان دسته دسته با کوس و شیپور آمد ورفت میکرده‌اند .

این تلگرافها بشور و سهش مردم میافزود ، و چون سر دستگان سخت میگرفتند چنین نهادندکه باز ازتهران بپرسند چندروزه قانون بپایان خواهد رسید تا مردم‌آن‌چند روزرا درتلگرافخانه‌آرام ایستند وبیوسان‌باشند . انجمن تلگراف پایین‌رابتهران‌فرستاد:

«والله وبالله این بندگان شریك درد وزحمت جنابانعالی هستیم لیکن تأسف داریم »
«که فرمایش جنابانعالی وعرایض بندگان را ملت نمیپذیرند چنانکه دیروزعرض‌کردیم»
« قانون اساسی تا چند روز دیگر از امعان نظر آقایان حجج‌الاسلام خواهد گذشت که »
«بالزام مدت ملت را اسکات نموده به نوید امضاء آن بسکوت و سکون در تلگرافخانه »
«نشسته منتظربشارت امضاء قانون اساسی باشند (انجمن ملی تبریز)»

از تهران چنین پاسخ دادند :

« برای اینکه کمسیون مطابقه با شرع انور کار خود را تمام نموده بعد در مجلس »
« قرائت شده بعد از تصویب پاك نویس شده بامضاء برود و در آنجا هیئت وزراء امعان»
« نظر نموده بامضای همایونی برسد اقلا بیست روز مدت لازم است سعی‌تمام داریم بلکه »
«انشاءالله زودتر تمام نموده آسایش هم وطنان عزیز را فراهم بیاوریم الساعه بمجلس»
«میرویم‌که مشغول انجام همین خدمت باشیم ولی چون نمیتوانیم راضی باشیم‌که برادران »
« محترم از داد و ستد مشاغل خود باز مانده‌گرفتار این همه زحمت وخسارت باشند با»
«نگرانی‌کلی میرویم و استدعا داریم وکلای محترم در اسکات هیجان عمومی بذل همت »
« فرمایید (مستشارالدوله) (یحیی) (فضلعلی) (تقی زاده) (شرف‌الدوله) (ابراهیم) »
«(محمد) (میرزاآقا)»

روز پنجشنبه انبوهی مردم هرچه بیشتر و شور و خروش هرچه فزونتر میبرد .

مردم قانون اساسی را چارهٔ همه دردها دانسته وارج بی اندازه بآن مینهادند، وازاینسوی ندادن آنرا با نابودکردن مشروطه بیك معنی میشمردند . این بود چاره جز پافشاری نمیدیدند ، و هرچه از تهران ایستادگی بیشترمیدیدند بخشم وشورش میافزودند .

این زمان انبوه تبریزیان مشروطه خواه ، و اینان همه یکدل میبودند و پشتیبانی بهم مینمودند ، و چون جلوگیری نمیداشتند در پافشاری بطلبیدن‌قانون اندازه نگه‌نمی‌داشتند ، و خود این پافشاری را باپامیشمردند . دسته مجاهدان بسیار بزرگ و نیرومند میبودوکوشش بنگهداری‌مشروطه را بگردن‌گرفته آنراکار خود میشمرد .

امروزگفته شد در برخی‌کویها زنان در مسجدهاگرد آمده‌اند و آنان نیز شورش و سهشی از خود نشان میدهند . نیزآگاهی‌آمدکه مجاهدان نوبرآماده سفر گردیده‌اند که بتهران روند . میرجوادگرگری پیشنماز آن‌کوی با چند تن دیگر رفتندکه ازآنان جلوگیرند .

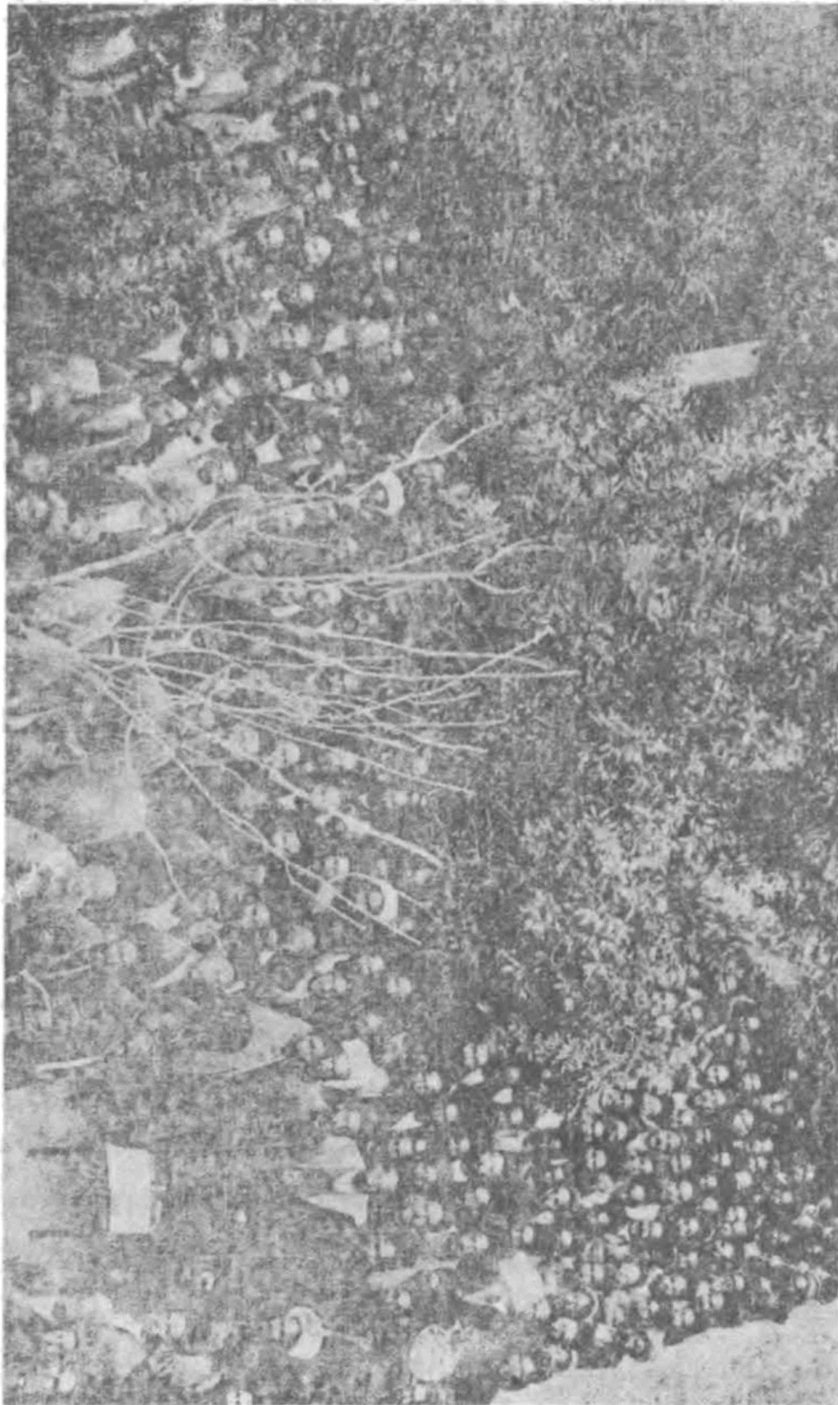
انجمن باز تلگراف زیرین را فرستاد :

«خدمت وکلای آذربایجان دامت تأییداتهم وضع و انقلاب شهر از امروز صبح »
«بتحریر نمی‌آید تمامی اهل شهر در هیجان حتی طایفه نسوان با بچه های شیره خواره »
« درمساجد محلات جمع اهالی بیطاقتی و بیصبری باعلی درجه رسانده تسکین و تسلی »
«اهالی امکان ندارد حق تعالی تفضل فرماید (انجمن ملی تبریز) »

از تهران پاسخ پایین را دادند :

« انجمن محترم ملی بـا اینکه حضرت مستطاب حجةالاسلام آقای آقـا سیدعبدالله»
« مجتهد دامت برکاته‌کسالت مزاج دارند بنا باستدعای جمعی با طبیب و دوا از صبح »
« تشریف آورده باتفاق حضرت مستطاب حجةالاسلام آقای آقا سید محمد مجتهد دامت »
« برکاته و آقایان علمای اعلام مشغول تطبیق هستند و تاکار مطابقه تمام‌نشودهرچند شب»
« لازم شود در مجلس بسر برده‌وبدولت منزل خودشان معاودت نخواهند فرمود امیدواریم»
« با جدی‌که همگی در این باب دارند تطبیق قانون اساسی خیلـی زودتر تمـام شود و »
«حضرات‌آقایان حجج‌الاسلام دامت‌تأییداتهم و مجلس شورای ملی مساعی کامله تعهـد »
«میفرمایندکه تصویب دولت و امضای همایونی بطول نیانجامیده هرچه زودتـر هموطنان»
«عزیز را از شداید انتظار وهیجان خلاص فرمایند لهذا استدعای چند روزی را مکـرر »
«میکنیم‌که برادران‌غیرتمند بسرداد وستد خودرفته فراغت خاطری بخادمان ملت احسان»
« فرمایندکه از نهایت اضطراب ونگرانی خلاص شده و مشغول خدمت باشیم حـاضریـن»
«مجلس (فضلعلی) (مستشارالدوله) (تقی زاده) (ابراهیم »

دو باره از تبریز تلگرافی بدوسیدوحاجی شیخ فضل‌الله فرستاده ازآنان درخواستند که قانون را زودتر بپایان رسانند . دو سید پاسخ مهر آمیزی دادند . چـون گفته میشد بهبهانی ناخوش بوده و با آنحال برای‌گفتگو در پیرامون قانون بمجلس‌آمده تلگـرافی



پ ۹۲

این پیکره نشان میدهد انبوهی مردم را در تلگرافخانه وآن پیرامونها . روی صندلی دفتری نهاده شده که دانسته نیست چیست . آنکه پشت صندلی ایستاده شادروان علی مسیو وآنکه در راست او ایستاده باقرخان میباشد .

بنام سپاسگزاری ودعاگویی باو فرستادند .

گذشته ازاینها برای دلگرمی بارمز پرسشهایی از نمایندگان کردند . آنان پاسخ دادند تلگرافهای چند روزه راست بوده ، و باردیگر مهلت خواستند که ده روزه قانون را بپایان رسانند . مردم باین مهلت خرسندی داده لیکن گفتند : بازارها را باز نمیکنیم وده روز را دراینجا بسر میبریم تا چون قانون داده شد آنگاه از اینجا بیرون رویم ، و بدینسان ایستادگی بروی گفتهٔ خود نشان دادند .

دستبردهاییکه علما در قانون میکردند

کنون بتهران بازگردیم : چنانکه دیدیم داستان قانون اساسی در این شهر رنگ دیگری میداشت . بهنگامیکه بسیاری ازشهرهای دیگر بطلبیدن قانون شور وخروش مینمودند ، دراینجا درسایهٔ دو دستگی علما ، مردم هم بدو دسته گردیده و یکدسته هوا داری از «شریعت» مینمودند . از آنسوی در مجلس بیشتر نمایندگان باین داستان ارج چندانی ننهاده ، بشور و خروش شهرها معنایی جز آشوب طلبی نمی‌دادند .

صنیع‌الدوله رییس مجلس که همیشه هوا داری از دولت نمودی این زمان بیشتر مینمود واز آن جوش وخروشها آزردگی نشان میداد . چنانکه نوشتیم برخی‌ازنمایندگان نیز هوا داری از «شریعت» مینمودند و اینان دلیرانه پاسخهایی میگفتند ، و دیگران از ترس خاموش مینشستند .

روز چهار شنبه‌بیست و چهارم اردیبهشت دراینجا نیزتکانی پدیدار شد . بدینسان‌که گروهی از زنان دسته ای بستند وبرای طلبیدن قانون اساسی بمجلس رفتند . این بار دیگر بودکه زنان‌روپوشیده ایران باچادر و چاقچور ، همپایی در جنبش آزادی‌مینمودند وپیداست‌که آنان را برانگیخته بودند .

مجلس باین نمایش نیز ارجی ننهاد و بزنان پاسخ داد : «شما محرکی دارید » .
فردا نیز صنیع‌الدوله همین را بهانه ساخته در خواست کناره جویی از « ریاست »کرد .

از قانون اساسی در نشست‌های علماء و نمایندگان گفتگو میرفت . پس از رسیدن تلگرافهای تبریز و دیگر شهرها بآن بیشتر پرداختند ودر پیشرفت‌کار شتابی نشان‌دادند. ولی چنانکه گمان میرفت علمای «شریعت‌خواه» بایرادهایی برخاستند ، و درچند « اصل » نا همداستانی نمودند .

نخست دربارهٔ اصل هشتم که میگوید : «اهالی مملکت ایران در مقابل‌قانون دولتی متساوی خواهندبود » ایراد گرفته گفتند : «مسلم وکافر در دیه وحدود متساوی نتواندبود اگر مسلمانی یك یهودی یا یك زردشتی یا یك کافر دیگری راکشت او را بکیفر نتوان کشتن و باید «دیه» گرفت » .

دوم درباره اصل نوزدهم که‌میگوید : « تأسیس مدارس بمخارج دولتی و ملتی و تحصیل اجباری باید مطابق قانون وزارت علوم ومعارف مقرر شود . . . » خرده گرفته

میگفتند : «تحصیل اجباری مخالف شریعت است» .

سوم دربارهٔ اصل بیستم که‌میگوید : «عامه مطبوعات غیراز کتب ضلال و مواد مضره بدین مبین آزاد و ممیزی در آنان ممنوع است» بایراد بر خاسته میگفتند : «باید تحت نظرعلماء باشد» .

گفتگو در بارهٔ اینها به بیرون نیز رسید ودر برخی روزنامه ها گفتار هایی نوشته شد . بیش از همه در پیرامون اصل هشتم سخن میرفت و زردشتیان که این زمان پرو بالی باز کرده بودند نامه‌هایی بمجلس نوشته برای خود برابری میخواستند . یك نویسنده ای در روزنامه حبل‌المتین تهران ، در این زمینه چنین نوشت : «اگر بخواهیم حقوق‌مساوات را جاری نکنیم بمحذورات بزرگ دچار میشویم . یکی ازآن محذورات آنکه مجوس و یهود وارمنی وقتی قیمت خون خود را معادل بیست وپنجتومان (۱) کم یا زیاد در قانون ملاحظه نماید گمان نمیکنم تابعیت این ملت و این سلطنت واین قانون را بر عهده بگیرد ودست تظلم بنمایندگان دول دیگر بلند ننماید که چه‌تقصیر کرده ام خون من‌انسان بقدر یك‌حیوان پستتر شده . اگر جواب دهیم که‌شما اهل کتاب هستید و روح ایمانی ندارید از اینجهت قیمت تو قیمت حیوان است جواب خواهندگفت که‌یکنفر کشیش‌آلمانی (۲)که در ارومیه کشته شد مگر اهل‌کتاب نبودکه‌مبلغ شصت وپنج هزار تومان‌دادید . جزاینکه بتخصیص وتخصص قایل شویم‌که دونفر از اهل‌کتاب و اهل ذمه یکی شصت و پنج هزار تومان دیه او باشد و یکی بیست‌و پنجتومان . یکی قیمت شصت نفر مسلمان قیمت او باشد دیگری قیمت یك‌الاغ پستی . آیا این انصاف است عدالت است محذور دیگر اینکه ببینیم آیا قانونیکه‌این اندازه‌دارای اختلاف باشد در مجمع‌حقوق بشریت قبول مینمایند وافراد تبعه این چنین ملت در ممالك خارجه چه قیمت خواهد داشت . . . »

حاجی شیخ فضل‌الله مجلس را از هر باره زیر دست ملایان میخواست و از یکماه پیش یك «اصل» برای افزوده شدن بقانون اساسی آماده گردانیده و آنرا با خط خود نوشته نسخه‌هایی ازآن بدست مردم داده بود ، وکنون پافشاری درباره آن نشان میداد . اینست نوشته او :

« این مجلس مقدس شورای ملی‌که بتوجه حضرت امام عصرعجل‌الله فرجه و بذل »

(۱)ازروی آیین‌اسلام«اهل کتاب» یاجهودان و نصرانیان‌وزردشتیان که درشهرهای‌اسلام ودرزینهار مسلمانان زیستندی«ذمی»یا «اهل‌ذمه»نامیده شدندی ، واگر مسلمانی یکمردی را ازایشان کشتی‌اورا بکیفر نتوانستندی‌کشت . بایستی خونبها یا«دیه» که‌هشتصددرهم بودی‌ازو بگیرند . اگر کشته زن‌بودی چهار صد درهم بایستی گرفت . درهم پول‌نقره آغازاسلام است . هردرهمی رویهمرفته ۳ گرم یا۱۵ نخود میبوده که اگربهای امروزی نقره راهدیده‌گیریم۸۰۰ درهم بیشتر ازهزار ریال‌خواهدبودولی درآن هنگام که‌این گفتگو هامیرفت نقره‌بسیارارزانتر ازاکنون‌میبود وآنگاه گویااندازه سنگینی درهم رانمیدانسته‌اند ، ازاینرو ۸۰۰ درهم‌دویست وپنجاه ریال‌یا بیست‌وپنجتومان میگرفته اند .

(۲) کشیش‌انگلیسی میبوده . برای داستان‌کشته شدن‌او بخش‌یکم صفحه۱۴۷ دیده‌شود.



پ ۹۳

شادروان شیخ سلیم‌باتنی‌چند از مجاهدان و دیگران (آنکه درپهلوی اوازدست راستش نشسته میرزاعبدالامیر شیخ‌الاسلام است)

« مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلدالله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه وعامت ملت »
« ایران تأسیس شده باید درهیچ عصری از اعصار موادا‌حکامیه آن مخالفتی با قواعد »
« مقدسه اسلام وقوانین موضوعه حضرت خیر الانام علیه‌الصلواة و السلام نداشته باشد و »
« معین است که تشخیص مواد موافقت و مخالفت قوانین موضوعه مجلس شورای ملی بـا »
« قواعد اسلامیه در عهده علمـای اعلام ادام الله بـرکات وجودهم بوده و هست لذا مقـرر »
« است درهر عصری از اعصار انجمنی از طرازاول مجتهدین و فقهاء متدینین تشکیل‌شود »
« که قوانین موضوعه مجلس‌را قبل ازتأسیس درآن انجمن علمی بدقت ملاحظه‌ومذاکره »
« نمایند . اگر آنچه وضع شده مخالف با احکام شرعیه باشدعنوان قانونیت پیدانخواهد »
« کرد و امر انجمن علمی در این باب مطـاع و متبع است و این ماده ابداً تغییر پذیر »
« نخواهد بود . حرر فی‌هفتم‌شهرع ۱»

این نوشته بکسانی از ملایان و طلبه های شریعت خـواه خوش افتاده هوا داری از آن نشان میدادند . برخی رویه این را با تلگراف بعلمای نجف آگاهی داده « فتوی » میخواستند . درآن نشست‌این را «اصل‌دوم» قانون اساسی گردانیدند .

با این دستبرد ها قانون اساسی پرداخته شد وروز یکشنبه بیست وهشتم اردی‌بهشت

(۶ ربیع‌الثانی) آن را درمجلس خواستندی خواندکه نمایندگان براست دارند وبدستینهٔ شاه فرستاده شود .

نمایندگان آذربایجان از چگونگی آگاه شده بخشم آمدند ، وبا هم چنین نهادند که روز یکشنبه در مجلس از خوانده شدن‌آن جلوگیرند . چه میدانستند که اگرخوانده شود بیشترنمایندگان آنرا برست خواهند داشت وکار ازکار خواهدگذشت . مجلس‌دلیری خود را ازدست داده ویارای ایستادگی نمیبود . هواداران شریعت ، چه در مجلس وچه در بیرون ، کم‌کم به‌چماق «تکفیر» نیزدست میزدند .

روز یکشنبه چون‌گفتگو از قانون اساسی بمیان‌آمد تقی‌زاده گفت : باید باردیگر درکمسیون خوانده شود تا بمجلس بیاید . شیخ حسین شهیدی ایراد گرفته گفت :«این آقایان همان اشخاصی بودند که میگفتند تبریز و رشت وزنجان بهم‌خورده . حالا چطور شد میگویند سه‌دفعه باید قرائت شود . اگر مقصود از این اصلاح تغییریست‌که منافی با شرع باشد محال است بشود . اگر مقصود تطبیق باقوانین شرع است بهتر از این تصحیح وتنقیح نمیشود که شده» .

تقیزاده پاسخ داد و پافشاری نمود وقانون خوانده نشد . بدینسان از یك آسیبی‌که نزدیك شده بود جلوگیری گردید .

بیدادگریهای پسر رحیمخان

دراینمیان درآذربایجان یکداستان دیگری رخ میداد.داستانی که پرده ازروی بدخواهیهای شاه برمیداشت . چگونگی آنکه چون درقره‌داغ آشفتگیهایی رخ‌داده ، ودر باره‌پرداخت‌مالیات وبهرهٔ مالکانه کشاکشهایی پیش‌آمده‌بود ، وبارها بانجمن‌نامه مینوشتند ، و از اینسوی کارنان در تبریز همچنان دشوار میبود ، انجمن محمد قلیخان را که از سران قره‌داغ میبود ولی در تبریز می‌نشست و اینزمـان مشروطه خواهی مینمود ، با میریعقوب مجاهد و کسان دیگری ، بعنوان فرستاده ، بآنجا روانه گردانیده بود که بکارها سامانی دهد ، و نیز غله ازآنجا برای شهر بارکنند .

روز شنبـه بیست وهفتـم اردیبهشت (۵ ربیع الثانی) که بـازارها بسته و مردم در تلگرافخانه میبودند ، ناگهان میریعقوب باز آمده چنین آگـاهی آورد . « در ازومدل حسین پاشاخان گماشته رحیمخان جلوغله را گرفت وبافرستادگان انجمن زدوخوردی‌رخ داد . مردم تخمدل به‌فرستادگان یاری نموده نگزاردند آسیبی بایشان رسد . حسین پاشا خان از نصرالممالك (بیوکخان) پسر رحیمخان یاوری خـواست واو با یکدستـه سوار بـر سرتخمدان آمدوکسانی‌را کشت ودیه‌را تاراج کرد . کشتگان بسیاربودند . فرستـادگان انجمن به‌ورزقان پناهیده‌اند ودر آنجا درتنگنا هستند » .

از این‌آگاهی سر دستگان تکانی خوردند . زیرا چنان بی باکی از پسر رحیمخان جز بادستور تهران نتوانستی بود . دانستند که‌درباردست بخونریزی‌باز نموده .

قره داغ یاارسبارکه نشیمنگاه ایلهای دلیر و جنگجو میبود ، رحیمخان ازچند سال بازایل بیگی وریپس سواران‌آنجا بوده ، واین زمان بالقب «سردار نصرت» در تهران در نزدمحمد علیمیرزا میزیست‌ویکی ازنزدیکان او بشمار میرفت .

این مرد خودش و سوارانش بتاخت و تاراج خوی‌گرفته بودند و ایـن پیشه ایشان میبود . ولی جلوگرفتن ازغله ، وزد وخورد بافرستادگان انجمن ، وکشتار مردم جز از آن‌کارها میبود . چنین بی‌باکی جز باپرك محمد علیمیرزا و اتابك ، بلکه جز باانگیزش آنان نتوانستی رخ داد .

این پیش‌آمد ، باآن نتیجه‌ای‌که درتهران ازنشست علما وازگفتگوی‌آنان در باره قانون اساسی بدست آمده بود ، نیك میرسانیدکه بدگمانی تبریز بدربار بجا ، و آن‌خوش گمانی تهران بیجا میبوده ، و بدینسان چخش وگفتگو درمیان دو شهر با فیروزی تبریز پایان می‌یافت .

تبریزیان اتابك‌ومحمدعلیمیرزارا دریك‌کوششی‌برای‌برانداختن‌مشروطه دانسته ودر پشت سرآن نشست ملایان دست دربار را در تکان می‌یافتند ، واز این رو بترس افتاده از پیش بچاره میکوشیدند . لیکن تهرانیان ، یـا بهتر گویم ، تهران نشینان ، بد گمان نبوده این ترس تبریزرا بی‌انگیزه میشماردند ، واین بود زبان‌گشاده نکوهش مینمودند. ولی اکنون پیش‌آمد ها انگیزه آن ترس را باشکار می‌آورد ، و درستی دریافت تبریزیان راروشن می‌گردانید . یکی از نتیجه های‌آن پیش‌آمد این میشدکه نمایندگان‌آذربایجان باتبریز یکدل‌گردند .

باری انجمن‌گفته های میریعقوب را ازمردم نهان داشت . زیرا آنان‌که از داستان قانون اساسی خشمناك می‌بودند . از این داستان بخشم افزودندی . لیکن همان روز چگونگی‌را باتلگراف بتهران بنمایندگان‌آذربایجان‌آگاهی فرستاد .

روزهای یکشنبه ودوشنبه همچنان‌گذشت . مردم درتلگرافخانه وآن‌پیرامونها بسر میبردند وبپایان رسیدن ده روز را می‌بیوسیدند که مژده به‌پایان رسیدن قانون اساسی را ازتهران بشنوند . درحالیکه قانون اساسی بدیر افتاده ، و چنانکه دیدیم خود نمایندگان آذربایجان جلوگیری ازخوانده شدن‌آن درمجلس‌کرده بودند .

روزسه شنبه ناگهان ازتهران تلگراف پایین رسید :

« انجمن محترم ملی دامت تأییداتهم قانون اساسی که از مطابقه بعضی از علماء »
« بیرون آمد صلاحیت قبول مجلس را ندارد لهذا احتمال مباحثه طولانـی ما را مجبور »
« مینماید از هم وطنان محترم عموماً استدعا نماییم که بازار را تعطیل نکرده مهلتی »
« بدهند زیرا بستن بازار تولید عجلـه مضر مینماید وصراحتاً عرض میکنیم‌که با چنین »
« عجله نمیتوان سرمایه سعادت مملکت را از مشکلات واقعه خلاص‌کرد ایـن فقره کلیة »
« بطور قطع معلوم شودکه تمامی اوقات شبانه روزی وکـلای محترم عموماً و وکـلای »



پ ۹٤

یکدسته از مجاهدان دوچی‌که از جلو مغازه‌های مجیدالملك میگذرند (در پشت سر ایشان دسته بچگان با رختهای سفید پیداست .)

«آذربایجان خصوصاً مصروف این‌کار است و تا تمام نشود هیچ مطلبی دیگر از جزئی و »
« کلی دست نخواهیم زد البته طول مهلت که به تصفیه قانون وتکمیل حقوق ملت صرف »
« شود بهتر از استعجال است‌که نتیجه مضره ناقص حاصل کند وسبب تضییع حقوق ملت »
« گردد (مستشار الدوله) (حاجی میرزا ابراهیم) (حاجی میرزا آقا) (تقی زاده) »
« (هدایت‌الله میرزا)»

سردستگان از این‌تلگراف سخت رنجیدند ودرکار خود درماندند ، وچنین خواستند که‌آنرا آشکار نگردانند . لیکن مردم چون دانستند تلگرافی آمده فشار آورده خوانده شدن‌آنرا خواستند و چون از چگونگی‌آگاه شدند سخت برآشفتند و بهایهوی و بدگویی برخاستند .

کسانی بنمایندگان بد گمانی نموده میگفتند : « ما میدانستیم که سرده روز این جوابها رابماخواهندداد » . یکدسته بدربار بدگفته وسخن را تابرداشتن محمد علیمیرزا ازپادشاهی رسانیده چنین میگفتند: «ما قانون اساسی راکه حدود سلطنت مشروطه وحقوق ملت را مشخص ومعین مینماید میخواهیم . والا شریعت در جای خود محفوظ است وهمه کس تکالیف شرعیه خود رامیداند . صراحتاً میگوییم : هرگاه قانون اساسی‌که در مجمع وکلای علما وسایرین نوشته وتمام شده است امضاکرده بملت ندهندآنچه‌گفتنیست خواهیم گفت ومطالبه خواهیم‌کرد آنچه‌که تاحال مطالبه نشده ...»

بیشتر از بیست هزارتن مردم که‌گرد آمده بودند ، و یکدسته چون میرفت دسته دیگری بجایش میآمد ، سخنرانانی ازسران مجاهدان پیاپی سخن رانده اینها را بگوش مردم میرسانیدند . چون دراینجا هرگونه جلوگیری یاکارشکنی را درباره قانون اساسی ازدربارمیشناختند وملایان جزافزاردست اتابك ومحمد علیمیرزا نمیدانستند ، سردستگان آماده‌شده بودندکه اگرقانون اساسی رابدانسان‌که خواست‌آزادیخواهانست ، ندهندگردن بپادشاهی محمد علیمیرزا نگزارند .

انجمن ناگزیرشد بکاستن ازشور وخروش مردم‌کوشد وبرای‌آن تلگراف تند پایین را درپاسخ نمایندگان نوشت ، که پیش ازفرستادن‌آنرا برای مردم خواندند :

«خدمت وکلاء محترم‌آذربایجان دامت تأییداتهم از اینکه قانون اساسی ازمطابقه »
« بیرون‌آمده وصلاحیت قبول مجلس راندارداشعار فرموده‌اید اولااین‌تلگراف‌جنابانعالی»
« را چه برای بازکردن بازار چه‌بجهت موفقیت باسکات ملت ابداً نتوانستیم بملت اظهار»
« نماییم ثانیاً معلوم گردید مجلس مطابقه در واقع کمیسیون متضاده با مشروطیت و »
« قانون اساسی بوده نه‌کمیسیون مطابقه چنانچه این مسئله را عموم ملت بخوبی میدانند »
« و بکله اهالی فرو رفته که بعضی از اعضاء مطابقه اشخاص معلم و طرفدار استقلال و»
« استبداد هستند و یقین قطعی داشتندکه از این کمیسیون مطابقه در صلاح و رفاهیت »
« عامه ابداً مطلبی تراوش نخواهدکرد سهل است بهر وسیله‌ای که موجب اخلال و اطالهٔ »

« قانون است موفق نشده دست یابند خودشان را سعادت مند و نیك بخت خواهند دانست »
« چنانچه عرض شد البته بااین اطلاعات ملت ازاساس کمیسیون مطابقه ابداً صلاح ندیدیم »
« تلگراف جنابانعالی بملت اظهارشود بازشدن بازار راکه نهایت صلاح ملت است ملتفت»
« هستید وچنین تلگرافی مخابره مـی‌فرمایید از مضرات ارائه تلگـراف مسبوق نیستید »
« (حفظتم شیئاً و غابت علیکم اشیاء) صریحاً عرض میکنیم ملت آذربـایجان ابداً حاضر »
« نیستند تمکین بارادهٔ چند نفر اشخاص معلم نموده خودشان را محکوم آنها بـدانند تا »
« حقوق ملیه شان ضایع وپایمال استبداد شودمستدعی میشویم در کدام یك از مواد قانون»
« اساسی ایراد ولازم بمباحثه دانسته‌اید اجمالااشعار فرمایید (انجمن ملی‌تبریز) »

درماندگی‌مجلس

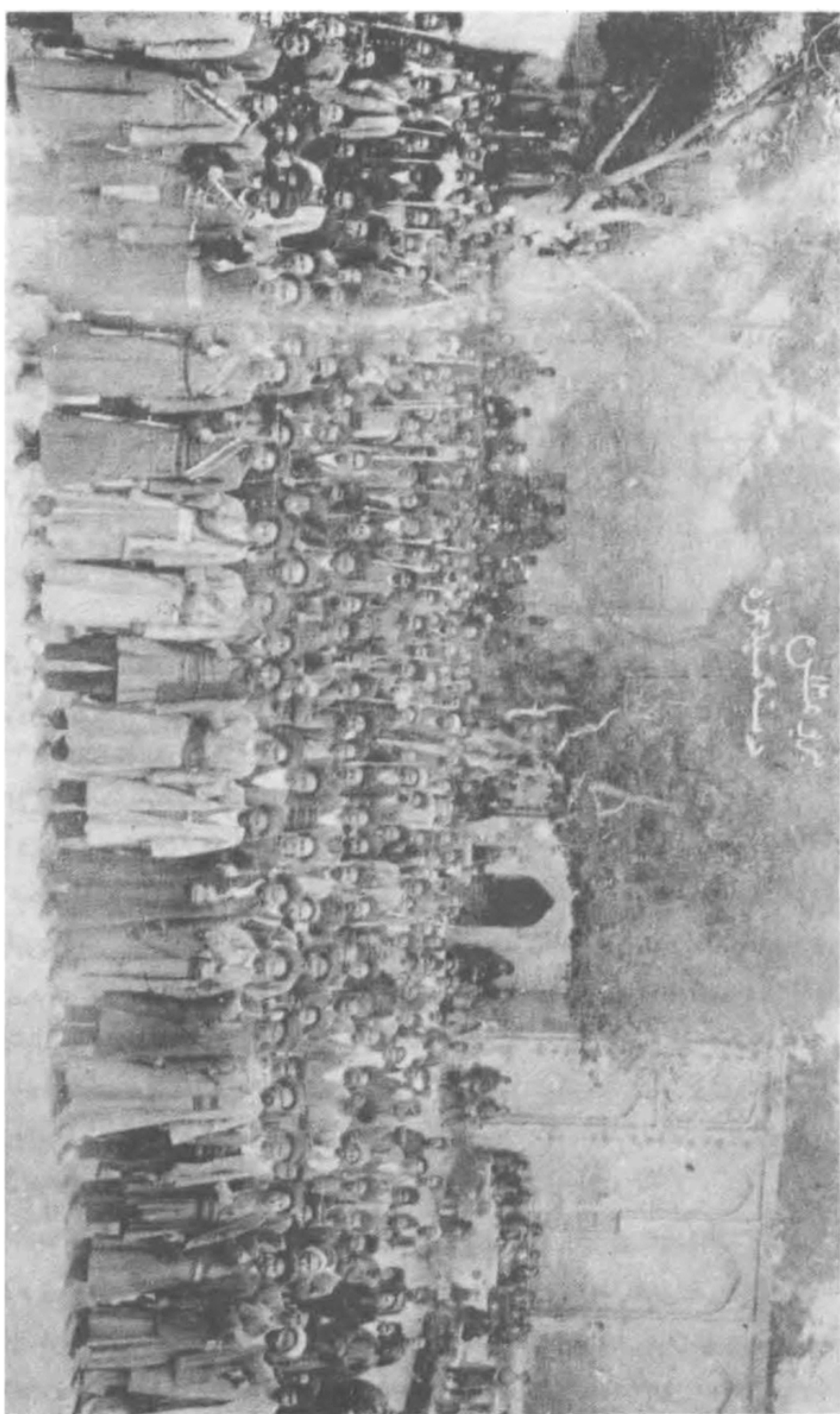
این‌حال تبریز می‌بود که دلیرانه از مشروطه نگهداری مینمودند و آشکاره میگفتند : « ما قانون مشروطه میخواهیم نه شریعت » . لیکن تهران حال دیگری میداشت . زیرا دودستگی درمیان مردم همچنان پیش میرفت، و دربار از دور و نزدیك بآتش دامن میزد . سست نهادی تهرانیان بار دیگرخود را نمودار میساخت کسانیکه ده ماه پیش در راه مشروطه خواهی‌آن شور و خروش را نموده بودند ، کنون انبوهی از آنان در برابر « شریعت خواهان » خاموش ایستاده ویاخود «شریعت خواهی» مینمودند .

بدتر ازهمه حال مجلس میبود . نمایندگان یکدسته « شریعت خواهی » مینمودند ، ودسته دیگر ازترس آنان برویه کاری میپرداختند . اگر تقیزاده جلو نگرفتی ، وقانون اساسی بادستبردهای علما درمجلس خوانده شدی هرآینه پذیرفته‌گردیدی .

برای نمونه ازدرماندگی مجلس‌ورویه‌کاری نمایندگان، بخشی ازگفتگوهای نشست روز پنجشنبه یکم خرداد (۱۰ ربیع‌الثانی) را دراینجا میآوریم :

حاجی‌شیخ یحیی وکیل‌کرمان‌لایحه‌ای خواندکه درآن چنین میگفت : « مشاغل‌این مجلس مقدس بسیاراست . ولی بملاحظه الاهم فالاهم بعقیده داعـی مهمترین مسائل اتمام قانون اساسی است . چرا که حافظ این مجلس محترم کلیه اتحاد و اتفاق عموم است و از روزی که مذاکره بعضی از فصول شده این مذاکرات مورث اختلافات ناگوار شده و این مطلب شمشیری بدست مستبدین داده وهزار گونه و هزار قسم القاء شبهه و اختلاف مینمایند درصورتیکه اگربدیدهٔ انصاف بنگریم اختلاف باین درجه‌نیست . دریکی دومسئله آنهم ممکن است بدوساعت توجه‌اصلاح شود . هرگاه مقتضی است درمجلس محترم عمومی مذاکره شود بنده هم رأی خود را علناً عرض مینمایـم و اگـر مقتضی نیست استدعـا میکنم زود تر تشکیل کمیسیون قانونی بشود تا در آنجا رأی خود را عرضه بدارم . همین قدر اصلاح این کلمات اختلافیه و اتمام قـانون اساسی فـوق العاده بمحل اهمیت است .

آقا میرزا محسن ـ اختلافی در بین نبوده و اگر تأخیری شده علت عروض نقاهتی



پ ۹۵

این پیکره نشان میدهد دسته مجاهدان سید حمزه را

است که بمزاج آقای سیدعبدالله عارض گردیده .

آقای سید نصرالله ـ برای یکی دو مخالفت لفظی نمیدانم این چه همهمه ایست که در شهر منتشر شده . همه میدانند حجج الاسلام که برهمه طبقات خلق از مطالبه مجلس تقدم جستند فقط برای تقویت و اعلای کلمه اسلام بود . بلی رفع ظلم و وضع عدل نیز مطلوبست . اهم ازو حفظ استقلال ومقام شریعت است ، چنانکه در این تغییر وضع بقدر شعرهٔ خلل مذهبی دست دهد هیچکس برای پذیرفتن حاضر نیست هرکس بمجلس مقدس امری که مخالف ناموس شرع باشد نسبت دهد مفتری و مفسد است ولامحاله این نسبت کذب از جانب مخالفین مجلس اشاعه میشود در انتشار ظلم و لوروزی هزار نفر کشته شود غایت ما فی‌الباب‌فسق‌است . لیکن چیزیکه موجب نقض احکام و وضع قوانین‌مخالف اسلام باشدکفر صریحست و قابل تحمل نیست . این حرفها مثل لوائح کفریست که منکرین ازلسان مجلس طلبان درمیان مردم منتشر میکنندکه شاید وهنی‌بمقام منیع‌مجلس محترم وارد آورند (والله متم‌نوره ولوکره‌المشرکون) .

حاجی میرزا ابراهیم آقا ـ مفسدین از هر نقشه‌که بکار بردندنتیجه نبردند . حالا از راه القای اختلاف پیش آمده‌اند ولی آنهم خیال خامیست و بهیچوجه از این راه هم بمقصود خود نائل نخواهند شد خدالعنت‌کندکسی راکه بقدر سرمویی باسلام خیانت‌کند .

تا اینجا آنچه خواستیم آورد . این دو تن ، حاجی سید نصرالله و حاجی میرزا ابـراهیم ، از دسته قـانون خواهان می‌بودند . بـا آنهمه چنین دلبستگی بـه شریعت نشان میدادند :

« چنانکه در این تغییر وضـع بقدر شعرهٔ خلل مذهبی دست دهـد هیچکس بـرای پذیرفتن حاضر نیست » . دیگر چگونه میتوان قانون اساسی نوشت؟! .. چگونه میتوان پروای « شریعت » نداشت و زردشتی و ارمنی و جهود را با دیگران « متساوی الحقوق » شناخت ؟!...

«خدا لعنت کندکسی راکه سر مویی باسلام خیانت‌کند» . اگر پاس اسلام را باین اندازه نگه بایستی داشت پس مشروطه اروپایی چه‌بوده ؟! .. قانون‌اساسی‌فرانسه‌راترجمه کردن چه‌عنوانی داشته؟!. آیا اینسخنان جزاز راه ترس میبوده ؟!.

در این نشست شاد روان طباطبایی ، آن پیشگام جنبش مشروطه خواهی ، نیز میبود ، و اوهم بگفتگو درآمد . ولی چه‌گفت ؟:..«وکلا نباید باین حرفها اعتناکنند ما تا حال ازوکلای آذربایجان خیانتی ندیده‌ایم ونخواهیم دید » . چون تقیزاده و دیگران راکه «شریعت خواهی» نمینمودند بیدین میخواندند مرد پاکنهاد این بدنامی را از آنان برمیگردانید . بیش از این یاوری نمیتوانست وازخود قانون سخنی نمی‌یارست .

آن مجلسی‌که برابر ایستد و سینه سپرگرداند ، وبه «شریعت خواهان» پاسخ داده بگوید : «اگر شریعت‌کار زندگی‌را راه‌انداختی بمشروطه چه نیاز افتادی ؟ ..» نمیبود ،

و نمایندگان آنچه در دل میداشتند گفتن نمیارستند .

سخن‌کوتاه‌کنیم : شور و سهش آزادیخواهی در میان توده تهران فرونشسته ، پیشگامان سست گردیده ، دو سید بکاری بر نمیخاستند ، علمای نجف از آن راه دور چگونگی را در نیافته بحاجی شیخ فضل‌الله خوش‌گمانی مینمودند و با او همراهی نشان میدادند . ازهرباره‌چنین مینمودکه محمدعلیمیرزا واتابك درنیرنگهای‌خود فیروزخواهند گردید و با زور «شریعت» مشروطه را بهم خواهند زد .

آن ایستادگی‌که درتبریزورشت ودیگرشهرها مینمودند چاره تهران‌نتوانستی‌کرد، و هرآینه کار بآشوب انجامیدی . و آنگاه درخود آن شهرها بیم دو دستگی رفتی . هنوز مشروطه خواهی آن نیرویی‌که « شریعت » را بکنار اندازد نمیداشت . راست است‌که آزادیخواهان تبریز دلیرانه « قانون مشروطه اروپایی » را میخواستند و آشکاره سخن خود را میگفتند . چیزیکه هست این سخن جز از دلهای پیشروان بر نمیخاست، وچنانکه گفتیم دیگران آنرا نفهمیده بزبان میآوردند ، که اگر فهمیدندی بیشترشان دو دل ایستادندی و یا آنان نیزبسوی دیگرگراییدندی .

رشته بجای باریکی رسیده بود و بیم گسیختن میرفت . لیکن در این میان پیش آمد تاخت وکشتار پسر رحیمخان و داستان اکرام‌السلطان ،که پی هم رخ داد، نقشه‌هایی راکه دربار برای بهمزدن مشروطه‌کشیده بود بآشکار آورد ، و گفتگوهایی که در این باره در نشستهای مجلس ، بویژه درنشستهای پنجشنبه و شنبه یکم وسوم‌خرداد، بمیان آمد و حالیکه نمایندگان از خود نمودند ، تهرانیان را دوباره بشور آورد وآتش مشروطه خواهی را در دلهای آنان بار دیگرفروزان گردانید و بدینسان سوی مشروطه خواهان نیروگرفت و آسیبی‌که از رهگذر « شریعت » آماده‌گردیده بود از میان رفت .
چنانکه همین داستان راخواهیم نوشت .

داستان اکرام السلطان

چنانکه دیدیم روز سه شنبه سی‌ام اردیبهشت در تبریز جوش و خروش بس سختی‌بود . زیرا مردم ازتلگراف نمایندگان دربارهٔ دیرکردن قانون اساسی سخت برآشفته و بسخنان تندی‌برخاستندو انجمن تلگراف تندی بتهران فرستاد . شب چهارشنبه درآنجا داستان‌شگفتی‌رخ‌داد، داستانی‌که پرده ازروی نقشه های خونخوارانه شاه بیکبار برداشت.

چگونگی آنکه پاسی از شب‌گذشته که مردم از تلگرافخانه و توپخانه پراکنده میشدند ، مجاهدان‌که درآن شوروآشوب پاسبانی سران آزادی را بگردن داشته و همیشه در آن پیرامونها گردیدندی ، دوسه یاکسی را با تفنگ وفشنگ در یك‌کناری دیده بد گمان‌گردیدند ، و چون خواستند دستگیرکنند وببازجویی پردازند ، یکی از آنان بنام حاجی آقا (کرد حاجی آقا)که بس دلیر وبی‌باك میبود ایستادگی نمود . مجاهدان‌فرصت نداده او را در همانجاکشتند و دیگری بنام اسدالله دستگیر کردند ، و چون به بازجو و

بازپرس پرداختند دانسته شد اکرام‌السلطان برادر حاجب‌الدوله فراشباشی شاه (همان نیرالسلطان پیشین) ازتهران به تبریز آمده ، و این‌کسان راکه ازتفنگچیان زمان‌ولیعهدی محمد علیمیرزا و خود جوانان بسیار دلیر و بی‌باك میبودند با چند تن دیگر بکشتن پیشروان‌آزادی برانگیخته وبهریکی یك تفنگ آلمانی وصد فشنگ و بیست اشرفی پول داده ، واینان برای انجام چنان‌کاری بتلگرافخانه آمده بوده‌اند .

چون اسدالله یکی از همدستان خود نریمان پسر عمویش را نشان میداد مجاهدان شبابه‌برسر اورفته هموراکشتند .

فردا چون این داستان پراکنده گردید شور و تکان در شهر بیشتر شد و خشمها فزونی یافت . چون نریمان راکه‌کشته و در خانه‌اش (درکوی چوستدوزان) انداخته



پ ۹٦

میریعقوب با چند تن ازمجاهدان

بودند مردم دسته دسته بتماشایش میرفتند . نویسنده نیزکه اینزمان هفده سال میداشتم با یکی ازدوستان‌بتماشایش رفتیم ، وچون بخانه درآمدیم جوانی تناور و بلند و زیبارویی دیدیم‌که برروی زمین خوابیده وکسی را درخانه ندیدیم .

از آنسوی در تلگرافخانه و توپخانه امروز انبوهی بسیار بیشترگردیده و شور

وخروش فزونی یافت . امروز گذشته ازداستان اسدالله وهمدستان او محمد قلیخان ازقره داغ آمد وآگهیهای دیگری از تاخت وکشتار پسر رحیمخان و.از نزدیك شدن او بشهر آورد . این داستان که تاکنون پوشیده میماند ، امروزمردم از آن نیزآگاه گردیدند ، و همین خشم وسهش آزادیخواهان را بی‌اندازه گردانید .

دسته هایی از مجاهدان پرك خواستندکه برای جنگ بقره داغ شتابند . کسانی نیز بشهر نرسیده بگردآوردن تفنگ وفشنگ پرداختند .

رشته نگهداری شهر در دست دولتیان ازوالی وبیگلربیگی وکدخداها میبود . ولی بآنان دلگرم نبایستی بود . بویژه دراینهنگام که دولت آشکاره بدشمنی میکوشید .

امروز باز نمایندگان آذربایجان در تلگرافخانه میبودند . انجمن در بارهٔ داستان اسدالله ، وهمچنین درباره آگهیهایی که از پافشاری پسر رحیمخان درتاخت وتاراج رسیده بود ، تلگراف پایین را فرستاد :

«توسط وکلای محترم آذربایجان بمجلس دارالشورای کبرای ملی شیدالله تعالی ارکانه »
«شب چهارشنبه پاسی ازشب رفته اسدالله نام نوادهٔ حضرتقلی معروف درتلگرافخانه مبارکه »
« گرفتار استنطاقی که از او دیشب شده است اینست درج میشود مرا اکرام السلطان »
« خواسته گفت من از طهران مأموریت دارم که در تبریز بهر وسیله که ممکن شود اخلال»
بانجمن ملی رسانده موافق صورتیکه داده‌اند بیست و دونفر از اجزاء و اعضای انجمن »
« ملی بایدکشته شود معلوم است هرکس که در این راه خدمت کند از طرف . . . بمقام»
« عالیه رسیده وچنین وچنان خواهد شد حالا تو بیا برو یکی دو نفر از اعضا را باگلوله»
« بزن و چند تیر بمجمع اهالی افکنده مردم جان همدیگر میافتند تو از میانه خود را »
« خلاص میکنی من گفتم تفنگ ندارم همین تفنگ آلمانی که دستم بود با صدتا فشنگ »
« بمن داده بیست عدد هم اشرفی داد من گفتم تنها از من کاری بر نمیآید گفت مطمئن »
« باش من سیصد نفر مثل تو آدم حاضر کرده‌ام مبالغی پول داده ام یك تفنگ کـه در »
« انجمن صداکند درده دقیقه سیصد نفر حاضر میشود از من قولی گرفت من متعهد »
«شدم که بادستورالعمل مشارالیه رفتارکنم این بودکه چند مرتبه بانجمن وتلگرافخانه»
«آمدم فرصت پیدا نکردم حالاکه برای انجام مقصود آمده بودم گرفتار شده‌ام حتی پریشب »
« توی کوچه با حاجی مهدی آقا مصادف شدم خواستم او را بزنم باز دست قضا همراهی »
« نکرد بمقصود نایل شوم چون خدای تعالی خواسته است که این ملت مظلوم از تعدی »
« مستبدین مستخلص شود اینست هراقدامیکه از جانب مستبدین میشود بی‌نتیجه میماند »
« اکرام‌السلطان برادر حاجب‌الدوله حالیه استکـه از طهران بجهت انجام این خدمت »
« معین شده است از این طرف چند روز است که از تعدیات و قتل و غارت عمومی پسر »
« رحیمخان چندین تلگراف عرض شده است ابداً جلو گیری نشده احوالپرسی هم »
« از پسر رحیمخان نشده است تااینکه امروز شنبه سوار پسر رحیمخان بقریه مشك عنبر»

«چهار فرسخی شهر آمده علی‌الاتصال پرسوار وقدرت خودمیافزاید گویا مجلس دارالشوری»
« منتظر ورود پسر رحیمخان بشهر تبریز است تاعرایض انجمن ملی را صحیح بداند و »
«گویا این‌مسئله ازنتایج همراهی اولیای دولت درپیشرفت مقاصد مجلس دارالشوری‌است»
«منتظر جواب فوری (انجمن ملی تبریز)»

ازتهران پاسخ پایین را دادند :

«تفصیل شبهه راکه داعی گرفتاری اسدالله شده اطلاع دهید وبعد از دستگیری آن و»
«استنطاق برای کشف حقیقة امرچه اقدامات شده ازاکرام السلطان‌دراین خصوص‌تحقیقاتی»
« شده یانه نتیجه چه فهمیده میشود معلوم دارید ازرفقای اسدالله چه خبردارید »
«(وکلای آذربایجان)»

انجمن دوباره تلگراف پایین را فرستاد :

«اسدالله درموقع ارتکاب وسوء قصدگرفتار اکرام‌السلطان ده روز بوده در باباباغی»
«متوقف منتظر نتیجه اقدامات وتدابیر خود بوده دیشب که خبر گرفتاری اسدالله راشنیده»
« سوار شده فراراً رفته وتاحال محقق نیست‌کجا وکدام سمت رفته است و استنطاقیکه از»
« اسدالله شده همانست که تفصیلا عرض شده حالا رفیع الدوله بیگلر بیگی عم آمده تنها »
« خودش استنطاق‌کرد بدون اجبار وتهدید باز بمعزی‌الیه‌گفته چون‌سیم تلگراف اهر را »
« قطع‌کرده‌اند حالا اززرنق باالان برآغوش باتلفون‌خبردادندکه پسر ر حیمخان امروز »
« رو باهرحرکت‌کرده درموقع ورودقصبه اهالی بمقام دفاع برآمده دعوای سختی‌کرده‌اند»
«معلوم‌نیست مقتول ومجروح چند نفرند بی پرده عرض‌میکنیم باشاره و حکم دولت پسر »
« رحیمخان باین صددآمده و درخیال آمدن تبریز است‌چاره و تکلیف فوری میخواهند »
« بمماطله گذرانده نائل بمقصود شوند ملت مسلح محض اینکه حمل بر اغتشاش نکنند »
« ساکت تکلیف ملت را معین فرمایند (انجمن ملی تبریز)»

امروز بار نخست ستارخان در میان آزادیخواهان پدیدار گردیده بکار برخاست . بدینسان‌که چون دانسته شد اکرام السلطان پس ازانجام کار خود در شهر و بـرانگیختن اسدالله وحاجی‌آقا ودیگران ، به باغ « بابا باغی » (۱) در بیرون شهر رفته که در آنجا چشم براه نتیجه باشد ، انجمن‌کسی را خواست‌که بدانجا رود واو را دستگیر کرده بشهر بیاورد . ستارخان‌که این‌زمان ازشمار مجاهدان می‌بود ولی درمیان‌ایشان نامی‌نمیداشت ، خواستار آن‌کار شده با چند تنی به « بابا باغی» شتافت . نیك بیاد میدارم‌که چگونه از میان انبوهی راه بازمیکرد وتفنگ به دست وگیوه بپا باهمراهان‌خود از میدان توپخانه میگذشت . من بارنخست بود اورا میدیدم ، وچون ازچهره مردانه و ازچابکی رفتار و از خویشتن داری او در شگفت شدم ، پرسیدم : این کیست و کجا میرود ؟ گفتند : ستارخان قره داغیست‌که برای‌گرفتن اکرام‌السلطان به « بابا باغی» میرود .

(۱) باغی دریکفرسخی شهراست‌که شکارگاه ولیعهدها بوده .



پ ۹۷
ستارخان

ولی اکرام‌السلطان بامدادزود ازگرفتاری اسدالله ودیگران آگاه گردیده بیدرنگ روانه تهران شده بودکه ستارخان باونرسیده تهیدست بازگردید .

باز پافشاری تبریز

در میان این آشوب وبهم خوردگی ، باز آزادیخواهان تبریز قانون‌اساسی رامیطلبیدند وبازکسانی‌بدگویی ازمحمدعلیمیرزا کرده به برانداختن اومیکوشیدند . سخنرانانی ازاینان چنین میگفتند : « آیا پسر رحیمخان یاغیست‌که این قتل وغارت را

مینماید یااینکه ازطرف دولت مأمور اینکار شده ؟!..» بانجمن ایالتی وسردستگان فشار آورده می گفتند: «اگر پسر رحیمخان یاغیست مابدفاع ازشهرخود وازهموطنان خود قادریم. اجازه دهیدآماده سفر گردیم » می گفتند « تکلیف ملت را معین کنید » .

همانا از روزیکه این شور و جنبش برخاست کسانی از سران مجاهدان ، بویژه از آنانکه ازقفقازآمده بودند ، چاره‌کار را برانداختن محمد علیمیرزا میدانستند وآن‌فشار‌ها برای همین میبود . لیکن نمایندگان انجمن و کسان دیگری از پیشروان جنبش زمینه برای چنان‌کاری آماده نمیدیدند یاخود میترسیدند ، واز اینروجلوگیری می‌کردند .

امروز هم بجلوگیری ازآنان میکوشیدند ، وبرای‌آرام‌گردانیدن ایشان بودکه بار دیگر تلگراف پایین را درباره قانون اساسی به‌تهران فرستادند :

« توسط آقایان وکلای محترم آذربایجان دام‌اقبالهم مجلس شورای کبری شیدالله »
« ارکانه اگر چه ازوضع حال تبریز وهیجان اهالی این مملکت خاطر مبارك امناء ملت»
« آگاه است ولی شدت تعطیل اعضاء انجمن مقدس ملی را مجبور بتجدید و تکرار »
« مینمایند که تا زود تراست علاج و مداوای حال ملك و ملت آذربایجان را بفرمایند »
« روز بروز وآناً فآناً هیجان در تزاید وعموم طبقات ازهرنوع‌که تصور بفرمایید تعطیل»
« مطلق نموده وبرای حصول مقصود تلاش مالی وجانی مینمایند حتی و لایات جزو وقصبه»
« ودهات‌آذربایجان ازداد وستد وامور رعیتی دست‌کشیده وایلات وعشایر اطراف بهیجان»
« وحرکت‌آمده پای برزمین می‌کوبند ومطالبه قانون اساسی را مینمایند و اراده آمدن »
« شهر را دارند که همراهی باهالی تبریز بکنند هیچ شاهدی بهتر از ایـن نیست که »
« جماعت ارامنه با مغایرت مذهبی شریك درد ملت آذربایجان شده پریروز تلگرافاً »
« بخاکپای مبارك همایونی و حضور مبارك امنای دارالشورای اعظم عریضه نگار شده‌اند »
« بی‌پرده عرض می‌کنیم‌که هر گاه بقای ایران‌وحفظ ایرانیان رامیخواهند عاجلانه چاره »
« این هیجان و تهاجمرا بفرمایندکه بناموس انسانیت و خاك وطن عزیز قسم هرگاه در »
« سرموعد خبر اتمام و تحصیل قانون اساسی به ملت آذربایجان نرسد دیگر بهیچ تدبیر »
« جلوگیری وسکون ملت ممکن نخواهد بود وصرف نظر ازهمه چیز باید کرد (انجمن »
« ملی‌تبریز) »

همچنین اعیان تبریزتلگرافی باتابك فرستاده وحال شور وجوش مردم را باوآگاهی دادند . ازتهران ازنمایندگان پاسخ پایین رسید .

« چنانکه مکرر عرض شده است بامضاء فرستادن قانون‌اساسی محتاج است باینکه»
« مشکلات آن در مجلس تصفیه شودآنهم چند روز مهلت لازم دارد از طرف هیئت وزراء »
« دراین خصوص عدم مساعدت ملحوظ نیست چرا که موقع‌آن هنوز نرسیده است آقایان »
« حجج‌الاسلام دامت برکاتهم‌کمال‌همراهی را دارند مگر پاره‌ای از.... محض خود نمایی»
« القاب شبهات کرده‌اند بهیچ وجه محل اعتناء و قابل توجه نیست لهذا از تمام »

«آقایان امناء و اعیان مملکت استدعا داریم متفقاً با انجمن محترم ملـی صرف مساعی»
« مجدانه فرمایند تعطیل عمومی موقوف شده بی جهت اینهمه خسارات فـوق‌الطاقـه را »
« برخود روا ندانند در صورتیکه موکلین محترم ما باین اصرار صواب دید ما را منظور »
« ندارند فراغت خاطر وجسارت لازم از ما سلب میشودکه بانجام خدمات مشکله موفـق»
«شویم ما را از این بابت آسوده فرمایند تا جداً بایفای وظایف بپردازیم .»

« وکلای آذربایجان »

پس از رسیدن این تلگراف ، انجمن برآن شدکه از هر راه بـاشد مردم را بباز کردن‌بازارها وادارد ، و این بودکسانی از واعظان و پیشنمازان و از خـود نمـایندگان انجمن ، بمیان مردم آمده بآنان سخنها راندند ، وپس از خواهش و پافشاری‌بسیار برآن نهادندکه از فردا پنجشنبه بازاریان دکانهای خود را بازکرده بداد و ستد وکار پردازند. لیکن علما واعیان وسردستگان تلگرافخانه را تهی نگزارده همچنان طلب قانون اساسی کنند . بازاریان نیز هنگام پسین ، پس از بستن بازارهـا بآنجا آیند . این را نهـاده بنمایندگان‌نیزدرتلگرافخانه تهران‌آگاهی‌دادند ، امروز گذشته ازنمایندگان‌آذربایجان محتشم السلطنه دستیار اتابك بتلگرافخانه آمد . که آنچه پیام و دادخواهـی از تبریز می‌رسد باتابك برساند . همچنین صنیع الدوله رییس مجلس بـرای شنیدن‌گفتگـوها در تلگرافخانه می‌بود .

اینان همگی از نوید بازکردن بازارها خشنودگردیدند . ولی این نوید بکاربسته نخواستی شد . زیرا همان هنگام‌که این‌گفتگوهای تلگرافی بـا تهران می‌رفت ، چند تن سید از قره‌داغ بشهر آمده ، و اینان‌آگاهیهای دیگری را ازبیدادگری پسررحیمخان و سواران او ، و ازچاپیدن دیه‌ها ، وکشتن مردان ، ودست درازی بزنان، درمیان مردم پراکنده‌گردانیدند . می‌گفتند : پسر رحیمخان وکسان او می‌گویند : « بهر دیهـی که سید وگماشته انجمن آمده خواهیم چاپید . بشهر تبریز هم در آمده انجمن را ویران، وهرکه درآنجا باشد دست بسته بتهران خواهیم فرستاد .»

آن آگهیها و این پیام ، دوباره مردم را بخشم‌آورد . دوباره آوازهـا بهیاهوبلند گردید .کسانی بسخن آمده چنین‌گفتند : « با این‌کینه توزی و بـدخواهی کـه دشمن مینماید ودرکوشش بنابودی ما پافشاری نشان میدهد چه جای آنست که مـا بازارهـا را بازکنیم ؟ ! ما خرسندی نخواهیم دادکه برادران ما در دیه‌ها دچار آزار و ستم بـاشند و ما در شهر بخوشی و آرامی بکار داد و ستد پردازیم . خرسندی نخواهیم دادکـه همچون کبك سردرزیر برف پنهان‌کنیم واز دشمن وتلاش‌های آن ناآگاهی نماییم .»

این‌گفتگوها تا پاسی ازشب رفته در میان میبود . انجمن ناگزیرگردیده تلگراف پایین را بتهران فرستاد :

« پسررحیمخان متصل دهات اطراف را با جمعیت وسوار بسیار چاپیده و بچهار »

«فرسخی شهر آمده میگویند امشب وارد تبریزخواهد شدبا ورود اوشهرچه حالت خواهد »
«شد تصور فرمایید مردم بطوری درهیجان هستندکه نمیتوان تصور نمود این عرایض را»
«حرف و شوخی نپندارندکه آنچه در این باب عرض میشود جواب مرحمت نمیشود از»
«حکومت هم بواسطه عدم استعداد چاره و فایده نیست استدعای مؤکد میشود چاره و »
«اقدامات فوری فرمایند . (انجمن ملی تبریز)»

بدینسان یکروز بسیار پرشورشی به تبریز گذشت . همان شب نشستی از علما و اعیان ودیگران برپا ساخته دوباره اسدالله را بپای بازپرس کشیده چیزهایی ازو پرسیدند و آنچه پاسخ داد نوشتند و همگی پای آنرا مهر کردند که بتهران بفرستند . از این بازپرس آگاهی‌های دیگری دربارهٔ بدخواهی دربار بدست آمد، و این بخشم مردم افزوده همانشب چنین نهادندکه کسی ببازکردن بازار خرسندی ندهد .

آمادگی‌های جنگی تبریز

فرداشب همینکه آفتاب درآمد مردم روبتلگراف خانه نهادند واز همان آغاز روز بگفتگو از تاراج وکشتار پسررحیمخان پرداخته و بانجمن فشارآورده پرك خواستند که خود آماده‌رفتن‌بقره‌داغ شوند . انجمن ناگزیر شده تلگراف پایین را بتهران فرستاد :

« خدمت‌وکلای محترم آذربایجان دامت تأییداتهم عین تلگراف دیروز جنابان »
« عالی را در خصوص باز شدن بازار با ضمیمه عقاید خودمان و ملاحظه صلاح عامه»
« رعایت نکات دیگر بملت انهاء و القاء نمودیم قرار بوده امروز پنجشنبه بازار را بساز »
« عموم اصناف وکسبه سر داد وستد وکسب خودشان بروند ولیکن بعد از دوساعت فاصله»
«که مجلس معظمی از علماء اعلام و محترمین و اعیان واشراف باحضور وکلاء و اعضاء»
« انجمن بجهت‌استنطاق از اسدالله خان نام تشکیل شده بود تمام زحمات را بی‌نتیجه »
«گذاشته عموم ملت ازعقیده‌ای‌که دربازشدن بازار حاصل‌کرده بودند منصرف و این قسم »
« اقدام‌اکرام‌السلطان را در رخنه و اخلال اساس امر مقدس مشروطیت با دارایی مقام»
« عالیه در دربار دولت منتج نتایج وخیمه دانسته و امکان نخواهد داشت تا امضاء قانون»
«اساسی دیگر یك‌کلمه حرف دائربااین مسئله بملت‌گفت و برای اینکه اهمیت استنطاق »
« را ملتفت وکاملا آگاه باشید خلاصه استنطاق اسدالله‌خان را و تقریریکه درمحضر علماء»
« اعلام وسایر حاضرین در مجلس‌کرده و نوشته شده مخابره گردید و عین استنطاق هم »
«با پست ایفادمیشود(انجمن ملی تبریز)»

همچنین اعیان تلگراف دیگری باتابك فرستادند . نیز چون مردم خواستار بودند، رویه بازپرس اسدالله را با تلگراف بتهران آگاهی دادند بدینسان :

«خدمت وکلاء محترم آذربایجان دامت تأییداتهم اینکه در تلگراف دوساعت قبل »
« عرض شد صورت استنطاق اسدالله خان باپست تقدیم میشود چون ملت راضی نشد »
«استنطاق مشارالیه اختصاراً عرض شود و با نهایت سختی خواستگار شدند که استنطاق»



پ ۹۸

رحیمخان بانقیخان رشیدالملک

(این پیکره گویا درسال ۱۲۸٤ درساوجبلاغ برداشته شده)

«دیشبی مشارالیه تلگرافاً و عیناً معروض شود این است لایحه استنطاق با امضاء اعضاء »
« مجلس عیناً درج میشود (بعد ازمراجعت ازکینی (؟) اکرام‌السلطان مرا خواسته گفت »
« اسب خوب سراغ داری گفتم قراباغی‌ها خواهند آمد از آنها میخریم دو روز بعد »
« کربلایی محمد نوکرش آمد مرا برد منزل اکرام‌السلطان که خانه رحیمخان بود بعد »
« ازورود به‌حیاط مراتوی اطاقی خواسته گفت کاری بتو رجوع خواهم کرد بکسی نگویی »
« بعد مرا بقرآن که از بغلش در آورد قسم داد و گفت به‌هیچکس بروز ندهی حکم ...»

« است این چهار نفر باید کشته شوند میرزا حسین آقا شیخ سلیم حاجی مهدی حاجی »
« محمد جعفر مؤمن پرسید تفنگ داری گفتم یك تفنگ ورندل دارم یك تفنگ بردانقا »
« گفت با این تفنگها نمیتوانی کار بکنی رفت یك تفنگ آلمانی بایك قطارفشنگ آورده »
« بمن داد مراجعت کرده آمدم دو روز اتصالا بتلگرافخانه آمده رفتم روز سیم باز آمدم »
« فرستاده مرا برد گفت چرا اقدام نمیکنی جواب دادم که حالت شهر منقلب است و جای »
« این اشخاص را درست نمیدانم کجا هستند صبر کن تا من فرصتی بدست آورم گفت چرا »
« اقدامی دراین باب نمیکنی گفتم ممکن نمیشود گفت اینها سخت مطالبه قانون میکنندو از »
« تهران هم باشدت بمن تأکیدمیکنند هرچه زود ترعمل رابانجام برسان پس حالاکه اینطور »
« امشب را رفته این مسئله را بانجام برسان لااقل یکی از اینها را بکش و اگر هم »
« توانستی که سه تیر درمیدان توپخانه خالی بکن بعد آمده آقا میرزاحسین را درمیدان »
« توپخانه دیده که با دو سه نفر و فانوس میخواهند بروند از عقب آنها رفته و هز چه »
« خواستم کاری بکنم رعب از اقدام عمل مانع شد تا اینکه در توی دربند رفته و من هم »
« از عقب سراو میرفتم دیدم امشب را امکان ندارم ونوکر راگفتم امشب را بگذاریم شب »
« دیگر اقدام خواهم کرد در بازارچه صفی دیدم حاجی مهدی آقا را خواستم کاری بکنم »
« پشیمان شدم مرتبه دیگر دیدم و از اقدام نادم شدم بعد ازآن بخانه خود رفتم صبح نوکر »
« اکرام السلطان آمده قهوه خانه حاجی عبدالله کربلایی محمد نام آمده و با هم چایی »
« خوردیم بیست عدد پنجهزاری طلا داد که اکرام السلطان فرستاد خرج نماییدامشب کار »
« را تمام نمایید بعد هرچه بخواهید خواهم داد امشب هم اکرام السلطان را ببینیدعصری »
« رفتم بمن گفت چراکار راتمام نمی‌کنید معلوم میشود پشیمان شده‌اید گفتم حضرات را »
« پیدا نمیکنم دوشب است که آقا میرزا حسن در تلگرافخانه میخوابد جای آقاشیخ سلیم »
« هم معلوم نیست بعد اصرار کرد مأموریت خود را تمام کنی شب چهارشنبه آمدم »
« بتلگرافخانه گرفتار شدم چهار شب قبل با اکرام السلطان ملاقات کرده بودم در میان »
« تقریرات خود اظهار نمود یکشب هم با اشخاص مفصلة الذیل بخانه آقا میرزا حسین »
« رفتیم شاید اورا بزنیم (تقی) (حاجی آقا) (اسماعیل) تقریر اسدالله خان درشب پنجشنبه »
«(۱۰) ربیع الثانی بهمین نحواست که درمحضر جمعی باکمال وضوح تقریرکرد (علی »
« بن موسی) (معین التجار) (حاجی میرزا تقی آقا) (دبیرالسلطنه) (صادق) (رفیع الدوله »
« بیگلربیگی) (محمد صادق خان پسرساعدالملك) (اقبال لشگر) (محسن الطباطبایی) »
«(آقا سیدرضی) (خازن لشگر) (جعفر)(امین التجار) (بصیرالسلطنه) (انجمن ملی تبریز) »

پس ازاندکی ازتهران پاسخ پایین رسید.

« از شدت نگرانی که داشتیم از وضع استفسار شده تا حال جواب نرسیده بود و »
« قلوب فدویان بی‌اندازه مضطرب مانده بود لهذابتلگرافخانه آمدیم که حضوراً استفسار »
« شود تلگراف زیارت شد امروز صبح در مجلس اقدامات لازمه و تأکیدات اکید ـ »
« بوزارت داخله ووزارت جنگ بعمل آمد دررفع غایله وتوقیف رحیمخان و انتزاع ریاست »

« ایل وسوار چلیبانلـو واحضار پسر رحیمخان بوزارتین آنچه لازم است نـوشته وگفته »
« شده است با وضع مسامحه دولت نتیجه سریعه را نمیتوان امید داشت لهـذا تا ظهور »
« نتیجه اقدامات وکلا اهالی آذربایجان را لازم است که ازمدافعه جان و مال و عرض و »
« ناموس اولاد وطن غفلت نداشته باشند البته مجلس هم تا دم آخر بتکلیف خود عمل »
« کرده از تحصیل رفاه ملت صرف نظر نخواهدکرد و از اقدامات خودتان درباب مدافعه »
« و حفظ نفوس ابنای وطن اطلاع بدهید اکرام‌السلطان بدست آمده یا خیر چون وقـت »
« مجلس منقضی میشودمرخص شده رفتیم (تقیزاده) (احسن‌الدوله) (مستشارالدوله) (میرزاآقا) »
« (حاجی میرزا ابراهیم) ».

این تلگراف چون بمردم خوانده شد همه شادمانی نمودند . چون پـرك آمادگی برای نگهداری شهر داده شده بود مجاهدان در زمان بکار پرداختند و دیری نگذشت کـه شهر رویه سربازخانه‌ای بخودگرفته ، دسته های مجاهدان با طبل وشیپور و بیرقهای سرخ آمدن گرفتند . هردسته‌ای بتلگرافخانه آمده ، واز آنجا به توپخانه گذشته ، و از آنجا بمیدان مشق رفته بمشق میپرداختند .

نتیجه کوششهای چند ماهه ، امروز نمـودار گردید . امروز بجای شور و خـروش نمایشهای سپاهیانه درمیان می‌بود .

چون مجاهـدان بایـن کار برخاستند نظـام الملك والی نیز ناگزیر بکارهایی برخاست او نیز با آگاهی ازانجمن کسانی را برای گردآوردن «فوج بهادران» فرستاد که دوروزه سربازان را بشهر بیاورند. نیز دستور داد توپچیانی که درشهر میبودند توپها را بیرون آورده آماده گردانند. همچنین سوارانی که درشهر میبودند در شهر گردیده نگهبانـی نمانید .



پ ۹۹
حاجی آقا محسن عراقی

شب آدینه خودمجاهدان درشهر گردیده نگهبانی می‌نمودند. فردا آدینه ازآغازروز بازنمایشهای جنگی در میان بود . دسته‌ها بـا طبل و شیپور و درفش ، مـلایـان و سیدان با شمشیرهای آخته در جلو،

میآمدند ، و از تلگرافخانه وتوپخانه گذشته بمیدان‌مشق میرفتند . در تلگرافخانه‌شادروان شیخ سلیم یا آقا میرزا علی یامیرزاحسین‌سخنها بآنان میراندند . میرزا جواد ناطق‌که از سفر ماکو و ارومی بازگشته بودگفتارها میراند . امروز شماره مجاهدان یا « سپاهیان توده» بیشترو دسته‌ها پرشکوه‌تر میبود وتا هنگام پسین همچنان نمایش میرفت .

امروز تلگرافی از تهران رسیدکه‌درباره پسر رحیمخان دستیاران باوزیر داخله و وزیر جنگ گفتگوکرده‌ایم . بنظام‌الملك و همچنین بـه پسر رحیمخان دستور های تلگرافی داده شده ، ولی ما باین اندازه بس نکـرده درخواستهای دیگری کرده‌ایم .

در این تلگراف باز خواستار شده بودند بازارها باز شود و قدغنها نموده بودند .

فردا شنبه مردم همچنان در تلگرافخانه و آن پیرامونها گرد آمدند . امروزچون مهلت ده روزه‌که نمایندگان از تهـران ، برای بپایان رسانیدن قانون اساسی ،گرفته بودند بانجام میرسید ، انبوهی از مردم همان را دستاویز ساخته شور و خروش بیشتر مینمودند ؛ و تلگرافهایی راکه از نمایندگان درباره خوانده نشدن‌قانون‌نامبرده وبدیر افتادن آن رسیده بود ، نادیده‌گرفته همچنان قانون میطلبیدندوپافشاری نشان میدادند ، وکسانی از آنـان باطاقهای دستگاه درآمده به تلگرافچیان پرخاش مینمودند و فرصت کارنمیدادند .

چون شوروخروش درازکشیده بود کم‌کم رشته از دست خـردمندان بیرون رفته بدست آشوبگران میافتاد ، و کم‌کم برخی نـابسامانیها پدیدار میگردید . شگفت است که باربران و اینگونه بیچیزان از پیش‌آمد لذت میبردند ، و با آنکه در نتیجـه نبودن بازار بیکار و بی‌پول میماندند باسختی زندگانی ساخته بازشدن بازارهـا را نمیخواستند. اینان معنی قانون اساسی را نمیدانستند وبا این همه در طلبیدن آن پافشاری‌مینمودند .

از انجمن تلگراف دیشبی نمایندگان خوانده شد . ولی بجای سودزیان پدیدآمد . زیرا مردم بهیاهو برخاسته داد زدند : « تا امضا شدن قـانون اساسی بازارهـا را باز نخواهیم‌کرد » . تا نزدیکی نیمروز این هیاهومیرفت .میتوان گفت خواستن قانون‌اساسی «سودایی»گردیده و بسرهای‌کسانی افتاده بود .

در اینمیان آگاهیهایی‌که از قره‌داغ میرسید بشور مردم میافزودانجمن‌هنگام‌پسین تلگراف پایین راً بتهران فرستاد :

«خدمت وکلای محترم آذربایجان دامت تأییداتهم در باب قتل و غارت پسر »
« رحیمخان دیروز مخابره فرموده‌اند ازوزارت داخله احکام لازم بحکومت آذربایجان »
« وپسررحیمخان صادر شد اولا تا بحال چنین حکمی از طهران نرسیده اعضاء منخم »
« دارالشورای‌کبری و جنابان عالی این مسئله را چنین بنظـر حقارت مینگرندکـه‌گویا»
« نزاع ملکی‌مابین دو نفر مالك واقع شده و مذاکره را برای اصلاح امر ورفع غایله با »

« وزارتین داخله و جنگ مینمایندکه وزارت داخله میفرمایند احکام لازمه صادر شد »
« هیهات هیهات آقایان وکلای محترم پسر رحیمخان عدهٔ مقتولین دهات قره داغ را »
« بدویست نفر رسانده شهر تبریز مثل وقعهٔ شیخ عبیدالله پراز دهاتیهای اطراف شهر »
« مساجد محلات پر از زن وبچه بیچاره وبی صاحب رعیت‌کجایید‌چه میفرمایید‌سوار‌پسر »
« رحیمخان تا قریه شیرنجه یك فرسخی شهر را چاپیده و غارت‌کرده میدانیم‌که اتکال »
« رحیمخان بکجاست این حرکات جسورانه پسر رحیمخان و قتل و غارتی‌که‌کرده آناً »
« فآناً بر عده سوار خود افزوده و تشدد برقتل و غارت دارد باعث خوشوقتی کیهاست »
« قربان وتصدق وکلای خودمان برویم تاکی و تا چه وقت باید معقولیت بخرج دهید »
« مال وجان وناموس مسلمانان بباد رفت‌گرمسلمانی همین است‌که ماها داریم خاك بر »
« سرما مسلمانان عجب امنیت مالی و جانی حاصل شد اگر معجلا خبر حبس و زنجیر و »
« معزولی رحیمخان از ریاست ایل وسوارنرسد ودولت حکم‌صریح برمجازات‌وگرفتاری »
« پسررحیمخان نکند نمیدانیم چه عرض‌کنیم چه خواهد شد (انجمن ملی تبریز) »

درکتاب آبی مینویسد : امروز نامه‌ای از بیوکخان بدست افتادکه برای نظام ـ الملك فرستاده ودر آن تاراج‌کردن دیه ها راآگاهی داده و از نظام‌الملك پرك خواسته بودکه بشهر درآید وانجمن رابیرون راند .

این سخن باورکردنیست . زیرا بیگمان آن تاخت وتازها با دستور دولت می‌بود ، و بیگمان بیوکخان را بشهر آوردن میخواستند . چیزیکه هست در روزنامه ها یادی از این نشده و من خود چنین چیزی بیاد نمیدارم . میباید گفت آنرا بیکبار پنهان داشته باشکار نیاورده‌اند .

جنبش‌مجلس ونتیجهٔ‌آن

این شور وخروش وجوش وجنبش‌که از دوهفته بازدر تبریز و دیگر شهرها میرفت،واین تلگراف‌های پیاپی‌که درمیان‌تبریز وتهران درآمد و رفت میبود ، چنانکه دیدیم مجلس شوری در برابر آن جزبی‌پروایی نمینمود ، وآن‌کار تبریز رابی انگیزه دانسته رنجیدگی نشان میداد . لیکن داستان پسر رحیمخان و پس ازآن داستان اکرم ـ السلطان مجلس رانیز بجنبش آورد .

چگونگی آنکه روزسه شنبه سی‌ام اردیبهشت (ربیع‌الثانی) که تازه آگاهی از تاخت وکشتار پسر رحیمخان میرسید ، و تنها تلگراف نخست انجمن‌که جلوگیری از آوردن غله‌وزد وخورد بافرستادگان‌انجمن‌وکشتن‌کسانی‌راآگاهی‌میداد بدست‌نمایندگان آذربایجان رسیده بود مستشارالدوله داستان را در مجلس بمیان آورد . شرف‌الدوله نیز گفته اورا دنبال‌کرد .

لیکن این‌گفته‌ها درمجلس نهنایید و نمایندگان ، که‌گوشهاشان پر از فریاد های ستمدیدگان شیراز وعراق وقم میبود ، اینرا نیز ازشمار آنهاگرفتند وپروایی ننمودند .

چنانکه گفتیم مجلس ارج خود را ازدست داده وخود یك دستگاه بیکاره‌ای شده بود .

پس فردا پنجشنبه یکم خرداد (۱۰ ربیع‌الثانی) ،که تلگرافهای دیگری از تبریز، چه درباره بیدادگریهای پسر رحیمخان و چه در زمینه داستان نوپدید اکرام السلطان ، رسیده بود نمایندگان آذربایجان برآن شدندکه داستان اکرام السلطان را که یکسره بشاه برمیخورد پوشیده دارند، ولی ازبیدادگریهای پسررحیمخان‌دوباره‌بگفتگو پردازند. چنانکه دیدیم در نشست امروز بودکه حاجی شیخ یحیی وکیل کرمان سخن از قانون اساسی بمیان آورد ، و برخی نمایندگان آن رویه کاربها را از خود نموده و درماندگی مجلس رابهمگی نشان دادند .

پس ازآن گفتگو مستشارالدوله بسخن در آمده دوباره داستان پسر رحیمخان را گفت ، وهمه آگاهیهایی‌که از تبریز رسیده بود یادکرد و چنانکه خواهش تبریزیان بود درخواست نمود ،که رحیمخان را از ایل بیگی‌گری برکنار گردانند ، و او را بندکرده ببازپرس وداوری‌کشند .

حاجی میرزا ابراهیم آقا سخن او را دنبال کرده گفت : اگر آن تاراج وکشتار بادستور دولت است پس این مجلس چیست ؟ .. اگر بسرخود است پس چرا از رحیمخان بازخواست نمیکنند ؟..

محتشم‌السلطنه نماینده اتابك خواست پرده‌کشی کند چنین‌گفت : « تصور نشودکه صدور اینگونه حرکات با اطلاع دولت باشد ایلات حالشان معلوم است . . » سپس گفت : «سردار نصرت تبری میجوید . » بازگفت : «البته وزارت داخله برحسب تکلیف خودشان اقدام خواهند نمود » .

حاجی سیدنصرالله بهواداری ازو برخاسته چنین‌گفت : « ساحت دولت ازاین چیزها منزه است ... باید اصلاح راحتی‌الامکان ازدولت بخواهید » .

ولی این پرده پوشیها سودی نداشت و سخن دامنه پیداکرد ، و تقیزاده پس از سخنانی چنین‌گفت : «وزیران‌یابابن بیدادگریها چاره‌کنند یاهمگی ازکارکناره جویند».
حاجی امام جمعه خوبی گفت . اینکه میگویند بدولت بدگمان نباشیم چگونه شود ؟ ! . . . اهرکه دارای چهار هزار خانوار است رحیمخان تا بحال‌کی میباریست بآنجا تازد ؟!

این‌گفتگو ازپسررحیمخان وپافشاری‌وکلای آذربایجان عنوان دادکه هرنماینده‌ای از آشوب شهر دیگری بنالد ، و بدینسان نامهای بسیاری از بیدادگران ، ازکهنه و نو، بمیان آید .

وکیل‌التجار ازآشفتگی خلخال واز بیدادگری شکرالله خان گله‌کرد . سید حسین از بیدادگری سالار الدوله‌که این زمان تازه بکار برخاسته بود سخن راند . نمایندگان دیگری نامهای عمیدالسلطنه تالش وقوام‌الملك وحاجی آقا محسن را بمیان آوردند .

متولیباشی بتهران آمده بود ونیازی بدادخواهی ازوباز نمیماند .

حاجی آقا محسن راکه بطهران خواسته بودند تاقم آمده واز آنجا بازگشته‌بود . نمایندگان می‌پرسیدند: که دستور دادکه ازآنجا بازگردد ؟!.:

این سخنان درپرده گله ودادخواهی و بدگویی از اتابك میبود . چه او را پاسخده این آشوبها و بیدادها میدانستند . امروز نخستین روزی بودکه بیشتر نمایندگان ازو بدگویی ورنجیدگی مینمودند . محتشم‌السلطنه بهریکی ازاینها پاسخی میگفت و بهانه‌ای یاد میکرد . لیکن هرکس میدانست ارزش آنها چیست .

بدینسان برای مجلس یکروز پرتکانی میگذشت . یك نشستی که با آن سستی و درماندگی آغاز یافته بود ، و با این تندي و سختگیری بپایان میرسید .

در اینمیان ستمدیدگان عراقی و شیرازی‌که بدادخواهی از حاجی آقا محسن و قوام در بهارستان بست می نشستند و کسان دیگری از تماشاچیان رو بمجلس آورده و بانبوهی ایستاده گوش باین سخنان میدادند . آنان نیز با این شورو سهش‌همبازی‌مینمودند.



پ ۱۰۰

قوام الملك شیرازی

همانروز چون مجلس بپایان رسید و نمایندگان و تماشاچیان با دل های پرسهش پراکنده شدند، داستان رابهمه جای تهران رسانیدند. ماهم‌دیدیم‌که نمایندگان‌آذربایجان این پیش آمد مجلس وگفتگوهایی راکه بابودن دستیار اتابك رفته بود ، به تبریز آگاهی داده در خواستندکه بازارها باز شود . لیکن تبریزیان نپذیرفتند و انجمن روز آدینه تلگراف بس تندی به نمایندگان فرستاده ، ریختن زنان وبچگان بیدست‌وپای قره‌داغ را

بشهر ، و اینکه پسر رحیمخان تا یکفرسخی شهر آبادیهارا چاپیده ، آگاهی داده ، در آن تلگراف چنین گفت : «میدانیم اتکال پسررحیمخان بکجاست ؟...»

این بود روز شنبه چون هنگام پسین مجلس بر پا شد صنیع الدوله گفت : کارهای دیگر بماند ، ازتبریز آگاهیهای ارجداری رسیده که باید درنشست ویژه‌ای خوانده‌شود . این را گفته بانمایندگان بپاخاستند وباطاق دیگری رفتند

درآنجا چون تلگراف تبریز خوانده شد خروش از نمایندگان برخاست . بسیاری از ایشان بگریه پرداختند . چنین حالی در مجلس تا آن روز دیده نشده بود . همانا داستان اکرام‌السلطان را درآنجا هم بمیان نیاوردند .

امروزگروه انبوهی از مردم (پنجهزار تن بیشتر) به بهارستان رو آورده بودند . گفتگوهای روز پنجشنبه مجلس تهرانیان را شورانیده و برای همدردی با تبریز آماده گردانیده بود . اینان چون آگاهی ازچگونگی میخواستند وبیتابی مینمودند، نمایندگان همچنان خروشان واشکریزان بسالون بازگشتند . بسیاری ازتماشاچیان نیز میگریستند.

نمایندگان آذربایجان بسخن درآمدند . میرزا فضلعلی گفت : دیگر گذشته‌ازآنکه ما پرده پوشیم‌کنیم . برادران و خواهران شما در آذربایجان دچار پنجه بیدادند آیـا شما چه میخواهید بکنید ؟! .

حاجی محمد آقا نالان گفت : آذربایجانیان چه گناهی‌کرده‌اند دویست وپنجاه تن از ایشان کشته شوند و شما در اینجا آسوده نشینید ؟ ! . . با اینحال دیگر ما چرا بمجلس میآییم ؟! . .

تقی‌زاده نالان گفت : من حال گفتن نمیدارم . شما چارهٔ این‌کار کنید .

بدینسان هرکسی سخن میگفت . آن دو دستگی‌که در میان نمایندگان میبود فراموش شده همگی جزیکدلی نمی‌نمودند . پس ازگفتگوهایی چهارتن‌ازنمایندگان را– حاجی نصرالله، مستشارالدوله، حاجی میرزا ابراهیم آقا ، حاجی‌محمد اسماعیل–برگزیده بدربار نزد اتابك فرستادندکه چگونگی راگفته پاسخ خواهند .

اتابك بپارك خود رفته بود . فرستادگان همراه محتشم السلطنه روانه آنجا شدند و با اتابك دیدار کرده چگونگی را گفتند . اتابك دلسوزی از خود نشانداده در زمان مخبرالسلطنه ومحتشم‌السلطنه رابه دربار بنزد محمد علیمیرزا فرستادکه چگونگی را باو آگاهی دهند وپاسخ بیاورند .

از آنسوی چون این چهار تن دربازگشت دیرکردند و مردم در بهارستان بیتابی مینمودند مجلس دوباره و ثوق‌الدوله و حاجی معین التجار را برگزیده بدربار فرستاد. چون آنان نیز دیرکردند ، این بار میرزا محسن وسید محمد بهبهانی (پسر شادروان بهبهانی) را برگزیده گسیل داشتند . چون از اینان نیزآگهی‌نرسید حاجی‌امین‌الضرب‌را باکسانی روانه گردانیدند .

بدینسان فرستادگان پی هم میرفتند و تا چند ساعت از شب رفته مجلس بر پا و مردم دربهارستان چشم براه میداشتند . محمدعلیمیرزا دستخطی درباره برداشتن بیوکخان از ایل بیگی گری قره‌داغ وبرکنار گردانیدن اواز سرکردگی سواران بیرون فرستاد و دربارهٔ رحیمخان نوید بندکردن اورا داد .

فرستادگان پس از چند ساعت درنگ با این دستخط و نوید بازگشتند . لیکن مجلس این رانپذیرفت و مردم سخت بهیاهو برخاستند ، مجلس چنین نهادکه پا فشاری نموده سه‌چیزرا از شاه بخواهد : یکی برکناری رحیمخان ازکار های دولتی و بندکردن او. دیگری برکناری پسراو ازکارهای دولتی . سوم ایمنی تبریز و دلجویی از تبریزیان. پس ازاین نهش چون شب به نیمه رسیده بود خواستند پراکنده شوند . مردم خرسندی نمیدادند وجلوشان رامیگرفتند وسرانجام تافردا مهلت خواستند وبخانه‌های خود رفتند .

خیزش تهرانیان بیاری تبریزیان

فردایکشنبه‌چهارم خرداد(۱۳ربیع‌الثانی)،درتهران‌یکی‌ازروزهای پرهیاهوی تاریخی بود امروز تهرانیان بیاری تبریزیان بازارها را بازنکردند ، وازآغاز روزدسته بدسته روبسوی بهارستان‌آورده درآن پیرامونها انبوه‌شدند . مجلس ازآغازروزبرپا گردیده‌بروی درخواستهای سه‌گانه ایستادگی نشان داد .

از دربار برویه کاری‌گفته بودند : بابودن علما و نمایندگان آذربایجان وکسانی ازاعیان ، ازتبریز دربارهٔ پیش‌آمد جستجورود ، ازاینرو نمایندگان دهگانه آذربایجان وحاجی امین‌الضرب وحاجی محمد اسماعیل همراه دوسید وپسران ایشان . آهنگ دربار کردند، ودرآنجا باامامجمعه تهران وحاجی شیخ‌فضل‌الله وپسراو شیخ مهدی وظل‌السلطان ونایب‌السلطنه وعضدالملك واتابك ووزیران گردآمده فراهم نشستند .

نخست بااتابك گفتگوهایی‌رفت . سپس همگی به تلگرافخانه عمارت‌گلستان‌رفتند وبا تبریز بگفتگوپرداختند (گفتگورا خواهیم آورد) .

مجلس همچنان برپا می‌بود ونتیجه رامی بیوسید . از آنسوی مردم همگی اطاقهای مجلس وسراسرباغ بهارستان وجلوخان مجلس و خیابانها را پرکرده بودند ، و در هر ــ گوشه‌ای يك ملایی ، یاطلبه ، یا یکجوان فرنگ رفته‌ای ، یایك آزادیخواهی ، بروی يك بلندی ایستاده بمردم سخن میراند . هرکس از دانسته‌های خود می‌گفت .

امروز تهرانیان دردشمنی بامحمد علیمیرزا اندازه نشناختند و آنچه میدانستند و توانستند گفتند . امروز نام مادر او «ام‌الخاقان» را بزبانها انداختند و سخنانی را که درسی واند سال پیش دربارهٔ آن زن‌گفته شده بود ، سخنانیکه بنیادی جز پندار وگمان نمیداشت . تازه گردانیدند .

یکمرد بافهم آذربایجانی‌که این زمان درتهران میزیسته وگاهی نامه‌هایی بحاجی مهدی آقاکوزه‌کنانی مینوشته وبرخی پیش آمد ها رامی ستوده ، یکی هم داستان امروز



پ ۱۰۱

پیکره ۱۰۱ نشان میدهد نشست آزمایش یکی از دبستانهای تهران را (دبستان سیادت در شهرنو) که چون در تابستان سال ۱۲۸۶ (۱۳۲۵) برداشته شده در اینجا آوردیم .

را ستوده است ، ومن بهتر میدانم برخی ازنوشته های او را بیاورم .

مینویسد :«عمارت فوقانی‌وتحتانی وصحن وخیابانهـا از آدم مثل دریا موج‌میزد . چندانکه از جیب دستمال یا قوطی سیگار بیرون آوردن اشکال داشت . در آن فضای وسیع نفسها تنگ‌میشد .

در هر اطاق و هر مجمع وهرگوشه نطاقها ایستاده دست از جان‌شستند وآنچه‌دردل داشتند گفتند . . . محض جهت نمونه ازچند فقره اشاره مینمایم :

آخوندی می‌گفت : حضرات هرگـاه خداوند روزی شمارا قطـع‌کند او را بندگی میکنید ؟ ! . . هرگاه پیغمبری‌عوض آنکه شما را براه‌راست دعوت نماید ، براه‌کج‌دلالت کند او را به پیغمبری قبول میکنید ؟ گفتند : نه . گفت : هرگاه پادشاه مستبد وجابرو مخل آسایش رعیت باشد وبه تباهی آن‌کوشد او را پادشاه می‌دانید ؟ ! . . . گفتند نه . گفت مگر نمی‌دانید که پسررحیمخان را خود شاه . . . تحریك و تعلیم داده که دمار از روزگارآذربایجان دربیاورد ؟ . . مردم‌دادزدند : ماهیچوقت‌چنین پادشاهی رانمیخواهیم.

یکنفر خان‌فرنگی مآب عینکی بپا ایستاده سرگذشت لویی شانزدهم را از سر تـا پا خواند وسخن را تا آنجا رسانید که هفتاد گناه بروثابت کردند وخودش‌وزنش را سر بریدند . مردم‌گفتند . فرانسه نباشد ایران باشد ، لوی شانزدهم نباشد محمدعلیشاه باشد ماحاضریم اینرا بمحاکمه بکشیم .

یکنفر طلبه بپا ایستاده گفت : حضرات‌میدانید ماها در اینمدت از دست سلاطین ـ قاجاریه چهاکشیده ایم ؟ ! . سپس‌بناکرد از فتحعلیشاه ومحمد شاه‌گفتن . نوبت بناصر ـ الدینشاه رسید از هرجا داد زدند خدا قبراورا پر از آتش‌کند . مظفرالدینشاه رارحمت ودعا گفتند . آخرگفت الآن در دست یکنفر خبیث گیرکرده ایم . یکمرتبه صداهابلندشد ما چنین پادشاهی نمیخواهیم . ما پسرام الخاقان را نمیخواهیم .

یکخانی بپا ایستاده‌گفت : میدانید فرق مرده بازنده چیست ؟ . . مرده احساس‌درد نمیکند ، واگر دست و اعضای او راببرند درك نمیکند . امـا زنده متـألم میشود . سپس گفت ما ایرانیان مـرده بودیم ولی اکنون زنده شده ایم و روح بـابدان ما دمیده شده . برادران مارا درآذربایجان قتل‌وغارت میکنند مثل‌اینست‌که دست مارا می‌برند ، وچشم‌ما را میکنند ، ما نباید تحمل‌کنیم .

میرزا احمدخان نامی گفت : ما فعلا از شاه دو چیز میخواهیم : اول اینکه بزودی هرچه تمامتر از تبریز ترضیه بیاورد . دوم اینکه رحیم خان را بما سپارد تا درجلو این عمارت او را بـدارکشیم والابایدخود شاه بدار کشیده شود . صداهـا بلند شده گفتند : حرف اینست .

در طهران بیست ویکباب مکتب‌خانه بطرح جدید است . شاگردان تمامی آنها بـا علم مخصوص وارد شده هـر یکی در طرفی صف‌کشیده خطابه ها خواندند. یکنفر بچه ـ

دوازده ساله سرش را بلندکرده بوکلاکه درتالار فوقانی بودند خطـاب کرده گفت : «ای وکلای ملت ، ای بزرگان ما ، شما نگوییدما عمر خودمان را رانده‌ایم واز ما گذشته‌آخر ما صغیریم واز دست ما هیچ چیز نمیآید شما را قسم میدهیم بخدا ما را در چنگ استبداد نگذارید . برای آینده ما فکری کنید » بیکمرتبه جماعت بگریه افتادند بحدی شیون شد که مثل روز عاشورا . . . »

تا اینجاست نوشته های مرد آذربایجانی . بدینسان مردم با سخنرانی وخـروش و گله وگریه روز میگزاردند ، وچشم براه باز گشت دو سید و نمایندگان آذربایجـان از دربار میداشتند .

امروز زنان تهران نیز درخیزش پادر میان داشتند وچنانکه در حبـل‌المتین نوشته پانصد تن ازایشان در جلوخان بهارستان گردآمده بودند .

رویه‌کاریهای دربار

از آنسوی‌دوسید ونمایندگان اتابك‌ودیگران باتبریزدرگفتگو میبودند . اتابك نظام‌الملك‌والی آذربایجان‌را هم‌بتلگرافخانه خواسته بود وتلگراف پایین را برای او فرستاد :

« خدمت جناب مستطاب اجل اکرم‌افخم آقای نظام‌الملك دام‌»
« اقباله‌العالی دراین چندروزه اخبار موحشه ازآذربایجان رسیده‌و ازقرار تلگرافاتیکه »
« از انجمن‌آذربایجان بوکلاءاینجامیرسد حرکات‌پسر رحیمخان‌درقتل‌وغارت موجب‌هیجان»
« افکارعامه‌شده خیلی‌این فقرات باعث تغیر خاطر مبارك همایونی وموجب‌نگرانی اولیای»
« دولت شده این است‌که امروز مخصوصاً باحضور حضرات حجج‌الاسلام و وکلاء محتـرم »
« آذربایجان بتلگرافخانه گلستان حسب‌الامرحاضرشده ایم که‌اولا از جناب مستطابعالی »
« باحضور انجمن آذربایجان حقیقت واقعه را تحقیق نماییم که این تفصیل چیست‌و این »
« شهـرت قتـل و غارت چه معنی دارد پسر رحیمخـان حالا در کجـاست و این »
« اتفاقات‌در کجا واقع شده است البته باطراف تفصیل را فوراً تلگراف نمایید و ثانیاً »
« چون حضرتعالی حاکم ولایت ومسئول نظم آنجا هستید هر اقدامی که لازم است برای »
« رفع‌این غایله وقلع‌و قمع این فسادبنمایید ویاباید ازدارالخلافه دستورالعمل‌بخواهید »
« که از آن قرار مقررشود ومجری‌فرمایید وبهمه آقایان و اهالی اطمینان کامل بدهید »
« که خاطر مقدس ملوکانه کامـلا آسایش رعایای خود را طالب وهـر کس برای اغتشاش »
« وسلب امنیت اقدامی‌کرد البته بمجازات خواهد رسید هرگزاهالی‌آذربایجان و انجمن »
« آنجـا تصوری غیر این ننموده ومطمئن بوده که وقت اولیـای دولت مصروف راحت و »
« امنیـت آنهـا است و انشاء الله تعالی نتـایج خـیریه آن کامـلا مشهود خواهد شد . »
(اتابیك‌اعظم)

همچنین نمایندگان آذربایجان بودن‌خودشان را در تلگرافخانه گلستان همراه‌دو سید و دیگران وخواستی را که در میانه میبود بنمایندگان انجمن تبریز و سران آزادی

آگاهی فرستادند .

از تبریز نظام‌الملك پاسخ داده تاخت و تاز پسر رحیمخان ، و خشمناکی مردم را ازپیش‌آمد باز نمود، اتابك دربارهٔ پسررحیمخان دستور پایین را داد :

« درباب پسر رحیمخان وحرکات خلاف‌کارانه اوکه اشعار فرموده بودید خیلی‌مایه» «تغیر و تعجب گردید زحمت اظهارمیداردکه پسر رحیمخان از ایل و سوار خود معزول و» «حسب‌الامر اقدس اعلی ارواحنا فداه بکدخداها و بجاهای لازم تلگراف مؤکد بفرستید» «که مشارالیه معزول است و برای ایل و سوار هم هرطور خود حضرتعالی صلاح میدانید» «ترتیب سرکرده و رئیس بدهید وچون نظم آذربایجان برعهده حضرتعالی است و همیشه» «قشون آذربایجان‌کمك جاهای دیگر بوده‌اند نمیتوان گفت که محتاج باستمداد خارج » « است خود جناب مستطاب عالی بهر طور میتوانید برای پراکندن این اشرار و رفع» «اغتشاش واستقرار نظم اقدامات لازمه سریعه‌خواهید نمودکه ولایت منظم و مردم آسوده » « وتشکراهالی باولیای دولت علیه برسد خود رحیمخان هم در دارالخلافه توقیف و پسر» «اورا به تبریز جلب نموده وحبس فرمایید وازجزئیات قتل وغارت‌که واقع‌شده راپورت» «کاملی ارسال بفرمایید تا بعرض برسد حکم آن مقرر شود (اتابیك اعظم)»

نظام‌الملك پیشنهادکردکه بجای رحیمخان پسر عموی او کریم خـان رشیدالدولـه بایل بیگی‌گری قره‌داغ و بسرکردگی سواران‌آنجا گمارده شود . از تهران پیشنهـاد را پذیرفته نوید دادندکه رشیدالدوله را هرچه زودتربفرستند .

نتیجه این‌گفتگوها آن شدکه نظام‌الملك بـا شتاب سپاهی پدید آورد و بقره داغ بسر بیوکخان فرستد ، ما نیز آنرا خواهیم آورد ، لیکن چنانکه‌گفتیم اینها جـز رویه کاری نمیبود . و راستی آنست که محمد علیمیرزا در برابر مـردم ایستادگـی نتوانسته ناگزیرمیشد پسررحیمخان رااز‌کاریکه خواستی‌کرد بازدارد .

چگونگی آنکه دربار از یکماه پیش نقشه ای برای برانداختن مشروطه و مجلس ، بدینسان‌کشیده بوده‌که بدستاویز مشروطه ومشروعه دوتیرگی بمیانه ملایان ، وبدستیاری آنان بمیان مردم ، اندازد ، و از اینراه مجلس را سست و ناتوان‌گرداند ، و درهمان هنگام ازیکسو درتهران با دست قزاق وسوار رحیمخان و دسته های دیگرمجلس را بسته سران مشروطه خواهان را بگیرد و از یکسو در آذربایجان پسر رحیمخان را با سوار قره داغ بسرتبریزفرستاده درآنجا هم انجمن را بسته پیشروان را دستگیرگرداند .

این نقشه را همانا ازآغاز رسیدن اتابك‌کشیده ، وچنانکه دانسته شد میخواسته‌اند روز سی ام یا سی و یکم اردیبهشت (۸ یا ۹ ربیع‌الثانی) بکار بندند . لیکن چند چیز جلوآنرا گرفت .

۱) برخاستن تبریزیان و بیداری و آمادگی آنان . چنانکه‌گفتیم تبریزیان خود بدولت بدگمان میبودند ، ودراینمیان‌کسانی ازنمایندگان آذربایجان‌که دانسته نیست از

چه راهی ، از دور ، بودن یکچنین نقشه‌ای را دریافته بودنـد نامه نـوشته تبریزیان را بیاگاهانیدند و بآن خیزش برانگیختند . اگرچه برخاستن تبریزیان بنام طلبیدن قانون اساسی بود و بدگمانی‌که میداشتند جزدرپیرامون آن قانون نمیبود . لیکن خیزش ایشان این سود را نیز دربرداشت‌که بیدار وهوشیار باشند وناگهگیرنگردند .

۲) برخاستن سالار الـدولـه که در همین روزهـا رخ داد . این شاهـزاده سبکسر که داستانش را خواهیم آورد بطلب تـاج و تـخت برخاست و چنانکه خواهیم دیدکاری نتواست لیکن برخاستن او محمد-علیمیرزا را ترسانیـد و نقشه او را بهم زد .

۳) جنبش همگانی تهران و ایستادگی دارالشوری . همین فشار و ایستادگی او را ناگزیر گردانید که بیکبار از نقشه خود چشم بپوشد و پسر رحمیخان را بجای خود باز گرداند .

اکنون دانسته میشد که آن خیزش تبریز ، و شور و خروش بیست و اند روزه تبریزیان ، وآن آمادگیها که آزادیخواهان آنجا نشان دادند ، بسیار بجا میبوده . نمایندگان آذربایجان‌که با تلگراف آن ناخشنودیـها را ازبرخاستن تبریزیان مینمودندکنون برگشته نامه های پوزش آمیز مینوشتند ، و از پیش‌آمد سپاسگزاری مینمودند .



پ ۱۰۲

شادروان طباطبایی

باری از این پیش‌آمدها نقشه نا انجام مـاند ، وکنون میبایست بیوکخـان بجـای خود بازگردد ، و برای پرده‌کشی ، رحیمخان ازکارهای خود برکنار شود . لیکن مردم باین اندازه خرسندی نداده بندکردن رحیمخان و بلکه بدارکشیدن اورا میخواستندواین بمحمد علیمیرزا گران میافتاد وایستادگی نشان میداد .

چون بانظام‌الملك وسران تبریز گفتگوبپایان رسید ودوسید ونمایندگان‌آذربایجان بمجلس بازگشتند . اتابك بنزد شاه شتافت‌که نتیجه را باز گوید . تا هنگام پسین چشم براه میداشتند و چنانکه دیدیم مردم پرده دریها می‌نمودند . آنگاه حاجی‌محتشم‌السلطنه

آمد و آگاهی آورد که شاه دستور داد رحیمخان را گرفتند، واکنون در کشیکخانه دربند است. مجلس بآن خرسندی نداده خواستار شد که او را بعدلیه بیاورند و در آنجا همچون دیگر گناهکاران زنجیر بگردن دربند نگهدارند.

محمد علیمیرزا تن در نمیداد، ودرمیانه حاجی محتشم‌السلطنه وحاجی مخبرالسلطنه به پیامبری آمد و رفت میکردند. نیز ظل السلطان و اتابك، آن یکی بدلجویی از آزادیخواهان واین یکی برویه‌کاری میانجیگری مینمودند.

از آنسوی مردم در بهارستان و آن پیرامونها بشور. و هیاهو افزوده میگفتنند باید رحیمخان را بیاورند ودراینجا بدارزنند. نیز داستان های آصف ـ الدوله وقوام الملك و حاجی آقا محسن را بمیان آورده کیفر آنان را میخواستند. همچنین قانون اساسی را میطلبیدند.



پ ۱۰۳

حاجی شیخ فضل الله و بهبهانی

در تهران نیز واعظانی یا سخنرانانی، از سید محمد رفیع و شیخ علی زرندی و دیگران پدید آمده، و امروز پیاپی سخن میراندند.

هنگام شام هیاهوی مردم بجایی رسید که نخست تقی زاده و سپس طباطبایی بجلو پنجره آمده بجلوگیری از هیاهو کوشیدند و بمردم اندرزها گفتند.

یکی ازپیش‌آمدها آن بود که فردا چهاردهم ربیع‌الثانی روز زایش محمد علیمیرزا میبود ومیبایست شب را چراغان وآتشبازی‌کنند و از امروز به «آذین بندی» پردازند.

دراین هیاهومردم آنرا نپذیرفته آشکاره گفتند : « هنوزدانسته نیست این‌شاه باشد یا نه»، و « آذین بندی » بانگ شاهنشاهی و دیگر اداره های اروپایی را برچیده و شب نیز از آتش بازی دولتیان جلوگرفتند .

بدینسان روزبپایان رسید، وچون تانیمساعت ازشب رفته نتیجه بدست نیامدمجلسیان مردم را بازگردانیدندکه فردا باز بیایند .

پذیرفتن‌محمدعلیمیرزا درخواست مردم را

فردا دوشنبه درخانه صنیع‌الدوله نشستی از نمایندگان بر پا شده، وفرمانفرما ازسوی شاه‌آمده خواهش میکردکه رحیمخان در خانهٔ حاجب الدوله بی بند و زنجیر نگه داشته شود . نمایندگان باین خرسندی نـدادند و بر روی در خواست خود ایستادگی نمودند ، وچون نشست بهم خورد روانه مجلس شدند .

مردم همچون دیروز ، بهارستان و آن پیرامونها را پرکرده می‌ایستادند وهمچون دیروز شور و خروش مینمودند . محمد علیمیرزا ناگـزیر بودگـردن بدرخواست مجلس بگزارد . نزدیك به نیمروز فرمان فرما و محتشم السلطنه بمجلس آمدند و دستخطی از محمدعلیمیرزا آوردند نزدیك باین : « فرمانفرما رحیمخان را بشما سپردیم او را زنجیر کرده نگهدارید و نگزارید بگریزد » . برای دلگرمی مردم چنین گفتند : « رحیم خان اکنون درعدلیه دربند است » .کسانی باور نمیکردند و بعدلیه شتافتند ورحیمخان را در زنجیر تماشاکردند وبازگشتند .

این هنگام شادروان طباطبایی بجلـو مردم آمده بایشان سخن رانـد . کـه چون دولت با ما همراه‌گردید دیگر جایی برای بستن بازارها نماند . بروید بازارها را باز کنید درباره قانون اساسی نیز نوید انجام آنرا داد. مردم فرمانبرداری نموده وپراکنده شده بازارها را بازکردند .

ازآنسوی درمجلس‌گفتگو از جشن آنروز بمیان آمد . نمایندگان خواستندگامی بدلجویی ازشاه بردارند وچند تنی را برگزیده برای‌گفتن «مبارکباد» بدربارفرستادند. ازآنسوی ببازاریان دستوردادندکه بجای شب‌گذشته امشب را چراغان‌کنند .

بدینسان بار دیگرکشاکش با شکست دربار بپایان رسید : پس ازپیش‌آمد بهمن‌ماه این بار دوم بودکه کشاکش در میان دربار و مجلس برخاسته و بفیروزی مجلس انجـام می‌یافت .

این خیزش تهران بیاری تبریز و گفتارهـایی‌کـه در روزنامه های حبل المتین و صور اسرافیل و دیگر جاها ، بنام سوك و مویه بکشتگان قره داغ (یا بگفتهٔ خودشان « شهدای آذربایجان ») نوشتند ، آوازش بشهرهای دیگر افتاد ، و در بسیاری از آنهـا بنام سوگواری بازارها را بستند و درمسجدها «ختم»گزاردند. دررشت همینکه روزنامه‌ـ های تهران رسید ، تبریزیان آنجا پیش افتاده‌گریان و نالان و شیون‌کنان ازمیان بازار

گذشته ، وبااینحال بانجمن آمده ودرآنجا بروی‌خاکها نشسته بگریه پرداختند . بازاریان نیز دکانها رابسته بآنجا شتافتند ، و در حیاط انجمن چادر زده سه روز «ختم» داشتند . سپس ارمنیان در کلیسا دستگاه سوگواری چیدند . پس از آن طلبه ها « ختم » گزاردند. بدینسان یکهفته با گریه و سوك بسر میبردند و گفتار ها میراندند و تلگراف ها بتهران و تبریز میفرستادند . در قزوین نیز بازار ها را بستند و در مسجد « ختم » بر پا گردانیدند .

از آنسوی چون از این خیزش ، محمدعلیمیرزا ناگزیر شداز کارهای پسررحیمخان بیزاری جوید ، و او را یك گردنکش نا فرمان برداری نشان دهد ، وچنانکه آوردیم اتابك درتلگراف خود بنظام‌الملك دستور دنبال‌کردن وگرفتن او راداد ، نظام‌الملك در تبریز ازیکسو به نقی خان رشیدالملك‌حکمران اردبیل ، دستور تلگرافی فرستاد که با سوارانی‌که از شاهسونان ودیگران فراهم گرداند ، بقره داغ شتابد و بیوکخان را دنبال کند واز یکسو بشاهزاده‌مقتدرالدوله فرمان دادکه‌از سربازان وسواران شهروپیرامونهای آن لشکری پدید آورد وآهنگ‌قره‌داغ‌کند .

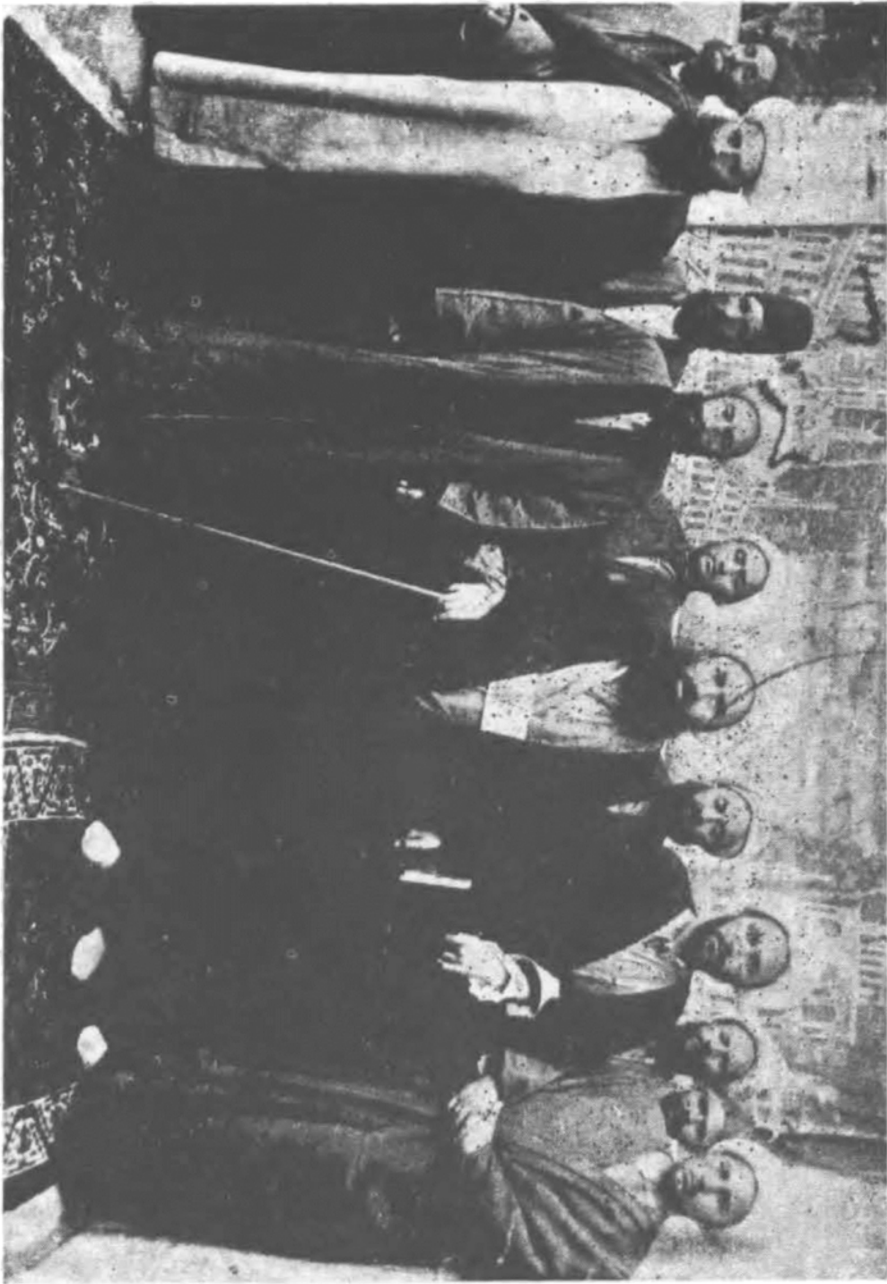
نقیخان باشتاب خود را بقره‌داغ رسانید وازاینسو مقتدرالدوله‌که بهمراهی‌انجمن ونظام‌الملك بسیج‌سپاه میکردازروز شنبه‌دهم خرداد (۱۹ ربیع‌الثانی) درکنار آجی‌چادر-هاافراشت وشجاع نظام مرندی باسواران خود باوپیوستند .

لیکن باینها نیازی نبود . زیرا همینکه نقشه برگشت و برحیمخان زنجیر زده شد بیوکخان خود از تاخت وتاراج دست‌کشیده بدیه خود گریخت وسواران ازسراوپراکندند حاجی فرامرز خان وضرغام‌نظام‌که باسواران خود همراهی‌باوی کرده بودند بترس‌افتاده نامه‌ای بمیانجیگری شجاع نظام برای انجمن فرستاده آمرزش وزینهار طلبیدند .

از انجمن پاسخ نوشتندکه اگر آنچه‌از دیه‌ها بینما برده‌اند بدارندگان آنها باز گرداننده‌واز ستمدیدگان دلجویی‌کنند وخود بسپاه مقتدرالدوله پیوندند گناههای‌گذشته ایشان آمرزیده خواهد شد . بدینسان آسیب پسر رحیمخان از میان برخاست .

در این‌روزها در تهران یکداستان خنده آوری‌نیز رخداد . چگونگی آنکه یکروز دیده شدیك آگهی(اعلان) درمیدان توپخانه چسبانیده ودر آن‌چنین‌نوشته شده : « ترکها روزدوشنبه درخیابان چراغ‌گاز در مسجد سراج‌الملك حاضرباشند .. »مردم درشگفت‌شده ندانستند آنراکه چسبانیده وچه خواستی درمیانست .

هرچه بودروز دوشنبه (گویا همان‌دوشنبه پنجم خرداد که‌پس از نیمروز بازارهاباز شد) کسانی از آذربایجانیان برای دانستن‌چگونگی بمسجد سراج الملك رفتند . دانسته شد پیشرو وبنیاد گزار میرزا رحیم فالچی تبریزیست ، و گروهی نزدیك بیکصد و پنجاه تن‌ازآذربایجانیان گمنام ، ازکهنه سربازان ممقان‌وآرونق‌که درتهران بصرافی‌پرداختندی و از فراشان درباری و از نوکر های حاجب‌الدوله ومانند این فراهم آمده‌اند . از میرزا رحیم ببازپرس پرداختند . او چنین سخن راند : « مقصود ما اتحاد است واظهار غیرت ،



پ۱۰٤

این پیکره نشان‌میدهد حاج‌شیخ‌فضل‌الله را باکسان دیگری . آنکه در میانه ایستاده حاج شیخ فضل‌الله است وآنکه در دست چپ ایستاده پسر او آقاضیاءالدین میباشد . در دست راست حاجی‌آقا علی‌اکبر بروجردیست

من بعد هرکسی پشت سرما بد و ناسزا گوید باید باگلوله از دهانش بزنیم ، هرکسی بعلمای ما توهین کند همچنان . خوب حاجی میرزا حسن آقا مجتهد ماست و باین شهر

وارد شد ، چرا هیچ‌کسی پیشواز نکرد ؟ ! . .چرا دست جمع بدیدنش نرفتیم ؟ چند نفر وکلای تبریز آشکاره بابی ولامذهبند ، چرا آنها را بسزاشان نرسانیم ؟ . . این‌چه بی ـ غیرتیست‌که یکنفر عراقی بچه‌ترك رابکشد وببرد ؟ ! . پس غیرت ترکیت ما چه شده ؟ !»

دانسته شد درباریان میخواهند ، همچون زمان خود کامگی دشمنی و همچشمی میانه عـراقیان و آذربایجـانیان بیندازند ، و بنـام ترك و فارس اوبـاش را بکشاکشی برانگیزند ، و بـرای این‌کار میرزا رحیم فالچی را که مرد نیرنگساز و بی آزرمی‌میبود بر گزیده اند . این داستان عنوانی بدست « متلك گویان » داد و بـرخی روز نامه هـا بشوخیهایی برخاستند .

آمدن میرزا آقا اسپهانی به تبریز

از روز سه‌شنبه ششم‌خرداد (۱۵ربیع‌الثانی) در تهران آرامش بود ومجلس‌که ازپیش آمد های اخیر نیروگرفته بود بکارهای خود میپرداخت . ولی‌درتبریز شورش همچنان پیش‌میرفت.روز دوشنبه پس از زنجیرکردن رحیمخان ، نمایندگان آذربایجان بتلگرافخانه آمده و چگونگی را آگاه داده باز خواستار گردیدند که بازار ها باز شود و مردم پی کار های خود روند . لیکن تبریزیان نپذیرفتند ، و بـا آنکه شانزده روز بود که ازکار وپیشه دست کشیده ودر آن چند گـاه زیان بسیار دیده بودند بروی سخن خود ایستادگی نشان دادند و بتهران چنین پاسخ دادند که تا رسیدن قانون اساسی از تهران تلگرافخانه را رها نخواهیم کرد . بدینسان بگرد آمدن در تلگرافخانه و شور و خروش روزانه پیشرفت دادند .

نـظام‌الملك خواستار بود که در اینجا هم جشن وچراغانی ، بنام روز زایش محمد علیمیرزا نموده شود ، ولی سردستگان نپذیرفتند ، و آنگاه بجشن وچراغانی دولتیـان و توپ انداختن نیز خرسندی نداده جلو گرفتند .

در همان‌روزها یك‌کارناستوده‌ای ازتبریزیان سرزد ، وآن آوردن میرزاآقااسپهانی به تبریز بودکه اینزمان از استانبول بیرونش‌کرده بودند .

تبریزیان نام میرزا آقا را در میان پیشگامـان مشروطه خواهی شنیده ، و داستان بیرون راندن او از تهران و فرستادنش را بکلات در صدراعظمی عین‌الدوله ، کم یا بیش دانسته بودند ، و از اینرو ارج بسیار باو مینهادند ، و چون گفته میشد انگیزهٔ بیرون کردن اورا ازاستانبول میرزا رضاخان ارفع‌الدوله سفیر ایران فـراهم آورده ، در سایه دشمنی که‌همگی آزادیخواهان بـاارفع‌الدوله میداشتند واو راهوا خواه روس و بد خواه ایران میشناختند ، بارج و جایگاه میرزا آقا افزودند وپیش خود اورا یکی از گـردان جهـان آزادیخواهی پنداشتند ، و چون هنگام جوشش سهشهـا ، و رشته توانایی از دست فهم واندیشه بیرون میبود ، در پاس داری و پذیرایی با او از اندازه بسیار دور افتادند، وروزیکه‌اواز راه مرند وصوفیان به تبریز میرسید (گویا روز یازدهم خرداد) نمایندگان

و سران آزادی و انبوه آزادیخواهان ودسته های مردم ، تا پل آجی به پیشواز شتافتند ، واو را باشکوه بسیار بزرگی بشهر آوردند ، وبـاین بس نکـرده یك کس نا آزموده و ناشناخته ای راهمراز خودگردانیده در انجمن جادادند وهمگی گوش بچرب زبانیهـای او تیزکردند ، وخواهیم دیدکه چگونه از این رفتار خودپشیمان گردیدند .

در آن روزهـا یکی از خامیها اینگونه گرایشها باین کس میبود . راستی اینست که دسته بزرگی بـآزادی میکوشیدند و همین آرمان ایشان میبود . واز اینـرو همینکه کسی را درآن کوشش همراه میدیدند امید راهنمایی بهوش ودانش او میبستند و سخت‌باو میگراییدند وازبس دلباختگی داشتندگمان فریبکاری وررویه‌کاری باو نمی‌بردند .

مثلا طالبوف چون‌کتابی نوشته بودآن ارج را باو میدادند که بی‌آنکه خود آگاه باشد بنمایندگیش بر گزیدند و تا دیر گاهی چشم براه آمدن او میداشتند و نامه هـای درخواست مینوشتند وبا آنکه طالبوف اینزمان ازاندیشه های پیش بازگشته و ازمشروطه خواهی ایرانیان آزردگی نشان‌میداد ، اینان‌او رایك پیشوای گرانمایه ای شمرده‌آرزوی آمدنش را میکشیدند .

بمیرزا ملکم خان جایگاه بلندی داده و نامش را بسیار پاسدارانه میبردند و بـه پیامهایش ارج بسیار مینهادند .

سعدالدوله با اندك کاردانی و دلبستگی بمشروطه که نشان داده بود «ابوالملة»اش مینامیدند وآن جایگاه را بوی داده بودندکه چون‌کناره جست از تبریز ورشت چند بـار تلگراف کرده انگیزه آنرا پرسیدند . اینها از ساده درونی واز دلبستگی بسیاری میبود که بمشروطه وآزادی می‌داشتند .

در این‌روزها در تبریز کارنان سخت ترگردیده وانجمن ناگزیر میبودکه ازیکسو هم‌بدیه داران فشار آورد وغله از آنان بخواهد ، وچون یکی از دیه داران درآذربایجان خود محمدعلیمیرزا و دیگری زنش می بودند بگماشتگان آنان نیز سختگیریهـا کردند . محمد علیمیرزا دراینجا نیز سپر انداخته از اتابك بنظام الملك دستور رسید که غله های اورا بشهر آورده ببهای روزانه بفروشند . همچنین از زن شاه چنین دستوری بنماینده ـ اش رسید .

روز سه شنبه سیزدهم خرداد (۲۲ ربیع‌الثانی) ، حاجی‌فرامرزخان و ضـرغام نظام به‌لشکر گاه مقتدرالدوله آمده بزیر توپ پناهیده بودند . نمایندگان انجمن وکسانی‌از سر دستگان‌بلشکرگاه رفتند که بآنان‌زینهار دهند و از زیر توپ بیرون آورند . یکدسته ازدور اندیشان‌خرسندی نداده میگفتند : « اینان خون بیگناهان ریخته و با توده دشمنی نموده اند میباید کیفر بینند » ولی بسیاری از نمایندگان ودیگران از سست نهادی‌وزود باوری چنین میپنداشتند که شاه واتابك براستی همراه شده اند ، و این بودکه‌میخواستند از گذشته ها چشم پوشند واز گناه آندوتن و پیروانشان درگذرند . یکی ازخامیها این



پ ۱۰۵

میرزا رضاخان ارفع‌الدوله

میبود که گناهکاران چون از در پوزش درمیآمدند و آمرزش میخواستند از آنها چشم میپوشیدند . بلکه فریب چرب زبانیهاشان خورده آنانرا پشتیبانانی برای خود میپنداشتند ، که این کار ازکسانیکه سر رشته کارهای توده را در دست میدارند بسیار نابجاست .

با این امید وآرزوآن دوتن را اززیر توپ بیرون آورده شادی‌کنان شبانه بشهر رسانیدند.همان شب تلگرافی ازارومی رسیدکه مردم درآنجا بدو دسته شده‌اندکه یکدسته هوادار مجدالسلطنه و یکدسته بدخواه اومیباشند وکشاکش میان این دو دسته سخت شده و مجدالسلطنه ناگزیر گردیده شهر را گزارده بدیه خود رود ، ولی آشوب در شهر چندان بووه که کونسول روس رنجیدگی نموده و از دولت خواستار ایمنی

گردیده .

ازاین آگاهی پیشروان تکان خوردند واندکی در پیرامون آن گفتگو رفت . ولی چون برخی ازنمایندگان نمیبودند نتیجه گرفتن‌را برای‌فرداگزاردند ، وچون میخواستند پراکنده شوندکه تلگرافهای دیگری رسیده داستان ماکو را آگاهی داد (چنانکه آنرا خواهیم‌آورد) .

ازاین تلگرافها همگی‌اندوهگین گردیدند . گرفتاری قره داغ بپایان نرسیده بود که یك گرفتاری سخت‌تر دیگری درماکو پیدا میشد ، وپسر رحیمخان نرفته اقبال‌السلطنه جای اورا میگرفت . این پیش‌آمد ایستادگی در بار وپافشاری اورا دردشمنی با مشروطه نشان میداد .

همان شبانه نمایندگان‌آذربایجان را درتهران بتلگرافخانه خواستند وچگونگی‌را بآنان‌آگاهی دادند . نمایندگان نوید دادندکه فردا در دارالشوری پیش آمد رابگفتگو گزارند . بااین نوید ازتلگرافخانه بیرون رفتند ، و از اینسو اینان پراکنده گردیده با دلهای پراندوه بخانه های خود رفتند .

کشته شدن حاجی قاسم اردبیلی

فردا نمایندگان انجمن وپیشروان آزادی زودتر از هر روز بـه تلگرافخانه‌آمده ودر اطاقیکه برای خود برگزیده بودند فراهم نشسته ، ودر پیرامون پیش آمد ماکو بگفتگو پـرداختند . ایـن داستان دلگدازتر ازآن قره داغ میبود .

دراینهنگام دربیرون در حیاط تلگرافخانه یکداستان شگفتی پیش‌آمـد . داستانی که هیچگاه گمان رودادنش نرفتی . چگونگی‌آنکه امروز انبوهی مـردم در تلگرافخانه بیش ازدیگر روزهامیبود . زیراگذشته ازشور وخروش قانون طلبی ، چنانکه گفتیم ، این زمان در تبریزنان بسیارکم یافته میشد ، واین خودگرفتاری دیگـری بـرای خاندانهای کمچیز میبود ، واز اینرو دسته هایی از آنان رو بتلگرافخانه و توپخانه میآوردند کـه باشد چاره‌ای اندیشند . زنهای تبریز در جنبش آزادیخواهی هیچگاه همبازی ننمودند . ولی دراینروزها سختی‌نان یکدسته اززنهای بینوارا نیز بمیان شورشیان میکشانید .

امروز این دسته انبوه تر ازدیگر روزها میبودند و چنین رخ دادکه حاجـی قاسم اردبیلی‌که یکـی از بازرگانان توانگر و دیه دار تبریز ، و بانبارداری بد نـام میبود ، بتلگرافخانه آمد وچون ازمیان مردم میگذشت زنی یك تکه نان سیاهی را کـه در دست میداشت بحاجی‌نشان‌داده‌زبان بدشنام ونفرین‌بازکرد، وباین بس‌نکرده‌دست بلندگردانیده چکی به پشت‌گردن اونواخت. همینکه‌دست این‌زن بلندگردید دیگران برسرحاجی‌ریخته بیباکانه مشت ولگد وپشت‌گردنی بسیار زدند ، و چون‌کسی ازمجاهدان یا از سردستگان برای جلوگیری نمیبود آزار بسیار رسانیدند . لیکن در اینمیان‌کسانی‌ازمجاهدان رسیده حاجی قاسم را ازدست‌آنان‌گرفته نیمه جان بیکی از اطاقهای بالایی تلگرافخانه بردند

و در آنجا نهانش کردند ، و میرزا غفار زنوزی برای آرام گردانیدن مردم بگفتاری پرداخت .

ولی مردم همچنان در شور وتلاش میبودند و کینه جویی میخواستند . در اینهنگام یکی‌ازمیان ایشان تیری بهوا انداخت وازآنسوی یکدسته اززنان‌که در بازارها نانی‌پیدا نکرده و باشیون وفریاد رو بتلگرافخانه آورده بودند فرا رسیدند . آن‌آوازتیر وایـن رسیدن زنان چنان تکانی بدستهٔ بینوایان و گرسنگان دادکه دیگر جلوگیری نشدنی بود و کسانی از آنان باطاقها شتافته بجستن حاجی قاسم برخاستند ، و چون یـافتند در زمان بحیاطش‌کشیدند وبیدریغ بمشت ولگدپرداختند وهمچنان کشان‌کشان میبردند تـا در دم خانه نیرالسلطان (خانه پهلوی تلگرافخانه) روان ازتنش بیرون رفت. ولی مردم دست برنداشتند وتا میدان توپخانه‌برده ودرآنجا وارونه‌آویزانش کردند ، و بیشرمی نیزدریغ نگفته یکی ازاندام‌هایش را بریدند وبدهانش دادند .

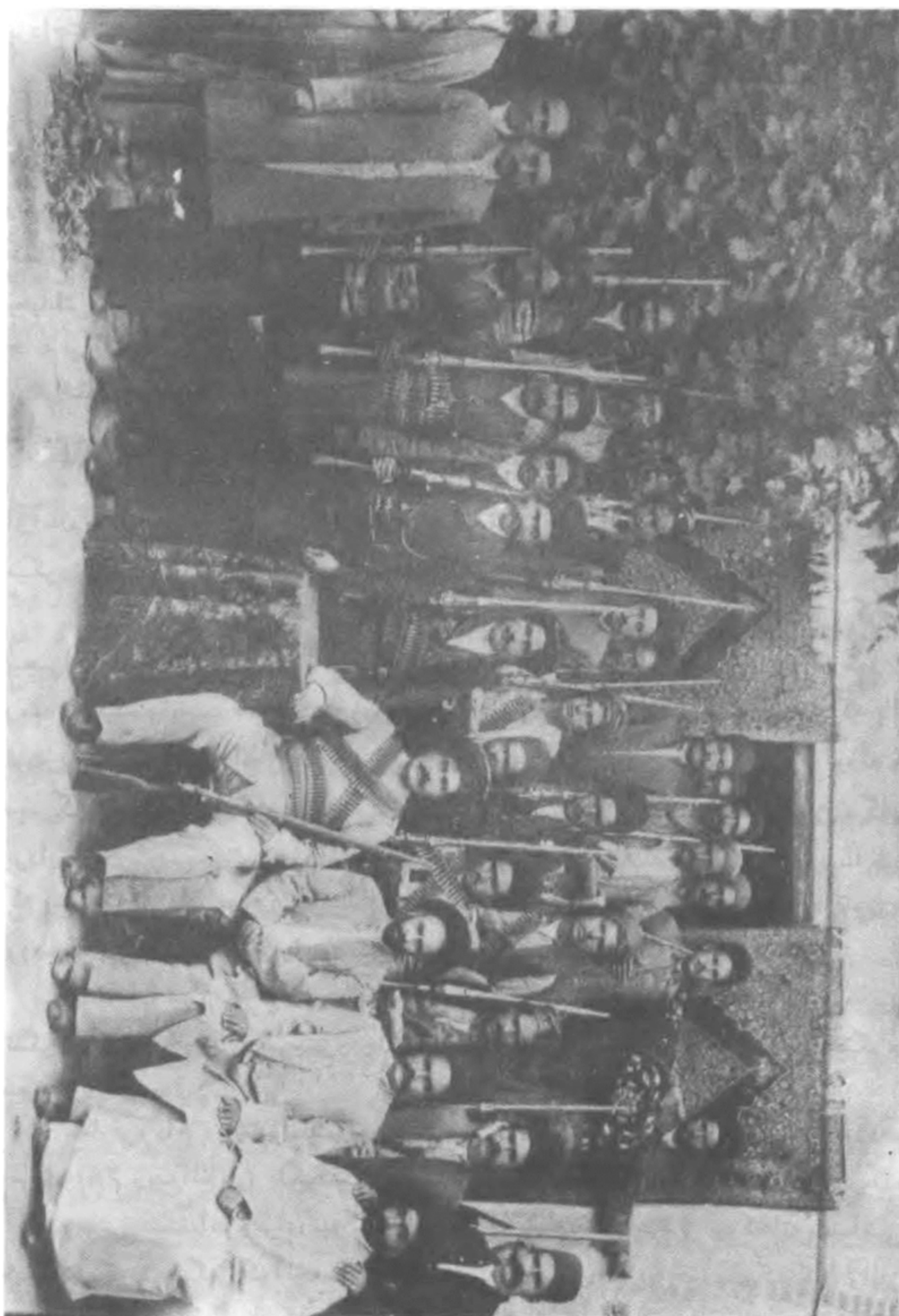
ازبس خشمناك وبرآشفته میبودندکسی جلوگیری نمیتوانست ونمییارست . بسیاری ازآنان جستجوی حاجی میرزا رفیعخان ، دارندهٔ دیه ها و انبارهای محمد علیمیرزا را ، میکردندکه همورا بگیرند وازپهلوی حاجی‌قاسم بیاویزند .

این پیش آمد میرساند ، که چنانکه در شورش فرانسه در پاریس رخ داد ، گروه بیچیزان‌وپابرهنگان پیش‌آمده‌اند وکم‌کم چیره میگردند ، وخود نشان آن بود که شورش ریشه دوانیده واینست «خاصیت» خودرا بیرون میاورد . این «خاصیت» شورش است‌که یك توده نخست دست بهم داده خود را اززیر دست خـودکامگان و در باریـان بیرون‌آورند و سپس‌گروه بیچیزان وسختی‌کشان پیش‌آمده بکینه جویی از توانگران وخـوش زیندگان پردازند. درپاریس دانتون وروبسپیر وهبربجلو این‌گروه افتادند وبه پشتیبانی‌آنهـا بود که بیکرشته کارهای هراس انگیز تاریخی برخاستند . در تبریز کسانی مانند دانتون و روبسپیر نبودند ، وگرنه دراینجا نیز «هراس» فرمانروا توانستی‌گردید .

بدینسان تبریز با شور و آشـوب روز میگـزاشت . در اینمیان از مـا کـو پیاپی تلگرافهای داد خواهی میرسید و چنانکه خواهیم آورد انجمن با تهـران در گفتگو و سختگیری میبود .

اما قره داغ ، رشیدالملك‌آنجا را ایمن گردانیده بود ، و روز دو شنبه نـوزدهم خرداد (۲۸ ربیع‌الثانی) تلگرافی ازو رسیدکه مادر وعمه وبرادر بیوکخـان بلشکرگاه آمده وبستی نشسته‌اند وبرای بیوکخان‌آمرزش وزینهار میخواهند . بیوکخان پشیمانـی مینمایدوبگردن میگیردکه‌آنچه تاراج‌کرده بمردم بازگرداند ، وخونبهای‌کشتگان رانیز دهد ، وپس ازاین دیگرنافرمانی بانجمن وتوده ننماید .

این نقشه را برای فرونشاندن خشم مشروطه خواهان ورهـانیدن بیوکخان کشیده بودند و راستی آنست که رشید الملك خود از کارکنان در بار و از همدستان بیوکخان



پ ۱۰۶

این پیکره نشان میدهد مشهدی باقرخان را با یکدسته از مجاهدان ارومی .

و دیگران میبود و با انجمن مشروطه خواهان دورویه راه میرفت .

درانجمن این تلگراف را بگفتگو آوردند وکسانی از نمایندگان باز سست‌نهادی نشان داده‌آیهٔ قرآن (عفی‌الله عماسلف) خواندند ، و داستان از آغاز اسلام و ازگذشتهای پیغمبر یادکردند ، و نتیجه آن شدکه پیشنهاد رشید الملك را در باره زینهار دادن به بیوکخان وپیروانش پذیرفته ولی چنین نهادندکه زنان و فرزندان او ، به نوا ، به تبریز فرستاده شود . نیز برای رسیدگی بتاراجها و باز گرفتن داراکهای روستاییان فرستادگانی از تبریز روانه قره‌داغ شوند ، و بهمینسان برای رشیدالملك آگاهی و دستور فرستادند .

بدینسان داستان قره‌داغ بپایان آمد و بیوکخان بی‌آنکه کیفری بیند رها گردید . رشیدالملك زنان اورا بتبریز نفرستاد . فرستادگانی که از تبریز رفتندآنان‌نیزکارهای چندانی نتوانستند وپس ازدیرگاهی بازگردیدند .

اما شورش تبریز وبستگی بازار تا چند روزدیگر همچنان برپا میبود، سردستگان مردم را رام‌گردانیدند و به بازکردن بازار واداشتند . این شورش که ما آنرا « شورش اردیبهشت » نام نهادیم ، وچنانکه دیدیم یکماه بیشتر درمیان‌می‌بود ، یکی ازپیش‌آمدهای بزرگ تاریخ مشروطه بشمار است . این خود نمونه‌ایست که اندازه دلبستگی مردم بمشروطه تا چه اندازه میبود و چگونه در راه آن زیان و آسیب را بخود هموار میگردانیدند .

این پیشامدگذشته از نتیجه‌های دیگر این سود را داشت‌که باستواری و نیرومندی دسته مجاهدان افزود ، و چنانکه دیدیم پس از داستان تاخت و تاراج پسر رحیمخان و گفتگوی‌آنکه بشهر خواهد درآمد ، پاسبانی شهر را اینان بگردن گرفتند که شبانه دسته دسته درکوچه‌ها میگردیدند و پاسبانی مینمودند . از این‌گذشته درنتیجه بیمی که بشهر میرفت اینان بداشتن تفنگ و فشنگ ، بیشتر کوشیدند و افزار جنگ فزونتر بسیجیدند . چون سردستگان بخردی‌میداشتند ازهرپیشامدی سود جسته به‌پیشرفت‌کارخود می‌کوشیدند .

این‌گفتار را دراینجا بپایان میرسانیم تا داستان جداکردن ملایانرا از توده که دراینهنگام درتهران درکار رودادن‌میبود درگفتارجداگانه بیاوریم .



گفتار هفتم

نبرد «مشروطه» و «مشروعه» بکجا انجامید ؟!..

در این گفتار سخن رانده میشود از ایستادگیهای ملایان در برابر مشروطه‌خواهان و از دیگر پیش‌آمدها از هنگام جداشدن ایشان از توده ، تا کشته شدن میرزا علی اصغر خان اتابك .

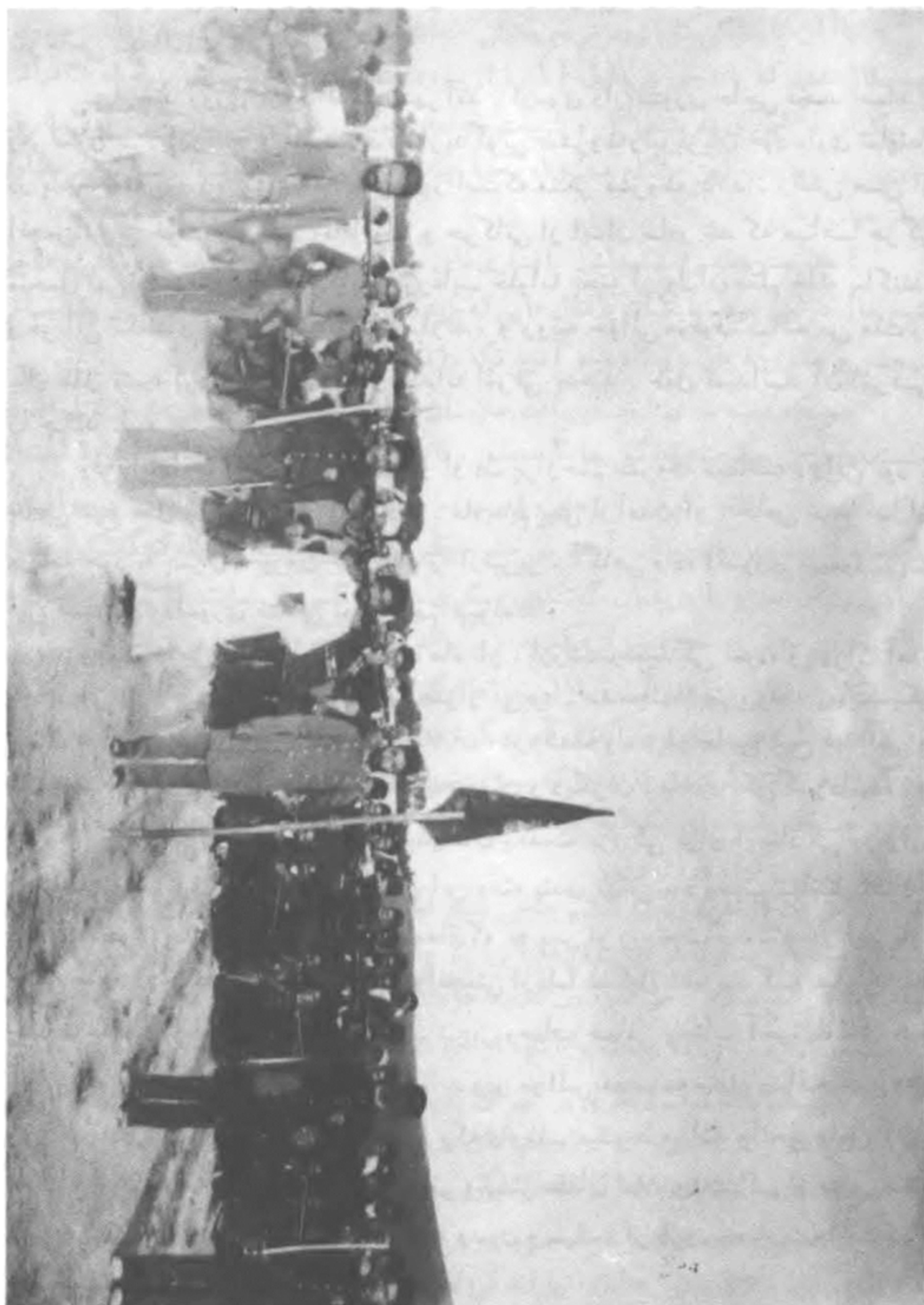
همدستی سه مجتهد

چنانکه گفتیم خیزش تهران بیاری تبریز با فیروزی توده پایان یافته نیروی مجلس را بیشتر گردانید . یك نتیجه دیگر آن خیزش این بود که شور آزادیخواهی در دلهای تهرانیان ، دوبازه نیرو گرفت ، و آن سستی که در نتیجه کشاکش « شریعت » و قانون پیش آمده بود ، از میان رفت .

می باید گفت : در کشاکش قانون و شریعت ، مردم چون پای دربار را در میان نمیدیدند تکانی نمیخوردند . ولی چون داستان پسر رحیم خان پیش آمد ودست دربار در آن کارها نمودار شد ، همین مایه تکان مردم گردید و شورها دوباره بجوش آمد. ازهر باره آن خیزش بسود آزادیخواهان بود و با فیروزی آنان بپایان رسید .

چیزیکه هست این فیروزی نبرد را از میان نبرد و بلکه آنرا سخت‌تر گردانید زیرا آنکه دربار بود این بار دستش از جای دیگری نمودار گردید ، وچنانکه گفتیم پسر رحیمخان از میان نرفته اقبال‌السلطنه جای‌اوراگرفت . آنکه « شریعت خواهان» بودند ، این بار بجای گفتگو وکشاکش به نبرد و دشمنی برخاستند ، واین بجدا شدن ملایان از توده انجامید . گذشته از اینها گرفتاریهای دیگری برای مجلس و مشروطه خواهان پدید آمد ، چنانکه همه اینها را یاد خواهیم کرد .

« شریعت خواهی» حاجی شیخ فضل‌الله ودشمنیش با مشروطه ، خواه و ناخواه ، او را بدربار نزدیك میگردانید ، وپس ازآن خیزش تهران بودکه بخشم و دلتنگی افزوده یکسره با دربار بستگی یافت. چنین گفته میشدکه هفت هزار تومان از دربار پول گرفته که درآن راه بکار برد ، و آنچه راستی این گفته را میرسانید آن بودکه روزی هشتادتن کمابیش از طلبه‌ها را بخانهٔ خود خواند و برای ایشان سفره گسترد ، وسپس بدگوییهایی از مشروطه کرد وبهریکی دو قران پول داده روانه‌شان گردانید .



پ۱۰۷

پیکره ۲۷ نشان میدهد یکدسته از مجاهدان تبریز را (دسته لیلاوا)

ازآنسوی حاجی میرزا حسن مجتهد تبریزی که گفتیم ازتبریز بیرونش کردند چون بتهران رسید یکسر بعبدالعظیم رفته در آنجا نشیمن گرفت . همانا می بینیدکه مردم

دسته دسته بدیدنش روند. ولی ازمردم نرفتند. تنها برخی‌ملایان رفتند . محمد علیمیرزا نیزحاجی سعدالملك نامی رافرستاد .

پس‌ازچند روزی ازعبدالعظیم بشهرآمد . ازسوی دارالشوری حاجی محمد اسماعیل ومرتضوی بنزد اورفتند وپیام بردندکه ازبدگویی بمشروطه‌وتبریزیان خود داری نمایند. در پاسخ گفته بود : «کدام دیوانه بیشعور است‌که منکر مشروطه باشد . راستی من از انجمن تبریز خوشم می‌آمد . اما اقوال و حرکاتی از ایشان صادر شد که ماها هرگز متحمل نمی‌توانیم شد . مثلا میگویند دررغایب حلوانه پخته ازپول‌آن معلم خانه بناکنند، و قربانی نکنند وازپول‌آن مریضخانه سازند ، و روضه خوانی موقوف باشد من ملت را بآن طفل تشبیه‌کرده‌ام که بدست او یکدانه اشرفی بدهند . طفل نمیداند آن اشرفی را چکند ...»

ولی اینها جزسخنان زبانی نبود و او دل پرازخشم مشروطه میداشت ، واین بود با حاجی شیخ فضل‌الله همدم وهمرازگردید . مادیدیم پیش ازآمدن او ، حاجی شیخ فضل‌الله درنامه خود به پسرش ، بیرون کردن او را ازتبریز ، آگاهی داده دلسوزی مینمود . با این همدردی ودلسوزی نشدنی بودکه بهم نپیوندند .

وچون حاجی خمامی ، که ازچند ماه باز ، ازرشت رنجیدگی نموده وبتهران آمده بود ، نیز باحاجی شیخ فضل‌الله همدم وهمراز می‌بود . سه مجتهد بهم پیوسته بسایکدیگر پیمان همدستی بستند ، وکسانی را از ملایان مشروطه نخواه ، از حاجی شیخ عبدالنبی و ملا محمدآملی وحاجی میرزا لطف‌الله روضه خوان و دیگران ، باخود یکی‌گردانیده ، و گروهی ازطلبه‌ها را نیزگردآورده ، بدینسان یکدسته بزرگی برای ایستادگی دربرابر مشروطه ومجلس پدیدآوردند . تاچندی این دسته بندی نهانی بود وسپس بآشکار افتاد .

«محرر» حاجی‌شیخ فضل‌الله در نامه‌ای‌که به پسر او در نجف ، نوشته در این باره چنین‌خامه دوانی میکند : «واین اوقات انجمنی ازعلما تشکیل شده بود که سیار است و حضرت مستطاب حجةالاسلام‌آقا و مجتهد تبریز وجناب خمامی وجناب آخوند ملا محمد آملی و و و و تشریف فرما تاکنون شده‌اند ودر مجالس مخصوصه منعقد یافته است وهر روز منعقد دریکی ازمنازل اشخاص محترم‌که داوطلب میشوند میباشد والحق علما وطلاب اجتماع خوب مینمایند و قریب هزار نفر وبیشتر علمای اعلام وطلاب‌کرام جمع شده و میشوند وبنای اینمجلس برحفظ بیضهٔ اسلام وصون و صیانت از طرو موجبات مخالفت شرع واحکام موضوعه مجلس مقدس ملی‌میباشد »

بدینسان درتهران نیز، ملایان ازتوده روگردانده وبرای‌ایستادگی دربرابرمشروطه دسته میبستند . این دسته بندی‌آسیب بزرگی بمشروطه توانستی رسانید و آنرا از بنیاد توانستی برانداخت . بویژه بابستگی‌که میانه این دسته باسیدکاظم یزدی در نجف میبود و یکدست نیرومند نهانی همگی اینان رابهم بسته میداشت .

با آن پابستگی‌که انبوه مردم بکیش میداشتند و رشته « تقلید » بگردنشان میبود ، هیچگاه نشدی‌که با سخن و دلیل آنانرا ازپیروی بملایان و دشمنی با مشروطه نگه‌داشت و بیگمان از این دسته بندی کار « شریعت خواهان » بالا رفتی و بیگمان خونریزی‌ها رو- دادی و چون در این هنگام مشروطه ریشهٔ چندان استواری نمیداشت بآسانی برافتادی و از میان رفتی .

آنچه مشروطه را نگهداشت پافشاری‌های مردانه دو سید وآخوند خراسانی وحاجی شیخ مازندرانی بود . اینان پافشارهایی‌که دیدند و زیان‌هایی که کشیدند از پشتیبانی بمجلس و مشروطه باز نایستادند و آنرا نگه داشتند .

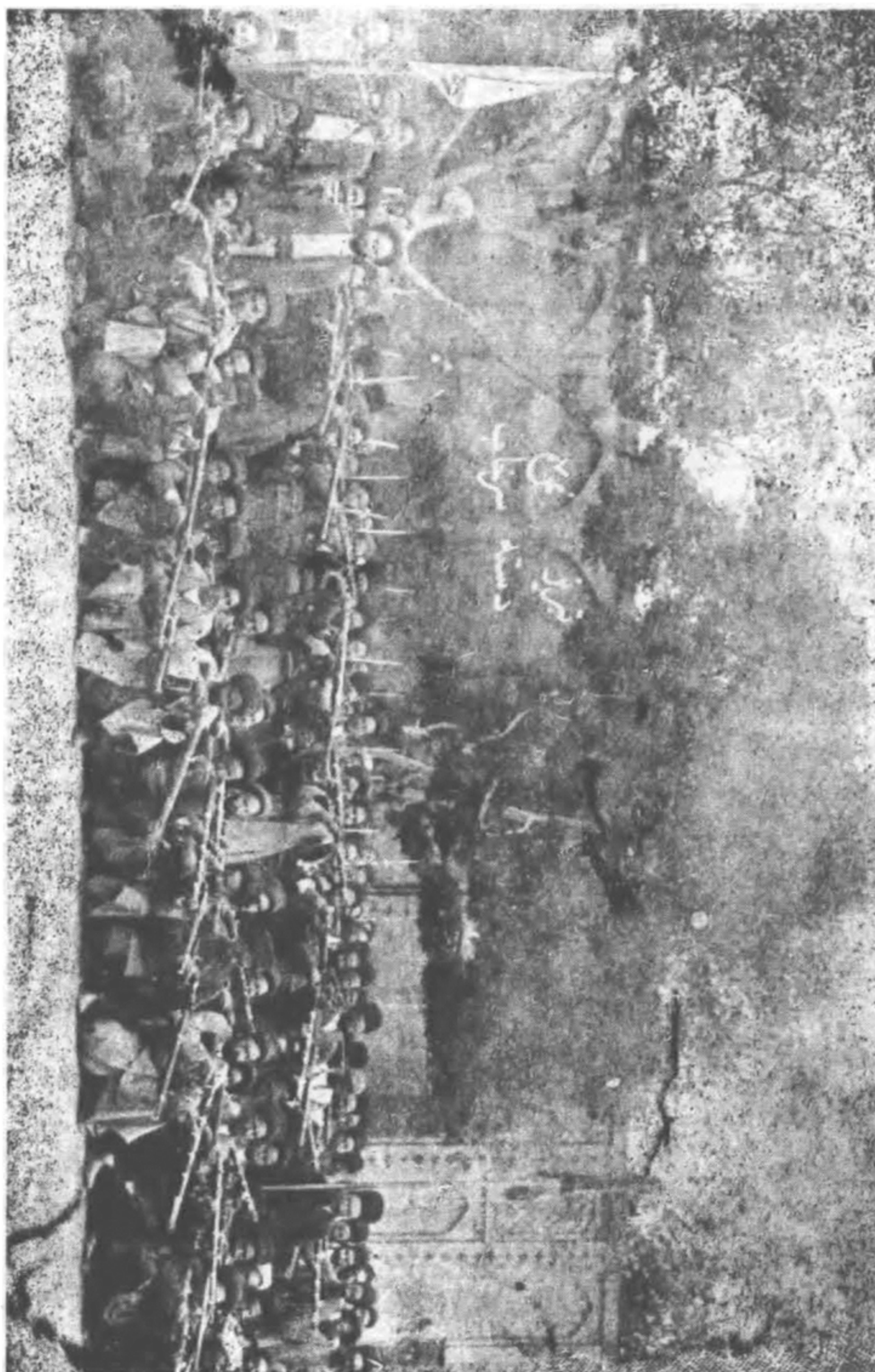
همینکه دسته بندی انجام یافت ملایان بکار برخاستند . حاجی شیخ فضل الله در نشستهای درس بیکرشته بدگوییها از مجلس وقانون نیز میپرداخت . حاجی میرزا لطف‌الله بالای منبر بی‌باکانه نکوهش از مشروطه نموده مشروطه خواهان را بیدین میخواند . یکدسته از طلبه‌ها ببهارستان آمده در جلو مجلس می‌ایستادندکه هرگاه‌که گفتگوی‌قانون اساسی بمیان‌آمد و یا در میان گفتگوی دیگری ، اگر کسی از نمایندگان آذربایجان یا از دیگران سخنی « بخلاف‌شرع »گفتند ، بریزند و اورا بیرون‌کشند و بزنند .

این رفتار بیباکانه آنان بآزادیخواهان‌گران افتاد و این بود از این‌سو نیزجنبشی پدیدآمد وگروهی برای جلوگیری آماده‌گردیدند . نام حاجی شیخ‌فضل‌الله بزبانها افتاده بدگویی فراوان گردید . تا آنجاکه پسرش شیخ مهدی ازو بیزاری نشان داد . حاجی- میرزا حسن‌که خانه‌ای بکرایه گرفته و در آن مینشست مردم همسایه پیامش دادند که می‌باید از این‌کوی بیرون روی .

آن یك «اصلی» را که‌گفتیم حاجی شیخ فضل الله نوشته و برای افزوده شدن بقانون اساسی پیشنهاد میکرد در این روزها آنرا به چاپ رسانیده و در میان مردم پراکندند . روزنامه « صبح صادق » هم آنرا در شماره خود آورد . ولی مردم از این کار بد او بخشم آمدند و باداره روزنامه ریخته و آنچه از آن شماره بدست‌آوردند پاره‌کردند .

بدینسان یك‌آشوب دیگری در تهران پدیدار شد و برای آنکه نمونه ای از هنایش آن دسته‌بندی و از اندازه بیم آزادیخواهان در دست‌باشد ، تلگرافی راکه در همین روزها از تهران بنجف فرستاده شده در اینجا میاوریم :

« نجف ـ حجة‌الاسلام خراسانی روحی فداه سالها زیر سایهٔ ظلم جاناً و مالا »
« مجنون آسا مانده بودیم حال رفتیم اندکی در ظل عدالت زندگی نماییم دولت علمای »
« صوری که خانمان سوز ماها بوده در طهران جمع میکنند تا امر را بحججالاسلام و »
« علمای حقانیون مشتبه نمایند که مشروطه خلاف مصلحت است المستنات بکم من حیل »
« المستبدین بصدیقه طاهره سوگند میدهیم بسایر حجج الاسلام نجف و کربلا و کاظمین »
« و سامره روحنا لهم‌الفداه برسانید و علاج‌فرمایید و الا پناهنده‌بخارجه درمحشر جواب »



پ ۱۰۸

این پیکره نشان میدهد یکدسته از آزادیخواهان تبریز را (دسته سرخاب)

« حجج‌الاسلام چون احتمال داشت طهران مخابره نکند از بادکوبه مخابره شد (ملت)»

یك نتیجه زشت این پیش آمدها پرسشهای پیاپی بود که کسانی از علمای نجف میکردند . خود فروشانی لذت میبردند از اینکه پا بستگی بدین و شریعت هرچه بیشتر نمایند ، و بنامه یا بتلگراف «شرعی» یا «خلاف شرع» بودن مشروطه را بپرسند ، و چون پاسخی رسید آنرا در اینجا و آنجا بخوانند و بدیگران برتری فروشند ، و خواهیم دیدکه دامنه این پرسش‌ها تا بکجا انجامید .

داستان ماکو

اما داستان ماکو، چنانکه گفته‌ایم (۱) چون جنبش آزادیخواهی در آذربایجان رواج گرفت و در تبریز و دیگر شهرها آن شور و تکان پدید آمد آوازه این بماکو و آن پیرامونها رسیده درآنجا نیز مردم بتکان آمده چنین خواستندکه در ماکو انجمنی برپا کنند ، ولی اقبال‌السلطنه که رشته کارهای آنجا را در دست ، و خود دستگاه پادشاهی میداشت خرسندی ننمود و در میان او با آزادی خواهان کشاکش پدید آمد . از انجمن ایالتی میرزا جواد ناطق را برای گفتگو با او و برپاگردانیدن انجمن فرستاد ، و این بماکورفته با اقبال‌السلطنه گفتگوکرد وانجمنی درآنجا برپا گردانید .

پس از این مردم بشور و تکان افزودند ، و چون عزت‌الله خان خواهرزاده اقبال - السلطنه همراهی با مشروطه خواهان نشان میداد بانگیزش او مردم‌بماندن اقبال‌السلطنه در خاك ماکو خرسندی نداده او را بقفقاز بیرون راندند ، و با تلگراف و نامه با انجمن ایالتی گفتگو آغازکرده حکم رانی آنجا را برای عزت‌الله خان طلبیدند ، و کار شور و تکان را بالا برده در بیشتر دیه‌ها نیزانجمن بازنمودند ، وبخود ستاییهای بیجایی برخاسته به تبریز پیام فرستادند ، « هرگاه مستبدین بخواهند خدا نکرده این مشروطه را بهم زده ومیانهٔ ملت نفاق اندازند اول باید تمام اهالی و مشروطه طلبان ماکو رابقتل‌رسانده وبعد ازآن بمقصود نایل شوند ..»

پس از زمانی با عزت‌الله خان نیز راه نرفته دستش را از کارهاکوتاه گردانیدند . یکدسته از هواخواهان اقبال‌السلطنه دردزی نزدیك بماکو نشیمن میداشتند برسر ایشان رفته بجنگ وزد وخورد پرداختند .

در اینمیان اقبال‌السلطنه در ایروان یا نخجوان نشسته پیش‌آمدها را می‌پایید و همانا میانه او با محمد علیمیرزا و اتابك همبستگیهایی میبود ، و چون داستان‌جنگ با هوا خواهان خود شنیده بایران شتافت و ازکردان جلالی چند صد تن سوار همراه بر - داشته بیاری پیروان خود رسید . کردان شبانه در برابر مشروطه خواهان سنگر پدید آوردند و بامدادان بجنگ پرداخته بآنان چیرگی نمودند و بسیاری راکشتند. سپس‌بشهر نیز دست یافته نمایندگان انجمن و پیشروان آزادی را دستگیر گردانیدند و بمشروطه -

(۱) بخش یکم صفحه ۲۳۸

خواهان آزار و گزند بسیار رسانیدند . سپس کردان یغماگر بدیه‌ها رو آورده تاراج و کشتار دریغ نداشتند .

روزنامه حبل‌المتین تهران در یك شماره خود نوشته‌ای را از روزنامه کاسپی که بروسی درباکو پراکنده میشد ترجمه کرد که مایه سرافکندگی هر ایرانی بایستی بود : آگهی نویس کاسپی از تهران پس از آنکه نام سیزده دیه را می‌برد که بیکبار ویران گردیده چنین می‌گوید : «ستمهایی بمردم این آبادیها کرده‌اند که تاب فرساست : مردان را دو نیم کرده‌اند، زنان را پستان بریده‌اند ، کودکان را برودخانه زنگبار انداخته‌اند ، هرکس نام انجمن را بزبان میراند زبان او را می‌برند » . میگوید : «از این زبان بریدگان بسیار است» .

در این جمله‌ها اگر هم گزافه بکار رفته ، نتوان گفت که پاك دروغ است . زیرا دژخیمی و ستمگری این کردان بی‌اندازه میباشد ، و چون لگام آنان را رها کرده بجان بیدست و پایان اندازند هیچ ستمی دریغ ندارند . بویژه که نام «بابی» بروی مشروطه خواهان گزارده و بهانه نیکی بدست این خونخواران داده بودند .

چنانکه گفتیم شب چهارشنبه چهاردهم خرداد بود که آگاهی از خوی دربارهٔ این داستان خونین بانجمن ایالتی رسید و انجمن همان شبانه نمایندگان آذربایجان را در تهران بتلگرافخانه خواسته چگونگی را بآنان آگاهی داد ، و آنان نوید کوشش دادند .

ولی چه کوششی خواستندی کرد جز اینکه داستان را در مجلس یاد کنند و ناله و دلسوزی نمایند ، و یا چگونگی را به اتابك نوشته و ازو چاره خواهند ، و ازاین کارها چه نتیجه توانستی بود ؟!...

این زمان دربار آشکاره ستیزه‌کاری مینمود ، و از چند راه با مجلس و مشروطه نبرد میکرد . ازیکسو ، چنانکه گفتیم سه مجتهد همدست گردیده بدسته بندی میکوشیدند ، و ملامحمد آملی آشکاره در منبر بدگویی از مجلس و نمایندگان میکرد . از یکسو نقیب ـ السادات که یکی از تیولداران میبود به دشمنی برخاسته و چادری بنام روضه خوانی در خانه خود افراشته تیولداران و دیگر بدخواهان مجلس را در آنجا گرد می‌آورد . ازیکسو آشوب در شهرها فزونی یافته ، قوام‌الملك درشیراز و حاجی آقا محسن درعراق همچنان می‌ایستادند ، ومظفرالدوله درزنجان وعمیدالسلطنه در تالش پیروی ازایشان مینمودند .

محتشم‌السلطنه نماینده اتابك در مجلس پاسخهای شگفتی بگله و ناله نمایندگان میداد ، و پیدا بود که خواستشان جز ستیزه‌کاری با مجلس نیست . چنانکه درنشست روز شنبه هفدهم خرداد (۲٦ ربیع الثانی) ، چون گفتگو از داستان سالارالدوله و آشوب کرمانشاه بمیان آمد و حاجی میرزا ابراهیم آقا از بدگوییهای ملا محمد آملی گله کرد، محتشم‌السلطنه چنین پاسخ داد : « مسئله باید کلیت داشته باشد تمام مفاسد را رفع کرد نه اینکه از بعضی جلوگیری نمایند و از بعضی نکنند در پایین اطاق شما بمردم بد می‌ـ گویند و شما انتظام داخلی خودتانرا نمیدهید آنوقت متوقع هستید در روی منبر پساره

حرفها را نزنند » .

حاجی میرزا ابراهیم آقـا گفت : « مسئله ماکو را چه‌کنیم ؟ ! . . چند روز است مشغول قتل و غارت هستند » .

پـاسخ داد : « بـاید تمام مملکت را یـکی تصورکنید و اقدام در رفع مفـاسد را تعمیم بدهید » .

اینها بود پاسخیکه نماینده دولت در بـرابـر خونریزیهای اقبال‌السلطنه و داد ـ



پ ۱۰۹
شیخ مهدی پسر مشروطه خواه حاجی شیخ فضل‌الله

خواهیهای انجمن تبریز می‌گفت ۰ کردان دژخوی دیه‌ها را ویـران می‌گـردانیدند ، و دولت که پاسخده ایمنی‌کشور می‌بود ، نماینده آن، در برابر مجلس چنین بهانه میاورد.

ازچادر زدن نقیـبالسادات سخنی رفت ویکی ازنمـایندگان چنین گفت : « عجب اینجاست که‌حکومت درعوض آنکه جلوگیـری‌کند خودش فراش می فرستد در زدن چـادر کمك کنند » . دیگری گفت : « مفسد باید اخراج شود ، از صاحب چادر چرا جلو گیری نمی‌کنند و چادررا نمی‌خوابانند »

محتشم السلطنه چادر زنی شیرازیان رادر جلو بهارستان بهانه گـرفته چنین پاسخ داد : «عرض کردم حکم باید کلیت داشته باشد . . . اگرباید خوابانید اول این چادردم دررا بخوابانیدکه در شارع‌عام است آنکه درخانه خودش چادر زده » .

یکی ازنمایندگـان گفت : «وکلای شیراز حـاضرند الان آن چـادر را بخوابانند بشرط اینکه بعد ازاین هرکجا چادری زده میشود جلوگیری شود »

محتشم‌السلطنه پاسخ داد : «شمـا آقا خیلی تند می‌روید اولا بقـانون محمدی کسی نمیتواند وارد خانه‌کسی شود او در خانه خودش چادر زده است ولی اینها در وسط شارع عام چادر زده‌اند واین درشرع مستحسن نیست »

گفتگو از ایمنی‌کشور میرفت ، و در پـارلمانی که بآیین اروپایی برای گزاردن قانونهای اروپایی بنیاد یافته بود ، نماینده یك « حکومت جوری» ، رویه آخوندی بخود گرفته «مسئله‌شرعی» یاد میکرد .

از اینگونه‌گفتگو فراوان رفت ودر پایان چنین نهاده شدکه کمسیونی از علماءواز برخی نمایندگان وازوزیران برپاگردد ودر بارهٔ جلوگیری از آشوب‌ها گفت‌وشنیدشود. بااین نوید بیپا مجلس بپایان‌رسید.

انجمن ایالتی تبریز داستان راسخت دنبال می‌کرد ، وپیاپی نمایندگان آذربایجان را بتلگرافخانه خواسته بایشان سخت میگرفت . کار بجایی رسید که آشکاره گفتند : این آشوبها از انگیزش خود دولت است . اگر در تهران کاری ازشما پیش نمیرود بیـایید در آذربایجـان خود دست بهـم داده بچاره درد هـا کوشیم . نیز تلگراف پایین را بـرای اتابك فرستادند .

« توسط وکلای محترم آذربـایجان حضرت اشرف اتـابیك اعظم ملت آذربایجان »
« بی‌پرده اظهار عرض میدارد صـدق مقال اینست‌که از روز ورود حضرت اشرف اطراف »
« آذربایجان بلکه تمام نقاطایران دچار انواع مصائب شده است وظهور این غوائل‌باآن »
« امیدواریها که بکفایت حضرت اشرف داشته اند مخالف است بلکه کم‌کم داعی بعضـی »
« شبهات ازبرای عامه‌ملت‌شده است لذادرمقام خیرخواهی عرض میکنیم که جهت اطمینان »
« خاطر ملت بـاید فوری عزل اقبـال السلطنه را از پیشگاه همیونی بخواهید که موجب »
« سکون هیجان ملت شود وتلگراف خوی راهم‌از نظر مبارك بگذرانید و ملاحظه‌فرمایید »

«که کدام حس میتواند راضی باین فجایع شود . نتایج توقف چهارده ساله حضرت اشرف»
« درممالك متمدنه نباید موجب این قسم ظهورات غیر منتظره باشد فوری عزل اقبال ـ »
«السلطنه را باتعیین مأمور ملت پرست وکافی ازشخص حضرت اشرف متمنی است » .
«(عموم ملت)»

ازماکوهرروز آگهی دلگداز دیگری می‌رسید وانجمن خوی ایستادگی نموده پاسخ میخواست . مجاهدان ودیگران، در تلگرافخانه بشور و خروش می‌پرداختند وبسردستگان سخت می گرفتند .

ولی اینها هیچیك سودی نداشت ، واز تهران بیش از این نتیجه نشد که گفتند بـا دولت گفتگو میشود و «اقدام خواهد شد » . اتابك هم پاسخ آن تلگراف را باستایشهایی از خود داد ، وبرای رویه‌کاری دستوری بنام نظام الملك فرستادکـه « تحقیق واقعات » ماکوکرده و«باصلاحات آنجا» بکوشد .

داستان سالار الدوله

آنچه در اینمیان بگستاخی دربار میافزود آگهی هایی می‌بود که از شکست سالارالدوله وگـریختن او میرسید . چون از سوی او ایمن می گردیدند با مجلس و هـواداران آن ستیزه بیشتر می ـ گردانیدند .

چنانکه گفته‌ایم‌در سالهای‌بازپسین زندگانی مظفرالدینشاه که عین‌الدوله میخواست محمد علیمیرزا ازولیعهدی بردارد ، یکی از پسران شاه‌که آرزوی جایگاه اومیکـرد و کوششهایی بکار میبرد همین ابوالفتح میرزا سالار الدولـه میبود . او خـود حکمرانـی کردستان میداشت ودرآنجا میزیست ، ولی کارکنانش در تهران می‌کوشیدند و حـاجـی میرزا نصرالله ملك‌المتکلمین‌که ازکردستان به تهران‌آمده بود یکی ازکارکنان اومیبود. لیکن چنانکه گفته‌ایم آن اندیشه عین‌الدوله پیش نـرفت و محمد علیمیرزا در ولیعهدی پایدار مانده‌آن‌گفتگوها ازمیان رفت . ملك المتکلمین نیز بآزادیخواهان پیوست ویکی ازسخنرانان بنام‌گردید .

ولی سالارالدوله همچنان در آرزوی پادشاهی می‌بود ، وچون‌کشاکشهای تـوده را بامحمد علیمیرزا میدیدآتش امید وآرزو در دل او فروزانتر میگردید . این بود کم‌کـم پرده ازروی‌کار برداشته نافرمانی‌آشکارساخت، وبادسته هایی‌که ازکردان ولران تاراجگر گردآورده بود به بروجردوآن پیرامونها تاخته بتاراج و آزار پرداخت . جوان سبکسر بجای دلجویی ازمردم همه را ازخود بیزار میگردانید .

یکی ازافزارهای‌کار او دروغهایی بودکه از زبان مجلس ومشروطه خواهان می ـ ساخت ومی‌پراکند . به بسیاری ازسران ایل و سرکردگان سوار نامه فرستاده چنین می ـ نوشت‌که ازسوی مجلس اورا بیاری مشروطه خوانده‌اند واوبخواهش آزادیخواهان روانه تهران میباشد ،

در اینهنگام درکرمانشاهان دوباره آشوب برپا شده بود ، و مردم آنجا که دو دسته گردیده یکی هوا خواه مشروطه ودیگری بد خواه آن میبودند ، دوباره بکشاکش وزد و خورد برخاسته وکسانی در میانه کشته شده بودند . از تهران آقا محمد مهدی سر دسته آزادیخواهان را باینجا خواستند ، واو نافرمانی نموده با پیروان خود درکنسول خانه انگلیس بست نشست ، و در اینهنگام نامه‌ای از سالار الدوله که باوفرستاده بود بدست افتاد که در آن چنین مینوشت :

« چنانکه آگاهی رسیده چند تن از نمایندگان پارلمان را در تهران کشته‌اند. تهران آشفته است از آذربایجان نیزیکدسته روانه گردیده‌اند ، در اینهنگام اگرشما هم «حس اسلامیت» میدارید همراهی کنید. من نیز همین روزها روانه خواهم گردید . »



پ ۱۱۰

سالارالدوله

کونسول انگلیس این نامه را بدست آورده بتهران فرستاد ، و چگونگی باشکارافتاده دانسته شد میانه آقا محمد مهدی وسالارالدوله بهمبستگی میباشد، وسالارمیخواهد بنام هوا اداری ازمشروطه مردم را بسوی خود کشد .

در مجلس بارها گفتگو بمیان آمد ، وچون پیش آمد ازدور بسیار بزرگ مینمود ، مجلسیان چنین خواستندکه دلبستگی بمحمد علی‌میرزا نشان داده و درچنین هنگامی پشتیبانی باو نموده دلجویی‌کنند . از اینرو بیزاری از سالار نموده و تلگرافی از سوی ملجس بنام نکوهش و رنجیدگی بوی فرستادند . نیز ازسردارانی که سستی در شتافتن بجنگ او مینمودند بدگفتند .

ولی‌پیش‌آمد بسیارکوچکتر از آن در آمدکه پنداشته میشد ، وشب یکشنبه هجدهم خرداد (۲۷ ربیع‌الثانی) آگاهی‌آمد که روزگذشته جنگ سختی میانه سالارالدوله وسپاه او، باسرکردگان دولتی (گویا درنزدیکیهای نهاوند) رخ داده، و سالارالدوله پس‌ازاندك جنگی گریخته وسپاه او نیز شکست یافته وازمیدان دررفته‌اند .

بدینسان کشاکش برسر تاج و تخت از میان رفت، و آوازه‌ای که از آن بمیان

مردم افتاده بـود فـرونشست . همگی از سبکسری و کاردانی سالارالدولـه در شگفت شدند ، و این شگفت فزونتر گردید هنگامیکه شنیده شد جوان بیخرد بکرمانشاهان رفته و درآنجا به کونسولخانه انگلیس پناهیده ودولت انگلیس را بمیانجیگری برانگیخته .

محمد علیمیرزا ناگزیر بودکه ازگناه او درگذرد ، و پس از چندی او را همـراه یکدسته قزاق بتهران آوردند و در پارك اتابك جا دادند ، ودرآنجامیبودتاپس از چندی باروپا رفت .

چنانکه گفتیم این خیزش سالارالدوله یکی از انگیزه‌هایی بود که محمد علیمیرزا را از بکار بستن نقشه خود ، در باره مجلس و مشروطه بازداشت ، ولی چـون سستی‌کار سالار دانسته شد وآگهی‌هایی از فیروزی دولتیان میرسید ، دوباره دربار دلیری نمـود و با مجلس بی‌پروایی فزونترگردانید .

مردم همین را عنوان گرفته میگفتند : چه‌شد که سالارالدوله را باآن نیرویی کـه می‌داشت از جلو برداشتند ، ولی حاجی آقا محسن راکه یك ملایـی بیش نیست وازچند ماه باز سرکشی وبیدادگری می‌کند از جلو برنمیدارند ؟ ! قوام‌الملك راکه بتلگـراف دولت نیز بی‌پروایی کرده از آمدن بتهران سرباز زده ناگزیر بآمدن نمیکنند ؟ ! . . باقبال‌السلطنه‌که بدانسان دیه‌ها را ویران میکند چاره نمیکنند؟ ! .. پرده از روی کار برداشته شده و همـه‌کس میدانستند که خواست دولت جز دشمنی با مشروطـه و از میان بردن آن نیست .

روز دو شنبه نوزدهم خرداد (فردای آنروزی‌که‌آگاهی‌ازشکست سالارالدوله‌رسیده بود) اتابك با وزیران بمجلس خواستنی آمدکه در باره آشفتگی شهرهـا گفتگو شود و چاره اندیشیده‌گردد ، و چون آنروز رسید و نشست برپاگردید ، نمایندگان گفتارهایی درباره آشفتگی شهرها و بیدادگری گـردنکشان و اینکـه جلوگیری از آنها بگـردن دولت است راندند .

اتابك بهانه آورده چنین‌گفت :« اینکه‌تاکنون‌چنانکه بایداقدام شود نشده‌بـواسطه دو امر بوده یکی تمام نشدن دستورالعملهای حکام است که امروز حکام خود را بی‌تکلیف میدانند ودیگری مهیا نبودن اسباب وآلات اجراء » .

فرمانفرما وزیر عدلیه آشوبهاییراکـه از بیست سال پیش در ایران رخ داده بـود شمرده چنین‌گفت : « این اغتشاش بعناوین مختلفه دیگرهمیشه‌در خاك آذربایجان وشیراز و غیره بوده واختصاص باین چند ماهه‌اخیر نداشته».

حاجی مخبرالسلطنه وزیر علوم بهانه رنگینتر دیگری پیش آورده چنین گفت : « تمام این معایب ومفاسدکه عنوان میشود ناشی از نبودن پول است و تمام اینها راجـع بسابق است و نتیجه اعمال از چهل سال تا بحال است .. . عجالة باید در صدد تهیه و تدارك پول برآمده علاج عاجلی باید اندیشید ...»

اتابك بیاری او برخاسته چنین عنوان نمود : « دراینکه بدون پول امورات اصلاح نخواهد شد شبهه نیست در اینصورت محتاج میشویم بقرض ، قرض را باید از خارج کرد یا ازداخل، من با خدای خود در خانه‌کعبه عهد کردم‌که هرگز از خارج قرض نکنم . پس باید ازداخل قرض شود ازداخل هم موقوفست‌با تمام امور بانك وقتیکه درفرنگستان بودم عنوان بانك ملی در ایران خیلی قلوب مردم را متوجه باین جا ساخته و این بانك اسباب افتخار ایرانیان‌گردیده ولی بعد از ورود بایران دیدم در اینجا هیچ‌خبری نیست حالا خوبست حجج‌الاسلام و وکلاء عظام همت کنند و مردم را تشویق نمایند تا عمل بانك انجام پذیرد» .

بدینسان داستان بانك ملی را که از شرطهای آن وام دادن بدولت بود و همین مایه رمیدن مردم شده ونا انجام مانده‌بود بمیان آورد. با این‌گفتگو مجلس بپایان رسید و هیچ نتیجه‌ای بدست نیامد .

در اینجا بودکه تبریزیان تندی نموده بنمایندگان تلگراف‌می‌کردند: اگردرآنجا کاری پیش نمیرود بیایید خود در اینجا دست‌بهم داده بچاره درد ها کوشیم . یا تلگراف میکردند : «خیلی ازحس وزیرداخله تعجب حاصل‌شده‌که ماتلگرافاً استخلاص مسلمانهای ماکو را از دولت می‌خواهیم ایشان جواب میدهند که احکام لازمه در این باب فرستاده شده این قسم معلوم است‌که ریختن خون مسلمانان اسباب تفریح ایشانست ...»

در این‌میان درنشستهای مجلس‌گفتگو از قانون اساسی میشد .

پیشرفت یکی‌از خواستهای‌ملایان

نخست در نشست روز شنبه دهم خرداد (۱۹ ربیع‌الثانی) ، یاد آن بمیان آمد و صنیع‌الدوله رییس مجلس چنین‌گفت : « همه میدانیدکه اینگونه مطالب مهم از قبیل نظامنامه اساسی محتاج بچندین بارتکرار نظر است بلکه شاید پاره مطالب محتاج شود که بعلمای نجف اشرف اطلاع داده شود» ، و این سخن ازصنیع‌الدوله ساده فهمیده نمیشود .

سپس در نشست بیستم خرداد (۲۹ ربیع‌الثانی) بخواندن آن آغاز کرده بگفتگو پرداختند . نخست سخن از«اصلی» ،که حاجی شیخ فضل‌الله دربارهٔ دیده‌بانی‌علما بقانونها پیشنهادکرده وبقانون افزوده بودند ، میرفت . بیشترنمایندگان به « شریعتخواهی » یا از روی فریبکاری ، یا ازترس‌دسته‌بندی طلبه‌ها در حیاط بهارستان ، بودن چنان « اصلی » را در قانون بایا می‌شماردند ،وگفتگو از این می‌کردندکه آیا آن چند تن « عالم » را مردم برگزینند ، یا مجلس ، یاعلما ، ودراین پاره سخنهایی میراندند .

تنها تقیزاده ویکی دوتن دیگراز آذربایجانیان ببودن آن خرسندی نمیدادند. تقیزاده اصل بیست وهفتم را ،که می‌گوید : « استقرار قانون موقوف است بعدم مخالفت با موازین شرعیه» ، پیش‌کشیده می‌گفت : با بودن چنین بندی نیازی بآن «اصل» نیست . می‌گفت : « نگهبانی بقانونها را همگی علما بایدکنند ، وشما بااین «اصل»آنراتنهابچند



بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

عموم اهل اسلام خدمت علماء اعلام حجج اسلام آیات الله

ادام الله برکات وجودهم علی کافة الانام عرضه میدارند چون

اسلام از اینکه مجلس مقدس شورای ملی شید الله بنیانه

در اصطلاحات باشند که مواد قانونیه آن بر وفق

شریعه اسلام خواهد بود یا نه و هم چنین تمیز موافق و

آن مواد موقوف بر قوانین اسلامی بعهده مجتهدین عظام

کثر الله امثالهم میباشد یا خیر اگرچه اختلافی بین

باشد در خصوص این دو سؤال بیست مرقوم فرمایند

و بخاتم شریف مختوم فرمایند که خیلی محل حاجت است بعبارة اخری

حفظ دماء عده از مسلمین خواهد فرمود در تعیین این دو

پ ۱۱۱

نوشته‌ای که در ۲۱ خردادماه نوشته شده

تن وامی گزارید .

حاجی میرزا علی تبریزی که یکی از نمایندگان خراسان میبود « اصطلاحات اصول » را پیش‌کشیده چنین می‌گفت : « احکام شرعیه دو قسم است یکقسم احکام اولیه واقعیه که احکام شأنیه میباشند و قسم دیگر احکام ثانویه ظاهریه که احکام فعلیه و منجزه میباشد و آنچه‌که معمول به مکلف است این قسم آخریست و این مختلف خواهدشد باختلاف

موضوع واختلاف حال مکلف وتشخیص موضوعات با اهل عرف است نه باعلما ازعلما بیان احکام کلیه است مثل اینکه اگردونفر طبیب عادل حاذق تشخیص بدهند حال مریضی را که باید شراب بخورد در این صورت ارتکاب آن برای مکلف جایز و عقاب آن ازو مرتفع است پس تشخیص صحت و فساد حال مملکت‌که موضوع بحث مجلس است با اطبای حاذق‌که وکلا باشند هست هر موضوعی‌که به تشخیص آنها معین شد حکم‌کلی بر او بار خواهد شد در اینصورت لازم بنظر علما نیست » . دانسته نیست مشهدی باقر بقال ، واستاد غلامرضای یخدانساز ، ازاین گفته‌های اوچه میفهمیدند .

همچنین در نشستهای پنجشنبه و شنبه بیست ودوم وبیست و چهارم خرداد (۱و۳ جمادی‌الاولی) گفتگو میرفت ، و تا آن را با دیگرگونیهایی پذیرفتند و«اصل»دوم قانون اساسی گردانیدند ، بدینسان :

« مجلس مقدس شورای ملی‌که بتوجه و تأیید حضرت‌امام عصرعجل‌الله فرجه وبذل»
«مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلدالله سلطانه ومراقبت حجج‌اسلامیه‌کثرالله امثالهم »
« و عامهٔ ملت ایران تأسیس شده است باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن »
« مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام وقوانین موضوعه حضرت خیرالا نام صلی‌الله علیه و آله»
« وسلم نداشته باشدو معین است‌که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه باقواعداسلامیه‌بر »
« عهدهٔ علمای اعلام ادام‌الله برکات وجودهم بوده و هست لهذا رسماً مقرر است در هر »
« عصری از اعصار هیئتی‌که‌کمترازپنج نفرنباشد ازمجتهدین وفقهای متدینین که مطلع »
« از مقتضیات زمان هم باشند باین طریق‌که علمای اعلام وحجج‌اسلام مرجع تقلید شیعه »
« اسامی بیست نفر از علماکه دارای صفات مذکوره باشند معرفی بمجلس شورای ملی »
« بنمایند پنج نفرازآنها را یابیشتربمقتضای‌عصراعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق‌یا»
« بحکم قرعه تعیین نموده بسمت عضویت بشناسند تا موادیکه درمجلسین عنوان میشود »
« بدقت مذاکره و غور رسی نموده هریك ازآن مواد معنونه که مخالفت باقواعد مقدسه »
« اسلام داشته باشد طرح ورد نمایندکه عنوان قانونیت پیدا نکند ورأی این‌هیئت علماء »
« در این باب مطاع ومتبع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهورحضرت حجةعصرعجل‌الله»
«فرجه تغییرپذیر نخواهد بود .»

این یك فیروزی از سوی « شریعت خواهان » بود وکسانی آن را یك کار بزرگی شمارده شادی مینمودند . برخی میخواستند پیشنهاد آن را بخود بندند وکشاکشی دراین باره میرفت . پیروان حاجی شیخ فضل‌الله از پیشنهاد با خط او ، پیکره برداشته در میان مردم پراکندند تا دانسته شود پیشنهاد ازسوی او بوده .

پنداشته میشد پذیرفتن این «اصل» ملایان را خشنودگردانیده از دشمنی با مجلس ومشروطه باز خواهدگردانید . در اینمیان دربیرون هم‌گفتگویی میانه دو سید با حاجی شیخ فضل‌الله میرفت . اینان میکوشیدند او را از دشمنی با مشروطه باز دارند ، و گویا

روز بیست ویکم خرداد (سلخ ربیع‌الثانی) بودکه در خانهٔ طباطبایی با بودن بهبهانی و آقا حسین قمی (یکی از علمـایی که درکمسیون سنجش قانـون با شرع میبود) و سید جمال‌الدین افجه‌ای وچند تن ازنمایندگان مجلس، نشستی برپا شدکه حاجی شیخ فضل‌الله نیز بآنجـا آمد ، و پس ازگفتگو هایی‌که در باره ناسازگار نبودن قانون های مجلس با « شریعت » بمیان آمد ، و دو سید نویدهایی در این باره دادند ، حاجی شیخ فضل الله نیز نوید داد که دیگر دشمنی با مجلس نکند ، و مردم را بر سر خودگرد نیاورد ، وچادری بلند نکند ، و بدر خواست دو سید سوگند خورد ، و نوشته ای هم نوشته بدست‌طباطبایی سپرد . بدینسان نشست باخوشی وشادمانی پایان یافت وشیرینی آوردند وخوردند.

کنون ما پیکرهٔ یك پرسش وپاسخی را ، در بارهٔ مجلس و اینکه قانون های آن با « شریعت » نا سازگار نخواهد بود ، در دست میداریم‌کـه در « سلخ ربیع الثانی » نوشته شده و دو سید و افجه‌ای وآقا حسین قمی وحاجی شیخ فضل‌الله و صدرالعلماء بآن دستینه نهاده ومهرکرده‌اند ، ومی‌بایدگفت : یادگار آن نشست میباشد ، و اینك آن را در اینجا میآوریم : (پ ۱۱۱)

دو سید میخواستند همه چیز را با زبان و اندرز درست‌گردانند و در چنان شورشی که پس از هزارها سال درایران رخ داده بود بجنگ و خونریزی نیاز نمیدیدند ، و این اندیشه ایشان یکی ازسنگهایی.درراه پیشرفت‌کار مشروطه‌گردیده بود .

باری‌کوشش ایشان سـودی نداشت و حاجی شیخ فضل الله و همدستان او ، که این زمان‌گروهی میبودند و از دولت پول می‌گرفتند از راه خود برنگشتند . باآن نوشته‌که نوشته ، وباآن فیروزی‌که درمجلس یافته وپیشنهاد خود را در قانون جا داده بودند ، باز ناخشنودی مینمودند وازکوشش‌های بدخواهانه بار نمیایستادند . در این روزهاگذشته از حاجی شیخ فضل‌الله و ملا محمدآملی ، حاجی میرزا لطف‌الله روضه خوان در منبر بدگویی ازمشروطه ومجلس میکرد .

تنها درد شریعت نمیبود . حاجی میرزا حسن وحاجی خمامی‌که ازشهرهای خود دور افتاده ، و در تهران هم آبرویی نمیداشتند ، و بسیاری از ملایان‌که رشته سود جوییهای خود را نزدیك بگسیختن میدیدند ، چاره جز همراهی با دربار وکوشیدن به برانداختن بنیاد مشروطه نمی‌شناختند.

از شگفتیهاست کـه برادر طباطبایی ، سید احمد ، بجایگاهی‌که برادرش یافته بود رشك می‌برد وپیش افتادن او را بر نتافته با مشروطه دشمنی نشان میداد ، و از اینرو با اینان همراهی مینمود .

همچنین ، پسر حاجی آقا محسن عراقی با اینان میبود . پدر در عراق بشیوه لر وشاهسون دیه تاراج وکشتار می‌کرد وپسر درتهران بنام نگهداری «شریعت» بدسته بندی میپرداخت .

نیز گفته‌ایم که میانه اینان با سیدکاظم یزدی بهمبستگی میبود وخواهیم دیدکه یك پسر او درعبدالعظیم باینان پیوسته وبا دست او نامه‌هایی ازسیدکاظم میرسید.

ازهرباره زمینه را برای دشمنی با مجلس آماده میدیدند ، واین بود دست بازکرده بکوششهایی پرداختند . یکی از کارهاشان این بودکه‌کسانی را (بنوشته روزنامه اتحاد



پ ۱۱۲

ادیب کرمانی

(این پیکره پس ازپیش آمد داستان قراولخانه وزخمی شدن ادیب برداشته شده وچون در اینجا بازنامی ازادیب میرفت آورده‌ایم)

۱۷ تن را) برگزیده برای آغالیدن مردم بشهرها فرستادند . سپس روز پنجشنبه بیست و نهم خرداد (هشتم جمادی‌الاولی) بیك‌کاری برخاستند ، بدینسان‌که بدستاویز آنکه سیزدهم جمادی الاولی روز مرگ دختر پیغمبر است باید یکدهه روضه خوانی کرد ، چادر بسیار بزرگی (از چادرهای دولتی) بمسجد آدینه فرستادندکه در آنجا افراشته شود ، و چنین میخواستندکه بنام روضه خوانی آنجا را کانون خود سازند . از اینسو مشروطه طلبان چون آگاه شدند ، چند هزار مردم بمسجد شتافته بجلوگیری پرداختند ، وچون اینان بیشترمیبودند فیروز درآمدند.

در روزنامه حبل المتین مینویسد : « یکی از مستخدمین استبداد بانگ برآورد که ما را جز روضه خوانی قصدی نیست . ملت او را گرفته تفتیش‌کرده چند حربه از ششلول و قمه همراه او دیدند . گفتند : « ای غدار شقی هیچ تاکنون در مجلس روضه استعمال

اسلحه معمول ومتداول بود !؟..» . مینویسد : «فدایی ملت وجان نثار وطن ادیب کرمانی در این روز خدمات شایانی نمودکه بصد ها سال از خاطر ها نخواهد رفت » . مینویسد: « بالاخره چادر را خوابانیده بلکه چندین قطعه نموده بامام زاده زید برده توقیف کردند » .

بدینسان کشاکش با فیروزی آزادیخواهان بپایان رسید . فردای آنروز هنگام پسین دسته های انبوهی ازانجمنهای تهران در مدرسه صدر (که جایگاه انجمن اتحادیه طلاب میبود) گردآمدند ، وپیش‌آمد دیروزی‌را بمیان نهاده بشور وخروش پرداختند . کسانی از آنان بخانه های طباطبایی وامامجمعه وصدر العلما ودیگران رفته همگی را بمدرسه آوردند . بهبهانی بدرد چشم گرفتار و از تهران بیرون میبود . سخن رانانی از ملك المتکلمین و سید جمال و شیخ علی زرندی سخن میراندند وچنین گفته میشدکه با همان انبوهی بخانه های حاجی شیخ فضل‌الله و دیگران ریخته و همگی را از شهر بیرون رانند .

شادروان طباطبایی بالای منبر رفت و چنین گفت : « حاجی شیخ فضل‌الله چند روز پیش بامن پیمان بسته که دیگر دشمنی با مشروطه نکند ومردم را بر سر خودگردنیاورد، و همین را نوشته و بمن سپرده . این را گفته نوشته را بیرون آورد و بهمه نشان داد ، سپس با اندرز وخواهش شور و خروش را فرو نشاند و درهمان بالای منبر نوشته‌ای بدست مردم داد بدینسان :

« بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم من متعهدم اگرجناب شیخ فضل‌الله برخلاف معاهده‌ای که»
«کرده است رفتار نماید خود بشخصه او را از تهران بیرون‌کنم ملا محمد آملی وحاجی»
« میرزالطف‌الله هم باید بروند شهرجمادی‌الاولی محمد بن محمد صادق الطباطبایی »

کوچیدن « شریعت خواهان» بعبدالعظیم

بدینسان نشست بپایان رسید ومردم پراکنده گردیده بخانه های خود رفتند . « شریعت خواهان» میدان را بخود تنگ دیده و همان‌شب ملامحمدآملی‌وحاجی‌میرزا لطف‌الله‌رخت دیگر گردانیده ازشهر بیرون‌رفته آهنگ‌عبدالعظیم کردند. همچنین‌حاجی‌شیخ‌فضل‌الله وحاجی میرزاحسن ودیگران باپیروان خود روانه گردیدند . تنها حاجی خمامی نرفته ازآنان جدا شد . بهبهانی چند روز پیش‌ازآن نامی ازاین در مجلس برده وستایشی‌کرده وهمین مایه جدایی اوازدیگران گردید .

بدینسان یکدسته‌ای ازعلما ازتوده جدا گردیده و کانونی برای خود پدیدآورده آشکاره بکشاکش ودشمنی پرداختند . این یکی ازپیش‌آمدهای بزرگی در تاریخ مشروطه بود و دنباله بسیاری پیدا کرد . تا اینجا کشاکش در میان مشروطه و خود کامگی میبود ، و تنها در باریان و پیروان ایشان با مشروطه دشمنی مینمودند . ولی از اینهنگام کشاکش دیگری بنام مشروطه و کیش پدید آمد . چنانکه خواهیم دید با آنکه در آغاز

اینان کاری ازپیش نبردند ولی سرانجام کناره گیری آنان هنایش خود راکرد و دسته های بزرگی از مردم و از همان مشروطه خواهان پیروی کردند و با مشروطه و مجلس بدشمنی پرداختند .

چنانکه گفته‌ایم (۱) سه ماه پیش ازاین شیخ زین‌الدین زنجانی وکسان دیگری جداگردیده بعبدالعظیم رفته بودند . چیزیکه هست آنان را در میان مردم ارجی نمیبود وکاری از پیش نتوانستند برد . ولی این دسته میان مردم ارجی میداشتند ، وآنگاه دولت ازاینان پشتیبانی مینمود . ازاینرو بیم‌آسیب وزیان میرفت .

درتهران نخست پنداشته میشدکه چند تنی ازترس جان بعبدالعظیم پناهنده‌اند و در آنجا نمانده بعراق یاقم خواهند رفت . ولی سپس دانسته شد خواست دیگری میدارند و آنگاه دسته‌های دیگری از طلبه‌ها وتیولداران و برخی اوباشان بآنان پیوستند . رویهم‌ـ رفته پانصد تن یابیشتر در آنجاگرد آمدند که در رفت همه را حاجی‌شیخ فضل‌الله میداد. اما کارهای آنان :

نخست روز سوم تیر (۱۳ جمادی الاولی) ملا محمدآملی تلگراف پایین را برای علمای نجف وکربلا فرستاد :

بواسطه طغیان زنادقه ودعوت‌آنها بالحاد وزندقه در منابر ومجالس علناً و جهاراً »
« وعدم رادعی تمام علماء الادونفرسه شب است درزاویه حضـرت عبدالعظیم مقیم الله ، الله »
«فی‌حفظ‌الاسلام جانی محمدآملی »

سپس روزهفتم‌تیر (۱۷جمادی‌الاولی)تلگراف دیگری نوشته وهمه پیشروان دستینه بآن نهاده بهمه شهرهای بزرگ ایران (۱٤ شهر) فرستادند ، بدینسان :

«حضور حجج‌الاسلام دامت برکاتهم فصلی‌دائر بحفظ قوانین اسلام وهیئت‌مجتهدین»
« عظام وسایر اصلاحات مردود و مکنون مکشوف عموم متحیر اساس دین متزلزل جهة »
« پیش‌آمد غیر معهود اغلب علماء بحکم تکلیف مهاجر بزاویه مقدس عازم عتبات موقع »
« اقدامات لازم (فضل‌الله نوری) (احمدالحسینی الطباطبائی) (احمد الحسینی عـراقی)
(علی) (علی‌اکبر)» .

چنانکه دیده میشود دراین تلگرافهاهوش‌آخوندی خود را بـکار انـداخته و چنین خواسته‌اندکه هناینده ترین‌کلمه ها وجمله‌ها رابکار برند . واین شگفت‌که یکدروغی نیز پرداخته‌اند . زیرا چنانکه گفتیم آن یك « اصلی »که در باره دیده بانی علما پیشنهاد شده بود مجلس آنرا پذیرفت وبقانـون افزود . در ایـن تلگـراف آنرا « مردود » بساز مینمایند .

روزنامه تمدن مینویسد : بادستور شاه تلگرافخانه این تلگرافها را مجانی‌پذیرفت نیز مینویسد : همان روز تلگرافی از سوی انجمن های تهران باخشیج آن تلگراف

(۱) بخش یکم صفحه۲۲۶ .



پ۱۱۳
حاجی محتشم‌السلطنه

ملایان بشهرها فرستاده گردید .

گذشته از این تلگرافها که بشهرها فرستادند برویه کاری نامه‌ای بشاه نوشتند که ما بقم خواهیم رفت و درآنجا علما را گرد آورده با شما خواهیم کوشید . نوشتند : «مجلس با صول اربعه ما کار نداشته باشد توحید ، نبوت ، امامت ، معاد » .

چون تیولداران نیز بایشان پیوستند ، و رویهمرفته کسان بدنهاد درمیا نشان فراوان میبودند بآزارمردم کوشیده کسانی راکه ازتهران بزیارت میرفتند گرفته و بکینه‌مشروطه‌خواهان کتك میزدند .

روزنامه حبل‌المتین و برخی روزنامه های دیگر گفتارها در باره پیش‌آمد نوشته و از ملایان بدگویی فراوان کردند . روز یکشنبه یکم تیرماه (۱۱ جمادی‌الاولی) درمجلس گفتگو از پیشامد رفت.

شادروان بهبهانی سخن درازی راند . طباطبایی گفت : « حال اگر صلاح میدانید ما بجهت اتمام حجت میرویم بحضرت عبدالعظیم ببینیم حرف آنها چیست » ولی نمایندگان خرسندی برفتن ایشان ندادند .

روز سه‌شنبه سوم تیر (۱۳ جمادی‌الاولی) که بازارها بسته و روز سوگواری میبود یك هنگامه‌ای در مسجد کهن سپهسالار برخاست . چگونگی آنکه امروز پسر نقیب‌السادات با چند تن دیگری بشهر آمده و در مسجد سپهسالار بزم روضه خوانی برپا کرده بودند و راستی آنکه میخواستند ببهانه روضه خوانی مردم را بشورانند و برخی از انجمنها از خواست آنان آگاه گردیده کسانی را از سوی خود بمسجد فرستاده بودند . یك ملایی بالای منبر رفته چنین عنوان کرد : « هرکه بعلما توهین کند کافر میگردد . . . » یکی از آزادیخواهان فرصت نداده از پایین پاسخی داد . حاجی ملاحسن نامی اسپهانی رو باو گردانیده گفت : « راست میگوید . این فرنگی مآبها اسلام را خراب کردند شریعت را برداشتند » . یکی از آزادیخواهان ازگوشه دیگری برخاسته گفت : « ما مطلع هستیم که این چه مجمعیست و شما راکه فرستاده ... » بدینسان کشاکش و هیاهو برخاست و طلبه‌ها با چماقها بدست بمیان آمده بکتك کاری پرداختند . از آنسوی از بیرون آزادیخواهان آگاه گردیده بیاری همراهان خود شتافتند و هنگامه بزرگ گردید . چون آگاهی بوزیر داخله رسیدچندتن ژاندارم فرستادکه‌هنگامه‌را فرونشانیده وپسر نقیب‌راکه آزادیخواهان دستگیر کرده بودند بنام آنکه بزندان می‌بریم ازدست ایشان بیرون‌آوردند .

روز سه‌شنبه دهم تیر (۲۰ جمادی‌الاولی) چون تلگراف انجمن زنجان (یاد آن خواهیم کرد) رسیده بود در مجلس بار دیگر سخن از ملایان بست نشین بمیان آمد و گفتگوی بسیار رفت . نمایندگان گله داشتند که چرا دولت جلوگیری از آنان نمیکند و سرانجام سخن بآنجا رسیدکه گفتند « یا دولت رفع نماید یا بملت واگزارد » .

فردای آن روز در عبدالعظیم میرزا ابراهیمخان منشی سفارت فرانسه را که یکی از آزادیخواهان بنام شمرده میشد و به « زیارت » رفته بود کتك زدند . این پیش‌آمد با آن سخنی که روز گذشته در مجلس گفته شده بود تهرانیسان را بشورانید . انجمنها دست بهم داده چنین نهادند که روز آدینه بازارها باز نشود و همگی آزادیخواهان با هرگونه افزار جنگ در مسجد شاه گرد آیندکه از آنجا روانه عبدالعظیم گردیده ملایان را بیرون گردانند و این اندیشه خودرا بهمگان آگاهی دادند .

دو سید خواستند بار دیگر میانجیگری کنند وشب‌جمعه دوازدهم خرداد(۲۲جمادی‌ـ الاولی) همراه صدرالعلما و افجه‌ای و امامجمعه بی‌آگاهی از مجلس روانه عبدالعظیم

شده بخانه حاجی شیخ فضل‌الله فرود آمدند . باز باندرز و خواهش پرداخته چنین‌خواستند که حاج شیخ را بباز گشتن بتهران خرسند گردانند . ولی از گفتگو نتیجه بدست‌نیامد وناگزیر شدند بتهران بازگردند .

فردا پنجشنبه‌باز در مجلس‌سخن بمیان آمد. نمایندگان بکاریکه انجمنهامیخواستند کرد خرسندی نداده و پس‌ازگفتگوی بسیار بر آن‌شدند که‌کسانی را از نمایندگان‌ببازار فرستاده بازاریان را از اندیشه نگشادن بازار باز گردانند ، و نیز نامه هایی بانجمنها نوشته ازآنان درخواست آرامش و خاموشی‌کنند .

بدینسان ازیك آشوبی که بیگمان بخونریزی انجامیدی جلوگرفتند . فردا آدینه گروهی در مدرسه صدر گردآمده وشور وخروشی نمودند . ولی چون مجلس درخواست آرامش کرده بود سردستگان بجلوگیری‌کوشیدند . در همان روزها مجلس تلگراف‌پایین را بشهرها فرستاد :

« خدمت‌آقایان حجج‌الاسلام وعلمای اعلام وعموم‌کارآگاهان ملت زیدت توفیقاتهم »
« حاجی شیخ فضل‌الله نوری از اول امر چون استحکام اساس مشروطیت را مخل »
« منافع شخصی خود دیده و دانسته است که با توسعه اسباب عدل وتحقیق که از جمله »
« مزایای این اساس عالی است طریق استفاده شخصی مسدود میگردد و خفیه و آشکار »
« گاهی بعنوان موافقت وگاهی باعلان‌مخالفت در اخلال ارکان سعادت مملکت کوتاهی »
« نداشت ولی آقایان حجج‌الاسلام مشیدین این بنای رفیع و مجلس مقدس شورای ملی »
« بگمان اینکه بالاخره جناب شیخ از سیر در خطوط تنگ و تاریك باطل نادم شده »
« بشاهراه روشن حق و سعادت توفیق عود نماید برفق و مماشات عمل مینمودند تا »
« اینکه چندی قبل بگرفتن وجه معتدبهی سعی بلیغ بعمل آورده که حکومت سیستان »
« وقاین را در حق حشمت‌الملك بر قرار نماید چون مجلس بملاحظات عدیده حکومت »
« مشارالیه را تصویب نکرد بالمره معاندت با مجلس مقدس را علنی نمود که اهالی »
« دارالخلافه از مخالفت‌های‌او بجان‌آمده واوهم مجبور بترك شهرپایتخت‌گشته ودرزاویه»
« مقدسه حضرت عبدالعظیم چند نفر ازمفسدین ومعاندین‌را از قبیل پسر حاجی‌آقامحسن»
« عراقی معلوم‌الحال که از مدتی بواسطهٔ تعدیات فوق‌العاده‌اش در عراق تحت احضار »
« وجلب‌بمحاکمه است دور خود جمع‌نموده‌از قرارمعلوم برای‌اخلال توجه عمومی‌واضلال »
« مسلمین و القاء فتنه تلگرافات فساد انگیز بولایات مخابره نموده است اگر چه با »
« توجهات خاصه آیة‌الله عتبات عالیات وعموم حجج‌الاسلام وعلمای اعلام ایران و موافقت »
« تامه اکابر دین‌مبین وهمراهی عقلای‌مسلمین ظن کامل حاصل است‌که اغفالات این‌قسم »
« عالمان بیعمل مظهر هیچ گونه اعتنا و اعتباری نخواهد بود معهذا برای اینکه عوام »
« بیچاره در بلاد دوورونزدیك بدام تزویرات وتسویلات مغرضین نیفتند لازم آمد مجملی »
« از تفاصیل حالات این شخص‌بتوسط التفات‌حضرات عالی گوش زد خاص وعام‌گردد تا »



پ ۱۱٤

شادروان حاجی شیخ‌علی‌اصغر لیلاوایی باچندتن ازسران آزادیخواهان تبریز

سیه روی شود هرکه دراو غش‌باشد (مجلس شورای ملی) »

آشوب در نجف

حاجی شیخ فضل‌الله و همدستان اوکه آن تلگراف را بشهر ها فرستادند امیدمند شورش و جنبش مردم می‌بودند . ولی چنان نتیجه‌ای بدست‌نیامد . مردم‌چون نخستین باربود که‌بدمشروطه را می‌شنیدند تکانی از آن خوردند و بیگمان این سخن جایی در دلهای آنان باز کرد . چیزیکه هست بشورش برنخاستند تنها در زنجان ملاقربانعلی آنرا دستاویزی ساخت و با انجمن بدرفتاری کرد (چنانکه خواهیم آورد) ، و در نیشابور حاجی میرزا حسین‌که‌بد-خواه مشروطه میبود بدلیری افزود وبا انجمن بکشاکش برخاست که درمیانه یکتن‌زخمی

گردید . در شهرهای ایران بیش ازاین اندازه ها کارگـر نیفتاد . بویـژه پس ازرسیدن تلگراف دارالشوری‌که مایه دلداری مردم‌گردید و ازبیشتر شهرها پاسخهای همداستانـی رسید .

اما درنجف ازاین تلگرافها آشوبی پدیدآمد . زیرا چنانکه گفتیم درآنجا سید کاظم یزدی بامشروطه دشمنی مینمود وچون این تلگرافها باورسید وآگاهی از پیشامد یافت با اینان همداستانی نمود وپیروان اوآشوب پدیدآوردند .

این سیدکاظم باآخوند خراسانی وحاجی شیخ مازندرانی در یك شمار ولی از آنان پس‌تر می‌بود .

این زمان چون ناسازگاری راکه درمیانه‌کیش شیعی و مشروطه میبود ، وکشاکشی راکه در میان آندو میرفت ، و رمیدگی راکه پیروان کیش شیعی از مجلس و مشروطـه پیداکرده بودند ، می‌دید دشمنی بامشروطه را یك راهی برای پیش‌افتادن خود میشناخت. آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی و حاجی تهرانی مردانگی نموده و از دستگاه خود چشم پوشیده و در بند خشنودی یا ناخشنودی مردم نمی‌بودند ، و در چنین هنگامـی نیز از پشتیبانی بمجلس باز نمی‌ایستادند . ولی سید کاظم جز سود خود را نمی‌جست و جز در پی دستگاه « آیت اللهی » نمیبود ، و توده و کشور و این چیز هـا در نزد او ارج نمیداشت .

در نجف ایرانیان دسته انبوهی میبودند و بسیاری از آنان هـواداری از مشروطه مینمودند . همچنین دسته بزرگی از طلبه ها آزادیخواه میبودند . اینان خواستند سید را ازبدخواهی باز دارند ، وازو خواستار تلگرافی برای مجلس شدند . سید سرباز زد. در اینمیان یك‌کار بیخردانه‌ای نیز ازکسانی رخ داد ، وآن اینکه نوشته بیم آمیزی بانگارش دو ششلول پرداخته، وآن راشبانه بدر صحن چسبانیدند . در آن روزها چنین‌کار فراوان کرده میشد .

پیروان سید همین را دستاویزی ساختند و بهیاهوی برخاستندکـه سید را میخواهند بکشند ، و آن‌کار بیهوده‌ای را بسیار بزرگ گردانیده با آزادیخواهان بدشمنی آشکار پرداختند وزبان به نفرین ودشنام گشادند .

بدینسان دو دستگی درنجف پدیدآمد وچون دولت عثمانی هنوز مشروطه نشده وکار کنان سلطان عبدالحمید دشمنی سختی بـا مشروطه نشان مـی‌دادند حکمـران نجـف نیز بهواداری از سید برخاست . همچنین طلبه هـای عرب و بـومیان نجف هـواداری از او نمودند .

دراینهنگام بودکه چنانکه گفتیم ، تلگراف آملی از تهران بسید رسید و او پـاسخ پایین رافرستاد :

« جناب ثقةالاسلام‌آملی دامت برکاته از تجری مبتدعین واشاعه‌کفریات ملحدین »

«که نتیجه حریت موهومه است قرار مسلوب تلگراف مزید تشویش بعون‌الله متمنیات»
«ایشان شدنی نیست البته دفع کفریات وحفظ عقیده واجراء قوانین محکمه قرآنیه و»
«شریعت ابدیه محمدیه اهم فرائض ربانیین علماء باملاحظه جهات موجبات صلاح وصیانت»
«دین ودماء مسلمین منظور اطلاع داده بذل مجهود شود».

سپس نامه‌ای نیز در همین زمینه نوشت. پس از دوسه روزی تلگراف دیگر ملایان رسید. آخوند وآن دوتن دیگر پروایی ننمودند ولی سیدکاظم وپیروانش آنرا دستاویزی گرفته بپافشاری افزودند، و پیروان سید شادیها نمودند. پس از چند روزی تلگراف مجلس رسیدکه بهمه علما فرستاده بودند. همچنین تلگراف درازی از انجمن‌های تهران رسیدکه ازبدخواهی بست نشنیان ودر بار ناله نموده ودر خواسته بودند که علماء حاجی شیخ فضل‌الله وهمدستانش رابنجف بخوانند. سید پروایی باینها ننمود و پیروانش آنها را نشان ناتوانی مجلس گرفتند ولی‌آخوند ویارانش پاسخ پایین را دادند.

«مجلس محترم شورای ملی رفع الله قواعده تلگراف موحش انجمن شریف واصل»
«واز مخالفت مخالفین بامجلس محترم ملی اسلامی خاطر قاطبه اهل اسلام ملول گشته»
«عموم اهل علم وکافهٔ ممتحنین شریعت مطهره حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله علیه وآله و»
«سلم را اعلام می‌داردکه خداوند متعال گواه است ما بابعد دار غرض جز تقویت اسلام»
«وحفظ دماء مسلمین واصلاح امور عامه نداریم علیهذا مجلسی‌که تأسیس‌آن برای رفع»
«ظلم واغاثه مظلوم واعانت ملهوف وامر بمعروف ونهی ازمنکر وتقویت ملت ودولت و»
«ترفیه حال رعیت وحفظ بیضهٔ اسلام است قطعاً عقلا و شرعاً و عرفاً راجح بلکه واجب»
«است ومخالف ومعاند او مخالف شرع انور ومجادل باصاحب شریعت است رجاء واثق»
«که تاکنون انشاءالله تعالی‌کسی مخالفت نکرده ونخواهد کرد و هرگاه برخلاف این»
«مضمون‌کتباً وتلگرافاً نسبتی بماداده شودکذب محض احضار را صلاح ندیدیم مهمات»
«را اطلاع دهید الاحقر نجل حاجی میرزا خلیل الاحقر محمدکاظم خراسانی الاحقر عبدالله»
«مازندرانی»

رسیدن آن تلگرافهای پیاپی، و داده شدن این پاسخهای‌آخشیج هم، آشوبی در نجف پدید آورد ودو دستگی و دشمنی سختی درگرفت. سید کاظم که در فریفتن مردم وشورانیدن عامیان استاد میبود تکان سختی بایشان داد. ایلهای عرب که در پیرامون نجف‌وکربلا، درکنار فرات نشیمن میدارند شیعی‌اند، آگاهی بآنان فرستادکه دسته دسته باتفنگ وفشنگ بنجف‌آمدند وگرد سید را گرفته بهیاهوی برخاستند. هر روز بشیوهٔ عرب «هوسه» میکردند و شعرهایی در دشنام بمشروطه می‌خواندند. هرکه را مشروطه ـ خواه میشناختند آزار دریغ نمی‌گفتند. هرروزکه سید برای نماز بصحن میآمد چند هزار پیروان ازایرانی وتازی در پشت سرش بنماز میایستادند، در حالیکه در پشت سر آخوند بیش از سی‌تن یافته نمیشدند. کار بجایی رسیدکه آخوند وآن دو تن دیگر از



پ۱۱۵
سیدعبدالرحیم کاشانی رییس انجمن بنی‌فاطمه که با بچه‌ها و بستگان خود تفنگ بدوش پیکره برداشته

شرمساری یا ازبیمناکی ، میخواستند از رفتن بنماز باز ایستند . چنانکه گفتیم در این داستان دست دولت عثمانی نیز در میان میبود که با مشرطه ایران دشمنی نشان میداد وازرسیدن آن بخاك عثمانی سخت بیم داشت .

برای آنکه این داستان روشن گردد ، نامه‌ای راکه درهمان روزها یکی ازپیروان سیدکاظم بنام شیخ عبدالحسین یزدی به پسرش سید احمد که گفتیم در عبدالعظیم نزد حاجی شیخ‌فضل‌الله میبود نوشته و یاد این داستان راکرده در اینجا میآوریم . این نامه در بیستم

تیر (یکم جمادی‌الثانی) فرستاده‌شده ولی بتهران دیرتر رسیده و بایك نامه دیگری‌که ازسید علی پسرسید رسیده بود ، دریکی ازروزنامه‌های بست نشینان بچاپ رسیده :

« بعرض میرساند امیدکـه خداوند وجود مبارك جنابعالـی را از جمیع آلام و »
« اسقام مصون ومحروس بدارد تلواً فی الجمله شرح بعضی وقایع را بعرض میرسانم که »
« حضرات مفسدین آن حدود خواستند تلگراف مساعد بااغراض خبیثهٔ خودکه فی‌الحقیقه »
« هدم اسلام وپایمال‌کردن کلمه طیبه (لااله‌الاالله و محمد رسول‌اله صلی‌اله علیه و آله ـ »
« وسلم) بود ازحضرت مستطاب حجةالاسلام وآیةالله فی‌الانام حضرت آقا بگیرندامتناع »
« شدید میفرمودند لذا مفسدین در مقام صدمه و اذیت آن وجود مبارك برآمدند حتی »
« تهدید بقتل وصورتیکه مشتمل براین معنی و دو شکل‌شش لول برآن کشیدند نوشتند »
« و بردرهای صحن‌مقدس‌چسبانیدنداهل‌نجف ازعرب وعجم‌که این معنی رادیدنداز بطلان »
« این امر و اغراض مفسدین مطلع شدند بکلمه واحده آنها رالعن‌کردند و این معنی »
« موجب آن شدکه متدینین وعلماء واهل علم متمکن از بدگویی و انکار این امر مشئوم »
« شدند وبحمدالله اهل حق قوتی‌گرفتند لاینقطع شیوخ اعراب و علماء ایشان ازحضرت »
« آقا واصحاب ایشان سؤال از مرتکبین این امر شنیع مینمودندکه‌آنها را بمجازات »
« خود برسانند و تلف‌کنند از خود حضرت آقا جوابی بغیر آنکه بخدا واگذاشتیم و »
« احدی را نمی‌شناسیم نشنیدند ویکروز خود آقا هم بر منبر درس بمحضر همهٔ آقایان »
« طلاب فرمودندکه امر راجع بدین‌اسلام است و حفظ نفوس واعراض مسلمین‌باید بشود »
« وحفظ شوکت مذهب جعفری‌صلوات‌الله علیه و علی آبائه‌الطاهرین وابنائه المعصومین‌و »
« دماء باید بشود و این معنی جز بمطابقه با شریعت مطهره نخواهد شد و از کشتن هم »
« باك ندارم چیزی از عمر من باقی نمانده که از آن خائف باشم و از دین خود دست »
« بردارم ودیگر حضرت آقا ساکت بودند هیچ نمیفرمودند تا آنکه مدتی لاینقطع از »
« علماء ومتدینین بلاد عجم واهل‌علم ومتدینین آنجامکاتیب‌مشحون ازتشکیلات فوق‌العاده »
« از ظهور فتن و شیوع بدع وبی پردگی‌کفره وزنادقه‌وملاحده و فرنگی مآبان‌وانتشار »
« کلمهٔ‌کفریات وجسارت بانبیاء وائمه وبالخصوص حضرت ختمی مرتبت‌صلی‌الله‌علیه‌وآله »
« وحضرت ولی عصر عجل‌الله فرجه رسید حتی آنکه نوشته بودندکه ملاحده‌علانیه وجود »
« مبارك امام زمان علیه السلام را بوجود موهوم تعبیر میکنند بازهم حضرت آقا ساکت »
« بودند تاآنکه درچندی قبل تلگرافی از جناب ثقة الاسلام آقای آخوند آملی دامت »
« ایام افاضاته درشکایت ازکمال شیوع این معانی وپناه بردن اهل علم و اخیار بحضرت »
« عبدالعظیم رسیدخیلی‌اسباب‌وحشت‌خاطرمبارك حضرت‌آقاگردید جوابی از آن تلگراف »
« مطابق صورت جوف مرقوم فرمودند این معنی اسباب شدت اضطراب شیاطین و شرکاء »
« ملحدین‌گردید در مقام اذیت آن وجود مبارك برآمدند وگاهی فی الجمله سوء ادب »
« لسانی ازآنها شنیده شد و بعضی ازطلاب عرب مسبوق شدندکسبهٔ بازار هم فی الجمله »

« مستحضرشدند ودراین‌بین‌هم‌تلگرافی ازتهران‌رسیدکه مضمون‌آن شدت‌ضعف واضطراب »
« ملاحد؛ آنجا بوداین مفسدین خیلی ناچارشدند وپرده حیارا بکلی از خود دورکردندو »
« درصحن بنای‌های وهوی‌گذاشته شاید بتوانند خاطرآقا را مضطرب نمایند و تلگرافی »
« مطابق اغراض‌خبیثهٔ خود بگیرند عرب وعجم نجف‌که ازاین معنی‌مستحضرشدندفردای »
« آن شب در محل نماز جماعت تمام مردم از کسبه و تجار و عرب و عجم همگی مسلح »
« بودند خدمت حضرت آقا هجوم آوردند و فـریاد میزدند کـه تمام مفسدین نجف را »
« خواهیم‌کشت حضرت آقا و اصحاب‌هرچه‌آنها راآرامی میدادندآرام‌نمیگرفتندحکومت »
« هم باجمعی عساکر درصدد امتثال واطاعت آنچه امر بفرمایند برآمد جواب همان بود »
« که بخدا واگذاشتم وبغیر از خداکسی‌را ندارم و نمی خواهم وافتضاح این امر بحدی »
« رسیدکه حتی اطفال‌اهل نجف مفسدین اهل عجم را لعن میکنند واز قراریکه‌میگویند »
« حکومت عثمانی درصدد اخراج مفسدین است این خبر آشوب نجف‌که بعشایر اطراف »
« رسید ازجانب شیوخ اعراب لاینقطع رسول خدمت حضرت آقا میرسیدکه ماها درجمیع »
« مراتب حاضریم و با قبیله خود بنجف اشرف خواهیم آمد خداوند طول عمر بحضرت »
« مستطاب شریعتمدارآقای اخوی آقا سید علی بدهدکه الحق غوث الشریعه وحامی‌الشیعة»
« ایشان بودند از اول ورود بنجف اشرف با آن لسان بلیغ بآیات قرآنیه و خطب »
«نهج‌البلاغه و ادعیه صحیفه سجادیه واخبار اهل بیت صلوات‌الله علیهم اجمعین در جمیع
« مجالس و محافل صحن مطهر و مجلس درس طلاب را موعظه فرمودندکه باید انجام »
« امر ایران بمطابقه باشرع انور باشد تانفوس و دماء و اموال مسلمین محفوظ ماند و »
« تکمیل عقاید اسلامیه مسلمین بشود واز جهت صحبتهای ایشان بودکه مقدسین ومتدینین »
«بیدارشدند وامربا ینجا رسید» .

«شکرالله مساعیه الجمیله والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته »
«العبد عبدالحسین یزدی»

یك‌کار بیهوده‌ای دراسپهان

این بود داستان جدا شدن « شریعت خواهان » از توده . در آن هنگام‌که این‌کشاکشها در میانه تهران و عبدالعظیم و آن آشوب درنجف میرفت در اسپهان وآذربایجان وزنجان و قزوین ودرخود طهران داستان‌های دیگری در کار رخ دادن میبود : نیز در میانه تهران وتبریز باردیگر گفتگوهایی میرفت . ماچون خواستیم داستان کشاکش « شریعت خواهان » را بجایی رسانیم اینست بآن داستانها نپرداختیم . ولی کنون میباید یکماه کمابیش بازگردیم وآن داستانها را یکایك بنویسیم:

نخست پیش آمد اسپهان را یاد میکنیم : چنانکه گفته‌ایم (۱) جنبش مشروطه ـ خواهی در شهر های ایران بیك گونه نمی بـود و در هر شهری از روی کمی یا بیشی

(۱) بخش یکم صفحه۲۶۲



پ ۱۱۶

این پیکره نشان میدهد یکدسته از نمایندگان مجلس شوری را در دوره یکم . نمایندگان آذربایجان نیز در اینجا هستند

آگاهیها و سستی یا استواری خویها و بودن و نبودن پیشروان شاینده ، جنبش رنگ دیگری میداشت .

در اسپهان پیش ازجنبش ، ملایان بویژه حاجی‌آقا نورالله وآقا نجفی ، بسیار چیره میبودند و درهمه چیز مردم را بدلخواه خود راه می‌بردند . از اینرو مشروطه خواهی در اسپهان رویه ملا بازی داشت و اسپهانیان بیش از همه بکارهای بیهوده و نمایشهای خنك میپرداختند .

چنانکه گفتیم چون پسررحیمخان درقره‌داغ بآشوب پرداخت وکسانی‌راازروستاییان بیگناه‌کشت واین‌گفتگو جنبش تهران را پدیدآورد دربسیاری ازشهرها بنام آن‌کشتگان یا بگفتهٔ خودشان « بنام شهدای آذربایجان» ختمها درچیدند و سوگواریهاکردند . لیکن سپس چون داستان ماکو پیش آمد دیگردرجایی‌بختم‌گزاردن وسوگواری‌کردن نپرداختند (ونبایستی پردازند). مگر دراسپهان ،که با دستور ملایان چند روز بازار را بستند وبیك نمایشهای ناستوده و بیهوده ای برخاستند . چون یکی از اسپهانیان این داستان را نوشته و بروزنامه بلدیه فرستاده و آن بچاپ رسانیده بهتر میدانیم برخی از نوشته های او را بیاوریم . مینویسد :

« روزسه شنبه (۲۰ خرداد) مردم بانجمن مقدس رفتند در چهل ستون چندین هزار مردم جمع شدند تلگرافی‌که شب سه شنبه از اهالی غیور ایران پرور آذربایجان رسیده بود قرائت شدکه جان ها فدای همچه اشخاص غیور وطن دوست باد خلاصه مضمون شهدای ماکوکه اقبال السلطنه دور قلعه ماکو را احاطه نموده و اهل قلعه را بقتل رسانیده و اموال آنها را بغارت برده‌اند اجساد طیب آن ها را سوزانیده . . . طلب یاری ازاصفهان خواسته بودند این خبر وحشت انگیزکه باهالی اصفهان رسید یکمرتبه صداها را بگریه بلند نمودند عجب محشری برپا شد اینقدر مردم گریستندکه بعضی بیهوش شدند . . .

از اهالی اصفهان چنین اتفاقی‌کسی خاطر ندارد خوبست سایرین هم از اینها یاد بگیرند . پس ازقرائت تلگراف آذربایجان دو ساعت بغروب مانده بود تمام بازارها و دکاکین را بستند علماء و تجار واصناف ازهرطبقه به تلگرافخانه رفتند باز تجدید قرائت تلگراف شد صدای ناله از خلق بلند و بعد تلگرافی بمجلس مقدس شورای‌کبرای‌ملی و بخاکپای مبارك همایونی مخابره شد .

روزچهارشنبه سلخ (ربیع‌الثانی) مردم درتهیه فاتحه خوانی بودند روزپنجشنبه غره جمادی الاولی بازارها را سیاه‌گرفتند و مجلس فاتحه خوانی در چهل ستون منعقد شده تمام اطاقهای چهل ستون را قرآن وشصت پاره‌گزارده بودند وتمام قاریها بقرائت قرآن مشغول یکساعت ازظهرگذشته حضرت‌آیةالله وآقای ثقةالاسلام مدظله العالی تشریف فرمای چهل ستون شدند آقایان علمای دیگر با تجار محترم هم تشریف آوردند منبر گزاردند حضرت‌اذاکرین‌کثرالله امثالهم تشریف فرمای منبرواقعه شهدای ماکورابیان نمودندشورشی برپاشدکه نه زبان را یارای سخن ونه قلم را قدرت.

یکدسته سینه زن از مسجد جامع با علمهای سیاه واشریعتا واشریعتا گویان وارد

یکدسته هم از احمدآباد ویکدسته هم از مسجد حکیم و و و و از تمام محله های اصفهان فرد فرد دسته دسته سینه زن آمد در چهل ستون با تفصیلی‌که اگـر بخواهم بگویم هفتاد من کاغذ شود ازمردم بقدرکفایت ازقلیان وچای وقهوه وغیره پذیرایی شد تا غروب آفتاب بهمین عنوان .

بتاریخ جمعه دوم شهرجمادی‌الاولی اولا تمام دکاکین اصفهان بسته بغیر ازچهارسوق شیرازی امروز تمام چهار سوق را بسته و رفتند در مجلس فاتحه اگر بخواهم عرض‌کنم که امروزچقدرجمعیت بود امکان ندارد زیراکه ازحساب بیرونست تمام اصفهان درهیجان امروز از دهات اطراف شهر ره نون دست جرد نصرت‌آباد و و و و دسته های فراوان همه با علمهای سیاه و بیرقهای وا اسلاما وا اسلاما گویان سرهـای برهنه همه سینه زنان یکدسته زنجیرزن یکدسته سینه زن یکدسته سنگ زن ضیق وقت است مختصراً عرض‌میشود یکدسته ازمدرسه ایتام با بیرقهای سیاه اطفال هفت ساله الی ده ساله باالحان فصیح مترنم ابیات چند ازآنجمله :

(ای شیعه چه غوغا است‌که روز همه شد شام)
(خون‌گریه‌کن از بی کسی و غربت اسلام)

مردم را از هیجان غیورانه طاقت طاق شد یکدسته نیز از مدرسه سادات یکـدسته مدرسه معارف و و و وازتمام مدارس اصفهان دسته دسته وهردسته بعنوان عجیب جنبش غیورانه ازاهالی اصفهان مشاهده میشود .

بتاریخ شنبه ۳ این سه روزهٔ فاتحه تمام بازارهای اصفهان بسته وبعضی از بازارها سیاه پوش امروز جمعیت بی اندازه پست و بلند چهل ستون را گرفته‌اند یکساعت از روز برآمده تمام آقایان عظام و رؤسای شهر بمسجد تشریف آورده چند نفر هـم از ذاکرین روضه خواندنـد مردم از برای شهدای تبریز بی اختیار گریان در هر صورت طایفه یهود از بچه هفت ساله تا مرد هفتاد ساله اجماع توریت ها را بالای دست‌گرفته و بلسان خود چیزی می‌گفتند ومیگریستند و خاك و کاه بر سر و صورت میریختند سه مرتبه دور مجلس گردش‌کردند ودسته‌های دیگر ازدهات وغیره . . .

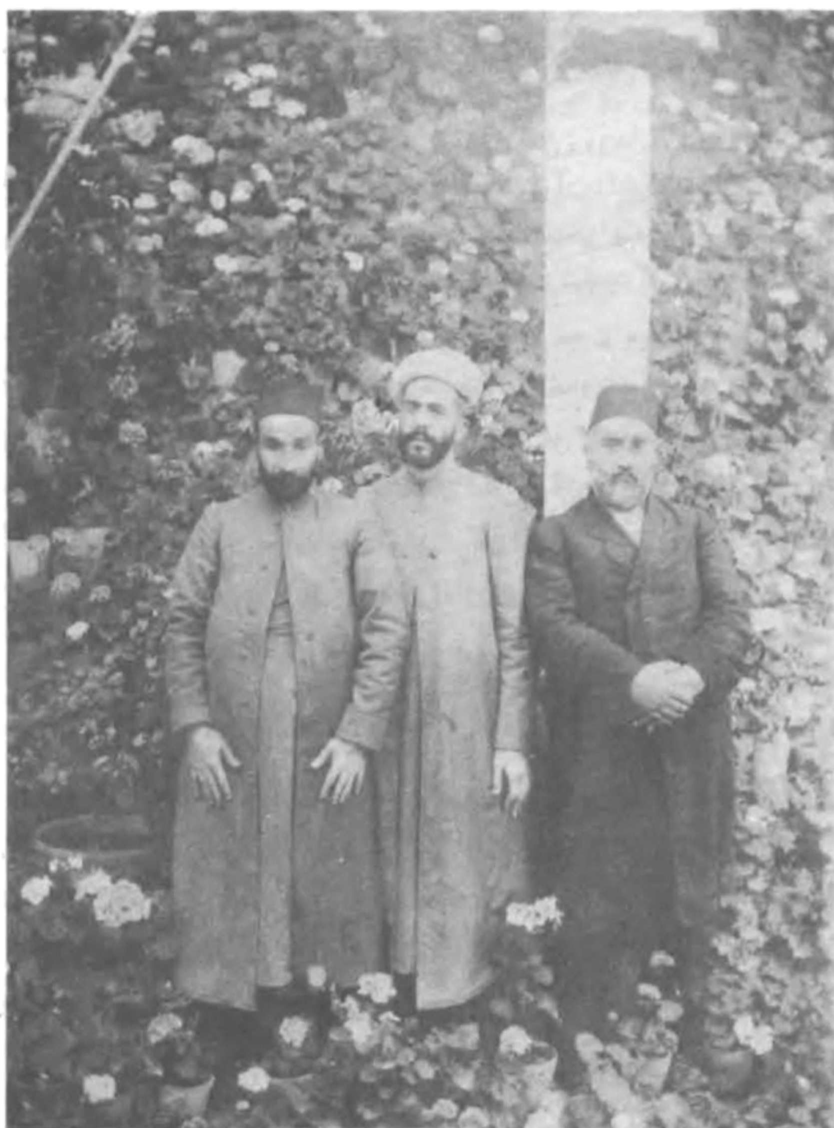
یکدسته هم از سده باین تفصیل اولا آنجماعتی‌که عرض شد میخواهند سرباز ملی بشوند (۱) آمدند ولی تمام تفنگها بدوش فشنگها حمایل‌کـرده شش لولهـا دورکمر با شمشیرهای‌کشیده وکفن بگردن وصداها را بلندکرده باین مقاله مترنم بودند :

ما بندهٔ خداییم مشروطه را فداییم

مردم ازدیدن آنها زار زار بی‌اختیار میگریستند وجماعتی هم برهنه و سینه زنان با الحان فصیح میگفتند :

کشتند زاسلام چو درقلعه ماکو ای‌شاه نجف شیرخداصاحب‌ماکو

(۱) بخش یکم صفحه ۲۶۷ دیده شود .



پ ۱۱۷

شادروانان حاجی میرزا علینقی گنجه‌ای ـ شیخ محمد خیابانی ـ حاجی محمد علی بادامچی
(این پیکره گویا چند سال دیرتر برداشته شده)

و نیز سیصد نفر قمه زن که هرکدام ازبس قداره بسرخود زده یك پارچه خون شده بودند وچندین نفر آنها بیطاقت شده حال ایستادن نداشتند وبعضی را بالای تخته و برسر گزارده دور میگردانیدند غرض دراین چند روزه خصوصاً روز سیم محشری بر پا بود و یکساعت ازظهر گذشته مجلس فاتحه ختم ومجلس انجمن منعقد گردید . . . روز یکشنبه ٤ دکاکین باز ومردم مشغول کسب خود گردیدند .

خداوند ایــن اتحـاد و اتفـاق را فیمابین مسلمین مستدام بـدارد بحـق محمد و آله‌الطاهرین .

اینست نمونه‌ای ازراهبردن ملایان مردم ایران را. این نمایشهای بیخردانه میبود که میخواستند ازمیان نرود وفراموش نگردد .

بدگمانیهایی در بارهٔ تبریز

اما میانه تهران وتبریز ، در این روزها در تهران یك دروغی در بارهٔ تبریز پراکنده شده بود ، وآن اینکه تبریزیـان چـون از محمد علی میرزا نومید شده‌اند میخواهند ازتهران جدا گردند و خود جمهوری بنیاد نهند واینست نمایندگان خود را از پـارلمان بازخواسته‌اند . درتبریز سخنی ازاینگونه بمیان نیامده بود و هیچکس چنین اندیشه‌ای نمیداشت . اینرا درتهران ساخته وبزبانها انداخته بودند و سرچشمه‌آن تلگرافی بودکه گفتیم تبریزیان در میان نالشهای خود از بیدادگـریهای اقبال السلطنه بـه نمایندگان آذربایجان فرستاده ودرآن چنین گفته بودند : اگر درآنجـا کاری ازپیش نمیرود بیایید خود دراینجا دست بهم دهیم و بچاره دردکوشیم . از ایــن یك جمله‌آن دروغ ها را پدید آورده بودند و کم‌کم چندان پروبال بآن دادندکه‌کسانی از پیشروان بیمناك گردیدند و دو سید تلگراف بسیار درازی بنام علمای تبریز فرستادند کـه درآن در میان دیگـر گله گزاریها چنین گفته میشد :

«آذربایجان رکن رکین ایرانست هرنیك وبدی از آنجا طلوع نماید در تـأمین و تخریب سعادت ایران اثرکلی دارد وبمناسبت اهمیت سرحدی مخصوصاً پاره مذاکـره که در افواه آذربایجانی در حقیقت استقلال ایران را سم قاتل است و با فرط وطن پرستی و شرب ملیت که از خصایص اهل آذربایجانست چنان تباین دارد که ابـداً نمیتوان بـاور کرد که هرکس مختصر اطلاعی ازپولتیك دول و اوضاع ملل دارد باداشتن درد وطن‌راضی شود که ازاسباب تنصیف ایران ذره باذهان خطورکند » .

درتبریز شادروان ثقةالاسلام این تلگراف راآورده در انجمن خواند و نسخه‌هایی ازآن برای ملایان فرستاد وگفتگو هایی رفت وچون خـواست تلگـراف‌کنندگان روشن نمی‌بود ، وچنانکه گفتیم درتبریزآگاهی ازایــن زمینه نمیداشتند ، ازاینرو نتیجه‌ای از گفتگو بدست نیامد وسرانجام اینان نیز تلگراف درازی درپاسخ نوشتندکه در آن نخست از بی‌پروایی‌های دربار در برابر درخواست توده ونیرنگ هایی‌که بـکار زده میشد گله گزاردند : « وقتی که اقبال السلطنه سرحد دار بجوشد و رحیمخان بخروشد ، و پاره اقدامات موحشه بتحریك اکرام السلطان در مرکز آذربایجان ودر تلگـرافخانه‌که بست عامه است و رعیت برای داد خواهی درآنجا جمع شده ظاهر شود آیا باز ملت را می‌شود مؤاخذ شمرد ؟! » سپس در باره آن « مذاکره » که‌گفته میشد « در افواه آذربـایجانی » است ناآگاهی نموده چنین پرسیدند . « مقصود از این مذاکـره چیست کـه در حکـم سم

قاتل است ؟ .. تا حال آنچه در دل وزبان‌آذربایجانی بوده و هست مشروطه طلبی‌وقانون طلبی‌است لاغیر».

لیکن در همان روزها یکداستان بیمگینی در تبریز رخ داد که مایهٔ دیگری برای بدگمانی گردید ، و آن دو تیرگی مجاهدان وکشاکش آنان با یکدیگر بود . ما داستان پیدایش مجاهدان را آورده‌ایم (۱) ودر اینجا باز بکوتاهی یاد میکنیم :

نخست یکسال پیش از جنبش مشروطه خواهی ایرانیان قفقاز در باکو از روی « مرامنامه » « سوسیال دموکرات » روس ، دسته بنام « اجتماعیون عامیون » پدید آوردندکه نریمان نریمانوف پیشوای آنان بود . سپس چون در ایران جنبش مشروطه برخاست در تبریز شادروان علی مسیو و حاجی علی دوافروش و حاجی رسول صدقیانی و دیگران ، همان «مرامنامه» را بفارسی ترجمه و دسته «مجاهدان» را پدید آوردند و خود یك انجمن نهانی بنام « مرکز غیبی » برپاکردند که رشته کارهای دسته را در دست میداشت و آنرا راه میبرد . درهمان هنگام‌کسانی ازهمان ایرانیان قفقازبه‌تبریزودیگر شهرها آمدند .

بدینسان مجاهدان در تبریز دوتیره میبودند : یکی آنانکه از قفقازآمده ودیگری آنانکه از خود تبریز برخاسته بودند . آن تیره هم جز از تبریزیان نمی‌بودند . ولی چون از قفقاز رسیده و رخت قفقازی بتن میکردند « قفقازی » نامیده میشدند ، و خود آزموده‌تر و چابکتر میبودند و بملایان وکیش پروا نمی‌داشتند و از اینرومردم از آنان رمیده میبودند .

اینان چون خود را بسته‌کمیته باکومیشماردند چندانکه میبایست فرمانبرداری از « مرکز غیبی » نمی‌نمودند و ازچندی باز باین اندیشه میبودند که دست علی مسیو و همراهان اوراکوتاه ساخته ورشته‌کارها را خود بدست‌گیرند .

از اینجاکشاکش ودشمنی سختی در میانه پدید آمد و بی‌آنکه مردم از چگونگی آگاه‌گردند از هردوسو بسیج جنگ وخونریزی دیده شدکه هردمی بیم آغاز آن میرفت . در نتیجهٔ این ، روزهای پنجشنبه و آدینه و شنبه بیست ونهم وسی‌ام وسی‌یکم خرداد(۸و ۹ و۱۰ جمادی‌الاولی) بازارها باز نشد و انجمن برپا نگردید و مردم با بیم و نگرانی بسر بردند .

ولی چون سردستگان از هردو سو بیشتر کسان با فهم و آزموده‌ای میبودند از خونریزی جلوگرفتند و بی‌آنکه در بیرون دانسته شود با یکدیگر آشتی نمودند . از روز یکشنبه بازارها بازگردید و مردم بکار خود پرداختند و چیزی بیرون نیفتاد و در روزنامه‌ها در این باره چیزی نوشته نشد .علی‌مسیو و همراهان او در اینجاهم‌کاردانی از خود نشان دادند .

---

(۱) بخش یکم صفحه ۱۶۷

با آنهمه این داستان نیز درتهران برنگ دیگری جلوه‌گر گردید ، وچنانکه گفتیم خود انگیزه دیگری برای بدگمانی شد .

راستی آن بودکه برخی پیش‌آمدهای تبریزاینزمان در تهران از آبروی تبریزیان کاسته و زبان خرده‌گیرانرا برآنان بازگردانیده بود، یکی‌ازآن پیش‌آمدها پذیراییهای نابجا از میرزا آقای اسپهانی و دیگری کشتن حاجی قاسم اردبیلی و دیگری داستان جدایی از تهران و اندیشه جمهوری میبودکه‌گفتیم بدروغ پراکنده بودند، وچون داستان باز پسین هم رخ داد وآگاهی ازآن بتهران رسید خرده‌گیری و بدگویی بیشتر گردید.همین را نشان چیرگی اوباش گرفتند ، و بیش از دیگران نمایندگان آذربایجان آزرده شدند .



پ ۱۱۸

شادروان میرکریم بزاز

این زمان ارج مجاهدان را نمی‌شناختندو نتیجه‌ای‌راکه‌ازپیدایش آنان بدست خواستی‌آمد نمیدانستند و این بود آنرا با انجمن بازیهای بیهوده تهرانیان یکی شمرده ونامه نوشته برخ تبریزیان میکشیدند که «در تهران زیاده‌از ده انجمن است اینها صورتاً از هم جدا ولی معناً اتحاد واتفاق دارند» .

بجای‌آنکه‌بدانندجنگ‌آموخته گردانیدن چند هزار تن و بسامان نگه داشتن آنان یك کار دشواریست و از این کوشش ، «مرکز غیبی» ارجشناسی نمایند بدینسان بدبینی وبدگویی ازخود مینمودند .

راستی هم آنست که نمایندگان آذربایجان و دیگرانکه ازتوانگران می‌بودند پیش آمدن مجاهدان را که بیشتر آنان از کمچیزان برمیخاستند دوست نمیداشتند از آنسوی دو سیدکه بنیاد گزار مشروطه شمرده میشدند میخواستند بدانسان که مشروطه را باگفتگوها و ایستادگیهای آشتی جویانه‌گرفته‌اند باگفتگوها نیز پیش برند و از اینرو خرسندی بآمادگیهای جنگجویانه یا بکوششهای دیگری نمیدادند واین لغزشی از ایشان میبود .

از آنسوی چنین پیداست که کارکنان دربار در پراکندن این‌دروغ‌ها و برگردانیدن دلها از تبریزیان دست میداشتند وسود خود را درآن میدیدند واین از شگفتیهاست که دو سید همیشه بدربـار خوشگمـانی مینمودند وهمیشه فریب محمد علیمیرزا را میخوردند . نظام‌الملك که‌در تبریز می‌نشست جز این‌کاری نمیکرد که‌گزارشهای دروغی‌دربارهٔ انجمن تبریزو مجاهدان بمحمدعلیمیرزا فرستد واو نیز گله بدوسیدکند .

کوتاه سخن : بدگمانیها فزونترگردیده کار بجایی رسیدکه نمایندگان آذربایجان روز دوشنبه‌دوم‌تیر(۱۲ جمادی‌الاولی)سردستگان تبریزونمایندگان انجمن‌را بتلگرافخانه خواسته بگفتگو و پیام فرستادن پرداختند . از تهران تلگراف بسیار درازی فـرستاده چنین میگفتند : «هرج ومرج‌واغتشاش تبریز در این روز هابحدی متواتر وشایع‌شده‌ودر افواه افتاده وبدرجه ای‌کشیده که‌ما راشب وروز ناراحت ونگران و پریشان خاطرساخته» وسپس چون در تهران‌چنین پراکنده شده‌بودکه تبریزیان نه‌پروای دارالشوری را میدارند ونه فرمان ازانجمن خود تبریز می برند از اینرو پرسیدند .

« اولاجسارتاً میخواهیم بدانیم‌که آیا نفوذ واحترام این هیئت محترمه کافی‌است‌که با اختلال نظام وهرج ومرج ولایت يك اصلاح وافی پیش برده ويك حرف صحیحی بـاین مردم‌حالی فرمایید یاخدای نخواسته کافی نیست و بـاید از این‌ولایت فلکزده مأیوس شد ثانیاً آیا در عقیده اهل این شهر در این پایتخت‌دولت اسلام و شاهنشاهی ایران که مرکز سلطنت ومجلس مقدس محترم محبوب شورای ملی‌ایران ومقام حجج‌الاسلام حامیان حریت ومشروطیت است يك چیزی يك‌کسی يك‌نقطه يك‌اداره هست که بعقیده اسلامیت و ایرانیت واجب‌الاطاعه شمرده شود یانیست اگر هست بفرمایید تاعرایض تقدیم گردد » .

ازتبریز پاسخ داده ودربرابر این دوپرسش شگفت چنین‌گفتند : « اما جواب سؤال اول‌که فرموده ایداینست که‌علماء وعقلا وسرآمـدان ولایت در این چند روزه باجد وافی مشغول اصلاح هستند . . . اماجواب سؤال ثانی اینست‌که‌آذربایجان جزو ایران ودرهیئت اسلامیه تابع‌شریعت غراء و درهیئت رعیتی مطیع‌اوامر سلطنتی و دارالشوری‌است» . سپس گفتند : « حالا موقع گله نیست اگر فرمایش دارید بفرمایید » .

ازتهران باز تلگراف درازی فرستادند واز تبریز پاسخی دادند وچون داستان‌خود بنیادی نداشته ما نیازی بآوردن آن گفتگو ها نمی‌بینیم .

دیدوبازدیدکویها

چنانکه‌گفتیم‌این بدگمانیها درباره‌تبریز بنیادی نمیداشت.ولی در تبریز یکچیز دیگری بود ، وآن اینکه‌يك‌شهر چون بهجده کوی بخشیده می‌شد ، و از پیش از زمان مشروطه‌همچشمی‌هادر میان ایشان بوده و لوطیان (یا بگفتهٔ تبریزیان : پاشنه کشیدگان) هر کویی با دیگران کینه ودشمنی‌میداشتند واز اینسوی‌در اینهنگام بیشتر آن پاشنه‌کشیدگان بمیان مجاهدان آمده ودارای تفنگ وفشنگ گردیده بودند ، از این رهگذر بیم برخی کارهای ناشاینده

میرفت و گاهی نیززد وخوردهای کوچکی درمیانه رخ میداد .

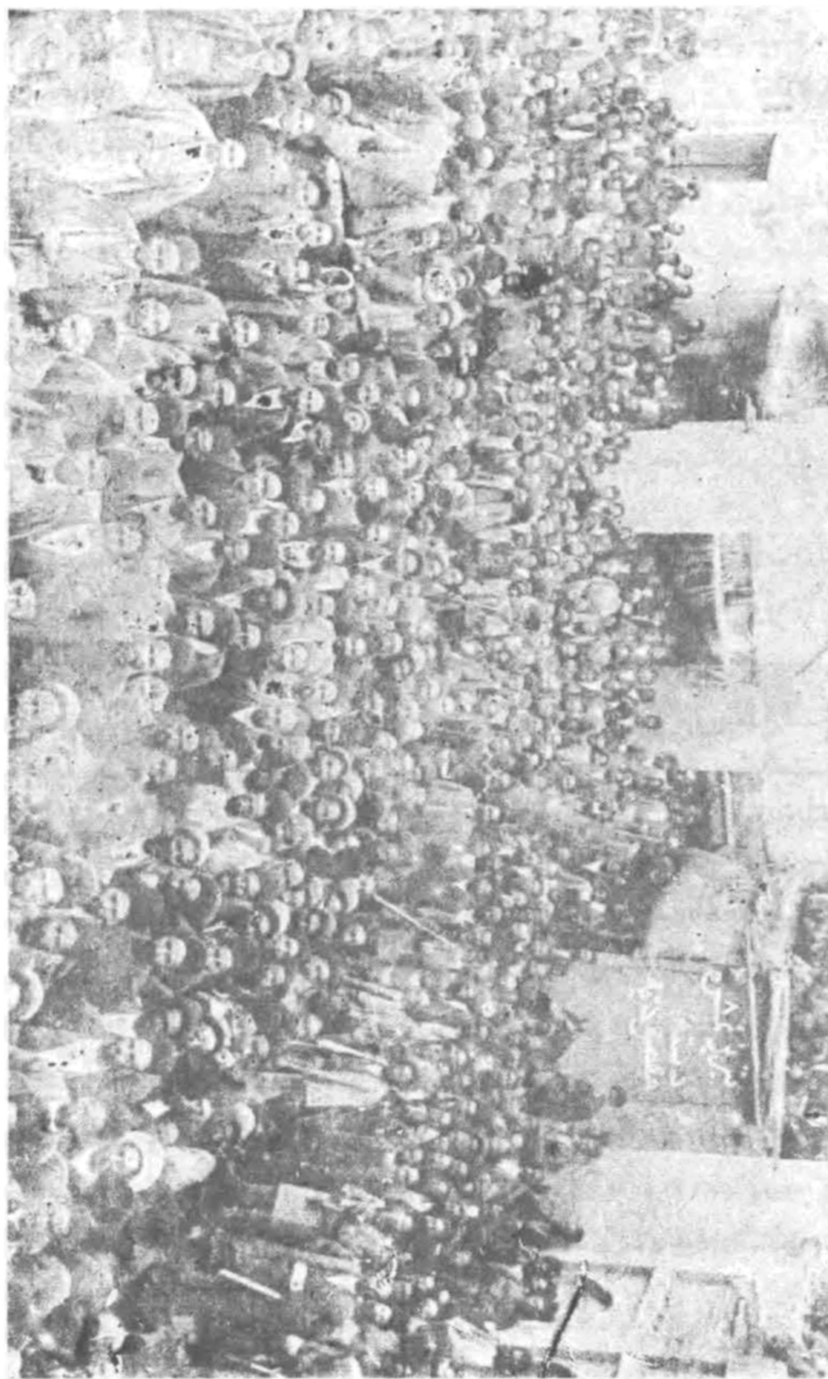
از اینرو چون تلگرافهای گله آمیز تهران رسید ثقةالاسلام و دیگران بهتردیدند که نشست هایی برپاکرده آن همچشمی ها و کینه ها را نیز ازمیان بـردارند . این بود همان شبانه نامه‌ای به بلدیه نوشته از هرکویی چندتنی ریش سفید و سردسته خواستند که روزچهار شنبه چهارم تیر (١٤جمادی‌الاولی) در انجمن باشند وگفتگوهایی رود ، وچون آنروز همگی سر دستگان نیامدند برای فردا پنجشنبه نهادند ، و چون این روز همگـی گرد آمدندگفتگوهای بسیاری‌کرده‌«مجاهدان را بدوستی‌و همدستی بایکدیگر واداشتند ، وسپس چنین نهادندکه هرروز سه ساعت بغروب مانده دریك کویی‌فراهم گردند و بنیـاد آشتی وهمدستی را استوار گردانند ، واین‌داستان «دیدو بازدیدکویها» را پدید آوردکه یکی از داستانهای پرشکوه و با ارج تاریخ مشروطه می‌باشد .

نخست کوی خیابان را ، که ازکویهای بزرگ و بنام تبریز ، و مردمش بسرفرازی و غیرتمندی شناخته ، ودر مشروطه خواهی از پیشگامان می‌بودند ، پیش انداختند . روز آدینه ششم تیرماه (١٦ جمادی‌الاولی) پیش از نیمروز ، مجاهدان و آزادیخواهان همگی درآنجا فراهم شدند . خیابانیها پذیرایی نمودند . شادروان شیخ سلیم‌بمنبر رفته سخنانی درباره همدستی و برادری وسود آنها راند وبازبان روستایی خود زنگ‌از دلها برد .

پسین آنروز نوبت نوبر بودکه از کویهای توانگر وآبرومند تبریز شمرده میشد . از سه ساعت بشام مردم روبآنجا آوردند ومجاهدان فوج بفوج پای کوبـان و مشق کنان آمدن گرفتند . میدان‌مقصودیه ومسجدآنجا پر گردیده پس‌ازپذیراییها ، نخست شیخ‌سلیم وپس ازآن میرهاشم بمنبر رفته باز از همدستی‌وبرادری وسود آنها سخن راندندوبدینسان روز بپایان رسیده مردم خرسند وشادمان بخانه های خود رفتند .

پسین شنبه نوبت ویجویه بودکـه آن هم ازکویهای بزرگ شهر میباشد . چون راه این‌کوی دورتر است فوجهای مجاهدان بشکوه افزوده علماء وسیدهای هرکویی بجلوفوج خود افتاده ، باطبل و شیپور و درفشهای رنگارنگ راه افتادند . نیز دراین روز دسته ـ هایی از بچگان‌با تفنگهای چوبین مشق‌کنان‌می‌آمدند . مردم ویجویه بپذیرایی ومیهمان نوازی برخاسته ، وکوچه ها را آب پاشی کرده ، هر دسته ای‌که میرسید با شربت و چایی پذیرایی میکردند ، و از هرسو آواز «زنده باد مشروطه» بگوشها می‌رسید . مردم‌چندان گرد آمده بودند که مسجد سفید که‌کانون پذیرایی می‌بود وپیرامونهای آن‌همه‌پر گردیده بود و تنگی می‌نمود .

پسین یکشنبه نوبت دوچی بود . بدانسان‌که گفتیم فوجها تیپ به تیپ می آمدند ، و مردم گردنفراز دوچی ، آنچه در خور نام وآواز کویشان می بود ، بنوازش و پذیرایی میکوشیدند . بگفتهٔ روزنامهٔ انجمن«دیده دوستان روشن ودشمنان کور گشتند» . درینجا نیز واعظان بمنبر رفته سخنها راندند و اندرز ها دادند .



پ ۱۱۹

این پیکره نشان میدهد کوی مقصودیه (نوبر) را در یکی از روزهای دید و بازدید .

پسین دوشنبه به سرخاب خواستندی رفت . در اینجا نیز آنچه درخور نام و آبروی سرخابیان می بود دریغ نداشتند ، و بازارچه سرخاب راکـه بر سر راه می بود آراسته و

آذین بستند ، و مجاهدان آن کوی بنام پذیرایی ودرودگویی‌بمیهمانان ، تا دوری‌بسیاری بسر راه ایستادند . فوجها دسته دسته باشکوه بسیار می‌آمدند و هر دسته ای‌که میرسیدند پذیرایی میدیدند . در اینجا نیزنخست میرهاشم وسپس شیخ‌سلیم وپس ازو ثقةالاسلام‌بمنبر رفته گفتارها راندند .

سه‌شنبه نوبت باغمیشه بود ، چون رفته رفته بشکوه و آرایش کار می‌افزود که از یکسو هرکویی در نوبت خود دستگاه پذیرایی رارنگین تر و پهناور تر می‌گردانید ، واز یکسو روزبروز بشمارهٔ میهمانان میافزود وفوجهای مجاهدان شکوه و آراستگی بیشتر میگردانیدند ، امروز هم مردم باغمیشه‌دستگاه بزرگتری درچیده واز دم دروازه تاخانه‌های کلانتر ، سراسر راه را آذین بسته ومجاهدان بومی‌برسر راه صف زدند که هرفوجی که‌می‌رسید «درودسپاهیانه» می‌گزاردند . از اینسوی باهمه‌دوری راه‌چندان مردم روبآنجا آورده بودند که سراسر خیابانها پراز آدمی می‌بود .

پسین چهار شنبه‌نوبت امیرخیزبود . دراینجانیز سرراهها را آذین بسته‌وامیرخیزیان در هرگامی برای پذیرایی ایستاده بودند . از آنسوی فوجها با شکوه بیشتر ، بهمراهی علماء وسیدها وپیشروان آزادی یکی پس از دیگری می‌آمدند . نیز تماشاچیان از هر سو دسته دسته می‌رسیدند . دراینجا نیزواعظان بمنبر رفته گفتارهایی سرودند .

پسین پنجشنبه بکویهای غربی شهر ـ لیلاوا و اهراب وچرنداب ـ خواستندی‌رفت . در سراسر این‌کویها گذرگاهها راآذین‌بستند ، و درهرچندگامی نیمکت و صندلی‌چیدند وچای و شربت و قلیان‌آماده گردانیدند ، و آنچه آرایش‌بوداز آویختن قالیهای‌گرانبها وچیدن گلدانها دریغ نگفتند . چون کوی ارمنستان باینها پیوسته است ارمنیان سهش ـ همشهریگری‌نشان‌داده ، در پذیرایی از آیندگان وآذین بندی همبازی نمودند .

از پنجساعت بشام مانده سرفوجهای مجاهدان ودسته های تماشاییان باز شد و هر دسته‌ای باشکوه دیگری می رسیدند . با همه فزونی جا مردم چندان رو آورده بودند که جاتنگی می‌نمود ، وبا این انبوهی‌هرکسی از دیگران جز مهر ونوازش نمیدید وهیچگاه کشاکشی یا رنجشی درمیانه رخ نمیداد .

درپایان روز شیخ سلیم ومیرهاشم بمنبررفتند و موعظه هاکردند . همچنین حاج‌شیخ علی‌اصغر لیلاوایی گفتاری راند .

روز آدینه سیزدهم تیر (۲۳ جمادی الاولی) نوبت هکماوار بود . این کوی چون راه بس‌دوری میداشت وخود یکی ازگردشگاههای شهر شمرده میشد ، از اینرو آمدن مردم ازپیش از نیمروز آغازید .در اینجانیز با همه کمچیزی مردم ، کوچه‌ها راازدروازه تا میدان «حاجی حیدر» که‌کانون پذیرایی می‌بود آب پاشیده وجاروب‌کرده وآذین‌بسته ، ویك طاقی برپاکرده ، درهر گوشه ای چایی وشربت و قلیان آماده گردانیده‌بودند.این نشان مردانگی آزادیخواهان بود که اینجا را با همه دوری و کوچکی فراموش نکرده

و ازشمار کویهای شهر بیرون نگردانیده بودند .

چون هنگام پسین رسید چندان انبوهی رخ داد که سراسر کوچه‌ها پر از مردم گردید دراینجا نیز شیخ سلیم و میر هاشم و حاجی شیخ علی اصغر ، یکی پس از دیگری ، بمنبر رفتند و « موعظه »کردند .

پسین روز شنبه بششکلان خواستندی رفت . این کوی توانگرترین کویهای تبریز و بیشتر مردمش اعیانها می‌بودند در آذین‌بندی و آراستن خیابانها ، و درشکوه وپذیرایی بالادست همه کویها راگرفت . از آغاز مغازه های مجیدالملك تا دوری بسیاری سراسر راهها را آذین بسته و فرشها گسترده و گلها چیدند . مغازه ها همه آراسته ، و در جلو خانه‌ها چادر زده وبرای پذیرایی آماده‌شدند . یکطاقی‌هم برپا کردند . نیز شعرهایی در ستایش مشروطه و سپاسگزاری از آزادی با خط درشت و روشن بروی پارچه ها نوشته از دیوار آویختند .

از سه ساعت بشام مانده که آمد و شد فوجها آغاز گردید سراسر ششکلان پر از آوای کوس و شیپور می‌بود و آواز «یکدو» از هرسو شنیده میشد . فوج مجاهدان‌ششکلان در سر راه صف زده به میهمانان « درود سپاهیانه » می‌گزاردند . بدینسان با صد شکوه و آراستگی پذیرایی و میهمانی پایان می‌یافت و هیچگونه نوازش و پذیرایی دریغ گفته نمیشد .

امروز بیش از دیگر روزها آوازها به «یاشاسون اهل تهران» و «یاشاسون مشروطه» و « یاشاسون مجاهدان ایران » بلند می‌گردید .

پسین یکشنبه را سرکردگان دولتی و توپچیان ، در میدان توپخانه پذیرایی از فوجهای مجاهدان و آزادیخواهان خواستندی‌کرد . اینان نیز سر راه را ، از دم بازار و جبه خانه تا میدان توپخانه آذین بسته ، چندانکه شاینده یکدسته سرکردگانی می بود دستگاه پذیرایی و میهمان‌نوازی درچیده بودند ، وچون از دوساعت بشام‌آمد و شد فوجها و دسته‌های مردم آغازید بپذیرایی پرداختند ، و از نوازشها و پذیراییهای برادرانه آنان شور و سهش بسیاری در دلهای مجاهدان و آزادیخواهان پدیدآمد .

بدینسان دید وبازدیدکویها بپایان رسید . این ده روز از روزهای بسیار خوش و پرشور تبریز بود . چنانکه‌گفتیم دراین آمدورفت نه تنها مجاهدان ، مردم نیز پادرمیان می‌داشتند ، وکسیکه آنروز ها را دیده می‌داند چه خوشی و گشاده رویی در میان مردم می‌بود ، و با چه مهر ونوازشی باهم رفتار میکردند . علما و پیشروان‌که این‌کار را بنیاد نهادند خواست ایشان یك دید و بازدید ساده‌ای می‌بود و چنانکه دیدیم نخست با سادگی آغازیافت . ولی‌چون میهمان‌نوازی وپذیرایی ، یکی ازخویهای‌نیك ایرانیانست وتبریزیان در این باره از پیشگامان میباشند ، از اینرو هرکویی در نوبت خود ، در افزودن بشکوه و پذیرایی ، بالا دست کوی پیش را گرفت ، روز بروز بشکوه و آرایش فزونی یافت و



پ ۱۲۰

این پیکره نشان میدهدکوی لیلاوارا دریکی ازروزهای دید وبازدید .

دستگاه پذیرایی بزرگتر گردید . ازآنسوی مردم نیز روزبروز بشماره افزودند وجوش

وسهش بیشتر گردانیدند . هرروز هنگام پسین بازار ها بسته می‌شد و مردم رو بکوییکه نوبت پذیراییش می بود می‌آوردند . توگفتی عید بزرگی پیش آمده و مردم همگی با جشن و شادی بسر میبرند . گذشته از آیندگان و روندگان در رهگذرها ، پشت بامها پر از تماشاییان ، از زن ومرد ، می گردید و دلزداینده تر از همه ، آمد و رفت دسته های مجاهدان و آوازکوس و شیپور آنان می بود . کوشش یک چند تنی ، در چند ماه ، از بازاریان وبرزگران چنین دسته‌های بسامان جنگی پدید آورده بود .

دراین آمد ورفتها دیده می‌شدکه این دسته‌ها ، از یکماه باز، تاچه اندازه فزونی یافته‌اند . راستی این می بودکه داستان تاخت و تاز پسر رحیمخان و بیمی‌که از آن بشهر میرفت بسیاری ازتبریزیان را بخریدن تفنگ وشنگ‌وپیوستن بمجاهدان‌واداشته‌و کنون هم این پذیراییها وپاسداریها بسیاری را وامیداشت . هر روز شکوه این دسته ها وانبوهی آنها فزونتر از روزپیش دیده می‌شد .

بدینسان دلها پراز امید و آرزو می بود و هرکسی می‌پنداشت‌کینه و پراکندگی از تبریز رخت بسته‌کسی نمیدانست چه روزهای اندوه باری در پیش است و کسی‌گمان نمی‌بردکه روزی خواهد آمدکه جنگ و خونریزی جای این برادریها و همدستیها را گرفته و این‌کویهاکه باهم دوستی و آشتی می نمایند بدشمنی بر خاسته و این خانه ها و دیوارهاکه اکنون آذین بندی می‌شود باگلوله های توپ و تفنگ ویرانه‌گردد.

گویا در این آمد ورفتها بودکه آقا میرتقی نوبری‌که یکمرد ساده دل نیکخواهی می بود لقب «قلیج‌آقا» یافت ، چه همیشه با همان رخت بلند و دستار سیاه ، شمشیر برهنه بدست می گرفت ، و جلو فوج مجاهدان نوبر می افتاد ، و جوش و سهش بسیاری از خود نشان می‌داد .

آشفتگی درشهر-های آذربایجان

در آنهنگام‌که در تبریز این جشن و شادی میرفت در بسیاری از شهرهای آذربایجان ، از ماکو و ارومی و اردبیل ، آشفتگی در میان‌می‌بود .درماکوچنانکه گفتیم کردان دیه‌هارا تاراج‌می‌کردند وبمردم‌گزند و آسیب دریغ نمی‌گفتند ، و هر زمان یك آگاهی اندوه آور دیگری از آنجا میرسید . چنانکه دیدیم انجمن تبریز تلگرافهای بسیاری در این باره بتهران فرستاد و بگفته خودش « گریبان دریها »کرد ولی سودی بدست نیامد وآخرین نتیجه آن شدکه از تهران دستور دادندکه نظام الملك ، اجلال‌الملك را برای بازجویی ازپیش آمد وگفتگو بااقبال السلطنه بماکو فرستد . چون چاره دیگری نمی‌بود انجمن بآن خرسندی داد ، واو نیز آقا نقی شجاع‌الملك راکه یکی ازبازرگانان‌مشروطه خواه می‌بود ، ازسوی خود نماینده‌گردانیده همراه اجلال‌الملك فرستاد .

در ارومی در نتیجه‌گفتگوی مرزی‌که باعثمانیان درمیان می بود و دسته های سپاه ایشان از مرزگذشته و بخاك ایران در آمده بودند (چنانکه داستان را خواهیم آورد) .

کردان درآنجا نیز فرصت یافته وبتاخت و تاز پرداخته دیه‌هاراکشتار وتاراج میکردند. بیچاره روستاییان گزند وآسیب فراوان می‌دیدنـد وچون بدولت امیدی نمی بود مجد ـ السلطنه‌که یکی از سرکردگان سپاه دولتی و اینزمان درکارهای توده‌ای از سر جنبانان می‌بود ، خود بسیج سپاهی میکردکه بسرکوبی آنان شتابد ، و از انجمن تبریز یاوری میخواست ، انجمن با دست یکدسته از مجاهدان ، اندی قورخانه و افزار جنگ برای اوفرستاد .

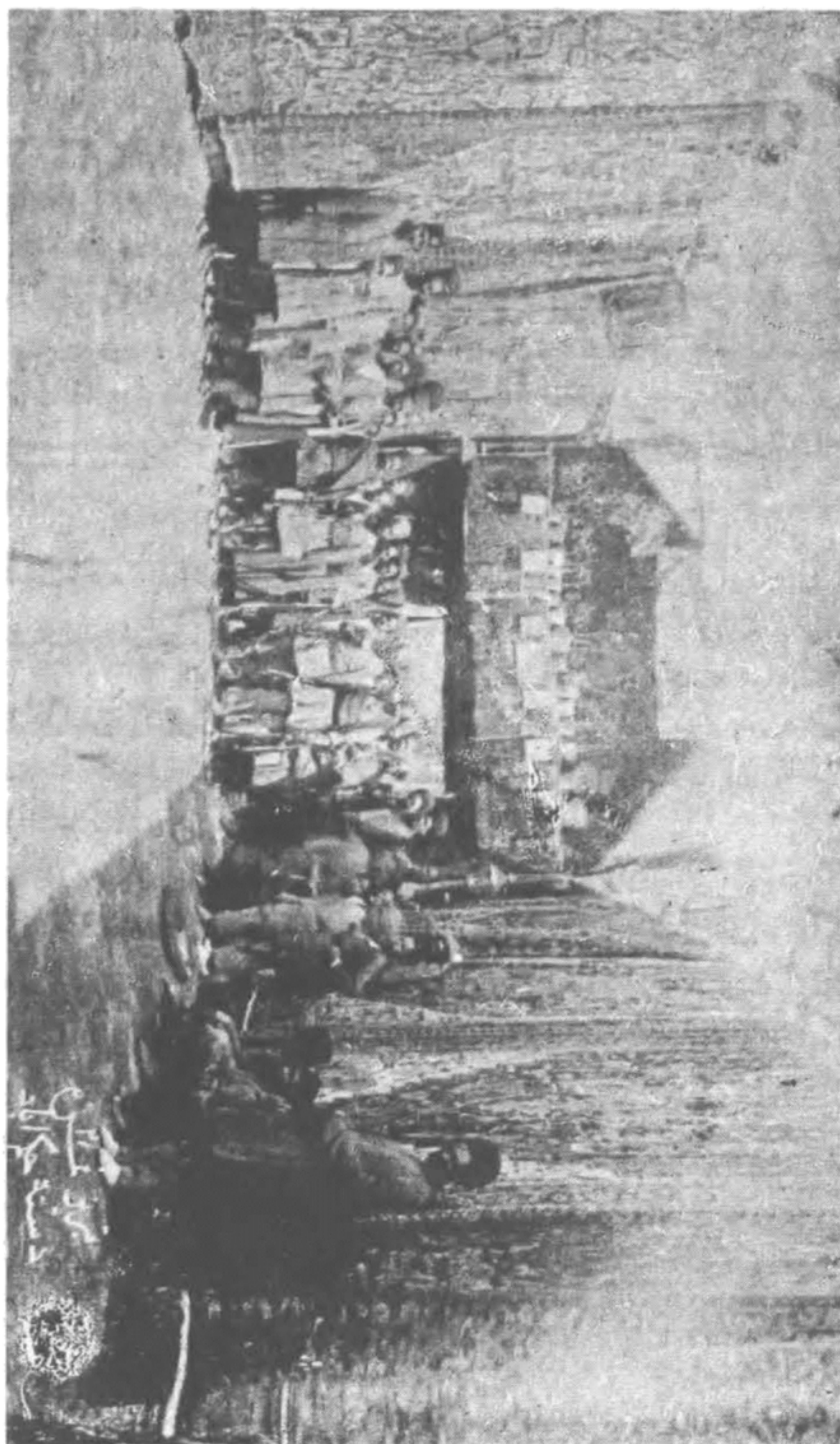
اما اردبیل ، چنانکه‌گفته‌ایم در این شهرگذشته از دوتیرگی حیدری و نعمتی‌که هنوزکارگر می‌بود دوتن ملای بزرگی : آقا میرزا علی اکبر و حاجی میرزا ابراهیم ، در این شهر می‌زیسته‌که همواره بایکدیگر دشمنی وهمچشمی می نمودند . این آقا میرزا علی اکبر یك ملای شگفتی می‌بود . این نیز دلبستکی بسیار بکیش شیعی « شریعت » نمودی ، و باندازه توانایی خود « حکومت شرعی » راندی . بدینسان که از پیروان خود « زکوة » و« خمس »گرد آوردی ، و بگفتگوهای مردم رسیدگی‌کرده « فتوی » دادی . وبدولت و بکشور و توده و اینگونه چیزها پروا ننمودی . یك ملایی از تیپ حاجی شیخ فضل‌الله وسید کاظم یزدی میبود ، با این جدایی‌که شکوه دوستی حاجی شیخ فضل‌الله و فریبکاری سیدکاظم را نمیداشت ، و یکمرد ساده درونی می بود و آنچه از مردم می‌گرفت هم بسود خود آنان بکارمیبرد .

یك نمونه دیگری از « شریعت خواهان » می بود ، که جز راه خود را نشناختی ، و اینکه بامشروطه همراهی نشان میداد و انجمن برپا میکرد ، ازندانستن معنی مشروطه و نداشتن آگاهی از خواست آزادیخواهان می‌بود . چنانکه‌گفته‌ایم اینان جنبش را جز نبردی بادولت نمیشماردند ونتیجهٔ آن را جزرواج «شریعت» نمی‌پنداشتند .

این بود چون‌جنبش مشروطه برخاست‌ودرهمه شهرها انجمن‌برپا می‌شد ، در اردبیل نیز این دو ملابکار برخاستند ، وهرکدام انجمنی برپا کرده وکشاکش حیدری و نعمتی رابمیان آوردند ، وهریکی یکدسته از شاهسونان یغماگررا بیاری خود خوانده در شهر میدان زدوخورد پدیدآوردند .

چنانکه‌گفتیم درهمان هنگام انجمن تبریز نمایندگانی فرستادکه هردو انجمن را بستند ویك انجمن دیگری برای همگی شهر بنیاد نهادند . بدینسان آتش‌آشوب فرونشست و آرامش بر پاگردیـد . بویژه باکاردانی‌که رشیدالملك فـرمانروای اردبیل از خـود نشان میداد .

لیکن دراینهنگام چون رشیدالملك در قره داغ می‌بود ، ملایان از دوری او میدان یافته دوباره بهمچشمی ودشمنی برخاستند ، وباز هرکدام یکدسته از شاهسونان را برای پشتیبانی از خود ، بشهر خواندند ، و این مایه آشفتگی‌کار ها شد و چه در شهر و چه در بیرون‌آن ناامنی رواج گرفت .



پ١٢١
این پیکره نشان میدهد طاق بندی کوی هکماوار را روز بازدید

مردم بدادخواهی تلگرافهایی بدارالشوری وانجمن تبریز فرستادند . انجمن بیدرنگ بچاره برخاسته دستور فرستادکه رشیدالملك باردبیل بازگردد . نیز برای فرستادن بآنجا نمایندگان پایین را برگزید :

شیخ اسمعیل هشترودی، شریف العلماء ، حاجی سطوت السلطنه ، حاجی معتمدهمایون ، حاجی اسماعیل امیر خیزی .

اینان بزودی روانه گردیدند، وپیش ازاینکه رشیدالملك بازگردد باردبیل رسیدند، وبامیانجیگری وگفتگوکشاکش رابپایان رسانیدند . پس ازچندی تلگرافی از آقا میرزا علی اکبر و حاجی میرزا ابراهیم رسید که از « بـرکت انفاس قـدسیه جناب مستطاب شریعتمآت آقا شیخ اسماعیل آقا سلمه‌الله تعالی وحسن اقدامات واهتمامات وافـیه حضرات آقایان هیئت محترم دامت توفیقاتهم اسباب تکمیل محبت و مودت فراهم اختلافات بکلی رفع گردید » .

کشته شدن سعد ـ السلطنه درزنجان

اما زنجان ، دراینجا یك آشوب خونینی رخ داد . اینجا یکـی از شهرهایی می‌بودکه مشروطه ریشه ندوانیده وآزادیخواهی پیشرفتی پیدانکرده بود . دراینجا نیزانجمنی برپاکرده بودند ولی بسیار ناتوان می‌بود . چنانکه گفتیم چون در نتیجه بدخواهیهای در بار در بسیاری ازشهرها گردنکشانی برمیخاستند در اینجا مظفرالدوله که رییس فوجی می‌بود برخاست وموزیکانچیان را بآزار مردم وستمگری برانگیخت . تادیری بازرگانان زنجان درتلگرافخانه نشسته بتهران دادخواهی می‌کردند .

از آن سوی دراینجا هم یك شگفتی ، بنام « آخوند ملاقربانعلی می‌بود» ، که لگام مردم رادردست داشته وازگراییدن بمشروطه بازمیداشت . این آخوند نیزدلداد« «حکومت شرعی» میبود ، وخود در زنجان وآن پیرامونها فرمان میراند. زیرا به « دعویها» رسیدگی کردی، و «فتوی» دادی ، «قصاص» کردی ، و «حد» زدی ، و «زکوة» و «مال امام» گرفتی. بی‌تاج وتخت پادشاهی کردی .

این نیز ازملایانی می‌بودکه بکشور وتوده ومیهن واینگونه چیزها پـروا ننمودی ، وخود ازاین اندیشه ها دور بودی ، وجزهوسهای آخوندی را دنبال نکردی .

این نیز، همچون میرزا علی‌اکبراردبیلی پول نیندوختی وخود باتهیدستی بسربردی وازاینرو درمیان پیروان نام‌نیك وجایگاه بلند میداشت وآوازه‌اش به بیشترشهرها رسیده بود . میرزا علی اکبر زورش بیشتر از دانشش مـی‌بود ، وازاینرو درمیان خـود ملایان جایگاهی نمی‌داشت . ولی این در زمینه آخـوندی دانشمند شمرده میشد وخـود یکـی از مجتهدان بنام می‌بود .

چون اینمرد و داستانش نمونه نیکی از دژ آگاهی و دژ خویـی ملایان و پیروان ایشانست ، از اینرو بدینسان بیادش میپردازم . ایـن مرد یکی از خـویهایش سنگدلیش

میبود و خونریزی را دوست میداشت . میگویند : روزی دربارهٔ آدمکشی «فتوی» بکشتن داد و گفت در همانجا درحیاط سرش را بریدند .

در زنجـان ، در زمانهای نزدیك ، از اینگونه ملایـان ، یکی ملا محمد علی بوده که در زمان محمد شاه با دولت بکشاکش پرداخته ، و سپس در زمان ناصرالدینشاه بنـام بابیگری بجنگ‌برخاسته وآن داستان شگفت‌تاریخی‌را پیداکرده. دیگری این‌ملاقربانعلی است که ما بیادش پرداخته‌ایم ، و میباید گفت ملا محمد علی با آن کار بیخردانه پایـان زندگانیش بهتر و برتر از این میبوده .

اینمرد در این زمان نود سال کما بیش میداشت و با این پیری سستی ازخود نشان نمیداد ، و رشته فرمانروایی از دست نهشته مردم را ازگراییدن بمشروطه بازمیداشت .

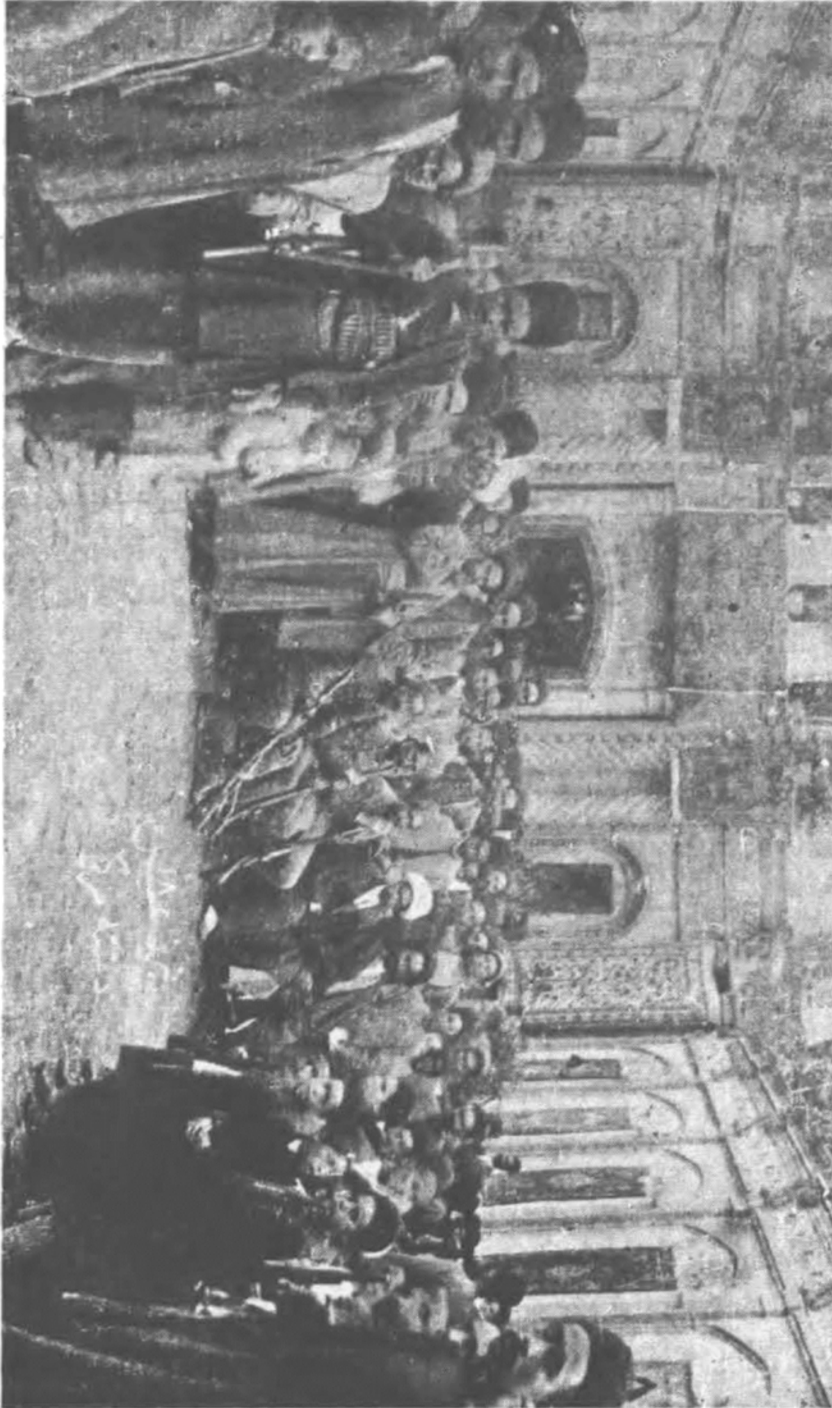
در این‌میان سعدالسلطنه در زنجان فرمانروا میبود. اینمرد درزمان ناصرالدینشاه فرمانروای قزوین شده و شش سال در آنجا مانده وکوشش بسیار بآبادی آن شهرکرده ، و رویهمرفته مرد نیکنامی میبود . این هنگام در زنجان نیز رفتار نیك مینمود . با این همه پیروان ملا قربانعلی اورا بر نمی‌تافتند و ناخشنودی مینمودند .

روز سوم ماه تیر (۱۳ جمادی‌الاولی) یکی از فراشهـای حکومت میخواست شیخ عبدالله نامـی را باداره حکمرانی برد ، شیخ عبدالله از دست او گریخته خود را بخانه ملا قربانعلی رساند و در آنجا بست نشست . کسان ملا قربانعلی که بیشتر اوباش و لوطیان میبودند ، چون از چگونگی آگاه شدند در پی فراش افتاده و اورا گرفته‌کتك بسیاری زدند ، و با قمه چند زخمی رسانیدند ، و سپس سبیلهایش را بریده گفتند : « برو بسعد-السلطنه آگاهی ده » .

آنروز سعدالسلطنه بهنگـام گذشتن از سبزه میدان ، با یکی از آن اوباش بنـام سید بشیر ، دچار آمد و دستور داد اورا گرفتند ، و در ادارهٔ حکومتی تازیانه باو زدند و سپس رهایش‌کردند . این آگاهی چون بملا قربانعلی رسید گفت : «فردا بایدحکومت تبعید شود » . کارکنان او شبانه بطلبه ها و دیگران آگاهي دادند و از آبادیهای نزدیك شهر مردم را خواستند .

فردا از آغاز روز پیروان که ششصد تن کمابیش میبودند در پیرامون خانه آخوند گردآمدند ، چون‌گفته میشد آخوند « حکم جهـاد » خواهد داد ، بسیاری از آنان قمه و قداره وتپانچه‌همراه میداشتند و دیگران نیز دامنهای خود پر ازسنگ‌کرده بودند. نخست با پیام آخوند ببازار ریخته دکانهایی راکه باز شده بود بندانیدند . سپس آماده ایستاده چشم براه فرمان دوختند .

آخوند دستور داد : « بروید میدان توپخانه » . همگی روانـه‌گردیده در یکسوی میـدان ، در برابر سـرای حکومت به رده ایستادند . سعدالسلطنه چند تن سرباز برای پاسبانی بدم در گمارده ولی سپرده بود تیری نیندازند . از اینسو زبان بدشنام گشادند.



پ ۱۲۲

این پیکره نشان میدهد آذین بندی ششگلان را در روز بازدید

سربازان پاسخی ندادند . دلیر گردیده گاهی چندتیری انداختند . در این میان نصرالله نامی ازبازاریان با یکتن‌دیگری‌که ازمشروطه‌خواهان میبودند ناآگاهان بمیدان‌رسیدند.

کسان آخوند هردو را آماج تیرگردانیدندکه نصرالله پس ازنیمساعتی جان داد .

پس از ساعتی سربازان از سوی حکومت به پشت بام آمده برای ترسانیدن مردم چند تیری بهوا انداختند . کسان آخوند آن را فرصت شمرده برخی‌ازایشان که‌تفنگ‌داشتند بجنگ پرداختند واز اینسوی مردم بسرای حکومتی ریخته دست بتاراج و یغما گشادند و آنچه یافتند بردند ، ودرها وپنجره هاراکندند . دوتن سید و دو تن توپچی سعدالسلطنه را دراطاق اندرون بگیر آورده بسیار زدند ، سپس باقمه وقداره چندزخم‌کاری‌رسانیدند. بفراشان نیززخمهایی زدند .

نبی‌نام فراش سعدالسلطنه را بدوش‌کشیده بخانه حاجی وزیر (یکی ازتوانگران زنجان) رسانیدکه درآنجا زخمهایش بندند ، ملاقربان علی چون شنید دستور داد بروید از آنجا هم بیرون‌کنید . اوباش روبخانه حاجی وزیر آورده خواستند آنجارا نیز تاراج کنند . اسعدالدوله ودیگران پیش افتاده جلوگرفتند . حاجی وزیر ناگزیر شد سعد ــ السلطنه رابیرون‌کند و یک‌دسته از اوباشان او را باآن زخمها درکالسگه نشانده و تا بیرون شهر رسانیده رهاکردند . بیچاره پیرمرد تا سلطانیه رفته پس از زمانی از آسیب زخمها بدرود زندگی‌گفت . این بود نمونه‌ای از « حکم جهاد » ملایان . مانند این دژ رفتاری را ازملاقربانعلی درداستان عظیم زاده خواهیم دید .

این شگفت‌که چون این‌کار راکردند زیرکانه تلگرافی، از زبان مردم بدارالشوری فرستادند ، بدینسان : « تعدیات سعدالسلطنه از حدگذشت یکنفر را تنگ قجرگذاشته ویکدختر را میخواست ببرد رفته در خانه آقا متحصن شده آقا یعقوب نام هیچ عارضی نداشت بدون جهت سیصدتومان ازوپول‌گرفت .

از آنسوی برادر زاده آخوند تلگرافی بمحمد علیمیرزا فرستاد ، نزدیك باین : « سعدالسلطنه مشروطه خواه بود میخواست مشروطه را در اینجا هم تأسیس‌کند از شهر بیرونش‌کردیم» . آن تلگراف درمجلس بگفتگو آورده شد ولی باین یکی محمدعلیمیرزا پروا نداشت وآن تلگراف رانیزپنهان‌کرد .

یکی دوروز پس ازآن پیش آمد ، تلگراف حاجی شیخ فضل‌الله و یاران اوکه گفتیم بهمه شهرها فرستادند بزنجان رسید . ملاقربانعلی ازآن خشنودگردید، و همان راعنوان ساخته بمسجدآمد وپیروان رابسرخودگرد آورد وازمشروطه بدگوییهایی‌کرد وبمشروطه‌ـ خواهان بیمهایی داد . رویهمرفته مشروطه دراین شهر پانگرفت ، واز این هنگام زنجان دردست ملاقربانعلی وپیروان اوبود .

درمجلس درنشست سه‌شنبه دهم تیرماه (۲۰ جمادی‌الاولی) ، چون از انجمن زنجان تلگرافی رسیده بود ، بازگفتگوبمیان آمد . شادروان طباطبایی ، چنانکه شیوه او میبود، پاسداری ازملاقربانعلی نموده چنین‌گفت : «جناب‌آخوند هیچوقت ازخانه بیرون‌نمیآید و خبرازجایی ندارد این‌کارآدمهای ایشانست» .

اینسخن دور نمیبود . ملاقربانعلی باآن پیری توانایی چنین‌کار ها را نمیداشت ، و بیشتر کار هـا را بنام او بـرادر زاده‌اش و دیگران میکردند . ولـی او نیز بیکبـار ناآگاه نمیبود .

نزدیك بهمان روزها داستانیکی هم در قزوین ، شهرهمسایهٔزنجان، رخ داد.چنانکه گفتیم حاجی شیخ فضل‌الله و همدستان او ، پیش از آنکه از تهران بروند ، کسانی را برای آشوب انداختن درشهرها فرستادند . یکی ازآنکسان میرزا علینقی پسرسید احمد طباطبایی بودکه رهسپارقزوین شد .

دراین شهر نیزسید جمال نامی ازملایان ، دشمنی ، با مشروطه میمود و یکی از بدخواهان پافشار جنبش میبود . میرزا علینقی بخانه اوفرود آمد ، و پس از سکالش چنین نهادندکه باشوبی در شهر برخیزند . شبی سید جمال لوطیها و اوباش شهر را بخانه خود خواند ، وآنان را بچند دسته بخشیده هردسته‌ای را بخانه یکی از پیشروان آزادیخواهی فرستادکه بدست آورند و بکشند .

دراین هنگام‌که دسته‌ها روانه شده بودند ، ناگهان‌کسی از تلفونخانه‌آمد وداستان مسجد آدینه را ،که پیروان حاجی شیخ فضل‌الله چادرزدن میخواستند و مردم بجلوگیری برخاستند ودرکشاکش فیروزی ازآن آزادیخواهان شد ، بازگفت .

سید جمال ازاین آگاهی بترس افتاده‌کسانی فرستاد وآندسته‌ها را بازگردانید . جزیکدسته‌که بخانه میرزا غفار رفتند و باکسان او بزد و خورد برخاستند و در میانه برخی ازکسان میرزا غفار زخمی‌گردیدند .

فردا چون مجاهدان ازاین داستان آگاهی یافتند بشوریدند و نزدیك بود آشوب و خونریزی در قزوین روی دهد . چیزیکه بـود شیخ الاسلام و پسر او میرزا حسن « رئیس‌المجاهدین » بمیان افتاده جلوگیری کردند . این داستانیست که در روزنامه «اتحاد» نوشته شده .

سرسال‌سیدعبدالحمیدوسیدحسین

اکنون بتهران باز میگردیم . در اینجا نیز ، در میان کشاکش مشروطه و«مشروعه» ،کارهایی رخ میداد . یکی از آنها باز پرس وداوری درباره‌فروش دختران قوچانی‌میبود . چنانکه‌گفته‌ایم(۱) از آغاز گشایش مجلس این یکی از گفتگو هایی بودکه دنبال میشد . مجلس میخواست ازیکسو دختران رابخانه‌هاشان بازگرداند ، و از یکسو کسانی راکه درآن سیاهکاری دست میداشتند بکیفر رساند . برای این آصف‌الدوله والی خراسان وسالار مفخم بجنوردی سرکرده سواران آنجا را بتهران خواستند ، ومجلس پا فشاری نمودکه آنان بیازپرس و داوری‌کشیده شوند ، وبرای دیده بانی باین کار شش تن از نمایندگان خود را، تقی‌زاده رابا پنجتن دیگربرگزید .

(۱) بخش‌یکم صفحه۲۲۷ .

این بود درعدلیه با بودن وزیر عدلیه ودیگران نشستها برپا میشد وبازپرس میرفت وروزنامه‌های مجلس وحبل‌المتین پرسشها وپاسخها را نوشته وبآگهی‌مردم میرسانیدند .

دیگری ، گرفتن وزارت جنگ ازچنگ کامران میرزا میبود. چنانکه گفتیم(۱) این مرد وزارت جنگ را مرده ریك خود میشناخت واز دست دادن نمیخواست ، وبا آنکه در شمار وزیران میبود گامی بمجلس نمیگزاشت ، بلکه با مجلس دشمنی سختی مینمود ، و همچون زمانهای پیش خودسرانه‌کار میکرد روز پنجشنبه پنجم تیرماه (۱۵ جمادی‌الاولی)



پ ۱۲۳
کامران میرزا

(۱) بخش یکم صفحه ۳۳۹ .

درمجلس سخنی ازبدیهای او رفت ونمایندگان رأی به برداشته شدن او ازوزارت دادند .

دیگری گرفتن سرسال برای سیدعبدالحمید وحاجی سید حسین نخستین‌کشتگان راه آزادی بود . چون هجدهم جمادی الاولی روزکشته شدن سید عبدالحمید، وبیستم آن روز کشته شدن حاجی سید حسین میبود ، « انجمن اتحـاد طلاب » بر آن شدکـه روز هجدهم (هشتم تیرماه) سرسال با شکوهی برای آنان‌گیرد وازچند روز پیش به بسیج‌کارپرداخت. بدینسان‌که بروی‌گور سید عبدالحمید درمسجد آدینه پارچه های سیاه پوشانیده و دسته ـ های گل چید . نیز بایوان مسجد پارچه های سیاه‌کشید . افزار «ختم» وسوگواری آماده گردانید.

چون‌آنروزرسید ازآغازروزمردم دسته دسته‌آمده ، وبآیین مسلمانی فاتحه خوانده وبه شیوهٔ اروپایی دسته‌گل روی‌گور گزارده ازدردیگر بیرون میرفتند . یکدسته ازقزاق وژاندارم نیز برای‌گل‌گزاردن آمدند ورفتند .

چون هنگام پسین رسید همگی وزیران با علماء ونمایندگان مجلس و دیگران در آنجاگردآمدند . انبوهی چندان شدکه پشت بامها نیز پرگردید . نخست قرآن خواندند وسپس‌حاجی‌شیخ محمدواعظ بمنبررفته ، وداستان‌گلوله خوردن سیدعبدالحمید رابدانسان که خوددیده بود ، بازبان روضه خوانی ، بازگفت ومردم را بگریانید .

سپس شاگردان دبستانها با رخت وبیرق سیاه ، سرود خوانان آمدند ، وهردسته‌ای بنوبت خود در جلوگور « خطابه » ای خوانده و دسته‌گل فروگزاردند و بیرون رفتند . درهنگام بیرون رفتن ایشان زنان ازپشت بام‌گل بسرهای آنان ریختند . سپس انجمنهای تهران ، باشندگان هر یکی بنوبت خود آمده وگل‌گزارده رفتند . سید جمال واعـظ و ملك‌المتکلمین ودیگران گفتارها راندند . تا نیمساعت بشام نشست برپا میبود ، و پس از آن تا سه ساعت ازشب رفته نیز مردم آمد و شد می‌کردند . برای تهران یك روز خوشی گذشت .

امروز نخستین بار بودکه در ایران ، در یك بزم سوگـواری ، شیوهٔ ایرانی را با شیوهٔ اروپایی توأم‌گردانیدند ، وخواهیم دیدکه همین یکی از ایرادهایی بودکه بست ـ نشینان عبدالعظیم بمشروطه خواهان میگرفتند .

درروزنامه انجمن تبریزشعرهایی نوشته‌که دراین نشست درجلوگور سیدعبدالحمید خوانده‌گردیده واینك‌آنهارا میآورم :

زانروز که از دار فنا رخت کشیدی — از جان بگذشتیم وز خونت نگذشتیم
هرقطرهٔ خون‌کزبدنت ریخته شد ما — بر داشته با خون دل خود بسرشتیم
در راه وطن آنچه نهفتند و نگفتند — مـا در سر بازار بگفتیم و نـوشتیم
المنة لله که نمردیـم و بدیدیـم — شد سبز هرآن تخم‌که پارینه بکشتیم
بر یاد همانَدم که سپردیم بخاکت — این دسته گلی را به مزار تو بهشتیم

درهمان روزها گله و ناله‌ازحاجی‌آقامحسن فزونتر گردیده بود . درنشست چهاردهم تیر (۲۴جمادی‌الاولی) ، تلگرافی ازعراق ، در مجلس خوانده شد ، بدینسان : «صمصام ـ الممالك‌که مأمور حرکت دادن حاجی‌آقا محسن بود وارد شهر شد . پیش ازآنکه ازطرف صمصام الممالك اقدام شود حاجی آقا محسن اشـرار را فرستاده دکاکین را بسته دیشب جمعی درپشت بام بازارهاوغیره مشغول شلیك بودند امنیت سلب زودترعلاج نماییدانجمن محلی عراق »

این گفتگو عنوان دادکه برخی نمایندگان بدگویی بسیار ازاتابك‌کردند . راستی آن میبودکه این زمان نیرنگبازی اتابك بی‌پرده گردیده وهرکسی پی‌برده بـودکـه آن آشوبها وخونریزی‌ها دراین گـوشه وآن گـوشه‌کشور ، جزباانگیزش اونیست . از چندی پیش این سخن بزبان‌ها افتاده وروزنامه حبل‌المتین ، بی‌آنکه پرده دری‌کند ، گفتار ـ های پرمغزی مینوشت .

این روزنامه میگفت یکماه پیش‌کشور ایمن می‌بود وهواداران خودکامگـی ناتوان ودرمانده میبودند . ولی دراین یکماه دربسیاری ازگوشه های‌کشورآشوب برخاسته و از اینسو دیده میشودکه هواداران خودکامگی‌گستاخ‌گردیده و به نیرو افزوده اند . آشوب‌ـ هایی‌راکه رخ‌داده بود شمرده وسپ‌ س می‌پرسید : «خوب دراین ماه چه تازه واقع شده؟!.. آیاهیئت وکلا تغییرکرده ؟ .. آیا کسی تازه وارد شده ؟..» ، و پـاسخ این پـرسشها را باندیشه خوانندگان بازمیگزاشت .

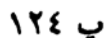
اتابك تامی‌توانست برویه‌کاری می‌کوشید وهواداران او در مجلس ودیگر جاها تا میتوانستند پرده میکشیدند . ولی راستی درپرده نماند و دیر یازود بآشـکار افتد . بد ـ گمانیها درباره او روز بروز فزونتر گردیده کنون بجایی مـی‌رسیدکه درمجلس‌گفتگو کنند وآشکاره اورا «خائن» خوانند .

«لایحه» نویسی بست نشینان

کنون بازداستان بست نشینان را دنبال می‌کنیم . چنانکه‌گفتیم ، اینان نخست تلگرافهایی بشهرها فرستادند ، وچـون امید مند به نتیجه آن می‌بودند بدینسان نشستند . یکدستگاه‌آخوندی شگفتی برپاکرده بودند. حاجی شیخ فضل‌الله هرشب در صحن نمازجماعت میخواند وسپس بمنبر رفته ببدگویی ازمشروطه ومجلس میپرداخت .

درآن‌میان چنین خواستندکه نوشته‌هایی میان مردم پراکنند . لیکن چاپخانه های تهران هیچیکی نخواست نوشته های‌آنان رابچاپ رساند . همانا نخست نوشته هـایی را باخط خوشی نوشته وپیکره ازآنها برداشته درمیان مردم پـراکنده می‌گـردانیده‌اند ، و اینست ما پیکرهٔ نـوشته‌ای را از آنگونـه در دست میداریـم کـه در اینجا میـآوریم (پ ۱۲۴)

لیکن پیداست‌که این‌کار در رفت بسیار داشته وگران میافتاده . این بود ناگزیر



پ ۱۲۴

این پیکره یکی از لایحه‌های بست نشینان را نشان میدهد که با پیکره برداشتن در میان مردم پراکنده‌اند:

گردیدند خود چاپخانه ای برپاکنند . برای این کار سنگی را با افزار های آن ، از سید مرتضی برغانی بیکصد و سی تومان خریده و شبانه بار استرها کرده بعبدالعظیم بردند و در آنجا بکار انداختند . این یك گشایشی درکار ایشان پدید آورد . همانا از آخرهای تیرماه بودکه به بیرون دادن «لایحه»ها پرداختند . کنون نسخه های بسیاری از آنها در دست ماست . با خط خوشی ، برخی با نستعلیق ، و برخی با نسخ ، نوشتهشده و پاکیزه بچاپ رسیده . (۱)

اینان روزنامه نویسی نمیتوانستهاند و یا نمیخواستهاند ، از اینرو نوشتههایخود را « لایحه » نامیده و آنها را بیك گونه دیگری بیرون دادهاند . همچون روزنامهها از چند زمینه سخن نمیرانند و هر «لایحه» در یك زمینه میباشد . مثلا در یکی از آنها درخواستهای خود را ،که سه چیز میبود ، بازمینمایند . در دیگری از زبان حاجیشیخ فضلالله ، اندیشه وایرادهایی راکه بمجلس میگرفته روشن میگردانند . در دیگری از زبانسیداحمد طباطبایی، انگیزهبازگشتن اورا ازمشروطه مینویسند. در دیگری تلگراف آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانیرا ،که بمجلس کرده وروزنامهها آنرا پراکنده ـ بودند ، (همان تلگرافیکه ما نیز آوردیم) بگفتگو گزارده میگویند : مجلس را با آن شرطهاییکه این دو مجتهد بزرگ ستودهاند مانیز میخواهیم ولی این مجلس که هستآن شرطها را دارا نیست .

در یکی از اینها از تلگرافی گفتگو میکنند ،که آخوند خراسانی و حاجیشیخ ـ مازندرانی ، بمیانجیگری حاجی شیخ فضلالله ، بمجلس فرستاده بودهاند ، و حاجی شیخ فضلالله میگوید پیش از بیرون آمدن از تهران آن را بنزد رییس مجلس فرستاده بوده . چون این تلگراف در جایی نیست و اینان در نوشتههای خودنام آن را میبرند اینستدر اینجا آنرا میآوریم :

« از نجف اشرف توسط جناب حجةالاسلام نوری دامت برکاتهمجلس محترمشورای »
« ملی شیدالله تعالی ارکانه ماده شریفه ابدیهکه بموجب اخبارواصله در نظامنامهاساسی»
« درج و قانونیت مواد سیاسیه و نحوهها منالشرعیات را موافقت با شریعت مطهره »
« منوط نمودهاند ازاهم مواد لازمه وحافظ اسلامیت این اساس است و چون زنادقه عصر »
« بگمان فاسد حریت این موقع را برای نشر زندقه و الحاد مغتنم واین اساس قویمرا »
« بدنام نموده لازم است ماده ابدیه دیگر دردفع این زنادقهواجرای احکام الهیهعزاسمه»
« برآنها و عدم شیوع منکرات درج شود تابعون الله تعالینتیجه مقصود برمجلسمحترم »

(۱) میرزامحمد علیخان تربیت درکتابیکه درباره روزنامههای ایران نوشته وپرفسور براون آن را بانگلیسی ترجمهکرده گفته این «لایحه» ها تاشماره ۱۹ بیرون آمده ولی درست نیست وشمارهٔ آنها بیشتراز۱۹میباشد . اینان نخست بانستعلیق مینوشتهاند وبهبرخی از آنها تاریخ یاشماره میگزاردهاند .ومن تا شماره ۱۵ دیدهام .سپسگویا نویسنده دیگرشدهواین بار با نسخ نوشتهاند وشماره رانیزازسرگرفتهاند و این رشته دوم استکه تا ۱۹ رسیده است .

« مترتب و فرقه ضاله مأیوس و اشکالی مترتب نشود انشاءالله تعالی‌الاحقرالجانی محمد »
«کاظم‌الخراسانی الاحقرعبدالله مازندرانی هفتم جمادی‌الاولی »

این تلگراف دروغ نیست . چنانکه پیش از این گفتیم ، آخوند وحاجی‌شیخ، نخست بحاجی شیخ فضل‌الله بدگمان نبوده از دور با ایـن همراهی می‌نموده‌اند، واین تلگراف از اینروست .

اینان در «لایحه»های خود ازهرراه به بازگردانیدن مردم ازمشروطه‌میکوشیده‌اند. در همه جا مشروطه خواهان را « بابی » و « طبیعی » نامیده خواست ایشان را « آشکار گردانیدن‌کیش خود» یا «آزادی ازبنددین» نشان میداده‌اند . برای‌برآغالیدن مردم‌عامی، آزادی و برابری راکه بجهودان داده شده بود ، بیاد آنان میاندازند وببرخی دروغ های زشتی برمیخیزند . بیش از همه روزنامه نویسان را دنبال‌کرده گلـه میکرده‌اند ، و سخنانیراکه ما هیچگاه در روزنامه های‌آنزمان نمییابیم بنام آنـان مینوشته‌اند .هرچیز تازه‌ای راکه‌ازاروپارسیده‌ودرمیان‌مردم رواج گرفته بودبیدینی نامیده ایرادمیگرفته‌اند.
از رویهمرفته‌اینها نیزپیداست‌که راه «شلتاق» و بهانه جویی میپیموده‌اند و انگیزه کارشان بیش ازهمه سودجویی میبوده .

بهتراست خوانندگان‌برخی ازآن لایحه ها را ببینند وبخوانندتابدانندچه‌چیزهایی میخواسته‌اند ، و چه بهانه هایی‌میگرفته‌اند ، وبا چه عنوانهای پوچی دربرابرکوششهای غیرتمندانه آزادیخواهان‌ایستادگی‌وکارشکنی‌نشان میداده‌اند .چون‌چنانکه گفتیم بسیاری از لایحه‌ها را با خط خوش نستعلیق بیرون داده‌اند ، چند تا از اینها را با پیکره نشان میدهیم (پ ۱۲۵ ، پ ۱۲۶ ، پ ۱۲۷ ،) برخی دیگر را هم درجای خود خواهیم آورد .

جشن فرمان مشروطه

در این میان چون روز چهاردهم جمادی‌الثانی که روز داده شدن فرمان مشروطه میبود نزدیك میشد ، دارالشوری چنین نهاد کـه آنروز را بنام « روز نخست مشروطه » یکی از عیدهاگردانـند و در آن روز درهمه شهرهای ایران جشن‌گرفته شود ، و این نهادهٔ خودرابا تلگراف بهمه‌جا آگاهی فرستاد .

در همه جا به بسیج جشن پرداختند . درخود تهران یك جشن بسیار با شکوه و بزرگی را بدیده‌گرفته، و از یکهفته پیش ، انجمنها و دیگران به‌بسیج برخاستند . این جشن بیش از همه ، از آن تهرانیان ، و خود سزنده بآنان میبود که بیشتر از دیگـران بآن‌کوشند .

در تهران در این زمان ، چهل تا کمابیش انجمن میبود . اینها کمیسیونـی برای اینکار برگزیدند . ازسوی مجلس هم‌آقا میرزا محسن برگزیده شد . اینان نخست‌بروی سر در مجلس طاقی ، برای نشیمن دو سید و دیگر علما ، و در دو پهلوی آن دو طاقـی برای نشیمن وزیران و نمایندگان بیگانه ، بستند . سپس دو سوی جلوخان‌مجلس‌را در

میان انجمنها بخشیدندکه هریکی طاقی بنام خودآراست . ارمنیان و جهودان وزردشتیان هرکدام طاق دیگری بستند . گذشته ازاینها صدرالسلطنه ومشارالدوله ومعین‌السلطان‌که خانه‌هاشان در آن نزدیکی میبود ، هرکدام طاقی بستند ، ظل‌السلطان که از چندی باز بمشروطه خواهان گرایش نشان میداد ، جلو خانه خود را طاقی بست ودستگاه پذیرایی درچید . اداره‌های دولتی هریکی در هرکجا میبود طاقی بست .

در هر طاقی آنچه میتوانستند ، از آراستن و پیراستن، وفرشهای‌گرانبها آویختن وگلدان‌گزاردن ، و چراغها چیدن دریغ نگفتند . درهرطاقی دستگاه پذیرایی جداگانه برپاکردند . درکمترجنبشی این‌کوشش ازمردم دیده شدی .

از روز دوم مرداد(۱٤ جمادی‌الثانیه) جشن وشادی آغازگردید و دوروز و دوشب در میان میبود . آنمرد با فهم آذربایجانی‌که‌گفتیم نامه بحاجی مهدی آقا مینوشته ، در یك نامهٔ خود این جشن را ستوده ومن اینك برخی نوشته‌های اورا میآورم :

« جلو بهارستان راکه میدان وسیعیست دورتا دور طاق وآذین بسته و با چراغ و گل و سجاده‌های قیمتی آراستند . هشتاد طاقست هر یکی را یکی از انجمنهای تهران و اصناف صاحب شده و زینت داده و اقسام شربت و لیمونات و میوه وشیرینی چیده و از واردین باگرمی پذیرایی نمودند . آتش بازی نوظهور صنعتی شد امتداد آن آنقدر بود که دو ساعت مردم را بتماشا مشغول‌کرد .

در صحن بهارستان خیابانها را طاق وآذین بسته و چراغانی‌کرده و شیرینی ومیوه چیده .کافه بهارستان فتوگراف بهشت برین بود .

سفرای دول خارجه بموجب دعوت رسمی حضور داشتند . شاگردان مدارس دسته دسته حاضر و وزراء عظام و رجال دولت ووکلاء مجلس مشغول پذیرایی بودند . غیر از بهارستان وجلوخان ومیدان‌آن، ظل‌السلطان جلوخان عمارت خود وچند هزارقدم از یمین ویسارکوچه را چراغانی مفصل‌کرده بساطها چیده . هکذا بانوی عظمی جلو خان وکوچه ودیوار وبامها را زینت داده چراغانی‌کرده .

هرگاه بخواهیم ازکم وکیف این جشن وچراغانی‌گفتگوکنیم دراین حساب مرتبه آحاد و عشرات و مآت ندارد بلکه‌کمتر واقل عدد دراین باب‌هزار است. مثلابایدبگوییم در بهارستان هزار دستگاه جار آویزان است چند هزار چراغ روشن است در هریکی از خیابان‌های بهارستان‌هزارصندلی هزار میزگزارده شده درهراطاقی از اطاقهای هشتگانه اقلا هزار چراغ روشن است درهرچندساعت چند هزارشیشه شربت ولیمونات صرف‌میشود مصارف این جشن الی بیست هزارتومان بالـغ میشود از پانصدهزارزبان بیك مرتبه صدای زنده باد مشروطه بلند می‌شود .

چون حضرات حجج‌الاسلام وفقهاء نیز حضور داشتند موزیك و آلات طرب ممنوع است در عوض آن نغمه خوش الحانی داریم‌کهازهمه نغمات روح‌افزاتر است وآن اینست

مطبوع در آستانهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم سلام الله علیه و علی آبائه
الکرام برای انتباه و رفع اشتباه از برادران دینی

بسم الله الرحمن الرحیم

صورت مقاصد علماء اعلام و حجج اسلام مهاجرین دامت برکاتهم بر وجه اجمال در این ورقه برای
برادران دینی نوشته میشود که بدانند و بفهمند که هیچگونه غرض دنیوی نیست فقط غرض حفظ بیضهٔ
اسلام از انحرافات که ملحدین و زنادقه خذلهم الله اراده نموده لا انالهم الله تعالی ما ارادوا انشاء الله تعالی
اولاً بعد کلمهٔ مشروطه در اول قانون اساسی تصریح بکلمهٔ مبارکهٔ مشروعه و قانون محمدی صلی الله علیه و آله
بشود ثانیاً آنکه لایحهٔ نظارت علماء که بطبع رسیده بدون تغییر ضمیمهٔ قانون شود و تعیین هیئت نظار هم که
انحصار فقط بعلماء مقلدین باشد چه آنکه خودشان تعیین بفرمایند یا بقرعه خودشان معین شود و ماده که حضرت حجة الاسلام
آقای آخوند خراسانی مدظله که تلگرافاً بتوسط حجة الاسلام آقای حاجی شیخ فضل الله دامت برکاته از مجلس محترم
خواستند امتثالاً لامره الشریف در قانون اساسی درج شود
ثالثاً اصلاحات بمواد قانونیه از تقیید مطلقات و تخصیص عمومات و استثناء ما یحتاج الی الاستثناء
مثل تهذیب مطبوعات و روزنامجات از کفریات و توهینات بشرع و اهل شرع و غیرها که در محضر علماء اعلام
و وجوه و وکلا واقع شده باید بهمان نحو در نظامنامه بدون تغییر و تبدیل درج شود انشاء الله تعالی

پ ۱۲۵
این پیکره نشان میدهد یکی از لایحه‌های بست‌نشینان را

که بدون استثناء کف زده فریاد میکنند « زنده‌باد مشروطه »
جنابان آقاسیدعبدالله و آقاسیدمحمد و آقاسیدجمال افجه‌ای وسایر علمارا عسروحرج
بود که در هر اطاقی نشسته تبریك گویند عبوراً سرپا تشریف فرماشده بطاقها و انجمنها

تبریك فرمودند .

شب دوم اهالی انجمنها و اصناف از همدیگر دید و بازدید کردند . آذربایجانیان دو طاق بسته‌اند و امتیازشان اینست که جارها و لاله‌ها و کتیبه‌ها همه برنگ قرمزاست» .

این در تهران بود . در تبریز نیز از سه روز پیش بسیج کارکرده عمارت انجمن و بازارچه صفی را در نزدیکی آن آذین بستند . همچنین در بازار درفشها افراشته هرکس باندازه توانایی و دلخواه خود آذین بندی کرد . چون روز چهاردهم فرا رسید علما و سردستگان درانجمن گرد آمدند و چراغانی و جشن پرشکوهی گزاردند . فردا پنجشنبه فوجهای مجاهدان از هرکویی بجنبش آمده ، هر فوجی با رخت ونشان ویژه خود، علما و سادات و سرکردگان درجلو، مشق‌کنان وپای‌کوبان ، با درفش و موزیك روی بانجمن آوردند . هر تیپی بنوبت خود آمده میرفتند . نیز مردم دسته دسته می‌آمدند و پس از خوردن چایی و شیرینی باز میگشتند . ارمنیان یکدسته آمدند و بارون‌هامازاسپ‌نامی از ایشان خطابه‌ای خواند . همچنین حاجی شیخ‌علی‌اصغرو آقامیرهاشم گفتارهایی راندند. بدینسان جشن و پذیرایی با شکوه بسیار بپایان آمد .

از کارهای نیك در این روزها که نشان ارجشناسی آزادیخواهان بود اینکه در تهران روز آدینه سوم مرداد (۱۵ جمادی الثانیه) هنگام‌پسین ، دسته هایی ازنمایندگان انجمنها و دارالشورای ، باچتر ودرفش ، روانه تکیه دولت گردیده و در آنجا برسرخاك مظفرالدینشاه خطابه‌ها خواندند وگلها بروی‌گورش پاشیدند ، و بنام « شاه مشروطه » آمرزش از خدا برایش طلبیدند .

یکی از «لایحه‌های» بست نشینان

اما بست نشینان همچنان درجایگاه خود میبودند و «لایحه» ها بیرون‌میدادند وچون یکی‌ازآن « لایحه » هاکه ارجدارتر از دیگران‌بوده درهمین روزها (ششم‌مرداد ـ ۱۸جمادی‌الثانیه) بیرون داده شد دراینجا آنرا میآوریم :

« شرح مقاصد حضرت حجةالاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ فضل‌الله سلمه‌الله »
« وسایر مهاجرین زاویهٔ مقدسه از علماء عظام و غیرهم آن است‌که سال‌گذشته از سمت »
« فرنگستان سخنی به مملکت ما سرایت‌کرد وآن سخن این بود که هردولتی که پادشاه »
« و وزراء و حکامش بدلخواه خود با رعیت رفتار میکنند آن دولت سرچشمه ظلم و تعدی »
« و تطاول است و مملکتی‌که ابواب ظلم و تعدی و تطاول در آن مفتوح باشد آبادانی »
« برنمیدارد و لایزال برپریشانی رعیت و بی‌سامانی اهالی می‌افزاید تا آنجاکه بالمره »
« آن مملکت از استقلال می‌افتد ودر هاضمهٔ جانورهای جهانخور تحلیل میرود وگفتند »
« معالجهٔ این مرض مهلك مغنی آن است‌که مردم جمع بشوند و از پادشاه بخواهندکه »
« سلطنت دلخواهانه را تغییر بدهد ودرتکالیف دولتی وخدمات دیوانی و وظایف درباری »
« قراری بگذارندکه من بعد رفتار وکردار پادشاه و طبقات خدم و حشم او هیچوقت‌از»

« آن قرار تخطی نکند و این قرارداد را هم مردمان عاقل وامین و صحیح ازخودرعایا »
« بتصویب یکدیگر بنویسند وبصحه پادشاه رسانیده در مملکت منتشر نمایند وگفتند نام »
« آن حکمرانی بدلخواه بزبان این زمان سلطنت استبدادیه است و نام این حکمرانی »
« قرار دادی سلطنت مشروطه است و نام قرار داد دهندگان وکلاء و یا مبعوثین است »
« و نام مرکز مذاکرات آنها مجلس شورای ملی است و نام قرار دادهای »
« آنها قانون است و نام کتابچه‌که آن قرار دادها را در آن مینویسند نظامنامه »
« است سلسله علماء عظام و حججالاسلام چون از این تقریر و این ترتیب استحضارتام »
« بهمرسانیدند مکرر با یکدیگر ملاقات نمودند ومقالات سرودند وهمه تصدیق‌فرمودند »
« که این خرابی درمملکت‌ایران از بی‌قانونی وناحسابی دولت است وبایدازدولت‌تحصیل»
« مجلس شورای ملی‌کردکه تکالیف دوایر دولتی‌را معین و تصرفاتشان را محدود نماید »
« تا آنکه بحمدالله تعالی پادشاه مرحوم موفق و مساعی علماء عظام مشکور و مجلس »
« دارالشورای‌کبرای اسلامی مفتوح شد و اعلیحضرت‌اقدس شاهنشاه عصر خلدالله سلطانه »
« هم باین سعادت مساعدت‌که مبذول میفرمایند حائزگردید پس عنوان سخن و مبدء »
« مذاکرات بی‌قانونی دوایر دولت بود وحاجت ما مردم ایران‌هم بوضع اصول وقوانین»
« در وظایف درباری و معاملات دیوانی انحصار داشت و بعد همینکه مذاکرات مجلس»
« شروع شد و عناوین دائر باصل مشروطیت و حدود آن در میان آمد از اثناء نطقها و »
« لوائح و جرائد اموری بظهور رسیدکه هیچکس منتظر نبود وزائدالوصف مایه وحشت »
« وحیرت رؤساء روحانی وائمه جماعت وقاطبه مقدسین ومتدینین شد .»

« از آن جمله در منشور سلطانی‌که نوشته بود مجلس شورای ملی اسلامی دادیم »
« لفظ اسلامی‌گم شد و رفت که رفت این فقره سند صحیح دارد عندالحاجة مذکور و »
« مشهود میشود و دیگر در موقع اصدار دستخط مشروطیت از اعلیحضرت‌اقدس شاهنشاه»
« عصردام ظله‌الممدود درمجلس درحضور هزارنفس بلکه بیشترصریحاً گفتندکه‌مامشروعه»
« نمیخواهیم و دیگر برأی‌العین همه دیدیم ومی‌بینیم‌که ازبدوافتتاح این مجلس جماعت»
« لاقیدلاابالی لامذهب ازکسانی‌که سابقاً معروف ببابی بودن بوده‌اند وکسانی‌که‌منکر»
« شریعت و معتقد بطبیعت هستند همه در حرکت آمده وبچرخ افتاده‌اند سنگهاست‌که »
« بسینه میزنند و جنگهاست‌که با خلق خدا میکنند ودیگرروزنامه‌ها وشب‌نامه‌هاپیداشد »
« اکثر مشتمل برسب علماء اعلام وطعن در احکام اسلام و اینکه باید در این شریعت »
« تصرفات‌کرد و فروعی را از آن تغییر داده تبدیل باحسن و انسب نمود و آن قوانینی »
«که بمقتضای یکهزار و سیصد سال پیش قرار داده شده است باید همه را با اوضاع »
« و احوال و مقتضیات امروزمطابق ساخت از قبیل اباحه مسکرات واشاعه فاحشه‌خانه‌ها»
« و افتتاح مدارس تربیت نسوان ودبستان دوشیزگان وصرف‌وجوه روضه‌خوانی و وجوه »
« زیارات مشاهد مقدسه در ایجادکارخانه جات و در تسویهٔ طرق و شوارع و دراحداث»

بسمه تعالی شأنه

بر عموم اهل اسلام اعلان و اعلام میدارد که امروز مجلس شورای ملی منکر ندارد . نه از سلسلهٔ مجتهدین .
و نه از سایر طبقات . اینکه ارباب حسد . و اصحاب غرض میگویند . و مینویسند . و منتشر میکنند . که جناب
حجة الاسلام والمسلمین آقای حاجی شیخ فضل الله سلمه الله تعالی منکر مجلس شورای ملی میباشند دروغ است دروغ . کرارا در همین
موقع توقف زاویهٔ مقدسه مطلب خودشان را ابراز . و در محضر . اظهار و اجهار نموده . و در حضور گروهی انبوه از عالم و عامی قرآن
بیرون آورده قسمهای غلاظ و شداد یاد کردند خصوصا در روز جمعه گذشته با این شرح نطق فرمودند که ایها الناس من به هیچوجه
منکر مجلس شورای ملی نیستم . بلکه من مدخلیت خود را در تأسیس این اساس بیش از همه کس میدانم . زیرا که علماء بزرگ ما
مجاور عتبات عالیات و سایر ممالک هستند هیچیک همراه نبودند . و همه را با قامهٔ دلایل و براهین من همراه کردم . از خود آن
آقایان علام میتوانید این مطلب را جویا شوید . الآن هم من همان هستم که بودم . تغییری در مقصد . و تجددی که در رأی من
هم نرسیده است . صریحا میگویم همه بشنوید . و بغائبین هم برسانید . که من آن مجلس شورای ملی را میخواهم که عموم مسلمانان
آن را میخواهند . باین معنی که البته عموم مسلمانان مجلسی میخواهند که اساسش بر اسلامیت باشد . و برخلاف قرآن .
و برخلاف شریعت محمدی ص . و برخلاف مذهب مقدس جعفری . قانونی نگذارد . من هم چنین مجلسی میخواهم .
پس من و عموم مسلمین بر یک رای هستیم . اختلاف میان ما . و لامذهبهاست . که منکر اسلامیت . و دشمن دین
حنیف هستند . چه بابیهٔ مزدکی مذهب . و چه طبیعیهٔ فرنگی مشرب . طرف من و کافهٔ مسلمین اینها واقع شده‌اند
و شب و روز در تلاش . و تکاپو هستند . که بر مسلمانان این فقره را مشتبه کنند . و نگذارند . که هرگاه

پ ١٢٦

این پیکره نشان میدهد یکصفحه از یك «لایحه» بست‌نشینان را

« راههای آهن و در استجلاب صنایع فرنگ و ازقبیل استهزاء مسلمانها درحواله دادن »
« بشمشیرحضرت ابوالفضل ویا بسر پل‌صراط واینکه افکار و گفتار رسول مختارصلی‌الله »

« علیه و آله وسلم‌العیاذبالله از روی بخار خوراکهـای اعراب بوده است مثل شیر شتر و »
«گوشت سوسمار و اینکه امروز در فرنگستان فیلسوفها هستند خیلی ازانبیاء ومرسلین »
«آگاه‌تر و داناتر و بزرگتر ونستجیربالله حضرت حجة بن‌الحسن‌عجل‌الله تعالی‌فرجه‌را »
« امام‌موهوم خواندن واوراق قرآن مجید را در مقواهای ادوات قماربکاربردن‌وصفحات »
« مشتمل براسم جلاله و آیات سماویه را در صحن مجلس شوری دریدن‌وپاشیدن‌ونگارش »
« اینکه مردم بی‌تربیت ایران سالی بیست‌کرور تومان میبرند و قـدری آب می‌آورند »
«که زمزم است و قدری خاك که تربت است و اینکه اگر این مردم وحشی و بـربری »
« نبودند اینهمه گوسفند وگاو وشتر درعید قربان نمی‌کشتند وقیمت‌آن راصرف‌پل‌سازی»
« وراه پردازی میکردند و اینکه تمام ملل روی زمین باید در حقوق مساوی بـوده ذمی »
« و مسلم خونشان متکافو باشد و بـا همدیگر درآمیزند و بیکدیگـر زن بدهند و زن »
« بگیرند (زنده باد مساوات) و دیگر ظهور هرج ومرج در اطراف ممالـك محروسه و »
« سلب امنیت و خلاف نظم وشیوع خونریزی و تاخت و تاز و اثارهٔ فتن و مفاسد درهر »
« صقع وهرناحیه و رواج رقابت و خصومت و معادات در میان اهالی شهرهای بـزرگ »
« خصوصاً حوادث وسوانحی‌که درصفحه آذربایجان وسرحدات‌آن اتفاق افتاده‌وکشتارها »
«که درکرمانشاهان وفارس و حدود نهاوند و غیرها واقع شده است و دیگـر تجری »
« طبقات مردم در فسق و فجور و منکرات میفرمایند چون ما وشماها همگی در طهران »
« هستیم فقط طهران را از شما میپرسیم آیا از وقتی‌که اسم آزادی در این شهر شایع »
« شده است سستی عقاید اهالی و درجه هرزگیها و بیباکیها ازکجا بکجا رسیده است »
« هیچوقت شنیده بودیدکه یهودی با بچه مسلمان لواط‌کرده باشد ازگذر لـوطی صالح »
« بپرسید و هیچوقت دیده بودید که یهودی علی‌الرؤس دختر مسلمـان را کشیده بـاشد »
« امسال همگی دیدید یا مستحضرشدید ذاکرین و وعاظ میگویندکه امسال مجالس‌روضه »
« خوانی وتکایای عزاداری واهتمام مردم دراین عبادت‌که از شعائر بزرگ شیعـه خـانه »
« است نزدیك نصف بتعطیل گذشت و متروك شد آیا هیچ انتظار چنین نتیجه را داشتید »
« و هیچ‌شنیده بودید تا این تاریخ‌که یك آدمی در دنیا گفته و یا نوشته وپراکنده‌کرده »
« باشدکه الوهیت خدا مشروطه است ولقد قالواکلمة‌الکفر و هیچ شنیده بودید در این »
« یکهزار و سیصد وچند سالی‌که از عمراسلام ایدالله انصاره‌گذشته است صورت یکی از »
« مجددین دین راکه در عدادکلینی و علم‌الهدی و محقق و شهیدین شمرده می‌شود بشکل »
« حیوانی بارکش‌کشیده وتشهیرکرده باشند . »

« ودیگر افتتاح رسوم و سیر معموله‌بلادکفر درقبة‌الاسلام تاریخ هجری هیچ خبر »
« نمیدهدکه در ممالك اسلامیه مجلس ترحیم و ختم قرآن رابدستور فـرنگستان تشکیل »
« داده باشند مسجد جامع پایتخت اسلام فاتحه ذراری صدیقهٔ طاهره سلام‌الله علیها بسیرهٔ »
« خاصه فرنگان گلریزی‌کردن و دستمالهای مشکی بر بازوی دستجات اطفـال مسلمین »

« بستن و جماعت زردشتیها را در خانه خدا وارد ساختن و در مجلس فاتحه مخصوصاً »
« آلافرنگها و پاریس پرستها را مستخدم قرار دادن و ارباب عمایم وبزرگان شریعت‌را »
« طوعاً یاکرهاً بآن محضر مطهر کشیدن (۱) ای پیروان دین اسلام هیچ‌ختمی باین شکل»
« دیده یاشنیده بودید .»

« وهیچ دیده و شنیده بودیدکه رؤساء روحانی هما را عنفاً در مجلس در قطار »
« مادامهای فرنگان‌کشیده و در ازدحامی‌که سراپا علی‌رغم اسلام و اسلامیان است حاضر »
« و مستبشر داشته باشند آن بازار شام آن شیپور سلام آن آتشبازیها آن ورود سفراء »
« آن عادیات خارجه آن هوراکشیدنها و آنهمه‌کتیبه‌های زنده باد زنده باد و (زنده‌باد»
« مساوات) و (برادری وبرابری)(۲)»

« میخواستید یکی راهم بنویسید (زنده‌بادشریعت) (زنده‌باد قرآن)(زنده‌باداسلام)»
« حقیقة چشم خاتم‌الانبیاء روشن و خاطرخاتم اوصیاء خرسند قرت‌الاعین سرت‌الانفس »
« شما را ای مسلمانها ای اهل تهران بقرآن مجید بامیرالمؤمنین بسیدالشهداء و بامام»
« زمان ارواحنا لهم‌الفداء قسم میدهیم‌که اگرپیغمبر شما حاضربود وآن هنگامه‌جلوخان »
« نگارستانرا میدید چه میفرمود آیا نفرین میکرد یا تبریك میگفت و آیا میفرمود »
« خوب جشنی برای مجلس‌گرفته‌اید یا میفرمود خوب‌ختمی برای اسلام‌گذاشته‌اید آیا »
« میفرمود زنده باد مشروطه یا میفرمود اهکذا تخلفون محمداً فی‌امته .»

« الهاکه نعمت مجلس شورای ملی اسلامی خصم‌لامذهبان باد »

« از طرف هیئت مهاجرین الی‌الله بجماعت آزادی خواه اعلان میشود که اگر »
« هزار از این حقه‌ها بزنید و ساعتی صد سحر بابلی‌بکنید بهیچ نتیجه نایل نخواهیدشد»
« و سحر با معجزه پهلو نخواهد زد و ما تن بتضعیف اسلام و تحریف احکام‌نخواهیم‌داد»
« مادام منا‌الروح فی‌الجثمان ودیگرهای دیگر هم هست بلکه بسیار است زیراکه این »
« طفل یکساله ره صد ساله پیموده است ولی از تذکار و تعداد آنها میترسم برخی از »
« صنا دید سلسله و عظماء علماء عصر وفقهم‌الله لمایحب ویرضی آزرده شوند ورنه سخن »
« بسیار است .»

« قومی هم قتلوا امیم‌اخی فاذا رمیت یصیبنی سهمی »

« حالا ازبرادران‌پاکیزه نهادوهمکیشان‌ایرانی‌نژادسؤال میکنیم‌که‌آیااین‌فتنه‌های»
« عجیب و این مفسده‌های عظیم دراین مملکت واقع شده است یا نه و آیا این حوادث»
« فوق‌العاده بعد از تأسیس این‌وضع جدید تولید گردیده است یا نه احترام میکنیم و »
« نمیگوییم این‌شرور و مفاسد از مجلس متولد شده و اینها اولاد اوست میگوییم اینها »
« همزاد اوست آیا مجلس دارالشورای کبرای اسلامی بچه جهت و بکدام دلیل باید »

---

(۱) ختم سرسال سید عبدالحمید وحاجی سید حسن را می‌گویند .

(۲) جشن سرسال‌مشروطه را میگویند .

مفتضح و متنبه شوند . که من و آنها هیچ همراهی و همراه نیستیم و اتفاقی نداریم

آیا برای همین شاهد نمیخواهید (ای برادران دینی من) که از تاریخ انعقاد این مجلس که چه در طهران آزادی

طلب و طبیعی مشرب و بابی مذهب است که خدا از پشت پرده بیرون آمده اند و به دسته بندی و بزرگی و از اهالی

شروع کرده اند بگوئید ببینیم این چه اختصاص و خویشاوندی است میانهٔ این سنخ مردم . و این مجلس مقدس

در بهارستان . خدای تعالی راضی مباد از کسی که درباره مجلس شورای ملی غیر از تصحیح . و تکمیل .

و تنقیح . خیالی داشته باشد . و بر سخط و غضب الهی گرفتار باشند کسانی که مطلب برابر خلاف واقع

انتشار میدهند . و بر مسلمانها تدلیس و اشتباه میکنند . و در رفع شبهه را از هر جهت مسدود و میان

تا سخن ما بگوش مسلمانان نرسد . و بهیچ مردم بدهند که فلانی و سایر مهاجرین منکر اصل مجلس شورای ملی شده اند

آیا ایها المؤمنون نگرانی که این چند روزه باسم حجج الاسلام والمسلمین آقای حاجی . و آقای آخوند . و آقای آقا

شیخ عبدالله . دامت برکاتهم . جعل و انتشار داده اند . و خواسته اند برخلاف تقصیر ما شهرتی داده

باشند . همان تلگراف را خواسته اند نسبت بحضرات آقایان معظم دامت برکاتهم محقق و معلوم باشد .

و خواهش بعضی دیگر مجعول و موهوم . باشد . ما مهاجرین آن تلگراف را قبول داریم . و مقصود ما همان است

که در آن تلگراف مندرج است . کسانی که از روی قوانین خارجه نظامنامهٔ اساسی برای مجلس شورای ملی تدوین

میکنند نگارشات خود را بر طبق همان صورت تلگراف قرار بدهند دیگر جای گویا نیست هیچ شکایت و موجب مهاجرت نخواهد ماند .

و معلوم خواهد شد . که منکر مجلس . و مخالف مجلس . و مخرب مجلس . ما هستیم یا دیگران (جف القلم و تم الکلم)

قد ادی فی بقعهٔ حضرت عبدالعظیم ... یوم پنجشنبه ۲ جمادی الثانیه

ب ۱۲۷

این پیکره نشان میدهد یک‌صفحه دیگر از «لایحه» بست نشینان (دنباله پ ۱۲۶)

« ازآنجاکه همه‌کس از حقیقت حال مطلع نیست واز اوضاع عصر و اخبار عالم »
« استحضار ندارد جهت ودلیل راهم حسب التکلیف ما خود شرح میدهیم زیراکه‌فرمودند »
« چون بدعتها ظاهر بشود برعالم است‌که اطلاع خود را اظهارکند (برادران دینی ما) »
« دراین عصر ما فرقه ها پیدا شده‌اندکه بالمره منکر ادیان و حقوق وحدود هستند این »
« فرق مستحدثه را برحسب تفاوت اغراض اسمهای مختلف است (انارشیست) (نهلیست) »
« (سوسیالیست) (ناطورالیست) (بابیست) واینها یك نحو چالاکی و تردستی در اثاره »
« فتنه و فساد دارند و بواسطهٔ ورزشی‌که در این‌کارهاکرده‌اند هرجاکه هستند آنجا را »
« آشفته وپریشان میکنند سالهاست‌که دودسته اخیر از اینها در ایران پیدا شده و مثل »
« شیطان مشغول وسوسه و راهزنی و فریبندگی عوام اضل من الانعام هستند یکی فرقه »
« بابیه است ودیگری فرقه طبیعیه این دو فرقه لفظاً مختلف و لباً متفق هستند و مقصد »
« صمیمی آنها نسبت بمملکت ایران‌دوامرعظیم است‌یکی‌تغییرمذهب و دیگری تبدیل سلطنت »
« این اوقات این دوفرقه ازسوء القضاء هردو در جهات مجلس شورای ملی ما مسلمانها »
« وارد و متصرف شده‌اند و جداً جلوگیری از اسلامیت دارالشورای ایران میکنند و »
« میخواهند مجلس شورای ایران را پارلمنت پاریس بسازند واینکه حضرت حجةالاسلام »
« والمسلمین آقای حاجی شیخ فضل‌الله ایده الله طرف بی ارادتی این جماعت و اقع »
« شده و مستوجب چندین نـاسزا و سب و تهمت در روزنامــه ها وشب نامه ها و منابــر »
« گردیده‌اند سگهای جهنم بر او بانك میزنند و بابیهای مسلم ازاو سخت میرمند برای »
« همین است‌که ایشان‌کماهو حقه‌بیدار این دودسته دزد شده‌اند ودر تنزیه مجلس شوری »
« ازاین دوفرقهٔ پلید جداً ایستاده‌اند و بتوفیق الهی تقصیر نخواهند فرمود وازجان و »
« مال دریغ نخواهند داشت تا بجمیع علماء مذهب جعفری از عرب و عجم جمیع این »
« مطالب را محقق ومسلم بکنند و تمام تکالیف حتمیه الهیه این مقام را بروجه اکمل و »
« اوفی بپردازند تهدید آن حضرت بنوغای سفله و اراذل از این جهت است و ارجاف »
« گرفتن مبلغ‌گزاف از سفارت یا دولت یا دیگری از این بابت است و الا همه کس »
« میداندکه خراسان بزرگتر از قاین است ووزارت جنگ مهمتر از حکومت سیستان »
« است و وکلاء مجلس هم امناء ملت هستند و آن تلگرافی‌که یك لخت کذب صریح و »
« جعل قبیح است از امناء ملت شایسته نبود وچنین خلاف با قسم و خیانت بر موکلین »
« موجب انعزال است از وکالت مگرکسانی که هیچ مستحضر نبوده‌اند و هم الاکثرون »
« بالجمله تمام مفاسدملکی ومخاطرات دینی ازاینجا ظهورکردکه قراربود مجلس‌شوری »
« فقط برای کارهای دولتی و دیوانی و درباری‌که بدلخواه اداره میشد قوانینی قرار »
« بدهدکه پادشاه و هیئت سلطنت را محدود کند و راه ظلم و تعدی و تطاول را مسدود »
« نماید امروز می بینیم در مجلس شوری کتب قانونی پارلمنت فـرنگ را آورده و در »
« دائره احتیاج بقانون توسعه قائل شده‌اند غافل از اینکه ملل اروپا شریعت مدونه »

« نداشته‌اند لهذا برای هرعنوان نظامنامه نگاشته‌اند و در موقع اجراءگذاشته‌اند و ما »
« اهل اسلام شریعتی داریم آسمانی وجاودانی‌که از بس متین و صحیح وکامل و مستحکم »
« است نسخ برنمیدارد صادع آن شریعت در هر موضوع حکمی و برای هرموقع تکلیفی »
« مقرر فرموده است پس حاجت مردم ایـران بوضع قانون منحصر است در کـار های »
« سلطنتی‌که برحسب اتفاقات عالم از رشته شریعتی موضوع شده و در اصطلاح فقهاء »
« دولت جائره و در عرف سیاسیین دولت مستبده گردیده است باری بعد از بیدار شدن »
« حضرات مؤسسین مجلس از حجج‌الاسلام و سایر مسلمین بظهور این فتن و بروز این »
« مفاسد واینکه تولد این نتایج سوء از دخالت دو دسته دشمنان دین و دولت‌که بابیه و »
« طبیعیه هستند شده است قرار قاطع بر جلوگیری ابدی از تصرفات لامذهبان در این »
« اساس متین داده شد و جلوگیری از دخالت و تصرفات این فرقه های فاسده مفسده »
« بنگاشتن و ملحوظ داشتن چند فقره است در نظامنامهٔ اساسی یکی آنکه در نظامنامهٔ »
« اساسی مجلس بعد از لفظ مشروطه لفظ مشروعه نوشته شود و دیگر آنکه فصل دائر »
« بمراعات موافقت قوانین مجلس باشرع مقدس ومراقبت هیئتی ازعدول مجتهدین‌درهر»
« عصر برمجلس شوری بهمان عبارت که همگی نوشته‌ایم بر فصول نظامنامه افزوده »
« شود وهم مجلس شوری را بهیچوجه حق دخالت در تعیین آن هیئت از عدول مجتهدین »
« نخواهد بود واختیار انتخاب وسایرجهات راجعهٔبآن هیئت‌کلیه باعلماء مقلدین هرعصر »
« است لاغیر ودیگر آنکه محض جلوگیری از فرق لامذهب خاصه مرتدین از دین که »
« فرقه بابیه و نحو آن است حضرت حجةالاسلام والمسلمین آقای آخوند ملا محمد کاظم »
« مد ظلاله افزودن فصلی را فرمایش فرموده‌اند حکم ایشان هم معلوم است باید اطاعت »
« شود ومخصوصاً فصلی راجـع باجراء احکام شـرعیه درباره فـرقه بابیه و سایر زنادقـه »
« وملاحده درنظامنامه اساسیه منظور ومندرج گردد. »

« ودیگر آنکه چون نظامنامهٔ اساسی مجلس را از روی قانونهای خارج مذهب »
« ما نوشته‌اند محض ملاحظهٔ مشروعیت وحفظ اسلامیت آن پاره تصرفات در بعضی فصول »
« باحضور همگی حجج‌اسلامیه شده است بایدآن فصول نیز بهمان اصلاحات وتصحیحاتی »
« که همگی فرموده‌اند مندرج شود و هیچ تغییر وترك بعمل نیاید برای نمونهٔ آن »
« تصرفات و تصحیحات مثلی بیاوریم تا همه برادر های دینی بدانندکه بدواً چه بوده »
« است وبعداً چه شده است از جمله یك فصل از قانون های خارجه ترجمه کرده‌اند این »
« استکه مطبوعات مطلقاً آزاد است (یعنی هرچه را هرکس چاپ‌کرد احـدی را حق »
« چون و چرا نیست) این قانون با شریعت ما نمیسازد لهذا علماء عظام تغییر دادند و »
« تصحیح فرمودند زیراکه نشرکتب ضلال و اشاعهٔ فحشاء در دین اسلام ممنوع است . »
«کـسی را شرعـاً نمیرسدکـه‌کتابهای گمراه‌کننده مـردم را منتشرکند و یا بدگویـی و »
« هرزگی را درحق مسلمانی بنویسد و بمردم برساند پس چاپ‌کردن کتابهای ولتر ـ »

« فرانسوی که همه ناسزا بانبیاء علیهم‌السلام است وکتاب‌بیان‌سید علیمحمدباب شیرازی »
« ونوشتجات میرزا حسینعلی تاکری وبرادر وپسرهایش که خدا یا پیغمبر یا امام بابیها »
« هستند و روزنامجات و لوایح مشتمل برکفر و رده و سب علماء اسلام تماماً در قانون »
« قرآنی ممنوع و حرام است لامـذهبها میخواهند این در بـاز باشد تا این‌کار هـا را »
« بتوانندکرد .»

« باری مهاجرین زاویهٔ مقدسه را مقصودی جز تمشیت این فقرات مسطوره که »
« والله‌القاهرالغالب المدرك‌المهلك محض حراست اسلام وحفظ شریعت خیرالانام علیه »
« وآله‌الصلوة والسلام است نیست هروقت وکلاء محترم که همه دم ازمسلمانی و دینداری »
« وخدا شناسی میزنند مضایقه‌وممانعت ومزاحمت خودشان را نسبت باین چهار فقره‌ترك»
« گفتند و اینها را پذیرفتند احدیٰ از علماء اسلام و طبقات مسلمین را با ایشان سخنی »
« نخواهد بود و مجلس دارالشورای‌کبرای ملی اسلامی هم حقیقة بلقب (مقدس) و دعای »
« شیدالله ارکانه شایسته وسزاوارخواهدگردید .»

« ان فی‌ذلك لذکری لمن‌کان‌له قلب‌اوالقی السمع وهوشهید .

کشاکش‌مرزی باعثمانی

دراینمیان ازمرزهای‌آذربایجان‌یك‌گرفتاری‌سیاسی‌برای‌ایران‌پیش آمده‌داستانهایی‌رخ‌میداد.چگونگی‌آنکه‌عثمانیان‌بدستاویزکشاکش مرزی بخاك ایران درآمده بودند ،کردان را آسوده نمیگزاردند وآنان رابآشوب وتاراجگری وا میداشتند . ازاینروازچندی‌بازدر پیرامونهای ارومی آشوب ونا ایمنی میبود و امروزها در نزدیکیهای ساوجبلاغ‌هم‌کردان بتکان آمدند وازاینسوی درپیرامون‌های ارومی باعثمانیان جنگی پیش آمد .

این گفتگو با عثمانیان از دو سال پیش آغاز شده بود . در سال ۱۲۸٤ (۱۳۲۳) یکدسته از سپاهیان ایشان از سوی عراق به پشتکوه و دسته دیگری از سوی کردستان بآذربایجان پیش‌آمدند . در پشتکوه والی آنجا بجنگ‌برخاسته راهی نداد.درآذربایجان هم لشکری از تبریز رسیده بجلوگیری برخاستند . ولی در اینمیان از نمایندگان روس و انگلیس در تهران و استانبول بمیانجیگری برخـاستند و در نتیجهٔ آن چنین نهاده شد که‌کمسیونی در مرز از نمایندگان ایران و عثمانی با بودن نمایندگـان از دو دولت میانجی برپاگردد وچگونگی بگفتگوگزارده شود . این در هنگامی میبودکه در تهران دوسید وهمدستانشان با عین‌الدوله نبرد و کشاکش میکردند و مشروطه می طلبیدند و احتشام‌السلطنه هواداری ازاینان نشان میداد ، وعین‌الدوله چون میخواست اورا از تهران دورگرداند ازاین پیش آمد سود جویی‌کرده بنمایندگی از ایران بکردستانش فرستاد .

احتشام‌السلطنه دیر زمانی درآنجا میبود ولی نتیجه‌ای بدست نیامد و بتهران باز گردید . ازآنسوی عثمانیان‌کردهای مرزنشین را برانگیختند که بآبادیها ریزند و تاراج وکشتارکنند. کردان‌که همیشه خواهان چنین‌کار هایی هستند فرصت را از دست ندادند .

بویژه‌که درنتیجه جنبش آزادیخواهی دشمنی میانه دولت و توده افتاده شیرازه سامان و ایمنی ازهم‌گسیخته میبود .

از ماه تیر ناله ها از ارومی و ساوجبلاغ بانجمن تبریز و مجلس شوری آمدن گرفت . در ارومی مجدالسلطنه‌که یکی از سران آنجا بشمار میرفت با آگاهی انجمن تبریز بگرد آوردن لشکری پرداخت . انجمن برای او قورخانه و افزار فرستاد . چون نامی ازعثمانی برده نمیشد و تنها عنوان تاراجگری‌کردان در میان می بود بداستان ارج بسیاری نداده یك‌کارساده‌ای نشان داده میشد .



پ۱۲۸
جلودر مجلس درجشن فرمان مشروطیت

مجدالسلطنه با لشکری‌که آراست از شهر بیرون رفته در چند فرسخی چادر زد ودر اندك زمانی تاراجگران را دور رانده ایمنی برپاگردانید . ولی روز نهم مرداد

(۲۱ جمادی‌الثانیه) بامداد ناگهان سپاهیان‌عثمانی برسر کوهها وپشته‌ها پدیدار گردیده بی‌آنکه‌آگاهی دهند با توپ و تفنگ بجنگ و شلیك پرداختند . مجدالسلطنه تا دیری باور نمیکردکه سپاهیان عثمانی باشند وچنین میدانست‌که همان‌کردانندکه بازسرباشوب آورده‌اند وازاینرو فرمان جنگ داده بجلوگیری‌کوشید .

ولی چون‌گلوله‌های توپهارسیدوبیگمان‌گردیدکه سپاهیان‌عثمانیندچون‌مجدالسلطنه دستور جنگ با آنان نمیداشت ودرشماره سپاه وافزار با آنان برابر نمیبودکسی را بنزد فرمانده عثمانی فرستادکه ما را با شما جنگی نیست . او پاسخ داد:ولی‌ماجزبجنگ شما نیامده‌ایم ، و اکنون‌که چنین میگویید باید تا دو ساعت دیگرلشکرخود را برداشته بشهر بازگردید .

مجدالسلطنه شیپور بازگشت‌کشانیده با رسوایی روبشهرآورد . دراینجنگ‌بسیاری از سربازان‌کشته‌گردیده چادر وافزار فراوان بتاراج رفت ، چون لشکر پریشان و سر شکسته بشهر باز میگشتند مایه اندوه مردم‌گردید . ازآنسوی‌کردان میدان بازی یافته ، بتاخت وبتاراج دلیرترگردیدند،چنانکه‌هرروزازگوشه‌دیگری ناله‌ستم دیدگان‌برمیخاست وزنان وبچگان‌گریان ونالان بشهر می‌آمدند، در این تاخت و تاراج یکی از پیشگامان اسمٰعیل آقا (سیمگو) شکاك میبود که بکینه‌کشته شدن برادرش جعفر آقا دست بخون بیگناهان میآلود . دیه‌های پیرامون ارومی برخی شیعه نشین و برخی آسوری نشین میباشد و چون‌کردان باهردو دسته دشمنی‌کیشی میداشتند بی‌هیچ باکی خون‌هامیریختند. گذشته از آنکه عثمانیان وادارشان میکردند و بسیاری از آنان کردان خاك عثمانی میبودند . انجمن ارومی در یکی ازتلگراف‌های‌خودکه چندروزپس ازشکست‌مجدالسلطنه بانجمن تبریز فرستاده چنین مینویسد :

« ... تمام دهات شهرغارت ذخیره قورخانه اردو منهوب حالیه قریب سیصد و »
« پنجاه نفر مسلمان مقتول اجساد برادران دربیرون شهرقادر بدفن نیستیم .کلیه اهالی »
« شهر مضطرب امشب را نمیدانیم بسر خواهیم بردیانه آنی نمانده که شهر غلبه شود »
« تمامی مسلمانان منتظر مرگ وقتل... ازدهات جایی نمانده‌که قتل وغارت نشودعموماً»
« در شهر متحصن...»

چنانکه گفتیم در همین روزها در پیرامون ساوجبلاغ نیز آشوب و ناایمنی میبود وکردان عثمانی از آنسو نیزپیش آمده درآبادیها کشتار وتاراج میکردند .

انجمن‌های تبریز و ارومی چگونگی را بدارالشوری آگاهی میدادند و چون بمحمد علیمیرزا و اتابك امیدی نمیرفت در نشستهای یازدهم و دوازدهم مردادداالشوری گفتگو از این زمینه بمیان آمد ونمایندگانی شور و سهش بسیاری از خود نشان دادند. کسانی از پیشامد فرصت جسته از اتابك و بی‌پروایی او سخن راندند .کسانی پیشنهاد کردندکه بکیفر این رفتار عثمانی ما نیز جلوگیری از رفتن « زوار » بعراق کنیم و

بعلمای نجف بنویسیم کـه از آنجاکـوچیده بایران آیند . یکی از نمایندگان گفت : «آنها از دروازه آذربایجان آمده‌اند ما از دروازه عراق میرویم حکمش اینست» .

آقای بهبهانی پیشنهاد کرد که نخست تلگرافی بسلطان عثمانی کنند وسپس اگـر نتیجه نداد خود بکار پردازند . ولی این پیشنهاد پذیرفته نگردید . مجلس پـا فشاری



پ ۱۲۹

سردار ارومیه‌ای ـ اجلال‌الملك ـ تقی‌زاده ـ حاجی‌میرزا علینقی‌گنجه‌ای
(این پیکره درسال ۱۲۸۹ برداشته‌شده‌وچون تقی‌زاده واجلال‌الملك را نشان میدهد در اینجا آورده شده است)

داشت که سپاه فرستاده شود . ولی محمد علیمیرزا پروایی نمینمود و بیش از این کاری نکرد که فرمانفرما را والی آذربایجان گردانید که برود و در آنجا بچاره‌جویی پردازد .

والیگری فرمانفرما بآذربایجان ازدیرگاه درمیان می‌بود . ولی انجمن تبریز ناخرسندی نشان میداد وایستادگی مینمود . دراین هنگام فرصت‌جسته آن خواست را بکار بستند .

روز شنبه هجدهم مرداد (۳۰ جمادی‌الثانی) که بار دیگر تلگرافهای ناله و فریاد از ارومی رسیده بود ودر مجلس گفتگو بمیان آمد فرمانفرما چنین گفت : « آمده‌ام از مجلس مرخصی گرفته چاپاری بروم » . همچنین میگفت‌که در آن چند روزه با تلگراف دستورهایی بسواره وسرباز آذربایجان فرستاده‌که آماده گردیده آهنگ ارومی کنند . بااین سخنان خشم مجلسیان را فرونشاند ، و راستی را خود باشتاب آهنگ آذربایجان کرد وروزسی‌ام مرداد (۱۲رجب) به‌تبریز درآمد وانجمن ایالتی و آزادیخواهان با همه ناخشنودی‌که ازوالیگری‌اوداشتند ازپیشواز وپذیرایی بازنایستادند.

لیکن ازفرستادن سپاه بارومی نشانی دیده نمیشد . چون محمد علیمیرزا از درون آنرا نمیخواست فرمانفرما کاری نتوانست وباشدکه خود نیزنخواست .

از ارومی همچنان ناله و داد خواهی می‌کردند در دارالشوری‌کار بآنجا رسید که کسانی از نمایندگان گفتند : دولت یا بچاره‌کار برخاسته جلو دشمن را بگیردویاآشکاره بگوید تامردم خود چاره بیندیشند . ازاینگونه تندیها فراوان میرفت ولی هیچگاه نتیجه دیده نمیشد . محمد علیمیرزا در یك چنین پیشامدی نیزلجبازی فرو نمیگزاشت . برای بهانه میگفتند : با دولت عثمانی بگفتگو آغازکرده‌ایم وباگفتگو کار را بپایان خواهیم رسانید .

بی‌پرده شدن نیرنگهای اتابك

فرمانفرما درآذربایجان با همه بیمی‌که ازبد رفتاری اومیداشتند رفتار نیکی آغازکرد و خود را هوادار مشروطه نشانداده بکاری که مایهٔ رنجش آزادیخواهان باشد دست نزد . لیکن درهمانروزها داستانی در خوی رخ دادکه بیکبار بدنهادی اتابك را بی‌پرده گردانید .

داستان اقبال‌السلطنه و ستمگریهای کــردان ماکورا درآن پیرامــونها آورده‌ایم . چنانکه‌گفتیم اتابك ازسوی دولت اجلال‌الملك را برگزیده‌که بماکو بنزد اورفته بازبان ازآن رفتارش بازگرداند ، وانجمن ایالتی چون چاره دیگری نمیدید آقا نقی را ازسوی خود همراه اوگردانید ، و اینان بماکو رفته اقبال السلطنه را دیدند و گفتگوکردند ، ولی بی‌هیچ نتیجه‌ای بازگردیدند .

دراینروزها درآنجا داستان دیگری پیش آمد ، وآن اینکه چون ازخوی یکدسته‌از مجاهدان رابا سربازان برای نگه داری آبادیهای آنجا فرستاده بودند ناگهان‌کردان‌بسر آنان تاختند وچندتنی را ازایشان‌کشته بازمانده را ازهم پراکندند، و بدیه های کلوانس وزورآوا تاخته وکشتار وتاراج دریغ نگفتند . بیچاره روستاییان گریخته خود را بشهر رسانیدند . ایندداستان بمردم خوی‌گران افتاد و حاجی حیدرخان امیر تومان‌که خود از

سرکردگان دولتی و دارندهٔ زورآوا بود از شهر بآنجا رفت‌که دوباره از سربازان و مجاهدان نیرویی پدید آورد وباکردان بزد وخورد پردازد . اقبال‌السلطنه آهنگ او را دانسته چنین پیام فرستاد : « من این‌کارها را با دستور اتابك اعظم میکنم » و رونوشت تلگرافی راکه ازاتابك باورسیده بود فرستاد .

امیرتومان تلگراف را بشهر بنزد حکمران فرستادکه دربارهٔاش از تلگراف خانه پرسشهایی‌کنند . این تلگراف در شهر مجاهدان را بشورانید و یکدسته از آنان رو بتلگرافخانه آورده در حیاط آنجا انبوه شدند و از رییس تلگراف پرسشهایی کردند . رییس میخواست پاسخی ندهد و برخی بیحوصلگی مینمودند و خروشی در میآوردند و در اینمیان ناگهان تیرهایی شلیك شدکه یکی از آزادیخواهان‌کشته شد و دو تن زخم برداشتند رییس تلگراف نیز زخمی‌گردید . (۱) بااین هیاهو نسخه تلگراف را گرفتند وچگونگی بدست آمد وما اینك آنرا درپایین می‌آوریم :

« جناب جلالتمآب امیرالامراء العظام اقبال السلطنه زید مجده تلگراف شما از »
« بابت بعضی مفسدین رسید از مراتب اظهاریه‌کاملا اطلاع حاصل‌گردید اولا میدانیدکه »
« خدمات شما همیشه منظور نظر بوده است وکمال محبت را بشما داشته‌ایم از حرکات »
«وحشیانه‌اینها نهایت تعجب‌را حاصل‌کردم باجلال‌الملك تأکیدات لازمه‌شده وبحکومت(؟)»
« نمودم‌که ملاحظه این نکات رانموده اقدامات خودشان راتغییر بدهند وترتیبی پیشنهاد »
«کنندکه آسایش خاطرشما فراهم شود حضرت مستطاب اشرف افخم والاشاهزاده اکرم »
«سرکار فرمانفرما دام اقباله بفرمان فرمایی وسرداری‌کل آذربایجان برقرار شده همین»
«دو روزه حرکت خواهندکرد دستورالعمل در این باب بایشان داده شده است استعداد »
«وقشون هم بقدر لزوم فرستاده میشود انشاءالله بعد از ایشان رفع بعضی اتفاقات بکلی »
« خواهد شد و برخی احوالات بکلی موقوف می شود شما نباید از اینگونه اتفاقات »
« مأیوس بشوید و اظهارات مأیوسانه نمایید البته دولت در اصلاح امورات شما اقدامات »
« خواهدکرد و از هر جهت آسوده شده باید در آن سرحد باکمال غیرت و دلگرمی »
«مشغول خدمت باشید .(اتابك)»

از این تلگراف پیداست‌که آنهمهٔ خونریزیهای اقبال السلطنه و کردان او با خشنودی از دربار بلکه باانگیزش آنجا میبوده . مجاهدان خوی از این تلگراف سخت برآشفتند وچون سند استواری بدست آورده بودنداز بدگوییهای‌آشکارباتابك بازنایستادند وچون یك نسخه ازآن را بتبریز فرستادندکه در روزنامه انجمن بچاپ رسید دراینجانیز آزادیخواهان بجوش وجنب برخاستند .

اینها درروزهایی بودکه فرمانفرما در میانه تهران و تبریز راه میپیمود ، وچون چنانکه‌گفتیم بتبریز رسید در روزهای نخست با رنجش‌هایی‌که آزادیخواهان از اتابك و

(۱) حبل‌المتین می‌نویسد، مرد.

اقبال‌السلطنه مینمودند وجوش وخروش نشان میدادند دچار آمد ، و برای آنکه در باره خود اوبدگمانی رخ ندهد وخواه ناخواه تلگراف پایین را برای اقبال‌السلطنه فرستاد :

« خوی جناب جلالتمآب اقبال‌السلطنه سردار عجب است ازوقتی‌که من بآذربایجان»
« مأمورشده وآمدم‌بهیچوجه از شماکاغذ و تلگرافی نرسیده و ابداً بمن اطلاعی نداده‌اید »
« که درچه‌کاریدوچه می‌کنید وازوقایع ولایتی وامور سرحدی آنجارا پرتی‌نفرستاده‌اید »
« حالا در استعلام از سلامت حال شما می نویسم و ضمناً اخطار مینمایم که بعد از ورود »
« من‌بتبریز پاره‌ای‌اخبار وانتشارات‌نسبت‌باهالی‌واجزای انجمن‌ماکومذاکره‌مینمایندکه »
« باعث تعجب وحیرت من شده و ابداً تصور نمی‌کنم‌که باوجود علم واضح شما بر وضع »
« حالیه‌که مزاج ولایت تغییر یافته است پاره‌ای اقداماتکه تولید وحشت واسباب حرف »
« باشد بظهور برسد علی ای حال تفصیل وقایع امور ولایتی و سرحدی راکه فعلا بچه »
« شکل است وحقیقت این اخبار وانتشارات را با اقداماتی‌که‌کرده‌اید تلگرافاً اطلاع »
« بدهیدکه اقلا مسبوق باشیم وچون برای امور راجع بارومیه محتمل است که یکعده »
« سرباز لازم بدانیم نمی دانم جناب شماکه نوکر و سرکرده معتبر سرحد دار دولتین »
« هستید ودر چنین مواقع‌که موقع تاریك وهنگام خدمت وتحصیل نام وننگ است می ـ »
« توانید پانصد نفر از سوارهای خودتان را دروقت لزوم بارومی بفرستید واین خدمت »
« را باید بکنید واميرالامراء العظام محمد پاشاخان فوج ماکو مستعد و مدتی است‌که »
« بجائی بمأموریت نرفته‌اند و باید بالضروره حاضر نمایند و باتفاق خود و یا یك دو »
« نفر صاحب منصب قابل ولایق کار آزموده بارومی ببرد و این خدمت را انجام بدهد »
« جواب این مطالب را بوسیله تلگراف اظهار نمائید . فرمانفرما»

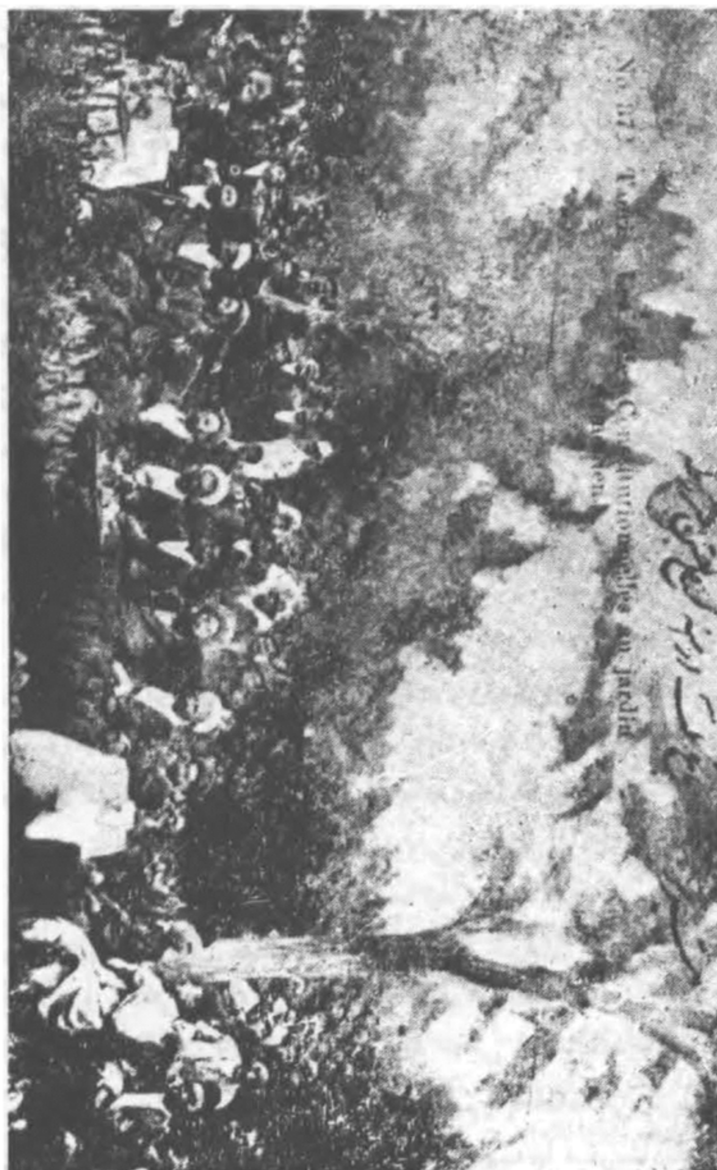
ونی درسایه بهم خوردگی میانه اقبال‌السلطنه و خوییان این تلگراف پس از سی واند روز باو رسید و پاسخی راکه در آنهنگام اقبال السلطنه داد در جای خود خواهیم آورد . دراینجا میباید بتهران بازگردیم وبازچند سخنی ازبست نشینان رانیم :

دامنهٔ کوششهای بست‌نشینان

چنانکه گفتیم‌اینان‌درعبدالعظیم‌چاپخانه‌سنگی برپاکرده «لایحه‌ـ» ها مینوشتند وچاپ میکردند وبهمه‌جا میفرستادند . این«لایحه‌ـ» ها بی‌هنایش نمیماند و در میان مردم گفتگو هایی پدید میآورد . در شهرهای دور بدخواهان مشروطه آنهارا دستاویزی‌میساختند .

لایحه ششم مردادکه آوردیم نمونه نیکی از خورده‌گیریهای بیجای ایشانست : «افتتاح مدارس نسوان ، صــرف وجوه روضه خــوانی و وجــوه زیارات مشاهد مقدســه در ایجاد کارخانجات ودرتسویه طرق وشوارع و در احداث راههای آهن‌واستجلاب‌صنایع‌فرهنگ ، استهزاء مسلمانها درحواله دادن بشمشیرحضرت ابوالفضل ویا بسرپل صراط» اینها ومانند اینهاست بهانه‌هایی‌که میگرفتند وبایك جنبش بزرگی دشمنی نشان میدادند .

لیکن این بهانه ها با همه بیپاییش در آنروز هاکارگر توانستی بود . مردم باین



پ ۱۳۰

یکدسته از آزادیخواهان تبریز

این‌پیکره نشان میدهدآزادیخواهان تبریزرادرباغ ملی‌ارامنه درجشن سرسال مشروطه .

پندار ها پابستگی میداشتند وکیش شیعی پایه اش باینگونه باورهاست . از آنسوی نا ـ سازگاری مشروطه و قانون اساسی اروپایی باکیش یا دینی که مردم داشتند در خور چاره نمیبود . باین لایحه در روزنامه های فارسی پاسخهایی نوشتند ولی اگر راستی را بخواهیم جز رویه‌کاری و فریبکاری نبوده . دوباره میگوییم : اگر پشتیبانیهای آخوند خراسانی وحاجی شیخ مازندرانی از نجف نبودی اینان مشروطه را برانداختنندی بویژه

« اینهمه فتنه و فساد و آشفتگی بلاد و عباد همزادش بوده باشد . »
با همراهی که سید یزدی با اینان میداشت و دولت عثمانی نیز باو پاسداری و پشتیبانی بسیار نشان میداد .

پس از پراکندن لایحه مرداد باز در مجلس گفتگوازاینان بمیان آمد . نمایندگان گفتند . باری جلوگیری از چاپخانه کنند . مجلس در این باره پافشاری بوزیرعلوم آورد وزیر علوم بحکمرانان تهران نوشت واوکسانی برای بدست‌آوردن چاپخانه فرستاد. لیکن بست‌نشینان ایستادگی نمودند وچون درنهان‌شاه پشتیبانی‌ازایشان می‌نمودکاری‌پیش‌نرفت.

حاجی شیخ فضل‌الله و همدستانش بسیار آروزمند میبودندکه آخوند خراسانی‌را با خود همراه گردانند و باین کار بسیار میکوشیدند . مثلا تلگرافی بآخوند و دیگران میفرستادند بدینسان : مجلسیکه شما فرموده‌اید « مجلسیکه اساس آن بامر معروف و نهی ازمنکرورفع ظلم‌وحفظ بیضهٔ‌اسلام و رفاه‌عامه باشد» ما فرمانبرداریم و خودخواهان چنان مجلس‌میباشیم . لیکن این مجلسیکه هست آن نیست که شما فرموده‌اید . بدینسان راه بآنان نشان میدادندکه از پشتیبانی دارالشوری بازگردیده و چنین گویندکه ما این مجلس را نگفته بودیم . این مجلس آن نیست‌که ما میخواستیم . ولی آخوند وحاجی‌شیخ چون از راه وکار اینان آگاه میبودند پاسخ می‌دادند : ما همان مجلس راکه دربهارستان برپاست میگوییم .

در یك نامه‌ای که محرر حاجی شیخ فضل‌الله از زبان او بپسرش در نجف نوشته چنین میگوید : « افسوس که حضرت حجة الاسلام والمسلمین آیت‌الله آقای آخوند مدظله العالی در این واقعه گوش بکلمات و اراجیف مغرضین دادند و مساعدت در دفع و رفع زنادقه و ملحدین وتشیید شرع مبین نفرمودند . همان قسم‌که در همه موارد بر همه مقدم بودند دراین واقعه عقب افتادند» .

حاجی شیخ فضل‌الله با خط خود مینویسد : « بحمدالله مقاصد اسلامیه بکوری چشم من ینکره درشرف پیشرفت روسیاهی‌بذوغال ... امیدوارم‌که جناب حجةالاسلام‌والمسلمین آقای آخوند تا بحال رفع شبهه از ایشان شده باشد » . اینها چون دلیلیست بارجمندی جایگاه آخوند واستواری پای آنشادروان دراینجا مینویسیم .

در نامه دیگری محرر امیدواری به پیشرفت‌کارشان نموده چنین مینویسد: بحمدالله تعالی امور خیلی پیشرفت‌کرده حقانیت و بیغرضی حضرت مستطاب حجةالاسلام‌روحی‌فداه برهمه‌کس معلوم ومشهود گردیده . مخالفین ومعاندین‌که میگویندکلمة حق‌یرادبها الباطل در این ایام بواسطه نشر لوایح و مطبوعات زاویه مقدسه که مردم بیدار شده‌اند خیلی درهیجان آمده‌اند ...»

در اینجا یك لایحه دیگری نیز ازایشان میآوریم . این نطقیست‌که شیخ‌علی‌لاهیجی نامی‌کرده و در تاریخ بیست و پنجم مرداد (۷ رجب) بچاپ رسیده . این نیز نمونه های

نیکی را از بهانه جوییهای آنان دربرمیدارد . آنچـه را که بروزنامه‌ها ایـراد میگیرد بیشترآنها دروغ میباشد وچنین چیزهایی در روزنامه‌ها نمیبوده .

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

یك‌لایحهٔ دیگری از بست‌نشینان

« معروض رأی برادران ساکنین تهران و مسلمانان آن سامان »
« میداردکه شما را قسم بحق آنخدایی‌که بعقیده خودتان او را »
« شناسا هستیدوپرستش‌دارید لحظه‌ای پنبهٔ غفلت را ازگوش دل »
« بردارید و با دقت نظری در این بیان قاصر نمائیدکه بمتابعت»
« قول خدا (و ما ارسلنا رسولا الابلسان قومه) جمیع مطالبش قریب بفهم عوام نوشته »
« شده وببینید اگر نشانی از حقانیة دارد بی‌تأمل از روی انصاف تصدیق‌هیئت مهاجرین»
« زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم را بفرمائید تا حدیث شریف مسلم (المسلم من سلم »
« المسلمون من یده ولسانه) شامل حال شمابشود ومستوجب‌سخط وغضب‌پروردگار نشوید »
«وبآوازبلند بهمه شما»
«میگویم ای‌کسانیکه »
«نظر بسلسله‌مخلوقات »
« و آثـار آفاقیه و »
«انفسیه و براهین‌عقلیه»
« ودلائل نقلیه وصبغه »
«الهیه‌انکاروجودصانع»
« نـدارید بلکـه بت »
« پرستان هم نظربآیه»
«شریفهٔ(هؤلاءشفعآؤنا»
«عندالله) بتان خودرا»
«شفیعمان در نزد خدای»
«منان‌میدانسته‌نه‌خدای»
« زمین و آسمان و از»
«برای خدای خود در »
«خلق‌واسطهاکه انبیا »
«بوده‌اندقائلیدومحمد»
«بن عبدالله را خاتم- »
«النبیین میدانید واز»
«برای‌اوخلفا واوصیاء»



پ ۱۳۱

قوام‌الدوله

یکی از آزادیخواهان تهران

« دوازده‌گانه معتقدید و این اقرار لسانی واعتقاد قلبی‌را ایمان خود واسباب‌نجات خود»

« دانسته‌اید وبمقتضای آیه شریفه انماالمؤمنون اخوة هم مذهبان خود را تا چندی قبل »
«برادران دینی‌واخلاء ایمانی‌خودرا اصدقاء روحانی‌یاد میکردید والفت وزیارت وضیافت»
«وقضاء حاجت احیاء ایشان وعیادت مرضی ومشایعت موتی‌ایشانرا عبادت وموجب نجات »
«دارین خودمیدانستید وارواح‌آباء واجداد وامهات خودرا ازتلاوت قرآن شادمیساختید»
«وعلماء اعلام وپیشوایان اسلام راکه نظر بفرمایش علماء امتی‌کانبیاء بنی اسرائیل مثل »
«پیغمبران می‌پنداشتید ونظر بفرمایش العلماء ورثةالانبیاء وارثان ایشان واجب الحرمة »
«میدانستید واگرخطائی ازایشان بنظرمیآوردید میگفتید جاهل‌را بعالم بحثی‌نیست وهر »
« نقصی را برجهل خودتان وارد مینمودید ومیگفتید چشم‌کج خویش را بدرآر تا دیده »
«نبیندش بجزراست وبمتابعت حضرت ختمی مرتبت من‌اکرم عالماً فقد اکرمنی هرگونه »
«اعانت وخدمات را نسبت بایشان روامند بودیدوهرگاه پریشانی درامور زندگانی روی»
«می‌داد بفرمایش(الدنیا سجن‌المؤمن وجنة الکافر) خودراتسلیه میدادید ودرکثرت ظلم»
« وجور زمان خودرا نظربحدیث به یملؤالله الارض قسطاً وعدلا بعد ما ملئت ظلماً وجوراً »
«چون عدالت تامه را منحصر بزمان ظهور حضرت حجة می‌دانستید لهذا منتظر قدوم »
« معدلت لزوم‌آنحضرت بوده‌اید الحال چه واقع شده است میان ما وشما ای صاحبان‌این»
« عقاید مذکوره در این مدت قلیله‌که سست عنصری خود را نشان این و آن داده‌اید و »
«بمحض آنکه صیت مجلس معدلتی ازبرای طغیان ظلم ظلام و جور و عدوان بلند شد و »
« مجدانه ازسلطان عصر خودخلدالله ملکه خواهش نمودیدکه سلطنت وحدانیه ومنفرده‌اش»
«منبسط درجمعی ازنفوس بی غرض ومتدین دانشمند بشود ولی فقط در امور دولتی تا »
«تسویه بقدر امکان درامور معیشت رعیت پیدا بشود »
«ناگهان دیده شدکه روزنامهائی بهمرسید در تعداد بیش از هشتاد وشب نامه ها »
« واعلاناتی‌ازاین‌طرف وآن‌طرف همه‌آنهامحتوی بر سخنان سخیف وکفریات گوناگون و»
«هرزگیهای‌رنگارنگ وبدست‌شما ضعفا الایمان افتادکه بدل‌نمودید ادعیه واذکار وتلاوت»
«قرآن‌صباح ومساء وعزاداریهای حضرت‌سیدالشهدا را به‌خواندن وتصدیق‌آنها یا سکوت »
« در آنها در صورتیکه شما همان کسانی بوده‌ایدکه در سه سال قبل در مجلس روضه »
« مسجد میرزا موسی از استماع روزنامه حبل‌المتین‌کلکته که نوشته بود مردم‌کرور ها »
لغواً خرج زیارت خامس آل عبا کنند ویك مشت خاك باسم تربت‌آورند و مخارجی در »
« راه حج کنند ودرعوض قدری‌آب شور وتلخ باسم زمزم آورند صدای خود را درناله و »
« گریه بآسمان رسانیده بودید الحال ازکثرت انس روزنامها ادراك و شعور شما تغییر »
«کرده و رغبت بمعاشرت فرنگیان و فرنگی مآبان و طبیعیان و لامذهبان پیداکرده‌اید »
« وجلیس یهود ونصاری ومجوس وفرقه ضاله بابیه شده‌اید ومانند کسانیکه منکر خدا و »
« رسول و اوصیاء و آیات قرآنیه و اخبار نبویه‌اند شده‌ایدوبسخنان بیهوده و وعده های»
« بی اثر چهار نفر دنیا پرست لامذهب مکارکه انتظار آبادی مملکت و زیادتی ثروت و »

« آزادی رعیت را بشما می‌دهند فریب خورده‌اید و از مؤانست علماء و ابـراز و اخیار »
« صاحبان دیانت و حجج اسلامیه و مقتدایان نماز خود که مـادام العمر بـا یشان اقتدا »
« داشته اید سرپیچـان شده و عداوت ورزیده‌اید با خود گفتم سبحان الله مشکل دو تاشد »
« یکی بروز این همه روزنامه کفرآمیز در مدت قلیله از ابتدای بروز این مجلس‌ملی»
« دوم‌عودشما مردم نماز جماعت‌کن مسئله دان‌شب زنده دارلیالی جمعه حضرت عبدالعظیم»
«از اعتقادات قلبیه و اقاریر لسانیه وتبعیت اهل ضلال در گفتار ورفتار پس هاتف غیبی»
« در حل این دو اشکال باین منوال جوابم دادکه ای فقیر منزوی که مادام العمر وقت »
« ضرورت مانندکروکور ولال مشی بین‌الناس مینمودی و خود را در قید اطاعت فرمان »
« امیر مؤمنان ترکت الدنیا الخسة شرکائها وکثرة عنائها و قلة بقائها در آورده بودی »
« و همواره افعال مؤمنین راحمل برصحت مینمودی و مردم را از اذیت یدی و لسانـی »
« سالم‌گذاشته بودی مگر ملتفت‌کید اشرار ومکرفجار نشدی‌که دزدان ایام دنبال بازار»
« آشفته میگردند وهر مجلسی‌که در این زمان بر پاشود وده نفر در او جمع آیند چهار»
« نفر طبیعی یکنفر بابی دو نفر فرنگی مآب و سه نفر هم شیعه اثنی عشری آنهم جاهل »
« مرکب یاعامی محض یاتابع شهوت وبنده شکم‌که معنی‌فهم رانداند فضلا ازآنکه ادراک»
« خیر و شر را بنماید پس چه خواهد بود حال مجلسی که باسم معدلت منعقد و عـددش »
« یك صدوسی‌نفر ازوکلا ومنتخبین باشدکه البته دراین مجلس همه قسم ازمردم مذکور »
« خواهند بود بعلاوه حاشیه نشینان‌که اشتروا مرضات المخلوق بسخط الخالق و دراین»
« چند روز دنیا فروخته‌اند حظوظ اخرویه خود را بدراهم ودنانیر پست دنیاکه این‌مردم»
« سالهای زیادی انتظار امروزی را داشته و تخم تهیه‌آنرا در اراضی ایران مـی‌کاشتند »
« از انعقاد مدارس جدیده اطفال وبردن اطفال نابالغ رابآن مـدارس از بـرای طبیعی »
« کردن ایشان وتشبه بفرنگیان در عینك وچوب دستی وسرپوست خیکی و ستره وشلوار »
« وارسی صدادار وشاشیدن بدیوار برای بردن دین احمد مختار تا امروز ایـن مجلس »
« شورایملی فراهم شده دست‌آویزلامذهبی ایشان‌گردیده واینگونه روزنامه ها را اسباب»
« کار خودکرده ودر مستضعفین اسلامیان انداخته و رواج داده اکثر مـردم را از بـی »
« اطلاعی ازحقایق‌امورفریب داده‌واز عقاید اولیه‌که درباره اخیار وابرار وعلما داشته‌اند»
« برگشته وذکر خیر ایشان الحال بسوء و مذمت مبدل شده واین نتایج خبیثه و عواقب»
« وخیمه کاشف از عاریت ایمان ایشان بود و کثرت حیله و مکر و خدعـه و کـذب و »
« قساوتشان ای برادر دینی مجلس‌کجا ومذهب‌کجا تو رفتی مجلس برای تعدیل امـور »
« دولت فراهم‌کنی یا اظهار مذهب‌که این روزنامجات را محرك شده ومرد می را برای »
« افساد برمنبر بالا میکنی وگوشه وکنار مجلس چهار نفر رابرای تصدیق‌آنها مینشانی»
«که صدای خود را بلندکنند وسایر مردم را بشور وغوغاآورند واگر از کفریـات آن »
« روز نامجات سؤال‌کنی می‌گویم از جمله روزنامه حبل المتین مذکور در باب زیارت »

« خامس آل‌عبا وحج بیت‌الله که امروز دنباله آنرا این حبل‌المتین در روزنامه یکصد »
« وهشتاد وسه گرفته وقتل عثمانی رادراورمیه بهانه ترك رفتن بخاك روم و زیارت کرده »
« که مردم باسم تلافی زیارت را موقوف کنند و دیگر اعلان مجاهدین قفقازیانست که »
« بطهران فرستاده شد وبنجف اشرف هم رفت و از آنجا علماء بطهران نوشتند و در »
« روزنامه یکصد وچهل و سه مجلس درج شده که دین پیغمبر راکهنه نوشتند و پیغمبر »
« وعیسی را شاگرد سیاسی دانهای اروپا و علمای سیاسی دان این زمان گفته و در ذکر »
« اخبار رسول وامام‌تهدید بقتل واسیری‌ونهب اموال نموده ونوشته بعدازاین بمزخرفات »
« کهنه گوش نخواهیم داد وبیشتراز این فضولی نکنید ودر روزنامه صور اسرافیل دین »
« پیغمبر را بازیچه خبرداده ودر روزنامه کوکب دری آباء واجداد خود را درعقاید و »
« اعمال سابقه ابله واحمق یادکرده و در روزنامه سیزدهم عراق عجم مجلس شوری را »
« تالی کعبه و بیت العتیق بلکه ببعضی عبارات اشرف شمرده ومردم را امر بتوجه‌اوحتی »
« عندالموت کرده ونیز درلایحهٔ معروفه فرمایشات نبی را از اثرگوشت سوسمار وبخار »
« شیرشتر دانسته ودرکتاب طالب- »
« اف صرف اضحیه وقربانی‌وزکوة »
« را سفاهت شمرده چنانکه فخر- »
« الاسلام در روزنامه خود زکوة »
« فطره ونذورات شمع شب عاشورا »
« وسایر خیرات را ازتحت قانون »
« خارج نام برده و درکوکب دری »
« تحصیل علوم‌دینیه وفقهیه‌راتضییع »
« عمر شمرده وگفته که انسان باید »
« درترقیات سیاست و ازدیاد ثروت »
« برآید واین احمق ندانسته که‌امر »
« رزق و اجل با خدا است ای بسا »
« مردم که تدبیرها در حفظ و جلب »
« رزق‌کرده بجائی نرسیده و اگر »
« هم رسیده با عمرش سر آمده و یا »
« از دین بدر رفته ان‌الانسان‌لیطغی »
« ان رآه استغنی ای مسلمانان با- »
« انصاف‌خودتصور نمائیدکه آیااین »



پ۱۳۲

میرزا علیخان یاورزاده

(یکی ازآزادیخواهان تبریز)

« توهین علم وتخریب وتوهین احکام شرعیه هست یانه ونیز درکوکب دری حواله‌کننده »
« بشمشیر ابوالفضل را مسخره‌کرده و در شب نامه امام زمان را موهوم نوشته و در »

« روزنامهٔ ندای وطن فاحشه‌خانه وشراب فروشی رابرای مخارج تنظیمات بلدیه وتعمیر »
« خانها لازم شمرده ودر روزنامه تنبیه علمای‌مذهب جعفری را بصورت حیوانات کشیده »
« چنانچه در روزنامه زشت و زیبا صورت پیغمبر (ص) وسلطان محمد علی شاه را در دو »
« صفحه‌کشیده و پیغمبر (ص) را مقنن سیاست مملکت عربستان گفته و بس و مخالف »
« قرآن شده ومتصل درهر انجمنی فریاد زنده باد آزادی و برادری و برابری زنندکه »
« باین آواز های تجری ایشان بجائی رسیده‌که مرد یهود با طفل مسلم لواط کند و »
« دیگری متعرض زنان عفیفه میشود و از جمله‌کارها مساوات کردن بین یهود و نصاری »
« ومجوس و مسلمانست که همگی در احکام حدود مساوی باشند پس من بشما میگویم »
« وای بر شما مسلمانان که شما خواندن این روزنامه ها را مایه ترقیات و ادراك خود »
« دانسته اید و مخارج زن و بچه خود را صرف آنها کرده‌ایدکه از اهل اسلام و علماء »
« برائت پیداکنید بدرجه‌ای‌که‌گویا هرگز با ایشان‌هم کیش نبوده‌اید و این‌علماء راکه »
« بعد ازغیبت‌کبری حجة برشما هستند بهزار معایب واخذ درهم و دینار متهم ساخته اید »
« ومخالف مجلس نامیده‌اید بااینکه اینمجلس مجلسی باشدکه بعض اجزاء آن که بدنام »
« کنند؛ دیگرانند چون شب درآید در خانهای یکدیگر در آیند و تا صبح صرف شراب »
« و عرق وعیش نمایند وظلمش صدبرابر زمان استبداد شده زیراکه دراستبداد اگریکنفر »
« ظالم بود الحال ازاخذ رشوه وظلمهای‌گوناگون مجلسیان صد ظالم پیدا شده و جمیع »
« مردم از جمیع‌کسب وکار ومدد معاش افتاده‌اند ومخالف اینگونه مجلس را مثل منکر »
« ضروریات دین‌که نماز وروزه وحج است بی‌دین شهرت داده‌اند ولی علماکسانی‌هستند »
« که ازمهد تالحد جمیع عبادات ومعاملات وعقود و انکحه و ایقاعات وآبادی دین شما »
« بدست ایشانست مگر نه این عداوتها و فتنه‌ها ازتأسیس این مجلس شورای ملی شده »
« که از حدوث این امر عظیم و اختلافات مردم برای دزدان دین‌که زنادقه و آزادی »
« طلبانند بازار آشفته پیدا شد و خود را در مجلس درآورده وامور مجلس را از اهلش »
« گرفته ومجلس را دست آویز عقاید فاسده و افعال شنیعه ساخته و محترمین از ذراری »
« رسول را واهل عفت وطلاب دینیه آشکارا از چوب ستم مجروح نمایند و جمیع علماء »
« وعوام را بهم انداخته وچون غرضشان تخریب قوانین محمدیه است خوشحالی میکنند »
« وحال آنکه مجلس برای مطالب دولتی تأسیس شده نه برای امور دینی واگرراست »
« میگویندچرا راضی نشدندکه سه چهار فقره مطالب شرعیه‌که منظور حضرت حجةالاسلام »
« نوری وممضای علماء بزرگ نجف اشرف دامت برکاتهم است و تلگرافات عدیده و »
« مرقومات‌کثیره فرستاده‌اند در نظامنامه اساسی درج شودکه این همه تهمتها از آن »
« طرف ولوایح رفع اشتباه از این طرف پیدا نشود یریدون لیطفئوا نورالله بافواههم و »
« یابی‌الله‌الاان‌یتم‌نوره‌ای مسلمانان انصاف‌بدهید آیا این‌مردم‌مخرب‌مجلسند یاکسانیکه »
« در ابتداء تأسیس این اساس بزرگ مجلس ملی جد و جهد هاکرده و زحمت بی منتهی »

« برای اصلاح قانون خارجه کشیده‌اند بمحض آنکه برای تهذیب مجلس از منهیات »
« شرعیه در لایحه خود از جانب قاطبه اسلامیان نوشته‌که این مجلس بایدازروی قانون »
« محمدی باشد چهار نفرزنادقه وطبیعیه عکس مراد خودرا از این مطلب فهمیده‌که »
« آزادی مطلق باشد عداوت با آن بزرگواران ورزیده و در صدد شتم و قتل برآمده »
« وگروهی از اهل اسلام هم‌که مؤمن ومسلم ظاهری‌اند با آنها همراهی کرده و بدرجه »
« باآن بزرگواران عداوت ورزیده که ناچار بزاویه مبارکه حضرت عبدالعظیم (ع) »
« پناهنده شده‌اند وشما این‌قدر بی‌توفیق شده‌ایدکه در این زمان امتحان که ادعای »
« یاری امام زمان را دارید عوض آن شمشیر زبان را برداشته‌اید و بجان نواب آن »
« حضرت‌افتاده‌اید آفرین آفرین بردین و ایمان شما مگر ندانسته‌ایدکه خدا هرگز »
« زمین را از حجت خالی نگذاشته وآنحجة انبیاء بود ویا اوصیاء وبهرپیغمبری‌از برای »
« امور معاد ومعاش امت قانونی درکتب آسمانی فرستاده و به پیغمبر ماکه اکمل جمیع »
« انبیاء بوده است از برای امتش‌که اکمل امم سابقه بوده‌اند قوانینی در قرآن فرستاد »
«که اکمل جمیع قوانین سابقه بوده است‌که تا روز قیامت بماند وحاجتی بقانون اروپا »
« و آلمان مثلا نداشته باشد واگر قانون این پیغمبر خاتم ناقص بودبرخدا لازم بودکه »
« بعد از آن حضرت‌پیغمبری بیاورد وقانون عطانماید تاحجتش‌برخلق ناقص نماندوجزاء »
« سوء اخروی از روی ظلم نشود و می بینیم‌کسی را نیاورده بلکه قانون آن حضرت را »
«گوشوارگرانبهاء همه مردم خارجه‌کرده‌که امروز قوانین خود را ازآن قانون اقتباس »
« کرده‌اند و بعد از انبیاء و اوصیاء علماء تارك هوا حافظ دین خدا و تابع امر مولی »
« مکلف‌اند ومأمور آن قانونی راکه یداً بید بایشان رسیده بمردم برسانند ومردم مقلد »
« ایشان باشند پس چرا ای امت سرکش طاغی این همه توهین و استخفاف باین علماء »
« مینمایید ودرچنین وقتی‌که از مذاهب مختلفه هرج و مرج بسیار وقتل بیشمار دراکثر »
« بلاد پیدا شده دین و آئین خود را فراموش‌کرده در نهایت راحت نشسته‌اید ودرصدد »
« فحص ازعلما بادین ومهاجرین برنمی‌آئیدکه متصل‌داد دین وصدای‌وامحمدا وا قرآنا »
« بلند دارند ای اهل اسلام مگر پیغمبرتان نفرموده اهانت عالم‌اهانت من و اهانت من »
« اهانت خداست ورد بر علما رد برمن وردبرمن‌ردبرخداست مگر نمیدانستیدکه‌هرگونه »
« فسادی ظاهرشود ازمخالفت شما است وخللی دردین علماء ظاهرنخواهدشدای بساانبیاء »
« ومرسلین وخلفاء راشدین وعلماء عالمین‌که‌قتلها درحفظ دین ازجور معاندین دیده واز »
« شتم وطعن ولعن آنها تزکیه حاصل کرده‌اند ای تابعین هوی و هوس چرا صدای حق »
« علما را بباطل‌گوش زد مردم عوام میکنید و شیاطین‌واردردست وپای مردم‌ابله‌افتاده‌اید»
« و متصل مکاتبات علماء وتلگرافات‌آقایان وحجج اسلامیه نجف اشرف رامخفی‌ویاتغییر »
« داده بطبع میرسانید ومتصل اشتباه‌کاری میکنید و ازآیات و اخبارخوانی ونویسی خود »
« در منابر وروزنامه‌جات‌بیشترازمهاجرین زاویه‌مقدسه دادمسلمانی میزنیدمانندبنی‌امیه »

« که بآیات واخبار قتل سیدالشهداء (ع) را واجب کردند و درصدد آن نیستید که چهار »
« روز بعض ازاهل‌منبرمفسدوروزنامهای فاسد راموقوف بدارید واینهمه انجمنها که‌اسباب»
« اختلال امور معاش همه مردم است برپا نکنید شاید امر این‌مجلس عظیم انجام پذیرد »
« شماها که درحقیقت بقانون خارجه هم‌رفتار ندارید مگر نشنیده‌اید که درانگلیس مجلس »
« منحصر بیك مجلس پارلمنت است وشما هردسته ودرهر گوشه تهران مجلسی بیك اسم و »
« رسم برپا نموده‌اید واسبابها‌ازبرای دخل خودفراهم‌کرده‌اید ای اهل‌اسلام آیا رواست که »
« مملکت مملکت اسلام وسلطان‌سلطان اسلام وعلماء علماء اسلام‌وقانون‌قانون محکم‌قرآن »
« باشد چهارتفرلامذهب بخیال فاسد و تمهیدات باطله قانون اجانب را در مملکت اسلام »
« جاری نمایند وحال آنکه با وجودسی‌کرورمسلم‌البته اختلاف ونزاع پیدامیشودوهرگز »
« این امرعاقبت پیدا نخواهدکرد پس شما بعلاوه آنکه عقل ایمان ندارید عقل معاش‌هم »
« ندارید و داد اسلام و عقل میزنید ای لامذهبانیکه اهل سلام را بهـم انداختید چرا »
«کمافی‌السابق مشی ندارید واز وجود نابودخود مجلس‌را معطل‌گذارده‌ایدوهمه مردم‌را »
« وعده اتمام قانون میدهید آیا گمان میکنید که میتوانید چهل‌کرور مسلم را لامذهب »
« نمایید والله هنوز غیرت اسلام نرفته علماء طهران وسایربلدان جایی‌نرفته‌اندنمیتوانید »
« که آزادی مطلق رادربلاد اسلام جاری‌کرد اگرچه بمقاتله باشد واین‌قتالها مشید امر »
« مجلس و موجد مراد شما نخواهد بود بگذارید عموم‌مردم اتحاد ورزند وبقانون‌محمدی»
« این مجلس را منظم دارند تم‌الکلام والسلام علی من‌اتبع الهدی»

خواستن مردم کناره‌جویی اتابك را

دراینهنگام‌درتهران کابینه‌اتابك درنزد مردم بیکبار بی‌ارج گردیده زبان مردم ببدگویی باز شده بود . بلکه بسیاری از ایشان از مجلس نیز بعنوان آنکه از اتابك هواداری مینماید بد میگفتند. روز یکشنبه دوازدهم مرداد (۲٤ جمادی‌الثانی) که هنگام پسین مجلس برپا میبود و شب هنگام بپایان رسید وکم‌کم نمایندگـان بیرون‌میرفتند در آن‌میان‌درحیاط بهارستان‌انبوهی‌ازتماشاچیان گردآمده از ناایمنیهای کشور و از بی‌پروایی دولت واز سست‌کاری مجلس سخنها میگفتند و هرکس چیزی میسرود. از جمله یحیی میرزا که یکی از آزادیخواهان بشمارمیرفتی بگفتار پرداخته بدگویی آشکار و بسیاراز مجلسیان‌کردو نتیجه سخنانش آن بود که وزیرداخله نمایندگان راباپول فریفته و اینست نمیگزاردکارها درست بشود . سپس کسانی از ایشان «تکفیرنامه» اتابك را کـه چند سال پیش بنام آنکه علمای نجف نوشته‌اند پراکنده شده بود بیرون آورده خواندند و آنچه بدگویی توانستند دریغ نداشتند .پس ازاین‌گفتارها پیشنهاد شدکه فردابازارها را ببندند وبااین‌هایهو پراکنده گردیده بخانه های خود رفتند .این نمونه‌ای‌بودکه‌پرده اتابك دریده شد .

روز سه شنبه چهاردهم مرداد (۲٦ جمادی‌الثانی)که باز مجلس بر پا گردیـد سید



پ ۱۳۳

حکیم الملك (یکی از نمایندگان مجلس)

این پیکره درسالهای دیرتر برداشته شده واو را دررخت وزیری نشان میدهد .

محمد تقی که خود بهوا داری ازاتابك شناخته میبود گفتگوی آنشب راکرد و گفته های یحیی میرزا را بمیان آورد وبسخنان بسیار درازی پرداخت که باید باین کسان که آبروی نمایندگان رامیبرند کیفرداده شود وبیشتر نمایندگان درآن زمینه سخنانی راندند و بر ـ آشفتگی نشان داده خواستار شدند که یحیی میرزا وبرادرش سلیمان میرزا بیازپرس کشیده شوند . آن روز بیشترزمان مجلس بااین گذشت ولی نتیجه‌ای بدست نیامد و پیش‌آمد در

بیرون یادآوازی پیداکرد .

دراینمیان ازارومی تلگرافهای دادخواهی پیاپی میآمد ، پس ازشکست مجدالسلطنه کردان تاراجگر مرزنشین‌جلوگیری‌درپیش خودندیده ودر روستاها بتاخت وتازپرداختند. در دیه های ارومی آسوری وسنی وشیعی همگی هستند . کردان تنها بسنیان پاس گزارده بدیگران‌کشتار وتاراج دریغ نمی‌گفتند . این بود بیچاره دیهیان خانه وکشتزار های خود را گزارده درآنهنگام بهره برداری نالان وگریان رو بشهر میآوردند و درکوچه ها بسرگردانی میپرداختند .

کونسولگری روس بنام مسیحیگری و به سیاست دلجویی درکونسول خانه رابروی آسوریان بازکرد و بآنان خوار وبار وپول داد . همچنین کونسولهای آمریك وانگلیس دلسوزی نمودند . چنین‌گفته میشدکه بنام دولتهای خود بدولت عثمانی‌گله ورنجیدگی نشان داده‌اند ، وهمین‌مایه دردی بمسلمانان‌میشدکه چرا دولتی نیز بنگهداری وپاسبانی ازآنان برنمیخیزد . این بود پیاپی بتهران تلگراف میفرستادند ودادخواهی مینمودند، و این تلگرافهاآزادیخواهان را میشورانید وانجمنهای تهران‌که اینزمان فراوان شده بود بشور وجنبش برمیخاستند .

روز پنجشنبه شانزدهم مرداد(۲۹ جمادی الثانی) نمایندگانی ازسی و یك انجمن در یکجا گرد آمده نامه‌ای بمجلس نوشته چنین خواستند که بدولت در این باره فشار آورده شود .

سپس روز چهارشنبه بیست ونهم مرداد (۱۱ رجب) ، یك شور وجنب دیگری در انجمن آذربایجان رخ داد . چون یك تلگراف بسیار درازی از مردم ارومی رسیده بود آذربایجانیان در انجمنی گرد آمده نخست‌آن تلگراف را خواندند ، و سپس بگفتگو پرداختند. گفته‌میشددولت‌آشکاره بی‌پروایی مینماید.یکی‌گفت.ازوزارت‌داخله‌ببازرگانان آذربایجان باتلفون پاسخ داده‌گفته‌اندکه دولت دستور داده درآذربایجان ازهرسوسواران و سربازان رو بارومی آورند و در آنجا لشکر گاهی پدید آورند . دیگران بهایهوی برخاستندکه اینها همه دروغ است . دولت بما خواب خرگوشی میدهد . کم‌کم هایهوی بیشترگردید . کسانی بگریه افتادند و سر انجام برآن نهادندکه همگی بمجلس رفته به گفتگو پردازند وبرکنارگردانیدن‌کابینه را بخواهند ، وباآن انبوهی وهیاهورو بمجلس آوردند وچون فرارسیدند ازمجلس تقیزاده ومیرزا فضلعلی وحاجی‌امامجمعه برای خاموش گردانیدن ایشان بجلو دویدند ولی مردم خاموش نمیشدند و سرانجام‌گفته شد پنج تن از میان خود برگزینندکه بمجلس روند وبفرستادگی ازآنان‌گفتگوکنند .

این پنج تن چون بمجلس رفتند صادق رحیم اف‌که یکی از ایشان بود بسخن پرداخت . صنیع‌الدوله بهوا داری از اتابك میکوشید و پاسخهایی میداد و نداشتن پول و سربازرا بهانه میآورد . سپس باوزیرعلوم (حاجی مخبرالسلطنه)که درمجلس میبودگفتگو

آغاز شد که چون این تکه ارجدار است خود گفت وشنید را میآوریم :

رحیم اف : بنده از طرف اینمردم سؤال میکنم آیا این وزیر داخله مسئولیت نظم داخلی را قبول فرموده یا نه؟ . .

وزیر علوم : بلی ما هرهشت وزیر قبول مسئولیت کرده‌ایم .

رحیم اف : بنده هر هشت وزیر را عرض میکنم . در صورتیکه میفرمایید قبول مسئولیت فرموده‌اید پس جهت چیست که داخله خودتان را نظم نمیدهید ؟ !..

وزیر علوم : اینقدر که ازقوهٔ ما بفعل میآید ولازمهٔ کوشش است که میکنیم .

رحیم اف : پس معلوم میشود که بیش ازاین ازقوهٔ این هشت وزیر بفعل نمیآید که نظم بدهند . در هر صورت بنده هم از طرف این مردم عرض میکنم که ما هم باین اندازه قانع نیستیم .

وزیر علوم : ما شب عیش خودمان را آنشبی میدانیم که استعفاء داده باشیم . لیکن چند روز قبل درمجلس هم گفتم وجدان ما مانع است که در وقت استراحت وآسایش بودیم و در اینوقت که وقت کار وزحمت است خود را عقب بکشیم وعلاوه یقین میدانم آنروزیکه ما پایمان را عقب گزاریم مملکت ایران ببادفنا خواهد رفت .

رحیم اف : این گمانیست که خودتان میفرمایید .

وزیر علوم : شاید اینحرفی که شما میزنید سایر مردم راضی نمیباشند .

رحیم اف : بنده از طرف مردم عرض میکنم . در صورتیکه این وزرای مسئول ادارات خودشان را منظم ندارند یا مانعی داشته باشند یا اینکه نخواهند نظم بدهند استعفا بدهند باکمال تشکر وامتنان قبول خواهیم کرد . ازطرف مردم می گوییم : ازامروز تا ده روز دیگر هرگاه وزراء ادارات خودشان را تنظیم و اغتشاش سایر ولایات را رفع کردند فبها والا باید استعفاء بدهند وهیچ عذری هم قبول نخواهیم کرد .

رئیس مجلس : خیلی خوب .

وزیرعلوم : اگرسر یازده روزیکی‌بزند سریکی را بشکند ازوزراء خواهیددید؟!.

رحیم اف : بنده آنچه راکه اسم او را بینظمی میگویند عرض میکنم و اورا ایراد خواهیم گرفت .

تااینجاست رویه گفتگو. ببینید تاچه اندازه پرده دری میرفته . ازاینسخنان حاجی مخبرالسلطنه و ازبهانه آوردنهایش پیداست که با همهٔ این فشار مردم ، اتابك وهمراهان او دراندیشه‌کناره جوئی نمیبودند وچنین میخواستند که بمانند تا مشروطه را ازمیان برـ دارند . چون دراینهنگام دوتن از وزیران کم میبودند ، زیرا وزیرجنگ (کامران میرزا) را مجلس برکنار گردانیده و وزیر عدلیه (فرمانفرما) بوالیگری آذربایجان رفته بود ، باین عنوان درروزنامه حبل‌المتین تهران گفتار درازی زیرعنوان «بحران وزراء» نوشته گردید وچون آن ناخشنودی‌ها ازسوی مردم میشدگمان بیشتر بآن میرفت که کابینه کناره

جوید . ولی اینها جز پندار نمیبود و اتابك دو تن دیگری برای پرکردن جاهای تهی برگزیده و برای کاستن از تندی جوش و جنب مردم هم چاره میاندیشید ، و رویهمرفته بوارونه آنچه مردم میپنداشتند دراندیشه پایداری و پا فشاری میبود . از آنسوی چنانکه خواهیم دید مجلس نیز هوای او را میداشت وبیشتر نمایندگان بویژه رئیس مجلس وسید محمد تقی و دیگران با آنکه نیرنگهای اورا میدیدند دست ازپشتیبانی برنمیداشتند .

خیزش آذربایجانیان بدشمنی اتابك

درهمین هنگام ازآذربایجان نیز دشمنی آشکار با اتابك نموده میشد . زیرا مجاهدان خوی ، بدانسان که گفتیم بتلگرافخانه ریخته تلگراف اتابك‌را به‌اقبال‌السلطنه بدست‌آوردند. نسخه‌ای ازاین به‌تبریز فرستادندکه درروزنامه انجمن‌بچاپ رسد، واین عنوان بدست مردم دادکه بیش ازپیش با اتابك دشمنی نشان دهندوازو بدگویند .

همان روزچهارشنبه بیست ونهم مرداد ازارومی نمایندگان انجمن را بتلگرافخانه خواسته بودندکه گرفتاریهای خود را بازگویند و چون گفتگو بپایان رسید ، انجمن یك تلگراف هنایندهای بمجلس فرستادکه در آن چیرگی عثمانی و تاراجگری کردان و آسیب دیدگی مردم را باز نموده سپس‌یادی ازآن تلگراف اتابك کرد وجمله‌های تندی نوشت .

ازآنسوی مجاهدان خوی ، چنانکه در پرده بر داری از نیرنگ اتابك پیشگام شده بودند چنین خواستندکه درکوشش به برداشته شدن او نیز پیشگام شوند . بویژه که در همان هنگام هر زمان گزند دیگری از کردان اقبال السلطنه بدیه های خوی میرسید ونمك بریشهای دلها میپاشید، این بود لایحه درازی نوشته بچاپ رسانیدندکه در آن بدگوییهای بسیار ازاتابك(یاچنانکه درآن لایحه نامیده شده ، ازامین‌السلطان)کردند و او را «خاین‌السلطان» خواندند.

همچنین ازنمایندگان مجلس‌بدنوشتند وپشتیبانی ازیحیی‌میرزاوسلیمان‌میرزا



پ ۱۳٤

مستوفی‌الممالك

(این پیکره درسالهای دیرتر برداشته شده)

نموده درپایان لایحه چنین نوشتند که می‌باید «ملت را به هیجان آورده بـا یـك انقلاب وجود نحس امین‌السلطان را از این خاك دورکنند » . نیز نوشتند : « امروز تلگرافهای مهیجانه از خوی کشیده خواهد شد لازمست اهالی تبریز هم با بذل حمیت وغیرت اجتماع نمایند ، تلگرافهای اکید بتهران‌بزنند این مفسدرا قلع‌کرده شروع بانتخاب‌جدیدبشود. پاره‌ای ازاین‌وکلاکه درمقام خودشان‌اشتباه‌کرده‌اند اساس استبداد را مجدداً بنا خواهند کرد . اگر چنانکه این دفعه هم از همت عالی و هیجان کافی تبریز امین‌السلطان را از وظیفه خود معزول نکردند آن وقت در دفع نحس وجود او بناگزاری خواهد شد ... »

اینسخنان بدین بزرگی از خوی جای شگفت میبود . ولی چنانکه خواهیم‌دید این زمان میرزا جعفر زنجانی با همراهان خودکه از قفقاز آمده بودند درخوی‌بنیاداستواری برای مجاهدان برپا میداشتند و این نوشته ها از زبان ایشانست ، وچنانکه دراین لایحه نوید داده بودند ، از همانروز درتلگرافخانه‌گرد آمدند و بتبریز وشهرهای دیگـر در همان زمینه تلگرافها فرستادند ، و خود در تلگرافخانه نشسته نتیجه را بیوسیدند .

اما در تبریز پس ازپراکنده‌شدن تلگراف اتابك باقبال‌السلطنه زمینه برای‌جنبش آماده‌گردیده بود و شب سه شنبه چهارم شهریور و همچنین روزآن یك شور و جنبشی در میان مجاهدان پدیدارشد . کسانی میخواستند بفرمانفرماکه او را فرستاده ونمایندهٔ‌اتابك میشناختند نافرمانی آشکارگردانند . فرمانفرما از این پیشامد بیم‌کـرد وکسانـی را از نمایندگان انجمن نزد خود خوانده‌گفتگوکرد، وازخوددلبستگی بمشروطه آشکار ساخت، و این نتیجه آن رادادکه میرزاآقااسپهانی ودیگران ازوپشتیبانی نشان‌دادند ومجاهدان را رام‌گردانیدند .

سپس روز یکشنبه نهم شهریورکه انجمن ایالتی از آغاز روز برپاشده ونمایندگان بگفتگو پرداخته بودند پیامی از فرمانفرما رسیدکه دو تن ازنمایندگان بنزد او روند. نمایندگان حاجی محمد جعفر مؤمن و حاجی میر محمد علی اسپهانی را برگزیده روانه گردانیدند . اینان رفته و پس‌از نیمساعت بازگشته چنین پیام آوردندکه فرمانفرمامی‌گوید ، چنانکه بمن آگاهی رسیده استآزادیخواهان خوی در تلگراف خانه گرد آمـده و بشش وهفت جاتلگراف‌کرده‌اندکه مردم را بشورانند وبا خودهمدست‌گردانیده‌برداشته شدن اتابك را بخواهند ، ومی‌گوید من اینرا در این هنگام نیك نمیدانـم، واینست از انجمن درخواست میکندکه بخوی و دیگر جاها تلگراف کند که این جنبش را رهاکنند و مایه آشوب‌کشور نباشند .

از این پیام در میان نمایندگان گفتگـو آغاز یافت . لایحه‌خوییان‌که تازه رسیده بود خوانده شد . خواست فرمانفرما پشتیبانی از اتابك میبود و بـرخی نمایندگان باو گرایش میداشتند . ولی دیگران نمیخواستند افزار دست آنان باشند . و ازاینرو گفتگو میرفت . لیکن دراین‌گرماگرم‌ناگهان‌فراش تلگرافخانه باطاق‌درآمده نامه‌ای‌که(گویا)

رئیس تلگراف بمیرزاآقا اسپهانی نوشته بود بدست اوداد . نوشته نامه این بود :

«فدایت شوم امشب (۱)کار یکطرفی شد . یارو (اتابك) از حیات عاری شده بعزل ابدی نایل گردید » . دانسته شد اتابك مرده یاکشته شده ، و از این آگاهی همگی یکه خوردند و دیگر جایی برای گفتگو باز نماند . سپس تلگرافهای دیگر رسیده دانسته شد آنچه که خوییان میخواستند عباس آقا نام صراف تبریزی ، ازیکراه بسیار بهتری، انجام



پ ۱۲۵
کشته عباس آقا

(۱) در آذربایجان شب گذشته را «امشب» خوانند .

داده است .

کشته شدن اتابک

چنانکه گفتیم اتابک در اندیشه کناره گیری نمی‌بود ، اورا از اروپا برای‌برانداختن مشروطه خواسته‌بودند و گذشته ازمحمد علیمیرزا با دولت روس دراین زمینه‌پیمانی میداشت وهیچگاه نمیبایست خود راکناره گیرد دوتن از وزیران که نمی‌بودند مستوفی‌الممالك وعلاءالملك رابجای آنها برگزید . اما ناخشنودی‌که مردم نشان میدادند ودرمجلس نیزچندبار گفته میشدکه یاکشور را بسامان آورد و یاکناره جوید ، برای آن نیز چنین چاره اندیشیدکه باردیگر نامه ای‌از زبان وزیران بمحمدعلیشاه نویسند ودر آن دلبستگی بکشور و مجلس ومشروطه نشان دهند وشاه نیز پاسخ نویدآمیزی بنویسد ، و رویهمرفته از نامه و پاسخ چنین در آیدکه گناه از محمدعلیمیرزا است وگرنه اتابك خود خواهان پیشرفت کار هـا میباشد وبنرم گردانیدن محمد علیمیرزا نیز میکوشد ، وهمین را دستاویز ساخته دوبـاره بمجلس ومردم نویدها سرایند ، و دلگرمیها دهند ، و بار دیگر بادروغ کار خود را پیش برند . وچون زود باوری و فریب خواری ایرانیان را آزمـوده بودند بپیشرفت نقشه خود دلگرمی میداشتند .

روز یکشنبه هشتم شهریور (۲۱ رجب)که هنگام پسین مجلس برپا و دوسید نیزدر آنجا میبودند وزیران نیز درآمدند . چون کمی گفتگو رفت اتابك به پشت تریبون‌در - آمده چنین گفت : «چون درکابینه وزراء دراینهنگام تغییر وتبدیلی داده شده بود ازامروز اولابرای معرفی درمجلس حاضر شده‌اند . جنـاب مستوفی‌الممالك وزیـر جنگ مسئول و جناب علاءالملك وزیر عدلیه منتخب شده اند و ثانیاً درباب کلیه امورات با هیئت وزرا شرفیاب خاکپای همایونی شدیم وآنچه لازم بود در اصـلاح کلیه کارها عرض شد و بعضـی احکامات مطاعۀ لازمه صادر گـردید برای این حاضر در مجلس شدیم که خـاطر آقایـان وکـلا را از مـراتب مستحضـر داریم ودستخطی هم صـادر شد تأکید در اجرای قوانین مشروطیت و اتمام قانون اساسی وسایر قوانین که انشاء الله آقایان وکلا اقدامات مجدانه نمایندو تأکید میکنیم که‌قانون اساسی را زود تر تمام کنند .»

دربرابر اینسخنان که سراپا فریب و بیشرمانه میبود نمایندگان بجای آنکه پاسخ داده بگویند دیگر بشما پشتگرمی نداریم ، بیخردانه خشنودی نمودند و سپاس گزاردند، وپس از برخی سخنانی که‌گفته شد سیدمحمد تقی هـراتی که خود افزاری از افـزارهای اتابك میبود نامه (یا بگفته خودشان عـرض داشت) وزیران را که بشاه نوشته بودند بـا پاسخی که شاه داده بود و « دستخط » نامیده میشد باز خواند ، و مـا نیز اینك آن هـا را میآوریم .

وزیران مینویسند :

« قربان خاکپای جواهر آسای اقدس همایونت شویم خانه زادان بموجب‌تعهدیکه »

« در خاکپای مبارکت کرده ایم و کلام خدا را بشهادت گرفته‌ایم ناگزیریم در هر موقع »
« آنچه را صلاح دولت خواهی نسبت بذات‌اقدس‌ملوکانه میدانیم در مصلحت ملك ودولت »
« و ملت که عین مصلحت پادشاه است می‌بینیم بعرض برسانیم پریشانی خلق آشفتگی »
« عموم اختلال اوضاع مملکت‌ازاین‌بیشتر نمیشود مردم تسویه‌امور را از مجلس‌میخواهند »
« مجلس موافق حقی که در قوانین اساسی به او داده شده است بوزرای مسئول رجوع »
« میکند وجداً اجرای قوانین اساسی رامیخواهدامیدواری وزراء در اجرای آن قوانین »
« بتقویت بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری است و البته این نکته در خاکپای مبارك »
« مبرهن است‌که تا صدور احکام بروفق قوانین‌اساسی مقرر نگردد شکایت مجلس توحش »
« مردم اختلال امور رفع نخواهد شد و در سوء عاقبت این وضع هیچ شبهه نیست و »
« یقین داریم که نیات مقدسه ملوکانه باعرایض دولت خواهانه این غلامان تباین ندارد »
« استدعای عاجزانه غلامان اینست که از برای رفع تزلزل ارکان ملك و آسایش خاطر »
« مبارك مؤکداً دستخط ملوکانه صادر شودکه قوانین‌اساسی باید جداً بموقع اجرا گذارده »
« شود تارفع محذور از این‌غلامان شده بدون ملاحظه مشغول خدمتگذاری باشیم »
« زیاده قدرت جسارت ندارد الامرالاقدس الاعلی مطاع »

شاه دستخط مینویسد :

« جناب اشرف اتابك اعظم اجرای قوانین بتقویت مجلس چیزی است که همیشه »
« مقصود و منظور من است تکلیف دولت ووزراء همین است وهمیشه همینطور بوزراء »
« فرموده ایم‌وبعدها هم‌خواهیم فرمودوزراء بدون دغدغه خاطر مشغول‌خدمات مرجوعهٔ »
« بخود باشند ولازمه تقویت هم از طرف ما نسبت باحاد وزراء خواهد شد و مخصوصاً »
« می نویسیم که وزراء قانون اساسی را از طرف ما از مجلس بخواهند که زود تر »
« نوشته و تمام شود . شهر رجب ۱۳۲۵ »

پس از خواندن اینها باز سرپریشان گویی نمایندگان بازشد ، وچون از نا ایمنی گفتگو میشد اتابك زیرکانه پاسخ داد که اینها از نبودن قانون هاست ، قانونها که‌نوشته شدو از مجلس گذشت همه اینها از میان میرود . نیز همچون نشست چند هفته پیش سخن از بانك ملی بمیان آورد وخواستار شدکه آنرازود بپایان‌رسانند و در انجام‌مجلس چنین گفت : «امیدوارم‌انشاءالله تعالی عماقریب باتحاد وهمدستی وکلا و وزراء تمام اموراصلاح و انتظام‌عمومی حاصل‌شود » نشست با این جمله های‌فریب آمیز بپایان رسید ،ونمایندگان زودباورباروبهای خندان ازجابرخاستند ، وبرای آنکه چایی خورند و قلیان‌وچوپوق‌کشند وزیران با بسیاری از نمایندگان بعمارت بالایی‌رفتندکه تا دو ساعت ازشب رفته در آنجا می‌بودند . اتابك باشیرین‌زبانی ونیرنگسازی نمایندگان رافریفته‌بادل شادو روی‌گشاده میگفت ومی‌شنید ومیخندید وهیچ نمیدانست‌که آخرین ساعت‌زندگی‌رابسر میبردوزمانش تا هنگامی است‌کەدر آنجا نشسته است .

چون چایی وقلیان بپایان رسید اتابك باآقای بهبهانی بپایین آمدند و دست بدست هم داده گفتگوکنان راه افتاده تا بیرون در بهارستان رسیدند ، ودر آنجا گدایی از آقـای بهبهانی پول خواست و اوباین پـرداخت دوسه گـامی جدا افتاد ولی اتابك که همچنـان گام برمیداشت وچشم بسوی درشگه خود میداشت که نزدیك بیاید ناگهان جوانی ازجلودر آمده باشلول که در دستش میبود سه تیر پیاپی باو نواخت که هرسه کارگر افتاد ، تیری نیز بپای سیدی از تماشاچیان خورده او را زخمی ساخت .

اتابك بـزمین افتاد وجوان زننده چون خـواست بگـریـزد سربازی ازنگهبانان در مجلس اورا دنبال کرد. جوان زخمی نیز بـاو زده، ولی ازسراسیمگی یـا چـون میـدان را بخود تنگ میدید تیری هم بـروی خود تهی کرد که بمغـزش رسید و در زمان افتادو جان داد . اتـابك انـدك جانی داشت . چون او را در درشکه گزارده خواستند بخانه اش برند تا یکربع دیگر اونیز در گذشت .



پ ۱۳۶

حیدر عمواغلی

اتابك را بخانه اش رسانیدند که بشویند ودر سفیده بپیچند و برای زیر خـاك رفتـن بقم فرستند . ولی جوان کشنده همچنان بروی زمین ماند و کسی او را نمیشناخت تـا پولیس رختهایش را کند وبجستجو پرداخت واز جیبش کارتی درآمد که در آن چنین مینوشت :

«عباس آقا صراف آذربایجانی عضو انجمن نمره ۴۱ فدایی ملت .» (۱)

(۱) براون مینویسد : از جیبش دو کسول استرکنین ویك پارچه سنگ دوزخ بیرون آمد .

سپس شناخته گردید که جوانی بیست ودوساله از مردم تبریز ، وپدرش حاجی محمد، و خود عباس آقا نام میداشته ، ودر تهران بصرافی میپرداخته ودر بازار بسیاری او رامیشناخته اند. کشته اورا بحیاط بهارستان آورده بروی خاك انداختند که یکروز یا بیشتر در آنجا ماند، و چون ، چنانکه خواهیم نوشت ، در آغاز کار مجلس و بسیاری از مردم تهران کار اورا بنیك نمیداشتند وکسانی راکه آشنا یا دوست او میشناختند ادارهٔ شهربانی دنبال میکرد ،جنازه جوان جانفشان بروی خاك میماند وکسی نزدیك نمیتوانست بیاید تاشهربانی پس از انجام جستجوهایش باخواری بسیار اورا از زمین برداشته بگورستان فرستاد .

عباس آقا که بود و چرا این کار را کرد؟!

میبایست دانست که درباره کشتن اتابك سخنان بیهوده ای بسیار گفته اند ، هنوز هستند کسانی که میگویند : اتابك را یحیی میرزا زد وبرای اینکه دیگری را بدنام گرداند یك تیری نیز بعباس آقا زده او رابرانداخت یا میگویند : عباس آقارا پس از کشتن اتابك حیدر عمواغلی زد که زنده نماند و رازکار بیرون نیفتد ، و یا میگویند دستور کشتن اتابك را محمدعلیمیرزا دادچون این در نهان خواهان مشروطه میبود . ولی اینها پندارهاییست که از روی دلخواه وبرای خود نمایی بافته اند . در این باره آگاهی درستی در دست نیست وآنچه ما از جستجو بدست آورده ایم اینست که در پایین مینویسیم :

اتابك چنانکه ازرفتارش پیداشد پا فشاری به بر انداختن مشروطه مینمود و راستی آنست که بیشتر نمایندگان را تباه گردانیده نیروی مجلس رااز دستش گرفته بود .این ببسیاری از آزادیخواهان سخت میافتاد و این بودآرزوی کشتن اورا میکشیدند .

در اینهنگام در تهران یکمرد آزادیخواهی میزیست که خود جوان ولی بسیاردلیرو کاردان میبود ، و سپس یکی از پیشروان بنام شورش ایران گردید . این جـوان چون در کارخانه برق حاجی امین الضـرب کار میکرد و مهندس آنجـا میبود حیدر خان بـرقـی شناخته میشد .

ولی چون در سالهای دیرتر «حیدر عمواغلی» شناخته شد ، ما نیز از همین جا اورا بهمین نام خواهیم خواند . این حیدر عمواغلی ازمردم سلماس بوده ، ولی در قفقاز بزرگ شده ودر تفلیس درس مهندسی برق میخوانده ، دربارهٔ آمدن او بـایران چنین میگوینـد که چون یك دو سال پیش از مشروطه رضایوف که یکی از بازرگانان تبریز میبود ، چنین میخواهد که ببارگاه مشهد چراغ برق بکشاند ، و برای ایـن کار بیك مهندس مسلمانی نیاز میبوده حیدر عمواغلی راکه سالش بیش از بیست نبوده از تفلیس بمشهد میـآورد ، و سپس عمواغلی ازآنجا بتهران آمده درکارخانه برق اینجا بکار میپردازد ، و چون شورش مشروطه پدید میآید یکی از هواداران آن میگردد .

درسال دوم مشروطه که در تهران انجمنهایی برپامیگردید یك انجمن نیز آذربایجانیان بنام انجمن آذربایجان بنیاد نهادند که میباید گفت نیرومندترین و بکار ترین انجمنها میبود.

حیدر عمواغلی یکی از کوشندگان در آن انجمن میبود ، و چنین پیداست که با «کمیته اجتماعیون عامیون» ایرانیان قفقاز بهم بستگی میداشت .

هرچه هست این حیدر عمواغلی کشتن اتابکرا بگردن میگیرد ، وچنین میگویند که تقیزاده هم آگاهی میداشته . وبرای اینکار عباس آقا راکه جوان‌خون‌گرم غیرتمندی میبود برمیگزینند و دستورکار را میدهد ، وآنروزکه عباس آقا تیرانداخت حیدر عمواغلی خود در جلو بهارستان میبوده ، و میگویند برای‌کمك بعباس آقا ریگ بچشم سربازان میپاشیده ، ولی دانسته نیست تاچه اندازه راستست . آن «انجمن نمره ۴۱» که درکارت جیب عباس آقا یاد شده جزیك نام نبوده . ما با همه جستجو از چنان انجمنی آگاهی نیافته‌ایم . این نام مایه ترس هزاران‌کسان گردید ، و صدهاکسان دعوی بهمبستگی با آن انجمن نمودند . بااینحال بنیادی نداشت .

یکچیزی که میبایددرپایان گفتار بیفزاییم اینست که انگلیسیان چون اتابك را افزار دست‌سیاست روس میشناختند ازو آزرده می‌بودند ، و بسا شد که کشته شدن او را آرزو مینمودند و بدستیاری آقای تقیزاده از پیش آگاهی میداشتند ، هرچه هست پس از کشته شدن اوکه در روزنامه های اروپا گفتارهای فراوانی نوشتند ، در روزنامه‌های انگلیس بیشتر ازدیگر روزنامه‌ها نوشته‌شد ویکچیز شگفت ترجمه‌هاییست که حبل‌المتین کلکته از روزنامه «ویلز» ترجمه‌کرده است ، وما اینك آنهارا میآوریم :

« انجمن سری مجاهدین قفقاز وآذربایجان خیلی قوت‌گرفته عده رسمی اعضای »
« آن بهشتاد وشش هزار ویکصد و پنجاه رسیده و عده سری آنها بششهزار و سیصد »
« برحسب قرعه از انجمن سری سیصد وهفت نفر انتخاب شده‌اندکه‌نگران‌حرکات یکصد »
« وسی ودوتن ازمستبدین باشند وهریك را حکمی سربمهر در دست است‌که بموقع خود »
« بازنموده مطابق دستورالعمل او رفتارنمایند تصویر تمام قدعباس آقا را بزرگ نموده »
« دریکی از زوایای انجمن سری‌گذارده وچهار چوبه دوتصویر راکه بنمره یکی زیادتر »
« ودیگری پائین ترازعباس آقا می‌باشد خالی‌گذارده‌اند .»

نمیدانیم روزنامه نویس انگلیسی این گزافه ها را ازکجا آورده است ؟ ! .. در جاییکه بگفته خود اوانجمن نهانی میبوده این همه آگاهی ها را بانام و نشان ورقمهای ریز از کجا پیداکرده ؟!. اگر بگوییم ساختگیست و تنها برای خوشایند خوانندگان نوشته شده ، آنهم از یك روزنامه اروپایی دوراست . میباید گفت یکرازی دراینجاهست .

این راهم بنویسیم‌که چون حیدر عمواغلی بهم بستگی باکمیته قفقاز میداشت دور نیست‌که این دستور را ازآنجاگرفته باشد ، و آنچه این را استوار میگرداند جمله های لایحه مجاهدان خوی میباشدکه درپیش آوردیم و در آن چنین مینویسد : « اگر چنانکه این دفعه هم از همت عالی و هیجان کافی تبریز امین السلطان را از وظیفه خود معزول نکردند آنوقت در دفع نحس وجود اوبناگزاری خواهد شد » . زیرا چنانکه گفتیم



پ ۱۳۷

روز هفتم عباس‌آقا درتهران

اینسخن ازآن میرزا جعفرزنجانی بوده‌که فرستاده‌کمیته قفقاز میبوده، وازاین پیداست‌که کمیته اندیشه‌کشتن اتابك را دنبال میکرده است .

گفتار هشتم

چگونه دربار بآرامش گرایید ؟..

در این گفتار سخن رانده میشود از پیشامدهای سه ماهه ، اززمان کشته شدن اتابك تا هنگامیکه زمینه به آشوب میدان توپخانه آماده گردید .

دلسوزی نابجای مجلس بااتابك

کشتن اتابك يك شاهکاری بشمار است ، و چنانکه خواهیم دید این شاهکار دلهای درباریان را پر از بیم و ترس گردانید ، و جایگاه آزادیخواهان را در دیده بیگانگان والاتر ساخت ، و پس از همه اینها ،کارها را براه دیگری انداخته يك دور نوینی برای تاریخ جنبش مشروطه بازکرد . عباس آقا جانبازی بسیارمردانه‌ای نمود .

اتابك باآن راه نیرنگی‌که پیش‌گرفته بود جنبش‌آزادیخواهی را درهمان آغازش ، نا انجام گزاردی ، و آشوب و در هم‌کاری بسیار بمیان انداخته توده ایران را بیکبار بی‌آبرو گردانیدی . بدترین دشمنان‌کسیست‌که درجامعه دوستی رخ نماید و آنهم چون اتابك مرد آزموده کهنکاری باشد . عباس آقا با خون سرخ خود آزادیخواهان را رو ـ سفید گردانید .

لیکن شگفت است که دارالشوری خودرا بیگانه گرفته ، نمی‌خواست باین جانبازی گرانبهای آنجوان ارجی گزارد . بلکه هواخواهان اتابك چیرگی نموده میخواستند آقای خود را يك مرد نیکوکار و يك وزیر دلسوز نشان داده ، عباس آقا را يك آدمکش سیاهکار باز نمایند .

شب یکشنبه نهم شهریور (۲۲ رجب) کـه آنداستان رو داد ، فـردا از آغـاز روز ، دوسید و بسیاری از نمایندگان در حیاط بهارستان گـرد آمدنـد ، و در بارهٔ پیشآمد بگفتگو پرداختند تلگراف پایین را کـه نمونه اندیشه مجلس است بانجمنهای شهرها فرستادند :

« تلگرافخانه های عموم ولایات بحکام وانجمن‌های ایالتی و ولایتی اطلاع بدهند »
« دیروز(۱۱) ماه اتابك اعظم وزیرداخله برای معرفی وزراء جنگ و عدلیه حسب‌الرسم»
«بمجلس‌شورایملی حاضرشده بعداز انعقاد مجلس دوساعت ازشب رفته دربیرون بهارستان»

« در موقع درشکه نشستن ازطرف دو نفر شخص مجهول الحال بگلوله رولور مضروب و »
« بفاصله چند دقیقه برحمت ایزدی پیوست قاتل یا رفیق قاتل‌بلافاصله خودرا کشته‌مجلس »
« شورای ملی باتفاق امناء دولت بجد تمام مشغول تحقیقات است‌که منشأ این سوء قصد »
« ومرتکبین اصلی آنرا بدست آورد قتل مرحوم اتابك اعظم از ضایعات عظیمه و موجب »
« تأسف و تحسرکلی است امید است کشف منشأ فساد و جزای قانونی مرتکب و شرکاء »
« او در سایه قدرت و سطوت مجلس شورایملی بسهولت میسر وازبرای عموم ملت ایران »
« تشفیءادلانه حاصل شود».

سپس چون هنگام پسین مجلس برپا گردیده گفتگو آغازیافت ، نخست محقق‌الدوله که ازنمایندگان خراسان ولیکن از هواداران دربار می‌بود . بایك تندی بسخن پرداخته چنین‌گفت : « با این وضع رفتارکه اینگونه اشخاص خدمتگزار بدین بلای ناگوار مبتلا گردند لازمست‌که اکیداً از طرف مجلس ارائه ترتیبی شودکه اشخاص خاین را هرگز یارای اینگونه تجاوزات نماند » .

پس ازوی ، سید محمد تقی هراتی‌که از هواداران ویژهٔ اتابك می‌بود بپابرخاست و لایحه‌ای راکه بازاریان نوشته و با خود بمجلس آورده بودند خواندن‌گرفت . این بازاریان را همان سید محمد تقی وبستگان اتابك واداشته بودند ، و در لایحه شان پس‌از دیباچه‌ای چنین نوشته میشد : « اکنون‌که این واقعه بزرگ‌که قتل این شخص شخیص محترم که صدراعظم مملکت و اول مشروطه خواه و خدمتگزار بدولت و ملت بوده است بظلم و طغیان واقعشده لهذا باکمال احترام استدعا مینماییم‌که جداً مجلس محترم از هیئت وزراء و حکومت شهرقاتل ومحرك این عمل شنیع را خواسته مجازات قانونی‌دهند والا ما اصناف شما وکلای محترم را آسوده نخواهیم‌گزاشت » .

چند ساعتی با اینسخنان‌گذشت . کسانی فرصت یافته سهشهای بد خواهانه خود را بیرون ریختند . دیگران نیز یا ازبیم، ویا ازآنکه در آزادیخواهی تااین اندازه همراه نمیبودند، خاموش‌می‌ایستادند. گفته‌شد مجلس‌کمسیونی برگزیدکه بجستجوها وبازرسیهای شهربانی وعدلیه نگهبانی‌کند . ولی این نیز بجایی نرسید ، و سرانجام آن‌کردندکه تلگرافی برای شاه ، که اینزمان در سلطنت آباد میبود فرستند ، و پس از همدردی و دلسوزی ، پا فشاری دولت را در باز جویی و بازرسی و دنبال کردن گناهکاران خواستارگردند .

از اتابکی‌که آنهمه دروغها و نیرنگهارا دیده بودند هواداری مینمودند . شگفتتر آنکه‌کسانی بهانه آورده میگفتند : « گذشته ها هرچه بوده باشد . در همان نشست‌اخیر مجلس اتابك دلسوزی بسیار بمشروطه نشان می‌داد » . بیخردان بگفته های فریب آمیز او این ارج را می‌نهادند.

اینها نمونه ایست‌که اتابك بیشتر نمایندگان را زیر دست خودگردانیده مجلس

را ازنیرو انداخته بود . کاری بایـن نیکی رخ داده بود و مجلس بآن ارج نمی‌نهاد . از آنسوی دربیرون نیز بسیاری ازدشمنان مشروطه جنب وجوش مینمودند، وچنین‌میخواستند کـه دولت پیشآمد را عنوان وکسانی را از سران آزادی دستگیر گردانـند . از روزنامه ـ ها نیز « ندای وطن »کـه دارنده‌اش مجد الاسلام کرمانـی ، جز در پی سود خود نبودی ، پیش‌آمد را درمیان چارچوبه سیاه ، وزیر عنوان « اناللّه وانا الیه راجعون » آگاهی داد .



پ ۱۴۸

سعد الدوله

از آنسوی با دستور شاه و بـه پشتیبانـی مجلس ، شهربانی دست بـاز کرده میرزا صادق طاهباز را بنام همراهی بـا عباس آقـا ، و همچنین شاگرد عباس آقـا وکسان

دیگری‌را بگرفت‌وبزندان انداخت .ـ برادرعباس‌آقا ازتهران‌گریخته در قزوین بناشناس خود راکشت .

جنازهٔ عباس‌آقاکه دو روز بیشتر بروی خاکها بودکسانی از بازاریان بنام همکاری درخواستندکه بایشان سپرده شود تا بخاك سپارند . . ولی شهربانی نپذیرفت وخود شبانه آنرا باخواری بسیاربخاك‌سپرد. چنین‌گفته میشدکه او را نخست باهمان جلتقه وشلوارکه بتن میداشت درگودالی انداخته خاکی برویش ریخته اند ، لیکن سپس از ترس آگاهی آزادیخواهان بیرون آورده‌کفن‌کرده اند .

تا سه روز بدینسان چیرگی از سوی دربار می‌بود ، و آزادیخواهان نمی توانستند سخنی بگویند یا ایرادی بگیرند . ولی کم‌کم زبان آنان باز شد . نخست روزنامه «روح القدس» که آن‌زمان تازه بیرون میامد ، در شماره‌های چهار وپنج خودگفتارها در بدی اتابك نوشت و از رفتاریکه با جنازه عباس آقا شده بود رنجیدگی نشان داد. از آنسوی انجمن آذربایجان به پشتیبانی از گرفتاران برخاسته برفتار شهربانی خرده گرفت . دیگر انجمنها نیز با وی هم آوازگردیدند . کم‌کم در مجلس نیز این‌گفتگو بمیان آمد و نتیجه این شدکه شهربانی دیگر کسی را نگرفت و داستان در اینجا پایان یافت .

ازاینسوی‌کسانی بپازجویی ازسرخاك عباس‌آقا پرداختند، و شادروان قاضی‌ارداقی با برادرش میرزا علی‌اکبر دراین باره‌کوشیده فیروزشدند ، و خوابگاه جاویدان آنجوان با غیرت‌را پیداکرده‌گلکارگزاردند ، و آنرا باگچ و آجر بالا آوردند . سپس روز شنبه پانزدهم شهریور (۲۸ رجب)که روز هفتم مرگ آن جوان بود نزدیك بدو هزار تن از آذربایجانیان و تهرانیان و دیگران رو بسر خاك آنجوان‌گزاردند ، و دسته‌گل فراوان بروی‌گورش ریختند ، و نمایش وجنبش بسزا از خود نمودند . شادروانان ملك‌المتکلمین وبهاء الواعظین‌گفتارها راندند و ارجشناسی از جانفشانی عباس آقا نمودند . بدینسان پذیرایی شاینده‌ای بجا آوردند .

این درتهران بود . درآذربایجان چنانکه‌گفتیم ، ازچند روزپیش جنبشی به‌دشمنی اتابك درخوی وتبریز می‌رفت ، واین بود همینکه آگاهی ازکشته شدن اورسید بشادمانی برخاستند . درتبریز قلیج آقا با شمشیر آخته ای بدست ، سوار اسب‌گردیده ، یکدسته از مجاهدان‌را بدنبال خود انداخته با موزیك ببازار آمدند ، وکشته شدن دشمن مشروطه را آگاهی دادند . بازاریان بشادمانی چراغها را روشن‌گردانیدند . از آنسوی درباره عباس‌آقا، چون‌درروزهای‌نخست‌که آذربایجانی بودنش دانسته نبود بکاری‌برنخاستند، ولی سپس‌که دانسته شد آذربایجانی و خود از مجاهدان می‌بوده به بسیج یك ختم با شکوهی پرداختند ، و روز آدینه بیست و هشتم شهریور (۱۱ شعبان) در مسجد میدان مقصودیه ختم‌گزاردند . آنروز از همه‌کویها مردم دسته دسته می‌آمدند و بازمی‌گشتند . مجاهدان

صف بصف با موزیك وبیرق درآمد وشد می‌بودند . فردا شنبه تا نیمروز نیز برپا می‌بود ، و چون هنگام برچیدن ختم رسید میرزا غفار زنوزی‌که از مجاهـدان قفقاز شمرده میشد بیك‌گفتار شیوا وهناینده‌ای به ترکی وفارسی پرداخت ، و شعرهای بجایی خواند ودلهای همه را بتـکان آورد ، و در پایـان چنـین گفت ، « بیـایید ای برادران در صفـات مجاهـدی تأسی باین جوان مرحوم‌کـرده خائنین بیدین را از صفحهٔ مقدسهٔ وطن عزیز پاك‌کنیم».

سپس بشعرهای ترکی پرداخت :

آرقادا شلار قان توکون تا جوشه کلسون کاینات
ثابت اولسون تا جهانـه بزدکی عـزم و ثبات
ذلته عمـده مـرجحدور شرفلـی بر ممـات
ملته لازم دکـلدور بیله افسرده حیـات
ظلم و استبداد دوری درد و یأس ایامیدر
آرقادا شلار قان توکون قان توکمکون ایامیدر

چنین ختم با شکوه بزرگی تا آنروزکمتر دیده شده بود .

بیرون آمدن بست نشینان

کشته شدن اتابك نتیجه های بسیاری را در پی داشت ، ویکی از آنهاکناره‌گیری صنیع الدوله رییس مجلس بود . اینمرد ایران‌ـ خواه ودلسوز میبود ولی چنانکه رفتارش نشانداد ، باجنبش توده انبوه‌کـه معنی درست مشروطه همینست همراهی نمی توانست ، و از اینرو بمشروطه دلخـوشی نشان نمیداد و درکشاکش ها بسوی در بارگرایش مینمود . این همانست‌که‌گفتیم پیشنهاد میکرد قانون اساسی را به نجف نزد علمای آنجا فرستند، واین نمونه ناآگاهی او ازمشروطه یا دلیل ناهمراهیش میباشد. ازآنسوی خاندان اینان با اتابـك بستگی دیرین میداشتند ، و برادرش حـاجی مخبر السلطنه درکابینه او از وزیران میبود .

از اینرو ازروزیکه اتابك بایران آمد صنیع الدوله سرگرانیش با مشروطه بیشتر گردید ، و چند بار بکناره جویی کوشید . لیکن مجلسیان نپذیرفتند چون مرد آرام و سنگینی میبود با خواهش او را نگه داشتند . ولی چون اتابك‌کشته شد صنیع الدوله از مجلس پاکشید وسپس نیزکناره جویی خود راآگاهی داد .

دراینمیان احتشام السلطنه بتهران درآمد . اینمردکه بآزادیخواهی‌شناخته‌گردیده و ازسوی تهران بنمایندگی برگزیده شده بود در کمسیون مرزی میگذرانید تا اینهنگام از آنجا بازگشت . نمایندگان آمدن او را فرصت شمرده بجای صنیع الدوله برگزیدند وکسانی بخانه‌اش رفته بمجلس‌آوردند.

درهمانروزهامحمدعلیمیرزاکابینه‌ای راکه‌برگزیده بودبمجلس‌آگاهی‌داد، بدینسان:

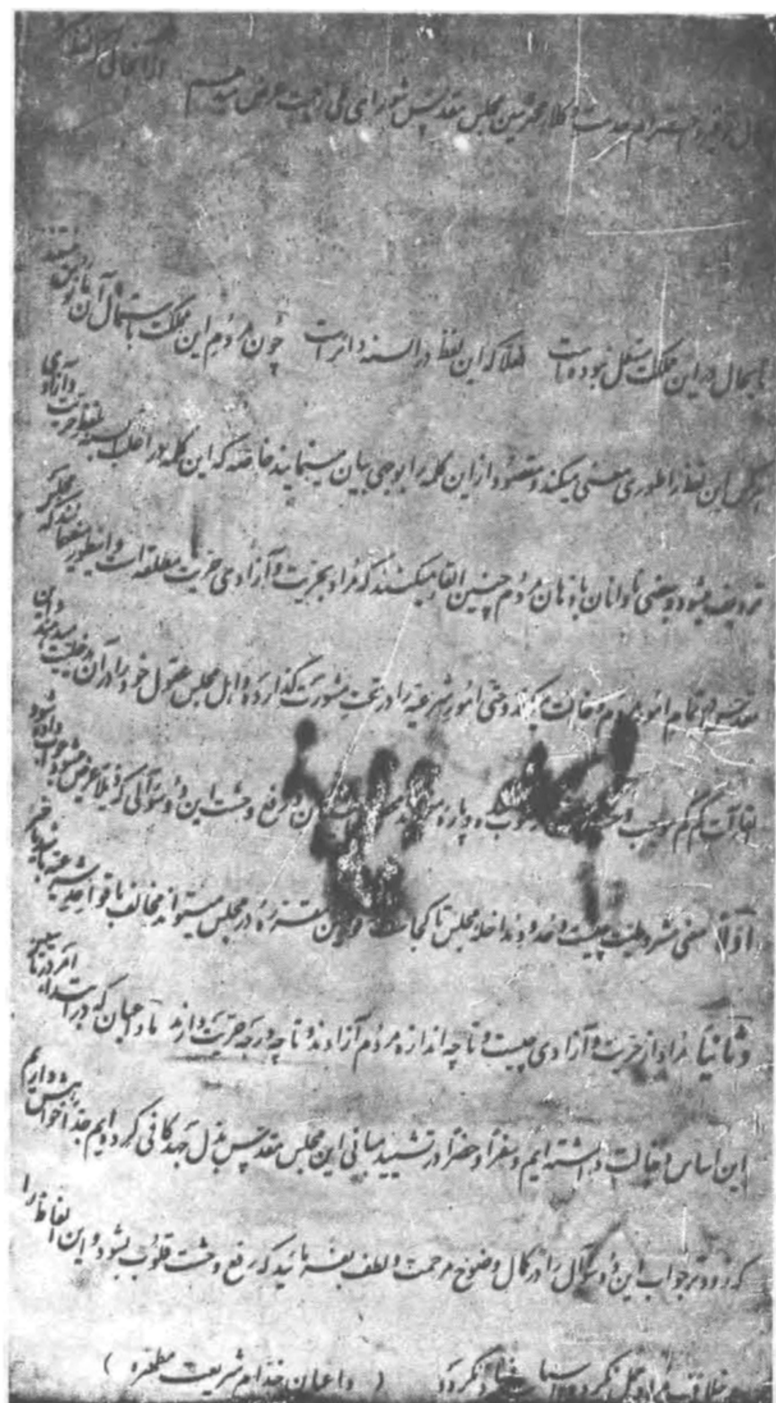
مشیرالسلطنه رئیس الوزراء و وزیر داخله ، سعدالدوله وزیر خــارجه ، مستوفی ـ الممالك وزیرجنگ ، قوام الدوله وزیر مالیه ، مشیرالملك وزیر عدلیه ، مهندس‌الممالك وزیر فواید عامه ، مجدالممالك وزیر تجارت ، نیرالملك وزیر علوم واوقاف .

در مجلس چون گفتگو شد بیشتر نمایندگان باین کابینه امید نیکی نمی‌بستند ، و نبایستی ببندند . زیرا بیشترشان همــان درباریان بیکاره می‌بودند ، و از آنسوی سعد ـ الدوله وزیر خارجه ازمجلس بیزاری نموده و خود راکنارکشیده بود . با این بد امیدی چون مجلس خود نیز بیکاره شده بود آنها را پذیرفت و در نشست دوشنبه بیست و چهارم شهریور (۷شعبان)که برای شناسانیدن بمجلس آمدندکسی زبان بایراد نگشاد .

یك نتیجهٔ دیگر کشته شدن اتابك بازگشتن حاجی شیخ فضل‌الله و دیگران بخانه ـ های خودشان بــود . زیرا چنانکه پس از مرگ اتابــك دانسته شد در رفت آنان را در عبدالعظیم اتابك از کیسهٔ خود میداد ، و چــون او کشته شد دیگــرکسی پولی نــداد و پیشوایان دین با سختی روبرو شدند ، و چاره ای جز آن نمیدیدنــدکه دست از کشاکش بردارنــد و به تهران باز گردنــد . لیکن برای‌آن نیز به دستاویزی نیاز می‌داشتند ، وگر نه بیکبار بی‌آبرو گردیدندی . این بود باز دست بدامن دوسید زدند ، واینان چنین نهادند که صدر العلماء داماد بهبهانی ، یك پرسش نامه ای بسیجکند ،کــه در آن معنی مشروطه و آزادی ، و اینکه آیا مجلس به « احکام شرع » نیز دست خواهــد زد و یا تنها بکارهــای « عرفی » بس خواهــد کــرد ، از مجلس بپرسد و از اینسو مجلس یك پاسخی بدلخواه بست نشینان دهد ، و دوسید نیز آن را مهر کنند ، واین پرسش وپاسخ دستاویزی برای بازگشتن بست نشینان بخانه‌های خودشان باشد .

این یك مهربانــی و دلسوزی نا بجــایی از دو سید در بارهٔ حاجی شیخ فضل الله و همراهانش بود . بهرحال صدر العلماء بدستور رفتارکرده یك پرسش نامه ای بنام علماء آماده‌گردانید . مجلس نیز بهمان دستور پاسخ داد . دو سید وآقــا حسین رضوی هــم در پای آن جمله هایی نوشتند و مهر و دستینه نهادند ، واین پرسش و پاسخ در نشست روز سه شنبه هجدهم شهریور (یکم شعبان) درمجلس خوانده شد ، بی‌آنکه نامی از حاجی شیخ فضل‌الله یا دیگری برده شود .

بست نشینان همان پاسخ راگرفتند ، و درپای آن حاجی شیخ فضل‌الله و سید احمد طباطبایی وحاجی میرزا حسن نیز مهر نهادند ، و چنین وانمودندکه مجلس در خواستهای ما را پذیرفت و ما سخن‌خود را پیش بردیم ، و همین را دستاویزی ساخته ، روز سه شنبه بیست وپنجم شهریور (هشتم شعبان) بشهر بازگشتند و هریکی بخانه های خود رفتند و بخاموشی‌گراییدند . بدینسان داستان بست نشینی‌که باآن تندی و هیاهو آغاز شده بود ، با این خاموشی وخواری پایان پذیرفت ، و نتیجه دو چیز بیشتر نشد : یکی بردن آبروی خودشان ، دیگری بازکردن زبان بدگویان بمشروطه ومجلس .



پ ۱۳۹

این پیکره نشان میدهد پرسش صدرالعلما را از مجلس

در نامه‌ای‌که محرر حاجی شیخ فضل‌الله بپسر او در نجف در این باره نوشته چنین میگوید : بعد از اینکه به برکات امـام عصر صلوات‌الله علیه دفعة مقاصد اسـلامی حضرت

خداوندگار اعظم آقا ارواحنا فداه حاصل گردید وحضرات حجج و مجلس امضا نمودند. بعد از تحصیل این نوشته که هزار مرتبه زحمت تحصیل آن زیاد تربود از تحصیل نوشته و دستخط مشروطه گرفتن ازشاه دیگر رأی مبارك حضرت آقا ارواحنا فداه براین قرار گرفت که با همه همراهان بشهر تشریف فرما شوند ».

اینان آن پرسش وپاسخ را چاپ وپراکنده کردند . سپس پیکره ها از روی آنها برداشته بهمه جا فرستادند وما اینك پیکره آنها را می‌آوریم . (پ۱۳۹ وپ۱٤۹)

پیمان ۱۹۰۷ در میان روس و انگلیس

چنانکه گفتیم کشته‌شدن اتابك ، یك‌سنگ بزرگی را از سر راه پیشرفت‌مشروطه برداشت،وامید میرفت که‌ازآن پس‌پیشرفت‌بهتر وتندتر باشد . ولی‌جای‌افسوست که‌درهمان‌روزها یك‌سنگ بزرگ دیگری درسر راه‌آن پدیدار گردید ، وآن‌پیمان۱۹۰۷دودولت روس وانگلیس‌بود که‌همان‌روزها در روزنامه‌هاشان پراکنده گردید . ازدیرگاه گفتگوی این پیمان درمیان دودولت میرفت ، وروزنامه هاشان آگاهی از آن‌میدادند ، وروزنامه حبل‌المتین کلکته نیز گفتارها نوشته ، ازبیمیکه از رهگذر آن بایران میرفت ، سخن میراند ، تادر اینهنگام بپایان رسید وروز سی‌ویکم اوت (هشتم شهریور و همانروزی که اتابك کشته گردید) در پترسبورك بدستینه نمایندگان دودولت رسید .

تاریخچه این پیمان آنست که‌دولتهای روس وانگلیس درایران همیشه با یکدیگر همچشمی داشتند . در زمان مظفرالدینشاه و ناصرالدینشاه هر یکی از اینان می کوشید بیشتر از دیگری در ایران «امتیاز» بدست آورد و جای پا بیشتر بسیج کند ، وهر یکی میکوشید دیگری رادور تر وبی‌بهره ترگرداند . روسیان از سالیان دراز آرزوی سپاه آوردن بایران می‌داشتند . ولی هرزمان که میخواستند بچنان‌کاری برخیزند انگلیسیان‌از راه سیاست بجلوگیری میپرداختند .

اینست‌این دودولت اگرچه همسایگیشان زیان‌بزرگی‌بایران میبود،این‌همچشمی‌شان سودمند می‌افتاد . لیکن دراینهنگام چون دراروپا آلمان سخت نیرومند گردیده و این دودولت جنگ خود را باآن نزدیك میدیدند یاخود خواهشمند میبودند ، از اینرو بهتر می‌دانستند که بایکدیگر بهمدستی گرایند وهرگونه کشاکش و همچشمی را کنارگزارند و درنتیجه این بود که‌آن پیمان راباهم بسته چنین میخواستند که در ایران مرزی برای دست درازی وامتیاز طلبی هریکی پدیدآورند که‌در میانه برخورد و رنجشی پیدا نشود . راستی را انگلیسیان در اروپا خود را نیازمند سپاه بیشمار روس دیده ، بپاس سیاست اروپایی خود ازسیاست آسیایی شان چشم می‌پوشیدند ، و برای‌دلجویی ازروسیان درایران جلو آنان راباز می گزاردند .

زیان این پیمان بایران آن‌میشد که‌از این‌پس ، روسیان چیرگی بیشتر نمایند و فشار و آزار بیشتر رسانند ، و چون دولت روس با مشروطه ایران دشمنی آشکار نشان

مجلس شورای ملی ایران

بسم الله الرحمن الرحیم

پ ۱۴۰

این پیکره نشان میدهد پاسخی راکه مجلس بپرسش صدرالعلما داده

میداد ، یك‌زیان دیگرش‌این میشد که محمدعلیمیرزا درنبردبا آزادیخواهان چیره‌تر گردد ویا فشاری بیشترنماید ، وروسیان آشکاره یاوریاوری‌کنند .

می‌باید گفت : بخش بزرگی ازدشمنیهای آینده محمدعلیمیرزا بامجلس ومشروطه و داستان بمباران مجلس ، و سپس آمدن سپاه روس بایران و دژ رفتاریهای آنان در آذربایجان و گیلان ، وسپس بازگشت محمدعلیمیرزا در سال ۱۲۹۰ ،و پس از همه‌داستان شوم التیماتوم ، از نتیجه‌های این پیمان‌بوده است . اگرجنگ‌بزرگ اروپا درسال۱۹۱٤ برنخاستی ، و درپایان آن‌شورش بزرگ بلشویکی رخ ندادی ، خدا میداند که ایران از رهگذر این‌پیمان چه گزندها دیدی .

اینك تکه هایی را ازآن پیمان دراینجا می‌آورم :

قرار داد درباب ایران

« نظربا ینکه دولتین‌ا نگلیس وروس متفقاً متعهدندکه انتگریته واستقلال ایران را »
« مراعات نمایند ومحض آنکه صمیماً مایل‌بحفظ نظم در تمام نقاط این مملکت و ترقی »
« صلح آمیزآن می‌باشند ومایلند که بـرای تمام سایر ملـل بالسویه حقوق تجـارتی و »
« صناعتی همیشه برقرار بوده باشد و چون هریك از دولتین مذکورتین بملاحظه ترتیب »
« جغرافیائی واکونومی (ثروتی) اهتمام مخصوص در حفـظ امنیت ونظم بعضـی ایـالات »
« متصله و یامجاوره ایران بسرحـد روس از یکطـرف و بسرحد افغانستان و بلوچستان »
« از طـرفی دیگر دارند برای احتراز از هرگونه علـل واسباب حدوث اختلاف نسبـت »
« بمصالح خودشان در ایالات سابق الذکر ایران بموجب مدلول فصول ذیل با یکدیگـر »
« اتفاق نمودند . »

« فصل‌اول ــ دولت انگلیس متعهد می‌شود که‌در آنطرف خطی که از قصر شیرین »
« ازراه اصفهان ویزد وخلیج بنقطه‌ای ازسرحد ایران منتهی و سرحـد روس وافغانستان »
« راتقاطع مینماید برای خود یاکمك عادی برعایای خود یا معاونت باتباع دولت دیگـر »
« درصدد تحصیل هیچگونه امتیاز پلتیکی یاتجارتی از قبیل امتیازات راههـای آهن و »
« سایر راهها وبانکها وتلگرافها وحمل‌ونقل بیمه‌وغیره برنیاید . »

فصل‌دوم ــ دولت روس هم‌متعهد است که درآن طرف خطی که از سرحد افغانستان
« ازراه قازیك وبیرجند وکرمان رفته ببندرعباس منتهی میشودبرای خودیا کمك‌باتباع »
« خود یا معاونت‌برعایای دول دیگر درصددتحصیل هیچگونه امتیازات پلتیکی یاتجارتی.»
« از قبیل امتیازات راههای آهن وسایرراههاوبانکها و تلگرافها وحمل‌نقل بیمه‌وغیره »
« بر نیاید و نیز دولت روس متعهد است که وجهاً من‌الوجوه بهیچ وسیله در اوقاتی کـه »
« دولت انگلیس در مقام کمك بمطالبه این قبیل امتیازات در نواحی مزبوره بر می‌آید »
« ضدیت ننماید و مسلم است که‌اماکن مذکورهٔ در فوق جزو نواحی‌است که در آنجادولت »
« روس‌متعهد است که‌در مقام تحصیل‌امتیازات مذکورهٔ فوق‌بر نیاید . »

« فصل سوم ـ دولت روس متعهد میشود که بدون اینکه قبلا با دولت انگلیس »
« مشاوره وتفهیمی شده باشد بهیچگونه امتیازی‌که برعایای انگلیس در نواحی ایران »
« واقعه فی‌مابین خطوط مذکوره در فصل اول و دویم داده شود ضدیتی نکند و دولت »
« انگلیس نیز بهمین نحو در باب امتیازاتی‌که برعایای روس در همان نواحی‌ایران‌داده »
« شود متعهد است تمام امتیازات موجوده حالیه در نواحی مذکوره در فصل اول و دوم »
« هم بحال خود برقرار خواهد بود . »

شگفتتر این‌بودکه درگفتگوی این پیمان آگاهی بدولت ایران نداده ونماینده‌ای از این‌کشور نطلبیده بود . سپس نیزبا آنکه درهشتم شهریور بودکه به‌آن درپترسبورگ دستینه نهادند تنها در هشتم مهرماه (۲۲ شعبان) بودکه آگاهی از آن بوزارت خارجه فرستادند . اگر چه روزنامه حبل‌المتین‌کلکته از یکسال پیش گفتارهایی در باره بسته شدن چنین پیمانی و زیانهای آن سخنان بسیار رانده و ایران را آگاه‌گردانیده بود ، وسپس چون آگاهی از دستینه نهادن بآن پراکنده گردید ، حبل‌المتین تهران یك رشته گفتارهای دیگری نوشت و باز آگاهیهایی داد ، و این یکی از انگیزه های بنام شدن آنروزنامه گردید .

بهرحال روز دو شنبه دهم مهرماه (۲۴ شعبان) درمجلس گفتگوی این پیمان بمیان آمد ، نامه سفارت انگلیس بوزارت خارجه و متن پیمان خوانده گردید ، و برخی از نمایندگان سخنانی راندند . ولی راستی را بیشتر نمایندگان از اندازهٔ زیان آن‌آگاه نمی‌بودند و از اینرو شور وگرمی‌که می‌بایست دیده نشد . با اینحال چنین پاسخ داده شد : این پیمان تنها بخود دولتهای انگلیس و روس روانست . ما درکار خود آزادیم ، و اگر خواهیم توانیم‌بیکروسی‌در جنوب، یا بیك انگلیسی‌درشمال امتیازی‌دهیم،وبدینسان گردن نگزاردن خود را بآن پیمان‌آشکارگردانیدند .

در بیرون نیز این پیشامد بآزادیخواهان‌گران افتاد ، و دولت انگلیس‌که ازآغاز جنبش مشروطه ، پشتیبانی بآزادیخواهان نموده درمیان ایشان جایگاه ارجمندی یافته بود ، با این پیشامد از آنجایگاه پایین افتاد و رنجش بسیار رخ داد . سفارت انگلیس این دریافته نامه‌ای بوزارت خارجه ایران فرستاد ،که در آن چنین نوشت : این پیمان زیانی بآزادی و جداسری‌کشور ایران نخواهد داشت ، و دولت روس « مادامی‌که بمصالح آنها خلل وارد نیامده از هرگونه مداخله » در کارهای ایران خودداری خواهد نمود ، و این نامه در روزنامه حبل‌المتین بچاپ رسیده اندکی از رنجش و خشم آزادیخواهان‌کاست .

درباره این پیمان چه در آنهنگام ، و چه در سالهای دیرتر، در روزنامه‌های‌ایران و اروپا سخن بسیار رانده شده ، و پس از شورش بلشویکی در روسستان که بلشویکها رازهای نهان دولت خود کامه پیش را بیرون ریختند ، این دانسته شد که این پیمان

بندهای نهانی نیز در باره انداختن دولت عثمانی ، و بخشیدن خاك آن در میان روس و انگلیس و فرانسه ، داشته است ، و درباره ایران نیزخواستشان جز برانداختن آزادی و جدا سری این‌کشور نمیبوده ، ولی چون این سخنان هرچه بوده‌گذشته واز میان رفته ما نیز بهمین اندازه بس‌کرده درمی‌گذریم .

گراییدن درباریان بمشروطه

در همانروزها در تهران یکداستان شگفت دیگری رخ داد، و آن اینکه انبوه درباریان بیکبار به مشروطه‌گراییدند وبنمایشهایی پرداختند . چگونگی این بودکه چون اتابك با دست عباس آقا کشته‌گردید و از جیب‌کشنده آن‌کارت بیرون آمد ، بیشتر مردم چنین باورکردندکه راستی را یك‌انجمنی از فداییان برپاست‌که برای کشتن بدخواهان مشروطه آماده میباشد و عباس آقا چهل ویکم آنان میبوده . این باور دلهای درباریان را پر از ترس می‌گردانید و هرکس بزندگی خود بیم میداشت ، آرزوی درآمدن بمیان آزادیخواهان میکرد . این بود سران ایشان با هم گفتگوکرده راهی اندیشیدندکه‌بمیان آزادیخواهان درآیند .

نمیدانم در میان خود چه‌گفتگوهایی‌کردند و چه نهشهایی نهادند . آنچه‌دربیرون پدیدار شد این بودکه احتشام‌السلطنه رییس مجلس و امیر اعظم (که از دیرگاه خود را آزادیخواه نشان میداد) جلو افتاده بزرگان درباریان را بخانه علاءالدوله (برادر احتشام‌السلطنه) خواندند و درآنجا گفت وشنیدهاکرده نامه‌ای بمحمد علیمیرزا نوشتند، در این زمینه : «که امروزقدرت و شوکت سلاطین عظیم‌الشأن روی زمین را مـی‌بینیم‌که بواسطه این اساس مشروطیت باین عظمت نایل شده‌اند» و از محمد علیمیرزا خواستار گردیدندکه ایشان نیز بمشروطه خواهان پیوندند و بمشروطه‌کوشش‌کنند، و چنین نوشتند « بخدای احد واحد ابواب چاره از هرطرف مسدود است و سلطنت چندین هزار ساله در تلف چاکران صحیح است‌که نمك پروردهٔ دودمان سلطنت و پشت درپشت خانه زاد دولت جاوید آیتیم ، اما در اینکه زادهٔ این وطن و شریك این‌آب وخاکیم شکی‌وحرفی‌نیست» و چنین خواستار شدندکه « مقررشود تمام وزرای مسئول در یك مجلس حاضر شوند و از وکلای مجلس محترم شورای ملی هم قدر معتد بیایند ، با حضور چاکران تکالیف کلی وجزئی راکه دیگر راه عذر وحرفی برای هیچکس نماند معین‌کنند ...»

این نامه ، یا بگفته خودشان «عرضه داشت را امیر اعظم بنزد شاه برد و ازو پاسخ ، یا بگفته خودشان «دستخط» پایین را آورد :

«مجلس مشروطیت‌را شاهنشاه مرحوم نورالله مضجعه بملت مرحمت فرمود ما هم امضاء نموده‌ایم و از آنوقت‌کمال همراهی را داریم و مجلس را اسباب سعادت و ترقی مملکت میدانیم حالاکه شما حاضر همراهی و خدمتگذاری شده‌اید چه ضرر دارد ما هم انتها درجه مساعدت را می‌نماییم بطوریکه نوشته‌اید وزراء و وکلاء و امراء بنشینید و

زفع اختلاف بکنید . »

باین دستاویز درباریان خودرا مشروطه خواه نشان دادند ، وانجمنی بنام « انجمن خدمت» بر پا گردانیدند واز آنسوی روز شنبه پنجم مهر (۱۹ شعبان) که از روی سال شماری ماهی (قمری) ، درست یکسال ازآغاز گشایش مجلس میرفت ، اینان « لایحه » ــ ای باسیاهه‌آن «عرضه داشت» و «دستخط» بمجلس فرستاده پرگ طلبیدند که همگی بدانجا روند ، وچون مجلس پرگید ، پانصدتن‌کما بیش روبآنجا نهادند .

نمایندگان با شادی و خرمی ایناترا پذیرفتند و نوازش و مهربانی دریغ نگفتند. بهبهانی و حاجی امامجمعه و تقیزاده و دیگران گفتار های سپاسگزارانه رانده خشنودی نشان دادند . ازاینسو هم سپهدار وامیر اعظم‌گفتارها راندند ، از سراسر مجلس شادی و خرمی نمودار میشد ، وچون همان روز تلگرافهای اندوه آمیزی ازخوی و ارومی رسیده وپیش از در آمدن اینان در مجلس خوانده شده بود ، برخی نمایندگان را اندوه و شادی بهم‌آمیخته زاروزار میگریستند .



پ ۱۴۱

احتشام‌السلطنه

مجلس باشادمانی‌بسیاربپایان رسید و درباریان که از آنجابیرون آمدند در حیاط بهارستان نیز از مردم نوازش‌وخشنودی بسیاردیدند . همان روز خود ایشان بشهر ها تلگراف فرستاده این همدستی و یگانگی را مژده دادند . در همه‌جا مایه شادمانی گردید .

سپس پسین روزسه شنبه هشتم مهر (۲۲ شعبان) دسته ای از آنان دوباره بمجلس آمدند و از روی سوگند نامه ای‌که نوشته بودند همگی سوگند یادکردندکه «یداً قلماً قدماً سرأجهراً حامی اساس‌مشروطیت و مقوی اجرای قوانین آن » باشند ، و اگر کاری بآخشیج این سوگند از ایشان سرزند «بلعنت خداو رسول گرفتار »باشند .

اینك نامهای آنان را ازروی روزنامه مجلس دراینجا میشماریم :

جلال‌الدوله، آصف‌الدوله ، امیربهادرجنگ،ظفرالسلطنه،موثق‌الدوله ،اقبال‌الدوله،

علاءالدوله ، سپهدار ،سردارفیروز ، وزیرافخم، امیراعظم ، وزیرمخصوص ، مؤتمن‌الملك ، سردار منصور ، محتشم‌السلطنه ، قوام‌الملك ، مجیرالدوله ، صدرالسلطنه ، عـلاءالسلطنه ، آجودانباشی‌توپخانه ، علیرضاخان‌گروسی ، سالارالسلطنه ، حاجب‌الدوله مدیر تشریفات ، معین‌السلطنه،معین‌الدوله ، سالاراعظم،سالارنصرت، حمیدالملك ،فارس‌السلطنه،لیث‌السلطنه، سیف‌الممالك ، قولرآغاسی ،سالارنظام ،بهادرنظام، فتح‌السلطنه ، حـاجب‌الدوله ، مختار ـ الدوله ،حشمت‌الدوله ،مجیدالممالك ، وزیردربارمدیرالملك ، معاون‌الدوله‌وزیرمخصوص، ابراهیمخان امیرتومان ، سردارمسعود، موثق‌الملك ،وزیرنظام ، سردارکل ،عزیزالسلطان، سردار مفخم ، نصرالملك،اعزازالدوله ،شماع‌السلطنه ، سهم‌الدوله ، سهام‌الدوله،حمزه‌آقا، حسینقلیخان نواب ، آصف‌السلطنه .

حبل‌المتین مینویسد : «جـناب امیر بهادر جنگ چـون از یادکردن قسم فارغ شد پایین آمده بعموم تماشاچیان که‌حیران فتوت‌آنها شده بودند خطاب‌کردکه قرعهٔ این فال میمون بنام من بیرون‌آمده دوروز دیگر بطرف ارومیه حـرکت کرده جان و سربـر کف دست بطرف‌مقصود خواهم‌شتافت وشاید دیگر خدمت برادران نرسم وبا کمال شرف‌جانبازی کنم شمـادعای خودرا همراه‌من سازیدکه ازعهده این خدمت وطن بیرون‌آیم » .

بیچاره مردم فریب این دروغها را میخوردند و با این نمایشهای‌فریبکارانه دلهای خودرا پراز شادی می گردانیدند . نمایندگان مجلس از ساده دلی یا از بی‌پروایـی این بازی‌را راست پنداشته بآن پذیرایی میپرداختند ، و خواهیم دیدکه بیشتر همین سوگند ـ خوران ، بویژه امیر بهادر جنگ‌و اقبـال‌الدوله ، پس از اندکـی بدشمنی های آشکاری ، بامشروطه بر خاستند .

چنانکه گفتیم این‌نمایش بیش‌ازهمه‌نتیجه ترسی بودکه از گلوله عباس‌آقا دردلهای درباریان جاگرفته بود ، وچنین میپنداشتند که‌عباس آقا های دیگر فراوانند . ولی سپس که‌دانستند نیست ایمن‌گردیده باز دشمنی و بدخواهی آغازکردند . این یك نمونه‌ایست که‌عباس آقاچه کاربزرگی را انجام داده بود .

یك‌کار تاریخی دیگری که در همانروزها در تهران رخداد گرفتن چهلم عباس‌آقـا بود . روز یکشنبه سیزدهم مهر(۲۷ شعبان)که سی وهفت روز از خودکشی آنجوان می ـ گذشت هنگام پسین بازارها رابستند و همه آزادیخواهان ودیگران روبسوی آن جـوان گزاردند .

انجمن آذربایجان گور را باگل آراسته وچادرهای بزرگی برای پذیرایی‌ازمردم آماده گردانیده بود . انجمنها وشاگردان دبستانها دسته دسته می‌آمدند ودسته‌های گـل می‌آوردند . حبل‌المتین می‌نویسد : «جمعیت صحرا را فراگرفته بودکه جای عبور نبود. عده جمعیت به‌یکصدهزار نفر تخمین زده شد . . . چایی وقهوه وسایر لوازم ازهمت وطن پرستان سبیل‌بود . . . خوانچه‌های‌شیرینی زیاده ازحدوشماره نثار شد . . . » .شادروانان

حاجی ملك‌المتكلمین وسیدجمال نطقها كردند. شاعران شعرهایی خواندند . بهاءالواعظین شعرهایی خواندكه چند بیت آن را برگزیده درپایین مینویسیم .

ای مزار محترم هر چند بزم ماتمی لیك ازین نوگل‌كه خفت اندرتو شاد وخرمی
جای دارد درتوآنكوعالمی‌رازنده‌كرد عیسیت خوابیده در دامن تو مانا مریمی
ای جهان غیرت ای عباس‌آقا كزشرف زخم قلب ملك و ملت را تو شافی مرهمی



پ ١٤٢

علاء الملك

ترك ایرانی نژاد ای آنكه همچون تهمتن معلی فر فریدون محیی جاه جمی
گفت تاریخ عزایش را بزاری خاوری كرد از شش لول احیا عالمی را آدمی

در اینهنگام دنباله قانون اساسی نیز در مجلس بپایان رسید . یك قانون‌كه آنهمه كشاكش برسرش رفته ، وآنهمه امیدها بآن بسته می‌بود انجام یافت و روز پانزدهم مهر

(۲۹ شعبان) دارالشوری تلگراف پایین را بشهرها فرستاد :

«بحمدالله والمنه ضمیمه قانون‌اساسی‌که سعادت وسلامت‌ایران راپایه ومایه وحافظ»
«بیضهٔ اسلام وحامی حوزهٔ دین قدیم ومروج احکام شریعت غرای محمدی است واستحصال »
« ترقی مملکت و استحکام و استقلال دولت و استقرار حقوق ملت منحصراً در روی این »
« اساس مقدس استوار خواهد شد امروزکه بحساب شمسی روزاول سال دوم افتتاح مجلس»
« شورای ملی ایران است بحسن تصادفی‌که ازجمله علایم غیبی است‌که توجه اعلای این »
« اساس مقدس است به صحهٔ مبارکـه اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاهی »
« خلدالله ملکه و سلطانه موشح گـردیـد جا دارد عموم ملت از صمیم قلب بشکرانهٔ این »
« موهبت عظمی وحسن استقبال این مراتب آزادی را در رفع اغراض شخصی و متابعت »
« تامه بقوانین مملکتی قرارداده خود راشایسته وسزاوار این چنین عطیه مقدسه معرفی»
«کنند .» «(شورای ملی)»

انجمنهای ایالتی

اکنون بآذربایجان بازمیگردم . دراین یکماه (ازنیمه شهریور تا نیمه مهرماه) در آنجا نیز داستانهایی رخ می‌داد . سپاه عثمانـی همچنان در خـاك ایران می نشست و کردان در پیرامون ارومی همچنان بیدادگری مینمودند . اقبال‌السلطنه همچنان سرکشی مینمود و دسته‌های انبوهی ازکردان اوبدیه های خوی ریخته هرزمان آبادی دیگری را تاراج میکردند . اسماعیل‌آقا ، یا بگفته‌کردان سیمکو ، نیز بسرکشی برخاسته درپیرامون های سلماس بتاخت وتاز میپرداخت . درهمان هنگام درخود تبریز نیزکارهایی می‌رفت .

اگر چه درمیان اینها داستان خوی ازهمه بزرگتر است ، ولی چون بسخن درازی نیاز میدارد نخست ازتبریزگفتگوکرده سپس بآن داستان خواهیم آغازکرد .

در تبریز در اینهنگام آرامش میبود . فرمانفرما دلبستگی بکارها نشان می داد و انجمن نیز با او همداستانی مینمـود . دسته مجاهـدان بآرامش‌گراییده باستواری بنیاد دسته بندی های خود میکوشیدند . پس‌ازآن‌کشاکش‌که در میان قفقازیان با علی مسیو و همدستانش . در بارهٔ سر دستگی پیش آمد و با فیروزی علی مسیو و همدستان او پایان پذیرفت اینان بهتردانستندکه رویه بسامانتری بدسته خوددهند ، واین بود دست‌کیفرباز کرده ، از«مرکزغیبی» فرمان‌کشتن چندتن ازمجاهدان را دادندکه با دست همراهانشان کشته‌گردیدند .

یکی از کشتگان یوسف خز دوز بود که از سر دستگان مجاهـدان بشمار میرفت وخود مرد زباندارى میبود و درانجمن و دیگر جاها پیش افتاده سخن میگفت . « مرکز غیبی » خود سریهایی ازو سراغ میداشت و این بود دستورکشتنش را داد و چون روزنامهٔ انجمن این سرگذشت را با جمله‌های نیکی برشتهٔ نوشتن‌کشیده و چنین پیداست‌که همان نوشته خود « مرکز غیبی» است اینك جمانرا درپایین می‌آوریم:

« مشهدی یوسف خز دوز تبریزی‌که ازچندی باینطرف کسوت فدا کاری را محض پیشرفت خیالات‌خود در بر کرده بود نقشه افعال او هر دقیقه با دست مفتشین مخفـی در دایرهٔ قضاوت فرقه مجاهدین فی‌سبیل‌الله مکشوف وهر روز صفر عصیان را در نامه اعمال او میگذاشتند تا اینکه حدود قانونی این سلسله نجیبه بآخر رسیده و خط اعدام بنام وی کشیده شد . .

مقارن روزچهار شنبه‌دوم ماه درحینی‌که مشارالیه از میدان معروف « هفت کچل » عبور می‌نموده است یکنفر از مجاهدین مانند هیکل غضب راست در مقابل حریف ایستاده و خبـر دار کـرده است : ملتفت باش تیر اجل را که قـرعه فنـا بنامت کشیده شده و رفتنی هستی .

گنه‌کار تا میرود چیزی بگوید یاجنبشی کندگلوله از ضلع چهارم و قلبش گذشته ازپشتش بدر میرود ومتعاقب آن یك‌گلوله دیگر خورده جان بجهان آفرین تسلیم میکند دیگر یوسف خز دوز نیست . .»

این داستان روز نوزدهم شهریور (۲ شعبـان) رخ داد . در همـان روزها انجمن ایالتی شش تن را برای فرستادن بخوی‌و ماکو برگزیده روانه گردانید که نامهای‌ایشان را به داستانشان خواهیم آورد .

روز بیست و هشتم شهریور (۱۱شعبان) ختم با شکوهی برای عباس‌آقا چیدند کـه داستان آنرا نوشتیم .

روزپانزدهم مهر (۲۹ شعبان) تـلگراف دارالشوری در باره قانون‌اساسی رسید که مردم بشادمانی برخاستند و یکدسته از آزادیخواهان با موزیك بازار ها را گـردیدند و شادیها نمودند . نمایندگان انجمن بتلگـرافخانه رفته بدارالشوری و محمدعلیمیـرزا تلگرافهای سپاسگزاری فرستادند .

در همان روزها در تبریز به برگزیدن نمایندگان «انجمن ایالتی» از روی قانون آغاز کردند ، وچون این داستان گذشته ای در تاریخ مشروطه میدارد ، وآنگاه همیـن برگزیدن ، در تبریز دنباله ای پیدا کرد اینست آن را با گشادی و درازی می‌نویسیم :

چنانکه نوشته‌ایم نخستین شهری‌که انجمنی برای نگهبانی بکارها وسر رشته داری برپا کرد تبریز بود . در این شهرهمینکه مشروطه گرفته‌شد و«نظامنامه انتخابات»رسید، کسانی را برای بکار بستن آن « نظامنـامه » و برگزیدن نمـایندگان دارالشوری نامزد گردانیدند وخانه ای برای نشستن‌آنان اجاره‌کردند ، وچون از کارشکنی محمدعلیمیرزا که آن زمان در تبریز می‌بود بیم می‌داشتند ، همان خانه‌را بنام «انجمن ملی»کانونی‌برای خود ساخته هرشب سران آزادیخواهان درآنجاگرد آمدند و در زمینه پیشرفت‌کوششهای خود بسکالش وگفتگو پرداختند ، ودر اینمیان برخی‌کارهایی ، از بیرون‌کردن امامجمعه‌و میرهاشم از شهرو مانند این ، انجام دادند .

محمدعلیمیرزا از این رفتـار آنان سخت آزرده میگـردید ، واین بود چـون پس از یکی دوهفته کاربرگزیدن نمایندگان برای دارالشوری پایان پذیرفت پیام فرستادکـه انجمن را ببندند ، وانجمن نشینانکه یکی از ایشان حاجیمیرزا حسن مجتهدمیبود،آن پیام را بکار بسته از انجمن پاکشیدند . ولی مجاهدان وآزادیخواهان خرسندی ندادند و



پ ۱۴۳
مارشیمون پیشوایآسوریان

شبانه بشورش بر خاستند ، و چنانکه در جای خود نوشته ایم (۱) با فشار محمد علیمیرزا راناگزیر از بازگرفتن سخن خودگردانیده باز انجمن رابرپاساختند .

(۱) بخش یکم صفحات ۱۷۴ و۱۷۵

اینان میخواستند درتبریز (و دردیگرشهرها نیز) یك انجمنی ازبرگزیدگان توده برای نگهبانی بکارهای آنجا بر پا باشد . بویژه در آن هنگام‌که آغاز جنبش می بود و آزادیخواهـان در هر شهری بیك کانونی نیاز می داشتند . این بود در شهر های دیگر نیز ، به پیروی ازتبریزانجمن‌هایی بنیاد یافت‌که رشته‌کارها را بدست‌گرفت. دارالشوری گاهی ایراد به پیدایش این انجمنها میگـرفت ، بویژه با انجمن تبریز همچشمی آشکار نشـان میداد . ولـی این کانـون آزادی‌که سپس « انجمن ایالتی » نامیده شد در اندك زمانـی شایندگی بسیاری از خـود نشان داده در برابر دارالشوری بالا افراشت ، و رشته شورش و جنبش را در سراسر ایران بدست گـرفته با کاردانی آن را راه برد ، و چـون در چند پیشآمد به پشتیبانی از دارالشوری برخاسته آن را ازگرفتاری رهاگردانید ، از اینرو جایگاه خود را هر چه استوارتر گردانید . سپس چون قانون اساسی‌که دارالشوری آن را پرداخته بود ، پراکنده شد این انجمن‌کمیهای بسیاری در آن پیداکرده بخرده - گیری برخاست ، و چنانکه نوشته‌ایم (۱) یکرشته پیشنهاد هایی‌کردکه یکی ازآنها بر پا شدن انجمنها درشهرهـا بود ، و بـدینسان خواست رویه قانونی بخود دهد ، و در نتیجه آن پیشنهاد بودکه دارالشوری ناگزیر شد دنباله ای بقانون اساسی بیفزاید ، و چنانکه میدانیم این دنباله بزرگتر و ارجدار تر از خود قانون اساسیست ، و کشاکشهایی راکه برسرآن رفت دراین تاریخ نوشته‌ایم . ازاین‌گذشته دارالشوری قانون جداگانه‌ای برای « انجمنهای ایالتی و ولایتی» بگزاشت‌که در خرداد ماه ۱۲۸۶ (ربیـع الثانی ۱۳۲۵) پایان پذیرفت .

ازهمان هنگام می بایست انجمنهای خود سرانـه در هر شهری‌که می بود از میان رفته انجمن هـایی از روی این قانون برگزیده شود . ولی چون در آن قانون دوگونه انجمن ، یکی ایالتی و دیگری ولایتی پیش بینی شده ، و این دانسته نمیبودکـه درکجا آن و در کجا این بر پا باشد ، از اینرو کار بدیر می افتاد تا دارالشـوری در این زمینه نیز قانـون‌گـزارد ، بدینسان‌که چهار جا را که آذربایجان و خراسان و فارس وکرمان میباشد « ایالت » ، و جاهـای دیگـر را « ولایت » شناخت ، و این اگر چه مایـهٔ رنجش گیلانیان گردید و در رشت آشوبی پدید آمد ، ولی دارالشوری پروا ننمود و از اندیشهٔ خود باز نگشت .

بهر حال در این هنگام در تبریز آن قانون را بکار می بستند وکسانـی را برای « نظارت » بر میگزیدند ، بدینسان انجمن تاریخی و بسیار کارآمد تبریزکه باید نامش همیشه درتاریخ باز ماند آخرین روزهای خود را می‌پیمود، وخواهیم دیدکه ازبرگزیدن انجمن قانونی چه نتیجه‌هایی برخاست .

(۱) بخش‌یکم‌صفحات ۱۹۴ــ۱۹۵

جنگهای خوییان با اقبال السلطنه

اکنون بداستان خوی میپردازیم . چنانکه گفته‌ایم خوی از شهرهایی میبود که در دلبستگی بجنبش مشروطه و در کوشش پیروی از تبریز مینمود و آزادیخواهان آنجا غیرت و کاردانی نیکی ازخود نشان میدادند ، و دراین آخر ها چنین رخ داد که میرزا جعفر زنجانی باشش تن دیگر از خود خوییان ، ازباکو ازسوی «کمیته اجتماعیون عامیون» ایرانیان بآنجا در آمد . این میرزا جعفر در باکو نگهبان یك کاروانسرایی (اوده باشی) میبوده . ولی از هوشیاری و بخردی الفبا خوانده سوادی میداشته ، و این بود چون ایرانیان حزبی برپاکردند او یکی از پیش‌گامان گردید ، و در سایه غیرت و کاردانی جایگاهی درمیان دیگران پیداکرد ، وچون‌کمیته بهریکی ازشهرها فرستادگانی ازخود می‌فرستاد ، میرزا جعفر را هم با شش تن ازخود خوییان بآنجا فرستاد ، و اینان هنگامی رسیدند که کردان اقبال‌السلطنه در دیه های خوی تاراج وکشتار دریغ نمیگفتند، و ازتلگرافهای گله وناله که بتهران فرستاده میشد نتیجه بدست نمی‌آمد .

میرزا جعفر از همان روز رسیدن مردانه بکار پرداخت . نخستین کار او آن تلگراف و لایحه در بارهٔ اتابك بودکه نوشته ایم . سپس باین شدکه : از مجاهدان و خوییان دسته هایی پدید آورد وخود بجلوگیری از اقبال السلطنه‌کوشد . این بوددسته - هایی پدید آورده ازحکمرانان نیز سه توپ وچند صد سربازگرفت ، وآنها را بدو بخش گردانیده یك بخش را با دوتوپ بسکمن آباد و دیگری را با یك توپ بقرا ضیاءالدین فرستادکه در برابرکرد ها لشکرگاه ساختند . فرمانده لشکر سکمن آباد میر اسدالله قراعینی و فرمانده لشکر قرا ضیاء الدین پسرش میرهدایت بودکه هر دو از پسر و پدر بدلیری شناخته میبودند . سپس خود میرزا جعفرنیز روانهٔ سکمن‌آبادگردیدکه ازنزدیك بکارها سرکشد .

این یك‌کار غیرتمندانه‌ای ازمیرزا جعفر وخوییان بود . با همه جنگ ناآزمودگی وکمی شمار وافراد بجلوگیری ازکردان تاراجگر وخونخواربرخاسته بودند. ولی‌افسوس که فیروزی نیافتند ومیرزا جعفرجان درآن راه‌گزاشت .

چگونگی آنکه روز آدینه بیست ویکم شهریور (٤ شعبان) ناگهان‌کردان ازهرسو بلشکرگاه اینان تاختند و با شلیك‌گلوله کسان بسیاری را بخاك انداخته سپس بچادرها ریختند وگروهی را نیزدستگیر گردانیدند. توپ وافزار وکاچال هرچه بود بتاراج بردند دراین جنگ نزدیك بشصت تن ازمجاهدان‌کشته شدند . ازکردان نیز بهمین اندازه‌کشته شده بود . یکی ازکسانیکه دستگیر افتادند خود میرزا جعفر بود .

بدینسان لشکرگاه سکمن آباد بهم خورد و بازماندگان شکسته و پریشان خودرا بخوی رسانیده چگونگی را آگاهی دادند . فردای آن روز در خود خوی یك داستان بسیار نابجای دیگری رخ داد ، وآن اینکه یکی از مجاهدان بخانه حاجی میرزا ابراهیم

که مجتهد بنام خوی میبود رفته بی هیچ انگیزه‌ای او راکشت . همچنین آقا ضیاء برادر حاجی امام‌جمعه را ازپا انداخت



پ۱۴۴
شاهزاده ضیاء الدوله یکی از هواخواهان آزادی

از این رفتار چشم مردم خوی ترسیده بسیاری از توانگران و شناختگان از شهر گریختند و یا رونهان‌کردند ، چنانکه‌کسی نیارست براه‌انداختن جنازه‌کشتگان رود و با یك‌خواری آنان‌را بخاك‌سپردند . بدینسان‌آشفتگی‌بسیاری رخ داد . از یکسواین‌آدمکشی بیجا ، و از یکسو رسیدن پیاپی گریختگان ازجنگ و زنان وبچگان بینوای‌تاراج دیده .

دراین هنگام آشفتگی سخت بودکه فرستادگان انجمن ایالتی تبریز بآنجا رسیدند چنانکه گفتیم انجمن ایالتی شش تن راکه شاهزاده مقتدرالدوله و شیخ‌الاسلام وحاجی‌جلیل مرندی وسالار معزز ووثوق‌الممالك و حاجی اسماعیل نماینده خوی بودند برگزیده برای چاره جویی بآشوب و نابسامانی‌کار های خوی و ماکوفرستاد. شیخ الاسلام (عبدالامیر) داستان این سفررا بایك زبان شیرینی نوشته‌که به‌چاپ رسیده و ما اینك‌کوتاهشدهٔ آن را خواهیم آورد.

این فرستادگان شب آدینه بخوی رسیدندکه همان روز شکست سکمن آباد بود، وفردایش هم داستان‌کشته شدن آقا میرزا ابراهیم وآقا ضیاء رخ داد. اینان ازهمان‌روز بکار پرداختند. نخست برای جلوگیری ازکردان‌که در دیه ها بیدادگری دریغ نمیگفتند وکینه خوییان را از مردم بینوای آنها میجستند، نامه ها نوشته‌خواهش کردندکه دست از تاراج بردارند واز جنگ دست‌کشیده نتیجه میانجیگری فرستادگان را بیوسند. نیز بکسان‌کشتگان راه دهندکه هرکسی‌کشته خود را پیداکند و بخاك سپارد. سپس باقبال ـ السلطنه نامه نوشته فشار آوردندکه سربازان و دیگر دستگیرشدگان را آزادگرداند. میرزا جعفر راکه دستگیرکرده بودند چون دلیرانه سخن می‌گفته و لابه نمی نموده نگه نداشته جوان‌کار آمد غیرتمند راکشته بودند.

ازاین فرستادگان مقتدرالدوله و برخی دیگران از درباریان پیشین می‌بودند و از درون دل بمشروطه‌گرایشی نمیداشتند، ودرشیخ عبدالامیر و حاجی جلیل مرندی نیز آن گرمی‌که میبایست یافت نمیشد. اینان اگر مشروطه را میخواستند با شورش همداستان نمی‌بودند، ازاینرو برفتاردلیرانه‌مجاهدان خوی ارج نمیگزاردند وبجای پشتیبانی‌بآنان روی‌سرد نشان میدادند، وپافشاری مینمودندکه باید جنگ بریده شود وکشاکش باآشتی بپایان رسد، و فرمانفرمانیز از تبریز با تلگراف بااینان همداستانی می نمود، و چنین نهاده شدکه خوییان ده تن بنمایندگی برگزینند تاهمراه فرستادگان بچورس رفته با سران‌کردان وگماشتگان اقبال‌السلطنه بگفتگو پردازند و بجنگ پایان دهند. خوییان خرسندی نمیدادند. ولی چون فرستادگان سخت میگرفتند خواه و ناخواه نمایندگانی برگزیدند، و فرستادگان پس از ده روز درنگ در خوی روانه گردیده آهنگ چورس کردند. لشکر قراضیاء الدین برپامیبود وفرستادگان راپیشوازنمودند وبنوازش‌پرداختند. ولی فرستادگان روی سردی بآنان نشان داده دستور پراکندن دادند. سپس در چورس که در آن نزدیکی است نشیمن‌گرفتند و با سران کردان‌که در قرا ضیاء الدین در نیم فرسخی می‌نشستند بنامه نویسی وپیام فرستی پرداختند، وپس ازگفتگو های فراوان و آمدن ورفتن، ومیهمانی دادن پس ازآنکه‌یکماه‌کمابیش درآنجا می بودند نتیجه این شد که بکشاکش پایان داده چنین نهادندکه‌کردان دیگر بتاراج و کشتار دیه ها نپردازند و راهها را ایمن دارند، و سربازان و دیگران‌که دستگیر شده بودند اقبال السلطنه رها

گرداند ، و آنچه ازروستاییان بتاراج‌رفته بآنان بازگردانندوزیانهای‌آنانرابپردازند ، وکسانی‌که در بیرون از جنگ‌کشته شده‌اند بیازماندگانش دیه بدهند ، وچون اسماعیل آقا شکاك (سمیکو) نیز در سلماس و قوتور سر بر آورده تاراج وکشتار میکرد و سپاه فرستادن بسراو دشواری میداشت از اینرو چنین نهادندکه او را با نوازش‌رام‌گردانند، بدینسان‌که دولت فرمانروایی قوتور را باو سپارد ، با‌این شرط که دیگر بدکرداری نکند و آنچه از مردم برده و ربوده بآنان بازدهد ، واقبال‌السلطنه بپاینددکه اواین‌شرط را بکاربندد .

در میانه پیمان نامه ای نوشته شد و هر دوسو دستینه نهادند ، و اقبال‌السلطنه بسربازان رخت نو پوشانیده با دیگر دستگیران روانه گردانید ، فرستادگان نیز چون کارهای خود را بپایان رسانیده بودند آهنگ بازگشت بخوی وتبریزکردند .

بدینسان جنگ خوییان با اقبال‌السلطنه بپایان رسید . چنانکه گفتیم این یك خیزش دلیرانه ای از مجاهدان خوی بودکه براهبری میرزا جعفر کردند و اگر تادیری پیش میرفت مجاهدان روز بروز آزموده‌تر ودلیرتر میگردیدند ، و این نمونه‌ایست که شورش ایران چه ژرفا میداشت . ولی افسوس‌که‌گرفتاری میرزا جعفر و کشته شدن او ، وسپس نیزدل‌مردگی فرستادگان تبریز آنرا نا انجام‌گذاشت . تنها نتیجه‌که‌ازآن‌بدست آمد از میان رفتن جوان دلیر میرزا جعفر بود . ازآنسوی چنانکه فرستادگان‌ازجستجو بدست آوردند درجنگ سکمن‌آباد ازکردان یکصدوهشت تن و از مجاهدان و همدستان ایشان پنجاه تن‌کمابیش‌کشته‌گردیده بودند .

پاسخ اقبال‌السلطنه به‌تلگراف فرمانفرما

در هنگامیکه فرستادگان درچورس و قراضیاءالدین باکردان درگفتگو می‌بودند ، چون درتبریزدرانجمن ازآشفتگی‌کارهای خوی و بسته بودن بازار آنجا دلتنگی در میان‌میبودمیرزاآقا اسپهانی‌که‌هنوزدرتبریزمی‌زیست‌وباآنکه‌بنمایندگی‌دارالشوری برگزیده شده بود بخواهش برخی مردم از رفتن باز می‌ایستاد خواستار شدکه‌خودبخوی بیاید و بچاره‌آشفتگی‌کوشد ، و این‌بود همراه میرزا غفار زنوزی و میر یعقوب مجاهد (دربان‌انجمن) روانه‌گردید ، و چون هنگامی بخوی رسیدکه گفتگوی آشتی در چورس پیش رفته بود باکمی اندرز مردم را ببازکردن بازارها واداشت ، و این یك هنری ازو شمرده‌گردید ودرتبریز هوادارانش بستایش پرداختند ، و سپس میرزا آقا خودتنها روانه ماکوگردیدکه اقبال‌السلطنه را ببیند ، و در این رفتن بودکه چنانکه سپس بزبانها افتاد از اقبال‌السلطنه پولی‌گرفت ، و خواهیم دید که این کار و مانند های آن مایه رسوایی اوشد .

اقبال‌السلطنه ازاین پس‌آرام نشست وبا انجمن تبریز فروتنی پیش‌گرفت‌که‌گاهی تلگراف یا نامه می‌نوشت . ولی ازدرون همچنان دشمن مشروطه میبود وخواهیم دید که

سال دیگرکه جنگ میانه تبریز و محمد علیمیرزا میرفت او نیز سپاهی بر سر این شهر فرستاد .

چنانکه نوشته‌ایم فرمانفرماهمان روزهایی‌که به تبریز رسید تلگرافی باقبال ـ السلطنه فرستاد ، و چون آن تلگراف در خوی مانده و باقبال السلطنه نرسیده بود



پ ۱۵٤

اسمعیل آقا (سیمکو)

(این پیکره در سالهای آخرزندگانی او برداشته شده)

فرستادگان پس از رسیدن بآنجا تلگراف را نیز بوی فرستادند . او یك پاسخ درازی دادکه گناه را بگردن خوییان انداخت و اینك در پایین آن تلگراف رامی‌آوریم :

« حضور مبارك نواب مستطاب اشرف والا شاهزاده اعظم فرمانفرما سردار کل »
« روحی فداه تلگراف مبارك درسیم ماه شرف صدور یافته بود در نهم ماه زیارت گردید »
« مذمت وملامت فرموده بودندکه چرا تاحال احوالات ووضع این سرحدات را معروض »
« نکرده‌ام اولا چطور میشود مثل نواب مستطاب اشرف والا روحی فداه شخص بزرگ »
« ومحترم وسردارکل مملکت آذربایجان تشریف فرما بشوند چاکریك اظهار انسانیتی »
« نکرده احوالات سرحد راعرض نکنم مکرر ازهرنقاط تفصیل عرض شده است مخابره »
« راتوقیف وپستخانه ها را ضبط کرده‌اند دیگر ازکجا بحضور مبارك برسد از آنوقت »
«که نواب مستطاب اشرف والا روحی فداه از تهران خیال حرکت مملکت آذربایجان »
« فرموده‌اند تلگرافخانه وپستخانه ها توقیف است آنهم محض اینست عرایضجات چاکر »
« بجاهای لازمه نرسد الحمدلله از سایهٔ دولت و ملت تردد آدمهای چاکر از همه جا »
« مقطوع وممنوع بوده استدعا دارم اول حکم این را بفرمایید در هیچ قانون در هیچ »
« طریقه مسدودکردن راه عرایض مردم جایز نیست وثانیاً احوالات این صفحات ازروی »
« قاعده نیست‌که عرض شود ودر عریضه تلگرافی هم گنجایش نمیکند همین قدر هست »
« هرقدر از چاکران شکایت کرده‌اند همه را اهالی خوی‌کرده‌اند و شکایت هم مینمایند »
« هیچیك ازحرفهای آنان نه‌اصل دارد و نه فرع درحالیه دنیا باچاکر مدعی‌شده‌است‌جهت»
« آنرا هم نفهمیده‌ام که چرا مدعی‌گری میکنند و بچه جهت میخواهند ماکورا خراب »
« نمایند اهالی خوی یکسالست بچاکران پیچیدگی دارند دست نمیکشندگاه به‌نمك ـ »
« خوارگان صد ساله محرك شده انبار غله و تنخواه‌که داشتیم داغون کرده گـاه خود »
« چاکران را بخارجه تبعید نموده‌اند قلعه را محاصره کرده نزدیك بود عمارتهای »
« دویست ساله راخراب وخودمان و اهل وعیالمان را اسیر نمایندکار نوعی فراهم آمده »
« بیاری خدا ممکن نکرده‌اند حالا چهار ماه است‌که چاکر معاودت بماکو کرده از آن »
« تاریخ تاحال هی قشون‌کشی است‌که بسرماکومیکنند اگر سکوت نمایم جان و مال »
« وعیال میرود و املاك کلیه مخروبه میشود بمقام دفاع میآیم آنوقت هم طرف سؤال »
« وجواب میشوم آیا دویست سال است خدمت کرده حالا یاغی دولت بوده‌ایم یا اینکه »
« بشهر های همسایه صدمه و ضرر زده‌ایم بچه سبب سرباز و توپ و اهالی را بسر »
« چاکران میآورند چنانکه درآخر وقت یك اردو بمحال سکمن آباد یکی را بمحال »
« چایپاره‌که علاقجات هردو محال‌که تعلق بچاکران هست حرکت داده‌اند آنکه اردوی »
« محال چهار پاره است قتل و غارت نموده‌اند سهل است یکنفر سید معتبری در ماکو »
« بوده در آن دهات اقامت داشت او را کشته‌اند حالا از طایفه آن پانصد نفرجمع شده »
« میخواهند بخوی رفته انتقام خود را بردارند ببك درجه جلوگیری نموده‌ام تا اینکه »

« مراتب بحضور مبارك عـرض شود آنكـه احوالات سكمن آبـاد است باباديهاى ايـل »
« ميلان ريخته بعد از قتل وغارت زياد سى نفر مرد پانزده نفر از زنان اكراد خارجاز »
« قاعده مقتول كرده‌اند در صورتيكه اهالى عيال‌كسى را بآنطورها بكشند بعد ناچار »
« مانده بمقام دفاع برآمده دعواى سخت‌كرده شكست بآنها داده تمام اهالى اردو را »
« گرفتار نموده آنكه سواره قراجه داغ وسرباز است رهائى داده واهالى را ول نموده »
« محض بجهت نمونه يكصد وسى و پنج نفر از سرباز صاحب منصب پسرحاجى حيدرخان »
« پسرلطفعلى خان ازاين قبيل‌ها گرفته الآن حاضر تر و شاهد معتبر ترازاين‌كه‌نميشود »
« اگر آنها تخطى باداره ماكو نموده‌اند آنها مقصرند هرگاه چـاكران بخاك خوى »
« تجاوز نموده‌ايم چاكران مقصر است هيئت محترمه كه مأمور شده اند البته آمده‌اند »
« تحقيقات بحقانيت نمايند آنها هم برأى العين ديده‌كه اردوى خوى در كدام خاك بوده »
« اند مثل مشهور است خودشان ميزنند خودشان‌گريه ميكنند بيارى‌خدا واز سايه مبارك »
« چاكران ازاين قبيل آدمهاهيچ‌ملاحظه ندارد درنيمساعت خوى را‌نيست‌هم‌ميكنم‌وساكت »
« هم‌مينمايم بالكليه ازياد فراموش نمايند ازيكطرف ملاحظه دولت را دارم ازيكطرف هم »
« درنزد ملت‌چاكران رابدنماميكنند زياده‌ازاين‌اغتشاش نمى‌شودكه‌اينهامينمايندچاكران »
«سهل‌است‌درداخله خودشان‌چرااينطورها مى‌نمايند اينهاهم‌خائن‌دولتندهم‌خائن‌ملت‌خيانت »
«كه بدولت نموده‌اند اينست‌كه‌تمام‌قورخانه‌وتوپخانه دولت‌راداغون نموده‌اند تلگرافخانه»
« پستخانـه را ضبط‌كرده‌انـد و باين سرحد سـه دولت اغتشاش افكنده‌انـد خيانت كه »
« بملت دارند اينست‌كه مجتهد علماء و سادات و فقراء ملت را بقتل ميرسانند مال »
« مردم را مال‌الله نموده نه بدولت نه بمجلس اطاعت ندارند بيقاعدگيهاى آنها را »
« باين شكل دولت برأى العين ديده باز بآنها تنبيه نكرده مؤاخذه نميفرمايند درمقابل »
« آنهـا هيچ مقصود و غرضى ندارم كـه بچاكر مذمت و مـلامت وارد مينمايند البته »
« بخلاف‌كار بايد تنبيه شود و اگر نباشد زياد ميكنند از اين حركتى (؟) دارم دولت »
« يا معتبرين ملت چرا از ايران صرف نظر كرده‌اند اجامر و اوباش را ول كرده »
« از بهر صنف (؟) اگرمانع نباشندكه بتر ازاين مينمايند اينها اگر براى‌مشروطه‌است»
« مشروطه چنين نميشود و كسى هم بمشروطه مانع نيست والا مقصود مخروبه شدن »
« ماكـو اين خانواده است هرجـا چاكران برود بـزرگ خودتان (؟) بـى اطاعتى »
« نمينمائيم دوكلمه دستخط مبارك مرحمت فرمايند چاكران با عموم ولايت بدولت »
« روس و عثمانى كـوچ نمائيم آنها هم بيايند از تـازه اينجا را آباد نمايند و اگـر »
« چاره ديگر نيست استدعاست بزودى تكليف چاكران را مشخص فرمايند امر مقرر »
« شده بود جهت اصلاح ميانهٔ ماكو و خوى معين بوده‌اند اگر چه اهالى خوى مبالغى »
« گزاف بچاكران خسارت زده‌اند و معهذا برحسب امر مطاعه چاكران حاضر است »
« هيئت محترم شرحى نوشته محل ملاقات را خواسته بودند كه معين نموده‌ام كه طرفين »



پ ۱۴۶
کامران میرزا بادوتن دیگر
(آنکه در دست چپ او ایستاده آقا بالاخان سردار افخم است)

« حاضر شده اصلاح شود همین قدر هست چاکران ببدی هیچوقت راضی نیستیم و »
« طالب خیر هستیم طرف مقابل بدون جهت چاکران را بدنام میکنند . (مرتضی‌قلی) »

دراین‌میان کشاکش‌مرزی باعثمانی رنگ دیگری بخود میگرفت.

دنباله کشاکش مرزی پس ازشکست مجدالسلطنه در بیرون ارومی (که داستان آنرا نوشتیم) دیگر کسی بجلوگیری برنمی‌خواست، واین بودعثمانیان هرزمان آبادی دیگری را میگرفتند وکردان ازتاراج دست برنمیداشتند . انجمن ارومی پیاپی دادخواهی میکرد و تلگراف بتبریز و تهران میفرستاد وانجمن و فرمانفرما فشار

بدارالشوری میآوردند . ولی نتیجه‌ای دیده نمیشد . زیرا دولت پروایی نمی نمود و هر زمان نوید دروغی دیگری میداد . بفرمانفرما گفته بودند از تهران لشکری خواهند فرستاد کـه همراه لشکری کـه از آذربایجان برای نگهداری مـرز و سرکوب‌کـردان رود ، ولی نشانـی از آن لشکر دیده نمیشد . در مجلس بارها سخن میراندند و تندیها مینمودند لیکن سودی نمیداد ودربار همچنان خونسردی نشان میداد .

شگفتتر آنکه میرزا رضا خان ارفع الدولـه سفیر ایران در استانبول گفتاری بیك روزنامه روس فرستاده داستان را ازریشه دروغ می‌شمرد و چنین گفت : « آنچه درایـن باره نوشته میشود انجمن تبریز ساخته و پراکنده میگرداند » . (۱) با آنکه دراینهنگام روزنامه های روس و انگلیس نیز از پیشامد سخن میراندند و از آنسوی « کمیته اتفاق و ترقی » آزادیخواهان عثمانی ازپاریس « بیانتامه » بدارالشوری وانجمن تبریز فرستاده رفتار دولت خودرا بیدادگرانه ستوده بیزاری مینمودند . با اینحال ارفع الدوله پیشامد را نمی‌پذیرفت و به‌پرده‌کشی میکوشید .

این رفتار سفیر ایران دلیل دیگراست‌که میانه محمدعلیمیرزا و سلطان عبدالحمید سازش میبوده . عبدالحمید از ترس آنکه پیشرفت مشروطه در ایران جنبش آزادیخواهی را درعثمانی نیرومند ترگرداند از همدردی و همدستی با محمد علیمیرزا باز نمی‌ایستاد، و این فشارهای مرزی بآن عنوان میبود . یکروز نامه فرانسه ای در مصر سندی بدست آورده چنین میگفت کـه عبدالحمید نامه‌ای بمحمد علیمیرزا نوشته‌کـه اورا بپافشاری‌در برابر آزادیخواهان دلیر ترگرداند ، و چون روزنامه های تهران این داستان را از آن روزنامه فرانسه‌ای ترجمه‌کرده بچاپ رسانیدند دربار یاوزارت خارجه بپاسخی‌برنخاست، واین دلیل‌است‌که آن نوشته بیپا نمی‌بود .

ازآنسوی، چنانکه دربرخی روزنامه‌ها نیزنوشته شده ، درزمان عبدالحمید عثمانی یك افزار سیاسی دردست دولت نیرومند آلمان میبود ، وچون ایـن دولت از پیمان روس وانگلیس درباره ایرانکه گفتگویش از دیرگاهـی در میان می بود خرسندی نمیداشت ، بنام همچشمی‌چنین‌میخواست‌که او نیز درکارهای ایران دست دارد ، و از اینرو عثمانـی را بمرزشکنی وامیداشت . میباید گفت : در این پیشامد عبدالحمید و محمد علی و دولت آلمان هرسه بهره‌مند میبودند .

از همینجا دولتهای روس و انگلیس بی یکسویی ننموده نمایندگـان ایشان در استانبول و تهران بادولتهای عثمانی وایران گفتگو می‌کردند ، وهمانا درسایه‌گفتگوهای ایشان بودکه دولت عثمانی از زورآزمایی درگذشته خرسندی دادکـه داستان با گفت و شنید و رسیدگی پایان یابد ، وروز سی‌ام شهریور (۱۳ شعبان) بودکه وزیر امور خارجه ایران به مجلس آمده آگاهی دادکـه در نتیجه کوشش وزارت خارجـه و میانجیگری

(۱) جمله‌هاییست‌که حبل‌المتین تهران ازیك روزنامه روسی ترجمه‌کرده .

نمایندگان روس وانگلیس چنین نهاده شد کـه عثمانیان سپاهیان خود را از خاك ایـران پس کشند و بـکشاکش و دو سخنی‌که در میان مـی‌بود درکمیسیونی با بودن نمایندگـان روس وانگلیس رسیدگـی شود . نمایندگـان از این آگاهی خرسندی نمودنـد . دولت محتشم السلطنه را بسرنمایندگی در آن کمیسیون نامزد گردانید ، واو نخست پذیرفت،و سپس باز ایستاد وبار دیگر پذیرفت و سرانجام در آغاز های ابان ماه از طهران روانه گردید. عثمانیان نیزطاهر پاشا نامی‌را بسرنمایندگی فرستادند.

چنانکه گفتیم این زمان درعثمانی نیز دسته‌ای بنام « اتفاق وترقی » بآزادیخواهی میکوشیدند واین همان دسته است‌که مشروطه را در آن‌کشور بنیاد نهاد . در این هنگام بیشتری از سـران ایشان از خاك عثمانی گریخته ودر اروپا میزیستند و کمیته دسته‌کـه سررشته را دردست میداشت درپاریس بـرپا میبود ، وچون این مـرزشکنی از عبدالحمید دیده شد آزادیخواهـان عثمانی ، چه بنام همدردی و چـه بنـام همسایگی ، بهواداری از ایران برخاستند وکمیته « بیاننامه‌ای » بزبان ترکی برای دارالشوری و انجمن تبریز فرستادکه آنها نیز پاسخ دادند ، وچون نیازی بـآوردن متن آن «بیاننامه» وپـاسخهایش نیست در اینجا نمی آوریم . لیکن خواهیم دید که همین آزادیخوان عثمانی در جنگهای آزادیخواهان بامحمد علیمیرزا نیزهمدستی با ایرانیان‌کردند و یکدسته از ایشان بخوی بیاری آزادی خواهان درآمدند .

در همان آغازهای ابان ماه در تهران کابینه نیز دیگر گردید . چنانکه گفتیم کابینه مشیرالسلطنه کابینه‌کار آمدی نمی‌بود ودر نزد مجلس آبرو وارجی نمیداشت ، وچون این کابینه بکار پرداخت چند روزی نگذشت‌که کارکنان وزارت خارجه ازسعدالدوله ناخرسندی نمودند وبه ایستادگی وپا فشاری برخاستند ، وچون سعدالدوله پس از بیرون رفتن از مجلس دردربار و دیگر جاها ببدگوییها ازمشروطه ودارالشوری پرداخته وبدینسان دلهای آزادیخواهـان را آزرده گردانیده بود کسی بـه پشتیبانی ازو برنخاست و شـاه او را برداشته علاءالسلطنه را بار دیگر وزیر خارجه گردانیدکه مجلس نیزآنرا پذیرفت .

بـا اینحال‌کابینه ارج وآبرویـی نداشت ، و دانسته نیست چه شدکه آنـان بکنار رفتند ومحمد علیمیرزا ناصرالملك را بسروزیری برگزیدکه اونیز وزیرانی رابرگزیده روز شنبه سوم ابان ماه (۱۸ رمضان) بمجلس آورد وبدینسان بشناسانید :

ناصرالملك رییس الوزراء و وزیر مالیه ، آصف الدوله وزیر داخله ، مشیرالدوله وزیر خارجه ، صنیع‌الدوله وزیرعلوم واوقاف وفواید عامه ، مخبرالسلطنه وزیر عدلیه ، مؤتمن‌الملك وزیرتجارت ، مستوفی‌الممالك وزیرجنگ .

نمایندگان خرسندی نمودند و چون ناصرالملك در اروپا درس خوانده بود و در آنروز ها بیك اروپا دیده ارج میگزاردند چه رسد بیك درس خوانده درآنجا ، ازاینرو ارجمندش میشماردند ، و در اینهنگام نیز جز پاسداری ننمودند . یك کار شگفت وزیر

گردانیدن آصف الدوله بود زیرا اینمرد همانستکه از بدخواهان بنام آزادی شمرده می شد که در ماههای نخست مشروطه ، مجلس پا فشاری کرده برداشتن او را از والیگری خراسان خواستار گردید ، وسپس بعنوان فروش دختران قوچانی اورا با دیگران ببازپرس و داوری کشیدند که مجلس پروای بسیاری بآن مینمود و بارها در نشست گفتگوی آنرا بمیان میآورد ، تا آنجاکه چون گرایشی ازفرمانفرما وزیر عدلیه بآصف الدوله نمودار گردید در مجلس تقیزاده با او پرخاش کرد . چنین کسی اکنون بعنوان یك وزیر قانونی بمجلس شناسانیده میشد . از این شگفتتر آنکه نمایندگان هیچیك زبان بایراد بازنکرد (همانا بپاس جایگاه ناصر الملك) . تنها روزنامه آدمیت که میرزا عبدالمطلب یزدی مینوشت یك گفتاردرازی دراین باره بچاپ رسانید. این نمونه دیگری از سستی مجلس میباشد .



پ۱٤۷

احمد میرزا ولیعهد

برخی نیرنگها که شناخته گردید

از هنگامیکه اتابك کشته گردید چنانکه گفتیم درباریان بترس افتاده از دشمنی بامشروطه می پرهیزند . خود محمد علیمیرزا نیز همان رفتار را مینمود ، و چنانکه خواهیم دید بمجلس نیز آمد. لیکن در همانحال در ماه ابان برخی نیرنگها سرزدکه‌دانسته شد آن نمایشها جز رویه‌کاری نیست ، و چون ترسیکه ازکشته شدن اتابك در دلهاشان پدید آمده بودکمتر گردیده باز درپی دشمنی باآزادیخواهان میباشند . یکی از نیرنگها این بودکه‌کسانی ازدرباریان ، ازاقبال‌الدوله ووزیر مخصوص و ناصرالسلطنه،وسعیدالسلطنه ومفاخرالدوله ودیگران ، به پیروی از شیوه آزادیخواهان ، انجمنی بنام «انجمن فتوت»

بنیاد نهادندکه خواستشان جز کوشش بزیان مشروطه نمی‌بود ، و مرتضوی نماینده مجلس که درنتیجه یك‌کشاکش بازنوزیان (برسرملك) رنجیده بود ، و میرزا جواد ناطق که این زمان درتهران میزیست واو نیز ازمشروطه خواهی دل سیری مینمود بآنان پیوستند ، وهمانا خواست اینان نبرد باآزادیخواهان و بـرانگیختن مردم بکشاکش ترك و فـارس میبود ، وچون بدخواهیشان ازگام نخست پدیدار بود وروزنامه‌ها (ازحبل المتین وروح ـ القدس) به‌بدنویسی ازآنان برخاستند . در تهران این زمان انجمن های بسیاری می بود واینها هرکدام نماینده‌ای برگزیده یك انجمن مرکزی برپا میکردند . در این انجمن نماینده انجمن آنان را نپذیرفتند ، و چون بیشتر آنان از تبریزیان میبودند « انجمن آذربایجان » کـه آذربایجانیان برپـاکرده بودند ، و خود یـك بنیاد نیرومندی میبود ، بجلوگیری ازکارهای آنان برخاسته تلگراف پایین رابتبریز فرستاد :

« انجمن ایالتی ملی آذربایجان این اوقات در طهران بعضی از تبریزیها بخیال »
« تأسیس انجمنی موسوم به فتوت ازاشخاصی معلوم الحال بتحریك تأسیس شده لازم بود »
« که خاطر محترم آن انجمن مقدس مستحضر و اسم یکی دو نفر از مؤسسین را که »
« مفاخرالملك و حاجی محمد تقی صراف وامثال آنها است عرضه داریم وانجمنهایی‌که »
« هواخواه مشروطیت هستند محرك را معلوم نموده و نماینده آن انجمن‌را نپذیرفته‌اند»
« اگر تلگراف یا لایحه‌ای از آن انجمن بتبریز برسد مؤسسین آن انجمن و مقصود »
« آنها راچنانکه اطلاع دارید مستحضرواز خیالات آنها مطلع باشند .»

«(انجمن اتحادیه‌آذربایجان)»

در همانروزها یکداستان دیگری رخ داد ، وآن اینکه سید علی یزدی‌که ازملایان بنام ومردمدار تهران میبود و بدربار بستگی می داشت‌که برای دعا خواندن و مانند آن بنزد محمد علیمیرزا میرفت و درباریان پولهای بزرگی باو میرسانیدند روز شنبه دهم ابان (۲۵ رمضان) در مسجد شیخ عبدالحسین بمنبر رفت و آشکاره ببدگویی از مشروطه ومجلس پرداخت و از تقیزاده ومستشارالدوله و دیگران نامبرده « کافرشان » خواند ، و از عباس آقا نامی برده جایگاه اورا « درطبقه هفتم جهنم» نشان داد، و چون روح القدس کار عباس آقا راهم ارج « ضـربت علی » در جنگ خندق ستوده بود ازو نیز یادی کـرد و«کافر» نـامید . چون طلبه هـای مدرسه شیخ عبدالحسین در پـای منبر ، وبهواداری و نگهداری آماده میبودندکسی پاسخی نتوانست ، وبدخواهان مشروطه همانرا دستاویزی ساخته بجنب و جوش برخاستند ، چون بیم میرفت که اینکار سید علی آقـا دو تیرگی در خـود تهران پدید آورد مجلس بجلوگیری برخاست و بشهربـانی دستور داد از مسجد رفتن اوجلوگیرد، وبدینسان داستان پایان پذیرفت .

چنانکه روح‌القدس وحبل‌المتین نوشتند اینکار نیز بانگیزش‌انجمن‌فتوت‌وبه‌پشتیبانی دربارمیبود . زیرا سید علی آقا بستگی نزدیك بدربار ودرباریان میداشت و با پولهای

درباریان خانه وزندگانی خوش بسیجیده بود .

از اینجا انجمن فتوت بسیار بدنام گردید . میرزا جواد ناطق که از پیشگامان جنبش تبریز بوده و آن جایگاه و آبرو در میان آزادیخواهان میداشت در شمار بدخواهان آزادی درآمد .

در همان روز ها حاجی شیخ محمد واعظ که در جنبش تهران پا درمیان داشته و با دو سید در همه جا همگامی نموده ، و سپس داستان مدرسه حاجی ابوالحسن معمار و کشته شدن سید عبدالحمید در سر دستگیر کردن او پیش آمده بود ، و از اینرو یکی از پیشگامان مشروطه شمرده میشد ، او نیز برگشته در منبرها از مشروطه بد میگفت وبسید جمال واعظ ودیگران نکوهش دریغ نمیداشت ، بلکه نامهای طباطبایی و بهبهانی را نیزبا بدی میبرد . بدینسان او نیزازبدخواهان آزادی شمرده گردید .

این میرساند که بسیاری از پیشگامان آزادی معنی مشروطه را نمیدانستند و دلبستگی بآن نمیداشتند ، و برخی از آنان جز از روی هوس بآن کاربرنخاسته بودند ، و از اینرو در این هنگام دلسیری از آن نموده باز میگشتند و این باربهوس‌دشمنی‌آغاز میکردند . درباره حاجی شیخ محمد و مانندگان او نوشته‌ایم‌که مشروطه را جز بمعنی « رواج شریعت» نمیگرفتند و نتیجه آنرا جز گرمی بازارخودشان‌نمی‌شماردند ، واکنون که وارونهٔ آن را میدیدند ناگزیر بازمیگشتند و بمردم چنین می‌گفتند: «ما نمیدانستیم مقصود این لامذهبان چیست » ، یا میگفتند : «آن مشروطه‌که ما میخواستیم این نیست . بابیها وطبیعیها داخل شدند ونمیگزارند ».

بهرحال این‌کارها میرسانیدکه محمد علیمیرزا و درباریان دست از دشمنی بر نداشته‌اند و در نهان همچنان بد خواهند . از اینرو آزادیخواهان دوباره اندوهناك گردیدند ، و آن‌امید هاکه بهمراهی درباریان بسته بودند از میان رفت .چنانکه‌گفته‌ایم این یکی از خامیهای تهرانیان می بود که بجای آنکه دسته ای بندند و نیرویی پدید آورند و برسر درباریان کوبند میخواستندکه بازبان خواهش و لابه ، و یا از راه پند و اندرز به مشروطه خواهیشان وادارند ، و چون نومید میشدند آنزمان هم بناله و زاری میپرداختند و یا زبان بدشنام و بدگویی باز میکردند . چنانکه در همانروز ها که این نیرنگها از دربار نمودارگردید روزنامه روح القدس یك‌گفتار بیباکانه‌ای نوشت که روی سخن را با محمد علیمیرزا میداشت ، گفتاری‌که هیچ سودی بمشروطه خواهان نداشت ولی بهای خون نویسنده‌اش (سلطان‌العلمای خراسانی) گردید . زیرا پس ازبیرون آمدن آن گفتار روزنامه رابستند ، و وزیرء لوم در دادگاه دادخواهی نموده رسیدگی طلبید . سلطان‌العلماء بدادگاه خوانده شد وچون بمحمد علیمیرزا عنوان « قصابی » داده بود دلیلش پرسیده گردید . سلطان العلماء ایرادگرفت‌که میبایست « هیئت منصفه » بخوانید ، و باین بهانه گردنکشی از پاسخ کرد و در نتیجه آن رسیدگی انجام نیافت .

سپس نیزکه پس ازدوماه روزنامه‌اش بیرون آمد داستان دادگاه را نوشت و بمحمد علیمیرزا بدگویی دریغ نگفت این بود در پیشامد بمباردمان مجاس‌که سلطان العلماء نیز یکی



پ۱٤۸

ظل‌السلطان

ازگرفتار شدگان بود در باغشاه او را هرشب شکنجه میکردند و سپس نیزبانبارفرستادند که درآنجا بچاهش انداختند و بدبخت باسختی بدرود زندگی‌گفت . بهر حال چون آن گفتارعنوان تاریخی پیداکرده همه‌اشرا اینجا میآوریم .

گفتارروح‌القدس این‌گفتار در شماره ۱۳ آن روزنامه‌که پنجشنبه چهاردهم آبان (۲۹ رمضان) بیرون آمد ، زیـر عنوان « نطق غیبی یـا اشاره لاریبی» بچاپ رسیده بدینسان :

« مگر بگوش سلیمان ز من رساند باد نصیحتی که در او خیر سلطنت باشد »
« ایکاش دراین مملکت یك شاه پرست پیدا میشد چندکلمه بدخواهی«روح‌القدس» »
« رابشاه داد خواه میرساند ، مارا نه هوای سلطنت است و نه خیال وزارت در حفظ وطن »
« وحمایت هم وطنان بجان بکوشیم واز حرف حق گفتن چشم نپوشیم میان رعیت و بنده »
« فرق است اطاعت شهوات نفسانی بربنده لازم است نه بررعیت زیراکه رعیت بنده نیست »
« وآزاد است بلکه با خود شاه هم مساویست فقط حقوق پاسبانی سلطان را باید پاداش »
« داشته باشند درصورتیکه شاه هم بوظیفه شبانی وپاسبانی خود عمل‌کند (گوسفند »
« از برای چوپان نیست) (بلکه چوپان برای خدمت اوست) رقابت سلاطین با یکدیگر »
« جهت توسعه‌مملکت ورفاهیت رعیت است رعیت رابرای آسایش وزندگانی دوچیز است »
« (یکی مال ودیگری جان) سلاطین سابقه ایران چنانچه تواریخ شاهد است برای حفظ »
« این دو چیز همیشه لواء جهانگیری افراخته داشتند و رعیت را درسایه خود آسوده »
« میداشتند چون ودایع حق راکه ملت باشد ازشر دشمنان حفظ میکردند ملقب(بظل‌الله »
« فی‌الارض) شدند ـ سلاطین لاحقه هم پیروی و تأسی بایشان کردند و از مملکت »
« و رعیت خود بهره مند شدند و تمام سلاطین عالم را مطیع و باج ده خود نمودند »
« چنانچه داستان شاپور ذوالاکتاف و دیگر سلاطین بر این گفته گواهست ـ هرپادشاه »
« که از وظیفه خود کوتاهی کرد عاقبت بکیفر غیبی گرفتار شد مانند خسرو پرویز »
« وشاه سلطان حسین صفوی ـ پس ملت درهمه قرون و ازمنه دربستر امن و امان بکمال »
« راحتی میغنودند پاسبانان باکمال جد وجهد حمایت وحفظ آنها را می کردند ـ این »
« شیوه مرضیه وجهه همت تمام سلاطین بود تا عهد سلطنت فتحعلی شاه و محمد شاه در »
« زمان‌پادشاهی این‌دوتاجدارهم اگرچه پاره‌ای صدمات ولطمات بملترسید وقطعه‌ای از »
« وطن عزیزشان بباد فنا داده شد باز تا اندازه‌ای ملت راحت بودند جان و مالشان تا »
« حدی محفوظ بود ـ دور سلطنت که بناصرالدین شاه رسید ورق برگشت ستارهٔ »
« بدبختی ملت طالع شد جماعت تن پرورپست فطرت بی‌شرف معاون قوهٔ باطنی سلطان »
« شدند رذالت ذاتی ظاهر ساختند دست تعدی بودائع پروردگار گشودند جان و مال »
« ملت مظلومه را قسمت کردند ـ ابتدا جهت تحصیل پارك و کالسکه و مبل اطاق »
« مثل دزدان اموال ملت رابغارت‌بردند وقطعه قطعه خانمان رعیت را باجانب فروختند »
« تا اواخر سلطنت شاه مظفر عدل پرور تمام اموال ملت بغارت رفت (سگ و خرس »
« وخوك) مقوایی خریده شد عاقبت سلطان المستبدین بارئیس الخائنین گرفتار آه »
« ملت مظلومه شده هردو هدف گلوله وطن پرست غیبی گشتند ـ شاه نیك فطرت و »
« صدراعظم نیکو سجیت آثار ملت دوستی ووطن پرستی را بیادگار نهادند (تعرف »
« الاشیاء باضدادها) این دو شاه و دو صدراعظم آثار خیریه و شریه بسوء خاتمت و »
« حسن عاقبت سرمشق.و منشأ تاریخ برای سلاطین آتیه گذاشتند ـ چون سلطنت به »

« اعلیحضرت رسید مال ملت تمام غارت شده غیرازیك جانی برای ملت باقی‌نمانده‌است »
« در این عهد دست بجان‌ملت زده شد ـ یکطرف اقبال‌السلطنه بحکم مرکزی مشغول »
« ریختن خون ملت شد ـ یك سمت عثمانی تحریك شده اطفال ملت را ذبح و اهل بیت »
« ملت را اسیر وچقدر از ملت راتلف‌کرد ـ یکجانب وزیر نظام مأمور قتال و اغتشاش »
« خراسان میشود ـ از طرف دیگر جهان شاه خان از طهران بزنجان رفته اهل زنجان »
« را قطعه قطعه نمود ـ تا ملت بخواهد خود را از گرگان داخله نجات بدهدگرفتار »
« سگان وگرگان خارجه میشود ـ از هرگوشه دردمندی و از هرکناره آه مستمندی »
« بلند است لیلاونهاراً مشغول دعاگوئی این دورهٔ سلطنت هستند .

« آه دل مظلوم بسوهان ماند گرخود نبرد برنده را تیزکند »

« خوب است قدری از مستی سلطنت بهوش آمده چشم بازکرده نظری بدولت »
« خود وباقی دولتها بنمائی ـ آیا تمام سلاطین عالم ازوظیفه وشغل خود خارج شده مشغول »
« قصابی گشته‌اند ـ یاتمام ملل عالم مثل ملت بخت برگشتهٔ ایران اسیر ظلم و شهوت »
« نفسانی پادشاه خود هستند ـ ندانم چه باعث شده‌که تمام ممالك روبآبادی و وسعت »
« خاك و ازدیاد نفوسند جز ایران که هرسال و ماه قطعه‌ای از خاکش قسمت دیگران »
« ونفوسش طعمهٔ گرگان و آبادیش مبدل بخرابی میشود ـ کدام پادشاه مستبد »
« جهة استبداد و خودسری سر و تاج روی استبداد خود نگذاشت . یا »
« کدام پادشاه مشروطه بواسطه مشروطیت باعلی درجه شاهنشاهی و امپراطوری »
« نرسیدـ آیا بغیرازوسیله مشروطیت امپراطور ژاپن برامپراطور مستبدروس غالب شد ـ »
« یابجزفائدهٔ مشروطیت دولت انگلیس یا دولت دیگر آباد و رشك دول مستبده گردید »
« ندانم اعلیحضرت مابتصور چه فایده وخیال چه نتیجه از مشروطیت سرپیچان‌وبا رعیت »
« دست درگریبان شده است ـ مگر ندانسته‌که رعیت و پادشاه هردو بندهٔ پادشاه حقیقی »
« هستند (ان‌اکرمکم عندالله اتقاکم) »

« دادگر آسمان‌که داد بشه داد داد که تا خاکیان رهند ز بیداد »

« مگر نفهمیده‌که هیچ سلطانی با رعیت نمی‌تواند طرف شود چراکه « یدالله‌»
«فوق ایدیهم)»

«گرندهد داد خلق دادگر خاك دادگر آسمان بگیرد از او داد »

« مگرممکن نیست‌که داستان لوی شانزدهم در این مملکت اتفاق بیفتد زیراکه »
«(ان‌الله عزیز ذوانتقام)»

«سرشب سر قتل و تاراج داشت سحرگه نه تن سر نه سرتاج داشت»

« مگر یقین نکرده‌که ازخون فدائی نمرهٔ (۴۱) فدائی بزرگتر برای بزرگتر »
« ازکار آن فدائی تولید شده ومنتظر اتمام حجت است ـ بنظر و فراست سلطانی باید»
« فهمیده ودرك نموده باشدکه با ماران و افعیان ظاهر خوش خط و خال وباطن پرزهر »

« قتال بازکردن جائز نباشد و خلوت‌کردن ومصلحت بینی نمودن از دزدان ایــن ملك »
« و نمایندگان اجانب صلاح نیست زیرا که دزد بازار آشفته میخواهد و بیگانه منفعت »
« خویش میطلبد ـ البته فهمیده است رعیت را از رعیتی این دولت و دیگر دولت فرقی »
« نیست بلکه ذلتشان مبدل بعزت میشود اما با تسلط اجانب سلطنتی بـرای شاه بـاقی »
« نمیماند (کوس لمن‌الملکی به‌بوق‌قلندری) (عزت سلطنتی بذلت رعیتی) مبدل میشود »



پ ۱۴۹

سیدعلی آقا یزدی

« اگر اعلیحضرت پادشاه را تقرب وخاندان او را به پیشخدمتی بیگانه شرف و افتخار »
« است لیکن ما ملت را از رعیتی وتسلط خارجه نهایت ننگ وعار است ـ حمیت ملیت »
« باعث حفظ سلطنت این خانواده است والا باغ مشروطیت‌که ازدوماه قبل آب نیاشامیده»

« بینهایت تشنه شده وقت آنست که بتوسط باغبانان فدائی غیبی شاداب وسیراب شده »
« گلها و ریاحین در باغ مشروطیت شکفته شود ـ یا طبیب حاذق غیبی عضو شقاقلوس را »
« قطع کند تاباقی اعضا ازآن‌مرض سالم بماند همان‌به ازگفتن لب به‌بندم باین دورباعی »
« اکتفا نمایم »

ظالم زستم همیشه لات آمده است — رخ رفته پیاده با ثبات آمده است

مشروطه طلب باسب وپیلست سوار — چون‌کشته وزیر شاه مات آمده است

آمدن‌محمدعلی میرزا به مجلس

در همان روزها مجلس یك کار بزرگی را بانجام رسانید ، و آن اینکه بودجه کشور راکه « کمیسیون مالی » از ششماه باز بآن آغاز کرده و بتازگی بپایان رسانیده بمجلس آورده بود براست داشت، ودراین بودجه برای نخستین‌بار در رفت دولت بادرآمدآن یکسان‌گردانیده شده بود .

چنانکه گفته‌ایم درسالهای‌پیش، درآمددولت‌پانزده‌کرور ودررفتش‌بیست ویك‌کرورو نیم میبودکه هرساله شش‌کرور و نیم کم میآمدکه میبایست جای آنرا باوام گرفتن پرگردانند . مجلس خواستار میبودکه باین‌کمی چاره اندیشیده شودکه دیگر نیازی بوام نیفتد ، وکمیسیون خواست مجلس‌را بکار بسته ازچهار راه از دررفتهای سالانه‌هشت‌کرور کم‌گردانید بدینسان :

۱) سالانه بس‌گزافی‌که شاهزادگان‌ودیگران‌میگرفتند ازهریکی‌اندکی‌کاست. مثلا شعاع السلطنه ۱۱۵ ، وظل‌السلطان‌۷۵، ونایب‌السلطنه‌۲۹ هزارتومان درمییافتند وهمچنین دیگران‌کمیسیون بهریکی ۱۲ هزار تومان سالانه نهاد .

۲) فرمانروایان درهرشهرستانی‌که میبودند مالیات صد سال پیش‌آنجا را بدولت میپرداختند ولی‌خودشان چند برابرآنرا ازمردم می‌گرفتند .کمیسیون دست آنان‌راکوتاه ساخته چنین نهادکه آنچه ازمردم‌گرفته میشود بدولت برسد .

۳) تیول‌را برانداخت‌که درجای دیگری روشن‌گردانیده‌ایم .

۴) بسیاری از درباریان ونیرومندان جووگندمی راکه میبایست بنام‌مالیات‌بدولت پردازند نه‌پرداختند پولش‌را از روی بهای صد سال پیش‌میپرداختند .کمیسیون چنین‌نهاد که خود جنس‌را بپردازند.

گذشته ازاین راه سیصد وهشتاد هزارتومان نیز از دریافتی دربارکم‌کرد . زیـرا از هشتصد هزار تومان پول واندگزافی جنس‌که دربار سالانه میگرفت هشتاد هزارتومان آن برای دررفت دستگاه ولیعهد میبودکه در تبریـز نشستی ، و چون‌اکنون ولیعهد در تهران درنزد پدر خود میزیست‌کمیسیون دیگر انگیزه‌ای برای پرداختن آن پول‌نمیدید دویست وچهل هزارتومان صرف جیب مظفرالدین شاه یا بهترگویم : برای پول پرانیهای او میبود و کمیسیون اکنون جایی برای آن پول پرانـی نمیدید . شصت هزار تومان

برای ساختن وبسیجیدن «خلعت» میبودکه کمیسیون آنرا نیزفزونی میدانست .

کمیسیون این‌پولهاراکم گردانیده برای دربارتنها یك‌کرور یا پانصد هزار تومان سالانه نهادکه سی‌هزار تومان ازآن خود شاه ، و بازمانده ازآن‌کارداران وبستگان دربار باشد . گذشته از جنس‌که همچنان بایستی داده شود .

محمد علیمیرزا درآنروزها باین‌کار مجلس ایرادی نگرفت وناخرسندی هم ننمود. ولی خواهیم دیدکه سپس‌که میخواست بار دیگر بامجلس بنبرد پردازد ، همین را بهانه کرد وسالانهٔ کارکنان شترخانه وصندوقخانه و قاطرخانه و فراشان و دیگرکارداران‌کوچك را نپرداخت ، و آنان را بدشمنی با مجلس برانگیخت . بهرحال روزیکشنبه هفدهم ابان (۳ شوال) کـه نوشته کمیسیون در مجلس خوانـده شد نمایندگان انـدك گفتگویـی در پیرامون آن‌کرده با خشنودی براست داشتند . رییس الوزراء و دیگران نیز خشنودی نمودند .

درهمان روزها گفتگو از آمدن محمد علیمیرزا بمجلس میرفت . چنانکه گفتیم از زمان‌کشته شدن اتابك شاه نیز رفتار خودرا دیگرکـرده از نبرد آشکار دست برداشته بود و برای خشنودی آزادیخواهان درآرزوی آمدن بمجلس میبود ، وروز نوزدهم ابـان را برای این کار برگزیده بودند . مجلس به برگ وساز میپرداخت‌که پذیرایی با شکوه باشد و یك « طـاق نصرت » در جلو بهارستان بسته میشد . چنانکه گفتیم نمایندگان مجلس و آزادیخواهان تهران باینگونه رویه‌کاریها ارج بسیار مینهادنـد ، و هر زمان که از شاه یا از درباریان یك چنین‌گرایشی میدیدند خود را فریب داده از درون دل شاد میشدند .

روز دوشنبه نوزدهم ابان (۵ شوال) چنانکه نهاده بودند نخست وزیران و دیگران بمجلس آمدند وسپس ظل‌السلطان و ولیعهد وخویشان دیگرشاه رسیدنـد . سپس خود شاه درکالسکه روبازی نشسته آهنگ مجلس‌کرد . در راه مردم گاهی آواز بـه « زنده باد » درمی‌آوردند . بدینسان بدر مجلس رسید . نمایندگان و وزیران پیشوازکردند ، و چون بمجلس درآمد پس‌از پذیرایی نخست ناصرالملك سپاسنامه‌ای از سوی شاه و سپس حاجی سید نصرالله پاسخی از سوی مجلس خواند . پس ازهمه آنها ، شاه چون پس ازتاجگزاری بمجلس نیامده و این نخستین‌بار آمدن اومیبود ، چنانکه نهاده شده بود سوگند دلبستگی بمشروطه خوردکه « تمام هم خودرا مصروف حفظ استقلال ایران نموده ... قانون اساسی ومشروطیت ایران را نگهبان و برطبق آن قوانین مقرره سلطنت کند . » نشست بدینسان پایان یافته شاه بـازگردید . ولی خواهیم دیـد که چگونه او ایـن پیمان و سوگند را شکست ، بلکه باید گفت : این پیمان و سوگند جز برای فریب نمی بود و دلش ازآن آگاهی نمیداشت .

دوتیرگی درمیان تبریزیان

دراینجا باز بآذربایجان برمیگردیم : درآنجا نیز داستانهایی در کاررویدادن می‌بود . عثمانیان درمرز روزبروز جلوترمی‌آمدند و کردان‌همچنان بآشوب وتاراج می‌پرداختند. باهمه‌آهنگ محتشم‌السلطنه از تهران ، اینان درکار خود می‌بودند . حاجی صمدخان مراغه‌ای سردار مقتدرکه حکمران ساوجبلاغ میبود بفرمانفرما تلگراف‌کرده نوید میداد که‌کردان را « قسمی تنبیه نمایدکه چشم جهانیان روشن شود » ولی خواهیم دیدکه باچه رسوایی ازساوجبلاغ بگریخت .

دراینهنگام درشهر تبریز دوتیرگی « مشروطه واستبداد » نیرویافته می‌سترسید و رویه‌کشاکش بخود میگرفت . چنانکه گفته‌ایم از روزیکه حاجی میرزا حسن مجتهد و دیگران بامشروطه دشمنی نمودند انبوهی‌نیز ازمردم شهر پیروی ازآنان‌کرده از مشروطه روگردانیدند ، وکم‌کم‌کینه آنرا دردل‌گرفتند، ودراینجا وآنجا زبان ببدگویی‌گشادند. اینان عنوانی جز اینکه « مشروطه خواهان لامذهبند » نمی داشتند ، و هررفتاری راکه ازایشان میدیدند ، راست ودروغ ، دلیل « لامذهبی » ایشان میگرفتند ، وچون دراینمیان مشروطه خواهان نیز روزبروز ازدین دلسرد گردیده بی‌پروایی بیشترمی‌نمودند ، وبرخی ازآنان خودکسان بیباکی می‌بودند ، ازینرو رفته رفته بشماره بد خواهان مشروطه می‌افزود تاآنجاکه یك دوتیرگی سترسایی گردید .

مردم‌کینه توز تبریز بدو بخش شده ، چه بساکه پدر با پسر ، و برادر با برادر دشمنی مینمودند . دربازارکه دکانداران پهلو بپهلوی هم بسر میبردند همگی دو تیره گردیده ، چه بساکه در یکدکان‌کشاکش مشروطه و استبداد برپا می‌گردید . می‌باید بگویم‌که کاررا بنادانی رسانیده بکردارهای نکوهیده‌ای برمیخاستند . این نخست از مشروطه خواهان سرزد که چون یك پیشرفتی درکارشان پدید می‌آمد جمله « مستبدین زنجبیل‌حاضر است » را بروی مقوایی یا چلواری نوشته از جلو دکانها می‌آویختند (۱). در چراغانیها دانه‌های زنجبیل‌را ازگوشه‌های درفشها آویزان میگردانیدند، ویا بشقابی اززنجبیل پرکرده درجلو دکانها می‌گزاردند ، خواهیم دیدکه سپس‌هم بدخواهان مشروطه این رفتاررا بامشروطه خواهان‌کردند .

تبریز دراینهنگام بیك سربازخانه بیشتر میمانست تا بیك شهر . زیرا در هرکویی رویهمرفته هزارتن ودوهزارتن تفنگچی مشق دیده پیدامیشدکه اگرکشاکش ودوتیرگی بآنان‌رسیدی بایستی بجای زنجبیل دانه‌های‌گلوله‌را بروی یکدیگرکشند وکار ازبدگویی گذشته به خونریزی‌کشد .

ازآنسوی پیش‌اززمان مشروطه درشهرهای‌ایران‌گروهی به‌نام « لوتی » ، «مشهدی»

(۱) درتبریز «رشك»را «درد دل» خوانند، وچون بگمان مردم درمان درد دل زنجبیل است از اینرو، اگرکسی رشك برد ویا خشمناك‌گردیدگویند ، «زنجبیل لازمش شده » .

خوانده میشدند ،کـه یکدسته خودسر وگردنکشی می‌بودند. اینان بخود کامگی سر فرو نیاورده آزادی خودرا نگه میداشتند ، و می بایدگفت : نیك وبد باهم می‌بودند ، زیـرا بسیاری ازآنان مردان غیرتمندی می‌بودندکه بیدادکدخدایان و فراشباشیان را برنتافته آزادگی وگردنفرازی را ببهای جـان خریدار میشدند . اینست بدلگرمی زور و دلیری خود بکدخدا و فراشباشی سرفرونیاورده جداسر وآزاد می‌زیستند ، وچه بساکه باپیروان



پ ١٥٠
عارف قزوینی (یکی از آزادیخواهان تهران
(این پیکره درسالهای دیرتر درتبریز برداشته شده)

کدخدا وحکمران زد وخوردکرده ازآنان کشته و از شهر گریزان میگردیدند ، وهمچون شیران وپلنگان درکوه و بیابان گردیده با زور بازو خوراك بدست آورده زندگی بسر می‌بردند . لیکن برخی هم ازبدنهادی باین‌راه درآمده زور وتوانایی خود را در مردم ـ آزاری بکار میبردند . اینست نیك‌و بد توأم میبودند که همگی را نتوان ستود و نتوان نکوهید . ولی این نیکی درهمگی آنان بودکه ازمرگ نترسیدندی .

درتبریز از اینگونه لوتیان همیشه فراوان بوده اند و کسانی از آنان نامی پیدا کرده‌اند . یکی از آنان حاجی اللهیار است که در زمان محمد شاه و ناصرالدین شاه می‌زیسته و خود مرد بی آزار و غیرتمندی می بوده . یکی از داستانهای او اینست که رجبعلی نام‌داروغه ای از تهران به‌تبریز آمده که بسیار بیدادگری وچیرگی مینموده و همیشه زبانش بدشنام بازمی‌بوده . حاجی اللهیار روز روشن باداره او که در یکی از دالان های بازار میبوده رفته وبا قمه او را میکشد و خود را بیرون می اندازد . این داستان در تبریز هنوز بر سر زبانهاست و آن دالان بنام «قانلی دالان» (دالان خون‌آلود) خوانده میشود . دیگری از آنان « حلاج اغلی » بوده‌که دو یا سه برادر میبوده اند و در زمان والیگری امیر نظام گروسی تا دیر گاهی بدولت گردنکشی کرده و گریزان در پیرامون های شهر میزیسته اند و والی دست بآنان نمی‌یافته است . داستان آنان نیز در تبریز شناخته و نام « حلاج اغلی » بر سر زبانها می بود . اگر کسی بدیگری چیرگی نشان میداد آندیگری پاسخ داده میگفت : « حلاج اغلی نیستی که من از تو بترسم » .
دیگری از آنان ستارخان میبود که پیش از مشروطه سالهایی گریزان بوده و با دولت گردنکشی ها کرده ولی سپس از آنراه باز گشته در شهر با خرید و فروش اسب زندگی می‌کرد ، واکنون یکی از سر دستگان مجاهدان بشمار میرفت . دیگری نایب محمد در اهراب میبود که همگی اورا به‌نیکی میشناختند و پاسش میداشتند دیگری کاظم دواتگر اغلی و حسن کبابپز در کوی دوچی میبودند که بسیار دلیر وبنام ، و خود با ستار خان همچشمی و دشمنی می داشتند . دیگری عباس و یوسف در کوی هکماوار که هر دو از شاگردان ستار خان میبودند که یکسفر با او ، گریزان وگردنکشان ، ازکوه و بیابان‌تا بمشهد رفته و باز گردیده بودند ، واینان هم اکنون از آنراه باز گشته و در شهر با دسترنج خود زندگی بسر میبردند .همچنین در قراملك واسکو و دیگر جاها ازاین‌لوتیان فراوان میبودند .

پیش از زمان مشروطه که در میان کویهای تبریز همچشمی رواج می داشت و هر کویی خود را جدا میگرفت ، این‌لوتیان نیز در آن همچشمیها پا در میان میداشتندوخود بازار گرمی برای کالاهاشان پیدا میکردند . ولی چون مشروطه پیش آمد آن همچشمیها از میان رفت و این لوتیان نیز در کنار ماندند و خواه ناخواه بخاموشی گراییدند . بسیاری از آنان نیز بمیان مجاهدان در آمدند و از هوا داران مشروطه شدند . لیکن

اینزمان که دوتیرگی از راه خواستن مشروطه و نخواستن آن بمیان آمده بود بیم آن میرفت که بار دیگر میدان‌برای همچشمیهای لوتیان بازشود ، وچون این زمان کینه‌بیشتر میبود ناگزیر کار بجنگ و خونریزی انجامد .

برپا شدن انجمن «اسلامیه» در تبریز

این بیم جای خودرا گرفت و همچشمی کویها که‌ازمیان‌رفته‌بود دراین هنگام ازراه دیگری بازگردید . چگونگی آنکه‌میر ـ هاشم دوچیی که‌اززمانیکه ازتهران بازگشته بودبار دیگر با مشروطه همراهی مینمود و بانجمن و دیگر نشستها میآمد این روزها باز از در بدخواهی و بد رفتاری درآمده درکوی خود انجمنی بنام « اسلامیه »بنیاد نهاد ، و این نتیجه‌اش آن‌گردید که دوچی که یك کوی بسیار بزرگ و نیرومندی میبود از دیگرکویها جدا گردیده با آنها بهمچشمی ودشمنی پرداخت ، و سرخاب که در پهلوی آنست بسوی وی گرایید . بدینسان یك دوتیرگی آشکاری درشهر پدید آمد .

دستاویز میرهاشم ، چنانکه از نام اسلامیه‌پیداست هواداری‌از دین‌میبود . مشروطه‌خواهان را « لامذهب » خوانده مردم را بدشمنی با آنان بر می انگیخت . اما انگیزه این کار : چنین گفته میشد که میر هاشم میخواست‌که نمایندگان انجمن ایالتی که این زمان‌برگزیده‌میشدند، بدلخواه او باشند که جز خودش وهمدستانش بر گزیده نشوند ، و چون آزادیخواهان ارجی باین درخواست او نمیگزاردند ، ناچار رنجیده شده بدشمنی میکوشید . لیکن چنانکه سپس دانسته شد یك انگیزه بزرگتر دیگری درمیان میبود . چگونگی اینکه محمدعلیمیرزا که‌این زمان بازنقشه ای برای برانداختن مجلس میکشید همیخواست در تبریز نیز آشوب و نا بسامانی باشدکه آزادیخواهان سرگرم و گرفتار گردیده نتوانند بتهران یاوری نمایند ، و برای اینکار میر هاشم را بر گزیده و با دست حاجی ابراهیم صراف که یکی از توانگران دربار شناس میبود پول برایش فرستاده‌بوده.




پ ۱۵۱
حاجی میرزا آقا بلوری
(هردو پیکره درسالهای دیرتر برداشته شده)

همانا از آغازهای ابان ماه بودکه میرهاشم‌بکار پرداخت . چنانکه گفتیم در دوچی لوتیان بنامی میبودند ، و اینان بنام‌همچشمی دوچی وامیر خیز ، وهمچنین بنام دوتیرگی

شیخی ومتشرع . با ستارخان که لوتی کوی امیر خیز و خود شیخی میبود ، کینه و دشمنی دیرینی میداشتند ، وچون ستارخان این زمان در میان مجاهدان و آزادیخواهان می بود، میرهاشم بآسانی توانست لوتیان دوچی را بدشمنی با مشروطه خواهان برانگیزد . آنان خود در آرزوی چنین انگیزنده‌ای میزیستند وچون در این هنگام پاسخده سامان وایمنی شهر آزادیخواهان میبودند اینان برای بهم زدن آماده گردیدند .

همانا این درس از تهران داده شده بود که اگر توانند بستگان روس که در تبریز فراوان میبودند آزار وزیان رسانند که بهانه بدست دولت روس دهند . محمد علیمیرزا در دشمنی با مشروطه تا آن اندازه پامیفشرد که از جداسری کشور نیزچشم میپوشید .

بهرحال بارها بدرفتاری از این لوتیان دیده میشد و روز شنبه بیست و چهارم ابان (۹ شوال) یکداستان ننگ آلودی رخ داد . چگونگی آنکه کاظم دواتگراغلی با سه تن از لوتیان دیگر دوچی در جلو مغازه‌های مجدالملك با تپانچه تیر اندازیهایی کردند و اکبروف نام آموزگار دبستان روسی راکتك زده زخمی کردند . این آگاهی چون بکونسول روس رسید ، بی‌آنکه پرسشی در آن باره از والیگری یا از انجمن کند و یا یك آگاهی دهد ، در زمان با بیست وپنج تن قزاق روس سوار گردیده بیرون تاخت و دستور به بستگان روس فرستاد که هرکس تفنگ و افزار خود را برداشته بیرون آید .

خواستش پدید آوردن جنگی در میان تبریزیان و بستگان روس میبود . از اینرو چون بجلو مغازه های مجدالملك رسید از درشکه پایین جسته دستور داد قزاقها فشنگ بتفنگها گزارده و آماده شلیك ایستادند ، و خود زبان باز کرده دشنام بسیار بنام ایران و اسلام بیرون ریخت . اگرکسی پاسخی دادی‌کار بخونریزیها کشیدی . ولی تبریزیان چون خواست روسیان را میدانستند همگی خاموش ایستادند در آن میان تاجرباشی‌روسی رسیده کونسول را با زبان بازگردانید .

این داستان نیك میرساندکه روسها در پی بهانه جویی میباشند وپیروان میرهاشم نیز میکوشندکه بهانه بدست آنان بدهند . کونسول پس از آن دژ رفتاری باز فشار آورده لوتیان دوچی را میخواست گرفته باو سپارند . انجمن بفرمانفرما فشار میآورد که سامان وایمنی را در شهر استوارتر گرداند و بدکاران را دنبال کرده بکیفر رساند که بهانه روسها بریده شود . ولی فرمانفرما بکاری دراین زمینه نمی‌پرداخت .

این نخستین میوهٔ بدخواهیهای میرهاشم و مردم دوچی بود . از همان روزها دو تیرگی در شهر رویه دشمنی بخود گرفت و از هرسوکوششهایی آغاز یافت . دسته های مجاهدان دوچی وسرخاب که میبودند و تاکنون همگامی بادیگر مجاهدان مینمودند از این‌پس جداگردیده از تفنگچیان میرهاشم شمرده شدند .

چند روز پس از این یکداستان دیگری رخ داد ، و آن اینکه گروهی از سید و

ملا و دیگران در مسجد صادقیه گرد آمده بنام اینکه در شهر ایمنی نیست بهیاهوی برخاستند و بازارها نیز بسته گردید . دانسته نبود ازکجا سرچشمه‌میگرفتندولی دانسته بود که خواستشان پدید آوردن آشوب میباشد . آن رفتار میرهاشم بدخواهان مشروطه را دلیر میگردانیدکه بزیان آن کوششهایی‌کنند . هرچه بودانجمن وسران آزادی‌پابمیان نهاده جلوگرفتند وبازارها بازگردید .

چنانکه گفته‌ایم ازچندی باز نمایندگان برای انجمن ایالتی ازروی‌قانون‌برگزیده میشد . این کار روز آدینه چهاردهم آذر (۳۰ شوال) انجام گرفت که کسان پایین برگزیده شدند :

اجلال‌الملك ، بصیرالسلطنه ، مؤتمن همایون ، افتخارالاطباء ، حاجی امین‌التجار ، میرزا علی‌اکبر ، معین‌الرعایا ، حاجی مهدی‌کوزه‌کنانی ، حاجی محمد حسین ساعتساز ، حاجی رحیم باکوچی ، حاجی میرزا ابوالحسن انگجی (۱)

این‌کسان چنانکه ازنامهاشان پیداست چند تنشان بازرگان وبازمانده ازدرباریان و یا از ملایان میبودند ، و این میرساندکه با همهٔ جنبش و تکان درتبریز هنوزهم بنام و لقب ارج میگزارده‌اند . ازاینسوی حاجی‌میرزا ابوالحسن انگجی‌همردهٔ حاجی‌میرزاحسن و امامجمعه میبود ، و دراین‌هنگام‌برگزیدن اوبنمایندگی درانجمن نمونه‌ای‌ازنیرومندی بدخواهان‌مشروطه‌شمرده‌میشد . چنانکه گفتیم‌بدخواهان مشروطه دراین‌زمان‌چیرگی نشان میدادند . در همان روزها در تبریزگذشته از اسلامیه انجمنی هم بنام « انجمن‌سادات » برپا شده بودکه پیاپی در روزنامه‌ها « لایحه » بچاپ میرسانید و خود را مـی‌نمود . این انجمن نیز رویهمرفته بدخواه مشروطه میبود .

آهنگ فرمانفرما به ساوجبلاغ

دراین هنگام‌در ساوجبلاغ یکداستان شگفتی رخ دادکه‌فرمانفرما ناگزیرشده خود آهنگ آنجاکرد . چگونگی اینکه حاجی صمد خان سردار مقتدر مراغه‌ای‌که فرمانروای ساوجبلاغ میبود ، ودر تلگرافهای خود بفرمانفرما دلگرمی داده میگفت کردان را « قسمتی تنبیه نماید که چشم جهانیان روشن شود » ، روز چهارشنبه نوزدهم آذرماه (٥ ذی‌قعده) ناگهان شهر را با توپخانه و قورخانه بکردان سرکش گزارده و خود با بستگانش بیرون آمد ، وهمانا این رفتار را با دستور شاه‌کرد . زیرا صمدخان، چنانکه او را خواهیم شناخت ا یکمرد ترسا و ناتوان نمی‌بود و درکارها تا میتوانست پا میفشرد . پس این زبونی در برابر یکدسته‌کرد جز بدلخواه نتوانستی بـود . از آنسوی‌همین صمد خان چون پس از این رفتار بتهران آمد محمد علیمیرزا ازو بازپرسی نکرد و بکیفری برنخاست ، بلکه چنانکه خواهیم دید پس از چند ماهی لقب « شجاع‌الدوله» بـاو داده بسرتبریزفرستاد .

(۱) بایستی دوازده تن باشند ولی نام یکی ازآنان بدست نیامده .

چون این رفتار پست از صمد خان رخداد کردان سرکش بدستور عثمانیان بشهر درآمده درفش عثمانی را در آنجا برافراشتند ، و درشهر دست بتاراج گشاده ببازرگانان تبریزی ودیگر نا کردان آزار بسیار رسانیدند .

همانشب فرمانفرما بتلگرافخانه درآمده با تهران گفتگو ها نموده چنین پیشنهاد کردکه خود آهنگ ساوجبلاغ کند . از شاه و از مجلس پاسخها باو رسید ، و این بودکه فردا هر اندازه ازسوار وسرباز که دردسترس میبود گرد آورده آماده رفتن گردید. از تهران نیز نویدها میرسید که قزاق وسرباز روانه گردانند وازیاوری بازنایستند .

از اینسوی این داستان در مجاهدان سخت هنایید و همگی بر آن شدند که با فرمانفرما همراه گردیده تا ساوجبلاغ بروند ، وچون گمان دیگری نمی‌بردندبا دلخواه و آرزو بآمادگی پرداختند . انجمن نیز به پیشامد ارج گزارده از هر راه بکوشش میپرداخت وبفرمانفرما پشتیبانی دریغ نمیگفت عصر آنروز فرمانفرما روانه گردید . ولی بهمراهی مجاهدان خرسندی نداده آنان‌را بازگردانید. بااینحال دسته هایی تا سر درود همراهی نمودند ، و چون فرمانفرما ناخرسندی مینمود از آنجا باز گشتند . نمایندگان انجمن و دیگر سران نیز که تا آنجا همراه میبودند بازگردیدند .



پ ۱۵۲

سیدمحمدابوالضیاء

درکتاب «بلوای تبریز» مینویسد که خواست فرمانفرما از این رفتن آن میبود

که قورخانه وافزارهای جنگ رااز تبریز بیرون برد که در دسترس آزادیخواهان نماند . میگوید ششهزار تفنگ و یك کرور فشنگ وچهار توپ همراه برده دویست و هشتاد هزار تومان پول ، بنام این لشکرکشی ، از انجمن گرفت و این برای آن کرد که انجمن تهیدست بماند .

این سخن با جانفشانی هایی که از فرمانفرما در ساوجبلاغ دیده شد (و ما آنها را خواهیم نوشت) نمی‌سازد ، ولی از نیرنگ بازیهای محمد علیمیرزا دور نمی‌باشد . بویژه چنانکه خواهیم دید در همین روزها دربار یك نقشه نوی را برای برانداختن مشروطه میکشید و از آنسو نویدهایی‌که بفرمانفرما بنام فرستادن قزاق و لشکر داد همه دروغ میبود که یکی را بکار نبست . بلکه در این هنگام گرفتاری آذربایجان ، امیر بهادر هشتصد تن سوار خود را از قراجه داغ بتهران خواست . بیگمان محمد علی‌میرزا جز ببر انداختن مشروطه نمی‌کوشید و بداستان ساوجبلاغ اندك ارجی نمیگزاشت . اینست بآسانی توان پذیرفت که خواستش بیرون کردن قورخانه از تبریز میبوده . دربارهٔ فرمانفرما هم میتوان گفت که آن جانفشانی‌ها را بنام نگهداری آبروی خود میکرد بهرحال چنانکه خواهیم دید فرمانفرما با همه کوشش و جانفشانی چندان‌کاری نتوانست ، وبیشتر قورخانه و افزار را که برده بود پس از چند ماه بازگردانید که بدست دوچیان و هواداران شاه افتاد، و این خود دلیل دیگری براستی سخن «بلوای تبریز » میباشد .

چند روزپس‌ازبیرون رفتن فرمانفرما بودکه ازتهران آگاهی های اندوه انگیزی، دربارهٔ « آشوب میدان توپخانه » ، رسیدن‌گرفت و آزادیخواهان تبریز بیك کار بسیار خردمندانه‌ای برخاستند و محمد علی میرزا را درجای خود نشاندند ، وما چون اینها را جداگانه خواهیم نوشت در اینجا بآن نمی پردازیم . در اینجا آنچه میباید نویسیم سرگذشت اندوه انگیز شادروان سیدمحمد ابوالضیاء می‌باشدکه در همان روزها رخداد .

چنانکه نوشته‌ایم ابوالضیاء یکی از پیشگامان آزادیخواهی و خود ازکوشندگان درآن راه میبود ، که پیش از آغاز مشروطه بهمدستی سید حسینخان روزنامه « عدالت » را مینوشت . سپس در زمان مشروطه نیز ازکوشش باز نایستاده ، ازچندی باز ، بهمدستی حاجی میرزاآقا بلوری روزنامه «مجاهد» را بنیادگزارده بودکه از روزنامه‌های‌آبرومند تبریزشمرده میشد .

در این روزها در آن روزنامه گفتاری زیر عنوان « مکتوب ازنجف » نوشته شد که چون بدگویی ازسیدکاظم یزدی‌کرده او را « ابن ملجم سیرت» می‌ستایید مایه آشوبی درمیان مردم گردید .

چنانکه نوشته‌ایم سید یزدی در ردهٔ آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندانی شمرده میشدی وگروهی انبوه ازایرانیان از « مقلدان » اومیبودند . داستان « تقلید » را نوشته ایم . اندکی پیش از مشروطه مجتهدان دیگری‌که میبودند ، از شیخ ممقانی و

فاضل شربیانی ، درگذشته واین سه تن جای آنانرا گرفته بودندکه انبوه‌ایرانیان «تقلید» به آنان میداشتنند . بلکه پس از زمان مشروطه چون آخوند و حاجی شیخ پروای خشکه دینداران ننموده بهواداری از مشروطه برخاسته بودند ، کسان بسیاری از پیروان



پ ۱۵۳

نایب حسین‌کاشی با پیروانش

(این پیکره در سالهای دیرتر برداشته شده)

آنان نیز برگشته ازسید یزدی پیروی می‌نمودند . از اینرو خواهندگان او بسیار فراوان میبودند ، واز اینروچون آن شماره «مجاهد»بیرون آمد ، اینان رنجش سختی نشان‌دادند. گفته میشدکسانی چون آنرا شنیده اند با دو دست بسر خودکوفته اند .این نمونه ای از دلبستگی مردم بمجتهدان نجف‌میبود . برخی ازخود مشروطه‌خواهان نیز از آن گفتار رنجیدند و بسیاری ازآنانکه درمیان دینداری وآزادیخواهی جایی میداشتند بیکبار از آزادیخواهان بریده بدشمنان ایشان پیوستند .

گناه سیدمحمد بسیار بزرگ‌شمرده‌میشد.انجمن نوینی که گفتیم برخی‌از نمایندگانش چندان‌که میبایست دلبستگی بمشروطه وآزادی نمیداشتند ، ویکی از آنان انگجی میبود که خوداز ملایان ومجتهدان شمرده میشد ، اینان چه بنام دلجویی از مردم و چه از راه فهم و باور خود ، دشمنی سختی با ابوالضیاء نشان دادند ، و با آنکه آشوب تهران در میان ، و سرانآزادیخواهی سرگرم آن میبودند ، اینراکنار نگزارده سست‌کاری‌ننمودند. انجمن نوشته ای بنام بیزاری از آن گفتار بیرون داد که سرا پا زشتگویی از ابوالضیاء میبود ، و در روزنامهٔ انجمن بچاپ رسید . سپس ابوالضیاء را بانجمن آورده با بودن انگجی و دیگران ببازپرس پرداختند ، و با دستور انگجی پاهایش را بفلك بسته چوب زدند ، وباین دژرفتاری بس نکرده دستور دادند که از شهر بیرونش گردانند . بیچاره ابوالضیاء ناسزایی را که درزمان خودکامگی ندیده بود درزمان آزادی دید .

این سخن از آقای بلوریست که ابوالضیاء را پس از چوب خوردن من بخانه خود آوردم‌وباو دلداری داده بنوازش پرداختم، وچون چند تن ازسواران شاهسون رابرگمارده بودند که اورا از شهر بیرون برند من دانستم که اگر این بدست شاهسونان سپرده شود، چون‌نام اورا بیدینی شنیده‌اند ، بیگمان‌درراه‌اورا خواهندکشت . ازاینرو شبانه‌ابوالضیاء را از شهر گریزانیدم وبدست شاهسونان ندادم .



گفتار نهم

چگونه بار دیگر کشاکش آغاز یافت؟..

در این گفتار سخن رانده میشود از «آشوب میدان توپخانه» وازداستانهای دیگرکه پس از آن رخ داد تا پیشامد بمباران دارالشوری

بدخواهیهای سعدالدوله وامیر بهادر ودیگران

چنانکه گفته‌ایم کشتن عباس‌آقا اتابك را ترسی دردلهای درباریان پدید آورد ، ودر نتیجه این ترس بودکه آن آرامش سه ماهه رخ داد. ولی چون داستان اتابك کهن گردید ، «ویك فدایی» دیگری کـه گمان میرفت پدید نیامدکم‌کم تـرس از دلهـا بیرون رفت ، ومحمد علیمیرزا ودرباریان ودیگر بدخواهان مشروطه نیز دوباره بدخواهی آغازکردند ؛ دراینهنگام گذشته ازشاپشال وامیر بهادر واقبال‌الدوله و مجلل‌السلطان و دیگران‌که گرد شاه راگرفته او را بـه ایستادگی در برابر مجلس دلیرتـر میگردانیدند ، سعدالدوله نیز یکی از دشمنان بزرگ مشروطه گردیده در برانگیختن شاه به دیگران پیشی می‌جست .

اینمرد ازهنگامی‌که ازمجلس کناره جست ، با مشروطه دشمنی نشان میداد . ولی چون وزیرخارجه‌گردید و کارکنان آزادیخواه آن وزارتخانه او را نپذیرفتند کینه اوبا مجلس و مشروطه بیشتر گردید و در کوششهایی که بهمدستی دیگران در دربار میکرد پافشاری بیشتر نمود .

ازدیر باز این سخن درزبانها میبودکه سعدالدوله وامیربهادر نشستهای نهانی برپا میکنند وبزیان مشروطه نیرنگها میریزند ، گفته میشد حاجی شیخ فضل‌الله نوری ، وبلکه حاجی شیخ مرتضی آشتیانی نیز با آنان همراه میباشند . این‌گفتنگو درمجلس نیزبمیان آمد ونام سعدالدوله آشکاره برده‌شد .

چنانکه گفتیم‌کمیسیون مجلس سیصد و هشتاد هزار تومان از دریافتی سالانه دربار کم‌گردانید ، و محمد علیمیرزا آنرا بروی خود نیاورده رنجشی ننمود ، و پـس از این کم‌گردانیدن بودکه اوبمجلس رفـت و درآنجا سوگند خورد . لیکـن در اینهنگام که سعدالدوله وهمدستان اوبکار پرداختند این‌کم‌گردانیدن را یك دستاویز نیکی برای خود دانسته بسودجویی ازآن برخاستند . بدینسان‌که باسترداران (قاطرچیان) وشترداران و

فراشان وسرایداران و دیگر اینگونه کارکنان کم ارج دربار چنین وانمودند که مجلس سالانه آنان را بریده است و محمد علی میرزا را بآن واداشتند که از پرداختن پول بآنان سرباز زند . درحالی که آن سیصد وهشتاد هزار تومان از جاهای دیگری بریده شده و به سالانه اینان هیچ پیوستگی نمیداشت.

با این سخن آندسته ازکارکنان دربار راکه گروه انبوهی و خود مردان ناتراشیده و دژ آگاهی می بودند ، بدشمنی با مشروطه و مجلس برانگیختند . اینان بدسته بندی پرداخته باینسو وآنسو میرفتند وبمشروطه ومجلس دشنام میدادند . هرچه گفته میشدکه از شما چیزی کاسته نشده نمی‌هنایید،یکروز هم بخانه ناصرالملك رفته بیشرمی بیش‌ازاندازه نمودند . تیولداران ودیگران که ازمشروطه رنجیده بودند باد بآتش اینها میزدند .

ازآنسوی سعدالدوله وهمدستان اوشبها باهم نشسته نیرنگها میریختند . حاج شیخ فضل‌الله وسید علی یزدی و بنیادگزاران « انجمن فتوت » نیز هریکی نشستهایی بر پا مینمودند وبگفتگو میپرداختند . روی همرفته یك جنبش نهانی بزیان مشروطه در میان بود ، وچند دسته باهم میکوشیدند .

در این میان محمد علیمیرزا نمایندگانی را ازمجلس بدربار خواست و چند تنی ، که یکی از آنـان حاجی سید نصرالله میبود ، بـه آنجا رفتند . محمد علیمیرزا نخست گفتاری رانده سپس « دستخط » درازی راکه از پیش نوشته وآماده گردانیده بودبه یکی از درباریان دستور دادکه بخواند . خواستش از گفته و نوشته دوچیز میبود : یکی آنکه مجلس از مرز خود میگذرد و بکارهای دولت یا «قوه مجریه» در می‌آید . دیگری اینکه انجمن هاکه‌بفراوانی بنیاد یافته مایه آشوب پایتخت‌میباشند . میگفت‌ازروی‌قانون‌اساسی مجلس باید تنها قانون‌گزاود وبکار دیگری نپردازد . ولی این مجلس‌پابندآن، نمیباشد . انجمنها نیز آسایش وایمنی شهررا بهم میزنند وبهمه‌کارها از سیاسی و دولتی در میآیند . اگر اینها برای نگهداری مجلس است مـن خـود سوگند خورده‌ام و آن را نگـه خواهم داشت .

پیداست‌که این سخنان راکه رویه‌قانونی میداشت سعدالدوله یادداده ، وخواستشان این بودکه آزادیخواهان را بنام قانون دست بندند و این ایرادها بیکبار بیپا نمی بود . زیرانا‌پوشیده نیست‌که مجلس تنها بقانـون‌گزاری بس نکرده بکارهای دولت یا « قـوه مجریه» نیزدر می‌آمد . ولی این از راه ناچاری میبود . زیرا دولت تا میتوانست ازکار باز میایستاد وپروای قانون نمینمود ، و مجلس ناچار شده بفشار وسختگیری میپرداخت . گذشته ازآنکه این مجلس نخستین مجلس و خود بنیادگزار مشروطه و قانون‌میبود که نمی توانست برفتار ساده دیگر مجلسها بس کند . بویژه در برابر یکدولتی‌که سر ـ رشته دار آن محمد علی میرزا میبود . آن‌گفته شاه جز عنوان نیرنگ‌نمیداشت وخودنیز میدانست‌که مجلس بکارنابجایی برنخاسته است .

اما انجمنها راستست که اینها درهر پیشامدی جنب‌وجوش مینمودند ، وبرخی ازآنها بسیار بیمایه بوده جزمایه آشوب نتوانستندی بود ، ازآنسوی چنانکه خواهیم دید در روز سختی کاری نیز از دست آنها بر نیامد ، با اینحال خود پشتیبانی برای مجلس شمرده میشدند وبهرحال بایستی باشند . آزادیخواهان تهران راهی بهتراز این برای کوششهای خود نیافته این را برگزیده بودند . بهر حال در چنان هنگام شورش گله از آنها بیجامیبود .

این گفتگو روزچهارشنبه پنجم آذر(۲۰ شوال) بود . شاه گفته های خود را با این سخن بپایان رسانید : «شما هم بروید در این سه چهار روزه مذاکرات لازمه نموده رأی خودتان راتا روزیکشنبه بیایید واطلاع دهید » .



پ ۱۵٤
مؤتمن‌الملک
(یکی ازنمایندگان‌دوره یکم)

فردا پنجشنبه در مجلس گفتگو از این زمینه بمیان‌آمد و«دستخط» شاه خوانده شد . نمایندگان سخنان بسیاری گفتند ، دراین‌زمینه که مجلس جزبه‌بایای خود نپرداخته و از مرزخود نگذشته. انجمن‌هانیز مایهٔ آشوبی نمی باشند ، چنانکه آشوبهای بسیاری در همین تهران رخ داده‌که انجمنها در هیچیکی ازآنها دست نداشته اند. از اینگونه سخنان بسیاری رانده بآن شدند که پاسخی نوشته بشاه بفرستند. سپس‌در نشستهای دیگرهمین گفتگو را دنبال کردند و سرانجام پاسخی نوشتند ، در این زمینه که مجلس هیچگاه پا از مرز خود بیرون ننهاده . این دولتست که باید مرزی برای خود شناسد و جلوکار مجلس را نگیرد . اما انجمنها از روی قانون اساسی آزاد است ، ولی هرگاه بیقانونی نمودند باید دولت جلوگیرد . این نامه را نوشته بادست نمایندگانی بدربار فرستادند . از دربار بار دیگر نرمی و دورویی نموده چنین گفته بودند : خواست ما آرامش و سامان‌کشور و آسایش مردم است و آرزو یا خواست دیگری نمیداریم . بدینسان پرده‌کشی نموده بودند .

سست کاریهای مجلس

لیکن با اینحال راستی پوشیده نمانده ، پیدا میبود که یك نقشه بیم آوری در میان میدارند ، و هر زمان نشانه دیگری پدیدار میگردید . از جمله در این روز ها شاه بامیر بهادر عنوان « کشیکچی باشی » داد ، بی‌آنکه وزیر جنگ آگاه گردد ، و او نیز از آذربایجان هفتصد تن سواره به تهران طلبید ، آن بی پروایی بوزیر جنگ ، و این طلبیدن سوار ، هر یکی نشان دیگری از بدخواهی و کوششهای بد خواهانه دربارمیبود .

فرستادن قزاق و سواره بساوجبلاغ ، که بفرمانفرما نوید داده بودند بیکبار در کنارمانده ، بجای آن در هرکجاکه یکی از هواداران دربار میبود دستور میفرستادند که مردم را بآشوب برانگیزد . شیخ محمود ورامینی که از دیر باز بدشمنی بمشروطه برخاسته و در آنجا بنام شده بود شاه « خلعت » برایش فرستاد . در همان روز ها کاغذی بدست وزیران افتاد که گفته میشد با خط خود شاه بوده ، که به تنکابن برای پسران سپهدار نوشته و بآنان دستور داده که مردم را بآشوب برانگیزند . رویهمرفته در هیچ جا از راهزنی و دزدی جلو نمی‌گرفتند ، وچنانکه درجای خود خواهیم آورد در همین روز ها بود که نایب حسین کاشانی فرصت بدست آورده بگرد آوردن پیروان وهمدستان پرداخت .

یکی از نویسندگان اروپایی که این هنگام در تهران میزیسته این داستان را نوشته چنین میگوید : « آنچه بیك اروپایی شگفت می نماید آنستکه با نبودن هیچگونه جلوگیری ، نه خون ریخته میشد و نه آشفتگی در کارها رخ می داد . مردم بیکبار خود سر میبودند . ولی آسایش و ایمنی نیز بحال خود میبود . اگر چنین حالی در یکی از کشورهای اروپا رخدادی سراسر کشور بخون آغشته شدی ، و آتش و شمشیر همه چیزرا ازمیان برداشتی » (۱)

شگفتتر آنکه در برابر آمادگیها و دشمنیها که از دربار و هواداران آن پدیدار میشد ، مجلس جز بی پروایی نشان نمیداد و برای جلوگیری برنمیخاست . با آنکه در یکی از نشست های نهانی مجلس در این زمینه سخن بمیان آمد و ناصرالملك که سر وزیر میبود ، پرده براستی نکشیده آشکاره گفت میداند که در نهان کوششهایی بزیان مجلس کرده میشود . آن سواره خواستن امیر بهادر که دلیل آشکاری بآمادگی دربار میبود در مجلس نیز گفتگو از آن بمیان آمد و برخی نمایندگان آنرا دستاویز گرفته بسخنان تندی برخاستند . لیکن بهمان تندگویی بس کرده بیاد نیاوردند که باید درپی‌چاره وجلوگیری باشند .

مجلس توانستی آزادیخواهان را بخریدن تفنگ و افزار جنگ وا دارد ، و یا از

(۱) Persia and Turky in Revolt ; by David Fraser

شهرهای دیگر تفنگچی بخواهد ، وبهرحال بسیج نیروکند . توانستی محمدعلیمیرزا را بنام سوگند شکنی ازپادشاهی بردارد .و بایك‌کار دلیرانه نقشه‌های اورا از هنایش‌اندازد، چنانکه همین کار را پس از چند روزی انجمن تبریز کرد و محمد علیمیرزا را دست بسته گردانید .

در این‌هنگام ظل‌السلطان در تهران ، در آرزوی تاج و تخت میزیست ، و در آنراه برخی کوششهای نهانی مینمود (چنانکه روزنامه تمدن را بنوشتن گفتار در بارهٔ خودبر- می‌انگیخت) . مجلس توانستی او را همدست خود گرداند و برخ محمدعلیمیرزا کشد و بدینسان دست‌و پای اورا بندد .

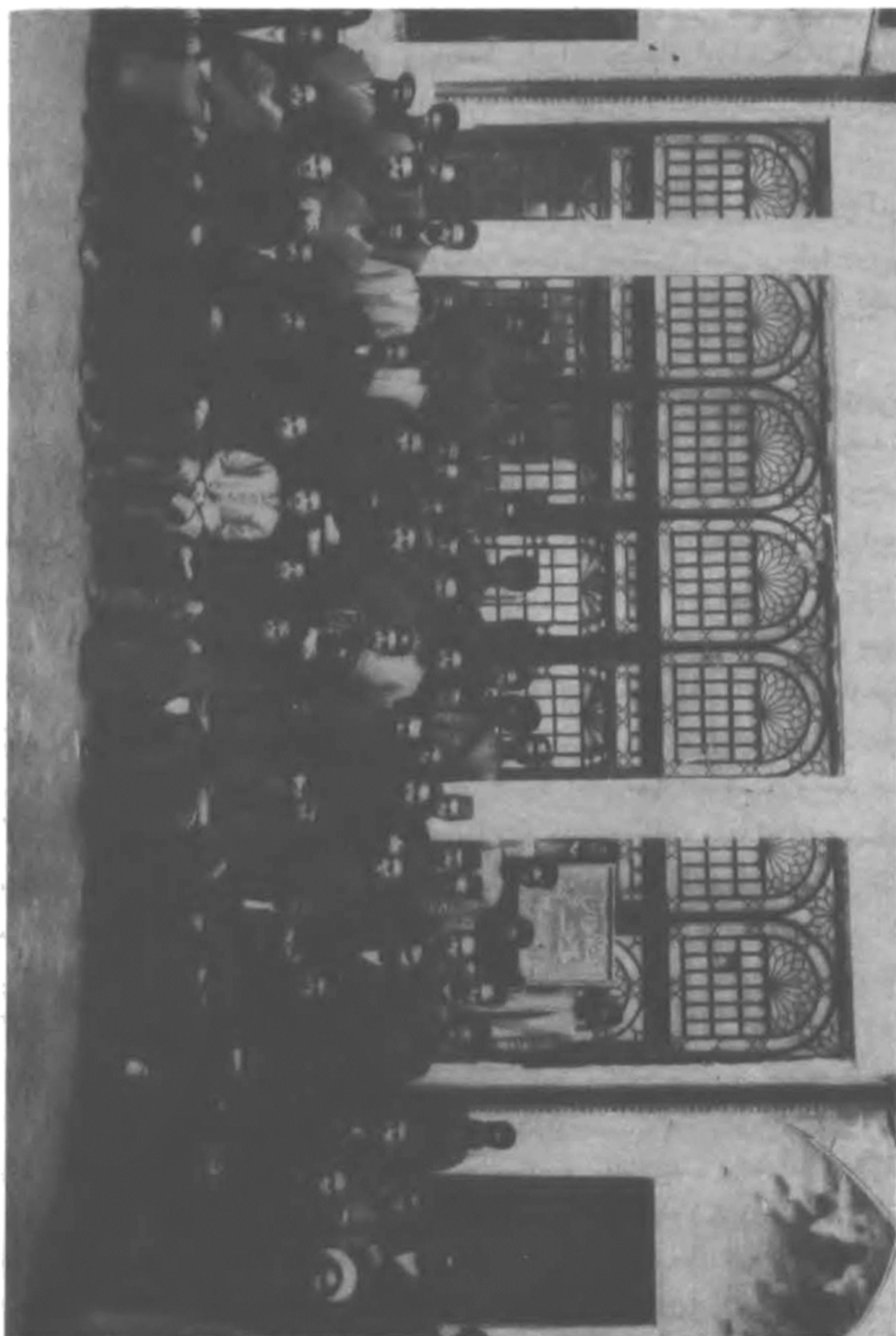
ولی بهیچیك از این راهها برنخاست ورشته را بدست پیشامدها سپرد . بگفته‌برخی از خودشان ، میخواستندکار را باستمدیدگی ازپیش برند ونیازی به‌بسیج نیرو نمیدیدند. این یك اندیشه خامی می‌بود که در دلهای برخی ازپیشروان جا میداشت . چون از نخست همیشه کار را با جوش و جنب وشور وخروش پیش برده بودند ، این دستاویزی بایشان داده میخواستند جز از آن راه بکاری نپردازند .

بدتر از همه آنکه درهمان روزها انجمن های‌تهران در یکجا گرد آمده ، پس از گفتگو بشاه نامه ای فرستاده درآن خواستار شدندکه سعدالدوله وامیر بهادر را ازدربار بیرون گرداند ، وچنین نوشتند که اگر بیرون‌نکند خودتوده بکارخواهند برخاست .سپس نیز همین انجمنها هر روز در مدرسه سپهسالار گرد آمده ملك المتکلمین و سید جمال گفتار هامیراندند و از شاه و دربار بد گوییها میکردند ، و بنام « ملت ایران » پیامها بوی میفرستادند . همه اینها را میکردند وهیچگاه بیادشان نمی افتاد که بنیرو نیز نیاز میدارند . توگفتیی هیچ نمی‌فهمندکه شاه‌اگر بخواهد آنان را بازور تفنگ‌ازهم پراکند و مجلس را از ریشه‌کند . توگفتیی چنین چیزی را باور نمیکردند . در اینجاست‌که باید گفت بسیار خام میبودند .

شگفتترآنکه چه مجلس وچه این انجمنها ، باری آگاهی بشهر ها نمی‌فرستادند و از آنها یاری نمی‌طلبیدند . همانا از خام اندیشی نیازی‌نمیدیدند ، و همان جوش وجنب وشور وخروش خود را برای جلوگیری ازدربار بسنده می‌پنداشتند .

حال بدینسان پیش میرفت ، تاروز شنبه بیست ودوم آذرماه (۸ ذی‌القعده) کابینه ناصرالملك ، که آشوب را نزدیك دیده از آن دوری میخواست ، از کار کناره گرفت و چگونگی را بشاه آگاهی داد ، وخواهیم دید که‌فردای آنروز چه غوغایی برخاست .

این نمونه ای از رفتار ناصر الملك میباشد . اینمرد همین اندازه میخواست که با آزادیخواهان دشمنی ننماید و آنانرا نرنجاند وبیش از این همراهی نشان نمیداد . مردیکه در انگلستان درس خوانده و معنی راست مشروطه و سود های آنرا میدانست ، جدایی میانه آن با خودکامگی نمی‌گزاشت ، وکمترین دلبستگی بمشروطه ننموده‌کمترین



پ ۱۵۵

این پیکره نشان میدهد جشن دبستان‌های تبریز راکه در حیاط انجمن با بودن اجلال‌الملك (و دیگران گرفته شده . این‌پیکره در آغازهای سال ۱۲۸۷ برداشته، شده .)

زیان را در راه آن بخود هموار نمی‌گردانید . با اینحال مردم ارجی باو و مانندگانش میگزاردند وآنانرا دلسوزکشور وتوده میشماردند .

تاختن بمجلس وآغاز آشوب

چنانکه گفتیم بدخواهان بسیج افزارمیکردند ، وچون پایان یافت روزیکشنبه بیست وسوم آذرماه (۹ ذی القعده) بکار برخاستند . امروز آفتاب تازه برآمده بودکه دسته ای از اوباشان سنگلج به پیشروی مقتدرنظام ، وگروهی از بیسر وسامانان چاله میدان بسردستگی صنیع حضرت ، هر کدام ازکوی خود راه افتاده رو بسوی مسجد سپهسالار روانه شدند ، وچون از خیابانها گذشته به آنجا رسیدند دو دسته بهم پیوسته یکی گردیدند .

چنانکه گفته ایم در این روزها مدرسه سپهسالار جایگاه انجمن‌ها میبود که روزها درآن گرد میآمدند . امروز نیز انبوهی از باشندگان آنها در مدرسه میبودند ، و چون این دو دسته در آمدند دانستندکه از سوی بدخواهان فرستاده شده اند ، لیکن پروا ننمودند . اما اینان چون زمانی بودند و بیاسودند ، ناگهان بهیاهو برخاستند و بمجلس و مشروطه دشنامها سرودند ، و با این هایهوی و عربده از مدرسه بیرون آمده رو بسوی مجلس نهادند . مجلسیان دربرویشان بستند ، و اینان رسیده چندگلوله بدر زدند ، سپس بسنگ باران پرداختند . ولی چون یکی دوتن ازمجاهدان با تفنگ بالای مناره ها رفته شلیك آغاز کردند ایستادگی نیارسته همچنان عربده‌کنان و دشنام دهان بازگشتند و رو به میدان توپخانه نهادند .

زیرا درمیدان توپخانه استرداران وشترداران و زنبورکچیان وفراشان و توپچیان و غلامان‌کشیکخانه و سربازان فوج امیر بهادر و دیگران‌که‌گروه بس انبوهی میبودند ، گرد آمده چادرهای دولتی را می افراشتند ، و آشپزخانه بزرگی برپا میکردانیدند . این نقشه محمد علیمیرزا میبودکه با دست اینان مجلس ومشروطه را براندازد . از اینرو میدان توپخانه راکانونی برای خود میکردانیدند. ازآنسوی درنتیجه هیاهو بازارها بسته و دشمنان مشروطه ازهرسو رو بمیدان آورده باینان می‌پیوستند . استرداران و شترداران نا تراشیده دژآگاه ، و اوباشان سنگلج وچالمیدان ، و دینداران عامی تیره درون بهم آمیخته ؛ با یك شادی وجوش وخروش میآمدند ومیرفتند ، وپیاپی دشنام ونفرین بمشروطه وآزادی ازدهان بیرون میریختند . سپس چون چادرها افراشته گردید و دستگاه سامانی گرفت سید محمد یزدی و سید اکبرشاه و دیگران از روضه خوانان و واعظان ، بمنبر رفته بشیوه خودشان بسخن پرداختند و ازنکوهش و بدگویی بمشروطه باز نایستادند . گویا این جمله ها از همان روز بزبانها افتاد : « ما دین نبی خواهیم ، مشروطه نمی ـ خواهیم » .

اینان دراینحال ، در دربار ومجلس نیز کارهایی رخ میداد . در دربار امیر بهادر

بفیروزی خود بالیده از اینسو بآنسو میشتافتند ، سعدالدوله باشاه ازهمسکالی وراهنمایی باز نمی‌ایستاد . امروز لیاخوف فرمانده بریکاد قزاق نیز در دربار دیده میشد . قزاقان راکه گفته بودند بساوجبلاغ فرستند برای امروز درتهران نگه داشته بدستاوین جلوگیری ازآشوب ، درمیان توپخانه بپاسبانی گزاردند .

امادرمجلس، چنانکه گفتیم هیچگونه آمادگی درمیان نمی‌بود. بااینحال نمایندگان ایستادگی وپافشاری نمودند . بدینسان‌که شادروانان بهبهانی واحتشام السلطنه ودیگران که برای‌کارهای‌کمیسیونی به بهارستان آمده بودند ، ازپیشآمد نترسیده پراکنده نشدند. دیگران نیز از بیرون بآنجا شتافته همکاری نمودند . همچنین آزادیخواهان از دور و نزدیك آهنگ آنجاکردند . چنانکه بدخواهان مشروطه درمیدان توپخانه‌گرد میآمدند نیکخواهان نیز دربهارستان ومدرسه سپهسالار گرد آمدند . این رفتار مجلس دلیرانه و بخردانه میبود .

یکی از نمایندگان آذربایجان (همانا مستشارالدوله) داستان آنروز مجلس را نوشته وبتبریزفرستاده‌که درروزنامه انجمن بچاپ رسیده ومااینك بخشی ازآنرا دراینجا میاوریم :

«صبح یکشنبه ... زودتر ازهرروز وارد مجلس شدم دیدم رئیس وچند نفرازرجال»
« دولت مثل معین الدوله وغیره درآنجا هستند آقای آقا سید عبدالله هم تشریف آوردند »
« معلوم شد درمسجد سپهسالار مرحوم‌که دراتصال مجلس است ازانجمنها جمعیتی درکار »
« جمع شدن هستند وصنیع حضرت و مقتدر نظام هم بآنجا آمده با جمعیت خود در جای »
« مخصوصی ازحیاطهای مسجد حاضرند رئیس محض اینکه ازفتنه وفساد جلوگیری‌کرده»
« باشد علاءالدوله ومعین‌الدوله برادرش را پی جمعی از محترمین فرستاده ظل السلطان »
« بمناسبت قرب منزل حاضر شده و رفته اند عضد الملك و نایب السلطنه را بیاورندکه »
« پیغامی از طرف مجلس باعلیحضرت همایونی ببرند آقای آقا سید عبداللهٔ‌که در آن »
« دقیقه صنیع حضرت را یکی ازخیرخواهان و طرفداران خود فرض میکردندکسی را »
«فرستادند اورا ازمسجد بحضور آقا آوردند . »

« آن خبیث آمد وآقا را فریب دادکه من برای مدافعه مجلس آمده ام از سوء ـ »
« قصدی‌که مقتدر نظام دارد با سایرین ولی همینکه بیرون رفت بفاصله ده دقیقه در »
«خیابان بیرون مجلس هنگامه وغوغایی بلند شد ومتعاقب آن غوغا هجوم اراذل واوباش»
« بدرمجلس وشلیك تفنگ وطپانچه بدرمجلس .»

« معلوم است درحالتیکه درتمام مجلس سه تفنگ سرباز بی فشنگ وجمعی قزاق »
« بی‌تفنگ باچند نفر وکیل بی‌خیال وآقای‌آقا سید عبدالله وچند نفر ازمحترمین باشند»
« وقوع چنین سوء قصد وجسارتی علی‌الغفله چه انقلاب وهرج ومرجی تولید میکند فوراً »
« درمجلس را بستند وحاضرین بفکر مدافعه برخاستند ... ازطرف حاضرین انجمنهاکه »

« درمجلس بودند گویـا فقط دو سه نفر بـا تفنگ در روی سنگرهای مسجد و مناره ها »
« قبل ازوقت حاضر شده بودند یك تفنگ که ازطرف آنها خالی‌شد جمعیت در مجلس را »
« متفرق ساخت و »
« اراذل و اوباش »
« جسارت خودداری »
« در درب مجلس »
« نکرده‌هیاهو کنان »
« وبمشروطیت بد ـ »
« گویان‌رو بمیدان »
« توپخانه نهادند... »
« هردقیقه قصدهجوم »
بمجلس در افواه و »
« اذهان جاری و با »
« تلفن هرآن خبر »
« موحشه میرسید. از »
« این طرف چهار »
« تفنگدار به‌تهیه‌لوازم »
« مـدافعه مسارعت »
« کردند ابتداخاطرم »
« میآمد که‌هشت‌قبضه »
« تفنگ بـا قدری »
« فشنگ که‌تهیه کردیم »
« تصور کردیم کـه »



پ ۱۵۶
حاجی ملك المتکلمین

« قشون سلم و تور هم با ما برابری نمیتوانند فوراً تفنگهای بی فشنگ سربازان را پر »
« کرده ببرج و باروی مسجد فرستادیم جوانـان غیور از انجمن آذربـایجان خصوصاً »
« حاضر ومسلح شدند خلاصه آن روز را با تمامی قوا بطوریکه هر دقیقه را قیمتی بود »
« بس‌گران و هرآنی را اضطرابـی فراهم جهد بلیغ کرده هر جا آدمی و اسلحه کـه »
« سراغ میشد فرستاده حاضر میکردند بقسمیکه تا غروب بیست قبضه تفنگ مهیاشد . »

پافشاری مجلس و پایداری آن

لیکن مجلس بازهم شیوه خام خودرا بکارمیبرد . احتشام‌السلطنه میکوشید که یکی از ظل‌السلطان یا کامران میرزا را بفرستادگی بنزد شاه فرستد ، و از پیشامد آشوب گله کند و جلوگیری ازآن را خواستارگردد . دراین حال نیز ازدلگرمی وامیدمندی بسخن

دست بر نمیداشت . ظل السلطان ودیگران آنرا نپذیرفتند و احتشام السلطنه ناچار مانده دو برادرخود علاءالدوله و معین‌الدوله را فرستاد ، واینان چـون بجلو شاه رسیدند محمد علیمیرزا دشنامها شمرده دستور داد علاءالدوله را بفلك بسته چوب بسیار زدند (۱)وسپس هردو را بدست قزاقها سپرده روانه مازندران گردانید .

این آگاهی چون بمجلس رسید آزادیخواهان بشور وخروش برخاستند. احتشام‌ـ السلطنه با يك سنگینی بآرام گردانیدن آنان کوشید ، و یکرشته سخنان نیکی سرود . درهمان هنگام آگاهی رسیدکه شاه ناصرالملك را باز داشته . ناصر الملك و وزیران که دیروزکناره جویی نمودندشاه از آنان خشمناك گردیده ، واین بود امروز آنـان را بدربارخواست . ناصرالملك ببهانه ناخوشی از رفتن باز میایستاد ، ولی‌سرانجام ناگزیر گردید ورفت . محمد علیمیرزا باونیز دشنامها داده دستور چوب زدن داد . سپس‌گفت او را دراطاق حاجب‌الدوله بازدارند. همچنین بوزیران دیگر پرخاش وتندی بسیارنمود ولی آنانرا بازنداشت . (۲)

ناصرالملك چون هوا خواه مشروطه شمرده میشد آزادیخواهان ازاین نیز افسرده گردیدند .کسانی باز نافهمی نشان داده پیشنهادکردندکـه چندتن از علمای نمایندگان را برگزیده برای « اتمام حجت » بدربار فرستند . ازاینروشش تن‌را ،که یکی ازآنان حاجی امامجمعه خویی بود ، برگزیده روانه‌گردانیدند . ولی اینان‌بنزد محمد علیمیرزا راه نیافته بازگردیدند .

دراین هنگام چون روزبپایان میرسید ،کسانی ازآزادیخواهان پیشنهادکردندکـه نمایندگان ودیگران شب را بخانه های خود نرفته ودربهارستان بسربرند ، و بسیاری از ایشان بخروش برخاسته بنمایندگان‌گفتند : ما از شما ها جدا نخواهیم‌گردید . این يك اندیشهٔ بسیاربخردانه میبود و نمایندگان آنرا پذیرفتند . اگرآنشب نمایندگان بخانه‌ـ های خود رفتندی چه بسا شبانه دستگیر شدندی .

آنشب را همگی دربهارستان ماندند و توانگران ازخانه‌های خود خوراك خواستند وچندان فراوان آوردندکـه بهمگی داده شد . به‌گفته حبل‌المتین بیست هزارتن مردم میبودندکه همگی شام خوردند . ازآنسوی دسته‌ای ازجوانان ،که به‌گفته حبل‌المتین بـه

(۱) چنانکه‌گفته‌ایم علاءالدولـه درزمان فرمانروایی خود درتهران سیدقندی‌را بفلك بسته چوب زده بودکه یکی ازانگیزه های جنبش مشروطه‌آن داستان شمرده میشود ، واکنون بدینسان‌کیفر ازدست محمد علیمیرزا می‌یافت . این علاءالدوله بمشروطه دلبستگی‌نمیداشت ولی چون اینزمان بیکار ، وبرادرش احتشام السلطنه رییس مجلس میبود بامشروطه خواهان همراهی می‌نمود . معین‌الدوله نیزهمین حالرا میداشت .

(۲) ناصرالملك بیش ازچند ساعتی در بازداشت نماندکه سفیر انگلیس بنزدمحمد ـ علیمیرزا رفته ، بنام اینکه اودرانگلستان درس خوانده ودارای فلان نشان از دولت انگلیس میباشد، رهایش‌گردانید. واوبهیچی نپرداخته فردایش تهرانراگزارده آهنگ اروپا کرد .

چهارهزار تن میرسیدند پاسبانی را بگردن گرفته همه شب را بیدار ماندند و از پای ننشستند. امشب برای اینان یکشب بیم انگیزی بود. زیرا چنانکه گفتیم بیست تفنگ بیشتر نمیداشتند، واگر از سوی اوباشان تاختنی روی دادی دانسته نیست کار بکجا کشیدی. شگفت است که محمد علیمیرزا در آن روز و شب دستور تاختن بمجلس را نداده.

اما بدخواهان، آنان نیز شب را در توپخانه بسر دادند. لیکن آنان ایمن ودل آسوده میبودند. زیرا گذشته از آنکه خود یک گروه بس انبوهی میبودند و بسیاری از آنان تپانچه وتفنگ همراه میداشتند، دسته هایی از قزاق وسرباز، با توپها در پیرامون آنها پاسبانی مینمودند. در اینجا نیز دیگهای پلو بر سربار و خوراک فراوان میبود. در بیشتر چادرها دستگاه باده خواری برپا و با سرگرمی و بیخودی بسر میبردند گاهی نیز کسانی تیر بهوا شلیك میکردند.

فردا دوشنبه انبوهی در مجلس دیگر فزونتر گردید. مردم دسته دسته رو بآنجا آوردند. بهارستان ومدرسه سپهسالار پر گردیده گروهی نیز در جلوخان مجلس ایستادند. انجمنها درمدرسه جا گرفته هر یکی اطاقی را برای خود برگزیدند. نیز شماره تفنگها بیشتر گردیده تفنگداران درپشت بامها وبر سر منارهها وخانههای پیرامون سنگر بستند.

نیز کمیسیونها برای جنگ و خواربار برگزیدند و رشته را بدست آنها سپردند. در این روز درفش بزرگ مجلس را برسر در افراشته، یك پارچهٔ سفیدی نیز بنام آسایش خواهی بروی آن کشیدند. چون نشست مجلس آغاز یافت، باز گفتگوی فرستاده فرستادن را بمیان آورده، همان شش تن دیروزی را با نوشتهای ازسوی مجلس بار دیگر روانه گردانیدند. مردم که در بهارستان و جلوخان و مدرسه انبوه میبودند جوش وخروش از خود نشان میدادند و کسانی بآنان گفتارها میراندند.

پس از نیمروز، آن شش تن همراه عضدالملك، بازگشته از شاه نوشته آوردند، در این زمینه که انجمنها بهم خورد و نمایندگان پراکنده گردند، تا شاه نیز اوباشان را پراکنده گرداند، و پس از آن نشسته رویه ای بکارها دهند. میخواست بدینسان نیروی مشروطه خواهان را ازمیان برد، وبآنان چیره گردد.

شگفت است که کسانی از نمایندگان پیشنهاد میکردند که خواهش شاه پذیرفته شود: چنین میگفتند: «حسب الامر خوبست اطاعت شود تا فتنه و فساد مرتفع گردد». دیگران آنرا نمیپذیرفتند. چنین نهادند که درکمیسیونی گفتگو شود، واین کمیسیون یك اندیشه بیخردانهای بیرون داد، بدینسان که انجمنها بهم خورد ونمایندگان شب را بخانههای خود رفته فردا باز آیند. ولی چون این سخن بمردم گفته شد خرسندی ندادند وچنین گفتند: «ما نه خود بخانههامان رویم ونه شما را گزاریم».

این نمونهایست که دراین مجلس چه کسان بیارجی میبودند. مردان پستنهاد بجان خود ترسیده، و آنگاه چنین عنوان مینمودند «ما همیشه با مظلومی قدم زده حقوق

مشروعه خود را طلب نموده ایم و هیچ وقت راضی با نقلاب و اغتشاش نیستیم ، شما شب را بخانه های خود روید ما نیز میرویم، اگر سالم ماندیم فردا دوباره باز میآییم». این افسانه « مظلومی » دستاویزی برای آنان شده بود . جای سپاس استکه در میان توده انبوه از اینگونه بی‌ارجان‌کم میبودند .

بهر حال دوباره دل بپا فشاری نهادند و برای شب بآمادگی هایی پرداختند . محمد علیمیرزا بخواست خود نتوانست رسید .



پ۱۵۷

ایاخوف

پیوستن ملایان باوباشان

از آنسوی اوباشان امروز بخانه های حاجی شیخ فضل‌الله و حاجی میرزا ابوطالب زنجانی و سید علی یزدی و ملامحمد آملی و دیگر ملایان ریخته ، هریکی را خواه ناخواه ، بمیدان‌توپخانه آوردند ، چنانکه میدانیم حاجی شیخ فضل‌الله وسیدعلی آقا خود در نهان‌همدست بدخواهان‌میبودند،وملامحمد آملی و بسیاردیگران‌از نخست دشمنی‌بامشروطه مینمودند ، و این یك پرده‌کشی میبودکه خودشان بمیدان نیایند و اوباشان رفته آنان را بیاورند . همان روز بهبهانی‌کس بنزد حاجی شیخ فضل‌الله فرستاده اورا بمجلس خواند . حاجی شیخ فضل‌الله بهانه آورده نیامد ، وبقران سوگند خوردکه بمیدان نیزنرود. لیکن اندکی نگذشت‌که اوباشان آمدند واورا با خود بردند .

محمد علیمیرزا و این ملایان میخواستند وانمایندکه ماکاری‌نمیداریم واین مردمند که مشروطه را نمیخواهند و از آن بیزاری مینمایند ، نویسنده حاجی شیخ فضل‌الله که داستان را برای پسر او درنجف نوشته چنین میگوید : «آمدند بخانه حضرت حجةالاسلام آقا ... ایشان هرقدر ابا وامتناع نمودند از اینکه تشریف نبرند مردم قناعت نکردند ایشان را بهر نحوی بود بدوش کشیدند تا وسط دالان بردند بواسطه ازدحام و هجوم مردم حضرت حجةالاسلام ضعف کردند در وسط دالان مدتی توقف نمودند تا حال ایشان بجا آمد با کمال‌کراهت بردند در میدان توپخانه محلی که آقایان دیگر نیز اجتماع داشتند ...» .

از حاجی میرزا ابوطالب نیزنامه‌ای در دست است‌که ببرادرخود درزنجان فرستاده ودرآنجا در پاسخ خورده‌گیران چنین می‌نویسد : « بلی در میدان توپخانه‌که یك ساعت وچیزی درآنجا بودم زیاده ازهزارنفر معمم ، و ازعلمای معروف تهران اینها می‌بودند جناب آخوند ملامحمد آملی ، جناب سلطان‌العلماء طهرانی ، جناب آقا سید ابراهیم قزوینی ، جناب حاجی شیخ عیسی چالمیدانی ، جناب حاجی شیخ فضل‌الله ، جناب آقا سیدعلی،جناب‌آقاسیدمهدی‌امام‌ورئیس‌مسجدنوریه،جناب‌آقاسید محمد ولد آقاسیدعلی‌اکبر دیگر ازقبیل‌جناب آقای‌علی‌اکبر بروجردی‌وآخوندملامحمدپیشنماز وائمه‌جماعت ومدرسین وطلاب وسادات همان‌قدرهاکه عرض‌شدچطورمیشودکه تمام‌آنها اشرارشدند وفلان راشی و مرتشی وفلان سفیه عامی از اخیار سبحان‌الذی لاتنقضی عجایب ملکه» .

این حاجی میرزا ابوطالب چنانکه ازنوشته‌اش پیداست ، نیز از بدخواهان‌مشروطه می‌بود ، ولی خود مرد بافهم ودوراندیشی بشمارمیرفت ، ومی‌توان باور کرد که بدلخواه خود بمیدان توپخانه نرفته . ولی‌درباره حاجی شیخ فضل‌الله ودیگران باورکردنی‌نیست. زیرا دراین هنگام معنی مشروطه روشن‌گردیده و این ملایان دانسته بودندکه با دستگاه ایشان ، بلکه باکیش شیعی ، سازشی در میان نیست . از اینرو انبوه آنان برانداختن مشروطه را از درون دل خواستار میبودند .

بهرحال باپیوستن این ملایان ببدخواهان دستگاه آنان ارج دیگر یافت ، وآشوب بار دیگررویه‌کشاکش مشروطه و کیش گرفت . سید محمد یزدی یا سید اکبر شاه بمنبر رفته می‌گفت : «زنا بکن ، دزدی بکن ، آدم بکش ، اما نزدیك این مجلس مرو ، ان‌الله یغفر الذنوب جمیعاً » اوباشان پیاپی آواز بهم انداخته میگفتند : « مشروطه نمی‌خواهیم ، ما دین نبی خواهیم » جهودان را که بخانه هاشان ریخته و با زور بمیدان آورده بودند ، بآنان نیز این جمله را یاد میدادند، وچون آنان جمله دوم رانمیگفتند، پشت‌گردنی می‌زدند . هرکسی را که کلاه ماهوت کوتاه بسر و سرداری بتن می دیدند مشروطه خواه شمارده بآزارش می‌پرداختند و جیب و بغلش را تهی میگردانیدند .کم‌کم به بیباکی افزوده هرکسی را از رهگذریان می‌یافتند عبا وکلاهش را می‌ربودند و دست بجیب و کیسه اش می‌بردند . با دستور پیشوایان خود باداره روزنامه ریخته آنها را تاراج می‌کردند و تابلوها را آورده در میان میدان آتش می‌زدند . بدینسان روز را بپایان می‌رسانیدند .

شب سه شنبه باز هردوسو درجایگاه خود ماندند . درمجلس چنانکه گفته‌ایم امشب را تفنگچیان بیشتر می‌بودند . جوانان بفراوانی بپاسپانی پرداخته و در آن سرما و شب دراز از پا ننشستند . درمیدان نیز بدخواهان درچادرها نشسته ملایان دریکسو واوباشان درسوی دیگری بسرمیبردند .

فردا سه شنبه انبوهی در بهارستان وپیرامونهای آن بیشتر گردید. پایداری دوروزه مجلس بمردم دل داده بآنجا می‌کشانید . امروز شماره تفنگها نیز بیشترگردیده بصدها رسید ، وازصدها بهزارها انجامید، چنانکه هنگام شام دو هزاروهفتصد تفنگ می‌داشتند. امروزکارکنان تلگرافخانه، و همچنین کارکنان واگون شهری و راه آهن عبدالعظیم ، دست ازکار برداشته بنام‌همدردی بمجلس‌آمدند . ولی احتشام‌السلطنه آنان راباز گردانید که بکارهای خود پردازند . ازهرباره شکوه ونیروی آزادیخواهان روبفزونی می‌بود ، لیکن مجلس بازهم دست از کار خنك‌خود برنمیداشت . زیرا امروز ، بنام ستمدیدگی و دادخواهی و اینکه پیرامونیان شاه او را به بیمان شکنی واداشته‌اند ، نوشته ای نوشته بسفارت خانه ها و نمایندگان سیاسی فرستادند و از دولتهای اروپا « معاونت معنوی » خواستار شدند .

اما بد خواهان ، آنان نیز امروز به نیرو افزودند ، زیرا یکدسته بزرگی از ورامین با شیخ محمود ورامینی بآنان پیوستندکه برای ایشان چادرهای جداگانه افراشته دستگاه باده خواری جداگانه درچیدند . درصوراسرافیل می‌نویسدکه یکی از سردستگان ایشان فریاد زده می‌گفت : « مجلس را خراب می‌کنیم و قالیهای آنجا را میدهیم پالان الاغهای ورامین‌کنند» .

سید محمد یزدی واکبرشاه ودیگران امروز هم بمنبر رفته نکوهش و بدگویی

بسیار از مشروطه می‌کردند ، نویسنده حاجی شیخ فضل‌الله درنامه‌اش به پسراومی‌نویسد : مردم بارها میخواستند بمجلس تازند وآنجا را بهم زنند ، و سید محمد یزدی و دیگران همین را آرزو می‌کردند . لیکن حاجی شیخ فضل‌الله خرسندی نمیداد و از آنان جلـو می‌گرفت . می‌باید گفت : این سخن نیمش راست و نیمش دروغست . این راستست‌که سید محمد و دیگران ویرانی‌مجلس رامیخواستند ومردم نیزآماده‌ریختن بآنجامی‌بودند، ولی از محمد علیمیرزا دستور نمی‌یافتند نه اینکه حاجی شیخ فضل الله جلو می‌گرفت . محمد علیمیرزا از یکسو این آشوب را برانگیخته ، و از سوی دیگر سودجویـی از آن



پ ۱۵۸

نظام‌السلطنه مافی

نمیخواست ، وهمچنین دودل می‌ایستاد . گفته میشد سعدالدوله گفته دوتوپ، بسربهارستان فرستاده و با بمباران مجلس را پراکنده سازند ، ولی محمد علیمیرزا بآن خرسندی نمی داد و میتوان گفت که از برانداختن مشروطه باك می‌داشت و آشکاره بآن دلیری نمی‌نمود .

آدمکشی درمیدان توپخانه

امروز در میدان توپخانه خون نیز ریخته گردید . میرزا عنایت نام جوان‌زنجانی‌که بمیان ایشان رفته ، همچون دیگران ، گوش بیاوه‌بافیهای سید محمد یزدی میداد ، با دست اوباشان تکه تکه گردید . انگیزه داستان روشن نیست . میدانیان می‌گفتند : نخست او تیر انداخت و بکیفر آن بودکه‌کشته گردید ، ولی مشروطه خواهان این را نپذیرفته اورا بیکباره ستمدیده وبیگناه میشماردند . نویسنده حاجی شیخ فضل‌الله چنین می‌نویسد: «عصریوم یازدهم سیدمحمد آقا بالای منبر بود ومیدان توپخانه پربود از مردم از هرقبیل خود این بنده نیز پای منبر ایستاده بودم یکنفر از بین زنها بلند شد وششلول بیرون آورده بطرف سیدکه روی منبر ایستاده بود دست او راگرفتند . با اینکه دست او را گرفته بودند سه تیر بطرف سید خالی کرد ولی بسید نخورد طولی نکشید که این شخص را مردم با قداره پاره پاره‌کردند وجسد او را بدرخت میدان مشق آویزان‌کردند در بین اینکه مردم مشغول باین شخص بودند ، از طرف دیگر مجلس شخصی شش لول توی این جمعیت خالی‌کرد اورا عقب‌کردند او خود را باطاق حاجی سید علی‌آقا انداخت مردم عقب‌کردند حاجی سید علی آقا نگذاشت باو صدمه بزنند . امروز بلوا خیلی بزرگ شد . گفتند یکنفر دیگر نیزکشته شد ولی صدق وکذبش معلوم نشد . بهر حال این خبر بحضرت حجة الاسلام رسید ایشان فرستادند جنازهٔ مقتول را از درخت پایین آورده و اورا دفن نمودند» .

حاجی میرزا ابوطالب نیز در آن نامه اش می‌نویسد : «اما قتل نفس‌که نوشته است (گویا یکی از روزنامه‌ها) بنده درآن روز نبودم دو نفر درمجمع تیر خالی کرده بودند یکی بسرباز خورده بودکه‌گویا هردو را کشتند . یکی دیگر چادر زنانه در سرش بوده میان زنها نشسته تیری بجانب آقا سید علی خالی کرده بود نخورده بود زنها او را گرفته بودند و مردم اوراکشته بودند من در خانه جناب آخوند ملامحمد . . . بودم‌وضو می‌گرفتم صدای دو تیر را شنیدم عقب تیر شلیك تفنگ شد هرکس را فرستادم از ترس نرفت هایهوی بلند شد بعد معلوم شد اینطور بوده است . محاربی راکشته‌اند . این قتل نفس محترم شده ، الالعنةالله علی‌الکاذبین»

این نوشته های ایشانست . ولی بآسانی نتوان باور کرد ، بویژه با ناسازگاری که در میان دو نوشته میباشد . از آنسوی چنانکه خواهیم آورد ، در بازپرس ورسیدگی که از صنیع حضرت و همدستان او کرده شد ، دانسته گردید انگیزه‌کشته شدن میرزا

عنایت جز بد نهادی اوباشان نبوده . همانا اینها را برای پاسخگویی بخرده گیران ساخته اند .

در روزنامه حبل‌المتین مـی نویسد : میرزا عنایت هفتصد تومان اسکناس بـا خود میداشت که در میان‌اوباشان از جیبش درآورده به بغلش گذاشت و آنان این را دیدند ، نیز ساعت او وزنجیرش از زر می‌بود ، واینها اوباشان را بکشتن اوواداشت . می‌نویسد: نخست با رولور باو تاخته چند تیری زدند و سپس باقداره زخمهـای بسیار رساندند ، و چون او بیجان افتاد پسر نقیب پیش آمده ودیگران رابکنار رانده چنین گفت :«ایحضرات مسلمانان شاهد باشید ودر نزد جدم روز قیامت شهادت دهیدکه من درراه دین اول کسی هستم که چشم مشروطه طلبان را بیرون آوردم » این راگفت وبا کارد چشم آن جـوان را کند . سپس او را از درخت آویختند که‌هر یکی ازاوباشان قداره‌ای باومی‌زدند .

هم‌در این روز به علی‌آقا نام‌صراف زخمهایی زدند که تا دیری در بسترمیخوابید. نیز اسمعیـل نام شاگـرد درزی را تا لالـه‌زار دنبال نموده از پشت سر زخمهـای کاری رسانیدند .

عصر امروز تلگرافهای‌شهرهارسیدن‌گرفت ، وچنانکه یادخواهیم‌کرد این‌تلگرافها بیش از هرچیزی ، مایه ترس محمد علیمیرزا گردید .

روز چهارشنبه باز هردوسو در جای خود می بودند . امروز انجمن عبدالعظیم بـا گروهی بیاری مجلس آمد ، وبگفته حبل‌المتین «سه‌چهار هزار نفر همه مسلح و مکمـل » می‌بودند . همچنین از شمیران وشهریار و دیگر پیرامونهای تهران تفنگچیانی آمدند . تلگرافها از شهرها پیاپی می‌رسید ، و محمدعلیمیرزا ناگزیر گردید که آشتی خواهد ، و از اینرو امروز نظام‌السلطنه مـافی را که پیر مردی می بود بسر وزیری بر گزید که کابینه برپا گرداند ، وچون وزیران برگزیده شدند شاه نظام‌السلطنه و آنان راوا داشت که بامجلس بگفتگوی آشتی پردازند ، و چون مجلس با همه چیرگـی که این زمـان یافته بود از شیوهٔ ناستوده خود دست برنمیداشت ، و همچنـان خواستار آشتی و آرامش می‌بود ، آن شش تن که از روز نخست بر گزیده شده بودند ، روانه دربار شدند که بـا وزیران گفتگو آغازکنند . مجلس چندچیز میخواست : ۱ ـ سعدالدوله از تهران بیرون رانده شود ۲ ـ امیربهادر ازکشیکچی باشیگری برکنار ودستش از کارهای دولتی کوتاه گردد ۳ ـ باوباشان که بر سر مجلس آمده و یا دستگاه توپخانه رادر چیده اند کیفـر داده شود ٤ ـ دویست تن‌سپاهی برای نگهبانی مجلس (از جوانانی که در آن چند روز بپاسبانی مجلس پرداخته بودند) پدیدآورده شود ۵ ـ علاءالدوله ومعین‌الدوله بتهـران باز گردند .

این گفتگو آغاز شده ، ولی دستگاه میدان توپخانه همچنین بر پا می بود ، مگر اوباشان بزشتکاری های گذشته نمیپرداختند . روز پنجشنبه اینان چادر های خود را فرو



پ ۱۵۹

میرزا سلیمانخان (از پیشروان آزادیخواهان تهران)

آوردند ومردم را پراکنده گردانیده ملایان خود با اوباشان بدربار پناه بردندکه شب آدینه را در آنجا می ـ بودند. ولی روز آدینه‌را دوباره بازگشته در میدان چادرافراشتند ،وبازگروهی را برسر خود گرد آوردند . انگیزهٔ این رفتن و بازگشتن آن بوده که چون تلگرافهای تبریز بسرپازان آذربایجانی رسید ، و آنان را از پشتیبانی به بدخواهان بازگردانید (چنانکه آن تلگرافها را خواهیم آورد) ، و از آنسوی محمدعلیمیرزا نیروی ایستادگی را از دست داده باشتاب بآشتی میکوشید ، ملایان و اوباشان ماندن خود را درمیدان‌بیم آور دیده بدربار پناهیدند . لیکن از آنسوی وزیران بودن آنان را با گفتگوی آشتی که در میان میبود ناسازگار یافته بماندنشان در آنجا خرسندی ندادند ، و این بود ناگزیر مانده دوباره بازگشتند ، وخواهیم دید که با چه رسوایی دوباره از اینجا رفتند .

یک کار بسیاربجایی که انجمن تبریز کرد

روز یکشنبه‌که در تهران آشوب برخاست محمد علیمیرزا دستور دادکه بشهرها آگاهی دادند ، که چون کابینه بهم خورده هرکس از فرمانروایان هر سخنی دارد یکسره بخود شاه رساند ، نیز دستوردادکه تلگرافخانه ها آگاهی از آشوب بهیچ شهری نرسانند ،گویا همانروز نخست بهبهانی و طباطبایی تلگراف کوتاه پایین را بتلگرافخانه فرستادندکه بهمه شهرها رسانده شود :

« مفسدین اقدام بمخالفت ، دولت درصدد خلف‌عهد .»

همچنین نمایندگان آذربایجان تلگراف پایین را فرستادند :

«انجمن ملی تبریز مجلس مبعوثان ومشروطه درمخاطره ، امیربهادر جنگ وسعد ـ الدوله در تصور قتل و غلبه بمجلس مبعوثان ووکلاء اقدام علاج فوق‌العاده لازم .»

ولی همانا این تلگرافها رسانده نشد . چیزیکه هست چون در تلگرافخانه

بیشتر کارکنان هواخواه مشروطه میبودند ، پنهانی از چگونگی آگاهی بشهرهـا دادنـد. این بود نخست قزوین چگونگی‌را دانسته ، سپس رشت وتبریز آگاهی یافتند و بشهرهای دیگر نیز آگاهی رسانیدند . در همه این شهرها مشروطه خـواهان بجوش و خـروش برخاسته تلگرافهای همدردی فرستادند ، و در بسیاری از آنهـا باندیشه یاور فرستادن‌به تهران افتادند . ،

لیکن انجمن تبریز ، برای چاره بیك‌کار بخردانه برخاست وآن‌اینکه بهمداستانی سران مجاهدان (بلکه براهنمایی آنان) ، محمد علی میرزا را بعنوان اینکه سوگند خود را شکسته ، از پادشاهی‌ابردشت و این کار را در زمان بتهران ، بخود محمـد علی میرزا و بدارالشوری آگاهــی داد ، و از آن سوی سران آزادی در تلگرافخانـه نشسته بهمه شهر هـای رشت و قزوین و اسپهان و یـزد و شیراز و مشهد و خـوی و ارومـی و دیگر جاها تلگراف‌کرده خواستار گردیدندکه در این باره همـداستـان گردند و هـم‌ـ آوازی نمایند.

اینکارنتیجه بسیار نیك و زودی داد زیرا از همه شهرها این خواهش‌راپذیرفتند، و ازهمه آنها تلگراف بیزاری ازپادشاهی‌محمدعلی میرزا، بخوداو وبدارالشوری فرستاده گردید . از دارالشوری درخواست میشد که جانشین اورا برگزینند .

این تلگرافهاکه از روز سه شنبه رسیدن گرفت در محمد علیمیرزا سخت هنایید . بویژه تلگرافهای بیزاری از شاهی او ،که سخت بیمناکش گردانید ، و چنانکه گفتیم در نتیجه این تلگرافها بودکه روز چهارشنبه‌کابینه را برپا و وزیران را بگفتگو با مجلس و به میانجیگری برانگیخت ، و چون انجمن تبریز پافشاری نشان میداد و تلگرافهایی هم میرسید ، محمد علیمیرزا از در زبونی آمده دست بدامن نمایندگـان روس و انگلیس زده آنان را نیز بمیانجیگری واداشت .

آنچه بیم محمد علی میرزا را بیشترمیگردانید ، این بودکه ظل‌السلطان ازدیر باز بآرزوی تاج و تخت افتاده ، و چنانکه ازکتاب آبی برمیآید ، دراین باره با نمایندگان روس و انگلیس گفتگو نیز می‌داشته است . محمد علی میرزا میترسید در این هنگـام او پیش افتد و بهمدستی با پیشروان آزادی بپادشاهی رسد . در حالیکه آزادیخواهـان از ظل السلطان خشنود نمی بـودند و گمـان آنکه بپادشاهی او خـرسندی دهند بسیار کـم میرفت . نمایندگان روس وانگلیس می‌پنداشته‌اند که میانه ظل‌السلطان و این پیشامدها بهم بستگی‌هست ، در جاییکه نمیبود و آن‌گمان بنیادی نمیداشت .

بهرحال‌کار انجمن تبریز بسیار بجا بود ، و انجمن بآن بس‌نکرده یکمشت دیگری بگردن خود کامگی نواخت ، و آن اینکه بهمه سر دستگان آذربایجانی که بـا سرباز و سواره زیردست خود در تهران ، ودلگرمی بیشترمحمد علی میرزا وامیربهادر بآنان‌میبود تلگراف فرستاده آگاهی دادکه اگر دست بدارالشوری بازکنند ، خانه هـای آنان در

آذربایجان ویرانه ، و زنان وفرزندانشان را دستگیر خواهندگردانید .

این تلگراف نیز بجا افتاد ، و چنانکه دیدیم درنتیجه این بودکه ملایان‌واوباشان از بازماندن درمیدان توپخانه به بیم افتاده چادرها را خوابانیدند و بدربـار پناهیدند، لیکن محمدعلی میرزا چون میترسید نگهداری آنان در دربار نیارست ، وگفتیم‌که‌دوباره بمیدان بازگشتند .کنون رویه برخی تلگرافها را درپایین میاورم :

« از قزوین به تبریز (۱۳ ذوالقعده) ـ حضور مبارك انجمن محترم مجاهدین »
« آذربایجان‌کثرالله امثالهم شیخ فضل‌الله باشتباه تفتیش (؟) و بتحریك دولت میدان »
« توپخانه راگرفته‌بنیان مشروطیت‌متزلزل تمام‌طهران‌وقزوین‌تعطیل عمومی تلگرافخانه »
«طهران توقیف جان وکلاء درمعرض تلف مجاهدین تا آخرین قطره خون حاضربجنبید »
«کار از دست میرود منتظرجواب انجمن مجاهدین قزوین .»

«از رشت به تبریز ـ حضوراعضای محترم انجمن نصرت آذربایجان شیدالله ارکانه »
« ارکان دارالشوری در تزلزل حضور وکلاء طهران در تلگراف خانه.غیر ممکـن است »
« از طرف دولت اقدامات قولی وفعلی میشودتعطیل عمومی شد واقدامات‌مجدانه‌راحاضر»
« ثبات قدم لازم اجتماعیون عامیون .»

« از تهران به تبریز ـ اساس‌مشروطیت متزلزل مجلس شورای ملی دوچار حملات »
« مستبدین پنجهزار تفنگ‌دار از فداییان ملت بامهای مجلس را سنگر کـرده متوقف »
« ادارات دولت و بازارها تعطیل عمومی طهران نمونهٔ محشر از اطراف متصل مـردم »
« بهواخواهی وارد میشوند حیات عاریت جان نثارکه پنجروز است متزلزل باقی نتیجه »
«کار را اطلاع میدهیم (تقی‌زاده)»

« از تبریز بهمه شهرها ـ شاه موافق قانون مشروطیت ذکر قسم وحالا نقض عهد »
« ملت آذربایجان اورا بجهت‌این خیانت‌ازسلطنت خلع و به قناسل ونجف اطلاع شما هم»
« اورا خلع وسفارت خانه‌ها را اطلاع دهید (انجمن ملی تبریز»

« از رشت بهمه شهرها ـ وکلای دارالشوری دچار مخاطرات لذا اهالی‌گیلان با »
«تمام‌قوای خود درشرف حرکت‌بطهران شما هم‌حرکت‌نموده وکلا رااز‌مخاطرات برهانید »
«(انجمن‌ملی‌رشت)»

« از تبریز بطهران ـ حضرت مستطاب آقای تقی‌زاده عجالتاً هزار مجاهد سواره »
« مسلح مکمل با استعداد کامل حاضر درحال عزیمت وفدا نمودن جان بیمقدار خودشان »
«هستند منتظر اجازه میباشند. طرفداران دارالشورای‌کبری .»

« از تبریز بطهران ـ بعموم صاحب منصبان سرباز وتوپچی وسوارغیورآذربایجان »
« عرض‌مینماییم‌که ای هموطنان وای برادران دینی دو سال است همه قسم سختی کشیده »
« اول پله مشروطه را قدم گذاشتیم و شماها رفته‌اید که ماها را آسوده دارید دیشب »
« خبر رسیده‌که چند نفر مستبد از خدا بیخبر دور اعلیحضرت‌را گرفته و شمارا آلت‌کار»

« قرار داده‌اند که تفنگ برداشته مسلمانان را قتل عام بکنید اولا بدانیدکه اگر »
« بمشروطه صدمه برسد ماها »
«آذربایجان رامجزی خواهیم نمود »
« وثانیاً اهل وعیال و اولاد واطفال»
«شماها کشته‌خواهندشدثالثاًشماروی »
« خانه وزندگی نخواهیددیدکمك »
« کردن شماها بمجلس مثل کمك »
« کردن‌باولاد فاطمه‌علیه‌السلام است»
« و مخالفت شماهامثل مخالفت‌اولاد»
« معاویه است خودتان مختارید از »
« برای خاطر دو سه نفرکه دور »
« اعلیحضرت‌را گرفته‌اند بمسلمانان»
« تفنگ‌انداختن‌وخانه‌خودراخراب »
کردن‌ابداً صرفه‌نخواهیدبرد ـ انجمن»
«مجاهدین آذربایجان .»

« از رشت بتبریز ـ انجمن »
« محترم اینکه اظهار فرموده »
« بودید که تلگراف انجمن »



پ ۱۶۰

آقای محمدابراهیم قفقایچی (از آزادیخواهان‌تبریز)

« مطابق با تلگراف واقدامات ملت‌آذربایجان نیست آن تلگراف اول بود که مخابره »
« شده بود تلگراف عدیده شد صورت آخرین تلگراف عیناً درج میشود بمقام رفیع »
« مجلس مقدس اقدامات حیرت‌انگیزکه ازشاه مشهود شده مخالف با قواعد مشروطیت »
« و فصول قوانین اساسی در حقوق سلطنتی است سه روز بوده با هزاران جان کندن »
« اهالی را اسکات و دو تلگراف فوری بشاه عرض شده تاکنون جوابی نرسیده یکدفعه »
« تمام اهالی حاضر تلگرافخانه بکلمه واحده قسمی هیجان نموده تاکنون درگیلان »
« مشاهده نشده ازوکلا جداً خواسته‌اند عرض میکنم بموجب قانون مشروطیت‌که محمد »
« علیمیرزا خودش امضاء کرده و قسم یاد نموده حالا مخالفت کرده باید بسریر سلطنت »
« متکی نباشد و ما ملت او را از سلطنت خلع و از ساحت شوری استدعا داریم عاجلا »
«سلطانی معین وبشارتش را تلگرافاً مخابره فرمایند . انجمن ملی گیلان»

« از تبریز بتهران ـ جماعت سربازان فوج پنجم شقاقی و سایر برادران من سی »
« سال‌است همقطاریم نان‌و نمك خورده‌ایم ماها مسلمانیم در راه برادری بشما مینویسیم »
« دیروز انجمن مقدس تبریز بتهران و صاحبمنصبان اطلاع داده دیشب هزار نفر مجاهد »
« مرا از خانه‌ام برداشته بباسمنج‌آوردند وبخانهای‌شما میبرندکه اسامی سربازان مقیم »

« دربار تهران راه بده یکی یکی بگویم و آنهازن و بچه شانرا آتش بزنند و میگویند »
« سربازان بمجلس و ملت یاغی شده اند ملاحظه عیال و اطفال خودتان راکرده فوراً بر »
« گردیدکه تلگرافاً حرکت شما رابتبریز خبر بدهندبمجاهدین امرشود مرابرگردانند »
« و الا من اسیرم و باید اسامی تمام سربازان آذربایجان را صورت بدهم و مجاهدان »
« انتقام بکشند امروز هزار نفرمجاهد بطرف اهرحرکت دادند که باتفاق انجمن اهر »
« مجاهدین آنجا را برداشته بخانه سواران قراجه داغی ابوابجمعی امیر بهادر بریزند »
« در خیال قتل وغارت خانه حاجی میرزا رفیع خان مباشر شاه‌هستند خانه اش‌را آتش »
« زدندکس وکار مفاخرالملك داروغه راکشتند شماهم تکلیف خودتانرا بدانید . »
« (اقبال لشکر)»

برای آنکه دانسته شود که این تلگرافها چه نتیجه ای دادودر شاه و پیرامونیانش چگونه هنایید جمله‌هایی را از کتاب آبی انگلیس در اینجا میآورم . در بارهٔ یکشنبه سی‌ام آذر میگوید : « در اینمیان کار بس خطرناك گردید . انجمن تبریز فیروزانه خواست خود را ، دربارهٔ برانداختن شاه ، بهمه جارسانید ، و شهرهای بزرگ‌که مشروطه خواهی در آنها ریشه دوانیده همه بخروش برخاستند . از شیراز و اسپهان و کرمان و قزوین و مشهد ورشت‌تلگرافهای‌پیاپی رسید ، و همه میگفتند آماده ایم‌که دسته‌ای‌جنگجو بتهران روانه گردانیم » .

دربارهٔ سه شنبه دوم دیماه میگوید : « در نیمه های روز دانسته شد مشروطه‌خواهان خود را چیره دیده ، وخواسته اند این چیرگیرا هرچه بیشتر گردانند و پاسبانان شاه را بیم داده اند که هرگاه دست از همراهی باشاه بر ندارند زنان وکودکان ایشان گرفتار خواهند بود . بریگاد قزاق را هم بدینسان بیم داده اند و آشکاره گفتگو از کشتن شاه مینمایند . درباریان بسیار افسرده میبودند ، و شاه بجان خود میترسید و کسان و پرستارانش از وی دوری گزیده بودند و از هرسو گفته میشد شاه بیش از یکهفته زنده نخواهد ماند » .

دربارهٔ روز چهار شنبه سوم دیماه میگوید : « شاه از اندرون بیرون نیامد . در دوبارکه وزیر مختار هولند پرك دیدن خواست که دربارهٔ بست نشینی سعدالدوله گفتگو کند بدستاویز بیماری پرك نداد .

پیروزی آزادی خواهان وپایان آشوب

چنانکه گفتیم ، دراینمیان وزیران‌با برگزیدگان‌مجلس نشستها کرده گفتگوی آشتی‌راپیش می‌بردند . شاه‌زبون‌گردیده‌آنچه خواست مجلس می‌بود بیچون وچرا می‌پذیرفت ،وتنها بازماندن امیربهادر را درکشیکچیباشیگری درخواست میکرد . ازکتاب آبی برمی‌آید که یکی هم میخواسته بیرون کردن برخی از نمایندگان را از مجلس بطلبد ، ولی از ترس گفتن نیارسته . ترس وی چندان میبودکه

از ملایان و اوباشان توپخانه نگهداری نیارست ، و روز شنبه فرستادکه دوباره چادر ها را برچیدند ، وآنان که کارشان برسوایی کشیده روی رفتن بخانه‌های خود نمیداشتند ، در نزدیکی توپخانهٔ درارك چند خانه ای باجاره گرفتند وبآنجا رفتند .

شاه بیکبار سپرانداخته سرفرود آورده بود . لیکن چون سران آزادی تبریز در تلگرافخانه نشسته ، ازمجلس‌پاسخ‌درخواست خود را دربارهٔ برداشتن شاه‌میخواستند ، و از اینسوی تلگرافهای تبریز به سرکردگان آذربایجانی در آنان سخت هنایید ، که آشکاره بیزاری از هواداری شاه مینمودند ، و آنگاه با همهٔ گفتگوی آشتی ، هنوز انجمنهای تهران از مدرسه سپهسالار پراکنده نشده و بازارها باز نگردیده مردم نتیجه باز پسین را می بیوسیدند ، و پاد آواز در خواست تبریزیان بتهران افتاده در همه جا گفتگو از برداشتن شاه میرفت ، محمد علی میرزا بدست و پا افتاده بنگهداری خود میکوشید ، و چنانکه از کتاب آبی پیداست در این هنگام نمایندگان سیاسی روس و انگلیس پا بمیان گزارده باز ماندن او را درپادشاهی میخواسته‌اند (همانا برای آنکه ریشه آشوب از ایران‌کنده نشود) ، ونامه‌ای در این باره ، بهمدستی مشیرالدوله نوشته بنزد رییس مجلس فرستاده‌اند ، در نتیجه این‌کارها یکرشته از گفتگو ها در پرده رخ داده ، و ما می بینیم‌که در نشست روز شنبه ۲۹ آذر (۱۵ ذی‌القعده) که در مجلس گفتگو از قانون شکنیهای شاه میرفته و برخی نمایندگان تندی مینموده‌اند تقیزاده بجلوگیری برخاسته وچنین گفته : « این مذاکرات‌که میشود فعلا لازم نیست ... نتیجه در مجلس خصوصی گرفته و بهمه اطلاع داده میشود » ، وسپس در نشست روز دیگر آگاهی داده شده که گفتگو بپایان رسیده ، و شاه وهمچنین نمایندگان مجلس ، قرآن مهرکرده‌اند وپس ازگفتن این ، وزیران نوین با قرآنیکه شاه در پشت آن با خط خود سوگند نامه نوشته بود ، بمجلس در آمده‌اند . اینست نخست آن سوگند نامه و سپس سوگند نامه نمایندگان که این نیز در پشت قرآن میبود خوانده شده ، و ما اینك آن سوگندنامه‌ها را در اینجا میاوریم .

سوگندنامه شاه :

«چون بواسطه انقلابی‌که این چند روزه در تهران و سایر ولایات ایران واقع »
« شده برای ملت سوء ظن حاصل شده بودکه خدای نخواسته ما در مقام نقض و مخالفت »
« ازقانون اساسی هستیم لهذا برای رفع این سوء ظن و اطمینان خاطر عموم ملت باین »
« کلام‌الله مجید قسم یاد می‌کنیم که اساس مشروطیت و قوانین اساسی راکلیتاً در کمال »
« مواظبت حمایت و رعایت‌کرده واجرای آن را بهیچوجه غفلت نکنیم هرکسی برخلاف »
« مشروطیت رفتارکرده مجازات سخت بدهیم هرگاه نقض عهد و مخالفت ازما بروزکند »
« در نزد صاحب قرآن مجید مطابق عهد و شرط و قسمی که از وکلای ملت گرفته‌ایم »
«مسئول خواهیم بود لیله‌هفده ذی‌قعده۱۳۲۵»

سوگندنامه نمایندگان :

« دراین موقع‌که بندگان اعلیحضرت شاهنشاه محمد علیشاه قاجار خلدالله ملکه »
« بواسطه بروزانقلابات برای دفع»
«سوء ظن‌عموم ملت بکلام‌الله مجید»
«قسم یادفرموده‌اند ما وکلای ملت»
امضاکنندگان ذیل‌نیز باین‌کلام‌الله»
«مجید قسم یاد میکنیم مادامی‌که »
«قوانین اساسی وحدود مشروطیت »
« را اعلیحضرت اقدس همایونی »
« حامی ومجری و نگهبان باشند »
« بهیچوجه خیانت باساس سلطنت »
«ایشان‌نکنیم وحدودوحقوق‌پادشاه»
« متبوع عادل خودمان را موافق »
« قانون اساسی محفوظ و محترم »
«بداریم وهرگاه مخالفت این عهد»
«وقسم را بکنیم نزد خدا و رسول»
«مسئول باشیم ۱۷ ذوالقعده.»



پ ۱۶۱

معاضدالسلطنه (ازنمایندگان مجلس یکم)

چنانکه نوشتیم در نشست پسین‌یکشنبه شانزدهم ذی‌القعده بود که این سوگند نامه ها ، که از پیش آماده شده بود ، در مجلس خوانده‌گردید، واینکه‌تاریخ هردو « ۱۷ ذی‌القعده » نوشته میشود یکرازی میدارد . چنانکه از کتاب آبی بر می‌آید چنین نهاده بوده‌اندکه شاه خود بمجلس بیاید وسوگند را درآنجا خورد ، وچون می‌پنداشته‌اند که آمدن او وکارهایش تا پس ازهنگام شام خواهدکشید (چنانکه نشستهای خود مجلس، از کوتاهی روز تا بشام وپس از آن کشیدی) تاریخ سوگند نامه ها را شب هفدهم گزارده‌اند ، لیکن سپس شاه ازآمدن بمجلس‌ترسیده وسرباز زده ، ازاینرو تنها به‌آوردن سوگندنامه بس‌کرده‌اند .

این نمونه دیگری از بی ارجی مجلس میباشد . بجای آنکه از پیش آمد بهره جوید ومحمد علیمیرزا را از تخت برداشته ریشهٔ آشوب را بر اندازند ، و ازآنسوی دست بیگانگان را ازکشورکوتاه‌گرداند ، بدینسان افزار دست بیگانگان شده ، واین بدترکه آزادیخواهان را فریب داده واین‌کارها را درپرده انجام داده‌است .

بهرحال پس ازخوانده شدن سوگندنامه ها ، وزیران نوین شناسانیده شدند بدینسان :

نظام السلطنه رییس‌الوزراء و وزیر مالیه ، آصف الدوله وزیر داخله ، شاهزاده ظفرالسلطنه وزیرجنگ ، قایممقام وزیر تجارت ، مشیرالدوله وزیرخارجه ، صنیع‌الدوله وزیر علوم وفواید عامه ، مخبرالسلطنه وزیر عدلیه .

پس از شناسانیدن اینها، نمایندگان بیکرشته گفته‌های بیهوده و بی‌ارجی‌پرداختند. یکی از « ملت » سپاس گزارد ، و دیگری از « دولت » ستایش کرد ، و سومی الحمدلله ـ الذی هدانا لهذا ...» خواند وبا این سخنان مجلس بپایان رسید ، و این شگفت‌که هیچ یادی ازکاردانی آزادیخواهان تبریز ، ونامی از هوشیاری مشروطه‌خواهان قزوین و رشت بمیان نیامد .

همان شب یافردای آن مجلس تلگراف کوتاه پایین را به‌شهرها فرستاد :

« از نیات غیورانه بلاد نهایت تشکر حاصل اختلاف مرتفع شرایط و منویات »
« دارالشورای ملی حاصل تجدید قسم و حکمیت‌کلام‌الله مجید نهایت اطمینان حاصل پس »
« مثل‌سابق‌هرکسی مشغول‌کار خود مرفه‌الحال باشند (دارالشورای‌کبری) »

همچنین مشیرالدوله وزیر خارجه تلگراف پایین‌را بنمایندگان ایران درکشورهای بیگانه فرستاد :

« اختلافی که بین ملت و دولت حاصل شده بود بحمدالله تعالی بخوبی رفع شد »
« که اعلیحضرت همایونی ومجلس شورای‌ملی بامضای قرآن مجید حفظ اساس مشروطیت »
« را موافق قانون اساسی متعهد شدند اطمینان بعمل‌آمدکابینه جدید مشغول اصلاحات »
« شد ـ مشیرالدوله »

ایستادگی تبریز و بیهودگی آن

چنانکه گفتیم در تبریز سران آزادی هر روز در تلگرافخانه می‌نشستند و از تهران پاسخ میطلبیدند و چون بسر سخن خود ایستادگی میداشتند بسیاری از مجاهدان آماده میگردیدند که اگر نیازافتاد بتهران روند. روزدوشنبه بازاینان درتلگرافخانه می بودندکه تلگرافی از حاجی‌میرزا آقا فرشی بیکی ازکسانش رسید ،که درآن داستان آشتی وپایان یافتن آشوب‌را آگاهی میداد . سپس نیزتلگراف دارالشوری‌آمد (گشاده‌تر ودرازتر ازآنچه بدیگر شهرها فرستاده بودند) که پس از سپاسگزاری چگونگی را باز مینمود . تبریزیان ازاین تلگرافها خرسند نشدند .کسانی‌گفتند بهتراست نمایندگان‌را بتلگرافخانه خواسته گفتگوکنیم ، و ما اینك تلگرافهایی‌که درمیان ایشان آمد و رفت کرده درپایین‌میاوریم .

از تبریز بتهران :

« خدمت وکلای محترم آذربایجان ضاعف‌الله تعالی اقتدارهم دونفرازوکلای‌محترم»
« که رمزدارند درتلگرافخانه خیلی زودحاضر شوند زیاده برده دقیقه‌معطل نخواهندشد.»
«انجمن‌ایالتی آذربایجان»

پاسخ از تهران :

« حاضر بعد از عرض سلام منتظر فرمایشات‌هستیم مستشار الدوله ـ حاجی میرزا ـ »
« آقا ابراهیم »

پاسخ از تبریز :

« بعد از عـرض سلام تلگراف شورایملی ورمز جنابا نعالی رسید خواستیم حضوراً »
« مذاکره بشود فعلا وضع حالیه چیست اطمینان بچه وسیله حاصل فرموده‌اید شرایط چه »
« چیز است ملت درسر کلمه که گفته اند ایستادگی دارند یکی دوکلمه رمزهم بفرمایید تا »
« معلوم شود جنابانعالی هستید . انجمن ایالتی آذربایجان »

پاسخ از تهران :

« وضع حالیه اینست کـه دیشب وزرا قرآنی راکـه شاه مهرکرده بـود بمجلس »
« آوردند شرحی که ازمجلس مسوده شده بـود درپشت قرآن نوشته ومهر فرموده بودند »
« اصول شرایط این است رعایت واجرای‌کامل قانون اساسی واداره‌شدن تمامی دسته‌جات »
« قشونی دروزارت جنگ وتبعید سعدالدوله و عدم دخالت امیر بهادر به‌مشاغل دولتی و »
« تنبیه‌اشرار ومجازات‌کسانی‌که محرك اشراربودند تأسیس یك‌عده محفوظ (؟) مخصوص »
« برای مجلس واعاده علاءالدوله ومعین‌الدوله که اخراج‌شده‌بودند عجالتاً بملاحظاتی‌که »
« عقلاء تصویـر میکنند شرایط‌اصلیه اینهااست البته درضمن مطلب دیگر زیـاد است از »
دیروز جمعیت اشرارمتفرق‌شده مشدیها درمحلی جمع‌شده وپشت سنگرهستند الواد معمم »
درحیاطی توی ارك نشسته‌اند بازارقراربود بازشود ولی مردم متفرق نمیشوند واجرای »
شرایط را میخواهند از هفتاد انجمن تهران نمایندگان در مسجد سپهسالار حاضرآقایان»
حجج الاسلام و وکلاء درمجلس مشغول تهیه اسباب اطمینان اهالی هستند دراین دوروز »
قراراست مجلس رسمی درددربار باحضور سفراء منعقدشده تحلیف مجدد رسماً بعمل‌آید . »
« حاجی میرزا آقا ابراهیم مستشارالدوله »

پاسخ ازتبریز :

« با این تفصیل‌کـه تلگراف فرموده‌اید ما دربین‌المحذورین واقع شده‌ایم آنکه »
« ملت است متفق‌کلمه در اجری وانجام‌کلمهٔ آخری ایستادگی دارند بهیچ عذری متقاعد »
« واسکات نمیشوند وازآن طرف‌هم بپاره محذورات متعذر میشوید نمیدانیم‌تکلیف ما چه »
«چیزاست . انجمن ایالتی آذربایجان »

پاسخ ازتهران

« از مراتب حسیات غیورانـه موکلین خود نهایت امتنان و امیدواری داریم ولی »
« باعتماد اینکه دراین مدت ازجانفشانی‌وحسن خدمات این بندگان رضایت و اطمینان »
« داشته ودارندازهمهٔ آنهااستدعا داریم به‌سلیقه وعقیده‌های مختلفه صلاح اندیشی‌ماوشما »
« را مختل‌نفرمایندمجلس‌مقدس نگهبان‌حقوق‌تمامی ایران‌است وقتی‌این‌چنین‌وظیفه‌مقدسه »

«وسنگین را میتواند بتمامه بموقع اجراء گـزارد که عموم ملت صوابدید وکلای خود را»
«صلاح دانند تا امروز مقاومت آحاد و افراد ملت واوامر مجلس مقدس درسرحد کمال»
«وباعث حیرت وغبطه ملل گشته»
«است البته دراین موقع هم این»
«شیوهٔ مرضیه را رعایت و اهمیت»
«وعظمت دارالشورای خود را باین»
«اسلوب صحیح وقایه خواهندکرد»
«مرخص شده بمجلس رفتیم که در»
«حفظ حقوق ملت درچنین موقع»
«باریك آنی غفلت نشود وانشاءالله»
«ازتوجهات حضرت (امام عصر»
«عجل‌الله فرجه) آنچه صلاح ملتست»
«مرعی ومعمول خواهدشد نتیجهٔ»
«اقدامات بعد از این را متدرجاً»
«بعرض خواهیم رسانید».
«مستشارالدوله ابراهیم»
«حاجی میرزاآقا»



پ ۱۶۲

ممتاز الدوله (رییس سوم مجلس یکم)

این پاسخ آخرین تهران خواند نیست. اینان که خود فریب خورده بودنـد بدینسان دیگران را می‌فریبیدند. مستشارالدوله اکنون زنده است، ولی همانا پس ازسی و پنجسال هنوز نمیداندکه آنروزچه فریبی خورده بود وچه فریبی بدیگران میداد. چنین مجلس وچنین نمایندگانی سزاشان همان بودکه پس ازچند ماهی دیدند وبا رسوایی ازهم پراکندند.

باری همان روز روز دوشنبه سعدالدوله که بایستی ازتهران بیرون رود، از دربار بیرون آمده خود را بسفارتخانه هولند رسانید و درآنجا بستی نشست. آن روز بازارها باز خواستنی شد. لیکن چون همان روز، بار دیگـر انـدك جنبشی از اوباشان دیده شد مردم بازار را نگشادنـد. ولی از فردای آن روز بازارها باز، و انجمنها که در مدرسه سپهسالار می‌بودند بهبهانی بآنجا رفته، دستور پراکندگی داد. فردا چهار شنبه هفتصد تن کمابیش سواره با تفنگ وفشنگ ازساوه به یاری دارالشوری رسیدند. (۱) روزپنجشنبه دسته مجاهدان قزوین خواستندی رسید.

(۱) این را تنها درروزنامهٔ «ندای وطن» آورده. ودرحبل‌المتین و روزنامه مجلس یادی ازآن نشده.

چنانکه نوشته‌ایم در قزوین آزادیخواهی ریشه دوانیده جوش و جنب نیکی از آنجا پدیدار میشد ، و در این پیشامد نیز بیك‌کار بجایی برخاستند ، و آن اینکه میرزا حسن «رییس المجاهدین» ، با صدتن از مجاهدان آنجا سواره بیاری دارالشوری آهنگ تهران کردند . گفته میشد اینان پیشروانندکه اگر دارالشوری پرگ دهد دسته های دیگری نیز خواهند رسید . میرزا حسن خود دیروز رسیده و امروز سوارانش خواستندی رسید . از اینرو انجمنهای تهران به پیشواز برخاستند و بایدك و افزار پذیرایی بجلو رفتند ، و آنان را باشکوه بسیاری از خیابان‌ها گذرانیده به بهارستان رسانیدند . امروز مجلس برپا میبود ، مجلسیان سپاسگزاری نمودند و ستایشها سرودند ، ولی بنام اینکه دیگر آشتی رو داده و نیازی ببودن آنان در تهران نمانده پرگ دادند که به قزوین بازگردند .

این نمونه‌ای از سهش مردم است . ولی افسوس پیشروانی‌که این سهشها را براه نیکی اندازند وازآن بهره بردارند ، کم می‌بودند و اینان نیز دربرابر ناپاکیهای بزخی از وزیران و نمایندگان مجلس‌کاری نمیتوانستند . کوتاه سخن آنکه‌مجلس دراین‌پیشامد بی ارجی بسیاری ازخود نشان داد .

پایان‌کارملایان

در این پیشامد از همه رسواتر ملایان بودند . اینان که بدشمنی مشروطه بادربار همکارگردیده و با اوباشان باده‌گسار همنشین شده بودند ، محمد علی میرزا چون ناگزیر شد با مجلس آشتی کند اینان را زیر پاگزارده لگد مال‌گردانید . چنانکه‌گفتیم روز پنجشنبه چادر ها را کنده بدربار پناهیدند ، ولی فردا دربار بمیدان بازگشتند ، و یکشب یا دو شب در اینجا میبودندکه باردیگربا دستور شاه چادرها برچیده گردید ، واینان ناچارمانده‌خانه‌هایی در ارك باجازه گرفتند ، وچند روزی نیز آنجا ماندند . محمد علیمیرزا اینان را فریفته میگفت : «چنین نهاده‌ایم‌که فرستادگانی از مجلس بیایند و با شما بنشینند ورویه بهتری بکارها دهند» . ولی چون در پیمان آشتی چنین نهاده شده بودکه اینان را از هم پراکنند و باوباشان کیفری داده شود ، محمد علی میرزا ناگزیر می بود بیکباره از اینان بیزاری جوید . ازاینرو روز پنجشنبه چهارم دیماه (۲۰ ذی‌القعده) اینان ناگهان از ارك بیرون آمده آهنگ مدرسه مروی‌کردند ، و همگی بآنجا در آمده و اطاقها را از دست طلبه ها درآورده نشیمن‌گرفتند ، در اینجا نیزمنبری‌گزارده وملایان بمنبر رفته بسخن‌گویی پرداختند . لیکن در اینجا رنگ سخن را دیگر گردانیده از زشتگویی و زباندرازی خودداری می‌نمودند . مثلا سیدعلی آقا چنین میگفت : «مردم چند فصل ازاین نظامنامه مخالف با شرع اقدس است ما حاضر شده‌ایم که مجلسی تشکیل شود که چند نفراز رؤسای مجلس و چند نفر ازما درآن مجلس حاضر شده و با حضور چند نفر حکم هرکس راکه ملت انتخاب کرد مذاکره نماییم و چنانکه‌گفته‌ما صحیح بود قبول نمایند

وعیوب‌مجلس را رفع‌نمایند وچنانکه صحیح‌نبود ما میرویم درخانه‌های خود » .

همان‌کسانیکه درمیدان توپخانه آشپزخانه بسیار بزرگی راه انداخته هر روز دیکهای پلو را بار میکردند ، اینجا بیچیزی و نداری از خود نموده نوشته‌ای بروی در مدرسه چسبانیدند ، بدینسان : « هرکس در راه خدا باین مشت مردم‌که محض حمایت شرع دراین جاگرسنه نشسته‌اند میتواند از صد دینار تا یك تومان اعانه بدهدکه عندالله ضایع نخواهد شد » . حبل‌المتین مینویسد این یکدروغی‌بیش نمیبود ودراینجا نیزدیکهای پلو را برسربار میداشتند .



پ ۱۶۳

شادروان سعید سلماسی (ازآزادیخواهان آذربایجان)

فردای آنروز تلگرافهایی نوشته بهمه‌شهرها فرستادند ، وبنام هواداری از «شرع» از مردم یاری طلبیدند . بگفته حبل‌المتین باآن گرسنگی دانسته نیست ازکجاپول آوردندکه باینهمه تلگراف‌دادند. شگفت آن بودکه سید محمد یزدی بمنبر رفته میگفت. دربیشترشهرها بویژه در تبریز مردم بهواداری ما بازارها را بسته‌اند . درجاییکه‌در همه‌جامردم بیزاری‌از آنان‌مینمودند واین تلگرافهاکه فرستادند ازهمه جاپاسخهای‌بیزاری‌رسیدکه‌روزنامه‌های مجلس وحبل‌المتین آنها را بچاپ رسانیدند. ازخوی یك پاسخ درازی رسیدکه سراپا نکوهش و سرزنش بملایان میبود. ازاستراباد کلانترنامی تلگراف فرستاد :

«حاجی شیخ فضل‌الله خداتورا واتباع تورابدرك فرستد تامسلمانان آسوده‌شوند .»

باری روزهای پنجشبه وآدینه را اینان بآزادی میگذرانیدند و از روز شنبه دولت سربازانی بگردمدرسه‌گزارده ازآمد وشد جلوگرفت . سه روز نیزبدینسان‌گذشت.وچون گفته میشد میخواهند با همان انبوهی بسفارت روس روند ودرآنجا بست نشینند ، و این خودکار ننگ‌آلودی بودی وچه‌بسا نتیجه های بدی را در پی داشتی ، برخی از وزیران بمدرسه رفته حاجی شیخ فضل الله و دیگران را دیده باین واداشتندکه خود مردم را بپراکنند ، و آنان پذیرفته شب چهار شنبه دهم دیماه شبانه مردم را پراکنده و خود نیز

بخانه هاشان رفتند .

درهمین روزها دوسید ازتهران تلگرافهایی بنجف‌به‌آخوند و دیگران فرستاده از حاجی شیخ فضل‌الله ورفتار اوگله‌کرده بودند . از نجف پاسخهایی رسیدکه در روزنامه‌ها پراکنده شد ، ومن اینك یکی را درپایین‌میآورم :

حجةالاسلام بهبهانی و طباطبایی تلگراف ثانی واصل نوری چون مخل بآسایش و مفسداست تصرفش درامور حرامست (محمد حسین نجل‌میرزا خلیل) (محمدکاظم‌خراسانی) (عبدالله مازندرانی) .

چون بایستی سر دستگان اوباشان گرفته شوند و صنیع حضرت و مقتدر نظام و دیگران پنهان شده بودند ، تنها حاجی معصوم نامی از آنان دستگیر گردیــد . بدینسان آشوب میدان توپخانه پایان پذیرفت . لیکن این زمان یك‌گرفتاری دیگری پدیدآمد ، وآن اینکه اوباشان‌که‌گریزان و نهان میبودند ، شبها بیرون آمده هرکه را می‌یافتند میزدند ولخت میکردند ، وچون پشتشان بشاه‌وپیرامونیان اوگرم می‌بود، ومجلل‌السلطان پیشخدمت شاه نگهداری و پشتیبانی از آنان دریغ نمی‌گفت ، بـی‌باکانه بهرسیاه‌کاری برمی‌خاستند . چنانکه بهاء الواعظین راکــه یکی از نمایندگان مجلس میبودکتك زده سررویش را بخستند ، و درشب چهارشنبه هفدهم دیماه (۳ذیحجه) هشت‌تن ازآنان‌بخانه فریدون زردشتی‌که یکی‌ازبازرگانان میبود ، رفته وآن بیچاره‌را بیدارگردانیده نخست پانصد وشصت تومان پولش‌راگرفته وسپس دربرابر چشم زنش‌باقمه اوراکشتند. پیدامیبود که‌کشندگان همان اوباشان میباشند. ازآن سوی شیخ‌محمود بورامین رفته درآنجا آسوده می‌زیست . رویهمرفته دیده میشدکه دربار بکیفر دادن اوباشان‌گردن نگزارده ، وپیمان او دراین باره جز فریب نمی‌بوده . ازشهرها دراین باره تلگراف میرسید ودرمجلس نیز گفتگو میرفت ، ولی نتیجه نمیداد .

گرفتاری سر ــ دستگان‌اوباش وکیفرایشان

دراین میان چون رنجش مردم از محمدعلیمیرزا فزونترگردیــده زبانها ببدگویی باز می‌بود ، (بویژه با پیشآمــد ساوجبلاغ‌کــه خواهیم‌آورد) ، روزنامه‌های تهران ، بویژه مساوات ، در پرده ــ دری اندازه نمی‌شناختند وآشکاره سخن‌ازبرداشتن شاه میراندند، و داستان لوی شانزده را یاد می‌کردنــد ، عضدالملك رییش ایل قاجاریه و شعاع السلطنه برادر شاه ترسیدندکــه بفرجام‌کار ، پادشاهی از خاندان قاجار بیرون رود ، وبدست و پا افتاده ، چگونگی را بمحمد علیمیرزا بــاز نمودند . عضدالملك آشکاره باوگفت پادشاهی بارنجش بی‌اندازه مردم نشدنیست ، وفرجام رفتار بدخواهانــه اورا با مجلس روشن‌گردانید . این‌گفته‌ها در محمد علیمیرزا هنایبده اورا واداشت‌کــه بار دیگر با مجلس دوستی و آشتی نماید واز آزادیخواهان بدلجویی پردازد . از اینرو روز دوشنبه بیست وسوم دیماه (۹ ذیحجه) نشستی در دربـار برپاکردندکــه دوسید بــا-

احتشام‌السلطنه و برخی از نمایندگان می بودند . شاه نیزخود باآنان بروی زمین نشست و با یکزبان فروتنی بسخن پرداخت . دوسید بشیوه خود سخنان دلجویانه گفتند . شاه‌نیز نخست از بدزبانی برخی از روزنامه نویسان وآزادیخواهان رنجیدگی نمود ، و از اینکه مجلس بجلوگیری نپرداخته گله‌کرد ، و سپس چنین گفت : « امروز درحضور شما بکلام الهی سوگند یاد می‌کنم که‌تا جان در بدن دارم آنچه مقدور است با ملت و مجلس خود همراهی‌کرده خائنان را بآستان سلطنت بار ندهم و جدو جهد در حفظ سرحدات واجرای قانون نموده بخواست خدا ایران را چنـان امن و آرام سازم که اسبـاب رشك جهـانیان گردد » این را گفته برای بار سوم بقرآن سوگند خورد . از این سوی بهبهانی‌نیز ،بنام توده ایران ، بیادسوگند پرداخت . محمدعلیمیرزا در ارج نهادن باین روز و باین کار تا آنجا پیش رفت‌که گفت : «فی‌الحقیقة امروز را باید اول‌روز جلوس سلطنت و تاجگزاری وساعت اول تأسیس و برقراری مشروطیت و موقع را مغتنم شمرد » بدینسان‌سخنان بیپایی میرفت تا نشستو بپایان رسید ، وپس فردا که مجلس برپا گردید ، یاد این نشست بمیان آمد ، ونمایندگان بشیوه بیخردانه خودشان ، بازامیدمندیها نمودند ، وچاپلوسیهاکردند، وبرای آنکه مژده این « مواهب ملوکانه » را بدیگران نیز برسانند چنین نهـادند کـه دو سید بنجف ، ومجلس بشهرهای ایران چگونگی را تلگراف کنند .

ازگفتن بی نیاز است که اینها جز رویه کاری نمیبود و نتیجه‌ای را درپی نخواستی داشت . تنها نتیجه آن نشست این بودکه محمدعلیمیرزا بیکبار دست از نگهداری اوباشان برداشت ، وظفرالسلطنه که هم وزیر جنگ وهم فـرمانروای تهـران میبود فرصت یافتـه دستور داد اوباشان را سخت دنبال کردند . چون انجمن های تهران در این باره پـا ـ فشاریهایی مینمودند ، کارکنان شهربانی بهمراهی کسانی از آنـان ، از فردای آن روز بجستجو پـرداختند ، چنـانکه گفتیم مجلـل پیشخدمت شاه از سران اوباشان نگهداری می‌کرد ، وچون این دانسته میبود اینان نخست‌بخانهٔ او رفتند و یك‌غلام سیاهی رادستگیر کرده ببازپرس کشیدند ، واز گفته‌های او این‌دانستند که صنیع حضرت‌که یکی ازسران اوباشان می بود دیشب را در آن‌خانه گذرانیده ، ولی بامدادان آهنگ خانه پدرزن خود کرده که‌شب آینده را در آنجا بسر برد . این را دانسته شبانه بـا دسته ای از پولیس و سرباز وژاندارم بآنجا شتافته گرد خانه راگرفته وکسانی ازپشت بام پایین‌رفته دراتاقها بگردش وجویش پرداختند ، ولی جسته خود را نیافتند . چون میخواستند بازگردند یکی چشمش برخت های او افتادکه درگوشه ای نهاده ، ودانست‌که خود او نیز درخانه‌میباشد و این بود دوباره بجستجو پرداختند ، واورا از میان زنان بیرون آوردند وبا همان چادر ورخت زنانه با خود برداشته بشهربانی آوردند .

ازاین‌آگاهی‌آزادیخواهان‌شادمان‌گردیدند .از آنسوی مقتدرنظام‌ودیگران‌دانستند که رهایی نخواهند داشت ، و سه تن از آنان که مقتدر وسیدکمال واسماعیل خان بودند

بخانه ظفرالسلطنه پناهیدند . ولی ظفرالسلطنه آنان را نگاه نداشته بشهربانی فرستادکه باصنیع حضرت وحاجی معصومخان ، هرپنج‌تن را بعدلیه فرستادند .

کشته شدن فریدون زردشتی مایه رنجی برای مجلس شده بود . زیرازردشتیان در تهران و دیگر جاها دست ازکارهای‌خود برداشته گرفتاری کشندگان او رامیخواستند.در این روزها چون از غلام سیاه مجلس باز پرسها رفت ، دانسته‌شد کشندگان او از همان اوباشان میدان توپخانه‌میباشند که اورا بنام کینه‌توزی بامجلس و قانون اساسی (که برابری بزردشتیان داده بود) کشته‌اند ، وچون نامهای آنان دانسته‌شد شهربانی‌بدستگیر کردن آنان نیزکوشید .



پ ۱٦٤

میرزا حسن‌رییس‌المجاهدین

آن پنج تن‌که بعدلیه فرستاده شده بودند ، دادگاه حاجی معصوم خان را بیگناه شناخته ، ولی در باره چهار تن دیگر روز دو شنبه سیزدهم بهمن (۲۹ ذی‌الحجه) حکم پایین را داد :

« چون در تاریخ ۹شهر ذیقعده ۱۳۲۵ جماعتی مفسد و اشرار و عوام کالانعام در »
« مقام شورش وطغیان ومخالفت اساس‌مقدس ومشروطیت برآمده بترك‌رعایت حرمت اشهر »
« حرم‌گفته و برخلاف میل‌اولیای‌دولت و رؤسای ملت به مجلس مقدس شورای‌ملی شیدالله »
« ارکانه حمله برده استعمال‌اسلحه وشلیك نمودند وازآنجا بمیدان توپخانه‌رفته‌وجماعتی »
« معممین شورش طلب به معاونت احتشاد واجتناد وعنوان انقلاب‌جهاددعوت‌نموده درمقام »
« عربده و حرکات وحشیانه برآمدند (علی آقا صراف) و(اسمعیل‌خیاط) را بیموجبی »
« مجروح سخت و (عنایت‌الله) مظلوم را در اسوء احوال مقتول و آویزه درخت »
« نمودند و چه در (بهارستان) و چه در (میدان) و چه در مجامع ومحافل توطئه وتمهید »
«ومجالس‌مواضعه‌اشخاص مفصلهٔ ذیل خسروخان مقتدرنظام اسمیل‌خان‌سیدمحمدخان‌صنیع »
« حضرت سیدکمال منشاء مخاطرات و مطرح مذاکرات و برهم زن انتظام و انگشت ــ »
« نمای خاص وعام وباعث وحشت و اضطراب ملت و اسباب انقلاب مملکت و بمفسدی و »
« مخالفت‌مشرو طیت معرفی‌وشکایت عموم مردم راموجب شدند وازجانب ... اعلیحضرت »
« اقدس همایون شاهنشاه مشروطه خواه ... بحکم عدل و نصفت بموجب دستخط . . . »
« ملوکانه ‌مقرر شدکه در محکمه جزا به محکمه و استنطاق اشخاص مزبوره قیام و پس »
« از ثبوت تقصیر بقانون شرع انور بمجازات آنها اقدام شود و در استنطاق اعم از »
« اقرارات آنها در حق خود یا اظهارات و اخبارات در حق یکدیگر برمحکمهٔ جزا »
« ثابت ومحق‌گردیدکه مشارالیهم آمر وناهی اراذل و اوباش و پیشرو و قائد اجامر و »
« الواط ومباشر امور و مهیج و محرك شورش طلبان ومفسدین و مصدر امور وحشیانه »
« بوده وخلاف نظم وامنیت ومخالفت قوانین مقدسه مشروطیت را مرتکب ،واحداث فتنه »
« عظیمه را مدبر بوده‌اند و جنابان مستطابان افاضت نصابان حجج الاسلام و المسلمین »
« مقتدرالانام ذخایرالایام‌کهوف‌الارامل والایتام آقای آقا سید عبدالله مجتهد وآقای آقا »
« میرزا سید محمد مجتهد وآقای امام‌جمعه وآقایان دیگر متع‌الله‌المسلمین بطول بقائهم »
« در باب مجازات آنها مرقوم فرموده‌اندکه اولا بضرب وتعذیب زاجر موجعی‌که موجب »
« عبرت برمفسد وجلوگیری ازین قبیل مفاسد واعمال نامشروع بوده باشد در حق آنها »
« علناً معمول شود وبعدالزجر تحت‌الحفظ ومغلولا به (کلات) برده شوند ومدت ده سال »
« درآنجا محبوس باشند لهذا محکمهٔ جزا تصدیقاً و امتثالا مقرر میدارد بنحویکه از »
« محضر منور علماء اعلام و مجمع مقدس حضرات حجج‌الاسلام دامت برکاتهم حکم »
« مجازات در حق آنها صادر شده است عاجلا بموقع انفاذواجراگذارده شود و علاوه »
« برآن هریك ازاین اشخاص‌که بشئونات و امتیازات نظامی وغیر نظامی نایل هستند »

« از شئونات وامتیازات انفکاك ابدی خواهند داشت . فاعتبروایااولی‌الابصار»

«محل مهرمحکمه جزا صدق‌الملك (رئیس محکمه جزا)»

شیخ علی قاضی ارداقی ـ احمد بن محمد مهدی ـ معاون حضرت ـ محسن‌مجدالممالك

پیداست‌که این «حکم» بدربار وبملایان ودیگر بدخواهان مشروطه بسیار گران می‌افتاد . ولی همان روز در حیاط عدلیه با بودن وزیرعدلیه و وزیر جنگ ونمایندگان انجمنها وچند صد تن از تماشاییان بکار بسته شده بهر یکی از آن چهار تن دو هزار شلاق زدند ، و سپس هر چهار را خسته و کوفته بروی گاری نشانده روانه کلات گردانیدند .

اما کشندگان فریدون ، چون میبایست بازپرس و رسیدگی بیشتر گردد.داستان آنها را درجای خود خواهیم آورد .

نخستین خونریزی در تبریز

در اینجا باز از آذربایجان سخن میرانم . در اینمیان در آنجا نیز ، چه در ساوجبلاغ و چه در خود تبریز ، یکرشته داستانهایی رخ میداد ، اما در تبریز چنانکه گفتیم میرهاشم دسته جداکرده ازکارشکنی باز نمیایستاد و لوتیان دوچی میدان یافته آنچه می‌توانستند ، از بهم زدن ایمنی خودداری نمی‌نمودند . کونسول روس همچنان پافشاری کرده گرفتن نایب‌کاظم وهمدستانش را میخواست واز آنسوی تفنگداران‌دوچی‌به‌پشتیبانی از آن برخاسته نافرمانی وایستادگی نشان میدادند . هرزمان آشوب دیگری رخ میداد ولوتیان شبانه بدرخانه‌ها رفته ازتوانگران پول می‌ستدند .

کونسول میگفت‌کسانی شبانه بدرکونسولخانه رفته وآهنگ‌کشتن اورا داشته‌اند ، و همین را بهانه‌گرفته بیست وپنج تن قزاق‌به تبریزخواست وشماره پاسبانان‌کونسولخانه را دو برابر گردانید . این داستان در تهران در مجلس بگفتگو گزارده شد و از وزیر خارجه پرسش رفت ولی او پاسخ روشن نتوانست و همانا داستان با آگاهی از دربار میبود .

فرمانفرما تا در تبریز میبود اندك جلوگیری میرفت ، و چون او رفت انجمن جلوگیری‌را از بیگلربیگی خواستارشد ولی‌نتیجه‌ای دیده نشد ، و خود پیدامیبودکه کار بخونریزی خواهدکشید ، در این میان عید قربان رسید . چنانکه میدانیم در زمان خود کامگی در این عیدشتری میکشتند . بدینسان‌که جانور بیزبان را با منگوله و زنگوله آراسته وسوارگانی از پس وپیشش افتاده ، با سرنا و دهل ، یکروز و دو روز در بازار می‌گردانیدند وشادیها مینمودند ، و روز قربان میکشتندکه هنوز جان از تنش درنرفته درباریان برسرش میریختند و هرتکه‌ای ازگوشتش در دست دیگری میماند . سرش را هم برای ولیعهد یا شاه می‌بردند . این یك‌کار خونخوارانه بدی میبود و از اینرو انجمن از آن جلوگرفت . ولی .میرهاشم که دستگاه فرمانروایی برای خود چیده و بدلگرمی

پول محمدعلی میرزا وزور تفنگداران دوچی وسرخاب خودرا در جهان دیگری میدید فرمان شتر قربانی داده وکهنه دربارپانی بدانسان که همه ساله میکردند شتریرا کشتند وسرش را برای او بردند وازاو «خلعت» وپاداش گرفتند .

از اینکار مردم دانستند میر هاشم هوای دیگری میدارد و هیچگاه رام نخواهد گردید . همان روز لوتیان و اوباشان دوچی ببازار ریخته با شلیك گلوله دکانها را بندانیدند . شب نیز درمغازه‌های مجیدالملك شلیك بسیار کردند ودسته‌ای بدرخانه‌حاجی مهدی آقا رفته آنرا آتش زدند . انجمن ناچار شد بچاره برخیزد و فشنگ بمجاهدان بخشیده دستور جنگ وجلوگیری داد ، واز روز آدینه بیست و ششم دیماه (۱۲ ذیحجه) جنگ درمیان دوسو آغاز گردید .

دوچیان مغازه‌های سید حمزه راسنگر گرفته مجاهدان نیز در چند جاسنگر بسته بودند . گلوله چون تگرگ می‌باریدوچه بسا ره‌گذریان بیگناه که نابود شدند . انجمن توپی بروی «پل قاری» که در میان دوچی و دیگر کویها میبود فرستاد ، وچون تا آن روز تبریزیان جنگ ندیده وآواز توپی نشنیده بودند ، وچون گفته شدی : « فلان‌شهررا بتوپ بستند » انبوه مردم چنین پنداشتندی که با یك توپ‌نیمی‌از یك‌شهر ویرانه گردد،از اینرو بیم سراسر شهررا فراگرفت . بااینهمه توپ را هم آتش نکردند .

دوروز جنگ برپابود وبیست تن‌کما بیش‌از دوسوکشته گردیدند . ازمجاهدان‌بنام حاجی خلیل فرشچی کشته شد و او نخستین قربانی مجاهدان آذربایجانست . این مرد حجره در بازار میداشت و یکی از توانگران بشمار میرفت . با اینحال بنام غیرت و آزادیخواهی بمجاهدان پیوسته با آنکه‌سالش بیش از پنجاه میبود سنگینی تفنگ‌وفشنگ را بخود آسان میگرفت ، ودر این جنگ که بیشتر کسان ترسیده پا بجلو نمی‌گزاردند او دلیرانه پا بجلو میگزارد ، و از اینرو باگلوله‌ای که بسرش خورد افتاد و جان‌داد .

پس از دو روز آرامش روی داد . ولی همچنان بازار ها بسته وآمد وشد بریده ، وسنگرها بجای خود میبود . شبانه اوباشان بدر خانه هارفته پول میگرفتند . چند روز با اینحال گذشته روز پنجم بهمن بار دیگر درمیانه‌جنگ وتیراندازی آغاز یافت و باز دسته‌ای کشته گردیدند .

دراینمیان نمایندگان انجمن در تلگرافخانه باتهران درگفتگو می‌بودندو در بارهٔ آرامش شهر چاره میطلبیدند . از دربار اجلال‌الملك را که نماینده انجمن نیز میبود رییس شهربانی برگزیده رشته کارهای شهر را باو سپردند و او بیدرنگ بکار برخاسته جلوجنگ را گرفت . از آنسوی چون محرم فرا میرسید و بایستی کویها بسیج کار کنند تا دسته های سینه زنی بیرون آورند ، این خود مایه دیگری بفرو نشستن آتش جنگ گردید .

از آغاز محرم بازار ها نیمه باز و نیمه بسته می بود . ولی دسته های سینه زن



پ ۱۶۵
این پیکره نشان میدهد اجلال‌الملک را با محمد خان میرپنج قزاق و سرکردگان شهربانی و قزاقان (این پیکره درهما نروزها برداشته شده)

آمدوشد میکردند. ازآنسوی‌اجلال‌الملك دراندك زمانی سامان بکارها داده بهمه پاسبانان رخت شیك یکسان (از ماهوت مشکی باکمربند چرمی ودکمه ونشان) پوشانید ، وسر دسته‌ها بآنان‌گمارده همه را بکار انداخت . (درزمان مشروطه نخستین شهربانی بسامان درتبریز بنیاد یافته واین‌آغاز آن میباشد) . نیز دسته‌هایی را ازسوار شاهسون وازقزاق به پشتیبانی شهربانی برگزیده بگردش در شهر واداشت . کوتاه سخن : در چنان هنگام دشواری ، اجلال‌الملك‌کاردانی نیکی ازخود نشان داده شهررا پس‌ازآن آشفتگی بآرامش آورد . من نیك بیاد میدارم‌که چگونه این دسته‌ها با موزیك در بازارها میگردیدند و آرامش‌را برپا میگردانیدند .

این جنگ در تاریخ مشروطه ارجمند است . زیرا بازیانهایی‌که رسانید یکسودی در برمیداشت ، وآن اینکه مردم جنگ را دیده از ترس بیجایی‌که درباره آن میداشتند بیرون آمدند . نیزمجاهدان جنگ را دیده آزموده‌گردیدند وبرای یك جنگ بزرگتر دیگری آماده شدند . درنتیجه این جنگ بودکه پس‌ازبمباران مجلس چون شاه سپاه بسر تبریز فرستاد این‌شهر، همچون دیگر شهرها ، دست‌وپای خودراگم نکرد وآن ایستادگی را نشان‌داد . در این جنگ یکی از سردستگان ستارخان میبودکه چون‌کاردانی و دلیری ازخود نشانداد بنام وآوازه اش افزود . همچنین مجاهدان قفقاز در این جنگ‌کاردانی‌از خود نمودند .

ولی بااین جنگ وخونریزی لوتیان دوچی دستگیر نگردیدند .

ایستادگیهای‌دوچیان زیرا در کوی خود ایستاده باینسو نمی‌آمدند و راستی آنکه آمد وشد در میان دوچی و سرخاب بـا دیگرکویها بریـده شده و دو تیرگی اینزمان رویه سخت‌تری‌بخودگرفت. اجلال‌الملك میدیدکه اگربخواهد بدستگیر- کردن لوتیان‌پردازد دوباره جنگ درخواهدگرفت، ازاینرو چشم‌پوشی نموده همین‌اندازه میکوشیدکه دوباره آشفتگی رخ ندهد . در ده روز محرم نیزکه دسته‌های دوچی‌وسرخاب ببازار میآمدند ، دوچیان تاب‌نتوانستند خشم وکینه نشان میدادند. بویژه روز تاسوعاکه شیر ببازار آورده بودند .

ما در این تاریخ از داستان دسته‌های سینه زنی محرم‌که یکی‌ازگرفتاریهای زمان خودکامگی میبود وتا سالها پس از مشروطه نیز بازمی‌ماند ، سخنی نرانده‌ایم ولی‌دراینجا باندك سخنی نیازمندیم .

این دسته‌هاکـه از درهم آمیختن نادانیهای شیعیگری و هوسبازی های عامیگری وخودنماییهای لوتیگری پدید آمدی در همه شهرهـای ایران رواج میداشت ، ولـی در تبریز رواجش بسیار بیشتر میبود . از یکم محرم تا دوازدهم آن کارهـا خوابیده باین پرداخته میشد .

این دسته هاکـه از هرکویی یکی برخاستی برخی از آنها را «ویژگیها» میبود .

مثلا همان دوچی روز تاسوعا شیر ببازار آوردی بدینسان‌که مردی را پوست شیر پوشانیده بروی تختی‌نشانده باخود گردانیدندی. این ویژه آن‌کوی میبودکه دیگری‌آنرا نیاوردی. گفته شدی‌که‌آن پوست ازآن‌کوی‌دیگری‌میبوده ودوچیان ازدست‌آنان ربوده‌اند، وازاینرو بنگهداری آن‌کوشیدندی. روزتاسوعاکه بودی‌انبوهی از مردان‌آن‌کوی (بویژه ازسیدان) بدسته درآمدندی ، بدینسان‌که ازدوسو دست بکمربند یکدیگر انداخته زنجیره بس‌درازی پدید آوردندی ، و شیر را بمیان انداخته ، شعر خوانان و سینه‌کوبان روانه‌گردیدندی . لوتیان بـا تپانچه هایی بکمر همراهـی نمودندی . در شعرهایی‌که خواندندی روی‌سخن بشیرداشتندی ودر «برگردان» آن‌گفتندی :

« ایشیر یتش بوگون هرایه   امداد ایله آل مصطفایـه »

این شعرها در تبریـز زبانزد همگی میبود ، و از اینرو چون در همان‌کشاکشهای مشروطه خواهی شعرهایی ازاینسو وازآن سو ساخته شدی بیشترآنها بااین«وزن»و«قافیه» بودی وباهمان آهنگ سینه زنی خوانده شدی .

باری روزتاسوعا دوچیان‌که بشیوه همه ساله شیرآورده بودندگردنکشی‌ها و خود-نماییهای‌بسیاری میکردند وچون در شعرهای خود باین لنگه میرسیدند : « لعنت بیله قوم بیحیایه» (لعنت‌بچنان‌گروه‌بیشرم) دست بسوی‌آزادیخواهان‌داشته آنان‌را نشان‌میدادند ، وبدینسان‌کینه‌میجستند.

پس از ده روز محرم نیز در آن‌کوی روزنامه ای بترکی آغاز کردنـد .که چون بعنوان پرسش وپاسخ درمیان یکمرد عامی بایك ملا نوشته میشد ، وعامی ملا را « ملاعمو » مینامید روزنامه نیز بهمان نام شناخته‌گردید. دراین روزنامه‌که بترکی تبریزی نوشته می‌شد همه نکوهش وبدگویی ازمشروطه خواهان میرفت و خرده ها بآنان‌گرفته میشد . چون رنجش میرهاشم همه‌ازبرگزیده نشدن بنمایندگی‌انجمن‌میبود بیش‌ازهمه‌بنمایندگان انجمن پرداخته میشد . من تـا هشت یا نه شماره آنـرا دیده ام . ولی همانا بیشتر بیرون آمده .

گذشته از آن‌گاهی نیز بفارسی چیزهایی مینوشتند و با سنگ به چاپ رسانیده می پراکندند ، و چون یکی از این نوشته‌های فارسی اکنون دردست منست برای نمونـه بخشی ازآنرا میاورم . این نوشته زیرعنوان « هذا کتابنا ینطق‌علیکم بالحق » نوشته‌شده و چنین‌آغاز میشود :

« ای برادران هوشمند وای معتقدان قرآن مبین چشم عبرت گشوده و راه غیرت »
« پیموده ونام ایرانیت خودراکه زیاده از شش هزار سال استکـه حمیت و غیرت شما »
« ایرانیها ناسخ تواریخ سایردول‌گردیده وشما ایرانی نبودیدکه مدتهای‌مدید باسلاطین »
« متعدد درمیدان حمیت‌کوس برابری زده و سراطاعت بسلاطین مستبد فرود نیاوردید و »
« حالا آن حمیت ملت پرستی و غیرت وطن داری شما را چه شده‌کـه اسیر پنج و شش »



پ ۱۶۶

این پیکره نشان میدهد یکدسته از زنجیرزنان تهران را چون از دسته سخن رانده شده) این پیکره را که درسالهای نخست مشروطه برداشته شده) آورده‌ایم

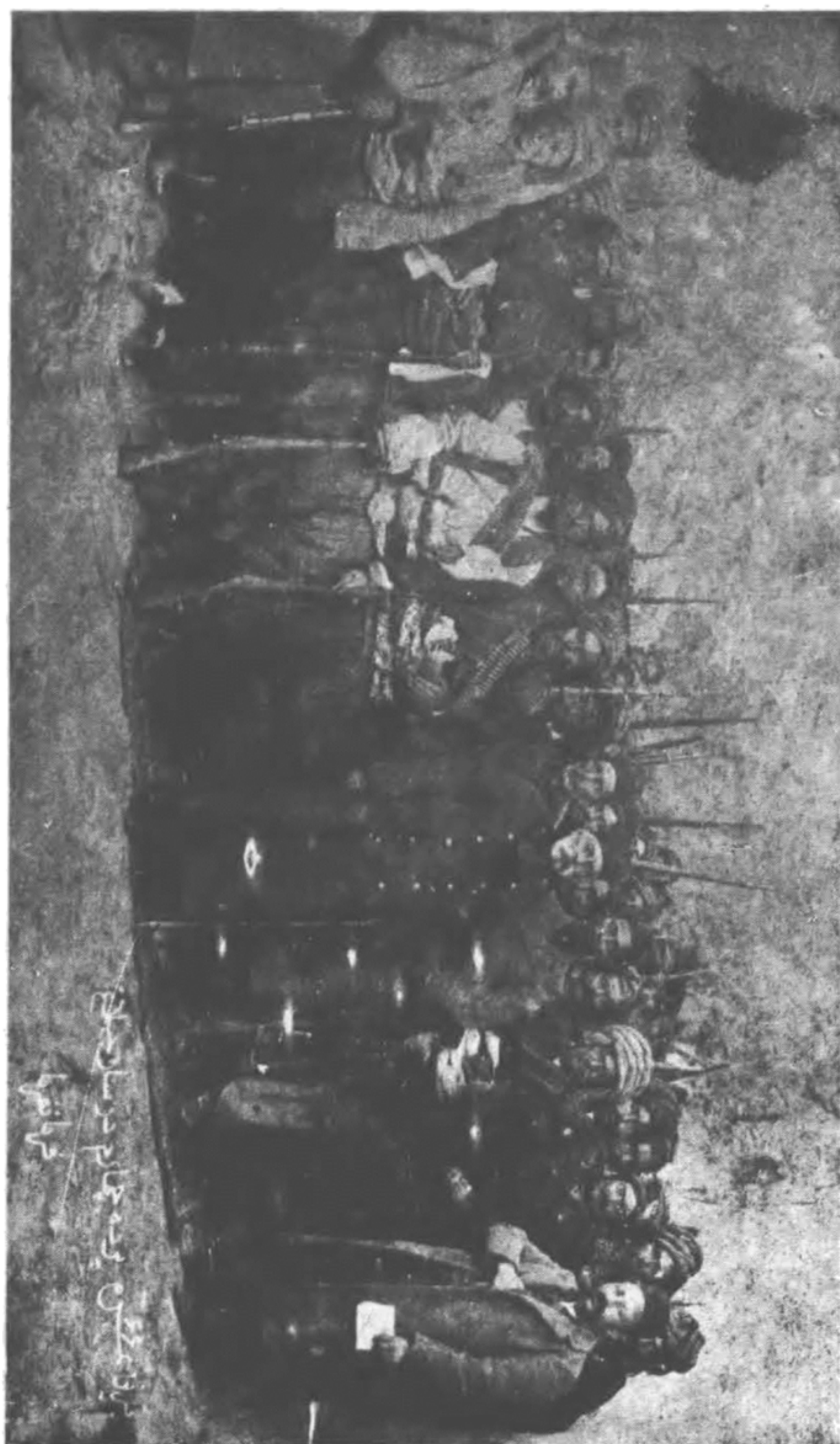
« نفر (قفقازی) خانه‌بدوش شده و تصور نسازید که‌اینها هرگاه ژولیك وجیب برنبودند »
« مکانی بخود معین میکردند وکسی بایشان تصاحب میساختی . . . ببینید کار مسلمـانی »
« چطورشده که جناب مستطاب عالی آقای حاجی‌میرزا ابوالحسن آقا مشهور به انگجی »
« میفرمایند که آیاایوکیلان ملت درکدام شریعت(اهل محله‌سرخاب وشتربان)واجب ـ »
« القتل شدند که حکم قتل ایشان را داده اید میر تقی چـایچی وایت خلیل در جوابش »
« بگویند که شرح لمعه و شرایع خواندن نیست . که تو بدانی‌وترا با این کار هارجوع »
« نباشدو یکنفر مسلمان باتعصب درآنجا جواب میرتقی‌را ندهد که بلی‌آقای‌چایچی‌اصل »
« مقصد .از مشروطه شرح لمعه و شرایع خواندن و شرع انـور را جـاری نمودن است و »
« چای تلخ‌فروختن نیست‌که‌تو بدانی وتوهین حضرات آقایان علماء وسادات را مگـر »
« در مشروطه طبیعی مذهبان و در قانون مفسدین واجب‌میدانند چنانکه جناب مستطاب »
« آقا میرجواد آقای پیشنماز مقصودیه که در زمان استبداد امربمعروف ونهی از منکر »
« نمودن ایشان راکسی انکار ندارد در جنگ ثانوی بجهت اصلاح به محله شتربان آمده »
« وحقیت ایشان را دیده و درمراجعت باهل سرخاب و شتر ان گفته که جنگ نسازیدکه »
« من‌رفته واهل آن محلات را ساکت‌کنم ایشان فوراً فرمود؛ جناب مشارالیه را اطاعت »
« کرده و ساکت شدند اما اهالی محلـه جنـاب مزبور بحـرف او اعتنا نکرده و ساکت »
« نشدند جناب معزی الیه بدون غرض شخصی مفسدان وکیل نما را ایراد میکردند که »
« چرا فرمان قتل وغارت اهل محله سرخاب و شتربان را واجب میدانند . (علی مسیو) »
« درجوابش میگوید که توهم بلا شییٔ آمده و در محله ماچیز دارشدی و حالا از محله »
« سرخاب و شتربان حرف لاطایل آموخته ای اهل تبریز مگر شما ها این علـی مسیو را »
« نمیشناسـید ونمیدانید که مسیو چه معنی دارد و درلغت فرانسه مسیو بمعنی آقاست اما »
« آنکسی‌که از اصل ونسب خاچ پرست باشد موسیو را مقدم دارند مثل مسیو پـرین و »
« غیره و آنکه از اسلام بخاچ پرستی برگشته موسیو اورا مؤخر سازند این ظاهـر حال »
« واسم آن لامذهب واز شرح سیئات باطن اوقلم نویسندگان عاجزاست ازآنجمله‌تعزیه‌ـ »
« داری حضرت سیدالشهداء علیه آلاف‌التحیة والثنا را همیشه استهزاء نموده و نوحه ـ »
« خواندن را منع و ملامت سازد چنانکه کرات‌در مجالس مذاکره کرده‌که من‌بعدازسفر »
« اسلامبول یکروز بعنوان تقیه‌بدست دلـریش رفته ورنجیـدم از آن تـاریخ غسل توبه »
« نمودم که دیگر از این غلطها نکنم لامذهبی که تعزیه داری آن حضرت را غلط کاری »
« نامیده و از اسلامیت برگشته‌باشد به کفر اودیگر دلیل و برهان لازم نیست وازخبائث »
« فطری آنقدر تلاش کرده که اساس تعزیه داری سیدالشهداء علیـه السلام را پـژمرده »
« و پرشکسته نموده . »

فرمانفرما در ساوجبلاغ

اما در ساوجبلاغ ، چنانکه نوشتیم فرمانفرما به آهنگ آنجا از تبریز روانه گردید ، و چون بمیاندواب رسید یکدسته از سواره را از پیش فرستاده فردای آنروز که دوازدهم یا سیزدهم دیماه می‌بود خود با بازمانده سپاه بدانجا شتافت . مردم شهر که از درون هواه خواه ایران میبودند به پیشواز شتافته شادیها نمودند و بدینسان شهر دوباره بدست‌آمد . لیکن محمد فریق پاشا سرکرده عثمانی که در چند فرسخی نشسته و پیاپی کردان را بآشوب برمیانگیخت ، این بار کوشش بیشتر گردانید وکردان در آبادیهای بیرون ساوجبلاغ آنچه توانستند دریغ نگفتند . آبادیها را ویران گردانیده کسانی را خون ریختند . سپس بیشرمی را از اندازه‌گذرانیده بفرمانفرما پیام فرستادند که شهر را بما بازگزار و برو . فرمانفرما با آنکه هزار و دویست تن بیشتر همراه نمیداشت و کردان ده برابر فزونتر میبودند پاسخ درشتی داده فرستاده را بازگردانید . این بود روز شنبه بیستم دیماه ناگهان دوازده هزار تن بیشتر روی بشهر آورده همه پشته های پیرامون راگرفتند و بکار جنگ‌پرداختند . فرمانفرما سواره وسرباز را بگوشه های‌شهر بخش‌کرده دستور جنگ وجلوگیری داد ، و خود نیز تفنگ بدست آمده ایستاد. دو توپ در سرای حکومتی نهاده آتشفشانی میکردند ، وچون یکی از توپچیان باگلوله زده شد فرمانفرما خود پشت توپ جاگرفت . دوازده ساعت جنگ برپا بود و صد تن‌کمابیش از اینسوکشته‌شدند . با این حال‌کردان‌کاری از پیش نبرده بازگشتند. ولی‌دردیه‌هاهمچنان تاراج میکردند و راهها را بسته بودند . همانروزکه این‌جنگ میرفت میانه ساوجبلاغ‌و میاندواب راه را زده قورخانه و هشت هزار تومان پول‌راکه برای فرمانفرما فرستاده شده بود یغماکردند .

در این میان چشم فرمانفرما و مردم ساوجبلاغ براه میبودکه از تبریز یا تهران یاوری رسد . ولی بیست روزگذشت وجز دسته اندکی از شاهسون بآنجا نرسید. محمد علی میرزا روز فردای نشست بیست و دوم دیماه بشیرینکاری ، خود بتلگرافخانه دربار رفته و بسران ایلها وسرکردگان سوار آذربایجان تلگرافها زده بودکه بیاری‌فرمانفرما شتابند . ولی چون رویه‌کاری میبود دربیرون نتیجه دیده نمیشد .

از آنسوی دولت رفتار نیرنگ‌آمیزی پیش‌گرفته چنین میگفت : « عثمانیان چون آگهی جنگی‌نفرستاده‌اند نباید ما با سپاه آنان جنگ کنیم و تنها باید بسرکوب ایلهای نافرمان‌کوشیم» . بفرمانفرما نیز دستور فرستاده بودند که جز با کردان جنگ نکنند . در حالیکه عثمانیان آشکاره مرز را شکسته بخاك ایران درآمده بودند . از آنسوی در باره ساوجبلاغ چون از کردان کاری پیش نرفت خود فریق پاشا بکار برخاسته با سپاه و توپ رو بسوی شهر آورد . فرمانفرماکسی فرستاده پیام‌داد که شما هنوز آگهی جنگی نفرستاده‌اید ، چگونه بسر شهر میآیید ؟ فریق پاسخ داد : آگهی جنگی بالاتر از این



پ ۱٦۷
این پیکره نشان میدهد فرمانفرما را با یکدسته ازکردان درساوجبلاغ

چه باشدکه با بیست هــزار سپاه و شش توپ تـا نیم‌فرسنگی شهر آمده‌ام . اگـر تا شش ساعت دیگرازشهر بیرون نروی بیدرنگ جنگ آغازخواهیم‌کرد .

از این پاسخ فرمانفرما را تاب ایستادگی نمانده شهر را رها کرد و بمیاندواب بازگشت . بدینسان‌یکداستان ننگ‌آلودی رخ داد . عثمانیان‌بشهردرآمده استوارنشستند، واین شگفت‌که باز می‌گفتند ، ما بخاك ایران نگذشته‌ایم . محمد علی میرزا و وزیرانش نیزمی‌گفتند : عثمانیان هنوزآگهی جنگی نفرستاده‌اند .

فرمانفرما درمیاندواب نشسته سپاه‌گرد میآورد . دراین هنگام از حاجی محمد ـ رضا نامی ازبازرگانان‌کاشان‌کاری رخداد که باید نامش در تاریخ بماند ، و آن اینکه از عراق پانصد تومان پول برای فرمانفرما فرستادکه در راه جنگ بکار برد ، فرمانفرما پول را پذیرفته باتلگراف سپاس‌گزارد .

ازآنسوی چنانکه‌گفتیم دراین‌کشاکش با عثمانی دولتهای روس و انگلیس وآلمان نیز دلبستگی می نمودند ، وگذشته از این لشکر کشیها و کوششها گفتگو هایی نیز در تهران و استانبول کرده می شد . نیزکمیسیونی در نزدیکیهای مرز برپا وگفتگو ازخط مرز می‌رفت . عثمانیان اگر برخی از خاك ایران را از آن خود میشماردند ساوجبلاغ ازآن جمله نتوانستی بود . از اینرو عثمانیان ناگزیر مانده روزیکم‌اسفند ساوجبلاغ را رهاکرده پس نشستند ، وکردان سرکش نیز بشیوه همیشگی خود از در پشیمانی درآمده باردیگر بایران بستگی وفرمانبرداری نمودند ، شگفت‌تراز همه آنکه چون این‌آگاهی به تهران رسید محمد علی میرزا دستاویزی برای شیرینکاری پیداکرده « دستخط » پایین را بمجلس فرستاد :

« احتشام السلطنه تلگرافی الآن مبنی برحرکت فریق از ساوجبلاغ رسید چون »
« برای دولت و ملت مژده بود فرستادم ملاحظه نمایید و فردا در مجلس علنی قرائت »
« نمایید‌که ملت بدانند من آرام وراحت خود را حرام‌کرده در مراجعت فریق ودراین »
« پشیمانی طوایف یاغی‌بدون خونریزی چقدر ها اقدامات وزحمات راکشیده‌ام امیدوارم »
« با همراهی و اتحاد معنوی مجلس مقدس با دولت همه کارها اصلاح شود شهر محرم ـ »
« الحرام ۱۳۲۶»

بدینسان بیك کار ناکرده می نازید . در حالیکه همانروزها کردان در پیرامون ـ های ارومی تباهکاری بی اندازه می نمودند و پیاپی تلگرافهای ناله از مردم میرسید . همچنین نایب حسین‌کاشانی وپسرانش درکاشان درستمگری بچیزی دریغ نمی‌گفتند و آواز مردم بـداد خواهی بلند می بـود ـ از آنسوی عثمانیان با آنکـه ساوجبلاغ را رها کـردند از خاك ایران بیرون نـرفتند و از کمیسیون و کوششهایش نیز نتیجه‌ای بـه دست نیامد .

رخداد هشتم اسفند

محمد علی میرزا همچنان بامجلس رفتار نیکومی نمود ، ومیتوان پنداشت که این هنگام از نبرد با مجلس نومید گردیده ، و خواه و ناخواه گردن بنگهداری آن گزارده بود . زیرا چنانکه گفتیم هر پیشامدی را دستاویز گرفته گام دیگری بسوی دوستی با مجلس برمیداشت . از جمله در آغاز های اسفند) چون مجلس توانست « قانون انطباعات » را بپایان رساند شاه آنرا فرصت شمرده « دستخطی » بنام خشنودی و خرسندی از کار های مجلس فرستادکه در نشست هفتم اسفند(۲۴محرم۱۳۲۶) درمجلس خوانده گردید.

لیکن فردای آن روزکه آدینه هشتم اسفند (۲۵ محرم) می بود داستانی رخداد که بیکبار آب راگل آلود گردانید . آن روز محمد علی میرزا برای گردش آهنگ دوشان‌تپه را داشت ، وچون با شکوه ودبدبه از دربار بیرون آمد یك کالسکه دودی (اتومبیل) ازجلو وکالسکه شش اسبی پادشاهی در پشت سر آن ، و غلامان کشیکخانه با امیر بهادر در پیرامون روانه گردیدند ، با این شکوه و آرایش که راه میرفتند چون خیابان باغ وحش (۱) رابپایان رسانیده خواستند بخیابان ظل السلطان به پیچند ، درهمانجا ناگهان نارنجکی بزمین خورد وبا یك آوای سختی ترکید . دوتن کشته شده وچند تن زخم یافتند وشیشه های اتومبیل خورد گردید . هنوز آوای آن پریده نشده نارنجك دیگری چندگام دورتر ترکیدکه بازچند تن کشته شده چندتن زخم یافتند . شاه که در کالسکه شش اسبی میبود گزندی باو نرسید ،وهمینکه آوای نارنجك را شنید ازکالسکه پایین آمده پیرامونیان گردش راگرفتند ، وبیمناك وشتابزده خود را بخانه کالسکه چی باشی که در آن نزدیکی میبود رسانیدند . غلامان کشیکخانه همینکه آوای نارنجك را شنیدند از هم پراکنده در اینجا وآنجا دست بتاراج وچپاول یازیدند ، سپس چون شنیدندکه شاه زنده است دوباره بازگشتند و شورش وبهم خوردگیهاکه پدید آمده بود از میان برخاست . شاه ساعتی در خانه کالسکه‌چی باشی آسوده سپس باپای پیاده بدربار رفت . وهمان روزخود اوباتلگراف داستان را بشهر ها آگاهی فرستاد . از آنسوی در تهران چون چگونگی دانسته شد آزادیخواهان بشیوه همیشگی خود ، ناخرسندی ازآن نمودند ، و مردم بنام آنکه از شاه یکچنان گزندی درگذشته به شادی پرداخته چراغان کردند ، فردا در بهارستان پیش از نیمروز نشست ویژه‌ای برپاکرده فرستادگانی‌را برگزیده‌بنزد شاه فرستادندکه ازپیشآمد افسوس وهمدردی نشان دهند و از آسوده جستن شاه سپاسگزاری نمایند . سپس تلگرافها بشهر فرستادند و از همه جا خواستار چراغان و جشن گردیدند . به تبریز سه تلگراف رسید . یکی از بهبهانی ، دیگری ازاحتشام السلطنه ، دیگری از نمایندگان آذربایجان این بود انجمن دستور چراغان داد ، وخود تلگرافی بنام افسوس و شادی بشاه فرستاد .

پسین آنروزکه نشست همیشگی مجلس برپا گردید باردیگر گفتگوازپیشآمدکردند،

(۱) همان خیابانی که اکنون پهناورگردیده وبنام خیابان پستخانه خوانده میشود .

وبرخی نمایندگان از چاپلوسی یاساده دلی بسخنان پوچی برخاستند. کسانی میگفتند: چنین‌کاری از ایرانی سرنمیزند. کنندهٔ آن بیگمان بیگانه میبوده. مجلس پا فشاری‌مینمود که جستجو و رسیدگی نیکی شود وکنندگان بدست آیند، وچون دوبمب انداخته شده بود یاد «دونفر» کرده میشد.

شهربانی ازهمان روز آدینه بجستجو پرداخته بود. خانه‌ای‌که نارنجکها از آنجا انداخته شده بود درش را بسته یافتند و چون چند روزی بیوسیدند و کسی بآنجا نیامد خودشان در را بازکرده بدرون رفتند و در آنجا برخی افزار نارنجك سازی با یکریش ساختنگی بدست آوردند، دوسه روز دیگر چهارتن از آذربایجانیان راکه باگاری بسفر میرفتند، ازعبدالعظیم بتهران آوردند، ودر شهربانی بندکرده ببازپرس پرداختند. سه تن ازآنان بنامهای مشهدی محمد و مشهدی عبدالله و اکبر، از مردم اسکو، و یکی بنام زینال ازمردم قره داغ میبود. شهربانی‌اینان راکنندگان آن‌کار میشمرد، ولی‌آنان‌چیزی بگردن نمیگرفتند. از آنسوی چون انجمن های تهران پافشاری مینمود که بازپرس آشکار باشد وفشار وسختگیری درمیان نباشد، ناگزیر نتیجه‌ای بدست نیامد، وپس‌ازچند روزی هرچهارتن رها گردیدند.

شهربانی بهرکه‌گمان بمب سازی میبرد شبانه بخانه‌اش فرستاده دستگیر میساخت، و آزادیخواهان بنام پشتیبانی از قانون باین رفتار شهربانی ایراد میگرفتند، وخواهیم دیدکه این خود زمینه‌کشاکشی را پدیدآورد.

محمد علی‌میرزا روزهای نخست خونسردی نشان‌داده‌آن‌را دستاویزی‌برای‌رنجیدگی ازمجلس وآزادیخواهان نمی‌گرفت. ولی چون ازجستجو نتیجه بدست‌نیامد بدلتنگی‌آغاز کرده یك نامه‌گله آمیزی بمجلس نوشت‌که درآن چنین میگفت:

اگر تا چند روز دیگر هم اثری از تعیین محرکین و دستگیری مرتکبین ظاهر نشود لابد بعضی اقدامات مجدانه بعمل خواهد آمد که خیانت مجرمین هویدا و اغراض مغرضین آشکار وپیداشود.

چنانکه سپس‌خواهیم‌دیدازهمه جستجوهای شهربانی درباره این‌رخداد نتیجه‌روشنی بدست‌نیامد. ولی‌آنچه درسال‌های‌دیرتردانسته شده‌آنست‌که نقشه‌این‌کاررا «حیدرعمواغلی» کشیده وبمب‌را نیز اوساخته بوده وبمب‌اندازان همان‌چهارتن نامبردگان بالایی (که‌یکی از آنان مشهدی محمد عمو اغلی میبود) بوده‌اند، و همانا اینان‌را بتهران کمیته باکو فرستاده بوده است.

این نمونه دیگری از این کار های حیدر عمو اغلی است، و میرساندکه او یك شورشخواه راست وشایایی می‌بوده و بکار های بزرگ می‌کوشیده. پس از کشتن اتابك این دومین شاهکار او می‌بودکه اگرپیش رفتی هرآینه نتیجه های بزرگی را درپی‌داشتی. این بمب اگر محمد علی میرزا را ازمیان برده بودی جنبش مشروطه خواهی ایران رنگ



پ ۱۶۸

این پیکره نشان میدهد فرمانفرما را با یکدسته ازکردان درساوجبلاغ

دیگری بخود گرفتی .

کشته شدن قوام‌الملک در شیراز

در اسفند ماه درشیراز نیز خونها ریخته گردید . چنانکه گفته ایم قوام الملک شیرازی یکی از دشمنان بنام مشروطه بشمار میرفت ، و در سایه پافشاریهایی که مجلس کرد دولت اورا بتهران‌خواست. لیکن در تهران از قوام بازخواستی یا بازپرسی نرفت و او پس از چند ماهی دوباره بشیراز بازگشت ، بی اینکه مجلس یا آزادیخواهان ایرادی گیرند . . این شیوه مجلس میبود که کسانی راکه دشمن مشروطه می‌شناخت و دنبال میکرد ، پس از چندی گذشته را فراموش کرده دل با آن نیك می‌گردانید . هرکس راکه بتهران میخواستند و می‌آمد چندی میماند ودیگرکسی با او کاری نمیداشت . بگفته روزنامه حبل‌المتین ، تهران یکی از « مطهرات » گردیده بود که اینگونه گناهکاران را پاك میگردانید .

پس از بازگشت قوام بشیراز دوباره کشاکش و دوتیرگی در آنجا سختی گرفت . راستش آنکه مشروطه خواهی در شیراز ریشه ندوانیده شیرازیان بیش از همه‌کینه ها و هوسهای خود را دنبال میکردند . یك « انجمن اسلامی » که بر پاکرده بودند در میان بنیادگزاران آن دشمنی و دوتیرگی پدید آمده پیاپی با تلگراف بدگویی از یکدیگر می‌کردند ، از آنسوی کسانیکه‌از پیش باقوام و خاندانش دشمنی میداشتند در این هنگام فرصت یافته بنام مشروطه خواهی بکینه جویی میکوشیدند .

کار آشوب وسبکسری درشیرازبجایی رسیدکه شیخ یوسف نامی راکه بنام‌نمایندگی بتهران فرستاده بودند یکدسته تلگراف‌کرده بیرون‌کردن او را از مجلس میخواستند . نیز بدخواهان قوام در شاه چراغ بست نشسته ، و سید عبدالحسین لاری راکه یکی از ملایان شکوه دوست و نامجو میبود بیاری خود خواسته ، و او با هفتاد تن تفنگچی‌آمده و بامهای شاه چراغ را سنگرکرده با شهربجنگ می‌پرداخت ، سه ماه بیشتراین‌کشاکش درمیان میبود .

در اسفند ماه تلگراف آشتی بتهران فرستادند وگمان میرفت‌که آشوب‌پایان‌یافته لیکن چند روزی نگذشت که داستان‌کشته شدن قوام رخ داد . بدینسان که روز شنبه شانزدهم اسفند (٤ صفر) هنگامی‌که قوام درباغ دیوانخانه و دسته انبوهی در پیرامون او می‌بودند ناگهان جوانی نزدیك‌گردیده چهارتیر باو زد و در زمان خود را هم‌کشت . پیرامونیان قوام بهم برآمدند ، وسپس‌که بجستجو پرداخته رخت و تن‌کشنده را کاویدند از جیب بغل اوکاغذی بیرون آمدکه در روی آن می‌نوشت : « نعمت‌الله بروجردی نمره ۱۹ قاتل نصرت‌الدوله پسرقوام‌الملك شیرازی »

این یك‌کارشگفتی میبود ، چنانکه سپس دانسته شد ، این نعمةالله نوکرمعتمددیوان میبوده ، چون معتمد دیوان از دشمنان بنام قوام میبود با انگیزش او به پیروی از

عباس آقاکشنده اتابك باینکار برخاسته . ولی در اینجا بیش از همه کینه هـای دو تن کار گرمیبوده .

پسران قوام‌کشته پدررا اززمین برداشته بدستاویزآن، خانه هایی رااز بدخواهان خود تاراج وکسانی را دستگیر گردانیدند ، و بدینسان دوبـاره کشاکش وکینه تـوزی



پ ۱۶۹
نعمت‌الله بروجردی کشنده قوام

پدیدار گردید . سپس روز نوزدهم اسفند در بزم سوگواری قوام ، باز داستانی رخ داد ودو تن از ملایان بنام آنجاکشته گردیدند . یك پسرقوام هم زخمی‌شد .صاحب اختیارکه این زمان والی فارس میبود در تلگراف خود بمجلس در بـاره ایـن داستان میگفت ،

«دیروز درفاتحه قوام‌الملك سیداحمد دشتگی تیری بسالارالسلطان زدکه مشغول معالجه‌اند دو تیر هم بآقا شیخ باقر خورد و دو نفر هم مقتول شدند سید مزبور را مردم قطعه قطعه کردند» .

ولی انجمن اسلامی درتلگـراف دراز خود داستان را واژونه این باز نموده چنین مینوشت : « امروز صبح برخاستن از مجلس فاتحه در حسینیه قـوام‌الملك ازپشت بام و فضای حسینیه حکم بشلیك مینماید کـه جناب شیخ محمد باقر حجة الاسلام و حاجی سید احمدمعین‌الاسلام را تیرباران نمایند. آقا شیخ محمدباقر دوتیربرمیدارد وگلوله خودشان بپای سالار السطان میخورد دو نفر مرد یکنفر زن مقتول می شونـد حاجی معین اسلام فرار میکند پانصد قدم ازحسینیه دورمیشود آقا بیك سرکرده اشرار سواره رسیده بضرب گلـوله کار او را می‌سازد بعد تفنگچیها رسیده نعش او را تیرباران نمـوده بند به پای سید مظلوم بسته می‌آورند بدرب حسینیه بدار میزنند ، پس ازیکساعت حکم میرسد جنازه او را آتش بزنید آن بی مروتهـا او را با نفـط آتش زده خاکسترش در خندق ببـاد میدهند » .

چون دانسته نیست کدام یکی از این ها راست تر است ما هر دو را در اینجـا آوردیم .

بدینسان سـال ۱۲۸۶ بپایان میرسید . در پایان هـای اینسال در تهران برخی‌کارهایی هم رفت‌که اینجا می‌آوریم :

سرکوبی‌وَرامینی‌ها

چون برخی ازنمایندگان مجلس ، ازسعدالدوله ودیگران ،کناره جسته بودند مجلس باین شدکه‌کسانی را بجای آنها خودش برگزیند و درآخرهای بهمن‌ماه‌کسان پایین را برگزید :

حکیم الملك ، مستوفی الممالك ، شیخ حسین یزدی ، مؤتمن الملك ، شاهزاده امان‌الله میرزا ، معاضدالسلطنه ، مجدالملك ، حسین قلیخان نواب .

نظام السلطنه برخی از وزیران را دیگرگردانیده در نشست شنبه نهم اسفند (۲۶ محرم) مجلس‌کابینه نوین را بدینسان شناسانید .

نظام السلطنه رییس‌الوزراء و وزیرداخله ، ظفرالسلطنه وزیر جنگ ، صنیع الدوله وزیر مالیه وفواید ، مخبرالسلطنه وزیرعلوم ، مؤتمن‌الملك وزیر تجارت ، مؤید السلطنه وزیرعدلیه .

شیخ محمود ورامینی‌کـه نامش را برده گفته ایـم یکی ازدشمنان پافشار مشروطه میبود در پیشامد میدان توپخانه باگروهی ازپیروان بیاری اوباشان آمد ، چون دستگاه میدان توپخانه بهم خوردایشان بورامین بازگشتند، وبا آنکه دستگیری همه این‌بدخواهان شرط آشتی میانه مجلس وشاه میبودکسی باینان نپرداخت . با اینحال شیخ محمود آسوده ننشست وپیروانش در آن پیرامونها بآشوب برخاستند . سپس نیز آشکاره نافرمانی نموده

از دادن مالیات سرباز زدند . با آن نرم رویی که محمد علیمیرزا و درباریان با مجلس ومشروطه مینمودند اینان جز درشتی نشان نمیدادند . چون آوازه این نافرمانی بهر جا میرسید و کسانی با آن پیرایه ها بسته می‌گفتند شاه در ورامین سپاه آماده میگرداند که بتهران بخواهد و بنیاد مشروطه را براندازد از اینرو مجلس به دولت فشار آورده سرکوب آنان را خواست . با همه ناخرسندی درونی محمد علیمیرزا وزیران ناگزیر گردیده دسته ای از قزاق و سرباز با دو توپ بسر آنان فرستادند ، و این سپاه چون بامزاده جعفر رسید ورامینیان خیره سرانه دربرابراینان ایستادند وسنگر پدید آوردند . لیکن همینکه جنگ آغازیافت وآوای توپ بلندگردید شیخ و پیروانش سراسیمه گردیده روبپراکندگی آوردند وهریکی بسوی دیگر رفت . شیخ محمود نهانی خود را به تهران رسانیده آهنگ خانه طباطبایی کرد و درآنجا بستی نشست . ولی طباطبایی باو پناه نداد وشیخ ناگزیر گردیده خود را به بهارستان انداخت وبدانجا پناهید .

این درآخرهای اسفند بود . پس از روزهای نوروزکه نشست مجلس بر پا گردید گفتگو ازشیخ محمود وپناهش او بمیان آمد ، وشگفت بودکه برخی ازنمایندگان بشیوه سست نهادانه خود ازو هواداری می‌نمودند . ولی دیگران پاسخ داده چنین نهادندکه به عدلیه فرستاده شود ، و چون او خود نمیرفت با زور فرستادند و با دستور عدلیه به زندانش سپردند .

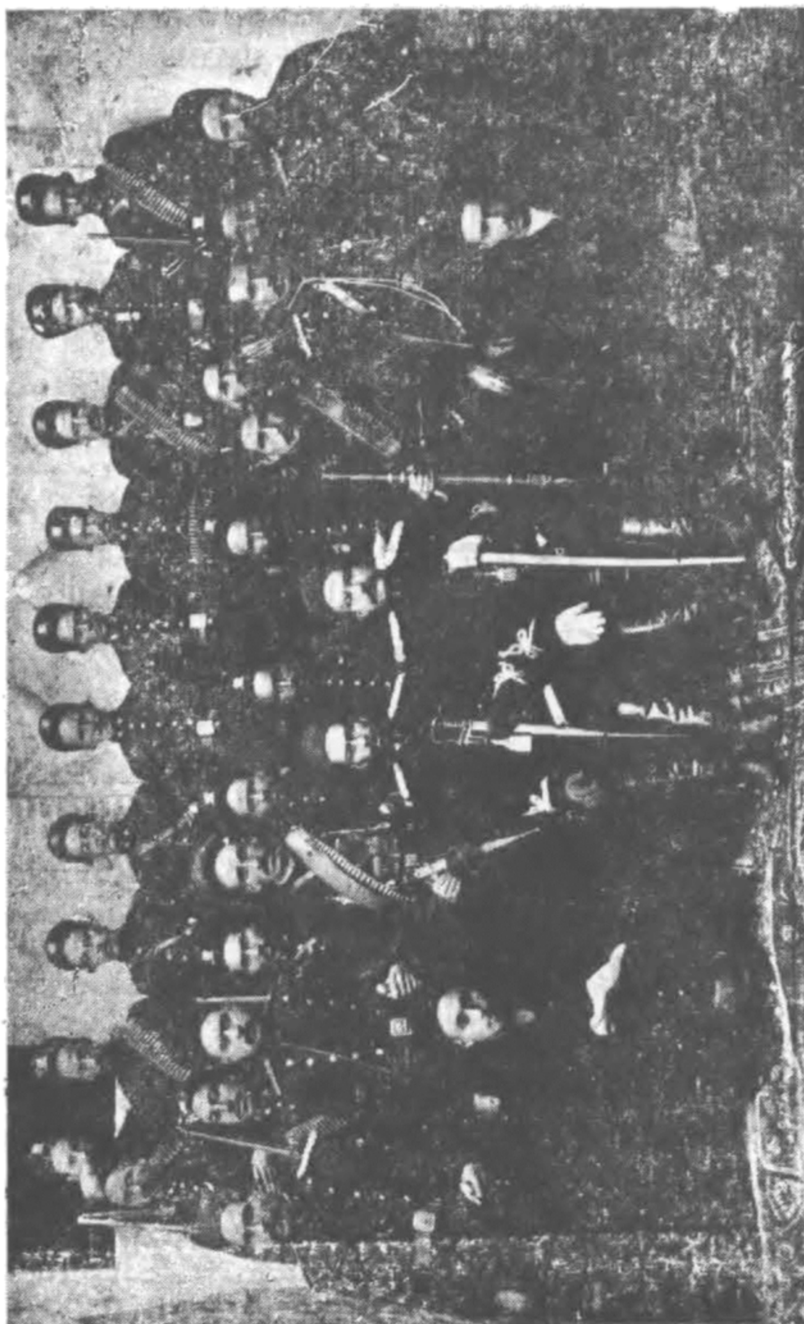
بدینسان یکی از سر دستگان میدان توپخانه کیفر یافت . شگفت آنکه مجلس که باینان کیفر میداد بحاجی شیخ فضل‌الله وسید علی ودیگران نمی‌پرداخت ، ومحمدعلیمیرزا که سرچشمه همه بدخواهیها میبودگمان بد نبرده بدانسانکه گفتیم بنگهداری میکوشید . این یکی ازایرادهایی میبودکه برخی‌روزنامه های تندرومیگرفتند .

نایب حسین کاشانی که نامش برده ایم از فرصت سود جسته در کاشان دسته ای برای دزدی و راهزنی پدید آورد ، امروزها ناله‌کاشانیان ازدست او و پسران وپیروانش بلند میبود ، وچون دولت پروایی نمیکرد ملایان‌کاشان ناگزیر مانده «فتوای جهاد» دادند که خود مردم بدور گردانیدن آنان کوشند . ولی پیداست که مردم یارای چنین کاری نمی‌بودند .

بازکشاکش درمیان انجمنها و دربار

بدینسان سال ۱۲۸۶ بپایان‌آمده سال ۱۲۸۷که درتاریخ مشروطه ایران یکسال بیمانندی میباشد فرا رسید . در هفته های نخست سال داستانی رخ نداده آرامش میبود . دراین روزها احتشام‌ـ السلطنه رییس مجلس چه از « ریاست » و چه از نمایندگی مجلس کناره جویی کرد . چون برخی از روزنامه ها بنرم روییهای او با محمد علیمیرزا خرده میگرفتند از این رنجیده خود را بکنارکشید . در نشست شنبه پانزدهم فروردین میرزا اسماعیل خان ممتازالدوله بجای او برگزیده گردید. لیکن این نیز ازرده‌ صنیع‌الدوله

واحتشام‌السلطنه میبودکه جز نرم رویی ورویه‌کاری چشم نبایستی داشت .
در نیمه دوم فروردین باردیگر درتهران هیاهویی برخاسته کشاکش در میان دربار وانجمنها برپاگردید . چنانکه گفتیم محمد علی‌میرزا از پیش آمد بمب سخت دل آزرده



پ ۱۷۰
این پیکره نشان میدهد نمونه‌ای از شهربانی تبریز را (این درسال ۱۲۸۸ برداشته شده ولی نمونه همان شهربانی نخست است)

میبود و بشهربانی سخت گرفته پیداکردن بمب اندازان را میخواست ، و شهربانی بهمان دستاویز شبانه سرباز و پولیس بخانه‌های این وآن میفرستاد و دستگیر میکرد وبباز پرس میکشید ، این داستان همچنان پیش میرفت تا شب چهارشنبه نوزدهم فروردین (٦ ربیع الاولی) هنگام نیمشب بخانه چهارتن از کارکنان چراغ گاز (که یکی از آنان حیدر عمواغلی و دیگری ضیاء السلطان نامی می‌بود) ریختند و با دژ رفتاری هر چهار تن را گرفتند و بشهربانی برده بزنجیر کشیدند. فردا نیز هرچهارتن‌را بکاخ گلستان (نشیمن محمد علی میرزا) بردند که درآنجا بباز پرس پردازند .

این آگاهی چون پراکنده گردید انجمنهای تهران بار دیگر به جنب و جوش آمدند ، و بعنوان آنکه چند « اصل » از قانون اساسی شکسته شده (زیرا بخانه مردم ریخته‌و آنگاه درکاخ گلستان بباز پرس پرداخته بودند) زبان بایراد ورنجیدگی گشادند. فردا پنجشنبه‌شورش‌بزرگتر گردیده انجمنها باز درمدرسه سپهسار گرد آمدند و بمجلس « لایحه » فرستادند . چنین پیداست که همدستان حیدر عمو اغلی ، یا بهتر گویم کارکنان کمیته باکو در تهران ، دست درکار میداشتند ومیخواستند که نگزارند باز پرس وجستجو پیش رود وپرده از روی کار بیفتد . هرچه هست مجلس وزیران‌را بنشست خاسته‌چگونگیرا پرسید . وزیران‌ناآگاهی نمودند ودانسته شد شاه‌یکسره دستخط بحکمران تهران‌نوشته واو دستوربشهربانی‌داده ، بی‌آنکه وزیر عدلیه یا داخله آگاه باشد. مجلس‌این‌را ایراد دیگری گرفت .

بهرحال روز آدینه بیست و یکم فروردین (۸ ربیع‌الاولی) دستگیران را از کاخ گلستان بعدلیه آوردند ، ودر اینجا بابودن نمایندگانی ازمجلس وتوده مردم ، بازپرسها نمودند . چون آزادیخواهان همچنان شور وخروش میکردند، برگزیدگانی‌ازسوی‌مجلس با وزیران نشسته چنین نهادندکه حکمران تهران و رییس شهربانی‌که قانون اساسی را شکسته بودند هردو درعدلیه دنبال‌کرده شوند وکیفرقانونی یابند .

ولی محمد علی میرزا باین نهش سرفرو نیاورده با وزیران درشتی نمود و چنین گفت : « من خودم با مجلس بکنار خواهم آمد .» وزیران از این پرخاش ودرشتی ازکار کناره‌جویی‌کردندودرخانه‌های‌خود نشستند. این‌بود باردیگر کارشورش وجوشش‌بالاگرفت. انجمنهادر مدرسه سپهسالار داد هیاهو وسخن پردازی میدادند. گاهی خروشیده گاهی مینالیدند . درمجلس پیاپی گفتگوکرده میشد . چندتن هم بنزدشاه رفته باخود اوبسخن پرداختند. شاه میگفت : اکنون‌که«ملت» نمیخواهدکسانیراکه آهنگ کشتن من‌میداشتند دنبال‌کنم من نیز چشم می‌پوشم ، وپیداست‌که این سخن را از روی رنجیدگی میگفت.

یکهفته بدینسان میگذاشت ، وچون از باز پرسهای آن چندتن‌که همچنان پیش میرفت نتیجه‌ای بدست نیامد وچنین دانسته شدکه بیگناه بوده‌اند ، ازاینرو خشم‌شاه‌کمی فرونشست ، وچون وزیران پافشاری میکردندکه خواهشهای مردم پذیرفته شود ، وبی

این بکاری نمی‌پرداختند ، محمد علی میرزا خواه ناخواه دستور داد که حیدر عمواغلی و دیگران را رها کردند ، وبخواهش وزیران خرسندی دادکه حکمران تهران وریس شهربانی را بعدلیه آورده بگناه قانون شکنی کیفر دهند چند روزی هم بر سر آوردن آندوتن بعدلیه وباز پرسشان گفتگوها ونمایشها میرفت وخروشها از انجمنها دیده میشد، تا آن نیز انجام گرفت وبی هیچ نتیجه‌ای پایان پذیرفت . بدینسان کشاکش بپایان رسید وانجمنهاکه ازخروشیدن ونالیدن سیرشده بودند پی کارهای خود رفتند .

ولی این یك فیروزی بزرگی از انجمنهای تهران شمرده گردیدکه در روزنامه ها ستایش آن را نوشتند و نمایندگان آذربایجان با تلگراف درازی داستان را به تبریز آگاهی دادند . در برخی نوشته هاکه به تبریز میرسید به تبریزیان راهنمایی میشد که پیروی از رفتار تهرانیان‌کنند ، و در نتیجه این ستایشها و راهنماییها بودکه در تبریز هم بانجمن سازی آغازگردید ، وخواهیم دیدکه چند انجمن برپا شد .

بهرحال داستان بمب وجستجو ازبمب اندازان در اینجا خاتمه پذیرفت. محمدعلی میرزا نیزدیگر دنبالش نکرد، وهمانا از همین روزها بودکه بالیاخوف ونمایندگان‌سیاسی روس بگفتگوپرداخت ونقشه بمباران مجلس راآغازکرد .

داستان بیله‌سوار

در آن هنگام‌که در تهران این کشاکش میرفت در آذربایجان ، در مرز بیله سوار یك داستان ننگ آلود خونینی رخ میداد . چگونگی آنکه روز یکشنبه بیست و سوم فروردین ماه (دهم ربیع الاولی) دوساعت از نیمروز گذشته دویقلازف کاپیتن روس بعنوان آنکه اسبش بخاك ایران‌گریخته بی آنکه بگمرك ایران آگاهی دهد ، با شش سوار روس از مرز گذشته تا نیم میل در خاك ایران پیش آمد . دوکس از ایل قوجه بیگلو در آن نزدیکی اسب میچرانیدند ، دویقلازف بنام آنکه اسب‌گریخته او باسبهای اینان پیوسته بایشان نزدیك‌گردید ، و همینکه رسید یکی از آن دو تن را باگلوله زده ازپا در آورد . آن دیگری که میخواست بگریزد او را هم زد . یکدسته از قوجه بیگلو در این هنگام در بازار بیله سوار داد و ستد میکردند ، و چون از چگونگی آگاه گردیدند بخونخواهی کسان خود شتافتند ، ودر میانه تیراندازی رخ داد ودویقلازف بادوتن روس‌کشته شدند . یك سالدات زخمدار خودرا بپاسگاه روس رسانیده ازچگونگی‌آگاهی‌داد. پاسداران‌روس درزمان به‌بیله سوارتاخته دست بکشتار گشادند. سی‌وهفت‌تن رابیگناه‌کشته‌وگمرکخانه‌را بایکصدوسی‌وپنج خانه‌نفت‌ریخته آتش زدند وسراسردیه راتاراج کردند.چهارروزپس‌ازآن باردیگربخاك ایران‌تاخته دردیه«زرگر» هفده تن راکشته ودویست وهفتادخانه راآتش‌زده سراسر دیه راتاراج‌کردند. سپس ازآنجابه «شیرین سو»که‌گذرگاه شاهسونان است رفته بیست‌تن راهم درآنجاکشتند . سه روز دیگربازبه «جوادکندی» ریخته‌پس‌ازتاراج وکشتار هفتاد و پنج خانه را آتش زدند . بدینسان دست بیداد بجان و داراك روستاییان بیچاره

گشاده دراندك زمانی چند دیه راویرانه گردانیدند .

دولت این داستان را تا چندی پوشیده میداشت تا آگاهی ببرخی از نمایندگان رسید وآنان درمجلس بگفتگو گزاردند . مجلس وزیران را خواست که بیایند وچگونگی رابگویند . وزیران چون آمدند وزیر خارجه اندکی از داستان را گفته پاسخ دادکه با سفارت روس درگفتگو می باشیم و فلان سرکرده را نیز با چهار صد سوار از آذربایجان به‌بیله سوارفرستاده‌ایم . بااین سخنان داستان پایان یافت .

این پیشامد ازیکسو میوه پیمان روس وانگلیس . واز یکسو نتیجه کشاکش دربار بامجلس و روآوردن شاه بسوی‌روسیان می‌بود ، وبهرحال یك لکه ننگی در تاریخ جنبش مشروطه پدید آورد . ننگ آور ترآن بودکه روسیان‌کشته شدن دویقلازف و دوسالدات را بهانه گرفته بدولت ایران فشار میآوردنـد ، و سپاه در نزدیکی مـرز نگه داشته درخواست های سختی ، از دستگیر کردن‌کشندگان آنان و پرداختن بیست هزار منات تاوان ومانند اینها ، ازوالی آذربـایجان می کردند ، وشگفت آنکه بـا اینحال دوستی ایران وروس پایدارمانده سفیرروس درتهران درکشاکش‌های شاه و مجلس میانجیگریهای دوستانه می‌کرد . پیداست‌که خواستشان جزفشارآوردن بآذربایجان نمی‌بود .

در این هنگام آذربایجان از هـر باره در فشار میبود . زیرا هنوز از زمستان شاهسونان تاخت وتاز میکردند ، و اکنون‌که بهار فرا رسیده بود میدان تاخت و تاز را هرچه پهناورتر میگردانیدند . درسراسر اردبیل وقره داغ وخلخال وسراب راههارابسته یکایك دیه‌ها راتاراج میکردند وتاچند فرسخی تبریزپیش میآمدند .

فرمانفرما والی آذربایجان که پس ازگریز از ساوجبلاغ درمیاندوآب نشسته ، با هردشواری‌که میبود ، بسیج سپاه‌کرده نوید میدادکه با همان سپاه برسر شاهسونان رود ، این‌زمان اونیزکناره جویی میمنود وآن سپاه راپراکنده میگردانید .

در ارومی‌که محتشم‌السلطنه فرمانروایی آنجا را نیز میداشت تنها در خود شهر اندك آرامش وسامانی میبود ، ودر پیرامونهاکردان آمدن بهار را فرصت شمارده آنچه میتوانستند تاراج وکشتار دریغ نمی‌گفتند . تلگرافی‌که انجمن ارومی درهفتم‌اردیبهشت (۲٤ربیع‌الاولی) به تبریز فرستاده ، اگرچه ازسراپای آن زبونی میبارد و پیداست‌که چند تن بیکاره پست نهادی بنام انجمن دست درکارها میداشته‌اند ، چون اندازه گرفتاری آن پیرامونها رانیك میرساند جمله‌هایی را ازآن دراینجا میآوریم :

«... آتش بیداد درارومیه‌واطراف افروخته‌تمامی دهات را قتل و غارت زاید بر »
«دو هزار ازمرد وزن وبچه سربریده وشکم دریده .. الآن فقط در قریتین شیطان آباد »
«وداس‌آغیل زیاده‌بریکصد نفرجنازه مسلمان آغشته خون بی حفاظ وغسل وکفن‌میمانند »
« راه‌های شهر ازچهار طرف مسدود و هرچه مال‌التجاره و غیره در راه بودکلا بردند »
« ومسافرین رالخت‌کرده هی سرمیبردند ، شکم می‌درند و از طرف حکومت هم اقدامی »

« که شفای صدرحاصل نماید نیست ... امشب نیز هجوم آورده یکطرف شهر را بردند »
« وسیم تلگراف را بریده‌اند اگر چند روزی بدینمنوال بگذرد بایدکل‌یاًکل لحم اخیه »
« میتاً گردد . ای وای‌که درد دل بسیار ومحنت وغم بیشمارانجمن ملی ارومی »

در تبریز انجمن ایالتی دل بحال ارومی واردبیل سوزانیده شب وروزتلاش میکرد که چاره ای سازد ، ولی چون دولت همداستان نمیبودکاری پیش نمیرفت . پس از فرمانفرما مقتدر الدوله در تبریزجانشین والی میبود . انجمن اورا بیکاره دانسته‌بتهران پیشنهاد کرد که حاجی نظام الدوله که رییس لشکر نیز میبود جانشین والی باشد . از تهران پذیرفتند و او دست بکار زده ازشقاقی دوفوج سرباز خواست‌که بسر شاهسونان بفرستد . وبا آنکه این‌کار را با آگاهی وزارت جنگ‌کرد دوروزنگذشت‌که‌یك تلگراف تند وزشتی از امیر نظام رسید که فوجها را بتهران « برای رکاب » فرستید . این دلیل آشکاری بود که دولت آذربایجان را در میان آشوب میخواهد . از آن سوی چون این زمان نقشه بمباران مجلس‌کشیده میشد باین سربازان درتهران نیاز میداشتند.

گریز رحیمخان از تهران

محمد علی میرزا تنها آرامش آذربایجان را نمی خواست ، برای آنجاگرفتاری های دیگری نیز می بسیجید و نیرنگها نیز بکار میبرد ، یکی ازاین نیرنگها داستان‌گریز رحیمخان‌ازتهران وآمدن اوبآذربایجان بودکه در همین روزها رخ داد ، رحیم خان



پ۱۷۱
حاجی مخبرالسلطنه باپیرامونیانش (درتبریز)

را گفتیم که در نتیجه شورش تهرانیان دستگیر کرده در عدلیه بزنجیر کشیدند . ولی چون چندی گذشت برخی از نمایندگان وسران آزادی ، بشیوه فراموشکاری خودشان ، کم‌کم برحیمخان نیزدلسوزی‌می‌نمودند وآرزوی میانجیگری میداشتند . رحیمخان‌پیام میفرستاد که اگر پسران من آدم‌کشته‌اند پس چرا مـن در بند باشم ؟ ! و آنگـاه آنچه در باره قره داغ بزبانها انداختند دروغ میبود . چهار تن بیشتر ، آن هم از خودکسان پسرانم ، کشته نشده ، (با آنکه ما تلگراف انجمن تبریز را در آن داستان آورده‌ایم که شماره کشتگان را ازمردم بی‌گناه تادویست تن‌میشمرد).

هرچه بود این‌گفته های رحیمخان در بسیاری از سران آزادی می هنایید . سپس چون آشوب توپخانه رخ‌داد اوباشان بزندان عدلیه رفته اورا باسالار مفخم بجنوردی رها گردانیدند . لیکن چون سپس مجلس فیروز در آمده محمد علی میرزا زبونی و ناتوانی نشان میداد ، برای آنکه رحیمخان را دوباره بزندان باز نگردانند یکدروغی بدینسان پراکنده‌گردانیدند : «آن روز چون رفته‌اند زنجیر رحیمخان را بردارند نگزارده و گفته است مرا « ملت » بندکرده و باید «ملت» آزادگرداند » . یکروزنامه چاپلوس نیز اینرا نوشت وبگوش همگی رسانید .

از آن سوی نظام‌الملك وزیر عدلیه‌که میدانیم از افزار های‌کار محمد علیمیرزا بشمار میرفت ، وچون درپیشامد تاخت وکشتار پسررحیمخان والی آذربایجان بوده بود ، به بیگناهی رحیمخان در آن باره‌گواهی میداد ، ویك نوشته‌ای هم نوشت . این بود که کمیسیون عدلیه پرك دادكه رحیم خان از بند آزادگردد . این در آخر های دیماه‌بودپس ازچند روزی هم شاد روان طباطبایی رحیم خان را همراه خود برداشته بمجلس آورد . در آنجا رحیم خان بشیرین زبانیها پرداخته بترکی‌گفت : « مرا بفرستید زبان میدهم که بمرز ساوجبلاغ رفته‌کردان را سرکـوبم » . نمایندگان زودباور فریب ایـن سخنان او را خوردند و حاجی امامجمعه خویی‌که در میانه ترجمان میبود ستایش از او کرد . سپس برحیم خان سوگند قرآن داده پیمان از اوگرفتندکه‌گامی به دشمنی قانون اساسی برندارد .

بدینسان رحیم خان پاك‌گردیده بشمار مشروطه خواهان در آمد . درتهران آزاد میزیست ، ولی‌گفته بودندکه بیرون نرود . لیکن درآغاز های اردیبهشت ناگهان سراغی ازو ازراه قزوین رسیدکه با شتاب روانه آذربایجان میبوده ، وهرکه را از راهروان میدیده لخت میکرده ودرهمه جا سیمهای تلگراف را میگسیخته . محمد علی میرزا باو دستورهایی داده روانه آذربایجانش‌گردانیده بود .

این آگاهی در تهران مایه افسوس آزادیخواهان‌گردید . از آن سوی رحیمخان چند روزه خود را بقره داغ رسانیده بکسان خود پیوست لیکن هنوز نیرنگ نا انجام میبود ، ومیبایست‌کارهای دیگری نیزکند . این بود بدیه اسبلان‌که دوسه فرسخی تبریز

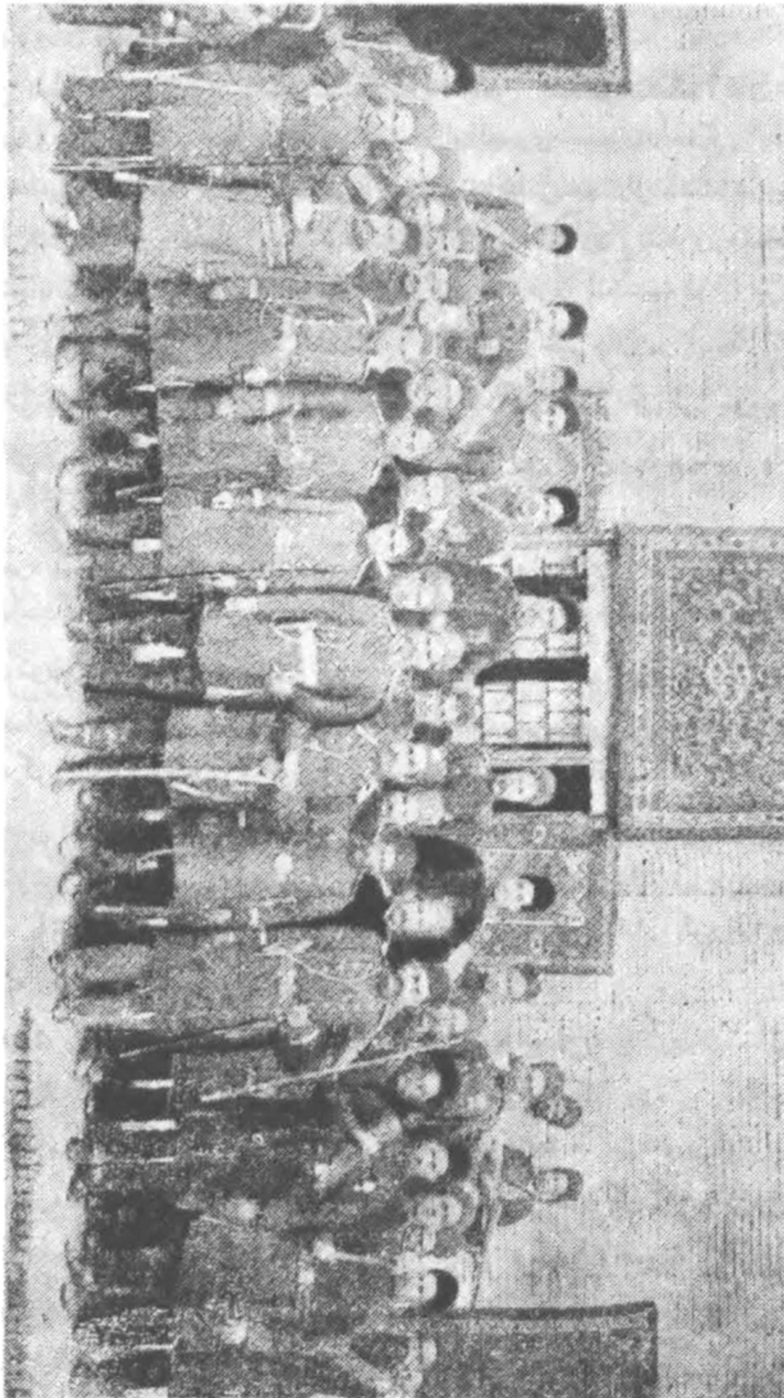
است آمده ازآنجا نامه ای بانجمن نوشت‌که پشیمانی او را بپذیرند وزینهار بدهند تا به تبریز بیاید ودست بدست «ملت» گزارد .

این نامه چون به تبریز رسید نمایندگان انجمن بسکالش نشسته اینان نیزکـه در سست نهادی و فراموشکاری همردهٔ نمایندگان دارالشوری میبودند همگی بیك زبان از رحیم خان ستایشهاکردند ، واین بود فردا چهارشنبه شانزدهم اردیبهشت(۵ربیع‌الاخری) چند تنی از نمایندگان انجمن ایالتی و از دیگران بدیه اسبلان رفتند ورحیمخان‌راکه با دویست وپنجاه تن سواره بآنجا آمده بود دیدارکردند وفردا پنجشنبه او را برداشته‌بشهر آوردند ، و دوسه روز پس از آن که نشست برپا گردید رحیم خان در اینجا نیز بشیرین زبانیهایی برخاست و نویدهایی از خـود داد . نمایندگان نیز هریکی بنوبت خـوشآمد گوییهایی کردند . کوتاه سخن‌آنکه‌رحیمخان دراینجا نیزپاك گردید ویکی‌ازپناهگاههای «ملت» شد .

اینمرد بیکبار بیسواد و نادان میبود و از نادانیهای او داستان های خنده آوری برسرزبانهاست . با این حال چه در تهران و چه در تبریز با چاپلوسی وشیرین زبانـی نمایندگان‌کوتاه اندیش سست نهادرا فریفته افزارکار خودگردانید .

درهمان روزها مخبرالسلطنه ازتهران‌بوالیگری‌تبریز، برگزیده شده‌وازراه گیلان‌و قفقازروانه گردیده‌بود وچون روزنوزدهم‌اردیبهشت (۸ربیع‌الاخری) بتبریزخواستی رسید، ازسوی انجمن درسر پل آجی پذیرایی باشکوهی‌کرده شد وچون نام او بنیکی رفته و از تهران سفارشها شده بود مردم نیز شادمانی نمودند . مخبرالسلطنه نیز ارجشناسی نشان داده از راه بانجمن آمد ودر آنجا زمانی میبود تاروانه شمس‌العماره گردیده وهم‌از فردا بکاربرخاسته همگی را ازخود خشنودگردانید .

درهمان روزها یك دژ رفتاری ازکارکنان شهربانی رخ داد . چون‌کسانی بدگویی از اجلال الملك‌کرده بودند کارکنان شهربانی از سرکردگان وزیـر دستان ، بآشوب برخاسته و رختهای دولتی را ازتن‌کنده در بازارها وکوچه ها بهیاهو و غوغا پرداختند ، کسانی درمغازه های مجید الملك شلیك نموده مردم را هراسان‌گردانیدند. مخبرالسلطنه بدستیاری انجمن آشوب را فرونشاند ، لیکن برخی از ایشان همچنان لگام‌گسیختگی مینمودند ، و شب یا روز آزار وگزند از مردم دریغ نمی‌گفتند . از جمله خیل نام که « ایت خلیل » نامیده می‌شد ، وخود در بیباکی و دلیری و ستمگری‌کمتر مانند میداشت و مردی تناور و بلند بالائی میبود ، در گزند و آسیب بمردم اندازه نمی شناخت ، وچون روز روشن مست شده و تپانچه بدست در بازار ببد مستی برخاسته بود ، با دستور مخبر ـ السلطنه دستگیرش‌کرده بزندان سپردند . این مرد یکی از لوتیان شمرده میشدودرجنگ گذشته‌که با دوچی و سرخاب رفت دلیری بسیار از خود نشان داده و سپس یکی از



پ ۱۷۲

این پیکره نشان میدهد نمونه‌ای ازشهربانی تبریز را (این درسال ۱۲۹۰ برداشته شده ولی نمونه همان شهربانی نخست است)

کردگان شهربانی گردیده بود ، وچون دادخواهان بسیاری میداشت درهمان زندان خفه‌اش کرده بسزایش رسانیدند .(۱)

سپس چون روسیان همچنان فشار میاوردند ودولت میخواست برای دلجویی ازآنان لشکری بر سر شاهسونان فرستاده شود مخبر السلطنه با نمایندگان انجمن گفتگو کرده چنین نهادنــدکه رحیمخان را برای آن کار فرستند ، چیزیکه هست دو تن نیز از سوی انجمن همراه او سازندکه نگران‌کارهایش باشند . بدینسان رحیمخان نقشه خودرا بپایان رسانید، وانجمن‌که فریب اورا خورده بود، هشتصد تفنگ و دو توپ وهیجده هزارتومان پول باو داده روانه قره داغ‌گردانیدکه سواره و سربازگرد آورده بسرشاهسونان رود . لیکن خواهیم دیدکه رحیمخان درقره داغ نشست تا هنگامیکه با دستور محمد علیمیرزا بسر تبریز آمد وآن توپها وتفنگها را در ویرانی انجمن بکار برد .

بیگمان رحیمخان ازتهران با دستورهایی ازمحمدعلیمیرزا وبرای همین‌کار بیرون آمده بود . لیکن دانسته نیست‌که مخبرالسلطنه آگاهی ازآن نیرنگ می‌داشته یا نمی‌ـ داشته است .

آمدن امامجمعه ومجتهد به تبریز

نیرنگ دیگر محمد علی میرزا در بارهٔ تبریز آمدن امامجمعه و مجتهد باین شهر بودکه اندکی پس ازداستان رحیم خان رخداد. چنانکه نوشته‌ایم آزادیخواهان اینان را از تبریز بیرون کرده بودند . امامجمعه از روزی‌که رفته بود در قزلجه میدان‌که چند فرسخی تبریز وبرسر راه تهران است می‌نشست . اما مجتهد چنانکه باز نموده‌ایم بتهران رفته در آنجا بهمدستی حاجی شیخ فضل الله و دیگران داستان بست نشینی عبدالعظیم را پدید آورد . پس ازبیرون آمدن از بست نشینی دیگر نامی ازو در میان نمی‌بود ، وگویا در شمیران نشسته بی یکسویی مینمود ، و ما نمیدانیم این هنگام ازکجا و بچگونه نقشه بازگشت او بتبریز بمیان آمد . آنچه در بیرون دیده شد این بود که روز پنجشنبه دهم اردیبهشت (۲۸ ربیع الاولی) بمجلس درآمد ، وآقای بهبهانی ،که بیگمان دربیرون با او سخنانی رفته بود ، درمیان گفتگو چنین‌گفت : «لیکن درباب جناب حجة الاسلام آقای حاجی میرزا حسن‌آقا اهالی‌آذربایجان استدعاکرده واستغاثه نموده‌اندکه تشریف ببرند. چون درواقع پیشوا وآقای مملکت هستند وخوب نیست بیش ازاین بی‌پیشوا بمانند حال بمجلس تشریف آورده اند و البته مجلس مقدس هم تصویب و تأکید مینمایــد که تشریف ببرند ». ممتاز الدوله هم در همان زمینه جمله هایی رانده چنین‌گفت : « هر چه زودتر تشریف ببرند بهتراست ».

این داستان گذشته از آنکه خامی شادروان بهبهانی را میرساند و بیگمان فریب دربار را خورده بود ، خود یك‌کار شگفتی میباشد . زیرا تبریز دراین هنگام یك پشتیبان

(۱) درپیکره ۱۶۵ درپشت سرمحمد خان سرکرده قزاق (ازدست چپ او) دیده میشود.

ارجمندی برای مشروطه و دارالشوری شمرده میشد ، واین نمی‌سزیدکه بی‌آگاهی ازخود تبریزیان خرسندی برفتن مجتهد بآنجا داده شـود . شگفت تر ازآن خاموشی تقیزاده و دیگران استکه نمایندگان آذربایجان شمرده میشدند .

هر چه بود حاجی میرزا حسن با شتاب آمـاده رفتن‌گردیـد . برخی نمایندگان چگونگی را با رمزبتبریزآگاهی دادند . تبریزیان خرسندی ننمودند وانجمن ایالتی‌آن را بتهران آگاهی داد . نیز برخی انجمنها خود تلگرافهـایی فرستادند . لیکن ایـن تلگرافها تا بتهران برسد حاجی میرزا حسن ازآنجا بیرون آمده بود ، وچون تبریزیان پافشاری می نمودندکه اورا از قزوین بازگردانند و نمایندگان را بتلگرافخانه خواسته بودنـد ، از تهران تلگـراف بسیار درازی رسید کـه خواهش میکردند تبریزیان از سر نا خـرسندی در ـ گذرند ، و بشیوهٔ همیشگی خـود سود هـایی برای این رویه کاری نا بجا می‌شمردند . ازآنسوی حاجی مخبرالسلطنه بدستاویزقانون اساسی هواداری از مجتهد و بازگشت او مینمود . ازاینرو تبریزیان ناگزیر مانده بخاموشی‌گراییدند ، و دراین میان امیدمند می بودنـد که اگـر پذیرایی وپیشواز نیکی از اوکنند ، باشدکه دوتیرگی ازمیان تبریزیان برخیزد و کینه هـای کهن فراموش گردد .



پ ۱۷۳

ماشاء الله خان کاشانی

در این میان امـامجمعه نیز آماده بازگشتن بشهرگردید. چون حاجی میرزا حسن بـاز میگشت نخواست او باز نگردد . بویژه که حاجی مخبر السلطنه بنام قانون هیچگونه جلوگیری را سزا نمی شمرد نخست روز یکشنبه سوم خرداد (۲۳ ربیع الاخری) امامجمعه بشهر درآمد .آزادیخواهان نیز بپذیرایی برخاستند ، وبگفته روزنامه انجمن ده هزار تن‌کما بیش مردم به پیشوازشتافته بودند . ازاینرو او هم یکسره بانجمن ایالتی آمد و سخنانی از روی مهر و خوشی ، یا بهترگویـم : از راه رویـه کاری ، در میان او با نمایندگان رانده شد .

سپس یکشنبه دیگر که دهم خرداد (۳۰ ربیع‌الاخری) میبود حاجی میرزا حسن بشهر خواستی رسید . دراینجا انجمن ایالتی ودیگرانجمنها وسردستگان‌همگی بپذیرایی برخاستند ، و سراسر شهربجنبش درآمده پیشواز بسیار با شکوهی کردند . نمایندگان انجمن تا باغ‌حاجی ابراهیم صراف پیش رفته درآنجا دستگاه پذیرایی درچیده ، و توده مردم تا یکفرسخ ازبیرون شهرجلورفته سرراه رافراگرفته بودند . باآنکه آزادیخواهان کینه را رهاکرده از در آشتیخواهی درآمده بودند بد خواهان مشروطه بازکینه جویی نشان میدادند و همچشمی بی‌اندازه می‌نمودند حاجی میرزا حسن را روی تخت روان نشانده مردم آنرا روی دوش راه‌میبردند ، بگفته روزنامه انجمن پیشوازی باین شکوه کمتردیده شده بود .

بدینسان نقشه های محمدعلی میرزا در باره تبریز ، یکی پس از دیگری با دست دو سید و مجلس شوری ومخبرالسلطنه و نمایندگان انجمن ایالتی انجام میگرفت. همین آمدن امامجمعه ومجتهد ، بجای‌آنکه دوتیرگی را از میان بردارد ، آنرا بدترگردانید و بدخواهان مشروطه از آمدن آنان بگستاخی افزودند ، وخواهیم دیدکه یکماه نگذشته همین ملایان بچه دشمنی با مشروطه برخاستند .

در این هنگام یکی ہم‌ازگرفتاری‌های آذربایجان حکمرانی حاجی محتشم‌السلطنه در ارومی میبود . این‌مرد بیرنگ‌که امروز پس‌ازسی وچند سال «رییس‌مجلس‌شوری»است، آنروز یکی‌ازهواداران‌خودکامگی وازکارکنان دربار میبود ، و ازاینرو در ارومی نشسته بجای‌آنکه دست بازکند وازهمان مردم شهری وروستایی وازسرباز و سواره‌که در دسترس میداشت ، سپاهی سازد وکردان تاراجگر را دور راند با پررویی و بیشرمی تلگراف بتبریز فرستاده پس از باز نمودن بیدادگریهای دلگدازکردان چنین می‌نوشت : « دولت و ملت‌که نتواند پنجهزار نفردر سرحد خود برای حفظرعیت خودش تدارك‌کند باید این روزها را ببیند» .

یك‌نیرنگی‌ازحاجی سید محمد یزدی

اکنون باز بتهران می‌آییم : در اینجا در شهریورماه یك نیرنگی از حاجی سید محمدیزدی به آشکار افتاد ، اینمردکه‌درنیرنگبازی و پلیدی‌کمتر مانندمیداشت بیش از دیگران با مشروطه دشمنی مینمود وهرزمان بکار دیگری برمیخاست ، یکبار درتیرماه گذشته چنین نیرنگی اندیشیده بوده‌که آگهی‌هایی با ژلاتین اززبان مجاهدین قفقازی‌یاتبریزی بسازد ، در این زمینه‌که «مابهایی هستیم واین‌کوششها را برای آشکار کردن دین خود بکارمیبریم، ایرانیان باید بهایی شوند و گرنه همگی‌کشته خواهند شد » ، و آنها را در تهران ودیگرجاها پراکنده‌کنند، تا بدینسان مردم عامی را بمجاهدان بدگمان گردانند نیز محمد علی میرزاکسی را باپول بنزدعبدالبها (عباس افندی)که هواداری ازاومینمود بفرستدکه « لوح » هایی بنامهای برخی از سران آزادی در تهران و تبریز نوشته از

کوششهای آنان در راه پیشرفت بهاییگری سپاس گزارد و نوید فیروزی دهد ، و ، این «لوح» در پستخانه گرفته شده چگونگی بمردم آگاهی داده شود .

این نیرنگ را آنزمان اندیشیده بود ، و چون ایرانیان با بهاییان دشمنی سختی می‌نمودند وبهر کاری‌که بدگمان میشدندی آن را از بهابیان دانستندی ، نتیجه بزرگی را از پشت سراین نیرنگ می‌بیوسید . لیکن در آن روزها در نهان کاری بآشکار افتاد و پیش ازآنکه بکار بسته‌شود دانسته‌گردید ، وحبل‌المتین تهران (درشماره‌٤٦ خود) سر گفتار خود را در آن باره نوشت ، آنزمان نا انجام ماند . با اینحال حاجی سید محمد دست ازآن برداشت وامسال بار دیگرآن را بکار بست .

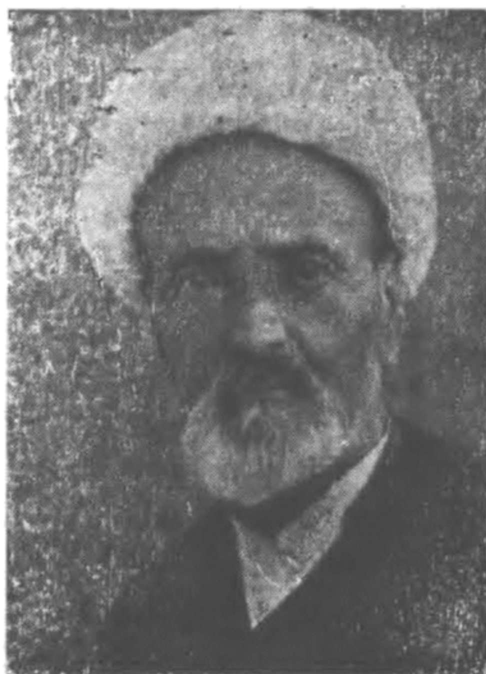
چگونگی آنکه در نیمه‌های اردیبهشت یکی از مشروطه خواهان شبانه‌کسانی را در بازار دیدکه آگهیهایی بدیوارها می‌چسبانند . او چون یکی از آن‌ها را خواند روی سخن بمحمدعلی میرزا میداشت و نزدیك باین جمله هایی مینوشت : « ماگروه بهاییان که از زمان ناصرالدینشاه درپی آزادی و آشکارگردانیدن دین‌خود میبودیم و دچارکشتار و تاراج میگردیدیم ، و سپس نیز این رنجها را درراه مشروطه بردیم همه برای‌این‌میبود که همچون دیگران آزاد باشیم . مشروطه را برای آزادی خود بنیاد نهادیم ، و چون خواست ما پیش نرفته ناگزیرشده آن بمب را انداختیم ... اگربما آزادی داده نشود از هیچگونه‌کشتن وسوزانیدن وبرانداختن باز نخواهیم ایستاد ...» ، وکسانی را از سران آزادی یادکرده چنین نوشته بودکه ازبهاییانند .

آنمرد چگونگی را دریافت ، و فردا بعدلیه رفته و آگاهی داد، و جای خشنودی بودکه با اندك جستجویی یکی از چسبانندگان آگهی بدست افتاد ، و او دیگران را هم نشان دادکه همگی دستگیر شدند و بزیر بازپرس آمدند ، یکی از آنان برادر زاده حاجی سید محمد ، و دیگری سید آهنتاب خلخالی میبودند . این سید خلخالی نیزیکی‌از نیرنگبازان میبود ،که از آغاز جوانی بعنوان اینکه آهن تافته را با دست برمیدارد و گزند نمی یابد خود را بدربار مظفرالدینشاه بسته پول‌گزافی درمییافت . سپس هم خود را بمحمد علی میرزا بسته بود (۱)

اینان‌گفتند :آن آگهیها را سید علی آقا بما داده بود ، ولی‌چون سیدعلی‌را بعدلیه خواستند ناآگاهی نموده سوگند یادکرد . این بود بگرفتاران سخت‌گرفتند و یکی از ایشان راستی بمیان نهاده گفت که نیرنگ از آن حاجی سید محمد میباشد . عدلیه حاجی سید محمد را دستگیرگردانیده ببازپرس کشید ، و پس از چند روزی در دادگاه رسیدگی شده چنین نهاده شدکه دستار سیاه راکه نشانه « سیدی » میبود از سر او برـ دارند و با زنجیر در زندان نگاهدارند . بدینسان این‌سید نیرنگبازبزنجیروزندان‌افتاد.

(۱) پس ازبرافتادن محمدعلی میرزا نیزدر میان مشروطه خواهان‌میبودکه در تبریز و تهران بمنبرمیرفت تا چند سال پیش مرد .

در همانروزها داستانی نیز برای شیخ محمود ورامینی رخ داد . چگونگی آنکه ماشاءالله‌خان کاشانی که گرفتار شده و در زندان عدلیه نگاهش میداشتند در آخرهای اردیبهشت شبانه با چند تن دیگری از آنجا بگریختند و خود را رها گردانیدند . پس از این پیشامد از عدلیه دستور داده شد که برخی زندانیان بزرگ‌گناه را که یکی از آنان شیخ محمود میبود ، در آنجا نگاه نداشته بانبار دولتی بفرستند و چون آنان را بیرون میآوردند شیخ محمود که مرد سرکش وخیره رویی می بود زبان بدشنام و ناسزا بمشروطه وعدلیه بگشاد ، واین بود او را بعدلیه آورده چوب بسیاری زدند و سپس نیز روانه انبارش گردانیدند .



پ۱۷۴
شیخ ابراهیم زنجانی (یکی از نمایندگان دوره یکم)

پس از چند روزی هم با یك شکوه بزرگی کیفر کشندگان فریدون زردشتی که نه‌تن میبودند بکار بسته گردید. چنانکه گفتیم کشندگان اورا گرفته بودند ودرعدلیه ببازپرس ورسیدگی میپرداختند وچون پایان‌پذیرفت دادگاه بهریکی ازایشان باندازه گناهش سزایی نوشت که در روز سوم خرداد (۲۳ ربیع الثانی) در حیاط عدلیه با بودن چند هزار تن از تماشاییان روان‌گردید . بدینسان که بکسانی از آنان هزار وصد ، وبکسانی کمتر ازهزار تازیانه زده تنهای‌همگی را بخستند . سپس دوتن از ایشان‌رادرتهران بزندان فرستاده هفت تن دیگررا باتن خسته روانه کلات گردانیدند .

بدینسان بسیاری از سران آشوب توپخانه و از اوباشان آنجا کیفر میبافتند ، و اینها چون نمونه پیشرفت مشروطه و قانون میبود در مردم نیك می‌هنایید . اگرچه این کیفر کشندگان فریدون بهواداران‌کیش شیعی بسیار برخورد ، و اینکه بکیفر کشته شدن یك زردشتی به‌نه‌تن شیعی تازیانه زنند بآنان‌گران افتاد ، و یکی از داغهای دلهاشان همین میبود، لیکن رویهمرفته ازاین‌کیفرها نتیجه‌های نیکی بدست میآمد .

در همانروزها بار دیگر یك شیرینکاری از محمد علی میرزا ، و در برابر او یك شیرینکاری از مجلس سرزد . چگونگی آنکه چون روز بیست و پنجم اردیبهشت (۱۴ ربیع الاخری) روز زایش شاه می‌بود ، وما گفته‌ایم که سال گذشته درهمین هنگام کشاکش

در میان دربار ومجلس میبود واز اینرو مردم جلوگیری ازجشن وچراغانی کردند، امسال راخود محمد علی میرزا پیش افتاده بعنوان آنکه با آن پیشامد های مرزی (داستان بیله سوار وساوجبلاغ وارومی) جشن نباید گرفت ، و بلکه باید در رفت آن جشن را ببازماندگان کشتگان داد ، با تلگراف بوالیان و فرمانفرمایان دستور خودداری فرستاد نامه‌ای نیز از وزارت داخله در همان زمینه بمجلس نوشته گردید . لیکن مجلس چنین نهادکه « بشکرانه این موهبت و رأفت‌کبرای ملوکانه» در همه جا جشن با شکوهی گرفته شود . این بود درتهران وتبریز وشهرهای دیگرجشنهای بزرگی گرفتندوشادیها نمودند، ونام این بیخردی را«نجابت‌ملت»گزاردند .

آخرین‌دورویی ازمحمد علیمیرزا

درحالیکه در همان هنگام بهرگوشه‌ای از ایران آشوبی بر پـا وچنانکه گفتیم ناله از هر سو بلند میبود . گذشته از پیشامد های ننگ‌آور بیله سوار وارومی ، وگذشته ازتاخت وتاز شاهسونان و راهزنیهای نایب حسین‌کاشانی و مانند اینها ، در پیرامون خود تهران دزدان وراهزنان فراوان گردیده ایمنی ازمیان برخاسته‌بود . بلکه درخود پایتخت بار دیگر اوباشان دست بکار زده شبها رهگذران را لخت میکردند . در برابر این همه آشوب از محمد علی میرزا جز بی پروایی دیده نمیشد ، بلکه چنانکه گفتیم از کوشش دیگران نیز جلومیگرفت . با این نشانه های آشکار از بدخواهی او مجلسیان و سران انجمن خود رافریب داده باپك نمایشی از شاه بخوشدلی برمیخاستند.

اگر راستی را بخـواهیم همینان از دوون دل ، گمـان نیکی بمحمـد علی میرزا نمیداشتند . ولی چون مردان جانفشانی نمی بودند و بکندن ریشه بد خواهیهای دربار دلیری نمی‌داشتند ، از اینرو خود را فریب داده بد انسان بنمایشهای رویه کارانه محمد علی میرزا ارج میگزاردند .

در همانروز ها کابینه نظام السلطنه چون کاری از پیش نمی‌برد و خود را در فشار میدید ، کناره جویی کرد . از آنسوی چون آشفتگی‌کار ها از اندازه گذشته ، و برخی روزنامه ها همچنان‌گفتار های تندی می‌نوشتند ، و روزنامه مساوات‌کارش با محمد علی میرزا بدادگاه‌کشیده بود ، و حبل‌المتین‌که یکروزنامه خونسرد و میانه روی میبود گفتار زیر عنوان « نفس آخـر ایران و یا خاتمه حیات ایـرانیان » مینوشت ، باز کسانـی از شاهزادگان و قاجاریان بتکان آمده چنین خواستند که بکوشش پردازند و روز شنبه نهم خرداد (۲۹ربیع الاخری) نشست بزرگی در خانه عضدالملك رییس ایل قاجار بـر پـا گردانیده بگفتگو پرداختند . سران اینان‌گذشته از عضدالملك ، امیراعظم ، علاءالدوله ، معین‌الدوله ، سردار منصور، جلال‌الدوله (پسرظل السلطان) بوده چنین میگفتند : این گرفتاریها که از درون و بیرون به ایران رو آورده تاشاه دل بـا مجلس پاك نگرداند و باتوده همدست نگردد چاره نخواهد پذیرفت ، واز آن سوی هم کسانی در دربار بدخواه

مشروطه‌اند و آنان شاه‌را نمیگزارند که با مجلس دل پاک گرداند . میگفتند . باید کاری کرد که شاه آن چندتن را از دربار دور گرداند ، و تا این نتیجه بدست نیامده ما نباید از اینجا پراکنده گردیم .



پ ۱۷۵

میرزا محسن (از نمایندگان مجلس یکم)

از اینرو فردا نیز همان نشست را میداشتند ، و در اینمیان انجمنها نیز پا بمیان گزاردند و نمایندگانی از خود بآنجا فرستادند و کار بزرگتر گردید . از آنسوی محمد علی میرزا چون این داستان را شنید آنرا برانگیخته ظل السلطان شمرد و بسیار بیمناک شد ، زیرا چنانکه گفته ایم ظل‌السلطان درشصت و پنجسالگی خواهان تاج و تخت می‌بود ، و این هنگام اگر چه بوالیگری فارس رفته از تهران دور میزیست لیکن کسانش همچنان میکوشیدند ، و چون پسرش در این نشستها یکی از سرجنبانان شمرده‌میشد این محمد علیمیرزارا بدگمان‌میگردانید .

روز دوشنبه همچنین‌نشست برپا میبود ، و پسین آنروز عضدالملک همراه مشیرالدوله که پس از نظام الملک بسر وزیری برگزیده شده بود ، بنزد شاه رفته درخواست شاهزادگان و قاجاریان را رسانیده بیرون‌کردن امیر بهادر وشاپشال وچندتن‌دیگری را که فهرست‌کرده بودند از دربار خواستار گردید . محمد علی میرزا چون این روزها با روسیان در گفتگو بوده و آخرین نقشه را برای برانداختن مجلس میکشید (وهمانا این نشست خانه عضدالملک اندیشه اورا استوارتر گردانیده بود) ، برای پرده‌پوشی بآن راز ، این در خواست را پذیرفته دستورداد که آن چندکس در دربار نمانده بیرون روند ، و مشیرالسلطنه با فرمان او آگهی پایین را نوشته با مهرخود بیرون فرستاد :

« این بنده مشیرالسلطنه که رئیس‌الوزراء هستم در خدمت حضرت اشرف آقای »
« عضدالملک مدظله العالی و سرکار والا نیرالدوله شرفیاب خاکپای جواهرآسای مبارک »
« همایونی ارواحنا فداه شده مطالب دولتخواهانه امراء و وزراء و اعیان و عموم ملت »
« را معروض داشته ، مستدعیات راجع بتصفیه دربار در حضورهمایونی مقبول افتاد و »
«اشخاص‌مفصله ذیل را : امیربهادر جنگ . شاپشال . علی بك. موقرالسلطنه. امین‌الملك»
«مفاخرالملك از دربار معدلت مدار تبعید و از نوکری معزول فرموده و امیدواریم بعد »

« از رفع این سوانح کلیه امور مملکتی اصلاح شود».

چون این آگاهی پراکنده گردید آزادیخواهان بی آنکه گمان دیگری برند بشادی برخاستند . ناطقان اینسو و آنسو دویده و آن آگهی را بمردم خوانده بهمگی مژده دادند و همچنین در خانه عضدالملك درباریان و شاهزادگان آنرا فیروزی خود شمارده سخت بنازیدند . بگفته روزنامه مجلس « صدای زنده باد شاهنشاه عادل ، پاینده باد اعلیحضرت محمد علی شاه سلطان مشروطه خواه ملت نواز گوش فلك اثیر را کر می‌ساخت »

این بود آخرین فریبکاری محمد علی میرزا . شب آن روز پس از نیمه شب امیر بهادر با بیست تن غلامان تفنگدار بزرگنده رفته در سفارت روس بستی نشست . آن چند تن دیگر نیز هرکدام پناهگاهی بخود جستند وروپنهان گردانیدند . ولی خواهیم دید که جز برای دوسه روز نمی‌بود .

یك کوشش بدخواهانه از نمایندگان بیگانه

درهمان روزها یك کوشش بدخواهانه‌ای ،که‌خوددنبال نیرنگ محمدعلیمیرزا می بود ، از نمایندگان روس و انگلیس دیده شدکه می‌باید در اینجا بنویسیم. مااین داستان‌رایکی‌درکتاب آبی مییابیم‌که سفرانگلیس بوزیرخارجه‌آن دولت آگاهی داد و دیگری در کتاب پروفسوربراون‌که از زبان تقیزاده‌آورده .سفیر انگلیس‌چنین‌میگوید: آن روز مسیو دوهارتویك‌که بدیدن من آمده بودگفت شاه خود را از دست رفته میداند. من بسیار آرزومندم که جان او را نگهداری کنیم . بگمان مسیو دوهارتویك کار بسختی بی اندازه انجامیده و هنگام آن رسیده بودکه دو سفیر پا بمیان‌گزاریم . او بهتر می‌دانست تلگراف‌کرده (چون در قلهك میبودند) از مشیرالدوله ،که با آنکه ازپنجروز پیش‌کناره جویی نموده بود باز درکارهای وزارت خارجه دست میداشت ، گاه برای دیدار خواهیم . من‌گفتم : بسیار خرسندم‌که چنین‌کاری‌کنیم ولی‌گمان ندارم از گفتگوبامشیر‌الدوله نتیجه بدست آید. زیرا اوگفته های ما را درست نخواهد رسانید . پس‌بهتراست در آن نشست رییس مجلس نیز بوده باشد . مسیو دوهارتویك گفت . بریبس مجلس بیش از مشیرالدوله امیدمند نتوان بود ، پس بهتر است عضدالملك هم بوده باشد این بود بمشیرالدوله تلگراف‌کردیم‌که برای سه و نیم پس از نیمروز بآنان نیزآگاهی دهد، ومن چون در آن ساعت بخانه مشیرالدوله رسیدم دیدم مسیو دوهارتویك آنجاست . ولی ممتاز الدوله،عضدالملك‌ببهانه‌های‌بیجایی‌ازآمدن‌خودداری‌کرده‌اند. (پروفسوربراون مینویسد : اینان‌گفته بودند . باید همه‌گفتگوی سفیران بمیانجیگری وزیر خارجه باشد ، و بدینسان خشکه پارسایی سیاسی نشان داده بودند) . مسیو دوهارتویك بسخن پرداخته بوزیر خارجه چنین‌گفت : ما بنمایندگی از دو دولت دوستارایران بیمناکی این راه‌را‌که‌کشور ایران درپیش میدارد بشما آگاهی میدهیم . این راه پایان بسیار بدی خواهد داشت .

امیدمندیم شما بنام وزیرخارجه همکاران خودتان ومجلسیان را از بیمناکی این راه آگاه گردانید .

(براون گفته های سفیرروس را بدینسان میآورد : بجان شاه ایمنی نمانده . برای چه مردم نوکران وبستگان او ، بویژه امیر بهادر ، راکه همچون سگ پاسبان نگهداریش میکند ، از او دور میگردانند ؟!. انجمنها از مرز خودگذشته میخواهند شاه را از شاهی بردارند . ما چنین چیزی را نخواهیم بر تافت ، و اگـر چنین‌کاری رخ دهـد دولت روس ناگزیر خواهد بود دست بکارهـای ایران بیازد ، و این بهمراهی دولت انگلیس خواهـد بود » مینویسد : سپس هم سفیر انگلیس جمله هایی دربارهٔ خامی نمایندگان مجلس و بد رفتاری انجمنها گفت) .

سفیر مینویسد : چون از آنجا برخاستیم مسیو دو هار تویك گفت : گمان نمی‌کنم مشیرالدوله سخنان ما را کم وبیش برساند . پس بهتراست ازعضدالملك نیز دیداری‌کنیم میگوید : بخانهٔ عضدالملك رفته درآنجا نیز سخنان خود را رساندیم .

براون در پایان سخن خود مینویسد : پس از رفتن دو سفیر مشیرالـدوله بمجلس شتافته پیام ناگواری راکه میداشت بممتازالدوله و تقیزاده و مستشارالدوله رسانید ، و این دوتن بازپسین ، ازآنجاکه یك تودهٔ بیمار بهتر است تا یك تودهٔ مرده ، بابن شدند که دربرابر شاه تفنگه وافزار جنگ بکار نبرند .

چنانکه‌گفتیم این داستان از هر باره شگفت آور است . خود داستان یك نیرنگی ازسوی سفیر روس بوده و از اینسوی تقیزاده در بازگفتن به براون بدستبردهایی در آن پرداخته و آنرا دستاویزی برای کارهای خود نشان داده . سفیر روس خواستش بیم دادن میبوده . زیرا چنانکـه راپورتهـای لیاخوف را خـواهیم آورد در همین روزهـا روسیان بهمدستی دربار نقشهٔ برانداختن مجلس را میکشیدند ، و چنانکه دربند سوم راپورت دوم نوشته‌گردیده میخواسته اند چنان باشدکه آزادیخواهان اندیشهٔ ایستادگی را رهاکنند . سفیر انگلیس چـون از آن نقشه آگاهی نمیداشته همانا که فریب همکار خود دا خورده است . هر چه هست دستاویز دو نماینده در این‌کوشش ، در میان خودشان جلـوگیری از پیشرفت آرزوی ظل السلطـان میبودکـه نشست های خانـه عضد الملك را بآن درخواست میشمارده‌اند ، وجلوگیری از آنرا بایای خود می‌دانسته‌اند . لیکن راز نهان همانست‌که باز نمودیم .

اما تقیزاده چون روز بمباران مجلس از خانه بیرون نیامده و ناشایستی از خود نشان داده بود ، در لندن در نزد براون و دیگران بپرده‌کشیهایی پرداخته و از آنجمله این داستان را با دستبرد بازگفته است . اینکه سفیر روس بگوید . « . . . دولت روس ناگزیرخواهد بود دست بکارهای ایران بیازد » که براون ازگفته تقیزاده مینویسد ، باور کردنی نیست . زیرا گذشته از آنکه چنین سخنی از یك نماینده سیاسی آنهم با بـودن

یك نمایندهٔ سیاسی دیگر دور است ، اگرچنین سخنی گفته شده بودی ، سفیر انگلیس آن را پنهان نداشته درنامه خود بوزیر خارجه انگلیس اینها را نیز نوشتی.

آنگاه گیریم که سفیرروس چنین سخنی راگفته آیا ممتازالدوله وتقیزاده خرسندی دادندی‌که تنها با یك بیم دادن آنسفیر دست ازمشروطه بردارند ؟!. آیا پاسخ نگفتندی : « ما برای نگهداری مشروطه ناگزیریم بد خواهان را ازدربار بیرون‌گردانیم ، آیا دولت روس می خواهد ما بنگهـداری مشروطه نکوشیم ؟ ! . » آیا در برابر چنین پاسخی سفیر



پ ۱۷۶

ارشدالدوله(رییس انجمن‌مرکزی تهران)

روس چه توانستی‌کرد ؟ ! .

روسیان اگر خواستندی در کار های درونی ایران دست دارند ، نیکرفتاری با محمدعلی میرزا جلو آنرا نگرفتی ، واگر نخواستندی و یا نیارستندی بر داشتن محمد ـ علی میرزا از پادشاهی یا بیرون گردانیدن امیر بهادر از دربار هیچ نتیجه بدی را در پی نداشتی .

. پس از همه اینها چنانکه نوشتیم این گفتگو روز چهار شنبه سیزدهم خرداد (۳ جمادی‌الاولی) بوده ،که هنوز محمدعلی میرزا بباغشاه نرفته و با مجلس نبرد آشکاری آغاز نکرده بود ، و چنانکه دیدیم گفتگو درباره بیرون کردن امیر بهادر و دیگران میبوده ؛ وهنوز نامی ازجنگ کردن با محمدعلی میرزا یا نکردن در میان نمی بوده ، پس اینکه براون مینویسد : « تقیزاده و مستشارالدوله از آنجا که یکتوده بیمار بهتر است تا یکتوده مرده ، باین شدند که در برابر شاه تفنگ و افزار جنگ بکار نبرند » چه معنی دارد ؟ ! . . . آیا نه آنست که تقیزاده دو داستان را که از هم جداست بهم آمیخته است ؟ ! . .

از این نیز بگذریم : چنانکه خواهیم دید پس از رفتن شاه بباغشاه خود تقیزاده ازکسانی میبودکه پافشاری درجنگ کردن مینمود . چیزیکه هست چون روز جنگ فرا رسید از ترس جان ازخانه بیرون نیامد وناشایستی‌از خود نشان داد . پس‌چگونه میتوان گفت‌که از ترس دست یازیدن روسیان بکارهای ایران جنگ نکردن با محمدعلی میرزا را بهتر دانسته است ؟ ! . . این خود بدی دیگری از تقی‌زاده است که برای پرده پوشی بناشایستی خودتاریخ را آشفته گردانیده است .



گفتار دهم

جستجو از حال مردم

در این گفتار بکوتاهی سخن رانده میشود
ازدیگر گونی که درجنبش آزادیخواهی
پس از نه ماه از آغاز آن پدید آمده
بود وازحال برخی روزنامه‌ها.

دیگر گونی که در جنبش آزادیخواهی رخ داد

چنانکه گفته ایم ، از آغاز داده شدن مشروطه تا نه ماه کمابیش از آن ، یکدوره ویژه ای میبود (که ما داستان آندوره را در بخش یکم بپایان رسانیده‌ایم) . زیرا در آن نه ماه :

۱) جنبش مشروطه همگانی شمرده میشد ، وچنانکه نوشته ایم ، گذشته از شهرها در بسیاری ازدیه‌ها نیزمردم جنبیده شور وخروش از خود نشان میدادند .

۲) ملایان مشروطه را «رواج شریعت» دانسته ودر همه جا با مردم همدستی مینمودند بگفته یکی ، خوانی را که درچیده میشد از بهر خود میپنداشتند و یاوری بدرچیدنش میکردند .

۳) دشمنان مشروطه جز درباریان نمی بودند ، و آنان بدشمنی آشکاره گستاخی نمی‌نمودند . محمدعلی میرزا نیز درکار شکنی پافشاری بسیار نشان نمیداد .

لیکن پس از آن دوره که باسروزیری اتابك پایان پذیرفت ، از یکسوجنبش ده‌ها که بسیار سرسری میبود فرونشست ، و شهرهای کوچك نیز خاموش گردیدند . تنها در شهرهای بزرگ که در هر یکی انجمنی میبود نام مشروطه برده میشد ، و در اینها نیز همچنان چندگونگی (بدانسان که در بخش یکم باز نموده ایم) نمایان میبود . از مشهد و همدان وزنجان ومراغه و سبزوار و اینگونه شهرها آوازی شنیده نمیشد . از کرمانشاه و شیراز واردبیل وارومی بیش ازهمه آواز آشوب بر میخاست . اسپهان همچنان بنمایش ورویه کاری بس میکرد . تنها تبریز وخوی و تهران ورشت وقزوین میبود که مشروطه‌خواهی درآنجا ریشه‌دوانیده و کوششهایی بکار میرفت .

از یکسو هم ملایان بفریب خوردن خود پی برده این دانستند که مشروطه « رواج شریعت» نیست و آن خوان نه برای آنان درچیده میشود ، واز اینرو انبوهی از آنان که

بامید سود با جنبش همراهی کرده بودند خود را بکنار کشیدند ، و حاجی شیخ فضل‌الله وهمدستان اودر تهران بدشمنی آشکار نیز برخاستند .

ازسوی دیگر اتابك سروزیر گردیده از روی یك‌نقشه ای پافشارانه با مجلس‌بنبرد برخاست وازاینجا ایستاذگی دربار دربرابر مجلس رویه دیگری بخودگرفت .

اینهاست آنهاییکه مشروطه کوچك را (از داده شدن فرمان مشروطه تا بمباران مجلس) بدو دوره جداگانه بخشیده نـه ماه نخست آنرا از چهارده ماه باز مانده جدا میگرداند .

در این دوره دوم مجلس نیز ارج خود را از دست داد زیرا آن شور آغاز جنبش در نمایندگان فرونشسته ، واز اینسوی‌چون گفتگواز قانون وشریعت بمیان می‌آمد، بیشتر اینان یا از راه‌دلبستگی بکیش ویا از روی مردم فریبی ، هواداری از شریعت مینمودند . گذشته ازاینکه بسیاری درنهان با اتابك بستگی میداشتند و هوای او را نگه میداشتند . کارهاشان آنها بودکه یکایك نوشته ایم . در هر پیشامدی ناشایستی‌از خود نشان میدادند ودر برابر دربار زبون هرمی‌آمدند ، وچون تبریز بفریادشان رسیده از گرفتاری رهاشان میگردانید ، بازناشایستی از سر میگرفتند . خودشان کاری نمیکردند وکارهای دیگران را نیز بی‌نتیجه میگزاردند .

بیخردانه تر ازهمهٔ آن شیوه ای میبود که برای‌خود برگزیده و همی خواستند که هیچگاه بجنگ و خونریزی نـزدیك نشوند ، و تنها بازبان پند واندرز دشمنان را رام گردانند ، واین بود همیشه فریب میخوردند ، وچنانکه دیدیم‌کار بجایی رسید که ازرحیم خان بیسواد نیز فریب‌خوردند .

راستی آنست که بیشتر این‌نمایندگان گرفتار اندیشه های قلندرانه ، ومغزهاشان آکنده از شعر های سوفیان و خراباتیان و دیگران‌میبود ، وازچنین کسانی شورش خواهی برنیامدی . آنان شایند؛ نمایندگی در یك مجلس که‌میبایست رشته جنبش وشورش یك کشوری را بدست گیرد نمی‌بودند . اگر در میانشان چندتنی جوان وخون گرم‌پیدامیشد اینان‌نیز هرکدام پابند دیگری میداشتند .

بناشایستی مجلس یکم گواه همین بس‌که نتوانست ویا نخواست در تهران و دیگر شهرها نیزجوانان را بمشق سربازی وادارد . بارهاگفتگو رفت‌وروزنامه‌ها گفتارنوشتند، و ازنجف «فتوی» آمد . لیکن همه اینان بیهوده گردید این‌کار تنها درتبریز پیش‌رفت ، وشگفت است که‌مجلس بآن نیز خرسندی نشان‌نمیداد .

در تهران مردم نیز پیروی از نمایندگان کرده یگانه‌کوششی که پیش‌گرفته‌بودند انجمن ساختن ، ودرپیشامد ها بهایهوی و شور و خروش برخاستن بود . چنانکه خواهیم دید درروزهای آخرشماره انجمن‌های تهران بیکصدوهشتاد رسیده بود. نیك اندیشیدکه در یکشهر یکصدوهشتاد انجمن چه معنی‌تواند داد ؟ ! . بجای‌آنکه همگیشان یك انجمن

باشند ، وآنگاه بآمادگیهایی کوشند ، هرگروهی برای خود انجمنی مـی‌ساختند ، و از کوشش بهایهوی بس میکردند .

شگفتتر این‌بودکه پس‌ازپیشامد میدان توپخانه ، که درنتیجه شاهکار انجمن‌ایالتی تبریز محمدعلی میرزا از درزبونی در آمد وبدستگیری صنیع حضرت و دیگران گـردن گزارد ، وآنان را دستگیر کردند وکیفر دادند ، وسپس نیز بکشندگان فریدون‌زردشتی وبسید محمد یزدی وبرخی دیگر کیفرداده شد ، انجمن‌های تهرانی اینها رامیوه‌کوششهای خود پنداشتند ، وخود را فیروز شمارده گردن افراشتند ، وسپس که در پیشامد گرفتاری بمب اندازان باز دربرابر دربار بالاافراشته دراینجا سخن خود را پیش بردند ، بیکبـار فریب خورده آن دسته بندیهای پوشالی خود را یك نیرویی بشمـار آوردند ، و نـازش و بالش بیشتر کردند درروزنامه ها ستایش از انجمنهامیرفت ونمایندگان مجلس‌فیروزیهای اینان را بشهرها با تلگراف آگاهی میفرستادند .

کاربجایی رسیدکه در تبریزهم‌کسانی بانجمن‌سازی برخاستند وچندانجمنی‌بنامهای اتحاد ، قدرت ، مشورت ، مساوات ، حقیقت ومانند اینهابرپا گردید . نقیخان‌رشیدالملك که از فرمانروایی اردبیل برداشته شده بود ، بتبریز آمده در اینجا سر بمیان مشروطه ـ خواهان درآورده انجمنی بنام «حشمت» برپا گردانید ، وچون سپس همین نقی‌خـان را در لشکر عین‌الدوله درمیان‌دشمنان مشروطه‌خواهیم‌دید ، از اینجا پیداست‌که این‌انجمنها بیش از همه‌دستاویزی دردست سودجویان میبود . چنانکه در تهران نیـز علیخـان ارشدالدوله که سپس اورا هم یکی از افزارهای بزرگ کارمحمد علی میرزا خواهیم‌دید رییس انجمـن مرکزی میبود وخود بهمه انجمنها سروری میداشت .

درجایی که یك‌کسی بایك انجمن ساختن ویا در یك انجمن نام نویساندن از شمار آزادیخواهان رفتی و در همه جا نوازش و مهربانی دیدی و هر سودی که خواستی بدست آوردی چرانبایستی رشیدالملك و ارشدالدوله ورحیم خان وحاجی میرزا حسن ودیگران مشروطه خواهی ننمایند وکار خود را ازپیش نبرند ؟ ! . . درجایی‌که آزادیخواهان‌برای فریب خوردن آماده می‌ایستادند چرا بایستی اینان از فریب دادن‌خود داری نمایند ؟ !.. اینان از یکسو با دربار بستگی میداشتند و از یکسو با آزادیخواهان آمیزش و همدستی مینمودند .

بلکه درروزهای آخرکسانی از نمایندگـان مجلس نیز همین‌رفـتار رامیکردند . چون ازکارهای محمدعلی میرزا این‌دریـافته بودندکه بیك تاختنی برسر مجلس خواهـد برخاست هریکی از راه دیگری بستگی با دربار پدید می آوردند ، وچنانکه خواهیم دید همین نمایندگان در «خرده خودکامگی» درتهران‌ماندند وزیانی بآنان نرسید .

نمایندگان آذربایجان که با آن پیمان وسوگند از تبریز روانه گردیده ، وبا آن شکوه وپذیرایی بتهران رسیده بودند برخی از آنان نیز نامردیهایی از خود مینمودند :

یکی آنست که چندروز پیش‌از بمباران مجلس بنام«مرخصی» روانه تبریز گردید (وراستی‌راا‌ز تهران گریخت) وچون به‌تبریزرسید، باآنکه‌این‌شهرایستادگی مینمود، نماینده‌دراینجا نیز نایستاد وهمراه چند تن تفنگچی خودرا بجلفا انداخت وازآنجا روانه قفقاز و استانبول واروپا گردید . آن‌دیگری خودرا افزارکار بیگانگان گردانیده جزبا دستور فلان سفارت کار نمیکرد . آن‌دیگری نهانی با دربار راه میداشت . یکی دیگررا میگویندکه با چادر زنانه خودرا بدربارانداخته بامحمد علی‌میرزا دیدارکرد وبااونهش‌نهاد. اینهاست‌نمونه‌ـ هایی ازنامردیهای نمایندگان .

یکی دیگر از نمایندگان تبریز میرزا آقـا اسپهانی میبودکه تبریزیان فریبش را خوردند ، و با پذیراییها نگاهش داشته سپس نیزبنمایندگـی بمجلس فرستادند . لیکن کمی نگذشت‌که دانسته شد درماکواز اقبال السلطنه پولی‌گرفته ، وازاینسو چون بتهران رسید درنهان‌بادربار بستگی یافت وبزبانها افتادکه محمد علی‌میرزارا ببرانداختن مجلس دلیرترمیگرداند .کاررسوایی این‌مرد بجایی‌رسیدکه درروزنامه پول‌گرفتنش را نوشتند ، و شعر چاپلوسانه‌ای‌کـه در ستایش ارفع‌الدوله سروده بـود بچاپ رسانیدند، و سرانجام انجمن ایالتی تلگرافی بدارالشوری فرستاده ازنمایندگی اواز سوی آذربایجان بیزاری نشان داد .

روزنامها

چنان‌کـه نوشته ایم در ماههای نخست جنبش مشروطه یکرشته روزنامه‌هایی درتهران ودیگرجاها پدیدآمدکه بنیادگزاران‌آنها تنهااین میخواستندکه روزنامه‌ای دردست دارند ودانسته های‌خود را بیرون ریزند واینست درگفتارهاکه مینوشتند بیشتر به «حدیث» وفلسفه وشعر و«اصول» واینگونه چیزها میپرداختند، وهریکی ازآنان مشروطه‌را با دانش‌های خود درمی‌آمیخته وبدانسان‌که میخواست معنی‌میکرد . این روزنامه‌هاکه نامهای بسیاری‌ازآنهارا شمرده‌ایم تادوره دوم می‌بودند وهریکی چند ماهی پراکنده شده ازمیان میرفتند . دراین دوره هم کسی یاکسانی‌پیدانشدندکه معنی‌درست مشروطه‌را بمردم بفهمانند ویك چیزهای‌سودمندی درآن باره بنویسند .

روزنامهای مجلس وحبل‌المتین وصوراسرافیل و روح‌القدس وتمدن وندای وطن در تهران وانجمن درتبریزکه ازدور نخست یااندکی پس‌ازآن آغازشده بودند همچنان پیش میرفتند وتانزدیکیهای‌بمباران چاپ میبافتند .گذشته ازآنها درتهران روزنامه مساوات، ودرتبریز «مجاهد» و «اتحاد» و «حشرات‌الارض» بیرون‌آمدند .

مساوات را سید محمد رضـای شیرازی مینوشت ، و او چنانکـه می‌شناسیم یکمرد بیباك وخیره سری میبود ، و درنوشتن این روزنامه نیز بیباکی و خیره سری بسیاری از خود مینمود . ایـن نیز همچون مدیر روح القدس شاخ بشاخ محمد علی میرزا انداخته زور بتندنویسی‌می‌زد . چنانکه دریکی ازشماره‌های روزنامه خود . داستان لویی شانزدهم

پادشاه فرانسه و گریختن او از پاریس وسرگذشتش را نوشت ودر پایان آن روی سخن را بمحمد علی‌میرزا گردانیده بگفته‌های بیم‌آمیزی پرداخت . بلکه ازجمله‌های ریشخندآمیز نیز باز نایستاده چنین نوشت :

« مگر تصور میشودکه بعداز این ایرانی دست از حقوق مشروع خود بردارد و دزدان را بیمکافات آسوده گذارد. نه‌والله نه‌بالله هرکس این خیال وتصور باطل را درخاطر مقدس پادشاه ما القا نماید بجمیع انبیاء و اولیاء و ارواح مقدسه دنیا سوگند و بروح عدالت و حقیقت مساوات قسم است که خیانت صریح بمقام سلطنت نموده واگر این‌قسمها را باور بدارند بایران پرستی شاپشال و بدانش امیر بهادر و بپاك دامنی سعدالدوله و بدیانت اقبال‌الدوله و بعصمت و عفت‌آصف افخم و برحم و مروت ظفرالسلطنه و بغیرت وعصمت قوام‌الدوله وبخلق نازنین حاجب‌الدوله قدیم و برساله عملیه حجة‌الاسلام‌آقا میرزا مصطفی وبه‌نیکنامی وتقوای مجتهد تبریزی و بارواح طیبه اعضای انجمن مقدس فتوت‌قسم یاد میکنم ...»

این نمونه‌ای از نوشته‌های اوست . درشماره ۲۱ روزنامه‌اش گفتار درازی زیر عنوان « شاه در چه‌حالست ؟» نوشته باز سخنان تند وزشتی دریغ نگفت ، وچون محمد ـ علی میرزا از عدلیه دادخواهی‌کرد واز دادگاه سید محمد رضا را خواستند اونرفت ودر یکشماره از روزنامه خود سراپا ریشخند بدادگاه نوشت (شماره ۲۲که با دستور مجلس یا دولت باز داشته شد) وباین بس نکرده بیك‌کار بسیار زشت‌تری برخاست وآن اینکه یك چلوار بزرگی بنام « استشهادنامه » آماده گردانید ،که درآن گواهی مردم را درباره « بدکاره بودن‌ام‌الخاقان » مادر محمد علی میرزا ، خواستارگردید ، وآنرا بدست یکی داده ببازار فرستادکه مردم آگاهی خودرا نویسند ومهرکنند ، وبدینسان بیك‌کار سراپا رسوایی برخاست .

این درروزهایی بودکه محمد علی‌میرزا درنهان‌باliاخوف وروسیان گفتگومیداشت، وبیگمان یکی ازچیزهایی‌که اورا بروسیان وخواست آنان نزدیکتر گردانیده همین‌بوده. محمد علی‌میرزا بارها این‌رسوایی‌را یاد میکرده ورنجیدگی‌خودرا بازمینموده . بدینسان دشمن را بخود برمی‌آغالانیدند بی‌آنکه دراندیشه ایستادگی‌نیزباشند ونیرو بسیجند . از یکسومجلس بامحمد علی‌میرزا آن‌سست نهادی‌را مینمود واز یکسو روزنامه‌ها این‌تندیهای بی‌اندازه‌را نشان میدادند .

روزنامه صوراسرافیل وروح‌القدس نیز اینگونه گفته‌هارا مینوشتند . سید جمال و ملك‌المتکلمین نیز ، در منبرها هرگونه بدگویی میکردند . بهاء الواعظین بالای منبر محمد علی میرزا را «پسرام‌الخاقان» می‌نامید .

اما روزنامه‌های تبریز ، چنانکه نوشته‌ایم « مجاهد » را ابوالضیا مینوشت‌که باآن سرگذشت دچارآمد و روزنامه نیزازمیان رفت . « اتحاد » را انجمن اتحاد بنیادگزارد

که از نیمه‌های اسفند ۱۲۸٦ بیرون آمد . در تبریز چون بادوچی جنگ رفت وسامان شهر بهم خورد تادوماه کما بیش روزنامه‌ای ازسوی آزادیخواهان بیرون نمی‌آمد وتنها روزنامه تبریز « ملا عمو » میبودکه از سوی اسلامیه نوشته میشد ، و بدینسان میگذشت ، تاانجمن اتحاد این روزنامه را بنیادگزارده بیرون داد ، وپس ازچندروزی هم «انجمن» بازبیرون آمد، وتا زمان جنگ و آشوب هردو پایدارمیبود . « حشرات‌الارض » را حاجی میرزاآقا بلوری بنیادگزارده، این نیزنگاره دار وشوخی‌آمیز میبود ، وبه پیروی‌از «ملانصرالدین» گفتار هایش اززبان غفاروکیل‌که یك دیوانه بازارگرد بنامی درتبریزمیبود نوشته‌میشد. این روزمامه ازنیمه دوم اردیبهشت ۱۲۸۷ آغازکرد و تا زمان جنگ وآشوب بیش‌از ده واند شماره بیرون نیامد .

در تبریز دراین دوره برخی روزنامه هایی نیزبترکی بیرون‌آمد ولی هرکدام‌بیش ازچند شماره نپایید .کسانی میگفتند چون تبریزیان ترك زبانند اگر روزنامه‌ها بترکی باشد بهترفهمند ، وآنگاه یکی‌که میخواند دیگران نیزگوش دهند . ولی‌آزمایش وارونه آنرا نشان داد و روزنامه های ترکی پیش نرفت .

بنام‌ترین این‌روزنامه‌ها «آنادیلی» بودکه سیدحسین‌خان مدیرعدالت درچند صفحه کوچك مینوشت . روزنامه « ملاعمو » را هم گفته‌ایم‌که بترکی نوشته میشد .

درباره دبستانها درآذربایجان همان‌کوشش‌وپرواکه بازنموده‌ایم برپامیبود. بویژه درتبریزکه بدبستانها تا میتوانستند ارج میگزاردند وازدادن پول برای پیشرفت‌آنها باز نمی‌ایستادند . درهمین بخش پیکره‌ای را (پیکره ۱۵۵) بچاپ رسانیده‌ایم‌که نمایندگان دبستانها به انجمن ایالتی آمده اند ، ودرآنجا بابودن اجلال الملك (رییس شهربانی و فرماندار شهر) ودیگران پیکره برداشته‌اند .

سران آزادی در تبریز بدو چیز بیش از همه ارج میگزاردند : یکی دبستان‌ها و شاگردان آنها ، ودیگری مجاهدان و دسته بندی های ایشان و این هر دو سودمند و بجا میبود .

پایان بخش دوم



بخش سوّم



پ ۱۷۷

ستارخان گرد آزادی

گفتار یازدهم

چگونه مجلس بتوپ بسته شد؟

در این‌گفتار سخن رانده میشود از داستان بمباران مجلس شوری و آنچه پس از آن داستان در تهران رخ داد.

بازپسین کوشش محمد علیمیرزا

ازروزیکه جنبش‌مشروطه‌خواهی درایران آغازگردید، محمدعلی‌میرزاکه آنزمان ولیعهد می‌بود روی دشمنی نشان داد. زیرا از آغاز زندگانی با فرمانروایی خودکامانـه بارآمده وهمیشه مردم را زیر دست خود دیده بود، و این بار دشوار می‌افتاد کـه مردم سری افرازند، ودربرابراو ایستاده سخن ازکشور وکارهای آن رانند، وخودکسی‌نمی‌بودکه معنی مشروطه یا سررشته داری تـوده را نیك بداند واز سودهای آن آگاه باشد، وبنام دلبستگی بکشور و نیرومندی آن ازهوسهای خود چشم پوشد. یکمردکوتاه‌اندیشی بیش نمی‌بود. از سوی دیگر روسیان‌که در دربار ولیعهدی دست میداشتند رشته اندیشه و سهشهای این دردست آنان می‌بود، که بدستیاری شاپشال اورا بهر راهی می‌گردانیدند، و چون دولت روس باجنبش توده، چه درکشور خود وچه درایران، سخت دشمن می‌بود، از اینرو در اینهنگام محمد علیمیرزا را بخود نگزارده دشمنیش را بـا مشروطه بیشتر می‌گردانیدند. بویژه پس ازآنکه پیمان ۱۹۰۷ را با انگلیس بستند وخود را دردست درازی بشمال ایران آزاد دانستند، که چون جنبش توده را یك سنگی درپیش پای خـود میپنداشتند ببرداشتن آن می‌کوشیدند.

گذشته ازاینها محمدعلی‌میرزا بکیش شیعی وبکارهای بیمعنای‌آن، ازروضه خوانی، و زیارت عاشورا وشمع بمسجدها بردن ومانند اینها، دلبستگی بسیاری میداشت و زنش ملکه دراین‌باره ازوکمتر نمی‌بود، وهمیشه‌کسانی ازملایان رویه‌کار بدربار واندرون راه می‌داشتند، وچون پس‌ازچند ماهی ازآغاز مشروطه، ملایان ازآن روگردانیدند وجدایی میانه‌کیش ومشروطه‌افتاد، این انگیزه دیگری بدشمنی محمد علیمیرزاگردید

باری محمد علیمیرزا ازگام نخست با مشروطه بدخواهی مینمود ومی‌کوشید، وچه هنگامیکه درتبریز میبود و چه پس از آنکه بتهران آمد، هرچند زمان یکبار نقشه ای برای برانداختن مجلس می‌کشید، و چنانکه یکایك نوشته‌ایـم در هرباره آزادیخواهان

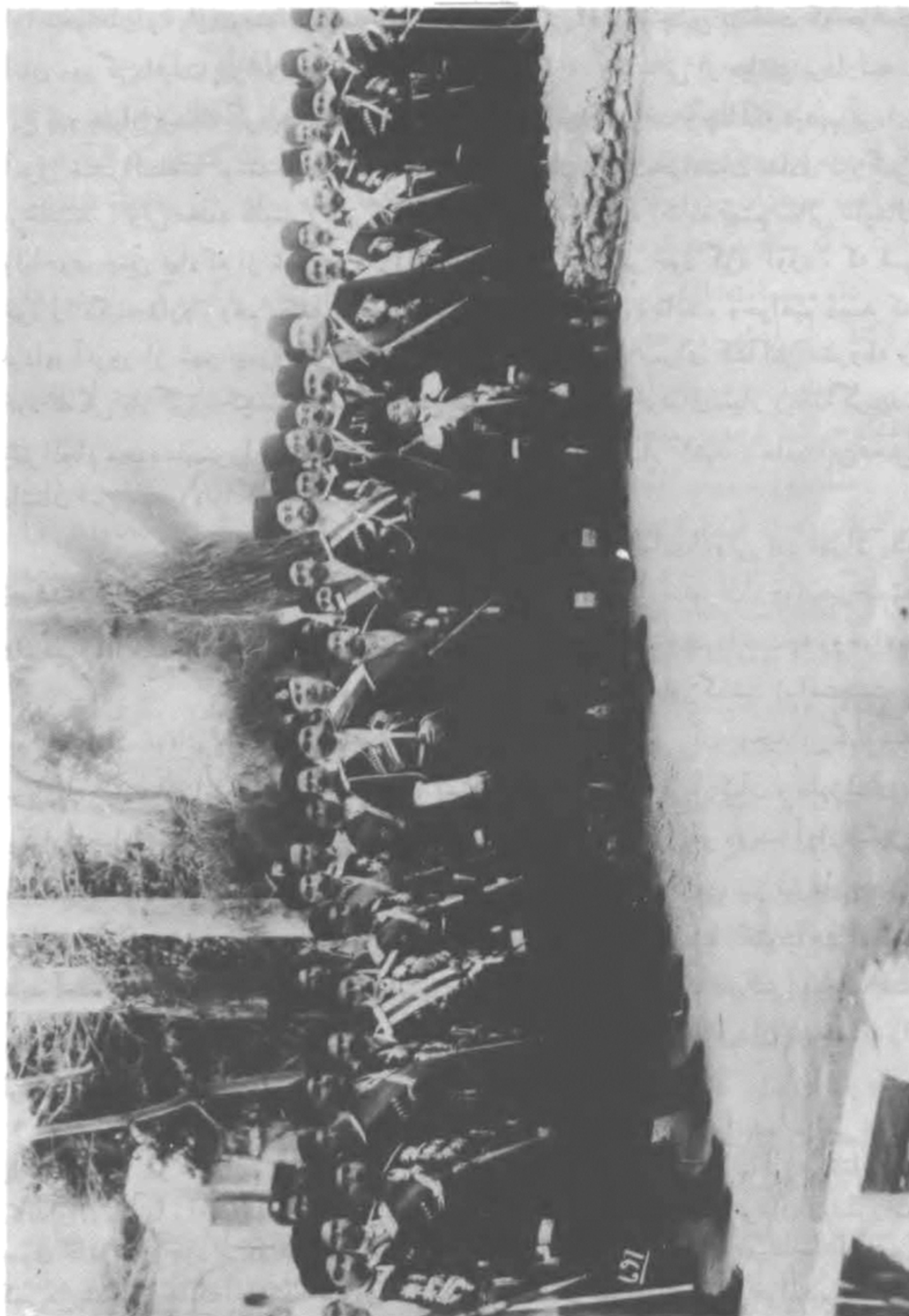
تبریز را در برابر خود میدید. بازپسین نقشه اوشورش‌استرداران وداستان میدان‌توپخانه بودکه بازآزادیخواهان تبریز با یك شاهکاری ازمیدان بیرونش‌کردند. پس‌ازآن محمد‌علیمیرزا تا دیرزمانی ، بخاموشی‌گراییده با مجلس رویه‌کاریهایی میکرد ، ومی‌توان‌گفت که ازبرانداختن مجلس نومیدگردیده دیگر نقشه‌ای‌را دنبال نمیکرد. لیکن‌پیشامدهایی که یکی‌ازآنها داستان بمب‌اندازی ودیگری بد زبانیهای مساوات و دیگر روزنامه‌ها بود دوباره اورا بتکان‌آورده باردیگربا ندیشه برانداختن‌مجلس‌انداخت. بویژه‌که دراین‌هنگام روسیان پاپیش‌گزارده چنین‌کاری را خواستار می‌بودند .

چنین پیداست‌که ازدهه دوم‌خرداد ۱۲۸۷ (جمادی‌الثانی ۱۳۲۶) این‌گفتگودر میان محمد علیمیرزا با سفارت روس و رئیس بریکاد قزاق (کلنل لیاخوف) آغاز یافته است، وآنچه محمد علیمیرزا را دراین بـاره پافشارترگردانیده پیشامد خانه عضدالملك بوده . زیرا چنانکه‌گفتیم محمد علیمیرزا آن نشستها را با انگیزش ظل‌السلطان و برای شاه‌گردانیدن اومیشمرد . بگمان اودرمیان ظل‌السلطان وآزادیخواهان سازش پیداشده‌که پادشاهی باودهند ، واینست قاجاریان واعیانها با عضدالملك درآن راه می‌کوشند . می‌توان پنداشت‌کـه روسیان برای پیشرفت خواست خـود ، این بدگمانی را دردل او پدید آورده بودند .

هرچه بود محمد علیمیرزا در نقشه خـود پافشارگردید . لیکن او از دوچیز می‌ترسید : یکی آنکه انگلیس و دولتهای اروپایی‌کـه ایران را یك‌کشور مشروطه شناخته بودند رنجیدگی نمایند وزبان بایراد بازکنند. دیگری آنکه آزادیخواهان سرکردگان را بیم دهند وازکوشش‌بزیان توده بازگردانند (چنانکه در داستان میدان توپخانه همین راکردند) . روسیان بهردو چاره نشانداده چنین نهادندکه شاه چون مجلس‌را برانداخت یك‌آگهی پراکنده‌گرداندکه آنرا بهردستگیرگردانیدن چندتن تباهکارکرده است وگرنه مشروطه را برنینداخته است وسه مـاه دیگر دوباره مجلس‌گشاده خواهدگردید . از آن سوی برانداختن مجلس‌بادست لیاخوف باشدکه بریکاد قزاق را بکار اندازد ، و بسربازان نیازبسیاری نباشد .

این بریکاد قزاق‌تاریخچه‌ای میداردکه دراینجا فرصت‌گفتن نیست . این دسته‌سپاه اززمان ناصرالدینشاه بـادست سرکردگان روسی پدید آورده شده وازروز نخست کوشش رفته بودکـه سپاهیان چشم بسته فرمان از سرکردگان روسی برند و دلبستگی بایران و ایرانیگری درمیان نباشد. ازاینرو روسیان باین‌سپاه دلگرم می‌بودند ، وپیشرفت‌خواست خودرا ازدست آنان می‌بیوسیدند .

چنانکه دیدیـم نشست‌های خانه عضدالملك بایـن نتیجه انجامیدکـه قاجاریان و آزادیخواهان بیرون کردن شش تن راکـه یکی ازآنان امیربهادر می‌بود ، از دربـار خواستارگردیدند ، روزسه شنبه دوازدهـم خرداد (۲ جمادی اولالی) عضدالملك همراه



پ ۱۷۸
این پیکره نشان میدهد یکدسته ازسرکردگان قزاق را با لیاخوف و یکی ازپسران محمدعلیمیرزا را (گویا محمدحسن‌میرزا باشد)

مشیرالسلطنه (سر وزیر نوین) بدربار بنزد محمدعلیمیرزا رفتند ، وخواست قاجاریان و آزادیخواهان را بازنمودند . محمدعلیمیرزا ببدگمانی افزوده چنین پنداشت که خواست آنان دور گردانیدن پیرامونیان اوستکه تنهایش گزارند و بآسانی از میانش بردارند . این بود بسیار بیمناك گردید . ولی چون ناگزیر می‌بود پذیرفت و چنانکه دیدیم فردای آنروز مشیرالسلطنه نوشته ای‌در همان زمینه بیرون داد وآزادیخواهان بشادی بزرگی برخاستند . ولی محمد علیمیرزا از همان هنگام باندیشه چاره افتاده بهم سکالی شاپشال ولیاحوف چنین نهادکه از شهر بیرون رفته درباغشاه سپاه بسر خود گرد آورد ، که هم خود را نگه دارد ، وهم نقشه بر انداختن مجلس را بپایان رساند ، وخواهیم دید که فردای آنروز از شهر بیرون رفت . بدینسان یکدوره نوینی برای کشاکش مشروطه و خود کامگی بازگردیدکه سیزده ماه‌کمابیش کشید و در میانه خونهای‌بسیار ریخته‌گردید، وسرانجام محمدعلیمیرزا دست ازپادشاهی برداشته خود را بکنار کشید . مادر این بخش داستان این یکدوره را هرچه‌گشاده تر خواهیم نوشت .

بیرون رفتن‌محمد علیمیرزا ازتهران

روز پنجشنبه چهاردهم خرداد (٤جمادی‌الاولی)در تهران یك روز شگفتی‌بوددراینروزبامدادان‌مردم تهران‌ازخواب‌برخاسته بکارهای خودپرداختند .کسی‌بیم نداشته نمیدانست‌چه روخواهد داد . ولی چون سه یاچهار ساعت از روز گذشت (ساعت‌هشت و نیم) ناگهان غوغای بزرگی از کانون شهر برخاسته در سراسر آن پیچید : یکدسته سربازان سیلاخوری پاچه‌ها را ورمالیده ، آستین‌ها را بالازده ، فریادکنان و دادزنان ، بیکباراز‌خیابان درالماس بیرون جستند ، و در خیابانها باینسو وآنسو دویده آوازه‌بگیر، ببند » راه انداختند . بهرکسی رسیدند زدند و یالختش‌کردند . گاهی نیز تیرهایی بهوا انداختند . پشت‌سر ایشان دوفوج قزاق سوار ، تفنگها بر سردست ، با یکتوپ همراه‌خود پدید آمده ، تاخت‌کنان راه بسوی دارالشوری پیش گرفتند ، چنانکه هرکسی میپنداشت بکندن بنیاد مجلس می‌شتابند . در همان هنگام یك تیپ‌قزاق پیاده میدان توپخانه را فرا گرفتند .

این غوغا ها و تاختها که بیکدم روی داد مردم راهراسان گردانیده سراسر شهر را بجنبانید . در خیابانها هراس همگی راگرفته و هر کسی پی پناهگاهی می‌شتافت . دکانداران دکانها رامی‌بستند . شاگردان از دبستانها بیرون ریخته ترسان و لرزان بسوی خانه های خود می‌دویدند . درشکه ها تندکرده پروای رهگذران نمیداشتند و هر کسی‌می‌پنداشت جنگ‌آغازشده بزودی‌آوازتوپ‌وتفنگ از پیرامون مجلس‌خواهدبرخاست.

در گرماگرم این آشفتگی بود که ناگهان کالسکه شش اسبه شاهی از در الماسی بیرون‌شتافت ، شاه درون کالسکه نشسته لیاخوف و شاپشال با شمشیر های آخته بدست در چپ‌وراست ، و سوارگان قزاق در پس و پیش ، باشتاب روانه گردیدند و چون بمیدان

توپخانه رسیدند بدست‌چپ پیچیده بخیابان‌فرمانفرما(۱) وازآنجا بقزاقخانه(۲)درآمدند. قزاقان نوای «سلام» نواختند . ولی اینان جز اندکی درنگ‌نکرده دوباره راه افتادند . وازدرشمالی بیرون رفته خیابانها را بشتاب درنوردیده خودرا بباغشاه رسانیدند .

آن‌دسته قزاقان‌که بسوی مجلس تاخته بودند ازکنار مجلس گذشته وخیابان را تا آخر پیموده ازدرون بیرون‌رفتند وپس‌از نیمساعت ازدروازه دیگر بازگشتند. کم‌کم‌آرامش پدیدآمده سربازان وسوارگان وهمه درباریان ازهرکجا دسته دسته روی بباغشاه نهادند. دکانها راکه بسته بود دوباره بازنمودند .

شاه میخواسته ازشهربیرون جسته درباغشاه لشکر بیاراید و به‌آسودگی با مشروطه نبردکند . پس‌ازظهر دستخطی ازشاه بیرون داده شد بدینسان :

« جناب اشرف مشیرالسلطنه چون‌هوای طهران‌گرم وتحملش بر‌ماسخت‌بود ازاینرو بباغشاه حرکت فرمودیم پنجشنبه ٤ جمادی‌الاولی عمارت باغشاه »

همان‌روز سیمهای تلگراف را پاره نمودند تا خبر بشهر هـای دیگر نتوانندرسانید سیم‌کمپانی‌که از آن انگلیسیان می‌بود آن را هم پاره‌کرده بگردن‌گرفتندکه‌تاوانش را بپردازند . نیز قورخانه و افزار جنگ را از شهر بباغشاه‌کشیدند . پیدا میبودکه نقشه بیمناکی درکاراست وشاه‌آخرین زور خودرا دربرانداختن مجلس بکار خواهد برد . هـم پیدا می‌بودکه بهمه سوگندها و پیمانها پشت پا زده واینست شاپشال‌راکه ازدشمنان‌بزرگ مشروطه‌می‌بود وبخواهش‌عضدالملك و دیگران دوروز پیش اورا باکسان دیگری ازدربار بیرون رانده بود اکنون باشمشیر برهنه بپهلوی‌کالسکه شاهی انداخته است .

چون این غوغا درشهرپیچید ، ازهمه جاکسانی از باشندگان انجمن‌ها ، با افزار جنگ یا بادست تهی ، بمسجد سپهسالار شتافتند ، وباز انبوهی پدیدآمد . ولی‌چون‌دیدند گزندی درپیش رو نیست پراکنده شدند . اما مجلس ، چون پسین‌همانروز برپاگردیددر برابر چنین پیشامدی بیك رفتار خشکی پرداخت ، و من بهتر میدانم برخی ازگفته‌های نمایندگان را دراینجا بیاورم :

« رییس ــ در جلسه قبل اینجا مذاکره شدکـه یك هیئتی از طرف مجلس مقدس بروند بخانه جناب آقای عضدالملك این هیئت رفته و معلوم شد تمام مقاصد امرا ووزرا را اعلیحضرت همایونی قبول‌فرموده وقتیکه جناب عضدالملك وآقای مشیرالسلطنه‌حضور مبارك اعلیحضرت همایونی شرفیاب شده بودند این هیئت وکلا را اعلیحضرت همایونـی خواسته بودند لهذا هیئت مزبور هـم از آنجا بحضور همایونـی شرفیاب شده بی نهایت اظهار تشکر از این رفع غایله نموده‌انـد و دیروز هم جناب مشیرالسلطنه بدربار رفته مشغول تنظیم امورات بودنـد و بوزیر دربار هم پیغام داده شدکـه بروند بدربار مشغول

(۱) خیابان سپه امروزی .

(۲) همانجاکه امروزکاخ وزارت خارجه وباغ ملی برپاست .

تنظیم در بارشوند وامروز صبح هم موکب همایون بجهت سیاحت بباغشاه تشریف فرما شدندگویا زمان تشریف فرمایی از سربازهای سیلاخوری بعضی حرکات ناشایست بروز کرده که کسبه میخواستهاند دکاکین را ببندند و اینجا اطلاع حاصل شد بتوسط تلفون غدغن شدکه بازارها را نبندند بجهت آنکه مسئله مهمی نبوده و وقوع اینحرکات مورد اعتنا نیستکه دکاکین بسته شود و بعد جناب مشیرالسلطنه را همکه برحسب دستخط اعلیحضرت همایونی رییس الوزرا هستند ولی هنوز در مجلس معرفی نشدهاند وروزشنبه باهیئت منتخبه خودشان در مجلس مقدس معرفی خواهند شد بمجلس احضار شدند درباب



پ ۱۷۹

شادروان بهبهانی

نظم شهر با حضور حکومت ورییس اداره نظمیه مذاکرات لازمه بعمل آمده قرار شد که سیصد نفراز فوج وصد نفر قزاق درتحت اداره نظمیه باشندکه شهر راکاملا منظم بدارند وراه شمیران را هم قرار شد بسردار فیروز سپرده شودکه آنخط را در کمال امنیت حفظ کند چون این خبر اهمیت پیداکرده بود لهذا محض اطلاع آقایان وکلاء محترم تفصیل را اظهار داشت‌که مسبوق شده وبدانند مسئله اهمیتی نداشته .

حاج سید باقر- این سربازهای سیلاخوری مگرصاحب منصب ندارندکه دراین شهر اینطور حرکات وحشیانه‌کرده مردم را متوحش‌می‌کنند وصاحب منصب‌آنها مسئول نیست ؟

رییس - درخصوص این مسئله هم بجناب رییس الوزرا ووزیر جنگ اظهار شد که چرا این سربازان بواسطه بروزاینگونه حرکات مردم را متوحش میسازند ؟! جواب‌گفتند که میرویم دراین باب تحقیق‌کرده آنها را بمجازات میرسانیم و من بعد صاحب منصب آنها رامسئول قرارمیدهیم‌که دیگراینگونه حرکات ازآنها بروزنکند .

ببینید چگونه خودشان را دست می‌انداختند ! آنهمه کارشکنی های آشکار را بروی خود نیاورده از اینکه شاه چند روز پیش از آن بدروغ درخواست هایی را پذیرفته بوده سپاسگزاری می‌نمودند .

شب همان روز امیربهادر از سفارت روس بیرون آمده او نیزبباغ شاه شتافت ، و بازرشته‌کارها بدست‌گرفت .

آدینه وشنبه بآرامی‌گذشت . شاه و درباریان بآمادگی می‌پرداختند ، ولی مجلس بیش از این کاری نمیکرد که آزادیخواهان راآرام‌گردانیده از هرکوشش باز میداشت ،

روزیکشنبه هفدهم‌خرداد(۷جمادی‌الاولی)دسته‌ای ازقاجاریان خانه‌عضدالملک‌همراه خود اوبباغشاه رفتند . محمد علیمیرزا همان روز پنجشنبه‌که درباغشاه استوار گردید عضدالملک رابدانجا خوانده چنین‌گفته بود : ماکه درخواست امیران ووزیران‌راپذیرفتیم وکسانی راکه آنان میخواستند از دربار بیرون کردیم دیگر بهرچه در خانه شما فراهم نشسته‌اند ؟! .. چنانکه شیوه نوکریست بدرباربیایند و ازما نوازش یافته ایمن گردند . عضدالملک چون بخانه برگشت چگونگی را باقاجاریان و دیگر ن بمیان نهاد و آنان برفتن خرسندی نمی نمودند ، وگفتگو همچنان در میان میبود تا امروز چند تنی را از سران برگزیدند وباعضدالملک بباغشاه فرستادند .

اینان بنزد شاه رفتند ، و سخنانی‌که‌گفتند وشنیدند مانمیدانیم . ولی چون بیرون آمدند و میخواستند از باغ در آیند نـاگهان قـزاقان‌گردشان راگرفته سه تن را کـه جلال الدوله (پسر ظل السلطان) و علاء الدوله و سردار منصور باشند دستگیر کردند . عضدالملک هرچه‌کوشید ومیانجیگری‌کرد سودی نداد وخود نیزبا ایشان بماند .

همانروز تلگرافخانه راکه در دست سردار منصور می‌بود شاه پول‌گزافی ازمخبر- الدوله‌گرفته باو داد ، و پولها را بسربازان و قزاقان بخشید . فرمانروای تهران که

میرزا صالح خان باغمیشه‌ای (وزیراکرم)می بود اورا برداشته مصطفی‌خان حاجب الدوله راگزاشت . همان روز توپهایی نیز بیرون دروازه‌کشیدند . از آنسوی چون هنگام پسین مجلس برپاگردید مشیرالسلطنه باوزیران نوین بآنجا درآمده‌کابینه‌رابدینسان شناسانید:

مشیرالسلطنه رییس‌الوزراء ووزیرداخله ، مستوفی‌الممالك وزیرجنگ، علاءالسلطنه وزیر امور خارجه ، صنیع‌الدوله وزیر مالیه ، مشیرالدوله وزیر علوم، مؤتمن‌الملك‌وزیر تجارت ، محتشم السلطنه و زیر عدلیه (ولی چون او در ارومی می بود بایستی دستیارش بکارپردازد)

شگفت بود که نمایندگان نپرسیدند : این کابینه بمجلس شناسانیدن چیست و آن توپ‌بدروازه‌هاکشیدن چه؟ ..توگویی درپارلمان‌انگلیس نشسته بودندکه خونسردانه کابینه را پذیرفته گفتگودر پیرامون پرگرام دولت بمیان آوردند .

«راه نجات»

فردا دوشنبه قزاقان در شهر بگردش می پرداختند،وچون تپانچه یا تفنگ همراه‌کسی می‌دیدند از دستش می‌گرفتند. امروزجلال‌الدوله و علاء الدوله و سردار منصور را همراه قزاقان روانه مازندران‌گردانیدند . نیز «دستخطی» از شاه ، زیر عنوان «راه نجات و امیدواری‌ملت» چاپ‌کرده در شهر پراکنده‌کردند که می بایدگفت «آگهی جنگ» با مجلس و مشروطه می‌بود وما اینك آنرا درپایین می‌آوریم :

راه نجات و امیدواری ملت

«ملت قدیم قویم ایران فرزندان حقیقی وروحانی ماهستندالبته‌خوشوقت‌نخواهند»
«بود که دولت شش هزار ساله ایشان پای مال هوی و هوس مشتی خائن خود غرض»
«خود خواه‌که بکلی ازشرف ملیت دور و از حیثیت انسانیت مهجورندگردد البته‌راضی»
«نخواهند بودکه بدبختانه دستخوش خیالات فاسده دزدان آدمی کش شوند یکی»
«بطمع وزارت و دیگری بخیال ریاست بعضی بعلت جلب فائده برخی بواسطه کسب»
«تسلط واقدام بامور نامشروع ساده لوحان بیچاره را بعناوین مختلفه‌هرساعتی‌بزبانی‌و»
«هرروزی ببیانی فریفته آنان‌را آلت‌کار وایادی اعتبار خود قرار دهند بعموم‌فرزندان»
«خود اعلام مینماییم که دراینصورت چندی نخواهد گذشت از دولت و ملت جز اسمی»
«باقی نخواهد ماند وبکلی رشته قومیت و قوای مملکت ازهم‌گسیخته خواهد شد چنانچه»
«بسالهای دراز و اتلاف نفوس صنادید مملکتی و عقلای ملت ازعهده اصلاح آن نتوانند»
«برآمد بدیهی است‌اشتباهی‌نخواهند داشت‌که شخص‌همایون مادراین مدت تاچه‌پایه در»
«پیشرفت مشروطیت و آسایش و صلاح حال مملکت اقدامات فرموده از هیچ اقدامی»
«فروگذار نفرمودیم هرچه‌گفتند شنیدیم وهرچه خواستندکردیم و ازهر حرکت زشت و»
«ناپسندی تجاهل و اغماض نمودیم چه عهد ها بستندکه نشکستند چه پیمانهاکه بپایان»

« نه بردند آیا دیگر از برای شما شبهه باقی مانده‌که معدودی مفسدین قصدی جزخراب»
«کردن خانه شماندارند آیا نمیدانیدکه نمیخواهند رابطه اتحاد حقیقی درمیان دولت و »
« ملت برقرار بماند صراحتاً بشما میگویم‌که بهیچوجه من‌الوجوه ممکن نیست‌بیش‌ازاین»
« دولت وملت خود را دچار حوادث وانقلابات دیده واز اعمال مغرضین صرف نظرفرمایم »



پ ۱۸۰

این‌پیکره نشان میدهدیکدسته‌ازسران‌اسلامیه را. آنکه درمیانه چوب‌بدست‌ایستاده‌مقتدرالدوله و در دست چپ او میر هاشم و پس ازوی رحیمخانست . در دست راست مقتدر الدوله نقیخان رشیدالملك وپس ازاوحاجی میرمناف ، وپس ازوضرغام است .

« واین حرکات ناشایسته را بازیچه پنداشته و ملت خود را در تنگنای فشارظلم مفسدین »
« ایران خراب‌کن بگذارم ایران بطوریکه دستخط فرموده وبعموم‌دول اعلان فرموده - »
« ایم مشروطه و در عداد دول کنستی توسیون محسوب است وکلا و مجلس شورای ملی »
« درکمال امنیت وقدرت بتکالیفی‌که از برای آنها مقرر است عمل خواهندکرد ما هم »
« جداً در اجرای دستخط و مرحمت سابقه خودمان جاهد و ساعی تجار و کسبه رعایا »
« عموماً در امان و بکار خود مشغول مفسدین بی هیچ قبول وساطتی مخذول ومنکوب هر »
« کسی از حدود خود تجاوز نماید مورد تنبیه وسیاست سخت خواهد شد البته ملت‌نجیب »
« ایران وفرزندان عزیز من این اقدام حیوة بخش شاهانه را شایسته هرگونه تشکر »
« دانسته مقاصد حسنه ما را درنظر داشته وبهیچوجه از همراهی فروگذار نخواهندنمود »
«(محمد علیشاه قاجار)»

سیمهای تلگراف راکه پاره کرده بودند مخبرالدوله دوباره بست و این « راه نجات» یا «آگهی جنگ» را بهمه شهرها رسانید ،که درهمه جا فرمانروایان آنرا بچاپ رسانیده درشهرپراکندند . پیش ازآن در شهرها آگاهی از چگونگی نمی‌بود. این یکی ازنافهمیهای مجلس بودکه با آنکه از دو سه هفته پیش ، نشانه هایی از این بدخواهی دربار ، در بیرون پدیدار می‌بود خود را بنافهمی زده پروا نمیکرد و بشهر ها آگاهی نمی‌فرستاد . بلکه چنانکه دیده‌ایم با فرستادن تلگرافهای سپاسگزاری آنان را می - فریبید ، سپس چون شاه بباغشاه رفت وپرده ازکار برخاست باز بشهرها آگاهی نفرستاد تاسیمهای تلگراف بریده شد . این بود در شهرستانها مردم نا آگاه ماندند ، تا روز سه‌شنبه این‌راه نجات‌بآنها رسید .

همان روز دوشنبه بهبهانی وطباطبایی تلگرافی برای تبریز و دیگر شهرها نوشتند که چگونگی را آگاهی دهند و یاوری خواهند ، و چون دسترس بتلگرافخانه تهران نمیداشتند ، آنرا با دست دوتن از مجاهدان گیلان بقزوین ، بنزد میرزا حسن رییس - المجاهدین فرستادند که از تلگرافخانه آنجا بشهر ها رساند ، و اینان باشتاب روانه گردیده یکروز بقزوین رسیدند ، و میرزا حسن نوشته دو سید را با تلگرافی از خود بشهر ها رسانید . ولی پیداست که این دیرتر از « نجات » رسید . اینك تلگراف دو سیدرا درپایین می‌آورم :

« خدمت علمای اعلام وحصون اسلام انجمن ولایتی وسایر انجمنها تبعید چند نفر »
« ازدرباریها ازقبیل امیربهادرکه ازاول مشروطیت بشدت مشغول افساد و اخلال روابط »
« بین ملت و سلطنت بوده دست فسادشان بدامن خارج دراز گشته استقلال مملکت را »
« درمعرض خطرعاجل گذاشته بانواع وسائل مناسبه از حضور همایونی استدعا شده بود »
« چند روزقاطبه امرا وسرداران در منزل حضرت اشرف عضدالملك متحصن وتبعید آنها »
« را ازدربار استدعا نموده وقبول شد ولی بازازقوه بفعل نرسیدروزپنجشنبه اعلیحضرت »
« بصورت خیلی موحشه بغتتاً بباغشاه‌که بیرون دروازه است تشریف برده اردوی مفصلی »

«درآنجا تشکیل داده دیروز یکشنبه درموقع شرفیابی چند نفر از سران امرا را امر »
«بتوقیف فرموده بیرون دروازه ها توپ گذاشته از حالت حاضره موحشه خیلی اهالی »
« مشوش سیمها مقطوع اقدامات درباریان کلیتاً بانهدام اساس مشروطیت و مجلس »
«قریب وقوع (عبدالله الموسوی بهبهانی) (محمد بن صادق طباطبایی) »

چنانکه در راپورتهای لیاخوف خواهیم دید ، در همین روز دو شنبه (که ۲۶ مای روسی می‌بود)محمد علیمیرزا اورا بباغشاه خواسته بازپسین اندیشه خود رادرباره‌پذیرفتن پیشنهاد روسیان وسپردن‌کار بدست لیاخوف آگاهی داد .

یك نافهمی دیگر از سران آزادی

روز سه شنبه نوزدهم خرداد (۹ جمادی‌الاولی) انجمنهای تهران بجوش و جنب پرداخته باز بمدرسه سپهسالار آمدند . نخست انجمن شاه آباد که از انجمنهای بزرگ و بنام می‌بود با افزار جنگ و رده و شکوه آمده سپس انجمن های دیگر پیروی نمودند ، و هر انجمنی یکی از حجره ها را گرفته لوحه خود را بسر در آن آویخت . روز نامه مجلس می نویسد : یکصد و هشتاد لوحه بشمارآمد . از اینجا توان دانست که چه انبوهی در میان می‌بوده . از حیاط مدرسه دری ببهارستان بازکرده بودند و هردو حیاط پر از آدمی می‌بود ، و بشیوهٔ همیشگی ملك‌المتکلمین و سید جمال و دیگران بمنبر رفته بمردم گفتار می‌راندند وبازسخن ازشکسته شدن‌قانون‌اساسی بمیان آورده خرده‌ها بشاه میگرفتند .

چهارشنبه وپنجشنبه بدینسان سپری گردید . اینان درمدرسه وبهارستان درکار شور و خروش می‌بودند ، و از آنسوی قزاقان همچنان در شهر گردیده بدست هرکه افزار جنگ می‌دیدند می گرفتند و بدین دستاویز آزار بمردم رسانیده چه بساجیبها وبغلها را تهی می گردانیدند . شاه ولیاخوف بسیج‌کار خود می‌کردند . ازاینسومجلس با خونسردی روزگزارده بیکرشته گفتارها وپیامها بس می کرد .

روز آدینه بیست ودوم خرداد (۱۲ جمادی‌الاولی) غلامرضاخان سرهنگ قزاقخانه از سوی شاه بمجلس آمده چنین پیام آورد : « گرد آمدن انجمنها در مدرسه و بهارستان نیکی نمیدارد . بویژه‌که پاره جوانان افزارجنگ همراه می‌دارند . آنان پراکنده شوند تا ما خودمان با مجلس گفتگورا دنبال نموده بپایان رسانیم » و در همان هنگام با دستور شاه توپها بدروازه‌های دوشان‌تپه وشمیران گزارده گردید .

این پیام وتوپ‌کشی هنایش شگفتی‌کرد ، و در زمان بهبهانی‌وطباطبایی وتقیزاده و ممتازالدوله و مستشارالدوله و دیگران بمدرسه شتافته از مردم خواستار پراکندگی شدند . مردم نپذیرفته‌بغوغابرخاستند. بهبهانی نیزدودل‌گردید . لیکن‌تقیزاده‌ایستادگی کرده چنین وانمودکه رازهایی درکار است ، و ازهرراهی بود مردم را از آنجاپراکند . تنها ازهرانجمنی یکی دوتن بهر نگهداری‌کاچال وافزار بازماندند .

این کار ، توده آزادیخواهـان را سرافکنده و نـومید ، و دشمنان را بسرزنش و نکوهش دلیر گردانید . همانشب یوزباشی مهـدی که از پیشگامـان آزادی بـوده ، و در زمان سروزیری عین‌الدوله آسیب و گزند سختی از دست دولتیان کشیده بود ، (۱) از بس ترس و نومیدی ، تریاك خورده خود راکشت ، ونخستین قربانی دورنگی نمایندگان او بود.

این پراکندن مردم جز از راه درماندگی نبود . مجلس را در اینهنگام سر کلافه را گم کرده نمیدانست چه کند . ولی نمایندگان شکستی بخود راه نداده آنرا یك شاهـکار سیاسی وانمودند : « ملت را آنارشیست قلم داده بودند میخواستند میان ملل متمـدنه بدنام سازند .حال دیگر نمیتوانند کاری کنند . ملت مظلومیت خودرا بعالم اثبات نموده»(۲)



پ ۱۸۱
علی مسیو با دوپسرش (حاجی خان وحسن)

(۱) داستان او درصفحه های ۸۹ و ۹۰ بخش یکم خوانده شود .
(۲) جمله‌هایست که تقیزاده گفته است .

با این فلسفه بافی دلهای خود را شادگردانیدند . در روزنامه مجلس جمله های شگفتی می نویسدکه می باید در اینجا بیاورم :

«متفرق شدن عموم انجمنهای ملی روز جمعه۱۲ شکست فاحشی بمفسدین بی‌ایمان »
«داد و سدی بسیار محکم جلو شرارت وفسادکشید . زبان بدخواهان‌که نسبت‌های ننگین»
«داده و شورش طلب فتنه جوشان می‌گفتند بسته‌گردید وبر دوست و دشمن معلوم شدکه »
« ملت سر بلوا و آشوب ندارد و باشنلم و استعمال قوه کار نمیکند بلکه همانقسم‌که »
« از روز اول بگریه و زاری حقوق مسلوبه خود را خواسته وگرفته‌اند بعد از این نیز »
« تغییر مسلك نداده وبا مظلومیت و افتادگی از بزرگان خود وشخص اعلیحضرت جبر »
«کسور وارده برده اصل ازقانون اساسی را مسئلت دارند ...»

ماکه راپورتهای لیاخوف را در دست می داریم نیك میدانیم‌که شاه و او چه ارجی باین پراکنده شدن مردم میدادند . چرا بایستی ندهند ؟! .. اگر این پراکنده شدن نبودی و مجلس استوار ایستاده بسیج افزاری‌کردی آزادیخواهان بدلیری افزوده روز بروز شماره جنگجویان بیشتر شدی . پاره‌ای از روی غیرت ومردانگی و پاره‌ای بآرزوی نام وآوازه تفنگ برداشته آماده‌کارشدندی، چه بساکه‌کسانی ازدولتیان باینسوگراییدندی چه بسا که شاه و لیاخوف کاررا دشوار دیده از دنبال کردن نقشه خود باز ایستادندی . ازکجا که خواست آنان ازاین پیغام فرستادن وتوپ‌کشیدن آزمایش نمی بوده‌که چون آن پراکنده شدن را دیده‌اند بدلیری افزوده‌اند ؟! .. از کجا که در میان سران آزادی کسانی با دربار راه نمیداشتند و این‌پراکندن مردم را بسود دربار نمیکردند؟!.. هر چه هست این یك لغزش ونافهمی ازسران مشروطه خواهی بود .

راپورتهای لیاخوف چنانکه‌گفتیم دراینمیان محمد علیمیرزا با لیاخوف وسفارت روس گفتگو را دنبال می‌کرد و لیاخوف و کارکنان سفارت چگونگی را به پترسبورگ وتفلیس(که‌کانون لشکری قفقاز درآنجا میبود) راپورت می فرستادند و پاسخ می‌گرفتند ، و چون چهار تا از راپورتهای لیاخوف بدست افتاده و دردسترس ماست واینهاگذشته ازآنکه خود یکسند تاریخی وسیاسیست ، چگونگی نقشه را نشان می‌دهد. دوتای‌آنها راکه یکی درنوزدهم خرداد ودیگری دربیست وسوم‌آن (۲۷ و۳۱ مای روسی) فرستاده شده وخود دربارهٔ این گزارشهاست درپایین می‌آورم .

چنانکه دیده می شود این راپورتها نهانی بوده ، و اینکه بدست افتاده یك داستانی میدارد : پانوف بلغاری‌که ازآزادیخواهان روسیان می‌بود وسپس درایران بآزادیخواهان وشورشیان ایرانی پیوست ومانامش را در جای خود خواهیم آورد ، اینزمان بنام نماینده روزنامه « رچ» روسی در تهران می زیست و بنزد لیاخوف آمد و رفت می‌کرد ، از این راپورتها آگاهی یافته و از هر راهی که بوده نسخه های آنها را بدست آورده و در زمان بنزد یکی از انگلیسیان که در پترسبورگ‌میزیسته فرستاده ، و آن انگلیسی اینها را بزبان خود ترجمه کرده نسخه های آنها را بلندن بنزد پروفسور براون فرستاده ، و

چون براون و یکدسته از مردان سیاسی انگلیسی ، بآخشیج رفتار دولت خودشان ، از آزادی ایران هواداری نموده باین رفتار روس در ایران خرده گیری مینمودند ، آنها را دستاویز خوبی برای خود دانسته بیدرنگ پراکنده گردانیده‌اند . سپس براون هر دو از روسی و انگلیسی آنها را درکتاب خود « شورش ایران » بچاپ رسانیده . نیز شیخ حسن نامی ازتبریزیان درکیمبریج آنها را بفارسی ترجمه‌کرده و بروزنامه شمس دراستانبول فرستاده‌که روزنامه های دیگر فارسی ازآن‌گرفته‌اند . سپس نیز یکتن از آزادیخواهان روس بنام « م . پاولویچ س . ایرانسکی» نسخه روسی آنها را دریك روزنامه نهانی روس پراکنده گردانیده ، و درنتیجهٔ این دولت روس ناگزیر گردیده‌که آنها را دروغ وساخته بشناساند . ولی پیداست‌که این جز از راه ناچاری نبوده . هر چه هست ما هر چهار راپورت را در چند زبان در دست می داریم و فارسی آنها را از روی ترجمه شیخ حسن خواهیم آورد . دراینجا دوتا ازآنها را می‌آوریم :

محرمانه راپورت نمره ۵۹

« جناب جلالتمآبا دربیست وششم مه روسی (هشتم ژون فرنگی) اعلیحضرت شاه »
« مرا با ترجمان اول سفارت بباغ شاه دعوت کرد و با تقریرات دوستانه موافقت خود »
« را به تکلیف سابق ، که پیش جنابعالی عرض‌کرده‌ام بشرط تدبیری که تخلیص گریبان »
« از اعتراض دول اروپا بجهة تبدیل‌کردن حکومت مشروطه باستبداد قدیمی ممکن »
« باشد بیان‌کرد و منضماً بموافقت خود گفت‌که خواهشش اینست‌که هرقدر ممکن است »
« خونریزی‌کمتر باشد ولی من باین خواهش اوجسارت‌کرده درجواب‌گفتم‌که خونریزی»
« دراین جنگ مجبوری و ضروریست . چون از باغشاه برگشتیم من وترجمان مذکور »
« همانشب در سفارت ترتیبی بجهة معامله آینده با آشیانه دزدان که در این شهر با »
« طنطنه عظیم مجلس نامیده میشود معین نمودیم دراین ترتیب که یك اساسی است از »
« برای اجرای‌کارهای آتیه اول قراری‌که داده شد این بودکه تا دم آخر باید مجلس »
« و طرفداران او را بکلی غافل‌کرده و بسفارت نیز نبایدگذاشت خبری معلوم شود تا »
« یکدفعه کار را بمخالفت کشانده و باستعمال قوه مرتبه عسکریه آشیانه دزدان و رشوه »
« خواران را خراب وحامیانش راکه مقاومت وممانعت‌کنند بکشیم وآنها را هم‌که زنده »
« مانند درعدلیه محکوم وبا جزاهای بسیارسخت مجازات دهیم چون حال تمام مأمورین»
« و شاه در دست است که همیشه در هر کاری اعم از اینکه خوب باشد یا بد مسامحه و »
« عیب جویی‌کرده وباین جهت تمام کارها را ناتمام میگذارند لازم دیدیم‌که بعد ازآنکه»
« ترتیباتی‌که معین‌کردیم قبول شد از طرف شاه بخود من آزادی تامه در اجرای کار »
« داده شود چنانچه مجبور نباشد که امر احدی را در این کار قبول کرده باشم ولو »
« از هرکه صادر شده باشد تا اینکه‌کار بکلی تمام شود اگرچه از اوامر سابق وتعلیماتی »

«که جناب جلالتمآب عالی داده‌اید موقع و حدود قوت بنده کاملا معلوم است ولـی باز »
«جسارت کرده واستدعا میکنم که حدودات مداخله بنده را دراین کار که دردست دارم غیراز»
« خدمات سری که درموقع خواهم کرد معین فرمایید . وقتی که تـرتیبات کار را معین »
«کرده‌ایم از طرف سفیر و شاه تصدیق شد صورت اورا بدون تأخیر بجناب جلالتمـآب »
« عالی میفرستم . منتظر اوامر عالی .کولونل و . لیاخوف . طهـران ـ ۲۷مه (روسی)»
« نهم‌ژون فرنگی ۱۹۰۸»

محرمانه راپورت نمره ۶۰

«جناب جلالتمآبا ترتیباتی راکه از طرف بنده و ترجمان اول سفارت معین شده »
بود سفیر بعد از آنکه اجمالا با پترسبورغ مخابره کرد واز پترسبورغ هم با تبدیـلات »
« خیلی مختصر تقـریباً بدون اینکه‌اعتراضی بکنند صلاح دیده قبول‌کردنداما شاه مانند»
«یك ایرانی بسیار تردد کرد میترسید از اینکه خونریـزی خـواهد شد بناکـرد بعضی »
« تصورات بیجاکردن یعنی صلح وغیره چون این را دیدیم مجبور شدیم‌که وسیله قطعـی»
«وآخری خود رابکارببریم‌که این ترتیبات ازطرف دولت روسیه قبول‌وبهترین ترتیبات»
« برای حال حاضر ملاحظه شده است اگر شما قبول نکنید دولت روسیه دیگر بهیچوجه »
« از شما حمایت نخواهد کرد و هرچه هم بعد از این بشما واقع بشود خود را »
« مسئول نخواهد دانست وسیله قطعی ما بسیار مهم و مسئله مؤثر بود شاه بالطبع بدون »
« تأخیر قبول‌کرد و آزادی کامل نیز بجهة اجرا و اتمام کار داد اساسی این تـرتیبات »
«بقرار ذیل است :»

« اول ـ با پولی‌که از طرف سفارت و شاه داده خواهـد شد رشوت دادن بوکلای »
« مهـم مجلس و وزرا که در جلسه آخری ترتیبی راکه بایشان داده خواهد شد قبول »
« وبروفقش عمل‌کنند .»

« دوم ـ تا دقیقه آخر یعنی حاضر شدن‌کلیه تـرتیبـات بطور دوستانه با مجلس »
« رفتار نمودن و چنین وانمودکردن‌کـه شاه با مجلس صلح‌کند و همچنین داخل مکالمه »
«صلح شدن شاه با مجلس .»

« سیم ـ سعی‌کردن بارشوت یا وسایل دیگر بجهة خارج کـردن مردمـان مسلح »
«ازمجلس ومسجد و انجمنهای نزدیك . »

« چهارم ـ اقـدامات‌کردن‌کـه رؤسای انجمنها را با رشوت و غیره با خود»
« طرفدار نموده تا در روز موعود اعضای انجمن خـود را نگـاهـداشته و نگذارند »
«بیرون بروند .»

«پنجم ـ یك روز پیش یا درروز اجرای‌کارفرستادن قزاقها با تبدیل قیافت‌به‌مجلس»
«ومسجد تا ازآنجا بهوا شلیك نموده و هم بهانه برای هجوم وخراب‌کردن‌مجلس بدست »

« بدهند وهم کسانی راکه درمجلس ومسجد مقاومت خواهند کرد بکشند . »
« ششم ـ کمال دقت وجهد کردن برای اینکه مباداکسی بسفارت دول اروپا خاصه »
«انگلیس داخل شود .»
« هفتم ـ وقتیکه تمام ترتیبات حاضر شد در یك روز معینی مجلس و اطراف او »
«را با قزاق بریکاد و توپ محاصره و خراب کردن و کشتن کسانی راکه در مقابل »
«مقاومت کنند .

« هشتم ـ تسلیم کردن خانهای رؤسای مشروطه طلبان و وکلا را بعد از تخریب »



پ ۱۸۲

میرهاشم باضرغام وبرادرش سامخان

« مجلس بسرباز وعوام‌ناس که غارت کنند . »

« نـهم ـ گرفتار کردن رؤسای مشروطه خواهـان و وکلا و طرفداران مجلس را »
« و بدار زدن و نفی کردن آنها نظر باهمیت موقع و شخصی ایشان . »

« دهم ـ بجهة آسوده کردن خیال‌جمهور ودول اروپ اعلان کردن که مجلس دوباره »
« باز خواهد شد . »

« شاه موافقت خود را باین ترتیبات بیان کرد . وگفت بهتر است که سرباز وسوار »
« ایرانی هم در این‌کاراشتراك بکنند ولی بنده بملاحظه اینکه اینوقت برای بریکاد قزاق »
« بهترین اوقات‌است که وظیفهٔ حقیقی خود را ازپیش برده ورسوخ‌کامله خود را درحیات »
« سیاسی دولت ایران محکم و اجرای خیالات‌آینده راآسانترکنند قطعاًومصراً ردکردم . »
« اما در خصوص مداخله شخصی وفعلی بنده در روز بومباردمان (توپ بستن) سفیرراضی »
« نمیشد و میترسیدکـه دول سایره اعتراض‌کنند ولی بنده امر جناب جلالتمآب عـالی »
« را در نظر داشتم وبملاحظه اینکه‌کاررا بدست افسرهای ایرانی ندهم (اگرچه افسرهای »
« ایرانی قزاقخانه صداقت خالصانه بروسیه دارند ولی هرچه باشد بازهم‌ایرانیند ممکن »
« است که در موقع اجرای‌کار حسیات ملی آنها را مانع شده وکار را بکلی خراب‌کنند) »
« بمداخله شخصی و فعلی خود قرار دادم من جناب جلالتمآب عالی را امنیت‌کامله میدهم »
« که در بریکاد قزاقخانه که در دست بنده است افسر وغیر افسرانتظام و صداقت مخصوص »
« بجهت‌کار دارند » .

« در صورتیکـه مـانعی از خارج ظهور نکند موفقیت‌کار را مسئولم منتظر اوامر »
« عالی ـ ۳۱ مه (روسی) کولونل . و . لیاخوف »

خواستن محمد علیمیرزا هشت تن را

مجلسیان که انجمنهاراپراکنده‌گردانیدند امید می‌بستندکه محمد علیمیرزا از خشم و تندی‌کاسته نـرمرویی خواهد نمود . لیکن او بگستاخی افزوده فردای آنروز بیرون‌کـردن هشت تنی از سران آزادی را خواستار گردید . خواستش بیرون‌کردن آنها از ایران و یا سپردن بدست او میبود از آن هشت تن یکی میرزا جهانگیر خان مدیـر صور اسرافیل ، دیگری سید محمد رضـای شیرازی مدیر مساوات ، دیـگری ملك‌المتکلمین ، و دیـگری سید جمال واعظ ، دیـگری بهـاءالواعظین ، دیـگری میرزا داود خان بود . اما دوتن دیگر را نشناخته‌ایم .

درروزنامه صوراسرافیل‌همیشه سخنان تندی نوشته میشد واز شاه ودرباریان نزدیك بدگویی فراوان میرفت . این روزنـامه از شاپشال نکوهش دریغ نگفته او را « جهود » میخواند. باین بدگوییها بیشترش ازآن میرزا علی‌اکبرخان دهخدا میبود . ولی چون‌یکی از دوتن دارنده روزنامه میرزا جهانگیرخان میبودگناهها همه بگردن او می افتاد ، و خواهیم دیدکه جوان غیرتمند قربانی این راه گردید .

سید محمد رضا را نوشته‌ایم که مرد خیره رویی میبود و در روزنامه‌اش همه گونه سخنان تند مینوشت . داستان لویی شانزدهم پادشاه فرانسه را یادآوری کرده محمد علی میرزا را بیم میداد . گذشته از همه اینها چون در یکی ازشماره‌های روزنامه‌اش پرده دری بسیار کرده بود محمد علیمیرزا از عدلیه دادخواهی کرد ، ولی سید محمد رضا گردن‌کشی کرده بدادگاه نرفت و بلکه یك شماره از روزنامه خود را (شماره ۲۲) ویژه ریشخند وبد نویسی بدادگاه گردانید. سپس بیك رفتاربیشرمانه‌تری برخاسته بدکاریهایی بنام محمد علی میرزا ومادرش ام‌الخاقان بروی چلوار بزرگی نوشته ببازار فرستادکه



پ ۱۸۳

شجاع نظام مرندی با پسر خود (موسی‌الرضا)

مردم گواهی خود را در پای آن بنویسند و مهر کنند . در میان آزادیخواهان اگر کسانی شاینده کشتن میبودند نخستینشان این مرد را باید شمرد .

ملك‌المتکلمین چون یکی از سخنرانان توده بشمار میرفت ناگزیر درمیان گفته‌هایش از محمد علیمیرزا نکوهش دریغ نمیداشت . لیکن ما پرده دری از او سراغ نمیداریم . چماناکینه محمدعلی میرزا ازجای دیگر می‌بوده : پیش‌ازسالهای مشروطه ملك‌المتکلمین



پ ۱۸٤

(این پیکره نشان میدهد مظفرالدینشاه و عین‌الدوله را در اوایل مشروطه)

بکردستان رفته زمانی در دستگاه سالارالدوله بسر میبرده . سپس چون عین‌الدوله در زمان صدراعظمی خود با محمدعلیمیرزا دشمنی نموده‌میخواست‌اوراازولیعهدی برانداخته دیگری راازپسران مظفرالــدین شاه بجای او گزارد ، سالارالدوله ملك را روانه تهران میگرداندکه درآن باره بکوشد . این بود ملك در تهران‌نماینده‌ای ازسالارالدوله میبود. ولی چــون جنبش مشروطــه بمیان آمــد او نیز همراهی نموده سالارالدوله را فراموش گردانید . لیکن محمدعلی میرزاکینه اورا فراموش نکرده بود .

در باره سید جمــال همین را باید گــفت . او نیز ازسخنرانان توده ولی پرده در نمی‌بود . بیشتر سخنان او را در روزنامه ویژه‌ای بنام « الجمال » چاپ‌کرده‌اند و مادر آنها گفته‌های زشتی نمی‌یابیم . در اینجا نیز انگیزه چیز دیگر می‌بوده : سید جمال با همه رخت آخوندی وپیشه واعظی باسلام وبنیادگزار آن باور استواری نمیداشته ، و این راگاهی درنهان‌باین وآن می‌گفته . ازاینرونامش به بیدینی‌دررفته واین محمد علی‌میرزا را به‌کشتن اوگستاخ میگردانیده . . بویژه‌که خود یکی ازبنیادگزاران مشروطه بشمار میرفت و راستی آنست‌که زبان او درپیشرفت جنبش بسیار کارگرافتاده بود .

بهاء الواعظین نیزازسخنرانان شمرده میشد وچنانکه‌گفته میشوددرمنبرها پرده‌دری هم میکرده و محمد علی میرزا را « پسرام‌الخاقان » میخوانده .

میرزا داود خان یکی از پیشروان آزادیخواهی شمرده میشد ولی ما داستانی که انگیزه این اندازه دشمنی محمد علــی میرزا باشد نمیدانیم . ازآنسوی می‌بینیم چون پس از بمباران مجلس این راگرفتند و در باغشاه در زیر زنجیر می‌زیست باو کیفری بیشتر از دیگران داده نمیشد .

در باره دو تــن از هشت تــن سخنان گــوناگون در میانست . در کتاب آبی تقیزاده و مستشارالدوله را می‌شمارد ، لیکن خود مستشارالدوله آنرا براست نمیدارد . و مــا نیز انگیزه‌ای نمی‌بینیم . کسانی هم نام حاجــی میرزا ابراهیم آقا را برده‌اند . ولی ما آنرا نیز بــی انگیزه مــی‌شماریم . مستربراون ، ظهیرالسلطان و حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی وحاجی میرزا علی‌محمد برادر را نام می‌برد . لیکن بی‌گمان دروغست . پس ازبمباران مجلس‌که‌کسانی ازآزادیخواهان از ایران بیرون رفتند برخی ازایشان بایشان بلندن رسیده ومستربراون را دیده‌اند ، وچون مستر براون پرسشهایی درباره پیشامدهای ایران میکرده اینان فرصت شمارده‌اند که هر یکی دروغهایی بسود خود سازند و باو باز گویند . یکــی از آنان ظهیرالسلطان بوده کــه یکداستان سراپا دروغی در باره بردنش بباغشاه و فرمان دادن شاه بکشتنش ساخته و ببراون‌گفته . دیگری حاجی میرزا یحیی بوده‌که خود و برادرش را درآن هشت تن جا داده . ازاینگونه دروغها دراستانبول نیزپراکنده شده بوده . یــك تن شیخ مرتضی نامی‌که اکنون در تهران است با ریسمانی گردن خود راکبودگردانیده و دراستانبول می‌گفته مرا بباغشاه بردند و ریسمان بگردنم

انداختند که خفه ام گردانند . ولی فلان پیشامدی نگزاشت و رهایم کردند . این را مایهٔ نازش برای خود میشمارده است .

اگر بجای اینها ، یکی از آن دو سلطان العلماء مدیر روح القدس و دیگری قاضی ارداقی را شماردندی براستی نزدیکتر بودی ، زیرا خواست محمد علی میرزا آن کسانی میبود که گستاخانه رفتار میکردند وما دیدیم که سلطان العلماء چه گستاخیهای نابجا مینمود . قاضی ارداقی اگر چه مرد بد زبانی نمی بود و بسخن نمی پرداخت ، ولی در دادگاه درکیفر دادن به صنیع حضرت و دیگران پافشاری بیشتر می نمود . ما خواهیم دیدکه این دوتن راکه دستگیر کردند درباغشاه هردورا نابودگردانیدند .

هر چه هست مجلس باین در خواست محمد علی میرزا گردن نگزاشت و خود نتوانستی گزارد . بودند برخی نمایندگان پستنهادکه میگفتند : بهتر است این چند تن را بگیریم و بسپاریم و بکشاکش پایان دهیم . بهبهانی پاسخ داد و گفت : ما اگر این درخواست دربار را بپذیریم هرزمان درخواست دیگری خواهند کرد . این بود پایداری نمودند . بویژه که دراین روزها آواز تبریز ودیگر شهرها برخاسته وپیاپی تلگرافها به مجلس و دیگران میرسید واین مایه پشت گرمی واستواری مجلس میگردید .

خروش تبریز

چنانکه گفتیم تبریز و دیگر شهر ها تا چند روزی از پیشامد آگاهی نداشتند . در تبریز تا دوشنبه هیجدهم خرداد (۸جمادی الاولی) هیچگونه آگاهی نمی بود . در این روز رییس انجمن ایالتی بتلگرافخانه رفته میخواست با نمایندگان انجمن اردبیل در پای تلگراف گفتگو کند و در آنجا دانست که سیمها کار نمی‌کند . در این میان مخبر السلطنه رسیده او نیز میخواست با تهران دربارهٔ پیشامد بیله سوار گفتگوکند . و باو هم پاسخ دادند تلگراف کار نمیکند . کسی را بتلگرافخانه کمپانی فرستادند از آنجا هم این پاسخ را شنیدند دانستند شورش بزرگی در تهران رخ داده . رییس تلگراف این اندازه میدانست که شاه با دسته‌ای ازسوار وقزاق ازتهران بیرون رفته در آنجا لشکرگاه زده . این دانش خود بیم را بیشترمیگردانید.

فردا بامدادان انجمن برپا گردیده در پیرامون پیشامد گفتگو آغاز یافت . شیخ سلیم گفت : کنون شاه یکتن از توده بشمار است ، و چون قانون را شکسته بایدکیفرش داد . دیگری که دلیری باندازه او نمیداشت گفت : امروز جای این سخن نیست . برای آگاهی یافتن ازتهران راهی میجستند. یکی گفت :کسی‌را بباکو فرستیم ازآنجا ازرشت آگاهی روشنی بدست آورد . دیگری گفت : یکی را بقزوین روانه سازیم . . . در این گفتگو میبودندکه ناگهان رییس تلگراف از در آمده ، تلگراف شاه راکه برای مخبر ـ السلطنه فرستاده بود ، («همان راه نجات»که یادکرده‌ایم) آورد .

نمایندگان چگونگی رادانسته ازاینکه سیمهابکارافتاده فرصت یافته بتلگرافخانه

شتافتند ،که نمایندگان آذربایجان را بتلگرافخانه تهران خواهند وبگفتگو پردازند ولی نمایندگان درتهران‌چگونه یارستندی بتلگرافخانه آیند . ازآنسوی چون‌آگاهی در شهر پراکنده‌گردید آزادیخواهان بشور و خروش بزرگـی برخاستند . تبریز را روز آزمایش فـرا رسیده بود . تبریزیان از روز نخست خود را نگهدار و پشتیبان مشروطه نامیدند وکنون می‌بایست بکار پردازند . آنروزکه نمایندگان آذربایجان از ایـن شهر روانه می‌گردیدند درمیانه پیمان بندی رخداد . آنان بگردن گرفتند کـه بروند و در تهران بنگهداری مجلس و مشروطه‌کوشند و اینان بگردن گرفتندکه بداراك و جـان ، تا بازپسین چکه خون خود ، در نگهداری آنان پافشارند .کنون اگر چه آنان چنانکه بایستی نکردند ولی اینان‌نبایستی ازسخن‌خود بازگردند. نبایستی پیمان خودرا بشکنند. اگرچه دوتیرگی درشهرافتاده بیم جنگ درونی میرفت ، ولی این دستاویز پیمان شکنی با نمایندگان نتوانستی بود .

تبریزچنانکه پیمان‌نهاده بود بالای مردانگی افراشت. همان روزعلمای آزادیخواه تلگرافی بشاه فرستاده درآن چنین نوشتند : « صدمه‌ای‌کـه ازاین مخالفتها خدا نکرده ملحوظست جزء اعظم متوجه بخانواده سلطنت است» .

تبریزیان‌درون‌کاررا نمیدانستند ، وازاینکه سفارت روس پـا درکار میدارد و نقشه بادست‌لیاخوف روانیده خواهد شدآگاه نمی‌بودند. بلکه ناشایندگی مجلس ونمایندگان خودرا نیز نمیدانستند. ازاینرو باز به اندیشه چند ماه پیش افتاده ، چاره را بیزاری از پادشاهی‌محمدعلیمیرزا شمارده، فردا چهارشنبه بیستم‌خرداد (۱۰ جمادی الاولی)تلگراف پایین را بانجمنهاي شیراز وخراسان واسپهان وکرمان فرستادند :

« رفتار وحرکات مخالفانه و خائنانه این شخص خائن دولت وملت ووطن مسبوق »
« شده بلادرنك باقدامات مادی ومعنوی مؤثره قیام‌نمایندکه دارالشوری ومبعوثین‌محترم »
« ملت درخطرمهاجمات خائنین موقع غیرت وفتوت استکه ازبرکت یك‌قوه متحده ملی »
عموم ملت ایران‌را ازشروفساد خائنین مستخلص‌نموده وبسعادت ابدی نائل شویم»
« انجمن ایالتی آذربایجان »

این‌تلگراف نتیجه آنرا دادکه از همه شهرها آواز بیزاری از پادشاهی محمد ـ علیمیرزا برخاست ، وچنانکه خواهیم دید تلگرافها درمیان شهرها بآمد ورفت آغازید . رشت پیش از تبریز آگاهی یافته بخروش برخاسته بود و ایـن زمان کارهـای خود را آگاهی می‌داد .

فردا پنجشنبه شورش درشهر بیشتر گردید، وچون سردستگان تلگرافخانه‌رانشیمن گرفته بودند مجاهدان دسته دسته بآنجا می‌آمدند و می‌رفتند. از تهران پاسخی‌که می‌ـ بیوسیدند نرسید . نمایندگـان از آمدن بتلگرافخانه ترسیده آمرزش طلبیدند . امروز انجمن تلگراف پایین‌را بنجف برای علما فرستاد :

« شاه نقض قسم قرآن‌مجید ومخالفت مجلس درصدد تخریب‌اساس‌مقدس مشروطیت »
« ملت‌آذربایجان باتفدیه جان ومال درمدافعه حاضر ومنتظر امرمبارك آقایان هستیم»
« انجمن.ایالتی آذربایجان »

از قزوین رییس‌المجاهدین بتلگرافخانه آمده آگاهیها می‌فرستاد . بدستیاری او تلگراف پایین را برای سرکردگان آذربایجانی درتهران فرستادند :



پ ۱۸۵
این پیکره نشان میدهد یکدسته از سران اسلامیه را
(همان‌کسانیکه در پیکره ۱۸۰ سرپا ایستاده بودند)

« از تلگرافخانه قزویــن بتوسط رییس المجاهدین بعموم سوار و صاحبمنصبان »
« کشیکخانه آذربایجان حاضرین اردوی تهران بموجب این تلگراف بهمه‌آن برادران »
« دینی ووطنی اعلام و اخطار میشود برتمام ملت غیورآذربایجان ثابت و محقق شده‌است »
«شاه بنای مخالفت و عصیان راکه با اساس مقدس مشروطیت ودارالشورای‌کبری گذاشته »
« باتکا واطمینان شماها می‌کند توضیحاً و صراحتاً می‌نویسیم‌که اگر بمجرد وصول این »
« تلگراف بدارالشورای‌کبری ملتجی وتلگراف بانشانه‌گرفته مخابره نمودید فبها والا »
« بدانیدکه معامله یك خاین‌ملت ووطن درآذربایجان باخانه وکسان شماهاشده بهیچ‌چیز »
« شماها ابقا نخواهد شد البته این ننگ ملی‌راکه باعقاب شماها نیزمتوجه خواهدشد از »
« خود بردارید . انجمن ایالتی آذربایجان »

دانسته نیست این تلگراف بسرکردگان رسیده . اگر هـم رسیده نتیجه‌ای از آن پدیدار نگردیده . چنانکه‌گفتیم این‌باربسردکردگان آذربایجانـی پروای چندان نمی‌ـ نمودند ، ورشته بیش ازهمه دردست قزاقان می‌بود .

تبریز بیك شور و خروش ژرفی پرداخته میخواست با نیروهایی‌که اندوخته بود ، و با همه توانایی خـود بدارالشوری یاری‌کند . ولی دوری از تهران ، و نا آگاهی از چگونگی‌کارها ، وپس ازهمه تنها بودن ،کوششهای اورا بی‌نتیجه می‌گردانید . بازماند؛ خروش تبریز را خواهیم نوشت باید در اینجا بشهرهـای دیگر پرداخته نمایشهای بیپای آنهارا بازنماییم ، وبرخی ازکارهای دارالشوری را بنویسیم :

شورش شهرها یا نمایشهای بیپا

تلگرافی‌که انجمن ایالتی در بـارهٔ بیزاری از پادشاهی محمد ـ علیمیرزا فرستاد ، چنانکه‌گفتیم ، همه شهرهارا بآواز درآورد ، وازهمدان و اسپهان و شیراز و رشت وکرمانشاهان و استرآباد و عراق و زنجان ودیگرجاها ، تلگرافها به تبریز وتهران یابشهر ـ های دیگررسیدن‌گرفت . این شهرهاکه هیچگونه آمادگی نمیداشتند ، وازآزادیخواهی یامشروطه طلبی جز هایهوی راه انداختن و تلگراف باینجا و آنجا فرستادن‌را نیاموخته بودند ، (وچنانکه خواهیم دید جزازرشت ، بازمانده‌کمترین ایستادگی ازخود ننمودند) بازبکار افتاده تلگرافهای لاف آمیز فرستادند و نوید های دروغی دادند . بیش از همه ، اسپهان جلف‌کاری می‌نمود . اینها نه تنها بیزاری از پادشاهی محمد علیمیرزا می نمودند وبرداشته شدن اورا میخواستند واسپهان پیش‌افتاده نایب‌السلطنه نیز (گویـا ظل‌السلطان را) پیشنهاد می‌کرد ، درروبه‌کاری اندازه نشناخته نوید فرستادن نیرو بیاری دارالشوری می‌دادند ، واسپهان سخن از فرستادن پنجاه هزار تن می راند . در اینمیان ظل السلطان نیز همبازی نموده تلگرافهـا می‌فرستاد . ما برای نمونه یکرشته از آن تلگرافهـا را دراینجا می‌آوریم :

ازشیراز به تبریز (۲۲ خرداد) :

« خدمت اعضای انجمن محترم ایالتی دامت توفیقاتهم ، تلگراف مبنی بر نقض »
« عهد وخلاف قسم محمد علیمیرزا رسید خیلی غریب است که ملت نجیب ایران با این »
« خلافهای متواتره و متکاثره که هرروز ملاحظه می‌نماید بازآنرا بسلطنت شناخته بودند »
« ملت فارس که بالغ برچهارکرور است ازاتراك واعراب وعموم رعایا با ملت آذربایجان »
« هم رأی وعقیده است چون اهالـی آذربایجان دراینگونه موارد پیشقدم بوده‌اند و بهر »
« طریقی دستورالعمل بدهند از جان ومال بهیچوجه مضایقه ندارند (ازدوست یك اشارت »
ازما بسردویدن) »

« اردویی مرکب‌ازبیست هزار نفرقشقایی‌اعراب وسایرایلات مستعد حرکت‌طهران »
هستند درحفظ حقوق‌مجلس‌مقدس واساس مشروطیت ازبذل جان‌ومال خودداری نخواهند »
داشت «انجمن ایالتی فارس وعموم ملت) »

ازاسپهان به تبریز (۲۲ خرداد) :

« خدمت‌اعضای‌انجمن‌محترم‌ایالتی‌دامت‌برکاتهم‌بمجرد استماع‌خبروحشت‌اثرمخالفت »
« محمد علیمیرزای خاین بامجلس مقدس دارالشورای‌کبری شیدالله ارکانه انجمن ولایتی »
« وسایر انجمنهای ملی و عموم ملت درهیجان‌کلیه ادارات دولتی را تعطیل رؤسای آنها »
« توقیف قولا واحداً به‌آواز بلند با شماها هم‌آواز من بعد ممکن نیست این شخص‌خاین»
«هواپرست‌که لیاقت هیچ‌کاریرا نداردچه‌رسد بسلطنت مملکت اسلامی‌اورا بسلطنت‌بپذیریم»
«از حالا ببعد تعیین سلطان ازطرف پارلمان باشد تلگرافات متعدده بمراکزلازمه‌مخابره»
« نموده‌ایم . (انجمن ولایتی اصفهان)

از شیراز به‌تبریز ودیگرجاها (۲٤ خراد) :

«بعموم ایالات و ولایات ممالك محروسه ایران اخبار می‌شودکه این‌خیانت‌ظاهری »
« وسعی درخرابی مملکت‌محمد علی‌میرزارا (جز) بجنون‌نمیتوان‌حمل‌کرد چنانکه عقلای »
« مملکت حکم‌بجنون خمری اوکرده‌اند. دراینحال‌استدعای‌خلع‌این مجنون‌خاین‌ومعرفی »
« شاهنشاه جدید ازمجلس مقدس شده‌است ملت سلحشورازاطراف ازسواره وپیاده مجتمع »
« برای حرکت بدارالخلافه شده‌اند عنقریب بالغ‌برپنجاه‌هزارنفرخواهدشد ساعت بساعت »
« سواره وپیاده ازاطراف‌می‌رسد. »

« ازطرف عموم ملت (انجمن‌ایالتی فارس) »

از رشت بکرمانشاه :

« انجمن ولایتی‌اساس مشروطیت ازکارشکنی محمدعلیمیرزا در تزلزل دارالشوری »
« دچارنفوذ استبداد است عموم ملت در اجـرای نیات مقدس دارالشوری حاضر مجاهین »
« با تمام قوا مصمم عزیمت بتهران بسایر انجمنها اطلاع دهید . «مجاهدین»

از اسپهان بکرمانشاهان

« انجمن ملی کرمانشاه ما نایب‌السلطنه را معین کردیم چهارده ولایت امضا نمودند »

« فقط کرمانشاه باقی ماند فورا جواب (انجمن ملی اصفهان)»

از شیراز به تبریز (۲۲ خرداد)

« درجواب باکمال امتنان زحمت می‌دهم ازاین تلگراف نهایت امتنان حاصل شد. »

« درراه ملت پرستی همه قسم امتحان داده‌ام امتحان فرزند هم لازم بودکه خوب به »

« برادران عزیزم مکشوف شود و مفاخرت مینمایم وهیچ وجه نگرانی نیست بلکه : سر »



پ ۱۸۶

باقرخان

« وپسر که نه درراه عزیزان بود بارگرانیست ... (ظل‌السلطان) »

ازشیراز به ...

« درهمراهی ملت و خلاص علاءالدوله و جلال‌الدوله اگر مسامحه شود نه خسرو »
« بماند نه خسرو پرست (ظل‌السلطان)»

می‌توان گفت که بیش ازپانصد تلگراف ازاینگونه درمیان آمدوشد میکرد . ازهمه شگفتتر تلگرافیست که رحیمخان بدارالشوری فرستاده ومن درپایین می‌آورم .

از اهر بتهران (۲۳ خرداد) :

« توسط وکلای محترم آذربایجان حضور مبارك مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه »
« این خادم وطن امروز در اردوی اهر هزار نفر سوار مسلح و هفتصد نفر سرباز برای »
« انتظام امورقرجه داغ ومشگین واردبیل حاضرنموده چون بعضی اخبار راجع بحرکت »
« مستبدین بر خلاف مشروطیت شنیده میشود برخود لازم دانسته که باین چندکلمه »
جسارت نمایم .

« سرکه نه در راه عزیزان بود بار گرانیست کشیدن بدوش »

« حمد میکنم خالقی را امروز بـه این ذره بیمقدار توانایی‌کرم فرموده بمحض »
« اشارت ازطرف ملت خود درمدت سه روز اقلا سه هزارنفر سوار جنگ دیده وغالب با »
« تفنگ پنج تیز حاضر نموده تماماً جز برای ربودن‌گوی نیکنامی و شرف ملت خواهی »
« آرزویی‌ندارد ازفضل‌الهی میتوانم علاوه ازمصارف این‌عده سوار هم‌برحسب لزوم‌دراین»
« موقع تحمل مخارج دوهزار پیاده تفنگچی‌را نموده وکمك بملت مظلوم خود نمایم . »
« همین قدرعرض‌میکنم (گوش برحکم‌ودیده برفرمان) منتظرم‌وتاآخرین نفس‌که درخود »
« وبازماندگانم‌باشددراوامرمقدسه وکلای‌دارالشورای‌ملی‌کوشم نهایت‌آرزو دارد هم‌ندای »
« غیبی مژده رساند (رحیم بیا) خادم همان هستم‌که ازتهران به‌تبریز چهار روزه آمدم »
« حالا از دوست یك اشارت ازمن بسردویدن . »

«(رحیم چلبیانلو سردار نصرت)»

بی‌پروایی مجلس دربرابراین درخواستها

این تلگرافهاکه بیشترش جز لاف و فریب نمیبود در تهران ارج میگزاردند ، و باین نمایشهای بیجا مینازیدنـد . بـا این حال تلگرافها را درمجلس نمیخواندند وبهیچیکی پاسخ نمیدادند. آن بیزاری‌که تبریز و دیگر شهر هـا از پادشاهی محمد علی میرزا مینمودندکمترین پادآوازی درمجلس نیافت. نمایندگان همچنان روز میگزاردنـد ، و چون پیش ازآنکه محمد علی میرزا بباغ شاه رود و این‌کشاکش آغازیابدکمیسیونی بنام«رفع‌اختلاف» برپاگردانیده بودندکه مشیرالدوله و مؤتمن‌الملك ومنیرالدوله ودیگران بمجلس‌می‌آمدند، وازاینسوی مستشارالدوله وممتازالدوله ودیگران باآنان می‌نشستند وگفتگوها می‌کردند ، دراینهنگام نیزامید بیشتر مجلس بآن گفتگوها

می‌بود ، واز میانجیگری مشیرالدوله و مؤتمن‌الملك ومانندگان ایشان‌که جز سود خود دربند هیچی نمی بودند و هر دو سو را فریب می دادند ، نتیجه می‌بیوسید . یك‌کشور بزرگی رشته خود را بدست آنان داده بود و آنان رشته خود را بدست این رویه‌کاران می سپاردند .

اگر راستی را خواهیم در این هنگام نمایندگان مجلس وسران آزادی بچند دسته می بودند : یکدسته دل از مجلس ومشروطه‌کنده ، و اینان نه تنهاکاری انجام نمیدادند کارشکنی نیزمی‌نمودند . همیناندکه پس‌ازبرافتادن مجلس از شاه نه تنهاگزندی‌ندیدند نوازش وپاداش نیزیافتند . یکدسته اگر هم‌پادربار بستگی نمیداشتند خودکسان بیرنگی می‌بودند ومشروطه وخودکامگی‌را بایکدیده می‌دیدند وناگزیردراین‌هنگام خودرابکنار می‌گرفتند . یکدسته مشروطه را می‌خواستند ولی جان خودرا بیشتر دوست میداشتند ودر اینهنگام تامیتوانستندکناره جویی‌نشان میدادند. چندتنی‌نیزافزاردست بیگانگان‌میبودند که درهرپیشامدی جزپیروی ازدستورآنان نمی‌نمودند. یك نیم‌بیشترنمایندگان ازاینگونه می‌بودندکه درخور هیچ امیدی نمیبودند .

تنها یکدسته اندکی ازجان ودل مشروطه را میخواستند و اینان نیز سررشته راگم کرده نمیدانستند چه‌کنند ، بویژه‌که باآن دسته های دیگر درآمیخته در اندیشه وکوشش جدا سر وآزاد نمی‌بودند .

یك نمونه ای از حال نمایندگان رفتار حاجی میرزا آقا فرشی بودکه در همان روزها بعنوان اینکه « امورات شخصی اینجانب در تبریز مختل است» ازمجلس «مرخصی» طلبید ، وچون برخی نمایندگان پیشامد را یادآوری‌کرده ناخرسندی مینمودند درپاسخ گفت: « تا این انقلاباتست نخواهم رفت » . لیکن همینکه « مرخصی » داده شد بیدرنگ روانه آذربایجان گردید که هنگامیکه بمباران رخ میداد او در راه می‌بود ، و چون به تبریز رسید در این شهر نیز نمانده بیدرنگ روانه جلفا گردیده‌که از آنراه باروپا شتابد ، و چون نماینده مجلس شمرده میشد حسینخان باغبان با چند تن تفنگچی تاجلفا همراهش رفتند .

اگر نیك نگریم مجلس هنوزهم‌گمان نمی‌بردکه محمد علیمیرزادست بتوپ‌وتفنگ خواهد زد وچون همیشه با نماینده فرستادن و « لایحه » نوشتن‌کار خودرا پیش برده بود این بار نیز جز درآن اندیشه‌نمی‌بود ، چنانکه در همین روزها بـه نوشتن یك « لایحه » (گویا باخامه مستشارالدوله)کوشیده می شدکه بنام رنجیدگی از قانونشکنی های شاه و خرده‌گیری برفتار او به دربار فرستند . چون تلگرافهای تبریز و دیگر شهرها مایه دلگرمیش‌گردیده بود در « لایحه » تااندازه‌ای زبان تند بکار می‌برد .

بهر حال از روز شنبه بیست و سوم خرداد (۱۳ جمادی الاولی) چون روز های سوگواری میبود ، سه روز بازارهای تهرانرا بستند . ولی آرامش برپا میبود وقزاقان

همچنان در شهر میگردیدند وافزار جنگ ازمردم می گرفتند . درهمان روزها توپهای قزاقخانه را نیز بیرون آورده بباغشاه فرستادند ، و از « ذخیره » تفنك و فشنك ورخت بسربازان و سواران بخشیدند . روز دوشنبه میرزا سلیمان خان رییس « انجمن برادران دروازه قزوین » راکه مستوفی لشگر و دستیار وزیر جنك نیز می بود ، دستگیر کرده



پ ۱۸۷

این‌پیکره نشان میدهد سیدعبدالرزاق راکه یکی‌ازآزادیخواهان خونگرم تهران‌می بود و در روز بمباران درجنگ پا در میان داشت وسپس باستانبول رفت (این پیکره درباز گشت او بتهران‌همراه مجاهدان گیلان‌برداشته شده‌وآنکه درپهلویش‌ایستاده دائی‌اوسید حسینخانست)

بباغشاه بردند ودرآنجا زنجیر بگردنش زده نگه داشتند . او نخستین کسی‌ازآزادیخواهان بودکه دستگیر افتاد .

همان روز در بازار جارکشیدند : « هرکسی فردا دکان خود را باز نکند و مشغول کار خود نشود افواج و سواران مالش را بیغما برده و صاحبان آنها هیچ قسم حق شکایت ندارند » . این جار بزازان ودیگربازاریان را بترس انداخته خواستند از فردا بازار را بازکنند ، ولی شادروان بهبهانی دل بآنان داد . از آنسوی « انجمن اصناف » با آگاهی انجمنهای دیگر یك‌آگهی چاپ‌کرده در بازار پراکنده‌کردند ، در این زمینه : ما چون بنگهداری قانون اساسی سوگند خورده‌ایم در این هنگام‌که چند بندی را از آن قانون شکسته‌اند ، باید ایستادگی نماییم و بازار را باز نکنیم و از بیمی‌که می دهند نترسیم . این‌آگهی در بازاریان هنایید و بازارها همچنین بسته ماند .

درهمان‌روزها لایحه‌ای‌که مجلس‌آماده میگردانید پایان پذیرفت ،

لایحه مجلس

و این بود شش تن را از علمای نمایندگان برگزیدندکه آنرا بنزد شاه برند و پاسخ‌گیرند ، و این شش تن روز سه‌شنبه بیست و ششم خرداد (۱٦ جمادی الاولی) با آن لایحه روانه دربارگردیدند ، وما اینك نسخه آن را در پایین می‌آوریم :

« مجلس شورای ملی مورخه پانزدهم جمادی الاولی ۱۳۲٦ »

« بشرف سده سنیه اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه »

« درحالتیکه از دولت چندهزارساله ایران نمانده بود مگراسمی بلا مسمی وقوای »
« حیاتیه‌آن با تسلط خارجه وجهل وبی قیدی داخله باسفل مراتب سقوط رسیده وسلاسل »
« امنیت و استقلال‌آن منتهی بود بموئی موسوم به اراده ملوکانه‌که آنهم درمقابل تندباد »
« اغراض اجانب سفیل و سرگردان رو بمخاطرات عظیمه سیرمراتب مضره مینمود چون »
« مشیت خداوندی منشور اضمحلال آنرا امضاء نفرموده بودند ندای غیبی اسلامیت و »
« ایرانیت افراد اهالی را از خواب غفلت طولانی بیدار وبراهی هدایت فرموده‌که هادی »
« عقل و تجربه در طی مراحل تاریخ اختیار نموده لهذا یکباره خاص و عام مملکت با »
« وجود اختلاف مدارك پی بمخاطرات و مهالك برده بیك حرکت غیورانه از فضاحت »
« بی حسی خود را دور ساخته متنبه باین دو اصل اصیل استقلال ملت و استحکام قومیت »
« شدندکه قوای مملکت‌ناشی ازملت‌است‌وسلطنت‌ودیعه‌ایست‌که‌بموهبت الهی ازطرف ملت »
« به شخص پادشاه مفوض‌شده است . لاجرم خواستارتغییرمسلك سلطنت شدندواعلیحضرت »
« شاهنشاه مبرور انارالله برهانه بامضای فرمان مشروطیت و اعطای سعادت حریت منتی »
« بزرگ بر ملت نهاده نام خودرا برحمت ابدی زینت تاریخ ایران ساختند ولی تکمیل »
« این عطیت و تتمیم این موهبت را روزگاربرای تقدیس و تکریم نام نامی اعلیحضرت »
« همایونی ذخیره‌کرده بود این است‌که مساعدت بخت بلند و طالع ارجمند همایونی در »

« اواخر ولایت عهد و اول جلوس میمنت مأنوس رضای شاهانه را به تصدیق مشروطیت »
« جالب شده و در ۲۷ ذیحجه حسن نیت شاهانه را با آرزوی ملت که بصورت هیجان »
« عمومی ظاهر گشته بودتوفیق داده باکمال‌نواقص‌قانون اساسی فرمان دادند . درصورتی »
« که جهانیان منتظربودندکه ازاین تجاذب حقیقی‌که بین پادشاه و رعیت حاصل و بااین »
« سرمایهٔ سعادت‌که بتوفیقات خداوندی‌کامل گردید آثار ترقی وتمدن به سرعت وسهولتی »
« که شایسته نجابت ملی و فطانت جبلی ایرانیان است ظاهر و موجبات امن و آسایش »
« عمومی فراهم‌گردد روز بروز اغتشاش ولایات و ناامنی طرق و شوارع و انقلابات »
« سرحدات زیادتر و در خود پایتخت‌که در تحت نظرمستقیم اعلیحضرت شاهنشاهی و »
« هیئت دولت و مجلس شورای ملی است وقایعی بس ناگوار اتفاق افتادکه اگر در »
« صور وعلل آنها شور دقیق و غور عمیق بعمل آید هریك از آنها لکهٔ مبرمی است‌که »
« از انتساب آن بادنی مقربین دربار هرچند قلم ایرانی را شرم آید تاریخ‌که در محور »
« حقایق امور متحرك لایزال است بدبختانه در ثبت و ضبط آن شرم و ترحم نخواهد »
« داشت تعداد آن قبایح وتذکار آن فضایح را چه حاجت‌که اجتماعات حضرت عبدالعظیم »
« و وقعهٔ میدان توپخانه وغیره و غیره هنوز در السنه و افواه مثل سال وبا و طاعون در »
« عداد تواریخ بدبختی این مملکت مذکور و مرکوز اذعان است از اثرات آن »
« اتفاقات فضیحه هنوز دلهای رمیدهٔ رعیت‌آرام نیافته وجراحت های وارده برقلوب‌ملت »
« کاملا التیام نپذیرفته بودکه باز مفسدین بی ایمان‌امان نداده برای اخلال روابط بین »
« پادشاه و رعیت‌وقایع چند روز قبل را حاضر و احوال ماه ذی‌القعده را بوجهی شدیدتر»
« تجدید و درظرف دوروز ازحاصل زحمات دوساله قسمت‌کلی‌را بهدر داده ازجمله اصل »
« (نهم دهم دوازدهم چهاردهم وبیست وسوم را)که روح قوانین اساسی است نقض نمودند »
« مجدداً نونهال امید راکه بهزاران‌آب تدبیر وخون دل‌درقلوب رعایا میرویدازبیخ‌وبن »
« برانداخته بجای‌آن‌یأس وحیرت ویأس وشدت نشاندند ومخصوصاً درموقعیکه‌سرحدات »
« مملکت دچار مخاطرات عظیمه است نفاق خانه برانداز خانگی را باین شدت حادث »
« نمودند که خاطر مقدس همایونرا مثل مساعی وکلای ملت و وزرای دولت و قوای »
« مادی و معنوی مملکت که ناشی از اطاعت رعیت است مشغول یکدیگر سازند و بر »
« مقاصد سوء خود بپردازند بدیهی است‌که دوام این حال ملازم است با اضمحلال دولت »
« قدیم وقویم ایران و ایرانی مسلمان که بمدلول فرمان قضا جریان استاد ازل از آب »
« حیات حب‌الوطن من‌الایمان آب خورده با بیداری حواس بطورخاص تشنه حفظ حقوق »
« خویش است‌متحمل نخواهد شدکه ایران و اسلام‌خود را با هرچه در اوست‌آلت بازیچه »
« چند نفرمفسد درباری به بیند دستخط همایون که روزجمعه بر تفرقه معدودی رعایاکه »
« بطورصلح وسلم جبرکسور واقعه بر قوانین اساسی و اعاده حقوق رفته خویشرا متظلماً »
« استدعا میکردند بهر تدبیر و اصول بود از طرف مجلس شورای ملی که در طی تمامی »

« طرق چاره ساعی است بموقع اجرا گذارده شد ولی این اقدام و امثال آن از قبیل »
« سرشك ازرخ پاك کردن است درحالتی که خون‌دلها در فوران وکلیه ایران در هیجان »
« است نقض قوانین اساسی ازشمال تا جنوب وازمشرق تا مغرب ایرانرا با ناله و افغان »
« پرکرده که اگر این ناله وفریادهایکجا جمع شوند خدای نخواسته چه آهنگ مخالفی »
« ازآن ظهورتواندکرد . »

« بالجمله تکلیف بر وکلای ملت خیلی سخت شده و انتظار مردم طهران وفشار »
« ولایات در اعاده احترام قوانین و اصلاح کلیه امورآن بآن درتزاید و فرصت ومجال »
« را از دست میبرد . آنچه بطـور قطـع بر عقلای مملکت ثابت شده است علت واقعی »



پ۱۸۸
ستارخان

« اینهمه خرابیها وتکرر اتفاقات ناگوارکه شأن عهود وشیشه دلهارا یك‌جا می‌شکند و »
« حرمت قانون با نوامیس سوگند اسلامی یکسره برطرف میکند دوچیزاست :

« اولا شبهات مغرضین تاکنون مانع شده است‌که در قلب شاهانه این‌اعتقاد راسخ »
« شودکه در سلطنت مشروطه تمامی امور در تمام اوقات باید در مجاری قانون سیر »
« نماید تااصول ذیل قانون‌اساسی از لفظ بمعنی رسد (اصل چهل وچهارم شخص پادشاه »
« از مسئولیت مبری است وزراء دولت درهرگونه از امور مسئول مجلس هستند)(اصل »
« (چهل‌وپنجم‌کلیه‌قوانین ودستخطهای پادشاه درامورمملکتی وقتی‌اجرا میشودکه بامضای »
« وزیر مسئول رسیده‌باشد ومسئول صحت‌مدلول فرمان ودستخط همان‌وزیر است) (اصل »
« پنجاه وهفتم‌اختیارات واقتدارات‌سلطنتی فقط‌همان‌است‌که درقوانین مشروطیت حاضره »
« تصریح شده است) (اصل شصت وچهارم وزراء نمیتوانند احکام شفاهی یاکتبی پادشاه را »
« مستمسك قرارداده سلب‌مسئولیت‌ازخودشان نمایند) درصورتیکه‌کلیه امورازجزئی وکلی »
« درمجرای وزارت‌خانه‌ها فیصل پذیرفت مسئولیت نیك‌وبدآن‌ازشخص همایون‌شاهنشاهی »
« مرتفع وبرعهده وزراء تحقق میبابدوقدس مقام منیع‌سلطنت بتمامی محفوظ میماند والا »
« درصورت بی‌اطلاعی وزیر ازفلان‌امرکلی‌یاجزیی ایراد مسئولیت برآن وزیر بدیهی‌است»
« که ازطریق عقل‌وعدل‌خارج است‌ودراساسی‌که به‌تجارب هزار ساله عقلا وحکمای‌جهان »
« مرتب شده است البته تصور چنین امر بی‌رویه و عجیب نمیگنجد که فعل عمرو را زید »
« مسئول باشد . »

« ثانیاً آنچه به یقین پیوسته است اغراض مفسدین چندکه دشمن ملك و دولت و »
« خائن شخص شخیص همایونی هستند درمیان نیت پاك و فطرت تابناك همایونی‌که از »
« مزایای سلاطین عظیم الشأن است و حقوق رعایای صداقت شعار حایل و حاجبند و هر »
« ساعت خاطر مقدس ملوکانه را بر صرافت هایی جلب میکندکه با خیر و صلاح عامه »
« فرسنگ‌ها مسافت دارد وهردقیقه بالقاء شبهات مغرضانه قلب‌شاهانه را ازمعانی‌اصول »
« مشروطیت وقوانین اساسی منصرف ساخته باقتضای خودخواهی واستبداد ذاتی خودشان »
« یا درراه خدمت به مصلحت غیرمتابعت قوانین مملکتی راگویا درحضور مبارك مغایر »
« شئون سلطنتی جلوه داده بقدر امکان و بهر فرصتی‌که میبابند خاطر مقدس را برابقای »
« الفاظ وانهدام معانی اصول قانون وامیدارد لهذا مادامی‌که‌کسورواقعه بقوانین اساسی »
« جبران نشده واعاده احترام قانون بعمل نیامده‌است و درآینده‌کلیه امورات درمجاری »
« قانونی حل و فصل نشود و نمایندگان ملت را اطمینان‌کامل حاصل نگرددکه برحفظ »
« تمامی حقوق ملت قادر خواهند بود ومثل آنچه تا حال واقع شده باردیگر نقض عهد »
« قانون نخواهد شد مجبوریت تامه وارد خواهد بودکه وکلای ملت باقتضای وظایفی »
« که دیانتاً و وجداناً باشهادت خداوند وتوسط قرآن‌مجید برعهده‌گرفته‌اند عدم امکان »
« تحمل خودرا به فشار فوق‌العاده مسئولیت‌یك‌ملت بموکلین‌خود اعلام نمایند . اسماعیل »
« محل مهر ممتازالدوله . »

بازپسین نشستهای مجلس

این لایحه را که بردند در بیرون درمیان مـردم گفته میشد : شاه پروایی بفرستادگان ننموده ، ولایحه را گرفته نخوانده . بلکه خودبدرون رفته ووزیران‌را بآنجاخواسته وخشمناك چنین گفته : این کشور را پدران من باشمشیر گشادند . من‌نیزپسرهمان‌پدرانم، وکشور را دوباره با شمشیر خواهم گشاد . چنانکه انجمنها مرا ازپادشاهی برمیدارندمن نیز خودرا پادشاه نمیشناسم تا دوباره تاج وتخت را بدست‌آورم .

لیکن درمجلس واورنه این‌گفته شد . همانروزکه نزدیك بشام نشست برپا گردید ممتازالدوله چنین آگاهی دادکه چون لایحه را داده‌اند شاه فرموده : « من‌همانطورکه از سابق‌کمال همراهی ومساعدت را با مجلس مقدس داشتم حالا هم دارم و خواهم‌داشت . من خود عاشق این اساس هستم وجـواب لایحه صادر وفرستاده خواهد شد » ، وچون یکی از نمایندگان پرسیدکه چرا لایحه‌خوانده نشده ممتازالدوله پاسخ دادکه شاه آنرا ازسرتاپا خوانده است .

پیداست‌کـه ممتاز الدوله بشیوهٔ همیشگی مجلس برویه‌کاری و پرده‌کشی کوشیده . باآن حالیکه‌کشاکش پیداکرده بود چنین پاسخی از محمد علیمیرزا چه جا میداشت ؟!.. آنگاه‌گرفتم‌که اوچنین پاسخی داده ، آیا درخور پذیرفتن میبود ؟ ! . . اگرشاه «کمال همراهی و مساعدت را با مجلس مقدس» میداشت پس‌آن توپ‌کشیدنها ونیرو بسیجیدنها بهرچه میبود ؟ ..

روزچهارشنبه بازتوپهایی‌را ازمیدان توپخانه بباغشاه بردند . روز پنجشنبه بیست و هشتم خرداد (۱۸جمادی‌الاولی)که باز مجلس برپا گردید نامه‌ای از سوی انجمن‌های تهران رسیده بود ، دراین زمینه‌که تلگراف هایی‌که بتلگرافخانه داده میشود میگیرند ، ولی‌نمیفرستند، ویا پس‌ازچند روزی‌میفرستند . نمایندگان درآن باره بسخنانی‌پرداختند، وشگفت آنکه‌گفتند : باید از «وزیر مسئول» دراین باره بازخواست شود .

سید حسین یکی‌ازنمایندگان‌پیشنهادکردکه تلگراف‌هایی‌که ازشهرها رسیده‌خوانده شود . تلگراف هایی‌را میگفت‌که بنام‌بیزاری ازشاهی محمدعلیمیرزا میرسید. ولی‌ممتاز-الدوله نپذیرفته پاسخ داد : «تلگرافاتی‌که ازولایات وایالات رسیده‌یکی دوتا نیست‌بلکه سیصد وچهارصد تلگرافست وهنوز هم مقتضی نشده‌که درمجلس قرائت‌شود» درهمان‌مجلس تنها یك تلگرافی‌ازتبریز خوانده گردیدکه اینك درپایین می‌آوریم :

« ازتبریز ۱۸جمادی‌الاولی- نمره ۲۶۶ وضع شهرحالتی پیداکرده‌که ازتحریر » .
« و تقریر عاجزیم از طرفی جوانـان ملت داوطلبانه سواره و پیاده برای وقایهٔ مقصود »
« مقدس و حراست دارالشوری جان برکف‌گرفته در حرکتند و از طرفی‌کمیسیون اعانه »
« تشکیل واهالی باکمال بشاشت بدادن اعانه بریکدیگر سبقت میجویند علم الله و شهد »
« زن هـای غیوره آذربـایجان امروز شرف ملیت را از تمام عالمیان ربوده و اتصالاً »

« گردن‌بند و گوشواره ودست بنداست که بصندوق اعـانه با هـزار نیاز تقدیم میکنند »
« و تمام اهالی باجان‌ومال در حفـظ مقصود مقدس حـاضرند و البته آن حضرات هم از »
« وقایع طهران مارا محروم نفرمایند . (انجمن اتحادیه تبریز) »

روز شنبه سی‌ام خرداد (۲۰ جمادی‌الاولی) که باز مجلس برپا گردید ، و همانـا بازپسین نشست‌آشکار آن بود ، چون حاجی سیدمحمد نامی از ملایان ، از نجف بازگشته و امروزرا بدیدن مجلس آمده‌بود ، مجلسیان به‌پذیرایی از آن پرداختند وبسخنان‌ستایش آمیز مفتی پرداختند ، و بدینسان نشست بپایان رسید .

بدینسان مجلس خود را از پیشامد بیگانه میگرفت ، وبدینسان بی‌یکسویی‌مینمود. همینکه شاه گفته بود : « کمال همراهی و مساعدت را با مجلس مقدس دارم » یـا گفته بود : « جواب لایحه صادر وفرستاده خواهدشد » ، بهانه بدست مجلس میداد که آنهمـه بسیج افزار ونیروراکه درباغشاه‌کرده میشد ، وسختگیریها را که درشهر میرفت ، نادیده انگارد وبهیچ‌کوششی برنخیزد ، چنین مجلسی سزایش همان میبودکه یافت .

آمادگیهای نارسایی‌که در بیرون میرفت

لیکن با این بی‌پروایی و بی یکسویی مجلس‌در این روزهـای بازپسین ، دربیرون‌یکرشته آمادگیهایی میرفت . آمادگیهای نارسایی که‌خواهیم دید نتیجه ای ازآن بدست نیامد. چگونگی آنکه‌درروزهای‌بازپسین‌اندیشه‌محمدعلیمیرزا درباره‌برانداختن مجلس بیکبار بی‌پرده گردیده نزد هرکس بیگمان شده بود ، و دیگر جایی برای سست نهادی و بی‌پروایی باز نمیماند . ازاینرو یکدسته ازدلبستگان مشروطه یا از نمایندگان و سران آزادی ، و همچنین کسانیکه گمان آسیب و گزند در باره خود می بردند ، بتکان آمده بچاره میکوشیدند . همانا از روزیکه لایحه‌را بنزد شاه بردند وآن رفتار رادیدند ، اینان پی‌بخشم درون محمدعلی میرزا برده دانستندکه چـاره جزایستادگی نیست و این بود باندیشه افتادند .

راستی آنست که در اینهنگام در تهـران ، آزادیخواهـان یك توده نـیرومندی می‌بودند . اگرچه سامانی در کارشان نمی‌بود ، با آنحال خود نیرویی بشمار میرفتند ، و درمیانشان کسان جنگجو و زبر دست بسیار یافت می‌شدند . بویژه در میان آذربایجانیان که مردان دلیر بنامی می‌بودند . اینان نه آن می‌بودند که در برابر بریگاد قزاق و فوج سیلاخور زبون گردند ، چیزیکه هست سرانی برای راه بردنشان نمیداشتند .

چنانکه دیدیم روز آدینه بیست ودوم خرداد (۱۲ جمادی‌الاولی) با یك‌نوشته‌ای از شاه بترس افتادند و انجمنها را از مدرسه سپهسالار پراکندند ، و ایـن‌کار که جز زبونی ازخود نمودن ومردمرا دلشکسته گردانیدن نمـی بود ، تقیزاده برایش فلسفه می سرود : « ملت مظلومیت خود را بدنیا نشان داد » ، وبدینسان یکهفته ازروزهای گرانبها را بـا

سست نهادی بسر بردند ،که می‌باید آنرا « هفته زبونی » بنامیم (در برابر « هفته جوش وخروش» تبریز که خواهیم یادکرد)، وسپس که پی بنادانی خود بردند دوباره بتلاش افتاده



پ ۱۸۹

این پیکره نشان میدهد باقرخان را با کسانی از سران مجاهدان خیابان (دو تن که درمیان ایستاده‌اند یکی باقرخان ودیگری هاشم خان است. دردست چپ میرهاشم خان حسن دلی ودر دست راست باقرخان میرعلی اکبرخان می‌باشد. دوتن که یکی ازاینورو یکی ازآنور ایستاده‌اند محمد جعفر بیك و برادرش هستند که ازدیه آمده و درجنگهای تبریز دلیرانه پا در میان میداشتند)

ازروزآدینه بیست‌ونهم خرداد (۱۹ جمادی‌الاولی) دوباره انجمنهارا بگردآمدن درمدرسه خواندند. این‌بود انجمنها رو بمدرسه آوردند وباردیگر انبوهی درآنجا رخ داد . لیکن دراینجا نیز یك نافهمی ازسران دیده شد ، وآن اینکه بمردم سپردندکـه هیچکس افزار جنگ همراه نیاورد ،که توگفتیی مردم را بعروسی خوانده بودند .

بدترآنکه دراین هنگام نیز یکسخنی در میانشان نمی‌بود . گذشته ازاینکه گروهی ازنمایندگان پستی نموده می‌گفتند : « آن هشت تن بیرون روند و خشم شاه فرونشیند » دیگران‌که دراندیشه ایستادگـی می‌بودند سخن یکی نمیداشتند . شادروانان بهبهانی و طباطبایی بشیوه همیشگی‌خود «ایستادگی ستمکشانه» میخواستند و بجنگ خرسندی نمی‌نمودند . حاجی میرزاابراهیم آقا وتقیزاده وکسان دیگری جنگ را میخواستند . بویژه تقیزاده‌که چون رییس « انجمن‌آذربایجان» می‌بود وپشتگرمی بدلیری آذربایجانیان می‌داشت پافشاری آشکار درباره جنگ می‌کرد .

پیداست‌که چاره جزجنگ نمی‌بود. چیزیکه هست‌دیرکرده بودند، وآنگاه چنانکه خواهیم‌دید بسیج‌کار نمی‌کردند. اینان امیدشان بیاوری شهرهامی بود وتلگراف فرستاده یاوری می‌طلبیدند ودشواری آنرا بدیده نمی‌گرفتند . ازاینسو درتهران دوکمیسیون‌یکی بنام «نظام» ودیگری بنام «جنگ» ازسردار معظم خراسانی وازدیگر اروپا دیدگان پدید آورده بودندکه درحیاط شمالی بهارستان دربالاخانه‌هابرپامیشد، واینان بکارهایی‌پرداخته امیدهایی بمردم می‌دادند .

مستشارالدوله می‌گوید : شاه می‌گفت بآن هشت‌تن من پول دهم‌که ازایران بیرون روند ، وخودآنان نیزخرسندی می‌دادند ، ولی تقیزاده نگزاشت . می‌گوییم: این‌گناهی‌از تقیزاده نبوده . اگرآن هشت تن‌از ایران بیرون‌رفتندی بازمحمدعلیمیرزا دست‌نکشیدی. گناه تقیزاده آن دو دلیش بوده‌کـه مردم را نیز سرگردان می‌گردانید . ازیکسو دلش میخواست بنیك‌کاری برخیزد ونامی درآورد ، ازسوی دیگر بجان خود سخت می‌ترسید وتا می‌توانست از زیان و آسیب می‌گریخت .

یك چیزشگفت‌تری دراینهنگام آنست‌که بسیاری ازآزادیخواهان ازخامی اندیشه ، باور نمیکردندکه سربازان و قزاقان فرمانبرداری از لیاخوف‌کرده ، راستی را بامجلس بجنگ خواهند پرداخت ، ودراین‌هنگام چنین میخواستندکه دلهای آنان جویند ورام خود گردانند . گواه اینسخن جمله‌هاییست‌که در روزنامه‌های آنروز می‌بینیم .

روزنامه تمدن « سفرای دول متحابه » رابیاری میخواند. نویسنده حبل‌المتین بخود دل داده می‌گویـد : « ترسی بخود راه نده از سربازی‌کـه پس از چند سال هیزم شکنی وحمالی لباس پوشیده و هیچ تیراندازی نمیداند چه میهراسی ؟!.. هفتاد نفر هم ازهمان سیلاخوریها در این چند روزه تفنگها را برداشته فرارکرده‌اند . آسوده باش‌کـه نزدیك است باصطلاح عوام‌کفگیر بته دیك بر خورد و پولهایی کـه برای این اعمال شنیع تهیه

شده عنقریب تمام می‌شود . قاطرچیان و اشرار واوباش هم پس از تـه‌کشیدن پول متفرق خواهند شد » . صور اسرافیل در گفتاری که گویا از خامـه خود میرزا جهانگیرخان باشد قزاقان ایران را بحلالزادگی وپدر ومادر داری ستوده ازچنان‌کسانی دور می‌شماردکـه «گلوله بسینه سادات بنی‌فاطمه و علمای واجب‌الاطاعه خـود » زنند و « برای ماهی شش تومان بدبختی آن‌جهانی وآتش قهر و غضب الهی را برای خـود آماده نمایند » . سپس بقزاقان می‌گوید : اگر شما سنگدلی نموده سینه‌های مارا آماج گلوله‌های خود گردانید « ماهم از این جانبازی و فداکاری عاری نداریم و هیچوقت نمی‌گوییم‌کـه چرا ما مغلوب مستبدین و بی‌دینها شدیم چراکـه برادران آذربایجانی وگیلانی و فارسی و اصفهانی ما در راهند وعنقریب خواهند رسید . مـا میخواهیم با بدنهای خود زیـر سم اسبهای آنها را نرم و مفروش کـرده و زمین تهرانرا برای تشریفات مقدم ایـن میهمانهای تـازه رسیده از خون‌گلوی خود زینت دهیم و بآن برادرهای مهربان بگوییم و افتخارکنیم‌کـه ماییم پیش صفان شهدای راه آزادی ، مـاییم اولین حامیان دین اسلام و ماییم اشخاصی که بمقدم میهمانان گرامی خود جان قربان می‌کنیم و ماحضر هستی را برطبق اخلاص می‌نهیم » .

یک‌مردانگی بجایی از علمای نجف

دراین روزها یکمردانگی بسیار بجایی ازسه‌تن علمای‌نجف‌سرزد. چگونگی آنکه مشروطه‌خواهان درمیان‌کوششهای‌خود یکی‌هم‌بنجف تلگراف فرستاده از آخوند خراسانی وحاجی‌تهرانی وحاجی‌شیخ مازندرانی یاوری می‌طلبیدند. چنانکه دیدیم یك تلگراف انجمن ایالتی آذربایجان فرستاد . انجمنهای تهران ورشت و دیگرجاها نیز پیروی می‌نمودند . دوسید با شادروان افجه‌ای نیزتلگراف پایین را فرستادند :

« چند روز است اعلیحضرت بدون بهانه با هیئت موحشه درخارج ذروازه تشکیل »
« اردو چند نفر ازامرا را بعد از دو سه روز حبس تبعید ملت درکمال استیحاش وخوف »
« قتل نفوس فوق‌العاده ولایات ایران تعطیل عمومی اقدامـات مجدانـه سریع النتایج »
« فوراً لازم است داعی عبدالله‌الموسوی البهبهانی الراجی جمال‌الدین‌الحسینی محمدبن »
« صادق‌الطباطبایی»

در نجف علمای سه‌گانه بتکان آمدند . ولی‌چکار توانستندی جزآنکه «فتوا»بیاری مجلس دهند . بسه سید پاسخ پایین را فرستادند :

« تلگراف موحش موجب ملالت فوق‌العاده گردید . بااقدامات غیر مترقبه آنچه »
« متوقف علیه حفظ اسلام ومسلمین‌است معمول فرمایید عموم مسلمین اطاعت نموده‌نتیجه »
« را سریعاً اطلاع محمد حسین محمدکاظم عبدالله المازندرانی»

نیز تلگراف پایین‌را فرستادند :

« تهران توسط آقایان حجج‌الاسلام بهبهانی و طباطبایی وافجه‌ای دامت برکاتهم »

« عموم صاحبمنصبان و امراء وقزاق و نوکرهای نظامی وعشایر وسرحد داران ایران »
« ایدهم‌الله تعالی بسلام وافر مخصوص میداریم همواره حفظ حدود ونفوس و اعراض و »
« اموال مسلمین درعهده آن برادران محترم بوده و هست وهمگی بدانند که همراهی »
« با مخالفین اساس مشروطیت هر که باشد ولو با تعرض بر مسلمانان حامیان این »
« اساس قویم محاربه با امام عصر عجل‌الله فرجه است باید تحرز و ابداً بر ضدمشروطیت »
« اقدام ننمایند »



پ ۱۹۰

دوتن ازمجاهدان تبریز (آنکه ازدست چپ ایستاده یوسفخانست که
اکنون نیزهست . آندیگری عباسعلی چرندابیست)

سپس تلگراف آشکارتری فرستاده پادشاه و بدخواهیهای اورا کردند . همچنین بتلگراف انجمن تبریز ودیگر تلگرافها با چنین «فتواهایی» پاسخ دادند . اگرچه این تلگرافها در روزنامه‌ها بچاپ نرسید ، ولی آزادیخواهان درتبریز و تهران آنها رامیان مردم پراکندند . این بود محمدعلیمیرزا به بیم افتاده ترسید « فتواهایی» بدتر از اینها داده شود وروز بیست وهشتم خرداد (۱۸ جمادی‌الاولی) تلگراف درازی بعلمای نجف فرستادکه در پایین‌کوتاه شده اورا (۱) می‌آوریم :

« ازقراریکه بعرض رسیده در اینموقع که برای جلوگیری اشرار و ایجاد امنیت »
« داخله پاره اقدامات‌کردیم مفسدین فرصت رااز دست نداده . . . با نقل پاره‌عنوانات »
« از آن‌طرف درمزاج عوام‌القاء بعض شبهات می نمایند . . . در هنگام ارتحال پدر »
« تاجدارم . . . قانون اساسی‌که علامت مشروطیت دولت بوده از صحه شاهنشاه منفور »
« نگذشته بلکه بواسطه بعض عوایق نمیگذشت . . . من چون مخصوصاً ترقی دولت و »
« حضانت (؟) ملت را درایجاد واستقرار مشروطیت میدانم خودم بنفسه متصدی این امر »
« شده . . . قانون اساسی را در حالتیکه پدر تاجدارم را رمق‌و قدرتی باقی نبود قلم را »
« دردستش گزارده بعد از آن هم از ساعتی که بتخت سلطنت جلوس‌کردم تمام هم خود »
« را دراستقرار اساس مشروطیت مصروف و باآن قدرتیکه درقوه داشتم واسباب فراهم »
« بوداز پیشرفت این اساس قصور نورزیدم تا مشروطیت دولت که آزادی ملت است »
« قرار یافت و مستحکم شد . لیکن متأسفانه این آزادی را که ازلوازم استقرار »
« مشروطیت بود جمعی مفسدین وسیله پیشرفت اغراض باطنیه وخیالات فاسده خود که »
« مباین و منافی اساس شرع مقدس اسلام بوده قرار داده در ذهن عوام نوع دیگر »
« رسوخ دادند . خلاصه وقتیکه در متمم قانون اساسی دیدند مذهب رسمی اهالی »
« ایران مذهب مقدس جعفری . . . است و دیگر آزادی مذهب برای آنها غیر ممکن »
« خواهد بود . . .انجمن‌بابیه تشکیل‌داده گفتگوی آزادی‌طایفه بمیان‌آوردند...چنانکه »
« پاره ازاعمال آنها مستحضر شده اید . . .حسب وظیفه‌شخصی لازم‌دانستم که‌بیش ازاین»
« تحمل و سکوت را جایز ندانم . . . وچون میدانم که برای حفظ حدود (؟) و مغلطه »
« کردن برخاطر های محترمه پاره اشتباه‌کاری‌خواهند کرد . . . لهذا یاد آورمیشوم‌که »
« مشروطیت دولت را من خودم باکمال میل ورغبت امضاکرده ودر استقرار این اساس »
« وحفظ وحمایت مجلس شورای ملی باتمام جدخواهم کوشید انشاءالله تعالی از برکت »
« توجهات مخصوصه وادعیه خالصه جنابان مستطابان عالی امیدوارم در هر نوع ترقی و »
« سعادت دولت وملت خودم‌موفق‌گردم وازباطن آن ذوات مقدسه‌همه‌نوع استمدادجویم.»
«۱۸ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ محمدعلیشاه قاجار »

(۱) نسخه ای‌ازاین تلگراف‌که دردست ماست غلطهای‌بسیاری‌میدارد واینست همه‌آن‌را نیاورده‌ایم .

این تلگراف نمونه بیشرمیست . خودرا هوادار مشروطه مینماید ومشروطه خواهان را «بابی» می‌نامد . چنین می‌پنداشته که با این دروغها به‌علما فریب خواهدداد . ولـی علمای سه‌گانه‌که از چگونگی آگاه مـی‌بودند ودر پشتیبانی ازمجلس و مشروطه مـردانه پامی‌فشاردند پاسخ شاینده پایین را فرستادند :

« طهران توسط جنابان حجج‌الاسلام بهبهانی وطباطبایی و افجه‌ای دامت بـرکاتهم »
« حضورمبارك اعلیحضرت‌شاهانه‌خلدالله ملکه‌بعداز ادعیه خالصه‌عرضه میداریم‌پرواضحست »
« که‌اقدامات مجدانه داعیان محض‌حفظ دین‌مبین و قوت و شوکت دولت و تـرقی ملت »
« وترفیه حال رعیت وصیانت نفوس و اعراض مسلمین بوده مکرراً هم این معنی را نصاً »
« وخلوصاً تلگرافاً وکتباً بعرض‌رسانیده وبجواب مساعدنایل‌نشده حالا دستخط تلگرافی »
« زیارت وموجب کمال تأسف وحیرت گردید زیراکه معلوم شد باز انفاس‌خاینین اثـر »
« سمیت خودرا بخشیده لزوماً خالصانه عرض مینماییم اگر اظهارات ملوکانه همـان قسم »
« که مأمول است مبنی برواقعیت وبرمضمون قول حضرت شاه ولایت علیه افضل‌الصلوات »
« والسلام خیرالمقال ماصدقه‌الفعال تطابق داشت چنین روزگاران سیاه برای این دولت »
« وملت دست نمیداد و اتـلاف نفوس واعراض و اموال مسلمین باین حد منتهـی نمیشد »
« چنانکه همم کامله دراینموقع واقعاً باصلاح مملکت متوجه بود این اغتشاشات مملکت »
« ویرانساز خصوص آذربایجان که هـزاران نفوس و اعراض تلـف شده ومیشود نمیشد و »
« سرحدات مملکت چنین بیصاحب نمی‌ماند و پای‌اجانب بمملکت‌بازنمیشد در تهران‌بآن »
« امنیت بچنین هیئت موحش تشکیل اردو نمیفرمودید . دفع مفسدین وقلع وقمع فرق »
« ضاله بابیه خذلهم الله تعالی را بوزارت عدلیه ارجاع و بعـد از ثبوت شرعـاً بـر وفق »
« قوانین مشروطیت اسهل مایکون وموجب مزید استحکام اتحاد بین دولت و ملـت بـود »
« مگرگرفتار شدن آن صاحب اعلانات کفریه‌که‌ازلسان بابیه‌منتشر می‌نمود بعرض‌اقدس »
« نرسیده هزاران افسوس‌که مفسدین نمك نشناس محض‌پیشرفت مقصود خـودشان ساحت »
« اقدس ملوکانه را بچنین اقدامات موجبه یأس کلی وتکرر نقض عهـد و ایمان مؤکده »
« آلوده و این‌عهد فرخنده راکه سزاوار بود سر دفتر سعادت گردد دچار چنین بدنامی »
« ابدیه نمیشد (؟) وعلی ای‌حال بدیهیست حفظ دین مبین و استقلال دولت اثـنا عشریه »
« شیدالله تعالی ارکانهما بعدم تخطی از قوانین مشروطیت متوقف والتزام آن بـر قاطبه »
« مسلمین خصوص شخص اقدس شاهانه از اهم واجباتست واین‌اقدام اخیر گرچه موجب »
« یأس کلی است لیکن چنـانکه مفسدین باز هـم ذات اقدس را بحـالت دین پروری و »
« مملکت داری بگذارند امیـد استکه انشاءالله تعالی بحسن تـدارك واقدامیکه کامـلا »
« موجب رفع‌وحشت عموم باشد مبادرت فرموده گسیختگی کلی را کـه خدای نخواسته »
« تکلیف حفظ دین و دولت و اعراض واموال ملت اقتضای دیگـر خواهـد داشت رضـا »
« نخواهند داد انشاءالله تعالی و الامر لمن له الامر . یکشنبه ۲۱ ج ۱ نجل‌خلیل‌محمد »

«کاظم خراسانی عبدالله مازندرانی».

چنانکه دیده میشود این تلگراف در ۲۱ جمادی‌الاولی و دو روز پیش از بمباران ازنجف فرستاده شده و دانسته نیست که بسه سید رسیده است یا نه.



پ۱۹۱

شادروان سیدجمال‌الدین افجه‌ای

پاسخ لایحه مجلس از شاه

لایحه ای را که مجلس برای شاه فرستاد و شاه بایستی پاسخی دهد، گویادرروزهای آخر بودکه‌پاسخ فرستاده شد. در روزنامه‌ها که چگونگی مجلس و کارهای آنرا تا روز سی ام خرداد (۲۰ جمادی الاولی) نوشته‌اند، ما یادی از این پاسخ نمی‌بینیم، و پیداست که پس از آن فرستاده شده. برخی (۱) می‌گویند: پاسخ را سیاهه کرده‌اند ولی فرصت فرستادن نیافته اند. هرچه هست چون نسخه آن پاسخ اکنون در دسترس است (۲ ما آنرا درپایین می‌آوریم:

«السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان»

«محمد علی شاه قاجار ۱۳۲۶»

«بمجلس شورای ملی لایحه مشتمله برمکنونات خاطروکلای ملی از پیشگاه»
«همایونی گذشته بااینکه تمام‌مردم ایران‌ودایعی است که پروردگارعالم‌بحکمت‌بالغه حفظ»
«وحراست وآسایش وامنیت قاطبه‌آنانرا برعهده مکلفه ما واگذارفرموده وهیچگاه مقصد»
«نیت ما جررفاه حال وآسایش عموم اهالی نبوده ومقصود همان نکتهٔ واحده بروز محبت»
«متحده وتکمیل تربیت عامه است ولی جواب بعضی از مطالب اظهاریه را لزوماً مقرر»
«وهیئت دارالشوری را ملتفت میفرمایم‌که درچندین جا از حدود معینه تجاوز شده است»
«اولا عزت وذلت هرقوم و ملت و بقا وفنای‌هردولت و سلطنتی به نص آیات کریمه‌منحصر»
«است بـه مشیت و حکمت خلاق عالمیان جلت عظمة که دست قدرت و احاطه تصورات»
«بشریه از پیرایه این نکته کوتاه بوده و خواهد بود پس نهایت‌کراهت داردکـه بدون»
«رعایت حشمت سلطنت از مسلك نگارش وقاعده بیان عدول‌کرده متذکـر چنین عبارتـی»
«بشوند (امنیت واستقلال منتهی بمویی بوده) وحال آنکه‌علاوه‌براینکه درمقابل زحمات»
«وضرب شمشیر نیاکان سلطنت ایران را ارث محقق وحق مسلم نفس نفیس خود میدانیم»
«تا موقعی‌که مشیت خلاق احدیت بمقتضای آیه‌کریمه: قل‌اللهم مالك‌الملك‌تؤتی‌الملك»
«من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء وتعزمن‌تشاء بیدك الخیرانك علی‌کل‌شیی‌ءقدیر. علاقه»
«گرفته رشتهٔ انتظام آسایش این ملت درکف‌کفایت شخص همـایون مـا باشد استقلال»
«و ثبات سلطنت و محافظت قوم و ملت خود را ازهمان قوة و بهمان اراده ازلیه مستدام»
«و بیزوال میدانیم و بهمین ملاحظه عطوفت پدرانه بود که محض تکمیل اشاعه عـدل و»
«داد وفراهم شدن موجبات رفاه وترقیات ملی و استخلاص از ذلالت جهـل ونادانی آراء»
«عموم را راضی شدیم‌که در کلیه امور مداخله داده شود بدینجهة از روی نهـایت جود»
«وسخا سلطنت خود و دولت ایران را بتمام دول عالم در عداد دولت (کنستی تـوسیون)»
«اعلان فرموده و برای تحدید حدود جریان امور مملکتی و نظام جمهور که‌عبارت است»

(۱) اعتصام‌الملك‌که رییس‌کتابخانه مجلس می‌بود وچند سال پیش درگذشت.

(۲) این نسخه درکتابخانه مجلس است وما از روی نسخه‌ای‌که حاجی محمد آقانخجوانی برداشته بودند وفرستاده‌اند دراینجا می‌آوریم.

« از سه قوه قانونیه اجرائیه قضائیه قانون اساسی را در نهایت رغبت و حرمت پذیرفته »
« و ممضی داشتیم که در تحت قاعده مقرره اصل بیست وهشتم این سه قوه منفصلا از هم »
« در نتیجه واحده نظم ملك و ملت جاری و ساری باشد یعنی به تصریح قانون اساسی »
« جریان امور را ازهمان سه مجری مترصد و ترقیات مملکت ونجات ملت خود را ازآن»
« راه منتظرشدیم ودراین مدت آنچه را قانون مصرح بود متابعت نموده حتی مسئولیت »
« را بحکم قانون از ذمه خود خارج دانسته و درکلی وجزئی هرچه ازطرف هیئت‌مبعوثه »
« باسم ملت صحیح یا سقیم پیش آمد اعتراض نداشته نهایت همراهی را با مستدعیات »
« ملیه در پیش وجدان خود باقتضای تکلیف مقرره بعمل آورده منتظر حصول »
« نتیجه بودیم» .

« چون بنا بمتابعت قانون اساسی و از روی حلم و بردباری که خلاق عالمیان »
« در وجود ما ودیعه قرار داده هرقدر اصلاح امور و رفع انقلابات مملکتی را از قوای »
« ثلثه مترصد شده نتیجه جز بعکس ندیدیم بلکه در هر مسئله که پیش آمد نقض »
« قانون اساسی مکاشفه و بی‌پروا از طرف هیئت مبعوثه و ملت بیعلم مشهود افتاده »
«و برخلاف تمام‌قوانین‌عالم‌بتحریك جهال کم‌ظرف باغوای مفسدین پرمایه (؟) باستظهار »
« انجمنها هرمطلب مختصری را وسیله هیجان عمومی قرار داده در مدارس شهر و »
«گاهی در محوطه خود مجلس تشهیر سلاح‌کرده مرتکب هزار گونه حرکات بیقاعده »
« شدند و بهمین جهة شیرازه نظام مملکت را چنان از هم‌گسیخته کردندکه اداره نمودن »
« آن باشکالات و زحمات بی‌اندازه برخورده است از جمله یکی از تکالیف واجبه »
« دارالشوری که مقدم و الزام تکالیف میباشد وضع قانون قضائیه‌که عبارت از عدلیه »
« باشد بود تا باین درجه هرکس بخیالات شخصیه و اغراض نفسانیه رفتار ننماید بکلی »
« از این تکلیف اصلیه تقاعد شده و هنوز اداره عدلیه قائم نگردیده است و بهمین علت »
« با وجود مشروطیت جان و مال و ناموس و شرف عموم در مخاطره وفریاد واعداللتاه »
« به ثریا میرسد و بواسطه مداخله هرکس در اجرائیات برای احدی امنیت باقی نمانده»
« در صورتی قانون بعدم مسئولیت و تقدیس شخص سلطان تصریح میکند با مسئولیت‌هیئت»
« مجریه‌که عبارت باشد ازدولت و مجلس شوراکه جزوضع قوانین لازمه ونظارت امور »
« تکلیفی ندارد در هر امری شخص سلطان را طرف قرار داده و در امورات شخصیه »
« مداخله نموده مواد چندی از قانون را در این مورد نقض‌کردند بحکم قانون اساسی »
« قوه اجرائیه و انتخاب وزراءکه بسلطنت مفوض است هرکس را ما خواستیم مصدرشغل »
« و امری نسبت بدقایق مقتضیات وقت و صلاح جریان نظم امور با رعایت روابط دول »
« خارجه قرار بدهیم بخلاف قانون و با هزار وسایل بعضی اقدامات غیر مقتضیه کردند »
« که حاجت تذکار نبوده بلکه حلم و حشمت سلطنت مانع ازتصریح وتشریح‌کیفیات‌آنست»
« و بخلاف اصل هشتم ونهم در چند مورد رفتار شده و به تبعیض عمل گردیده قانون »

« تصریح کـرده سلطان مقدس است و اصل دهم مصرح است کـه درمواقع ارتکاب جنحه »
« و جنایت قوه نظمیه اقدامات فوریه بعمل آورده و در مقدمه وقعه بومب استنطاق و »
« محاکمه مرتکبین بنا بتوضیحات روزنامه محاکمات چه حرکات وقیحانه‌که بعمل میآمد»
«که جزعظمت وهمت وبغیر رافت ذات ملوکانه نسبت بملت‌که منزله فرزند خود ملاحظه »
« میشود هیچ قانون وقاعده اغماض چنین خیانتی را تجویز نمیکرد اصل هشتم آحاد ملت »
« را در مقـابل قانون متساوی نمـوده اصل دوازدهم مجازات را منحصر بطریقه مجوزه »
« قانون‌کرده درچند مورد این هردو اصل نقض شده با اینکه مداخله در اجرائیات از »
« وظیفه مجلس خارج بوده بنقض اصل پانزدهم لایحه و نوشتجـات عدیده ازطرف هیئت »
« مبعوثه صادر شده چنانچه نقض اصل‌شانزدهم متضمن همین فقره شده است قانون تصریح»
« کـرده سلطان مقدس است در اصل بیستم هر روز و هر ساعت هزار نقض و بی حرمتی »
« بمفاد قانون عمل آمده وجهاً من الوجـوه جلوگیری نشده است شاهـد مسئله جرایـد »
« منتشره و نطق نطاقین است عموماً علناً حتی در حـوزه و ساحت مجلس نیز از مدلول »
« اصل بیست و یکـم در مسئله اسلحه عدول و نقض گردیده علاوه بر اینها بزرگترین »
« نقض قانــون از کلمه مصرحه تقـدیس سلطنت اشـاعه و اظهـار همین عبـارت عـدم »
« همراهی شخص ما با مشروطیت »
«است‌که از روی‌کمال عدم مبالات»
« درمقام ابراز چنین عقیده سست »
« باغرض سقیم بر میآیندکه مدلل»
«میدارد بی‌اطلاعی هیئت مبعوثه‌را»
« از مسائل سیاسی واصول قواعد »
« جهانبانی دوره حاضره ومأیوس »
« مینمایند شخص همایون ما رااز »
«استعداد واطلاعات لازمه وکلای »
« ملت خود زیرا هنوز تااین‌درجه»
« بروابط دول وحقوق بین ملل و»
«لوازم‌ملکداری‌ملتفت نشده‌اندکه»
«برفرض محال خدا نکرده شخص»
«ما بامجلس‌یامشروطه مساعدنباشیم»
«لاکن برای بقای شرف واستقلال»
«سلطنت وحفظ مقام‌قول وقلم خود»
« درمیان ملل معظمه ساعی بحفظ »
«(کنستی توسیون) خواهیم بود و »



پ ۱۹۲
شادروان طباطبایی

«هرگز هتك این حرف وثقلت این تهمت راکه ازروی کمال بی‌اطلاعی ناشی‌شده برخود»
«قبول نکرده وجمعی که تااین درجه ازاس اساس مسائل مهمه مملکت بی‌اطلاع بوده وبا»
«تبعیض اصول قانون بااختلاف مواقع معتقد باشند رشته نظم اکناف مملکت چندین هزار»
«ساله وموجبات‌رفاه وامنیت جماعت‌کثیره ملت راکه خداوند درعهدهٔ‌کفایت شخص‌همایون»
«ما مقرر ومسئول معین فرموده ازدست نداده وبیشتر ازاین متحمل هواپرستی اشخاص»
«قلیلی از مغرضین نخواهیم بود تا بمشیت قادر متعال و توجهات ائمه هدی و تأییدات»
«حضرت حجة عجل‌الله فرجه سلطنت خودرا از روی حقیقت منظم وقانون اساسی را بدون»
«تبعیض بموقع اجرا گذاریم تاعموم ملت از فواید آن بهره مند و درمهد امن و امان»
«آسوده ومرفه الحال باشند.»

بازپسین روزها

از روز های یکشنبه سی و یکم خرداد و دوشنبه یکم تیر (۲۱ و ۲۲ جمادی الاولی)، چون روزنامه ها بچاپ نرسیده آگاهی روشنی نمیداریم. پیداست‌که در این روزها چیرگی شاه بیشتر وسختی‌کار فزونتر میبوده‌که روزنامه ها بیرون آمدن نتوانسته‌اند.

دراین روز ها مجلس بنام میانجیگری، نهانی برپا میشد وگفتگوهایی میانه آن با دربار، بنمایندگی مؤتمن الملك ومشیرالدوله (که این دوبرادر نیز کار میانجیگیری را برگزیده هر دو سو را ازخود خشنود می‌گردانیدند) و دیگران میرفت و پیداست‌که هیچ نتیجه‌ای بدست نمی‌آمد.

ازآن سوی آزادیخواهان درمسجد سپهسالار و بهارستان انبوه می‌بودند، و نهانی تفنگ وفشنگ نیز باخود می‌آوردند. دیگر پرده دریده شده وکاربدشمنی آشکاراانجامیده بود. تقیزاده و دیگران امید بسیار بیاوری شهرها می‌بستند. تلگرافها درمیان شهرها در میان آنها با تهران همچنان در آمد ورفت میبود. از تهران تلگراف های سهش انگیز بهمه شهرها فرستاده میشد، وازآنها نیز پاسخها میرسید. تبریز ورشت واسپهان وشیراز و قزوین وهمدان و کرمانشاه همگی نوید فرستادن یاور میدادند. این نویدها که (جز ازآن تبریز) بیپا می‌بود در تهران بآنهاارج گزارده میشد و مایه پشت‌گرمی میگردید. اسپهان‌گذشته از تفنگچی، پنجاه هزارتومان پول برای در رفت جنگ نوید میداد. آقا نجفی و دیگر ملایان با تلگراف «فتوای جهاد» برای نگهداری مشروطه میفرستادند. در همان هنگام امید یاوری از علمای نجف نیز میرفت. زیرا چنانکه‌گفتیم سه سید، و همچنین انجمن های تبریز و رشت و دیگر جاها تلگراف کرده چگونگی را آگاهی داده بودند.

دراین روزهای بازپسین‌که چیرگی دربار بیشتر وترس فزونترشده بود با تلگراف با قزوین و ساوه‌گفتگو میرفت‌که آنها چون نزدیکتر بودند تفنگچیان خود را زودتر فرستند. کاررا درهنگامش نکرده واکنون بدینسان‌گرفتار فشار شده بودند.

در همانروزها دوکاری نیز از محمد علی میرزا سرزد : یکـی آنکه چون حـاجی میرزا حسن ودیگران از ملایان تبریز تلگرافی در نکوهش از مشروطه و مجلس و اینکه مشروطه خواهان بی‌دینند فرستاده بودند شاه دستور داد آنرا بچاپ رسانیدند و در شهر پراکندند ، واین یك شکستی بآزادیخواهان گردید ،زیرا به تبریز امیدبسیار می‌بستند ، و چون از دواتیرگی درمیان ملایان و آزادیخواهان نیك آگاه نمیبودند، اینرا بوارونه امید خود یافتند ، و خواهیم آوردکه نمایندگان آذربایجان در همین زمینه تلگراف گله آمیزی به تبریز فرستادند .

دیگری اینکه روز دو شنبه یکم تیرماه‌کـه خود باز پسین روز مشروطـه و مجـلس میبود شاه‌تلگراف پایین رابا دست فرمانروایان و حکمرانان بشهرها فرستاد :

«این مجلس برخلاف مشروطیت است. هرکس من بعد ازفرمایشات مـا تجاوزکند «مورد تنبیه وسیاست سخت خواهد بود .»

از این تلگراف پیدا بودکه چه اندیشه‌ای را با مجلس می‌دارد . شب آنروز هـم مشیرالدوله و مؤتمن الملك آمده آگاهی دادندکه شاه در برانداختن مجلس پـافشاری میکند وفردا بکار خواهد برخاست

گویا همان شب بودکه کابینه نیز از میان رفت و مشیرالسلطنه کـابینه دیگری را پدید آوردکه وزیران اینان بودند :

مشیرالسلطنه رییس‌الوزراء ووزیر داخله ـ علاءالسلطنه وزیر خارجه ـ امیر بهادر جنگ وزیر جنگ ـ قوام‌الدوله وزیر مالیه ـ محتشم‌السلطنه وزیر عدلیه ـ مخبرالدوله وزیر پست وتلگراف ـ مؤتمن الملك وزیر فواید عامه وتجارت ـ مشیرالدوله وزیر علوم و اوقاف .

چنانکه دیده میشود صنیع‌الدوله ومستوفی‌الملك نبودند ، و این دانسته نیست‌کـه خود نخواسته‌اند یا شاه نپذیرفته است . (چنانکه ما این دسته را می‌شناسیم‌این‌گمان دوم نزدیکتر بفهم می باشد) . نیز دیده میشود که مؤتمن‌الملك و مشیرالدوله کـه سپس از سران مجلس ودولت مشروطه بشمار خواهند رفت ، درچنین‌کابینه‌ای وزیر میبودند .

بدینسان روزهای بازپسین « خرده مشروطه » بپایان میرسید و اکنون بـداستان بمباران رسیده‌ایم . ولی می‌باید دراینجا به تبریز بازگردیم و پیشامدهای آنجا را نیزتا این زمان نوشته سپس بداستان بمباران پردازیم .

«هفته‌شوروخروش» درتبریز

چنانکه گفتیم ازروز سه‌شنبه نوزدهم خرداد (۹جمادی‌الاولی) بود که تبریزیان از پیشامدهای تهران آگاه شدند ، و از همانروز سران آزادی در تلگرافخانه نشستند و با تهران وبادیگرشهرها به تلگراف فرستادن پرداختند . روزهای چهار شنبه بـدینسان گذشت ، ولی از روز آدینه بیست ودوم خرداد(۱۲ جمادی الاولی) شهرحال‌دیگری‌بخود

گرفت . از این آدینه تا آدینه دیگردر تبریز یك‌جوش وخروش بیمانندی درمیان‌میبود، و از اینرو آنرا « هفته شور وخروش » می‌نامیم (بدانسان که در تهران همین را « هفته زبونی» نامیدیم) .

آنروز آدینه ، مجاهدان با افزار های جنگی ، آماده و بسیجیده ، دسته دسته ، بتلگرافخانه میآمدند،وچون ازتلگرافهایی که میرسید آگاه میشدند، سخت‌میخروشیدند: ما چرا دور ایستاده ایم ؟ ! ! ، آنهمه‌کوششها در دوسال بـرای چنین روزی میبود ، از تلگراف چه برخیزد ؟ . . . چراخود بتهران نرویم ؟!..چرا بیاری‌دارالشوری‌نشتابیم؟..

این اندیشه نخست ازخودآنان سرزد، و«مرکزغیبی» و انجمن ایالتی‌نیز خرسندی دادند . همانروز چنین نهادند دفتری درسربازخانه بازکنندکه هرکه خواهان چنین‌سفری باشد نام خود را در آن بنویساند . نیز دفتری برای « اعانه » باز کنند که در وقت سفر بسیجیده گردد .

از امروزکانون شورش سرباز خانه گـردیدکه از هرروز در آنجا انبوهی پدیـد میآمد ، و میدانی بآن پهناوری پراز مردم‌گردید .کسی تا ندیده باگفتن نخواهددانست چه شور و تـکانی در میان میبود . چه پیش از نیمروز و چـه پس از آن ، مـردم چون انبوه میشدند ناطقان‌بگفتار مـی‌پرداختند و خونها را بجوش می‌آوردند . در یکسومجاهدان‌بنام نویسی‌میپرداختند. دریکسوتوانگر و کمچیز هر کسی باندازه تـوان و خواهش خود ، پول بصندوق می‌پرداختند . بهتر است در این باره گفته‌های‌پرفسور براون رابیاورم: «دریکروز ازپسین تا شام، تنها از مردم بی‌چیز هزار و سیصد تومان داده شد ، فردای آنروز ده هزار تومان پـرداخته‌گردید » تلگراف « انجمن اتحادیه » را بدارالشوری در پیش نوشته‌ایم‌که میگوید: زنان نیز در این شور و خروش هم آواز می‌بودند ، وکسانی ازآنان‌گردن‌بندوگوشواره و بازوبند خـود را می‌آوردند و بصندوق میدادندکـه



پ ۱۹۳
شادروان سید حسن شریفزاده

فروخته شود وپولش درراه روانه گردانیدن مجاهدان بکاررود .

یکی از ناطقان‌که دراین روزها شناخته گردید سید حسن شریفزاده بود ، کـه در سربازخانه باگفتارهای آتشین‌خود دلهارا بتکان می‌آورد وغیرتها را بیدارمیگردانید .

سپاهی‌که بتهران خواستی رفت نقیخان رشید الملك را بسرداری آن برگزیدند . چنانکه نوشته‌ایم این مرد درآن روزها درمیان آزادیخواهان می بود وبـا نیرنگ ودورنگی روزمی‌گزاشت . ستارخان باپنجاه سواره وباقرخان باپنجاه سواره و محمدقلیخان آقبلاغی بادسته‌هایی ازسواران درآن لشکرمی‌بودند . شماره آنان‌کمتر ازهزار نخواستی بود ، ولی چون شتاب میکردند همینکه سیصد تن آماده گردیدند ، روز بیست وهفتم‌خرداد (۱۷ جمادی‌الاولی) با شکوه بسیار و سهش سرشار ازشهر بیرون رفته در واسمنج‌کـه دو فرسخی شهراست لشکرگاه زدند ،که ازدیگران نیز هرکـه کارهایش را بپایان رسانـد بآنان پیوندد .

ازتهران جزآگاهیهای دروغ نمیرسید. دریك تلگرافی گفته میشد : «ازطرف‌عموم ملت بشاه اعلان شدکه هرگاه تـا ۴۸ ساعت دیگر حقوق ملت ادا نشود وآنچه از قانون اساسی‌نقض شده‌است بجای‌خود نیایدآنوقت ملت بتکلیف خود رفتار خواهندکرد».

ازتقیزاده‌تلگراف‌رمز بسیار درازی‌رسیدکه درآن‌چنین‌می‌گفت: «دارالشوری‌بجهت »
« اتمام حجت‌بشاه اعلان نمودندکه این‌حرکات منافی باقانون شرع وقانون اساسی‌موجب »
« افتضاح مقام سلطنت می‌باشد لازم‌است‌که آنچه نقض‌قانون‌گشته جبران نماید تا مردم »
« اطمینان حاصل‌نمایند شاه درافعال وحرکاتش مصر، لذا انجمنها تمام‌نمایندگان خودرا »
« بمجلس فرستاده‌کسب تکلیف‌کرده‌اند . بجهت عدم انعقاد (؟) شاه بقانون شرع واساسی »
« کلیتاًاهالی بی‌تکلیف مانده‌انقراض اسلام‌را معاینه دیـده خلع اورا جداً خواستار شدند »
« همچنین ازولایات وایالات متواتر تلگرافات سخت‌درخلع شاه می‌رسد. مجلس‌هم باشاه »
« درمذاکره سخت‌است قشون‌ملی‌ازهرطرف درشرف حرکت میباشند. ازهمه‌مجدترهمدان »
« قزوین رشت شیرازاست بدیهیست‌کـه درکلیه امورات حقه آذربایجانیها گوی سبقت از »
« دیگران برده‌اندمن‌الله‌التوفیق‌وعلیه‌التکلان (فدای ملت تقی‌زاده)»

این تلگراف برای شورانیدن تبریزیان می بودکـه هرچه زودتر سپاه بفرستند . آقای تقیزاده‌که در تهران از نیروی آمـاده آزادیخواهان سود جویی نمی توانست ، و خواهیم دیدکـه روزجنگ از ترس جان بیکبار ازخانه بیرون نیامد ، این تلگراف دروغ آمیز را می فرستاد ، و هیچ نمی‌اندیشید که فرستادن سپاه از تبریز بـا چه دشواریهایی روبرو تواند بود .

تبریزیان خودشان خواهان می بودند و ایـن توانستندی‌کـه سه چهار هزار سپاه بتهران بفرستند . ولی ازیکسو خود شهر از آزادیخواهان تهی‌گردیده بدست بدخواهان افتادی و از یکسو آنها از تبریز تـا تهران در دره هـا وگردنه ها دچار شاهسونان و

دیگران گردیــده پیش از رسیدن بتهران آسیب بسیاری دیدندی ، و پس از همه اینها ، هنگامی رسیدندی که مجلس ازمیان برخاسته بودی .

جنبش ملایان و آغاز آشوب

تبریزیان هنگامیکه بدینسان سرگــرم جوش و خروش می‌بودند ، و میخواستند سپاه بتهران فرستند وبــا دشمنان آزادی بجنگند ، ناگهان پرده برخاسته دانسته گردید ،که محمد علیمیرزا در آن نقشه خود تبریز را فراموش نکرده ، و برای اینجا نیزدستگاهی درچیده، وتبریزیان بایددرشهرخود باین دستگاه پردازند و نیازی‌برفتن تهران‌نمی‌باشد.

آمدن حاجی‌میرزا حسن وامامجمعه را به‌تبریز نوشته‌ایم . آن‌آمدن برای‌این بود بودکه درهنگامی بهمدستی ملایان و دیگر بدخواهان مشروطه بتلاش برخیزند . این بود روزآدینه بیست ونهم خرداد (۱۹ جمادی‌الاولی) یك نشست بزرگی درخانه مجتهد برپــا گردید. همگی‌مجتهدان‌وملایان بنام درآنجابودند. همچنین میرهاشم‌که‌گفته‌ایم دردوچی‌و سرخاب دستگاه فرمانروایی میداشت با پیرامونیانی بآنجا آمد . نیزاجلال‌الملك رییس شهربانی وکسان دیگری از آزادیخواهان دانسته ونادانسته بآنجا رفتند . چون هنگامش رسید مجتهد پرده ازکار برداشته بسخنانی پرداخت دراین زمینه‌که مشروطه با اسلام‌سازش ندارد ، واکنون‌که شاه بکندن بنیادآن برخاسته ما نیزبیاری شاه برخیزیم ، و تلگرافی برایش فرستیم . ملایان‌که خود دشمنان مشروطه می‌بودند ایــن پیشنهاد را با خوشرویی پذیرفتند، وتلگرافی نوشته شدکه همگی‌بآن دستینه‌نهادند، وتوگفتیی یك بایای‌ورجاوندی را بپایان رسانیده‌اند بخود بخود بالیدند .

هنگام نیمروزکه نشست پایان پذیرفت و باشندگان پراکنده میگردیــد ناگهــان داستانی رخ داد ، و آن اینکه یك سیدی با تپانچه بدست آهنگ کشتن میرهاشم کــرد و تیری باو انداخت‌کــه چون سوار الاغ می بــود برانش خــورده نکشت . پیرامونیانش ریخته آن سید را باتقی مسکر نامی‌کــه از همراهان وی میبود دستگیرکردند . وبا خود برداشته روانه دوچــی‌گردیدند . بدینسان در تبریز زمینه بــرای جنگ و خونریزی آماده گردید .

این سید تیرانداز چنانکه میگویند از مردم زنجان و خود یکی از فرستادگــان کمیته قفقاز میبود . اینمرد از آنجا برای کشتن سید هاشم آمده و بی‌آنکه نژاد سیدی دارد دستار سیاه بسرپیچیده خود را سید می‌شناسانیده . از دیرباز درپــی فرصت میگشته تا امروز بدست آورده . ولی چسودکه تیرش بآماج نخورد ، وخودکه گرفتارشد همانشب دراسلامیه با شکنجه‌کشته‌گردیــد . در روزنامه « ملا عمو »که هنوز پراکنده میگردید ، در پایان یك نسخه‌ای رویه بازپرس از تقی مسکر را آورده است کــه اینك من نیز در پایین میآورم :

« صورت استنطاق‌کــه در محضر عموم علمای اعلام و سادات ذوی‌العز والاحترام »

« وسایر مسلمین در مسئله سوء قصد بجناب مستطاب آقا سید هاشم سلمه‌الله تعالی تاریخ »
«۲۰ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ از تقی مسکر که ازمرتکبین بوده بقرار ذیل است »
« سؤال ـ اسم شما چیست و بچه‌کار مشغول هستید ؟..»
« جواب ـ بنده تقی مسکر ، مس ساخته میفروشم .»
« سؤال ـ خیلی خوب دلیل اینکه شما میخواستیدآقا میرهاشم را بقتل رسانید چه »
« بود ؟ .. درحق شماها بدی‌کرده بود یا دلیل دیگر داشت ؟ »
« جواب ـ درحق‌من‌بدی‌نکرده »
« بوذ خدا روی باعث راسیاه‌نمایدکه »
« مارا وادار این‌کارکرده.
«سؤال ـ ازقراریکه‌معلوم‌میشود »
« شما را بایـن‌کار تحریك‌کرده اند »
«جواب ـ بلی باچهارنفرذیل »
« در تلگرافخانه حاضر شده مشغول »
« خدمت بودیم: مشهدی محمد،حلاج»
« خیابانی ، سید زنجانـی ، میرزاـ »
« جـواد ساعتساز ، من تقی مسکر »
« که اشخاص ذیل مارا فریب دادند:»
« بصیرالسلطنه ، میرزا محمدعلیخان، »
« شیخ سلیم ، میرزا اسماعیل ، برادر»
« میرزا محمدعلیخان حاجی حسین ، »
« کـه علما و آقا سید هاشم هم‌دست »
« شده میخواهند مشروطه را ازمیان »
« بردارند باید مجتهد و حاجی‌میرزا»
« محسن‌آقا و میرزا صادق‌آقا و آقا »



پ ۱۹۴
شاپشال

میرهاشم راکشت وسد خیالات‌آنهاراکرد، هرکس این‌کاررابکند علاوه براینکه پول‌زیاد »
خواهیم داد درآتیه وجه معتد به وشغل ومنصب بزرگ خواهد برد. ازاین حرفها آنقدر »
زدند ومارا وادار این امرکردند »
« سؤال ـ غیراز شما کس دیگربود .؟»
« جواب ـ همین چهار نفربودیم لاغیر » .

آن تلگراف راکه ملایان فرستادند ، چنانکه گفتیم محمدعلیمیرزا بآن‌ارج‌بسیاری گزارده دستورداد بچاپ رسانند ودرتهران پراکنده‌کنند ، وگفتیم‌که این بآزادیخواهان گران افتاد و آذربایجانیان سرافکنده گردیدند، بویژه باآن تلگرافهایی کـه از علمای

اسپهان میرسید ، وخواهیم دیدکه نمایندگان‌آذربایجان دراین باره تلگراف گله آمیزی فرستادند .

دسته بندی ملایان و خیزش اسلامیه

همان روز آدینه هنگام پسین مجتهد واماجمعه ومیرزا صادق و برادرش میرزا محسن و دیگر ملایان بنام ، هریکی با دسته‌ای ازپیرامونیان در دوچی‌گرد آمده « اسلامیه » را نشیمن‌گرفتند ، وبه‌پشتیبانی میرهاشم وتفنگچیان دوچی ، بامشروطه درفش‌دشمنی افراشتند . دانسته شد حاجی میرزا حسن از محمد علیمیرزا دستور هایی داشته و با او بهم بستگی میدارد .

فردا شنبه سی ویکم خرداد (۲۱ جمادی‌الاولی) تکان دیگری در شهر پدید آمد . زیرا پیشنمازان از هرکویی ، هریکی با پیروانی ، روبه دوچی نهاده آهنگ اسلامیه کردند . اینان‌که از پیدایش مشروطه بازارهاشان ازگرمی افتاده دلهاشان پر ازکینه می‌بود ، اکنون فرصت‌کینه جویی بدست آورده ، وخود دیدنی میبودکه هرکدام چند تن عامی‌نافهمی را پشت سرانداخته ، آن « نعلین » های پوست خربزه‌ای را بزمین می‌کشیدند وراه میپیمودند . بیشتری ازآنانکه تاکنون با مشروطه راه میرفتند. نیزبریدند و بآنسو رفتند . برخی نیز از ثقةالاسلام و حاجی میرزا ابوالحسن انگجی بی یکسویی نموده خانه نشینی‌برگزیدند. بامشروطه خواهان جزکسان اندکی ازملایان و دستاربندان نماند. همچنین درباریان‌کهن و بدخواهان مشروطه از هرکجاکه میبودند بدوچی شتافتند قراملك‌که درمیان‌کویهای تبریز بدلیرپروری شناخته شده ، مردم آنجا چون همه عامیند بنام دینداری یکدسته ازکار آمد ترین جوانان خودرا با تفنگ و افزار ، همراه ملاشان باسلامیه فرستادند .

همانروز یافردای‌آن، شکرالله‌خان شجاع نظام‌باسواران برگزیده مرند ، وسامخان وبرادرش ضرغام وحاجی فرامرزخان باسواران جنگ‌آزموده قرجه داغ‌فرا رسیدند، نیز سرکردگان دیگری بآنان پیوستند . دانسته‌شد محمد علیمیرزا در آن نقشه خود تبریز را فراموش نکرده ، برای اینجا نیز اندیشه‌هایی‌کرده است .

کوتاه سخن : اسلامیه نیرو اندوخته سر برافراشت . سراسر دوچی پراز تفنگدار گردیده‌کوچه ها تنگی نمود . لوتیان دوچی درپشت بامها ودر دیگرجاها بسنگربندی پرداختند، ملایان دراتاقها نشسته به«فتوای‌جهاد» پرداختند. چون‌دستاویز دیگر نمی‌یافتند برای برآغالانیدن سواران مرند و قره داغ مشروطه خواهان را «بابی» خوانده « فتوی » بکشتن ایشان دادند . دراینجا نیزکسانی را ازسران‌آزادی فهرست‌کرده چنین‌گفتند : « باید اینها ازشهر بیرون روند »

چون هنوز جنگ‌آغاز نشده و راهها بسته نگردیده ، از همه‌جا دسته دسته بدیدن آنجا می‌رفتند ، من نیزکه نویسنده این‌کتابم باکسانی از یاران بتماشا رفتیم وآن‌آشوب

وانبوهی را بادیده دیدیم ، ملایان در یك اتاق بزرگی نشسته پیاپی نکوهش از مشروطه می‌سرودند . و هرکدام بخود نمایی سخنی می‌گفت : آن یکی آیه قرآن میخواند ، و این یکی « حدیث » یاد می‌کرد . سومی خوابی‌که دیده بود باز می‌گفت . چهار مـی سوگند میخوردکه آزادیخواهان بابینند و جز بآشکارگردانیدن کیش خود نمی‌کوشند . برخی‌کـه زیرکتر و سنگینتر می‌بودند سرکج‌گردانیده چشمها بپایین دوخته ، سبحه می‌گردانیدند ولب می‌جنبانیدند . حاجی میرزاحسن وامامجمعه ومیرزاصادق ودیگران، بالا دست اتاق را پرکرده با رفتار وگفتار خود چنین می‌فهمانیدندکـه برای انجام یك بایای بزرگی درآنجاگرد آمده‌اند . سرانجام از قرآن « استخاره » کردند و این آیـه درآمد : « اذن للذین یقاتلون بانهم‌ظلموا وان‌الله علی‌نصرهم‌لقدیر » . از این آیه بسیار شادمان‌گردیدند .

میرهاشم چون گلولـه خورده بود در خانه خـود میخوابید . ولی لوتیان و سر ـ دستگان دوچی در تکاپو می‌بودند و می‌آمدند و می‌رفتند ، و پیدا می‌بودکه بآمادگیهایی می‌کوشند .

اینان با تهران بهم بستگی میداشتند، وپیاپی بدستیاری تلگراف ازمحمدعلیمیرزا وازکارهایش آگاهی‌می‌یافتند. نه‌همچون مشروطه خواهان‌که جزازتلگرافهای دروغ‌آمیز ازتقیزاده ودیگران نمی‌یافتند وازتهران آگاهی روشنی نمیداشتند .

ایستادگی آزادیخواهان‌و آمادگیهای آنها

چنانکه‌گفتیم ازیکهفته پیش آزادیخواهان هرروز در سربازخانه گرد می‌آمدند، وبنام‌نگهداری ازدارالشوری‌ویاورفرستادن‌بتهران شور و خروش می‌نمودند ، وچون روزآدینه نشست خانه مجتهدان وآن‌رفتار ملایان رخ‌داد ، سران‌آزادی بچگونگی پی‌برده‌دانستند که باملایان‌ودوچی جنگی‌رخ‌خواهدداد ازفردا شوروخروش‌رنگ دیگری‌گرفته این‌بار بیش‌ازهمه بدگویی ازملایان‌میکردند وانبارداری حاجی‌میرزاحسن وامامجمعه وحاجی میرزامحسن‌را بیاد مردم‌می‌انداختند ، شادروان شریفزاده باآوازبلند می‌گفت : « مردم چون سگ خون خورد هارگردد . ایـن ملایان ازبس خون دل شما را خورده‌اند هارگردیده‌اند ومردم را می‌گزند . آن رفتار زشت ملایان میدان داده بودکه هیچ باك‌وپروایی ننمایند وزیان وبدی ملایان‌را بازنمایند .

دراینمیان یك‌کاری از مخبرالسلطنه سرزد ، و آن اینکه‌گفت : « برای جلوگیری از زدوخورد انبوهی سربازخانه را بهم‌زنند » . آزادیخواهان چون باوبدگمان نمی‌بودند سخنش را پذیرفتند ، و یکروز سربازخانه را تهی‌گزاردند ، ولی چـون دیدند نتیجه‌ای ندارد وملایان همچنان درکار می‌باشند باردیگر بجای‌خود بازگشتند . انجمن‌بهتر دانست که ستارخان وباقرخان ومحمدقلیخان راکه درواسمنج لشکرگاه می‌داشتند بشهرخواند، واندیشه‌ای‌راکه بنام یاورفرستادن بدارالشوری درمیان می‌بود ، بکنار گزارد ، و ایـن

بود دستور فرستاد بشهر بازگشتند . تبریز با تهران یکی نمی‌بود : در اینجا چند هزار مجاهد ورزیده ، با سروسامان ، آماده می بودند ، و خواهیم دیدکه چه مردان دلیر و کاردانی از میان ایشان برخاست . از آنسوی سران آزادی‌کسانـی همچون علی‌مسیو و حاجی علی دوا فروش ومانند اینان می‌بودند که پروای‌جان وداراك را کنار گزارده از هیچ فـداکاری بـاز نمی‌ایستادند . آری‌در اینجا نیز مردان سست نهاد و ناپایدار ، در میان‌پیشروان‌می بودند، و همینان درآغازکـار مایه شکستی گردیدند، ولـی خواهیم دیدکـه زود ازمیدان در رفتند و آن شکست بـزودی بسته گردید .



پ ۱۹۵
حاجی سیدالمحققین (یکی‌ازه‌لایان مشروطه خواه تبریز)

روز هـای شنبه و یکشنبه بدینسان گذشت کـه آنان در دوچـی واسلامیه واینان‌درنیمه دیگر شهر ودر سربازخانه می‌جوشیدند و میخروشیدند ، وهریکی بآمادگی می‌کوشیدند . دوچیان بیدادگری آغازکرده گفته می‌شدکسی‌راکشته‌اند . ولی‌از اینسودست نمی‌گشادند روز دوشنبه تلگراف پایین ازتهران رسید :

« دیروزازطرف شاه تلگرافی بامضای علمای تبریزازمجتهد وحاجی میرزا محسن »
«ومیرزاصادق‌امام‌جمعه، حاجی‌میرزارضا، حاجی‌میرزاتقی، حاجی‌سیداحمد،حاجی‌میرزاعلی»
« اصغر، حاجی‌میرزا ابوالحسن، آقاسیدعلی، حاجی‌میرزا احمد، حاجی‌میرزا عبدالحسین»
«میرزایوسف، میرزاحسن،میرزاعبدالعلی، آقاسیدرضی،شیخ‌العلماء طبع ونشرشده مشتمل»
« بر تقویت دولت و مخالف مشروطه . از ایـن تلگراف عموم آذربایجانیهای طهران »
« سرافکنده درکوچه وبازار معرض سرکوبی مردم شده‌اند. بالعکس تلگرافی ازعلمای »
« اصفهان رسیده و سربلندی آنها شده‌که درآن تلگرافات فتوای‌کفر وارتداد سربازان »

« وسواران افواجی راکه بکمك مستبدین و موجب احضار آنها ازولایات بطهران میآید »
« داده آنها را در حکم قشون کربلا و انصار بنی‌امیه و تیراندازان ببدن مطهر حضرت »
« سیدالشهدا علیه‌السلام شمرده‌اند و علاوه پنجاه هزار تومان پول نقد برای مخارج »
« بدارالشوری‌ببانك حواله داده‌اند عموم‌ولایات‌ایران بدون استثناء غیرازتبریز باتمامی »
« قوا باجان ومال حاضرفداکاری وجان‌نثاری‌مجلس شورای‌ملی‌بوده ومصمم حرکت‌تهران »
« هستند دست‌ازاین‌نفاق برداریدودراین موقع‌باریك نگذارید بتحریك واغوای‌انگشت- »
« های مستبدین شقاق واختلاف درمیانه بیاندازند ودشمنان‌خارجی موقع پیشرفت‌مقاصد »
« درجنگ خانگی‌پیداکنند عیب‌وطن‌بدبخت ماهمین است‌که ازهمه ولایات‌زودترمیدرخشد»
« وازهمه زودتر ضایع میشود جسارت‌را ببخشید، سوزدل دراین فرصت تنگ باظهاراین »
« مطالب مجبور میکند . کار درتهران بسختی‌کشیده وهنوز بجایی منجر نشده وپانزده‌روز»
« است درتهران تعطیل عمومی است وسه روز است باز عموم تجار وکسبه واصناف شب و »
روز درمسجد سپهسالار مجتمع‌اند . »

« (وکلای آذربایجان) »

این‌آخرین تلگرافی‌بودکه ازنمایندگان‌آذربایجان به تبریز رسید . این‌تلگراف از یکسو نشانست‌که آن تلگراف ملایان چه هنایش بدی در تهران‌کرده بوده ، وازیکسو نمونه است‌که نمایندگان هنوز بخود نیامده پی به نادانیهای خود نبرده بودند. چنانکه نوشته‌ایم حاجی‌میرزا حسن را تبریز به‌مجلس‌فرستاد ، وچون تبریزیان ازآشوب‌انگیزی اوترسیده به‌آمدنش‌خرسندی نمیدادند همان‌نمایندگان بتلگرافخانه‌آمده پافشاری‌نمودند که تبریزیان ازسرناخرسندی بگذرند ، وچون حاجی میرزاحسن آمد امامجمعه ودیگران نیز آمدند . راستی آنست‌که این‌گرفتاری را برای تبریز نادانی نمایندگان پدیدآورده بود. بااینحال آنان زبان‌گشاده دیگران‌را نکوهش میکنند. شگفت‌تر آنکه بآن‌نمایشهای بی‌پای اسپهان ودیگرشهرها ارج‌گذارده تبریزرا بااین‌آمادگیهایی‌که میداشت (وخواهیم دیدکه چکارهاکرد) ، پایین‌تر ازآنها میشماردند .

بهرحال این تلگراف درنوبت خود خشم آزادیخواهان را بملایان بیشتر گردانید همان روز آنرا باسخنانی‌ازسوی خودشان چاپ‌کرده درشهرپراکندند. بدینسان تبریزنیز بازپسین روزهای «خرده مشروطه» را بپایان‌رسانید ، وما پیش‌آمدهای این شهررا ازروز سه شنبه دوم تیرماه (۲۳ جمادی‌الاولی) تاپایان جنگها درگفتارهای‌آینده خواهیم‌نوشت . دراینجا بازبتهران بازمی‌گردیم‌که داستان بمباران را بنویسیم .

سه‌شنبه دوم تیرماه

روز سه‌شنبه دوم‌تیرماه (۲۳جمادی‌الاولی) درتاریخ‌مشروطه‌یکروز بیمانندی بود ،کشاکش‌آزادیخواهی وخودکامگی‌که ازدوسال باز در میان میبود ، امروز رویه جنگ و خونریزی بخودگرفت ، و مشروطه و مجلس پس‌از دوسال ایستادگی ازپا افتاد.

محمد علیمیرزا که ازبیست روزباز، دشمنی‌آشکار گردانیده‌بود، امروزچون زمینه‌را آماده میدید بکارپرداخت . ازآنسوی چنانکه گفتیم آزادیخواهان ، پس ازیکهفته زبونی، در روزهای آخر به بسیجهایی پرداختند، وباهمه دیری‌که رخ داده بود ششصدتن‌کمابیش تفنگدارگردآوردند،که درمیان ایشان مردان جنگ آزموده ودلیر نیز میبودند. ازجمله چندتن از افسران‌قزاقخانه (ابوالفتح زاده و دیگران‌که نامهاشان خواهیم‌برد)،که ازدو سال‌باز، ازقزاقخانه بیرون آمده بودند، واین زمان به‌آزادیخواهان همراهی‌می‌نمودند . همچنین میرزا صالح خان وزیراکرم‌که محمدعلی‌میرزا اورا از حکمرانی طهران‌برداشته بود با چند تن ازنوکران کارآمد خود با مجاهدان همراهی نشان میداد.

اینان یك نیرویی میبودند، ویکدسته ازآنان‌دربالاخانه‌های عمارت‌شمالی‌مجلس(۱) ویا درپشت بامهای‌مجلس‌ومسجد وفرازمناره‌ها سنگر گرفته بنگهداری‌مجلس میکوشیدند. یکدسته دیگر که آذربایجانیان میبودند ، درپشت‌بام حیاط «انجمن آذربایجانیان »که‌در آن نزدیکی میبود (۲) سنگر بسته و همچنین خانه‌های ظل‌السلطان را دردست میداشتند . میرزا صالح خان درخانه‌های بانوی عظمی (خواهرظل‌السلطان‌می‌نشست ودرهمانجا سنگر می‌داشت .

اینان اگر سران‌کاردانی داشتندی وسامانی درمیانشان بودی ، درآن میان بیگمان بشماره‌شان افزودی ، و بی‌گمان چیرگی بهره آنان‌گردیدی . لیکن چنانکه گفتیم سران کاردانی‌نمیداشتند وسامانی درمیانشان‌نمیبود، خواهیم دیدکه‌تقی‌زاده ودیگران چه‌رفتاری کردند . ازآنسوی بسیاری ازتفنگداران روزجنگ رونهان‌کرده‌نیامدند. یکدسته ازآنان که نگهداری مجلس میکردند شبها بخانه‌های خودرفته تنهاهفتادتن‌کمابیش برای‌نگهبانی می‌ماندند. شب سه شنبه نیزبیش‌از هفتادتن نمانده بودند ، وبامدادان‌که جنگ برخاست ازآن شماره کاست‌که نیفزود .

یکی‌ازآنان (که‌گویا هنوز زنده است) تاریخچه‌ای اززندگانی خود نوشته‌که‌بدست من‌افتاده. مردك دراین‌باره چنین‌مینویسد: «صبح‌که شد خبرآوردندکه درمجلس‌راگرفتند. من بتعجیل رخت سربازی خودرا پوشیده همینکه خواستم تفنگ خودرا ازسر میخ بردارم دیدم‌نیست. فریادکردم تفنگ من‌کو ؟.. زنم‌قرآن روی دست باتفاق دخترهایم‌آمد جلو و گفت آقاجان من میدانم‌کسی با تو همراهی نخواهدکرد یکتنه خواهی‌رفت طرف مجلس دربین راه تورا خواهندکشت... دراین بین صدای توپ‌بلند شد . من رفتم بالای‌بام خانه رو بمجلس نشستم ومشغول‌گریه شدم »

(۱) آنجاکه اکنون چاپخانه مجلس است .

(۲) کاخی‌که اکنون وزارت خانه فرهنگ است خانه ظل‌السلطان می‌بود ، ودربالاتراز آن (روبسوی جلوخان بهارستان) خانه‌های بانوی عظمی‌می‌بودکه اکنون نیزهست درروبروی این‌ها انجمن آذربایجان میبودکه آن حیاط نیز اکنون‌هست.



پ ۱۹۶

شجاع نظام با دو پسر خود موسی‌الرضا وشجاع لشکر
(شجاع لشکر درپیش‌آمد بمب‌با خود شجاع نظام‌کشته شد . موسی‌الرضا که سپس
شجاع نظام‌گردیده بود هنوز زنده است)

باری روزسه شنبه از آغاز روز قزاقان و سربازان‌گرد مجلس ومسجد سپهسالار را گرفتند وهمچنین سرراههارا بروی آمدوشد بستند: مامانتوف آگاهی‌نویس روسی‌که‌این زمان درتهران می‌زیست وداستان این پیشامدرا نوشته دراین باره آگاهیهای نیکی‌را بما میدهد. کوتاهشده گفته‌های او اینست:

« درساعت هشت شب شاه لیاخوف را بباغشاه خواسته دستورکار فردا را داد ، و او چون بخانه خود (در نزدیکی قزاقخانه) بازگردید سرکردگان روسی قزاقخانه را بنزد خود خواسته چگونگی را بمیان نهاد ، و پس از سکالش با آنان ، چنین دستور دادکـه

فردا بامدادان میرپنجه علی‌آقا(۱) بادسته قزاقان خود (۱۲۰ تن) روانه گردیده مدرسه سپهسالار را فراگیرد . چهار تـوپ آتشبار در میدان جلو مجلس گزارده شده ، سواران زیردست میرپنجه قاسم‌آقـا دسته بدسته گردیده خیابانهای پیرامون مجلس‌را فـراگیرند ومردم‌را ازانبوه شدن بازدارند . این دستورها درساعت دوازه شب داده شد .

فردا درساعت پنج میرپنجه علی‌آقا با دستورشبانه ، با قزاقان خود روانه گردیده ، باآنکه مجاهدان بیم‌شلیك میدادند پروانمنوده بحیاط مدرسه رفت و آنجارا فراگرفت ، وازاین فیروزی خود آگاهی بفرمانده (لیاخوف) فرستاد. ولی‌پس‌ازچند دقیقه یکدسته‌از آزادیخواهان ازدرون مدرسه بیرون‌ریخته بافشارخود قزاقان‌را پس‌رانده ازمدرسه‌بیرون گردانیدند ودر را بستند . میرپنجه علی‌آقا چون دستور میداشت تیر نیندازد ایستادگی نتوانست . قزاقان درپشت درردهٔ‌کشیده ایستادند .

چون آگاهی از این نافیروزی بلیاخوف رسید ، فرمان داد دسته‌های دیگر قزاق ، که ۲۵۰ سواره و ۲۵ پیاده و ٤ توپ می‌بود ، آهنگ مجلس‌کردند ودر ساعت ۷ بودکـه اینها بجلومجلس رسیدند . هم‌درزمان‌خود لیاخوف (بگفته براون باشش‌تن‌ازسرکردگان روس با درشکه) بآنجا آمدند ، و لیاخف میدان بهارستان و آن پیرامونها را بازدید و بدستور او ، ازچهارتوپ یکی‌را درخیابان دروازه دولت ، دیگری‌را درخیابان روبروی آن ، وسوم و چهارم را در خیابان شاه آباد ، نهادند و دهانه همه آنها را بسوی مجلس گردانیدند ، وگرداگرد هرتوپی دستهٔ‌قزاق ، ازسواره وپیاده جادادند . پس ازاینکارها لیاخف (بدرشکه نشسته) بازگردیدکه بباغشاه رود و بشاه آگاهی برد » . اینها گفته‌های ماماتنوفست . ولی می‌باید گفت : شماره‌های قزاقها را بسیارکـم گردانیده . در آنهنگام شماره قزاق‌کمتر از دوهزارتن نمی‌بوده . ازآنسوی ازسربازان یادی نکرده ، درحالیکه یك‌فوج سربازان سیلاخوری همراه قزاقان می‌بودندکه لیاخف‌آنهارا بنگهداری درهـای شرقی مسجد و مجلس و آن پیرامونها گمـارد . نیز ما میدانیم‌کـه علیخان ارشد الدوله (همان‌مردیکه تاچندی پیش‌ازسرجنبانان آزادیخواهان بشمارمیرفت ورییس‌انجمن‌مرکزی می‌بود) با دیگران ازنزدیکان محمدعلیمیرزا درجنگ پا درمیان می‌داشتند .

ماماتنوف می‌گوید: گمان ایستادگی نمیرفت وازاینرو به‌قزاقان دستورتیراندازی داده نشده بود . لیکن این بآخشیج راپورتهای لیاخف است . از آنسوی با آن آمادگی مجاهدان وبا آن سنگربندیها چگونه گمان ایستادگی نمیرفت ؟!.. آری این شگفت‌است که قزاقان سنگری نبستند و باگفته ماماتنوف سازگار می‌آید . می‌توان پنداشت کسانی

(۱) سه برادر می‌بودند : علی‌آقا ، قاسم‌آقا ، کاظم‌آقا که هرسه از سرکردگان‌قزاقخانه می‌بودند . قاسم‌آقا همانست‌که دراینجا نامش برده‌ایم وسپس درقزوین با دست آزادیخواهان کشته شد . کاظم‌آقا نیز در واسمنج در « شب حسن دلی »کشته گردید . علی‌آقا همانست‌که تا پارسال زنده وبنام « سرلشکر نقدی » شناخته میشد .

که از خود نمایندگان و آزادیخواهان با دربار راه میداشتند ، برای شیرینکاری بدربار چنان دلگرمی می‌داده‌اند .

آغاز جنگ

قزاقان وسربازان نمیگزاردندکسی از مجلس بیرون رود . سپس سختگیری را بیشتر گردانیده‌کسی را بدرون هم راه نمیدادند . ولی تا اینهنگام‌کسانیکه آمدن میخواستند آمده بودند ، و ما از آنان نامهای بهبهانی و طباطبایی و حاجی امامجمعه خویی و حاجی میرزا ابراهیم آقا و مستشارالدوله و ممتازالدوله و میرزا محمد صادق طباطبایی و حکیم‌الملك را میشناسیم .



پ۱۹۷

سیدحسن تقیزاده

(گویا این‌پیکره ازو درسال ۱۲۸۸ پس ازبازگشت ازاروپا درتهران یاتبریز برداشته شده‌است)

شادروانان بهبهانی وطباطبایی هریکی دسته‌ای ازخویشان وپیروان همراه آورده بودند ازآنسوی یکدسته ازسران آزادی ازمیرزا جهانگیرخان وملك المتکلمین و قاضی ارداقی ودیگران که بجان خود می ترسیدند ، از چند روز پیش بمجلس پناهیده خود در آنجا می بودند . با آنکه بیشتر نمایندگان بیغیرتی نموده امروز بمجلس نیامدند باز درآنجا انبوهی می بود در بیرون نیزمردم هوا خواهی بمجلس می‌نمودند ودسته‌هایی برای آمدن بمجلس آماده می‌شدند .

دوسید ودیگران بشیوهٔ همیشگی خود بجلوگیری ازجنگ وخونریزی می‌کوشیدند. آقای بهبهانی‌کسی را پیش قاسم آقا فرستاده بنزد خود خواند . براون می گوید : قاسم آقا آمد وگوش بسخن بهبهانی نداد . ولی این گفته ازمستشارالدوله‌است‌که آنکس باز نگشت ، وما ندانستیم آیا پیام آقا رابقاسم آقا رسانید یا نه . بمجاهدان سخت سپرده میشد که پیشدستی نکنند وبهرحال ازتیراندازی بافسران روسی خودداری‌کنند .
این نیزیك خامی ایشان بودکه میپنداشتند نباید افسران روس رابزنند .

هردوسو آماده ایستاده ولی جنگی رخ نمیداد درآن میان شادروان سید جمال ـ الدین افجه‌ای ، آن پیرمرد غیرتمند ، سوار الاغی ازخانه‌خود (درپامنار) بیرون آمده و باگروه انبوهی ازمردم‌که بچندصدتن میرسیدند، دنبال اوافتاده آهنگ‌مجلس‌کرده‌بودند اینان برای آنکه‌ازیکراه‌کم قزاقتری‌روانه شوند ، ازکوچه مسجد سراج‌الملك وازتخت‌ـ بربریها بخیابان پستخانه درآمده ازآنجا خود را بجلو خانه ظل‌السلطان رسانیده بودند افسران روسی خواستند آنان را بازگردانند ، وچون دیدندگوش نداده همچنان میآیند ، برای بیم‌دادن دهانه توپی را بسوی آنان برگردانیدند و آتش‌کردند . این توپ هوایی (یا بی‌گلوله) بود وگزندی از آن بکس نرسید . ولی ازآوایش الاغ افجه‌ای بزانو در آمده و او از روی الاغ پایین افتاده وپیروان او بهم در آمدند . درآن هنگام یك افسر روسی تپانچه خود را در آورده یك تیری بهوا انداخت ، و این نشان جنگ شده قزاقان بیکبار به شلیك پرداختند واز آنسوی مجاهدان نیز پاسخ دادند وبدینسان خونریزی آغازگردیده ، یك هنگامه شگفتی برخاست ، زیرا از یکسو افجه‌ای و پیرامونیانش که زیر آتش مانده بودند سه تنی از ایشان ، (که یکی جوان آموزگاری میبود) با گلوله قزاقان ازپا افتادند ویکتن نیززخم سختی برداشت ، وخود افجه‌ای‌که درمیانه‌مانده بود، کسان وزیراکرم در خانه بانو عظمی را بازکرده اورا با پسران وبستگانش بدرون‌بردند وبدینسان ازگزند رهانیدند . پیرامونیانش بازگشته از هم پراکندند . ازیکسو قزاقان که سنگری نمیداشتند تیراندازان زبردست مجلس و انجمن آذربایجان بسیاری از آنان را ازپا انداختند، چنانکه قزاقان‌ایستادگی نتوانسته خود را بخیابان‌کشیدندولی‌یك‌افسر روسی درپهلوی توپ دست وپای خود راگم نکرده با توپ بشلیك پرداخت .جنگ‌سختی در گرفته ورشته از دست رفت . اسبهای توپخانه‌که بارگلوله وقورخانه میداشتند از زیر

درختها (۱) بیرون شتافته میانه میدان پیاپی بخون غلطیدند .

در گام نخست فیروزی درسوی آزادیخواهان پدیدار گردید . چیرگی اینان تا بجایی رسید که کسانی بیرون ریخته خواستند توپی را بکشند وبسوی مجلس برند . اگرخامی را کنار گزارده افسران روسی را زدندی بیگمان فیروزی بهرهٔ آنان بودی . خود داری از زدن آنها این نتیجه را میداد که بیباکانه درمیدان بایستند وقزاقان وتوپچیان را بازگردانند وبشلیك وآتش فشانی وادارند .

ازآن سوی لیاخوف که آگاهی ازجنگ یافته بود شتابزده خود رابمیدان رسانید ، وچون چگونگی رادید فرمان داد همه توپها ازچپ واز راست گلوله افشانی کنند وکسانی را بباغشاه دوانید که توپهای دیگری نیز بیاورند . توپی که در دهانه میدان نهاده بود و گلوله مجاهدان فرصت آتش فشانی نمیداد آنرا هم کشیده درپناهگاه خیابان جا دادند و به آتشفشانی پرداختند .

شکست آزادیخواهان

یکساعت کمابیش جنگ پیش میرفت، ودرآنمیان بهبهانی وطباطبایی و دیگران که در مجلس میبودند ، چون کسان جنگ نادیده میبودند وگلوله های توپ که بمجلس میافتاد مایه ترس بسیاری از ایشان میشد ، دیوار پشت مجلس را شکافته از ویرانه هایی که آنزمان می‌بود گذشته خود را بپارك امین‌الدوله رسانیدند ، و بدینسان مجلس تهی گردید . تفنگدارانی که از آنجا وازمناره‌های مسجد جنگ میکردند وخوددسته کمی‌میبودند، این را دیده وایستادگی نتوانسته سنگرتهی گردانیدند وبدینسان جنگ ازآنسوفرونشست .

ولی‌انجمن‌آذربایجان ومیرزا صالح خان وکسانش همچنان ایستادگی مینمودند ، و دلیرانه میجنگیدند . این بود لیاخوف دستور داد توپها را از خیابان شاه آباد بمیدان کشیده روی‌آنرا بسوی انجمن وخانه های بانو عظمی گردانیدند . نیز دسته‌ای ازقزاقان رابه پشت بام قراولخانه (۲) فرستادکه ازآنجا جنگ آغازکنند .

ماماتیوف مینویسد: «توپ چندگلوله انداخت وبزودی دریکی ازپنجره های عمارت ظل‌السلطان (گویا ازخانه‌های بانوی عظمی میبوده) تیرانداز زبردستی با تفنگ ماوزور پیدا شد و توپچیان یکی پس از دیگری می‌افتادند . میرپنجه فرمانده توپخانه پهلوی سرهنگ لیاخوف بسختی زخمی گردید . پس از برگردانیدن توپ باین خانه ، وگلوله بارانیها با تفنگ بآنجا بودکه توانستند تیرانداز هراس انگیز راکه بیش‌ازده تن رازده بود دورکنند.

بدینسان جنگ میرفت ، ودر همان هنگام توپهای دیگر همچنان مجلس را بمباران

(۱) فراموش نشده‌که تاده واندسال پیش در میدان جلو بهارستان درختها می‌بودند که بریدند وبجایش گل کاشتند .

(۲) درجلوخان مجلس درآنجاکه بخیابان صفی‌علیشاه می‌پیچید قراولخانه‌ای میبود .

میکردند و هر گونه ویرانی پدید میآوردند . نیمساعت به نیمروز که جنگ چهار ساعت کشیده بود انجمن آذربایجان ودستگاه میرزا صالحخان نیزخاموش گردید ، وجنگ بیکبار پایان پذیرفت . لیکن توپها همچنان آتش میبارید و درها وپنجره های خانه های بانوی عظمی وظل السلطان وحیاط انجمن را فرو میکوفت . پس از دیری توپها خاموش گردیده نوبت تاراج رسید . سربازان سیلاخوری ودسته‌های انبوه دیگر بعمارت بهارستان درآمده دست بکندن و برداشتن و بردن گشادند و هرچه یافتند تاراج کردند همچنان خانه های ظل السلطان و بانوی عظمی و انجمن آذربایجان را تاراج کرده در ها و پنجره ها را کندند . نیز انجمن مظفریه راکه یکدسته هم از آنجا تیر اندازی می‌کردند تاراج کرده آسیب رسانیدند .

چنانکه دیده میشود آزادیخواهان ازبی سامانی وبیسری زبون گردیدند ، وگرنه آنان دلیریهای نیکی ازخود نمودند . کسانیکه در این جنگ پادرمیان داشته‌اند ومانام‌هاشان‌میدانیم درپایین مینویسیم .

ابوالفتح زاده (اسدالله خان) بادو برادر خود ، این مرد از مهاجران وخود در قزاقخانه سرتیپ میبوده. ولی‌ازدوسال پیش بالیاخف راه نرفته بادو برادرش ازقزاقخانه بیرون‌آمده بودند ، وامروز در میان جنگندگان بالاخانه‌های مجلس میبودند .

حسنخان پولادی . این مرد درقزاقخانه سرهنگ میبوده ، واو نیز از دوسال پیش بیرون‌آمده بود وامروز درمیان جنگندگان می‌بود .

منشی‌زاده . این درقزاقخانه ازکارکنان دفتری میبوده واو نیز بیرون‌آمده وامروز درمیان جنگندگان میبود .

حاجب السلطان‌که بایکدسته ازتفنگداران مظفرالدینشاهی ازانجمن مظفریه می‌جنگیدند وچون تیراندازان زبردست میبودند تیرهاشان همه بآماج میخورد .

اسماعیل‌خان سرابی‌که اونیزدرمیان تفنگداران انجمن مظفری میبود وسپس‌خواهیم دیدکه درپیشامد دیگری گرفتارگردیده بدارآویخته شد .

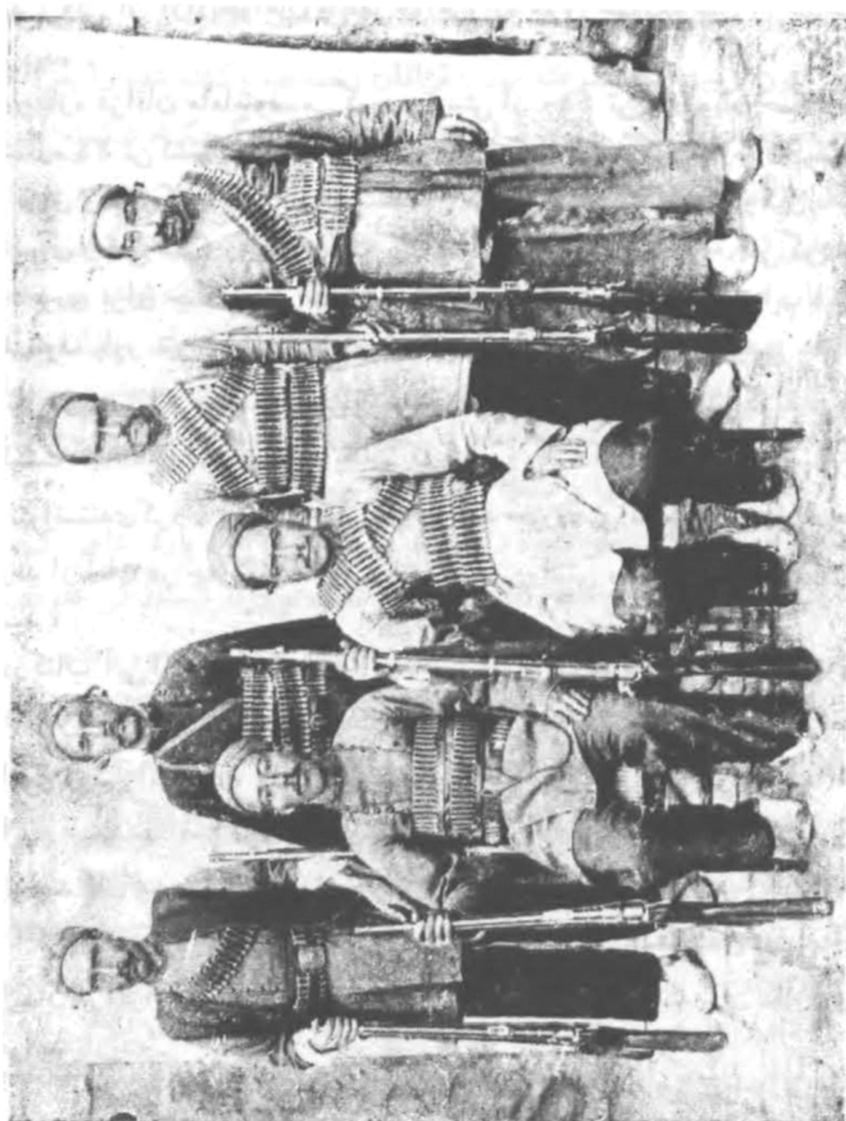
حامدالملک‌که سپس در میان مجاهدان بنام می‌بود ودرکاشان با دست نایب حسین کشته گردید .

سید عبدالرزاق‌که جوان‌غیرتمندی‌میبود وسپس‌باستانبول گریخت وازآنجا بمجاهدان گیلان پیوست وبتهران‌آمد ، وبامیرزا علیمحمد خان سرتیپ کشته گردید .

خواهرزاده میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل (گویانامش اسدالله خان میبود) که در همان جنگها کشته گردید .

شجاع لشکرخلخالی‌که درانجمن‌آذربایجان یکی ازجنگندگان بسیار دلیراومیبود، وسپس گریخته بباکورفت .

مسیب خان‌که اونیز آذربایجانی میبود وسپس یکی ازسردستگان گردید .



پ ۱۹۸

چند تن ازمجاهدان تبریز

سلطان العلمای خراسانی مدیر صور اسرافیل که ازاداره روزنامه خود در خیابان چراغ برق میجنگید ونارنجکی بقزاقها پرانیده بود .

میرزا صالح خان وزیراکرم که ازخاندان کلانتر باغمیشه تبریز میبود (سپس لقب آصف‌الدوله میداشت) ، وگفتیم‌که مردانه بآزادیخواهان پیوست ودلیرانه جنگهایی‌کرد. آن تیرانداز هراس انگیز، که مامانتوف میگوید ده تن بیشتر راکشت، باشدکه خودهمین مرد میبوده .

اینان‌کسانی هستندکه ما شناخته‌ایم . چنانکه گفته‌ایم از سنگر مجلس یکساعت ، و ازانجمن‌آذربایجان وازخانه وزیر اکرم چهارساعت جنگ رفت و از قزاقان‌گروهی‌کشته

گردیدند . ولی از آزادیخواهان ماتنها خواهرزاده میرزا جهانگیرخان را شناختهایم که کشته گردیده .

در باره قزاقان ماماننوف می‌گوید : «بیش از ۴۵۰ تن پادرمیان جنگ نداشت . ازاین شماره ۲۴ تن کشته شده یا اززخم مرد، که ازجمله دوسرکرده درمیان ایشان بودند ۳۵ تن قزاق و۵ سرکرده سخت زخمی شدند . نیز۴۰ قزاق وکراوسف وکیل باشی‌روسی (که از سرش زخمی شد) زخمهای سبك برداشتند . سی‌اسب کشته شده . می گوید : «این اندازه نابودی برای جنگ چهار ساعته سنگین است » . ولی چنانکه گفته‌ایم باین شماره های ماماننوف باور نتوان داشت ، ایـن هنگام یك آگاهـی نویس انگلیسی بنام داویـد فریزر نیز در تهران می‌زیسته ، ولی او داستان را بکوتاهی نوشته می‌گوید : جنگ را تنها یکمشت مجاهدان انجمن آذربایجان کردند ، و با نداشتن پشت‌گرمی بیش ازآنچه کردند نتوانستندی‌کرد . «آندسته هایی‌که سوگند خورده بودند مشروطه را با جان خود نگه دارند از آنان هر چه کمترگـوییم بهتر است . راستی را کسی هـم کاری از آنـان نمی‌بیوسید » .

درکتاب آبی انگلیسی مینویسد : « نخست تیر رایك سربازی (باشد در روی هوا) درکرد ، وپس ازاین تیر بودکه مجاهدان شلیك کردند » . لیکن ما گفتیم که نخست تیر را یك افسر روسی انداخت ، واین چیزیست که کسانی باچشم دیده بودند و ما از آنان پرسیده‌ایم . مینویسد: «سرکردگان روسی بیباکانه درجاهای بیمناك‌آمد ورفت می‌کردند. یکی ازنمایندگان بمن گفت : آزادیخواهان توانستندی لیاخوف را هر زمان‌که خواهند بزنند . اگرآن سرکردگان‌کشته شدندی بیگمان نتیجه دیگرگونه شدی . این خودداری اززدن ایشان ازآنراه بودکه میپنداشتند اگر آنان را بکشند دولت روس بکارهای ایران دستی خواهد یازید» .

ماماننوف چه دیده ؟

در همان هنگام‌که جنگ بپایان رسیده و تاراج‌آغاز می‌شده ، ماماننوف خود بتماشا رفته است ، وچون نوشته های او دراین باره نیز دارای ارج تاریخیست وچگونگی‌را روشن میگرداند پیش‌ازآنکه بداستانهای دیگرپردازیم ، آنها را نیز دراینجا می‌آوریم میگوید :

بامدادان چون آواز شلیك توپ وتفنگ برخاست ، من دوست میداشتم سـوار شده تاجنگ‌گاه شتابم . ولی دلیری نکرده بتماشا از پشت بام‌که تنها دودهای‌گلوله ها را از دور میدیدم بس‌کردم ، تا پس از زمـانی شکیبیدن نتوانسته ازکوچه‌های تهی تهران خود رابجلو مجلس رسانیدم . « توپخانه مجاهدان راکه در خانه ظل‌السلطان سنگر می‌داشتند زیر آتش گرفته بود . سربازها ازخانه هایی که توپ ویران ساخته بود همچون مورچه هرچه بدستشان می‌آمد بیرون میبردند . متکا وقالی ومبل وکاچال بفراوانـی روی تکل توپ مسی سربازان گزارده شده بود . روی یك جعبه تـوپ یـك دستگاه پیانـو شکسته

نهـاده بودند . در میدان جلو مجلس نزدیك بیست لاشه اسب افتاده بود . دریـای خون موج میزد و هنوز بزمین فرو نـرفته بود . قزاقان زخمدیده وکشته شده را بقزاقخانـه فرستاده بودند . تنها يك مرده پهلوی قراولخانه افتاده ، و ازگیجگـاه شکسته آن خون سرخ وسیاهی روان میبود .

خانه‌هایی‌کـه نگهداران مجلس از آنها تیر انداخته بودند پرده غم انـگیزی را نشان میداد پاره دیوارها افتاده و پـاره‌ای شکاف برداشته بود ، یـك شیشه در پنجره‌ها دیده نمی شد . درها از جاکنده شده پشت بامها از تکـه‌های‌گلوله‌های سوزان و افشان سوراخ سوراخ شده بـود . بویژه خـانه هـای ظل‌السلطان کـه پس از دستبرد سربـازان بیش از همه جا ویرانی یافت نه‌تنها همه‌کاچال آنرا بردند ، بلکه تا چارچوب‌ها و درها و پنجره‌ها و تخته‌های‌کف اطاقها و سقفها راکندند و بردند .

رفتار قزاقان بسیار نیکو میبود . هنگامیکه سربازان پاره پارهٔ شاهی کـه دیر بجنگ‌گاه رسیده سرگرم‌تاراج میبودند ، اینان در جنگ مردانه ایستادگی نموده ، وبا سرفرازی فیروزمندی در این‌جنگ سخت و ناگهان بودکه بخانه‌های خود رفتند .

پس‌ازدیدن اینها ماماتتوف بقزاقخانه شتافته در آنجا هنگامه دیگری برپا میبوده و ماگفته‌های او را در این باره نیز میآوریم . میگوید :

راستی را چنانکه دربالاگفتیم‌گزندیکه قزاق‌دیده بودبسیارگران وهمه بیمارستان اززخمیان سخت پرشده بود . آنهایی‌که زخمشان سبك بود بخانهای خود رفتند . دوپزشك ایرانی‌ودکترویسیپوشکو ازبس زخم بستند راستی ازپا درآمدند. درچادرهاواطاق‌کارخون موج میزد و بوی‌گوشت تازه می‌آمد . کشتگان را در دو رده در حیاط سربازخانه نزدیك بیمارستان‌گزاشته و انبوهی از مردم دور ایشان‌گردآمده بودند بسیاری بآواز بلندگریه میکردند ودیگران چشمهارا اشك‌آلود می‌داشتند . من‌با سختی جلورفتم . کشتگان‌درخون غلطان با مغزهای شکافته و دستهای خونین خود خواستارکینه جویی می بودند . . . من میخواستم برگردم در همان هنگام چشمم بقزاقی افتادکه دیوانه‌وار مردم را پس و پیش میکرد . چشمهای او میدرخشید و قمه برهنه‌ای را در دست میفشرد این قزاق بـا نالـه آهسته خود را بروی‌کشته يك وکیل ریش داری انداخت‌کـه دو نوار بر سر دوشش بود . وکیل روسی‌کـه پهلوی من ایستاده بود آهسته بـگوشم‌گفت : « برادر او پس از جنگ زمانیکه میخواست بقزاقخانه برگردد درخیابان چراغ‌گازکشته شد » . هنگامیکه قزاق قمه خود را بفرق شکافته برادرش تکیه داد من بیگمان بودم‌کـه او دیـوانه شده . چند کلمه زیر لب‌گفته تیغه درخشان قمه خود را بخونی‌کـه هنوز از زخم برادرش روان بود آغشته قمه را غلاف‌کرد و از سرمردهٔ بـرادر برخاسته از میان مردم‌کـه همدرد او شده بـودند بسوی در میدان مشق روان‌گـردید . یـکی پهلوی من ایستاده بودگفت : رفت کینه باز جوید نمیشود او را نگاهداشت . کنون هیچی نمی فهمد . يك سیدی برادر اورا

کشت و نتوانستند کشنده را دستگیر کنند .

پس از چند دقیقه دو تن را بخانه فرمانده تیپ آوردند . سه قزاق طنابی راکه بگردن و دست ایشان بسته بود سخت نگاهداشته و قزاق چهارمی دوقبضه تفنگ شکاری در دست میداشت . ایندوتن را در خیابان چراغ گاز تفنگ بدست گرفته‌بودند . در قطار فشنگ‌دیگر فشنگ نداشته ولی‌تفنگهای ایشان هنوز گرم میبود . فرمانده تیپ گفت : بخدا سوگند خوریدکه اشتباه نکرده‌اید . قزاقان گفتند سوگند میخوریم‌که این دو تن



پ ۱۹۹

سه تن از مجاهدان تبریز

آنکه در میانه ایستاده میرزا علی‌اکبرخان (اکنون آقای عطائی) است

همانها هستند کـه وکیل راکشتند . دستور فرمانده تیپ بسیار ساده بود : « در میدان مشق ایشان را دار زنید تا همه ببینند » . دستگیران را با توسری بیرون بردند و ایشان دل‌بمرگ نهاده هیچ‌نمیگفتند . هردوبلند بالامیبودند . سرها را پایین انداخته با ضربت قنداق تفنگ بیرون رفتند . در چشم ایشان بیوسش مرگ آشکاره دیده میشد . همینکه ایشان را از خانه فرمانده بیرون بردند انبوهی از مردم گرد آنان را فراگرفت‌که با فریادی وحشیانه بسوی قزاقخانه می‌رفتند . در حیاط قزاقخانه انبوهی هر دقیقه بیشتر میشد و ناگهان پهلوی نعشهای کشتگـان ایستاد . هیاهـوی شگفتی برپا گردید . درخش شوشکه ها و قمه‌ها دیـده شد . دستگیران را در یکچشم زدن تکه تکه کردند . تیغه‌های خونین درهوا میدرخشید و دوباره بتن‌های پاره پـاره‌ ایشان فرود می‌آمد قزاقان برای آنکه بتوانند بـه تنهای آن بیچارگان شمشیر فرود آورند نزدیك بود یکدیگر را بزنند سپس هم آن تنها را بـدر میدان مشق کشیده چندین‌گلوله طپانچه هم بآنها نواختند . شنیده می‌شد فریاد میکردند : « خون درعوض خون » کینه برادران خود را بازمیجوییم . دم در قزاقی راکه برادرش‌کشته شده بود دیدم روی سنگ نشسته سر را بدست تکیه داده دراندوه فرو رفته وقمه آغشته بخون تازه او بروی زمین افتاده بود . هنگام پسین مرده‌های قـزاقان را جفت جفت در تابوتهای ساده‌ چـوبی گزاشته با آرامش با درشکه ها بگورستان بیرون شهربردند ...

تا اینجاست گفته‌های ماماننوف. جای افسوس‌است‌که ما ندانسته‌ایم این دو تن که بدینسان در راه آزادی‌کشته شده‌اندکیان میبودند .

چه برسردوسید و دیگران گذشت؟..

در آنهنگام که این پیشامد ها در قزاقخانه رخ میداد یکرشته داستانهای دلگـداز دیگری در پارك امین‌الدوله و دیگر جاها درکار رخدادن میبود . ما هیچ نگفتیم نمـایندگان و دیگران که با دوسید از مجلس بیرون رفتند چشدند و چه برسرشان گذشت . این داستان را درجایی ننوشته‌اند وماآنرا ازمستشارالدوله پرسیده‌ایم ، اینك خودگفته‌های اورا می‌آوریم . چنین می گوید :

همان روزچون آفتاب برآمد کسی ازمجلس بـه خانه مـا آمده آگاهی آوردکه قزاقان بمجلس آمـده‌اند زودتر بیایید . بدرخانه های دیگران نیز رفته و آگاهی داده بودند . من برخاسته رخت می‌پوشیدم‌که حاج‌میرزا ابراهیم‌آقا در خانه‌را زد وپیام داد : « من رفتم شما هم زودتـر بیایید . » او رفت من نیز رخت پوشیده روانه شدم . در مجلس کسانی از پیش آمده بودند ، کسانی هم پس از مـن رسیدند . در آنجا می‌بودیـم و چون جنگ آغاز شد کسانی که برسرطباطبایی و بهبهانی میبودند بیتابی می‌نمودند . ما برای آنکه از هیاهوآسوده شده بلکه چاره‌ای بیاندیشیم خواستیم ایشان را بجای دیگری فرستیم . در پیش آمد توپخانه جایی راازدیوار عمارت بهارستان شکافته راهی بزمینهای

پشت مجلس که آن زمان جز پاره‌کلبه های روستایی وار در آنجا نمی بود بـازکـرده بودیم . این زمان همان جارا دوباره شکافتیم و بهبهانی وطباطبایی وامام جمعه ودیگران را با دسته انبوهی از مردم‌که در مجلس می‌بودند همه را بیرون فرستادیم . چندتنی باز مانده میخواستیم چاره‌ای بجوییم . ولی اندکی نگذشت‌که یکی از پیش آقایان آمـده پیام آوردکـه مادر جای آسوده ای هستیم شماهم بیایید تـا با هم بسگالیم و راهی پیدا نماییم . ناگزیر شدیم مجلس را رهاکرده مانیز بآنجا رویم و چون دنبال پیغام آورنـده روانه شدیم مارا بپارك امین‌الدوله(۱) رسانیدکه آقایان آنجا می بودند . امین‌الدولـه سخت ناخرسند می‌بود ومی‌گفت : « خانه مرا خراب‌کردند » . با آقایان گفتگوکرده پس ازچند راهی‌که پیشنهاد شد وپسند نیفتاد سرانجام چنین نهادیم‌که ایشان ازبیراهه خودرا بعبدالعظیم رسانیده درآنجا بستی نشینندکه شاید مردم نیز بآنجا شتابند وانبوهی فراهم گردد. باین‌آهنگ‌آقایان روانه‌شدند، ولی‌پس‌ازدیری‌بازگشتند وچنین‌گفتند: برسرراهها سوارگزارده شده .

می‌گوید : از لافهایی‌کـه هواداران جنگ زده نویدهایی‌که « کمسیون‌هـای نظام وجنگ » داده بودند ما دل استوار داشته هرگزگمان نمی‌کردیم جنگ بآن‌زودی بپایان رسد وچون‌گاهی غرشهای دلشکافی بگوش میرسید می‌پنداشتیم غرش بمب‌هاییست‌کـه نوید داده بودند . امیـد بی‌اندازه می داشتیم‌کـه از جاهـای دیگر نیز جنگ آغاز خواهـد شد وازپشت‌سر یاوری بمجاهدان مجلس وانجمن آذربایجان‌نموده خواهدشد . چه‌اندازه دلشکسته شدیم زمانیکه خبریافتیم بهارستان بدست افتاده وتاراج‌کرده میشود. سپس‌آواز توپ وتفنگ فرونشسته دانستیم‌کاریکسره گردیده .

پروفسور براون‌نوشته : امین‌الدوله بقزاقخانه تلفون‌کرده آگاهی دادکه آقایان درخانه من‌هستند . مستشارالدوله می‌گوید: اوگفت : «اجازه میدهید من‌بخانه‌نیرالدوله بروم و برگردم ؟ ..»گفتم« بروید » ، ولی نمیدانم آیا ازآنجا تلفونی‌کرده است یانه . میگوید : بهر حـال درگرماگرم این ترس و سرگردانی بودکـه ناگهان در پارك را کوبیدند و همینکه‌گشوده‌گردید ناگهان دسته انبوهی از سرباز ونوکر وجلودارو مردم بیسروپا بدرون ریختند ماکه درحیاط ایستاده بودیم با هیاهو واشتلم روبسوی ماآوردند. کسانی‌که تفنگ یا ششلول همراه میداشتند شلیك می نمودند . همین‌کـه نزدیك شدند هنگامه دلگدازی برپا شدکه بگفتن راست نیاید . بیش از همه به دستار داران پرداخته توگویی‌کینه همه را از ایشان بازمی‌جستند : می‌زدند ، دشنام میدادند ، رخت ازتنهاشان می‌کندند . من‌کنارتر ایستاده بودم وچون مرا از شمار ایشان نمی‌گرفتند کاری با من نداشتند . ولی از آسیبی‌که بآقایان میرسانیدند دلم نزدیك بـود بترکد . بهبهانـی و طباطبایی وامام جمعه خویی را چندان زدندکـه اندازه نداشت . یکی ازاینرو سیلی یـا

(۱) پسر میرزاعلیخان‌امین‌الدوله .

مشت یا قنداق تفنگ می‌نواخت و آن یکی فرصت نداده از آنرو مشت یا سیلی میخوابانید. میدیدم سر لخت آقا سید عبدالله در هوا این ورمیرفت آن‌ورمیگردید . در همه‌این آسیبها تنها سخنی‌که از زبان اینان بیـرون می‌آمد جمله « لااله‌الاالله » بود . بویژه بهبهانی‌کـه



پ ۲۰۰

این پیکره نشان میدهد ستارخان را با باقرخان ومیرهاشم خان ودیگران (این پیکره در میانه‌های جنگهای تبریز برداشته شده)

هرگز جمله دیگری بر زبان نراند . پس از آنکه اززدن سیرشدندآنزمان بکندن ریشها پرداختند . دسته دسته موهـا را می‌کندند و دور میانداختند . در این میان‌کسانی را هم باشوشکه یا با ابزار دیگری زخمی ساخته بودندکه خون از سریا ازگردن یا از رویشان روان میگردید . در این هنگامه دلگداز بودکه حاج میرزا ابراهیم آقا راکشتند (۱) گویـا او ششلول همراه داشته و دست بازکرده بیباکانه خونش را ریخته‌اند . ولی چندان شلوغ و درهم میبود کـه من از چنان رخدادی آگاه نشدم تا سپس آنـرا از دیگران شنیدم .

پس از دیری‌که این هنگامه برپا بود و آنچه ناکردنی بودکردند خواستند ما را ازآنجابیرون برند . دراین هنگام بودکه مرا نیزشناخته بدیگران افزودند وچون روانه شده بنزدیکی در پارك کـه میدانچه‌ای می باشد رسیدیم ناگهان هنگامه دیگری در آنجا رو نمودکـه نزدیك بود همه ماها نابود شویم قاسم آقا با دسته‌ای قزاق در آنجا ایستاده و قزاقان‌که خویشان خود را از دست داده دل پر از خون میداشتند همینکه ما را با آن حال دیدند دست بشوشکه ها برده بر ما تاختند . بی‌گمان همه ما را ریز ریز نمودندی اگر نبودی‌کـه قاسم آقـا بجلوگیری برخاسته داد زد : «کاری نداشته باشید » ، و چون دیدگوش‌ندادندکه بسرکردگان فرمان‌داد: «جلوقزاقرا بگیرید »، سرکردگان شوشکه‌ها راکشیده خود قاسم‌آقا نیز شوشکه کشیده بمیـانه ما و قزاقان درآمدند و بـا شوشکه و تازیانه ایشان را ازما برگردانیدند ، و چون غوغا فرونشست و اندك آرامشی پدیدآمد ، امیرپنجه قاسم‌آقارو بدستگیرکنندگان ما نموده پرسید : آقایان را برای چه گرفتید !؟. اعلیحضرت‌که اینان‌را نخواسته ! کسی پاسخ‌نداد . قاسم‌آقا گفت آقایان ازبامداد همچنان گرسنه و بیچایی هستند و این‌همه‌آسیب دیده‌اند جایی دراین‌نزدیکی پیداکنیدکه ناهاری خورندواندکی‌بیاسایند . بدین‌عنوان ما را ازآنجابیرون‌آوردند. دریکی ازکوچه‌ها(گویا این خیابان‌کمال‌الملك بوده) دری را زدند . خانه خدا بیرون‌آمده وچگونگی‌را دانسته راه نداد. دردر دوم نیز همان رفتارراکردند . ولی چون درسوم را زدند چند زنی بیرون آمده همینکه ما را با آن حال دیدند در بازکردند و آنچه ناگفتنی بود بقاسم‌آقا گفتند: « ای نا مسلمانان ! اینان پیشوایان دین ما هستند ! نمایندگان مجلس ما هستند !آیا چه کرده بودند باین حال انداخته‌اید ؟ !» . قاسم‌آقا بی‌آنکه رشته بردباری را از دست‌دهد چنین‌گفت : «خواهران ! جای این‌گفتگوها نیست . دربازکنیدآقایان اندکی بیاسایند و نان و چایی برایشان داده شود » .

می‌گوید : خانه ازآن سیدعلی نامی‌ می‌بود . خود او نیز بیرون‌آمد وما رابدرون برده در زیر دالان‌که حوض خانه نیز می بود جا دادند و در زمان آب آورده رو و دست.

(۱) چنانکه دیگران می‌گویند چون او تفنگ در دست میداشته قزاقان در آغازآمدن نخست او را کشته‌اند .

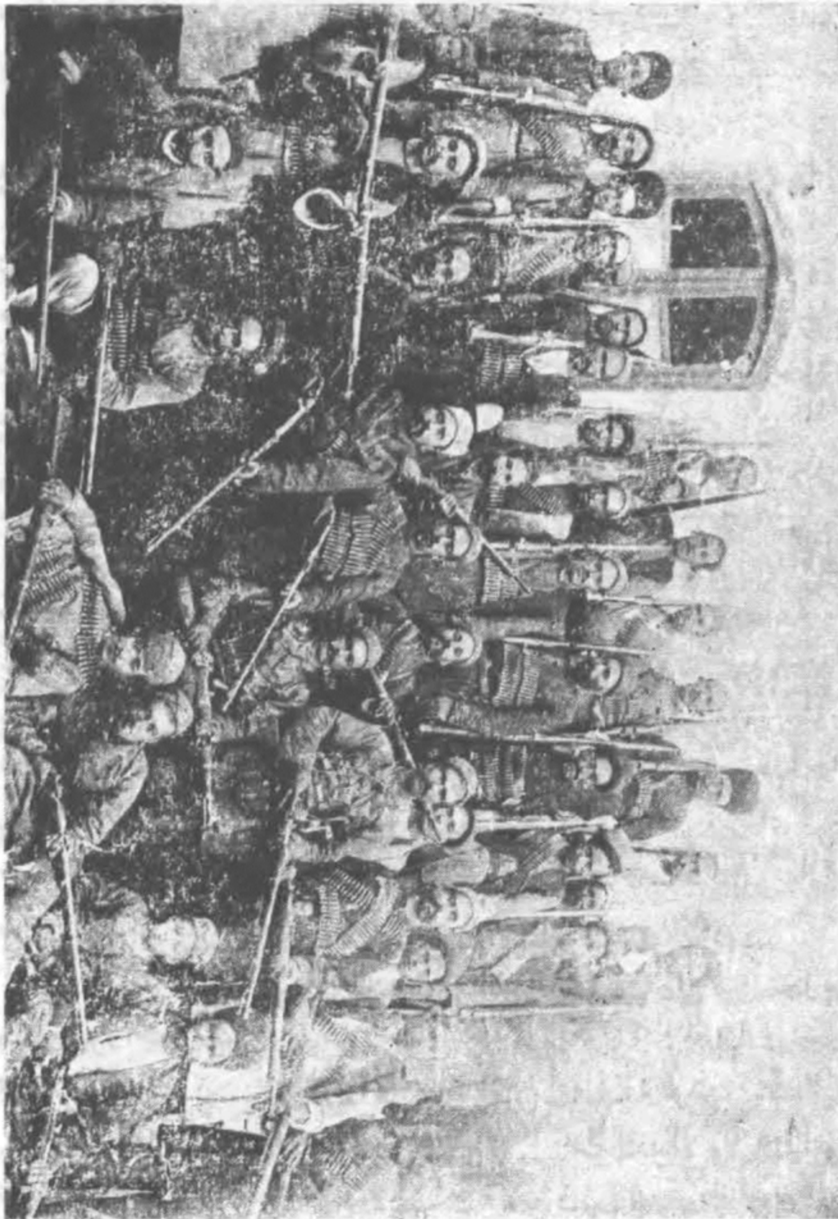
و پای ما را شستند . بادزن آورده باد زدند . نان و چایی آوردند . قاسم آقا آنچه مهربانی بود دریغ نمیداشت ، چون اندکی بیاسودیم بقزاقان دستور داد هرچه درشکه از اینجاها می‌گذرد جلو در بیاورند تا آقایان را هر دوسه کس‌که خانه‌هاشان نزدیك می باشد در یك درشکه نشانده بخانه هاشان بفرستیم . قزاقان پی فرمان رفتند . ولی مردی در آنجا که گویم‌گماشته نظمیه بوده رو بقاسم آقا کرده چنین گفت : نمی‌توانیم آقایان را بخانه‌هاشان بفرستیم من باید تلفون به باغشاه‌کرده دستور خواهم . این‌گفته بیرون رفت . پس از دیری درشکه‌ها دم در ایستاده بودند . ولی آن مرد باز گشته آگاهی آوردکه باید آقایان را بباغشاه ببریم . قاسم آقا سخت نا خشنودگردیده ولی ایستادگی‌نتوانست . ما را در درشکه‌ها نشانده راه باغشاه را پیش‌گرفتند . در میان راه مردم بتماشا ایستاده بودند و کسانی آنچه ناشایست بود دریغ نمیگفتند با اینحال بدر باغشاه رسیدیم . در آنجا بودکه هنگامه سومی برپاگردید . سربازان سیلاخوری و توپچیان و سوارگان قره‌داغی و جلوداران و دیگر نانخواران درباری و مردم بیسر و پا در آنجا گرد آمده و فرصت یافته هرکس را از آزادیخواهان که می آوردند کینه دو ساله را از او باز میجستند . همینکه ما از درشکه‌ها پیاده شدیم بیکبارگرد ما را فرو گرفتند هر یکی از ماگریبانش در دست صد تن افتاد . جای خرسندیست‌که بیکدیگر فرصت نمیدادند و ما را از دست همدیگرمی ربودند . وگرنه بیکچشم زدن نابودمیشدیم در اینجا هم حشمةالدوله بفریاد ما رسید . زیرا او درآن نزدیکی می‌بوده وهمینکه مارا در دست اینان می‌بیند بباغ بازگشته داد میزند و دیگران را بیاری خود میخواند . در سختی بیچارگی وگرفتاری بودکه یکدسته از بزرگان درباری بیرون ریخته ما را از دست آنان رهانیدند وبا یك حالی‌که بگفتن‌نیاید بدرون باغ رسانیدند . درآنجاهرکسی را بجایی بردند و بندنمودند . مرا هم بچادری بردندکه ابوالحسن میرزای شیخ‌الرییس و شیخ مهدی پسر شیخ فضل‌الله در آنجا می بودند . شیخ‌الرییس را زنجیر درازی بگردن زده و سر آن را بدرختی بسته بودند . سه تن در آنچادر بسر می‌بردیم .

سرگذشت میرزاجهانگیر خان و دیگران

اینست‌گفته‌های مستشارالدوله . ولی این تنها سرگذشت یکدسته است . یکدسته دیگری‌که میرزا جهانگیرخان و ملك‌المتکلمین و قاضی ارداغی و برخی دیگر می بودند ، وبا دو سید ودیگران تا پارك امین‌الدوله همراهی نمودند سرگذشت اندوه آور دیگری داشتندکه می‌باید آنرا نیز بیاوریم ، و چون این داستان را نیز از زبان میرزا علی‌اکبرخان ارداغی‌که خود برادر قاضی ، و در همه جا با وی همپا می‌بوده شنیده‌ایم ، دراینجا نیز همان‌گفته‌های اورا می‌آوریم . می‌گوید :

چون برادرم قاضی ازکسانی می‌بودکه بمجلس پناهیده همراه میرزا جهانگیرخان و ملك‌المتکلمین و دیگران شب و روز در آنجا می‌زیست من ناچار می بودم ناهار وشام

برای او ببرم و روزی چند بار بمجلس میرفتم . روز دوم تیر ماه بشیوهٔ هر روزه روانه شدم ، ولی چون بنزدیك مجلس رسیدم قزاقـان جلوم را گرفته راهم ندادند . در این میان درشکه آقـای بهبهانی رسید که کوروك آنرا خوابـانیده و دسته ای گرد آنرا فرا گرفته بودند . چون اینان پروای جلوگیری قزاقان را نکرده همچنان پیش رفتند من‌هم



پ ۲۰۱

این‌پیکره نشان میدهد مشهدی‌محمدصادق را با دسته‌خود . آنکه درمیانه نشسته خود اوست و آنکه از دست چپ او سرپا ایستاده شاطر محمد حسین برادرش میباشدکه در جنگهای آنسال کشته گردید

بآنان درآمیخته خودرا بمجلس رسانیدم . در اینجا همراه برادرم و دیگران می‌بودم تا جنگ آغاز شد ، و چون آقایان بهبهانی و دیگران ازآنجا بیرون میرفتند همه از دنبال ایشان بیرون رفتیم . در پارک امین‌الدوله ما راکه ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان و برادرم قاضی و آقا محمد علی پسر ملک و من می‌بودیم بیك بالاخانه برده درآن جانشیمن‌دادند . امین‌الدوله نزدما آمده مهربانی‌کرد لیکن‌بهبهانی اورانزدخودخواست و چون رفت و بازگشت چنین‌گفت : آقا میفرماید چون شاه این چندکس راسخت دنبال میکند ومردم دیدندکه اینان باین خانه درآمدند چه بساکه خبربدهند و پی دستگیریشان بیایند ، بهتراست ایشان را جای دیگری بفرستید . امین‌الدوله این را گفت و ما رااز آنجا پایین آورده بنوکری سپرد که بجای دیگربرساند . نوکرما را تادم در آورده در آنجا عمارت نیمه سازی را درآن سوی خیابان نشان دادکه جای ایمنی میباشد . این‌گفته خویشتن بازگشت و در را بروی ما بست . ما چون‌گمان دیگری نمی‌بردیم آهنگ‌عمارت نیمه ساز نمودیم . ولی‌چون آنجا رسیدیم دیدیم همه جای‌آن بازاست . چنانکه رهگذریان همگی ما را میدیدند . درآنجا دانستیم که خواست امین‌الدوله بیرون کردن ما بوده . خانه سید حسن مدیرحبل‌المتین تهران درآن نزدیکی می‌بود .کسی از دنبال اوفرستادیم واو چون آمد ما را در آن حال دید سخت غمگین گردید ، و ما را همراه برداشته بخانه خود برد . درآنجاکه اندك ایمنی پیداکردیم ملك و میرزا جهانگیر و برادرم بچاره‌جویی پرداختند . یکی می‌گفت : بسفارت انگلیس برویم . برادرم خرسندی نداده گفت ، من زیر بیرق بیگانه نمیروم . پس ازگفتگوی بسیارچنین نهادند تا فرورفتن‌آفتاب درآنجا درنگ نمایند وچون آفتاب فرو رود و تاریکی پیش آید تنها تنها بیرون رفته وازخندق گذشته ازبیراهه خود را به عبدالعظیم برسانند و درآنجا بست نشینند . پس ازاین نهش اندکی آرام‌گرفتیم . ولی چیزی‌نگذشت‌که ناگهان هیاهویی دربیرون برخاست وآگاهی آوردندکه قزاقان‌گرد خانه را فراگرفته‌اند . برادرم و ملك و میرزا جهانگیر هر سه گفتند ، قزاقان برای‌گرفتن ما آمده‌اند روا نیست بخانه بریزند و دست وپای زنان و بچگان‌را بلرزانند . این‌گفته‌همگی‌برخاستند وباپای‌خودازخانه‌بیرون شتافتند . سرکرده قزاقان امیر پنجه قاسم‌آقا می‌بود . دستور داد ملك و میرزاجهانگیرخان و برادرم را هر یکی را یك قزاق بترك اسب خود برگیرد . بایشان هیچگونه آزار نرسانیدند ، ولی من وآقا محمدعلی راباحاجی‌محمدتقی بنکدارکه اوراهم از جای دیگرگرفته وهمراه آورده بودند به پیادگانی از نوکران درباری‌که همراه می‌بودند سپرد و اینان نخست رختهای ما راکنده وکفشها راازپایهایمان درآوردند ولخت و پابرهنه جلو خوداناختند .

قزاقان با آن سه تن از پیش و ما با این دسته ازپشت سر ایشان راه افتادیم . در جلو سفارت یکدسته ارمنی و اروپایی ایستاده بودند . میرزا جهانگیر خان ایشان را دیده خواست‌گفتاری راند ، ولی همینکه آواز برداشت : «ما آزادیخواهانیم ...»

قزاقی ازپشت سرشوشکه برپشت سراو فرود آورد که خون بتندی روان گردید و گفتار نا انجام ماند . بدینسان ما را بقزاقخانه رسانیدند .

هنگامی می‌بودکه قزاقان مجلس کار را بپایان رسانیده بآنجا برمیگشتند (۲) واز کشتاری که داده بودند بخون آزادیخواهان ـ تشنه می‌بودندوهمینکه ما را دیدندبا شوشکه‌ـ های‌آخته‌بر سر آن سه تن‌تاختند . قزاقانی‌که ما را آورده بودند بجلوگیری بر خاستند ولی کـی میتوانستند جلوایشان رابگیرند و همه ریز ریز میشـدیم اگر نبودی که‌سرکرد ـ گان‌ازاطاقها چگونگی را دیده خود را بپایین رسانیدنـد و بقزاقان داد زدند : « اینها را اعلیحضرت خواسته باید بباغ شاه ببـریم کاری نداشته باشید» . بدینسان ما را رهـا گردانیده بجایی بردند و زنجیر بگردن هر یك زدند ، ولی قزاقـان همچنان آزار مینمودند . دسته دسته نزد مـا آمـده دشنامهای ناسزا بیرون ریخته سخنان دلشکن میسـرودنـد . برادرم



پ۲۰۲

دوتن‌ازمجاهدان تبریز

آنکه از دست چپ ایستاده نقی‌خان مارالانیست‌که اکنون نیز هست . در دست راست اصغر نامی است که گفته میشود روسیان بدارش زدند .

(۱) چنین پیداست‌که قاسم آقا نخست اینان را دستگیر کرده وبه قزاقان سپرده روانه قزاقخـانه‌گـردانیده وسپس بگـرفتن آقایان بهبهانی و دیگـران شتافته . گـویا کسانی درپی ملك‌المتکلمین وهمراهان او بوده وجایگاه ایشان را آگاهی‌داده‌اند .

خودداری نتوانسته باآواز بلندگفتار آغازکرد . درایـن زمینه : « درایران یگانه اداره بسامان قزاقخانه را می‌شناختیم . آیا چه‌رواست ازچنان اداره این‌بیسامانیها دیده‌شود؟!. مارا بفرمان شاه دستگیر کرده‌اید و بباغشاه خواهیدبردومانمیدانیم‌شاه ماراخواهدکشت‌یا خواهدبخشید. هرچه‌هست‌باشد. این‌دشنامهای‌بیشرمانه‌برای‌چیست؟» این‌گفتارراکه‌باآواز بلند میخواند وپاره سرکردگان نیزبشنیدن آن آمدند نیك هنایید وقزاقان‌را ازپیرامون ما دورکردند و پاسبان‌گمارده سپردندکسی را نزدیك نگزارنـد . نیز کسانی آمده زخم سر میرزا جهانگیر خان راکه همچنان خون می‌آمد بستند و مهربانیهاکرده چایی وسیغار آوردند . ساعتهایی بدینسان‌گذشت و یکساعت بغروب مانده آمدندکـه برخیزید شما را بباغشاه ببریم. چون برخاستیم مارا آوردند بمیان قزاقخانه درآنجا توپهایی نهاده‌بودند وماها را دوتن دوتن برروی آنها سوارکردند وزنجیرهای‌گردنهامان‌را بـه‌آنها بستند . قزاقان میگفتند : با این توپهاست‌که مجلس را ویران‌کردیم وشمارا نیز دم اینها خواهیم گذاشت . دراینمیان‌که میخواستند مارا روانه‌گردانند یك سرکرده روسی‌رسیده وآنحال را دیده برآشفت ودستور دادکه مارا ازروی توپ‌پایین‌بیاورند . بادستور اومارا بیکدسته قزاق سواره سپردند وروانه‌کردند . ازخیابانهاکـه میگذشتیم مردم دشنام میدادند ، خیو میانداختند ، خاکروبه میریختند . چون بجلو باغشاه رسیدیم یکی ازسربازان سیلاخوری باقمه زخمی برپیشانی برادرم زدکه خون روان‌گردید.

در باغشاه ما را بچادری رسانیدندکه‌کسان بسیاری (از پیروان آقایان بهبهانی و طباطبایی و دیگران) درآنجا میبودند . ما نیز در میان ایشان جاگرفتیم . ولی هیچکس با دیگری سخن نمیگفت و هریکی بخود فرورفته بیم جـان خویش را می‌داشت . پس از دیری‌که هوا تاریك شده بودکسی آمده ملك‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان و برادرم قاضی راجداکرده برد . بیگمان بودیم‌که برای‌کشتن میبرند وهمگی‌اندوهگین‌گردیدیم. ولی سه ربع نگذشت‌که هرسه را بازگردانیدند . آنکس‌که ایشانرا باز آورد بقزاقـان چنین‌گفت : فرمانده تیپ میفرماید اینهاکه‌گرفتار شده‌اند در اینجا در امان من هستند کسی نباید بایشان آزار برساند ، بلکه باید پذیرایی از ایشان‌کنید و نگهداری نمایید نیزمیفرمایندکار این سه‌کس جداست وبا دیگران یکجا نباشند. این‌پیام بسیار بجاافتاد. زیرا پیش از آن قزاقان دشنام وآزار دریغ نمیداشتند ولی‌این زمان بمهربانی پرداختند و توتون وکاغذ سیغار آورده بهمه مابخش‌کردند . ملك و میرزا جهانگیرخـان و برادرم قاضی راکـه دورتر ازما جداگانه نگهداشته بودند مـن دلم بحال برادرم با آن زخـم میسوخت . از سرکرده‌ای‌که پاسبان ما میبود خواهش‌کـردم بگزارد نزد او رفته زخمش را ببندم و چـون آنجا رفتیم سیغاری پیچیده و آتش زده ببرادرم دادم ، بـرای زخمش هم‌که خون همچنان می‌آمد پیراهن درازعربی‌کـه دربرداشت ازدامن آن پاره‌کرده‌اندی را سوزانیده بر روی زخم نهاده واند دیگری را دستمال کرده زخـم را بـا آن بستم .

باابن حال می‌بودیم و هریکی بخود فرورفته در دریای غم غوطه میخوردیم . پس از دیری یکدسته قـزاق یکدوکنان بسوی ما آمدند و چون نزدیك رسیدند ایستادند وگرد ما را گرفته گفتند : برخیزید و راه افتید . همگی برخاسته راه افتادیم . بسیاری ازماتنهاشان میلرزید وچنین میپنداشتیم دراین تاریکی همه را بکشتن خواهند برد. ولی دیدیم بسوی یك عمارتی برده به یك اطاق بزرگی رسانیدند و در آنجا شام آورده سپس هرهشت‌تن‌را دریك زنجیر گرداگرد اطاق نشانده میخ‌هارا بمیان اطاق‌کوبیدند وگفتند : « بخوابید . هرکس ازجای خود برخیزد باگلوله زده خواهد شد » . همگی درازکشیده خوابیدیم ، و خدا میداندکه چه شبی بما گذشت .

سرگذشتهای دیگران

این نیز سرگذشت یکدسته بوده . چون‌کسان دیگری نیزهرکدام سرگذشت دیگری داشتند آنهارا نیز مینویسم :

ممتازالدوله وحکیم‌الملك‌که‌گفتیم ، با دو سید ودیگران تا پارك امین‌الدوله همـراه می‌بودند ، در آنجـا چون قزاقان ریختند وآن هنگامه برپا گردید ، این دوتن خودرا درپشت موها نهان می‌گردانند، وپس‌ازآنکه قزاقان رفتند وپارك تهی‌گردیـد ، بدستیاری یکی از نوکران امین‌الدوله‌کـه با نوکر ممتازالدوله دوستی میداشته خودرا باطاق اومیرسانند وتاشب درآنجا مانده شب درتاریکی بارختهای ناشناس بخانه نوکر ممتازالدوله میروند ،که ازآنجا نیزبسفارت فرانسه‌رفته، پس ازچندی روانه اروپا میشوند .

سید محمدرضای مساوات‌که‌گفتیم یکی ازهشت تن خواسته‌های محمد علمیرزامیبود واگربدست افتادی بکیفر دژ سخنیهای‌خود شکنجه‌های سخت دیدی، همانا ازپیش‌ازجنگ درجایی نهان شده بود وسپس بارخت ناشناس از راه مازندران خود را بباکو میرساندکه ازآنجا نیز درتبریز آمد .

سید جمال واعظ‌که اونیز یکی‌ازهشت تن‌میبود همچنان پیش ازجنگ نهان‌گردیده بوده وسپس بارخت ناشناس ازشهر بیرون‌آمده وآهنگ بروجرد میکندکـه در آنجاکشته میشود وداستانش‌را خواهیم آورد .

میرزا داودخان‌کـه او نیز یکی از هشت تن شمرده میشد . از سرگذشتش آگاهی نمیداریم ، ولی خواهیم دیدکه گرفتار گردید ودرباغشاه بادیگران می‌بود .

شیخ‌مهدی پسر مشروطه‌خواه حاجی شیخ‌فضل‌الله ، درآنروز جلویکدسته افتاده‌بیاری مجلس میشتافته ومااز سرگذشتش آگاهی‌نمیداریم. جزاینکه درمیان‌گرفتاران ودرباغشاه میبودکه مستشارالدوله نامش را برده است .

ابوالحسن میرزا شیخ‌الرییس‌که به‌آزادیخواهی شناخته میشد چنانکه دیدیم او نیز درمیان‌گرفتاران میبوده‌که مستشارالدوله نامش را میبرد .

سید حسن مدیر حبل المتین را دیدیم‌کـه بمیرزا جهانگیرخان ودیگران‌جا داد .

ولی چون قزاقان بگرفتن آن چند تن آمدند سید حسن در آب انبار نهان شده بودکه همانشب یا فردا خود را بسفارت انگلیس رسانید .

سید جمال‌الدین افجه‌ای‌که بدانسان بیاری مجلس میآمد و همراهانش دچار گلوله باران گردیدند ، و میرزا صالح خان در خانه‌اش را بازگردانید و او را باکسانی بدرون برد ، پسر بزرگترش (سید مهدی)که همراه میبوده بازماند؛ سرگذشت را چنین میگوید : « ما را در یك حوضخانه‌ای جا دادند ، وزیر اکرم باکسانش از بالاخانه‌ها سرگرم جنگ میبودند . در آن گرفتـاری ناهـار نیز پخته بودند ، و بـرای مـا سفره گستردند . ولی پیداست‌که‌کمتر یکی خورد . تا نزدیکهای نیمروز در آنجا میبودیم ، آنگاه فهمیدیم‌کـه خانه تهی گردیده و دیگر کسی نمانده . چون بیرون‌آمده باز جستیم دیدیم میرزا صالح ـ خان وکسانش خانه راگزارده بیرون رفته‌اند . ما نیزجای‌درنگ ندیده ازاین خانه بآن خانه راهی پیداکرده ، با سختیهایی خود را بیرون انداختیم . پدرم چند زمانی در خانه زنی از همسایگان پنهـان می‌زیست تا سپس بیرون آمد و بـا دستور محمد علیمیرزا از تهران بیرون رفت .

یکداستان شگفت رهایی یافتن این میرزا صالح خان و دیگرجنگندگانست . اینها چنانـکه با زیرکی و زبردستی جنگیدندکـه‌کشته بسیارکم دادند ، بازیـرکی نیز خود را ازتهران بیرون انداختندکه هیچیکی بدست نیفتادند . (بجزازمدیر روح‌القدس و آن دوتن‌که ماماننوف داستان‌کشته شدنشان را نوشته است) . .

اینها سرگذشتهاییست‌که‌ما دانسته‌ایم . پیداست‌که‌سرگذشتهای دیگری نیز بوده . رویهمرفته در آنروز همه‌کسانیکه بآزادیخواهی شناخته بودند ، چه آنانکه بیرون‌آمده درجنگ پا در میان داشتند وچه‌آنهایی‌که درخانه نشستند و رو ننمودند، ناچارشدندنهان گردند ، و سپس بسیاری از آنان بباکو یا باستامبول رفتند . یکدسته نیزبا همهٔ بودن‌در مجلس یا در میان آزادیخواهان راه با دربار میداشتند ، و این بود در اینهنگام ایمن می‌بودند و در تهران مانده آسوده میزیستند .

پناهیدن تقیزاده بسفارت انگلیس

یـکداستان دیگری‌که باید یـاد کنیم پناهیدن تقیزاده وکسانـی بسفارت‌انگلیس‌میباشد. چنانکه‌دیدیم‌این‌نماینده جوان‌آذربایجان در روزهای باز پسین خواهان جنگ‌میبود . با اینحال دراینروز ازخانه بیرون نیامد ورخ ننموده. درحالیکه‌گذشته از نمایندگی رییس انجمن آذربایجان نیز می بودکه درجنگ پا در میان خواستی داشت ، و بهر حال بایستی‌بیرون‌آید. شگفت‌تر آنکه می‌گویند: تقیزاده ازداستان‌جنگ پیش ازدیگران‌آگاه شده بوده،اینست‌بامدادان‌نوکرخود رابخانه‌های‌کسانی میفرستاده‌وپیام‌میداده:«امروزجنگ خواهدشد زودتر بیایید» ، با اینحال خود اوبیرون‌نیامد. دراین باره میرزاعلی‌اکبرخان دهخدا نویسنده‌گفتارهای‌صوراسرافیل وکسانی دیگری نیز باوی همراهی‌کردند . براون



پ ۲۰۳

این پیکره نشان میدهد شکرالله‌خان شجاع نظام مرندی را با تفنگچیان مرند (آنکه درمیان نشسته خود شجاع نظام است. ازدست چپ او یکم ودوم پسرانش میباشند. سوم شناخته نیست. چهارم محسن‌خان کوزپشت است که درتیراندازی بسیار آزموده می‌بود و کسان بسیاری با تیر او کشته شدند)

نوشته : تقیزاده دیر رسید و قزاقان راه ندادند . ولی ما از چنان چیزی آگاه نمی‌باشیم، و آنچه میدانیم هر که آمد و خواست راه پیداکرد و تقیزاده که خانه‌اش در پشت مجلس میبوده (۱) میتوانسته زودتر از دیگران بیاید .

باری ما دراین باره نیز گفته‌های سیدعبدالرحیم خلخالی راکه دستیارمدیرمساوات و درآنروز با تقیزاده همراه میبوده در دست میداریم که خودآنها را میآوریم . میگوید :

درآن روز من خواستم ببهارستان بروم از هرسوکه آهنگ آنجا راکردم راهم ندادند . در این میان که باز می‌گشتم در خیابان دوشان تپه بنوکر تقیزاده برخوردم که مرا آواز داد . پرسیدم آقاکجاست ؟گفت : در خانه . همراه اوروانه شده بخانه تقیزاده رسیدم . امیر حشمت و میرزا علی‌اکبرخان دهخدا وچندکسی دیگر هم درآنجا میبودند . نشستیم گفتگو میکردیم که ناگهان آواز شلیك برخاست ودانستیم جنگ‌آغازشده همچنان در آنجا میبودیم تا جنگ بپایان رسید ، وچون همه‌آن‌پیرامونها را سربازان فراگرفته بودندکسی را یارای بیرون رفتن نمی بود وما همچنان گرسنه نشسته نمیدانستیم چه باید کرد . چندان ترس بسر ما چیره شده بودکه با چشم خود دیدم موهای سر دهخدا سفید گردید . بدینسان تا یکساعت بغروب بسر دادیم و چون به تنگی افتاده بودیم علیمحمد خان داوطلب گردید (۲) بیرون رفته چاره‌ای بجوید و چون او رفت و ازآنسوی تاریکی فرا میرسید ما هم بدانسر شدیم از خانه بیرون بیاییم ، ولی در آن میان علیمحمد خان بازگشته درشکه‌ای همراه آوردکه چهار تن : تقی زاده و دهخدا و من و یکی دیگر (۳) در آن نشستیم و علی‌محمد خان که شاپو بسر نهاده بود پهلوی درشکچی جا گرفته ما را بسفارت انگلیس رسانید . امیرحشمت‌که در درشکه جا نیافته پس مانده بود اندکی دیرتر او نیز بما پیوست و بدینسان از بیم ونگرانی درآمده آسوده گردیدیم .

درکتاب‌آبی در این‌باره چنین‌مینویسد : « در پیرامون ساعت نه پیامی ازتقیزاده... بماژور استوکس رسیدکه او و سه تن از همراهانش میخواهند بسفارت پناهنده شوند . زیرا سپاهیان درجستجوی ایشان هستند و هر دقیقه‌ای بیم آن میرود که دستگیر شوند و اگر در سفارت پذیرفته‌نشوند بی‌گمان‌کشته خواهندشد . ماژور استوکس ازروی‌دستوری که داشت پاسخ داد . چندی نگذشت‌که تقی زاده و شش تن دیگر که سه تن ایشان مدیر حبل‌المتین و نایب مدیران روزنامه‌های مساوات و صور اسرافیل بودند از در همیشگی بسفارت‌خانه در آمدند و بایشان راه داده شد . بیگمانست اگر بایشان راه داده نشدی

(۱) خانه تقیزاده در روبروی مجلس میبوده . دو روز پیش ازبمباران آنرا رها کرده خانه‌ای درکوچه‌های پشت مجلس میگیرد .

(۲) برادر میرزا محمدعلیخان تربیت و خویشاوند تقی‌زاده می‌بود که در دبیرستان امریکاییان درس خوانده و زبان انگلیسی را خوب میدانسته و خواهیم دیدکه سال دیگر یکی از سردستگان مجاهدان‌گردیده بود و درکشاکش اعتدالی و انقلابی کشته شد

(۳) نام آنکس را یاد نکرده .

بیش از سه تن از آنان سرنوشت میرزا جهانگیرخان و ملك‌المتكلمين راکه فردای آن روز بی رسیدگی خفه‌کرده شدند پیداکردندی »

سید حسن مدیر حبل‌المتین را خلخالی میگوید فردای آنروز بسفارت آمد و این راست تر است ، و بهر حال چنانکه میدانیم او از همراهان تقیزاده نمی‌بود .

بدینسان روز تیره دوم تیر ماه بپایان رسید . بدینسان جنبش چند ساله تهران



پ ۲۰٤

این پیکره نشان میدهد دوتن از سران مجاهدان سران تبریز را . (آنکه از دست راست ایستاده مشهدی محمد علیخان و آن دیگری اسد آقا خان است. چنانکه خواهیم نوشت در جنگها یکچشم اسدآقا راگلوله برد و این پیکره پیش از آن داستان برداشته شده)

خاموش گردید . ازکارهاییکه دراینروز رخداد یکی هم این بودکه درآن جنگ‌وکشاکش بادستور محمد علیمیرزا شیخ محمود ورامینی وسید محمد یزدی ،که ازسرجنبانان آشوب میدان توپخانه میبودند ، ودوسه تن دیگری راکه بادستور عدلیه دربند وزنجیر میبودند ، رهاگردانیده بباغشاه بردند و در آنجا شاه بشیخ محمود و سید محمد مهربانیها نمود و بهریکی خلعتی داد . نیز برای بازگشتن صنیع حضرت و یارانش‌که درکلات می بودند تلگراف فرستاده شد .

فردای آنروز

لیاخوف چون فیروز در آمده بنیاد مشروطه را بر انداخته بود رشته همه کار ها در دست او میبود . روز چهارشنبه سوم تیر ماه (۲۴ جمادی الاولی) در تهران فرمانداری نظامی برپا گردیـد . آگهی در این باره در بیست ودوم جمادی الاولی (یکروز پیشتر از بمباران) با دست لیاخوف نوشته شده وبچاپخانه رفته بود وامروز درشهر پراکنده گردید.

« مردم نمیبایست در خیابانها دریکجایی‌گرد آیند . اگرکسانی‌نافرمانی نمودندی سپاهیان بایستی باشلیك تفنگ پراکنده‌شان‌گردانند .کسی‌نمی بایست افزارجنگ‌همراه خود دارد . آنانکه باسپاهیان ستیزیدندی سپاهیان یارستندی آنانرا بزنند»

همه نشانه های مشروطه از میان برخاسته ، نه روزنامه‌ای ، نه‌انجمنی، نه‌گفتاری ولی‌کارها بسامان وآرامش پدیدار می بود . امروز جارکشیدند که بازارها باز شود ، و بازاریان از ترس فرمان بردند وبازارها را بازکردند . قزاقان درشهرگردیده ازدست ـ اندازی سربازان سیلاخوری وسوارگان قره داغی وديگران نیزجلومیگرفتند. تنهاخانه ـ هایی راکه خود شاه فرمان میداد تاراج میکردند . امروزخانه های جلال الدوله پسر ـ ظل‌السلطان ، وظهیرالدوله شوهر خواهر ظل‌السلطان راهم تاراج کردند . و آنچه میبود سربازان وقزاقان بردند . شگفت آنکه بخانه ظهیرالدوله توپ بستند وپس از آن بتاراج دادند . با آنکه‌کسی در آنجا برای ایستادگی نمی بود . خود ظهیرالدوله در گیلان میبود وفرمانداری آنجا رامیداشت .

چنانکه‌گفتیم دشمنی محمد علیمیرزا بیش از همه باظل‌السلطان میبود ، و این چون خویشی با اومیداشت واز هواداران او شمرده میشد ، این زیان را دیده . اینکه‌گفته‌اند از «انجمن اخوت»که در آنخانه برپا میشدگلوله بقزاقان انداخته بودند ، ویاپسرظهیر ـ الدوله (ظهیرالسلطان) ازآزادیخواهان میبود دروغست .

امروز محمد علیمیرزا «دستخط» پایین رابمشیرالسلطنه سروزیرنوشت :

«چون ایجاد انجمنهای بی نظامنامه اسباب هرج و مرج شده بود و روزنامه ها »
« وناطقین بکمك آنها نزدیك بود رشته انتظام مملکت را بر هـم زنند ، وچـون زمام »
« امور در تحت قوه مخصوص ما در دست معدودی از عقلا باید باشد هرچه خواستیم از »
« فسادات آنها جلوگیریکنیم وانجمنها را بوظایف خود بیاوریم بواسطهٔ حمایت مجلس »

« ازآنها ممکن نشد تاآنکه برای برقرارکردن نظم و آسایش عموم که از طرف »
« باریتعالی بما تفویض شده است خواستیم مفسدین را دستگیر نماییم مجلس از آنها »
« حمایت‌نمود وعده‌ای از اشرار مجلس‌را پناه‌گاه قرار داده درمقابل‌قشون دولتی سنگر »
« بسته بمب ونارنج وآلات ناریه استعمال کردند ماهم از امروز تاسه ماه دیگر مجلس »
« را منفصل نموده پس از این مدت وکلای متدین ملت و دولت دوست منتخب شده با »
« مجلس سنا موافق قانون اساسی پارلمان مفتوح شده مشغول انتظام گردد ».

چنانکه میدانیم این « دستخط » نویسی دنباله نقشه‌ایست‌که با لیاخوف و سفارت روس‌کشیده بودند ، و برای جلوگیری از ایراد دولتهای بیگانه بود . با این نوشته دو چیز را میفهمانیدند : یکی آنکه از راه ناچاری بوده ، که بمجلس دست باز کرده‌اند . دیگری اینکه مشروطه را برنینداخته ، بلکه شاه از روی قانون،مجلس راکناره گردانیده وپس از سه‌ماه ــ بامجلس سنا ــ دوباره گشاده خواهد شد .

نیزهمان روز یا فردای آن «دستخط» دیگریرا بمشیرالسلطنه نوشت که در پایین می‌آوریم :

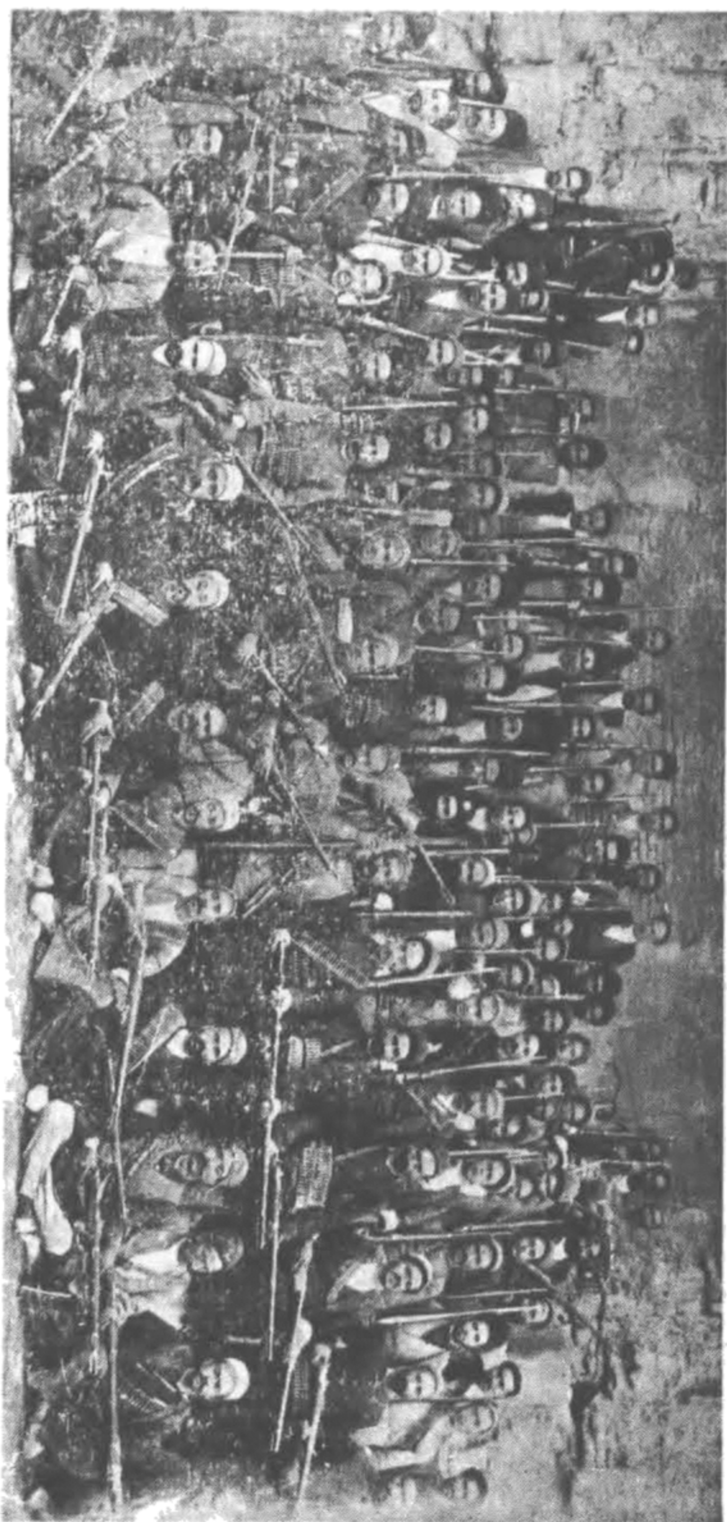
« مقصود خاطرما امنیت مملکت وآسودگی عامه رعایا واقداماتی‌که در دستگیری »
« مفسدین واشرار شده بجهت آسایش ورفاهیت آنان بوده برای اینکه مردمان بی تقصیر »
« ورعایای سلامت خواهان از تزلزل و اضطراب خارج شده از رأفت و مرحمت ذات »
« ملوکانه بهره‌مند باشند بموجب این دستخط عفو عمومی را شامل حال‌کافه مردم داشته »
« تصریحاً مقرر می‌فرماییم ازتمام متهمین اغماض میفرماییم در حق آنها هم‌که گرفتار »
« شده‌اند مجلس استنطاقی از اشخاص بی غرض منصف تشکیل خواهیم نمود بدقت غور ــ »
« رسی‌کامل نمایند هرکس بی‌تقصیر است مرخص شود بشرط آنکه اهالی ازحدودقانونی »
« که از طرف حکومت نظامی منتشر میشود تجاوز ننموده مرتکب حرکت خلاف »
« قاعده نشوند »

با این نوشته «عفوعمومی» بمشروطه خواهان می داد . ولی این نیز جز رویه کاری نمیبود ، وجزبسته شدن زبان بیگانگان خواسته نمیشد .

چون این دو «دستخط» برای بیگانگان میبود ، رونویسهایی از آنها بسفارتخانه‌ها فرستادند ، واز آنسوی علاءالسلطنه وزیر خارجه هردورا با تلگراف بهمه جا رسانید .

کشته‌شدن ملك و میرزاجهانگیرخان

امروز در شهر همچنان جستجوی آزادیخواهان میکردند و هرکه را میافتند دستگیر کرده بباغشاه میبردند . از آنسوی ،امروز ملك‌المتکلمین ومیرزا جهانگیرخان را ، بی آنکه بازپرس کنند ویا بداوری‌کشند ،نابودگردانیدند . دراین باره سخنان پراکنده بسیار است . ولی ما چون داستان را ازمیرزا علی اکبرخان ارداقی ، که خود در باغشاه با آن دوتن وبا دیگران همزنجیر میبوده پرسیده‌ایم همان‌گفته های اورامیاوریم‌میگوید:



پ ۲۰۵
ستارخان و باقرخان و دیگر سردستگان با مجاهدان

شب چهارشنبه راکه باآن سختی بپایان رسانیدیم بامدادان از خواب برخاستیم و قزاقان هرهشت تن رابیك زنجیربسته بودند بیرون میبردندوچون آنان رابرمیگردانیدند هشت تن دیگری را میبردند . حاجی ملك المتکلمین و برادرم قاضی بخوردن تریاك عادت میداشتند برای هردو تریاك آوردند . وچون اندکی گذشت دوتن فراش برای بردن ملك ومیرزا جهانگیرخان آمدند و ایشان را ازقطار بیرون آورده بگردن هریکی زنجیردستی (شکاری) زده گفتند : « برخیزید بیایید» گویا هردو دانستندکه برای کشتن میبرندشان . ملك دم در باآواز دلکش وبلند خود این شعررا خواند :

ما بارگه دادیم این رفت ستم برما — بربارگه عدوان آیا چه رسدخذلان

این را خوانده پا از دربیرون گذاشت . ماهمگی اندوهگین گردیدیم و این اندوه چند برابر شد هنگامیکه دیدیم آن دو فراش زنجیر هایی راکه بگردن ملك و میرزا جهانگیر خان زده وایشان را برده بودند برگردانیده در جلو اطاق بروی دیگرزنجیرها انداختند وما بیگمان شدیم که کارآن بیچارگان به‌پایان رسیده .

در این هنگام بودکه برای نخستین بارگفتگو میانه گرفتاران آغازگردید . حاج محمد تقی از برادرم پرسید : دیشب که شما رابردندکجا رفتید وبازگشتید ؟ . . برادرم گفت : ما را نزد لیاخوف بردندکه میخواست ما ها را ببیند . خود سخنی نگفت ولی شاپشال که پهلویش می‌بودبمیرزاجهانگیرخان شماتت نموده گفت: «من جهود زده‌ام ؟..» (۱) سپس سرکرده‌ای که ما را برده بود راپورت گفتار مرا در قزاقخانه به لیاخوف داد ، و چون مارا برگردانیدند بیگمان بودیم هرسه را خواهندکشت . کنون نمی‌دانم چرا مرا بکشتن نبردند؟!.

این داستانیست که آقا میرزا علی اکبرخان یاد می‌کند وما آنرا از هرباره راست میشماریم . مامونتوف نیزمی نویسد ، « سرگذشت این دو تن بسیار ساده بود . امروز ایشان را بباغ بردند وپهلوی فواره نگاه داشتند . دو دژخیم طناب بگردن‌ایشان‌انداخته ازدو سوکشیدند . خون ازدهان ایشان آمد و اینزمان دژخیم سومی خنجر بدلهای ایشان فروکرد مدیر روزنامه راهم بدینسان کشتند .»(۲)

در جای دیگر مینویسد : «من بشاپشال ژنرال آجودان شاه گفتم : سرکی مارکویچ نام این دوتن مدیر روزنامه وناطق که بکیفر رسانیدند چه بود ؟..گفت : صور اسرافیل مدیر روزنامه وملك المتکلمین را میپرسید ؟ گفتم . آری .گفت : « شاه پا فشاری داشت که بـایشان کیفردهد . ولـی دیگران را در بند نگـاه خواهند داشت تـا مجلس آینده بازشود ..» .

(۱) شاپشال چنان که پاولویچ ایرانسکی نوشته‌ازتیره «کارایم»میبوده .ولی‌درایران‌اورا جهود شناخته بودند ودرصوراسرافیل نیزاورا جهود زاده می‌خوانند .

(۲) دانسته نیست کدام مدیرروزنامه رامیگوید .

آگاهی ازکشته شدن این دو تن باآنحال چون درشهر پراکنده گردید ترس مردم هرچه بیشتر شد و نمایندگان مجلس و سردستگان آزادی هرکدام بجستن پناهگاهی یا نهانگاهی میکوشیدند وچون بیشتر ایشان بسفارت انگلیس پناهنده میشدند ، وچنانکه در کتاب آبی‌می‌نویسد بامداد این روزچهل وسه یاچهل وچهار تن‌دیگر برشماره بست‌نشینان آنجا افزوده بود ، ازاین جهت لیاخوف‌کسانی را ازقزاق وسرباز در پیرامون درسفارت بپاسبانی‌برگماشت‌که جلوگیری ازرفتن مردم‌بآنجا نمایند واین‌داستان دنباله‌ای‌پیداکرد که یاد آنرا درجای خود خواهیم‌کرد .

بادیگران چه کردند ؟ ..

بااین پیشامدها باغشاه «کانون خودکامگی» گردید محمدعلیمیرزا کینه های دوساله می‌جست. ازآنسو درباریان ستمگرپیشنهادکه‌از مشروطه رنجشهای بسیارمیداشتند، اکنون‌فرصت یافته باکسانی‌که بدستشان می‌افتاد دژ رفتاری بی‌اندازه میکردند .

چنانکه دیدیم دیروزکسان بسیاری‌را باین‌باغ‌آوردند، وامروز هم دیگران رابآنان افزودند وما بهترمیدانیم‌که نخست بداستان این دستگیرشدگان پرداخته آنچه دانسته‌ایم بنویسیم تا سپس بداستانهای دیگر رویم .کسانیکه درآن روزها درباغشاه می‌بودند ، اگر دیده‌های خودرا نوشتندی‌کتاب شگفتی‌پدیدآمدی. ولی‌ما چون‌آگاهی‌کم میداریم‌بکوتاهی خواهیم نوشت ؛

شادروانان بهبهانی‌وطباطبایی، باآن هواداریهاکه دردوسال با محمدعلیمیرزا نموده وبا آن فریبهاکه ازو خورده بودند ، چون بنیادگزار مشروطه شمرده میشدند در نزد او ازگناهکاران بزرگتر می‌بودند . با اینحال چون عنوان سیدی وملایی می‌داشتند محمد ـ علیمیرزا نتوانست بیش از آنکه‌کرده بود بکند . بهبهانی سه‌روز دربند میبود وپس‌ازآن روانه خاك‌کلهرش‌گردانیدند. طباطبایی چون زن شاه (دخترکامران میرزا) پشتیبانی باو مینمود ازدمیکه بباغ‌رسید آسوده وگرامی میبود وپس‌ازسه‌روز رهاگردیده درونك‌نشست، وسپس آهنگ خراسان‌کرد . پسراومیرزا محمدصادق بفرمان شاه ازایران بیرون وروانه اروپاگردید . حاجی امامجمعه خویی رهاگردید و درتهران بزندگی پرداخت. مستشار ـ الدوله ماهها دربند می‌بود تا اونیز رهاگردید و محمد علیمیرزا اورا بنویسندگی خود برگزید . ازشیخ مهدی و ابوالحسن میرزا آگاهی نمیداریم و همین اندازه می‌دانیم که آنان نیز رهاگردیده ازایران بیرون رفتند ،

اما قاضی ارداقی و آندسته ازگرفتاران بازمانده داستان ایشان را ازگفته میرزا علی اکبرخان می‌آوریم . میگوید :

همانروزکه ملك و میرزا جهانگیرخان راکشتند دریکی از اطاقها دادگاهی برای بازپرس ورسیدگی برپاگردانیدندکه باشندگانش اینان می‌بودند :

مؤید الدوله حکمران تهران ، شاهزاده مؤید السلطنه ، سید محسن صدرالاشراف ،

ارشدالدوله ، یکتن میرپنج قزاقخانه ، میرزا عبدالمطلب یزدی (مدیر روزنامه آدمیت)



پ ۲۰۶

محقق شهربانی ، میرزا احمد خان (اشتری) . (۱) ازهمانروزکسانی راکـه در پیرامون آقایان طباطبایی و دیگران گرفتارگردیده واز آنان کاری سرنزده بود یکایك بآن اطاق برده پرسش هایی نموده رها میکردند . آقا محمد علی پسر ملك را هم پس از حادثـه پدرش رهاکرده بودند . بدینسان ازشماره ما بسیارکاست . در ایـن میان یحیی میرزا را که گرفتار کرده بودند نزد ما آوردند و ایـن هنگام بودکه همه راکـه بیست و دو تن میبودیم با زنجیر و آن حال آسیب دیدگی برده نهاده پیکره ها از ما برداشتند . (۲) پس ازآن سید یعقوب شیرازی را هم پیش‌ما آوردنـد . این بیست و اند تن همچنان در زیر زنجیر روز می‌گزاردیم . ناهار و شام بهریکی گرده نانی با خیار میدادند وروزانه دوبار هشت تن و هشت تن با زنجیر در گردن بیرون می بردند ، وباید اندیشیدکـه مـا چه رنجی میکشیدیم و چه شرمندگی نزد هم میداشتیم . دراین میان شکنجه و آزار هـم دریغ نمیکردند . بویژه درباره چند تنی و بویژه در باره بیچاره مدیر روح القدس و ضیاء السلطان . دادگاهی‌که برپا شده بود در زمینه سه چیز جستجو داشت و همیخواست با شکنجه و فشار از کسانی آگاهی‌هـا پیدا کنند . آن سه چیز یکی اینکه بمب را بشاه که‌انداخته؟ دیگری‌آنکه بنیادگزارانجمن‌خانه عضدالملك‌که‌بوده؟ سوم‌تفنگ بمجاهدان که میداده ؟ اینها می‌بـود آنچه دنبال می نمودند . وگرنه بداستان مشروطه و مجلس نمیپرداختند . چـون مدیر روح القدس و ضیاء السلطان راگمان‌کـرده بودند در زمینه نارنجك انداختن بشاه آگاهی میدارند آنانرا زیرشکنجه سخت‌گرفته هرشب بیرونشان برده وبسه پایه بسته‌کتك بی‌اندازه میزدند وبا آنکه فریاد های دلخراش ایشان باغشاه را فرامیگرفت ازآنهمه وزیران و امیران‌کسی بدادشان نمی‌رسید. مارا بدبختی خودمان یکسو و حال جگر سوز این بیچارگان یکسو . سرانجام هم لقمان الملك حکیم شاه بـود که دلش بحال آن بدبختان سوخته باخشم‌گفت تاکی تنهای ما خواهد لرزید وتاکی دست

(۱) میرزا احمدخان (یا آقای اشتری) راکه اکنون نیزهست از عدلیه برده بودند و او بگرفتاران دلسوزی بسیارنشان میداده است .

(۲) پیکره ۲۰۶

پیکره ۲۰۶ نشان میدهد یکدسته ازگرفتاران باغشاه را . (چنانکه دیده میشود درخودپیکره شماره هایی گزارده شده واینك نامهـای آنان ازروی شماره ها یادکرده میشود ، (۱) قاضی ارداقی (۲)مدیرروح‌القدس (۳)میرزاحسن نوکرآقابالاخان سردار (۴) شیخ ابراهیم‌پسرعموی روح‌القدس (۵) آقا مجید سیگار فروش (۶) آقاعلی سرباز (۷) شریف‌صحاف (۸) میرزامحمد علیخان مدیر روزنامه ترقی (۹)مشهدی باقر تبریزی (۱۰) حشمت نظام (۱۱) شاهزاده‌ناصر-الممالك (۱۲) میرزا علی اکبر خان معتمد دیوان (۱۳) میرزا محمد علی پسرحاجی ملك -المتکلمین (۱۴) نایب باقرخان (۱۵) میرزا داود خان (۱۶) یحیی میرزا.(۱۷) میرزا بزرگ تبریزی (۱۸) شیخ‌ابراهیم طالقانی(۱۹) حاجی‌خان خیاط (۲۰) علی‌بیك نوکر مستشارالدوله (۲۱) حاجی محمد تقی بنکدار (۲۲) میرزا علی اکبرخان برادر قاضی . از این بیست ودوتن آنچه ما میدانیم اکنون ۱۳ و۲۱ و ۲۲ زنده‌اند)

ازجان این بیچارگان نخواهید برداشت ؟ . . درنتیجه خشم و گله او دست ازشکنجه‌آنان برداشتند. این‌لقمان‌الملك‌که خدا روانش را شاد دارد نیکی دیگری هم باماکرده ، وآن اینکه ماها جز یك پیراهن ویك زیرشلواری در تن خـود نمیداشتیم‌که پس از چند روزی پوسید وازهم درید وهمگی بحال بدی افتادیم. آن‌شادروان بهریکی پیراهن وزیرشلواری تازه فرستاد وبا این‌کارخود آبروی مارا بازخرید .

سردسته پاسبانان ما سلطان باقر نامی بودکه شکنجه را هم او میداد . شبی بشیوهٔ همیشگی بیچاره مدیر روح القدس را برده وبا کتك سراپای تن او را خسته و کوفته با اینحال زیربغلش راگرفته باطاق آورد وبرسرجای خود رسانیده‌خواست زنجیررابگردنش بیندازد . دراینمیان لند لند نموده ودشنام داده میگفت : « آخرش نگفتی . . . » بیچاره روح القدس با حالیکه میداشت ونالان و ناتوان افتاده بـود زبان بلابه باز نموده‌گفت : « جناب سلطان آخر من چه میدانم‌که بگویم ؟ ! . » باقرخان از اینسخن برآشفته ودست بشلاق برده ببست و سی شلاق دیگر برتن‌کوفتهٔ آن بیچاره فرود آورد . سپس خشم خود را نخورده رو بدیگران آورده و از هرچند یکی را شلاقهایی‌نواخت ، بحاجی محمدتقی ، ببرادرم قاضی ، بیحیی میرزا ، بمیرزا داود خـان ، بباقرخان . در این شب یحیی‌میرزا حالی نشان دادکـه همه را در شگفت انداخت . زیرا تا چند شلاقی‌که باقرخان برسر و روی او مینواخت خم بابروی خود نیاورده در اینمیان باقرخان قدری واپس رفته وپاهارا گشادترگزاشت‌که این خود میرسانیدکتك فراوانی باو خواهد زد . یحیی میرزا بآرامی سرخودرا اززیر زنجیر پیچانیده روبدیوارکرد وپشت خود را بـدم شلاق داد . دراینمیان باقرخان بیکار نایستاده همچنان شلاق‌را فرود میآورد وتا شصت وهفتاد شلاق پیاپی‌نواخت باآنکه جز پیراهن یك لارخت دیگری برتن اونمیبود . ما بیگمان بودیم‌که ازخود رفت. ولی‌همینکه باقر خان‌کتك هارا زده از در بیرون‌رفت یحیی میرزا روبرگردانیده باچهره گشاده و آرامی چنین‌گفت : « رفت آن نامرد ؟» . مارا ازاینحال شگفتی‌گرفت و ایـن شکیبایی و آرامی او مایه دلداری همگی شده نیمی ازاندوه ماکاسته‌گردید. سپس هم لب بسخن بازکرده داستانهایی ازرنج وفداکاری آزادیخواهان فرانسه سرود وبا این رفتارو گفتار خود آب برآتش دلها ریخت .

این یحیی میرزا پوست‌سفید وچهره‌گشاده وزیبائی میداشت ورفتارش زیباتر ازآن میبود . از روزیکه نزد ما آمده یگانه مایه دل آسودگی ماسخنان اوبودکه پندها سروده وداستانها رانده‌آن سختی‌هارا برما آسان می‌گردانید . همان شب‌که آن شلاقهارا خورد وبا اینهمه رشته‌گشاده رویی وشیرین زبانی‌را ازدست نهشت ما بشك افتادیم آیاآن‌شلاقها برتن این‌گزندی نرسانیده وبرای آزمودن پراهنش را بالا زده بودیم سراسرپشت‌اوکبود و سیاه‌گردیده وکوفته شده وازآنجا شگفت ما بیشترگردیده .

دوازده روز بدینسان بسربردیم و روز سیزدهم برادرم قاضی راکشتند . چگونگی

آنکه برادرم بامداد و شام اندکی تریاك خوردی . این بود هرروز تریاك برای او می‌آوردند . پس از چند روزی رضا بالا رییس نظمیه که بـا بـرادرم از دیر زمان دوست میبودند بآنجا آمده حال ما را پرسید . برادرم با زبان او سفارش بخانه مان فرستاد که قوطی که در آن حب های تریاك ساخت دواخانه شورین میبود برایش بفرستند . این کار انجام گرفت وقوطی را آوردندکه هـر روز بامدادان دو حب ازآنها میخورد . شبها برادرم قرآن میخواند و چون آواز خوشی میداشت قزاقان نیزگوش میدادند . شب دوازدهم چون چند آیه قرآن خواند از دلتنگی که او میداشت و ما همگی میداشتیم از شعرهایی که روضه خوانان میدارند :

چون شد بساط آل نبی در زمانه طی   آمد بهـار گلشن دین را زمان دی

خواندن گـرفت . ما همگی گریستیم. قزاقان نیزاندوهگین گردیدند . فرداکه شدسلطان باقر خان آمدوپرسید دیشب که روضه خـوانده ؟ راپورتش‌رابااعلیحضرت داده‌اند چگونگی را برایش گفتیم گفت‌دیگر نبایدچنین‌کاری‌کنید سپس ببرادرم گفت آن قوطی حب را بده نزد من‌باشد برادرم راضی نمیشد. باقرخان‌پافشاری کرده قوطی را ازو گـرفت و هنگام شام آمـده دو حبی بیرون آورده‌داد. ولی برادرم آنهارانخورده تریاکی که ازپس‌انداز نزد من بودگرفته خورد . شب زمانی‌که‌خوابیده‌بودیم باقرخان آمده ما را بیدار کرد و باآخشیج



پ ۲۰۷

لقمان‌الملك

همیشه مهربانی نمود و گفتگوهای شیرین بمیان آورد . ما شوند اینکار او را ندانستیم . بامدادانکه برخاستیم چون تریاك دیگری نبود برادرم آن دو حب دیشبی راکه نزد من میبود گرفته خورد . یکربع نگذشتهکه ناگهان حالش بهم خورد و داد زد مرا بگیرید . ماگردش‌را گرفته نمیدانستیم‌چه چاره نماییم . دراین میان‌دیدیم خبربباقرخان رسیده واز خواب برخاسته بدانجا شتافت و بی آنکه پرسشی نماید یا در شگفت باشد زنجیرازگردن برادرم باز کرد و اورا برداشته و برد وپس از یکساعت خبر دادند که مرده است . این زمان دانستیم آن آمدن دیشبی باقرخان بهرچه میبوده .

پس از این داستان زمانی هم ما دربند میبودیم تا از همه‌مان آنچه بایستی بپرسند پرسیدند و چون نتیجه ای بدست نیامد من و یحیی میرزا و میرزا داودخان را ازآنجا بخانه مؤیدالدوله‌حاکم تهران فرستادند . درآنجاازهریکی پایندنده‌گرفته رها نمودند. درباره یحیی میرزا محمد علیمیرزا اندیشه دیگری میداشته ، ولی حشمت‌الدوله ازو هوا داری مینمود ، و این بود پس از رهایی بگمرك آستارا فرستادندش و از آسیبهاییکه دیده بود جان بدرنبرده پس از زمانی درگذشت . مدیر روح‌القدس را بانبارفرستادندکه بیچاره را درآنجا نابود ساختند . (۱) دیگران را یکی پس ازدیگری آزادکردند . این بود گفته میرزا علی‌اکبرخان .

رنجش میانه محمدعلی‌میرزا و انگلیسها

این هم اندکی از سرگذشت دستگیرانست . اکنون می‌باید بداستان بست نشینان پردازیم : در تاریخ مشروطه یکی ازکارهای ناستوده پناهیدن بسفارتخانه‌های بیگانگان بوده . این را درآغازجنبش نخست در تهران کردند ، وسپس در تبریز پیروی نمودند ، و دراین پیش آمد نیز دسته‌هایی بآن برخاستند . این کار را در آن زمان زشت نمی‌شماردند با این حال مردان گردنفرازی از آن باز می‌ایستادند ، و ما دیدیم‌که میرزا جهانگیرخان و همراهانش از رفتن بسفارت انگلیس خودداری نمودند .

چنانکه دیدیم‌کارکنان دولت روس دربرانداختن مشروطه بمحمدعلی میرزا یاوریها میکردند ، واین نتیجه آنرا دادکه کارکنان انگلیسی نیز بهوا داری از آزادیخواهان برخاستند ، و این سفارتخانه را بروی پناهندگی باز گزاردند . بلکه دیدیم‌که درشکه با غلام سفارت برای آوردن تقیزاده فرستادند . لیاخوف قزاق و سرباز برای جلوگیری گماشت . با این حال کسانی راه یافته و خود را بدرون سفارت میرسانیدند ، گذشته از تقیزاده و همراهان او ، از کسان بنام بهاءالواعظین و معاضدالسلطنه و صدیق‌الحرم و میرزا مرتضی‌قلی(نماینده اسپهان) بآنجا پناهیدند . ازآنسوی بسیاری‌ازمشروطه خواهان

(۱) مدیرروح‌القدس را بیك چاهی انداخته بودندکه درآنجا پس ازچند روزی شکنجه گرسنگی وجان‌کنی درگذشته است .

درقلهك که نشیمن تابستانی سفارتست چادر زده نشیمن گرفتند وکم‌کم بشماره‌آنان بسیار افزود . راستش آنکه‌کسانی‌اینرا مایه نازش می‌پنداشتند وبا یکدیگر همچشمی‌مینمودند، وچون دویست‌تن یا بیشتر درآنجا فراهم شده‌بودند بنمایشهایی می‌پرداختند . بی‌ارجکان در روز جنگ نامردی نموده روپنهان‌گردانیده ومایه شکست مشروطه شده‌بودند، واکنون بیخردانه بخودنماییهای بیهوده‌ای ، آن نیزدر زیردرفش بیگانه ، میپرداختند .

بهر حال محمد علی میرزا و لیاخوف از ایـن رفتار سفارت رنجیدند ، و لیاخوف قزاقانی فرستادکه‌گرداگرد سفارت راگرفتند و سختگیری بسیارکردند ، واین رفتاراو بسفارت‌گران افتاده سفیررا واداشت‌که رنجیدگی نماید واز دولت خود داد خواهد . از اینسوی محمد علی میرزا نیز تلگرافی بشاه انگلیس فرستادکه درآنجا چنین میگوید : « دسته ای ازآشوبگران را ظل‌السلطان برانگیخته میخواستند مرا از تاج و تخت بی‌بهره گردانند ، وچون من بسرکوفت آنـان برخاستم سفارت انگلیس غلامان خود را فرستاده آشوبگران را به پناهیدن بسفارت میخواند ، و این خود دست یازیدن بکارهـای ایران می‌باشد .» پادشاه انگلیس پاسخی‌دادکه درآنجا میگویـد : « بست‌نشینی در ایران همیشه بوده است ، وآنانکه درسفارت تهران می‌باشند اگر زینهار بآنها داده شود ازآنجابیرون خواهند رفت . ولی اینکه سپاهیان شماگرد سفارتخانه راگرفته انـد و هرکس از آنجا بیرون می آید میگیرند این خودنا پاسداریست‌که نمی‌تـوان برتافت ، و هرگاه بزودی رفتار دیگری پیش نگیرید دولت من ناچار خواهد بود بکارهایی برخاسته ارج بیرق خود را بازگرداند» .

این کشاکش دنباله درازی پیداکرد . انگلیسیان پا فشاری نموده می‌خواستندکـه دولت ایران از راه رسمی آمرزش خـواهد ، و ازآن سوی دربـاره پناهندگان گفتگو در میان می‌بـود و انگلیسیان به‌کشته شدن ملك و میرزا جهانگیرخان بی هیچ بازپرس و داوری ایرادگرفته می‌گفتند ، با این حال مردم را سزاست‌که بجان خود ایمن نباشند و بسفارت پناهند . محمد علی میرزا پا فشاری می نمودکه آنان از سفارت بیرون آیند، و درباره تقی زاده و چند تـن دیگری میخواست چند سالی از ایران دور باشند . سفارت ایستادگی می‌کردکـه زمان دور راندگی آنان بسیار بیش نباشد . بدینسان گفتگوها میرفت ، تا سرانجام برخی‌ازپناهندگان خود بدربار میانجی برانگیختند وبیرون رفتند. معاضد السلطنه بیرون رفته آهنگ اروپا کرد . دربـاره امیر حشمت و چند تن دیگری (از آذربایجانیان) نهاده شدکه بآذربایجان بازگردنـد . در باره تقی زاده ودهخدا و بهاء الواعظین و صدیق حرم ومدیر حبل المتین چنین نهاده شدکـه محمد علی‌میرزا در رفت سفر بپردازد واز ایران بیرون روند ، و جزاز تقی زاده‌کـه بی نیازی نموده پولی نگرفت ، دیگران‌گرفتند ، (و بلکه بنوشته کتاب آبـی فزونتر ازآن میخواستند) ، و همگی درکالسکه‌های دولتی نشسته همراه غلامان سفارت از راه‌گیلان روانه قفقاز شدند ،

وچون بباکو رسیدند هریکی بسوی دیگری رفتند .

بدینسان سفارت تهی گردید. ولی درقلهك همچنان کسانی‌میبودند ودربار نیزارجی نمی‌نهاد . چون راپورت سوم لیاخوف دراین زمینه است وخود میرساندکه در این رنجش انگلیسیان بازخواستی ازلیاخوف رفته است آنرا درپایین می‌آورم :

محرمانه راپرت شماره ۶۲

« جناب جلالتمآبا درخصوص سؤال جناب جلالتمآب عالی در حق معامله قزاقها »
« در جنب سفارت انگلیس و مانـع شدن ایشان‌که‌کسی بسفارت التجا نکند بنده شرف »
«دارم‌که تفصیل ذیل»
« را عرض کنم از »
« راپورتی‌که سابق »
«دادم‌جناب‌جلالتماب»
« عالی مسبوقید که »
«قرارداد شده بودکه»
«تمام سفارت درروز»
«اجرای کار محاصره»
«شوندکه‌کسی‌نتواند»
«داخل شده و التجا»
«کنداماجهت‌مواظبت»
« مخصوص‌که در حق»
«سفارت انگلیس‌شده»
« است اینست‌که در »
«پنجم ژون (روسی)»
« (هجدهـد ژون »
«فرنگی) سفیر از »
«سفارت‌مرا بتلفون »
« دعوت‌کرد و گفت »
«نظر باطلاعاتی‌کـه»
«بایشان‌رسیده‌سفارت»
«انگلیس بویی‌ازکار»
«برده‌ومیداندچه‌واقع»
« خواهد شد وقرار »
«داده است‌کسانی را»



پ ۲۰۸
ستارخان

«که پناه میبرند قبول کرده وحمایت نمایدکه موفقیت ما را ناقص و ضعیف کند و باین»
«جهة سفیر به بنده امر کردکه سفارت انگلیس را بیشتر مواظبت کنم . اما در خصوص»
«اینکه سفیر به بنده گفت (چنانچه راپورت دادیم)که‌عوض محاصره کردن سفارت انگلیس»
«بهتر بودکه دکاکین وخانه‌های اتباع روسیه راکه در اطراف سفارت انگلیسند محاصره»
«کنیم تا مانع دخول‌مردم بسفارتخانه انگلیس شود .»

«در وقت قرار دادن‌ترتیبات این‌فکر بنظر نیامد من اعتراف میکنم‌که این ترتیب»
«بهتر وعاقلانه‌تر بود زیرا هم مردم را از دخول بسفارت مانع میشد و هم سفارت را از»
«حق پروتست کردن محروم میکرد ما این ترتیب را در آن وقت تشبث نکردیم بجهة»
«اینکه در آنموقع باریك که ما مشغول این‌ترتیبات بودیم بفکرهیچکس نیامد . شرف»
«دارم از اینکه صورت اسماء افسرانی راکه درزمان اجرای کار خدمات شایان خودشان»
«را از سایرین ممتاز کرده‌اند و بنده ایشان را لایق میدانم‌که با نشان دولت روسیه»
«مکافات شوند تقدیم خدمت کنم منتظر اوامرعالی‌کولونل و . لیاخوف»

ازکارهاییکه درآن روزها درتهران رخ داده وما باید یادکنیم یکی آنکه با دستور باغشاه گورهای عباس آقا کشنده اتابك و سید عبدالحمید و حاجی سید حسین کشته‌های نخست راه آزادی راکنده استخوانهای آنها را بیرون آورده دور انداختند .

نیز صنیع حضرت و همراهان او که با دستور علیمیرزا از کلات بیرون آمده بودند و درهرکجا حکمرانان پیشواز وپذیرایی به‌آنان میکردند چون بتهران خواستندی درآمد محمد علیمیرزا کالسکه دولتی و اسبهای یدکی دم سرخ به پیشواز ایشان فرستاد ، وچون آنان بباغشاه رفتند نوازش و دلجویی نمود . یکروز هم اینان بدیدن دستگیران باغشاه رفتند و بآنها سرکوفتهایی زدند .

در اینجا داستان تهرانرا بپایان میرسانیم می‌بایددانست این‌کار

دنباله‌هایی‌که زبونی ندانی و زبونی مجلس‌شوری در برابر محمدعلیمیرزا ، وشکست **تهران توانستی‌داشت** آزادیخواهان تهران در برابر قزاق و سرباز ، یك لکه سیاهی بدامن تاریخ ایران نشاند ، و خود دنباله‌های بسیاری در پی توانستی داشت .

مردمی‌که ازسه سال بازبه جنبش‌آزادیخواهی برخاسته وآوازه شورش بسراسرجهان انداخته ، ونمایندگان‌آن‌درمجلس «خطابه» می‌خواندند : «ماپیمان‌باخون‌بسته‌ایم...» (۱) و روزنامه‌هایش آن بیباکیها را می‌نمودند ، در برابرچند هزارقزاق و سرباز ازپا افتاد و رنجهای سه ساله را درچهارساعت بیهوده گردانید . این چیزی بودکه بهرکس می‌سزید آنرا بزبان آورده بایرانیان با دیده دیگری نگرد .

ازآنسوی این پیش‌آمدگذشته ازآنکه مشروطه را ازمیان میبرد و ایرانیان دوباره

(۱) عنوان یك «خطابه» ایست‌که یکی از نمایندگان درمجلس خوانده .

بایستی گردن بیوغ بردگی دربار گزارند ، برخی دشواریهایی نیز در سیاست کشور پدید آوردی . ما دراین کتاب بسیاست نپرداخته‌ایم . ولی در اینجا میباید نویسیم که در نتیجه این زبونی آزادیخواهان ، چه بسا که ایران بیکبار آزادی خود را از دست داده در میان دو همسایه بخشیده شدی .

زیرا محمد علیمیرزا که مجلس را برانداخته رشته کارها را بدست گرفت ، خود او جز افزاری در دست روسیان نمی‌بود ، و پیداست که انگلیسیان بآن حال‌خرسندی ندادندی و پیداست که کارهای دیگری رخ دادی .

برای آنکه دانسته شود ایـن پیشامدها تـا چه اندازه از ارج ایرانیان ، در دیده دیگران کاست ، یکی دوجمله از روزنامه «تایمس» را میاورم . این روزنامه که بزرگترین روزنامه لندن ، و خود زبان نیمرسمی دولـت انگلیس است درهمان روزها دو سه گفتاری دربارهٔ ایران نوشته که سراپای آنها نکوهش و بدگوییست . در یکی ازآنهاکه دو روز پس از داستان بمباران (۲۵ ژون) نوشته ، پس از آنکه نکوهش‌ها ازمجلس میکند و نا شایستگی آنرا بازمینماید ، ازگفته‌های خود چنین نتیجه میگیرد : « این نمونه‌ای بدست داد ازآنکه شرقیان شایندهٔ زندگانی‌آزاد نمیباشند » . ببینید چه جمله زهرآلودی نوشته است .

آنچه این ننگ‌را بدترمی‌گردانید این بودکه چون درتهران‌این داستان رخداد ، وآگاهی ازآن بشهرها رسید ، در بیشتر آنها بی هیچگونه ایستادگی دستگاه مشروطه را برچیدند وآن هایهویها بیکبار فرونشست ، واین نمونه‌ای از رویه‌کاریهای توده ایران میبود و زبان همگی را ببدگویی بازگردانید .

جای خشنودیست‌که این لکه سیاه راازدامن ایران ، ایستادگیهای مردانه تبریز بسترد ، و اینست ما بآن شهر و ایستادگیهایش ارج مـی‌گزاریم وپیشامدهای آنجا را بازتر وگشادترخواهیم نوشت . دراینجا را پورت چهارم لیاخوف راکه در همین زمینه است و می‌رساندکه روسیان چه خشنودی از فیروزی لیاخوف و قزاقهایش می‌داشتند در پایین می‌آوریم :

طهران محرمانه راپورت ۶۳ ۱۲ ژوئن ۱۹۰۸

« جناب جلالتمآبا تلگراف عالی را در حضور افسرهایی که در راه روسیه و »
« اجرای خیالات او حاضرند تن وجان خود را فداکنند در خصوص اینکه اعلیحضرت »
« امپراطور مناسب دیده‌اندکه درتلگرافیکه جناب سردارقفقازیه درخصوص خدمتگذاری »
« بریگاد قزاق در تخریب مجلس باعلیحضرت امپراطور کرده بودند با دستخط خودشان »
« مرقوم فرمایند « آفرین قزاقها » ، « تشکر بافسران شجاع » خواندم تمام ایشان غرق »
« مسرتی شدندکه تعریفش خارج ازامـکان است و چنان صدای خود را بزنده باد بلند »
« کردندکه تا مدتی دراز عکس صدای زنده باد آنها مسموع بود شدت مسرت افسرها »

« را بیان‌کردن غیر ممکن است افسرها متفقاً قرار داده‌اندکه بنده ازجنابعالی خواهش »
« کنم‌که ازجناب سردار قفقازیه خواهش‌کنید حسیات صادقانه افسران را در راه اوامر »
« تاجدار روسیه عظمی وتمام هستی خود را برای انجام فرامین امپراطور اعظم خودشان »
« فداکنند عرض‌نمایند . متشکرالطاف اعلیحضرت امپراطوراعظم .کولونل و . لیاخوف »

در شهرهای دیگر در اینجا باید چند سخنی هم از شهرهـای دیگر رانیم . چنانکه گفتیم از روزیکه محمد علیمیرزا بباغشاه رفت و در میان او با مجلس‌کشاکش برخاست از همه شهرها تلگراف می‌آمد ، و همه آنها نوید ایستادگی ویاوری میدادند . ولی اینها همه رویه‌کارانه میبود . درآن شهرها (بجز ازتبریز ورشت) آمادگی درمیان نمیبود ،که اگر هم‌خواستندی نتوانستندی، چه‌رسد بآنکه نمیخواستند وجز درپی رویه‌کاری نمی‌بودند .



پ ۲۰۹

یار محمد خان با چند تن از بختیاران

(آنکه در جلو شصت تیر نشسته یار محمد خانست . این پیکره در سال بازپسین زندگانی یارمحمدخان سال ۱۲۹۰ــ درسفر کرمانشاهان برداشته شده)

همینکه محمدعلیمیرزا در تهران مجلس‌را برانداخت بادستور اودرشهرهاحکمرانان دست گشادندوانجمنهارا بستند، وقانون‌را ازمیان‌برداشتند، بآزادیخواهان‌آزارهارسانیدند، دوباره چوب وفلك‌را بکارانداختند، دستگاه خودکامگی درچیدند درهیچ شهری ایستادگی ازآزادیخواهان دیده نشد، مگر در رشت‌که اندك جنگی‌نیزرفت وماداستان آنرا در کتاب آبی چنین میبابیم :

« روز ۲٤ ژون‌آگاهی ازکودتای شاه رسید (پس‌از گذشتن سه‌روز ازتاریخ کودتا). نگهبانان درجلوخانه حکمران‌گزارده سه توپی هم درچند جا برگماردند . روز۲۷دستور داده شد مردم بازارهارا بگشایند . ولی‌کسی گوش‌نداد . حکمران يك دسته سربازفرستاد که ناچارشان‌گردانند و این بود جنگی رخ دادکه سه تن‌کشته‌گردید وچهارده تن زخمی شدند . روز ۲۹ بازارها بازشده آرامش‌برپاگردید ».

شگفت‌تر آنکه‌حکمران‌گیلان در آن‌هنگام‌ظهیرالدوله‌می‌بوده‌که ازهواداران‌مشروطه بشمارمیرفت ، واین‌رفتار ازوبیوسیده نمیشد . به‌نوشته براون يك‌کشتی جنگی روسی‌به - بندرانزلی آمده بحکمران آگاهی‌دادکه اگرانجمن وآزادیخواهی‌را برنچیند اوخودبکار پرداخته خواهد برچید ، وبدینسان ظهیرالدوله را ناچارگردانید .

اسپهان وشیرازکه باانگیزش ظل‌السلطان آن‌تلگرافهارا میفرستادند وآن‌نویدهارا میدادند ،کمترین ایستادگی ازخود ننمودند . و همان ظل‌السلطان بیش‌از این نکردکـه دست بدامن دولت‌های همسایه زده برای‌جان وداراك خود زینهارخواست.

درشهرهای‌آذربایجان نیزجزازتبریز همین‌حال رفت. درهمه‌جا حکمرانان انجمنها رابستند وبآزادیخواهان سخت‌گرفتند، برترازهمه داستان اردبیل‌می‌بود. درآنجاامیرمعزز گروسی بدژخوییهایی برخاسته نام‌زشتی ازخود درتاریخ‌گزاشت(۱) .

میرزا محسن پسرمیرزا هادی امام‌که جوانی آزادیخواه می‌بود دستورداد بینی‌اورا سوراخ‌کرده ریسمان‌گذرانیدند وهمچون شتربا این‌مهار دربازارش‌گردانیدند. سپس‌اورا بچوب بسته چندان زدندکه پس‌ازدوروز بدرود زندگی‌گفت .

ملا اماموردی مشگینی یکی ازملایان غیرتمند ومشروطه خواه آذربایجان میبود در روزهایی‌که دارالشوری ازشهرها یاوری میخواست ودرتبریز آن جوش وخروش میرفت ، این مردکه بشهر آمده بود نوید دادکـه بمشگین رود وازسواران قره داغ بیاوری آورد و آهنگ آنجاکرد . ولی چون آگاهی ازبمباران مجلس رسیدکسانی، بشیرینکاری‌درپیش دولتیان، آن مرد غیرتمند را دستگیرکردند وبا دستور امیر معزز باردبیل آوردند ، ودر اینجا با يك‌رسوایی‌که‌کمتردیده شود دربازار هاگردانیده، سپس درنارین قلعه درپشت‌بام بدارش زدند . بدینسان دو داستان دلگداز یکی پس‌از دیگری رخداد .

(۱) این‌امیرمعزز پدر سرتیپ‌بایندراست‌که‌در پیشامد شهریور ۱۳۲۰ درجنوب‌مردانگیها ازخود نمود وکشته‌گردید . درتاریخ نام نیك پسر ونام زشت پدر هردوخواهد ماند .

درهمان روزها میرزا ابراهیم ارباب از آزادیخواهان درزندان میزیست . بادستور امیرمعزز خانه اورا تاراج‌کرده هرچه میداشت سواران و فراشان بردند .

این‌شهرها نه تنها دراین هنگام ایستادگی ننمودند ، تبریز که ایستادگی نمود و یازده ماه در جنگ و کشاکش می‌بود ، بااینکه ازگرجیان و ارمنیان وترکان و قفقازیان بیاوری آمدند ، از این شهرهاکسی نیامد . تنهاکسانی‌که ازشهرهای ایران بیاری‌تبریز آمدند یارمحمدخان‌کرمانشاهی وهمراهان او بودندکه چون داستانش به‌پیشامدهای‌تهران همبستگی دارد در اینجا می‌نویسیم :

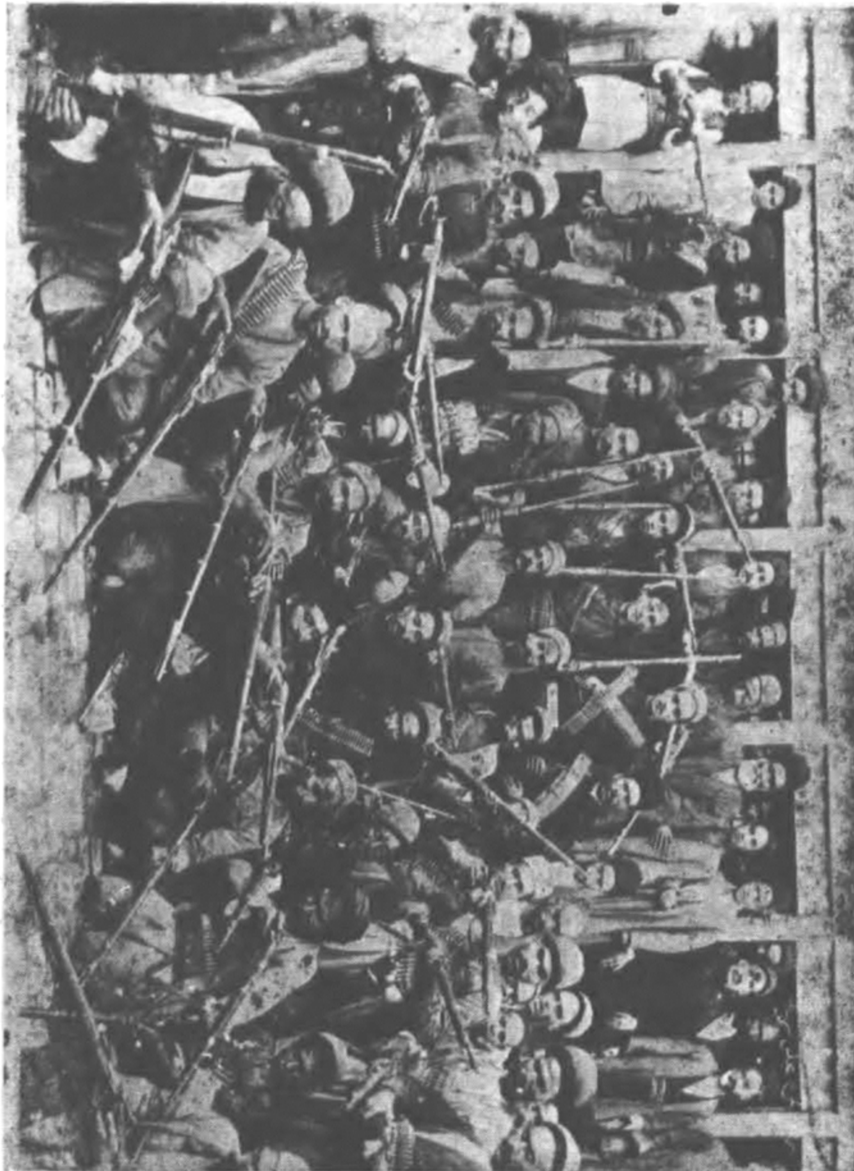
در آنروزها که مجلس بهمه شهرها تلگراف فرستاده یاوری می‌طلبید یارمحمد-خان با یك برادر و یک دوست خود که نامهای هردو حسین خان می‌بود ، تفنگ و اسب خریدند و با یك نوکر آهنگ تهران‌کردند که بیاری دارالشوری برسند . ولی چون بقم رسیدند در آنجا از داستان بمباران آگاهی یافته ناگزیر گردیدندکه خودرا نهان‌دارند، ولی چون چند روزی‌گذشت آوازه ایستادگی های تبریز بآنجا رسید ، و این بود یار-محمدخان و همراهانش مردانه آهنگ تبریزکرده ازبیراهه خودرا بآنجا رسانیدند ، و تا پایان جنگهای تبریز درآنجا می‌بودند و همیشه دلیریها و مردانگی‌ها مینمودند .

درپایان‌گفتار شعرهایی‌که در همان روزها در تهران بنام ظهیرالدوله پراکنده‌شده و خود یادگاری از مشروطه و تاریخ آن می‌باشد دراینجا می‌نویسیم .

چنانکه‌گفتیم درتهران پس از بمباران روزنامه‌ها از میان رفت . تنها یك روزنامه دولتی بچاپ میرسید که جز آگاهیهای درباری را نمی‌نوشت . سپس نیز روزنامه « اقیانوس » بیرون آمدن آغازید . ولی جز از چند شماره بیرون نیامد . چون دراین‌شهر روزنامه‌ای نمی بود پیشامدها در جایی نوشته نمی‌شد . ولی چون در تبریز و استانبول و دیگر جاها روزنامه‌ها بیرون می‌آمد و از تهران نیز آگاهیها برای‌آنها فرستاده‌میشد، از اینروکارهایی‌که در تهران رخ میداد پس از اندکی در روزنامه‌های تبریز واستانبول نوشته می‌شد . این‌شعرها نیز درتهران دست‌بدست پراکنده شده ونسخه‌های‌آن باستانبول و تبریز فرستاده شده که در تبریز در نامه « ناله ملت » و در استانبول در نامه « شمس » چاپ یافته است وما ازروی‌آنها دراینجا می‌آوریم :

بعرض شاه رسان ای صبا ز قول صفا — که ای شهنشه دوران و جانشین کیان
مگر بعرض حضور تو نارسانده کسی — که گندمی که نمایند زیر خاك نهان
نخست چونکه شود سبز لاغرست و تنك — چنانکه می نپسندند زارع و دهقان
نظر بمصلحت دهقنت یله سازد — گله بمزرعه کدخدای ده چوپان
چوبگذرد دوسه روزی ازآن‌همان گندم — بروید از نو و سرسبز زو شود بستان
ستبر پنجه زده هفت سنبل آرد بار — چنانکه وعده نموده خدای در قرآن

بکاشت ملت بیچاره تخم آزادی ز بعد بندگی قرن های بی‌پایان
چو سر ز خاك برآورد امر فرمودی بمردمی همه اهریمنان بی ایمان
که خاك مجلس ومسجد همی دهند بباد کشند مردم مظلوم را ز پیر و جوان
بیك اشاره که از روی خواهش نفسست بسی خراب بشد خانه های بی‌گنهان



پ ۲۱۰

این پیکره نشان میدهد ستارخان را با تفنگچیان خود . (در دست راست ستارخان مشهدی محمدصادقخان و در دست چپ‌اوفرج‌آقاز نوزیست. پیرمرد ریش سفیدی‌که در آخرین‌رده دیده میشود حاجی عباس لاکه دیزجی است‌که سرگذشت او در بخش یکم این تاریخ آورده شده)

شها چراندی اگر سبز حاصل ملت	بهوش باش که رویاندش خدای جهان
بسی قویتر و سرسبز تر ز اول بار	اگرچه چند صباحی عقب‌فتاده‌است آن
جزای هر عملی مثل آن بود بی شك	که میدهد بسزاوار مجزی منان
خراب‌کردی اگر خانه‌ای ز بی‌گنهی	جسارتست شود خانه‌ات اگر ویران
یکی لطیفهٔ نغز این بود که خانه ما	هزار زرع بود فی‌المثل بحیث مکان
ولی بمملکت ما تو چون شهنشاهی	بود تو را بمثل خانه ملکت ایران
خراب‌گردد و ویران تومرده یا زنده	بقول عام کشیدم برات خط و نشان

زبان درازی شد خسروا ببخش مرا
بکن هرآنچه دلت خواست خانه آبادان



گفتار دوازدهم

جنگ در تبریز چگونه آغاز یافت؟..

در این گفتار سخن رانده میشود از جنگهای تبریز ، از آغاز آن تا هنگامیکه عین‌الدوله بآنجا رسید و از دیگر رخدادهای آن‌زمان.

آغاز جنگ و بهم‌خوردن انجمن

چنانکه دیدیم محمدعلی میرزا برای تبریز نیز نقشه‌کشیده و بکار بستن‌آنرا بدست ملایان و سرکردگان آذربایجانی داده بوذ . از آنرو در اینجا نیز دولتیـان و آزادیخواهان در برابر یکدیگر می‌ایستادند . روز سه شنبه دوم تیرماه (۲۳ جمادی‌الاولی) کـه درتهران بمباران‌رخداد ، دراینجا نیزدولتیان‌جنگ‌آغازکرده بسرمجاهدان تاختند. همانا آنان باتهران راه میداشتند و از پیشامدهای‌آنجا آگاه میشدند ، و این بود درهردوشهر در یکروز بجنگ پرداختند . از تلگرافهایی‌که در دست میداریم یکی آنست که محمد-علیمیرزا بمیرهاشم فرستاده و ازچیرگی خود مژده داده ، و ما آنرا در پایین می‌آوریم :

« جناب‌مستطاب شریعتمدار آقا میرهاشم‌آقا سلمه‌الله تعالی باکمال قدرت فتح‌کردم»
« مفسدین را تمام‌گرفتار کرده سید عبدالله را بکربلا فرستادم سید محمد را بخراسان »
« ملك‌المتکلمین و میرزا جهانگیر را سیاست کردم مفسدین تماماً محبوس شماهم با کمال »
« قدرت مشغول رفع مفسدین باشید و از من هم هر نوع تقویت بخواهید حاضرم منتظر »
« جواب هستم جنابان حجج‌الاسلام سلمهم الله را احوال پرسم همین تلگراف را بایشـان »
« نشان دهید . محمدعلیشاه قاجار »

این تلگراف روز دوم یا سوم بمبـاران فرستاده شده ، و پیداست کـه پیش از آن تلگرافهایی در میانه می‌آمده و می‌رفته

اگر بنقشه تبریز نگاه‌کنیم مهرانرود که از میان شهر میگذرد کویهـای دوچی و سرخاب و ششکلان و باغمیشه در شمال آن نهاده . همه این کویهـا هوادار خود کامگی و در دست دولتیان میبود . از کویهای شمال رودخانه تنها امیرخیز هواخواه مشروطه میبود که‌اگر آنرا بکنار می گزاردیمی بستر رودخانه خط مرزی میانهٔ دولتیان وآزادیخواهان بشمار می‌رفت ، واینست‌بیشترجنگها وخونریزیها درنزدیکیهای این‌رودخانه رخ داده‌است. همان روزنخست نیزکه دولتیان بجنگ‌پرداختند مناره‌های سیدحمزه وصاحب‌الامر(۱)

۱ ـ سیدحمزه بارگاهی و صاحب‌الامر مسجدیست‌که هردو مناره‌های بلند میدارند

و دیگر جاهای‌بلند را درکنار رودخانه سنگرگرفته گلوله‌بارانیدن آغازکردند . دراین جنگ شجاع نظام پیشآهنگ می‌بود و خود او از بالای مناره گلوله می‌بارانید ، و چون در تیراندازی آزموده میبودکمتر تیری ازو بآماج نمیخورد . همچنین تفنگداران مرند و قراملك و دوچی در جنگ زبردستی مینمودند .

از اینسوی مجاهدان منازه‌های مجیدالملك و دیگر جاهای استوار را سنگرگرفته در جلو آنان ایستادگی مینمودند . نگهداری این بخش را باقرخان و مجاهدان خیابان و نوبر بگردن گرفته‌بودند . در امیرخیز وآن پیرامونها ستارخان جلوآنان را میگرفت.



پ ۲۱۱

سه تن از مجاهدان تبریز

(دوتن نشسته که یکی از ایشان تقیوف است و در رخت قزاقی میباشد)

تا نزدیکیهای فرورفتن آفتاب جنگ برپا و گلوله همچون‌تگرگ میبارید. دولتیان که خواستشان پیش‌آمدن و شهر راگرفتن میبود هر زور می‌داشتند بکار می‌زدند ، و چه بسا گامهایی پیش می‌آمدند ، لیکن پافشاری مجاهدان را شکستن نمی‌توانستند .

هنگام فرورفتن‌آفتاب آرامش رویداد ، و درآنمیان از راه‌تلگرافخانه آگاهی از بمباران مجلس و بهمخوردن مشروطه در تهران پراکنده‌گردیده مایه نومیدی بسیاری از مشروطه خواهان گردید . بسیاری از سردستگان و نمایندگان انجمن سخت ترسیدند و هریکی باندیشه جان و داراك خود افتاد . انجمن ایالتی که می‌بایست در چنین هنگامی پشتیبان مجاهدان باشد و بآنان دلداری دهد بهم خورد ، و نمایندگــان هریکی خود را بنهانگاهی‌کشید . اجلال‌الملك و بصیرالسلطنه درکونسولخانه روس ، و میرزا حسین واعظ درکونسولخانه فرانسه بست‌نشستند . اینان کاررا پایان یافته ومشروطه‌را ازمیان‌برخاسته می‌دانستند . ولــی مجاهدان ترسی بخود راه نداده دست از ایستادگــی برنداشتند ، و کسانی از علی مسیو و حاجی علی دوافروش و حاجی مهدی آقا و دیگران رشته پشتیبانی را از دست ندادند .

فردا بامدادان‌که باردیگر دولتیان‌بجنگ‌پرداخته فشارآوردند ، مجاهدان همچنان جلوگرفتند و تا شام جنگ سختی رفت .

روز سوم که پنجشنبه چهارم تیرماه (۲۵ جمادی‌الاولی) می‌بود همچنان زد وخورد رفت و ستارخان و باقرخان هریکی در جایگاه خود پافشاری‌نشان‌دادند .

شجاع نظام و سرکردگان اندازه دلیری مجاهدان را نشناخته چنین می‌دانستند که باندك فشاری شهررا بدست‌گرفته و آنچه لیاخوف در تهران کرده بود اینان در تبریــز خواهند کرد ، ملایان اسلامیه نشین که بخون مشروطه خواهان تشنه می‌بودند امید می‌بستند که بزودی آنان را در زیر دست داشته « فتوی » بخونشان خواهنــد داد . ولی در این سه روزه بنافهمی خود پی بردند . در این سه روزه دانسته شد کار تبریز جز از کار تهران میباشد .

در اینمیان یك‌گرفتاری‌دیگری برای آزادیخواهان کوششهای پاخیتانوف کونسول روس می بود ، که بدستیاری تاجر باشی و دیگر بستگان خودشان ، بنــام میانجیگــری ، آزادیخواهان را بدست‌کشیدن ازجنگ و آمرزش خواستن از محمدعلیشاه میخواندند ، و این فریبکاریهای او مایه سستی بسیاری‌ازآزادیخواهان می‌گردید . لیکن مجاهدان باین نیز پروا نمی‌نمودند .

جنگ همچنان‌پیش‌می‌رفت .روزها زدوخورد برخاسته‌گلوله همچون‌تگرگ‌میبارید. و شبها شلیکهای هوایی خواب و آرام از هرکسی می‌ربود . خانه‌هایی که میانه سنگرها و یا در نزدیکیهای آنها نهاده بود همه تهی‌گردیده ومردمش بجاهای دیگر میکوچیدند ترس همگی را فراگرفته کسی نمیدانست پایان این جنگ چه خواهد بود ، و مجاهدان

ازاین ایستادگی چه نتیجه خواهندگرفت .

روز سه‌شنبه ششم تیر(۲۷ جمادی‌الاولی) باردیگر جنگ باسختی‌آغازیافت. دراین روز بودکه دو سوچندبار یکدیگررا ازجاکنده پس راندند ودر هربارکسانی ازاینسو واز آنسو کشته گردید . خانه حاجی میرزا حسن درنزدیکی بازار نهاده ودر این‌هنگام دردست دوچیان میبود . اوچون خود دراسلامیه نشسته «فتوی» میداد دسته‌ای ازسواران درخانه او سنگر بسته بنگهداری آنجا می‌کوشیدند ، وگاهی نیز فرصت یافته بیرون می‌ریختند ودر آن پیرامونها دست بتاراج میگشادند. چنانکه روز پیش‌بخانه حاجی‌میرزا علینقی گنجه‌ای و بپاره‌ای‌مغازه‌ها ریخته‌تاراج‌کرده بودند. امروز مجاهدان خیابان ومارالان برآن‌بودند که ایشان را ازآنجا بیرون رانند . اینست فشار سختی‌آورده پس‌ازجنگ وخونریزی‌سخت سواران را ازآنجا بیرون‌کردند ، وبرای آنکه دوباره بازنگردند گذشته ازتاراج‌بویرانی نیزکوشیدند. خانه‌های‌حاجی ملك‌التجار که درآن‌نزدیکی، وخود اوازبنیادگزاران‌اسلامیه میبود ، نیز تاراج‌گردید .

در آنمیان جنگ همچنان پیش میرفت . سواران باردیگر غیرت نموده بمجاهدان تاختند وآنانرا ازخانه‌های‌حاجی‌میرزا حسن‌بیرون راندند ولی‌یکساعت نگذشت‌که دوباره مجاهدان بازگشته سواران را پس نشاندند و بآنجا دست یافتند . دراین رفت و بازگشت گذشته ازآنکه‌کسان بسیاری‌کشته‌گردیدند ، یکداستان دلگدازی نیز رخ‌داد .

چگونگی آنکه سواران چون بازگشته دوباره‌بخانه حاجی میرزاحسن دست یافتند، خواهرزاده میرزاآقا بالا خیابانی‌که تازه جوانی دلیر وخود از مجاهدان می‌بود ، ازآنجا گریختن نتوانسته خودرا درتنگنا دید ، وچون سواران نزدیك‌شدند دوتن‌را باگلوله ازپا درآورد ، وخود ازترس‌جان به‌بخاری (درون دیوار) پناهیده درآن‌جاگرفت، وهمانا می‌-خواست به‌پشت بام راه یابد . ولی‌سواران رسیده چند تیری زده اوراکشتند وسپس به تنش آتش‌زدند . مجاهدان چون‌باردیگر بآنجا دست یافتند وکشته اورا باینحال دیدند سخت تکان خوردند . میرزاآقـا بالاخان وخویشان او از خشم ندانستند چه‌کنند همان ساعت تن نیم‌سوخته را بروی تابوتی نهاده بیرون آوردند ، وبرای آنکه دژرفتاری دولتیان‌را نشان دهندآنرا درکوچه‌ها وبازارها گردانیدند وهمچنان بکونسول‌خانه‌ها بردند. سپس‌میرآقا-بالاخان وکسان اوبهمین دستاویز بیك سیاهکاری برخاستند :

حاجی میرزا محمد برادرامامجمعه جوان‌آرام وبی‌آزاری میبود، ودراین پیشامدها دانسته نیست بهرچه باسلامیه نرفته ودرخانه خود مانده بوده ،که مجاهدان اورا بادوتن ازکسانش‌کـه یکی میرزا رضای داش آتانی و دیگری برادر او شیخ‌الاسلام میبودنـد ، دستگیرگردانیده بـدست میر ابوالحسن فشنگچی‌کـه از سردستگان‌آزادیخواهان شمرده میشد سپرده بودند و میر ابوالحسن آنـان را درخانه خود نگه میداشت . تا امروز (یا فردای آن) میرزاآقا بالا وخویشان او ،که دیوانه وار باینسو و آنسو می دویدند ، باین

شدندکه این سه‌تن‌را بخون خواهرزاده خودشان بکشند، وهرسه‌را از میرابوالحسن‌بازور گرفته بخیابان بردند میرزا رضا ازنیمه راه فرصتی یافته بگریخت وجان بدربرد . ولی میرزا محمد جوان وشیخ‌الاسلام پیربیگناه‌کشته‌گردیدند .

این یکی ازسیاهکاریهای مشروطه خواهانست . مجاهدان درباره تاراج خانه‌های حاج‌میرزا حسن وملک‌التجار دستاویزها می‌داشتند ، بااینحال سردستگان بآن خرسندی ندادند وتا توانستند ازافزار وکاچال تاراج یافته درانجمن مساوات‌گردآوردندکه بجای خود بازگردانند، ودراین‌باره‌که هیچ دستاویزی‌نمی‌بود پیداست‌که بآن‌خرسندی‌نمیدادند. ولی درآن آشوب ونابسامانی جلوگیری نتوانستند . میرزاآقا بالا درسایه همین زشتکاری خود همیشه درمیان آزادیخواهان بدنام میبود .



پ ۲۱۲

عین‌الدوله

روزهای یکشنبه و دوشنبه (گویا) بآرامش گذشت. روز سه شنبه

آمدن بیوکخان و سختی جنگ و تاراج نهم تیرماه (یکم جمادی‌الاخری) بازجنگ درگرفت، ودر گرما گرم گلوله‌ریزی سواران بیش‌تر آمده بخانه های اجلال‌الملك ومعین‌الرعایا وامین‌التجار، که هرسه از نمایندگان دارالشوری‌میبودند، دست یافته بتاراج پرداختند، (۱) ودراندك زمانی‌هرسه‌را ازکالا وکاچال‌تهی گردانیدند.

سپس ازخانه امین‌التجار به «سرای‌آقا»که یکی‌ازسراهای بزرگ وآباد بازار تبریزوپراز کالاهای بازرگانی می‌بود، راه باز کرده حجره های بازرگانی‌را با جاروب تاراج روفتند و جـز درحجره های خود اسلامیه نشینان چیزی را باز نگزاردند. در این سرا بیش از همه فرش هـای کرمانی می بود و بخشی از آنها بشجـاع نظام رسیدکـه بـار کـرده بمرند فرستاد.

چون این آگاهی درشهرپراکنده‌گردید مردم دانستندکه سواران بهرکجاکه دست یابند تاراج خواهندکرد، وبازاریان وبازرگانان حجره‌ها ودکانهای خودرا تهی گردانیده کالاها را بخانه های خودکشیدند، وآنان‌که نتوانستند بیمناك ماندند.

چنانکه‌گفتیم ملایان مشروطه خواهان‌را «بابی» خوانده بسواران می گفتند: «جان‌و مال ایشان حلالست»، واین بود سواران هیچ باکی‌ازتاراج وکشتار نمیکردند. درهمان روزها شجاع نظام میرزا ابوالحسن پزشك‌راکه اندك آگاهی ازدانشهای اروپایی‌می‌داشت ودر دوچی می‌نشست، چون ازهواخواهان مشروطه میبود شجاع نظام دستگیر گردانیده‌بنام آنکه بابیست نابودش‌گردانید. چون تلگرافیکه او بشاه فرستاده نمونه نیکی ازبیباکـی دولتیان درکشتن مشروطه خواهانست آنرا در پایین میآوریم:

« طهران توسط حضرت مستطاب اشرف سپهسالار اعظم وزیرجنگ بخاکپای مبارك »
« بندگان اعلیحضرت‌قدرقدرت‌شهریاری ارواح‌العالمین‌فداه میرزا ابوالحسن‌حکیم‌نواده »
« میرزا سلمان حکیم رئیس‌ومدرس تمام بابیها بوده‌گرفته دادم تیرباران نمودند »
«غلام خانه زاد شکرالله»

بابیان (که همان بهاییان‌خواسته میشود)، در جنبش مشروطه درآشکار بی‌یکسویی می‌نمودند ودرنهان هوا خواه محمد علیمیرزا میبودند، وملایان نام آنان را بمشروطه ـ خواهان‌گزارده بدینسان خونهاشان می‌ریختند.

همان روز نهم تیرمـاه بیوکخان پسر رحیمخان بـا هفتصد تن از سواره و سربـاز قره داغ، بیاری دولتیان بکنار شهر رسید. چنانکه دیدیم رحیمخان از تهران گریخته‌به تبریز آمده، ودراینجا مشروطه خواهی از خود نموده سوگند خورد، واز انجمن تـوپ

(۱) کسانی‌گفته‌اند، این تاراجگری سواران پیش ازداستان تاراج خانه حاجی میرزا حسن بود وآن سواران بودندکه آغاز به‌تاراج‌کردند نه مجاهدان، ولی در یادداشت ها همین است‌که ما نوشته‌ایم.

وقورخانه وپول گرفت که بقره داغ رفته درآنجا لشکری آراید وبسرشاهسونان‌رود . نیز دیده‌ایم که درکشاکش بازپسین مجلس‌بامحمد علیمیرزا تلگراف همدردی بمجلس‌فرستاد. ولی اینها همه دروغ وفریب میبود . رحیمخان بامحمدعلیمیرزا نهشهایی‌می‌داشت و برای چنین روزی آماده می‌گردید .

چون جنگ تبریز بزودی پایان نپذیرفت شاه تلگراف باو فرستاد کـه بسراینشهر بیاید . ولی رحیمخان‌کار راکوچکتر از آن دانسته خود در اهر نشسته پسرش‌را فرستاد، واین‌که یکی ازدشمنان بنام مشروطه می‌بود، همینکه رسید ودر باغ صاحبدیوان (درشرق شهر) جاگرفت، دست براهزنی وتاراج بازکرده جلوآمد وشد را بست، وازهرباره درشهر سختی پدیدآمد .

فردای آنروز بیوکخان آماده جنگ‌گردیده از راه خیابان بشهرتاخت . باقرخان سنگری درمیان خیابان پدیدآورده دسته‌ای ازمجاهدان را باتوپی در پشت آن جاداده‌بود، وچون سواران بیوکخان بتاخت پرداختند چندان ایستادندکه تا به‌تیررس رسیدند، واین هنگام با توپ و تفنگ بشلیك برخاسته دسته‌ای‌را ازایشان بخاك انداختند . سواران روی برتافته گریختند و مجاهدان دنبالشان‌کرده باز بسیاری راکشتند . ازهفتاد تا هشتاد تن سوارکشته گردید وبیوکخان شرمنده وسرافکنده بباغ صاحبدیوان بازگشته بازار تاراج وراهزنی راگرمتر گردانید .

اینروزکه باقرخان وخیابانیان بااینجنگ سرگرم می‌بودند ، سواران دوچی‌فرصت یافته باز بجنگ و فشار برخاستند، و پیش‌آمده ازدم توپخانه تاکوی مسجد همه مغازه ها ودکانها را تاراج‌کرده کالای انبوهی بردند . این خود زیان بزرگی برای تبریزیان بود وچند صد خاندان را بیچیز گردانید .

فردای آنروز بیوکخان با سواران خـود ، بامدادان بباغمیشه تاختند و در آنجا دست بتـاراج‌گشادند . چنانکه گفتیم باغمیشه یکی از کویهـای هوا خواه دولت میبود و تفنگداران آنجا در دوچی همدوش دیگران بـا مشروطه خواهـان جنگ میکردند و اینست‌گمان گزنـد و زیان از سوی سواران بآنجا نمیرفت . لیکن بیوکخان‌کـه کارش تاراجگـری میبود جدایـی میانـه دوست و دشمن نمی‌گـزاشت ، و چـون دیـروز بخیابان دست یافتن نتوانسته بـود امروزکینه آنرا از باغمیشه می‌جست . مردم تازه از خواب بیدارشده وازهمه‌جا ناآگاه نشسته بودندکـه ناگهان آواز شلیك تفنگ برخاست، و بیکبار سواران بخانه ها ریخته بیباك و بی‌پروا بتاراج پرداختند . مردم بیش ازآن نتوانستند که دست زنان و فرزندان خودگرفته بباغها گریزند . سواران هرچه یافتند برداشتند وهمه را بارچهارپایان‌کرده باکسانیکه برای همین خواست همراه آورده بودند بقره داغ فرستادند .

در همین روزهـا از تهران آگاهی رسیدکـه محمد علیمیرزا مخبرالسلطنه را از

والیگری آذربایجان برداشته وعین‌الدوله‌راکه دشمن‌بزرگ وبنام‌مشروطه می‌بودبوالیگری اینجا برگزیده واوباشتاب روانه گردیده .

مخبرالسلطنه ازروزیکه به تبریز رسیده بود با مشروطه‌خواهان بنیکی راه میرفت واین بود نزدآنان ارجی پیداکرد ، وپس ازبهم خوردن شهرو پیش‌آمدن جنگ اوخود را بکنارکشیده درخانه یکی از اعیانها میزیست . ولی چون این آگاهی رسید دیگر نمانده از راه جلفا روانه اروپاگردید . ازآنسوی محمد علیمیرزا مقتدرالدوله (را همان‌کسیکه خودرا بمیان آزادیخواهان انداخته بود ، واینهنگام دردوچی می زیست) بجانشینی والی برگزیده‌کارهای شهررا باو سپرد .

باز درهمان روزها فوج ملایر که محمد علیمیرزا از تهران فرستاده بوده به بیرون شهر رسیدند .

رسیدن رحیمخان به بیرون شهر

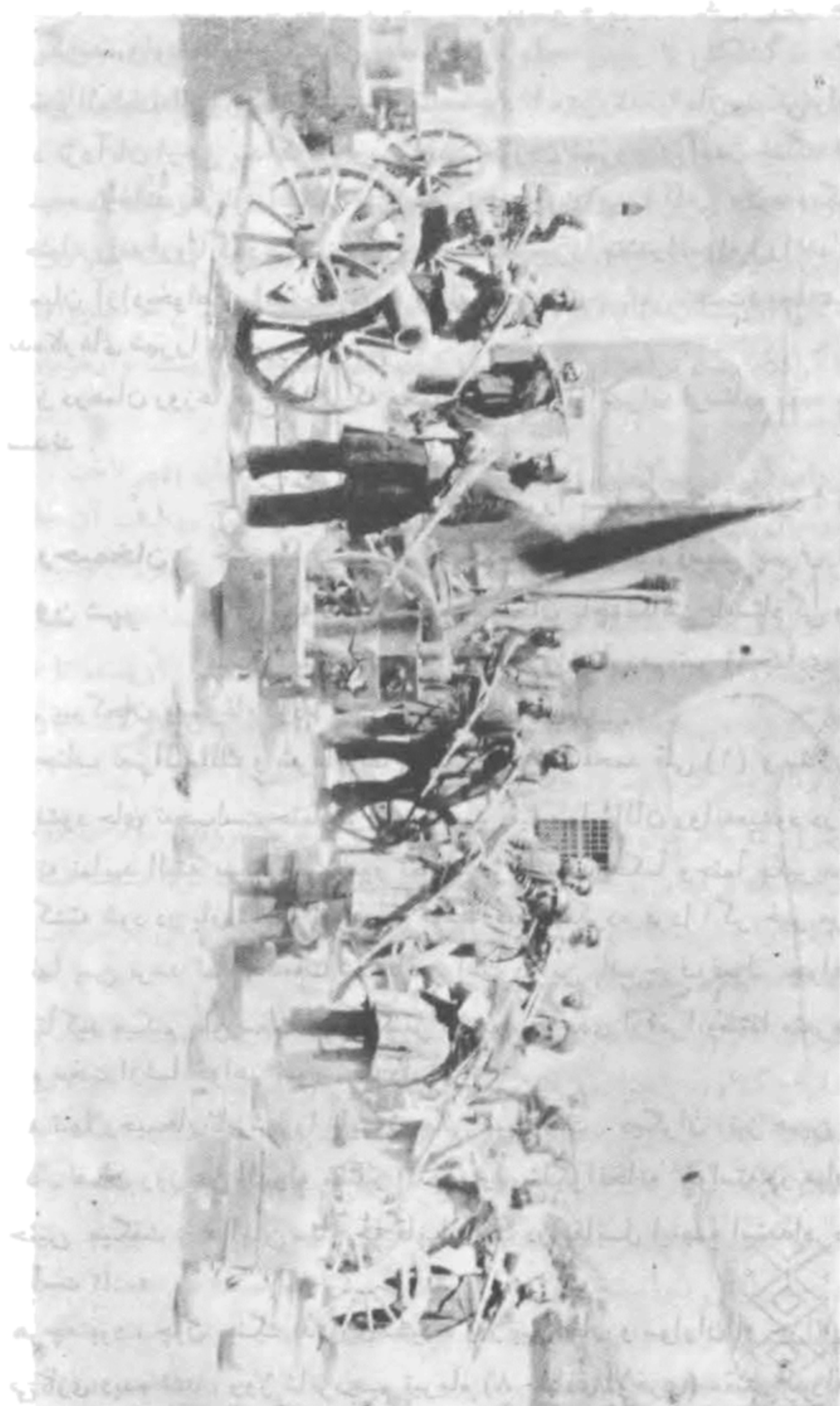
چنانکه گفتیم رحیمخان کارشهررا بسیارکوچك میشمرد ، وازاینرو خود دراهر نشسته نخست ضرغام وارشد ، وسپس پسرش‌رافرستاد. برای‌آنکه دانسته‌شود، رحیمخان باچه‌نگاهی بایستادگی مجاهدان مینگریست تلگراف اوراکه روزچهاردهم تیر (٦جمادی الاخری) به پسرش بیوکخان وبضرغام‌کرده است درپایین می‌آوریم :

« جناب نصرالممالك و ضرغام نظام بـا وجود شما محمد قلی (١) و ستار و باقر »
«گرفتارنشود جای تعجب‌است حتماً گرفتار نمایید بقیه سوار الآن روانه‌میشود درگاه‌بیك»
« را روانه نمایید البته سیصد نفرمأمور نماپید هرجا باشد حکماً وحتماً بگیرید منتها »
« ده نفرکشته شود در باره آنها بهیچوجه توسط قبول نکرده فردا اگر خبر مرده یـا »
« زنده‌آنها بمن نرسد تمام خدمات شما ناقص است دراین باب حرف قبول نخواهدکرد »
« بازهم تأکید میکنم بطورسخت اگر یکنفر از سوار بأحدی ازفقرا وضعفا متعرض شود »
« مؤاخذه سخت ازشما خواهم نمود . سردارنصرة »

نه تنها رحیمخان‌کار شهررا باین‌کوچکی میپنداشت . دیگران نیز همین پندار را میداشتند . همان روز عین الدوله مقتدر الدوله را بتلگرافخانه خواسته در میان سخنان خـود چنین میگفت : « ایـن ستار چه قابـل است در مقابـل اینهمه استعداد در ولایت ایستاده است ؟!..»

هرچه بود ، چون جنگ بدرازی‌کشید ، واز بیوکخان و سواران او جز تاراجگری وراهزنی‌کاری دیده نشد ، روز شانزدهـم تیرماه (٨ جمادی الاخری) مقتدرالدوله ناچـار شده رحیم خان را بتلگرافخانه خواست وازو خواستارگردیدکـه خود او به تبریز آید . گویا همان روز بودکـه رحیم‌خان پسرش را باهر خواست ، و فـردا خود او بـا سواره و

(١) این‌محمدقلی‌که نامش پیش‌ازستارخان وباقرخان‌برده می‌شود محمدقلیخان‌آغبلاغیست که اززیردستان رحیمخان می‌بوده وبشرآمده بآزادیخواهان پیوسته بود .



پ ۲۱۳

این پیکره نشان میدهد حیات ارك را با توپها و مجاهدان (آنکه از دست چپ درجلوتوپ ایستاده خلیل خانست‌که سردسته مجاهدان ارك و خود مرد دلیری می بود و اکنون درتبریز زنده می باشد .)

سرباز انبوهی‌که بگرد سرخود میداشت ، و با توپهایی‌که ازانجمن ایالتی گرفته با خود برده بود ، باشکوه و دبدبه بسیاربه تبریز رسید ، و درباغ صاحب دیوان فرود آمد ، و ازآمدن او دشمنان مشروطه به پشتگرمی افزودند .

اکنون هجده روزبودکه درتبریزجنگ برخاسته وهمچنان میرفت . دراین‌چندگاه آزادیخواهان و مجاهدان آنچه میتوانستند و می‌یارستند کوشیده و ایستادگی و شکیب نشان‌داده بودند. لیکن روز بروز دشمن نیرومندتر گردیده بسختی‌کار میافزود ، و این بدترکه روزنه امیدی بازنمی‌بود .

باید فراموش نکردکه مشروطه ازسراسرایران برچیده شده ، ودرهمه جا ایرانیان بار دیگر گردن بیوغ خودکامگی گزارده ، و این تنها تبریز میبودکه ایستادگی می‌نمود. در همین شهر نیزگذشته از اینکه یك نیم مردم بسوی دولت گراییده با آزادیخواهان می‌جنگیدند ، در میان آن نیم دیگر نیز دسته های انبوهی ارجی بمشروطه نگزارده ، و یا آنرا ازمیان برخاسته می‌پنداشتند ، از اینرو بایستادگیهای دلیرانه مجاهدان معنایی نمیدادند ، ونتیجه آنرا جز ازبهم زدن آرامش و ایمنی شهر وبسختی انداختن خاندانها نمی‌دانستند ، و از اینرو اینان نیز فشار بمجاهدان مـی‌آوردند ، و زبان از ریشخند و نکوهش باز نمیداشتند .

پس از همهٔ اینها برخی از بستگان روس ،که چون قفقازی و مسلمان می‌بودند با تبریزیان همه‌گونه آمیزش میداشتند ، با دستورکونسول روس (پاخیتانوف) ، بمیان مردم افتاده ، بنام آنکه ایستادگی در برابر دولت سودی نخواهد داشت ، آنان را باین میخواندند ،که دست بهم داده بکار برخیزند وجنرال کونسول روس را میانجی‌گردانیده از شاه آمرزش وزینهارطلبند ، تااززیان وآسیب درایمنی باشند .

ببینید درمیان چه سختیهایی پافشاری می‌نمودند. راستی را باید بجوانمردی آنان « آفرین » خوانیم . بویژه اگربیاد آوریم‌که سرجنبانان ونمایندگان انجمن ، بیشترشان مشروطه را پایان یافته پنداشته از روز دوم تیر ماه که داستان تهران را شنیده خود را بکنارکشیدند ، و برخی ازایشان‌بکونسولخانه ها پناهیدند ، و تنها این مجاهدان و چند تن ازسردستگان میبودندکه مردانه پا می‌فشاردند .

باری‌چون رحیمخان به بیرون شهر رسید ، وآوازه ازآمدن او و از انبوهی سپاه و افزارش ، درشهرافتاد ، ترس مردم بیشتر وفشارآنان بمجاهدان فزونترگردید . همچنین کارکنان کونسولخانه روس ،که چند تن‌از آنان بازرگانان بنامی ، از حاجی حبیب لك و حاجی محمد رضا شکویی و حـاجی ابراهیم صراف و حسن آقا تاجرباشی و دیگران ، میبودند بکوشش افـزودند . بویژه حسن آقا تاجرباشی‌که درخیابان می‌نشست ، و چون مرد دارایی میبود روضه خـوانیها بر پـا میگردانیدو بدینسان در میان مردم آن کوی جایگاهی می‌داشت ، و از اینرو در اینهنگام بمیان افتاده با ملا حمزه‌که (یکی از

سردستگان خیابان وخودروضه خوان می‌بود) ودیگران گفتگومی‌کرد ، درنتیجه کوششهای این بودکه ملاحمزه و دیگران خرسندی دادند که دست از جنگ کشیده تفنگ و افزار دیگری را بـرحیمخان سپارند٭ و راه در آمدن بشهررا بروی او بازگزارند ، و کونسول روس نوید دادکه بهمگی آنان زینهار داده شود ، و از کسی بازخواستی نرود . باقرخان ومیرهاشمخان باین‌کار خـرسندی نمیدادند . ولـی چـون کارهـا شوریده و ترس بمیان مردم افتاده بود سخن ایشان پیش‌نرفت . باقر خان ناچار شد بخانه میرهاشمخان پناهیدکه در آنجا دسته‌ای باشند و خود را نگه دارند .

بدینسان رخنه درکارمجاهدان پیداشد و رشته از هم گسیخت . کونسول روس بیرقی بخیابان فرستادکه در میدان افراشته شد . از آنسوی ملایان اسلامیه نشین‌که خود را فیروز



پ ۲۱۴
ایلدرم خان (یکی ازتوپچیان ارك)

ومردم‌را درچنگ خود میدیدند بفرمان‌روایی پرداختند. چون‌محمدعلی‌میرزا رشته‌کارهای شهررا برحیمخان سپرده بود ، حاجی میرزا حسن مجتهد و امامجمعه نیز از سوی خود رشته را باو سپاردند ، و نوشته‌ای که در این باره نوشته‌اند چون در دست ماست در پایین می‌آوریم :

« هوالله چون شهر تبریز و اطراف خیلی بی‌نظم شده واشرار در هرزگی طغیان »
« نموده وازبرای احدی ازوضیع و شریف امنیت نمانده ونظم شهر و اعادهٔ امنیت بجهت »
« قوت ماده فسادصعوبت بهم‌رسانیده و در تأخیر آن مخاطرات عظیمه مترقب بود وبالفعل»
« شخص با عزمی‌که بتواند این امرمهم راانجام دهد دراین‌شهرنبود مگرجناب جلالتمآب»
« اجل آقای سردار نصرت زیداجلاله که دارای استعداد کامل وکفایت وکاردانی او در »
« اینموقع کراراً مجرب شده بود لهذا چنانچه اعلیحضرت قدر قدرت اقدس شهریاری »

« خلدالله سلطانه بموجب دستخطهای مبارکه متعدده نظم شهر و دفع اشرار و مفسدین »
« را بعهده کفایت جنابعمزی الیه مفوض فرموده‌اند داعیان نیز جداً ازآنجناب خواستار »
« شدیم‌که صرف همت کرده باقدامات مجدانه دفع اشرار و قلع وقمع‌ماده فساد نماید »
« که هم خدمت محوله از ولینعمت خود انجام داده و هم بجهت تحصیل اسباب آسودگی »
« مسلمین رفع اضلال مضلین نزدخداوند جل وعلا حائز مثوبات اخرویه و نایل درجات »
« رفیعه بوده باشد هر نحو رأی شریف آنجناب در اتمام این امر اقتضاکند مختار است »
« وکسی را حق بحث واعتراض نیست . تحریراً فی ۱۲شهرجمادی‌الثانی ۱۳۲۶»

« مهرحاجی میرزا حسن ومهرحاجی میرزاکریم »

این ملایان خونخوار می‌پنداشتند (وآرزو می‌داشتند) که سرباز و سواره در شهر دست‌بکشتارخواهند گشاد ، و این بودجاهایی رااز‌خانه‌های ملایان و دیگران برمیگزیدند که بیرق سفیدی بنام بیرق اسلام ، در آنجاها زده شود ، وکسانیکه بآنجا پناهند در زینهار باشند . نیز از اسلامیه بیرقهای سفید کوچکی باین و آن می‌فرستادند که بالای درخانه‌اش گمارد و در زینهارباشد چون یکی از نامه‌هایی‌که دراین زمینه‌ها نوشته شده در دست است آنرا درپایین میآوریم :

«برعموم‌محلات اعلان‌واخبارداده شده چون رأی مبارك‌اعلیحضرت اقدس شهریاری »
« ادام‌الله سلطانه بر عفو و اغماض اهالیست ونمی‌توان راضی برصدمه مخلوق خدا شد و »
« از برای دفع شر اشرارکه چند نفر معدودی هستند نباید عموم اهالی متزلزل بشوند »
« بخصوص اشخاصیکه تسلیم شده‌اند در زیر بیرق اسلام سایه داده شده و در امان هستند »
« در منزل جناب مستطاب آقا میرزا صادق آقا سلمهم‌الله هم‌که بیدق اسلام و امان زده »
« میشود هرکس در سایه آن بیدق رفت و تسلیم شد ابداً کسی را حق تعرض و مزاحمت »
« نیست . مهراسلامیه مهرحاجی میرزا حسن »

از روز دوازدهم و روزهای پس از آن یکایك آگاهی نیست . آنچه میدانیم جنگ همچنان برپا می‌بود . لوتیان دوچی و سواران دولتی هرزمان‌که فرصت می‌یافتند ، رو بیکسویی آورده دست بتاراج میگشادند . در این روزها بود که بامدادان چند دسته از آنان، ازچند سو ببازارچه صفی و راسته‌کوچه ،که عمارت انجمن ایالتی و خانهٔ حاجی مهدی‌آقادرآنجاها می‌بود ، روآوردند و جنگ‌کنان پیش‌آمدند، ازخانه حاجی مهدی‌آقا، پسرش حاجی حسن‌آقا با چند تفنگچی بجنگ وجلوگیری پرداختند . نیز پاشا بیك‌که از مجاهدان دلیرمی‌بود از آن نزدیکیها بجنگ برخاست . ولی از سوی انجمن چون‌کسی برای جلوگیری نمیبود بآن درآمده بتاراج پرداختند و هرچه یافتند بردند . لیکن درآنمیان بستارخان و دیگران آگاهی رسید ، و ستارخان ازیکسو ، و اصغرسسکین (۱)

(۱) یکی ازسران مجاهدان می‌بود و باین نام خوانده میشد .

با مجاهدان و یجویه از سوی دیگر بجنگگاه شتافتند ، و لوتیان و سواران را پس راندند .

نیز در اینروزها بود که با دستور اسلامیه نشینان فتح‌الله آسیابان که یکی از لوتیان دوچی میبود به بیرون شهررفته آبها را ازآسیابها بازگردانید و بدینسان نان در شهرنایاب گردیده سختی بیشترشد .

درآمدن رحیمخان بشهر

شگفتتر آنکه رحیمخان از نافهمی باین پیشامد خرسندی‌نمیداد و چنین میخواست که بخیابان تاخته با جنگ بشهردرآید وآن را کاری آسان میشمرد ، و چون کونسول که بکارهای ایران دست می‌یازید چنین بهانه می‌آورد : «در تبریز بستگان روس بسیارند واگرشهرباجنگ گرفته شود بآنان نیز گزند خواهد رسید» ، رحیمخان پیشنهاد می‌کرد که بستگان روس از خیابان بیرون روند . این بود کونسول همان روز بیستم تیرماه (۱۲ جمادی‌الاخری) نامه‌ای باو نوشته و با زبان «دیپلوماسی» دستور باو داده ، و چون همان نامه اکنون در دست ماست (۱) آنرا درپایین می‌آوریم :

«۱۲جمادی‌الاخری ۱۳۲۶»

«جناب جلالتمآب اجل دوستان استظهارا مشفق مکرما»

«مقصود دوستدار که در این چند روزه متحمل زحمات شدم برای این بود»
«که تبعه روس را در محله خیابان که چندین خانوار در نقاط مختلفه خیابان اقامت»
«دارند محافظه نمایم و بیرقی‌که دادم برای این است تبعه روس در نشانه همان»
«بیرق ازحمله وقتل وغارت محفوظ بمانند دراین ضمن کلیه اهل خیابان بدوستدار»
«قول دادند که تماماً اطاعت کرده و تسلیم سردار خواهند شد حالا هم دراطاعت و»
«تسلیم باقی هستند و در تسلیم اسلحه ابداً حرفی ندارند توپ هم‌که در خیابان مانده»
«است بدون عذر تسلیم حکومت خواهندکرد بعقیده دوستدار مطلب را بجنابعالی»
«اشتباه گفته‌اند درعالم خیرخواهی‌که دوستدارشخصاً به بندگان اعلیحضرت شهریاری»
«خلدالله ملکه و سلطانه دارم و بملاحظه دوستی‌که با جنابعالی دارم لازم دیده زحمت»
«میدهم اگر بخواهید باینطورها در خیابان رفتار نمایید و درحالت اطاعت و تسلیم»
«به خیابانی‌هاسخت بگیرید تمام‌مردم مضطرب شده و خدا نکرده نتیجه بد بظهوررسیده»
«انجام مأموریت جنابعالی دچار اشکالات عمده خواهد شد دوستدار در کارهای داخله»
«ابداً مداخله ندارم ولی در عالم خیر خواهی اظهار میدارم‌که در این موقع مهم باید»
«از روی نهایت احتیاط رفتار فرمائید محله خیابان‌که اظهاراطاعت مینمایند چرا»
«مجبور میفرمائید که مجدداً بمقام شورش برآیند اسکات شورش خیلی اشکال دارد با»

(۱) پس ازکشتن رحیمخان (درسال ۱۲۸۰) کاغذهای او بدست‌آقای‌بلوری افتاده بود و ازو بمن رسیده است .

« تجربه‌ای که دارید باظهارات دوستدار بخوبی ملتفت باشید دوستدار یقین دارم که از اهل »
« محلهٔ خیابان حرکت بیقاعده‌ای ظاهر نخواهدشد و در تسلیم توپ واسلحه حاضر هستند »
« احتیاط در موقع جنگ وظیفهٔ نظامی سردار اردو است اینکه اظهار فرموده‌اید تا یك »
« ساعت دوستدار اتباع روس را از خیابان خارج نمایم خودتان میدانید درمحله خیابان »
« اتباع روس زیاد هستند و بیرون کردن آنها در یك ساعت امکان ندارد لازم است »
« جنابعالی در این کار خیلی احتیاط فرمائیدکه زحمات بهدرنرفته و اسباب تکدرخاطر »
« مبارك همایونی فراهم نباید چیزی‌که بآسانی ممکن است بموقع اجراگذاشت شخص »
« عاقل چرا باید خود را دچار اشکالات نماید در خصوص مسئله معهوده‌که اشاره فرموده »
« بودید جواب آنرا هم در موقع ارسال مینمایم مختصراً اظهار میدارم خیابانی ها »
« سنگرها را برداشته‌اند و غیر از تسلیم خیال دیگر ندارند تبعه روس هم که چندین »
« خانوار با اهل و عیال درخیابان اقامت دارند ممکن نیست در یکساعت خارج شوند و »
« اگر دوستدار حکم نمایم‌که اتباع روس ازخیابان بیرون بروند آشوب بزرگ حاصل »
« و برای جنابعالی زحمت فوق‌العاده فراهم خواهد شد و همین سرهنك را هم‌که حامل »
« مراسله است مأمور فرمائید توپ را تحویل بگیرد تاجر باشی هم حضوراً تفصیل را »
« عرض خواهد نمود زیاده چه زحمت افزا شود (۱)

« مسئله معهود » که در این نامه نام میبرد، همانا فشنگ دادن است که در تلگرافهای شجاع نظام و دیگران نیز یاد شده . چون در تبریز در دست دولتیان فشنگ کم میبود ازکونسولخانه روس بآنان فشنگ‌داده میشد .

کوتاه سخن : مجاهدان خیابان ، و به پیروی از آنان مجاهدان مارالان و نوبر ، تفنگ‌بزمین‌گزارده راه خیابان را بروی دولتیان بازکردند . روز دو شنبه بیست و دوم تیرماه (۱۳ جمادی‌الاخری) رحیم خان باهمه سواران و سرباز قره داغ باد بدبه وشکوه از خیابان‌گذشته بشهر در آمد . همچنین سهام‌الدوله با فوج ملایرکه از تهران رسیده بودند بدرون شهر آمدند . رحیمخان در باغ شمال‌که در میان شهر و دارای عمارت‌های دولتی بود نشیمن‌گرفت . از فردا سه شنبه در نوبر و آن پیرامونها ، در سرگذرها و کوچه‌ها ، نگهبانان از سواره و پیاده‌گماردند ، دست بکار زده بگرفتن تفنگ و افزار-های دیگر ازمردم پرداختند . خانه شادروان‌علی‌مسیوراکه درنوبرمیبود ، تاراج‌کردند . مردم از ترس آنکه خانه‌هاشان بتاراج رود بسر در بیرقهای سفید زدند . از مجاهدان هرکسی در آن نزدیکیها می‌بود خود را نهان‌گردانید . پیداست‌که رحیمخان و دیگران مژده این فیروزیرا بتهران‌فرستادند، چون تلگرافی ازمقتدرالدوله جانشین والی‌دردست است‌که روز بیست و سوم تیرماه بشاه فرستاده آنرا در اینجا می‌آوریم :

« طهران ـ عرض جواب بخاکپای جواهرآسای اقدس اعلی ارواحنافداه تصدق »

(۱) در پشت نامه و روی پاکت مهر چهارگوشی « پاخبتانوف » زده شده .

« خـاکپای جواهر آسای اقدس همـایونت شوم دستخط جهـان مطاع مبارك زیارت شد »
« راپرت از دیروز کـه دو شنبه بود طرف عصر سردار نصرت آمده وارد باغ شمال شد »
« این غلام جان نثار باتفاق سهام‌الدوله رفته با او ملاقات و تا دو ساعت از شب گذشته »
« در آنجـا بترتیب اجرای اوامر مقدسه مشغول بود همان طورکـه مقرر فرموده بشکل »



پ ۲۱۵

این پیکره نشان میدهد ستارخان‌را با یکدسته ازپیرامونیان خود «این پیکره درهمان‌روزهایی که ستارخان‌تنها بود برداشته شده واورا با بیشتری‌ازکسانی‌که بگردسرش بازمانده‌بودندنشان میدهد . دردست راست ستارخان مشهدی محمد علی‌خان وپس ازوحسین‌خان باغبانست‌دردست چپ او پاشا بیك است »

« نظامی بکوچه ها و گذرها سوا رگذاشته شد کـه هر کس با اسلحه هستند گرفتار و »
« اسلحه را ضبط نمایند و از تصادفات حسنه است که دیشب پسر میر نصیر دچار سوارها »
« شده از طرفین تیراندازی کرده مشارالیه تیرخورده بدرك واصل گشته (۱) چون مسجد»
« صمصام خـان در حدود ارمنستان و بقونسولخـانه نزدیـك است هنوز صلاح نشده کـه»
« قوهٔ قهـریه در منع اجتماعات آنجا در همـان نقطه استعمال شود ولی در گذرگاههای »
« آن مسجد سوار و استعداد گذاشته شـد و تا این ساعت کـه ظهر سه شنبه است کسی »
« بمسجد آنجا جمع نشده یکساعت قبل برادر و پسر علی مسیو هم گرفتار و محبوس »
« شدند وانشاءالله از اقبال بیزوال اعلیحضرت قویشوکت شاهنشاهی ارواحنافداه موجبات »
« دفع اشرار و انتظام شهر بزودی فراهم خواهد شد فعلا این غلام در دیوانخانه شب و »
« روز با اجزاء کار بانجام اوامر مقدس مشغول و سردار نصرت در باغ مواظب اجـراء »
« مأموریت خود و آنی از همدیگر غفلت نداشته همگی جان در کف گرفته بجان نثاری »
«اشتغال داریم چیزی که اسباب نکس کارها و اختلال امر خبازخانه و غیره شده بی‌پولی »
« است آن ده هـزار تومـان حواله گمرك هم هنوز نرسیده حـاجی ابراهیم هم بواسطه »
« بستن بازار پـول ندارد هرگاه معجلا وجهی مرحمت میشد کار خوب پیشرفت میکرد »
« همان طورکه دیروز بعرض خاکپای مقدس رسانده باز هم تذکاراً جسارت می‌نماید که »
« اجتماعات در مسجد صمصام و بعضی مفاسد دیگر تماماً ناشی از تحصن بصیرالسلطنه و »
« اجلال‌الملکه در قونسولخانه است (۲) و تا دفع آنها از آنجا نشود ریشهٔ فساد قطع »
« نخواهد شد امر فرمایند بهرطور هست بدفع و تبعید آنها ازکجا پرداخته شود .»
« غلام جان‌نثار (منوچهر) »

پافشاری‌گردانه ستارخان

دولتیان با این فیروزی کار را پایان یافته میشماردند ولی نچنین می بود . راستست که درنتیجه این‌پیشآمدها انبوه مجاهدان نومید گردیده تفنگهای خودرا بزمین‌گزاردند ، ولی ستار خان کـه از سالها در تبریز بدلیری شناخته بوده ، و در این جنگهای بازپسین کاردانی و مردانگی بسیار ازو سرزده بود ، با دسته‌کوچکی از پیرامونیان‌خود می‌ایستاد ، و پروایی از این بیشامدها نمیداشت . در این دو روزه که دیگر کویهـا دست از جنگ کشیدند و دولتیان بشهر در آمدند مجاهدان قفقازی و برخی از دلیران بنام ـ از حسین

(۱) میرعلی‌اکبر پسر میر نصیر بقال سالها زنده وپس ازاین پیش‌آمدها که مجاهدان فیروزی یافتند او یکی از سرکمیسران می‌بود .

نمیدانم میرنصیر‌پسـ‌دیگری‌میانه مجاهدان‌میداشته یامقتدرالدوله راپورت‌دروغ داده.

(۲) اجلال‌الملك وبصیرالسلطنه چون در دربار نیز شناختگی میداشتند واین زمان‌در کونسولگری‌روس می‌نشستندبیم‌آن‌میرفت شاه یکی‌ازایشان‌را بجانشینی والی درتبریز بگمارد از این راه استکه مقتدرالدوله ریشه آنان را می‌کند وگرنه.ایشان را در این هنگام ، دستی درکارها نمی بوده

باغبان و دیگران ، که سر فرو آوردن بدولتیان نمیخواستند بامیرخیز پناهیده در نزد او میبودند . اینان با همه اندکی استوار می‌ایستادند . از آنسوی ارك را ، که خود یك سنگربسیار استوار و جایگاه قورخانه می‌بود ، چند تنی از مجاهدان نگه می‌داشتند ، و از همدستان ستارخان می‌بودند . همچنین شادروانان حاجی شیخ علی‌اصغر و میرکریم در این چند روزه مسجد صمصام خان را جایگاه گرفته ، برخی از مردم پراکنده را بآنجا می‌خواندند ، و بنام مشروطه‌خواهی گفتارها می‌راندند ، و این یك پشتیبانی از ستارخان



پ ۱۱٦
ستارخان با کلاه فدایی

شمرده میشد .

دولتیان باین ارج نمیگزاردند ، وهرکسی می‌پنداشت ستارخان یا دستگیرمی‌گردد ویاگریخته جان بدرمی‌برد . هیچ‌کس‌گمان نمی‌بردکه او در برابر آنهمه دشمنان‌خواهد ایستاد وفیروزهم خواهدگردید .

راستی هم این ایستادگی‌گردانه ستارخان یك کار بزرگی می‌باشد . در تاریخ مشروطه ایران هیچ‌کاری باین بزرگی وارجداری نیست . اینمرد عامی از یکسو اندازه دلیری وکاردانی خودرا نشانداد ، واز یکسو مشروطه را به ایران بازگردانید . مشروطه از همه شهر های ایران برخاسته تنها در تبریز باز می‌ماند . از تبریز هم برخاسته تنها درکوی‌کوچك امیرخیز بازپسین ایستادگی را می‌نمود . در سایه دلیری وکاردانی ستارخان باردیگر بهمه‌کوی‌های تبریز بازگشته ، سپس نیز بهمه شهرهای ایران باز گردید . آن لکه سیاهی‌که در نتیجه زبونی و کاردانی نمایندگان پارلمان و شکست آزادیخواهان تهران ، بدامن تاریخ ایران نشسته بود ، اینمرد با جانبازیهای خود آنرا پاك‌گردانید . بیشوند نیست‌که مادراین تاریخ بآنمرد ارج بیشتر می‌گزاریم . ستارخان نه‌تنها مشروطه را بایران بازگردانید ، صدهاکسان را ازکشته شدن و ازگزند و آسیب رهانید . ملایان باآن تشنگی‌که بکشتن و آزردن مشروطه خواهان می‌داشتند ، و محمد علیمیرزا ودرباریان باآن کینه‌ای‌که ازتبریزیان دردلمی‌پروردند ، اگرفیروز درآمدندی بکارهای بسیاربرخاستندی.

ازکسانی‌که درآنروزها درنزد ستارخان پشتیبان اوبوده‌اند ،گذشته ازمجاهدان‌که یادکردیم ، ما نامهای علی‌مسیو وحاجی میرزا علینقی‌گنجه‌ای وحاجی محمدبالا وکربلای حسین فشنگچی‌را شنیده‌ایم .

باری ستارخان ایستادگی می‌نمود و با تفنگداران و سواران‌که دردوچی‌گرد آمده بودند پیاپی جنگ میرفت . روز چهار شنبه بیست وچهارم تیرماه (۱٦ جمادی‌الاخری)که باردیگردولتیان بامیرخیز تاخته بسنگرهای ستارخان فشار می‌آوردند وگلوله‌باران‌سختی می‌بود ، چون ازپیشرفت نومیدگردیدند بتوپ اندازی پرداختند . این نخست باربودکه دولتیان توپ بکار بردند، وچون تبریزیان تاآن‌هنگام نام توپ‌را شنیده وچنین‌پنداشتندی که با یك شلیك و دوشلیك یك‌شهری‌را ویران توان‌کرد، ازاین توپ‌اندازی ترس‌بی‌اندازه در دلها پدیدآمد ، لیکن‌ازاین جنگ نیزنتیجه‌ای بدست نیامد ، وهنگام شام هردوگروه بجای خود نشستند .

فردا آرامش بود .گویا در این روز یا فردایش بودکه پاخیتانوف آگاهی دادکه بامیر خیز خواهد آمد . ستارخان بسیج پذیرایی‌کرده‌کسانی را از سردستگان نیز برای بودن وگفتگوکردن خواند .کونسول چون در آمد پس از نشستن و حال پرسیدن چنین آغاز سخن‌کرد : «امروز بخیابان رفتم وبدوچی رفتم واکنون نیز باینجا آمدم‌که ازشما

پیمان گیرم که بجنگ پیشدستی نکنید تا پیشامد باگفتگو پایان پذیرد». ستارخان پاسخی ساده داده گفت : « ما هیچگاه بجنگ پیشدستی نمی‌کنیم وهمیشه ازآن سوی بما می‌تازند وما جلوشان می‌گیریم» . سپس حاجی شیخ علی اصغر و دیگران نیز سخنانی راندند . کونسول به ستارخان پیشنهادکردکه بیرقی ازکونسولخانه فرستاده شود واوبدرخانه خود زده درزینهار دولت روس باشد ، ونوید میدادکه سرقره سورانی آذربایجان ازدولت‌ایران برای اوبگیرد . ستارخان چنین گفت : «جنرال‌کونسول من‌میخواهم هفت دولت بزیربیرق ایران بیاید . من زیربیرق بیگانه نروم» .کونسول‌که این پاسخ‌را نه بیوسیده بود خیره ماند ، وچون برخاست برود ستارخان هفت تن ازسواران قره داغ راکه درجنگها دستگیر کرده بودند باوسپردکه همراه نوکران خود بدوچی رساند .کونسول ازاین رفتار بسیار شادمان گردید .

از ستارخان درآنروزها کارهای ارجدار و شگفتی سرزده‌که برسرزبانهاست . یکی اینکه عباسعلی نامی‌را از نوکران اودوچیان فریب میدهندکه ناآگاهان اورا بزند وخود را بدوچی رساند واو فرصتی بدست‌آورده در جایی‌که ستارخان تنها می‌بوده گلوله‌ای باو زده خود می‌گریزد .گلوله کشنده نبوده ولی زخمی باز می‌کند . ستارخان زخم را بسته برای‌آنکه مایه دلشکستگی نشود از یاران خود پنهان میدارد .

بازشورانیدن ستارخان تبریزرا

فردای آنروزکه آرامش می‌بود ، ستارخان بیك‌کار ارجداردیگری برخاست . کاری‌که فهم وکاردانی اورا بادلیری و مردانگیش در یکجا نشان میداد . آنروز ستارخان با پیرامونیان خود در خانه حاجی‌مهدی‌آقامیبود. هنگام‌پسین بیرون‌آمده بخوابانیدن‌بیرقهای سفید پرداخت . حاجی حسن‌آقا (پسرحاجی مهدی‌آقا) دراین باره نامه‌ای به‌نویسنده این تاریخ فرستاده چنین می‌نویسد :

«آنروز ستارخان باجمعی مجاهد بخانه ماآمد وتفصیل‌کونسول روس وپیشنهاد اورا گفت. چون ناهار خوردیم گفت: میخواهم امروز بروم وبیرقهای سفیدرا بخوابانم. درآن میان‌که ماگفتگو میکردیم و مجاهدان گرداگرد اطاق نشسته بودند حسین‌بیك نام‌مجاهد قره‌داغی‌فشنگ‌را فراموش‌کرده ازلوله درنیاورده‌بوده، وچون میخواست تفنگ راپاك‌کند ناگهان‌گلوله در رفت و بسقف اطاق خورد. اینکه درمیان آن‌همه جمعیت‌گلوله بهیچکس نخورد ستارخان آنرا بفال نیك‌گرفته گفت: حتماً بیرق‌هارا خواهیم خوابانید. این‌گفته بامجاهدان بیرون رفت ، وچون دربازارچه صفی‌خانه حاجی محمدرضا شکویی می‌بود واو بیرق روس افراشته بود ستارخان باگلوله زده‌آنرا پایین انداخت. سپس به بیرق‌های‌سفید پرداخته یکایك سرنگون‌گردانید .....»

چنانکه‌گفتیم از اسلامیه برای خانه هایی بیرق فرستاده ، و بسیاری نیز خودشان بیرق ساخته بالای در افراشته بودند . در بسیاری ازکوچه ها یك دری بی بیرق‌نمیبود .

بستگان روس بیرق دولت خودرا زده بودند . ستارخان میخواست باخوابانیدن آنها مردم را دوباره بشوراند واین یکی از شاهکار هـای او بود . چنانکه گفتیم مجاهدان بگرد سر اوکم می‌بودند ، و بی گمان شماره‌شان به بیست تن نمیرسید ، وبااین دسته اندك بیرون آمدن اوبکوچه ها جزبی‌باکی شمرده نشدی . زیرا چنانکه گفتیم سواران و سربازان در شهر می بودند ، و دولتیان برای گرفتن او بهرکوشش برخاستندی جای خشنودی بودکـه با سواران وسربازان برخوردی رخ نداد . ازآنسوی‌همینکه‌اودر کوچه نمودار گردید و مردم خواست او را دانستندبانبوهی‌پی‌او-راگرفتندوآوازبزنده باد بلندگردانیدند . ویك هیاهوی بزرگی پدیدآوردند. بدینسان بیرق خوابانان تادم علی قاپو پیش رفته‌از آنجاکسی را با پیام بنزد باقرخان‌فرستاد وخود بازگردید .

نتیجه این کارآن بودکـه مردم دوباره بتکان آمدند ، وگرد نومیدی را از خـود فشانده برای کوشش آماده گردیدند.درآن دو سه روز سربـازان ملایروسواران‌قره‌داغ مردم‌را بسیارآزرده، بنام‌جستجوی طپانچه وافزار جنگ جیب و کیسه هرکسی‌را تهی



پ۲۱۷

باقرخان

گردانیده بودند . ازاین دژرفتاری مردم بیاد زمان خودکامگی وبدی های آن افتاده در بیشتردلها آرزوی بازگشت مشروطه نیروگرفته بود، این‌کار دلیرانه ستارخان باآرزوهای آنان سازگار افتاد وبسیار هنایید .

همچنین‌پیامی‌که ستارخان بباقرخان فرستاد بسیاربجا افتاد، ومجاهدان‌خیابان‌که‌از کرده خود پشیمان می‌بودند دوباره تفنگهارا برداشته آماده جنگ وکوشش‌شدند .

فردا روز آدینه بیست وششم تیر (۱۸ جمادی‌الاخری) یکداستان بهتر دیگری رخ داد. امروز باز در مسجد صمصامخان‌گروهی فراهم آمده سخنها رانده میشد . برخی از مردم ازکار دیروزی ستارخان دلیرگردیده شوروخروش می‌نمودند وازدژرفتاریهای سوار وسرباز مینالیدند . سپس چنین نهادندکه باهمان انبوهی بخیابان بنزد باقرخان روند . شادروان میرکریم جلو افتاده باآن‌گروه روانه‌گردیدند ، ودرراه هرکه رادیدند با خود بازگردانیدند ، وبدینسان ازنوبرگذشته تا بخیابان‌رسیدند ودرآنجا بشادروان باقرخان چنین‌گفتند : «ماآمده‌ایم‌که با سواران وسربازان جنگ‌کنیم‌که یاکشته شویم ویابکشیم». باقرخان بآنان دلداری داده مهربانی‌نمود . درهمان هنگام یکداستانی‌رخداد ، وآن‌اینکه پنجتن از سواران رحیمخان بخیابان آمده بوده‌اند . مردم می‌خواهند آنها را بگیرند . سواران دست بتفنگ برده بجنگ می‌ایستند . ولی مجاهدان فرصت نداده دستگیرشان می‌کنند ،که چهارتن راکشته ویکتن زنده‌اشرا بنزد باقرخان آوردند . می‌گویند : آن یکتن با زبان لابه چنین می‌گفت : « من‌هم‌بابی‌شدم» . ولی باین لابه اونیزگوش ندادند اورا هم‌کشتند .

این پیشامد نشانه آن بودکه خیابانیان برای جنگ رحیمخان آماده‌اند ، واین‌بود اندکی نگذشت مجاهدان ازخیابان ونوبر ودیگر جاهابتکان آمدند وهمگی روبباغ شمال آورده‌گرد آنجارا فراگرفتند، و بیکباربجنگ وشلیك پرداختند رحیمخان درباغ‌نشسته، توگفتی ازهیچ‌جا آگاهی نمیداشت ، وهمینکه آواز شلیك برخاست سواران بهم برآمده ندانستند چه‌کنند. اندکی‌این‌سووآنسودویدند، وسرانجام چاره جزگریختن‌ندیدند. چون باغ شمال ازسوی‌جنوب به‌بیابان‌می‌پیوست، ازآنجاخودرا بیرون‌انداخته جان بدربردند . رحیمخان‌وسرکردگان نیزهمین‌رفتارراکردند.مجاهدان‌هنگامیکه بباغ درآمدند دیگهای ناهاررا بروی اجاقها ، وسماورها را درحال جوش ، وچادرهارا افراشته دیدند .

بدینسان‌رحیمخان ولشکریانش ازشهربیرون رفتند . بدینسان خیابانیان‌شکسته‌خود رابازبستند . بدینسان‌کوششهای پاخیتانوف بیکبار بیهوده‌گردیده .

جنگهای سخت

رحیمخان چون باین رسوایی از شهرگریخت بباغ صاحبدیوان رفت ، وما نمیدانیم چه تلگرافی بتهران فرستاد . یك تلگرافی از محمد علیمیرزا باو دردست ماست‌که با آنکه تاریخ نمیدارد خود میرساندکه درباره همین پیشامد و در پاسخ تلگراف رحیمخان و مقتدرالدوله زده

شده و ما اینك آنرا در پایین می‌آوریم .

« جناب امیرالامراءالعظام سردار نصرت دام مجده عریضه تلگرافی که بخاکپای »
« جواهرآسای اقدس همیون شاهنشاهی ارواح‌العالمین فداه بود ملاحظه فرمودند جواب»
« این جانب را این‌طور دستخط فرمودندکه عیناً درج میشود جناب وزیر اعظم تلگراف»
« سردار نصرت و مقتدرالدوله را ملاحظه فرمودیم حالا کـه مفسدین و اشرار این طور »
« جسارت نموده و این قسم اقدامات سفیهانه‌کرده‌اند عاجلا تـلگراف نمایید با کمـال »
« قوت‌قلب‌وقدرت مشغول قلع وقمع‌اشرارباشند ونتیجه اقدامات خودشان رامعجلا اطلاع»
« بدهند تا این‌جا دستخط قضا آیت مبارك است زیارت خواهندکرد حالا خودم هم بشما »
« زحمت میدهدکه انشاءالله تعالی همت‌کنید و تا ورود اردوی طهران کارها را انجـام »
« بدهید و نگذارید ناقص بماند بلکه انشاءالله‌آمدن اردو بهیچوجه لازم نباشد و ازوسط»
«راه‌حکم شود مراجعت‌کنند و از مثل شما صاحب‌منصب و سایر صاحب منصبان آذربایجان »
«راضی‌نشویدکـه قشون عراق بیـاید فتح‌کند و این ننك بجهة قشون آذربایجان بماند »
« دولت همیشه با قشونْ آذربایجان فتح هرات و بخاراکرده خداوند روی مفسدین را »
« سیاه نمایدکه این بی غیرتی‌را بجهت قشون‌آذربایجان‌گذاشته بالجمله امیدوارم‌شماها»
« راضی نشوید وکار را زودتر تمام و همه قسم خودتان را مورد عواطف شاهـانه بدانید »
« و در باره هرکدام‌که خدمت‌کرده‌اند بصوا بدید شما هرچه بخواهید قبله عالم ارواحنا »
« فداه مرحمت خواهند فرمود مشیرالسلطنه »

از هرباره پیدا می بودکـه بکینه آن شکست بجنگهای سختی خواهند برخاست . ستارخان و باقرخان نیز بآمادگیهایی‌کوشیدند و بچند جـا ، از ارك و مسجد جهـانشاه (مسجدکبود) و دیگرجاهای بلند ، توپ‌کشیدند ، و بشمارهٔ سنگرها افزودند .

دو روز بـآرامش گذشت . ولی چنانکـه بیم میرفت از روز دو شنبه بیست و نهم تیر (۲۱جمادی الاخری) جنگهای سختی برخاست . این بار دولتیان بیش از همه روز خود را در برانداختن ستارخان بکار میبردند ، و این بود در دوچی‌گرد آمده از آنجـا بـامیر خیز فشار می‌آوردند . از آغـاز روزآواز تفنگ شنیده میشد وکمی نگذشت‌کـه توپها نیز غریدن‌گرفت وگلوله‌ها از دو سو آمد و رفت‌آغازکرد .

فردا سه‌شنبه‌که خود رحیمخان نیزبه دوچی آمده بود جنگ سخت تری آغازیافت .

امروز یکداستان دلگدازی نیز رخداد . چگونگی آنکـه یکدسته از بازاریان بیدست و پاکه از بیکاری بتنگی افتاده بودند در مسجدگرد آمده چنین‌گفتند : «آنانکه دراسلامیه نشسته‌اند علمای ما هستند ، آنان چگونه خرسندی میدهند اینهمه خونهـا ریخته شود و اینهمه دکانها تاراج‌گردد ؟!.. ما رویم و خودمان را بپاهای ایشان اندازیم ولابه‌کنیم‌که تلگراف بتهران‌کنند و این‌گرفتاریـرا بپایان رسانند » . اینهـا راکسانی از ساده دلی میگفتند ، وکسانی هم سودی از پشت سر آن کـار برای مشروطه چشم می داشتند . این

بود گروه انبوهی بتکان آمدند و سیدها را قرآنها بدست جلو انداخته ، با فریادهای «یا علی» و «یا صاحب‌الزمان» راه افتادند . یکدسته اززنان نیز میخواستند همراه‌باشند، ولی آنان را بازگردانیدند .

این‌گروه انبوه همچنان می‌رفتند، وکسانی هرچه خواستند جلوگیرند نتوانستند، و چون بسنگرهای دوچیان نزدیك شدند ، آنان پروایی بفریادهای اینان ننموده ازپشت بامها بشلیك پرداختند و بیکبار چهل‌وهشت تن از آنانکه در جلو می بودند بخاك افتاده در خون خود دست‌وپا زدند . دیگران‌بهم‌درآمده‌با ترس وهراس فراوان بازگشتند.جنگ تا هنگام شام پیش می رفت .

فردا چهارشنبه باز جنگ آغازگردید و باز تا شام زدوخورد در میان می‌بود . در اینجنگها یکی از کارها این می‌بودکه دیوارهای خانه‌ها را شکافته از این یکی بآن یکی رفته ، ناگهان از جلو سنگر دشمن ، یا از پهلوی آن سر در می‌آورند . پیشرفتها و



پ ۲۱۸

حسینخان باغبان

تاختها ازاین راه بودی . روزهاکه تاشام بدینسان می‌جنگیدند وآوازتوپ وتفنگ بریده نمیشد ، شبها نیز ازسنگرها شلیکهای‌هوایی می‌کردند ، وچه بساکه‌شب‌نیزجنگ‌درگرفته رویهمرفته‌کمترزمانی خاموشی رخ میداد .

پنجشنبه یکم مرداد (۲٤ جمادی الاخری) آرامش بود : باز تاجر باشی روس بنام میانجیگری مـی آمد و می رفت روز آدینه تـا نیمروز آرامش می‌بود ، ولـی سپس ناگهان جنگ برخاست و آواز توپ وتفنگ از هرسو بلند شد . امروز دولتیان نقشه ای کشیده وناگهان بعالی قاپو ومیدان توپخانه در آمده بودندکه میانه خیابان و امیر خیز را ببندند وازآن راه بخیابان تاخته‌کینه پیش آمد باغشمال را از باقرخان بجویند . این بود چه ازسوی امیرخیز وچه ازسوی خیابان جنگهای سختی رفت ، و دولتیان بـی آنکه کاری‌کنند بازگشتند .

شنبه سوم مرداد (۲٦جمادی الاخری) بـار دیگر جنگ برخاست ، امروز دولتیان درباره ستارخان نقشه کشیده بودند ، واز اینرو از چند راهی خانه هـا را شکافته و جلو آمدند وانجمن حقیقت راکه جایگاه ستارخان می‌بود ازچند سوگرد فروگرفتند ، ازچند سوبجنگ وتیراندازی پرداختند . درهمان هنگام توپها نیزمیغرید وگلوله برسر امیرخیز می بارانید . بلکـه سواران یك توپی با خود آورده از نـزدیك سنگر های ستارخان را می‌کوبیدند . چون محمد علی میرزا از دیر کردن کار خشمناك می بود و برحیم خان و سرکردگان سخت می‌گرفت ، امروز بآن می بودندکه باری امیرخیز را ازمیان بردارند و بدینسان بی باکی می نمودند . ولی ستارخان همچنان پا می‌فشرد و از این سنگر بآن سنگر رفته‌گلوله می‌انداخت ، وتا شام می‌کوشید تا سواران‌کاری نتوانسته بازگردیدند .

در « بلوای تبریز » (۱) می نویسد ، هفتاد هشتاد تن از دولتیان‌کشته شده از مجاهدان تنها چهارتن‌کشته‌گردیدند

تلگرافهایی از رحیمخان وشجاع نظام و ملایان در بارهٔ این جنگها در دست است که اینك دراینجا می‌آورم:

رحیمخان در بـاره جنگهای سه روز نخست درپـاسخ « پرسش تهران » تلـگراف می‌کند :

«بعرض خاکپای اقدس مقدس اعلی همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه بیست و یکم »
« شهر سامخان و حسین پاشا خان را با یکصد و پنجاه نفر سوار از باغ صاحبدیوان »
« بحفظ اسلامیه فرستاده بودم امیر خیز ویازده محله هجوم آور شده دعوا کرده بودند »
« آنچه شکستی بود باهالی امیر خیز و سایر محله ها داده بودند و خیلی زیاد از آنها »

(۱) حاجی محمد باقرویجویه‌ای‌کتابی بنام «بلوای تبریز» در همان روزها نوشته و در همان سال بچاپ رسانیده ،که داستان جنگها را تا چهارماه در برمیدارد و ما از آن چیزهای بسیاری برداشته‌ایم .

« بقتل رسانیده بودند» .

« یوم سه‌شنبه بیست ودوم خودغلام با یکهزار سواد ودویست سرباز باسلامیه آمده »
« یازده محله همانطورکه آمده بودند بازهجوم‌آوردند جنگ مغلوبه شد ازاقبال‌بیزوال »
« غلام آنچه‌که غلبه وشکستی بود بآنها دادم وچند نفر ازآنها بقتل رسید . ازسوارغلام »
« حسین پاشا خان سرهنگ بیرامقلی سلطان‌که صاحب منصب کافی و کار آمد بودند »
« تصدق خاکپای مبارك همایونی ارواحنا فداه شدند وچند نفرهم مجروح است. چنانکه »
« تلگرافاً هم بعرض خاکپای مبارك رسانیده ام و پریروز چهار شنبه بیست و سیم باز »
« خیابانها و امیر خیز و سایر محله هاباکمال استعداد دولتی‌که ازپارسال‌ضبط کرده‌اند »
« آمده‌که خانه شاهزاده مقتدرالدوله را داغون نمایند سوار از هر طرف رفته تا غروب »
« دعوای سخت شده بحمدالله ازآنجاهم شکست عظیم یافته وچند نفرآدم آنها مقتول شد و »
« یکنفرهم ازسوار تصدق خاکپای‌مبارك شد دیروزپنجشنبه حسن‌آقا تاجرباشی‌آمده بود »
« که‌خیابانیها میخواهند تسلیم باشند از دیروز رفته تا حال مراجعت نکرده و دیروز »
« هم مختصر دعوا شد غلام نگذاشتم امروز جمعه هم منتظر آمدن تاجر باشی هستم و از »
« یکطرف سوارکه پنج روز است بمراغه فرستاده‌ام منتظرم‌که قورخانه توپ را برساند »
« بیشتر ازاین نبودن فشنگ وجیره سوار است قسم بنمك بامحك الان معطل فشنگ‌هستم »
« فشنگ وجیره جسارت‌عرض می‌نمایم مرحمت نمیفرمایند خود غلام آنقدرمی‌توانست‌که »
« ازخود صد هزاردانه فشنگ‌گرفته سوار دادم همه در این دعواها تلف کردند استدعا »
« از خاکپای مبارك اینست عاجلا فشنگ و پول مرحمت فرمایندکه زیاده از این اسباب »
« معطلی نباشدوتلگرافاً امر مقررفرمایند امیر معززهزار سوار اردبیل وفوج اردبیل‌که »
« بغلام مرحمت شده‌عاجلا حرکت بدهد هفتصد سوار وفوج پنجم ایلات‌درباغ‌صاحبدیوان »
« اردوست اردوی اهرامروز بآنها ملحق شود صحت راپورتها همینطور بودوجسارت شد . »
«غلام جان نثاررحیم چلبیانلو مهر یارحیم »

درحاشیه دوباره می‌نویسد :

« جسارت دیگر اهالی محله ها هرروز با توپ دعوا می‌نمایند چنانچه چند توپ »
« بخانه شاهزاده مقتدرالدوله انداخته‌اندوعوای آنها دعوای دولتی است . مهریا رحیم. »

در این تلگرافها بیش از همه میکوشیده اند که بناتوانی های خود پرده کشند و بهانه ها آورند و نوید ها دهند . مثلا روز یکم مرداد که آرامش می بود شجاع نظام درباره آن چنین تلگراف می‌کند :

« تهران بتوسط حضرت مستطاب اشرف سپه سالار وزیر جنك دام ظله بخاکپای »
« مبارك کارگذاران اعلیحضرت قدر قدرت ظل‌اللهی ارواحنا فداه از مساعدت اقبال »
« بیزوال همایونی روح العالمین فداه و توجه حضرت حجت عجل الله فرجه طرف را »
« بنوعی مضطر نمودیم‌که باکمال ضعف و اسطه بحضور حضرت حجج الاسلامان انداخته »

«که تسلیم شوند .

«سگ کیست این روبه حیله بند که شیر ژیان را رساند گزند»

«امیدکه فردا ختم عمل را بعرض رسانیده خاطر خطیر همایونی ارواحنافداه را»
«آسوده نماید غلام خانه‌زادشکرالله مهرشجاع نظام»

فردا آدینه درباره جنگ آنروز تلگراف می‌کند :

«طهران توسط جناب مستطاب اشرف وزیر جنگ سپهسالار مد ظله خاکپای»
«مبارك بندگان اعلیحضرت قدر قدرت شهریاری ارواحنا فداه اهالی اشرار محلجات»
«تماماً عقب‌نشسته‌اند ازمفسدین درمحله‌امیرخیزجمع‌شده‌اند امروزجمعه اغلب سنگرهای»
«ستارراگرفته‌ام دوفقره سنگربسته توپ شرابنل‌کشیده‌اند اتصالا می‌اندازند ولی درست»
«نمی‌توانند بیاندازنـد لله لحمـد بجایی صدمه نرسانیده ولی توپهایی‌که غلام بسته‌ام»
«تمام کرده اگر مقتضی رای مبارك باشد از سفارت بجنرال قونسول امر شود ده بیست»
«هزار فشنگ بدهند برختم عمل چیزی نمانده غلام خانه زاد شکرالله ۲۶ج ۲»

در باره جنگ سخت روز شنبه مجتهد وامام جمعه تلگراف‌میکنند:

«جناب مستطاب»
«اجل اکرم آقای»
«سپهسـالار اعظـم»
«دامت شوکته امروز»
«شنبه ازصبح تاعصر»
«تنگ جنگ بود و»
«سواران شجاع نظام»
«با جمعی تفنگچیان»
«شتر بان نایب کاظم»
«و نایب حسن خان»
«شتربانی حمله‌کامل»
«وفتح نمایان‌کردند»
«ضرغام نظـام با»
«سواران خود نیز»
«جنگ خوب نموده و»
«خیلی جلو رفتند امروز باامیرخیز خیلی سخت روزبود حاجی موسی خان هجوانی امروز»
«درهنرطاق ومرندیها خیلی جای تحسین بودند.»



پ ۲۱۹

اسماعیل خویی (یکی ازمجاهدان دلیرتبریز)

خادم شرع حسن خادم شرع عبدالکریم مهـر امامجمعه مهرمجتهد»

بازجنگهای سخت

روزهای یکشنبه ودوشنبه چهارم وپنجم مرداد (۲۷ و۲۸ جمادی ـ الاخری) تاختی ازسوی دولتیان رخ نداد ، وجنگ ازسنگرها پیش میرفت وتوپ و تفنگ کار میکرد درهمانحال‌حاجی ابراهیم‌صراف بنمایندگی ازرحیمخان برای‌گفتگوی آشتی آمده بـود ، امروز یکشنبه پاشابیك‌که یکی ازمجاهدان دلیر وخود نگهبان بازار می‌بود ، چون در جنگهای دو روزپیش زخم برداشته بود درگذشت . مجاهدان ازمرگ او اندوهناك‌گردیدند . این از پاکدلی‌های مجاهدان می‌بودکـه یـکدیگـر را دوست داشتندی و کسیکه شایندگـی می‌نمودی پیش دیگران ارجمند می‌گردیدی . این پاشابیك دراندك زمانی در دلها جا پیدا کرده بود . ستارخان نگهبانی بازار را بمشهدی محمد علی‌خان سپرد .

روز سه شنبه ششم مرداد (۲۹ جمادی‌الاخری) جنگ از سوی خیابان آغاز گردیده آواز شلیك برخاست و توپها نیز غریدن‌گرفت . امروز شجاع نظام پیشگام‌گردیده می‌ـخواهد هنری نماید . اینمرد بیش از دیگر سرکردگان آرزومند چیرگی بشهرمیبود و بیش از دیگران می‌کوشید در روزهـای جنگ خود او از بالای مناره صاحب‌الامر بـه تیراندازی پرداختی و کمترگلوله او بنشانه نخوردی . محسن خان‌کوز پشت ازسواران ار نیزهمین رفتار راکردی . این دو تن از شهرکسان بسیاری راکشته بودند .

نخست دولتیان از راه سید حمزه وششکلان بفشار وپیشرفت پرداختند . ولی سپس مجاهدان به پیشرفت پرداخته از سواران هشت تن را کشته وگروهی را زخمی‌گردانیده پس راندند . تا هنگام پسین فیروزی ازاینسو می‌بود . ولیکن بسواران یاوررسیده دوباره فشارآورده، وچون چندتن‌ازدلیران مجاهدان‌کشته‌گردیدند ، نوبریان‌که‌دراینجنگ‌پیشگام می‌بودند نایستاده بازگشتند ، ونتیجه این سستی آن‌گردیدکه سواران بمغازه های نوساز مجیدالملك‌که پرازکالاهای بازرگانی میبود دست یافتند وهمه را تاراج‌کردند .

مجاهـدان از ایـن پیش‌آمد سرافکنده بودند . ولی دولتیان آنرا فیروزی خود شمرده شادمانی می‌کردند .

فردا چهارشنبه باز سواران بجنگ وپیشرفت پرداخته بدروازه باغمیشه تاختند ، و چون باقر خان بکینه رفتار دیروزی نوبریان کسانی را بیاری آنان نفرستاد امرور نیز سواران دست یافتند و درآن پیرامونها تاراجهایی‌کردند .

درا یـن دو روزه از سوی ستار خـان جنگی نـرفت و اینست شجاع نظام تلگراف پایین را برای شاه فرستاد :

« بتوسط حضـرت مستطاب اشرف سپهسالاراعظم مدظله بخاکپای مبارك بندگان »
« اعلیحضرت قدر قدرت ظل‌اللهی ارواح‌العالمین فداه دیروز خیلی شکست خورده‌اند »
« بطوریکه امروزکه‌روزچهارشنبه دو ساعت بغروب مثل اینست‌که نیست ونابود شده خبر»

« آورده‌اندکه ستار نابکار هم مرده چون غسال‌آورده‌اند چشمش را بسته‌اند بنعش نگاه »
«نکند احتمال هست‌که اصل داشته باشد بعد ازرسیدگی بعرض میرسانم ازاقبال بیزوال »
« تا حال نه صدای تفنگی هست نــه توپ راپورت امروز همین بود بعرض خــاکپای »
«مبارك رساند غلام خانه زاد شکرالله »

روزهای پنجشنبه و آدینه آرامش میبود . ازدوچی حاجی میرمناف برای گفتگوی آشتی آمده بود ونشستها برپا می‌گردید. گفته میشد دولتیان قورخانه نمیدارند،وراستی آنست‌کـه بادستور محمد علیمیرزا فشنگ ازکونسولخانه می‌گرفتندکـه شجاع نظام در یك تلگراف خود سپاس می‌گذارد ، ولی‌گلوله توپ‌کم میداشتند . در « بلوای تبریز » در اینجا می‌نویسد : تاکنون سی وچهارجنگ رخ داده : شانزده جنگ با تفنگ تنهاباز مانده با تفنگ و توپ هر دو.

روز شنبه ستارخان پیشدستی‌کرده دستور جنگ داد تا شام از سنگرها جنگ‌میرفت روز یکشنبه باز آرامش بود . روز دو شنبه دوازدهم مرداد (۵ رجب) سواران بآرزوی تاراج از راه بازار بجنگ و فشار برخاستند . ولی حسینخان دلیرانه ایستادگی نمود و چند ساعت جنگ‌کرده همگی‌را پس‌راند. اینجوان باسربازوپای برهنه از سنگری‌بسنگری رفتی و هرکجاکه کار سخت بودی خود بجنگ ایستادی .

در این روزها از یکسو آگاهی از داستان دلگداز ملا اما مویری به تبریزرسیده مایه اندوه‌آزادیخواهان گردید ، وازیکسو مژده‌ازفیروزی آزادیخواهان عثمانی‌ومشروطه شدن آنکشور آمده دلها را پر از شادی‌گردانید .

فردا سه شنبه دو ساعت از روزگذشته باز توپهای دولتی بغرش پرداخت . ازاینسو نیز با توپ پاسخ دادند . تا پسین اینهنگامه برپا ولی‌تفنگ اندازی نمیشد . هنگام‌پسین دسته‌ای ازسواران‌ازکوچه‌حاجی میرزا جواد مجتهد بآهنگ تاراج پیش‌آمدند ومجاهدان بجلوگیری پرداختند وجنگ سختی رویداده آواز تفنگها با غرش توپهـا توأم‌گردیده در شهر پیچید. پس ازدیری سواران ایستادگی نتوانسته بازگشتند . بنوشته « بلوای تبریز» امروز نوزده تن از سواران نابود شدند .

چهارشنبه همچنان توپ باران‌میکردند . گفتنیی‌ازدست‌یافتن‌نومیدگردیده‌میخواهند شهر را با توپ ویرانه سازند . تا پسین این هنگامه برپا می بود و غرش توپها ازهرسو شنیده میشد . هنگام پسین سواران و سربازان و تفنگچیان دوچی و سر خاب دست بهم داده ازعالی‌قاپوومیدان توپخانه بتاخت سختی پرداختند . مجاهدان جلوگرفتند وجنگ بس سختی رفت . در این‌گیر ودار شاد روان میر هاشم خان بیاری مجاهدان رسید وکار جنگ بالاگرفت . پس اززمانی سواران شکست یافته روی برتافتند و بیست تن‌کمابیش از ایشان نابودگردیدند .

قورخانه بسیاری‌که فرمانفرما از شهرهمراه برده و در مراغه‌گزارده بود اینزمان

آن را بدوچی رسانیدند و گشایش درکار دولتیان پدید آمد ، و این بود باز در جنگ پیش دستی میکردند . شب پنجشنبه ازکوچه مجتهد آواز جنگ و شلیك شنیده میشد و سواران همیخواستند خودرا ببازاررسانند ومجاهدان جلومیگرفتند . نیزدر راسته‌کوچه‌و آن نزدیکیها سواران پیش آمده مجاهدان ایستادگی نموده جنگ می‌کردند وتا دوساعت هنگامه بر پا بودتا از سواران چندکس‌کشته‌گردید و دیگران باز گشتند .

روز پنجشنبه همچنان توپهای دولتی بغرش پرداخته پس از دیری از اینسوی نیز بمباران آغاز شده تا غروب جنگ توپ بر پا بود . پسین امروز دسته‌ای از روستاییان اسیران وگیوی داوطلبانه نزد ستارخان آمده خواستار تفنگ‌شدند و در شمار مجاهدان جاگرفتند .

روز آدینه شانزدهم مرداد از یکساعت بظهر توپها غریدن گرفت تا غروب همچنان آتش میبارید .

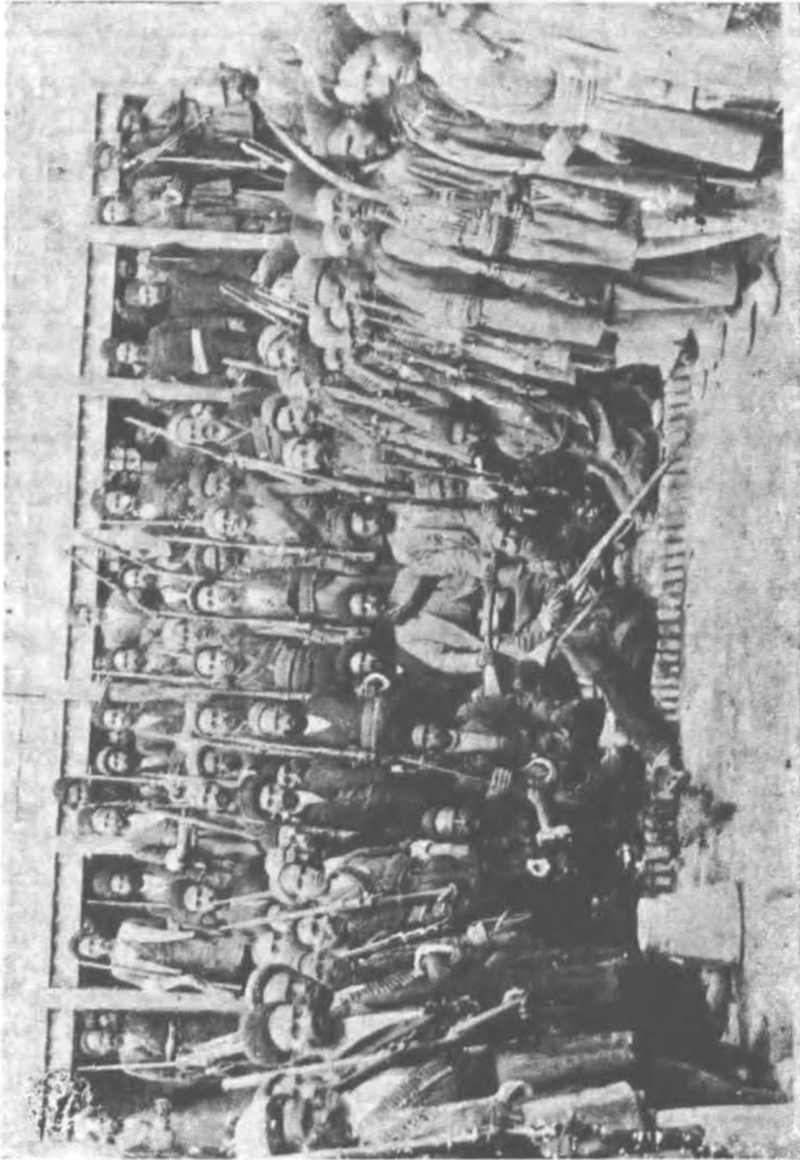
تلگرافهایی از اسلامیه نشینان

بدینسان‌گاهی جنگ وگاهی آرامش میبود . در این روزها پاره تلگرافهایی‌که شجاع نظام و رحیمخان و دیگر اسلامیه نشینان ، بتهران برای شاه یا امیربهادرفرستاده بودند بدست آزادیخواهان افتاده . بدینسان‌که نوشته های آنان راکه با مهرهای خودشان میبود از تلگرافخانه‌گرفتند ، و چون سندهایی بشمار میرفت با دستور انجمن پیکره از آنها برداشتند و بمردم پراکندند . (۱) از این تلگرافها برخی را در پیشتر آورده‌ایم ، و اینك سه تلگراف از مقتدرالدوله و میرهاشم و رحیمخان میآوریم :

تلگراف مقتدرالدوله

« طهران ـ خاکپای مهر اعتلای اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایون شاهنشاهی »
« ارواحنا فداه از نمك خوارگی و دولتخواهی دیگر طاقت طاق شده ناچار است‌که همه»
«چیز را بی پرده بعرض رساند تبریز و اطراف بکلی خراب و تمام شد شجاع نظام »
« سفیه مرندی را قبله عالم ارواحنا فداه کاملا می شناسد دو نفر عالم بیچاره راکه از »
« مقتضیات سیاسی و مملکت داری بی اطلاع‌اندآلت‌اجرای مقاصد فاسده ومنافع‌شخصیه »
« قرارداده‌آنچه بایست نشودکردند هزارمرتبه دادوفریادکرده وازدامن حضرات‌گرفتم»
« و حتی از نمایندگان دول خارجه التماس و تملق‌کردم‌که نشستن حضرات آقایان در»
« اسلامیه و دخالت و بامور سیاسیه صحیح و وظیفه ایشان نیست عرایض غلامانه قبول »
« نیافت ده‌کرور بلکه متجاوز ضرر وارده داخله و غیره است دیروزکه تلگراف رأفت »

(۱) اکنون بیشترآن نوشته‌هادردست نویسنده است. آنزمان‌به سید محمد تقی‌طباطبایی رییس انجمن سپرده شده واز خانواده اوبمن رسیده . درآن تلگرافها درپای‌همه‌آنها بفارسی یا بفرانسه نوشته میشود . «بفرانسه ترجمه شد» . دانسته نیست‌ترجمه رابنزدکه می‌فرستاده‌اند. براون‌گمان‌کرده‌که بنزدکونسول روس می‌فرستاده‌اند .



پ ۲۲۰
ستارخان با پیرامونیان خود

« آمیز اعلیحضرت ظل‌اللهی‌ارواحنافداه را فرستاده مراحم ملوکانه بهمه ابلاغ و غدغن »
« کرده ام کـه برحسب امـر قدرت همایونی تفنگ اندازی موقوف شود تمام سوار و »
« سرکرده‌ها قبول و اطاعت‌کـرده غیر از شجاع نظام‌کـه شب اقلا دو هزار تیر هوایی »
« ازسربام وتوی منزل‌خود خالی‌کرده وتمام شهررا بوحشت انداخته و حتی‌گلوله هوایی »
« بمنزل خود سردار نصرت آمده بپایه دیوار خورده بنمك اعلیحضرت قبله عالم قسماست »
« هرگاه خانه وجان واهل عیال غـلام درراه خدمت دولتی و استقلال سلطنت برود ابداً »

« واهمه ندارد وقابل مذاکره نمیداند ولی خرابی وویرانی مملکت از حدگذشت تمام »
« این‌کارها محض جلب منفعت شخصی است‌که بدولت ورعیت خیانت مینماید باز بنمك »
« مبارك یاد قسم میکند مخصوصاً سوء قصدی بجان غلام داردکه غفلتاً بوسیله ممکنه با »
« قتل خانزاد آشوب دیگری علاوه برانقلاب حاضر بیندازد انشاءالله بعد از چند روز »
« دیگرکه شاهزاده عین‌الدوله وارد میشود صدق عرایض غلام معلوم خواهد شد تصریحاً »
« عرض مینمایم چه خانها و چه مغازه ها وبازارها بتاراج رفته ومیرود هروقت عرض‌به »
« آقایان‌کرده‌ام عوض اینکه عرایض مصلحانه را بمیزان عقل بسنجند و صلاح مملکت »
« را در نظر بگیرند هزارگونه ناملایمات ازخود آقایان ودیوانه مرندی شنیده‌ام روزی »
« نیست‌که کاغذ های رسمی ازنمایندگان دول خارجه نرسد ولی حضرات هیچ‌ملتفت این »
« نکات نیستندکسی‌که باخیالات غلام همراه‌است سردار نصرة و جناب آقا میرهاشم »
« است استدعای غلامانه دارم توجه عاجل فوری بفرماییدکه مملکت زیاده از این »
« ویران نشود . »

تلگراف میرهاشم

« طهران ـ توسط جناب مستطاب اکرم اعظم‌آقای سپهسالار امیرجنگ دام اجلاله ـ »
« العالی وضع شهرکمافی‌السابق اشرار ازسنگرهای خودشان و ارك در تیر و توپ ـ »
« اندازی کوتاهی ندارند از این طرف هم معارضه بمثل میشود باین وضع بی ترتیب »
« گویا تصفیه امور امکان ندارد نه حاکم با کفایتی ونه وزیر لشکر با سیاستی از همه »
« بدتر اطوار ناملایم این دونفر آقایان میباشدکه ابداً از اعمال غرض و نفسانیت دست »
« برنمیدارندساعتی نیست‌که فرقه‌ای ازدوستان‌را مغرض نکنند هرکس بخیال‌خود اقدام »
« میکند نه مصرف تنخواه معین است و نه ترتیبی درکار است احدی چه دوست چه دشمن »
« جای امیدواری ازایشان ندارند تمامی استعداد معین حتی نان سوارها و عموم توقعات »
« بعهده دعاگو افتاده اهالی‌سرخاب بکلی واغلب ناس‌بواسطه حرکات ایشان از اسلامیه »
« اعراض نموده خود دعاگوهم چندان تردد ندارم ولی از خارج مردم را بهروسیله جمع »
« و امیدوار مینماید تنخواه حواله شده را مال خود فرض‌کرده بطور دلخواه صرف »
« میکنند و بشئونات ایشان برخوردن هم اقتضا ندارد تا حال سه‌مرتبه رشته‌کار را بکلی »
« جمع‌کرده تمامی امورتصفیه شده بودکه بی‌کفایتی حکومت و اقدامات ناملایم آقایان »
« مجدداًتغییرداد حالیه غیرازاینکه حاکم‌کافی با اردوییکه درراهست‌برسند علاجی باین »
« ترتیب بنظرنمیرسد لهذا اقامت دعاگو جز زحمت بی‌ثمر وخوندل اثری‌نخواهد داشت »
« استدعا ازدرگاه عالم پناه‌آنکه مرخص‌فرمائید چند روزی یا درنعمت‌آباد بدفع‌گلوله »
« که درموضع موذی مانده بپردازد ویا آنکه عازم زیارت آستان مقدس‌بوده باشد . اقل »
« هاشم الموسوی »

تلگراف رحیمخان

« طهران بعرض خاکپای اقدس مقدس اعلی ارواحنا فداه اقدامات دو روز قبل »
« تمام‌اشرارمحلات‌باتوپ وتفنگ بیکدفعه سرمحله شتربان وسرخاب ازدحام و تامغازه-»
«های مجیدالملك یورش آورده مغـازه‌ها را غارت و بامهای آنجاها را سنگرکرده »
«بودند ازاینطرف سوار جلوگیری نموده بعد اززد وخوردزیاد دونفرسرباز ازاینطرف »
« و پنج نفرهم از اشرارمقتول بعلاوه زخمدار زیاد شکست شده فرارکردند فعلا دوروز»
« است اشرار بکلی تا یـك اندازه مغلوب و مضطرب بوده‌اند ازغلام این دو روز را »
« بعلت نبودن فشنگ اقدام ودنبال نشده اکثرسوار تفنگ‌شان روسی فشنگ‌شان بکلی »
« تمام الآن یکمدد فشنگ روسی درهمـه سوار پیدا نمی‌شود غلام تاکنون آنچه از قوه »
« به فعل آمده تحصیل و مصرف کرده حالا ازهیچ‌جا ممکن ندارد حضرت اجل سپه - »
« سالاراعظم مخابره‌کـرده بودند از جنرال قونسولگری سی هزار فشنگ دریافت دارم »
« ندادند مطلب جـوابیه ایشان را که بغلام نوشته بود عیناً جهت اطلاع خاطرمقدس »
« درج شده »

« درمسئله معهوده مثل اینکه چندین دفعه خواهش‌کرده‌اید ودوستدارجواب داده‌ام»
« با دلایلی‌که درپیش خوددوستداراست از قبول‌آن معذورم ودر قبول آن نتیجه خوبی »
« نمیدانم در هر حال تکلیف خـودتان است برای سواره اسباب مدافعه فراهم بیاورید »
« غلام بعد از یأس مراتب را بحضرت آقای سپه سالار اعظم تلگرافاً عرض نموده هنوز»
« جواب نرسیده حـالا نمیدانم تکـلیف غلام در خصوص فشنگ و حقوق سوارچه چیز »
« است بـا ایـن قحط و غـلای شهر سوار بیچاره چـه بکنند جسارت بعرض شد غلام »
« رحیم چلبیانلومهریاررحیم »

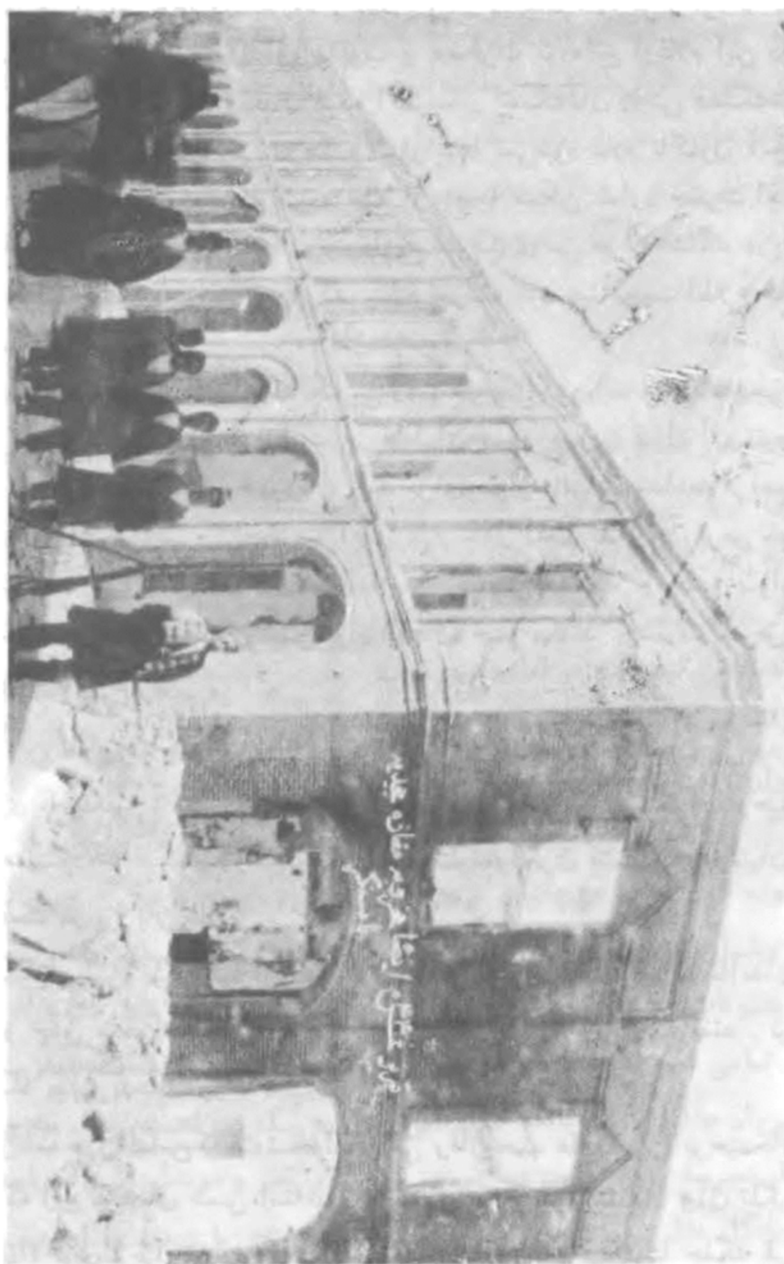
از این تلگرافهاپیداست‌که چه رنجشهایی درمیان سران دولتیان می‌بودکه هریکی « از دیگری‌بد میگفته ، وهریکی خود راکاردان‌ترمیشمارده . ازتلگراف رحیمخان معنی « مسئله معهـوده » بیکبار روشن میگردد . کـونسولگری فشنـگ بدولتیان میداده . چیزیکه هست دراین بار نداده .

اینکه در این تلگرافها از بـی پولی و بی فشنگی مینالیده‌اند تااندازه‌ای دروغ می‌بوده ، و چنین میخواسته‌اندکه در برابر نا فیروزیها دستاویزی یادکنند . نیز تاتوانند پول وفشنگ بیشتربدست آورند .

روزنامه حبل‌المتین کلکته نسخه تلگرافی راازمحمد علی میرزا برحیمخان پراکنده گردانیده‌که روزنامه‌های شمس استانبول وانجمن تبریزنیزنوشتند . وآن تلگراف تاریخ « ۹ جمادی‌الاخری » را میدارد که باید گفت در روزهای نخست جنگ فرستاده شده چیزیکه هست ما دلیل براستی آن تلگراف ندیده‌ایم ، و در میان تلگرافهایی‌که شاه یا سروزیر یا دیگری درآن روزها برای رحیمخان فرستاده و اکنون در دست ماست ، این

را نمی‌بینیم . اینست نمیدانیم راستست یا ساخته ، وبهرحال آنرا درپایین می‌آوریم :

« رحیمخان سردار نصرت دستورالعملهای‌شفاهی‌که وقت حرکت‌ازطهران فرموده‌ایم»
« البته فراموش نکرده حالا هم دستورالعمل میدهم که در سرکوبی مخالفین دولت از »
« هیچ اقدامی فروگذار منما ، بقسمی با مخالفین دولت سلوك بنماکه تا دیر بازاهالی »
« فراموش ننمایند ازقتل وسزاهای عبرت‌آمیز و خرابی خانه ها و تاراج شهرفروگذار »



پ۲۲۱
مغازه های مجیدالملك پس ازتاراج یافتن وسوخته شدن

« مکن‌که نزد احدی مسئول نیستی . همان وضعیکه (کولونل لیاکوف) درطهران‌کرد »
« والبته شنیده سرمشق خود قرار ده . هرقدر زودتر شهرراامن نمودی ومخالفین دولت »
« را بیشتر سرکوبی کردی زیاده مورد مراحم ملوکانه ما خواهید بود . شرط وشروط »
« مصالحت و تأمل یعنی چه ؟ رعیت باید نزد احکام دولت تسلیم محض باشد ومخالفین »
« دولت باید با منتها سختی سزای عبرت نساك بیابند . مشوزة با جنرال قونسول روس »
« بنما وبست و تحصن را بهیچ مشمار .»

روزنامه انجمن که این تلگراف را در آخرهای شهریور ماه بدست آورده چاپ کرده درپای آن می‌نویسد :

« شاها دستورالعمل‌های شفاهی و تلگرافی‌عقیم ماند و نقشه لیاخوف درآذربایجان» تطبیق نگردید .»

«خدا کشتی‌آنجاکه خواهدبرد اگر ناخدا جامه بر تن درد »

آن تلگراف چه راست و چه دروغ ، این چند جلمه‌که روزنامه انجمن در پاسخ آن نوشته شاینده است‌که در تاریخ جنبش مشروطه بازماند .

سامانی‌که بکارها داده شد

چنانکه دیدیم تبریزیان‌باین‌جنگ‌نابیوسان و ناخواهان درآمدند. زیرا ناگهان جنگ پیش آمد ، و درآن میان انجمن ایالتی بهم‌خورد و مخبرالسلطنه از شهربیرون رفت ، ستارخان و باقر خان تنها آن توانستندکه جلو دولتیان راگیرند و خود را نگه دارند ، و بدیگر کارها کسی نپرداخت ولی این زمان چون از یکسو مجاهدان بپایداری خود امیدمندگردیده وازیکسو از تهران آگاهی میرسید که محمد علیمیرزا بسیج سپاه برای فرستادن بآذربایجان می‌کند و ازماکو آگاهی میرسیدکه اقبال‌السلطنه آهنگ تبریز را میدارد ، و از اینها فهمیده میشدکه جنگ بدرازی خواهدکشید ، ازاینروکسانی از سر-دستگان و دیگران‌گرد آمده باین شدندکه سامانی بکارها دهند . هنگامیکه آن جنگهای سخت میانه دولتیان با ستارخان و باقر خان میرفت اینان بکارهای خود می‌کوشیدند . چنانکه‌گفتیم نمایندگان انجمن بجان خود ترسیده هریکی بجایی پناهید . سپس نیز لوتیان دوچی آمده انجمن را تاراج‌کردند و بیرقش را خوابانیدند . ستارخان ازکارهای ارجداری‌که در آن روزهای‌گرفتاری کرد یکی این بود که بیرق دیگری بسیجیده با شکوه و نمایش بانجمن فرستادکه بالای درش افراشتند وحسین خان باغبان را با یکدسته ازمجاهدان‌گزیده بنگهداری آن بیرق‌گماشت . این نشانی از ارج‌گزاری اوبانجمن‌می‌بود . در این روزها هم آرزو میداشت که دوباره انجمن برپا گردد و بکارها دیده بانی کند و چون نمایندگان بدانسان پراکنده بودند و این کار آنان گذشته از بدیش جز کناره جویی معنی نمیداشت ، این بود نمایندگان دیگری پا پیش نهاده انجمن را برپا گردانیده . چون دراینهنگام برگزیدن (از روی دستور قانون) نشدی ، و آنگاه هرکسی

برگزیده شدن را نپذیرفتی ، ناچارکسانی خود خواستارگردیده نمایندگی را پذیرفتند ، که ماازآنها جزنامهای میرزا محمد تقی طباطبایی و حاجی مهدی آقا و سید حسینخان عدالت ومیرزا اسمعیل نوبری را نمیدانیم . میرزا محمد تقی رییس انجمن گردید .

برای پیشرفت‌کارها به پول نیاز میبود . مجاهدان تاکنون پول نمی‌گرفتند و این نشانی از مردانگی ایشانست‌که توانگـر و بیچیز ، بی هیچ چشمداشتی آن جانفشانیها را می‌نمودند . ولی این همیشه نتوانستی بود و بایستی ، برای بیشترآنهاروزانه‌داده‌شود. ازآنسو برای خریدن فشنگ وتفنگ و دررفتهای دیگرنیزنیازبپول می‌داشتند .

ازاینرو کمیسیونی بنام «کمیسیون اعانه» برپاگردانیدندکه رسیدها چاپ‌کرد ، و از روی دفتر وحساب ازتوانگران بپول‌گرفتن پرداخت و برای مجاهدان (هرتنی روزانه چهار قران) مزد نهاد . نیز در امیر خیز وخیابان نـانوایی بازکردکه مجاهدان نان از آنجا گیرند .

درمیان مجاهدان تاکنون فرماندهی وفرمان‌بری نمی‌بود ، و آنان با یکدیگر جز برادرانه راه نمیرفتند . آری‌کسانی درآن یکماه جنگ کاردانی و دلیری از خود نشانداده برتری بدیگران یافته بودند ، ولی نام برتری درمیان نمی‌بود . دراینهنگام هرگروهی را دسته دسته‌گردانیده بهر ده یابیست تن یك فرماندهی (ازهمانان‌که در سایه دلیریها و کاردانیهای خود برتری یافته بودند) برگزیدند .

مجاهدان‌که ازنخست می‌بودند خـودشان تفنگ ـ ازپنج تیر وورندل ومانند آن ـ میداشتند وفشنگ نیز خودشان میخریدند . ولی چون در این روزهاکسان دیگری بآنان می‌پیوستند و درجنگ همگامی می‌نمودند برای آنان در انبار ارك را باز کرده یك‌گونه تفنگی بیرون آوردند که «شاسپو» نامیده می‌شد . مسیو شاسپو نامی در فرانسه در چهل واند سال پیش ، این تفنگها را ساخته وچند سالی رواج میداشته تا جای خود را به‌گونه بهتری داده ، وگویا در همان هنگام برای ایران خریداری شده‌که در انبار میخوابیده .

اینها فشنگ‌های‌کاغذی میخورد ودربرابرپنج تیرهای آلمانی و روسی‌کاری از آنها پیش نمی رفت . تفنگسازان تبریز کالیبر آنها را دیگر می‌گردانیدند که فشنگ ورندل میخورد . ولی ازاین نیزسود بسیاری دیده نمیشد ، و این تنها غیرتمندی مجاهدان میبود که‌کاری پیش می‌برد .

چون مجاهدان بفشنگ نیز نیاز میداشتند چند جایی را برگزیدندکه هرکسیکه نیازپیداکرد فشنگهای تهی شده را بدهد و فشنگهای پربگیرد ، و غدغن‌گردید که هیچ کس‌گلوله هوایی نیندازد .

نیز ستار خان غدغن کرد که مجاهدان بکسی چیرگی نکنند وکسی را نیازارند وازهیچ‌جا چیزی نگیرند .

نیزمجاهدان را بدسته‌هایی‌بخشیدندکه همیشه یکدسته در سنگرها باشند ودیگران

بآسایش پردازند ، مگرهنگام جنگ که همگی بسنگرها شتابند .

نیزبهرکویی دروازه‌ها ساخته بالای آن سنگرها پدیدآوردند .

تبریز یك شهر بازرگانیست و بازار های بسیار و سراهای بزرگ پراز کالا های بازرگانی می داشت ، و این بود سواران و سربازان همیشه در آرزوی دست یافتن بآنجا ، و تاراج کردن می بودند ، وهر زمان که فرصت می یافتند خود رابآنجا می رسانیدند .از اینرومجاهدان دربازارها سنگر پدید آوردند ،که آن بخشیکه در دست اینان میبودآسوده بماند ، و ستارخان نگهداری بازارها را بحسین خان که اینهنگام کم کم بنام میگردید ، سپرد واوپاشا بیك را بایکدسته ببازار گماشت .



پ۲۲۲

نایب محمدآقای نجار(یکی‌ازسرکردگان مجاهدان خیابان) این پیکره درسالهای دیر تر برداشته شده و رخت تن او رخت شهر ها نیست

دستگاه آزادیخواهی کـه بآخرین پایگاه ناتوانی خود رسیده و از آنجا باز گشته بود ، روز بروز بتوانایی افزوده کار ها بهتر میگردید بسیاری ازکسانیکه رونهان کرده یابکونسولخانه‌ها پناهیده بودند بیرون آمده دوباره درکوشش همدستی می‌نمودند . مجاهدان روزبروز آزموده تر گردیده بدلیری می‌افزودند . چنانکه دیدیم چون دولتیان توپ بکار بردند اینان نیز توپها از ارك بیرون آوردند وبکارگزاردند ، وازمیان آزادیخواهان توپچیان آزموده وکاردانی‌پیداشد. یکی از آنان مهدیخان میبودکه (ارمنی‌خوانده میشد) واو یکی از آزادیخواهان با ارج بشمار میرفت . دیگری محمدخان‌توپچی‌امیرخیزمیبود. دیگری جوان روستایی میبود کـه ستار خان از چابکی او خشنودی نموده لقب «ایلدرم»(درخش) داد ،

مجاهدان قفقازی (یا بهترگوییم « از قفقاز آمده ») که سردسته شان مشهدی حاجی می بود ، و دراین جنگها دلیری و چابکی بسیار نشان میدادندگاهی بمب یا نارنجك نیز می‌ساختند ، وچون سواران و سربازان دولتی تا آن روزبمب ندیده بودند ازآن بسیار می‌ترسیدند .

جنگهای سخت‌تر

چنانکه دیدیم و سپس نیز خـواهیم دیـد سرکردگـان دولتی کـه بـا تبریز می جنگیدند و کـاری نمی توانستند ، از این ناتوانی خود سخت خشمناك می بودند وازاینرو هرچند روزیکبار نیروهای خود را بهم ریخته بکوشش و جانبازی بیشتری آماده گردیده بیك جنگ سختی

برمی خاستند وتا شام می‌کوشیدند ، ولی کاری نتوانسته باز می‌گردیدند و چند روزی با جنگهای سنگری بسربرده باز بیك جنگ سختی‌آماده می‌شدند . از اینرو جنگهای تبریز که یازده ماه‌کشیده درمیان آنها روزهای برجسته ، ودرمیان اینها نیز روزهای برجسته‌تر هست ، ویکی از روز های برجسته تر روز شنبه هفدهم مرداد (۱۰رجب) میباشدکه اینك داستانش رامی‌نویسیم :

دراینروزها بدولتیان ازیکسو قورخانه از مراغه آورده ، وازیکسو نصرالله یورتچی باچند صدتن از سواران جنگ‌آزموده شاهسون بیاوری آمده بود ، از اینرو بار دیگر بتکان آمده باین شدندکه بیك تاخت میداندار تروسخت تری بامیرخیز برخیزند، وبیشتر ازآنچه تاکنون‌کوشیده بودند بکوشند . تاستارخان را از میان بردارند ، و برای اینکار شنبه هفدهم مرداد رابرگزیدند .

شب شنبه آرامش بود وبامدادان همه سرکردگان ازرحیمخان وشجاع نظام وحاجی موسی خان مرندی و علیخان هجوانی و ضرغام و نصرالله خان یورتچی و دیگران پیروان خود را آماده‌گردانیده ، از روی نقشه‌ای‌که کشیده بودند نخست یکدسته را بخیابان فرستادندکه با اینجا جنگ‌کنند ونگزارند باقرخان بیاوری بیاید، وبازمانده رابسرامیر خیز روانه کردند ، حاجی ویجویه‌ای این جنگ را بگشادگی نوشته و نامهای‌کوچه ها وبازارچه‌هارا نیزیادکرده، وچون بیشتر آن‌کوچه‌هاوبازارچه‌هااکنون‌درتبریزپابداراست، من همان نوشته‌های اورا با اندك‌کوتاهی آورده برخی جمله ها نیز از خود می افزایم :

شش هفت هزار تن از سواران جنگ‌آموخته وازمردان تناور وبلند بالا هرگروهی از راه دیگری روبسوی امیر خیز و جایگاه ستارخان آورده بیکبار شلیك آغاز کردند ، چنانکه گفته‌ایم در این جنگها دیوار ها را می شکافتند و از خانه‌ای بخانه‌ای‌گذشته پیش می رفتند ، و این بود هردسته‌ای‌کلنگچیانی برای سوراخ‌کردن دیوار همراه می داشتند وچون خانه هایی‌که در جنگ‌گاه نهاده بیشترتهی می‌بود این‌کاررا بآسانی میتوانستند .

اینان تامی‌توانند پیش میروند و توپها می‌غرد وآواز آنها در سراسر شهر پیچیده وهرکسی ازدورونزدیك می‌داندکه جنگ بسختی برخاسته است . دولتیان میخواهندکه سواران دسته‌ای از جلو انجمن حقیقت (جایگاه ستارخان) و دسته دیگری از دست راست آن ، ودسته سومی از دست چپ درآیندکه از سه سوگرد آنراگیرند ، و راهها را بسته نگزارندکسی بیاری بـرسد . اینست ازهمه راهها پیش می روند وبا همه سنگر ها جنگ میکنند . ولی در آن میان یکدسته انبوهی سواره و سرباز قره داغی بسرکردگی ضرغام ویکدسته از تفنگچیان خود دوچی بهمراهی کاظم خان ونایب‌حسن (ازلوتیان بنام دوچی) آهنگ دروازه استانبول‌که دست راست سنگر های ستارخان بود کـرده دو سنگر را در سر راه خود از میان برداشتند . از آنسوی سواران یورتچی‌که دراین جنگ پیشاهنگ می بودند از راه دیگری به پیشرفت پرداخته خود را ببازارچه استانبول رسانیدند ، و از

هر سوی سوراخ باز کرده بشلیك پرداختند . توپی را نیز با خود آورده در آن نزدیکی بکار گزاردند . مجاهدان که در این سنگرها می‌بودند ناگهان دشمن را نزدیك خود یافتند با آنکه بیست و پنج تن بیش نمی بودند خود را نباخته ایستادگی نمودند و بجلو دروازه شتافته به تیراندازی پرداختند . ستارخان که از این غوغا خم بابرو نیاورده شیردلانه می‌کوشید دستور داد توپ را از میدان اسب فروشان بجلو دروازه کشیده بشلیك پرداختند. سواران که آزموده جنگ می بودند دود و تاریکی را فرصت شمارده هرچه پیشتر آمدند و بیکبار شلیك کرده تیر را همچون تگرگ برسر مجاهدان بارانیدند و ناگهان از کچیز خانه‌ای سوراخ باز کرده پشت سر مجاهدان را نیز گرفتند و از هرسو میدان را بر ایشان تنگ گردانیدند . مجاهدان ایستادگی نتوانسته توپ را گزارده روبگریز آوردند . مگر دوجوان از مردم ویجویه یکی ستار و دیگری عباس که نگریختند و توپ را سنگر گرفته بزدوخورد پرداختند . ستار گلوله خورده از پا افتاد ولی عباس یکتنه ایستادگی کرده وچون فشنگش نماند دست بخنجر برده باسواران درآویخت ولی رهایی نتوانسته دستگیر گردید . سواران بتوپ دست یافته شادی‌کنان بدوچی کشیدند و آن را فیروزی بزرگی شماردند . نیز ببازارچه استانبول آتش زده سوزانیدند . چون بدینسان چیره شدند همه کاروانسراهای آنجا را فرا گرفته یکسره با انجمن حقیقت بجنگ پرداختند . واز آنسوی دسته های دیگر از سواران قره داغ و مرند واز دیگران که از چندکوچه پیش آمده و بالا دست انجمن را گرفته وهمچنین دسته هایی که از روبرو پیش آمده بودند همگی بیکبار آتش فشانی می‌کردند و بهردم چندین هزار گلوله بر سر انجمن می بارانیدند . آواز گلوله ها بهم در آمیخته تو گویی کوهی ازجاکنده می‌شد درهمان زمان توپها نیز خاموش نه‌نشسته باغرشهای پیاپی لرزه بدلها می‌انداخت . گاهی نیز بمبی ترکیده با آوای خارا شکاف دیوار ها و خانها را تکان میداد . هنگامه بزرگی می بود سرکردگان بیگمان بودند که کار را یکسره خواهند کرد و آخرین زور خود را می‌زدند . درچنین هنگامی ستارخان بیش از دوازده تن بر سر خود نداشته با اینحال خم بابرو نیاورده مردانه می‌کوشید و پاسخ گلوله ها را داده فرصت پیش آمدن بدشمن نمی‌داد. امروز یکی از روزهایی بود که دلیری بی اندازه از ستار خان پدید آمد . این کار هرکس نیست که بدانسان دشمنان گردش را گیرند ، و او خود را نبازد و گامی پس نگزارد .



پ ۲۲۳

غلامخان اهرابی (یکی از سر دستگان مجاهدان)

این پیکره درسالهای دیرتر برداشته شده و رخت تن او رخت شهربانیست

دوست ودشمن کار را نزدیك بپایان می پنداشتند ، وامیر خیزیان ازترس خانه‌های خود راگزارده دست بچگان خود راگرفته از میان آتش بیرون می‌شتافتند . از آنسوی درکویهای نزدیك که ازآواز توپ وتفنگ بسختی کار بیشتر پی برده بودند ، ازخانه‌های خود بیرون ریخته در سر کوچه ها گرد آمده با دلهای پر از ترس و بیم نتیجه را می‌بیوسیدند .

حاجی محمد باقر نویسنده «بلوای تبریز» که بجنگگاه نزدیك و در آنروزاز خانه بیرون می بوده ، چون داستان شکست مجاهدان و برده شدن توپ را می نویسد چنین می‌گوید : «من با چند تن در سر ویجویه ایستاده بودیم . مرد و زن کوچك و بزرگ که ازجنگ‌گاه گریخته ، شتابان و نالان روبسوی ویجویه آورده بودند گروه بگروه میرسیدند . دراینمیان مجاهدان که‌ازچنگال مرگ رسته بودند فرا رسیدند . سروورویشان ازگرد ودود ناپدیدار می‌بود . دلداریشان دادیم . ازکشته شدن ستار واز دستگیرافتادن عباس بسیاردلسوخته می‌بودند وافسوسها میخوردند ، می‌گوید ؛ دراینهنگام جنگ هرچه سخت ترگردیده بود و باآنکه دوری ما از آنجا بیش ازهزارگام می بودگلوله‌ها پیاپی ازبالاسرما می‌گذشت .

سواران دم دروازه استانبول هشت کاروانسرای بزرگ را بدست آورده و سنگر گرفته گلوله بسر سنگر های ستارخان می باریدند . از آنسوی دسته های دیگری از چندکوچه دیگر پیش رفته وخود رابکوچه بزرگ امیر خیزکه جایگاه ستارخان در آنجا می‌بود رسانیده ازکاروانسرا ومسجد به‌تیراندازی پرداختند .

بدینسان پیرامون ستارخان گرفته شد . ولی اوهمچنان می ایستاد و خود رانگه ـ می‌داشت . دراین هنگام تنگی بودکه ناگهان حسینخان باغبان بادسته خودبیاری رسید ، واز آنسوی مجاهدان ویجویه‌که از دروازه استانبول گریخته بودند با یکدسته دیگری دوباره آمدند .

حسینخان که نگهبان سنگرهای بازارمی بود ، گویا ستارخان با تلفون باو آگاهی داده بودکه درچنین هنگام نیازی با مشهدی محمد علی خان و دیگران بیاری رسیدند . چون گرد ستارخان گرفته شده بود اینان پشت سرسواران جایی را سنگر گرفته از آنجا به تیراندازی پرداختند، وبدینسان جنگ هرچه سختتروميدان‌آن هرچه‌پهناورتر گردید. مشهدی محمد علیخان می‌گوید :

« دربازارجنگ چندان‌سخت نبود. ستارخان تلفون‌کرد سنگرهارا استوار گردانیده بیاری امیرخیز شتافتیم . هنگامی رسیدیم‌که سواران یورتچی دروازه استانبول راگرفته و توپ را نیز برده و از آن سوی سواران مرند وقره داغ و دیگران تا دم دیوار انجمن حقیقت رسیده بودند . تاآن روز دولتیان این اندازه پیشرفت نکرده بودند . ما از سمت بازارکه رسیدیم دم‌کوچه قره چیلر دسته‌ای تفنگچی ایستاده ولی همگی خود را باخته

بودند . حسینخان بی‌آنکـه در جایی بایستد پیش میرفت تا دم‌کاروان سرایی رسید . از آنجـا نگـذاشتیم جلوتر برود ، و در زمان دیـوار کاروان سرا را شکافته بدرون رفتیم . از این کار ما تفنگچیان دل پیدا کـرده آنان هم پیش‌آمدند و جنگ سختی‌کردیم . نیم ساعت نکشیدکـه دروازه استانبول راگـرفتیم . سواران یورتچی‌کـه در کاروانسرا هـا میبودند به تنگنا افتادند ما خود را بروی پل رسانیدیم سوار و سربازکه آن‌کوچه ها را گرفته بودند روبگریز آوردند . . یورتچیان‌که در تنگنا میبودند از درون کاروانسراها لابه آغاز نموده سوگند های خنده آور می دادند . زیـرا چون ما را بابی شنیده بودند چنین سوگند میدادند : « شما را بحضرت خودتان » . ما نـاچار شدیم در آن گیر ودار مسلمانی خود را بآنان باز نماییم . این زمان بدلگرمی بیشتر لابه میکردند وپیمان می‌نهادندکـه بار دیگر بجنگ نیایند ـ این بود راه دادیم و دویست تن بیرون رفتند . مـا نیز از اینسوی آسوده گردیده بسوی امیرخیز پرداختیم و اینهنگام از خیابان نیز بیاری رسیدند و تا غروب آفتاب جنگ میکردیم تا همه دولتیان را ازامیر خیز پس راندیم‌بلکه چند سنگری هم از ایشان ویران‌کردیم »

چنانکه‌گفتیم امروز دسته‌هایی نیز بخیابان و نوبر هجوم برده بودند و از آنسوی نیز جنگ بر پا می بود تا هنگام پسین خاموش‌گردید .

بنوشته « بلوای تبریز » امروز ده ساعت درست جنگ برپا بود . بیست تن کمابیش از مجاهدان وهفتاد تن ازدولتیان‌کشته‌گردیدند . عباس راکه‌گفتیم دستگیرکردند در دوچی سر بریدند . بازارچه استانبول سراسر سوخته صددکان‌کمابیش از میان رفت . نیز خانه هـایی در امیر خیز تـاراج یافت . ازکسانیکـه امروز دلاوری‌کردند و در « بلوای تبریز » نـامهای ایشان را می برد مشهدی سیف‌الله و کربلایی عبدالعلی و مشهدی حسین و حاج حمدالله ازکور درلویان بودند .کور در لویان درویجویه می نشینند و بیشترمردان دلیری هستند ، و چـون مجـاهدان‌کـه در دروازه استانبول شکست خورده بـگریختند کوردرلومی بودند اینان همگی را برگردانیده خودشان نیز بآنان پیوستند و بخونخواهی عباس و ستار جـانفشانیهـاکردند ، و از امروز دسته دیـگری از آنـان تفنگ بـرداشته بمجاهدان پیوستند .

فردای آنروز

شب یکشنبه مجاهدان‌بروی ویرانه‌های‌بازارچه استانبول‌دیده‌بانی میکردند . از سوی امیر خیز خـاموشی می بود و آوازی شنیده نمی‌شد. ولی‌ازسوی خیابان‌و نوبر ازسنگرها‌آواز‌تفنگ‌برمیخاست.

روز یکشنبه سرکردگـان بار دیگر بجنگ بـرخاسته هنگـامه دیروزی را تـازه گردانیدند . در این یکماه‌و نیم‌و بیشترکه رحیمخان و شجاع نظام و ضرغام و حاجی‌موسی خان‌که هر یکی سرکرده بنام می بود با تبریز جنگیده کاری از پیش نمی بردند محمد ـ علیمیرزا پیـاپی تـلگرافهای نکوهش بنام ایشان می فرستاد و این روزهـا چون آمدن

عین‌الدوله از راه دریا و اردبیل نزدیك شده وسپهدار نیز با لشکری از تهران میرسید، این سرکردگان می ترسیدند اگر کار تبریز با دست عین‌الدوله یا سپهدار بپایان رسد آنان سر فرازی یافته و اینان همیشه بد نام باشند ، و دیدیم‌که مشیرالسلطنه در تلگراف خود برحیمخان همین‌را می نوشت ، ازاینرو دست بهم داده و خواب و خور بر خود حرام



پ ۲۲۴

این پیکره نشان میدهد ستارخان را با پیرامونیان خویش (آندو تن‌که درجلو نشسته‌اندیکی فرج‌آقاودیگری تقیوفست)

ساخته می‌خواستند ازهر راهی باشد پیش ازرسیدن عین‌الدوله وسپهدار به شهر دست یابند وچون بیش ازهمه ستارخان را مایه شورش می‌شناختند بیش‌ازهمه باومیپرداختند واینست باهمه خستگی ازجنگ دیروزی امروزرا نیزبجنگ برخاستند .

امروز نیز سواره و سرباز رابچند دسته‌کرده از راههای بسیار بسوی امیرخیز پیش رفتند تا انجمن حقیقت راگرد فروگیرند و یك توپ را نیز همراه بردند . درآغاز تاخت شلیك نمیکردند ولی چون پیش‌رفتند بشلیك پرداختند، ونخست توپی بمسجدایریلو که یکی از سنگرهای مجاهدان بود بستند . گلوله توپ در مسجد ترکیده مجاهدان تاب ایستادن نیاوردند ، و چون از آنجا بیرون آمدند دسته‌ای از سواران‌که بستر خشك رودخانه راگرفته وآمده بودند ، آنرا سنگر گرفتند . در اینهنگام جنگ با سختی آغاز شده سواران و سربازان‌که از هرسوی پیش آمده و خود را تا نزدیکی انجمن رسانیده بودند همگی بشلیك پرداختند و توپها غریدن‌گرفت . ستارخان دستور داد با توپ دیوار مسجد را ازپشت بشکافتند و مجاهدان به‌گلوله باران پرداخته دسته ای از سواران را در آنجا از پاانداختند . امروز از سوی مغازه‌های مجیدالملك و عالی قاپو وازبالای خیابان نیزجنگ پیش میرفت وازهر گوشه آوای تفنگ وغرش توپ برمیخاست. ولی سخت‌ترین جنگ در امیر خیز روی میداد و دولتیان امیدوار می‌بودند اگر دیروز توپ ستارخان راگرفته‌اند امروز خود اوراگرفته یا خواهندکشت . این بود از سه‌سو گرد انجمن حقیقت راگرفته با سختی جنگ می‌کردند وبا آنکه از سوار و سرباز پیاپی کشته میشد پروا نمی‌نمودند . امروز نیز چند بمبی ترکیدهٔ درهربارکسانی را ازدولتیان نابود ساخت . امروز هم حسینخان با دسته خود بیاری ستارخان شتافت و دلیرانه از پل گذشته درکوچه توتلوخ خانه‌ای را سنگر نموده پشت سرسواران را گرفت و گزند بسیاری بایشان رسانید . تاغروب گیرودار برپا بود تاسواران شکست یافته بجای‌خویش بازگشتند .

اما در خیابان خود رحیمخان بادسته انبوهی از سواره با یك توپ‌از بالای خیابان پیش رفتند . تاپسین جنگ سختی برپامی‌بود تارحیمخان نومیدگشته بازگردید. همچنان ازدروازه باغمیشه وسوی عالی‌قاپو میدان‌کارزار گرم می‌بود ودراینجانیزکاری ازپیش‌نرفته دولتیان تهیدست بازگردیدند. امروزدراین جنگ میرهاشم‌خان خیابانی ومشهدی محمد-صادق چرندابی بادسته‌های خود دلیری بسیار نمودند .

بنوشته بلوای تبریز امروز تادویست وچهل ودوکس‌ازدولتیان نابودگردید . ولی از مجاهدان شش‌تن‌کشته وپنج‌تن زخمی‌شد .

این دوجنگ نتیجه‌آنرادادکه ازیکسو دولتیان بناتوانی‌خود پی‌برده ، این‌دانستند که باید رسیدن عین‌الدوله و سپهدار را بیوسند . از یکسو نیز مجاهدان اندازه نیروی خود را دانسته باستواری دل افزودند ، وهمین ایستادگی دو روزه بسیاری را واداشت

که تفنگ بگیرند و بمجاهدان پیوندند .

شب دوشنبه دوساعت از شب گذشته بیکبار از همه‌کویهای مشروطه خواه آواز اذان برخاست . از سرخیابان تا آخرلاکه دیزج و هکماوارکه یکفرسنگ و نیم راهست کمتر خانه‌ای بودکه یك یادوکس بانك الله‌اکبر بلند نمی‌گردانید . کمتر زمانی اذان باین فراوانی درشهری شنیده شده .

این‌کار برای آن بودکه هواداران دولت‌که مشروطه خواهان را بابی میخواندند در این راه پافشاری می‌نمودند و باین بدنامی سواران و سربازان را بتاراج شهر دلیر و بخون‌مردم تشنه می‌گردانیدند . کسانی چنین اندیشیدندکه مردم را بگفتن اذان وادارند وبدینسان دامن شهررا ازلکه بدنامی پاك‌گردانند . ولی این شگفت‌که اذان نابهنگام را برگزیدند . ازامشب تا دیرزمانی همهٔ شب‌ها این‌کاررا می‌کردند .

کشته‌شدن نایب محمد اهرابی

ازروز دوشنبه نوزدهم مرداد (۱۲ رجب) تا یکهفته روزها آرامش بود ، وتنها یکی دوبار شبانه اندك جنگی رخداد : دراین روزها سرکردگان دولتی از فیروزی خود نومیدگردیده ودست ازجنگ کشیده رسیدن عین‌الدوله راکه تا اردبیل‌آمده بود، می‌بیوسیدند .

ازآنسو نمایندگانی از سوی عین‌الدوله ، از اردبیل آمده با ستارخان و پیشروان آزادی گفتگو میکردند .

بدینسان یکهفته گذشت . ولی روز دوشنبه بیست و ششم مرداد (۱۹ رجب) یك داستان نابیوسیده‌ای برخاست ، و آن زد و خورد با نایب محمد اهرابی وکشته شدن او با برادرش می‌بود .

چنانکه درجای دیگری هم‌گفته‌ایم لوتیان در تبریز فراوان ، و اینان‌که‌گردن از یوغ بیداد پیچیده بازور از جان‌گذشتگی زندگانی آزادی برای خود می بسیجیدندی ، کسانی از ایشان بمردم آزاری‌گراییده از توانگران پول خواستندی و بنا توانان چیرگی‌کردندی ، ودرکوچه وبرزن بیدمستی برخاسته دست نامردی بسوی زنان دراز میساختندی، واینان بدنام وبی‌ارج می‌بودند. ولی‌کسانی‌نه‌تنها آزاری‌بمردم نرسانیدندی، به‌ایشان نگهداری هم‌کردندی ، ودست بیدادگری فراشان از زنان برتافتندی، و بزنان پشتیبانی نمودندی ، و دزدان و دغلکاران را دست بستندی ، و اینان نیکو نام و ارجمند می‌بودند .

یکی از نیکنامان در آغاز مشروطه و پیش ازآن نایب محمد اهرابی می‌بود . این مرد با همه چیرگی درکوی اهراب و لیلاوا و چرنداب وآن پیرامونها جز نیکی بمردم کوی ونگهداری ازآنان دریغ‌گفتی . برادرش نایب علی‌که او نیز لوتی و جوان دلیری می‌بود پاره بدیها میداشت . ولی مردم ازبدی اونیز چشم می‌پوشیدندی .

چون مشروطه آغاز شد و سپس میانه دوچی و سرخاب با دیگرکویها دو تیرگی

برخاست و لوتیان هریکی بسویی گراییدند نایب محمد بهیچ سویی نگراییده بر کنار ایستاد. ولی چون داستان اسلامیه پیش آمد نایب محمد بنام دینداری وهواداری ازمجتهد و دیگران باآزادیخواهان روی خوشی نشان نمیداد وکوی اهراب را دروازه نهاده و استوارگردانیده دَم از خود سری میزد ، وکسی را از آن کوی نمیگزاشت بمجاهدان بپیوندد ؛ کسانی که پیوسته بودند از ترس او نمیيارستند بخانهای خود بروند . سپس چون کمیسیون اعانه برپا گردیده ازتوانگران پول میطلبیدند بسیاری ازاینان باهراب پناهیدند و به پشتیبانی نایب محمد ازپرداخت اعانه بازایستادند وتفنگدارانی که برای گرفتن اعانه باهراب میرفتند .کسان نایب محمد آنانرا گرفته بند میکردند .کم کم کار اهراب بالا گرفته ازبدخواهان مشروطه درآنجا گردآمدند . ستارخان با نایب محمد دوستی میداشت و در این هنگام نمیخواست با اواز در دیگر باشد وبارهاکسی را فرستاده از اوخواستار می شد رفتار خود را دیگرگرداند . مشهدی محمد علیخان میگوید : یکبار من با حاجی محمد میراب رفته ازستارخان پیام رسانیدیم ولی سودی نبخشید ونایب محمد وبرادرش روزبروز بگردنکشی افزوده رفتاربدتری پیش گرفتند . چنانکه ازترس ایشان مجاهدانی که از اهراب می بودند بخانه‌های خود رفتن نمیتوانستند مشهدی هاشم حراجچی که سردسته مجاهدان آنجا می بود او را با پسرش گرفته آزارکردند . در این میان گفته شد نایب محمد «فتوا» های علمای نجف را پاره کرده و دور انداخته .کوتاه سخن اهراب مایه ترسی برای آزادیخواهان گردید و این هنگام بیم آن میرفت که دولتیان از بیرون شهر بآنجا راه یافته توپ و تفنگ فرستاده دوچی دیگری از اهراب پدیدآورند . ازآن سوی کاسه شکیب مجاهدان لیلاوا وچرنداب وکوچه باغ ومجاهدان خود اهراب لبریز گردیده بیش ازآن آزارنایب محمد وبرادرش را برنمی تافتند . این بود ستارخان با همه دوستی با ایشان ناچارگردید جلو نگیرد و مجاهدان را از کار خود باز ندارد ، واینان نقشه کار را کشیده شب دو شنبه دسته‌ای از مجاهدان باهراب رفته بامدادان دروازه آنجا را بروی دیگران بازکردند . ازاینسو حسین خان باغبان ومشهدی محمد علیخان واسدآقا فشنگی، هر یکی با چند تن از تفنگداران از سوی گورستان گجیل و از دیگر سو پیرامون خانه نایب محمد راگرفتند . نایب محمد درگرمابه میبوده ، همینکه داستان را شنید بیرون آمده همراه برادرش نایب علی و با تفنگدارانی که میداشتند از خانه خودشان و ازبالای دروازه بجنگ و ایستادگی پرداختند . ولی دو ساعت بیشتر نکشید که خود را درتنگنا دیده ناچارشدند بگریزند، نایب محمد را درخود اهراب با چند زخم بکشتند . نایب علی تاکوچه باغ گریخته میخواسته خود را بقرا ملك برساند در آنجا مجاهدان رسیده از پا انداختند . خانه نایب محمد را آتش زدند . ولی همینکه کار بپایان رسید ستار خان جارچی فرستاده بمجاهدان سخت سپرد که بهیچ کسی آزار نرسانند .

باآن نیکنامی که نایب محمد میداشت بیشترمردم بکشته شدن او افسوس خوردند .

ولی از آنسو او بیزیان نتوانستی بود . یك چیز دیگری که مایه خرسندی میگردید این بودکه جنگ بزودی پایان یافت ، و جز خود آن دو تن کشته نگردید . پس از پایان کار نیز بهیچ‌کس آزاری نرسانیدند بلکه دسته‌ای ازجوانان آنجا خود بمجاهدان پیوستند .



گفتار سیزدهم

چه جنگهایی با عین‌الدوله و سپسالار رفت ؟ .

در این‌گفتار سخن رانده میشود ازگفتگو ـ هاییکه با عین الدوله رفت و جنگهاییکه با او و سپهدار رخداد تا هنگامیکه اسلامیه بهم خورد .

رسیدن عین‌الدوله و سپهدار

در آن هنگام‌که در شهر با اهراب جنگ میرفت و مجاهدان بیك فیروزی دیگری میرسیدند ، در بیرون شهر در سه چهـار فرسخی یك نمایش دیگری در میان میبود ، و برای دولتیان و هواداران خودکامگی‌مایه دلگرمی پدید می‌آمد . زیرا درآنروزعین‌الدوله اتابك پیشین ایران ودشمن بزرگ مشروطه ، «فرمانفرمای‌کل «آذربایجان ازراه اردبیل، و سپهدار (یا نصرالسلطنه) یکی ازسرداران بنام دولت، ودشمن بنام مشروطه و«رییس‌کل نظام آذربایجان » از راه تهران بسعدآباد میرسیدند .

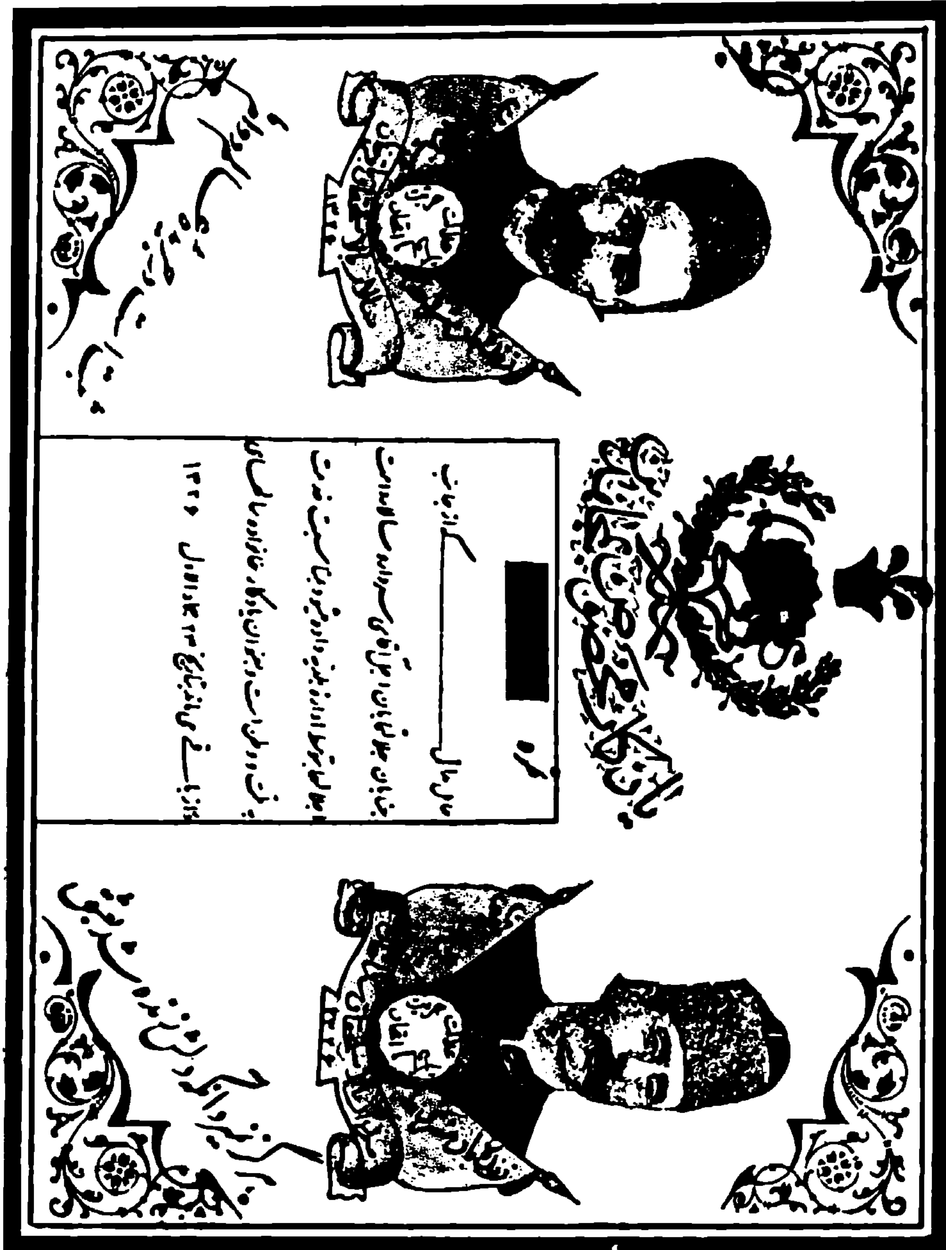
چنانکه‌گفته‌ایم محمد علیمیرزا چون مجلس‌را برانداخت وبرای تبریزاندیشه‌هایی میداشت عین‌الدوله راکـه در زمان مظفرالدین شاه « صدر اعظم » ایران بوده و با جنبش مشروطه خواهی آن دشمنیها راکـرده بود بفرمانفرمایی آذربایجـان بـرگزید و او را برای این‌کار بهتر از هرکس دیگری دانست .

محمد علیمیرزا چنین میپنداشت کـه شجاع نظـام و رحیمخان و دیـگران ریشه آزادیخواهان را از تبریـز خواهند برانداخت و عین‌الدوله بـا آرامش و آسایش بشهر در آمده رشته را بدست خواهدگرفت . ولی سپس‌کـه ناتوانی رحیمخان و سرکردگان دانسته شد ، این بار سپهدار را « رییس نظام آذربـایجان » برگزیده دستور داد کـه با سپاهیان روانه‌گردد .

عین‌الدوله پس از برافتادن از صدر اعظمی ، بخراسان رفته در فریمان‌کـه از آن او می بود نشیمن‌گرفت ، وهماناکه میخواست ازکارها بکنار باشد ودر مشروطه پابمیان نگزارد . ولی این هنگام‌کـه تلگراف محمد علیمرزا رسید ، چنانـکه دستور او میبود ، از راه دریا روانه‌گردیده خود را بآستارا و از آنجا باردبیل رسانید . پیش از آمدن او آوازه‌اش بهمه جا رسیده وسران ایلهاودیگران‌آماده‌گردیده بودندکه بپذیرایی برخیزند

و همراه او بسر تبریز بیایند . بلکه چنانکه گفتیم نصرالله خان یورتچی‌که یکی ازسران شاهسون می بود هنوز پیش از رسیدن او ، روانه گردیده دردوچی بدولتیان پیوسته بود .

عین‌الدوله ازحال شهرواندازه پا فشاری‌مجاهدان آگاهی‌نمیداشت وچنین‌میپنداشت که خواهد توانست تبریزیان را با نویدها دلگرم گرداند و آشوب را فرونشاند ، واین بود سه تن از اردبیلیان را کــه وکیل الرعایا و صارم السلطنه تالش و مصباح السلطنه



پ ۲۲۵

این پیکره نشان میدهد فرمان مدالی را که بمجاهدان میدادند

باشند بنام فرستادگی پیش‌ازخودفرستادکه به تبریزروند و با ستارخان و دیگران گفتگو کنند ، وسپس امیر معزز حکمران اردبیل و دیگران را همراه گردانیده خود نیز روانه گردیدکه روز دوشنبه بیست وششم مرداد (۱۹رجب) بسعدآباد رسید ، و چون سپهدارنیز از تهران رسیده بود در آنجا با یکدیگر دیدار کردند . دسته‌های سپاه که از تهران فرستاده بودند سپس خواستندی رسید .

فردا سه شنبه بباسمنج دو فرسخی شهرآمدند . مقتدرالدوله و دیگران از شهر به پیشوازآمده بودند ، سپهدار از آنجا آهنگ باغ صاحبدیوان کرده عین‌الدوله آنروز را در باسمنج مانده فردا چهارشنبه روانه‌گردید . از شهرهمه سرکردگان دولتی با سواران و سربازان خود به پیشواز آمده سر راه برده ایستاده بودند و اورا با شکوه بسیاری بباغ رسانیدند .

سه تن فرستادگان عین الدوله پیش از خود او بشهرآمده با ستارخان و باقرخان ونمایندگان انجمن بگفتگوهایی‌پرداخته بودند ، وناگفته پیداست‌که به نتیجه‌ای نرسیده بود . با اینحال عین الدوله رشته‌گفتگو را نبرید و تا چندی‌کسانی درمیانه می‌آمدند و می‌رفتند و گفتگو می‌کردند . خواست او این بودکه اگر نتوانست آزادیخواهان را با نوید رام‌گرداند و بی آنکه رنجی‌کشد کار خود را پیش برد و اگر توانست ، باری آنان را سرگرم دارد تا دسته‌های سرباز و سواره که از تهران راه افتاده بودند ، وهمچنین سپاه ماکو فرا رسند که بتواند بجنگ‌های بزرگی پردازد . بااین اندیشه میبودکه رشته نرمرویی را نمیبرید . از آنسوی آزادیخواهان خواست اورا میدانستند ، و چون شتابی درکار نمیداشتند آنان نیز ببریدن رشته گفتگوبر نمیخاستند .

چون آن گفتگوها جز رویه کاری نمیبود و نتیجه‌ای از آنها بدست نیامد ، و از آنسوی‌کسانیکه بنام میانجیگری میآمدند و میرفتند بیشترشان مردان دو رویی میبودند که همیخواستند هردو سو را از خود خشنودگردانند ، از اینرو آنها را در اینجا نخواهم آورد . کوتاه سخن آنکه عین‌الدوله از درفریبکاری درآمده پیشنهاد میکرد ،که تبریزیان افزارهای جنگی را باو سپارند و خودشان فروتنی نموده از شاه آمرزش خواهند ، و نوید میدادکه اگرچنین‌کردنداو نیزدوباره‌ازشاه مشروطه برای مردم خواهدگرفت ، ودر این گفته‌های خود پیاپی یاد «رأفت ملوکانه» می‌کرد ، و ازمهربانی و دلسوزی محمد ـ علیمیرزا بتوده سخنها میگفت . تبریزیان پاسخداده میگفتند : مشروطه دو سال پیش گرفته شده وکسی را نسزدکه آنرا ازمیان بردارد ، و چون محمد علیمیرزا نافرمانی بقانون اساسی‌کرده و مجلس را بهم زده ما چندان پافشاری خواهیم کردکه ناچار گردد و دوباره مجلس را بگشاید . میگفتند : عین‌الدوله اگریك والی قانونیست نخست باید شجاع نظام و ضرغام ورحیمخان و دیگران راکه بسر شهر آمده و دست بکشتار و تاراج گشاده‌اند دستگیر گردانیده‌بعدلیه سپارد ، واگرقانونی نیست ما نیز اورا نتوانیم‌پذیرفت

این بود کوتاه‌شده گفتگوهای دوسو .

این گفتگوها در میان میبود و از آنسوی دسته های سواره و پیاده پشتیبانیهایی که به با توپخانه و قورخانه ، از تهران میرسیدند و به نیروی عین‌الدوله تبریز می‌نمودند می‌پیوستند . سپاه مـاکو نیز روانـه گردیده در راه می‌بـود..

بدینسان دولتیان نیروی بزرگی می‌بسیجیدند ، و خود پیدا می‌بود که بجنگهای بزرگتر و سخت‌تری خواهند برخاست . چیزی که هست مشروطه خواهان نیز این زمان بسیار نیرومند می‌بودند . گذشته از آنکه مجاهدان روز بروز آزموده تر می‌گردیدند و بشماره شان می‌افزود ، وگذشته از آنکه کارها سامانی بخود گرفته بود ، یك رشته پشتیبانی های ارجداری از بیرون نموده می‌شد که می‌باید در اینجا آنها را نیز باز نمایم :

در تهران چون مجلس با آن زبونی از میان رفت و با یك تکانی دستگاه مشروطه ازهمه جا برچیده شد ، دراروپا ودیگرجاها نام ایران خوار گردید ، و ایرانیان نزدمردم سرافکنده گردیدند . لیکن چون درپی آن آگاهی از ایستادگیهای مردانه تبریز رسید ، این مژده ای به ایرانیان بود و در همه جا از هندوستان و شهرهای قفقاز و خاك عثمانی وکشورهای اروپا ایرانیان بجنبش آمدند و بهوا داری تبریز برخاستند . بویژه که کم کم تبریز فیروزی یافت و روز بـروز یاد آوازگردیهای ستارخان و دیگران بروزنامه‌های اروپا افتاد . اینها درهمه جا مایه شادمانی ایرانیان غیرتمند گردید . بویژه در استانبول وقفقاز که چون ایرانیان دراین دوجا بسیار می‌بودند تکانی درمیان ایشان پدید آمد و نتیجه‌هایی پیدا شد .

در استانبول ایرانیان انجمنی بنام « انجمن سعادت ایران » بنیاد نهادند ، که این انجمن ، دربیرون از ایران خود را نماینده انجمن ایالتی آذربایجان شناسانیده ، میانه تبریز ونجف وشهرهای اروپا و دیگرجاها میانجی گردید . بدینسان که هرآگاهی‌که از انجمن تبریز میرسید آنرا بهمه‌جا می‌پراکند ، و هـردرخواستی‌که انجمن تبریز میکرد آنرا بپارلمانهای اروپـا میرساند . گذشته از اینها ازایرانیانی که درشهرهای عثمانی یا در کشورهای اروپا و یا درهندوستان می‌بودند پول « اعانه » برای تبریز گرد میآورد و آنرا با تلگراف میرسانید .

این‌کارها هـرکدام پشتیبانی ارجداری می‌بود و مایه دلگرمی تبریزیان می‌شد . باید نام « انجمن سعادت » درتاریخ مشروطهٔ ایران بماند . جای افسوست‌که ما نامهای بنیادگزاران و راهبران آنرانمیدانیم و ازبرخی‌که پرسیده‌ایم آگاهی استواری نشنیده‌ایم و رویهمرفته بیشترکاررا بازرگانان آذربایجان می‌کرده‌اند .

آنچـه بکـوششهای انجمن سعادت یـاوری میکرد ، این بودکه در عثمانی نیز آزادیخواهان چیره درآمـده و مشروطه در آنجا روان گردیده بود . ازاینرو هیچگونه



پ ۲۲۶

جلوگیری دیده نمی شد . نیروی انجمن تا بآنجا رسید که ارفع الدوله که ما می‌شناسیم چه دشمنی با مشروطه می داشت ، از ترس خود مشروطه خواهی می نمود و بدرخواست های انجمن گردن می‌گزاشت . سه هزار منات هم « اعانه » برای تبریز پرداخت .

یکی ازکارهای ایرانیان دراستانبول آن بودکه روزنامه ای بنام « شمس » بازبان فارسی بنیاد نهادند ،که اگرچه ناشایندگی ازخود نمود ، وهمانا دارنده و نویسنده آن (سید حسن تبریزی) زود فریب میخورده وبپاس خواهش بچشمداشت سود از هرکسی بستایش میپرداخته ، (چنانکه ازحاجی صمد خان نیز بستایش برخاسته وگناههای او را شسته وپاک گردانیده) ، با اینحال درآن هنگام دراستانبول بیکروزنامه فارسی نیازبسیار می‌بود ، واین روزنامه نیز یاوری به پیشرفت‌کار تبریزکرده است .

اما درقفقاز ، چنانکه‌گفته‌ایم : دراین هنگام‌گذشته ازدیگر ایرانیان‌که ازسالهای پیش بفراوانی درقفقاز می‌بودند ،گروهی ازآزادیخواهان تهران وگیلان گریخته وخود را بآنجا رسانیده بودند . از آنسوی چنانکه‌گفته‌ایم ایرانیان در اینجا باهمادی (حزبی) بنام « اجتماعیون عامیون » میداشتندکه پیشواشان نریمان نریمانوف می‌بود، واین باهماد است‌که دسته هایی از باشندگان خود را برای پیشرفت دادن بجنبش مشروطه به تهران وتبریز ودیگرجاها فرستاده بود ،که هم‌اکنون یکدسته ازآنان بنام « مجاهدان قفقازی » درتبریز جنگ میکردند .

ازاینروآین باهماد بجنبش مشروطه خواهی ایران هرگونه دلبستگی می‌داشت ، و چون ایستادگیهای تبریز را شنید جوانمردانه بکوششهایی برخاست‌که یاوریهایی‌کند . همچنین آزادیخواهان تازه رسیده از ایران ، و دیگر ایرانیان بکوشش پرداختند . اینان ازیکسو پول (اعانه) گرد می‌آوردند . ازیکسو باهماد میکوشیدکه با دست‌کسانی تفنگ وفشنگ وتپانچه وبمب به تبریز برساند . نیز می‌کوشیدکه دیگر باهمادهای آزادی خواه وشورش طلب قفقازرا به پشتیبانی ازتبریزیان برانگیزد .

یاوریهایی که دیگران کردند

این‌کوششهای باهماد به نتیجه‌های روشن و سودمندی رسید. زیرا کسانی ازآزادیخواهان قفقازی (که جزایرانی می‌بودند) بیاوری تبریز شتافتند . ما ازآنان آیدین‌پاشا و برادرش ابراهیم‌آقا را شناخته ایم‌که ازمردم قارس می‌بودند و درهمان روزها به تبریز درآمدند ودراینجا ازسردستگان گردیدند .

گذشته از اینها باهماد « سوسیال دموکرات » روسی‌که از سالها در آن‌کشور

پیکره ۲۲۶ نشان میدهد ابراهیم آقای قارسی را با دسته مجاهدان خود (این پیکره درسال ۱۲۹۰ برداشته شده . درآن روز این دسته‌که بیشترشان ازمجاهدان برگزیده می‌بودند درجنگ شام غازان فیروز درآمده بودند وبیاد بود آن این پیکره را برداشته‌اند. ماچون از ابراهیم‌آقا پیکره دیگری دردست نمیداریم آن را دراینجا آوردیم)

پدید آمده و در راه برانداختن دستگاه خود کامگی رومانوفها بکوششهای سختی برخاسته و قربانیهای بسیار داده بود ، و این زمان یك باهماد بسیار نیرومندی بشمار میرفت ودر شهرهای قفقاز شاخه هـا میداشت باین شدکـه بشورش ایران پشتیبانی نشان دهد و دست همدردی بسوی تبریزیان دراز گرداند . هنوز پیش از آنکـه کمیته باهماد اندیشه‌ای در این باره بیرون دهد بسیاری از کارگران که بستگان آن بـاهماد می بودند خود خواهش میکردندکـه بیاوری تبریز فرستاده شوند . ایـن بودکمیته نـوشته‌ای بیرون دادکـه از کارگران و دیگران ، یکدسته از آنانکه سپاهیگری کرده‌اند و جنگ آزموده می باشند و همچنین ازکسانیکه از افزار سازی و بمب سازی آگاهی دارند با تفنك وفشنك ودیگر افزارها بیاری تبریز فرستاده شوند .

در نتیجه این نوشته ،کمیته تفلیس صد تن‌کمـا بیش ازگرجیان را آراسته روانه گردانید . اینان تا مرز ایـران با راه‌آهن آمدند ، و از رود ارس نهانی‌گذشته خود را بخاك ایـران رسانیدند ، و چون از آنجـا تا تبریز کـه هجده فرسنگ راه است پـر از هوا خواهان دولت می بود ، آنان ناچارگردیدند پیاده از بیراهه روانه گردند ، وجـای خشنودی بودکه بی آنکه بزد و خوردی بر خورند خود را بتبریز رسانیدند .

آمدن اینان از چند راه مایه دلگرمی مجاهدان‌گردید : از یکسو دانستندکـه در همه جا باین‌کوششهای جوانمردانه آنان ارج‌گزارده میشود ، وآگاه‌گردیدندکه درمیان روسیان و گرجیان و دیـگر توده ها همدردانی میدارند و این کشاکش میانه آزادی و بردگی در بسیار جاها پیش میرود . از یکسو این صد تن گرجی هر یـکی مرد جنگنده دلـیری میبود کـه در جنگها کاردانـی بسیار نشان میداد . گـذشته از همه گـرجیان « لابراتوار » بمب سازی همراه می داشتند ، و چنانکه گفته‌ایم بمب در این جنگها بسیار کارگر می افتاد .

رویهمرفته از رسیدن این مردان دلیر به تبریز تکانی درمیان مجاهدان پدیدآمد. یکی‌ازچیزهایی‌کـه ازهمان روزها میان مجاهدان رواج‌گرفت‌کلاههای نمدی بودکه بنام «کلاه فدایی» نامیده میشد و در برخی از پیکره‌ها بر سر ستار خان و دیـگر مجاهدان پیداست . آنچه ما دانسته ایم این‌کلاه در میان شورشیان بلغار (چته ها ،)که در همان زمانهـا بعثمـانی شوریده در راه آزادی میکوشیدند رواج میداشته و مـا نمیدانیم آیـا گرجیان یا چه‌کسان دیگری آنرا به تبریز آوردند .

این یکدسته‌گرجیان ،گویا در آغازهـای مرداد ماه بودکـه به تبریز رسیدند ، و گویا در جنگهای باز پسین‌که در امیرخیز می رفت پا در میان می داشتند . (۱)

(۱) « م . پاولویچ ایرانسکی »که ما بیشتر آگاهیها را ازکتاب او بدست آورده‌ایم ، مینویسد : «کمیته باکونیز بیست ودوتن‌راروانه گردانید». گویااینان‌همانندکه بگیلان فرستاده شده‌اند . ما ازآمدن آنان به تبریزآگاهی نمیداریم .

تبریزدراینهنگام گذشته ازپول وجنگجو به تفنگ وفشنگ نیزنیاز میداشت . زیرا چنانکه از تلگرافهای رحیمخان و شجاع نظام نیز پیدا می بود سواران دولتی بیش ازهمه تفنگهای پنج تیرروسی می‌داشتند . در حالیکه در برابر آنها در دست مجاهدان پنج تیر بسیار کم می بود ، و بیشتر تفنگهای اینها همان شاسپو می بود که نوشتیم ، از اینرو میهایست تا توانند تفنگهای پنج تیر بدست آورند ، ودراین باره از یکسو باهماد



پ ۲۲۷

اسماعیل میابی

این پیکره نشان میدهد اسماعیل‌میابی‌را (ازدست‌راست‌میابی‌و‌آن‌یکی‌یکتن‌ازعثمانیانست)

« اجتماعیون عامیون» یاوری می‌کرد ، که‌کسانی از باشندگان آن از جان خود گذشته از بیراهه تفنگ به تبریزمی رسانیدند ، ویکی از این باشندگان مشهدی اسماعیل‌میابی می بودکه با اند بسیاری از تفنگ وبومب همراه دو تن دیگر به تبریز می آمد ، و در میان راه با دست کسان شجاع نظام گرفتارگردید که بمرند برده بزندان انداختند و پس از دیر زمانی او را با شکنجه‌کشتند ، وبدینسان مرد دلیر جان خود را در راه آزادی،از دست داد . از یکسو نیز برخی از بازرگانان قره باغی ، باانگیزش‌ستارخان، بقفقاز رفته وتفنگ بسیار بارکرده باهر دشواری می بود به تبریز می‌رسانیدند ، واینان اگر چه جزدرپی بازرگانی خودشان نمی بودند چون بکارآزادیخواهان میخوردند ستارخان ارجشناسی وپشتیبانی ازآنان دریغ نمیگفت .

ازهر باره‌قفقازیان بیاوری میکوشیدند . در جاییکه از شهرهای خودایران‌کمترین پروایی دیده نمیشد ازشهرهای بیگانه این پرواها می‌رفت .

پشتیبانی که‌علمای نجف‌نمودند

یك پشتیبانی بجای دیگری‌که در اینهنگام به تبریزکرده شد ، از سوی علمای نجف بود . چنانکه‌گفته‌ایم پیش از آنکه محمد علی میرزا مجلس را بتوپ بندد تلگرافی بنجف فرستاد و از نجف پاسخ تندی رسید . سپس علمای نجف در هوا داری از مشروطه پا فشارده « فتوا » فرستادندکه سرباز وسوار و قزاق وسرکردگان فرمانبری باو ننمایند وآشکار نوشتند : « ..راهی با مخالفین مشروطه و اطاعت حکمشان در تعرض بمجلس خواهان بمنزله اطاعت یزید بن معاویه است » ، و این را با تلگرافهای پیاپی بهمه جا رسانیدند .

پس از بمباران مجلس علما سخت رنجیدند و باز تلگرافهای درازی میانه ایشان با دربار رفت ، و این بار علما بسخنان تند تری برخاسته نا خشنودی خود را از شاهی محمد علیمیرزا ، بلکه از خاندان قاجاری ، بەآشکارآوردند .

دراینمیان چون آوازه ایستادگی تبریز ، و اینکه محمد علیمیرزا پیاپی سپاه بسر آنشهر می فرستد بنجف رسید ، علمای سه‌گانه فرصت را از دست نداده بیاری تبریز برخاستند وباز « فتوا » ها فرستادند ، در این زمینه‌که رفتن بسر تبریز « بمنزله‌جنگ‌با امام زمان » ، وبستن راه خوار وبار برای آنشهر «درحکم بستن آب فرات بروی‌اصحاب سیدالشهداء» میباشد .

این تلگرافها درسواران وسربازان نهنابیدوآنانرا ازفرمانبری بشاه‌وبسرکردگان خودشان باز نداشت ، وچه بساکه بگوشهای ایشان‌که مردم بیسوادی می بودند نرسید . ازاین باره سودی ازآنها دیده نشد سود اینها از راه دیگربود .

در آنروز ها انبوه مردم ایران ، بویژه در شهرها ، پیروی از کیش می داشتند ، چون ملایان درتبریز ودیگرشهرها بدشمنی با مشروطه برخاسته بودند ومشروطه خواهان

را ، بیرون از دیـن یا «بابی» می نـامیدند ، اگر این «فتوا» هـای علمای نجف نبودی کمتر کسی بیاری مشروطه پرداختی ، همان مجاهدان تبریـز بیشترشان پیروی از دین می داشتند ، و دستاویز ایشان در آن کوشش و جانفشانی ایـن « فتوا » های علمای نجف می‌بود . همان ستارخان بارها این را بزبان می آورد که من « حکم علمای نجف را اجرا می‌کنم » . همچنین بازرگانان توانگر که پول بنام «اعانه» به تبریزمی‌فرستادندبیشترشان پیروی از « فتوا » های علما می‌کـردند . سود بزرگ تلگرافهای علمای نجف از این راه می‌بود .

چنانکه گفتیم انجمن سعادت میانجی درمیانه تبریز ونجف می‌بود ، وهرچندروزی یکبار سرگذشت این شهر و حال آنـرا با تلگراف باقایان آگاهی مـی‌رسانید . از آن سوی در خود نجف انبوهی از طلبه هاکه بگرد سراین سه دسته مجتهد میبودند هواداری بسیار از مشروطه می داشتند وبه تبریز و پیشامد های آن دلبستگی نشان میدادند . پس از مشروطه شدن‌کشور عثمانی حـال نجف نیز دیگر گردیـده ، آن چیرگی‌که سیدکاظم یزدی وبدخواهان مشروطه می داشتند، این زمان نمیبود . از اینرو،گذشته‌ازتلگرافهای علما ، خود نجف یك‌کانون دلگرمی برای تبریزیان شمرده میشد .

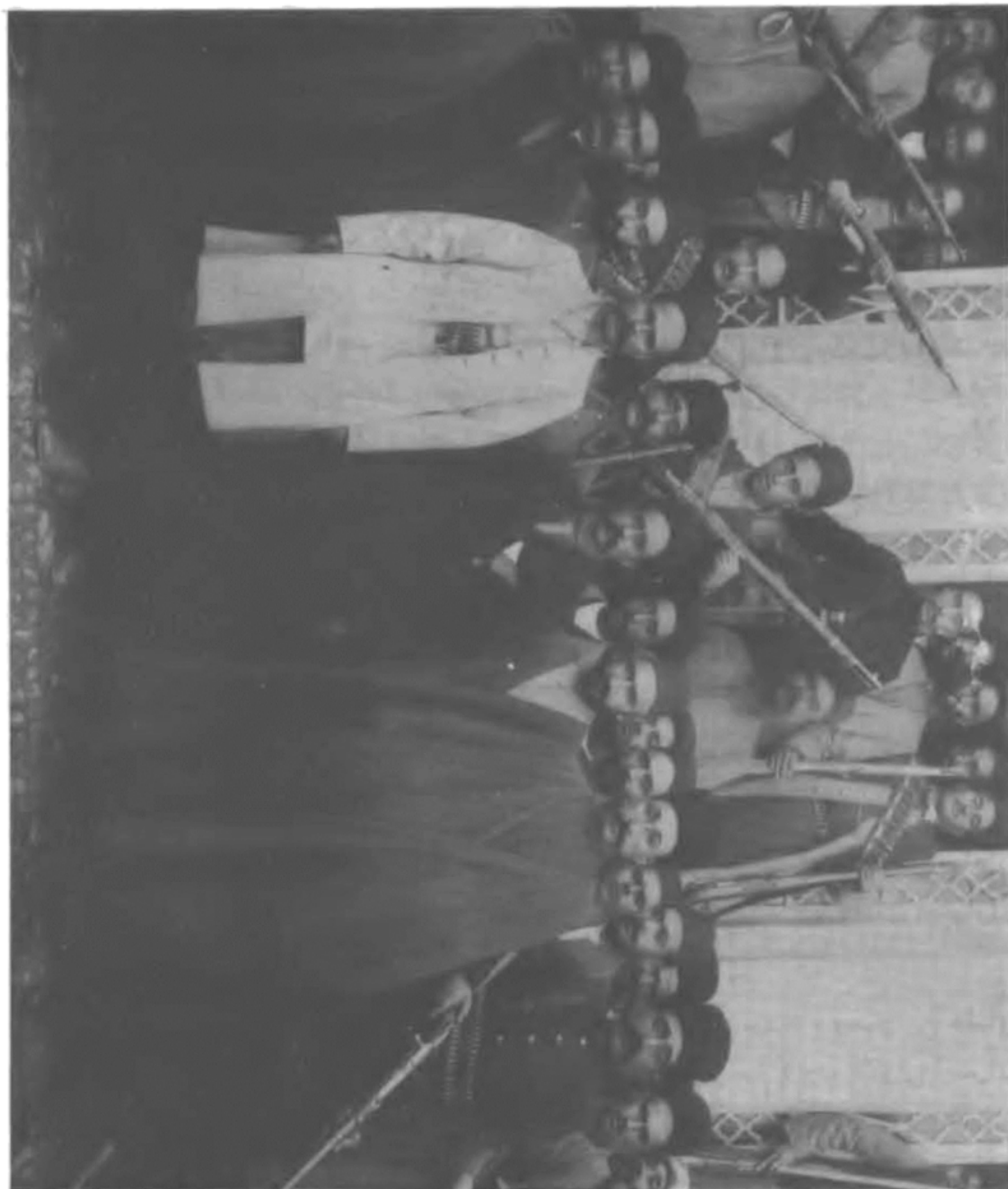
همین حال نجف ورفتار علمای سه‌گانه مایه دل لرزی برای‌محمد علیمیرزا میبود، و بیگمان او بدلجویی از علماکوششهای نهانی بکار برده و فیروزی نیافته است . حاجی شیخ فضل‌الله نوری‌که پس ازبسته شدن مجلس دوباره پابمیان نهاده بود واینزمان آبرو و شکوه بسیاری می‌داشت ، در نامه‌ای‌که نویسنده او برای پسرش درنجف (آقاضیاءالدین) فرستاده چنین می نـویسد : «شهر درکمال امنیت تمام بلاد ایران بحمدالله در نهایـت انتظام عمده توجه باخبارات عتبات عالیاتست ، چندی قبل تلگرافی از طرف حجة الاسلام والمسلمین روحی فداه مخابره شده بجنابعالی درکشف اخبارات آنجا تاحالا جواب‌نرسیده خیلی عجیب است . با آن تأکیدات اکیده چگونه مسامحه فرموده‌اید . البته جوابهای صحیح کافی‌که باعث قوت قلب شاه بـوده باشد مخابره فرمایید باکی از قیمت اجـرت تلگراف نداشته باشید» .

برای آنکه نمونـه ای در دست باشد یکی از تلگـرافهای علمای نـامبرده را در پایین می‌آورم :

« بعموم ملت حکم خدا را اعلام میداریم . الیوم همت در رفع این سفاك جبار و »
« دفاع از نفوس واعراض واموال مسلمین ازاهم واجبات ودادن مالیات بگماشتگان‌او »
« از اعظم محرمات وبذل وجهد در استحکام و استقرار مشروطیت بمنزله جهاد در رکاب »
« امام زمان ارواحنافداه وسرمویی مخالفت ومسامحه بمنزله خذلان ومحاربه‌باآنحضرت »
« صلوات الله و سلامه علیه است اعاذالله المسلمین من ذلك انشاءالله تعالی الاحقر نجل ـ »
« المرحوم میرزا خلیل الاحقر محمدکاظم‌الخراسانی الاحقرعبدالله مازندرانی»

این تلگراف درماه‌آذر (چند ماه دیرتر) فرستاده شده وهمان هنگام درروزنامه‌ها و در دیگر جاها بچاپ رسانیده ، سپس نیز پیکره از نوشته آن بـرداشته در همه جا پراکنده‌اند . ازاینگونه تلگرافها فراوان بوده است .

در این روزهاکـه عین‌الدوله بباسمنج رسیده و سپاهیان دولتی از هر سو آهنگ تبریز می داشتند ، برخی از نمایندگان انجمن‌کـه هنوز پی باندازمتوانـایی مجاهدان نبرده بودند به بیم افتاده ، بمیانجیگری انجمن سعادت از علمـای نجف خواستار شدند



پ ۲۲۸

این پیکره نشان میدهد ستارخان وباقر خان‌ومیرهاشمخان ودیگران را (گویا این‌پیکره در حیاط‌کمیسیون اعانه برداشته شده)

که خودشان بیاری مشروطه بایران بیایند ، و از استانبول نیز این اندیشه خام را دنبال کردند . از آنسوی شیخ سلیم ، کـه پس از در آمدن رحیمخان بدرون شهر گریخته و از بیراهه خود را بنجف رسانیده بود ، در آن باره پا فشاری نشان داد ، ولی شادروان آخوند که مرد دوراندیش و با فهمی میبود این را خام شمارده نپذیرفت ، و برای آنکه خواهش شیخ سلیم و دیگران را بیکباره نادیده نانگارد ، با آن دو تن دیگر سکالیده چنین نهادند که حاجی سید علی تبریزی (برادر حاجی‌سیف‌العلماء خیابانی) که یکی از شاگردان بنام آخوند شمرده میشد ، باگروهی از طلبه آهنگ ایران‌کنند ، و این نهش را با تلگراف باستانبول و تبریز آگاهی فرستادند . ازآنسوی حاجی سید علی نیز با همراهان خود تا خانقین‌که مرز ایران و عثمانی میبود پیش آمده از آنجا گذشتن نتوانست و در همانجا درنگ‌کرد .

امید او این می بودکـه چون آوازه آهنگ او بایران برسد مردم بتکان آمده به پیشواز خواهند شتافت و او را بـا یارانش بـایران خواهند آورد ، و در پیشروی او بـا دولتیان بجنگ خواهند پرداخت ، ولی از مردم چنین تکانی دیده نشد . از اینرو او نیز ازخانقین باینسونگذشت هرچه هست همان اندازه نیزمایه دلگرمی‌برای تبریزیان میبود.

انجمن تبریز یا جانشین مجلس

بدینسان از چند راه به تبریز پشتیبانی رفت . ازآنسوی در خود شهر بنیـاد کار از هر بـاره استوار میبود . زیرا چنانکه بارهـا گفته‌ایم مجاهدان با سرهای پرشورودلهای پاك بکوشش برخاسته جزپیشرفت کار را نمیخواستند واز جانفشانیها بازنمی‌ایستادند . سردستگان‌کـه در پشت سر سنگر می‌کوشیدند و پول و نان و افزار می بسیجیدند همگی دلبستگی بمشروطه داشته بهر خود سودی نمیخواستند . ستار خان و باقر خان بایکدیگر برادرانه راه می‌رفتند و دویی در میان ایشان نمی بود . اینها چیزهاییست‌که اگرنباشد هیچ کاری پیش نرود .

در نتیجه پشتیبانیها از بیرون و این استواریها ازدرون میبودکه مشروطه خواهان خود را نیرومند دانسته از عین‌الدوله و لشگرهای او باك نمیداشتند وبا دلهای استواردر پی کارهای خود میبودند .

در این روزها چون انبوه ایرانیان‌که بیرون ازکشور می بودند ، وهمچنین علمای سه‌گـانه نجف و بـاهماد هـای آزادیخواه قفقاز ، تنها تبریز را کانون قانونی ایـران می شناختند و همگی روبسوی اینجا می داشتند ، انجمن ایالتی تبریز ، در نبودن مجلس شوری ، خود را جانشین اوگردانیده ، واین عنوان را بهمه جـا شناسانید ، وازهمه جاآن را پذیرفته بـراست داشتند . از این پس تبریـز عنوان دیگری پیداکرده تنها در پی نگهداری خود نبوده در پی‌آن نیز می‌بودکه مشروطه را بایران بازگرداند ، وازچیرگی بیگانگان جلوگیرد ، و رشته کارهای‌کشور را در دست دارد . در اندك زمانی تا اینجـا

پیش آمده بود .

در همین روزها با دستور انجمن ایالتی روزنامه‌ای بنام « نـاله ملت » (۱) بنیاد یافت . از روزیکه اسلامیه سر برافراشت واز شهر ایمنی برخاست روزنامه ها بریده شدو چاپخانه ها بسته گردید . در تبریزیك چاپخانه سربی بزرگی می بود (که‌گویا شادروان سعید سلماسی آنرا برپاگردانیده بود) . آن را نیز روز تـاراج مغازه های مجیدالملك سواران قره داغ و مرند تاراج‌کردند و بهمزدند .

تاکنون روزنامه‌ای نمی بود تا « نـاله ملت » آغاز یافت . این روزنامه چنانکه از نامش پیداست بیش ازهمه بهر نوشتن ستمگریهـای دولتیان و ستمدیدگی توده می بود . ولی کـم کـم زمینه دیگـر گردیده بیش از همه زبونی دولتیان و فیروزی توده در آن نوشته گردید .

سپس روزنامه انجمن نیزدوباره به پراکندن‌آغازکرد . وچون این زمان چاپخانه سربی نمی بود ،آن نیزبروی سنگ چاپ می‌یافت .

باآنکه نیمی‌ازشهردردست دوچیان ودولتیان می‌بود ، ودرپیرامون شهرلشکرگاه‌ها ساخته میشد ، مشروطه خواهـان پروا ننموده بدینسان کارهـای خود را پی می‌کردند . بهنگامیکه در سراسر ایران روزنامه‌ای نمی بود (جزاز روزنامه های دولتی درتهران) بدینسان درتبریزدوروزنامه نوشته میشد . درهمان هنگام برخی‌دفترچه ها نیزبچاپ‌رسیده درمیان مردم پراکنده می‌گردید ، و چنانکه خواهیم دید چاپخانه اسکندانی نقشه تبریز را آماده می‌گردانیدکه با نشان دادن‌کویهـا هوا دار مشروطه و پیرو خود کامگی وباز نمودن جایگاه توپها بچاپ رساند ،که اکنون نسخه‌های آن در دست ماست .

چون نام روزنامه بردم بهتر میدانم دوتکه شعرهایی راکه درهمین روزها سروده شده و در روزنامه‌ها چاپ یافته در اینجا بیاورم .

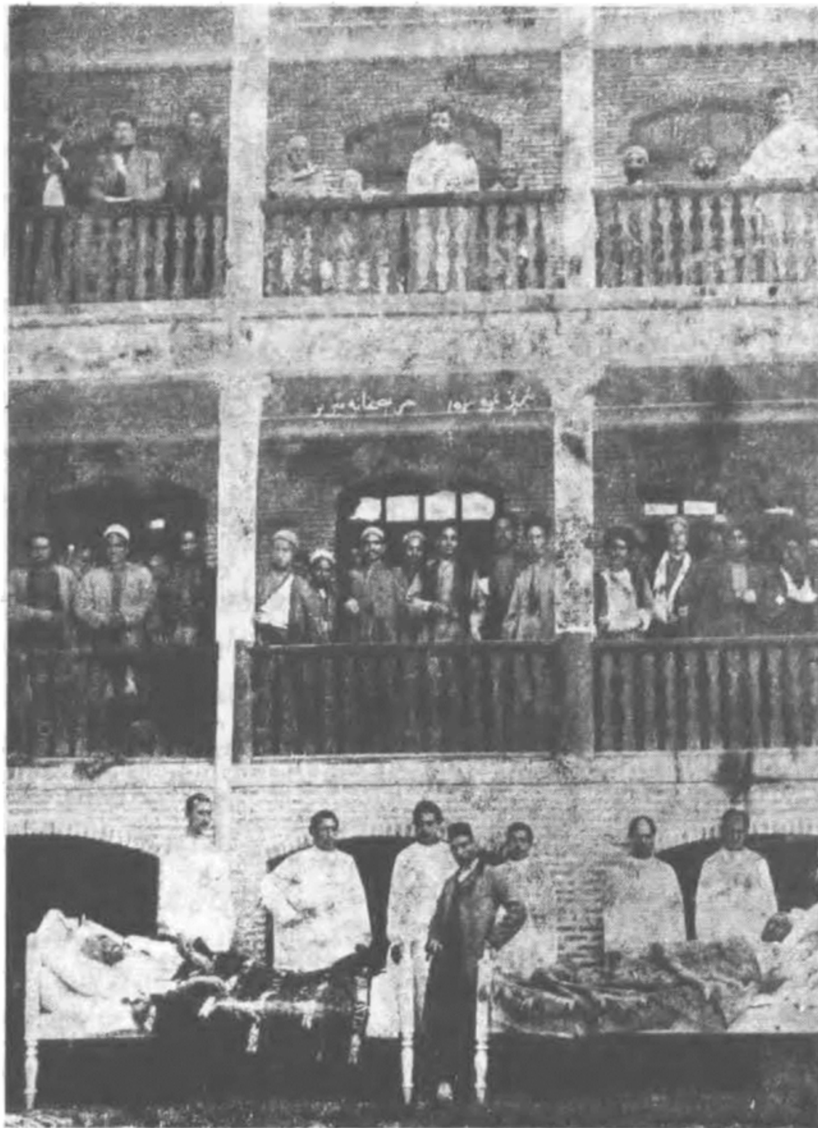
یك تکه ازآنها شعرهاییست‌که میرزا جعفرآقا خامنه‌ای درنکوهش ملایان اسلامیه‌نشین‌گفته بود و درهمان روزها در «ناله ملت» بچاپ رسیده بزبانها افتاد و ما بیت‌هایی را از آن در پایین می‌آوریم :

من ایخدا بتو نالم ز زاهدان ریایی — که عالمی بفریبند با قبا و ردایی
بخلق حرمت می‌می‌کنند ذکرولی خود — زخون بیگنهان مست هر صبا و مسایی
بگاه موعظه آزار مور را نپسندند — بقتل و غارت شهری‌کنند حکمروایی
دهند مردم بیچاره را به پنجه جلاد — نه شرمشان زپیمبرنه بیمشان زخدایی
بیاکه خون شده جاری‌بجای‌آب‌بتبریز — بحکم شاه و بفتوای چند شیخ کدایی
بیندگان خدا بسته گشته راه معیشت — ولایتی شده مفلوك و مبتلا بـگدایی
خداکه امرعبادش حواله‌کرده بشوری — حرام بشمرد این ابلهـان ریش حنایی

(۱) شمارهٔ نخست بنام «نوای‌ملت»بیرون‌آمده‌ازشمارهٔ دوم‌نامش را «ناله ملت »گردانیدند

بلی ز گاو مجسم مجو فضیلت انسان　　　　که آدمی نه بریش است و نی‌قبا وکلایی

تکه دیگر شعرهاییست پر مغز بزبان ترکی که گوینده اش دانسته نیست ، و گاهی گفته میشود گوینده آن مشهدی محمد علی مطبعه چی بوده ، که یکی ازمشروطه خواهان شمرده میشد و در اینهنگام یکی از باشندگای‌کیسیون « اعانه » می بود ، و سپس چنانکه خواهیم دید یکی از نمایندگان انجمن ایالتی گردید . در آنروزها این شعرها دریکی‌از جوشها و خروشهـا خوانده شده و بمردم خوش آمده بزبانهـا افتاده . سپس « ناله ملت » آنها را چاپ کرده که ما از آنجا میآوریم :



پ ۱۲۹

بخشی از بیمارستانی که آزادیخواهان بنیادگزاده بودند

ای ستمگر اولما راغب ملتون افنا سنه
پادشه سن گیت گلن بیگانه لر دعوا سنه
مسلمون قانی مباح اولماز باترما اللرون
اولما چوخ مغرور شاهم محتکر فتوا سنه
اوتوزایل نازون چکن شهره عجب ویردون عوض
خطه تبریزی دوندردون بلا صحرا سنه
سهل سانما اینگلن مظلوم قانندن حذر
قورخ اوگوندن غرق اولورسان سنده‌قان دریاسنه
وقتاوو قتدر کیم‌سنون هم‌اولسون اقبالون نگون
چونکه ظلمون چخموسان بر ذروه اعلا سنه
بز اگر فیض شهادت درك ایداخ سیزسمی ایدون
ای بیزیم اولادیمیز مشروطتون اجرا سنه
دیر دیلر فتوی مجاهد قتلنه آل یزید
رسمدور تقلید ایدر هر کیمسه اوز مولا سنه

نیز گویا درهمین روزها بودکه بیمارستان پاکیزه‌ای برای مجاهدان در یکی از عمارتهای خوب تبریز بنیاد نهادندکه‌کسانیراکه بیمار می شدند و یا زخم برمیداشتند بآنجا می‌فرستادند ، وپزشکان بنامی را بکار گماردند .

دنبالهٔ پیشامدها

اکنون بدنباله پیش‌آمدها می‌پردازیم : چنانکه گفتیم روز دوشنبه بیست وششم مرداد (۱۹ رجب) با اهراب جنگ رفت ونایب‌محمد وبرادرکشه‌شدند. فردا سه‌شنبه‌شهرآرام ودرسنگرها خاموشی‌بود. چنانکه گفته‌ایم امروز دویست وپنجاه تن از مردم اهراب تفنگ برداشته ، یا ازستارخان گرفته بمجاهدان پیوستند . نیزکوی باغمیشه‌که در آغاز جنگ بسوی دولتیان گراییده و اکنون پشیمان شده وکسانی از آنجا گریخته بمجاهدان می‌پیوستند ، امروز نیزسی تن‌از ایشان بنزد باقرخان آمده تفنگ گرفته مجاهدی پذیرفتند .

چهارشنبه ۲۸ مرداد بازآرامیست. عین‌الدوله پیام فرستاده چهارکس ازنمایندگان نزد اوبروند تاگفتگو بشود . امروز خبررسیده سپاه ماکوازخوی روانه می‌شوند .

شب پنجشنبه دوساعت بسفیده بامداد مانده ناگهان از سنگرها شلیك بس سختی برخاست وتا یکساعت ونیم‌همچنان آواز تفنگها بگوش میرسید وچون‌روزشد دانسته‌گردید سواران شبیخون آورده وهمیخواسته اند در آن دل شب‌کاری از پیش ببرند مجاهدان جلوگرفته پس‌گردانیده‌اند . روزپنجشنبه آرامی‌بود .

دراینروزها چنانکه عین‌الدوله در دشت شاطرانلو لشکرگاه میساخت ستارخان و باقرخان نیز آرام ننشسته باستواری شهرمیکوشیدند . امروز ستارخان دستور داد سنگر

دیگری درامیرخیز برای توپ گزاردن بسازند .

آدینه‌سی‌ام‌مرداد درشهرجنبش بیمانندی برپابود. دیروز درمسجد صمصامخان چنین نهاده‌اندکه مردم از همه‌کویها بدیدن انجمن بیایند ، واین نمایشی‌بودکه میخواستند در برابرعین‌الدوله بدهند ، نیز مردم را بشورانند و از ترس بیرون آورند . اینست امروز ازکویها دسته‌ها راه افتاده . سادات وپیرمردان درجلو و تفنگداران آراسته و آماده در پشت سر ایشان با موزیك وفریادهای شادی روبه انجمن می‌آمدند وچون همه دسته‌ها گرد آمدند حاج شیخ علی‌اصغر وحاج مهدی آقا گفتارها پرداختند . حاج مهدی آقا در پایان گفتارچنین گفت : ایمردم غیرتمند من زندگیم بپایان رسیده وچشم براه مرگ هستم ، بشما می‌سپارم دست از « حقوق » خود برندارید . یگانگی نموده مشروطه را نگهدارید تا فرزندان شما آسوده زیسته نام شما را بنیکی یاد کنند . زیر بیرق خودکامگی نروید که دشمن دین وزندگانی‌شماست ... ازاینگونه سخنان‌گفته اشك از دیدگان فروریخت . مردم نیز بگریه در آمدند . آن پیرزنده دل فـریاد برآورده چنین گفت . نه . شماگریه نکنید ! شما برسر « حقوق » خود ایستادگی نمایید ، ازاین راه‌که جوانان در آن بخون خود غلطیدند بازپس نگردید . مردم فریاد برداشتند : تا زنده‌ایم دست ازمشروطه بـر نداریم و تا ما نیزبآنجوانان نرسیم‌ازکوشش‌بازنایستیم .تا نیمروز این نمایش برپا میبود تا مردم دسته دسته بکویهای خود بازگشتند .

شنبه سی و یکم مـرداد آرامی بود . در ایـن روز داستان شگفتی پیش‌آمد و آن اینکه آوازه آشتی درگرفته دسته‌ای از دوچیان به اینسو آمدند و با مشروطه خواهان آمیزش نموده دست بهـم سودند ، وهمراه‌آنان تاانجمن آمده در آنجا از ایشان پذیرایی شد .کسی ندانست سرچشمه این‌کارچیست . در « بلوای تبریز » می‌نویسد : نخست نایب علـی‌اصغر بـا حسینخان ایـن‌کار راکـردند ، بدینسان که از سنگر با هم بگله‌گزاری پرداختند ، و نایب اصغر سنگرخود را رها نموده به اینسو آمد و حسینخان اورا بانجمن آورده‌گوسفند برایش سربرید ، وچون شربت وچایی خوردند دوباره تا سنگرش رسانید . پس از رفتن ایشان از اینسو تقیوف یکی از سردستگان مجاهدین بآهنگ باز دید روانه آنسومیگردد . مشهدی محمد علیخان می‌گوید : من و او با هم می‌بودیم سواره می‌رفتیم باسلامیه ، می‌گوید ولی چون بیازارچه سرخاب رسیدیم ناگهان ما را تیرباران‌کردند . تقی‌یوف ازسویی ومن از سوی دیگری‌گریخته جان بدر بردیم

نمایندگانی‌که عین‌الدوله خواسته و یازده تن ازشهرنزد او رفته بودند بازگشتند وسخنانی راکه ازعین‌الدوله شنیده بودند بازگفتند .

شب یکشنبه یکم شهریور (۲۵رجب) یکساعت و نیم از شب‌گذشته ناگهان از سنگرها شلیك بس سختی برخاست و تا یکساعت بیشتر همچنان آواز شنیده می‌شد . فردا دانسته شد دولتیان از سنگـر های خود شلیك کرده‌اند و مجاهدان پاسخ ایشان را

داده‌اند . ستارخان دستور داد که بار دیگر پاسخ آن شلیك‌ها را ندهند و تفنگ و فشنگ تباه نگردانند . امروز در انجمن نمایندگان و دیگران گرد آمده پاسخ گفته‌های عین‌الدوله را آماده میکردند و نوشته‌ای نیز بنام توده نوشته شده با دست دو نماینده برای او فرستادند . همین روز حاج جلیل مرندی چون از انجمن بیرون می‌آمد در ارمنستان بدست یکی از مجاهدان مرندی کشته شد ، وچون آن داستانی میدارد در اینجا مینویسم :

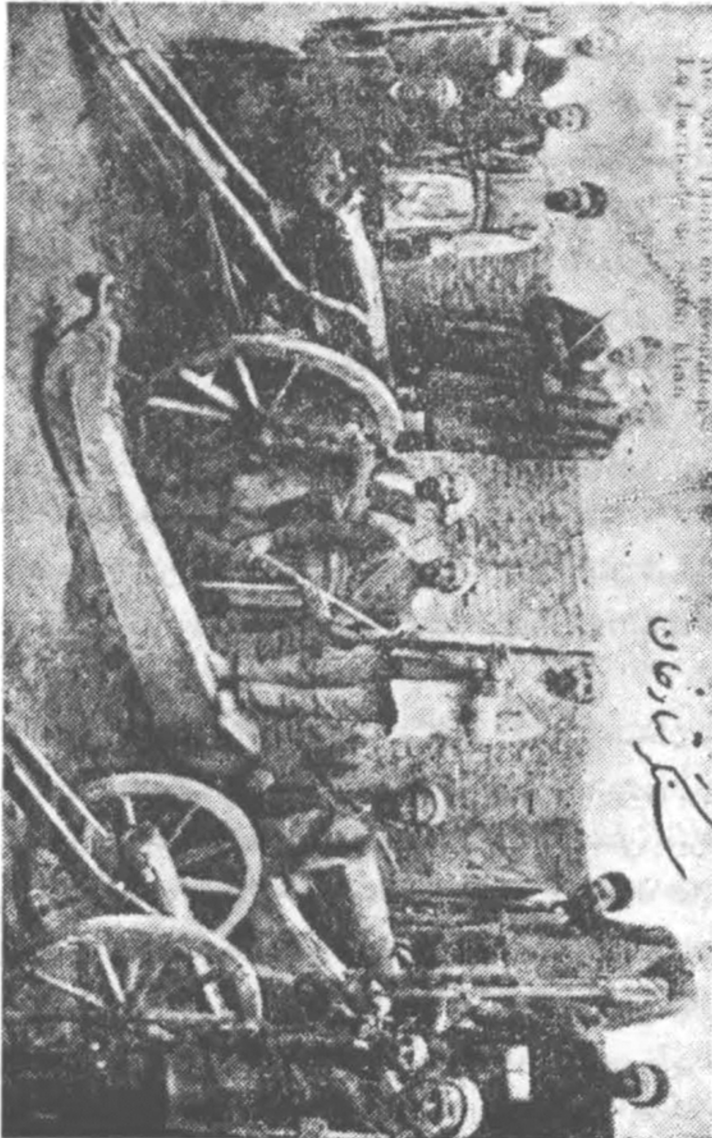
در تبریز مردی بنام آقا حسن گنجه‌ای میبود که دیه‌هایی در نزدیکیهای جلفا می‌داشت ، و چون از بستگان روس شمرده میشد بروستاییان و دیگران از ستمگری باز نمی‌ایستاد . پس از جنبش مشروطه حقویردی نامی که باکمیته «اجتماعیون عامیون» ایرانیان در باکو نیز راه میداشت ، بنام مجاهدی سر برافراشت ، و چون مرد کاردان و دلیری می‌بود دست ستمگری آقاحسن و برادرش را از روستاییان کوتاه گردانید . از اینرو آقا حسن و برادرش با او دشمنی بسیار پیدا کردند ، و در چند ماه پیش از این چنین رخ داده بود که حاجی جلیل که از نمایندگان انجمن شمرده میشد از سوی انجمن سفری بآنجا کرد ، و چون با خانواده گنجه‌ای دوستی میداشت اورا واداشتند که حقویردی را فریفته بخانه آنان برد ، و آنان فرصت از دست‌نداده باگلوله ناگهانی دشمن خودرا کشتند. حقویردی پیروانی میداشت که از کشته شدن او دلسوخته گردیدند و یکی از آنان بنام فیض‌الله به تبریز آمده امروز فرصت یافت و حاجی جلیل را بخون حقویردی کشت ، و چون داستان چنین می‌بود کسی هم ببازخواستی نپرداخت .

روز دوشنبه دوم شهریور در سنگرها آرامش ، ولی در انجمن شور و خروش برپا می‌بود . دوتن نماینده که نزد عین‌الدوله رفته ونوشته توده را برده بودند شبانه بازگشته و پاسخ آن نوشته را آورده بودند .

چنانکه گفتیم مشروطه‌خواهان بعین‌الدوله میگفتند : «باید رحیمخان و شجاع‌نظام و دیگران را گرفته بسزاشان رسانی » و درنامه‌ای که از زبان توده نوشته بودند ، باز همین را خواسته بودند ، وپیداست که عین‌الدوله چنین درخواستی‌را نتوانستی پذیرفت ، واین‌بود هنگامی که پاسخ نامه رسید ، چون خواسته‌میشد که دربرابر عین‌الدوله نمایشی داده‌شود ، کسانی‌بهیاهوی پرداختند که اکنون که عین‌الدوله نمی‌خواهد سزای‌آدمکشان وتاراجگران را بدهد ، و راهها را بازکند ، ما خودمان سزای آنانرا داده راهها را باز خواهیم کرد، و باین عنوان مردم را نیز بشورانیدند ، و پس از یکرشته هایهویی چنین نهاده شد که فردا هرکسیکه دستش به تفنگی میرسد آنرا بردارد و بانجمن بیاید که همگی یکجا سر دولتیان تازند و تا آنان را از میان برنداشته‌اند بازنگردند . بدینسان مردم را بهر یك نمایشی آماده گردانیدند . امرو در مسجد صمصام خان نیز در همین زمینه شور و خروش میرفت .

کشته شدن شریفزاده

روز سه‌شنبه سوم شهریور (۲۷ رجب) یکروز پر خــروشی بود . امروز چنانکه نهاده بودند مردم از همه‌جا رو بانجمن آوردند . هرکسی دستش رسیده تفنگی برداشته . حیاط انجمن و کوچه ها همه پر گردید . دسته‌هایی ازمجاهدان نیز بدانجاشتافتند. پیاپی فریاد می‌زدند : « بایدجنگ‌کرد ، باید بردشمن تاخت » اگر جلو مردمرا بازگزاردندی بیگمان تا باغ صاحبدیوان پیش رفتندی . ولی پیداست‌که نتیجه چشدی . ستارخان نیــز بآنجا آمده بآرام گردانیدن مردم کوشیده چنین گفت : « تا دشمن پیش نیاید من جنگ



پ ۲۳۰
یکی از سنگرهای توپ امیرخیز

نکنم ، من ریخته شدن خون مردم نمیخواهم »

مردم پافشاری‌می‌داشتند وپیاپی‌فریاد میزدند : ناطقان بگفتار پرداختند. شریفزاده هم سخنی‌راند ولی چه سخنی‌که بنیاره‌جانش بود . مشهدی محمدعلیخان‌که درآنجا بوده چنین میگوید : حیاط‌انجمن پرازمردم وتماشاچی میبود . مجاهدان دسته‌دسته میرسیدند. زمانیکه دسته محمد صادق چرندابی بروبروی پنجره تالار رسید شریفزاده سخنی‌آغازکرد و در پایان‌گفتار چنین‌گفت : «نگویید جنگهاکرده‌کار را ازپیش برده‌ایم . هنوز آغاز جنگهای ماست . . . » مجاهدان خواست او را درنیافته سخت بر آشفتند . مشهدی محمد صادق فرصت نداده ازپایین‌کلمه‌های درشتی پرتاب کرد . ازدرون اطاق هم حاجی محمد میراب وحاج‌علی‌اکبردباغ تندی نمودندکه این‌بیدین چه میگوید ؟ من دم پنجره ایستاده بودم شریف زاده را بزمین نشانده خودم در جای او ایستادم و بسخن پـرداختم و گفته شریفزاده را معنی نموده بمجاهدان نکوهش کردم . همچنین کربلایی علی مسیو به حاج محمد ودیگران نکوهش‌کرد. کار بجایی رسیدکه مشهدی محمد صادق هم بالاآمده همگی از شریفزاده چشم پوشی طلبیدند . جوش و خـروش فرو نشسته مـردم پراکنده شدند . شریفزاده‌که در روزهای‌بیم بکونسولخانه فرانسه پنـاهیده وهنوز درآنجا می‌زیست همراه حاج مهدی‌آقا از انجمن بیرون آمده روانـه‌گردید . ولی بقونسولخانه نرسیده ناگهان عباسعلی‌آهنگر وسه تن دیگرجلو اوراگرفتند وباگلوله از پایش درآوردند . شوند این داستان درست دانسته نشده . کسانی میگویند ازاسلامیه پول فرستاده عباسعلی وهمراهان اورا باین‌کار واداشته بودند . مشهدی محمد علیخان می‌گوید : در آنهنگام که پرخاش وگفتگو میان شریفزاده با مشهدی محمد صادقخان در انجمن برخاست یکی از مجاهدان بیرون شتافته بعباسعلی آهنگر و همراهان اوکه در ارمنستان مست‌کرده ودرقهـوه خانه نشسته بودند آگاهی برد ، وچون ایشان بـا محمد صادق خان دوستی داشتند بهـوای او برخاسته آهنگ انجمن‌کردند . ولی‌چندگامی برنداشته به شریفزاده برخوردند ومست و خشم آلود گرد او را گرفتند . آهنگر دشنامهایی شمرده بیکی از همراهـان که او نیز عباسعلی نام می‌داشت دستور داد باگلوله ورندل از رانش زده بیچاره را از پـا انداخته خودشان گریخته بیرون رفتند .

هرچه‌بود جوان بیگناه بخاك افتاده بخون خود غلطید . بصدای تیر مردم ریخته او رابرداشتند وبکونسولگری‌فرانسه بردندکه دوساعت بیشتر زنده نبود ودرگذشت . نمایش آن روز بااین نتیجه اندوه‌آور پایان یافت . چنانکه‌گفته‌ایم اینجوان در سایه‌گفتارهای تند خود جایگاهی میان‌آزادیخواهان یافته بود .

همان روز پسین تنگ ناگهان ازهمه سنگرها شلیك بسیار سختی برخاست وبیکدم سراسر شهر پراز آتش گردید . دولتیان ازهمه جا بجنگ برخاسته و برای نخستین بار سپاه عین‌الدوله نیز ازسمت خیابان بفشار پرداختند . همانا عین‌الدوله سپاه رامی‌آزمود

ویا بگفته روزنامها «رأفت ملوکانه» راکه همراه آورده بود بدینسان بمردم می‌رسانید . از لشکرگاه شاطرانلو دوتیرتوپ انداختند وازخیابان پاسخ آنهارا باتوپ دادند . تایکساعت این غوغا برپا می‌بود تافرونشست. سواران که پیش‌تاخته بودندکاری نتوانسته پس‌نشستند. همچنین از سوی امیر خیز و دروازه استانبول بهره‌ای نبرده بـاز گشتند . بنوشته بلوای تبریز در خیابان بیست وپنج تن سوار ودوتـن سرباز ، ودر امیر خیز هفت تن ازایشان کشته گردیدند . ولی‌ازمجاهدان بکسی‌آسیب نرسید .

باید دانست‌که مجاهدان‌چون ازپشت سنگر جنگ‌کردندی‌وبیباکی ننمودندی ازآنان کمترکشته شدی . لیکن این نیز هست‌که‌کشتگان خودرا تاتوانستندی‌کمتر نشاندادندی



پ ۲۳۱

شادروان علی مسیوباسران‌آزادیخواهان تبریز ودیگران

(این پیکره درسال ۱۲۸۵ برداشته شده بوده واینست ضرغام نیزدرمیان ایشان دیده میشود)

تا مایه زباندرازی بد خواهان نگردد ، این شمارشهای حاجی ویجویه ازآن راه است . این‌آنچه راکه ازکسی شنیدی نوشتی . اینست شماره‌کشتگان دولتیان رانیزکمترمیدهد. دولتیان کشتگان خودرا تا توانستندی باخود بردندی و این نشدنی بود که مجاهدان از همگی‌آنهاآگاه باشند .

شب چهار شنبه در شهر آرامش ، ولی همه آزادیخواهان از پیش آمد کشته شدن

شریفزاده افسرده میبودند . روز چهارشنبه همچنان آرامش بود : کشندگان شریفزاده را که نهان شده وسپس خود را بطویله ستارخان رسانیده درآنجا بست نشسته بودند ستارخان دستگیرشان کرده بانجمن فرستاد ، ودر آنجا پس از بازپرس هردو عباسعلی را بمجاهدان سپردندکه درارمنستان باگلوله از پادرآوردند وتنهای ایشانرا بدارآویختند . آن دوتن دیگررا رهاکردند .

شب پنجشنبه پنجم شهریور سه ساعت از شب گذشته شلیك بسیار سختی از سنگرهای دولتی برخاسته تا سه ساعت آواز شنیده میشد تا خاموش گردید . روز پنجشنبه انجمن سه بیرق سه رنگی (سرخ و سفید و سبز) که نشان مشروطه شمرده میشد و روی آنها « زنده باد مشروطه » نوشته شده بود آماده گردانیده یکی را برای امیرخیز و دیگری را برای خیابان فرستادکه با شکوه فراوانی برده درآخرین سنگر برافراشتند بیرق سوم را بسردر انجمن افراشتند . برای دل دادن بمردم هر زمان نمایش دیگری پیش می‌آوردند . نیز امروز سنگرهای تازه‌که میساختند بانجام رسیده سه توپ و یك خمپاره درامیرخیز دم گرمابه حاجی‌کاظم نایب ودو توپ بزرگ در خیابان بالای مسجد کبود ویك‌توپ درمارالان در سنگرآنجا بکارگزاردند . نیز توپهایی بربالای ارك استوار کردند . چون روز سوم از مرگ شریفزاده جوان میبود چهار هزار مجاهد برسرخاك او رفته برایش آمرزش خواستار شدند .

آغاز چیرگی مجاهدان

دراین روزها باآنکه باعین‌الدوله گفتگومیشد ونمایندگان درآمد ورفت میبودند ، درمیانه جنگها بریده نمی‌شد وچه شب وچه روز، کمتر زمانی آرامش میبود . ما در این‌کتاب یادداشتهای حاجی ویجویه‌ای را ،که پیشامد های چهار ماهه را روز بروز یادداشت کرده ، می‌آوریم ، وچون جزازآن یادداشتهای دیگری از یکمرد « درباری اردبیلی» (۱) که همراه عین‌الدوله تاباسمنج آمده ودوماه‌کمابیش درآنجا می‌زیسته ، واونیز پیشآمدهای دوماهه را روزبروز برشته نوشتن‌کشیده در دست می‌داریم ، این دویادداشت راکه باهم میسنجیم دربسیارجاها جدا ازهم‌می‌یابیم. مثلا دربارهٔ فلانشب حاجی ویجویه‌ای می نویسد: « آرامش بود » ، این درباری اردبیلی می‌نویسد : « شهر یکپارچه آتش بود » . بدینسان ناسازگار هم‌می‌باشد .

چگونگی آنست‌که درازی تبریز بیش از یکفرسنگ می‌باشد و در بخش بزرگی از آن درازا سنگرهای دوسو میایستاد ، و چنین نمی بودکه هرجنگی‌که رخداد همه مردم شهر بدانند . چه بسادر سوی خیابان جنگ رخ می‌داد در ویجویه وامیرخیز از آن آگاه نمیگردیدند . همچنین بوارونهٔ آن . بویژه در شبها که هنگام خواب میبود وجز

(۱) اینمرد ازاردبیل همراه عین‌الدوله آمد ویك‌کتابی نوشته‌که باخط خود نزدمنست وما اورا درهمه‌جا «درباری اردبیلی» خواهیم‌نامید .

جنگهای نزدیك مردم را بیدار نمیگردانید .

حاجی ویجویه در ویجویه میبوده ودرباری اردبیلی در باسمنج . هرکدام‌ازجنگهای یکسو آگاه میشده‌اند . رویهمرفته میتوان گفت‌که دراین روزها جنگ بریده نمی‌شد ، راگر دریکجا آرامش می‌بود درجای دیگر زدوخورد میرفت .

در اینروزها اندیشه‌های گوناگونی درسرهای دولتیان و مشروطه خواهان پیدا شده این جنگهای پیاپی را نتیجه میداد : سرکردگان دولتی که در دوچی میبودند ، از رحیمخان وشجاع نظام و دیگران ، با آنکه پیش از آن زور خود را بشهر زده و از فیروزی نومید شده بودند ، این هنگام‌که عین‌الدوله و سپهدار رسیده و از نام و آوازه آنان ترس وبیم دربسیاری از دلها پیدا شده بود ، دوباره آنسرکردگان بامید افتاده چنین‌میخواستند ،که اگر بتوانند پیش ازرسیدن لشکرهای تهران ،کاررا بپایان رسانند که بیکبار بدنام نکردند .

ازآن سوی ملایان اسلامیه‌که بخون مردم تبریز تشنه‌میبودند، ازروزی‌که‌عین‌الدوله رسید اورا آسوده نمیگزاردند ، وچون میدیدند او شتاب نمینماید رحیمخان ودیگران را برمی‌انگیختند .

از اینسو نیز ستارخان وباقرخان‌که این‌زمان نیك نیرومندگردیده از روی‌اندیشه بکارها میکوشیدند ، چون می‌شنیدند از یکسو سپاه ماکو در راهست و از یکسو دسته‌های سوار و سرباز از تهران میرسد ، دوراندیشانه چنین میخواستندکه پیش از رسیدن آن اشکرها دوچی را از جلو برداشته ، باری از درون شهر ایمن باشند ، و این بود اینزمان چیرگی ازخود نشان‌داده‌گاهی نیزاینان جنگ را آغازمیکردند ، درنتیجه اینها بودکه جنگ پیاپی شده دنباله‌اش بریده نمیشد . در این‌هنگام دولتیان بیشترشبها بجنگ میپرداختند . اکنون باز رشته داستانرا دنبال می‌کنیم :

از شب آدینه ششم شهریور (۳۰ رجب) تاسه روز همچنان ، شبان وروزان جنگهای کوچکی میرفت . شب دو شنبه نهم شهریور (۳ شعبان) دو ساعت ونیم ازشب‌گذشته بیکبار شلیك بسیار سختی برخاست‌که سراسر شهررا بشورانید ومجاهدان از هرسو بیرون شتافته خودرا بیاری سنگرهارسانیدند . سه‌ساعت‌کمابیش‌جنگ‌میرفت تاآرامش یافت، وچون روز شد دانسته‌گردید هفده تن از سوار وسربازکشته شده‌اند .

سه شنبه دهم شهریور از چند سمت ، از مارالان ومغازه‌های مجیدالملك ودیگرجاها جنگهای سبکی‌کرده میشد . پنج تن ازسواران‌کشته‌گردید ودوتن‌دستگیر افتادند. بگفته « بلوای تبریز » ازمجاهدان‌کسی آسیب ندید .

چهارشنبه یازدهم شهریور (٦ شعبان) از روزهای بسیار سخت بود . بامدادان سواران عین‌الدوله از سرخیابان و جنگجویان دوچی از سمت ششکلان و پل سنگی از چند راه بخیابان تاخت آوردند وجنگ بیمناکی درگرفت و تا نیمروز بازارکشتارگرم

میبود تادولتیان شکست یافته بازپس نشستند ، و مجاهدان فرصت نداده ایشان را دنبال کردند و از چند سو بششکلان وچهار منار پیش رفتند . نیز از سوی امیر خیز از کوچه لکلر به پیشرفت پرداختند و در هرسویی پیشرفت بسیار کرده بسنگر هایی از دولتیان دست یافتند . ولی پاره مجاهدان در خانه های امامجمعه و برادر او و دیگر خانه ها سرگرم تاراج شده بسواران فرصت دادند که بازگشته گرد آنان را گیرند . بدینسان فیروزی نااانجام مانده‌کسانی از مجاهدان تباه‌گردیدند . چنانکه‌گفتیم ستارخان و باقر خان میخواستند پیش از آنکه سپاه ماکو و لشکر های تهران برسد دوچی را از میان بردارند ودرون شهر را از دشمن بپیرایند واین بود دستور این پیشرفت را داده بودند . ولی چون این زمان هرگونه‌کسی ، میانه مجاهدان می‌بود بسیاری ازایشان دست بتاراج گشاده‌کار را نااانجام‌گزاردند . بگفته حاجی ویجویه‌ای امروز یازده‌کس از مجاهدان کشته وسه‌تن گرفتار شدند ، واز سواران هشتاد تن‌کمابیش نابودگردید ، نیز مجاهدان پانصد باب دکان را از بازارکه بدست دولتیان و کمینگاه سواران می بود آتش زدند و خانه هایی را دردوچی تاراج‌کردند .

شب پنجشنبه دوازدهم شهریور (۷ شعبان) ازسنگرها آواز شنیده میشد و جنگ



پ ۲۳۲

ضرغام بایکدسته از پیرامونیان خود

(این پیکره پیش‌ازجنگ برداشته‌شده بوده)

سختی درمیان میبود . ازارك سه تیرتوپ انداختند ، وچنین گفته میشدکـه دولتیان هـم از سوی دوچی وهم ازبیرون شهربه پیشرفت پرداخته‌اند . در یکی از یادداشتها در بارهٔ این شب چنین می‌نویسد : «الحال که از شب سه‌ساعت میرود لاینقطـع تیر تفنگ است کـه ازچهار طـرف شلیك میشود بـاعتقاد من اقل‌کم تـا این ساعت‌یك‌کرور تفنگ از طرفین خالی شده بلکه مضاعف . امشب شب بسیار هولناکیست » روز پنجشنبه آگاهـی رسید سپاه ماکو که از دیری آوازه‌اش پراکنده شده بود پیشرو آن ازصوفیان باینسو گذشته ودر نزدیکی دیه خواجه میرجان چادر زده‌اند ، وازاینسومجاهدان ساوالان‌وخواجه‌دیزج که درجلوآنان ایستاده‌اند درديه ساوالان میباشند .

امروز ستارخان وباقرخان دستوردادند ازاین پس هرمجاهدی دست بتاراج گشاید همراهانش او را بزنند . نیزهنگام پسین دسته‌ای از لشگرگاه عین الدوله بخیابان تاخت آوردند. باقرخان دستور داد چهار توپ انداختندکه‌کسانی از ایشان‌کشته‌شده و دیگران بازگشتند .

شب آدینه یکساعت ازشب‌گذشته از سوی دروازه استانبول تیراندازی سختی آغاز شده و مجاهدان‌که در خانهای خود می‌بودند همگی بیرون آمده بیاری سنگرها شتافتند درهمان هنگام‌ازسرخیابان ومارالان وازسوی باغمیشه ودیگر جاها سواران بتاخت‌پرداخته مجاهدان بجلوگیری‌کوشیدند وازهرسوی آواز تفنگها بهم در آمیخته در شهر پیچید ، و چون جنگ بس سختی میبود ازسنگرنوین امیرخیز توپ راکشاد دادندودوتیربسوی‌دوچی انداختند . تادوساعت آشوب برپا میبود .

روز آدینه در بازار مجاهدان چون برای ناهار رفته بودند سواران فرصت یافته سنگرهای ایشان راگرفتند . نیز برکاروان سرای درعباسی دست یافته استوار نشستند ، کربلایی حسین خان و مشهدی محمد علیخان چگونگی را دانسته برسر آنان شتافتند و با آنان درآویخته تاغروب‌جنگ سختی‌کردند وسه تن ازایشان راکشته دیگران‌رابجای‌خود بازگردانیدند . نیزدسته‌ای از دم مقبره تاخت آوردند ودر راسته بازار جنگ درگرفت. نیزاز بالای دباغخانه زد وخوردهایی رفت . «بلوای تبریز» می‌نویسد : در این شب وروز رویهم بیست وپنج تن ازدولتیان‌کشته شدنـد . درباری اردبیلی هـم میگوید : هشت تـن ازمجاهدان‌کشته وچند تن دستگیرشدند .

شب شنبه چهاردهـم شهریـور باز دولتیان به شبیخون بـرخاسته از همهٔ سنگر هـا تیراندازی وفشارآغازکردند وجنگ سختی درگرفت . تا بامداد آواز شلیك شنیده میشد روزشنبه باز نمایندگانی از پیش عین‌الدوله رسیده پیامهایی آوردند . امروز دانسته شد تیمچه خرازیها که در دست دولتیان می‌بود شبانه سواران دیوار آن راشکافته و بجز از چهار حجره‌که ازبازرگانان اسلامیه نشین میبوده دیگر حجره‌ها را باز وهرچه ازپول و کالا یافته‌اند پاك برده‌اند . روزنامه انجمن می نویسد . چون هر چه راسته و چار سوها

در دست سواران می‌بود چاپیدند از امروز دست بتاراج کاروانسراها و تیمچه‌ها باز کرده‌اند .

همان روز هنگام نیمروز ناگهان آواز تفنگ ازسنگرهای دولتیان برخاسته‌جنگ آغاز شد و در میان باران گلوله غرش توپها نیز ازدوچی و امیرخیز برخاست ،ودریکدم شهر پرازغرش وآواگردید . بگفته «بلوای تبریز» امروزیکصدوشش تیرتوپ انداختند .

یك جنگ شبانه سخت‌تر

شب یکشنبه پانزدهم شهریور(۹شعبان)بار دیگر جنگ برخاست. ولی جنگی‌که تا آنروز مانندهٔاش رخ نداده بود . یکساعت و نیم ازشب گذشته بیکبار ازهمه سنگرها، ازسر خیابان تاآخرامیرخیز که یك فرسنگ بیشتر است شلیك آغاز شده سراسر شهر پر از آواگردید و درهمان هنگام سواران رحیمخان و شجاع نظام بهمراهی دسته انبوهی از سپاهیان‌لشکرعین‌الدوله،که از پیشتربخشی ازایشان بکوی دوچی وبخش دیگری بمارالان وآخرخیابان فرستاده شده بودند بفشار وتاخت پرداختند . از دوچی غرش توپ برخاسته گلوله‌های آتشین برسرخانها ریختن گرفت . آواز تفنگ چنان پیاپی میبود که تو گفتی اسفند بروی آتش ریخته‌اند . آواز تفنگ وغرش توپ بهم درآمیخته توگویی شهرراازجا میکند .گاهی نیز آوای خارا شکاف بمب بر آنها افزوده میشد . بیچاره مردم چه حال می‌داشتند و در آن تاریکی بزنان وبچگان چه ترسی رومیداد ؟! فریاد یاالله از خانه ها بلندگردیده وکسی نمیدانست چه رو خواهد داد . همانا عین‌الدوله میخواست امشب‌کاررا یکسره نماید و بیش از همه بخیابان‌که در سرراهست پرداخته ازچند سو بآنجا فشار میآورد . امشب خیابانیان غیرت و دلیری بی‌اندازه نمودند . بویژه میرهاشم خان‌که بیباکانه به دشمنان تاخته آنانرا پس نشاند و سنگری راکه از دست مجاهدان درآورده بودند ازایشان پس‌گرفت . بدینسان از کوشش خود نتیجه نبرده بجای خود باز گشتند . چنانکه گفتیم این جنگ ازهمه جنگهای دیگرسخت‌تر و هراس انگیزتر بود . از شگفتی‌هاست‌که بگفته‌بلوای تبریزامشب صد وشکست وچهارتن از دولتیان‌کشته شد . ولی از مجاهدان کسی را سراغ ندادندکشته شده باشد . امشب گذشته از توپ وتفنگ هجده بمب نیزترکید .

روزیکشنبه‌آرامش بود . مردم‌که در مسجد صمصامخان فراهم می‌آمدند تاراجگری سواران وشبیخون‌های سرکردگان و فریبکاری عین‌الدوله راگفتگو کردند ، وچون هنوز بااو رشته بریده نشده بود چنین خواستندکه گفتگو را بپایان رسانده‌کارخودرابااویکرویه گردانند وچنین نهادندکه نمایندگانی ازو بشهرطلبند و آخرین سخن خود را باو پیام فرستند ، و چنین نهادندکه فردا مردم درخیابان درمسجدکریمخان گردآیند .

شب دو شنبه شانزدهم شهریور از سنگرها تیراندازی میشد . امشب نیز سواران دیوار سرای بزرگ حاج‌سید حسین‌را شکافته حجره‌های آن‌جا را بجاروب تاراج روفتند .



پ ۲۳۳

ازجمله معین الرعایاکه خانه‌اش دو ماه پیش ناراج شده بود امشب حجره‌اش نیز تاراج شد و گذشته ازکالای بازرگانی پول وزرینه ابزار وپارهٔ جواهر نیزبتاراج رفت .

روز دوشنبه جنگ سختی دربازار میرفت.. ازآن سوی چنانکه نهاده بودند درشهر جنبش پدید آمده مردم از هر کوی درخیابان گرد آمدند . مسجد کریمخان پر گردیده درکوچه‌ها نیز مردم دسته دسته ایستادند . نمایندگانی‌ازعین‌الدوله نیزآمدند. گفتارهای بسیاری رانده شده آنچه گفتنی میبودگفتند ، تاراج تیمچه و کاروانسرا را یادکردند . شبیخون های سرکردگان را بمیان آوردند . چون نیمروز فرا رسید انبوهی پراکنده شده سردستگان همراه نمایندگان عین‌الدوله به خانه میرهاشم خان رفتند . در آنجا نیز گفتارهایی رانده شد . ازجمله حاجی قفقازی زبان بسخن بازکرده چنین گفت : «تاجان درتن داریم در نگهداری مشروطه خواهیم کوشید . شاهزاده عین الدوله که بحکمرانی آذربایجان آمده‌اند بیایند و درون شهر نشینند وبقانون مشروطه فرمان رانند . هرکسی که گناهکار است فرمان دهند دستگیرش نماییم تابازپرس شود وکیفر بیند . نه آنکه در بیرون شهر نشینند و پیاپی لشگرگرد آورد ، وایل‌های شاهسون و قره داغ و سواره و پیاده مرندی و کردان شکاک و جلالی را خواسته و باین همه بس نکرده از تهران و قزوین و زنجان و بختیاری وکیکاوند و پشت‌کوه نیز سپاه بخواهد و در شاطرانلو لشگر بزرگی آراسته در آرزوی‌کشتار مردم بیدست وپا باشد . ما را از این لشگرها چه باک! این سی هزار سپاه جای خود اگر صدهزار هم باشد ترس نخواهیم‌کرد ودست از «حقوق» خود بر نخواهیم داشت . مامیخواهیم ایران چون دولت های اروپا نیرومندگردد » .
این سخنان از دهان جوان غیرتمندی در می آمد که بروی آنها ایستادگی نموده سالها کوشید وسرانجام ببالای دار رفت .

پس ازگفتگوی بسیار چنین نهادند که نامه‌ای از زبان مردم بعین الدوله نوشته با نمایندگانی بفرستند. چنانکه‌گفته‌ایم عین الدوله ازروزیکه رسید سخن از نیکخواهی میگفت و چنین وامی‌نمودکه جنگ وخونریزی را دوست نمیدارد ، وما میدانیم‌که‌این‌جز رویه کاری نمی بود و چنین میخواست که باسخن روز گزارد تا سپاههایی‌که خواستندی رسید برسند . این را ستار خان وباقر خان و سردستگان شهری نیز میدانستند .چیزیکه هست چون عین‌الدوله یکمرد بنامی میبود و خود از درون دل با محمد علیمیرزا دشمنی میداشت . مشروطه خواهان‌گاهی امید می بستندکه بتوانند او را بسوی خودکشند ، واز اینرو رشته‌گفتگو را با او نمیبریدند . لیکن در آن میان دانسته شدکه عین الدوله نه کسیست‌که بمشروطه‌گراید ، و درگفتگو ها جزسخنان دو رنگی ازو دیده نمیشد . زیرا ازیکسو چنین نشان میدادکه بارفتاریکه رحیمخان وشجاع نظام در شهرکرده و کشتار و

پیکره ۲۳۳ نشان میدهد ستارخان رابا تفنگچیان خود (این پیکره پس ازشکست‌اردوی ماکودر جلوی عمارت روسیان درسرپل آجی برداشته شده)

تاراج دریغ نگفته بودند ، همداستان نمیباشد ، واز یکسو در بودن او همان رفتار بریده نشده بود .

راستش آن بودکه انجمن ازگرایش او بمشروطه نومید گردیده میخواست بیکبار رشته را ببرد ، ودر همین زمینه نامه‌ای از زبان توده نوشته میشد ، که این نامه تا روز پنجشنبه آماده گردید ، و روز آدینه نوزدهم شهریور (۱۴ شعبان) که روز جنگ با سپاه ماکومی بود و شهر گرفتاری سختی میداشت ، چهار تن از سردستگان ، که شیخ محمد خیابانی ومیرزا محمد تقی طباطبایی وسید حسینخان عدالت ومیرزا حسین واعظ میبودند آنرا برداشته همراه نماینده سیاسی انگلیس آهنگ باغ صاحبدیوان کردند ، ودر هنگامی که جنگ درشهر با سختی بسیار پیش میرفت ، آنان در آنجا بگفتگو پرداختند . عین‌الدوله باز همان سخنان دو رنگ را میگفت ، ولی در پایان اندیشه خود را بی پرده گردانیدوچنین گفت‌که تامجلس‌در تهران‌باز نشده‌انجمن‌تبریزرا بهیچ عنوان نتواندشناخت. انجمن نیز، چند روزپیش ازآن ، بهمه‌کنسولخانه‌های تبریز وشهرهای دیگر آذربایجان، بنامه و بتلگراف آگاهی داده بود که چون باید قانون اساسی همیشه در کار باشد ، عین‌الدوله را که نه از.روی قانون بآذربایجان فرستاده شده ، بوالیگیری نمی شناسد ، و همان مخبرالسلطنه راکه از روی قانون فرستاده شده بود والی آذربایجان دانسته در نبودن اواجلال الملك را بنایب الایالگی بر می‌گمارد . نیز تلگرافی در همین زمینه به وزارت داخله فرستاد ، بدینسان آمد ورفت وگفت و شنید با عین الدوله بریده شد ، و پیدا بودکه پس از این جنگهای دیگر سخت تری خواهد رخ داد . بویژه سپاههایی‌که خواستندی رسید رسیده بودند . فوج قزوینی بسر کردگی انتصار السلطان ، سواره و سرباز بختیاری بسرکردگی سالار جنگ ، یکدسته قزاق ، سواره های سنجابی و چکنی بباغ صاحبدیوان رسیده ، وسپاه ماکو نیز که از دیر باز نامش میرفت تا نزدیکی شهر پیش‌آمده بود .

مشروطه خواهان باآنکه بخواست خود دست نیافته دوچی را از میان برنداشته بودند ، باز ترس بخود راه نمیدادند . ولی انبوه مردم سخت در هراس میبودند و بد ـ خواهان مشروطه‌که در همه کویها بفراوانی یافت میشدند ، در همین روزها بار دیگر بجوش وجنب پرداخته تامیتوانستند دلهای مردم را پر ازبیم میگردانیدند . بویژه پس‌از آنکه سپاه ماکو ازصوفیان گذشت و آن بیدادگری را که خواهیم آورد در ساوالان کرد ،که عنوان بزرگی بدست بدخواهان افتاد .

درهمین روزها انجمن ایالتی آذربایجان بیك‌کاراجدار دیگری‌پرداخت. چگونگی آنکه چون شنیده میشد محمد علیمیرزا ازتنگدستی وبی پولی ناچارگردیده‌وامی‌بخواهد ، وبا نمایندگان روس وانگلیس گفتگویی درتهران میرود که بنام پیشکی ، باندازه چهار صد هزار لیره باو پرداخته شود ، انجمن تبریزکه خودرا بجای دارالشوری گزارده بود ،

بجلوگیری یك نوشته‌ای بنمایندگان دولت‌های بیگانه نوشته ، وآنرا بچاپ رسانید وبهمه کنسولخانه ها فرستاد ، کوتاه شده‌آن اینکه : تادار الشوری باز نشود وپرك ندهد محمد علی میرزا نخواهد توانست بنام ایران وامی بگیرد ، واگرپولی ازاین باره باو پرداخته شود درآینده توده‌آنرا نخواهد پذیرفت . سپس تلگرافی در همین باره بپارلمان و سنای فرانسه فرستادکه اینك نسخه‌آنرا درپایین می‌آوریم :

«پاریس مجلس مبعوثان ، مجلس سنا درموقعیکه شاه مجلس ملی را باتوپ منفصل »
«ساخته ومیخواهد برای منقرض ساختن قوای ملی ازدول متحابه قرض‌کرده تجهیزسلاح»
« و قشون نماید ما ملت ایران بعموم ملل حریت پرور عالم اعلام میکنیم که این وجه »
«نظربااینکه‌باعث اضمحلال یك ملتی‌خواهدشدکه درراه اخذ حقوق انسانیه خودجانسپاری»
« میکنند ملت ایران هم بهیچوجه خودرا ذمه دار این استقراض نخواهد دانست »

«انجمن‌ایالتی‌آذربایجان»

سپاه ماکو

سپاه ماکویکی ازنامهاییست‌که درتاریخچه جنگهای‌آزادیخواهانه تبریز دارای‌برجستگی ، وباسهشهای‌گوناگونی توأم بوده . سپاه ماکو که گفته میشود کسانی‌که در آن روز در تبریز بوده‌اند ، داستانهای بسیاری را بیاد توانند آورد. بیاد توانندآوردآن‌ویرانیها راکه درسرراه خودازخوی تاتبریز کردند ، بیاد توانندآوردآن آتش را که در ساوالان افراشتند ، بیاد توانند آورد آن چابکی و تندی‌را که درتاختن بشهرازخود نمودند ، بیاد توانندآوردآن ترس‌وتکانی‌را که بشهر انداختند، پس ازهمه‌بیاد توانندآوردآن سیلی خشم راکه از دست مجاهدان خوردند وباز گشتند اگر صمد خان و سپاه او را بکنار گزاریم . در یازده ماه جنگهای تبریز ، هیچ سپاهی در برابر شهر آن دلیری وچابکی رانشان نداد و هیچ سپاهی نیزآن سیلی سخت را ازدست شهر نخورد .



۲۳٤

نایب یوسف هکماواری

این سپاه‌که ازگردان جنگ آزموده شکاك وجلالی وازسواران خود ماکو آراسته

شده وسه هزارتن ، از دلیرترین جنگجویان را دربر ، و پنج تـوپ کاری را باتوپچیـان ورزنده همراه میداشت ، اقبال السلطنه آن دشمن کهن مشروطـه بسیجیده و آنرا بسر ـ کردگی خواهرزاده‌اش عزوخان ، (همـان جوانی که زمانی خود را از مشروطـه خواهان نشان میداد) ، بسرتبریز فرستاده بودکه هم در چنین هنگام درماندگی شاه باویـاوری کند وارج خود را نزد او فزونتر گرداند ، و هم کینه از مشروطه خواهان جسته دل خود را خنك سازد .

این سپاه ازدیر بازازماکو براه افتاده ، از خوی باینسو بهرآبادی که میـرسیدند آتش میزدند وتاراج میکردند تابنزدیکی‌های تبریزرسیدند ، واین بود از دیر بازآوازه آمدن آنان بشهررسیده مایه بیم سختی دردلهای مردم شده بود ، ومااینك داستان رسیدن آنان راباجنگی که کردند مینویسیم :

روز دوشنبه شانزدهم شهریور (۱۰ شعبان) که گفتیم دربازار جنك سختی رفت ، واز آن سوی مردم درخیابان در برابر نمایندگان عین‌الدوله بنمایش می‌پرداختند ، فردا سه شنبه آرامش بود ، ولی امروز آگاهی رسیدکه سپاه ماکو تاصوفیان (شش فرسخی تبریز ازسوی شمال غرب) پیش‌آمده‌اند . نیزدسته های سپاه ازتهران (بختیاری وقزاق ودیگر دسته ها) بباسمنج رسیده‌اند .

از چندی پیش گروهی از روستاییان ساوالان و خواجه دیزه والوارکه دیههایی در بیرون تبریز ، ازسوی صوفیان میباشد ، بشهرآمده واز ستارخان تفنگ وفشنگ گرفته و دردیههای خود سنگرها پدیدآورده بودند ، وچون سپاه ماکوبصوفیان رسیده بـود امروز آنان جلوپیشروآن سپاه راگرفتند وزنان وفرزندان خودرا بشهرفرستادند .

روز چهار شنبه هجدهم شهریور (۱۲ شعبان) در شهرجنگی نبود . لیکن دربیرون یك داستان بسیاراندوه آوری رخ داد . چگونگی آنکه سپاه ماکو ازصوفیان برخاسته به پیشروخود پیوست ، و مجاهدان که درساالاوان می‌بودند باایشان بجنگ ایستادند . لیکن باآن سپاه بسیاربرابری‌نتوانسته شکست خوردند ودراندك زمانی بیست وهشت تن ازآنان کشته شد وهفتاد وپنجتن دستگیر افتادند ، عزوخان دژخیمانه دستور داد که چهارتن از سران اینان را بدهانه توپ گزارده گوشت واستخوانشان بهـوا پرانیدند . غرنب توپها از دو فرسخی شهر را تکان میداد ، و چون آگاهی از چگونگـی رسید بسیاری ازمردم سخت هراسیدند .

این خود لغزشی می‌بودکه یکدسته روستاییان ناآگاه را ، که جز تفنگ افزاری نمیداشتند دربرابرآن سپاه بگمارند ، ومن نمیدانم این لغزش ازکه سرزده بوده .

روز پنجشنبه آرامش بود . امروز سالار ارفع (۱) که عین‌الدولـه او را بسردرود

(۱) میرزا عبدالله‌خان فرزند نظام العلماء باآنکه بسیاری از خاندان ایشان درسوی مشروطه می‌بودند واونیزپیش ازاین مشروطه خواهی می‌نمود این زمـان بدولتیان پیوسته بود

(یك فرسخی تبریزازسوی غرب) فرستاده و او درآنجا نشیمن گرفته بگرد آوردن سواره و سرباز می‌پرداخت با دسته های خود بقراملك فرود آمد . قراملکیان که خود دشمن مشروطه می‌بودند چون اینان نیز رسیدند لشکرگاهی از آن سوهم پدید آمد . ازآنسوی امروز شجاع نظام از دامنه کوه سرخاب خود را بلشکرگاه سپاه ماکو رسانیده با عزوخان دیدارکرد ، و همانا میخواست راهها را باز نموده دستور تاخت فردا را بدهد . چه شجاع نظام دراین سه ماه بسیاری از روزها رااز بالای مناره صاحب‌الامر جنگ کرده وهمیشه شهررااز‌آن بلندی تماشا کرده و راهها را نیك شناخته وآنگاه آیین جنگ مجاهدان را بهتر ازدیگران یادگرفته بود .

از این کارها پیدا بود که یك تاختی بشهر ازچند سو خواهد بود ، و بهتر است ما نیز در اینجا حال شهر و لشگرگاهها را نیك بسنجیم و بدیده گیریم : اگر بنقشه شهر نگریم گذشته از دوچی و سرخاب و ششکلان و باغمیشه که در دست دولتیان است و سراسر مسافت را یك فرسنگ کما بیش سنگر بسته و تفنگچی نشانده‌اند درسه جای دیگر نیزدولتیان لشگرگاه میدارند . یکی باغ صاحب دیوان و دشت شاطرانلو درشرق که عین‌الدوله و سپهدار با سپاهیان انبوه از سوار و سربازجا میدارند . دیگری میان ساوالان وپل‌آجی در شمال‌غرب که سپاه ماکولشگرگاه گرفته‌اند . سومی قراملك درغرب شهر که سالارارفع با دسته های خود نشیمن‌کرده . سپاه ماکوکه پیش می‌آمد رو بسوی امیر خیز می‌داشت . چنانکه لشگرهای عین‌الدوله وسپهدار رو بخیابان میداشتند . دوچی وآن‌کویها بهر دو ازخیابان وامیرخیز راه میداشت . آن دسته درقراملك بهنگام فرصت میتوانستند ازراه گامیشاوان یا هکماوار خود را بامیرخیز برسانند . رویهمرفته جای امیرخیز سخت‌تر و بیمناك‌تر می‌بود . باید گفت روز سخت فرا رسیده بود و تبریز می‌بایست بار دیگر دست از آستین برآورد و به این سختی هم چیره درآید .

دراین هنگام شماره دولتیان را سی هزار می‌گفتند . اما مجاهدان بیگمان بیش از ده هزار می‌بودند و باشد تا پانزده هزار می‌رسیدند .

یکی ازروزهای سخت تبریز

روزآدینه نوزدهم شهریور برای تبریز یکروز بسیار سخت و پر هیاهویی بود . امروز دولتیان بزور آزمایی بزرگی برخاسته میخواستند بهربهایی سرآید بشهر دست یابند ، چنانکه دیدیم از دیروزبسیج تاخت میکردند ، وهنوزیکساعت ازآفتاب نمیرفت که ناگهان غرش توپها برخاسته ازهرسو جنگ آغاز شد . سپاه ماکو ازجلوگاومیشاوان تاسرپل‌آجی‌سراسردشت‌را گرفته وتوپها رابکارگزارده پیاپی گلوله‌های‌شرابنل می‌بارانند، وهمان هنگام کردان سواره و پیاده شلیك‌کنان جلو می‌آیند . گلوله‌های توپ در بالای سرلاکه دیزج و گاومیشاوان و عمو زین‌الدین ترکیده همچون تندر آوایش سراسرآن کویها را فرا می‌گیرد . سواران و سربازان مرند وقره داغ و شاهسون و دیگران‌که در

دوچی هستند همگی بجنگ برخاسته ازهمه سنگرها گلوله می‌بارانند . از آنسودسته‌های انبوهی از ایشان همراه ضرغام و حاجی موسی‌خان و دیگر سرکردگان ، با چند نقب زن از چندین راه هجوم بامیرخیز آورده دیوارهای خانه‌ها راشکافته بسنگرهای ستارخان نزدیك میشوند ، و انجمن حقیقت را از اینسو و آنسو گرد گرفته گلوله‌ها همچون تگرك می بارانند و تا زور میدارند میکوشند که ستارخان راکشته یا ازجای‌خویش بیرون رانند. آوازتفنگها بهم پیوسته‌چنانست‌تو گویی شهر را از جا خواهند کند . در این گیرودار توپها نیز از دامنه کوه سرخاب بخروش برخاسته گلوله‌می‌بارد . از آنسوی لشگرهای عین‌الدوله و سپهدار از مالاران و سرخیابان و راه قوریچای به پیشرفت‌پرداخته‌جنگ سختی می‌کنند . توپها نیز بالای تپه‌ها غرش کرده و پیاپی گلوله میریزند .



پ۲۳۵

سالار جنگ بختیاری

تا امروز جنگی باین سختی رو نداده است . سراسر شهر تکان خورده دسته دسته مردم ازخانه‌ها بیرون ریخته نمیدانند چه بایدکرد . بسیاری ازایشان شهرراازدست رفته میدانند و درجستجوی چاره میباشندکه باری خود و خاندانشان را رهاگردانند . آنانکه ازمشروطه دلخوش نمیدارند فرصت جسته آشکاره بدگویی میکنند ودشنام وآزاربآزادی-

خواهان دریغ نمیگویند . بویژه در بخش غربی شهر که توپهای سپاه ماکــو تکان سختی بمردم داده وچنین پیداست که اندکی نخواهد گذشت وآن سپاه خود را بشهرخواهد رسانید.

خوب بیاد میدارم که دراین.هنگام در میدان هکما وار ایستاده و حال سراسیمگی مردم را تماشا می‌کردم. دراین کوی هنوز سنگربسته نشده وامروز جنگی درمیان نمیبود وتوپهای سپاه ماکو که بالای سرگامیشاوان می‌ترکید ، آوایش چنان درهمه جا میپیچید که مردم می‌پنداشتند کردان نزدیك شده‌اند واینك فرامی‌رسند ، و این بود دسته انبوهی از ایشان چنین میخواستند از راه باغها به بیرون شهرشتابند و از فرمـانده سپاه زینهار از برای خود خواهند ، که درهمان هنگام نایب یوسف با تفنگداران شلیك کنان ازپشت سر رسیدند وآنان را ازهم پراکندند .

جنگ بسختی پیش‌میرفت . سپاه ماکو دودسته شده دسته‌ای از راه گامیشاوان پیش آمده دسته دیگری روبسوی پل‌آجی میداشتند، که ازآن راه بشهر درآیند . آندسته چون بنزدیکی‌رسیدند توپ ازسنگر گامیشاوان گلوله باران‌کرده نگزاشت جلو بیایند. گروهی بخاك افتاده دیگران باز گشته بدسته دوم پیوستند و همگی یکی گردیده بسنگـر سرپل فشارآوردند . مجاهدان در سرپل ایستادگی نتوانستند وسنگر ها راگزارده پس‌نشستند. کردان ازپل گذشته کاروانسراوخانه های‌آنجا را سنگرگرفتند ، وقورخانه خود راآورده درکاروانسرا جادادند. این‌شکست بس بیمناك بود واگرکردان بیك تاخت بیباکانه دیگری برخاستندی بنزدیکی امیرخیر رسیدندی‌وآن هنگام بودی‌که ستارخان میان دوآتش فتاده جزگریز چاره‌ای نیافتی . در این هنگام بسیار سخنست‌که ازملا اباذرکه یکی از ملایان مشروطه خواه میبود یك دلیری گردانه رو داده . بدینسان مجاهدان که سنگرها را رها کرده تاباغها خودرا پس‌کشیدند ، این مرد جایی را سنگر گرفته بتنهایی ایستادگی‌کرد تازمانیکه دسته هایی ازشهر بیاری رسیدند، وچنین‌گویندا گر این دلیری ملااباذرنبودی جلوکردان را چیزی نگرفتی

دراین میان پیکار بس‌خونینی درخود امیرخیز پیش میرفت . ستارخان باهمراهان خود میانه‌آتش دست وپازده بادشمن‌که ازهرسوی پیش‌آمده بود جنگ بس سختی‌میکردند دراین پیکاربودکه‌گرجیان که بمب‌می‌انداختند یکی از بمبها بدیوار خورده بزمین افتاد و ترکیده خــود بمب انداز را که مسیو چلیتو نامیده میشد با دو گرجی دیگر سخت زخمنـاك گردانید . دراین هنگام گرفتـاری ستار خان سپاه ماکو را فرامـوش نکرده پروای‌آنان نیزمیداشت، وچون دانست مجاهدان پس‌نشسته وکردان ازپل باینسو گذشته‌اند دسته هایی را از شهر پی‌هم بآنجا فرستاد : در آن هنگام کــه مجاهدان رشته را ازدست داده ونومیدانه بباغها پس‌کشیده بودند ، وتنها ملا اباذر دربرابرکردان ایستادگی‌میکرد ناگهان مشهدی محمد علیخان و کربلایی حسینخان و دیگــران هریکی بـا دسته ای از سواره و پیاده پی‌هم رسیدند و بمجاهدان کــه دل خــود را باخته بودند ، دل داده و بـا

خود برزمگاه بازگردانیدند، وباغهارا سنگر گرفته ازهرسو گلوله برسر کردان بارانیدند دوباره بازار ستیز گرم گردید . مجاهدان میخواستند کردان را ازآنجا بلندنموده تاآنور پل برسانند . کردان پا فشارده ایستادگی میکردند . در اینمیان ستارخان در امیر خیز دشمن راشکسته وبازگردانید وازآن گرفتاری بیرون آمـد ودر زمان دستور داد توپ را از سنگر امیر خیز به پل‌آجی برسانند وخویشتن باچند تـن سوار اسب شده بآن رزمگاه رسانیدند . توپچی لشکرگاه کردان را درآن سوی پل نشانه گرفته پیاپی هـم چهار تیر انداخت . دراینهنگام آفتاب بافق نزدیك شده و جنگ بسخت ترین جای خود رسیده بود مجاهدان از رسیدن ستارخان جان دیگر گرفته وخود او بجنگ درآمده دلیری بیمانندی مینمودند . کردان که کسانی ازایشان بخاك افتاده و دیگران از هر سوخود را میانه آتش میدیدند ایستادگی نتوانسته روی برتافتند . مجاهدان از دنبالشان شتافته بسیاری را در همان حال بخاك انداختند . مشهدی محمد علیخان می گوید : «پنج تن ازایشان تفنگهارا انداخته زینهار طلبیدند . »

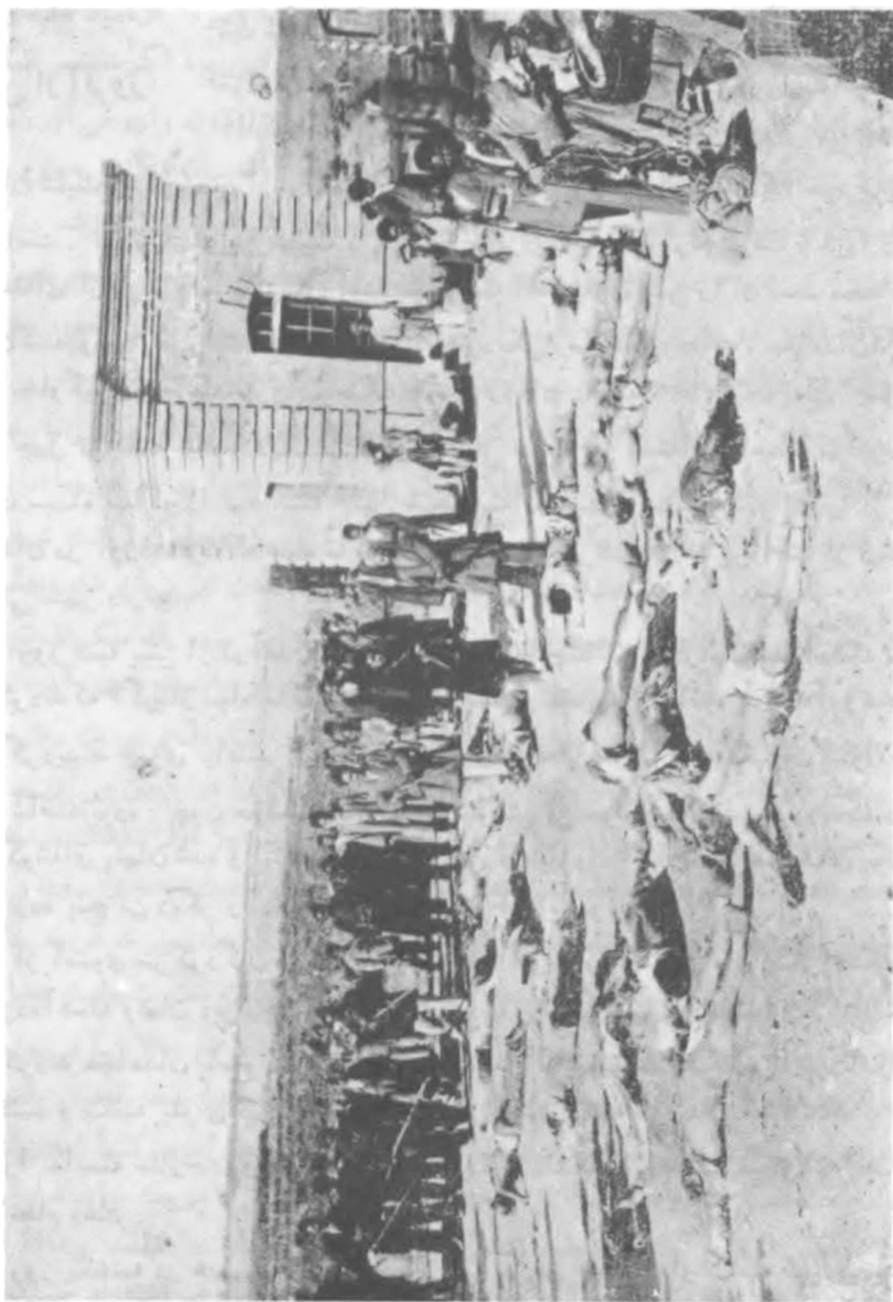
عزوخان که این شکست را ازپیش دانسته وتوپهـا وبنه را راه انداخته بود اونیز با سرکردگان نایستاده رو بگریز آوردند . قورخانه راکه اینور پل‌آورده بودند بدست مجاهدان افتادکه توپچی توپ پنجم را باگلوله خودایشان انداخت . حسینخان ودیگران ازدنبال کردان تاخته وچون شب فرامیرسید چندان دور نرفته بازگشتند .

این‌بود داستان ماکو. باآن چابکی‌خودرا بشهر رسانیدند وبدین چابکی مجاهدان بیرونش راندند . مشهدی محمد علیخان می گوید . کسانیکه‌امروز دلیری نمودند گذشته ازخود ستارخان وملا اباذر ، اسدآقا ومشهدی ابراهیم امیر خیزی و محمدآقا امیرخیزی بودند . مشهدی محمد ابراهیم تیربرداشته مرد . ازمجاهدان در اینجنگ بیش ازسه تن کشته وچهارتن زخمی نگفته‌اند . ولی از کردان بگفته مشهدی محمد علیخان صدوبیست تن کمابیش کشته شدند. (۱) این خود شگفت است که چنان انبوهی بااین‌آسانی رو بگریز آورد و بیکبار ده فرسنگ بیشتر پس نشیند. باید گفت کردان که تبریزیان را بهیچی نمیشمردند چون ناگهان آن زبردستی رادیدند وبیکبار خویش را دربرابر چندین صد تن مردان ازجان گذشته یافتند چنان ترسیدند که ایستادگی نتوانستند . سالها کردان یاداین جنگ خونین راکرده وازبیباکی مجاهدان شگفتی می‌نمودند .

امادرسوی‌خیابان‌ومارالان‌درآنجانیزتاعصرتنگ‌جنگ‌وخونریزی‌برپامیبودتادولتیان کاری پیش نبرده و از راهی که آمده بودند بازگشتند حاج ویجویه‌ای مینویسد : « اگر چه بسیاری از دلیران طوایف شاهسون و غیره بخـاك هـلاك افتاده بودند ولـی تعدادش

(۱) حاج ویجویه مینویسد . «بروایت صحیح‌سیصدنفر بخاك هلاك افتاده بود» ، پیداست که گفته‌های گوناگون شنیده وآنچه راکه فزونتر ازهمه یافته پذیرفته .

را معلوم ننمودیم وچند نفرازمجاهدین مقتول ومجروح شده‌اند » . درباره جنگ امیرخیز می نویسد : « آنچه ازکشته‌هایشان وقت گریز برده‌اند معلوم نشد ولی بیست وچهارنفر ازکشته‌ها باقی مانده بودندکه شب دادند ببرند و دفن نمایند » .



پ ۲۳۶

این پیکره نشان میدهد سر پل آجی را با کشتگان سپاه ماکو (این پیکره گویا در روز ۱۵ مهر برداشته شده)

در باره سالار ارفع و دسته های او در قراملك كـه چرا بجنگ نپرداختند حاجی مینویسد : « ایشان‌که منتظر سپاه ماکو بودند شکست اینان را دیده در جای خود مبهوت و متحیر مانده هرکس بجانب مقرخود معـاودت نمودند » . ولی من در این بـاره چیزی بیاد نمیدارم .

پس از آنروز

شب شنبه‌که پانزدهم شعبان و از جشنها بشمار می بود مشروطه ـ خواهان دو جشن‌گرفتند وستارخان «نامه فیروزی» بحاجی مهدی آقا کوزه‌کنانی نوشت . همان شب با همه فرسودگی در نیمه شب ناگهان شلیك بسیارسختی ازسوی میدان مشق برخاسته وپیدا بودکه جنگ خونریزانه‌ای درکاراست . تا دوساعت این شلیك برپا میبود تانزدیك بامداد آرام‌گرفت . فردا دانسته شد دسته‌ای از سوار و سرباز پیش آمده میخواستند میدان مشق را از دست مجـاهدان بیرون‌کنند ودیوارها را شکافته خود را تاآن نزدیکی رسانیده بوده‌اند ، مجاهدان‌آگاهی یافته بجلوگیری‌برخاسته‌اند وآن جنگ خونین روداده . بگفته حاج‌ویجویه‌ای ازسواران سی و چهل تن‌کشته شده و دیگران کاری ار پیش نبرده بازگشته‌اند . همانا سرکردگان شکست سپـاه مـاکو را نـدانسته چنین میخواستند شبـانه سنگر استواری را از دست مجاهدان در آورده فرداکه سپاه ماکو بار دیگر به پیشرفت خواهد پرداخت از اینسوهم دسترسی بشهر دارند .

روز شنبه پیش از درآمدن آفتاب ستارخان با چند تن سواراسب شده‌آهنگ سرپل آجی‌کردندکه اگر از سپاه ماکو توپی درآن پست وبلندیها بازمانده بدست آورند ،ولی هرچه‌گردیدند چیزی نیافتند . عزوخان پیش ازگریختن توپها و دستگیران ساوالان را روانه ساخته بوده . چون خواستند بازگردند به شش تن سواره ماکو برخوردندکه دیشب را درگوشه‌ای پنهان شده و اینك میخواستند خود را بیرون اندازند . ستارخـان یکی را با تیر زده پنج تن دیگر را دستگیرکرده همراه خود بشهرآورد .

از آنسوی سرکردگان از دوچی با دسته‌ای از سواره وسرباز بار دیگرآهنگ‌امیر خیزکرده‌آهسته ونهان دیوارها را شکافته تا نزدیکی‌انجمن‌حقیقت رسیدند وناگهان‌شلیك سختی‌کردند مجاهدان پاسخ داده بجنگ پرداختند وتا نیمساعت جنگ برپا بودتاسواران بازگشتند و بگفته بلوای تبریز شانزده کس از ایشان کشته‌گردید . گویا شکـست سپاه ماکو را ندانسته ستارخان و مجاهدان را افسرده و دلشکسته پنداشته میخواسته‌اند مگر کاری انجام دهند .

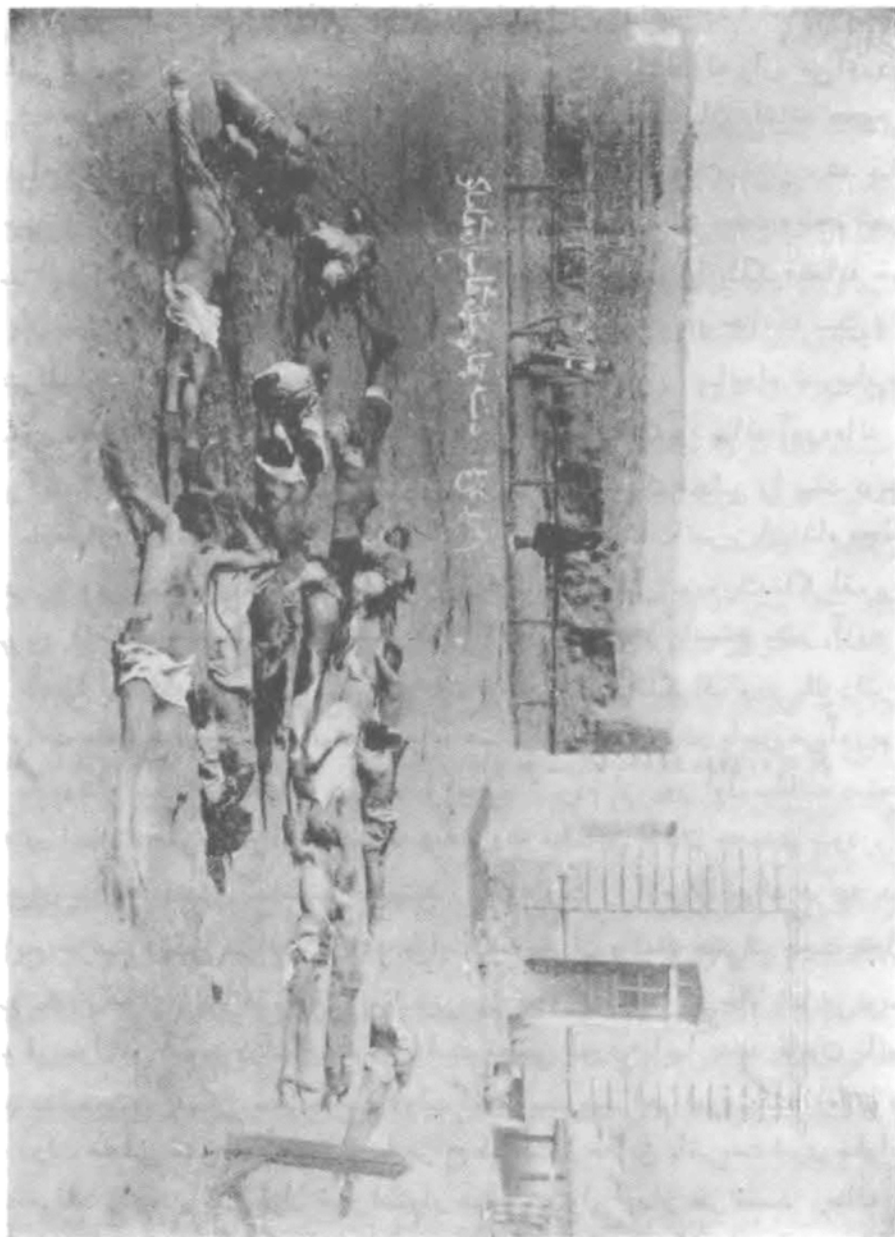
روز یکشنبه در شهر آرامش بود . ولی از سر پل آجی آواز تفنگ شنیده میشد و چنین میگفتند شجاع‌نظام میخواسته با دسته‌ای از دامنه‌کوه سرخاب بمرند رود ومجاهدان تیر انداخته نگزارده‌اند .

روز دوشنبه بـاز آرامش بـود . چیرگی مجـاهدان در روز آدینه و شکست سپاه

ماکو نتیجه‌هایی در پی میداشت ، و یکی از آنها این بودکـه دولتیان اندازه نیرومندی مشروطه خواهان را دانسته ودل افسرده شده بودند ، واینست خواهیم دیدکه تا چند روز بخاموشی گراییده بجنگی بر نخاستند ، واین بارمجاهدان پیشگام گردیده ازروزسه شنبه بقراملك تاختندکه داستانش را خواهیم نوشت . درباری اردبیلی ، لشکرگاه عین‌الدوله را پس ازاین‌جنگ ، ستوده چنین می نویسد : «ازحرکات رؤسا وسرداران‌امید غلبه وفتح دیده نمیشود» . همومینویسد : «آقایان اسلامیه را اعتقادی براین بود اگرمختصرحمله‌ای باهل شهر شود فوراً تسلیم خواهند شد و ایـن ایـراد را بعین‌الدوله وارد می‌آوردند در صورتیکـه همان روز از هر طرف بلکـه از هر سنگر کـه دولتیـان داشتند هجوم برده کاری نساخته بافتضاح تمـام رو بفرار گزاشتند برای آقـایان اسلامیه ثابت شد بـاکیها پنجه میزنند » . در همین چند روزه بود (گویا در روز چهار شنبه بیست وپنجم شهریور) که مشیرالسلطنه سر وزیر محمد علیمیرزا عین‌الدوله و سپهدار را بتلگرافخانه خواست و تا پایان روز میانه آنان با سروزیر تلگراف می آمد و میرفت ، و چنانکه سپس دانسته شد مشیرالسلطنه ، از زبان شاه پرخاش کرده که چرا کار شهر را بـانجام نمیرسانید ، و از اینسوی سختی کار و بازگشتن سپاه ماکو وکم بودن قورخانه را بهانه آورده‌اند . نیز سپهدار گفته است‌که کونسول انگلیس میگوید دولت هنگـامیکه مجلس را بست نوید داد که دو باره بازگرداند ، و پیشنهادکرده است‌کـه برای رام شدن تبریزیان شاه مجلس را بازکند ، و این‌گفته‌های اوبمحمد علیمیرزا گران افتاده واین بوده یك تلگراف پرخاش آمیزی باو فرستاده ،که نسخه این تلگراف را اقبال لشکر از باسمنج بشهر آورد و در اینجا بدستها افتادکه پاسخهایی در برابر آن نوشته با خود تلگراف ، در یك دفترچه‌ای بنام « رأفت ملوکانه » بچاپ رسانیدند ، و ما هم تلگراف شاه را در پایین می‌آوریم :

« سپهدار اعظم از تلگراف رمز شمـا تعجب کـردم از روز اول سلطنت دستخطی »
« کـه در اعطاء مجلس دادم لفظ مشروطه و مشروعه مطـابق قانون محمدی بـود . بعد »
« لامذهبان بنای خودسری گذاشتند خواستند دین و دولت را ازمیان ببرند هرچه بدلایل»
«و نصایح خواستم‌آنهارا متقاعدکنم نشد تا اینکه بفضل الله وکمك حضرت حجت عجل‌الله »
« فرجه بطوریکه لازم بود قلع وقمع مفسدین دین و دولت راکردم حالا شما می‌نویسید »
« کـه قونسول می گوید دولت وعده داده است مجلس شوری بآنها بدهد قانون بآنهـا »
« بدهد عدلیه بدهد همگی صحیح است دولت‌گفته است بسفراهم امروزکتباً اعلان شده »
« است دولت مجلس مشروعه‌که مطابق با مزاج مملکت و مطابق باشریعت نبوی صلوات‌الله»
« باشد خواهد داد و بر سر قول خود استوار هم هست ولی چهار نفر مفسد رجاله اسم »
« خـودشان را مشروطه طلب گـذاشته‌اند در تبریز علم خودسری افـراشته‌اند حـالا من »
« بآنها تملقاً ومجبوراً بگویم مشروطه دادم وبرای سلطنت خود رفتن دین‌وآیین‌مسلمانی »
« راننگ‌تاریخی‌بگذارم‌معاذالله‌نخواهدشد عجب ازغیرت‌شما عجب‌دولتخواهی‌میکنید‌همان »

« است که مکرر گفته‌ام تا این اشرار تنبیه نشوند و پدرشان سوخته نشود دست‌بردار نیستم»
« ولو اینکه دوکرور خرج شود بعد از فضل خدا قشون و نوکر و سوار وغیره هست که »
« بتواند این خدمت بزرگ را بدین و دولت انجام بدهد مخصوصاً در مراسله سفرا قید »
« شده است که اولیای دولت ایـران وقتی میتوانند این ترتیب مجلس مرتب کنند کـه »
« آذربایجان منظم و رفع اشرار شده باشدکه بفراغت خاطر مشغول ترتیب مجلس باشند»



پ ۲۳۷

این پیکره نشان میدهد سر پل آجی را با کشتگان سپاه ماکو (این پیکره گویا روز ۱۷ مهر برداشته شده)

« شما توی اطاق نشسته دست بـروی دست گـذاشته اید چه بایدکرد اگر اردوی مـاکو »
« را یکنفر مأمور گذاشته بودید میان آنها بوداً بداً مراجعت نمیکردند برنمیگشتند حالا »
« هم باتلگـراف اقدامات ازطـرف من شده است ولی در محـل شما هستید باید دست و »
« پا بکنید و بهـر شکلیست آنهـا را مراجعت بدهیـد امـروز هم بـا آن صورتیکـه »
« دیـروز سپهسالار اعظم داده فشنگ و تفنگ و گـلوله و توپ بـا صد نفـر سوار »
« فرستاده شد بـاز هم اگـر استمداد میخواهیـد اطـلاع بدهیـد تکلیف آخـری است »
« که نوشتم . »

قراملك و همكاوار ازقراملك بارها نام برده‌ایم . این آبادی درغرب تبریز نهاده‌وبا آنکه کویی از شهر بشمار است باغهاو زمینهای بسیاری آن‌را از شهرجدامیکند . مردم اینجا بیشتر باگندم‌کاری وباغبانی و گله‌داری زیند و کسان مهمان‌نوازی باشندو همیشه جوانان دلیر میان ایشان فراوانست . اینکه اینان‌هواخواه دولت درآمدندازروی بستگی‌بوده که‌بحاج میرزاحسن‌مجتهدمی‌داشتند چنانکه گفتیم اوچون از تهران بازمیگشت روی‌دوش خود بشهرش آوردند . سپس هم که اسلامیه‌بر پاشد قراملکیـان بازهواداری کرده هشت تن از دلـیران بنـام را با تفنگ و ابزار جنگ همراه آخوندکوی بدوچی فرستادندکه تا دیری در آنجا میبودند ودرجنگها شرکت میکردند . لیکن چون‌کار جنگ بدرازی‌کشید و اینان نتوانستند ازباغ وکشتزار خود دورباشند ازبیراهه بقراملك بازگشتند وبا تنهایی ودسترس نداشتن بدوچی همچنـان بامشروطه خواهان دشمنی می‌نمودند .

در این میان پیش آمد هایی در هکماوار که کوی دیگری در غرب شهر مـی‌باشد (کویی‌که مادر آنجا می‌نشستیم) رو میدادکه بـاید آنها راهم باز نماییم ، و اگـر ریشه داستان رابخواهیم باید ازچند سال پیش آغازکنیم . هکاوار هزار ودویست خانه‌کمابیش دارد ، واز دیرزمان در این‌کوی کشاکش شیخی‌و متشرع‌درکار میبوده و چه بسا زدوخورد نیز رومیداده .

در چند سال پیشتر نیـز یك کشاکشی رخ داده‌بود که‌کینه آن از میان نرفته ، و اینهنگام درپیش‌آمدها کارگر میافتاد . چگونگی آنکه حاجی محمود نـامی که سر دسته شیخیان می‌بود خواهر زادگانی میداشت و یکی از آنان یوسف نام که جوان تناور و سفید رویـی می بود ، لوتیگـری آغاز کـرده بود . یکـروزی ایـن یوسف دست بسوی زنی ازمتشرعان یازیده‌بود . متشرعان شوریدند و بازکشاکش برپا گردیدوچون خاندان ما ازچند پشت دراین‌کویهـا پیشوایی میداشت خـواه وناخواه پای پدر من و حاجی مـیر محسن‌آقا (از خویشان نزدیك پدرم) بمیان آمد وچون ثقةالاسلام ازدسته شیخی هوا داری می‌نمود حاجی میرزا حسن نیزاز این دسته هوا داری کرد . به محمدعلیمیرزا که آنسال را بتهران رفته بود تلگرافها فرستـادند و پس ازچند زمانی نتیجه آن شدکـه یوسف را


خریطهٔ شهر تبریز در حال انقلاب
غرهٔ شهر رمضان ۱۳۲۶
LA CARTE DE TAURIS.
PENDANT LA, REVOL
UTION. 27 SEPTEMBRE.
(1908)
قیاس

قراقاج

کوچه باغها

خطیب

علامات مخصوصه

بنارین قلعه اردبیل فرستادندکه چندیدرآنجا بود تارها گردیده بازگشت . در اینمیان عباس نامی از میان خود متشرعان که او نیز جوان تناور و بلند بالا ولی سیاه چهره میبود بلوتیگری پرداخته وچون او نیز روزی بزنی دست درازکرد باهمه خویشی باماکه مادرش دخترعموی پدرممیبود اورا نیزازکوی بیرونکردند . در اینزمان ستارخانازشهر گریزانو دربیرونها نهانمیزیست . عباسویوسف هردو نزد او رفته شاگردیشرا پذیرفتند واواینان راهمراه گردانیده گریزانونهان ازبیراههروانه مشهدگردیدند تاپس ازچندی بازگشتند . پسازبازگشتازاینسفر بودکه ستارخاناز لوتیگری دستکشیدهدرشهر بخرید وفروش اسبپرداخت . همچنین یوسفو عباسهردوپیکار رفتند . عباسبرسردیههاییکیاز بازرگانان توانگر میرفت وخانه وزندگی خوبی آراسته ورفتارش هم نیکو شده بود .در همین زمانهاستکهاو داستان سفر خودشانرابمنکهنویسنده اینکتابم بازگفته .اینهاپیش ازجنبش مشروطه میبود . سپس درزمان مشروطهدرآنهنگام کهستارخان ازباسمنج برگشته بادوچی جنگآغازکرد عباسدردیه میبود . ستارخان اورا خواسته وچون دلیری و بیباکی او را میشناخت همراه خود نگهداشت ، یوسف نیز به نزد او آمدوشد میکرد . لیکن پس ازیکماه یا بیشتر عباس به هکماوار آمده دیگر نزد ستارخان برنگشت . یکروز هم پیشحاجی میرمحسن آقاکه پس ازپدرم جانشین او میبود آمده چنین گفت : از ستارخان توپو تفنگ وپول گرفته ما نیزدر اینجاسنگر بسته وتفنگچیگرد آوریم ، ولیچونکاررا استوارکردیم دهنتوپ رابسوی شهر برگردانیم . حاج میر محسن آقا با آنکه هوا دار دولت میبود بآن پیشنهاد خرسندی نداده گفت : مردم زیر پا لگد مال شوند . عباس چون نومید شد پساز چند روزی بقراملك رفته بدشمنان مشروطه پیوست . نیز کسان دیگری از هکماوار بآنجا رفتند . از اینسو یوسف رفتن آنان را بسود خود دانسته به سراسرکوی چیره گردید و دسته ای تفنگچی پدید آورد . چیزیکه هست عباس پروای او را نداشت وهرچند روز یکبار به تنهایی یا همراه یکی دو تن به هکماوار آمده و گردیده باز میگشت ، و این چیزی بودکه خشم یوسف را فزونتر و دشمنی میانه قراملك و شهر را سخت تر میگردانید . باز یکروز عباس همراه یکسوار قرهداغی به هکماوار آمده بیباکانه گردش میکرد که ناگهان در میدان به یوسف ودسته او بر خورد . اینان بیدرنگ مسجد را سنگر کردند ، وعباس وآن قرهداغی خود را به پشت درخت نارونی کشیدند کهبیك چشم زدن ازآنسو یکی از تفنگچیان یوسف و از اینسو یك عطار بیگناه گلوله خورده بخون غلطیدند . در این هنگام من در گوشه ای از میدان ایستاده و این جنگ وشلیك را تماشا میکردم و دیدم همینکه شلیك پایان یافت عباس و آن سواره آرام وآهسته راه خود را گرفته بازگشتند ، و بااین کاریکه کرده بودند نگریخته بلکهبخانه عباس رفته چند ساعتی درنگکردند و یوسف چون اندازه دلیری و بیباکی اورا میدانست تفنگچی بسرش نفرستاد .

جنگ باقر ملك

بدینسان قراملك پناهگـاهی برای دشمنان مشروطه گردیده ، و چنانکـه گفتیم روزهای آخر سپاه نیز از سوی عین الدوله بآنجا فـرستاده شده بود . چون پس از شکست سپـاه ماکـو دولتیان از جنگ کم امید گردیده این بار، بیش ازهمه به بستن راهها وجلوگیری ازرسیدن خواربار بشهر می‌کردند ، چنانکه عین‌الدوله و لشکر او راه هشترود و گرمرود وسراب ، وسالار ارفع راه سرد رود و اسکو ، و پسر شجـاع نظام راه مرند و جلفا راگرفته از آمد و شد کاروانیان جلومی‌گرفتند ، درچنین هنگامی قرا ملکیان نیز راه انزاب وآرونق را بسته خوار بار بشهر راه نمیدادند و رهگذران را لخت میکردند .



پ ۲۳۸

شادروان حاجی علی دوا فروش

(این پیکره پس‌ازجنگ حکماوار برداشته شده که درآنجنگ شادروان‌حاجی‌علی‌زخمی‌شده بود)

ستارخان بارها پیام پندآمیز فرستاده بود ، و یکبـار نیز کسانی از قراملك بشهر آمدند و گفتگو رفت و نتیجه‌ای نداد . ولی چون شکست سپاه مـاکو پیش‌آمد ، وپس از آن شهریان بدلیری افـزودند ، و از آنسو دولتیان خاموش می بودند ، ستارخـان بهتر دانست‌که با جنگ قرا ملك را از پیش بردارند .

این بود روز سه شنبه بیست وچهارم شهریور (۱۸ شعبان) هنگام پسین دسته هایی از مجاهدان ناگهان آهنگ‌آنجاکردند . قراملکیان دلیرانه ایستادگی نمودند و جنگ سختی درگرفت . باغها وکشتزارهاکه بدرازی نیمفرسخ‌کمابیش میـانه شهر و آن آبادی نهاده پر ازآتش‌گردیده ازهرسوگلوله آمد وشد میکرد . هنگام غروب جنگ فرونشسته مجاهدان بازگردیدند .

فردا بیست و پنجم شهریور (۱۹ شعبان) از نیمروز دوباره مجاهدان روبقراملك آوردند. سرکرده این جنگها حسین‌خان، وچهارصد وپانصد تن ازمجاهدان با اومیبودند. بار دیگر جنگ سختی آغازشده مجاهدان به جوی‌گودی‌که‌آب‌آجی را بقراملك میرساند و این هنگـام خشك میبود درآمده به پیشرفت پرداختند . از آنـوی قراملکیان بیباکانه بجلوگیری برخاستند . گلوله بفراوانی میریخت وغرش توپ پیاپی شنیده میشد . پیداست که بزنان و بچگـان روز سختی میبود ، قراملکیان بیش از اندازه دلیری مینمودند ولی مجاهدان بیباکانه پیش رفتند تا خود را بنزدیك آبادی رسانیدند ، و چون روز بآخرمی‌رسید حسین خان دسته‌هایی را بپاسبانی‌گزارده بازگشت .

امروز از عباس دلیریهـای شگفتی رخداد . قراملکیان داستانهـا ازو می‌گفتند . امروز او بامدادان سواراسب شده ازبیراهه آهنگ باسمنج می‌کندکه ازعین‌الدوله توپ و سپاه بخواهد ، ولی درنیمه راه آواز شلیك توپ را شنیده بـاز می‌گردد ، و هنگـامی میرسدکه مجاهدان خود را بخرمنگاه قراملك رسانیده بودند و او بیدرنگ بکارپرداخته خود را به پشت دیواری میرساند ، وازآنجا یکتنه به تیراندازی می‌پردازد وجلومجاهدان را می‌گیرد .

روز پنجشنبه بـاز مجـاهدان بجنگ قراملك شتافتند . ولی چون‌کسانی از آنجا برای‌گفتگو نزد ستارخان آمده بودند ، و از آنسوی از یکساعت به نیمروز در خود شهر جنگ و تاخت آغاز شد اینست جنگ قراملك را نا انجام‌گزارده بازگشتند .

در این سه روزه جنگ با قراملك چون بیشتر مجاهدان از حکماوار میگذشتند من بتماشا می ایستادم ، و از اینکه آنانرا میدیدم دلیر و مردانه دسته دسته آمده میگذشتند گاهی شاد می‌شدم‌که ازایران‌ازمیان بازاریان وبرزگران چنین مردان شیردلی برمیخیزد وگاهی غمگین میگردیدم‌که این شیر دلیها در راه برادرکشی بکار میرود . بیاد میدارم روز دوم بر سرکوچه ایستاده بودم حسینخان با دسته‌ای پیاده رسید از رخسار مردانه آن جوان و از سنگینی و استواری او شادمان‌گردیدم و افسوس‌که همان یکبار بودکـه او را

دیدم . حسین خان بیش از نه فشنگ درکمربند خود نمیداشت ، یکـی از یارانش گفت : « خان ! بانه فشنگ بجنگ میروی ؟! » پاسخ داد: « مگرمن بیش از نه تن خواهم کشت ! » پشت سرایشان اسد آقـا سوار اسب سفید قشنگی می‌آمد . نامش را شنیده و خودش را ندیده بودم . در شگفت شدم که جوانی بااین سال کم دارای آن آوازه گردیده .

در این جنگها بودکـه شاطـر محمـد حسین برادر مشهدی محمد صادق که بدلیری شناخته شده و از سر دستگان بشمار میرفت کشته گردید .

باری چنانکه گفتیم روز پنجشنبه نزدیك نیمروز ناگهان دولتیان از سر خیابان و از بازار وازمغازه‌های مجیدالملك و ازچند راهی که بامیرخیز می‌رفت پیش آمده غوغای سختی بر پا کردند . نیزتوپهـا را از دامنه کـوه سرخاب بغرش آورده آتش بر سر شهر بارانیدند . یك تاخت ناگهـانی و بس بیمناکـی بود شاید می‌پنداشتند مجاهدان در سوی قراملك سرگرمند و در شهرچندان نیرویی نیست و میخواستند مگر کاری پیش برند ، یا خواستشان این بودکه مجاهدان را ببازگشت از جلو قـراملك وادارنـد . هرچـه بود سخت بیباکانه‌می‌کوشیدند. ستارخان وباقرخان‌ایستادگی نموده و جلو تاخت راگرفتند . از اینسوهم توپها غریدن گـرفت . تا غروب جنگ بر پا بود و آنزمان فرو نشست . از مجاهدان چند تن کشته شده و چند تن زخم برداشتند . ازدولتیان بیشتر ازاینان کشته و زخمی شدند .

بخاك سپردن مسیو چلیتو

روزهـای آدینه و شنبه جنگی بـرنخاست . شب یکشنبه جنگهای سختی در سوی خیابان میرفت . درباری اردبیلی می‌نویسد : « از صدای توپ وتفنگ تا صبح نتوانستیم بخوابیم . محشر غریبی راه انداخته‌بودند . تا دمیده صبح صدای‌تفنگ می‌آمد » . مینویسد : « راه باغمیشه را مجاهدان سد نموده تردد احدی ممکن نیست . جمعی از اهل شهربباغ آمده‌اند . شاهزاده ، جواد خان حاجی خواجه‌لو را بباغمیشه مأمور فرمود هر طور است راه متردین باز ومـوانع را از پیش بـردارد » . دراین روزها گفتگو از بازگشت سپاه ماکو می‌رفت ،که اقبال‌السلطنه با دستور محمد علیمیرزا دوباره نیرو بآنها افزوده و باز گردانیده ، و آنها همچنان دیه‌ها راآتش میزنند و پیش میآیند . نیز در این روزها نان کمیاب گردیده بخاندانهایی سخت میگذشت .

روز دوشنبه سی‌ام شهریـور (۲٤ شعبان) داستانهایی در کار رخ دادن می‌بود . از یکسو در سوی پل سنگی سواران (همان سواران حـاجی خواجه لوگویا) پیش آمد بـا خیابانیان‌جنگی میرفت که سه ساعت‌کمابیش‌برپا میبود ، تا سواران نومید شده بازگشتند، و از دو سوکسان بسیارکشته شدند .

ازیکسو امروز عین‌الدوله بشهر التماتوم چهل و هشت ساعته فرستاده و کسانی را نیز بباغ خواسته بودکه با زبان پندهایی دهد ،که داستان آنرا خواهیم نوشت .



ب ۲۳۹

این پیکره نشان میدهد یفرم خان وکری خان با دو تن دیگر از سردستگان فدائیان ارمنی

درآنمیان در یکسوی شهر یك نمایش باشکوه بیمانندی میرفت و مشروطه خواهان کشته یکی ازگرجیان را با پاس و پذیرایی‌که تا امروز مانندش دیده نشده بود بگورستان می بردند . این یکی از داستانای شنیدنیست‌که مشروطه خواهان تبریز ، درمیان آنهمه‌گرفتاریها خود را نباخته هرکاری راکه می بایست ومی‌شایست بانجام می رسانیدند .

چنانکه‌گفتیم مسیو چلیتوکه یکی از سردستگان‌گرجیان و از بمب اندازان ایشان می‌بود ، روز آدینه نوزدهم شهریور ، درگرماگرم جنگ بایك بمبی‌که بدیوار خورد و ترکیدسخت زخمی‌گردید ودربیمارستان میخوابید تا دیروزیکشنبه بدرود زندگی‌گفت.

آزادیخوان از مرگ آنمیهمان ارجمند اندوهناك شدند و از دست دادن چنان یاوری افسوس خوردند ، و امروزکه جنازه او را بخاك خواستندی سپرد بیك نمایش باشکوهی برخاستند . بدینسان که مردم درارمنستان ولیلاواکه سرراه می‌بودگرد آمدند چندانکه‌کوچه‌ها همه پرگردید . در پشت بامها هم زنان و فرزندان بانبوهی‌گردآمدند. نیز یکدسته از مجاهدان‌که توانسته بودند بسنگر نروند درسرراه ازاینسو و آنسو بهرده ایستادند .

از آنسوی چون جنازه را ازبیمارستان بیرون آوردند نخست بیرق سه رنگ ایران را بجلو انداخته درپشت سرآن هزارتن ازمجاهدان ــ هرچهار تن در یك رده ــ تفنگها را سرازیر گردانیده ، با یك دسته موزیك روانه .شدند ، پس از ایشان جوانان ارمنی با طاقنماهایی از گل بدستهاشان سرود خوانان راه افتادند ، و پس از آنان دسته های انبوهی از مسلمان و مسیحی جنازه را دنبال میکردند . در سر راه درچند جاگفتارهایی بترکی و ارمنی خوانده شد و پیکره‌ها برداشته‌گردید ، و بااین شکوه وپذیرائی او را تا بگورستان رسانیدند و بزیرخاك سپاردند .

در روزنامه « ناله ملت » مینویسد ، « الحق و الانصاف‌که آذربایجان نه بلکه‌ایران تا بوده جنازه احدی راازبزرگان و اشراف و رجال مملکت بدین وضع و ترتیب و عزت و اجلال حمل ننموده و در حق هیچیك از شهدای حریت این احترام فوق‌العاده را مرعی نداشته‌اند ... »

شب سه شنبه دو ساعت ازشب‌گذشته بیکبار ازهمه سنگرهای دولتیان از سرخیابان گرفته تا امیر خیز شلیك و جنگ آغاز گردید و تا نزدیك بامداد همچنان سراسر شهر پر از غوغا بود . درباری اردبیلی می‌نویسد : جواد خان حاجی خواجه لوکه از سوی عین‌الدوله برای بازکردن راه باغمیشه فرستاده شده بود امشب از سختی کار جنگ در شهرماندن نتوانسته با سواران خودگریخته بلشکرگاه آمد و مایه بیم و ترس دیگران‌گردید .

روز سه شنبه هنوزآفتاب درنیامده در بیرون پل آجی جنگ آغازگردید . در این

چند روزه که آوازه بازگشت سپاه ماکو افتاده هر روزه آگاهی تازه‌ای میرسید ستارخان دسته‌ای رااز سواران به آنا خاتون میفرستدکه اگر سپاه ماکو بآنجا رسید آگاه شوند و جلوگیری کنند و این سواران در پیرامون آنا خاتون میبودندکه پیش از در آمدن آفتاب چهارصد تن کمابیش سواره را می‌بینند روبآنجا میآیند . اینست بجنگ بر می‌خیزند . از آنسوی رحیمخان و شجاع نظام با دسته‌هایی از سواره از دوچی بیاری سواران دولتی میرسند . ازاینسو نیز مجاهدان سرپل‌بیاری سواران‌آزادی میشتابند . تا پس ازظهرجنگ سختی درمیان می‌بود و از سنگر امیرخیزتوپهایی نیزانداخته شد .

چنانکه گفتیم محمد علیمیرزا بعین‌الدوله فشار میآوردکه شهر را

التماتوم عین‌الدوله بگیرد و پرخاشها میکرد . پیاپی تلگرافهاازو میرسید . از سوی دیگر ملایان اسلامیه نشین که بخون مردم شهرتشنه میبودند ، پیاپی پیام داده ازعین‌الدوله گرفتن شهررا میخواستند .عین‌الدوله از روزیکه آمد آنچه توانسته کرده وآنچه زور میداشت بکار برده بود . ولی ملایان که ازجنگ و چگونگی آن ناآگاه می‌بودند ومحمدعلیمیرزا که ازآندوربه پیشامدها نگهبانی‌می‌کرد چنین میدانستند که عین‌الدوله هنوز همه توانایی خود را بکار نبرده ، و با تبریزیان نرمرویی نموده است و این بود آن فشار را میآوردند . هرچه بود عین‌الدوله خود را ناچار دیدکه یکبار دیگر زور آزمایی‌کنند و با شهر بجنگد ، بویژه که سپاه ماکو نیز بازگشته بشهر نزدیك شده بود .

لیکن بهتردیدکه این‌کار خود را بررویه دیگری اندازد و بمردم شهر التماتومی فرستاده چنین وانماید که تاکنون دست نگه داشته و آنچه تواند نکرده‌است . ولی اگر شهریان پشیمانی ننمایند وگردن بفرمان او نگزارند آنچه تواند خواهدکرد ، واین بود چنانکه گفتیم روز دو شنبه سی‌ام شهریور (۲٤ شعبان) آگاهی نامه‌ای نویسانیده در درسی وشش نسخه بکسانی درشهر فرستاد ، دراین زمینه‌که درآن یکماه او هرچه خواسته است « رأفت ملوکانه » را بمردم تبریز برساند و آنان را با زبان پند براه آورد نتیجه نداده ومردم دست از نا فرمانی نکشیده و با سپاهیان دولت بجنگ دلیری نموده‌اند ، و اینست دولت ناچار شده تبریزیان را بگردن کشی شناسد و بآنان گوشمال دهد و اینست اوآگاهی میفرستدکه اگر از سر دسته فردا که روز سه شنبه بیست و پنجم شعبانست تا چهل‌وهشت‌ساعت تفنگ وفشنگ را به‌کنارنهادند وارك دولتی راسپردندکارخوبی‌کرده‌اند، وگرنه لشکرهای دولتی بشهر در آمده آنچه می‌باید درباره گردنکشان خواهندکرد . کسانیکه بی یکسوهستند و بالای خانه های خود بیرق سفید افرازند ، و یا درباغ شمال ویا در مسجدهاگرد آیندکه لشکریان ایشان را شناخته‌گزند نرسانند ، وهرکسی‌که با تفنگ و افزار جنگ در برابر لشکریان ایستادگی نماید هرگز آمرزیده نشده‌کشته خواهدگردید .

همچنین پیام فرستاده از هر کویی دو تن را بنزد خود خواند ، وکسانیکه رفتند همین سخنان را بازبان‌بآنان گفت . چون این آگاهی درشهرپراکنده گردیدآزادیخواهان و مجاهدان پروایی ننمودند ، بلکه زبان بریشخند بازکرده گفتند : پس از سه ماه جنگ، دیگر چه جای این التماتومست ؟ ! . . چه جای چهل و هشت ساعت مهلت است ؟! . گویا ستارخان گفته بود : مگر تا امروزشوخی میکردیدکه اکنون میخواهید جنگ‌کنید ؟ ! ..

لیکن نمایندگان سیاسی دولتها واروپاییان‌که در تبریز می نشستند بالتماتوم ارج



پ ۲٤۰
شادروان بخشعلی خان یکانی با چند تن از پیروان خود (این پیکره هم‌گویا در زمان های دیرتر برداشته شده)

گزارده بسفارت خانه هـای خود در تهران تلگراف کـردند و از دولت برای خودشان و بستگـان ایمنی طلبیدند . از آنسوی چون انجمن ایـالتی تلگراف پایین را بـاستانبول فرستاد :

« دولت قتل عموم ملت را از بیست وپنجم ماه چهل وهشت ساعت اعلان داده ملت »
« حاضر مقابله » « انجمن ایالتی »

ازجمله « قتل عموم ملت » ایرانیان استانبول بترس افتاده سراسیمه شدند وانجمن سعادت تلگرافها بنجف و دیگر جاها فرستاد و در همه جا ایرانیان را بیمناك گردانید .

ازاینسوی درخود تبریز بدخواهان آزادی‌که در همه کویها میبودند بتکان آمدند ، که برخی التماتوم را دستاویز ساخته چیزهایی ازخودافزوده مردم را بترس‌می‌انداختند. وبرخی‌نیز‌ترسیده نمیدانستندچه‌کنند. درهکماوارخانواده ماکه بدخواه مشروطه می‌بودند بتکان آمدند و برآن شدندکه زنان و بچگان خود را بقراملك فرستندکـه روز در آمدن سواران بشهر در خانه‌های خود نباشند ، و چون‌کسی ازمردان بزرگ ، از ترس مجاهدان‌ نمی یارست از شهر بیرون رود و از دولتیان درآنسوی می‌ترسید ، مراکه‌آنروزهفده ساله می بودم ناچار گردانیدند کـه آنزنان را کـه بیش از شصت و هفتاد تن می بودند ، با بچگانشان بقراملك رسانـم ، و من نیز آنان را از میان باغها راه نموده بقراملك رسانیدم . در آنجا نیز سر دستگان پاس داشتند و مهربانی نمودند . ولی مردم عامی بد- زبانیهای بسیارکردند . از یك‌کوچه‌ای‌کـه می‌گذشتیم یك زنی‌گفت : « چرا علیاولی‌الله نگفتیدکه این‌گونه‌گرفتار شوید ؟!. » دیگری‌گفت « اینها همگی بابیند » دوشب درآنجا در خانه خویشان خود مـاندیم و در این دو روز بود کـه من داستان جنگهای قراملك و و دلیریهای شگفت آور عباس و دیگران را شنیدم . عباس بنام خویشاوندی بدیدنم آمد . پس از دو روز چون از التماتوم نتیجه‌ای نشد بار دیگر بازگشتیم .

باری از شهر پاسخ پایین را نوشته بباغ صاحبدیوان فرستادند :

« حضور بندگـان حضرت مستطاب اشرف والا شاهزاده عین الدوله دامت شوکته »
« اعلام بانظام نواب مستطاب اشرف والاکـه منشور قتل و فتوای اعدام مسلمین اهالی »
« دارالسلطنه تبریز بود عز وصول یافت میفرمایید هر چه خواستم شما هـا را بـانواع »
«پند و اندرز ازطریق عصیان باز داشته برأفت و مرحمت ملوکانه امیدوار و متقاعد نمایم»
«نشد و شما باکمال تمرد دولت را مجبورکردید بنظر مخالفت بشما نگریسته قلع وقمع »
« شما را مستلزم سلامت حال و استقبال خود بداند ملت هم باکمال توقیر واحترام عرض»
« میکندکه مناظر قراء و قصبات منهوبه وضجه زن های مسلمانـان دیگر طـاقت این را»
« در ماها نگذاشته‌که زیر بار تحمل این رأفت های شایان پادشاهی برویم ما هم هرقدر »
« خواستیم به تامل و تانی فریاد مظلومانه خود را به‌گوش وجدان حضرت والا رسانیده »
« ایشان را در باره استیفای حقوق ملی نایل یك سعادت ابدی نمائیم میسر نشد بنابراین»

« در مقابل اظهــارات حضرت والا جز تکرار این فــرمایش حضرت فخــر المجاهدین »
« سیدالشهداء علیه افضل الثناء جوابی نداریم :
« اذاکانت الا بدان‌للموت‌انشأت فقتل امرء لله بالسیف اجمل » (۱)

« از این قبیل التماتومها گوش ملت پرشده دیگر حالت پذیرایــی این تهدیدات »
« را ندارند منتظر اقدامات فعلی هستیم :
« آنکه در بحر قلزم است غریق چه تفاوت کند ز بارانش »
« والسلام علی من‌اتبع الهدی »

آنچه باید در اینجا بازنمود آنست‌که دراین زمانهادرمیان آزادیخواهان‌بستارخان و باقرخان‌ارج‌بسیارمی‌گزاردند ،ودرباره‌ستارخان‌پیاپی خوابهادیده‌میان‌مردم‌می‌پراکندند، و در زبان مردم ودر نوشته ها ستارخان را « سردار » یا « سردار اعظم » و باقر خــان را « سالار » یــا « سالار اجل » یاد میکردند . بویژه پس از داستــان شکست سپاه مــاکو که توده مــردم ستار خــان را با دیده دیگــری میدیدند وکسانی او رااانگیخته شده از سوی خدا می‌پنداشتند وخوابها دراین باره‌میدیدند ونام او را با پاس بسیار به زبان میراندند، اینست ما نیز ازاین پس‌این دوتن را بانام سردار و سالارخواهیم خواند . اگرچه‌نامهای « سردار ملی » و « سالار ملی »که انجمن بایشان دادپس از پیش‌آمد دوچی و یکماه‌دیرتر از این تاریخ بود ولی بهترین نامها آنست که توده بنام خوشنودی و سپاسگزاری بکسی بدهد . ما نیز پیروی از توده را بهتر می‌شماریم تا پیروی از انجمن را .

چشم‌براه التماتوم مشروطه خواهان چون آن پاسخ را فرستادند چشم براه جنبش دولتیان نشستند .

شب چهارشنبه یکم مهر (۲۴ شعبان) باهمه مهلتی‌که‌عین‌الدوله داده‌بود ازهمه‌سنگرها جنگ‌برپا وتا نزدیکی بامدادآوازشلیك بلند می‌بود . این‌جنگهای شبانه هنایش‌دیگری درشهریان میداشت ، ودرآن آرامش شب‌آواز تفنگهادیگرگونه‌شنیده میشد . چنانکه گفته‌ایم در این شبها دو ساعت ازشام گذشته از بیشتر خانه‌ها آواز اذان بر میخاست و بسا رو میداد که آواز اذان با شلیك تفنگ بهم در آهیخته غوغای شگفتی برپا میکرد .

روز چهار شنبه در شهر شور دیگری برپا و مردم همه گفتگوی فردا را مــی‌داشتند که جنگ آغاز خواهد شد و بآمادگی میکوشیدند . از آنسوی در بیرون شهر دولتیــان بیکار نه‌نشسته‌سپاه جابجا میکردند . از آن‌جمله دسته هایی را از قزاق و سوار ازلشکر-گاه شاطرانلو بدوچی میفرستادند . نیزچون سالار ارفع‌بایستی بادسته های‌خودازقراملك بتاخت پردازد ، عین‌الدوله سوارانی را از راه جنوب شهر پیش او می‌فرستاد . چــون از شهر آن سواران دیده میشدند از سنگر مارالان توپی بسوی ایشان انداختند . نیز امروز

(۱) تنها که برای مرگ‌آفریده شده چه خوشتر که آدمی درراه خداباشمشیر کشته‌شود .

سپاه ماکو از صوفیان بــر خاسته روانه شهر گــردیدند ، و در آناخاتون که جـا بـرای ایشان آماده شده بود فرود آمده بسنگر بندی پـرداختند . از سنگر امیر خیزدو تیرتوپ بسوی ایشان انداختند . بگفته بلوای تبریز با زبان گلوله پیام «خوش آمدید» فرستادند.

درباری اردبیلی مینویسد : امروز بار دیگر تلگراف از محمدعلیمیرزا رسیدکه باید کارشهر دو روزه پایان پذیرد :

شب پنجشنبه غوغای بیمانندی بود و تاسفیده بامداد گلوله بر سر سنگر هامیبارید. امشب کمتر کسی خواب بچشمش رفت . روزپنجشنبه که سردسته مهلت سپری می‌شدازدولتیان



پ ۲۴۱
مشهدی محمدعلیخان با دسته خودش

تکانی دیده نشد . سردار و سالار دستور دادند برای یادآوری چند تیر توپ از سنگرهای شهر بلشکرگاه شاطرانلو وآنا خاتون ودوچی انداختند ، و چون پاسخی از آنسو نرسید اینان نیزخاموش شدند . گـویا عین‌الدوله چشم براه لشگرهایی میبود که بایستی امروز برسند . از جمله دسته‌های انبوهی از سپاه ماکو امروز رسیدند . از اینسو در شهـر شور بیشتر از دیروز برپا شده دسته دسته مردم ازکویها بانجمن آمده جانبازی از خود نشان میدادند وپاره‌ای ازایشان‌کفن بگردن انداخته بودند . واعظان بگفتار پرداخته مردم را بآرامی خواندند .

شب آدینه سوم مهر (۲۷ شعبان) همچنان شلیك شنیده میشد ولی مجاهدان کمتر پاسخ میدادند . گاهی نیز غرش توپ یا بومب بگوش میرسید .

روز آدینه روز بس پرشور و بیمناکی بود . بهنگامی که آفتاب تازه دمیده سراز کوهساربیرون میاورد وهنوز بیشترمـردم پس از بیداری دیشب آرامش هنگام بامداد را فرصت جسته درخواب میبودند ،که‌ناگهان غرش‌نخستین تیر از دهانه توپ دوچی آرامش و خـاموشی را بهـم زده آوایش در سراسر شهـر پیچیده پیا پـی آن تیر دوم و تیر سوم غرش خود را بگـوشها رسانید : اندکـی نکشیدکه تـوپهای دشت شاطرانلو بکار پرداخته گلوله هـای پیاپوی بر سر مالاران و خیابان بارانید . نیز از سپاه ماکو توپها بغرش برخاست .

هرکسی دانست داستان چیست : بمباردمانی که دیروز بایستی آغازگردد امروز آغازگردیده . چهارده توپ از سه جایگاه (دشت شاطرانلو ، دامنه کوه سرخاب ، آنور پل آجی)گلوله میباراند . ازاینسوی توپهای شهرنیز ازچند جا بپاسخ پرداختند . امروز دیگرجنگ رسمیست . جنگی استکه دولت آگاهی آنرا ازپیش پراکنده . سرکردگان که این زمان شاید بیش ازسی تن ازایشان درپیرامون تبریز فراهم میبودند . امروزداد دولتخواهی خواهند داد . چهار ساعت‌کما بیش تنها‌گلوله باران توپ درکار بود . ولی در دو ساعت بظهرآواز شیپور ازدوچی‌آگاهی پیشرفت را داد ، ونـاگهان ازسراسرسنگرها ازسرخیابان‌گرفته تا پل آجی جنگ وشلیك آغاز شده هنگامه‌ای برپا گردیدکه‌کسی‌که ندیده باگفتن نخواهد دریافت . شجاع نظام‌که همیشه در این جنگها پیشاهنگ می‌شد با پانصد تن سواره و سرباز از مرندی و شاهسون با طبل و شیپور بسنگرهای بازارکه بیش از چهل و پنجاه تن پاسبان نمیداشت تاخته ازهرسوی آتش بارانیدند . نیزدسته‌ای قزاق ازپشت بام بازار به پیش آمدن پرداختند . ازآنسوی ازمغازه‌های مجیدالملك وعالی‌قاپو و سوی پل سنگی و چندراه دیگربه خیابان ونوبرتاخت آوردند . درهمان هنگام لشگر- های دشت شاطرانلوازسرمارالان و ازبالای خیابان فشار سختی میآوردند . ازاینسوامیر- خیزکه بیش‌ازهمه بایستی‌بدانجا پردازند وازمیان بردارند ازدوسوتاختهای بسیاربیمناکی بآنجا میشد : یکی از سوی پل آجی که سپاهیان مـاکـو همچون سیل راهی‌گردیده رو

بسوی پل آجی پیش میآمدند . دیگری از سوی دوچی‌که باز ازچند راه ، از جلو و از چپ وازراست بفشارپرداخته ودیوارها راشکافته تا نزدیکی‌انجمن‌حقیقت پیش آمده‌بودند، وآنچه زورمیداشتند بکار میبردند . دربلوای تبریز می‌نگارد : امروزخودرحیمخان تفنگ برداشته بجنگ برخاسته بود و با سواران خود از راه دوازده دوچی تاخت آورده و توپی را درگورستان سید ابراهیم نهاده بسنگرهای مجاهدان می‌بست . چنانکه هفده توپ بر سنگرهای دروازه استانبول زد و مجاهدان ویجویه و کوردرلو که در این سنگرها می‌بودند خود را نباخته از جا در نرفتند . یك‌گلوله توپ بسنگر برخورده وآن رااازهم پراکند و خود آن ترکیده حاجی‌آقا جوان دلیر کردرلو رااازهم پرانید ، چنانکه خون آن جوان وپاره‌های‌گلوله و سنگهای سنگر را با هم دریکجا بسروروی مشهدی حسین و مشهدی سیف‌الله کوردلو زد . ولی اینان پروا نکرده از کار خود بازنماندند . نیز می‌نویسد : در سوی‌کوچه ایرانچی (شمال انجمن حقیقت) مجاهدان که در سنگر پیش سرگرم تیراندازی می‌بودند و آنجا بالاخانه‌ای میبود گلوله توپ یك ور آنرا برداشته محمد جعفر نام‌مجاهد را با خودبرد . دیگرمجاهدان ایستادگی نتوانسته بگرجی بمب‌اندازی‌که همراه می‌بود گفتند بمب بیاندازد، و گرجی‌که زبان نمیفهمید خواست ایشان درنیافت . مجاهدان جای ایستادن ندیده بسنگر دیگرپس‌کشیدند . ولی سواران گرجی را زده جنازه او را باسلامیه بردند . سردار دستور داد دوباره بمب‌انداز وتفنگچی بآن رزمگاه خونین درآمده با هرکوشش میبود سواران رااازآن‌کوچه و خانه بیرون‌کردند . دراین هنگام‌گلوله بپای محمد خان برادر زاده سردار خورد و آن جوان دلیر ازپاافتاد احمد نام مجاهد اورا برداشته تاانجمن حقیقت رسانید .

درگرماگرم این‌کشاکشها سالار ارفع با دسته های خود از سواره و سرباز همراه تفنگداران قراملك واسکوازراه هکماوار وآخنی(اخنخو)پیش‌آمدند ، وچون درهکماوار جز درچند جا سنگر بسته نشده و جز مجاهدان‌کمی دراینجا نمی بودند کسی جلوگیری نکرد ، و آنان خود را بدرون‌کوی رسانده به پیشرفت‌پرداختند . قراملکیان‌وتفنگداران خود هکماوار (که به دولتیان پیوسته بودند) ولوطیان اسکو پیشرومیبودند وشلیك‌کنان پیش میآمدند ، پشت سرآنان دسته‌های دیگر می‌رسیدند ، و بهر کوچه‌که دست میبافتند تاراج میکردند وبیباکانه پیش میرفتند وچنین میخواستند اگر سپاه ماکو بشهر درآمد اینان خود را بآنان رسانند .

این خود نشدنیست‌که ما بخواهیم حال شهر را در امروز چنانکه بوده بستاییم سی‌هزارتن ازیکسو پانزده هزار تن از سوی دیگر بجنگ پرداخته‌گلوله برسریکدیگر می‌بارانند ، وگاهی‌که آتش باران تندی می‌گیرد دست‌کم در هر دقیقه چهل هزارتفنگ تهی میشود و غرش‌های توپ و آوای نارنجك نیز درآنها درمیآمیزد . مردم دسته دسته درتکان و جنبشند وبهمدیگرکه میرسند چگونگی جنگ را می‌پرسند . مجاهدان‌گروه

گروه ازاینسو بآنسو میشتابند. چه بسا زخمی یاکشته‌که بدیده برمیخورد. چه‌بسا ناله‌ها وگریه هاکه شنیده میشود . چهره ها برافروخته و چشمها ازاینسو وآنسو درجستجوست. کسی نمیداند از پس آن کشاکش چه نمایان گردد . اگر چه ترس باندازه روز بیستم شهریور نیست ولی جنگ با دامنه تر و پا فشاری دولتیان بیشتر و فریاد و غوغا بلند تر است .

نافیروزی دولتیان

بدینسان جنگ وخونریزی پیش می‌رفت، وچون تاخت را دولتیان کرده بودند ، در آغاز روز فیروزی در سوی ایشان می بود ، و دربیشترجاها پیشرفتهایی کرده ، و هریکی از سردستکان مژدهٔ



پ ۲۴۲

عین‌الدوله با ارفع الدوله

فیروزی خودرا بعین‌الدوله یا بسپهدار میفرستاد . ولی کم‌کم مجاهدان در هرکجا بآنان چیرگی نموده بازگشت دادند وهنگامیکه روز ازنیمه میگزشت نشانه‌های فیروزی درسوی مجاهدان نمایان‌گردیدن آغازید .

نخستین مژده ازرزمگاه بازار نیمساعت پس ازنیمروز رسید حسینخان بامجاهدان دولتیان را شکسته و باز پس رانده اند ، و شیپورهایی‌که می نواختند بنشانی فیروزی از دشمنان گرفته اند . سپس مژده از چیرگی خیابانیان رسیدکه دشمن را از هر سو باز پس رانده اند .

سردار وهمراهان اونیزدرامیرخیز باهمه انبوهی‌که دشمن میداشت وآن پافشاریها که مینمود ، درسایه دلیری و ایستادگی همه را پس نشاندند . سپاه ماکو با آن دلیری که می جنگیدند و با آن‌گلوله باران سخت‌که می نمودند و با همه پیشرفتی‌که یافتند خودرا بشهر نتوانستند رسانید . ازسوی مغازه های مجدالملک‌که سواران مرند ویورتچی وسربازان قزوین‌بسنگرهای نوبرتاخته بودند درگرماگرم جنگ بمب بسوی‌آنان‌انداخته شده هفت تن بخاك افتاد ودیگران بازگردیده روبرتافتند . چهارتن ازکشتگان ایشان که بازمانده بود حاجی‌خان پسرعلی‌مسیو (سرکرده مجاهدان نوبر) داد شسته وکفن‌کرده بخاك سپردند .

اما درهکماوارکه قرا ملکیان و دسته های سالار ارفع تادرون کوی پیش‌آمده بودند ، درنزدیکی میدان بزرگ ازسنگرگلوله‌ای به عیوضعلی اسکویی‌که یکی ازلوتیان بنام آذربایجان ودراینجنگ از پیش جنگان می بود رسیده اورا سخت زخمی‌کرد و او را چون‌بازگردانیدنددیگران هم بازگشتند(۱) وچون ازشهر نیزآگاهی ازپیشرفت دولتیان نمی‌رسید اینان ایستادن نتوانسته هنگام پسین بقراملك بازگردیدند .

اینست داستان یکروز دیگرازروزهای‌بیمناك تبریز. اینست‌نتیجه‌التماتوم‌عین‌الدوله بنوشته بلوای تبریز امروز سی تن‌کمابیش ازمجاهدان‌کشته شده و بهمان اندازه‌ها زخمی گردیدند. ولی ازدولتیان سیصد تن‌کمابیش نابود شدند . امروز پانصدوچهل‌توپ‌کمابیش انداخته‌گردید .

دراستانبول وقفقاز وعتبات وپاریس ولندن‌که ایرانیان و ایران دوستان نگران می‌بودند انجمن ایالتی بدستیاری انجمن سعادت بهمه جا مژده فیروزی تلگراف‌کرد . ازآنسوی درتهران‌که امیدها باین جنگ بسته و محمد علیمیرزا چشم براه تلگرافهای مژده آمیز میبود نمیدانم عین الدوله چه آگاهی فرستاد و چه بهانه‌ای پیش‌کشید . دو تلگرافی‌که‌درهمین روزها ازتهران برحیمخان فرستاده شده وماآنها را در دست میداریم

---

(۱) چنانکه نوشتیم‌اینان درهکماوار بتاراج میپرداختند ، و تاراجگران تا بنزدیکی خانه مارسیده ودرخانه مارا می‌زدند ومی‌شکستندکه‌گلوله‌خوردن‌عیوضعلی رخ‌داد وتفنگچیان‌و تاراجگران بازگردیدند ، وخانه ما ازتاراج ایمن‌ماند ،

از آنها پیداست که در باغشاه امید بی‌اندازه بامروز بسته و آنرا آخرین روز ایستادگی تبریز بشمار می‌آورده‌اند. سپس هم سرکردگان با همه شکستی که یافتند وکاری از پیش نبردند جان فشانیهای خودرا بتهران آگاهی داده و چشم براه پاداش بوده‌اند. اگرهم دیگران این‌کاررا نکرده‌اند رحیمخان کرده. آن تلگرافها را دراینجا می‌آوریم. یکی ازآنها دراین باره است که چون پیش از رسیدن عین الدوله به تبریز دولتیان فشنگ کم داشتند گویا رحیمخان ازکیسه خودفشنگ خریده وبسواران‌داده بوده واین زمان تلگراف کرده ازتهران پول آنها را می‌طلبیده، نیز پاداش های دیگر میخواسته. در پاسخ آن حاجب‌الدوله که دردربار هوادار رحیمخان بشمارمیرفت شب بیست وهشتم شعبان (شب پیش از جنگ) تلگراف پایین را فرستاده و چنین پیداست که همان شب میانه باغ شاه و سرکردگان گفتگوی تلگرافی فراوان درکار بوده:

«ازباغ - جزو حضوری - خدمت جناب اجل‌آقای سردار نصرت دام‌اقباله. الان»
«که سه ساعت از شب رفته است تلگراف شما را پیش جناب اجل آقای سپهسالار اعظم»
«دام‌اقباله ملاحظه‌کردم الحق عجب موقع این‌شکایت است عجب موقع خدمتگذاری حالا»
«چه‌این‌توقعات‌است اگر قیمت فشنگ‌شما عیب‌کرد یااگرمورد مرحمت نشدیدتمام‌دارایی»
«من درتبریز وطهران مال شما بخدا دراین‌موقع ابداًجای اینگونه اظهارات نیست‌تمام»
«سوار وقشون ایران در این موقع جان بکف ایستاده شما این قسم تلگراف می‌کنید»
«تعجب است وحالا صریح بشما مینویسم دولت از دادن فوج وسوار وقیمت فشنگ وغیره»
«بهیچوجه از شما مضایقه نخواهدکرد. از روی غیرت و حمیت خدمت میکنید و اسم»
«خودتان را در میان تمام سرداران ایران بلند میکنید ازمال نترسید که من ضامن»
«شما. شما تا بحال همه نوع خسارات مالی وجانی تحمیل شده‌اید دراین موردکه آخر»
«کار است ازاین عنوانات شمامی‌ترسم عذر بهانه بدست نیفتد وشمارا سبب قرار ندهند»
«درپیشرفت‌کارکوتاهی‌نشود زحمات‌شمادراین‌مدت هدرنرود وبنده هیچ‌صلاح نمیدانم در»
«اقدامات فرداکوتاهی ازطرف شخص شما بشود قهرمان حاجب‌الدوله»

تلگراف دیگر در این باره است که گویا پس‌ازجنگ رحیمخان جانفشانیهای خودرا بتهران آگاهی داده امیر بهادر درپاسخ آن شب یکم رمضان (پنجم مهر) تلگراف‌پایین را می فرستد:

«جناب جلالتمآب سردار نصرت دام مجده تلگراف شمارا خوانده خدای متعال»
«میداندکه ازمحاسن خدمات وبروز رشادت و غیرت شما چقدر مسرور شدم در حقیقت»
«تمام چاکران وخانه زادان دولت باید مراسم جان‌نثاری ومردانگی ازشما تعلیم‌بگیرند»
«که بهیچوجه فروگذاری نکرده‌اید انشاءالله بقدری مراحم‌کامل ملوکانه ارواحنافداه»
«شامل احوال شما خواهد شدکه مافوق برآن متصور نباشد سپهسالار اعظم».

بازگشت سپهدار از هواداری دولت

جنگ سوم مهرماه که باشکست دولتیان بپایان رسید دوره دیگری در تاریخ جنگهای تبریز بازکرد : مردم از ترس درآمده این دانستندکه یکشهری چون درفش مردانگی برافراشته دست یافتن بآنجاکار بس دشواری میباشد . هواداران دولت نومید شدند . نام عین‌الدوله خوار گردید . سپاه ماکو همچون دیگر سپاه‌ها بشماررفت. مردم دوچی بستوه آمده بکله برخاستند. ترانه‌های ریشخندآمیزی به‌زبانها افتاد و بچگان برسر کوچه‌ها خواندند:

« اردوی ماکو دوشو بدی لنگه اهـل دوچی گلو بدی تنگه »



پ ۲۴۳
باقرخان سالار

در همین زمانهاست که سپهدار نیز از هواداری دولت بیزاری جسته با دسته های خود ازکنار تبریز باز گشت. هم خواهیم دیدکـه مجاهدان که تااینهنگام بیش‌ازهمه بجلوگیری می‌پرداختندازاین زمان‌عنوان‌تاختن گرفته وبیك رشته فیروزیهای پیاپی رسیدند .

روزآدینه‌که آن‌جنگ بزرگ رویداد شب شنبه باز از سنگر هـا آواز تفنگ شنیده می‌شد . روزشنبه هنگام نیمروز باردیگر جنگ‌آغازو دولتیان از مارالان و سرخیابـان ، وازاینسو ازراه پل‌آجی بازاررزم‌را گرم ساختند ، و خود شگفت مینمود که پس‌ازآن سوغای دیروز باردیگر بزور آزمایی پردازنـد تا غـروب هنگامه برپا و غرش تـوپ وآوای تفنگ درکار بود تاآرام‌گردید .

روز یکشنبه پنجم مهربا آنکه روز یکم رمضان ومـردم شهر و بسیاری از دولتیان روزه میگرفتند ، باز از نیمروز بتاخت وجنگ برخاستند .

شنیدنیست‌که دراین هنگام‌که رمضان رسیده بود عمانا رحیم خان از حاجی میرزا حسن پرسیده‌که روزه‌بگیرد یانه ، ونمازرا درست بخواند یاکوتاهتر، وحاجی میرزاحسن باخط خود پاسخی نوشته‌که چون دردست ماست همان را درپایین میآوریم :

« جناب سردار نصرت مدتی است در شهر تبریز است باید نمازش را تمام کند و »

« روزه بگیرد اینکه گاهی باردو می‌روند مضرنیست باید روزه بگیرد و نمازرا تمام‌کند »
« والسلام (مهرحاجی میرزاحسن) »

ازاینجا هویداست‌که آدم‌کشیها وتاراجگریهاکه میکرده‌اند آنهاراگناه نمیشمارده همی خواسته‌اند درهرکاری بادستور شرع راه روند .

باری دراین زد وخوردهـا بیش‌ازهمه سپاه ماکو دلبری مینمود ، و چون راه شوسه جلفا راکه ازروی پل‌میگذشت روسیان ساخته وخانه‌هایی در ایـن ور وآن ور بنیاد نهاده بودند ،کردان آنخانه هارا پناهگاه‌گرفته دلیرانه بجنگ میپرداختند. ازاینسوی سردار سخت میپرهیزیدکه بآن بنیاد های روسی‌گزنـدی برسد و بهانـه بدست روسیان افتد ، اینست ازتوپ بستن بآنجا خود داری میکرد واین خود بدلیری کردان میافزود . دراین روز درگرماگرم جنگ ناگهان سواران وسربازان دولتی ازقراملك بیرون‌تاخته‌خواستند توپرا ازسنگرگامیشاوان بربایند نگهبانان توپ بجلوگیری پرداختند وجنگ سختی در- گرفت. دولتیان‌کاری ازپیش‌نبرده ازلاکه دیزج مالهایی‌تاراج نموده بازگشتند. بدینسان تاغروب خروش توپها وآوای تفنگها ازچند سوی شهرشنیده میشد .

روزهای دوشنبه وسه شنبه آرامش بود . در ایندو روزه بار دیگر نمایندگانی از عین‌الدوله رسیده‌گفتگوی آشتی می‌نمودند . از یکسو ناتوانی و درماندگی در بـرابـر ایستادگی آزادیخواهان ، وازسوی دیگر پیش‌آمد هـای تهران وفشار نمایندگان سیاسی انگلیس وروس بشاه (که درجای دیگر یاد خواهیم‌کرد) ، عین الدوله را وا میداشت .که دوباره رشته آشتی بجنبانند ، ولی چون راستی درکار نمی‌بود وبه‌نتیجه‌ای نیانجامید مانیز بآن نمی پردازیم .

شب چهارشنبه غوغای بس‌سختی برپا بود . سواران از دوچی و ششکلان و باغمیشه بزورآزمایی برخاسته ازچند جا تاخت آوردند . مجاهدان بجلوگیری پرداخته ایشانـرا بازپس نشانیدند و سنگری ازدست ایشان در آوردنـد . ولی در آنمیان سواران فرصت یافته دلاله زن بازار بزرگ را کـه دردست ایشـان می بود تاراج‌کردند. نیـز از سوی امیرخیز تاخت میکردند وپس نشستند . روزنامه انجمن مینویسد : آنروز دسته های تازه از سواران بسنگرها فرستاده شده واینان می‌بودندکه میخواستند زور خودبیازمایند. روز چهارشنبه آرامش بود .

روز پنجشنبه نهم مهر چون در جنگهای چند روزه سواران ماکو خود را باین ور پل‌آجی رسانیده درخانه های روسی ودرکاروانسراهـا استوار نشسته بودند ، مجاهدان می‌کوشیدند ازآنجا بیرونشان رانند ، و بجنگ برخاسته بودند . سردارکس فرستادکـه دست ازجنگ بردارند .

روز آدینه آرامش درکار وچون راه سرد رود بازشده‌گندم و خوردنی بشهر میآمـد اندك فراوانی هم پدیدار بود . یکی‌ازگرجیان‌که درجنگ زخمی شده ودرگذشته بـود ،

امروز جنازه اورا با شکوه بسیاری راه انداخته زیرخاکش کردند .

در این روزها سپهدار ازعین‌الدوله‌کناره جسته آهنگ بازگشت میداشت ، پس از زورآزمایی روز سوم مهر که به نتیجه نرسید عین الدوله و سپهدار بیکبار نومید شده بودند ، وسپهدارچون رنجیده نیز میبود میخواست بازگردد ، ودرنهان با سردار و سالار وسردستگان آزادی پیامهایی بهم‌میفرستادند.

مشهدی محمد علیخان میگوید : نخست سپهدار با زبان رشیدالملك پیام فرستادکه میخواهم بشهر آمده بـا شما دیداری‌کنم و این جنگ خانگی را بپایان برسانم . اینان پاسخ میدهند خودش نیاید و کسی را بفرستد تا بدانم چه میخواهد . اینست‌کـه منتصر ـ الدوله پیشکار اوهمراه رشیدالملك بشهرآمـد و باسالار وسردار و پاره نمایندگان انجمن گفتگوکرد ، دراین زمینه‌که سپهداربشهرآمده بآزادیخواهان یاری‌کند وبادولت‌بجنگد . اینان‌گفتند این لشکرهای دولت‌که‌گرداکـرد تبریز راگرفته اگر چند برابر هم باشد بشهر دست نیابد . درشهر نیازی بیاری سپهدار نیست . اگر او میخواهدکاری انجام دهد به‌تنکابن رفته ازآنجا بیرق آزادیخواهی را بلندکندکه یاری بهتر آن خواهد بود . این پاسخی است‌که سردار و سالار دادند ونمایندگـان انجمن ودیگران آنرا براست داشتند ، وپس ازچند روزی سپهدار ازکنار تبریز بازگردید ، و خواهیم دیدکـه در تنکابن بچه کارهایی برخاست .

فیروزیهای پیاپی

روزهای شنبه ویکشنبه و دوشنبه آرامش بـود . از یکسو بـودن ماه روزه واز سوی دیگر افسردگی سرکردگان‌کارجنگ را سست گردانیده بود ، لیکن راهها را باردیگر بسته وشهررا در تنگنا انداخته بودند . در اینروزها میانه دوچی وششکلان وباغمیشه باکویهای دیگر اندك آمد وشدی رومیداد واین‌راهی‌بودکه‌کسانی‌آنچه را دراینور پیدا نمیکنند از آنورخریـداری نمایند . لیکن چه بساکه باندك بهانه‌ای این راهرا نیز می‌بریدند .

روز سه شنبه چهاردهم مهر (۱۰ رمضان) در شهر آرامش‌بود ولی درسمت پل‌آجی چون‌کاروانی ازمردم ایروان قند ونفت واین چیزها را برای شهرها میاوردند وسپاهیان ماکو جلوایشان راگرفته نمی‌گزاردنـد بشهر بیایند دسته‌ای از مجاهدان بیاری کاروان شتافته باکردان جنگهایی‌کردند ولی‌کاری از پیش نتوانستند برد .

شب چهارشنبه آرامش‌بود . ولی هنگام بامداد اندك شلیکی‌کردند. روز چهارشنبه پیش ازنیمروز آرامش بود . هنگام پسین در سوی خیابـان ناگهان جنگ سختی آغاز گردید ومجاهدان سرقله‌را از دست دولتیان درآوردند . اگر نقشه را نگاه‌کنیم درسوی شرقی‌شهر میانه بیلانکوه وباغمیشه‌کوهی بنام «قله» نهاده‌کـه مهرانرود از دامنه شمالی آن میگذرد این‌کوه بهنگام جنگ جـای بس استواریست و دولتیان‌کـه آنـرا در دست میداشتند امروز میخواستند سنگری درآنجا پدید آورند. مجاهدان خیابان آگاهی‌یافته

دسته ای از ایشان از راه قوریچای‌بآنجا تاختند و باسواران بجنگ پرداختند . سه‌ساعت زدو خورد برپا بود و سواران‌با آنکه صدتن‌کمابیش وخود چند برابر مجاهدان میبودند، ایستادگی‌نتوانسته پراکنده‌وپریشان رو بگریز آوردند . مجاهدان سرقله را بدست‌آورده سنگری در آنجا برپاکردند . توپی نیر بدانجا برده بکار گزاردند .

این فیروزی از آنرو گرانبهاست‌که راه آمدو شد را میانه دوچی وباغ‌صاحبدیوان می‌برید . اینست‌به‌دولتیان ناگوار افتاده‌بآن شدندکه‌همان‌شب دوباره تاخت‌آورند وآنجا را از دست مجاهدان‌بیرون آورند ، وچون دو ساعت ونیم از شب گذشت ناگهان با نیروی بزرگی به‌جنگ وتاخت پرداختند و تاچند ساعت زور آزمایی بس‌سختی می‌کردند ولی کاری از پیش نبرده با دست تهی بازگردیدند و دو تن از ایشان‌کشته شدند .



پ ۲۴۴

سید جلیل اردبیلی

(یکی ازمشروطه خواهان طهران واز بنیاد گزاران انجمن آذربایجان)

روز پنجشنبه در شهر آرامش برپا وآزادیخواهان شادمان‌میبودند، ولی دولتیان غم از دست‌دادن قله را می‌داشتند .

شب آدینه هفدهم مهر (۱۳ رمضان) آغاز شب آرامش بود ، ولی نیمه شب بهنگامی که ماه خود را باوج آسمان رسانیده باتابش قشنگ خویش سراسر شهر را سیمین ساخته و مردم در آن‌دل شب دربستر‌آرامش غنوده بودند ، ناگهان غرش توپ و نارنجك تند رو وار در هوا پیچید و خفتگان را بیدار ساخت . جنگ بیشتر در سمت خیابان رومیداد ولی از همه‌سنگرها آوازشلیك‌برمیخاست

چنین گفته‌میشدکه عین‌الدوله با سرکردگان گفتگو کرده وبآنسر بوده‌که فردابامداداز همه‌سوبشهرتازندوبکیفر ازدست‌دان‌سرقله باردیگرجنگ‌بزرگی‌برپا کنند . این سخن چه راست و چه دروغ چون بگوش سالار رسید پیشدستی کرده دسته ای از مجاهدان را بر سرلشکرگاه عین‌الدوله فرستاد . اینان چندان بلشگرگاه نزدیك شدندکه چادر ها وروشنایی چراغها را می دیدندو از آن نزدیکی ناگهان بآتشباران

پرداختند . از آنسوی خود سالار با دسته‌یی از سرقله جنگ وشلیك‌آغاز کردند . دولتیان که چنین تاختنی راگمان نمی بردند ،سراسیمه‌گردیده بهم بر آمدند ولی ایستادگی کرده بجنگ پرداختند . سه ساعت جنگ سختی برپا وآوای تفنگ و غرش توپ ونارنجك بهم در آمیخته شهر راتکان میداد . پیش از سفیده بامداد مجاهدان بازگردیدند .

این نیز فیروزی دیگری از مجاهدان بود . زیرا این چیرگی ازآنان وتاختنشان بسر لشکرگاه عین‌الدوله ، در دولتیان سخت هناییده بیکبار دلهای ایشان را پر از ترس ونومیدی گردانید .

پس از جنگ روز سوم مهر در لشکرگاه عین‌الدوله افسردگی پدید آمده بود ، و این تاخت شبانه مجاهدان‌آنرا بیشترگردانید ، واین بود ازاینروزبسیاری از سربازان و سرکردگان بآهنگ‌گریزافتادند و چنانکه درباری اردبیلی می نویسد هرشبی یکدسته از آنان گریخته خود را بیرون می‌انداختند ،.وعین‌الدوله در کار خود درمانده نومیدانه روز می‌گزاشت .

بازپسین شکست سپاه ماکو

شب آدینه‌که بدینسان پرشورو فیروزی‌آور بود روزش‌پرشورتر و فیروزی آورتر گردید . دراین‌روز بودکه فیروزی‌بزرگتری بهره مشروطه خواهان گردید .

گفتیم سپاهیان ماکو خود را بر سرپل آجی رسانیده در آنجا استوار نشستندو هر زمان دلیرانه جنگ آغازمیکردند . اینان دشمن‌هراس انگیزی می‌بودند وچون راه جلفا را گرفته بکاروانیان راه نمیدادند در شهر قند و چای و نفت و دیگر کالای روسی نایاب شده بود . آنگاه آزادیخواهان از قفقاز و گرجستان که بیاری تبریز می‌شتافتند و یا تفنگ و فشنگ می‌آوردند اینان جلو رامیگرفتند . پس‌ازهمه‌اینها روسیان بسته‌شدن راه جلفا رادستاویزگرفته در این هنگام باریك پیاپی‌ایراد میگرفتند. ازهر باره بایستی بچاره این دشمن پرداخت وچون دسته ای از ایشان درخانه های روسی جا گرفته بودندبایستی کاری‌کردکه‌بآنخانه ها نیز زیانی‌نرسد .کاری‌باین سختی‌مجاهدان آنرا بآسانی انجام دادند .

شب آدینه چهل تن از ایشان با دستور سردار از راه گامیشوان روانه گردیده اسبهای خود را در آن آبادی گزارده و از رودآجی‌گذشته بروی پشته های آن‌ورسنگر گرفتند . از اینسوی چون روز شد دویست تن از جنگجویان قره آقاج و چرنداب و لیلاوا همراه سرکردگان خود از مشهدی محمدصادق خان و حسن‌آقا قفقازی و حاجیخان پسر علی‌مسیو و مدد علیخان‌و دیگران بفرماندهی حسین‌خان باغبان بآهنگ جنگ‌بسرپل آجی تاختند .

بنه ولشکرگاه سپاه ماکو در آناخاتون می‌بود . ولی دسته هایی از ایشان‌پیش‌آمده و در آنسوی رود سنگر میداشتند . نیز دسته ای از یکه تازان پل را گذشته در اینسو

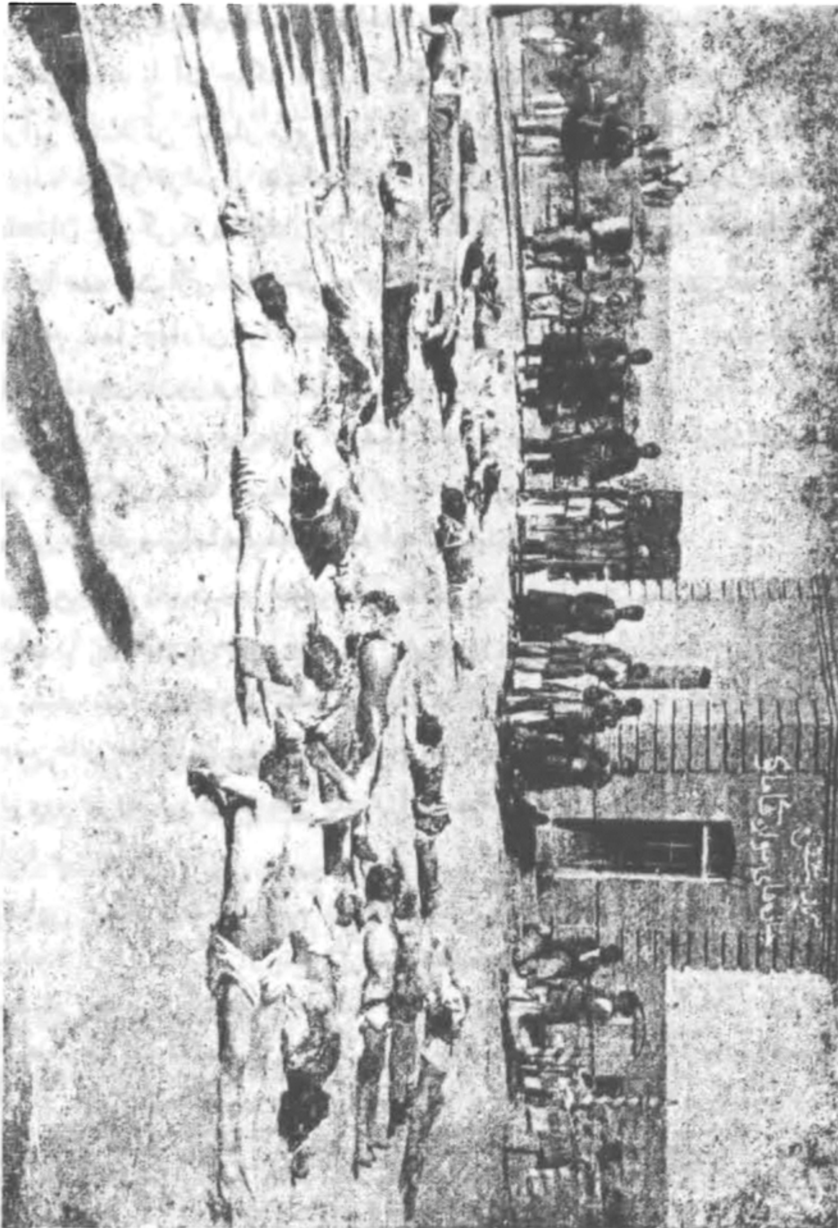
کاروانسرا و خانه‌های روسیرا پناهگاه خودکرده بودند . دو ساعت از روزگذشته ناگهان جنگ آغاز شد . مجاهدان بستر جویها و سبزه‌زار ها را سنگر گرفته جنگ‌کنان پیش میرفتند . کردان پاسخ داده جلوگیری می‌کردند . توپ ها نیز آمد و شد می‌کرد . آندسته‌که در خانه‌های روسی جا می‌داشتند دلیرانه میجنگیدند ، و چون مجاهدان پرهیز میکردند که توپ بآنخانه‌ها ببندند این خود دلیری ایشان را فزونتر می‌گردانید . این یکی از خونریزترین پیکارهاست . مجاهدان اگرچه دویست یا سیصدتن در برابر هزار تن بیشتر می‌بودند با آن جنگ آزمودگی‌که داشتند و جانفشانی‌که می‌نمودند هریکی‌از ایشان برابر چند تن بشمار می‌رفت . هفت ساعت هنگامه برپا بود . هنگامه‌ای که هرکس دیده هرگز فراموش نخواهدکرد . کردان دلیری و ایستادگی بی‌اندازه نمودند. ولی مجاهدان چیرگی‌کرده ایشان را از جاکندند . آندسته که در خانه‌های روسی جا می‌داشتند با همه استواری جای خود و با آنکه توپ بایشان بسته نمی‌شد سی و هفت تن از پا افتادند تنها چهارتن توانستندگریخته نیمه جانی بدر برند . چون اینان از میان برخاستند دسته‌های آنور رود ایستادگی نتوانسته آنان نیز هرکس توانست سوار اسب شده رو بگریز آورد . در این‌میان ازاشکرگاه آنا خاتون توپ انداخته میشد ولی‌دیری نکشیدکه گریختگان بآنجا رسیدند و از ترس و لرزی‌که اینان میداشتند سراسرلشکرگاه را ترس فراگرفت و یکساعت نکشیدکه از آنجا نیز رخت بربستند .

در این گیرودار سردار خودرا برزمگاه رسانیده از مژده فیروزی شادمان گردید و مجاهدان را نواخته به حسین خان که این فیروزی نتیجه دلیری و مردانگی او می‌بود مهربانی بسیار نمود ، و چون ایشان میخواستند از دنبال کردان بروند جلوگیری‌کرد . امروز حسین‌خان جانفشانی بی‌اندازه نمود و توگفتیی میدانست‌که آخرین‌جنگ فیروزانه اوست دلیری و مردانگی دریغ نمی‌گفت . اینست همه اورا دوست میداشتند و پیاپی نام «حسینخان» بزبانها میرفت .

در این جنگ باآنکه تاخت از مجاهدان می‌بود وکردان ازپشت‌سنگر بجلوگیری می‌کوشیدند ، از آنان بیش از پنج تن‌کشته نشده چهار تن هم زخمی بودند . ولی از کردان هشتاد تن بیشترکشته بر جا ماند وکسی چه‌میداندکه همان اندازه‌هم زخمی‌همراه نبرده باشند . چنانکه‌گفتیم سی وهفت تن از دلیران یکه‌تاز در خانه‌های روسی‌کشته‌شده و تنهاشان در جلو خانه‌ها برروی زمین خوابیده بود ، و رویهمرفته در اینسو وآنسوی پل پنجاه تن بیشتر افتاده بودند . گذشته از آنانکه از دم پل تا آناخاتون در راه افتاده و شماره آنان سی‌تن کمابیش میبود ، نیز چهارده تن دستگیر شده بودند که نزد سردار آوردند و سردار بآنان مهربانی‌کرد .

در این‌هنگام دسته‌دسته مردم رو بآنجا آورده چهار پنجهزار تن گرد آمده بودند و شادمانی مینمودند ، یکی‌ازپرشورترین روزهای تبریز می‌بود. آنچه ازگریختگان‌اسب

و تفنگ وچادر بجا مانده بود بهره مجاهدان گردید . کسانی از بیسر و پایان رخت‌های کشتگان را می‌کندند ، وچون کردان راه کاروان را بسته و در آن دوهفته هرچه‌بارهای قند و نفت آمده بود همه را درکاروانسرا فرود آورده بودند ، در این‌هنگام کسانی دست بآنها یازیدند. سردار بانك زد : « اینها ازآن بازرگانان است مباداکسی دست بزند » . این گفته ونگهبان بآنها گماشت .



پ ۲٤٥
این پیکره نشان میدهد بخشی ازکشتگان سپاه ماکو را (این پیکره پس از جنگ ۱۷ مهر برداشته شده)

بدینسان سپاه ماکو بار دیگر ازکنار تبریز برخاست و عزوخان‌که با آن‌گردن ـ کشی برسر شهرتاخته بود بدین سرافکندگی بازگشت . ایـن شگفت که دراین جنگ و کشاکش از لشکر عین‌الدولـه و سرکـردگـان دوچی جنبشی دیده نشد . همانا تاخت دیشبی لشکرعین‌الدوله راازسازمان انداخته وسرکردگان دوچی نیز سربگریبان فروبرده در اندیشه خود میبودند .

شب شنبه هیجدهم مهر (۱٤ رمضـان) آرامش بود . روز شنبه مردم شادمانی داشتند . قند و نفت وکبریت‌که از چندی پیش‌کمیاب و گران شده بود امروز فراوان و ارزان بفروش میرفت . امروز مردم دسته دسته برسرپل‌آجی آمد ورفتمیکردند . سردار نیز ملایی را همراه مرده شور و گـورکـن و کسان دیگر بآنجا فرستاد که کشتگان را شسته وکفن‌کرده نماز بخوانند و بخاك سپارند . وسپس خود او همراه سالارکه ازخیابان آمده بود سوار شده‌بآنجا رفتند و جایگاه جنگ وکشتگان‌را تماشاکردند . این‌کشتگان گورستانی دریـکسوی پل آجـی پـدید آوردنـدکه تا سالها باز میماند . نویسنده‌که دو هفته دیرتر رفتم آنجا را دیدم و هنوز نشانه های خـون وگلوله های موی سردراینجا و آنجا دیده میشد .

امروزآقا میرزاعلی‌اکبر مجاهـد وکسان دیگـری از اسلامیه بنمایندگـی آمدند که گفتگـوی آرامش و آشتی کنند . پیدا میبـود دولتیان زبـون‌گـردیـده و درکار خود درمانده‌اند .

روزکشته شدن حسینخان

شب یکشنبه نوزدهم مهـر (۱۵ رمضان) یکساعت ونیم از شب گذشته ناگهان شلیك بسیارسختی ازهمه سنگـرها آغاز گردیده سپس غرش توپها برخاست . ازسرخیابان تا آخر امیرخیز از همه جا آتشفشانی میشد . دولتیان آخرین زورخودرا بکار می‌بردند . آنانکه ازمجاهدان درخانه‌های خود می‌بودند همگی بیرون‌دویده بسوی سنگرها شتافتند. دوساعت‌کمابیش هنگامه برپا میبود تاخاموش‌گردید .

روز یکشنبه روز بس شگفتی بود ، روزی کـه غم و شادی بهـم در آمیخت ، روزی که با همه فیروزمندی یك نیم مردم شهر اشك از دیده بارانیدند . آری در این روزبود که حسینخان آن جوان شیر دل از دست رفت .

پس ازگـرفتن سرقلـه و بیرون‌کـردن سپاه ماکـو سردار و سالار باین شدندکه دولتیان را از دوچی بیرون رانده باری درون شهر را ایمن‌گردانند ، و فرمان دادند از سوی خیابان و نوبر به ششکلان و سرخاب تازند وآن دوکوی راکه میانه دوچی وخیابان نهاده و سواران شجاع نظام ورحیمخان درآنجا سنگرهای بس استواری می‌داشتند ، بدست آوردند . هنوز آفتاب نزده خود سالار باسیصدتن‌ازمجاهدان برسرقله شتافتندکه از آنجا نگزارند سپاهیان عین‌الـدوله بیاری ششکلان ودوچـی‌آیند . از آنسوی یوزباشی تقی از

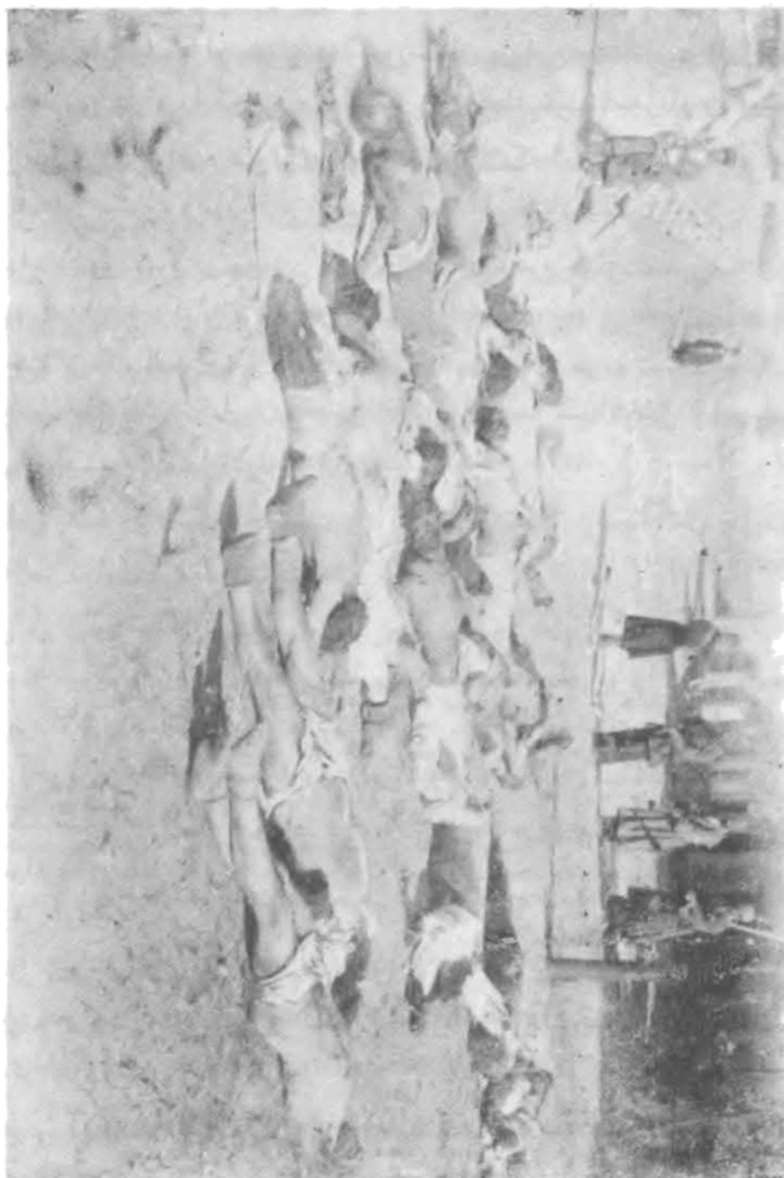
سردستگان مجاهدان با دویست و پنجاه تن از سوی پل سنگی ، و حاجی خان قفقازی و مشهدی حسن‌قفقازی‌که هردو از دلیران‌میبودند بادویست وپنجاه تن از راه باغمیشه ، و حاجی‌خان پسر علی مسیو و زینل و اسدالله‌که این دو نیز دلیریها نموده و ازناماوران گردیده بودند با دسته هـای خود از دربند تلگـرافخانه ، هرسه دسته بششکلان هجوم آوردند . یوزباشی تقی با سوارانی‌کـه درخانه مقتدرالـدوله سنگـرمیداشتند درآویختند جنگ بس سختی کـرد ، و در چهـل و پـنج دقیقه آن سنگر استوار راگرفته سواران را ازآنجا بیرون راند . درهمان هنگام میرهاشمخان همراه‌یك تفنگچی بسنگری درروی پل قاری تاخت آورده با همه‌گلوله باران خـود را نزدیك آنجـا رسانید ، پشت سراو حاجی خان قفقازی تاخت‌آوردوچهارتن‌ازتفنگداران آن سنگررا با گلوله ازپاانداخت. سواران این بی باکی‌را دیده ایستادگی نتوانسته و سنگر را رها نموده جان بدربردند . همچنین پسرعلی مسیو از دربند تلگـرافخانه که « داش سنگر » مـی‌نامیدند پیش رفته کار را به سواران مغازه هـای مجدالملـك سخت گـردانید . در همین جا تا دو ساعت پس‌ازظهر خونریزی سختی برپا میبود تا سواران ایستادگی نتوانستند ومغازه‌ها را که از سنگرهای بس استوار بشمار میرفت رها کردهٔ بسوی دوچی گـریختند . این فیروزی راه ششکلان را بروی مجاهدان بازگردانید . یوزباشی تقی‌که از بالا پیش میرفت اینان نیز از پایین به پیشرفت پرداختند ، و بسنگرهایی که برمیخوردند هریك را با اندك زدوخورد بدست می‌آوزدند تا سراسر آن کوی را از دولتیان پیراستند ، و بیرق سرخ آزادیخواهی در میان آنجا افراشتند . دو ساعت بغروب جنگ بپایان رسید .

دراین جنگها از سواران دولتی چهل‌تن‌کمابیش کشته‌گردید ، واز مجاهدان چهار تن‌کشته شده چند تن‌نیز زخم یافتند . بدینسان فیروزی آسانی بدست آمد . ولی افسوس که در همان هنگام اندوه بزرگی در کار رودادن می‌بود و تلخی آن همه چیز رااز یاد مردم برد .

چگونگی آنکه امروز از سوی بازار نیز جنگ برخاسته کـربلایی حسین‌خان و مشهدی محمد علیخان واسدآقاخان از سنگرهای‌خودبجنگ برخاسته به پیشرفت‌کوشیدند، که اینان هم خود را بسرخاب رسانند . سنگرهای اینجا بسیار استوار می‌بود وجنگ بس سخت‌تری درگرفت . مجاهدان در آن پیچا پیچ بازارها وکاروانسراها از چند راه بـه پیشرفت می‌کوشیدند وبازار خونریزی تا چند ساعت گرم میبود . حسین خـان با دسته‌ای خود را تا دم پل نظام‌العلماء رسانید و درآنجا خود او به کاروانسرایی (بکاروانسرای خرمایی) درآمد تا ازآنجا دیواری را شکافته بجنگ پردازد . دراین میان پیکارسختی در کار می‌بود و یعقوب نامی از دلیران آزادیخواهان گلوله خورده از پا افتاد . مجاهدان تن خون آلود اورا برداشته بازگشتند ، وازبس سراسیمگی بجستجوی حسینخان نیفتادند و جای‌او راهم‌نمی‌دانستند . این‌هنگام‌آن جوان تنها مانده وبا یکدسته از سواران‌مرندی

که گردش را فرو گرفته بودند بیباکانه بجنگ می پرداخت ، ولی پس از اندکی چند گلوله از سرش خورده و در همانجا از پا افتاد . این پیشامد یکی دوساعت پیش از فرو رفتن آفتاب رخ داد .

از آنسوی یاران او چون بازگشتند بیادش افتادند ، وهرچه جستند سراغی نگرفته چنین پنداشتند دستگیر افتاده ، و برای چاره باینسو وآنسو شتافتند . در اندك زمانی



پ ۲٤٦

این پیکره نشان میدهد یکدسته ازکشته شدگان سپاه ماکو را (این پیکره پس از جنگ۱۷ مهر برداشته شده)

خبر پراکنده گردید و هر کسی شنید افسوس خورد . مجاهدان از سنگرها دویدند ، واز سراسر شهر جوش و خروش برخاست .

شامگاهان در انجمن هنگامه‌ای می بود : مجاهدان چند هزار تن گـرد آمده نام حسینخان را بزبان می‌دارند، وچون اورازنده می‌پندارندگروهی‌میخواهند بیکباربدوچی تازند وگمگشته خود را بدست آورند : گروهی آنرا اندیشه خامی میشمارند و از هرسو آوازی بر میخیزد . سرانجام بآن شدندکه نامه‌ای با نایب اصغر (از سردستگان دوچی) نویسند و حسین‌خان را از او بخواهند . این جوان در این چند ماه دردلها جا برای‌خود بازکرده دشمنانش هم او را گرامی می‌داشتند . از جمله نایب اصغر او را دوست میداشت وپیامها برایش می فرستاد . تقیوف ومشهدی صادقخان‌که اینان نیز با نایب اصغر دوستی میداشتند نامه‌ای نوشتند و باو فرستادند و بزودی پاسخ بازگشت :

« فدایت شوم تقیوف و مشهدی صادق کاغذ شما رسید خیلی غمگین شدم خدا شاهد»
« است بنده آمدم دیدم کربلایی حسین خان را آدمهـای شجاع نظام زده‌اند آورده‌اند »
« از سر زخمدار شده است خیلی افسوس خوردم فوری دادم مرده شور تمام کـرده دفن »
« کردم خاطر جمع باشید کـربلای حسین خان مرده خدا میداند من چطور شدم ، خدا »
« رحمت نماید ، شما سلامت باشید .. (۱) »

از این پاسخ خروشها فرونشست و ناله‌ها برخاست . دیده‌ها اشك باریدن گرفت . تبریز پر ازسوگواری گردید .

این جوان در جنگها پیشرو ، و دلیری اودر سختی‌ها گره گشا می بود . روزنامه‌ها او را « نمونه غیرت آذربایجان » می شماردند ، جانفشانیهای او را در هنگامه‌های‌هفدهم و هجدهم مرداد ، و جنگهای سپاه ماکو ، و در پیکارهای قراملك و در دیـگر رزمها یاد کرده‌ایم . آخرین یادگار او جنگ روز آدینه و نابود کردن سپاه ماکو میبودکه هرکس پیش چشم میداشت . جوانی باین دلیری و کاردانی از برد باری و کـم گوئی تو گویی کودك نا تواتی می بود . درجنگهـا چون فیروزی میجست دست دهش گشاده مجاهدان را با پول می نواخت . می گویندآنروزکه‌کشته شد چهل روز می بودکه بخانه خودنرفته و شبی را در بستر بسر نبرده بود ، و درآن روزها فرزندی برایش زاییده شدکه روی‌او را ندیده چشم از جهان پوشید . بیجا نمی بود مردم آنهمه دوستش میداشتند و ازمرگش اینهمه زاری مینمودند .

از پیش آمدهـای امشب گرفتاری نمایندگان اسلامیه است . چنانکه گفتیم میرزا علی اکبر بـا سه تن دیگر از پیشنمازان بنمـایندگی از اسلامیه بـرای گفتگوی آشتی آمدند . در اینشب چون خبر دستگیری حسین خان پراکنده شد کسانی از مجاهدان پی آن چهارتن رفته وایشان را بانجمن‌آوردند ، باین عنوان‌که گرونگه دارند تا حسین‌خان

(۱) همین نوشته نزد حاج حسن آقاکوزه‌کنانی می بوده اکنون در نزد ماست .

را رهاگردانند . سپس چون خبر کشته شدن حسینخان رسید از سپاهدلی خواستند این بیچارگان را بکشند . و آیدین پاشاکه آماده این کارها می‌بودبخون آنان تشنه گردید . یکدسته جلوگیری کردند و حاج حسن آقا (فرزند حاج مهدی آقا) تلفون بسردار کرده آنان را بخانه خود برد و بدینسان ازمرگ رهاشان گردانید .

بهمخوردن اسلامیه وتهی شدن دوچی

روز دو شنبه بیستم مهرماه مجاهدان با همه خستگی و فرسودگی که از جنگهای دیروز می‌داشتند و از مرگ حسین خان سخت افسرده می‌بودند باز جنگ وتاخت را ازسر گرفتند و از ششکلان و امیرخیز و بازار از هرسوبه پیشرفت پرداختند . تا فرو رفتن آفتاب پیکاربرپا بود و مجاهدان سنگرهایی رااز دولتیان گرفته و بگوشه‌هایی از دوچی دست‌یافتند . ازکشتگان‌امروزآگاهی‌نمیداریم‌وتنهااسدآقارا می‌دانیم‌که‌گلوله به چشمش خورده آن را تباه ساخت . این جوان‌که بارها نامش را برده‌ایم از همدستان حسین‌خان ومشهدی محمدعلیخان‌میبود ودرنتیجه دلیریهاکه ازخود می‌نمود نامش بزبانهاافتاده واین زمان یکی از سر دستگان بشمار میرفت . گلوله که از چشمش خورده درگردنش پهلوی رگ گیرکرده بودکه از پشت سر شکافته آنرا بیرون آوردند ، وخود او زمانی در بستر میخوابید تابرخاسته دوباره‌تفنگ بدست‌گرفت ، وبا همه یك چشمی همیشه دلیریها میکرد ویکی از بهترین سرکردگان شمرده میشد .

شب سه شنبه بیست و یکم مهر (۱۷ رمضان) از سوی خیابان جنگ برپا و آواز توپ پیاپی شنیده میشد . خیابانیان باز بلشگرگاه تاخته جنگ میکردند . ولی در سوی امیرخیز آرامش می‌بود . بااینحال پاسی از شب رفته آواز توپی از آنجا شنیده شد . مردم معنی آنرا نفهمیدند تا فردا دانسته شدکه همانشب دوچی تهی گردیده واسلامیه‌ـ نشینان و سرکردگان دولتی و دیگران همگی ازآنجاگریخته‌اند .

چگونگی این بودکه ازچند روز پیش مجتهد و امامجمعه و دیگران از جنگ نکردن دولتیان خشمناك بوده ازعین‌الدوله بشاه رنجیدگی می‌نمودند . محمد علیمیرزا آنان را بتلگرافخانه باسمنج میخواهد و دانسته نمیشود که چه تلگرافهایی در میانه آمد و رفت میکنند . ملایان با چشم خود می‌بینندکه سرکردگان همگی افسرده و نومیدند ، و سپاهیان شبانه‌گریخته می‌پراکنند ، ومیدانندکه دولتیان یارای جنگ با شهر نمی‌باشند ، از اینرو دیگر باسلامیه بازنگشته در همانجا می‌مانند و بدیگر ملایان آگاهی داده آنان را نیز میخواهند . از یکسوی چون روز دو شنبه مجاهدان آن چیرگی را نمودند و باز پیشرفتهایی‌کردند رحیمخان و شجاع نظام ولوتیان دوچی ، از ماندن در شهر بیم داشته امشب آنان نیز بباسمنج میگریزند ، ومردم دوچی و سرخاب نیمه شب از چگونگی آگاه شده دوچیان بستارخان و سرخابیان بباقرخان می‌پناهند . آن توپ برای آگاهانیدن از این پیشامد بوده است . یکدسته از مجاهدان همانشبانه از چگونگی آگاهی یافته پیش‌از

دمیدن روشنایی بدوچی رفته بعمارت اسلامیه آتش میزنند .

چنانکه سپس دانسته شد همان شبانه کسانی از بد خـواهان شناخته شده مشروطه که از دوچی یا سرخاب نگریخته بودند ، باگناه و بیگناه ، دستگیرمی گردانند وآیدین پاشا آنانرا بارك برده میکشد . یکی‌از این کشته شدگان‌که مانامش را دانسته‌ایم حاجی سید حسن سرخابی بوده‌است .

روز سه شنبه از روزهای بسیار خوش تبریز بود . مردم از سفیدهٔ بامـداد گریختن دولتیان و تهی شدن دوچی وسرخاب‌را دانسته وهنوزآفتاب نزده ازخانه‌هابیرون ریختند و شور و شادی سراسر شهر را فرا گـرفت . گذشته از پیشرفت کار مشروطـه و چیرگی آزادیخوان شهر از جنگ وسنگربندی رهاگردیده وراههـایی‌که ازچهار ماه بسته میبود



پ ۲٤۷
حسین باغبان

امروز بازشده ومردم ازتنگنا درآمدند . هرکس امید بی‌بست‌که بازارها بازگردیده و دادوستد وپیشه آغاز خواهد شد و ازدل شادمان میگردید . دسته دسته مردم رو بدوچی و سرخاب آورده بتماشامی‌شتافتند وچون بسنگرهای پیچاپیچ گذشته وحال دیوارهای‌سوراخ سوراخ وخانه‌های درهم‌کوفته‌را ازنزدیك میدیدند سختی‌کار جنگ رابهتر می‌یافتند .

از آنسوی در دوچی و سرخاب بدستور سردار بیرق هـای قرمز بالای بامها پرچم گشاده ، و مردم درسایه زینهارکه از سردار و سالارگرفته بودند آزادانه بیرون ریخته باتماشاییان درآمیخته باخویشان وآشنایان خود دیدار میکردند وشادمانی مینمودند .

باآن انبوهی‌کسی یارای آزارکسی نمیبود . خانه های میرهاشم و حاج میرمناف وحاجی محمد تقی صراف وکسان دیگری از پیشروان اسلامیه نشینان بتاراج رفـت ، و دراین‌کار دست خود دوچیان نیز درکار بـود ، اجلال الملك سوار شده برای جلوگیری بآنجا شتافت . ولی‌کار ازکارگذشته وآنچه نمیبایست شده بود . لوحه اسلامیه را از جای خودکنده وبانجمن ایالتی‌آوردند و در اینجا وارونه آویختند . چهار توپ ویـك خمپاره که ازدولتیان بجا مانده بود بامیرخیز وخیابان بردند .

این روز برای‌حسینخان درکوی‌لیلاوا ختم‌نهاده بودند. نزدیك غروب سردار بآنجا رفته ختم را برچید .

روز چهارشنبه سردار وسالارکسانی را بدوچی و سرخـاب فرستادندکه جلوگیری کرده نگزارند همچون دیروز دست بتاراج بازشود . نیز جارچیانی از انجمن بآنجارفته جارکشیدندکه هرکه دست بتاراج بازکند یا بیکی ازمرم دوچی و سرخاب آزاری رساند سزای سخت خواهد دید . نیز به انجمن جنگ دستور دادنـد هرچه از کالای تاراج رفته بدست بیایدگردآورده به دارندگان آنها برسانند .

برخاستن لشکر ازکنارشهر

امروز دانسته شد عین الدوله و سرکردگان بـا لشکر از باغ صاحبدیوان بیرون آمده در باسمنج گـرد آمده اند . این نشان دیگری از ناتوانی دولت و از نومیدی دولتیان بـود . چگونگی این بوده‌که چون مجتهد ودیگر ملایان ازشهر گریخته درباسمنج گرد آمدند چگونگی را بمحمد علیمیرزا آگاهی دادند . محمد علیمیرزا بعین الدولـه خشمناك‌گردیده روزسه شنبه تلگراف فرستادکه یاملایان را بشهر بازگرداند ودراسلامیه بنشاند، ویا ازوالیگری آذربایجان‌کنار جوید . این تلگراف همینکه رسید عین‌الدولـه کناره جویی آشکارگردانید ، وبدینسان لشکر بیسرگردیده به نابسامانی افزود .

همان روز مجتهد رحیمخان و دیگر سرکردگان را در تلگرافخانه باسمنج فراهم آورده نشستی برپاگردانید ، و چون سخن آغـاز یافت هریکی از ایشان بگفتار دیگری پرداخت . یکی لاف ازدلیری زده چنین‌گفت: فردا آقایان را برده در اسلامیه مینشانیم . دیگری ازجانبازی‌های پدرانشان داستان سرود . سومی از نبودن فشنگ سخن راند .

محمد علیمیرزا دوباوه دستور داده بودکه چون عین‌الدوله‌کنار جسته سرکردگان اگر بتوانندملایان‌را برده دراسلامیه بنشانند ، و اگر نتوانند لشکر را ازشهرکوچانیده دریك جایی نشیمن دهند تا از تهران والی فرستاده شود . سرکردگان پس ازگفتگو این دوم‌را برگزیدند ، ولی دوباره بایك دشواری روبروگردیدند، وآن اینکه اگرکسی همپایه عین‌الدوله در لشکرگاه نباشد سرکردگان با یکدیگر راه نروند و رشته از هم گسیخته‌گردد ، واین بود چنین نهادندکه بنزد عین‌الدوله رفته ازو بخواهندکه دو باره فرماندهی‌را بپذیرد وباین‌آهنگ‌کسانی بنزد او فرستادند . ولی عین الدوله نپذیرفت.

بدینسان روز سه شنبه پایان یافت . شب چهارشنبه‌خیابانیان بار دیگر بسرآنان تاختند و بازبجنگ و چیرگی پرداختند .

فردا بامدادان سرکردگان در باغ جای ماندن ندیده هر یکی با دسته‌خودروانه باسمنج گردیدند ، و در آنجا هر یکی از رحیمخان و شجاع نظام و دیگر سرکردگان آذربایجان، باتلگراف از شاه پرك گرفته بخانه‌های خودرفتندکه بهنگام نیازدوباره باز گردند ، وآنچه ازکالا وکاچال تاراج کرده بودند بارکرده با خود بردند و چون‌تلگرافی که‌دراین‌باره ازتهران برحیمخان رسیده دردست ماست آنرا درپایین‌میآوریم :



پ ۲۴۸
شجاع نظام

« از باغ بیاسمنج ـ جناب امیرالامراءالعظام رحیم خان سردار نصرت تلگرافی «

« که بخاکپای جواهر آسای قبله عالم روحنافداه نموده بودید از شرف لحاظ انـور »
« ملوکانه گذشته از دولتخواهی شما تمجید فرمودند مقرر شد حقیقت این است که سوار »
« ابوابجمعی شما خیلی خسته شده‌اند واستدعاکرده بودید کـه مرخص فرمایند شما با »
«سوارجمعی خودتان بروید بقراجه داغ وآنجا را منظم نگاهدارید بعلاوه راه‌قراجه داغ »
« را ازبردن آذوقه بشهرمحافظت‌کنید و نگذارید ببرنـد ورفع‌کسالت خودتان و سوار »
« جمعی خودتان‌را بکنید تا اینکه فرمانفرمای آذربایجان برسدکه این دوروز بااردوی »
« آراسته انشاءالله حرکت مینماید شماهم خودتان را حاضر نموده بمجرد احضار بایـد »
« باابوابجمعی‌تازه نفس‌که خودتان استدعا نموده‌اید روانه شوید واز قرار دستورالعمل »
« ایالت رفتارخواهید نمود . صدراعظم بتاریخ شب ۲۰ شهررمضان‌سنه۱۳۲۶»

اما سردگان وسپاهیانیکه از تهران آمـده بودنـد ، بسیاری از آنـان هـم بسر خود پراکنده شدند ، وبازمانده را سالار جنگ بختیاری با خود برداشته بجانقورکه‌چند فرسخی شهراست برد . عین‌الدوله چند روزی در باسمنج مانده سپس بقزلجه میدان رفت از تهران آگاهی میدادندکـه عبدالحسن میرزای فرمانفرمـا بوالیگری آذربـایجان برگزیده شده بالشکرهایی خواهد رسید . ولی سرکردگان چون دیدند آمدن فرمانفرما بدیر خواهدکشید ، واز اینسوی از مجاهدان بیم بسیار میداشتند با تلگرافهای پیاپی از شاه خواستار شدندکه بار دیگر عین‌الدوله را بوالیگری بـازگرداند ، وبخود عین‌الدوله لابه‌ها نموده خواستار شدند والیگریرا بپذیرد. درنتیجه اینها عین‌الدوله ازقزلجه میدان آنسوتر نرفته بار دیگر رشته والیگری وفرماندهی‌را بدست‌گرفت ، ولی‌چون رسیدن‌سپاه وقورخانه را ازتهران می‌بیوسید درهمانجاکه می‌بود نشیمن برگزید .

این بوده داستان برخاستن عین‌الدوله ولشگر های اوازکنار شهر . بدینسان دوره نخست لشگرکشی دولت برسر تبریز بپایان رسید . این حال عین الدوله ولشکرهای او بیش ازهرکسی ، بحاجی میرزا حسن وامامجمعه و ملایان دیگر و میرهاشم وبنیادگزاران دیگر اسلامیه گران می‌افتاد. زیرا باآن‌کینه‌ای‌که ازآزادیخواهان دردل‌میداشتند، وباآن تشنگی‌که بخون مردم ازخود نشان میدادند ، وباآن‌کوششهاکه درچند ماه‌گذشته بآرزوی دست یافتن بشهرکرده بودند ، اکنون بدینسان ازشهر بیرون افتاده نمیدانستند چکنند. بدترآنکه بجان خود ایمن نبوده می‌ترسیدند. ازاینرو درباسمنج ماندن نتوانسته هریکی بجای دیگر رفتند. حاجی میرزا حسن بکند رود ، وامامجمعه بقزلجه میدان رفته‌میرهاشم ودسته انبوهی ازسران دوچی آهنگ تهران‌کردند.

ازآنسوی چون روزچهارشنبه آگاهی از بیرون رفتن لشکریان ازباغ صاحبدیوان بشهررسید دسته هایی ازمجاهدان وازدیگران بآن باغ رفته بکندن عمارت ودیوار هـای آنجا پرداختندکـه اگر باز لشکری بسرشهر آمـد آنجا را نشیمنگاه نگیرد ، و ازهمان زمانست‌که آن باغ ویرانه‌گردیده وازمیان رفته .

گفتار چهاردهم

چگونه مشروطه خواهان بشهر گشایی برخاستند؟ ..

در این گفتار سخن رانده میشود ازگشادن مشروطه خواهان شهرهای آذربایجان را ، وازدیگر پیشامدهای آنزمان تا هنگامیکه لشگرها دوباره گرد شهرراگرفتند .

خوشترین روز-های تبریز

تهی‌شدن دوچی وسرخاب ازملایان ودولتیان و برخاستن عین‌الدوله ازکنار شهر، یکدورنوی را در تاریخ‌کوششهای تبریز ، بلکه در تاریخ مشروطه بازکرد . مشروطه خواهان پس ازچهار ماه‌کوشش بدینسان فیروز درآمدنـد ، و مشروطه پس ازآنکه بآخریـن پایه رسیده بود وبیم برافتادنش میرفت بدینسان نیرومندگردید .

این پیشامد نتیجه هایی را درپی میداشت :

نخست : مشروطه خواهان در تبریز میدان یافته به برپاگردانیدن اداره ها ودیگر کارهای بزرگ پرداختند .

دوم: آزادیخواهان درهمه‌جا شادمان‌گردیده ازبرافتادن مشروطه بی‌بیم‌شدند ، ودر تهران ودیگرجاها جنبشها آغازیافت .

سوم : بیگانگان‌کـه بکوششهای تبریزیان ارج نگزارده امیدی بـه پیشرفت آن نمیداشتند ازاین فیروزی ناچارگردیدند اندیشه وگفتارخودرا دیگرگردانند .

درباره سامان شهر ، ازهمان روزیکه دوچـی و سرخاب از دولتیان تهی‌گردیـد ، ستارخان وباقرخان و انجمن ایالتی بآن‌کوشیدندکه در شهر ایمنی درکار و بازارها باز گردد . دشمنیها که‌کسانی بـا آزادیخوان‌کرده بودنـد اینزمان بهمه آنها پرده کشیده دنبال نکردند . با مردم دوچی وسرخاب وششکلان مهربانی‌بسیار نمودند . مردم قراملك که ایشان نیز زینهار خواسته بودند سردار زینهار داده ازگذشته چشم پوشید . گذشته از سپارشهای پیشین روزیکشنبه بیست وششم مهر (۲۲ رمضان) در شهرجارکشیدندکـه هـر کسی از آزادیخواهان‌کـه یکی را بیازاردکیفر سختی خواهد دید . نیزکسانی از سوی سردار وسالاربدوچی وششکلان‌گمارده شدندکه مبادا کسی‌ازمجاهدان وسردستگان درآنجا بمردم‌آزاری پردازد .

درهمان روزها بگشادن اداره های نظمیه وعدلیه وبلدیه ومعارف‌کوشیده بهرکدام

سری از آزادیخواهان گماردند . تلگرافخانه که از کار افتاده بود بکار واداشتند . درآن چهار ماه ویرانیهایی در شهر رویداده خانه ها وکوچه هـای نزدیك بجنگگاهها کوبیده شده و بسیاری از آنها بخون آلوده گردیده ، و درها وپنجره های بازارها وکاروانسراها شکسته و مغازه های مجدالملك بآتش سوخته بود . رویهمرفته از سر خیابان تا نزدیکی امیرخیز ویرانه ها بهم می پیوست . قـاسم خان والی رییس بلدیه بـا یـك چابکی بآباد گردانیدن اینها پرداخت و سنگرهاکه درمیان شهر می بود همه را برداشت . بازارهارا در اندك زمانی بحال پیش‌آوردکه چون رمضان بپایان رسد همگی بازگردد .

درمیان این شادیها چیزیکه مایه افسوس همگی میشد نبودن حسینخان وکشته شدن



پ ۲٤۹

فرمانفرما

(این پیکره در زمانهای پیشتر برداشته شده)

آنجوان می بود . از سوی سردار و سالار و دیگران پیاپی ختمها بنام او گزارده میشد .

همان‌روزیکه دوچی‌تهی گردید انجمن ایالتی چگونگی را با تلگراف با نجمن‌سعادت آگاهی داد ، وآن انجمن بنجف ودیگرجاها آگاهی فرستاد ، واین بود دراینروزها پیاپی تلگرافهای خجسته باد از قفقاز و استانبول و نجف و پاریس میرسید . در تهران ودیگر شهرهاکه فشار خود کامگی فرصت نمیداد مردم نیمه نهانی شادمانی می‌نمودند ، وچنانکه خواهیم دید از این هنگام در همه این شهرها آزادیخواهان بدلیری افزودند و دربیشتر جاها تکانهایی رخ نمودن گرفت .

انجمن سعادت کوششهای خود را دنبال می‌کرد و باز « اعانه » می رسانید ، ویکی ازکسان بنامی‌که « اعانه » با دست انجمن فرستاد شیخ خزعل خان بودکـه در خوزستـان خود سرانه فرمان می راند . این تنها کسی بود کـه از درون ایران « اعانه » به تبریز می فرستاد .

یکی‌ازکارهای‌شگفت تبریزیان دراین هنگام آن بودکه تلگراف درازی به محمد ـ علیمیرزا فرستاده‌بازشدن‌مجلس را خواستارشدند . چنانکه‌گفته‌ایم پس ازبمباردمان‌مجلس محمد علیمیرزا نوید دادکه سه‌ماه دیگردوباره‌مجلس‌رابگشاید. ولی‌چون سه‌ماه‌بپایان‌رسید در دوم مهرماه (۲۷ شعبان) فرمانی بنام صدراعظم بیرون داده این بارهم نوید بازکردن مجلس را به بیست و سوم ابان (۱۹ شوال) داد و در این فرمان چنین میگفت :

« ولی چون اشرار تبریز بقدری هرزگی و شرارت و خونریزی کرده و شهر را »
« منشوش و منقلب نموده‌اندکه دولت نمیتواند از تنبیه اشرار و مفسدین صرفنظر نماید »
« اینست‌که دستخط می شودکه تا شهر تبریز منظم و اشرار آن قلع وقمع و اهالی‌مظلوم»
« آنجـا از شر اشرار آسوده نشوند و امنیت را اعـاده ننمایند شهر تبریز از این حکم »
« مستثنی خواهد بود . »

اینهنگام‌که تبریزچیره درآمد ، وپیداست‌که شاه چه خشمی ازآن داشته تبریزیان تلگراف می‌کنندکه چون شهر ایمنی یافته چنانکـه نوید داده بودید مجلس را بـازکنید این یك سرزنش بسیار بجایی بوده و ما اینك خود آن تلگراف را در اینجا میاوریم :

« طهران بسریر معدلت تخمیر همـایونی خلدالله ملکه الان متجاوز از چهـار ماه »
« است‌که شرح گذارشات‌خطهٔ‌آذربایجان بعلاوه اینکه باعث خرابی ملك و ملت و انهدام»
« اساس عمران مملکت و تعطیل تجارت شده خـاطر خطیر همایونی را نیز دچار انواع »
« ملال و تشویش نموده است و یقین است‌که اگر پای اشرار ومفسدی چندکه محض پیش»
« بردن اغراض شخصیه خود بانواع تـاویلات مسئله را کاملا برخلاف نفس‌الامـر قلمداد »
«کرده و موضوع حقیقی را در پیشگاه مقدس آن پدر مهربان پوشیده و پنهان می‌داشتند »
« در میان نمیبود هر آینه‌کار خرابی ملك وملت باین درجه ازمحوراعتدال خارج‌نمیشد»
« و بالاخره هم بحمدالله بر ضمیر منیراعلیحضرت اقدس همایونی مکشوف افتادکه مقصود»

« از تمام خودنمایی وعرض چاکری جز بستن کوله بارتمتع چیز دیگری نبود چنــانچه »
« طرف خود را بستند هریك راه هضم آنرا در پیش گرفته بسمتی در گذشتند ومهمترین »
« حجتی که‌این اولاد مظلوم اعلیحضرت ملوکانه در دست‌دارند اینستکه همینکه با توجه »
« امام زمان علیه‌السلام پای این‌چند نفر مفسد دولت وملت کش ازمیانه خارج گــردید »
« کوس اتحاد حقیقی اولاد در میان‌تمام اهالی‌کوفته شد وثــانیاً باب مخــادمت در میان »
« رعیت مطیع وپادشاه مهربان فرازگشت‌ازآنوقت اعلیحضرت امر اجرای‌قانون انتخاب »
« وکلاء را تعلیق بنظم آذربایجان میفرمودند حال‌دگر گویا برای تردید خیال آن پدر »
« تاجدار هیچ موضوعی درکار نباشد چه‌اهل تبریز باتحادکلمه فعلادر قلب‌خودجزمحبت »
« پادشاه و انتظار افتتاح دارالشوری و تطبیق قانون اساسی ندارند بنابر این در عــالم »
« شاه پرستی و دولت خواهی ملت آذربایجان‌که درحقیقت بمثابه قندیل ممالك محروسه »
« است مستدعی هستند که اعلیحضرت اقدس ملوکانه بجای مقاومت مــلال انگیــز برای »
« تنکیل ملت بدبخت بیك همت ملوکانه امر به انعقاد دارالشوری ملی و انتخاب وکلاء »
« نمایند که هم‌این فرصت نیکو را واسطه اتحاد آمیزش میان دولت و ملت قراردهند »
« وهم باین تدبیر سدسرایت این بلوای عمومی‌را بسایر ولایات‌فرموده باشند » .

پروایی که در باره بیگانگان مینمودند

مادر این‌کتاب از رویه سیاسی پیشآمدهاکمتر سخن رانده‌ایم. ولی باید دانست که انگلیس وروس باهمه پیمانی ، که درسال پیش میان خود بستند از همچشمی دست برنداشته بودند،وچون روسیان هواداری به محمدعلی میرزا می‌نمودند دربرابر آنان انگلیسیان نیز هوای مشروطه را مــی داشتند . راستست که یك تکان ژرفی در ایــران ، بسود همسایگان نبودی و انگلیسیان نیز بچنان تکانی خرسندی نداشتندی . با آن حــال در آن کشاکش که بنام مشروطه خواهی و خود کامگی برخاسته بود ، آنان سود خود را در هواداری از آزادیخواهان می‌شناختند که اینها را در برابر محمد علی میرزا سر پــا نگه دارند .

ازاینرو چون‌دارالشوری‌آن‌ناشایستگی رانشاندادو بادست‌لیاخوف‌بآن‌آسانی‌برافتاد، انگلیسیان از آزادیخواهان نومید شده سیاست شان رنگ‌تاریکی گرفت . زیــرا محمد ـ علیمیرزا ، کلید هــای ایــران را دردست داشته خود را بدامن روس انداخت ، و این یك شکست سیاسی بــرای ایشان میبود . از اینــرو روزنامه های انگلیسی زبــان ریشخند و بدگویی بایرانیان باز کردند ، وبدستاویز آن ناشایستی از ایرانیان ، همگی آسیاییانرا ناشاینده آزادی خواندند . این بدترکه‌پس‌از آن پیشامدکسانی از نمایندگان‌دارالشوری، از تقیزاده و دیگران ، که خود را باروپا رسانیده بودند برخی از آنان از دولت‌انگلیس درخواست یاوری بمشروطه ایران میکــردند . و در اینجا بود که روزنامه تیمس بــایشان پــاسخ داده میگفت : انگلیسیــان با روسیان اگــر چه در آسیا راه همچشمی و کشاکش

می‌پویند در سیاست اروپایی همدست و همراه میباشند و پیمانها در میان میدارند ، و هرگز نخواهد شد که بپاس دلخواه آزادیخواهان ¹ . . دولت روس را رنجیده گردانند .

در سایه این رازها بود که چون تبریز در برابر محمدعلیمیرزا بایستادگی برخاست و ستارخان و مجاهدان آن دلیریها را می‌نمودند ، انگلیسیان از بدگمانی که در باره ایرانیان پیداکرده‌بودند ارجی نمی‌نهادند، و یك آگاهی نویسی از تایمس در اینجاهرچه در تبریز میدید با زبان نکوهش و ریشخند برشته نوشتن کشید، و بهر کاری رنك دیگر داده بروزنامه خود میفرستاد . ولی چون روز بروز پا فشاری تبریزیان بیشتر می‌گردید انگلیسیان خواه و نا خواه پروای آن مینمودند و اندك ارجی میگزاردند ، و بدینسان میبود تا این فیروزی باز پسین پیش آمده دوچی تهی گردید وعین‌الدوله‌از کنار شهر بر خاست و در اینهنگام بود که انگلیسیان پروای بیشتر کردند ، و یکدسته از ایشان به پیشوایی مسترلنچ نماینده پارلمان « کمیته‌ای » بنام ایران‌پدید آوردند از آنسوی تایمس نیز زبان خود را دیگر گردانیده ، این زمان بجای نکوهش و ریشخند بستایش و ارجگزاری پرداخت . نمونه‌هایی‌از این نوشته های رنگا رنگ آن روزنامه را پروفسور براون در کتاب خود آورده است . این نتیجه دیگری از آن فیروزی تبریزیان میبود .



پ ۲۵۰

شیخ خزعلخان

یك رفتار ستوده دیگری‌که در اینهنگام‌از مشروطه خواهان سرزدو بسیاست‌پیوستگی میداشت ، آن بودکه چون روسیان از دیرباز شورش آذربایجان را بهانه گرفته‌میخواستند سپاه از مرز بگذرانند ، ویکرشته گفتگو ها درآن باره میانه‌ایشان با انگلیسیان میرفت، آزادیخواهان سخت هوشیار بوده میکوشیدند که بهانه ای بدست آندولت ندهند ، و بیش ازهمگی ستارخان دراین باره کاردانی‌و هوشیاری‌از خودنشان میداد ، وچنانکه گفتیم

در جنگ هفدهم مهر که با سپاه ماکو می رفت نگزاشت توپی بخانه های روسی بندند . با اینحال روزنامه های روسی آرام ننشسته به بهانه تراشی میکوشیدند . گاهی از بسته بودن راه جلفا و از زیان آن به بازرگانی روس گفتار می نوشتند . گاهی از سختی کار بستگان روسی در تبریز گله‌ها میکردند و دروغها میراندند . گاهی آزادیخواهان را بدنام می‌کردند که بکونسولخانه‌ها خواهند ریخت یا عیسویان را خواهند کشت . اینها درآغاز شورش بود . سپس چون نیکرفتاری آزادیخواهان با اروپائیان شناخته شده و آوازه آن بروزنامه های اروپا افتاد ، این زمان روسیان رفتار سواران را دستاویز گرفتند و بگله پرداختند که کاروانها را لخت میکنند و دارایی بستگان روس را بتاراج میبرند و براه شوسه زیان رسانیده‌اند .

این بود در اینهنگام که مشروطه خواهان اندك آسایش یافته بودند بآن شدند که جلواین بهانه را نیز بگیرند ، وانجمن کمیسیونی برپا گردانید که زیانهایی راکه به بستگان روسی یا انگلیسی ، از سواران دولتی یا از هر کسی رسیده بود جستجو کند و اندازه هریکی را بدست آورد تا بهرکسی پرداخته شود و با تلگراف بودن چنین کمیسیونی را بلندن و پترسبورك و استانبول و پاریس آگاهی داد . نیز نامه‌ای بکونسول روس درتبریز فرستاد در این زمینه که چون در جنگ با سواران ماکو اندك آسیبی بعمارت روس رسیده خواستاریم اندازه آنرا آگاهی دهید تا پرداخته شود .

این کمیسیون گذشته از کار خود ، یکرشته ازکالاهای تاراجی راکه سواران نتوانسته بودند از شهر بیرون برند گرد آورد و بدارندگان رسانید .

نیز در همانروزها انجمن برای دلگرمی دادن ببازرگانان بیگانه و بازکردن راه دوستی با دولتها تلگرافی به سفیران و نمایندگان بیگانه در تهران فرستادکه ما اینك نسخه‌اش را در پایین میآوریم :

« طهران خدمت مستطاب اجل ارفع سفیرکبیر دولت علیه عثمانی دام اقباله ــ »
« العالی در این مدت چهار ماه انقلابات تبریز که ملت در راه استیفای حقوق خود »
« مشغول مجاهدات بود بقدر امکان درباب وقایه و حفظ حقوق اتباع خارجه نیز لازمه »
« دقت و اهتمام بعمل آمده و بشهادت عموم نمایندگان دول معظم اگرتعرض هم بحقوق »
« اجانب شده باشد از طرف اشرار و آنهاییکه مخل و مانع تجارت دنیا هستند بوده »
« است و الان چگونگی خیالات ایشان در نظر اعلیحضرت همایونی مکشوف و بحمدالله »
« در سایه ثبات عزم ترقی خواهان داخل شهر از وجود اشرار و سواران قرداغی و سایر »
« مفسدین پرداخته شده از طرف ملت بحفظ روابطی‌که من قبل در میان دولت ایران و »
« دول کاملة الوداد موجود بوده است رعایت خواهد شد و امیداست که بعد از این درهر »
« مقامی‌که قدرت ملی درآنجا نفوذ داشته باشد در باب جریان معاملات ومحافظه حقوق »
« اتباع و تجار خارجه موجبات سهولت فراهم و انشاءالله این خادمان ملت در »

« طرفداری و ترویج منافع تجارتی عموم دول معظمه کوتاهی نخواهیم کرد .»

« انجمن ایالتی آذربایجان »

فرستادن جعبه برای شجاع نظام

تبریزیان میدانستند محمد علیمیرزا دست ازکینه جویی برنداشته است ودوباره بسیج سپاه میکند که بسر شهر فرستد ، میدانستند که دیر یا زود ، دوباره گرد شهر گرفته خواهد شد . این بود همیکوشیدند خواربارگرد آورند تا درآن روز بتنگی نیفتند .

از آنسوی در این هنگام بسیاری از شهرها و آبادیهای آذربایجان تکان خورده آماده جنبش میبودند . تبریزیان میخواستند آنهارا بکاردارند و دامنه‌شورش را تاآنجاها رسانند . این بود چنین نهادندکه دسته‌هایی را بیرون فرستند .

در این میان رحیمخان و شجاع نظام و دیگران‌که از کنار شهر برخاسته بودند ، هریکی در گوشه‌ای آتش چپاول و ستم میافروختند . رحیمخان در اهرنشسته‌کسانش راه میزدند و دیه‌ها را تاراج مینمودند . شجاع نظام در مرند لشگرگاه زده راه جلفا را می‌بست . عین‌الدوله‌که گفتیم بقزلجه میدان رفت چون یکدسته قزاقی از طهران رسیده بودند دوباره بازگشته و در باسمنج جاگزیده راه تهران را میگرفت و سپاهیانش آبادی ها را ویران میکردند . اینها هرکدام مایه گرفتاری و نا بسامانی می‌بود . ولی بیش ازهمه‌کارشجاع نظام‌گران میافتاد .

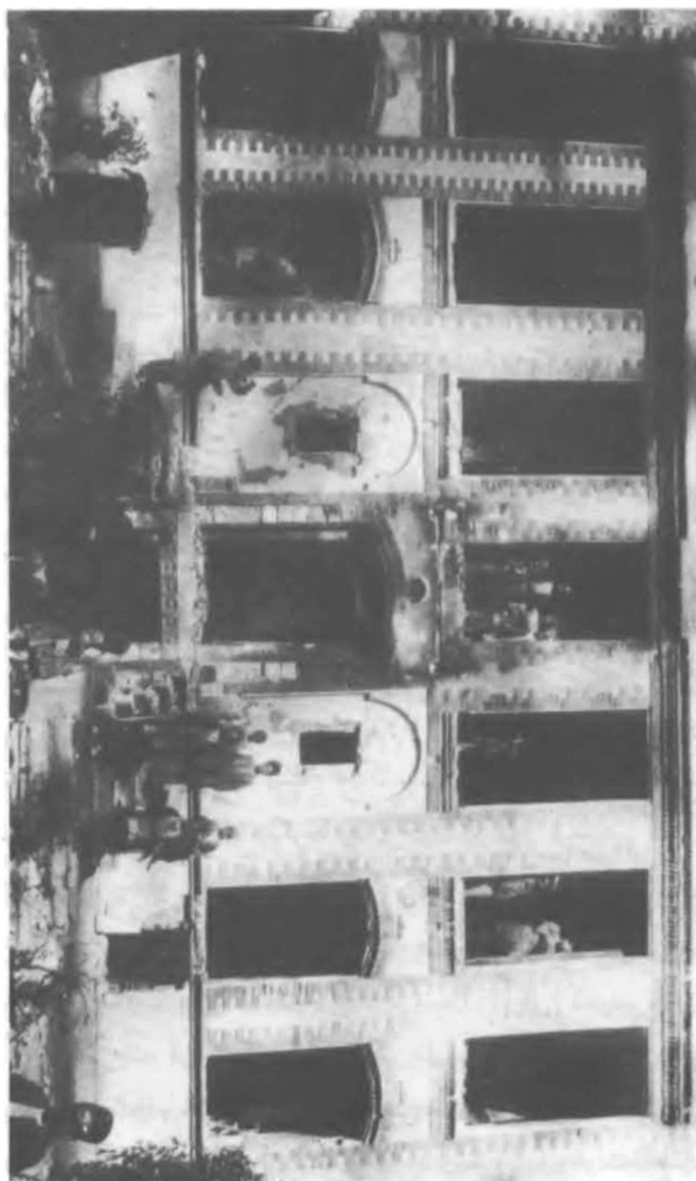
چه راه جلفا نزدیکترین راه بازرگانی میانه اروپا وآذربایجان بشماررفته بستن آن زیان بزرگی بکارهای بازرگانی میداشت . از آنسوی ازبستگی آن راه قند وشکرو نفت وکبریت و اینگونه افزارهای زندگی در شهر نایاب می‌گردید . نیز جنگجویان گرجستان و قفقازکه ازاین راه بیاری‌می‌شتافتند و تفنگ و افزار جنگ می‌آوردند جلو ایشان‌گرفته می‌شد . پس از همه چنانکه‌گفتیم روسیان بستگی این راه را دستاویزگرفته و هرروز نغمه دیگری می‌سرودند .

شجاع نظام دربیرون مرند لشگرگاه زده ازسراسرآن پیرامونها سوارگرد می - آورد ، و چنین آگاهی داده‌که هرکه نیاید خانه‌اش را تاراج خواهدکرد . از آنسوی هرکاروانی‌که از تبریز یا جلفا می‌رسید چهارپا وکالا همه را نگه میداشت ، و این بدتر که پروای خودی وبیگانه نمیکرد وچون‌کسانی از بازرگانان انگلیسی و اتریشی بسراغ کالاهای خود رفتند پاسخ می‌داد که با دستور تهران آن‌کار را می‌کند وهرگز آنها را رها نخواهدکرد . پیداست که دربار قاجاری چه اندیشه شومی را در سرمیداشت و از درماندگی و نومیدی بچه پستی‌ها تن درمیداد .

این گفتگو درکتاب آبی و در روزنامهای آنروزی بسیارآمده که محمد علیمیرزا وپیرامونیان شوم او آخرین چاره‌کار خود را درازی دست بیگانه بایران میدانستند و با دست خود زمینه پدید می‌آوردند .

تبریزیان چون آن را می‌دانستند از رهگذر راه جلفا نگرانی بسیار میداشتند ، و این بود پیش ازهمه بشجاع‌نظام پرداختند و با یك نقشه‌ای اورا برانداختند .

این یکی از شاهکارهای تاریخ مشروطه وخودداستان شگفت وشیرینیست . درزبانها آرایه‌هایی به‌آن می‌بندند ، ولی ماازکسانی‌که خودآنرااز نزدیك دیده‌ودانسته‌اند جسته‌ایم و خواهیم نوشت : سیف‌السادات نامی‌که ازسیدهای بنام وتوانگر دوچی ، و خود با شجاع نظام دوستی میداشت ، مهـر او از خانه‌اش بدست حسن نام مجاهدی می‌افتد ، واو آنرا



پ۲۵۱
عمارت اسلامیه پس از ویرانی

بنزد حیدرعمواغلی (که پس از بمباران مجلس به قفقاز گریخته و از آنجا به تبریز آمده بود) ، می‌آورد . عمواغلی از دیدن آن نقشه‌ای بـاندیشه‌اش میرسد و آنرا با دست‌کسانی از سران آزادی بکار می‌بندد ، بدینسان‌که بدستیاری‌گـرجیان بمبی برویه‌جعبه ساخته ، نامه‌ای نیز با مهرسیف‌السادات نوشته هردو را ، نوشته و بمب ، از پست برای شجاع نظام می‌فرستند .

میرزا اسماعیل نوبری بگـردن میگیردکه جعبه را به پستخانه رساند و نگران راه انداختن آن باشد . میرزا علیخان پستخانه آنراگرفته با دست چارپار روانه میگرداند . روز سه شنبه پنجم‌آبان (یکم شوال) بودکه این‌جعبه ونامه‌بمرند بمرند رسید . شجاع‌نظام آنروز درلشکرگاه میبود وهنگام شام همراه نزدیکان وسرکردگان خود بخانه بازگشت . ازآنسوی حاجی میرزا محمود خـان ریبس پست که با شجاع نظام خویشی نیز می‌داشت همراه پسرخود (آقای هادی صابر) همان شبانه جعبه و نامه را برداشته بنزداو آورد .

آقای صابر (۱) می‌گوید : « وزن جعبه بروی آن ۶۷۰ مثقال نوشته شده بود » . می‌گوید . ما چون بخانه شجاع نظـام درآمدیم شجاع لشکر (پسر بزرگتر شجاع نظام) وعلیخان هوچقانی (یکی از سرکردگان مرند) وجبرییل بوداغیان (ازبازرگانان تبریز که مهمان میبود) و آقـوب ارمنی (ازکسان جبرییل) و برخی دیگر در اطاق میبودند ، ولی شجاع نظام درایوان نماز میخواند . چون نمازش را بپایان رسانیده باطاق درآمد ، پدرم نامه و جعبه را باو داد .گـرفت و گفت : « امانتهاییست که خودم بسیف‌السادات سپرده بودم » ، وپیش‌ازآنکه کاغذ رابخواند خواست جعبه رابگشاید . پدرم دوراندیشانه گفت : بهتراست ببرند و در بیرون بازکنند . بوداغیان نیز همان سخن راگفت . ولی شجاع نظام بی پروایی نموده پاسخ ریشخند آمیز داد . سپس بپسرش شجاع لشکر فرمود آنرا بازکنند .

کشته شدن شجاع نظام ودیگران

این شجاع لشکر ، بوارونه پدرش ، جوان بافهمی‌میبودو بمشروطه گرایشی میداشت ، و گاهـی کسانـی را ازآزادیخواهان از ستم پدرش رها میگردانید . چون او دور اندیشی نموده ، جعبه راکه بجلو خود گزارده بود دربازکردن آن دودلی نشان میداد شجاع نظام بـریشخند و سرزنش دست بسوی او یـازید وگـفت : « خـوخ ! » . شجاع لشگر ناچار شد جعبه را بازکند . ولی همینکه کارد بریسمان قوطی کشیده آنرا برید بیکبار بمب ترکیده آوایش تا چند فرسخ رفت و سراسر شهـر را بتکان آورده مردمرا هراسان گردانیده . خود شجاع نظام شکمش دریده ورانش بـرگشته بود . چون‌کسانش میرسند اندك جانی میداشته و آب می‌تلبد ولـی تا بیاورند درمی‌گذرد . شجاع لشکر از سر تا زانو چهل واند زخم برداشته و با اینهمه حالش بهتراز پدرش بوده . تا شش ساعت زنده

(۱) آقای هادی صابر که اکنون درتبریزند یادداشتی درآن باره نوشته و فرستاده

میماند که سخن میگفته و از پدرش گله میکرده . علیخان زخمهایی داشته و چون او را بخانه اش در هوچقان میبرند ، پس از یك شبانه روز می‌میرد . میرزا احمد خان نامی زخمهایش را درمان‌کردند و بهبودی یافت . بارون جبرییل از چند جا زخمی شده بود ، فردا اورا به تبریز آوردند و بدرمان پرداختند وکنون در تهران است . آقوب تراشه‌ای به چشمش فرو رفته و از درد آن چندان در شکنجه میبود که سر بدیوار میکوبید . برای چاره چشمش را بیرون آوردند وبیچاره تاکنون با یك‌چشم زیست می‌کند. دوتن‌پیشخدمت از ترسی‌که میداشته‌اند دوری‌گزیده و نزدیك پنجره ایستاده بوده‌اند وچون جعبه‌میترکد هردو را بباغچه پرت میکند ، ولـی هیچیك گزندی نمی‌بینند و هردو آسـوده می‌مانند . در آنجا که جعبه را نهاده بودند فرش از هم شکافتـه و گودی در زمینه اطاق پیـدا شده و سقف اطاقها تکان خورده و بغدادیها (رویه درونی‌سقف) همه فرو ریخته بود. اما رییس پست و پسرش ، آقای صابر چنین میگوید : هنگامیکه بمب ترکید من یکبـار دیدم همه اطاق بسر ما می‌ریزد و همه درها و پنجره هـا خورد شده ، و ما در یکه جهان دیگـری هستیم ، چون دست بتن خود مالیدم سراپا زخمی و خون‌آلود گردیده بودم و دودی کـه از بمب برخاسته بود وبگلوی ما میرفت بسیار بدتر از زخمها میبود . درهمان حال دیدم عبدالله خان فراشباشی شجاع نظام با چراغی در دست باطاق درآمد و چون حال همگی را دید بیکبار چنین‌گفت : « خانه‌ات خراب شود حاجی محمود خان آخر خانه ما را خراب کردی » . از این سخن او من به بیم افتاده خواستم از هر راه که باشد پدرم را ازآنجا بیرون برم ، و چون از حال پدرم و از سرگذشت او جستجوکردم دیدم از جاییکه میبود پنج ذرع پرت شده و او نیز در میان زخم و خون دست‌وپا میزند . درهمان هنگام همگی زنان و بچگان خاندان شجاع‌نظام بفریاد وگریه پرداخته بودند . نخست جستجوی حال شجاع‌نظام‌میکردند ، وچون او مرده‌بود روبسوی شجاع‌لشگرآوردند. شجاع‌لشکرزخمهای بسیاری میداشت.گذشته از بمب فشنگهایی که درقطارکمرش می‌بود ترکیده یکایك به تنش فرو رفته بودند . بااینحال سخن میگفت ، و درهمانحال بپشتیبانی ازما برخاسته‌گفت : « بحاجی‌خان آزار نرسانید . باعث قضیه پدرم بود . از بس ظلم‌کرده بودگرفتار شد » . این‌سخن‌او مایه رهایی ماگردید . من بهررنجی‌که بود خودرا بخانه‌مان رسانیدم وچهار تن را فرستادیم‌که پدرم را درون‌گلیمی‌گزارده بخانه آوردند . بهرحال این حاجی‌میرزا محمودخان نیز پس ازششماه رنج بهمان آسیب درگذشت .

بدینسان مشروطه خواهان از شجاع‌نظام کینه جستند ، وکسـانی هم بیگناه بآتش او سوختند . چنانکه دیده ایم اینمرد پیش‌از دیگر سرکردگان بتبریز آمد ، و بیش از دیگرانها با مشروطه‌خواهان دشمنی مینمود ، و در کشتن و تاراج کردن پافشـاری بسیار میکـرد . از اینرو تبریزیان‌کینه بسیاری ازو در دل میداشتند و چـون روز ششم آبان (۲شوال) با تلفن مرگ اورا آگاهی دادند در شهر شادمانی رخ داد ، و میرتقی قلچ با

یکدسته از مجاهدان سوار شده برای آگاهانیدن مردم با موزیك در بازارها گردید . در این‌میان دوسه روز راهها باز و قند ونفت و دیگر چیزها بفراوانی به تبریز رسید ومردم از تنگی درآمدند . لیکن پس از دو سه‌روز دوباره راه بسته گردید. زیرا محمدعلیمیرزا چون آگاهی ازکشته‌شدن شجاع‌نظام یافت لقب و جایگاه اورا به‌پسرش موسی‌الرضاخان داده دستورفرستادکه همچنان راه را بسته دارد ، واین جوان‌که هنوز بیست‌سال نمیداشت بهمدستی پیرامونیان‌خود بکار پرداخت ، تاهنگامیکه مجاهدان مرند را بگشادند. چنانکه در جای خود خواهیم نوشت .



پ ۲۵۲

دوتن از مجاهدان تبریز

گشاده شدن سلماس ومرند

در ماه آبـان در هرگوشه‌ای از آذربایجان پیشامد دیگـری از نیك و بد در کار ودادن میبود . در این ماه تبریز چند دسته بیرون فرستادکـه هریکی از آنها داستان دیگری داشت . دسته نخست برسر سلماس رفته بـا فیروزی آنجا بگشادنـد آرونـق و انزاب‌که در پهلوی تبریز نهاده وکسانی از آنجا بمجاهـدان پیوسته بودنـد ، چـون نعمت‌الله خان نامی در آنجا با مشروطه دشمنی مینمود ، سردار دسته‌ای را از مجاهـدان برسر اوفرستاد ، واینان رفته نعمت‌الله وبرادرنش را از میان برداشتند ودر آنجـا بیرق آزادیخواهی برافراشتند ، و چون انبوهی برسرایشان‌گرد آمد آهنگ گشادن سلماس کردند . از آنسوی حاجی پیشنمازکه از ملایان مشروطه خواه آنسامان می بود واز دیـر زمانی خود را بقراباغ ارومی‌کشیده درآنجا ووز میگزاشت ، اینهنگام دسته‌ای بسرخـود گردآورده او نیز از سوی دیگر روبسلماس آورد ، در این زمان سلماس وخـوی بدست اقبال‌السلطنه ، واو امیرامجد نامی‌را بحکمرانی‌آنجا فرستاده بود . امیر امجد در خوی وگماشته‌ای ازو در سلماس نشیمن میداشت . ولی در اینهنگام چون آهنگ آزادیخواهان را دانست سپاهی بسرکردگی حـاج حیدر خان امیرتومـان بدانجا فرستاد وپسر خود را نیز همراه ساخت . لیکن مجاهدان پروا ننموده شب شنبه بیست و سوم ابان (۱۹ شوال) یك ساعت پیش از سفیده بامداد بسلماس تاخته جنگ‌کنان بشهر درآمدند و امیر تومـان وسپاه اورا نیز شکسته باز پس‌گردانیدند . بدینسان سلماس‌گشاده شده در آنجا انجمن برپا گردید .

دسته دوم بسرکردگی قلعه وان‌باشی نامی‌بمراغه فرستاد شدکه درآنجا بیرق‌آزادی برافرازند ونیز غله دیوانی آنجارا روانه تبریزکنند . چون این دسته باهمه فیروزی کار ندانی ازخود نمودند وآسیبها دیدند داستان آنان راجداگانه خواهیم آورد.

دسته سوم برسر مرنـد بود . چون پسر شجاع نظام راه پدر را میپیمو و راهـرا همچنان بسته داشته با مشروطه خواهان کینه و دشمنی بی‌اندازه مینمود ، سردار فـرج آقای زنوزی راکه ازقفقاز آمده و میان مجاهدان نامآور شده بـود ، بـا گروهـی از مجاهدان روانه‌کردکه مرند را بگشایند ، و چون زنوز و جلفاکه از آنسوی مرند است ، در این زمان دردست آزادیخواهان میبود اینان از بیراهه خودرا بزنوز رسانیده گروهی را هم از آنجا با خود برداشتند و آهنگ مرندکردند . از اینسو پسر شجاع نظام دلیری نشان داده آهنگ ایشان‌کـرد . و تا یك فرسخ پیش رفت ، و در آنجا بمجاهـدان برخورده جنگ سختی در میانه روی‌داد . ولی‌مرندیان ایستادگی ننموده بازگشتند. پسر شجاع نظام بمرند درآمده و فرداکسان خودرا برداشته بسوی خوی بگریخت ، از آنسوی مجاهدان‌که تا اردکلو یك میلی مرنـد رسیده بود مـردم پیشواز نموده ایشان را بشهر آوردند . بدینسان مرند بدست‌آمده راه جلفا گشاده‌گردید . این جنگ روز یکشنبه یکم

آذرماه (۲۷ شوال) بود(۱).

بدینسان فیروزیها پی هم رخ میداد . لیکن در همان هنگام برخی داستان های اندوه‌انگیزی نیزروی می‌نمود. زیرا دشمنان مشروطه بازهم بیکار ننشسته دست ازکینه‌جویی برنداشته بودند . ازجمله ضرغام وبرادرش سام که همراه رحیمخان ازکنار تبریزبقره‌داغ رفتند این زمان با چند صد سوار همراه خود درچند فرسخی شهر دیه هارا یغمامیکردند و هردیهی که ایستادگی‌می‌نمود با جنگ وکشتار بآنجا دست می یافتند . یکی از آنها دیه مجونبار بودکه ارمنی نشین است وکلیسای بزرگ و استواری دارر . روز چهارشنبه بیستم آبان (۱۷شوال) ناگهان گردآنجا راگرفتند . ارمنیان بجنگ برخاسته هشت ساعت دلیرانه ایستادگی کردند . ولـی چون شماره سواران فزونتر می بود سرانجام شکست یافتند وزنان و فرزندان خویش را بکلیسا گردآورده آبادیرا برای تاراج با نان واگزاردند. سواران دیه را یغماکردند و بکلیسا چهار توپ زدند . ولی به‌آنجا دست نیافتند. دراین پیش‌آمد هیجده تن ازارمنیان (سه زن وپانزده مرد) کشته شده ده‌تن زخمی گردیدند . از سواران نیز دسته‌ای بخاك افتادند .

آرامش وسامان دردرون شهر

درآن هنگام که‌آن فیروزیها واین ناگواریها دربیرون رخ میداد دردرون تبریز آرامش وسامان بی‌مانندی فرمانروا می‌بود ومردم ازهر باره درخوشی می‌بودند . نان و خواربار نیز فراوان یافت میشد. آن شهری که یکماه پیش پربیم ترین شهرهای ایران شمرده میشدکنون ایمن ترین شهری می بود . دراین باره چه بهترکـه نوشته های‌کتاب آبی را بگواهی‌آورم . مستر راتسلاو جنرال‌کنسول انگلیس درنامـه خود بسفیرشان در بیست و هفتم‌آبان (۲۳شوال) چنین مینویسد ـ

« دردرون شهر ایمنی هرچـه بهتر برپاست ، وراستی‌کـوی مسیحان و بیگانگان »
« چندان ایمن وآسوده است‌که تاکنون هرگزنبوده ... همه بیگانگان ازرفتاروکردار »
« آزادیخواهان در این‌چندگاهه شورش خوشنودی مینمایند . جر روسیان‌کسی سخن از »
« ترس نمیراند .»

تنها خرده ای‌که نماینده بریتانی بـه آزادیخواهان تبریزگرفته داستان « اعانه » است‌که بازور وسختی از توانگران‌گرفته میشد. دراین باره درروزنامه « ناله ملت » نیز نوشته شده ، و خود مشروطه خـواهان پوشیده نمیداشتند کـه در آن بـاره سختی بسیار می‌کنند . چه این سختی ناچاری میبود . آنهمه در رفت جنگ راکه بایستی دهد؟.. از آنسوی گله‌وناله‌ازبرخی‌توانگران‌که بدخواه‌مشروطه‌می‌بودندسرمیزد. دیگران‌خودخواهان مشروطه میبودند وبدلخواه پول میپرداختند. زیراگذشته‌ازمشروطه خواهی‌این میدانستند

(۱) درباره یادداشت ها ۲۸ شوال نوشته‌اند. ولی‌گویا روز درآمدن مجاهدان را بهرند خواسته باشند .

که اگر جلوگیری مجاهدان نباشد سواران قره‌داغ و مرند واردبیل بشهر دست یافته آتش بهستی آنان می‌زنند و گزندهای بدتر دیگررسانند.

نیز مستر راتسلاو درنامه خودگله اجلال‌الملك را « از کارهای خودسرانه باقرخان» مینویسد . دراین باره‌در روزنامه شمس‌استانبول نیز سخنانی‌نوشته میشد . اجلال‌الملك که در آغاز جنگ بجان خود ترسیده وبکونسولخانه روس پناهیده وسپس درسایه‌جانبازیهای ستارخان و باقرخان‌ایمنی یافته‌بلکه بفرمانروایی نیز رسیده بود. همانا چشم‌میداشته‌است که ستارخان و باقرخان خود را زیردست او شمارند وازاو دستور گیرند .



پ ۲۵۳

میرزا اسماعیل‌خان یکانی (از آزادیخواهان بنام)

(این پیکره در استانبول در هنگام کوچ برداشته‌شده)

یکی از داستانهای شگفت تاریخ مشروطه ایران همینست که دسته بزرگی از درباریان‌کهن واز دیگران ،که بمیان مشروطه خواهان آمده‌بودند، یگانه‌کارخودفرمانروایی و آقایی میدانستند ، واین بودبهیچ کوششی برنخاسته دیگران را وا ـ میداشتند ، وهر زمان‌که‌بیمی پدیدار میگردید خود را بکنارکشیده میدان را بمجاهدان و کوشندگان باز میگزاردند . لیکن‌همینکه‌بیم ازجلو برمیخاست و زمینه بفرمانروائی آماده میگردید بیدرنگ خود را بمیان میانداختند و کوشندگان را بکنار زده رشته کارها را بدست خود میگرفتند . بلکه زبان باز کرده ایرادها بآن کوشندگان میگرفتند. همین‌اکنون که‌در‌تبریز جنگ وخونریزی میرفت ، در تهران یکدسته از حاجی سید نصرالله تقوی و حسینقلی نواب و مشیرالدوله و مؤتمن‌الملك و تقیزاده و میرزا علی‌اکبر خان دهخدا و دیگران ، ناشکیبانه چشم براه میداشتندکه‌زمینه آماده گردد و باز آنان پا بمیان گزارند و رشته را بدست گرفته‌مشروطه را راه برند. صدها از این‌کسان در میان میبودند .

ما در نوشته های خود اینان را میوه چین مینامیم . زیرا داستان ایشان داستان کسیست‌که در همسایگی او باغبانی باشد ، وآن باغبان رنجها کشد ودرختی پرورد ،ولی

همینکه زمان میوه داری رسید این پا بجلو گزارده و باغبان را کنـار زده خود بچیدن میوه پردازد .

چنانکه نامش را بردیم یکی از این میوه چینان تقیزاده می‌بود . اینمرد را دیدیم که روز بمباران مجلس آن نا شایستگی را از خودنشان داد . و سپس نیز بسفارت‌انگلیس پناهیده خوار و زبون از ایران بیرون رفته یکسره آهنگ لندن‌کرد . دراین چندماه که در تبریز آن‌کوششها و خونریزیها رفت اودر لندن می‌نشست.ولی همینکه‌تبریزازدولتیان پیراسته گردیده در شهر ایمنی رخ داد ، ازلندن بیرون آمده . گویا در آذر ماه بود که خودرا بتبریز رسانید . این شگفتتر که بجـای‌آنکه ازکوششهای سردستگان و مجاهدان خشنودی نماید و او نیزگرهی از کار بگشاید از همان آغاز رسیدن ، خشکـه پارسایی از خود نشان‌داده بستارخان و مجاهدان ایرادها میگرفت . بستارخان چنین‌گفته‌بود :«فرج آقا در مرند شراب میخورد » . ستارخان گفته بود . « من فرج‌آقا را برای پیش نمازی نفرستاده‌ام »

در تبریز در آنزمان آگاهی ازرفتار ناشایست او در پیشامد بمباران نیافته‌بودند، و او را یکی از سران بیباك مشروطه خواهی شمارده پاس بسیار می‌داشتند ، و کار ها ازو می بیوسیدند . ولی او خود خواهـانه کناره جسته در خـانه می‌نشست و از پشت پـرده بکار شکنی می کـوشید . یکی از بهانه هایی که پیدا کرده بود اینکه مجـاهدان خانه تاراج می‌کنند .

چنانکه گفته ایم مجاهدان (آنانکه از نخست این‌نام‌را پذیرفته بودند) بیشترشان مردان پاکـدامن و بی نیـازی میبودند که هیچگاه دست بدارائ‌کس نزدندی وازدیگران نیز بجلوگیری کوشیدندی . چنانکه چهار ماه بیشتر بخش بزرگی از بازار دردست‌اینان می‌بود که اگر خواستندی دکان ها را بازکرده پول و کالای فراوان برداشتندی .(چنانکه دولتیان میکردند) ولی شنیده نشدکه بیك دکانی دستبرد زده‌باشند . لیکن حاجی میرزا حسن و امامجمعه ومیرهاشم و دیگران که دراسلامیه نشسته ، وخود آنان‌سوارانرابتاراج شهر میفرستادند مجاهدان که خانه‌های آنانرا تاراج کردند جای هیچ ایرادی نمی‌بود . در جنگ چنانکه دشمن راکشند داراکش را هم تاراج کنند . این تاراج‌کردن از یکسو پرو بال دشمن را کندن است و از یکسو مایه دلخنکی جنگندگان تواندبود .

ولی تقیزاده همین را دستاویزی ساخته بستارخان و باقرخان‌بد میگفت ،وبدینسان یکدسته را از آنان جداگردانیده بسر خود گرد میآورد . حیدر عمواغلی که ازتهران‌با وی بهمبستگی میداشت ، دراینجا نیز باو پیوسته درنهان باستارخان دشمنی‌مینمود .

بدتر از همه اینها آنکه میرزا محمد علیخان تربیت که از خویشان تقیزاده ، و از افزارهای دست او می‌بود ، و اونیز همچـون تقیزاده بلندن و کانونهـای سیاسی آنجا راه میداشت ، و بتازگی از آنجا بازگشته درتبریز میزیست ، او هم‌باستارخان دشمنی‌می‌کرد

وما می‌بینیم نامه‌ای به پروفسور براون نوشته که نکوهش بسیار از ستارخان و کارهایش کرده، و او را « لوتی » و « تاراجگر » و « قره داغی » خوانده و از براون خواهش کرده که چیزی در ستایش او ننویسد، و در پایان نامه تقیزاده را گواه گفته‌های خود نشانداده که پیداست با دستور او نوشته، و براون ترجمه این نامه را در آخرهای کتاب خود آورده است (۱)

بایددانست تقیزاده وتربیت وچند تن دیگری، گذشته ازخود خواهی‌که دامنگیرشان شده باین کارشکنیها وامیداشت، انگیزه دیگری درکارشان می‌بود، با آمدو رفتی که آنان بلندن میکردند، و همچون‌کبوتر دوبرجه گاهی در آنجاو گاهی در اینجامیزیستند، ناچار می‌بودندکه پیروی از سهشهای مردان‌سیاسی انگلیس‌نمایند، وبد گوییاز مجاهدان که یکدسته جانبازانی میبودند دریغ نگویند.

بهر حال ستارخان با آن بیسوادیش جربزه نیکی ازخود نشان میداد و رفتاربسیار ستوده میکرد، و در خور آن خورده گیریها که میشد نمی بود، باقر خان هم اگر چه برخی درشتخوییها ازو سر میزد، رویهمرفته رفتار و کردارش در خور ستایش می‌بود.

اگر ما بخواهیم اندازه نیك‌رفتاری آزادیخواهان را بدانیم باید بیاد آوریم، که در اینهنگام چهل هزار تن کمو بیش بنام مجاهد در آذربایجان می‌بودند. درخود تبریز شماره‌شان از بیست‌هزار می‌گذشت. پیداست‌که در میان اینهمه مردان کسان بدکردار و مردم آزار نیز می‌بودند، وناچاری می‌بود که برخی کارهای زشت از ایشان سرزند، چیزیکه هست ستارخان و باقرخان و دیگر سردستگان و پیشروان تا میتوانستند جلو میگرفتند. داستان قلعه وان باشی و دستگیری او راکه یك نمونه از رفتار ستار خان و دیگر سران با بد کردارانست خواهیم آورد. همانسالار یك تفنگچی که سی و چهار قران پول ازکسی ستده بود پس ازکیفر دادن او را بیرون‌گردانید و پول را بخودآنکس پس فرستاد. مجاهدان قفقاز باآن جایگاهی‌که میداشتند یکی از ایشان دختری‌رافریفته و برده و نگه داشته بود چون دانسته شد مجاهدان باو بر آشفتند، و با دستور ستار خان دستگیرش گردانیده بانجمن سپردند که پس از رسیدگی تیربارانش‌کردند. ازاینگونه داستانها فراوانست.

در سایه این نیك رفتاریها بودکه ستارخان اگر گاهی بیرون میآمد مردم باشادی بسیار بتماشایش میایستادند و درچند جاگوسفند زیرپایش سر میبریدند.

از سخن خود دورنیفتیم: یکی از پیش‌آمدهای آبانماه‌بود که از استانبول‌ایرانیان نشانی (یا مدالی) برای ستارخان فرستاده بودند، ومیرتقی قلج با موزیك و شادی آنرا بامیر خیز برده بسینه اوزد.

(۱) آن نامه بی نام چاپ شده. ولی ما میدانیم‌که نویسنده‌اش تربیت بوده.

نیز در آخرهای این ماه ، چون چهلم حسینخان بود بزم سوگواری با شکوهی بنام او و ملا امامویردی و شریف زاده و مشهدی اسماعیل میابی و دیگر کشتگان آزادی برپا گردانیدند .

نیز در آخر های این ماه میرزا احمد عمارلو با دو تن دیگر از طلبه های نجف ، بنام نمایندگی از حاجی سید علی‌که همچنان در خانقین می‌نشست به تبریز رسیدند .

گشادن خوی

بدینسان ابانماه بپایان‌رسید . درآذرکه سرما آغازکرده گاهی برف نیزمیبارید شکست وفیروزی توأم بودند .یکی‌ازفیروزیها گشادن خوی‌بودکه بآسانی انجام گرفت . چنانکه‌نوشته‌ایم‌پیش از بمباران مجلس ، خوی یکی از کانونهای آزادیخواهی شمرده میشد . ولی چون مجلس بمباران یافت دستگاه مشروطه از آنجا نیز برچیده شد ، واقبال ـ السلطنه امیرامجدنامی را با یکدسته‌ازکردان بفرمانروایی آنجا فرستاد .ازسرگذشت مجاهدان‌وآزادیخواهان آنجاودژرفتاری‌کردان باآنان‌آگاهی روشنی نیافته ایم . جز اینکه میرزا حسین طبیب‌که یکی‌ازمشروطه‌خواهان شناخته میشداو را نیز دستگیر کرده بزندان سپردند ، و چون میخواستند فردا او را بدهان توپ گزارده تکه های تنش را بهوا پرانند، مردغیرتمند شبانه در زندان خودرا کشت و از یکچنان مرگ دردناکی آسوده گردانید . یکی‌از کشتگان‌راه آزادی‌اوست .



پ ٢٥٤

قوچعلیخان

(این‌پیکره دیرتر از آنزمان برداشته شده)

بهر حال خوی و سلماس و آن پیرامونها نیز بدست دولتیان افتاده ، امیرامجدبنام

اقبال‌السلطنه درآنها بفرمانروایی برخاست ، و مـی‌بود تا چنـانکه گفتیم مجاهـدان در آبانمـاه بسلماس دست یـافتند . اقبال‌السلطنه چـون از چگـونگی آگاهـی یافت آنرا برنتافته ، سپاهی از ماکو بسرکردگی عزوخان و اسماعیل آقا (سیمکو) ونعمت‌الله خان ایلخانی برسرمجاهدان فرستاد ، واین سپاه‌که سه‌هزارتن سواره وپیاده را دربرمیداشت ، آهنگ سلماس‌کرده درجنگی‌که درمیانه آنجا و خوی روی داد ، پس از خونریزی بسیار مجاهدان را شکستند و بـازپس گـردانیدند ،که بدز دیلمقان پناهیده به نگهداری خود پرداختند . عزوخان نیز درکهنه شهر ، در برابـر آنان لشگرگاه زد و کسان او در آن پیرامونها بتاراج وویران‌کردن پرداختند . بدینسان کار بمجاهدان سخت‌گردید . لیکن درهمانروزهـا آوازه رسیدن میرزا نورالله خـان و قوچعلیخان از سوی مـرند پراکنده گردیده ، عزوخان با مجاهدان بگفتگـوی۰ آشتی پرداخت و درآن میان سپاه خود را بیرون برد .

اما سپاه مرند آنان بخوی تاخته با یـك دلیری آنجا را بگشادند و چـون خود میرزا نورالله خان در ایـن بـاره یادداشتی بنزد نویسنده فرستاده کـوتاهشده آنرا در پایین میآوریم .

می‌گوید :کمیته « اجتماعیون عامیون » و « انجمن ایرانیان » درباکوباین شدندکه خوی را بگشایند و مرا باابراهیم آقا برای‌اینکار برگزیدند . من با دستورکمیته ازباکوروانه گردیده بجلفا رسیدم . ابراهیم آقا با دسته‌ای در علمدار (نزدیکی جلفا) نشسته از ترس یکانیان‌که در سر راه میبودند پیش رفتن نمی‌یاراستند . قوچعلیخان یکانی با برادرانش بخشعلیخان وشیرعلیخان‌که بیست ساله وهفده ساله می‌بودند ، ازسوی امیرامجد نگه‌داری راه جلفا وخوی را میداشتند و در جلفا می‌نشستند . من‌باایشان بگفتگوپرداختم وهرسه‌را هوادارآزادی‌گردانیدم،آنان باما پیمان همدستی بسته‌برای کارآماده گردیدند .

پس ازاین آمادگی با هم بسگالش نشسته چنین نهادیم‌که « ایواغلی » راکه شهرکی درچهار فرسخی خوی می‌باشد بگشاییم . و ازآنجا نقشه‌گشادن خوی را بکشیم ، واز روی این نهش ابراهیم آقا را با یکدسته در علمدارگزارده من با قوچعلیخان همراه خلیل‌خان هرزندی و مشهدی اسماعیل‌گرگری وعباس خـان علمداری ،که هرکدام بیست و سی تن گردسرمیداشتند ، روانه گردیدیم . شب را درقره بولاغ سه فرسخی (ایواغلی) خوابیده بامدادان راه افتادیم . ویکسره «بایواغلی» تاخته با اندك جنگی‌آنجـا را بدست آوردیم ونشیمن‌کردیم .

بخشعلی خان را با دویست تن در سرراه خوی یکفرسخی بپاسبانی‌گزارده بودیم . یکدسته هزارتن‌کما بیش ازخوی‌برسراوآمدند وجنگ سختی‌درآنجارخ داد . بخشعلیخان دلیرانه ایستادگـی نمود و اراپنسو نیزکمك برایش فرستادیم . در نتیجه دشمن شکست یافته پس نشست . لیکن همه دیه‌های پیرامون ایواغلی راگرفته بودند . ما پس ازسگالش

دویست و پنجاه تـن از دلیران مجـاهدان را برگـزیده از بیراهه خود را به دیزجدزکه میانه سلماس وخوی نهاده است رسانیدیم ، واز آنجا پس از اندکی آسایش شبانه آهنگ خوی‌کردیم ، وچون میدانستیم امیر امجد و دیگران آگاهی نیافته‌اند و شبانه همگی در خوابند ، یکـره خود را بنزدیکی شهر رسانیده ازدیواردرکه بلند می‌بود بالارفته بیکبار هیاهوبلندکردیم ، وبدانسان بشهر ریخته آنجا رابدست‌گرفتیم . امیرامجد بایك پیراهن و زیرشلواری از سوراخ دیوار خودرا بیرون انداخته‌گریخته بود

باری شب هفدهم آذرماه (۱۳ذوالقعده) بود که مجاهدان بدینسان بآسانی بخـوی دست یافتند . چنانکه‌گفتیم فرمانده این سپاه میرزا نورالله خان و قوچعلیخان میبودندکه با یکانیان باین کار پرداختند . شادروان بخشعلیخان با همه‌کمسالی در این جنگها دلیری بسیار از خود می‌نمود ، واز همان هنگام نام‌آور گردید . فردای آن روزکسانی راازسر- شناسان بدخواهان‌کشته و خانه هایی را نیز تاراج کردند .

نیزهمان‌روزعزوخان ودیگران‌که ازسلماس‌بازمیگشتند در بیرون خوی ناآگاهان با مجاهدان برخوردند ، و درمیانـه جنگ درگـرفته از ماکوییان‌کسانی‌کشته شدند ، و عزوخان دراینجانیزشکست خورده توپ وقورخانه راگزارده خودبا همراهان ، با رسوایی بیرون رفتند .

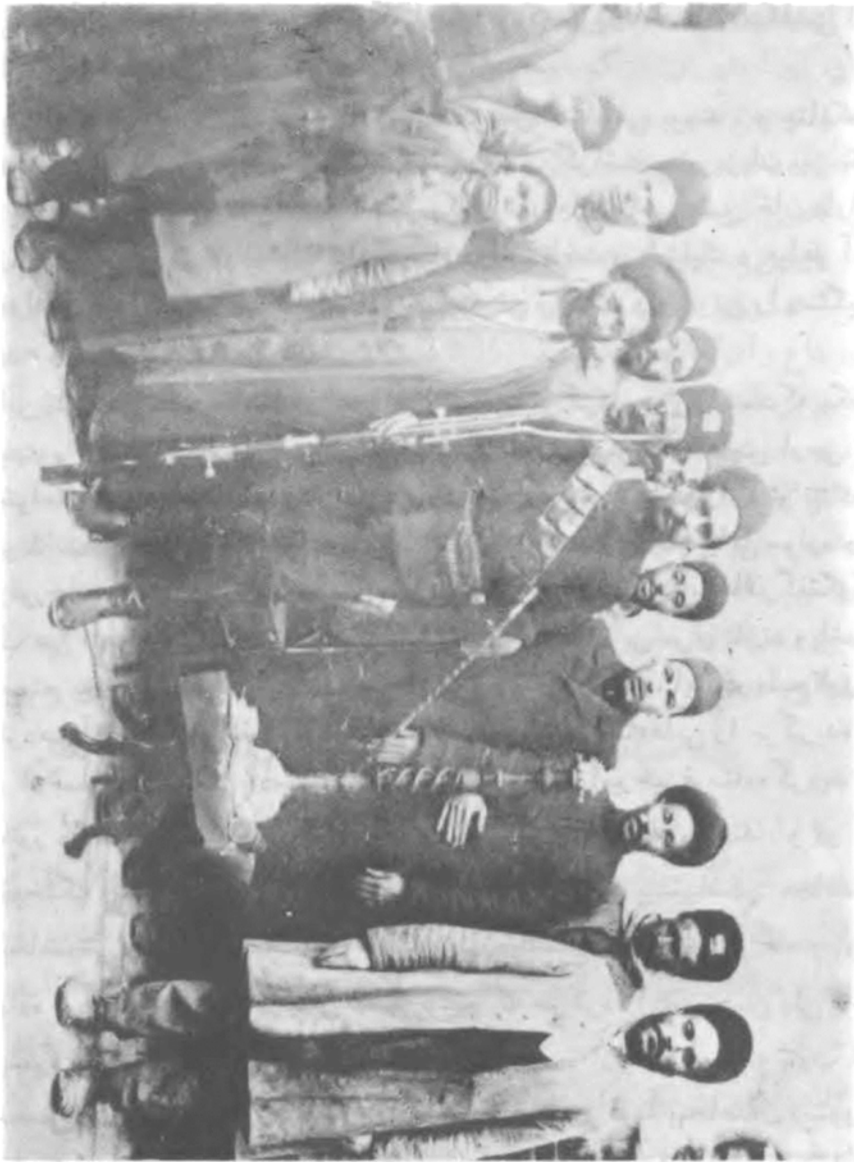
این فیروزی دیگری برای مشروطه خواهان بود و چنانکه خواهیم دید ازاینهنگام خوی بار دیگرکانون آزادی‌گردید ، وتا پایان‌جنگهای تبریز همیشه درآنجا نیزجنگهایی با ماکوییان درمیان میبود .

درهمان روزها در سایه این فیروزیهای آزادیخـواهان ، در ارومی نیزجنبش پیدا شده حاجی محتشم‌السلطنه ، آن مرد دو روی پست نهاد انجمن را درآنجا بازنمود . ولی این تا زمانی بودکه تبریزیان دست به‌بیرون می‌داشتند . سپس‌که شهر دوباره بتنگنااافتاد اونیزدوباره انجمن را بست .

شب حسن دلی

چنانکه‌گفته‌ایم عین‌الدوله پس ازکناره جستن و تا قزلجه میدان رفتن ، دوباره بـکار آمده با سپاهی‌که پیش میبود و از تهران تازه می‌رسید ، بار دیگر بواسمنج‌آمد و در آنجا بیوسان نشست که لشکرهای دیگری نیزبرسد . در آنهنگام‌که تبریزیان دسته‌های مجاهدان را باین‌شهر وآنشهرمی‌فرستادند و مرنـد و سلماس وخوی و مراغه را می‌گشادند ، و از پیرامونهای شهر غله کشیده می‌آوردند ، عین‌الدولـه همچنان در واسمنج می‌نشست ، و تماشا میکرد ، و چنانکه شیوه او میبودکه در زمان ناتوانی سخن ازآشتی بمیان آوردی ،گاهی پیامهای‌نیك خواهانه می‌فرستادوچنین‌وامی‌نمودکه به‌جنگ وخونریزی‌خرسندی نمی‌دارد.

دراین هنگام درلشگراوگذشته از دیگران یکدسته قزاق با توپخانه و آمادگی می‌بودند . داستان این قزاقان‌آنست‌که چـون‌عین‌الدوله با فشار محمد علیمیرزاالتماتوم



پ ۲۵۵

ستارخان با پیرامونیان خود

به تبریز داد وسپس روز سوم مهر بآن جنگ برخاسته کاری ازپیش نبرد ، محمد علیمیرزا از عین الدوله نومیدگردیده ، از آنجا که پشتگرمیش به بریگاد قزاق می بود و آنان را در همه جاگره‌گشا می پنداشت ، چهار صد تن قزاق را با شش دستگاه توپ بفرمانداری میرپنجه‌کاظم آقا (برادر قاسم‌آقا و علی‌آقا) روانه آذربایجان گردانید . اینان روز بیستم مهر (همان روزیکه درتبریز با دوچی آخرین جنگ می‌رفت) با شکوهی از تهران راه افتادند ، و درهنگام بیرون آمدن ، لیاخوف گفتاری بآنان راند ، دراین زمینه‌که اوچون دیده شاه ازپیشامد تبریز سخت اندوهناکست بگردن گرفته‌که گرفتاری تبریز را از میان

بر دارد ، و چون سیاست جلوگیر رفتن خود او است این دسته را میفرستند که با دلیریهای همیشگی خود بکار پیشرفت دهند ، واین گفتار او بودکه بروزنامه های انگلیسی افتاد و تا چندی سخنانی درباره آن میرفت .

بهر حال این دسته بباسمنج رسیده درلشگر عین‌الدوله می بودند ، و چنانکه گفتیم عین الدولــه دست بکار نزده با سخنان دو رویانه روز می‌گزاشت . تبریزیان نیز بکارهای دیگری پرداخته پروای او نمیداشتند . مگر یکبار شادروان حاجی حسین خان مارالانی ، چون نزدیك بباسمنج می‌بود ، شبانه بلشگرگاه دولتی تاخت و با شلیك و هیاهو آشوبی بمیان دولتیان انداخت ، و چنانکه می‌گویند چند تن راکشت و چند تن را دستگیر کرده بشهرآورد .

این کار حاج حسین خان ترس عین‌الدوله را بیشترگردانید ، واینست‌که بگفتگوی آشتی بیشترپرداخت وکسانی را بمیانجیگری برانگیخت . لیکن‌گفته هایش ارجی نداشت وآزادیخواهان این می‌دانستند‌که‌کاری بدست او نیست و محمد علیمیرزا تا تواند دست از جنگ برنداشته سر بمشروطه نخواهد آورد . جنانچه درهمان هنگام پیاپی سواره وسرباز وتوپ وقورخانه از تهران روانه میساخت . از اینرو میرهاشم خان با سالارگفتگوکردند که فریب عین الدوله را نخورده تا لشگرها بروگــرد نیامده بر سرش تازند وباشدکه او را ازباسمنج بیرون رانند. دراین باره سردارنیزهمداستان‌گردید، اینست بسیج‌کارراکرده شب شانزدهم آذر (۱۲ ذوالقعده) با همه سرما ویخ بندان دسته‌هایی را برگزیده روانه کردند. ازجمله‌آیدین پاشا بادسته‌ای ازنارنجك‌اندازان ازامیرخیزفرستاده‌گردید باینان چنین دستور دادندکه آهسته و آرام راه پیمــوده خود را تا باسمنج رسانند ، و در آنجــا ناگهان بجنگ وشلیك پردازند . ازتبریزتاباسمنج دوفرسنگ بیشتراست . مجاهدان‌این راه را بخامــوشی و آرامی پیمودند و تاگــورستان باسمنج‌که آغاز لشگرگاه و توپی در آنجا نهاده بودند پیش رفتند ، لیکن دسته پیشرو که سرکرده ایشان حسن دلی نام می‌ـ داشت اینمرد بسیارْ بی‌باكِ واین هنگام مست نیز می‌بود . ازاینرو همینکه بتوپ نزدیك رسید بدمستی آغازکرد وبر روی توپ سوار شده با فریاد و غوغا بمجاهدان دستور داد : « توپ را بکشید » ، و چنانکه میگویند توپچی را با گلوله از پا انداخت . بهیاهوی او دولتیان بیدار شده بهم بر آمدند و هراسناك بکوشش برخاستند و شیپورکشیده به جنگ پرداختند ، وبیك شلیك چند تن از مجاهدان بخاك افتادند . خود حسن دلی بروی توپ تیر خورده بدرود زندگی‌گفت . مجاهدان پاسخ شلیك را دادند ولی جای ایستادن ندیده روی برگــردانیدند . در همان هنگام توپچی خود را بتوپ رسانیده و بگلوله افشانــی پرداخت . چنانکه دسته‌ای ازمجاهدان درمیان رودخانه وبرسر راه ازپا افتادند ودیگران زخمی وخون آلود خود را رها نمودند .کسانی به نعمت آباد شتافته شب را درآنجا بسر دادند . دیگران خود را بشهر رسانیدند . دسته هایی‌کــه از پشت سر میآمدند چگونگی

را دانسته از راه بـاز گشتند . بدینسان تلاشها بیهوده گـردیده آن همه جانها نیز نابود شد . ازآنسوی درلشگرعین‌الدوله میز پنجه‌کاظم‌آقاازسرش تیرخورده همان دم جان سپرد وجنازه اورا بتهران بازگردانیدند . چنانکه نـوشته‌اند چهل تن کمابیش در این جنگ کشته یا زخمی شد ، وباآنکه مجاهدان بنقشه خود پیشرفت دادن نتوانستند ، باز لشکر عین‌الدوله سخت بهـم خـوردکه اگر قزاقها نبودندی دیگران همگی از هم پراکنده هر کسی بسویی گریختی .

ازاین پس دولتیان هوشیار افـتاده بنگهـداری خودکوشیدند ، و چون دسته دسته سپاه از تهـران میرسید بسنگر بندی پـرداخته در برابرسنگرهای خیابان و مارالان در ساری داغ وآن‌کنارهاسنگرپدیدآوردند . دراین هنگام‌دربسیاری ازشهرها جنبش نمودار شده بیم بر آشفتگی میرفت . از جمله در تهران دسته بندیها شده مردم آماده شورش میبودند . در رشت گروهی از آزادیخواهان در کونسولگری عثمانی نشیمن‌میداشتند . در تالش از دیربازجنگ‌وخونریزی پیش میرفت . درخراسان شورش آغاز میشد . ازهر سو دشمنی بشاه قاجار مینمودند . ولی محمد علیمیرزا بهیچیکـی پروا ننموده تنها به تبریز می‌پرداخت وپیاپی سپاه وبـرگ وساز بآذربایجان میفرستاد . در روزنامه اقیانوس درهمین روزها فهرستی از لشکرهایی‌که بآذربایجان فرستاده میشد یادکرده‌که ما آنرا دراینجا میاوردیم :

عده سپاه نصرت پناه که مأمور آذربایجان شده‌اند

« (۱) سوارهٔ بختیاری که برای تهیه آذوقـه جلوتر رفته‌اند ۲۵۰ نفر (۲) فوج دماوندبسرکردگی جناب‌انتخاب‌الدوله (۳) فوج‌فدوی‌وفوج‌مخبران وهمدان بسرکردگی جنابان سرداراکرم‌ومنصورالدوله (٤) توپخانه دوباطری بسرکردگی جناب ناصرالممالك (۵) فوج فراهان بسرکردگـی جناب ناصرالدوله (٦) ایضاً سواره بختیاری ۳۵۰ نفر (۷) سواره قزوینی بسرکردگی جناب غیاث نظام (۸) اردوی مراغه بسرداری جناب شجاع‌الدوله سردارمقتدر (۹) اردوی قراجه‌داغ بسرداری‌جناب‌سردارنصرت (۱۰) اردوی قزاق بفرماندهی جناب‌کاظم آقا .

ریاست سواره‌کلیه با جناب سردار ظفراست و ریاست پیاده با جناب سردار ارشد .

امارت کـل قشون و اردوی حاضر تبریزکه در تحـت ریاست جنابان امیر معزز و سالار جنگ است با جناب اجل‌آقای امیر افخم است . تمام رؤسا وسرکردگان وفرماندهان‌کلا در تحت امروفرمان حضرت‌مستطاب اشرف امجد والابندگان شاهزاده عین‌الدوله فرمان‌روای‌کل مملکت آذربایجان دامت شوکته میباشند .

بموجب خبر تلگرافی جناب اقبال‌السلطنه ماکویـی سه اردو حرکت داده است‌که یکی بخوی و دیگری بمرند و سومی بصوفیان رسیده است و سرکـردگی آنها با جنابان سالارمکرم وایلخانیست »

این سرکردگان هریکی با سپاه خود پس و پیش بباسمنج در میآمدند . از جمله شجاع‌الدوله (حاجی صمدخان) درچهاردهم آذر (۱۰ ذی‌القعده) چاپاری از تهران رسیده پس از دیدن عین‌الدوله روانه مراغه گردیدکه سوار و سرباز ازآنجا گرد آورد وخواهیم دید بچه‌کارهایی پرداخت .

یك کاری که درهمان روزها در تبریز رخداد و می‌باید دراینجا بنویسیم این بود که برخی ازنمایندگان انجمن بکنار رفتند و دوباره دوازده تن‌که درپایین یاد میکنیم ، ازسوی‌کمیسیون اعانه وسران آزادی ، برگزیده شدند و ستارخان وباقرخان نیز پیروی ازمردم نموده خرسندی نشان دادند . اینك نامهای دوازده تن‌که میشماریم :

میرزا محمد تقی طباطبایی ، شیخ محمد خیابانی ، مشیرالسادات ، شیخ اسمعیل هشترودی ، حاجی شیخ علی‌اصغر ، میرزا اسماعیل نوبری ، میرزا حسین واعظ ، حاجی مهدی آقا ، حاجی میرزا علینقی گنجه‌ای ، حاجی‌میرزا ابراهیم‌تاهباز، مشهدی محمدعلی مطبعه، حاجی میرمحمد علی اصفهانی . میرزا محمد تقی این بار نیز رییس برگزیده شد.

داستان مراغه

چنانکه درپیش گفتیم قلعه وانباشی نامی را همراه آقا میرکریم با دسته تفنگچی روانه مراغه‌کردندکه غله آنجا را بشهر بازکنند . نیز مردم را بمشروطه خوانند. اینان نخست‌به‌بناب رسیدند. درآنجا مردم‌پیشوازباشکوهی کردند و چون دو روز درآنجا ماندند روانه گردیده در بیست و پنجم آبان (۲۱ شوال) بمراغه رسیدند . مراغیان نیزپیشوازکرده پذیرایی‌کردند وخواه و ناخواه سربمشروطه فرود آوردند . حسام نظام نامی بحکمرانی گمارده شده انجمنی برپاگردید . حاج‌میرزا محمد حسن مقدس که ملای پارسای گوشه نشینی میبود اورا هم بانجمن آوردند . هرروز درمسجد حجةالاسلام مردم‌گردمی‌آمدند و بر منبر ستایش از مشروطه میشد .

دراینمیان‌قلعه‌وانباشی وکسانی از همراهان او دست از آستین در آورده آزار بمردم دریغ نمی‌گفتند ،



پ ۲۵۶
عین‌الدوله

واز توانگران بهر دستاویز پول میگرفتند . با آنکه دم از آزادیخواهی میردند بر مردم چیرگی مینمودند . توگویی شهر را باشمشیر گشاده‌اند ازآزار وتاراج باز نمیایستادند . مراغیان آنچه از مشروطه شنیده بودند ازاینان وارونه‌آن را دیدند . این بود زبان بگله وبدگویی بازکردند .

درمراغه خانواده حاجی کبیرآقا بدخواه مشروطه می‌بودند ، وچون میانه‌آن خانواده وپیروانشان بامقدس وپیروانش کینه ودشمنی درمیان می‌بود ، دراینهنگام ، بانگیزش اینان یا بهرانگیزه دیگری، مجاهدان بکینه‌جویی ازآن خانواده برخاستند، وحاجی میرزاابوالفضل ومیرزا محمد پسران حاجی کبیرآقا را باگلوله زخمی گردانیدند . این بدرفتاری دشمنی مراغیان را بیشتر گردانید .

درهمان هنگام آگاهی رسید که سیف‌العلمای بنابی که ازبدخواهان بزرگ مشروطه وخود در آن پیرامونها دارای جایگاهی میبود ، بهمدستی دیه‌داران و دیگران ، ازآمدن مجاهدان بمراغه وازرفتار بدآنان بترس افتاده ابوطالب خان چاردولی را برای باز ـ گردانیدن مجاهدان به تبریز، بکار برانگیخته‌اند. واوبادسته‌ای ازسوارانِ خود بنزدیکیهای بناب آمده و درآنجا دسته های دیگری باو پیوسته‌اند وگروه انبوهی پدیدآمده ، وآنان آهنگ مراغه میدارند.

ازاین آگاهی مشروطه خواهان مراغه بترس افتادند ، ومجاهدان برای نزدیك بودن به تبریز یا بهر اندیشه دیگری ، آهنگ بناب کرده و از مراغه بیرون آمدند . میرآقا صدرالسادات که ازمشروطه خواهان مراغه می‌بود بایکدسته تفنگچی باآنان همراهی نمود چون به بناب رسیدند مشروطه خواهان آنجا ، ازاحدخان و حاجی سیف‌الله ودیگران به پذیرایی برخاستند ، و چون شماره مجاهدان ازتبریزی و مراغه‌ای بیش از دویست تن نبوده ، درحالیکه شماره دولتیان که بگرد سرابوطالب خان چاردولی میبودند ده هزارتن گفته میشد . از اینروکسانی بهتر دانستند ، پیشامد را با گفتگو بپایان رسانند . ولی نتیجه نداد ، وچون دولتیان گرد بناب را فراگرفتند ناچار جنگ آغاز گردید . سه روز مجاهدان ایستادگی کردند ، ولی چون شماره شان بسیار کم می‌بود ، وازاینسوی پیروان سیف‌العلما از درون شهر یاری دولتیان میکردند ، مجاهدان بیش از آن ایستادن نیارسته شبانه راه تبریز راپیش گرفته خود را بیرون انداختند . فردا دولتیان بدرون بناب ریخته خانه های احدخان وحاجی سیف‌الله ودیگران را تاراج کردند . این پیشامد درآغاز های آذرماه ونخست داستان اندوه انگیزی بودکه درآن ماه رخداد .

پیش‌ازآن آگاهی‌ازبدکاریهای قلعه وانباشی وهمدستانش به تبریزرسیده ، ازانجمن باتلگراف آنان را باز پس خواسته بودند ، وچون این آگاهی ازگریختن ایشان ازبناب رسید ، سردار مشهدی محمد علیخان رابجلو ایشان فرستاد ، واواسدآقا خان را برداشته و تاگوکان پیش رفته قلعه وان باشی را باچند تن از همراهانش دستگیر کرده با بند تا

تبریزآوردند . سردار دستور داد قلعه وان باشی را چوب زدند ، و همراهان دیگرش را بزندان سپردند تادرعدلیه بکارهای‌آنان رسیدگی شود . کالاهای تاراجی در دست هرکسی میبود گرفته گردآوردند .

سپس باآگاهی‌انجمن ایالتی حاجی‌حسین ارومچی راکه یکی‌ازبازرگانان مشروطه خواه می‌بود برگزیدکه بایکدسته از آزادیخواهان روانه گردند ، و کالاهای تاراجی را رسانیده از مردم دلجویی‌کنند . حاجی حسین روانه گردیده و چون بدو فرسخی مراغه رسید خود درآنجا نشسته‌کسانش رابشهر فرستاد . آنان ازمراغیان بدلجویی پرداختند و ازگذشته‌آمرزش میجستند ونتیجه نیکی بدست می‌آمد .

رسیدن حاجی‌صمد خان به مراغه

لیکن درآن میان نامه‌ای ازصمد خان بحسام نظام رسید ، دراین زمینه‌که ازتهران بآهنگ مراغه بیرون آمده وتا میانه رسیده ، و درآن نامه دستور میدادکه اگر بتوانند آزادیخواهان را ازمراغه بیرون رانند . چون صمد خان و خاندانش از سالها در مراغه فرمانفرمایی داشته سواران و سربازان آن پیرامون ها سپرده بایشان میبود ، پیداست‌که این نامه چه نتیجه‌ای داد . وچگونه بد خواهان را شورانیده کار را بمشروطه خواهان سخت‌گردانید .

در پی‌آن نامه ، روزی بامدادان محبلمیخان سرکردهٔ « سواران رکاب» با سواران خود بتکان‌آمدند ودرمیدان « خان حمامی» آماده جنگ ایستاده ، بمیانجیگری حسام ـ نظام بآزادیخواهان تبریزی‌پیام فرستادندکه بایدازشهر بیرون روید . اینان جای‌ایستادن ندیدند وخواه وناخواه ازشهر بیرون‌آمدند .

از آنسوی دوسه روزی نگذشت‌که حاجی صمد خان بمراغه رسید . محمد علیمیرزا باولقب «شجاع‌الدوله» داده ازتهران فرستاده بودکه بیاید و سواران وسربازان مراغه و آن پیرامونها را گردآورد ، وبسرتبریز برد و ریشه مشروطه را براندازد ، واین بودکه همینکه ازراه رسید دست به بیداد بازکرد . بویژه‌که مشروطه خواهان با خاندان اوبدی کرده دایی زادگانش (همان پسران حاجی‌کبیرآقا) را زخمی‌کرده بودند .

نخست‌کسی‌که زهرخشم وکینه اورا چشید شادروان میرزا محمد حسن مقدس بود . چون اورا گرفته بنزد صمد خان‌آوردند دشنامهای بسیاری‌گفت . سپس دستور داد دستارازسرش برداشتند وریش وسبیلش را کندند ، ودرآن سرمای یخ بندان زمستان توی حوض انداخته فراشان با چوبها چندان زدند ، که پیر مرد پارسا بیکبار از توان افتاد ، و در حال جان‌کندن بیرونش‌آوردند وریسمان بپایش بسته‌کشان‌کشان تامیدان ملا رستم برده، درآنجا ازدرخت نارون آویزان‌کردند . بدینسان پیرمرد پارسا را باشکنجه جان‌گزایی اززندگی بی‌بهره گردانید .

این نمونه‌ای از دژخویی وبدنهادی صمد خان بود . ازاین بیدادگری ، مشروطه‌

خواهان مراغه‌که بیشترشان‌تبریزیان آنجا می‌بودند بجان خود ترسیدند و بیشتری پنهان شدند . ولی فراشهای صمدخان پی آنان‌گردیده می یافتند و می‌کشیدند و بزندان برده زنجیر بگردنشان می زدند. ازکسان بنام میرزا عبدالحسین خان انصاری وملاعبدالاحد۔ خان معلم وحاجی‌علی‌چاپچی وحاجی میرزا حسن شکوهی و مشهدی علی تبریزی ومشهدی صادق تبریزی وحاجی حمید تبریزی راگرفتند .

داستان دستگیر شدن اینان ورفتاری‌که در دستگیری با آنان می رفت دلگداز است . (۱) صمد خان باندازهٔ دژخیمی و خونخواری آزمندوپول دوست نیز میبود ، و این مشروطه خواهان راکه‌گرفته‌بود،ازیکسو میخواست کینه جوید و از یکسو میکوشید از توانگرانشان پول بگیرد . ازاینروحاجی حمید وحاجی علی‌که‌از بازرگانان توانگر میبودند پس ازچندروز زندان و بند ، هریکی دوهزار وهفتصد تومان (که‌آنروزپول هنگفتی شمرده شدی) داده خود را رها گردانیدند. دیگران نیز هرکدام بادادن‌پول‌ویا‌برانگیختن میانجی رهایی یافته بیرون رفتند . تنها حاجی میرزا حسن شکوهی و میرزا عبدالحسین خان انصاری‌کارشان



پ۲۵۷
صمدخان

(۱) شادروان حاجی میرزا حسن‌کتابچه‌ای دراین باره‌نوشته است .

بدشواری افتاد . صمدخان بااین دوتن،کینه بسیارمیورزید .

حـاجی میرزا حسن گناهش رواج دادن بکتابهای ابراهیم بیك و طـالبوف و گفتار نوشتن بروزنامه حبل‌المتین می‌بود . از اینرو پول بسیارگزافی (ده هزار تومان) ازو خواستند ، وچون نمیداشت ونمی توانست بدهد ، بنزد حسام نظامش بردند با دستور او ریش وسبیلش راکندند ، وسپس پاهایش را بچوب بسته بسیار زدند . این‌گزند وشکنجه چند بار رخ داد، وسرانجام پس ازآمد وشد ومیانجیانی صمدخان بششهزارتومان‌خرسندی داد ، ودر زیرچوب نوشته ازشکوهی‌گرفت ، وچون برادر وپسرش را نیز بزندان انداخته بودند خود شکوهی رانگه داشته آنان را آزادگردانیدند که بروند و با فروش کاچال و افزار ویاگرفتن وام ازین وازآن پول‌بسیجند .

اما میرزا عبدالحسین بسرگذشت مقدس دچار آمده اونیز با شکنجه‌کشته‌گردید .

شکوهی مینویسد : اومردی بادانش و فرهنگـی میبود وبمشروطه دلبستگـی بسیار داشته در راه آن بسیارکوشیده بود . مینویسد : « بیچاره را از نزد اهل و عیالش‌گرفته بودند . سه‌چهار پسر صغیر داشت‌که ازترس بزندان نمی آمدند . یکروز باهزار سفارش و تأکید یك پسر خود جلال نام راکه ده ساله بود بزندان آورد . پسر می ترسید . بـه نزد خود خوانده مهربانی نمود وبرویش خندید . در حالی‌که از دلش خون میگریست . دلداری بآن بچه داده روانه‌گردانید . از دیدن اینحالت ماهمگی بگریه افتادیم ، بسیار گریستیم .

مرد غیرتمند ، همانا دانسته بوده‌که سرگذشتش چه‌خواهد بود . زیـرا فـردای آن روز با دستور صمد خان از زندان بیرونش بردند ، ولغتش‌گردانیده بحوض یخ بسته انداختند ، وفراشان چوب ودگنك بدست‌گرفته پیاپی زدند ، چندانکه ازتوان رفته‌بجان کندن افتاد . آنگاه ریسمان بپایش بسته‌کشان‌کشان بردند ، ودر میدان ملارستم ازدرخت نارون آویزان‌گردانیدند . (۱)

حاجی میرزا حسن و دیگران‌که پول میپرداختند ، بایستی درمراغه نیز نمانند و همگـی بیرون روند . صمد خـان دستور داده بود تبریزیان را در مراغـه نگـزارده بیرون رانند .

جنگهای‌شیرمین وسرد رود

درهمان‌هنگام ، صمد خان بگردآوردن سواره و سرباز میکوشید ، که‌آهنگ تبریزکند . مردی‌که درساوجبلاغ دربرابر سپاه بیگانه آن ناشایستگی رانشان داده شهری را بی جنگ بعثمانیان سپرده بـود(۲) اکنون همه هوش و جربزه خود بکار انـداخته میکوشید که با آمادگی بسیاری برای کندن بنیاد مشروطه بشتابد . چون دسته هایی از سواران

(۱) همان درخت نیزاکنون پایداراست .

(۲) بخش دوم صفحه۴۸۵ دیده شود .

کرد و چهار دولو و گورانلو و از سواران خود مراغه و از سربازان فراهم شدندکه روی هم رفته چهار هزار بیشتر می بودند ، دو توپ نیز همراه برداشته از مراغه بیرون آمده بخانیان رسید .

از آنسوی در تبریز چون داستان درآمدن اوبمراغه وآهنگی راکه میداشت شنیده بودند سپاهی‌ازمجاهدان بسرکردگی محمد قلیخان‌آغبلاغی وحاجی خان قفقازی‌بسیجیده روز شانزدهم آذر (۱۲ ذوالقعده) بسوی مراغه فرستاده بودند ، و اینان بخانقاه رسیده درآنجا می‌نشستند وحاجی‌حسین ارومچی نیزبا ایشان می بود . چون دو سپاه بهم رسیده وبیش از یك فرسنگ و نیم در میانشان نمیبود ، گویا روز یکم دی ماه (۲۷ ذوالقعده) بودکه جنگ درگرفت .

مجاهدان با آنکه شماره شان هزارتن‌کما بیش می بود ، و آنگـاه بجنگ دشت و کوه آموخته نشده بودند ، پروایی ننموده پیش جنگ شدند ، و هنوز آفتـاب ندمیده به پیشرفت برخاسته بسواران تاختند ، زد و خورد سختی درکوههای پیرامون خانیان در - گرفت‌که تا دوساعت بر پا بود ومجاهدان شکست خوردند . یکدسته ازآنان بسوی‌کنار دریا گریخته خود را بآب انداختند ونابودگردانیدند، یکدسته باگلوله های سواران‌ازپا افتادند، یکدسته انبوهی‌دستگیرسواران‌گردیدند، تنها چند تنی بودندکه توانستندخودرا بیرون اندازند و به تبریز رسانند .

آنانرا که‌کشته بودند بشیوه جنگهای کهن سرها شان را بریدند ، و در توبر ه‌ها گزارده برای صمدخان بردند . آنان راکه دستگیرکرده بودند سواران تفنگ و فشنگ و رختهاشان‌کنده در آن سرمای سخت زمستان ، برهنه رهاشان میکردند کـه بیشتری از آنان نیز در بیابانها از سرما یا ازگرسنگی مردند ، و برخی نیز با همان حال به‌تبریز رسیدند چهار تن یا بیشتر ازگرجیان بمب انداز نیز دستگیرافتادندکه چون زبان نمی‌دانستند درمانده بودند ، و سواران تیره درون هریکی را با شکنجه هایی‌کشتند .

این شکست نخستی بودکه مجاهدان از صمد خان یافتند ، و چون‌آگاهی ازآن به تبریز رسید بآزادیخواهان بسیارگران افتاد از آنسوی بدخواهان مشروطه‌کـه در شهر فراوان میبودند فرصت یافته باز بجنب و جوش افتادند ، وبستایش ازصمد خان وکارهای او برخاسته چشم بسوی او دوختند . دوباره امید در دلهای ایشان پدیدآمد . بویژه‌که در همان روزها رحیمخان نیز با سواران و سربازان قره داغ باردیگر بازگشته وبلشکرگاه عین‌الدوله پیوسته بود ، وازتهران نیز سپاه وقورخانه پیاپی بباسمنج میرسید .

صمد خان پس از شکستی‌کـه بمجاهدان داد دو روز در خانقاه مانده بدهخوارقان آمد ، و از آنجا نیز پس ازچند روزی بخسروشاه رسید . دراینجا حاجی احتشام لیقوانی با یکدستهٔ سوار و سرباز ،که عین‌الدوله از باسمنج فرستاده بود باو پیوست .

مجاهدان‌دربرابرآنان درسردرود ، (دوفرسخی تبریز) میایستادند. ولی سنگرهای

استواری نداشته بهمان بس کرده بودند کـه دیوار های باغها را سوراخ کنند و در پشت آن بایستند .

روز هفدهم دیماه (۱۴ ذوالحجه) صمد خان وحاجی احتشام ناگهان تاخت‌آوردند وجنگ درگـرفت . مجـاهدان دلیرانه ایستادگی نمودند . ولی چون دولتیان انبوه تر میبودند و از آنسوی سر بازان اسکوکوچه باغهای سرد رود را نیک می شناختند و بآن



پ ۲۵۸

این پیکره نشان میدهد بستر یك رودخانه را پس از جنگی که روی داده همانا سواران بخانه‌ها ریخته‌وبتاراج پرداخته‌باپشته‌بارهامی‌رفته‌اندکه مجاهدان رسیده‌بشلیك پرداخته‌اند، و جنانکه دیده میشود برخی بچگان نیزکشته شده . (گویا پیشامد در یکی ازدیه‌هارخ داد) .

پیرامونها بهتر از هر کس آشنا میبودند ، وکسانی از ایشان درآن چند روزه بدستاویز داد و ستد بسرد رود آمده سنگرهای مجاهدان را یادگرفته بودند ، ازاینرو چون جنگ آغاز شد ازکوچه باغها به پیشرفت پرداختند و ازپشت سر مجاهدان در آمده از هر سوی سرد رود را فراگرفتند . این بود مجاهدان بیش ازهفت هشت ساعت ایستادگی نتوانسته شکست یافتند . کسانی از ایشان کشته گردیده از بازماندگان دسته‌ای خود را بیرون انداختند و دیگران گرفتار شدند از ایشان نیز سواران کسانی راکشته وکسانی را لخت کرده رها گردانیدند .

از آنانکه گرفتار شدند یکی حاج حسین ارومچی و دیگری اصغر خان (مسکین) و سومی نایب حسین پاپوشقانچی بودند . این یکی را همانجاکشتند . ولی حاج حسین و اصغرخان را با حال بدی بمراغه فرستادند و درآنجا بزندان سپردند . نیز دوتن‌نماینده علمای نجف (شیخ جلال نهاوندی و سید معین) دستگیرافتادند که بمراغه فرستاده شدند .

مشهدی محمد علی‌خان میگوید : من پای تلفون میبودم با حاج حسین واصغرمسکین گفتگومیکردیم . ایشان سختی‌کاررا آگاهی میدادند . ناگهان حاج حسین گفت : « کار ازکارگذشته وکمك هم سودی ندارد » . ایـن‌گفته تلفون را رهاکرد . من چگونگی را بستارخان آگاهی دادم . بباقر نیزکسی فرستادیم و چون او بیامد هرسه سوار گردیده تا خطیب پیش رفتیم . درآنجا گریختگان میرسیدند . ستارخان بسرکردگان بد گفت . ولی سودی نداشت . تا غروب ایستادیم . ستارخان‌گفت برویم بسرد رود . باقرخان و من نپسندیدیم و اورا برداشته بشهربازگشتیم .

آمادگی‌های دوسو

بدینسان‌صمد خان‌خودرا به‌پیرامون‌شهر رسانیده درسردرودلشکرگاه ساخت وبجلوگیری‌ازآمدن‌خواربار بشهرکوشید . آزادیخواهان دربرابراو « خطیب » راکه از آبادی‌های نزدیك شهر است ، و در غرب آن بسرراه سرد رود نهاده سنگر بندی‌کرده مشهدی هاشم حراجچی و مشهدی شفیع قناد را بـا دسته‌هـاشان به نگهـداری آنجـاگماردند . مردم خطیب درآن هنگام زمستان خانه‌های خود را رهـا کرده بشهرآمدند . تنها نایب اکبر ریش سفید آنجاکه خود مرد دلیری مـی‌بود با دسته‌ای تفنگچی برای پشتیبانی مجاهدان بازماندند .

قراملکیان‌کـه‌گفتیم پس از تهی شدن دوچـی روبستارخان آورده ازو آمرزش و زینهار خواستند ، و او بـی هیچگـونه بازخواستی زینهار بآنان داد ، دراین هنگام باز دشمنی از سرگرفتند و با صمد خان بهمبستگی یافتند . عباس هکماواری و دیگران کـه گریخته بودنددوباره درآنجا گردآمدند . صمدخان‌نیزسرکردگانی‌رابا سوارانشان بآنجا فرستاده دستور داد راه آرونق وانزاب را ببندند ، وازآنسونیزبجنگند . آزادیخـواهان دربرابرآنجا نیز درهکماوار سنگربستند و مجاهدان گـزاردند ، و بروی یك بلندی که

« دشگیرداغی » نامیده شود توپ کشیدند .

چیرگی‌های پیاپی صمدخان اورا بنام گردانیده، هوا خواهان دولت اورا بعین‌الدوله برتری‌می‌نهادند و باوامیدبیشترمی‌بستند . آزادیخواهان نیز اورا بد خواه ترشمرده بیش ازهمه پروای او می‌کردند .

از روزیکه این بسردرود رسید عین‌الدوله نیز گفتگوی آشتی و نیکخواهی را رها کرده ، او نیزجنبش کرد وآمادگی نشان داد چنانکه گفته‌ایم این زمان سپاه انبوهی بسر او گردآمده و قورخانه و افزار بسیار از تهران رسیده بود . درهمان روزها رحیمخان باز با سواران و سربازان قره داغ باو پیوست .

بدینسان دوباره گرد شهر گرفته شد ، و این هنگام تنها راه جلفا بروی شهر باز می‌بودکه ازآن راه قند وشکر و نفت ، وگاهی نیرتفنگ و فشنگ می‌آمد . درآن سه ماه خواربار در شهر فراوان گردیده نان را هرمنی هشت عباسی میفروختند . ولی چون راه سرد رود و قراملك بسته گردیدگندم گران وکمیاب گردید ونان در نانواییها بسیار کم شد . نیز دیگر خوراکها گران وکمیاب شد . روی هم رفته از هر باره سختی بازگشت .

باید دانست محمد علیمیرزا چون مجلس را برانداخت کار تبریز راکوچك میشمرد ، و این بود چاره آنرا ازشجاع نظام و رحیمخان و ملایان اسلامیه میخواست . ولی سپس که دانسته شدکاربزرگتراز آن میباشد سپهدار را فرستاد ، و بعین‌الدوله فشارهاآورد ، و بااینحال کاری از پیش نرفت . این بود چشم‌ازآن‌آمادگیها پوشیده این باربیك‌آمادگی بزرگتری برخاست . چنانکه دیدیم نخست دسته قزاق را فرستاده پشت سر آن پیاپی سواره وسرباز روانه گردانید وبجای سپهدارعلیخان ارشدالدوله را بفرماندهی وسرداری برگزیدکه روانه شود . از سوی دیگر صمدخان را روانه گردانیدکه سپاهیان مراغه و چاردولی وکردستان وآن پیرامونها راگردآورده اونیز ازسوی دیگری فشار بشهرآورد. این بود این زمان نیروی‌دولتیان بسیار بیشترازپیش شده بود. در تبریز شماره سپاهیان دولتی در این بار میانه سی و پنج هزاروچهل‌هزار گفته میشد .

شجاع نظام و رحیمخان که از پول و قورخانه در تنگی می‌بودند ، این دسته‌ها از پول گله‌ای نداشته ، از قورخانه نیز در بهترین حال می‌بودند ، زیرا تفنگها و فشنگهایی که مظفرالدین شاه در چهار سال پیش در آخرین سفر خود باروپا بکارخانه‌های فرانسه‌سفارش‌داده بود، این زمان بتهران میرسید ومحمدعلی میرزا بسپاهیان بخشیده بسرتبریز میفرستاد . تفنگهای « لوبل » که در تبریزبنام «سه‌تیر» شناخته‌گردید آخرین بیرون دادهٔ کارخانه‌های فرانسه می‌بود وقشنگترین تفنگها بشمار میرفت . بیشتر دولتیان ازاین تفنگ ، یا پنج تیربدوش میداشتند ، ورندل و تفنگهای کهنه دیگر دیده نمیشد . ازآنسوی دسته‌های قزاق چند شصت تیر (مسلسل) میداشتندکه آنها را نیز از

فرانسه خریده بودند ، وگویا نخست بار می‌بودکه درایران شصت تیربکار میرفت .
از چیزهای شنیدنی آنکه فرمانده این شصت تیرها رضا خان سواد کوهی می‌بود . که سپس بپادشاهی ایران رسید وخاندان پهلوی را بنیاد گزاشت. و خود بیست سال با توانایی وکاردانی بسیار فرمانروایی کرد .



پ ۲۵۹
آقابالاخان سردارافخم (یکی از بدخواهان بنام مشروطه)

اینها آمادگی های دولتیان می‌بود ، از اینسو آزادیخواهان چنانکه گفته‌ایم از آنکه در آغاز جنگ می‌بودند بسیار نیرومندتر گردیده از هرباره به استواری افزوده بودند. بویژه پس از بهم زدن دستگاه اسلامیه و تهی گردانیدن دوچی که چون دسته‌هایی به بیرون فرستادند و سلماس وخوی ومرند راگشادند ، باردیگر بشماره‌شان افزود . زیرادسته‌هایی از روستاییان بشهر آمده تفنگ گرفته بمجاهدان پیوستند . ازآنسوی درهمین روزهاکه سخن میرانیم یکدسته ارمنی‌که «کمیته داشناقسیون» به پیروی از « کمیته سوسیال دموکرات » روسی از قفقاز فرستاده بود بسردستگی کری‌خان به تبریز رسیدند .

در این هنگام خود « شورش » نیرومندتر گردیده ، گذشته از جنبش‌هایی‌که در تبریز ودیگر شهرهای آذربایجان پدیدارمی‌بود ، درقفقازدرمیان ایرانیان وهمدستانی‌که ازگرجیان وروسیان می‌داشتند ، تکانی پیدا شده و درهمین روزها بودکه با معزالسلطان و دیگران گفتگو میکردند و بنیاد شورش گیلان را میگذاردند . نیز درهمین روزها بود که در اسپهان جنبش پیدا شده و صمصام‌السلطنه و بختیاران بآن شهر دست یافته بودند . پیداست‌که اینها گذشته از هرچیزی باستواری دلهای تبریزیان میافزود .

دربارهٔ تفنگ وافزار جنگ نیز،درآن‌چندماه پیشرفت‌رخ‌داده‌پنج‌تیر فراوان‌شده‌بود.

از قفقاز چه با دست آزادیخواهان و چه بدستیاری بازرگانان ، تفنگ و فشنگ و بپانچه بسیار آورده میشد . ستارخان تا میتوانست بآن بازرگانان همراهی نموده دل میداد . از آنسوی شادروان میرهاشمخان خودبازرگانی برگزیده و فرستاد و تفنگهای بسیاری آورانید . در خود تبریز هم تفنگهای پنج تیر ساخته بیرون میدادند . این بود کم‌کم تفنگهای کهنه « شاسپو » ازمیان رفت و ورندل ومانند آن بسیارکم شد . رویهمرفته مجاهدان آراسته‌تر وبهترازپیش شدند ، و چندان‌کمی از دولتیان نداشتند ، شصت تیر و توپهای تازه درآمده‌که دولتیان می‌داشتند آزادیخواهان نیزبمب و نارنجك بکار میبردند . رویهمرفته آمادگیهای دوسو بیشترشده بود ، و از همین روزها یکرشته جنگهای دیگری آغازگردیدکه ما درگفتار جداگانه خواهیم آورد . دراینجا می‌باید اندکی بتهران پردازیم و پیشامدهای آنجا را بکوتاهی بنویسیم .

مجلس شورای کبرای دولتی

چنانکه گفته‌ایم محمد علیمیرزا چون مجلس را بتوپ بست ، برای بستن زبان دولتهای اروپا چنین‌وانمودکه مشروطه رابرنینداخته ، و تنها مجلس را بهم زده‌که پس از سه ماه دوباره مجلس باز خواهدشد . لیکن‌چون سه ماه پایان‌یافت این بارهم بدوماه دیگر نوید داده در دوم مهرماه (۲۸شعبان) فرمانی بنام صدر اعظم بیرون داد ، دراین زمینه که چون مجلس در نوزدهم شوال بازخواهد شد باید زمینه آنرا آماده‌گردانید ، و در همان فرمان فهمانیدکه قانونها بحال خود بازنخواهد ماند و مشروطه « بروفق شرع انور» خواهد بود . نیز درآن فرمان تبریز را برکنار گردانیده آگاهی داد تا « تبریزمنظم و اشرارآنجا قلع وقمع » نشود در « انتخابات » بهره نخواهد داشت .

سپس چون دو ماه نیزپایان یافته نوزده شوال نزدیك شد روز شانزدهم ابان (۱۲ شوال) درباغشاه نشستی برپاگردانیده‌گروهی از سرجنبانان تهرانرا بآنجا خواندند ، و بنام اینکه نوزدهم شوال نزد یکست و باید نمایندگانی برای مجلس برگزیده شود سخن بمیان آوردند ، وچون از پیش با هم نهاده بودند حاجی شیخ فضل‌الله و دیگران آواز بلندکردندکه مشروطه با « شریعت » سازگارنیست ، و تلگرافهای بسیاری راکه با دستور حاجی شیخ فضل‌الله و بمیانجیگری او ، از ملایان‌کرمان وهمدان وشیراز و دیگر شهرها بفراوانی رسیده بود ، بیرون ریختند . شگفت‌تر آنکه گفته میشودیك تلگرافی نیزبنام مردم تبریز خواندند .

نتیجه این نشست آن بودکه چلوار بزرگی را گرفتند و بروی آن « عریضه » ای بشاه نوشته خواستار شدندکه از مشروطه چشم پوشد و باپیران باز نگرداند ، وهمگی باشندگان خواهان و ناخواهان آنرا مهرکردند ، و بدینسان نشست بپایان رسید .

سپس برای روزبیست وهشتم ابان (۲۴شوال) مردم را باز برای نشست خواندند این بارخود محمد علیمیرزا نیزآمد . درآنجا نیزگفتگو از نخواستن مشروطه رفت

وبازدرخواستی یا « عریضه » ای بمهرمردم رسانیدند ، وچنین نهاده شدکه شاه دربالای آن پاسخ نویسد وآنرا بچاپ رسانیده درشهر بپراکنند. این کاررا انجام دادند وما اینك نوشته شاهرا درپایین می‌آوریم :

بسم‌الله تبارك و تعالی

« جنابان مستطابان حجج‌اسلام‌سلمهم الله تعالی عزم مـا همه وقت بتقویت اسلام و »
« حمایت شریعت حضرت‌نبوی صلعم بوده وهست حال‌که مشکوف داشتید تأسیس مجلس با »
« قواعد اسلامی منافیست وحکم‌بحرمت دادید وعلمای ممالك هم‌بهمین‌نحوکتباً وتلگرافاً »
« حکم برحرمت نموده‌اند دراین صورت ما هم ازاین خیال بالمره منصرف و دیگرعنوان »
« همچو مجلس نخواهد شد . لیکن بتوجهات حضرت امـام زمان عجل‌الله فرجه در نشر »
« عدالت وبسط معدلت دستورالعمل لازم داده و میدهم آنجنابان تمام طبقات را از ایـن »
« عزم‌خسروانه مادرنشرمعدلت ورعایت حقوق‌رعیت واصلاح مفاسد بقانون دین مبین‌اسلام »
« حضرت خاتم‌النبیین صلعم اطلاع بدهید . محمد علیشاه قاجار »

باهمین‌رویه‌کاریهای خنك‌که ماکوتاه شده‌آنرا آوردیم ، خود ـ را دل آسوده گردانیدند و محمد ـ علیمیرزا بهانه ای بدست آورده از نویدی‌که در باره بازکردن مجلس داده‌بود بیکبار سر باز زد . لیکن بافهم واندیشه‌کوتاه خود برآن‌شد که مجلس بنام « مجلس شورای کبرای دولتی» ازدرباریان واعیان و بازرگانان پدید آورد ،کـه در دربار بنشینند و در کارهای دولتی بسکالش وگفتگو پردازند ، و این خود جانشین دارالشوری باشد . از اینرو پنجاه تن‌کمابیش ازآنکسان را فهرست‌کـردند و بهریکی نامه فرستاده بباشندگی در آن مجلس خواندندکه روزیکشنبه‌هشتم‌آذر(٤ ذوالقعده)،که‌روزگشایش‌آن‌مجلس خواستی بود بدربار روند و پس از آن هفته‌ای‌دوروز درمجلس‌باشند و



پ ۲٦٠

کریم دواتگر

گفتگو کنند .

نامهای آنکسان در روزنامه ها برده شده ولی ما نیازی بشمردن آنها نمی‌بینیم . چنانکه دانسته‌ایم این مجلس تادیری برپا میشد ، و پیداست که جز گفتگوهای بیهوده ای بمیان نمی‌آمده، وباشندگان بیش‌ازهمه بخود فروشی وبرتری‌جویی بیکدیگر می‌پرداخته‌اند . مانمونه‌ای از گفتگوهای آنجا در دست میداریم که درپایین می‌آوریم :

یکی از باشندگان صدرالسلطنه می‌بوده ،که تا چند سال پیش در تهران میزیست او یکی ازدرباریان بنام شمرده میشد وزمانی هم بسفارت درامریکا رفته بوده . نوشته‌ای ازاین مرد در دست است که کوتاه شده آنرا درپایین میآوریم :

« هو غزلی که باید انشاءالله تعالی روز سه شنبه در مجلس شورای مملکتی صدر ـ »
« السلطنه از حفظ برای امین دربار درملاء بلند باکمال رشادت بخواند بدون اندیشه : »
« گناه‌کردن پنهان به از عبادت فاش اگر خدای پرستی هواپرست مباش ... »

غزل را تا بآخر آورده است وآنگاه چنین مینویسد :

« ۱۷ شهراست ۳ ذیحجه ۱۳۲۶ »

همانا امین دربار درنشست پیش بـا سخنی حاجی صدرالسلطنه را آزرده است ، و این چون بخانه برگشته این غزل سعدی راکه هفده بیت است ازبرکرده است که درنشست دیگری « در ملاء بلند باکمال رشادت » برای او بخواند وکینه خودرا بجوید . ازاینجا توان پنداشت‌کـه همچون بزمهای دیگر اعیانها و درباریان ، بیشترگفتگو هـا در آن مجلس شورای‌کبری شعرخواندن وبهمدیگر نیش زدن و هنرخودرانشان دادن بوده است .

تیرخوردن حاجی شیخ فضل الله

چنانکه گفتیم‌ایستادگی تبریزیان‌دربرابرمحمدعلیمیرزاو فیروزی‌های آنان درهمه جا مردم را بتکان آورده بود . در تهـران بـا همه سخت‌گیری هایی‌کـه میرفت ، انبوهی از مردم زبان بازکرده از تبریزیان ستایش میکردنـد و مشروطه خواهی نشان میدادند . بویژه پس‌ازبهم خوردن اسلامیه که گریزندگان از دوچی خود را بتهران رسانیدند ، و آن خواری وزبونی ایشان مایه دلیری آزادیخواهان گردید .

درماه ابان چون تلگراف ازنجف رسیده آگاهـی از مرگ شادروان حاجی میرزا حسین تهرانی‌داد ودرتبریز وهمه‌شهرها ختم‌های‌باشکوه درچیدند، درتهران آزادیخواهان آنرا دستاویزساختند وبازارهارا بسته درچندجا ختم‌های بسیار باشکوه گزارده درآن‌میان سهش‌های خودرا به بیرون میآوردند وگفتگو ازمشروطه میکردند .

در روزهایی‌کـه محمد علیمیرزا با دستیاری حاجی شیخ فضل الله و دیگران آن رویه‌کاریها را کـه در بالا یادکردیم بانجام میرسانیدنـد در بیرون مردم بـاین نمایشها پرداخته بودند ، و تا می‌توانستند بدگویی از محمد علیمیرزا و حاجی شیخ فضل الله می‌کردند .

در همانروزها یك داستان نا بیوسانی نیز رخ داد . چگونگی آنکه سید علی آقا یزدی که گفته‌ایم یکی ازملایانِ بدخواه مشروطه و از بنیادگزاران آشوب میدان توپخانه می‌بود ، بعنوان ختم برای حاجی تهرانی در خانه خود چادری افراشت و در خانه را برای آمد و شد مردم بگشاد و در آنمیان بهواخواهی آشکار از مشروطه پرداخت ، و از دوسید ودیگران بستایش برخاسته در زیر پرده بمحمد علیمیرزا نکوهشها کرد . این کار او مایه شگفت هرکس بود و محمد علیمیرزا چون آنرا شنید فراشانی فرستاد که چادر او را خوابانیدند . وخانه او را بزیر نگهبانی گرفتند . اینها نیك نشان میداد که محمد علیمیرزا در دیده ها بسیار خوار شده و هوادارانش نیز از سستی کار او آگاه گردیده‌اند .

بدینسان میگذشت تا در آذرماه این سید علی آقا بعبدالعظیم رفته در آنجا بستی نشست ، وبیرق مشروطه خواهی افراشته مردم را بسر خودگرد آورد . همچنین صدر ـ العلماء ودسته های دیگری بشیوه دیرین خود بسفارت عثمانی پناهیدند و در آنجا انبوه شده بباز گشتن مشروطه کوشیدند .

در نتیجه این داستانها در تهران نیز رشته از هم گسیخت و برخی آزادیخواهان به چیرگی‌هایی برخاستند . ازجمله کسانی آهنگ کشتن حاجی شیخ فضل‌الله کردند . چنانکه میدانیم حاجی شیخ فضل‌الله دشمن بزرگ مشروطه میبود ، که گذشته ازکار هایی که در زمانهای پیش‌کرده واز ناچاری پابکنار گزارده بود ، از آغاز خرده خود کامگی دوباره پابمیان گزارده ازهر راه بکندن بنیاد مشروطه کوشیده بود . چنانکه در پیش آمد اخیر محمد علیمیرزا را ازبازکردن مجلس باز داشت و شهرهای ایران را بـرآغالانیده ملایان رابه بیزاری ازمشروطه وفرستادن تلگرافها بدربار برانگیخت .

می‌توان گفت : این هنگام رشته‌کارهای محمد علیمیرزا بیش ازهر کسی‌دردست‌این می‌بود . محمد علیمیرزا در آن ایستادگی‌که در برابر آزادیخواهان و علمای نجف و نمایندگان سیاسی دولتهای اروپا می‌نمود بیش ازهمه بدلگرمی از پشتیبانی این می‌بود . ازاینروبسیارپاسش میداشت وبهرگفته‌اش گوش میدادودرهرکاری اندیشه اورا میخواست . دربیرون نیزمردم باانبوهی‌بدرخانه اومیرفتند ومی آمدند ، واو درسایه این پیش آمدها شکوه وجایگاه بسیاری پیداکرده درآمدن ورفتن بکالسکه مـی‌نشست و همراهان بسیار با خود برمیداشت . میتوان گفت : این مجتهد شیعی بآرزوی دیرین خود رسیده آنچه ازسال هاخواسته یافته بود .

ازاینرو برخی ازآزادیخواهان‌که ما نیك نشناخته‌ایم نقشه‌کشتن اوراکشیده جوان بیباکی را بنام‌کریم دواتگر ، با کسانی بآن کار برانگیختند ، و آنان شب شنبه نوزدهم دی (۱٦ذوالحجه) ، فرصتی جسته بکار برخاستند ، ولی به نتیجه‌ای‌که‌میخواستندنرسیدند، وچون سرگذشت را محرر حاجی شیخ فضل الله برای پسر او در نجف نوشته است ، و آن

نوشته دردست است اینك کوتاه شده آنرا میآوریم :

می‌نویسد : روز آدینه حاجی شیخ فضل‌الله بدیدن کسانی رفته بود وشب چون دوساعت گذشته ، همراه پسرش حاجی میرزا هادی و سه تن دیگر از ملایان پیرامونش ، وچند تن نوکر که چراغ میکشیدند ، بجلوخان عضدالملك رسیده پیاده گردید ، یکی از سوی جلو پیش میآمد وچون بحاجی شیخ فضل‌الله رسید شش لول خود را کشیده تیری بسوی او انداخت ، واو ازگزند تیر سرپا ایستادن نتوانسته بزمین نشست و میرزا هادی بنگهداری اوپرداخت ، وچون چند تیر دیگر نیز انداخت دوگلوله به میرزا حاجی آقا دماوندی (۱) (یکی از ملایان پیرامون او) رسیده او راهم زخمی گردانید ، و چون همراهان حاجی شیخ فضل الله بسر او ریخته خواستند دستگیر کنند یك گلوله از زیر گلوی خود زدکه از استخوان گونه بیرون جهید . همراهان اوکه درآن نزدیکیها میبودند داستان راچنین دیده بگریختند . در این میان همسایگان بآواز تیر بیرون ریخته از چگونگی آگاه گردیدند وهرسه از زخمیان را برداشته بخانه حاجی شیخ فضل الله بردند. تیریکه باو خورده از زیر ران چپ گذشته بیرون آمده بود وزخمش کاری نمی‌بود . میرزا حاجی آقا ازپا و از شانه زخم برداشته حال او نیز بد نمیبود . ولی خود زننده حالش بد میبود واز آسیب گلوله سخن گفتن نمی‌توانست . این بود هرچه پرسیدند پاسخی نگرفتند، و تنها از مهرش دانستندکه نامش کریم است . فردا نیز جستجوهایی کرده دانستند پیشه دواتگری داشته است . بهر حال او را نگهداشتند . و چون زخمش بهبودی یافت زنجیر بگردنش زده بزندان فرستادند . حاجی شیخ فضل‌الله بکشتن او خرسندی نمیداد وگویا در زندان میبود تا تهران بدست آزادیخواهان افتاد . حاجی شیخ فضل‌الله و میرزا حاجی آقا نیزپس ازچندی بهبودی یافتند .

این بود برخی از رخداد های تهران ، و چون در همان هنگامها یك کار شگفتی هم از آزادیخواهان قفقاز رخدادکه درپایان گفتار آنرا نیزمیاورم :

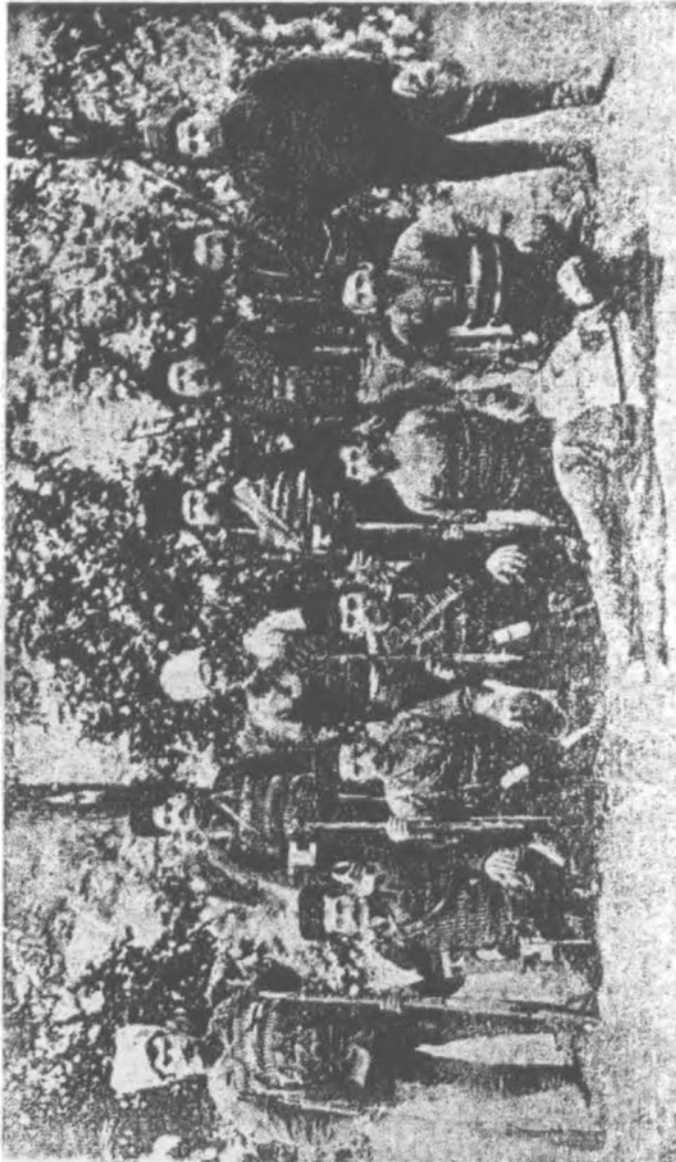
یك کار شگفتی از آزادیخواهان قفقاز

چنانکه گفته‌ایم محمد علیمیرزا میخواست از روس و انگلیس وامی گیرد . روس و انگلیس که از سالیان دراز وامدادن بایران را ، افزاری برای انجام آرزوهای سیاسی خودگرفته وتا آنهنگام چند بار وام داده بودند ، ازدیرباز میکوشیدند که بار دیگر وامی‌دهند وبچیرگی خود افزایند ، وچنانکه میدانیم ازآغاز بازشدن مجلس چند بار این گفتگو را در آنجا بمیان آوردند ، و در هر بار مجلس بجلوگیری کوشید . لیکن پس از بسته شدن مجلس باز آن گفتگو در میان میبود . محمد علیمیرزا نیز از بی پولی وتنگدستی آن رامی خواست . چنین گفتگو میرفت که پولهایی بنام « پیش قسط های » آن وام بمحمد علیمیرزا بپردازند تاکار او راه بیفتد ، وسپس که دوباره مجلس

(۱) اکنون درتهران است وبنام خطیبی شناخته میشود .

باز شد و آنرا به نیك داشت و قانونش گذرانید بازمانده را بپردازند ، و برای گرونیز « جواهرات » دولتی را نام می بردند .

چنانکه گفتیم انجمن تبریز بجلوگیری از این کار برخاسته تلگرافها بپارلمانهای اروپا فرستاد . نیز علمای نجف « فتوایی » در آن باره بشهرها فرستادند . همچنین در خودکشورهای روس و انگلیس آزادیخواهان زبان بخرده گیری بازکردند . درنتیجه اینها



پ ۲۶۱

این پیکره نشان میدهدیکدسته ازفداییان ارمنی را (این پیکره درسال ۱۲۹۰ برداشته شده و آنکه درکنار سرپا ایستاده پتروس خانست که آنسال به تبریز آمده بود)

دو دولت گام پس گزاردند و ازپرداخت پول باز ایستادند . از آنسوی از زمانیکه داستان بمباران مجلس بـا دست لیاخوف رخ داده بود ، چون روزنـامه های انگلیسی برفتار او ایراد های بسیار میگرفتند ، برخی از روزنامه های روسی نیز با آنان هم آواز شدند ، و از دولت خواستار گردیدندکه لیاخوف را بازگرداند .

این آوازها درروسستان محمد علیمیرزا را به بیم انداخت . زیرا خود را بلیاخوف و نیروی او نیازمند می دید . از اینرو علاءالملك را برگزیده بنام « سفارت فوق‌العاده» به پترسبورك فرستادکه در آنجا با دیدن این و آن ، و با راندن گفتار درنشستها اندیشه مردان آزادیخواه روس را ، چه در بارهٔ باز خواستن لیاخوف و چه در زمینه دادن وام ، بسود او گرداند ، و علاء الملك رفته بکارها و گفتار هایی پرداخت کـه در روزنامه های روسی نوشتند .

چون داستان وام در نزدآزادیخواهان درخور چشم پوشی نمی بود ، ومحمدعلیمیرزا اگر پول بسیار بدست آوردی بتوانایش افزودی ، از اینروکمیته ایرانیان درباکوچنین خواست که کسی راازملایان آزادیخواه ایرانی ، بنام نمایندگی از سوی علمای نجف روانه پترسبورك گرداند ، کـه رفته در آنجا بـا سر رشته داران روسی بدیدار وگفتار پردازد ، و ناخشنودی علمای نجف را در باره وام دادن بآنهـا برساند ، و چون سیاستگران روسی میخواستند اگر خودشان بنام دولت وامی ندادند سرمایه داران اروپا را وادارند کـه با گـرفتن گـرو (جواهـرات) وامی بمحمد علیمیرزا دهند ، آن نمـاینده از ایـن نقشه بجلوگیری کوشد .

این اندیشه را کـه میداشتند در همان روز ها میرزا علی اکبر ارداقی بـا میرزا عبدالعلی مؤبد بیدگـلی ازگیلان ببـاکو رسیدند . میرزا علی اکبر را میشناسیم کـه در باغشاه ازگرفتاران بوده ، و چون از آنجا رهایی یافت با دستورمحمد علیمیرزا درتهران نمانده روانه رشت گردید . لیکن درآنجا نیزسردارافخم (آقا بالاخان) که یکی ازدشمنان بنام مشروطه می بود ، او را آسوده نـگزارده بقفقاز فرستاد . اما مؤبد ، اینمرد زمانی در نجف می‌بوده ودرس میخوانده ، ولی بی آنکه مایه ای اندوزد بایران باز گشته بود ، و در اینجاگاه در دبستانها آموزگاری‌کردی ، وگاه خود را بامیر بهادر بستی و شاهنامه برایش درست گردانیدی (۱) سپس درجنبش مشروطه باآزادیخواهان می بوده که میآمده و میرفته ، واز اینروپس ازبمباران نهانی میزیسته تا همراه میرزا علی‌اکبربگیلان‌رفته، و از آنجا بقفقاز رسیده ، روبهمرفته یکمرد آشفته سری می بود که در خور کار بزرگی

(۱) شاهنامه‌ای‌که امیر بهادربچاپ رسانیده با دست این بوده است . این مؤبدکتابی‌در تاریخچه زندگانی خودنوشته‌که با خط خودش دردست هست . ولی سراپا دروغ وخودستاییست . همین داستان رفتن به پترسبورك را نوشته ولی چنین وا می نمایدکه راستی راعلمای نجف او می شناخته‌اند و بنمایندگی برگزیده‌اند .گزافه های دیگر نیز می نویسد .

نمیبود . لیکن آزادیخواهان بریش پهن و انبوه و دستار بزرگ او ارج گزاردند ، وهمان را برگزیده رختهای گرانبهای پاکیزه برایش خریدند و پول گزافی بکیسه اش ریختند ، و پانوف راکه از ایران بیرون رانده شده و اینزمان در قفقاز با آزادیخواهان ایرانی همدستی می نمود و دلسوزی های بسیاری نشان میداد بنام ترجمان همراه او گردانیده روانه کردند .

بدینسان مؤبد به پترسبورك رفت ، و در آنجا خود را بنام شیخ میرزاعلی فرستاده ویژه علمای نجف شناسانیده ، براهنمایی پانوف در یك میهمانخانه با شکوهی فرود آمد وبامردان سیاسی روس ، بویژه با آزادیخواهان ایشان ، بآمد و رفت و گفت وشنید پرداخت ، ودر روزنامه‌ها گفتارها نوشت که همه این کارها راپانوف بنام ترجمانی اومیکرد . کم کم نام او به روزنامه ها افتاد . روسیان به جستجو پرداخته ازارفع الدوله در باره او پرسشهایی کردند . ارفع الدوله پاسخ فرستاد که درنجف چنان کسی نبوده است . از آنسوی روز نامه ـ های انگلیسی در باره او بگفتگو پرداختند . تاچندهفته این گفتگو ـ ها در میان میبود تا روسیان در یافتند که نمایندگی او از نجف دروغست و همانا میخواسته اند او را بگیرند که پانوف آگاهش میگرداند ، و او را در رخت ناشناسی بسراه آهنی نشانیده



پ ۲۶۲

صمصام السلطنه بختیاری

بیرون میفرستد . خود نیزجداگانه بیرون می‌آید. بدینسان هردو بباکو بازگشتند. لیکن درآنجا نیز ماندن نتوانستند وکمیته مؤبد را باستانبول فرستاد . پانوف نیز بگیلان‌آمد که درشورش‌آنجا دست داشت .

این داستان شیخ میرزا علی را که با همه هیاهویش سود بسیاری نداشت براون و دیگران بگشادی نوشته ، ولی پی بریشه‌آن نبرده و از اینکه شیخ میرزا علی همان مؤبد بیدگلی می‌بوده ناآگاه مانده‌اند .



گفتار پانزدهم

چگونه تبریز بار دیگر بتنگنا افتاد؟..

درین گفتار سخن رانده میشود از جنگهایی
که بار دیگر در پیرامون شهر با دولتیان
می رفت، و از رخدادهای دیگر تا
زمانیکه جنگها پایان پذیرفت ...

تبریز و خوی وسلماس

چنانکه گفتیم چون صمد خان بسرد رود رسیده در آنجا و در قراملك لشکرگاه ساخت، دوباره گرد شهر گرفته شد. می باید گفت. دور نوین دیگری در تاریخ جنگهای تبریز باز گردید. ازهمان هنگام یك رشته جنگهای دیگری آغازشدکه دراین گفتار بداستان آنها خواهیم پرداخت.

چنانکه گفتیم دراین جنگها آمادگی های دوسو بیشتر میبود وجنگها نیزبزرگتر رخ میداد. (اگرچه جنگهای گذشته سخت ترازاینها می‌بود). ازآن گذشته دراین دوره درخود شهرآرامش وآسایش می‌بود و جز درکنارها جنگ نمیرفت، واداره‌ها همه بر پا گردیده کارها ازروی سامانی که درشهرهای ایران کمتر مانندش دیده شده انجام‌میگرفت. آزادیخواهان شایندگی بسیاری ازخود نشان میدادند.

سید محمد رضای شیرازی که ازتهران گریخته بقفقاز رفته بود، امروز ها خود را بتبریز رسانید، وروزنامه خودرا دراینجا براه انداخت، ودرشماره نخست آن که در تاریخ چهارم بهمن (یکم محرم ۱۳۲۷) بیرون داده گفتار درازی درباره سامان‌شهروپسندیدگی کارهای آزادیخواهان نوشته است. چنانکه گفته‌ایم سید محمد رضا مردگردنکشی میبود. در تبریز، باآنکه از تبریزیان هرگونه مهربانی دید و خود پناهندهٔ تبریز میبود، باز بستارخان و دیگران زبان درازی ها میکرد و رشك میورزید. با این نهاد بدش در این هنگام ازستایش بکارهای آزادیخواهان خودداری نتوانسته است.

می‌نویسد: «تمام مصادر امور ازانجمن مقدس و حضرت سردار و حضرت سالار و مجاهدین و سایر مراکز خوشبختانه حس نموده‌اندکه اداره نمودن یك مملکت امکان نخواهد داشت مگر بتجزیه امور وتفکیك قوای مقننه وقضائیه و مجریه از همدیگر ...»

سپس آغاز می‌کند بیادکردن یکایك اداره‌ها:

انجمن ایالتی را میگوید هفته شش روز دو ساعت از روزگذشته تا ساعت چهار از شب برپاست وبکارمیکوشد .

اجلال الملك را میگوید سردار وسالار برگزیده بهمداستانی انجمن همه‌کار های شهری راباو سپارده‌اند .

شهربانی را میگویدکنونرا چهار صد جوان نیرومند آراسته با رخت های ویژهٔ خود بنگهداری ایمنی میکوشند .

از ایمنی شهر سخن رانده می‌گوید بازرگانان وبازاریان ودیگران با دلگرمی و ایمنی بسیار بکار پرداخته‌اند و روستاییان‌که بشهر میآیند و خواربار میآورند تا کنون مانند این ایمنی راندیده بوده‌اند .

شهرداری را مینویسدکه با همه گرفتاری شهر بجنگ بایك پافشاری بی‌مانند بآباد گردانیدن شهر وهموار گردانیدن‌راهها وسنگ گستردن بکوچه‌ها سرگرم میباشد .

بیمارستان را که درکوی ارمنستان بنیاد یافته‌بودمینویسد: دارای هفت اطاق بالایین و پایین می‌باشدکه بیست وپنج تختخواب باهرچه نیازهست میدارد .

کمیسیون جنگی را میگوید بهمداستانی انجمن ایالتی برپا گردیده در زیر دست سردار و سالار بکار میپردازد .

عدلیه را میگوید تازه بر پا گردیده و



پ۲۶۳
معزالسلطان

رییس آن ضیاءالعلما می‌باشد .

ازکمیسیون های «مالیه» و «اعانه» نیزنام برده ستایش مینویسد .

یك چیزکه مساوات فراموش‌کرده ننوشته سامان و آراستگی دسته های مجاهدان بوده . باآنکه ایرانی وقفقازی وگرجی و ارمنی ، و شهری و دیهی بهم آمیخته بودند با همدیگر رفتاربرادرانه می‌کردند ، وبا همه تخم پاشیهایی‌که ازسوی میوه‌چینان رخ‌میداد رشته همدستی را ازهم نمی‌گسیختند .

یك نمونه نیکی ازسامان و آراستگی تبریز درآن جنگ وگرفتاری بیرون آمدن روزنامه‌های «ناله ملت» ، «انجمن» ، «مساوات» وچاپ‌شدن دیگر نوشته‌ها ، وبازگردیدن دبستانها می‌بودکه مساوات این‌را نیز فراموش‌کرده است .

کوتاه سخن : در این دوره شهراز هرباره در سامان و آرامش میبود . از آنسوی در این دوره تبریز تنها نبوده خوی و سلماس نیز با آن همدوش می بودند . چنانکه گفتیم این زمان راه شوسه مرند از تبریز تا جلفا نیز در دست آزادیخواهان میبودکه بباز بودن آن ارج میگزاردند و دلبستگی می نمودند . از آنسوی دولتیان بگرفتن این راه ویا آشفته‌گردانیدن آن بسیار میکوشیدند وکارکنان روسی شوسه با آنان همدل و همدست میبودند . این بود در آخرهای دیماه یکدسته از ماکوییان درگلفرج‌که دیهی در مرز است‌گردآمده آشوب برپاکردند وراهرا بستند . یکبار نیز در نزدیکی جلفا پست را زدند . همگی میدانستندکه این کارها برای بهانه دادن بدست روسیانست‌که سپاه از جلفا بگذرانند . ازاینرو ازتبریز حاجی میرزا آقا بلوری راکه از بازرگانان وخود از سردستگان مشروطه خواهان می‌بود همراه رضاقلیخان سرتیپ یکانی و برادرش محسن خان‌گوزپشت (که اینزمان بسردار پناهیده در تبریز می‌بودند) روانه آنجاگردانیدند . اینان بجلفا رفته بکارهای آنجا رسیدند . سپس ماکوییان را درگلفرج شکسته بیرون راندند . بدینسان بکارها سامان داده بمرند آمدند ودرآنجا نزد فرج‌آقا ماندند.

لیکن خواهیم دیدکه چندی نگذشت مرند وجلفا ازدست‌رفت وآنچه ماند وباتبریز همدوشی نمود خوی وسلماس بود .

سلماس را چنانکه‌گفتیم حاجی پیشنماز ودیگران نگه میداشتند ، خوی نیزهمانکه گشاده‌گردید ، حیدر عمواغلی‌که از تبریز بمرند رفته بود خود را بآنجا رسانیده رشته کارها را بدست‌گرفت ، (گویا با دستورکمیته باکو) . در آنجا نیز عدلیه و شهربانی و مالیه و دیگر اداره ها برپا گردید . نیز عمواغلی با چابکی وکاردانی بسیاربه بسیج نیرو پرداخت‌که شهررا دربرابرکردان وماکوییان‌که آبادیهای‌نزدیك راگرفته‌بودندنگه‌دارد، وازهمان روزها جنگهایی آغاز یافت‌که داستان آنهارا جداگانه خواهیم‌آورد .

امیرحشمت (یا سعیدالممالك)که او نیز از تهران بقفقاز رفته و از آنجا به تبریز رسیده بود انجمن ایالتی‌اورا بفرمانروایی‌خوی برگزید ، واین روانه‌گردیده باعمواغلی

بهمدستی پرداخت .

آغاز جنگ با صمد خان

صمد خان که روز پنجشنبه هفدهم دیماه (۱٤ ذی‌الحجه) بسر رود رسیده درآنجا استوارگشت ، با همه سرما وزمستان بیش از یك هفته بآسودگی نپرداخته ، پنجشنبه دیگر جنگ آغاز کرد ، و تا سه روز در میانه رزم و پیکار میرفت . چون داستان این جنگهارا روزنامه انجمن نوشته وما آگاهی یا یادداشت دیگری در دست نمیداریم کوتاه شده آن نوشته را دراینجا میاوریم :

« روز پنجشنبه (۱٤ ذی‌الحجه) چهار صد تن از سواران ناگهان به لاله که درنیم فرسخی سوی غربی شهراست تاخت آوردند وپس ازخوردن گوشمال سختی ازدست‌مجاهدان راه گریز را پیش گرفته بسرد رود بازگشتند .

روزآدینه شش‌تن‌ازدسته داشناقساقان ارمنی‌بسرکردگی فدایی‌بنام‌گری‌که بتازگی ازقفقاز رسیده‌اند برای دیدن سنگرهای سوی‌خطیب بدانجا رفته بودند ، وچون‌برپشته‌ای که به اخمه قیه (۱) نگرانست بالامیروند و بآنسو نگاه میکنند ، سواران دولتی را می‌بینندکه درآن دیه انبوه شده‌اند . از آنسوی سواران ایشان‌را دیده نزدیك بپانصد تن رکاب‌کشیده جلو ریز برایشان میتازند . بهادران فدایی ازاسب پایین آمده با همه‌اندکی بجنگ می‌ایستند و دشمن را آتش‌گرفته چندان چابکی میکنندکه سواران دست و پا گم میکنند. دراینمیان مجاهدان آگاهی یافته ازچندسو بشلیك میپردازند. سواران‌چاره جزگریز ندیده رو برمی‌گردانند . چند تنی ازایشان‌کشته شده دیگران خود را بسرد-رود میرسانند . شماره‌کشتگان ایشان دانسته نیست. ولی ازفداییان ارمنی یکی‌زخم‌سبکی برداشته است .

همانا این دوشکست بخود خواهی صمدخان برمیخوردکه روز شنبه همه نیروی‌خود را بکارانداخته نزدیك نیمروز از سوی اخمد قیه بتاخت میپردازد . مجاهدان آگاه شده بجلوگیری برمیخیزند و یکساعت پس از نیمروز جنگ بس بزرگ میگردد وخود سردار سوارشده برزمگاه میشتابد .

فداییان داشناقساقان و سوسیال دیموکرات از ارمنی وگرجی همگی همراه او میروند و نیز حاجی پیشنماز سلماسی وبلال‌آقاکهنه شهری‌که این‌روزها به تبریز آمده-بودند روانه‌میگردند . نخست بار بودکه جنگ بآیین «نظام»کرده میشد . همه دسته ها زیر فرمان سردار میبودند ولی سرکردگان ازبزرگ وکوچك هریکی در جای خودکار میکردند . مجاهدان سواره‌هم پیاده شده درصف جنگ میکردند . سه ساعت درست پیکار بسختی برپا وهردوسوی ایستادگی میکردند . ولی یکساعت بغروب دولتیان سستی نشان دادند وپیدا بود پایشان ازجا دررفته . مجاهدان بیکبار بیرون تاختند وجنگ‌کنان آنان

(۱) دیهی است درغرب تبریز درآنسوی خطیب

راپس نشانده یازده سنگر از دست ایشان گرفتند. ازسواران انبوهی کشته شده و زخمی گردیدند ودیگران رو بگریز آوردند . شماره کشتگان دانسته نیست . نوزده اسب گلوله خورده میان بیابان افتاده »

اینست آنچه روزنامه انجمن نوشته . ولی مساوات که دو جنگ آخری را او نیز یادکرده روز شنبه را مینویسد دولتیان پیش‌از درآمدن آفتاب با همه نیروی خود بجنگ برخاستند . درباره کشتگان این جنگ هم راپورت بلدیه را بدینسان می‌آورد: یازده تن رابدیه اخمه قیه برده در آنجا بخاک سپرده‌اند . نیز نوزده کس را در خلیجان (۱) و سیزده کس را درخود سردرود زیرخاک کرده‌اند که رویهمرفته بیست وچهار کشته داشته‌اند جز از زخمداران .

ولی از سوی مجاهدان هردو روزنامه مینویسند که کسی کشته نشده . مساوات



پ ۲٦٤

سران بختیاری

(آنکه درمیانه ایستاده سردار بهادر است)

(۱) دیهی‌در نزدیکی سرد رود .

مینویسد : سه‌تن زخم بی‌زیان برداشته‌اند .

از بیست وهفتم دی خاموشی بود . پس از یکهفته عم محرم فرارسید . و هردو سو بکارهای آن ماه پرداختند . در شهر سوگواری و دسته بندی از سالهای پیش کمتر نبود ودوازده روز همچنان سرگرم بودند . در باسمنج و سردرود نیزهمین‌کاررا داشتند . اینست تاپانزدهم بهمن آسایش و خاموشی بود . در آغاز محرم حاجی صمد خان آگهی بچاپ رسانیده و پراکنده کرده که بهترین نمونه ازگمان ورفتار دولتیان درباره مشروطه خواهان میباشد ونیك میرساند که چگونه صمدخان بهزور خود امیدمند میبود و شهر را درچنگه خود میپنداشت اینست آنرا دراینجا می‌آوریم :

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

عظم‌الله اجورنا واجورکم بمصابنا بالحسین علیه‌السلام

« این بنده‌که حاجی صمد خان مراغه هستم وبا اردو واستعداد بجهت تنبیه‌اشرار »
« از جانب سنی‌الجوانب اعلیحضرت قدر قدرت‌قوی‌شوکت همایونی ارواح العالمین فداه »
« برسرد رود آمده‌ام محض اعلان واطلاع آقایان اهالی شهر تبریز مکنون ضمیرخود »
« را می نویسم‌که اولا عموم اهالی تبریز رعیت پادشاه جمجاه اسلام پناه هستید ومکنون »
« ضمیر پادشاه اسلام اینست‌که عموم اهالی آسوده ومرفه‌الحال بوده ومشغول دعاگویی »
« ذات ملکوت صفات اقدس همایون باشند وامثال بنده راکه مأمور این امر فرموده‌اند »
« مقصود اینست‌که باشرار تنبیه شده وفقرا وضعفاء تماماً در امن و امان آسوده وراحت »
« باشند لهذا این اعلام را بعموم اهالی ودوستان و سایرین‌که اهل وطن هستند ودر یك »
« مذهب وملت هستیم باید موافق شریعت نبوی واثناعشری راه برویم و متمردین و »
« خائنین‌که بعیال واولاد ومال وجان وعرض وناموس مردم دست‌درازی مینمایند بیاری »
« خداوند تبارك و تعالی بالمره آنها تنبیه وقلع وقمع بشوند ودر این میانه مباداخدا »
« نکرده بیکنفر از اهالی فقیر وضعفای تبریز تعدی بشود اینست‌که اطمینان ازجانب »
« خود ودولت میدهم که هرکسی قادر است اهل وعیال وخانه و اثاث‌البیت خود را بر »
« دارد وازشهرخارج برود . از سرد رودالی هشترود بهرجا برود جان و مال او در »
« امن وامان خواهد بود . واگر نتواند از شهر بیرون بشود و موقع تنبیه اشرار برسد »
« خودشان و اهل وعیال خودشان بیکطرف‌کشیده ومعلوم نمایندکه مطیعین هستند یا »
« اینکه علم وبیرق نصب نمایندکه باهالی اردو معلوم شودکه اینها یاغی دولت و ملت »
« وشریعت نیستند باز در امن و امان خواهند بود و اگر غیراز این نمایند وزر وبال »
« هرکسی بگردن خود و خدا و رسول در میانه بنده و آنها شاهد باشندکه خودشان »
« را بی‌جهت بمیان بلا وآتش انداخته‌اند آنوقت هرکسی اختیار خود را دارند . این »
« نکته را باید شما حالی شوید نه تنها بنده در این عقیده هستم تمام مأمورین دولت »
« مأموریتشان اینست‌که درحق علما واعیان وفقراءکه مذهب دین محمدی ص دارند و »

« تغییر اعتقاد نکرده‌اند و بمذهب جدید فریفته نگشته جان و مـال وعیالشان درامان و »
« حراست مأمورین دولت خواهند بود و این تعلیمات از جـانب بندگان حضرت اشرف »
« اقدس والا آقای عین‌الدوله صاحب اختیار کـل دامت شوکته بعموم رسیده اینکه بنده »
« در این اعلان سبقت می‌نمایم محض ملاحظه هم ولایتی‌بودن و بعضی‌که مرا میشناسند و »
« اطمینان دارند و بسایرین هـم اطمینان خواهند داد . محرم ۱۳۲۷ مهر شجاع‌الدوله »

جنگ شانزدهم بهمن

چون دوازده روز محـرم بپایـان رسید دولتیان بی درنگ بـکار برخاستند . عین‌الدوله ازچیرگیهای‌صمد خان بخود بالیده پیاپی آگاهی‌بتهران‌میفرستادونامه بشجاع‌الدوله‌نوشته خرسندی‌مینمود. نیزازدادن برگ و ساز وازفزودن‌به نیروی او خودداری نمیکرد چنانکه پس از رسیدن او بسرد رود توپ بزرگی را از باسمنج برایش فرستاد ، (گذشته از چهار توپ کوچك که خود شجاع‌الدوله از مراغه همراه آورده بود .) و همیشه پیك میانه سرد رود و باسمنج آمد و شدکرده نامه‌ها میبرد و می‌آورد . هم با آگاهی از عین‌الدوله و شاید بدستور او بود که روز آدینه شانزدهم بهمن (۱۲ محرم۱۳۲۷) ناگهان سپاه صمد خان بشلیك برخاستند وآشوب برپاگردانیدند . زیرا در این جنگ ازسپاهیان بـاسمنج نیز مـی‌بودنـد . بلکـه چنین گمـان می‌رود کـه سواران رحیمخان در آن همدستی داشتند .

شنیدنیست که از آغاز این جنگها بیشتر آدینه پـر آشوب مـی‌بود وبسیاری از جنگهای‌بزرگ در آنروز رخ‌میداد (۱) . این‌آدینه نیز ازروزهای پرآشوب تبریزاست. در روزنامهٔ نالهٔ ملت جنگ امروز را زیر عنوان « سیزدهم محـرم » بدرازی نوشته و ما چون یادداشت دیگـری در دست نمیداریم و از خـود چیزی نمیدانیم نوشته ناله ملت را ساده‌تر وکوتاه‌تر دراینجا میاوریم . می‌نویسد :

همینکه دهه عاشورا بپایان رسید صمد خان‌بخودنمایی‌یا برای‌آزمایش‌آزادیخواهان، دست بکار زده دستور داد چند تنی از پیش قراولان سپاه در بالای تپه‌هایی که بر سنگرهای خطیب نگران ، ولی ازگلوله رس دور میباشد خود را نمودار سازند و اگرتوانستند ازهجوم بشهـر خودداری نکننـد . پیداست این نقشه‌ای می‌بود که میان خود میداشتند .

پاسبانان سنگرهای خطیب همینکه چشمشان بسیاهٔ دشمن افتاد بشلیك پرداختند . دسته‌هایی از مجاهدان درون شهر نیز بآنان پیوستند . شلیك کنان روبسوی پشته ها نهاده دشمن را چند سنگر پس نشاندند . چون این چیرگی را یافتند دلیرترگردیده ، بامید آنکه برسردروددست یابند ازپیشرفت باز نایستادند . بی‌آنکه بدانند همه سپاهیان سر درود وبیشترلشکریـان باسمنج به بیایـان درآمده وامروز را میانه خـودشان از بهر زور آزمایی با آزادیخواهان برگزیده‌اند .

(۱) آدینه بیستم‌شهریور ، آدینه‌سوم‌مهر ، آدینه‌هفدهم‌مهر گذشته . آدینه‌های‌دیگر نیزخواهدآمد.

مجاهدان سواره پـر دور رفتن را نیك نشمارده بـرای نگهداری سنگر از دهنه خطیب بازگردیدند ، و تنها یکدسته پیادگان بـودندکه با سپاه آمـاده و آراسته و بـا دسته‌هایی‌چند برابر خودشان ، سرگرم جنگ شدند ورفته رفته ازبنگاه خود دورافتادند. دراینمیان ناگهان سواردشمن چون سیل فراز ونشیب را پرکردند و دایره وارازهرسوبهم پیوسته گردمجاهدان گرفتند ، وخود در اینهنگام بودکه‌اندازه دلیری وجانفشانی زادگان تبریز را نیك آزمودند ، زیرا هـر یکـی از پیادگان‌که بمیان صدها دشمن افتاده سخت میکوشید ، نه تنها رهایی خود را از آن‌گیرودار میخواست بلکه تا میتوانست از دشمنان بخاك می‌انداخت .

در این‌گیرودارپنج تن از مجاهدان کشته شده چهارده تن‌دستگیر افتادند . لیکن همان هنگام نـاگهـان دو سپهسالار آزادی (۱) با دسته‌ای از جنگ ـ جویان‌گرجی‌وارمنی‌از راه رسیده بی آنکـه فرصتی دهند سپاهیان دشمن راکـه تیپ تیپ پراکنده ، و هرصد یا پنجاه تن ازایشان‌چند مجاهـدی راگرد فرا گرفته بـودند ، بباد گلوله گرفتند و از بیرون لاله و خطیب تا فرازاخمه‌قیه‌که‌بیشتراز یکفـرسنگ راه است جنگ کنان باز پس راندنـد . بـدینسان لشگری‌کـه چیره شده بود اکنون‌خودرا زبون



پ ۲٦٥
قوچعلیخان ومشهدی باقرخان

(۱) سردار و سالار

میدید وپنجه مرگ ناگهانی رابخود نزدیك می‌یافت .

با همه دلیری وجنگ آزمودگی‌که سواران میدارند رهایی از آن گیرودار بس سختشان می نمود . زیرا تانیم فرسنگ از بنگاه خود دور شده و دشمنی با این دلیری و توانایی دربرابرمیداشتند، واین بود جای‌درنگ‌ندیده‌روی‌بگریز آوردندوهردسته‌ای‌بسویی شتافتند.درهمان‌حال‌مجاهدان ازدنبال‌تاخته‌پیاپی می‌کشتند ودست ازشلیك برنمیداشتند .

اینست آنچه ناله ملت نوشته . مساوات نیز چند سطری نوشته است . ولی‌این‌جنگ پرشورتر و سخت‌ترازآن بوده‌که این روزنامه‌ها نشان داده‌اند . بگفته خودناله ملت این جنگ یکی ازپیش آمدهای بزرگ بشمار میرود . درآنروزها تبریزیان بجنگ خوگرفته بودند ، و آنچه رخ میداد ارج چندانی نمیگزاردند . از آنسوی در روزنامه ها شماره کشتگان راکمتر مینوشتند . چنانکه در کتاب آبی نیز نوشته در این جنگ پنجاه تن کما بیش ازمجاهدان‌کشته یا زخمی شدند یا دستگیر افتادند ،که باید اینان را هم‌کشته شمرد زیرا صمد خان هرکه رامیگرفت نگه نمیداشت .

اماکشتگان ازسوی دولتیان ناله ملت آنرا تایکصد وسی تن بلکه بیشتر میپندارد و انجمن ایالتی‌که باین جنگ ارج گزارده مژده فیروزی باستانبول فرستاده شماره آنان را یکصدوچهل تن میگوید . تلگراف انجمن رادرپایین می‌آوریم :

«صدوچهل تن ازاستبدادیان مقتول مغلوبین مراجعت ملت غالب انجمن .»

پس از این تا آخر بهمن جنگ بزرگی روی نداد . ولی لشگریان صمد خان‌که پشته هایی را از شمال تا جنوب سنگر گرفته و در بیشتر آنها همیشه نگهبان میداشتند ، ومجاهدان دربرابر ایشان در خطیب سنگرها پدید آورده بودند ،کمتر روزی میبود که ازسنگرهابزدوخورد برنخیزند وآوازشلیك بلند نگردانند . همین‌حال‌رامیداشت‌سنگرهای قراملك باهکماوار . چه مجاهدان وچه سواران بجنگ خوگرفته‌بآسانی بآن در میآمدند وکمترزمانی بیکار می‌ایستادند .

دراین روزها عین‌الدوله رحیمخان را ازباسمنج روانه الوارگردانیدکه راه جلفا را بگیرد ، و او نخست بسر درود آمده یکی دوشب با سواران خود در آنجا بسر داد ، و چنانکه گفتیم‌گویا سواران اودر جنگ شانزدهم بهمن همدست بودند ، و از آنجا از راه قراملك و مایان روانه الوارگردید ، ودر آن دیه‌که بر سر راه شوسه سه فرسنگ دور تر از شهر است نشیمن گرفت و راه جلفا را کـه تنها راه بازی می‌بود بـروی شهر بست . مجاهدان دربرابر اوپل‌آجی راسنگرگاه ساختند .

آزمودن بمب دربارهٔ صمدخان

در همین روزها مجاهدان خـواستند بمب را در باره صمد خـان بیازمایند ، واو را ازراهی‌که شجاع نظام رفته‌بود روانه‌گردانند، ولی‌کاری نتوانستند. حاج صمدخان سنگری رابرای‌خودبرگزیده روز های جنگ همراه سرکردگان در آنجا می ایستاد و فرمان

جنگ میداد . مجاهدان آنجا را شناخته بمبی زیر خاك کردند که چون شجاع الدوله با کسانش آید ترکیده اورا نابود سازد . قضا را نیمه شب روباهی از آنجا گذشته و همینکه پایش بسیمی ازبمب که بیرون میبود برمیخورد نارنجك ترکیده تن نا توان آن جانور را ازهم میدرد . بدینسان تیرآزادیخواهان بسنگ برخورد .

کسانیکه نزد شجاع الدوله بوده‌اند میگویند : نیمه شب آوایی شنیده شده زمین سخت لرزید . صمد خان‌ازخواب بیدار شد ولی ندانست چه رخ داده ، تا فردا ازسنگرها چگونگی را آگاهی‌آوردند، واوسخت شادگردیده‌نامه‌ای بمژده تندرستی برای‌عین الدوله فرستاد ، واوهم پاسخ نوشت .

ولی آزادیخواهان نومید نگردیده به آزمایش دیگری برخاستند ، وآن اینکه چون سواران صمد خان در تپه های نزدیکتر سنگرهایی میداشتندکه روزهای جنگ در آنها میایستادند وبگلوله‌ریزی میپرداختند مجاهدان در یکی از آنها بمبی نهان‌کردند ، وبرای آنکه سواران را تاآنجا بکشانند روز شنبه بیست و چهارم بهمن (۲۱ محرم) یار محمد خان‌کرمانشاهی با دسته هایی از سواره وپیاده هنگام دمیدن آفتاب از سنگر های خود بیرون شتافته درپیشاپیش سنگر های دولتیان بنمایش پرداختند ، و کم‌کم پیش رفته نزدیکتر شدند . سواران آمادگی اینان را دیده آنان نیز آماده گردیدند وشیپورکشیده از سردرود سواره خواستند ، وچون شماره شان انبوه گردید به آهنگ پیکار جلو آمدند وهمینکه‌کسانی از ایشان به آن سنگر رسیدند ناگهان نارنجك ترکیده سنگر را بهوا پرانید . حاج یحیی خان سرهنگ دهخوارقانی‌که از سردستگان سپاه صمد خان بشمار میرفت چشمهایش‌گزند یافته نابیناگردید ودوسه تن ازسواران‌کشته شدند. سواران‌دیگر ازسراسیمگی نایستاده بازگردیدند .

در ناله ملت زیر عنوان «خرق‌الارض یا دره آتش فشان» این داستان را با آب و تاب بسیار نوشته مساوات نیزیاد آنراکرده . ولی‌گفته‌های هردو پرگزافه است .

جنگهایی‌که در خطیب رخ میداد، سردار از پشت بام خانه خود با دوربین تماشا میکردی . امروز هم چگونگی را می پایید و امیدوار می‌بود بمب‌گزند بسیار بدولتیان خواهد رسانید . ولی آنچه درخواست اوبود رخ نمیدهد .

بدینسان بهمن بپایان میرسید . در همین روزها لشگرهای باسمنج نیزبه آمادگی میکوشیدند وگاه و بیگاه از آنسو نیز بجنگ برمیخاستند . اگر درست بسنجیم حال گرفتاری‌که در تابستان تبریز را می‌بود بازگردیده و تنها این جدایی در میان می بود که در تابستان دوچی از شمال بنگاه دولتیان‌گردیده وبیشتر جنگها از آنجا رخ میداد و اکنون سنگرهای لاله واخمه قیه ازغرب‌آن حال رامیداشت. این زمان‌نیزهرروزکه‌جنگ میشد چه بساکه از همه سنگرها شلیك برمیخاست . چنانکه روز سی‌ام بهمن(۲۷ محرم)

همین حال درمیان واز همه سنگرهـای خیابان ومارالان و خطیب وحکماوار و پل آجـی زدوخورد پیش میرفت .

دراین روزها چـون راه بسته شده هیچگونه خواربـار بشهر در نمی آمد نـان در نانواها کمیاب گردید و گندم وجو و برنج واینگونه خوردنیها بسیار گران شده بود . نیز



۲٦٦

این پیکره نشان میدهد امیرحشمت را باکسانی ازآزادیخواهان (این پیکره در سلما
برداشته‌شده)

درآن هنگـام زمستان انگشت (ذغال) نایاب شده مردم ناگـزیر درخت های بـارور را بریـده بجای انگشت بکار مـی بردند . نیزمجاهدان در هرسوکه می بودند درختها را بریده در سنگرها میسوزانیدند . بدینسان زندگی بر مردم سخت‌گردیده از هرباره در فشار میبودند . بااینهمه شکیبایی نموده افسردگـی نشان نمیدادند . انجمن میکـوشید جلوگیری ازانبارداری‌کند . خود مردم نیز بیشترشان نیکی و پاکدلی نشان میدادند .

براون می نویسدکه یك نانوایی‌که نان راگـرانتر از نـرخ خود فروخته بود بـا دستور ستارخان تیرباران‌کردند . باید دانست‌که این نانوایان‌گندم ازانبار می‌گرفتندو اینست بایستی نان رابنرخ شهرداری فروشند . ولی نان پزیهایی در مارالان ودیگر جاها در نرخ آزاد میبودند . نانواها یك من هشت عباسی میفروختند ولی جلو هردکانی زن و مرد انبوه‌گردیده وکسی تاچند ساعت نمی‌ایستاد نیم‌من نان نمیتوانست‌گرفت .

بهر حال نانوای گرانفروش یکی بیشتر نبوده ، و کسانیکه آن روز در تبریـز بوده‌اند نیك یاد میدارندکه مردم تا میتوانستند ازدست بینوایان میگرفتند وکمتراندیشه پول اندوزی را میداشتند . بلکه‌کسانی رادمـردیهای شگفت مینمودند (چنانکـه داستان حاج جواد راخواهیم آورد.)

جنك‌الوار

رحیمخان چون درالوار نشست راه جلفا را بست وپستهاکه‌ازاروپا میرسیدند در مرند بامید باز شدن راه می ایستادند. این راه‌که آزادیخواهان آنهمه دلبستگی بباز کردنش مـی داشتند و آنهمه تلاشهاکرده بودند نشستن‌رحیمخان در الوار همه آن رنجها را بیهوده میگردانید . از آنسوی سواران رحیمخان در الوار وساوالان و مایان وهمه آبادیهای نزدیك آزار و بیداد بمردم دریغ نمی‌گفتند وناله روستاییان ازدست آنان بلند میبود .

اینست سردار باین شدکه بچاره اوکوشد ، و چون بلوری وفرج آقا با دسته هـای خود درمرند می بودند بایشان نـوشت نزدیکتر آیند وروزی‌که از شهرجنگ آغـاز شود ایشان نیز از پشت سربر الوار تازند ، وباشدکه رحیمخان را ازمیان بردارند .

این یکی ازجنگهای بزرگ بشمار است . با اینهمه در روزنامه‌ها یادآن نکرده‌اند وما روزش را نمیدانیم ، وتنها درکتاب آبی می‌بینیم‌که آنرا روز دوشنبه سوم‌اسفند (۲۲ فوریه) می‌نویسد . در این روز سردار همراه‌کسانی ازدلیران وگرجی‌وارمنی ، بادسته ـ هایی ازمجاهدان پیش از درآمدن آفتاب ازشهر روانه‌گردیدند ، و چون بنزدیکی الوار رسیدند دسته دسته دراینجا وآنجا سنگرگرفته بجنگ پرداختند . ما از داستان آگاهی درستی نمیداریم ولی این میدانیم پیکار بس خونینی برپا وتاشب ازدوسوسخت میکوشیدند آوازگلوله‌که برخاسته بود مردم از شهر بیرون ریخته دربیرون پل آجی انبوه شدند و همگی چشم براه داشته ناشکیبائی مینمودند . امروز بـار دیگر «گـردی» از ستارخان نمودارگردید نامش بزبانها افتاد . این‌گواهی را درباره اوکونسول انگلیس نیز داده

و درکتاب آبی میبینیم‌که ستایش بسیار از دلیریهای امـروزی او کرده چنین می‌گوید : سردار با دسته اندکی از دلیران ارمنی و گرجی از دیگران دور افتاده در تنگنا مـانده بوده . سواران جای او دانسته میخواسته‌اند بمیان درآمده راه بازگشت او را ببندند ، و هرگاه توانستند زنـده دستگیرش‌گردانند . باین آرزوکـوشش بسیار میکرده‌اند و بـا انبوهی بجنگ درآمده‌گرد سردار را گرفته بودند . سردار وهمراهـانش‌که برهایی خود میکوشیدند چند تن از دلیران‌گرجی و ارمنی بخاك می‌افتند . سواران به چیرگی افزوده پافشاری بیشتر میکنند . سردار خود را نباخته رشته خونسردی را از دست نمیدهد و به همراهان خـود دل داده نمیگـزازد سراسیمه شوند . در همـان هنگام دسته‌های دیگر از مجاهدان چگونگی را در یافته می‌کـوشند سواران را ازمیان بردارند و آنان راาز تنگنا بیرون آرند . در این‌گیرودار است‌که خونریزی بس سختی رخ میدهد .

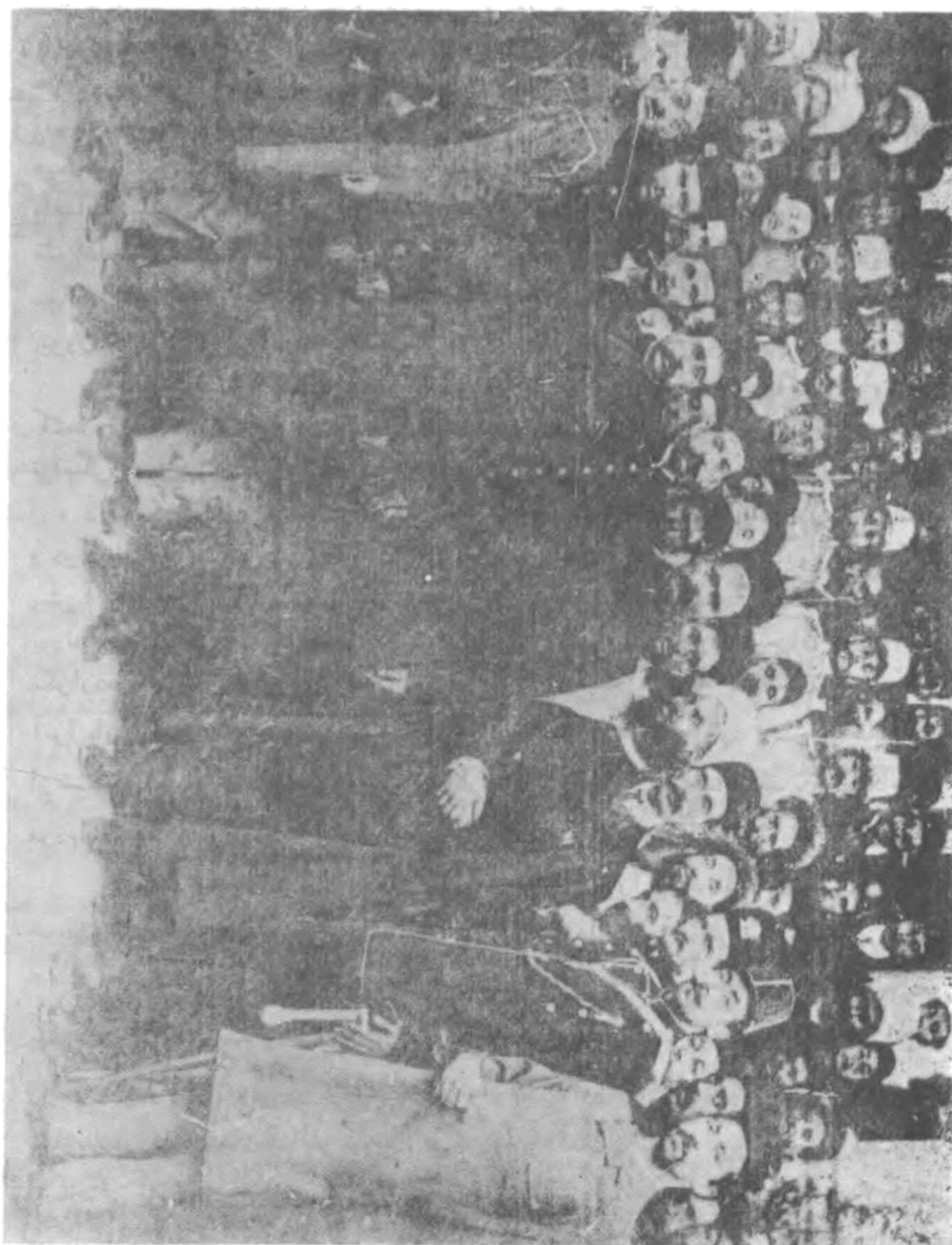
چنین میگویند خود رحیمخان جنگ میکرده و بسیارامیدمند می‌بوده‌که راه باز ـ گشت را بمجاهدان بسته دارد . ولی دلیری سردار و خونسردی او با جانفشانی مجاهدان توأم‌گردیده امید را بنومیدی میرساند .

چنانکه‌گفتیم ستارخان ومجاهدان رفته بودندکه رحیمخان‌رااز الوار بیرون رانند ، و درگرماگرم جنگ چشم براه میداشتندکه دسته بلوری وفرج‌آقا رزم‌کنان ازسوی مرند پیش آیند . ولی باین آرزوی خود نرسیده تنهاآن توانستندکه خـود رااز‌تنگناکه افتاده بودند بیرون آورند . ستارخان میکوشیدکه جنازه‌های ارمنیان و گـرجیان را در آنجا نگزارده بشهربیاورد . نیزچون هنگام رفتن سوار درشکه می‌بوده خرسندی نمیداد کـه آنرا بازگزارد . بسرهمینها ایستادگی مینمود وهمچنان جنگ میکرد . تا دویا سه ساعت از شب رفته همچنان‌کوشش وکشاکش درکار بود تا دو سو ازهم جدا شدند ، و بهنگامیکه مردم سخت نگران میبودند سردار بشهربازگشت .

جانفشانی او دراین روز چندان بزرگ بودکه میرزا محمد علیخان تربیت در نامه خودبیراون بانکوهشهایی‌که از ستارخان می‌نویسد ازدلیری‌امروزیش بستایش می‌پردازد.

اما دسته‌های مرند و اینکه بیاری سردار ومجـاهدان نتوانستند رسید داستان این بوده‌که آنان با پانصد و ششصد تن که در آنجا گرد می‌بودنـد ، از آنجا بآهنگ یاوری روانه می‌گردند . ولی در نزدیکی‌های الوار بضرغام و برادرش سام خان‌کـه با هفتصد سواره بیاری رحیمخان شتافته بودند ، برخورده با آنان بجنگ مـی‌پردازند و دلیـرانه ایستادگی نشان می‌دهند . سپس چگونگی را به تبریز آگاهی داده بصـوفیان و از آنجا بمرند بازمیگردند .

کوتاه سخن‌آنکه‌کوششها همه بیهوده‌گردید ورحیمخان همچنان در الواربازمانده ، بلکه ازاین پیشامد دلیرترگـردیده دو سه روز دیگـر باز مجاهدانـرا شکسته بصوفیان نیز دست یافت .



پ ۲۶۷

این پیکره نشان میدهد ستارخان وباقرخان را باگروهی(این پیکره درتهران برداشته شده)

جنگهای ششم اسفند

پس ازجنگ الوار دو روز بیشتر نگذشت که از ششم اسفند (٤ صفر) یکرشته جنگهای سخت و بزرگتری آغاز گردید . میتوان گفت : از این تاریخ باز دور نوینی در تاریخ جنگهای تبریز گشاده شد .

چنانکه گفته‌ایم محمد علیمیرزا ارشدالدوله را بفرماندهی لشکرهای گرد تبریز برگزیده بود . اینمردکه عمه محمد علیمیرزا (دختر ناصرالدینشاه را) نیز بزنی گرفته و بدربار بسیار نزدیك شده بود ، بمحمد علیمیرزا دلداری داده بگردن گرفته بودکه بآذربایجان بیاید و آتش شورش تبریز را فرو نشاند ، و این بود با لقب نوین « سردار۔ ارشد » روانه گردیده در این روزها بباسمنج رسیده بود ، و چنانکه گفته میشد گردنکشی بسیار نموده بعین‌الدوله و دیگران نکوهش میکرده که در آن هفت ماه کاری از پیش نبرده‌اند ، و بخود امید می‌بسته که در یك جنگ بشهر دست خواهد یافت . از اینرو از روزیکه رسیده دست از آستین برآورده بسیج کار میکرد و چون باسمنج از شهر دور و توپها از آنجا کارگر نمیتوانست بود ، او بارنج را در نزدیکی شهر برای سنگر بندی ولشکرگاه شایسته ترمیدید . در این روزها از تهران نیز پیاپی سفارش رسیده محمد ـ علیمیرزا کار شهر را یکسره میخواست . ارشدالدوله عین‌الدوله را با دسته اندکی درباسمنج رهاکرد و خویشتن با سواره و پیاده وتوپخانه ببارنج درآمد در آنجا بنیاد سنگربندی نهاد ، و چون ازاین آمادگیها پرداخت بهمدستی شجاع‌الدوله از روزپنجشنبه ششم اسفند بجنگ وگلوله باران پرداخت .

شهریان از رسیدن ارشدالدوله و از نویدهایی‌که درتهران بمحمد علیمیرزا داده بود آگاهی میداشتند وکوششهای اورامیدانستند و در روزنامها نامش را می‌بردند ، ولی ازاینکه از روزپنجشنبه بجنگ وهجوم خواهند پرداخت‌آگاه نمیبودند .

در این سال سرمای زمستان زودتر سپری شده و دراینهنگام‌که هنوز یکماه تا بهار میماند هوااز بارش ایستاده برف یا بارانی نمی آمد ، و بیشتر روزها هوا روشن و درکوچه‌هاازتابش آفتاب‌یخهاآب میشد . دراین‌روزپنجشنبه هم‌هواروشن‌وآفتاب‌درخشان، و تا سه ساعت از روزگذشته آرامش درکار میبود . ولی در آنساعت ناگهان از بارنج شلیك آغاز و توپها پیاپی غریدن‌گرفت . نیزاز سوی سرد رود تاخت بس سختی‌رونمود . ارشدالدوله شهررا بتوپ بسته دمادم گلوله می‌بارانید ، و چنان می‌پنداشت‌که با همان گلوله بارانمردم فریاد برداشته زینهارخواهند خواست . ولی صمد خان بتاخت برخاسته آرزوی رسیدن بدرون شهررا میداشت .

سختی روز در این تاخت اوست ؛ چند هزار سوار وسرباز به بیابان ریخته باطبل و شیپور شلیك‌کنان پیش می‌آمدند ، سرکردگان با شمشیری‌کشیده برپشته ها ایستاده پشت سرسپاه راگرفته بودند. خود حاج صمد خان تا باغ حسین خان پیش آمده ازآنجا

به تماشای رزمگاه ایستاده بود . سواران و سربازان گلوله باران بسنگرهای خطیب تاختند . مجاهدان بجنگ درآمده از همه سنگرها بجلوگیری کوشیدند . ولی در برابر آن آتش ایستادگی نتوانستند . خواه ونا خواه سنگرها را رهاکرده بسوی شهر پس کشیدند وبسیاری ازایشان آماج تیرشده بخاك افتادند . سواران تا باغهای خطیب بلکه تا خود آبادی پیش آمده آن پیرامون را فراگرفتند . مجاهدان پراکنده و پریشان تا چهاربخش (یکی ازکویهای تبریز) پس نشستند . کم‌کم خبر در شهر پراکنده شده آشفتگی درکارها پدید آمد . مجاهدان دست و پاگم‌کرده ندانستند چه بایدکرد ، و چون گلوله پیاپی رسیده سواران همچنان پیش میآمدندکسانی درآنجا هم جای ایستادن نمیدیدند .

درچنین گیروداری ناگهان سردار بایکتن نوکراسب تازان خود را بآنجا رسانید ، وبی آنکه‌به گریختگان پردازد و یا درجایی درنگ‌کند همچنان پیش‌رفت و باآنکه‌گلوله پیاپی میریخت درنگ ننموده اسب تاخت ، و چون بجایی رسیدکه دولتیان پدیدار شدند از اسب پایین آمده خود رابباغی‌کشید ، و دیواری‌را سنگرکرده یکتنه بجنگ پرداخت و توگویی سپاهی بجنگ درآمده دراندك زمانی جلو تاخت را بست . یکه تازان ازدولتیان که راه‌شهر را بازدیده‌گام بگام شلیك‌کنان پیش می‌آمدند درنخستین تیریکی ازایشان را ازپا درآورد . سپس فرصت نداده دیگری را پهلوی او خواباند . پشت سرهم چند تن را بخاك انداخت . سواران کار را سخت دیده بایستادند و هر چند تن به پشت دیواری درآمده بپیکار پرداختند . در این میان‌کسانی از دلیران مجاهدان سردار را درراه دیده ازپشت سراوبرزم برگشته بودند . از جمله یارمحمد خان‌کرمانشاهی و حسن‌کرده‌ریکی ازاینان هم سنگری‌گرفته جانبازانه بجنگ درآمدند، وازاین‌گوشه وازآن‌گوشه بگلوله باران پرداختند . نیزگرجیان خود را رسانده به بمب اندازی برخاستند . همچنین از سوی‌خیابان یکدسته بیاری شتافتند . تا دیری‌جنگ بس سختی‌برپا و دولتیان‌که فیروزانه پیش آمده و خود را تاکنار شهر رسانیده بودند بآسانی بازپس نمیگردیدند . از اینسو مجاهدان سخت‌ترین جانفشانی را میکردند . خود سردار ، آن میکرد که شایسته نامش می‌بود . سواران خواه ونخواه پس نشستند و مجاهدان خود را بسنگرها رسانیدند . در این میان توپچی نیزگلوله افشانی آغازکرد . نمیدانم این خون ریزی چند ساعت‌کشید . این میدانم دولتیان پس از فیروزی شکست یافتند و با همه پافشاری و دلیری‌که از خود نمودند جلوشکست را نتوانستندگرفت ، و پس ازکشته شدن انبوهی ، دیگران چاره جز گریختن‌ندیدند . بگفته‌روزنامه انجمن چندان بتنگی‌افتاده بودندکه بیشترایشان تفنگ و فشنگرا ریخته جان بدرمیبردند .

این خود شگفت بودکه ستارخان در چنان هنگامی خود را برزمگاه رسانید . در این باره حاج محمد علی بادامچی چنین میگوید : آنروز من پیش ستارخان بودم . چون جنگ برخاست او با دوربین خطیبرا میپایید . یکبار دیدم بانك برآورد : « بچه‌ها را



پ ۲٦۸
یکدسته‌ازفداییان ارمنی درسلماس

کشتار کردند » (اوشاقلـری قردیلر)این گفتـه داد زد : «رشید زود باش اسب بیار » . پرسیدم : چه « رودادە ؟ » پاسخ داد : « مجاهدان شکست خوردند و میگریزند و دولتیان از پشت سر گلوله به آنان میبارانند » . این گفت و آماده‌رفتن گردید . دراین‌میان‌رشید مهتـر اسب را پیش کشید . ستـار خان سوار شده و رشید را بروی اسب دیگری پشت سر انداخت وبتاخت روانه گردید ، وچنانکه ما دیدیم‌درسخت ترین گیرو دار خودرا برزمگاه رسانید وجلو تاخت راگرفته دولتیان‌رابا آن پریشانی بازگردانید .

درباره این جنگ سخن بسیاراست . امروز باردیگر هنرشگفتی ازستارخان پدیدار شد . چنان گویند چون برزمگاه رسید وباآن همه گلوله باران درجایی نایستاد . رشید ازپشت سر پیاپی داد میزد : « سردار گلوله می آید پیاده شویم » ، و او گوش نداده همچنان میرفت . این هنگام که سنگر گرفته بجنگ پرداخت بهر گلوله یکی ازپیشتازان دولتیان را بخاك انداخت . چنانکه در نخستین تیر حمزه خان که یکی ازدلیران بنام ودر این جنگ ازپیشاهنگان میبود از پا افتاده وسپس دیگران پهلوی او خوابیدند . کسان حمزه‌خان میکوشیده اند لاشه اورا ازمیان بردارند وهمراه ببرند . ستارخان فرصت‌نداده هرکه جلومی‌آید از پامیاندازد .

بجای حمزه خان از مجاهدان نیز حاجی شفیع قناد آن راد مرد پیر ازپا فتاد . کسانی میگویند در همان آغاز تاخت‌که سواران تا سنگرها نزدیك شدندحاجی شفیع‌چون بمجاهدان دستور ایستادگی میداد و اینسو و آنسو میشتافت در جلو سنگر با گلوله از پا درآمد . دیگران می‌گویند پس از رسیدن سردار در آن‌کشاکش‌سخت کشته گردید .

چنانکه گفتیم جنگ از سه‌ساعت از روز گذشته آغازشد و مجاهدان یکساعت‌بیشتر ایستادگی نتوانستند که بازپس نشستند . ولی ستارخان نزدیك نیمروز خود را برزمگاه رسانیده وپس ازآن تا پسین همچنان جنگ برپا میبود تا سواران پریشان گردیده‌ازمیان برخاستند . دراین هنگام در میدان جنگ چهارده‌کشته ازدولتیان بازمانده وازنشان‌خون بروی برفها پیدا بودکه بسیاری ازکشتگان را بیرون برده‌اند . سپس‌هم ازباغها کشته‌های دیگری پیداگردید . اینست شماره‌کشتگان را از دولتیان در روزنامه مساوات تا یکصد وپانزده شمارده است . خود سردار در تلگراف خود باستانبول چنین می‌گوید :

« دیروز پنجشنبه (٤صفر) دولتیان از دو طرف خطیب و باسمنج حمله سخت »
« شکست فاحش برداشته خصوصاً در خطیب پانصد نفر بیشتر از آنها مقتول و بافتح‌عظیم »
« دعوی ختم نمود ستار »

دولتیان چنین کشتاری ندیده بودند . چهارفورقون (عرابه‌چهار اسبه باری) پر ازکشته نموده بشهر آوردند ودر گورستان کجیل بخاك سپردند و گویا جنازه حمزه خان نیز میان اینان میبود .

در این‌روز سربازی را دستگیر کردند . چون زخمی بود به‌بیمارستان فرستادند . سپس که ازو بازپرسهایی کردند آشکاره میگفت . بما گفتند شما بیدین شده اید ، و باین نام مارا بجنگ شما آوردند .

هنر نمایی سردار دراین روز باردیگر در مردم هنایید وبار دیگر زبانها به‌آفرین وستایش بازشد .

مشهدی محمد علیخان میگوید : «امروز من در خطیب نمیبودم . ولی اگر بودمی من نیز گریختمی . اینست با خود میاندیشم که ستار خان شدن کار آسانی نیست» . این

گواهی ازکسی استکه خود اودرجنگ ها بوده وبدلیری نامورشده.

شنیدنیستکه دریازده ماه جنگ همواره ستارخان بجنگها در می‌آمد و در آن همه پیکار ها بیش از یکبار زخم بر نداشت ، و چنانکه گفتیم آنرا هم پنهان میداشت تا مردم ندانند . اینستکسانی اورا درزینهارخدا میپنداشتند، وهمین‌پندارها عنوان‌دیگری به پیشرفت‌کارهای اومیبود .

چنانکه‌گفتیم درگیرو دار امروز از بارنج نیز بمباردمان آغاز شده ارشد الدوله بویرانی شهر میکوشید . چند توپ بر دامنه‌کوه کشیده پیاپی گلوله میریخت . نیز از سنگرها تفنگچیان جنگ میکردند . ولی چون سنگرهای خیابان و مارالان بسیار استوار میبود بتاخت نمیتوانستند برخاست .

فردا آدینه هفتم اسفند (۵ صفر) درسوی خطیب آرامش بود .

پس از آنروز صمد خان باگزندیکه دیده بود باین زودی جنگ نتوانستی‌کرد. ولی ازسوی‌خطیب وخیابان جنگ وبمباردمان همچنان پیش‌میرفت ارشدالدوله امیدوار میبود شهر را خواهدگرفت و پیاپی‌گلوله های شرابنل وشنیدر را میفرستاد . چنین میگویند : در این دو روز پانصد گلوله توپ برسرشهر ریخت . ولی شهریان ارج نگزارده بکارخود می‌بودند و از سنگرهای خیابان پاسخ توپها را می دادند. گلوله ها از بس ریخته بود کم‌کم بچه‌ها بازیچه‌اش می شماردند و هرکدام که نا ترکیده میافتاد برداشته بخانه هاشان میبردند . هنوز هم‌کسانی‌ازآن‌گلوله‌ها می‌دارند. روزنامها که از آرزوهای خام وامیدهای بیجای ارشد الدوله آگاهی میداشتند واین تلاشهای اورا میدیدند از سرزنش و ریشخند باز نمی‌ایستادند . در این روزها روزنامه ای بنام « محك غیرت » درتبریز چاپ شدکه نکوهشهای فراوان از ارشد الدوله در برمیداشت ولی همانا یك شماره بیشتر بیرون نیامد .

چنین میگویند : او پهلوی توپ ایستاده وچون‌گلوله ها پیاپی برسرشهر میریخت از توپچی می‌پرسید : « آیا زینهار نمیخواهند ؟..» دراینمیان گلوله ای از توپ شهر به سنگر خورده توپ را باتوپچی ازمیان برداشت ارشد الدوله سراسیمه خودراکنارکشید . بنوشته مساوات این روز دوازده تن از دولتیان کشته شده از شهریان تنها دو تن کشته‌گردید .

روز هشتم داستان دیگری درکار بود . از سوی شرقی بمباران خاموش شده ولی جنگ باتفنگ بسختی پیش میرفت . ساری داغ‌که دربیرون بارنج و بچندکوی سرکوبست دولتیان میخواستند آنجا را سنگرگیرند . مجاهدان پیشدستی‌کرده ازسرقله بآنجاتاخته کوه راگرفتند . دولتیان بکوه دیگری در آن نزدیکی روآورده همیخواستند آنجا را سنگرکنند . مجاهدان ازاین نیز بجلوگیری‌کوشیدند ودرگرماگرم کشاکش و جنگ دو دسته چندان بهم نزدیك شدندکه آواز یکدیگررا می‌شنیدند. اینستآنچه مساوات‌نوشته

اما ازسوی غربی حاجی صمد خان دسته‌ای ازسپاه خود را با سرکرده‌ای درسرد ـ رود نشانده خود او با توپخانه وانبوه سپاه آهنگ قراملك کرده درآنجا بنگاه گرفت نیز شام غازان که درشمال غربی آنجا نهاده و از آبادیهای نزدیك شهر است و تاکنون تهی می‌بود ، محبعلیخان‌را بادسته هایی بدانجا فرستادکه شبانه درآمده نشیمن گرفتند وسنگر ساخته جای خود را استوارکردند . پیدا بودکه دولتیان نقشه نوی راکشیده‌اند و صمد خان میخواهد این بار از اینسویها بشهرتازد ، وچنانکه سپس دانسته شد چگونگی این بوده‌که چون سلطان‌عبدالحمید دراستانبول مشروطه عثمانی را برانداخته بوده محمدعلیمیرزا آنرا دستاویزگرفته ونامه‌ای بعین الدوله نوشته وچنین گفته«عثمانیان‌مشروطه‌را برانداختند، ولی‌شما باآنکه خودتان ازخانواده پادشاهی می باشید به برانداختن شورش‌تبریزدلسوزانه نمی‌کوشید» . عین‌الدوله ازاین نامه بتکان‌آمده‌و بصمد خان پیام فرستاد که برای گفتگو بسرد رود خواهد آمد ، و همراه سالار جنگ بختیاری بآنجا آمده که دوشب‌مانده ، وباصمدخان فراهم‌نشسته واین‌نقشه راکشیده‌اند که او بقراملك رفته شام غازان را نیز بگیرد ، و روز دوازدهم صفر (١٤ اسفند) ، اوبا سپاهیان خود از قرا ملك وشام‌ـ غازان وسرد رود ، وعین‌الدوله وارشدالدوله ازباسمنج وبارنج ، ورحیمخان ازپل‌آجی‌بیك تاخت همگانی پردازند .



پ ٢٦٩

حاجی علی عمو

بدینسان نقشه تاخت بزرگی (همچون تاخت سوم مهر) کشیده‌اند و چون لوتیان قراملك ازآغاز جنگ هوای دولت را داشته زیانها در آن راه‌کشیده بودند وازآنسوی دراین نقشه‌ای‌که‌کشیده شده‌بود ، نیازبسیار بجانفشانیهای‌آنان می‌بود ، برای دلجویی از آنان باپیشنهاد صمد خان ، عین‌الدوله بهریکی لقبی از « رشیدالایاله » و «منصور دیوان» ومانند اینها داده و فرمانها نوشته شده . عین الدوله دوشب در سرد رود میبوده و باز‌ـ گشته . صمد خان نیزکوچیده بقراملك در آمده وسپاه بشام غازان فرستاده. این بوده

چگونگی آن داستان .

گویا درهمان روزهـا بودکه عین الدوله یکدسته از قـزاق را بـا یك شصت تیر بسرکردگی رضا خان سوادکوهی (رضاشاه پهلوی) بقراملك فرستاده دکتری (پزشکی) نیز همراه آنان گردانید . نیز سواران سراب را با سرکرده شان حاجی اسماعیل خـان سرابی بآنجا فرستاد .

از آنسوی مشروطه خواهان اگرچه از اندیشه دولتیان آگاه نبودند ، ولی از آن کوچ صمدخان دانستندکه اندیشه تازه‌ای در مغز صمد خان پیدا شده ، و این بار تاختها از راه هکماوار وآخنی (اخنحو) خواهد بود . ازاینرو در هکماوار باستواری سنگرها افزودند ودرآخنی سنگر هایی پدید آوردنـد . نیز اهراب را بمشهدی هاشم حراجچی و لیلاوارا بمشهدی صادق خان سپردندکه درآنجاها نیز سنگر سازند .

روز چهاردهم اسفند

چهاردهم اسفند ازروز های بیمانند جنگهای تبریز است . امروز دولتیان بکاریکه‌درسوم‌مهر برخاسته‌بودندبرخاستند،وباهمه‌توانایی خود بگرفتن شهرکوشیدند . لیکن‌اینروزسخت‌تروپرهیاهوتر از سوم مهر بـود . اینروز صمدخان ازسه راه به پیش آمدن پرداخته خود را تا درون شهر رسانید ،که اگر توانستی پایداری‌کند کار را بآزادیخواهان بسیار دشوارگردانیدی . اینروز هم چشم‌باغشاه براه می‌بود وازعین‌الدوله تلگراف مژده‌گرفتن شهر را می‌بیوسید .

چنانکه‌گفتیم اینروز را دولتیان برای تاختن بشهر برگزیـده بودند ، ولی شگفت بودکـه مجاهدان پیشدستی‌کرده تا جویهای قراملك پیش رفتند و جنگ را اینان آغاز کردند ، و من ندانستم آیا از آهنگ دولتیان آگاه نمی‌بودند ، ویا برای جلوگیری از سپاه صمد خان تا آنجا پیش رفتند .

هرچه بود ایـن یکی از بزرگترین جنگهاست ، ومـن چون آنرا با دیده دیـده‌ام گشاده‌ترخواهم نوشت .

شب چهاردهم اسفند هوا صـاف و سنگرهاآرام میبود ، ولـی چون میخوابیدیم من باخود میاندیشیدم فردا آدینه است وشاید جنگ بزرگی برپاگردد و از یکهفته پیش‌که صمدخان بقرا ملك درآمد هرروزبیم میرفت‌کـه از این راه بتاخت پردازد و آشوبی برپا گرداند اینست مردم بیمناك می‌زیستند و مـن امشب بیمم بیشترگردید. خوابیدم و هنوز یکساعت بدمیدن بامداد میماندکه من بآواز هیاهو درکوچه بیدارشدم ، چون‌گوش دادم مجاهدان باگامهای سنگین خود دسته دسته میگذشتند وبا هم سخن میگفتند . دانستم از شهر تاختی خواهد شِد ، همگی بیدار شده نشستیم و چراغ روشن‌کردیـم . سفیده بامداد تازه میدمیدکه غرش توپ از سنگر هکماوار برخاست. پیاپی‌آن شلیك تفنگ‌آغازشدمیانه هکماوار و قراملك نیم فرسخ یاکمتر دوریست . یك نیمه ازاین دوری از سوی هکماوار

باغها و درختستانها ویك نیمه ازسوی قراملك زمینهای باز وکشتزار هاست . دراین نیمه جوی های ژرف فراوان‌کنده شده‌که آب از رودآجی برای زمینهای قراملك و هکماوار می‌برند . مجاهدان باین جویها درآمده جنگ میکردند. ازآنسوی دولتیان ازسنگرهای خود درکنار قرا ملك پاسخ میدادند . چون گوش میدادیم گلوله همچون دانه های تگرگ میریخت و توپها پیاپی می‌غرید . هوا روشن‌شده ولی آفتاب هنوزندمیده بود ، من ازخانه بیرون آمدم گرماگرم پیکار می‌بود . آواز شلیك سخت بگوش می‌رسید ، گاهی نیزگلوله‌ای سوت زنان از بالاسر میگذشت که پیدا می‌بود از راه دوری میآید . آفتاب دمید و یکساعت گذشت من دوباره بیرون آمدم ودرشگفت شدم که آواز تفنگها نزدیکتر گردیده وگلوله ها سوت زنان فراوان تر می‌گذرد . در این میان غرش توپ برید و آواز تفنگ کم شد .

دریغا چه روی داده ؟.. دیری ایستاده چیزی در نیافتم . همه جا را خاموشی گرفته بود . بشگفتم افزود و ندانستم چه پیش‌آمده ؟! در این میان ازکوچه غوغایی برخاست . بیرون شتافتم مجاهدان را دیدم دسته دسته باز میگردند . دانستم شکست خورده‌اند . کسانی‌شتابزده می‌گذشتند .کسانی چندگامی برداشته دوباره میایستادند و چنین می ـ گفتند : «کجا برویم ؟. زن وبچه مردم را بکه سپاریم ؟!» به سردسته‌شان که آیدین پاشا میبود واینزمان جلوترازدیگران می‌رفت بد می‌گفتند . هکماواریان نیزسراسیمه ایستاده نمیدانستند چه بکنند وچه بگویند .

چندان ایستادم تا همگی درگذشتند . مردم نیز به خانه خود رفته درها را استوار بستند . درکوچه کسی نماند . ده دقیقه گذشت واردور سردولتیان پیدا شد : یکه‌تازان یکایك میآمدند . بیخ دیواررا گرفته نزدیك میشدند .

چندگامی برداشته یك تیر شلیك می‌کردند . دیگر نایستاده بدرون رفتم ودررا بسته ازپشت‌آن بتماشا ایستادم . مردان تناور وبلندبالا و جوانان دلیر و استوار یك بیك میگذشتند. اینان ازسواران سراب وهشترود واز تفنگچیان قراملك می‌بودند . مجاهدان اینجاها را رهاکرده نایستاده بودند. اینان‌نیزبآسانی پیش‌میرفتند. پشت سرایشان‌کردان وچهاردولیان و سواران و سربازان مراغه و مردم بیکار قراملك میرسیدند . اینان جنگ نکرده بتاراج میپرداختند از آغازکوی تاراج‌کنان پیش آمده تا اینجا رسیده بودند . بهردری میرسیدند آنرا میزدند وچون باز نمیشد شکسته بدرون می‌ریختند ، وآنچه‌می‌یافتند بتاراج میبردند . دراین بخش هکماوار چون بیشتر مردم‌کشاورزند گاووگوسفند واسب وخر فراوانست . تاراجگران چون بهرخانه‌ای در میآمدند نخست بسراغ طویله رفته چهار پایانرا باز میکردند و سپس باطاقها وانبارها پرداخته هرچه میدیدند برمی ـ داشتند و برآن چهار پایان ویا برچهار پایان خود بار کرده راه میافتادند . چه بسا دارنده خانه راهم دستگیرکرده برای رسانیدن بارها همراه میبردند . هکماواریان چون

یکبار دیگر دچار تاراج شده و آزموده بودند شکیبایی نموده داد وفریاد نمیکردند . بسیاری از خانواده ها خانهٔ خود را رها کرده برای آنکه در یکجا باشند بخانه های خویشان‌خودشتافته بودند . دراینگونه خانه‌هاویرانکاری نیز میکردند . آنچه‌را نمیتوانستند برد شکسته یا پاره میساختند .

من‌ازپشت‌در غوغای‌یغماگران را میشنیدم‌و چون درخانه ماخویشان و همسایگان گرد آمده و زنان و بچگان بسیار می‌بودند اندوه ایشان میخوردم و بآن میکوشیدم کسی را بدرون نگزارم . اینست از پشت در دور نمیشدم . دراینمیان دررا بسختی کوفتند . من بازکرده‌بیرون آمدم. کردی با روی باریك و بالای بلند ورختهای پاکیزه در جلو ، وکردان دیگری باچهره های درشت وسهمناك و پیراهنهای قرمز و آستینهای دراز بالازده هریکی تفنگی بدست گرفته در پشت سر او ، و راهنمایی از تفنگداران قراملکی همراه‌ایشان در جلودرایستاده‌بودند . اینان‌تاراجگر نمی‌بودند. یکی‌ازسرکردگان‌کردبا



پ ۲۷۰

کربلایی علی «دیزی قیم»

نوکران او می‌بودند ونشیمن میخواستند . اینست چون‌در بازشد جلو تر آمدندو خواستند بدرون درآیند . من راه راگرفتم وخود را نباخته بسخن درآمده چنین گفتم : « در اینجا برای شما نشیمن نشود . اینخانه جا برای چهار پایان ندارد . و آنگاه همه اطاقها پر از زن‌وبچه و تنها مردشان منم » کرد باین سخنان ارجی ننهاده پا پیش گزاشت . ولی آن رهبر قراملکی‌نزدیکتر آمده مرا دیدوشناخت . نام پدر مرا بزبان راند :«خدا بیامرزدش پدرما بود ! » . این گفته کردان را دور گردانید . سپس خود بازگشته بامن‌چنین گفت: « شمادررا نبندید . اگر در باز شدکسی بشماکار نخواهد داشت . در کوچه هم نایستید گلوله میآید . درپناه در ایستاده خودتان وخانه رانگه‌دارید» . این‌گفته راه افتاد(۱) من سفارش اورا بکاربستم و تاهنگام پسین از میان دولنگه دردور نشده خانه‌را نگهداشتم،

(۱) این‌جوانمرد نامش‌صادق (قره‌صادق)می‌بود . روزهای اخیرکه درتبریزمی‌بودم‌اورا درزندان‌سراغ‌گرفته‌بدیدنش رفتم . ولی افسوس که نمیتوانستم‌دستی‌ازوبگیرم وکنون‌نمیدانم زنده است‌یا مرده .

وزخمیان و کشتگان راکه از آنجا میگذرانیدند همه‌را دیدم . یکبار نیز چون آگاهی آمد خانهٔ خواهرم را تاراج وشوهر اورا که درخانه تنها میبود دستگیر کرده بقراملك برده‌اند برای دیدن آنخانه رفتم وچه در آنجا وچه درمیان راه دژ رفتاریهای کردان و دیگران رابسیار دیدم .

در آمدن صمدخان به هکماوار

چنانکه نهادهٔ صمدخان وعین‌الدوله‌می‌بود ،امروز جنگ از هرسو آغاز شده‌بود . از شام‌غازان و سردرود نیز سپاهیان صمدخان پیش‌آمده جنگ‌میکردند . از آنسوی از بارنج و باسمنج ارشدالدوله وعین‌الدوله‌بکار پرداخته‌بودند .همچنین‌رحیمخان ازسوی پل آجی جنگ میکرد . از شش‌جا توپهای دولتی گلوله بشهر می‌بارانید و از اینسوی توپهای شهر پاسخ میدادند . رویهمرفته از چهار سوی شهر زد وخورد میرفت . ولی سختی بیشتر در سوی هکماوار میبود .

در اینجا چنانکه گفتیم مجاهدان که پیشدستی کرده بودند ، شکست‌خورده‌به‌هکماوار بازگشتند ، و چون آیدین پاشاکه سر کردهٔ آنان می‌بود نایستاده همچنان میرفت ، مجاهدان دراینجا نیزجلوگیری از دولتیان نتوانستند . اینست سواران بآسانی باینجا درآمدند ، واز دوراسته (راسته اره‌گر و راسته میدان) که پیش میآمدند در هر دو از اینسر تا آنسر فرا گرفتند . دراینجا در اینهنگام تنها ازسوی دیزج و آن‌ور گورستان اندك ایستادگی‌شده آن را نیز مجاهدانی می‌کردندکه ننگ گریزرا به‌خود روا نشمرده ازآنجا ها نگذشته بودند . من میان در ایستاده میدیدم زخمیانی رامیگذرانیدند . یکبار هم جنازه کربلایی آقا علی سر دستهٔ قراملکی را دیدم‌که آوردند و گذرانیدند . این آقا علی‌مردی خوش‌چهره و بلندبالا ودلیری ، وبتازگی از عین‌الدوله لقب « رشیدالایاله » دریافته بود .در همان‌هنگام عباس هکماواری که از رویش تیر خورده بود باز گشت و چون باهمهٔ بودنش میانه دولتیان خانه ایشان نیز بتاراج رفته ومادر و خواهرانش در خانهٔ مامی‌بودند ، بآنجاکه رسید لگام اسب را نگاه داشته با چهرهٔ خونین سراغ مادر بدبخت خود راگرفته چنین گفت : «اینان‌آمده‌اند ولی نتوانند بمانند . من رفتم بمادرم بگویید بیایند قراملك » . این گفته راه افتاد . این‌شگفت که شکست دولتیان‌را پیش‌بینی میکرد ، با اینکه در اینهنگام ایشان تازه درآمده وخود را فیروز می‌پنداشتند و امیدوار می‌بودند که روزدیگر بسراسر شهر دست خواهند یافت . اینست دسته دسته از قراملك بهکماوار میآمدند و درپی جا گرفتن می‌بودند . نیز جنگجویان دراینجا و آنجاسنگرها پدید میآوردند . در همان هنگام بودکه توپ نیز آورده در هکماوار گزاردند ، و دیری نگذشت آگاهی رسید که خود حاج شجاع‌الدوله با سرکردگان می‌آید . هکماواریان که خانه‌هاشان بتاراج رفته بود وآنهمه آزار میدیدند ، ناگزیر شدند به پیشواز شتافته گوسفند زیر پایش قربانی‌کنند و در اینکار حاج میرمحسن آقا پیشوامیبود .شجاع‌الدوله

با دبدبه و شکوه بسیار و با موزیك بهکماوار درآمده از راستهٔ اره‌گـرروانه گردید ، و تا میدان حاج حیدر که نزدیك بسنگرهای دهنه دیزج و سرگورستان می‌بود فرـدآمد، و در آنجا نشیمن گرفته سرکردگان گردش درآمدند و موزیك نغمه آغاز کرده همی‌زدند وهمی نواختنند .

این داستان هکمـاوار است . اما خطیب و آخـونی ، در آنجا جنگ سخت تر و ایستادگی مجاهدان بیشتر بوده . ولی ما از آنها آگاهی نمیداریم و تنهاگفتهٔ مشهدی محمد علیخان‌که خود جنگ میکـرده در دست است‌که آنـرا میآوریم : می‌گوید از اذان بامداد جنگ آغـاز شده دولتیان تاخـت آورده بودنـد . حاج محمد میراب و مشهدی هاشم حراجچی که با دسته های خـود در خطیب مـی‌بودند تا دیـری زد و خوردکرده و



پ۲۷۱
سردار اسعد

ایستادگی نتوانسته بازگشته وبسیاری از ابزارایشان بدست دولتیان افتاده بود (بنوشتهٔ کتاب آبی توپ را با خود بازآورده بودند) . مرا ستارخان دستور داد با دستهٔ خود بسوی شام غازان رفتم . زمانی رسیدیم‌که در آنجانیزمجاهدان شکست خورده ویار محمد خان‌کرمانشاهی با سه چهار تفنگچی تنها مانده بودند . همانساعت دولتیان بیرق خطیب راکه بدست آورده بودند ، همانجا بـر سر دیوار زدند تا شکست مجاهدان را در آنجـا بما آگاهی دهند وچندجمله نیز بسرزنش‌پرتاب‌کردند . جنگ باسختی پیش رفته دولتیان از هر سو فشار مـی‌آوردند : از ایـن سو، بمبی انـداختند و اندك آرامشی رخ داد . در اینمیان بمب انداز تیرخورده بیفتاد و جنگ دوباره سختی‌گرفت ، و چون دولتیان خطیب راگرفته بودند از آنسوهم از راه باغها پیش آمدند . چند تن‌از ماها تیرخورده بیفتاد . آنها رابرداشته همراه یار محمدخان‌پس نشستیم . دولتیان هی شیپورکشیده پیش‌میآمدند. ما در باغ « سازنده » اندکی ایستادگـی نموده دوباره پس نشستیم و بآخونی رسیده در آنجا ایستادیم ، و هرچند تن سنگری‌گرفته بجنگ پرداختیم . عباسقلیخان قراچه داغی با پنج و شش تن در یك دکانی ، و من و میرزا علیخان یاور اف با هفت تـن در پشت بام گرمابه‌ای ، بتنگنا افتادیم واز هرسو گرد ما راگرفتند . پیاپی داد میزدند : « خود را بسپارید » . دراین هنگام میرهاشم خان خیابانی و حـاج خان پسرعلی مسیو هرکدام با دسته‌ای رسیدند وبجنگ درآمده دشمن را سرگرم‌کردند . ما نیز دل بخود داده بیکبار بیرون تاختیم و خود راازآن تنگنا بدرانداختیم .

کوتاه سخن آنکه تا نزدیکی نیمـروز هکماوار وآخـونی و خطیب همگی بدست کسان صمد خان افتاد . اگربنقشه نگاه‌کنیم صمد خـان در اینهنگام در میدانی بدرازای یکفرسنگ و پهنای نیم فرسنگ پیش آمده و خود را بدرون‌شهر رسانیده بود . هکماوار و آخونی و خطیب دریکـو افتاده ، میتوان‌کـه با یکخـط آنها را بهم رسانید و چنانکه گفتیم اگرصمدخان دراینجاها استوارشدی‌کار بشهریان دشوار گردیدی .

در شهرچه شورشی برخاست؟

چنانکه گفتیم مردم تبریز بجنگ خوگرفته در روزهای سخت نیز بازارها باز وهرکس بـکار خـود میپرداخت . امروز هم با آنکه از پیش از دمیدن آفتاب رزم آغاز شده از چند سو غرش توپ و آوای تفنگها برمیخاست مردم درکار خـود مـی‌بودند . اگرچه از بهر آدینه بازارهـا بسته کسی درآنها دیده نمیشد ، ولـی درکوچه‌ها مردم بحال هر روز آمدوشد می‌کردند و مجاهدان دسته دسته از اینسو بآنسو رفته بـرزمگاهها می‌شتافتند . تا سه چهار ساعت از روز حال این می‌بود . ولی همینکه آگاهی از شکست مجاهدان و درآمدن صمد خان بهکمـاوار پـراکنده شد کم‌کم در شهرتکانی برخاسته ناگهان جوش و خروش پدید آمد : هرچند تن‌که بهم میرسیدند همین‌گفتگو را میداشتند . دسته دسته مردم بکوچه‌ها ریخته اینسو وآنسو میدویدند . در انجمن انبوهی رو داده خروش سختی

درکار میبود . اگر تفنگ و فشنگ بدست آمدی هزاران کسان بیدرنگ به مجاهدان پیوستندی. ملایان که کمتر جنگجویی کنند در اینروز کسانی ازایشان نیز تفنگ گرفتند . یکی از آنها بکوچه افتاده داد میزد و مردم را بجنگ میشوراند . از هر سو پیشروان آزادی بیرون شتافته بچاره می‌کوشیدند و مردم را میشورانیدند . کم‌کم درسراسر شهر مردم بجنبش آمده گروه گروه رو بسوی هکماوار نهادند . ولی از اینان چه برمیآید ؟ ! . این گره را جز سردار آزادی که میتواند گشود ؟ ! ببینیم او در چه کاراست ؟ .

باید دانست که یکی ازدور اندیشیها میانهٔ سردار و سالار این بوده که سالار در برابر دولتیان سنگر های استوار مارپیچی پدید آورده و در پشت آنها ایستادگی میکرد وتاخت را بآسانی برمیگرداند . اینست خیابان وآنسوی شهر کمتر تاراج دیده ، و جز از تاختهایی که در تابستان در آغاز جنگ بآنجا هارخ داد ، باردیگر دولتیان از آنسوپا بدرون نتوانستند نهاد . ولی سردار بسنگربندی ارج ننهاده ، این خود شیوه جنگی او می بود که دولتیان را بدرون شهر کشانیده در پیچ وخم کوچه ها وکوچه باغها بتنگنا انداخته از آنهاکشتارکنند ، و چنانکه دیده‌ایم بارها این کار راکرد ، وباید خستوید که هربار نتیجه نیکی گرفت . امروز هم پیش آمدن صمد خان نزد اوچندان بیمناك نمی‌بود و شاید مایه خشنودیش نیز میشد . چیزیکه هست صمد خان از چند راه تاخت آورده و بی‌اندازه پیش آمده بود و این ناچار مایه بیم می‌شد . از آنسوی انبوهی از مردم شهر بترس افتاده رشته از دست میرفت . درویجویه که نزدیك هکماوار است مردم بهم برآمده برخی خانواده ها دراندیشه گریز می‌بودند . صمد خان تا آن اندازه نزدیك شده بود که گلوله ها ازسر خانه ستارخان میگذشت . دیگر جای‌ایستادن نمی‌بود . خود او باچند تن از خانه بیرون آمده از راه پل منجم و چوست دوزان روانه گردید . در نیمه راه با آیدین پاشا روبرو شده او را بسیار نکوهید . ولی نایستاده جلوشتافت ، و از راه امیر زین‌الدین خود را بدیزج رسانید . درآنجا چنانکه گفتیم دسته ای ازمجاهدان ایستادگی میکردند . دراین هنگام روز ازنیمه می‌گذشت . ستارخان ببالاخانه ای درآمده از آنجا بجنگ‌پرداخت . ولی چون دور می‌بود کاری از پیش نرفت . پایین آمده باز به پیشرفت پرداخت وبا همه بیمناکی باك نکرده خود را ببالاخانه دیگری رسانید . در این میان مجاهدان نیز بجوش‌آمده از هرسو دسته دسته میرسیدند ، وآنانکه درآن نزدیکی‌میبودند هریکی از راه دیگری میکوشیدند . در این گرماگرم گرفتاری بودکه حاجی‌علی‌عمو ،آن پیرمرد غیرتمند ، بکارشگفتی برخاست .

این مردکه از مردم هکماوار ویکی از بازرگانان و توانگران بشمار میرفت‌چون از هواداران مشروطه وخود مرد غیرتمند می‌بود ، از چندی پیش تفنگ گرفته در جنگها همدست میشد . امروز هم چون مجاهدان شکست خوردند واز هکماوار بیرون میرفتند ، اوبنگهداریشان میکوشید و فریاد ها میکشید . ولی آنان گوش نداده بیرون رفتند ، و

چون دولتیان در پشت سرمیبودند او نیز نایستاده روانه دیزج گردید ، و آنجا همدست دیگران میکوشید تا سردار آمد . در اینهنگام که سردار بدانسان میکوشید و مجاهدان هریکی ازراه دیگری جانفشانی میکرد ، حاجی علی عمو نیز سر ازپا نشناخته با آن سالخوردگی در غیرت و چابکی به جوانان پیشی می‌جست . توپی که در سنگر هکماوار می‌بود و مجاهدان بهنگام گریز بیرون برده بودند ، این زمان در آنسوی گورستان بر سرراه ویجویه میخوابید . حاجی علی عمو ازباغی بباغی گذشت و با آنکه گلوله پیاپی می ریخت پروای جان نکرده خود را بـه سرتوپ رسانید ، و آنـراکشیده به پشت دیواری آورد . مجاهدان یاری نموده آنرا بسنگری‌کشیدند و توپچی درپشت آن ایستاده بگلوله باران پرداخت . بهنگامی‌که سردار از بالاخانه ، و دیگر مجاهدان هرکدام از گوشه ای ، باکردان میجنگیدندو گرماگرم گلوله ریزی می بود ، ناگهان توپ بغرش برخاست و این شگفت که بگلوله نخست آسیب سختی بدولتیان رسانید. در نزدیکی دروازه هکماوار در بالاخانه بسیار بلندی چندتن از جنگجویان دولتیان سنگر کرده از آن بلندی فرصت بکسی نمیدادند. توپچی در نخستین گلوله آن بالاخانه را آماج وآتش آنجا راخاموش گردانید . بالا سر دروازه سنگر بیمناکی نیزبا سه گلوله گره ناد وشرابنل از هم فرو ریخت. دراین دوسنگر چندتن ازپیشتازان سپاه صمد خان نابود شدند.



پ۲۷۲

ابوالقاسم خان (یکی ازسرکردگان بختیاری)

گلوله دیگری دردروازه راشکافته ودرپهلوی‌درهمان‌بالاخانه چندتن‌کرد را باخاك یکسان ساخت . در این میان‌گلوله های جانستان سرداربیاپی برسرکردان می‌ریخت ، و از چند سوسنگرهــای دولتیان زیر آتش میبود . از آنسو مشهدی محمد علیخان واسدآقا و حـاج حسن آقاکوزه‌کنانی ودیگران ازراه آخونی بهکماوار درآمده آنان نیز جنگ‌میکردند. چنانکه‌گفتم درشهر جوش وخروش بزرگی برخاسته ، آزادیخواهان از توانگر وکمچیز، واز ملا وکلاهی بتکان آمده ، انبوهی ازآنان با تفنگ و بی تفنگ رو بآنسو آورده ، و تانزدیکیها رسیده بودند . مجاهدان دمبدم به پشتگرمی و دلیری می افزودند . یکدسته از آنان از دیزج دیوار های خانه ها را شکافته از خانه‌ای بخانه ای‌گذشته همچنان پیش می‌آمدندکــه ناگهان خــود را بسر نشیمنگــاه صمد خان رسانند . دولتیان ایستادگــی مینمودند و توپ ایشان نیزکار میکرد . ولی پیدا می بودکه پایداری نخواهند توانست و باید بازگردند .

گریزصمدخان

چنانکه‌گفتیم چون نزدیك نیمروز شجاع الدوله بهکماوار درآمد و درآن هنگام یکساعت بیشتر آرامش رویداده جنگ بازایستاد ، دولتیان باندیشه شب افتاده نشیمن برای خود جستجومیکردند . از اینسوحکماواریان بسختی افتاده میدیدندکه اگر اینان شب را بمانند ، جز آزار و زیان نخواهند دید ، ودرآن سرمای زمستان باید اطاقهای‌گرم را بکردان و چار دولیان رهاکرده خودشان آواره باشند . اینست اندوه خورده نمیدانستند چه بایدکــرد ، و این زمان‌که بیکبار آواز تفنگ سختی‌گرفت و ناگهان غرش توپ ها برخاست روزنه امیدی برویشان باز شده خرسندگردیدند ، ومن میدیدم باهم‌گفتگو میکردند ، و کسانی چنین وا مینمودندکه آواز تفنگ سردار را می شناسند و این خود اوست‌که برزمگاه شتافته ، بدینسان بهم دل میدادند . در این میان جنگ سخت ترگردیده چنانکه‌گفتیم مجاهدان‌از راه دیزج نزدیکتر می آمدند ، و از آنسوکسانی از دولتیان راه قراملك را پیش‌گرفته باز میگشتند ناگهان توپ راهم پایین آورده بازگردیدند . دیری‌نگذشت‌که خودشجاع‌ـ الدوله با سرکردکان و سوارانی که‌گرد سرمــی داشت شتابزده راه برگرفتند ویــا بهتر گویم رو بگریز آوردند . در این هنگام مجاهدان چندان نزدیك شده بودندکه هرگاه صمدخان ده دقیقه دیگر ایستادی خود او دستگیر شدی . اینست پروای باز مــانــدگان ننموده بدانسان شتابزده راه افتادند .

من دراین هنگام فرصت یافته برای آگاهی ازخانه حاج میر محسن آقا تا آنجا رفته بودم ، و چون باز میگشتم گــریز صمدخان را دیدم . اینان‌که از راه اره‌گــر آمده بودند اکنون از اینراه باز می‌گشتند . خود صمد خان درجلو وسرکردگان و سواران درپشت سربتندی می‌گذشتند .

پس از اندکی مجاهدان نمودار شدندکه دسته دسته می رسیدند . درپشت سرآنان

انبوه مردم مـی‌بودندکه با هـایهوی شادمانی پیش می‌آمدنـد . در اندك زمانی سراسـر کوچه ها پر گردید ، و هنگامه‌ٔبیمانندی بـود . چون کسانی از کرد و سربـاز ، در خانه‌ها باز مانده و نتوانسته بودند بگریزند ، مجاهدان بجستجوی ایشان بیکا یك خانه‌ها سرمیزدند . همه درها باز ومردم دسته دسته ازاین در بآندر میرفتند . گاهی نیز کردی یاسربازی را دستگیر نموده کشان‌کشان بیرون میاوردندکه می‌کشتند یا نگاه میداشتند . هکماواریان با آنهمه زیان دیدگی از دولتیان ، در اینهنگام تا می توانستند کردان و سربازان را پنهان داشته بدست نمی دادند . از خود مجاهدان نیز ، بسیاری ازکشتن‌جلو میگرفتند ، خـود سردار چندکس را از مرگ رهاگـردانید . بلکه بگفته کتاب آبـی دستگیری را که میخواستند تیرباران کنند او خود را بمیانه انداخت و نزدیك بودآماج گلوله گردد .

سخن‌کـوتاه‌کنم : پس از آن شکست وزیـان این فیروزی شکوه دیگـری داشت ، واین زمـان دهها هـزارکس در هکماوار گـرد آمده و بدینسان شادی مـی‌نمودنـد ، و هکماواریان‌که از بیرون رفتن دولتیان تاراجدیدگی را فراموش‌کرده خشنود می‌بودند، از هرسو خروشهای شادی برمیخاست . من نیزکه خانه خودمان را از تاراج‌نگه داشته وکنون این پیروزی مشروطه را میدیدم از هربار خشنود وخرسندمی بودم. ولی ناگهان پیشامدی جهانرا دربرابر چشم تار ودیده‌هایم اشکبار گردانید .

چگونگی را باکوتاهی می‌آورم : حاجی میر محسن آقاکه امروزبجلوهکماواریان افتاده به پیشواز صمد خان رفته و قربانی زیر پایش بریده بودند این یك گناه بزرگی ازاو شمرده میشد . نایب یوسف‌که چنانکه‌گفته‌ایم گذشته از دشمن‌کهن شیخی ومتشرع ، خودش ودایش حاجی محمود دشمنی سختی با خانواده ما می‌داشتند ، ایـن فرصت را از دست نداده بکینه جویی برخاستند . بویژه‌که در جنگهای امروزی مشهدی عباس برادر بزرگترنایب یوسف‌که ازمجاهدان بشمارمیرفت‌کشته شده بود .

دراین هنگام‌که انبوه آزادیخواهـان بهکماوار ریخته آن شور و خروش در میان می‌بود نایب یوسف ، بسرخود یا باپرگی از سردار ، با چند تن از تفنگداران بسر خـانه حاجی میر محسن‌آقا ریختند . من میان حیاط خودمان ایستاده بودم ، ومجاهدان ومردم که دسته دسته بدرون می‌آمدند ، واز آنکه خانه ما بتاراج نرفته در شگفت شده پرسشها میکردند ، ناگهان آواز شلیك از آنخانه برخاست . چند تیر پیاپی در رفت و پشت سر آن فریادی بلندگـردید . من چگونگی را دانستم و بیتابانـه اشك ازچشمهایم سرازیـر گردید وبسیار گریستم . پس از مرگ پدرم دومین بار بودکه رشته تاب را از دست داده خود رابدامن‌گریه می‌انداختم . پس از دیری آگاهی آمدکسی‌کشته نشده . حاجی میر محسن آقا را دستگیر کرده برده‌اند . تازه میخواستم آرام گیرم‌که آگاهی اندوه آور دیگری رسید : مادر عباس‌که برای سرکشی بخانه تاراج شده خودشان رفته بود ، بـا

دستور نایب یوسف دستگیرش کرده برده بودند . بیچاره پیرزن همان رفتن‌است که رفت و پس ازچند ماهی تـن تکه تکه‌اش ازبن چاهی درآمـد . خانه عباس و دیگرانرا کـه از هکماوار بدولتیان پیوسته بودند آتش زده ویرانه‌گردانیدند .

باری مجاهدان بآ این فیروزی بهکماوار درآمدند وتاغروب خانه‌ها رامی‌جستند. ازآنسوی دسته‌هایی گریختگان را دنبال‌کرده تانزدیکی‌های‌قراملك پیش رفتند ، و بامید آنکه شاید در آن گیرودار بقراملك دست یابند دنبالهٔ جنگ را رها نکردند . ولی از



پ۲۷۳

یفرمخان

سنگرهای قراملك آتش کرده باتوپ و شصت تیر پاسخ دادند . ازاینسوی توپ هکماوار را نیز بسنگر رسانیده بکار انداختند . ولی روز دیر شده جایی برای جنگ باز نمانده بود ومجاهدان بازگشتند . خود سردار هم تا آخر باغهای هکماوار رفته از آنجا باز گردید . دراینجا گذشته از کشتگان شش تن درست و سه تن زخمی دستگیر افتادند ،که آنان را بزندان شهربانی و اینان را ببیمارستان فرستادند . اماکشتگان ، بهنگام رسیدن مجاهدان دوازده کشته درکوچه های هکماوار دیده میشد . ولی چنانکه گفته‌ایم بسیاری را هم بقراملك برده بودند ،که گفتیم یکی ازآنان کربلایی آقا علی (رشید الایاله) بود . بنوشته روزنامه ها امروز رویهمرفته یکصد وسی تن از سوی صمدخان کشته گردید. شتاب صمدخان درگریز باندازه‌ای میبودکه استرآبداریش با ناهاریکه برایش آورده بودند نیز بدست مجاهدان افتادکه بشهرآوردند .

اینداستان هکماوار است . اما خطیب وآخونی چنانکه گفتیم در آنجا هم جنگ ـ های سخت درمیانه میرفت . دراین روز یار محمد خان با آنکه در جنگ الوار زخم برداشته و تازه بهبود یافته بود ، دلیری های بسیار نموده قره‌آغاج وآن پیرامونها را از تاراج نگهداشت . پس از شکست درهکماوار ، دولتیان در آنجا نیز ایستادگی نتوانسته بازگشتند ، ومجاهدان تانزدیکی شام غازان دنبالشان‌کرده ازآنجا بازگردیدند. بنوشته ناله ملت درآنجا هم گذشته ازکشتگان کسانیرا دستگیر کردند .

جانفشانیهای امروز

چنانکه گفته‌ایم امروز مشروطه خواهان همگی بتلاش برخاستند . ولی برخی از ایشان جانفشانی هایی کرده‌اندکه باید نامهاشان برده شود . گفتیم‌که امروز کسانی از ملایان نیز تفنگ برداشته بجنگ شتافتند . ازآنان نامهای حاج شیخ علی اصغر لیلاوایی و شیخ محمد خیابانی ومیرزا اسماعیل نوبری ومیرزامحمد تقی طباطبایی‌ومیرزااحمدقزوینی (نماینده علمای نجف) را درناله ملت شمارده .

ازپیشتازان ودلیران نیز نامهای «حاجی خان‌فرزند علی مسیو ، نایب محمدخیابانی پسر حاج حسین حلاج ، مشهدی میرکریم مجاهد ، حسین نام جوانی از تفنگچیان ارك ، آقای‌ابوالسادات، مشهدی‌محمدعلی‌ناطق، یارمحمدخان‌کرمانشاهی، حسین‌خان‌کرمانشاهی، آقامیرهاشم‌خیابانی ، عباسقلیخان سرتیپ ، علی اکبرخان مینالو ، میرزا علیخان‌یاوراف، نایب حسن‌گماشته حجةالاسلام ، اسدآقا فشنگچی آجودان نظمیه ، مشهدی حسن‌قفقازی، یوسف چراندابی ، شهبازگماشته سردار ، تقیوف ، محمد خان سرتیپ توپچی امیر خیز ، آیدین پاشا قفقازی ، میرزا حسین پسر حاج علی آقا قناد ، محمد قلیخان قره داغی ، حاج علی عمو، حسن آقا پسر حاج مهدی آقا ، آقا عمو اغلی نگهبان انجمن» را در ناله ملت مییابیم . از حاجی خان پسر علی مسیو خود ستار خان ستایشها میکرده . حاج علی عمو را یادکردیم‌که چگونه توپ را بباغ‌کشانید . چنانکه در روزنامه مساوات نوشته ،

رخنه بکارصمد خان پیش ازهمه ازگلوله‌های این توپ افتاد . اینست جانفشانی حاج علی عمو وآن توپچی ارج بسیار داشته . ازکسانیکه ناله ملت فرامـوش ساخته‌کربلایی علی هکماواریست‌که درمیان تفنگنچیان و خود مرد دلیروآبرومندی میبود و دراینروزجان ـ سپاریها میکرد . ستارخان از او ستایش کرد و او را « دزی قیم علی » (علی استوار زانو) نامید .

نیز امروز شادروان حاجی علی دوا فروش تفنگ برداشته بجنگ آمده بودکه از بازویش زخمی گردید .

اینها هرکدام جانفشانی ومردانگی‌کـرده . ولی بزرگترین جانفشانی ازآن‌خود سرداربود . اگراونیامدی از دیگران‌کاری ساخته نشدی . یکانی که دبیرسردار و در این روز همراه او بوده چنین میگوید : « دربالا خانه دوم سردار تنها میبود وکسی آن دلیری نمیکرد تا آنجا پیش رفته نزد اوباشد . »

مستر راتسلاوکونسول انگلیسی این‌جنگ را ستوده جنین میگوید : « دراین‌جنگ مانند دیـگر جنگها از ستارخان دلیری بس شایسته پدیدار شد . چیزیـکه هست اوکـه سردار یك توده و هـمهٔ آرزوهـای مردم بسته بزندگی اوست چندانکه می‌باید خود را نمی‌پاید » .

تاراجهایی‌که دولتیان از هکماوار کردند بیشتر آنرا بقراملك فرستادند . لیکن کسانی هم فرصت نیافته هنوز با خودمیداشتند ، وچون میگریختند نتوانستند همراه برد. سردار دستور داد اینها را درمسجدگـرد آورده کـم‌کـم دارندهٔ هر کالایی را پیداکرده بخودش دادند . درروزنامه مساوات چیزهایـی نوشته از اینگـونه‌که سواران‌گوشواره از گوش زنان در میاوردنـد . من‌که در هکماوار میبودم ازچنین چیزهایی آگاهی نمیدارم و این‌گواهی را دریغ نمیگویم‌که‌کردان و چهار دولیان ویا سربازان وسواران هیچکدام اینگونه بـد رفتاریهـا نکـردند . راست است خـانه‌هـا را تـاراج‌کـردند وکسانی را بدستگیری بردند ، لیکن بد رفتاری دیگری هرگز رخ نداد . از اینسو مردم هکماوار نیز نـه تنها رشته سنگینی و شکیبایی را از دست نهشتند ،کسانیکه خـانه هاشان تاراج نشده‌بود ، مردانه بمیزبانی ومهمانداری پرداخته ازدادن ناهار وچایی خودداری ننمودند. این را در تاریخ خیوه خوانده‌ام‌که چون‌روسان به‌آنجا دست یافته برای تاراج بخانه‌های خان درآمدند ، یکی از نزدیکان خـان شربت و میوه برای ایشان آورد . مانندهٔ آن در هکماوار رو دادکه درهر خانه‌ای‌که سواران وسرکردگان نشیمن میگرفتند دارنده خانه بدلخواه ناهار و چایی میاورد . این آیین مهمان نوازیست‌که شرقیان درهمه جا دارند . هنگام پسین نیزصمد خان‌گریخت خانه داران تا توانستند ازکسان او نگهداری‌کردند . این را پس ازانجام جنگ درقراملك شنیدم که یك زنی هشت سرباز را در تنوروزیرپشته یونجه پنهان داشته شبانـه همـراه یکی از خویشان خـود از راه باغها روانه قراملك

کرده بوده .

گفتیم امروز از سوی خیابان نیزجنگ پیش‌میرفت . ببینیم درآنجا چه رو داده : درجای دیگری هم گفته‌ایم آگاهی ماازخیابان درهمه جنگها جزاندکی نیست . زیرا من خودم ازآنجا دور میبودم و کسی هم آنها را ننوشته . در باره امروز هم جزآگاهی بسیاراندکی نمیداریم . باآنکه امروز درآنجا نیزجنگ بسیار سختی‌رخ میداده دولتیان ازآنجاهم‌آهنگ‌تاخت‌داشته‌اندولی‌راهی‌پیدانکرده‌نتوانسته‌اند. درناله ملت‌چنین‌مینویسد:



پ ۲۷٤

مشهدی محمد صادقخان (یکی از سردستگان مجاهدان تبریز)

« نخست گروهی از لشکریان دولت بر بالای ساری داغ آمده بسختی بسیار تیراندازی آغاز کردند، وازتوپی که در برابر سنگرهای آزادیخواهان میداشتند پیاپی شلیك میکردند. آزادیخواهان با توپ پاسخ داده خمپاره نیز بکارمیبردند. خود سالار برزمگاه درآمده مایه دلگرمی مجاهدان شدند. اینان دوسه بار شلیك بدشمن کرده نه تن از ایشان را بخاك انداختند. سپس آهنگ تاخت کرده بسوی فراز کوه که سنگر توپ نیز در آنجاست پیش رفتند و اندکی داشتند خودرا بآنجا رسانند که ناگاه دولتیان شلیك کردند و یکی ازپیشتازان آزادی بنام جعفر خان گلوله خورده بیفتاد . مجاهدان چون خود را دربیرون و دشمنان را در پناه سنگر های استوار دیدند ناچار شده بازگشتند و سنگر بس استواری در دامنه کوه ساریداغ پدید آورده دست دولتیان را ازآنجاکوتاه کردند . ازشگفتی هاست که سالار تنها دوتن را از دست داده وبیك کوهی که از هر باره بسیار ارجدار است دست یافته ، و دشمنان را از دو سنگر پس نشانده ، واین درسایه پیروان فداکاری است که برگرد سرمیدارد .»

درکتاب آبی مینویسد : « روز پنجم مارس که بهکماوار تاخته شد دوباره خیابان رابمباران کردند . ولی دراین بار آزادیخواهان برسر توپخانه تاختند و اینست دولتیان ناگزیر شدند توپها را برگردانند » . ازرویهمرفته پیداست که جنگ سختی درکارمیبوده وباآنکه آهنگ تاخت ازدولتیان سرزده بوده ، آزادیخواهان کاردانی ودلیری نشان داده و اینان نیز بآنان تاخته باز پس نشانده‌اند . این را هم گفتیم که با همه گرفتاری در خود خیابان میرهاشم خان با دسته‌ای از دلیران بیاری آخونی شتافته بود و تا آخر روز در آنجا دلیرانه میجنگید .

دشواری بزرگی که رخ مینمود

جنگ حکماوار چون بدانسان بپایان رسید ، بهر دوسو درسهایی آموخت . ازیکسو دولتیان برای آخرین بار زور خود را آزموده این دانستند که شهر را بتاخت نتوانند گرفت ، و صمد ـ خان که بیش از دیگران دلیری می نمود آتش او نیز فرو نشست ، واز این پس بار دیگر آهنگ تاخت نکردند . تنها راه ها راسخت گرفته بآن کوشیدند که شهر را از گرسنگی بستوه آورند و بزینهار خواهی وا دارند . از اینسو تبریزیان از سرگذشت هکماوار پند آموخته باور کردند که چون سوار وسرباز بشهر در آیند همه خانه‌هارا تاراج کرده زیان وآسیب دریغ نخواهند گفت. اینست بجنبش بیشتری برخاستند، واز آن روز تبریز حال دیگری پیداکرد . زیرا دسته دسته بازاریان و دیگران خواستار مجاهدی شدند ، وچون انجمن از دیرباز میخواست مجاهدان را بمشق واداشته شیوهٔ سپاهیگری بیاموزد و جنگهای پیاپی فرصت نمیداد ، در این هنگام که دسته های نوینی خواستار شدند انجمن خواست آرزوی خود را درباره اینان بکاربندد و دسته های ورزیده پدید آورد . این بود آگهی پراکند که از شانزدهم صفر (هیجدهم اسفند) پسینها در سرباز خانه گرد آیند وزیر دست سرکرگان بمشق و ورزش پردازند . از آن روز

پسینها بازارهارا بسته خواهندگان گروه گروه در سرباز خانه گرد می‌آمدند وهریکدسته در زیر دست یك سرکرده بکار می پرداختند . بار دیگر سرباز خانه یکی از کانونها گردید . در همین روز هاست که مستر بـاسکرویل و شاگردانش نیز باینجا آمدند و در این مشق ها بیاری پرداختند ، چنانکه داستان آنرا درجای خود خواهیم آورد .

اینان سرگرم‌کار می بودند ، و از آنسوی سردار وسالار و مجاهدان از پا ننشسته می‌کوشیدند ، در سوی خیابان جنگ پیش میرفت و کمتر روزی می بودکه آواز توپ وتفنگ بر نخیزد . ولی در سوی هکماوار و آخـونی و خطیب ، پس از روز چهاردهم اسفند دیگر جنگـی رخ نمیداد . صمدخان هنوز از سراسیمگی در نیاهده و گامـی پیش نمی‌گزاشت . مجاهدان نیز آهنگ جنگ نمیداشتند . از فردای آن روز درهکماوار به استواری سنگرها و انبوهی تفنگداران بسیار افزودند . نیز درآخونی باستواری‌سنگرها کـوشیدنـد . خطیب را هـم بمشهدی محمد علیخان واسد آقـا سپردند . مشهدی محمد علیخان در اینجا داستانی می‌گویدکه شنیدنیست . روز چهاردهم اسفندکه آنهمه جنگ و کشاکش رخ داد ودولتیان ومجاهدان هرگروهی در سوی‌خودکوشش بی‌اندازه کـردند وهنگام غروب فرسوده و بیتاب بجای خویش باز گشتند ، از آنجاکه در چنان هنگامی کمترکسی پروای سنگرکند و هـرکسی به بهانه فرسودگـی بخانه خود رفته بآسودگـی پردازد ، وچه بساکه در سایهٔ این بی‌پروایی داستان ناگواری رخ دهد ، از اینرو سردار شبانه باآن‌کوفتگی وفرسودگی آسوده ننشسته بسرکشی سنگر ها بیرون میآید ، و از انجمن بهمه جـا تلفون‌کرده آگاهی می‌گیرد و بهرکجاکسانی را میفرستد . از خطیب چون تلفونش را تاراج‌کرده بودند پاسخی نمیگیرد ، وآدمی راکه‌میفرستند چنین آگهی میآوردکه‌کسی در آنجا نیست . مشهدی محمد علیخان میگوید : من و اسدآقا آنشب را درخانه حاج ستار خامنه‌ای میهمان می‌بودیم‌که چون از هکماوار بازگشتیم بآنجا رفتیم. ولی هنوز شام نخورده بودیم‌که‌گفتند سردار خودش آمده شما را میخواهد . ما نگران شدیم چه رخ داده . خواهش‌کردیم او نیز بدرون آمد و چگونگی را بازگفت و خواهش کرد ما شبانـه بخطیب برویم . شام را باهـم خوردیم و پس ازشام من براسب سـردار و اسدآقا برچهار پایی‌که میزبان میداشت سـوار شده روانه‌گردیدیـم ، و بمجاهدان پیام فرستادیم بامدادان بآنجا بیایند . شب را درباغ سردابلو بسردادیم وفردا چون مجاهدان رسیدند بسنگر بندی پرداختیم ، و دو توپ ، یکی دهن پر و دیگری هفت سانتیمتری ، آورده درآنجا نهادیم وسنگررابس استوارگردانیدیم .

این‌نمونه‌ایست‌که‌ستارخان چه‌بیداری درکارخود میداشت وچه‌شایستگی ازخود نشان میداد . دراین زمان درشهرکار نان و خوردنی روز بروز سخت تر میگردید . در سالهای گذشته این زمان مردم بسیج جشن نو روز می‌پرداختند و بقالان برای جشن چهار شنبه آخر سال‌که در تبریز یکی از باشکوه ترین جشنها میبود ، بآمادگی بر میخاستند ، و

دکانها پر ازخوردنیهای گوناگون می‌گردید . امسال را همه آنها تهی می‌بود و در شهر نه تنها نان وگندم و برنج ، دیگرخوردنیها نیز ازکشمش وخرما و دانگیها ،کم بدست می‌آمد و بسیارگـران بفروش میرفت . بـا اینهمه مـردم بروی خـود نیاورده شکیبایی می‌نمودند .

این می‌بود حال شهرپس ازجنگ هکماوار ، یکداستان اندوه انگیزی درآنروزها از دست رفتن مرند وجلفا و دستگیر افتادن بلوری و فرج آقا بود . چنانکه گفتیم پس ازجنگ الوارکه مشروطه خواهان رحیمخان را از جلو برداشتن نتوانستند ، او بدلیری افزوده بصوفیان نیز دست یافت . در همان روزها پسر شجاع نظام‌که پس ازگریختن از مرند ، در ماکو می‌زیست چون از ناتوانی مجاهدان در مرند و آن پیرامونها. آگاهی یافت ، او نیزبتکان آمده سواران آنجا را بسرخودگرد آورد .

بدینسان فرج‌آقا و همراهان او درمیان دو دشمن ماندند ، وباآنکه محمد قلیخان با صد سوارازتبریز بآنان پیوسته بود ، درمرند ایستادگـی نتوانسته بزنوز رفتند . پسر شجاع نظام در پانزدهم اسفند بمرند آمده از فردا بکار بگیروببند پرداخت وخانه‌هایی را تاراج‌کرد . ازاینسوی سواران رحیمخان تا مرند پیش رفته دو دسته بهم پیوستند . فرج آقا وهمراهانش به تنگی افتاده پـایداری نتوانستند ، وفرج آقا وکسانی از سر دستگان دستگیرافتادند . بلـوری‌که‌کسانی فـریبش داده نگـزارده بـودند خود راازمرند بیرون اندازداونیزدرآنجاگرفتارگشته‌آنچه نا دیدنیست‌ازبدخواهان دید وسپس بدست رحیمخان افتادکه بگزند و شکنجه بی‌اندازه دچارگردید .

ما این داستانها را نیك ندانسته‌ایم و اینك بکوتاهی یادکردیم . ولی دراین رشته جنگها فداییان ارمنی وگرجی وبرخی مجاهدان‌جان فشانیهای بسیارکرده‌اند .

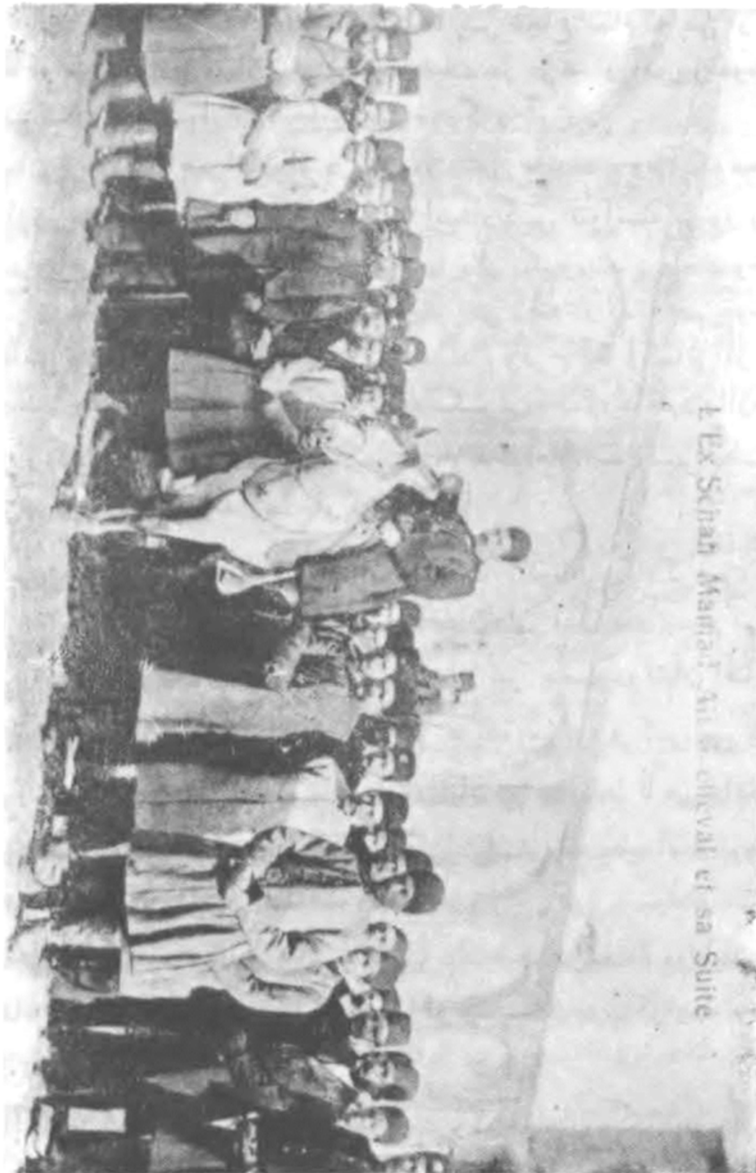
سپس روز بیست وپنجم اسفند (۲۳صفر) جلفا نیز بدست دولتیان افتاد . درهمان روزها چند روزی سیم تلگـراف هند و اروپا نیز بریده می‌بود و کسی‌نمی بارست برای بستن‌آن بیرون رود . ازآنسوی ماکوییان وقره‌داغیان در روستاها تا می‌توانستند آزار و ستم‌بمردم دریغ‌نمی‌گفتند. بویژه دردیه‌هایی‌که‌گرایش‌بمشروطه پدیدآمده بوده،که بهمان دستاویز خاندانها را برمی‌اختند .

رحیمخان در روزهائیکه بالوار رسیده و بآنجا دست یافت ، درمایان حاجی‌کریم نامی را بگناه گرایش بمشروطه دستگیر کرده او را بدهان توپ‌گزارده بود سپس خانهٔ اورا نیزپاك تاراج‌کردند .

این‌آگاهیهاکه بشهرمیرسید مایه‌اندوه مشروطه خواهان میگردید . دراین‌میان‌یك دشواری بزرگ دیگری در کار رونمودن میبود . چگونگی آنکه روسیان بسته شدن راه جلفا و نیز کمیابی خواربار را در شهـردستاویز گرفته بگله وفریاد پرداخته بودند ، و آزادیخواهان میدانستندکه در پشت سرآن‌گله وفریاد چه تواند بود . روزنامه‌های روسی

گاه اززبان بازرگانان خود سخن میراندند ، گاه چنین وامی‌نمودند که چون در تبریز گرسنگی پدید آمده ، بیم آن میرود که گرسنگان بخانه‌های اروپاییان و بستگان روس بریزند و تاراج کنند . بارها ازچنین بیمی بگفتگومی‌پرداختند .

این گرفتاری بزرگی میبود وهمگی را باندیشه می‌انداخت . شادروان ثقةالاسلام که از آغاز جنگ بی یکسویی نشانداده خود را بکنارکشیده بود ، این زمان خاموشی نتوانسته باندیشه چاره جویی روز بیست و هشتم اسفند (۲۶ صفر) به محمد علیمیرزا



پ۲۷۵

محمد علیمیرزا با پیرامون خود

تلگرافی فرستاده در آن سختی کارشهر و بیمی را که از سوی بیگانگان درمیان میبود بازنموده درخواست که سر به مشروطه فرود آورد و کشاکش را بپایان رساند .

ازآنسوی علمای نجف که ازسختی کار تبریزآگاهی یافته بودند دست بسوی سپهدار وصمصام‌السلطنه یازیده‌دربیست وچهارم‌اسفند(۲۲صفر) تلگراف پایین‌بآنان را فرستادند:

« نجف ۲۲صفر توسط انجمن سعادت رشت جناب اشرف سپهدار اصفهان جناب »
« صمصام‌السلطنه تبریز محصور حمایت فوری دفاع عاجل بر هر مسلم واجب محمد کاظم »
« خراسانی عبدالله مازندرانی »

ولی سپهدار و صمصام‌السلطنه درحالی نمیبودندکه یاوری به تبریز توانند صمصام‌السلطنه دراسپهان نشسته رسیدن سردار اسعد راکه بنیاد گزارآن جنبش ، واین زمان از اروپا آهنگ ایران‌کرده در راه میبود ، میبیوسید . سپهدار نیزدر رشت آسوده نشسته چنین میخواست‌که اگر از دربارسپاهی بسرش نفرستند بتکانی بر نخیزد ، و معزالسلطان ویفرمخان و دیگران باو چیرگی نمیتوانستند .

بااین‌گرفتاری سال ۱۲۸۷ پایان یافت ، و ما پیشامدهای سال نو را جداگانه خواهیم نوشت . در اینجا ناچاریم رشته را بریده کمی هم از خوی وسلماس و همچنین از تهران‌که این هنگام داستانهای بزرگی درآنجا نیزرخ میداد بپردازیم .

جنگهای خوی

چنانکه گفتیم مجاهدان چون خوی راگشادند عمواغلی از تبریز بآنجا رفت . نیزانجمن امیرحشمت را فرستاد . ازآنسوی اقبال‌السلطنه آسوده نشسته دسته‌های کردان را بآبادیهای پیرامون خوی فرستادکه تا سه فرسخی بدست‌گرفتند ، نیزبا دستور او اسماعیل آقا شکاك (سیمکو) باکردهای خود به پیرامونهای خوی آمد .

عمواغلی از یکسو نیرومی بسیجیدکه کسان بسیاری ازیکان و آن پیرامونها پیاپی می‌رسیدند و بمجاهدان میپیوستند . یکدسته از ارمنیان نیز بسردستگی سامسون نامی از سرجنبانان داشناکسیون‌بآنان‌پیوستند . همچنین‌کسانی‌ازگرجیان‌بمب سازبآنجا درآمدند. در ارومی نیزاینهنگام جنبشی میان مجاهدان آنجا میبود ، ویکدسته ازایشان بسردستگی میرزا محمود سلماسی ومشهدی اسماعیل بیاری مجاهدان خوی شتافتند .

از یکسو نیز عمواغلی بسامان شهرکوشیده با بدخواهان مشروطه‌که در خوی نیز فراوان میبودند و از دشمنیهای نهانی باز نمی‌ایستادند نبرد میکرد .

چنانکه‌گفتیم‌دراینجا نیزاداره‌های قانونی ازعدلیه وشهرداری‌وشهربانی بازشد. نیز انجمن بریاست حاجی‌علی‌اصغرآقاازبازرگانان بنام خوی‌برپاشد . نیزبه‌پشتیبانی‌عمواغلی ومجاهدان میرزا حسین رشدیه دبستانی برای بچگان بنیاد نهاد . میرزاآقا خان مرندی روزنامه‌ای بنام « مکافات » پدید آورده به پراکندن پرداخت .

اما جنگهای آنجا ، عمو اغلی نخست نامه هایی باقبال‌السلطنه و سران‌کرد نوشته

آنـان را بهمدستی با مشروطه خواهان خواند ، و پیداست کـه نتیجه‌ای نداد و ناچار کار بـزد و خورد انجامید ، و گـاهی نیز جنگهـای سختی در میانه رفت . مـا داستان آن جنگها را نیك نـدانسته‌ایم و تنها آگـاهیهای پـراکنده‌ای را در دست میداریم که در پایین مینویسیم :

در یادداشتی مینویسد : یکروز کردان در پیرکندی بتاخت و تازپرداختند . مردم دیه ازمجاهدان یاری تلبیدند . مجاهدان سواره وپیاده بآنجا شتافتند و بهمدستی دیهیان بجنگ پرداختند پیکار خونین سختی روبداد . برف روی زمین راگرفته جزسفیدی دیده نمیشد . ولی چندان خون ریخته شدکه توگفتیی‌پوشاك سرخ بزمین پوشانیدند . میگویند پانصد ششصد تن ازدوسوکشته شدند . اینست‌آنچه درآن یادداشتست ، و بیگمان درشماره کشتگان گزاف‌گویی شده است .

خود عمواغلی و امیرحشمت از یك جنگی با تلگراف به تبریز آگاهی فرستاده‌اند وچنین می‌گویند : «دسته‌انبوهی‌ازکردان وماکوییان با چند تن سرکرده بدیه‌های پارچی و حاشرود که یکفرسخی خویست ریختند وسیم تلگراف را نیزبریدند . شب بیست و یکم ذی‌حجه (۲٤دیماه) دویست وپنجاه تن ازجوانان فداکار رابکندن بنیاد ایشان فرستادیم . اینان نیمه شب ناگهان‌گرد آنان راگرفتند و نـزدیـك به یکصد تن راکشته پنجاه سر اسب با تفنگ وچیزهای دیگر بتاراج گـرفتند و آنان را تا دو سه فرسنگ پس نشانده بازگشتند » .

میرزا آقا خان مرندی در یـادداشت‌های خـود مینویسد : بدخواهان مشروطه در خوی‌باکردان چنین نهاده بودندکه شبی آنان ازبیرون بشهر تازند وگرد دزرافراگیرند و اینان از درون بیاری برخیزند و آزادیخواهان را بکشند و ریشه کنند ، وماکوییان نردبانها همراه خودآورده بودندکه ازباره دزفرازآیند ، ولی‌درجلو پافشاریهای عمواغلی ودلیریهای مجاهدان‌کاری نتوانسته ناچارشدند بگریزند .

نیزمینویسد : روزی بامدادکردها ازدیه‌اگری بوجاق به بدل آبادکه بشهر پیوسته است تاخت آوردند . آزادیخواهان ازمسلمان وارمنی بجلوگیری شتافته چیره درآمدند ، وآنان راشکسته‌گریزانیدند.ولی‌هنگامیکه ازدنبالشان‌میرفتنددسته‌های دیگری ازکردان، از سوی سکمن‌آبادپشت سراینان‌راگرفتند ، وآن‌دسته‌گریزنده نیز بازگشتند . بدینسان از دوسو مجاهدان رابگلوله‌گرفتند ودرمیانه جنگ سختی رفت . چند تن از دلیران بنام ارمنی باگروهی ازمجاهدان مسلمان‌کشته شده دیگران با سختی خود را رهاگردانیدند، اگرپافشاری عمواغلی نبودی امروز دزبدست ماکوییان افتادی .

دریك تلگراف دیگری که به تبریزرسیده و در روزنامه انجمن چاپ شده داستان شگفتی را باز مینماید بدینسان : چند روز پیش اسبی با زینی بروی پشت و خورجینی بروی آن ، از دست مشروطه خواهان رها گردیده بسوی دشمنان تاخت . کردان همینکه

آنـرا دیدند سی وچهل تن بسویش دویدند وگرد آنراگـرفتند ، و درآن میان‌کـه هر یکی میخواست پیشدستی‌کند و آنرا بگیرد ، یکی زیرکی نموده خواست سوارش شود . ولی همینکه پا برکاب گذاشته خـواست روی زین نشیند نـاگهان خورجین با زین با یـك آوای‌گوش خراشی ترکیده بیست وپنج تن را ازکردهاکشته چند تن رازخمی گردانید. بدینسان درخوی‌کـوششهایی میرفت ورفته رفته جنگ بـاکردان سخت تر میگردید . در این هنگام جـوان غیرتمند سعید سلماسی با دسته‌ای ازجوانان آزادیخواه عثمانی بفرماندهی‌خلیل بیك(۱) بیاری آزادیخواهان رسیدند ، در این زمان در عثمانی مشروطـه

کشته‌شدن سعید سلماسی

داده شده ولی سلطان عبدالحمید هنوز برتخت جای میداشت واینست دسته «اتحادوترقی» درنهان بکارهایی میکوشید ، و چـون در نتیجه‌کشاکش مـرزی میانه ایران و عثمانـی ، سپاهیان عثمانی در نزدیکیهای قوتور جا میداشتند ، و جانفشانیهای آزادیخواهان ایران را ازنزدیك تماشا میکردند ،کسانی ازایشان همراه میرزا سعید بیاری شتافتند .



پ۲۷۶

ستارخان وباقرخان‌باتفنگداران

(۱) عموی انورپاشا می‌بودکه سپس پاشاگردیده ودر جنك جهانگیرگذشته با سپاهیان عثمانی بعراق وآذربایجان آمد .

سعید را نوشته‌ایم که یکی ازجوانان مشروطه خواه بسیار غیرتمندی می بود ، و چون در استانبول ببازرگانی میپرداخت و بارها بخاك عثمانی میرفت ، عثمانیان او را می‌شناختند .

عمو اغلی ومجاهدان به پیشواز شتافتند و سه دسته ایرانی وترك و ارمنی دست بهم داده بکوشش پرداختند . سپاهی در سعد آباد در برابر ماکوییان گرد آمده جنگ در میانه رخ میداد . خلیل بیك بادسته خود بآنجا پیوست .

روز چهار شنبه هیجدهم اسفند (۱٦ صفر) جنگ بزرگی درمیانه رخ داد ، وچون داستان آنرا درروزنامه مکافات نوشته ماکوتاه شده‌اش رامی‌آوریم .

شب چهارشنبه سه ساعت پیش از بامداد مجاهدان ازترك وایرانی به چند دسته شده بفرماندهی خلیل بیك همراه ابراهیم آقا ومیرزا سعید ، از سعد آباد بتکان آمده از رود قوتور گذشته خودرا بکناردیه‌حاشرود رسانیدند. وهنوز آفتاب‌ندمیده بودکه بادشمنان‌بجنگ پرداختند . مجاهدان سهش بسیاری ازخود نشان میدادند. هم جنگ میکردند و هم پیاپی آوازبه « زنده باد ستارخان سردار ملی » بلند می‌داشتند ، خلیل بیك زود زود میگفت : «آرقا ، داشلارقورقمایون ، ورون ، یاشاسون مشروطه» ، شادروان سعید از بس خونش جوش میزد آرامش نتوانسته‌گاهی آواز به « یاشاسون حریت » بلند می‌کرد . گاهی بامجاهدان بسخن پرداخته می‌گفت : « برادران بزنید ، نترسید ، خونبهای ما پایداری مشروطه است ... نام نیك مارادرتاریخها خواهند نوشت » . گاهی روی سخن را بدشمنان گردانیده می‌گفت : « ای بیغیرتان‌کجا میگریزید ؟! مگر می‌پندارید باگریختن از شما دست خواهیم برداشت ؟!.»

امروز یکی از سران‌کرد کشته شده چهار تن دیگر دستگیر افتاد . از مجاهدان دلیری بسیار دیده شد . درمکافات می‌نویسد : « درکنار رود قوتور آنقدر از دشمن کشته وزخمدار افتاده بودکه از جریان خون آنها رنگ‌آب تغییرداشت» . راستی آنکه صدتن کمابیش ازآنان‌کشته شده بود. ازاینسونیز شادروان میرزاسعید باشش‌تن دیگرازمجاهدان کشته‌گردیدند . شادروان سعید بآرزوی خود رسیده خونش را در راه آزادی بخاك ریخت . خلیل بیك درباره این جنگ تلگراف پایین راباستانبول فرستاده :

«وان ۲۸ صفر ـ عدم مخابرات تبریز اعلام (۱) بی شمار با پانصد سوار بجانب » « صوفیان تعقیب حواله خوی محاربه صد.نفرماکویی مقتول و خطیب شهید میرزا سعید » «سلماسی شهید. خلیل» .

اینهاست پیش آمد های خوی . در این هنگام برخی داستانها نیز در سلماس رخ میداد . چنانکه‌گفتیم سلماس نیز دردست مشروطه خواهان می بودکه حاجی پیش نماز با

(۱) چنانکه گفته‌ایم انجمن‌سعادت‌دراستانبول‌خودراکانون‌ساخته‌آگاهیها ازتبریز میگرفت وبهمه‌جا میفرستاد . این است خلیل بیك نیزحال تبریزرا ازآنجا می‌پرسد .

دسته‌ای آنجا را نگه میداشتند، در اینهنگام که رحیمخان صوفیان و آن پیرامونها را گرفته و سواران او در آرونق و انزاب و دیگرجاها پراکنده شده بودند ، از دژ رفتاری که این سواران با مردم میداشتند ، در آرونق و انزاب کسانی بشورش برخاسته از حاجی پیشنماز یاوری طلبیدند . پیشنماز خواهش ایشان را پذیرفته بیاوری شتافت ، و درجنگی سواران را شکسته تسوج راکه بنگاه دولتیان شمرده می‌شد بدست آورد . این فیروزی در بیست و پنجم اسفند (۲۳ صفر) بود ، و از آنهنگام تسوج یکی دیگر از کانونهای آزادی گردید .

حاجی پیشنماز میخواست از آنجا بسر صوفیان رود ویا راه را باز کرده به تبریز بیاید ، و پیاپی کشاکش میانه او با سواران رحیمخان رخ میداد . از اینسو در تبریز نیز چشم براه او دوخته امید می‌بستند که بتواند راه ارونق و انزاب را بازگرداند . ولی جز نومیدی نتیجه نمی‌یافتند .

چیزیکه هست دولتیان ازسوی سلماس و تسوج بسیار بیمناك میبودند، و نوشته هایی از عین‌الدوله در دست ماست که برحیمخان فرستاده است ، و در آنها چند جا یاد حاجی پیشنماز و کارهای اومیکند، برحیمخان دستور میدهدکه نیرویی با یك توپ بسر تسوج بفرستند. دریك نامه‌ای مینویسد:

« ازهمه واجب‌تر دفع شر آن »
« حاجی‌پیشنمازسلماسیست که بیشتر »
«واسباب مفسده و شورشهای آن »
« حدودگشته دفع شر او را بکنید »
«سلماس هم بالطبیعة منظم می‌شود و »
« بارگردن ماکوییها قدری سبك »
می‌شود . »



پ ۲۷۷

جعفرخان (یکی از مجاهدان خیابان)

این جوان با همه بچه سالی در جنگهای دوره دوم دلیریهای بسیار می‌نمود و نامی یافته بود وگویاروزی در باغی ازدرخت‌زردالو بالارفته که‌او را بهمان نام«اریك آغاجی»می‌خوانند .(پیکره در سالهای دیرتر با رخت پلیسی برداشته شده)

کشته شدن اسماعیلخان

اما در تهران چنانکه گفتیم دسته‌هایی از آزادیخواهان بجنبش آمده برخی از آنان در سفارت‌عثمانی انبوه و برخی درعبدالعظیم گرد آمده بستی‌می‌نشستند، ومشروط می‌تلبیدند. دراین‌زمان در تهران یکداستان شگفتی رخ داد. یك داستانی‌که بخود معنایی نمیداشت، ولی مردم از دشمنی‌که با دربار میداشتند معانی بآن دادند. چگونگی آنکه بیرقهای سرخ رنگ دولتی‌که سه تا پهلوی هم بالای شمس‌العماره زده میشدی یکروز گروه انبوهی ازکلاغها، قارقارکنان بسر آنها ریختند و بپاره‌کردن پرداختند. مردم بآواز قارقارگرد آمده بتماشا ایستادند وکم‌کم انبوه گردیدند، از ارك سه تیربکلاغها انداختند، ولی نتیجه نداد و دو بیرق را بیکبارتکه تکه‌کردند.

سپس‌تا یکهفته انبوهی‌کلاغهاازبالای تهران‌کم نمیشد و بهرکجاکه بیرقی‌میدیدند بسرآن‌گرد میآمدند وبپاره‌کردن می‌پرداختند.

مردم اینرا نشان برافتادن خاندان قاجاری دانستند وبشهرهای دیگر نامه نوشته داستان را آگاهی‌دادند، وچون درروزنامه‌های ناله ملت وانجمن شعرهای شوخی‌آمیزی در این باره بچاپ رسانیده‌اند، ما نیز درپایین می‌آوریم:

الم‌ترکیف‌فعل بك‌ببیدق‌القاجار ... فمزقته الغربان مزقا بالمنقار
واکلوه‌اکلة الجیفة و المردار ... ان فی ذلك لعبرة لا ولی‌الابصار
گویمت یك حکایت شیوا ... کن روایت بدوستان از ما
بود بالای قصر پاد شهی ... شیر و خورشید بیدقی برپا
علم اول نشانه شاهیست ... کاحترامش کنند در هر جا
سیصدوبیست‌وشش‌زبعد هزار ... رفته از هجرت رسول خدا
در ششم روز از مه ذی قعد ... تیره و تار گشت روی سما
بیشمار ازگروه زاغ وزغن ... وز کلاغان زشت بد سیما
چون ابابیل در حکایت فیل ... لشکر حق فرود شد ز سما
جمع‌گشتند وحمله افکندند ... گوشها گشت کر ز قا قا قا
چند تیر تفنگ خالی شد ... ننمودند هیچ از آن پروا
همه با چنگل و پر ومنقار ... بگرفتند پرده را یکجا
بدریدند و پاره بنمودند ... ماند چوب علم برهنه بپا
عبرتی گیر ای شه غافل ... نکته نغز هست در اینجا

بیگفتگوست‌که‌کلاغان نه آگاهی از مشروطه می‌داشتند، و نه دشمنی با محمد‌علیمیرزا مینمودند. دانسته نیست بهرچه این‌کارراکرده‌اند. لیکن راستی را محمد‌علیمیرزا روبسوی برافتادن می‌داشت و روزبروزکارش دشوارتر میشد. اینزمان در بیشتر شهرها جنبش پدیدار می‌بود. گذشته از داستانهای اسپهان و رشت درمشهد جنبشی رخ

داده ، و در استراباد شورشی پیدا شده ، و در شیراز سید عبدالحسین لاری پدید آمده بود .

بدینسان محمد علیمیرزا روز میگزاشت و از ستیزه دست بر نمیداشت . در تهران بیشتر دکانها بسته می بود . روز یکشنبه دوم اسفند (۲۹ محرم) ،دکان فشنگ فروشی آتش گرفت ، ومردم بگمان آنکه بمبی انداخته شده روبگریز نهادند ، وبازمانده دکانها نیز بسته گردید . فردای آنروزکه دوشنبه سوم اسفند (۱ صفر) می بود داستان دیگری رخ داد ، وآن اینکه سه‌تن راکه بمب همراه خود میداشتند ، در بازار دستگیرکرده بباغشاه بردند ، وسردسته ایشان راکه اسمعیل خان سرابی می‌بود بی‌آنکه ببازپرس کشند ویا رسیدگی کنند ، همان روزاز دروازه باغ آویخته نابودگردانیدند .

این اسماعیل خان یکی از تفنگداران مظفرالدینشاه ، و از کسانی می بودکه روز بمباران مجلس در انجمن مظفری سنگر گرفته با قزاقان جنگیده بودند . دانسته نیست چگونه خود را از آنجا بیرون انداخته و درکجا میزیسته ، و چگونه شناخته نمی بوده ، داستان بمب راحمدالله خان شقاقی‌که از یاران و همراهان اومی‌بوده و تا دوسال پیش در تهران می‌زیست ، چنین می‌گوید : اسماعیل خان مرا با خود بنزد سید ضیاء الدین پسر سید علی آقا یزدی (که‌گفته‌ایم پدرش در عبدالعظیم بستی می نشست) برده سید ضیاء بمبی از اشکاف بیرون آورده بما داد ،که برده در چهارسو بزرگ در مغازه حاجی محمد اسمعیل (که از نمایندگان مجلس یکم ولی اینزمان هوادار محمد علیمیرزا می بود) جا دهیم ، وخواستش این می‌بودکه چون بمب بترکد هم مغازه آتش گیرد ، و هم بآوای آن مردم سراسیمه شوند ودیگربازار رابازنکنند .

کسانی راکه اسمعیل خان بهمراهی خود در انجام این کار برگزید ، من بودم با چهارتن دیگر. شب نخست‌که برای گزاردن بمب رفتیم نتوانستیم و ناچار شدیم بازگشته هنگام سفیده بامداد دوباره آمده کار خود بانجام رسانیم ، و جایگاهی برگزیده چنین نهادیم‌که بامداد همگی بآنجا بیاییم . هنگام بامداد من بیدار شده میخواستم بیرون بیایم ، زنم پا فشاری کرد که روز یکم ماه صفر است نخست نماز یکم ماه را بخوان و سپس بیرون رو . من ناچار شده بنماز پرداختم ، وبدینسان دیرکردم ، و از اینرو چون بآن جایگاه رسیدم یاران رفته بودند ، و چون از دنبالشان میرفتم در نیمه راه شنیدم سه تن ازایشان راگرفته اند . می‌گوید : یکی ازهمدستان خودمان رفته و بباغشاه آگاهی داده بود .

اماکشتن اسماعیل‌خان‌آن نیزداستانی میدارد : اورا چون بباغشاه بردند ، چنانکه گفتیم شاه فرمود ببرند وبکشند ، و فراشان اورا دست بسته بکشتنگاه آوردند ، و چون بایستی میرغضب برسد همچنان بسر پا نگاه داشتند . در آن میان یکی از فراشان از بدنهادی و سنگدلی خنجری را ازکمربند کشیده با همه زورخود از پشت سر بتن او فرو

برد . بدبخت ازترس ودرد ازجا جهید ، وبسوی نیرالسلطان دویده فریاد کرد : «نگزار، مراکشتند» . بیچاه درکشتنگاه از مرگ میگریخت . ولی ازاین گریختن سودی نبود ، ودرهمان هنگام میرغضب رسیده باهمان حال خفه‌اش گردانید ، وسپس از دروازه آویخت ، محمد علیمیرزا خود بتماشای کشته اوآمد . آن دو تن همراه او درزندان می بودند و ما نمیدانیم کی رها شدند .

جنگ بزرگ ساری‌داغ

اکنون باردیگر به تبریز باز میگردم. چنانکه گفتیم کار خوارو باردر شهرسخت شده گرسنگی نمایان گردیده بود،وازآنسوی بهانه جویی روسیان وآرزوی سپاه فرستادن ایشان بآذربایجان، بیم بزرگی شمرده میشد . نیز گفتیم ثقةالاسلام رو بسوی محمد علیمیرزا آورده چاره را از اومی تلبید ، علمای نجف دست بسوی سپهدار وصمصام السلطنه می یازیدند . لیکن سردار وسالار وسردستگان آزادی سختی کار را دریافته میدانستند که باید چشم بیاری دیگران ندوخته وبه محمد علیمیرزا امیدی نبسته گره را بادست خود بازکنند ، و بر آن می بودند که ازاین پس پیاپی بلشگرهای دولتی بتازند و بدستیاری کوشش ودلیری آنان را ازجلو بردارند . این می‌بود اندیشه‌ای که پس از جنگ هکماوار پیش آمده و همگی برآن همداستان شده بودند. ازآغازجنگ بیشترزمانها مجاهدان بجلوگیری میایستادند. ولی اینزمان می‌بایست بتاخت پردازند . ازآنسوی دولتیان ، دراینهنگام ایشان هم‌بستوه آمده وبآن می‌بودند که پیاپی جنگ کنند و کار را یکسره گردانند . اینست فروردین از آغاز تاانجام ، همه باجنگ گذشته ودراین یکماه کمتر روزیست که جنگ یا گلوله باران توپها در کار نبوده . چیزیکه هست این جنگها ازبس فراوان بودکسی داستان آنها را ننوشته وما جزازچند پیش آمد بزرگی ازبازمانده یادداشتی دردست نمیداریم وناگزیریم تنها آنها رایادکرده ازبازمانده چشم پوشیم .

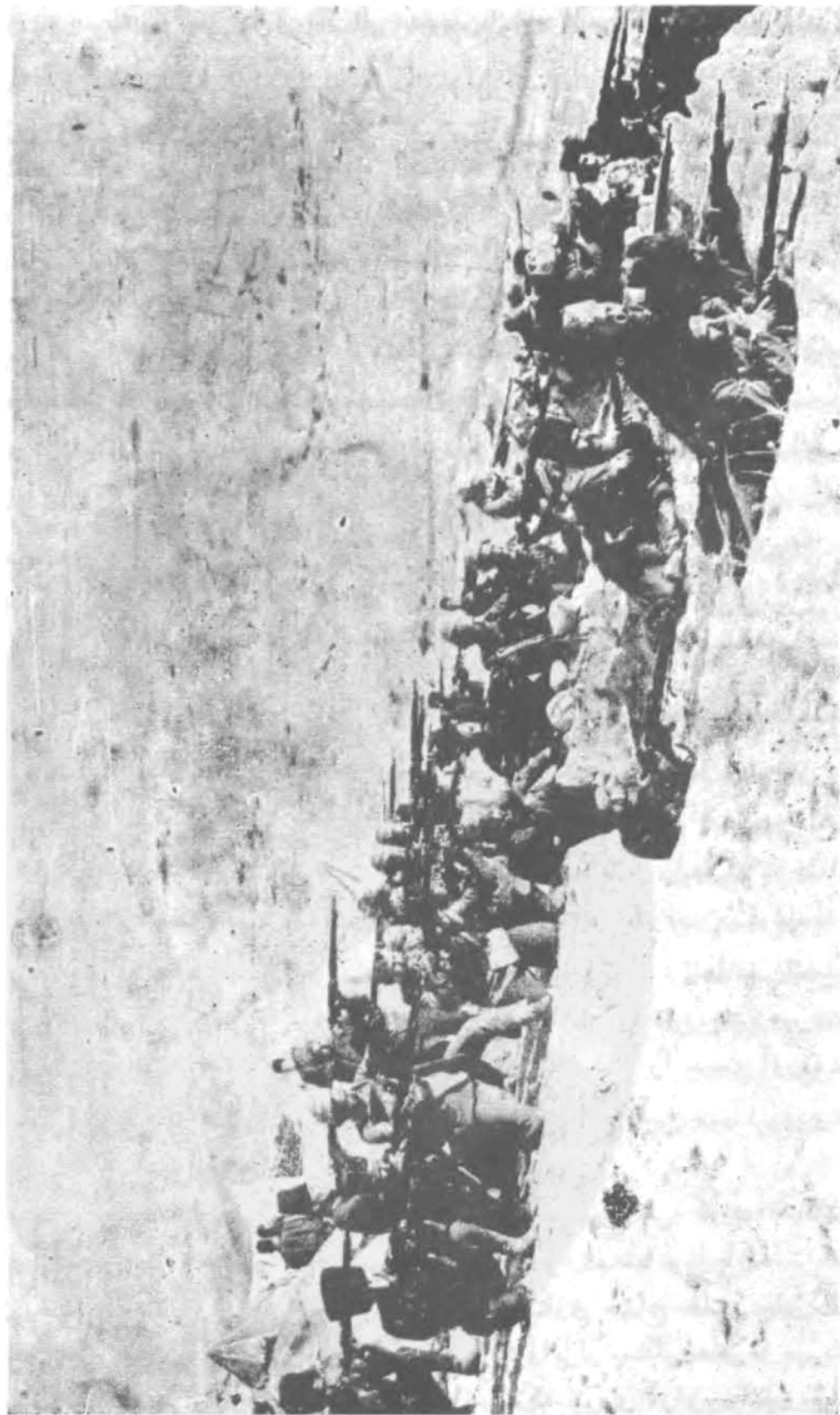
شب دوشنبه دوم فروردین (۲۹ صفر) دسته‌ای از مجاهدان خیابان به یکی از سنگرهای دولتیان تاختند و فیروزانه آن سنگر را بدست آوردند . روزنامه مساوات‌که این را یادکرده می‌نویسد : «پنج کس از دولتیان را دستگیرکردند و دیگران‌کشته شده جزچند تنی جان بدر نبردند . نیزآنچه چادر وابزار زندگانی میداشتند بابیست و هشت تفنگ بدست مجاهدان افتاد» .

انجمن این فیروزی را با تلگراف آگاهی باستانبول فرستاد بدینسان :

«تبریز– شب۲۹ احرارخیابان باردوی استبداد حمله سنگر بزرگ را متصرف شش» «نفراسیر۳۴ مقتول، فرارغنایمشان ضبط نقاط ایران بتلگرافید انجمن ایالتی»

این یك تاخت‌کوچکی ، وهمانا برای آزمایش بوده . سپس روز چهار شنبه چهارم فروردین بتاخت بسیار بزرگی برخاستند و جنگی که بنام «جنگ ساری داغ» شناخته گردید درمیانه رخ داد . این‌یکی از روز های پرشور تبریز بود . در این روزگذشته از

مجاهدان و تفنگداران ، دسته های انبوهی از مردم دیگر ، رو برزمگـاه آورده کوشش میکردند ، و آوای توپ و تفنگ و بمب با هیاهوی جوش وخروش بهم در آمیخته هنگامه



پ ۲۷۸
این پیکره نشان میدهد بخشی از سنگرهای مجاهدان را در ساریداغ در حال جنگ

بیمانندی پدید می‌آورد . این شگفت‌که داستان آن را ننوشته اند و ما یاد داشتی درباره آن دردست نمیداریم . در این‌زمان درنتیجه سختی کارنان‌و شوریدگی زندگانی‌روزنامه‌های ناله ملت و انجمن بیرون‌نمی‌آمد ، (۱) ومساوات که در آخرین شماره خودبیادآن پرداخته بدو سه جمله کوتاه بسنده کرده . ولی آنانکه در آن روز در تبریز می‌بودند میدانند چه جنگ خونین و سختی پیش میرفت و تا سالها نام « جنگ ساریداغ » بزبانها می‌بود . مساوات گواهی داده‌که این ازهمه‌جنگهای ماه گذشته سخت‌تربوده.سالار که‌خود او در این‌جنگ دست داشته بار ها از سختی آن‌گفتگو میکرده .

چنانکه گفتیم این شور و خروش و تاخت وکار زار بآهنگ آن بودکه دشمن را از جلو بردارند و راهی را بروی شهر بازکنند . اینست بجزاز دسته هایی‌که‌برای پاسداری سنگر های خود مانده‌بودند ، دیگر مجاهدان همگی ازهر جادراین جنگ دست‌میداشتند وبسیاری از ایشان شبانه بخیابان شتافته بودند . از اینسوی بامداد زود انبوه مردم در سرباز خانه گرد آمده ، همراه نمایندگان انجمن و سر دستگان آزادی ، موزیک را جلو انداخته خروش کنان (یا علی‌کشان)رو بخیابان نهادند تاپشت‌سر مجاهدان بایستند. از مارالان و سر قله و دامنه ساریداغ جنگ سختی پیش میرفت . گلوله همچون تگرگ میریخت . دولتیان چگونگی را از پیش دانسته‌و آنان نیز از همه لشکر گاهها دربارنج گرد آمده بودند . هر دو سو آخرین زور خود را بکار میبرد . مجاهدان بآهنگ تاخت و پیشرفت میبودند ، ولی دولتیان در این سمت سنگر های بسیار استواری می داشتند و انبوه سوار و سرباز را در آنها جا داده ایستادگی سخت میکردند . « ها چه داغ » که‌در برابر ساریداغ نهاده و از آن‌کوه بلند تراست ، دولتیان قله اش را سنگر ساخته‌ازآن‌بالا فرصت تکان خوردن بکسی نمیدادند ، و چون مجاهدان به پیشرفت میکوشیدند پیاپی کشته میشدند . کسیکه در آن روز در جنگ بوده چنین میگوید : تنها در یك‌سنگرهفده تن‌کشته را پهلوی هم دیدم . تا غروب کشاکش و خونریزی بیمانندی پیش میرفت وازهر دو سو فراوان بخاك می‌افتادند . مجاهدان سنگرهای ساریداغ را بدست آورده دولتیان را از آنجا بیرون کردند ، ولی بیش از آن کاری نتوانستند . این خود فیروزی ارجدار میبود ولی دلخواه مردم‌که بازشدن راه باشد بدست نیامد .

مشهدی محمد علیخان که خود در این جنگ بوده چنین می گوید : سنگر های خود را در سوی خطیب استوار گردانیده و پاسبان گزارده شبانه با پانصد تن مجاهد بخیابان رفتیم . بامداد زود جنگ آغاز شد . مرا بیاری حاج حسین خان بمارالان فرستادند . علی مسیو و میرزا رحیم صدقیانی خوراك وابزار بسنگر های ما میرسانیدند. جنگ بسیار خونین می‌بود و امروز دولتیان دانستندکه نیروی آزادیخواهان چیست.همه لشکر ها در یکجا گردآمده جنگ می‌کردند . ولی تنها سواران قره داغی تا پایان

(۱) ناله‌ملت از همان هنگام بریده شدولی انجمن پس از دیری‌چند شماره‌بیرون‌آمد.

پا فشاری‌کردند . درمیان ایشان نیز دسته‌ارشد.وضرغام بیشتردلیری میکردند . ازسوی‌ما نزدیك بیکصد و پنجاه تن‌کشته گردیدکه بیشتر ایشان را قره داغیان کشته و بیشتر از سرشان زده بودند . در سنگریکه خود من میبودم از یازده تن تنها سه‌کس زنده ماندیم وهشت تن‌کشته شدند . نان و آب که برای ما آورده بودند همگی بخون آلوده و ما تا غروب چیزی نخورده بودیم و چون غروب با صدسختی ازسنگر پایین آمدیم دیدم اسد آقا تنها پهلوی علی‌مسیو و میرزا رحیم ایستاده گفتگو می‌کند ، و من چون نزدیك‌ایشان رفتم ، و چگونگی سنگرهای خودمان را از اسد آقا می‌پرسیدم ناگهان توپی آمده در نزدیکی ما آسیاب ویرانه‌ای رابرانداخت . پشت سرآن گلوله بریختن پرداخت.مادوباره بجنگ پرداختیم ولی چون‌شب فرا رسیده‌بود زود آرامش پدیدآمد ، و ما سنگر هارا بحاج حسین خان سپرده بخطیب بازگشتیم .

اینست آنچه آگاهی در باره این جنگ بزرگ می‌داریم و میتوان گفت در کمتر جنگی مجاهدان‌اینهمه کشته میدادند .

در این جنگ یکی از کشته شدگان بنام از سوی دولتیان فتح‌الله آسیابان بودکه نامش رابرده و گفته‌ایم یکی‌از لوتیان‌مردم آزار دوچی میبود ، و در آن آمادگیهای اسلامیه از سر دستگان بشمارمیرفت.مجاهدان در یك‌تاختنی اوراکشته جنازه اش‌را آوردند.

فردای آنروز از سوی غربی باکسان صمدخان‌جنگ‌برخاست ولی چند ساعتی بیش نکشیدو آرامش‌رخ‌داد.

از دهه نخست فروردین نشان گرسنگی میان مردم‌پدیدارشد . کسانی بارخساره های



پ ۲۷۹
مستر باسکرویل

کبود پژمرده و چشم های‌فرو رفته دیده مـی‌شدند . چنانکه گفته‌ایم هـوا امسال بخوشی میگذشت ودراین هنگام سبزه‌ها سرافراشته بود . کم‌کم گرسنگان بسبزه‌خواری‌پرداختند. بباغها ریخته گیاه های خوردنی بویژه یونجه را چیده میخوردند . از این زمان تا سی‌و چند روز دیگر که راهها باز شد یونجه خوراك بینوایان میبود . مشهدی محمد علیخـان می‌گوید : سنگر های ما در خطیب پهلوی یونجه زارها می‌بود . هر روز زنان و بچگـان دسته دسته بآنجا می‌ریختند و دستمالها را پر یونجه ساخته برمی‌گشتند . زنانی که بچه میداشتند بنوبت‌بچه های یکدیگر را نگهداری‌میکردند ودیگران بیونجه چینی میرفتند. پس از دیری در نزدیکی سنگر های ما یونجه نمانده واین زنان و بینوایان تا نـزدیکی سنگرهای دولتیان رفته از آنجا یونجـه می‌چیدند . یکروز هـم جنگی رخ داد و یکـی از زنان تیر خورد . تا سالها داستان یونجه خوردن در تبریز بر سرزبانها می‌بود . (۱)

در این هنگام‌که نانی به بهای‌جانی بشمار میرفت نانوایی‌در تبریز رادمردی‌نموده که باید آنرا یادکنیم . دکانها بیشتر بسته و چند دکانی که باز میشد در آنجـا جز نان اندکی پخته نمی‌شد . ولی حاجی جوادکه در میدان انکج دکان نانوایی می‌داشت روزانه از انبار خود ده خروار کمابیش نان پخته بهمان بهای ارزان پیشین (منی دوازده‌عباسی) به بینوایان میفروخت . مشهدی محمد علیخان میگوید : اگر حاج جواد این دستگیری رادمردانه را نمی‌کردی کارشهر بجای باریکی میرسیدی . این نیکی اوکمتر ازجانبازی مجاهدان نیست . دشمنان آزادی در شهر که این هنگام کوششهایی در نهـان می‌کـردند پول گزافی بحاج جواد پیشنهادکردندکه بگیرد وگندم خود را نهانی بایشان‌واگزارد. حاج جواد این کار را میتوانست . زیراکسی را آگاهی از انبار وگندم اونمی‌بود .ولی از رادمردی فریب پول‌را نخورده دنباله کار نیـك خود را از دست نهشت . مـی گویند : روزی سردار حاج جواد را بخانه خودخواند وبابودن کسانی ازنمایندگان انجمن‌خواست باو سپاس گزارد وخرسندی نشان دهد وگفت : «حاجی شما کاری‌کرده ایدکه نه تنهامرا، سراسر مردم ایران را سپاسگزار خود ساخته اید » . دیگـران نیز جمله‌هایی را گفتند . حاج جواد با فروتنی پاسخ داد : « مگـر این جوانـان که خون خود را در راه مشروطه میریزند پدر ومادر نمی‌دارند ؟ ! مگر خون من‌از آنان رنگین تر است ؟ ! تا گندم‌دارم نان کرده به مردم خواهم داد سپس هم تفنگ بر داشته با جان خود در راه مشـروطـه کوشش خواهم‌کرد » این را مینویسم تا دانسته شود آزادیخواهان باچه غیرت و پاکـدلی می‌کوشیدند . مـی نویسم تا آنـانکه در این هنگـام در تهـران و دیگـر شهر ها آسوده میزیستند ولـی همینکه در سایه آن کوششها و جانبازی ها محمد علی‌میرزا بر افتـاد بیکبار همگی بیرون ریختند و گرد خوان یغما را گرفته بردند و خوردند و اندوختندو

(۱) چندسال‌پس از این‌جنگها روزی دیدم دربازار مردی باپاسبانی‌کشاکش میکرددودر میان سخنان خودچنین میگفت : «یونجه‌خورده ومشروطه‌راگرفته‌ایم‌که‌کسی بکسی‌زورنگوید».

انباشتند واکنون هریکی روزگار بسیار خوشی میدارد ، بدانند رنجهای چه‌کسانـی را تباه گردانیده‌اند .

چنانکه گفتیم در ماه فروردین جنگ پیاپی میبود وگاهی هنگامه بزرگی برمیخاست . یکی از آن هنگامه‌ها روزیکشنبه پانزدهم فروردین (۱۳ ربیع‌الاولی) بودکه از لشکرگاه دولتیان شهر را بگلوله توپ گرفتند وتاپسین بمباران سختی پیش میرفت..ازشهر نیزباتوپ پاسخ‌میدادند. بنوشته‌کتاب آبی این‌بار گلوله‌ها تا میدان شهرمیرسید وگزندها میرسانید که‌کسانی هم‌از مردم بیگناه کشته گردیدند .

جنگ آناخواتون

بار دیگر روز بیست و چهارم فروردیـن (۲۲ ربیع الاولی) بمباران آغـاز شد و این‌بار چندان سختی نداشت وزود بپایان رسید . ولی فردای آن روز (چهار شنبه بیست وپنجم) یکی‌از سخت‌ترین جنگهاکه بنام جنگ آناخواتون شناخته شده رخ داد . چنانکه گفته‌ایم ازنیمه‌های بهمن رحیمخان به الوار آمده و در آنجـا بـا سپاهیان خود نشیمن می‌داشت وراه جلفا را بروی شهر میبست . ولی چنانکه دیدیم رحیمخان بشهر نپرداخته بیشتر با مجاهدان صوفیان ومرند و آرونق‌کشاکش میکرد ، وجز یکبارکـه سردار بر سرالوار رفت وجنگ درگرفت کارزاری میانه او با شهر رخ نمیداد . مجاهدان بـرسر پل‌آجی سنگرگاهی میداشتند وهیچگاه آنجا را بی‌پاسبان رهـا نمیکردنـد . چیزیکـه هست آنجارا باندازه دیگر سنگرگاهها نمیپاییدند . روز چهار شنبه بیست‌وپنجم‌فروردین (۲۳ ربیع الاولی) ناگهان حاج صمد خان با سپاه بس انبوهی از سواره و پیاده در آنجا پدید شد وجنگ بس‌سختی درگرفت . اینداستانرا در روزنـامه انجمن یـادکرده ولـی پیداست‌که آگاهی درستی نمیداشته . یکی از نزدیکان صمد خان‌که آنروز هـا همراهش میبود دراین‌باره چنین میگوید . شب چهار شنبه صمدخان مراخواست و چون رفتم دستور دادکه بهمه سرکردگان فرمانی نویسم در این زمینه‌کـه سه ساعت پیش از دمیدن بامداد با همگی سواره و سرباز زیـر دست خود باطبل وشیپور آماده روانه شدن باشند . مـن این فرمانها را نوشتم . صمدخـان همه را مهرکرده بدست نوکران دادیم‌کـه برسانند . چون خواستم بازگردم پرسید : دانستی‌میخواهم‌کجابروم ؟! میخواهم بروم به‌آناخواتون‌و ریشه تبریز را بکنم. دانستم مست است وپاسخی نگفتم و دستورگرفته بیرون‌آمدم. نیمه‌شب سه ساعت پیش ازدمیدن بامداد همه سواره وسرباز آماده می‌بودند . خود او نیزسوار گردیده همراه سرکردگان باهنگ آناخواتون روانه گردید .

صمد خان‌کـه بیش از دیگر سرکردگان بگرفتن شهر میکوشید از آنجاکـه چند بار از راههای دیگر تاخت آورد وکاری پیش نبرد ، همانا گمان میکرد اگـر ناگهانی از راه پل آجی بتازد بشهر دست خواهد یافت ، وچون از روزیکه بقراملك درآمد پیاپی دسته‌هـای سواره و پیاده ازمراغه وکردستان بلشکر او میپوستند و اینزمـان نیروی بس

انبوهی می‌داشت ، از این رو بیکار نشستن باو دشوار میآمد وخود را ناگزیر از تـاخت دیگری میدیـد . این شگفت کـه رحیمخان را از آهنگی کـه می‌داشت آگاهی نـداده و با آنکه میخواست از نزدیکی نشیمنگاه او بتاخت پـردازد ازو یـاری نطلبیده بـود . از اینجا میتوان دانست که بفیروزی خود باور می‌داشته و میخواسته همه نیکنامی ازآن او باشد .

باری اینان بآناخواتون درآمده ازآنجا رو بشهر آوردند . مجاهدان همینکه ایشان را دیدنـد بجنگ درآمدند وبیکبار آواز سختی بر خاست . در شهر چگونگی را یافته بجنبش درآمدند و مجاهدان دسته دسته بیـاری همکاران خود شتافتند . چون همچنان آواز شنیده میشد خـود سردار بـا یکدسته سواره برزمگاه شتافت . از رسیدن او تنور جنگ گرمتر گردید . اینان پشته‌هایی را پناهگاه ساخته و آنان دره هایی را سنگرگاه گرفته بودند وپیاپی گلوله برسرهمدیگر میباراانیدند

در اینمیان چون دانسته شدکه سپاهیان قراملك استکه ازاین راه تاخت آورده‌اند کسانی گمان کردند شاید قراملك بی پاسبان باشد ، واینست از راه شهر بآنجا تاختند و امیدوار میبودند کاری انجام خواهند داد . ولی صمد خان دسته‌هایی را بنهگداری آنجا رهاکرده بود . ازجمله دسته قزاق باشصت تیر و توپچیان با توپها جای خودرا می داشتند وهمینکه مجاهدان نزدیك شدند بشلیك پرداختند . مجاهدان اندکی کوشیده چون دیدند کاری ازپیش نخواهد رفت بازگردیدند .

اما در بیرون پل‌آجی زد و خورد تـا سه ساعت برپا می‌بود وبا آنکه هـردوسو در بیابان میبودند پامیفشاردند ، تاکم‌کم مجاهدان چیرگی نمودنـد و از سواران گروهی را از پاانداختند ، ازجمله شجاع‌الملك پسر قادرآقا سردسته‌کردان کـه مرد تنومند ودلیری میبود و بـراسب چابکی نشسته رزم آزمایی نیکی مینمود ، تیری کـه می‌گویند از تفنگ سردار بوده اورا از اسب زندگی پیاده‌کرد . کردان اورا برداشته بیدرنگ بازگردیدند، دیگران را نیزپا ازجا در رفته روبرگردانیدند . مجاهدان به دلیـری افزوده از دنبال ایشان تاختند وبسیاری از آنان را نابود ساختند . اگر رحیمخان از الوار بیاری ایشان نرسیدی وجلومجاهدان را نگرفتی جزاندکی جان بدر نبردندی . صمدخان نومید ورسوا خودرا بقراملك رسانیده واین‌بار دوم میبودکه بشکست سختی دچارمیشد .

آن نزدیك حاج صمد خان چنین میگوید : مـا در قراملك چشم بـراه سپاه میبودیم که بازگردند . هنگام پسین ناگهان شیون و مویه شگفتی شنیده شد . کسی را فرستادیـم آگاهـی آورد شجاع‌الملك کشته شده‌کردان سربرهنه وگـل برومالیده شیوه‌کنان کشته اورا میاوردند . بیرون آمدیم هنگامه شگفتی می‌بود . مویه وگریه‌کردان سراسر آبادی را فرامیگرفت . از آنسوی سپاهیان سواره وپیاده پراکنده و پریشان پی هم میرسیدند . پاره‌ای زخمی میبودنـد . صولت‌السلطنه سرکـرده سوار گورانلو را تیری از گیجگاه

خورده واز پیشانی بیرون آمده بـاا اینهمه نمرده بود ، وپس از دیری هم بهبودی یافت . پس ازهمه خود حاج صمد خان رسید . گرد و خاك سر ورویش را پوشانیده و سبیلها فرو آویخته ، پیدا میبود چه دلتنگی میداشت ، پس از دیری رحیم خان آمد و از صمد خان دیدارکرده بگله و نکوهش پرداخت‌که چرا بی آگاهی از وی بچنان کاری برخاسته . سپس آمرزش خـواست که چـون روز چهارشنبه است و سواران چلبیانلو در این روز از



پ ۲۸۰

این پیکره نشان میدهد یکدسته ازآزادیخواهان تبریز(شاگردان باسکرویل) را (این پیکره پس ازکشته شدن باسکرویل برای فرستاده شدن بآمریکا برداشته شده)

جنگ دووی میجویند (۱) اینست ما نتوانستیم از نخست بیاری شما بیاییم ، و سپس چون کار به سختی رسید ناگزیر شده بیرون آمدیم . صمد خان پاسخی نمیداشت و ازو آمرزش خواست . کردان تن‌شجاع‌الملك را شسته کفن کردند وهمچنان مویه وزاری‌میکردند وفردا آنرا برداشته روانه کردستان شدند . (۲)

در نامه انجمن شماره کشتگان را از سپاه صمد خان سی تن‌کما بیش نوشته . ولی چنانکه گفتیم اوازسختی‌این‌جنگ آگاهی نداشته واین‌است میتوان پنداشت کشتگان‌بیش‌از آن بوده وبگفته کسان خودصمدخان‌این‌شکست اوهمپایه شکست روزهکماوار بشمارمیرفت.

در همان روز ازسوی خیابان مارالان نیز بمباران میشد. توپهای دولتیان ازدامنه کوهها پیاپی گلوله میریخت و تا غروب همچنان آواز شنیده میشد .

آمادگی برای واپسین جنگ

گرسنگی در شهر افزون میبود . از نیمه هـای فروردین کونسولگریهـای روس و انگلیس ، با دستور سفارتخانه های خود از تهران ، بار دیگر بـا آزادی خواهان تبریز بگفتگو پرداخته بمیانجیگری کوشیدند . ایشان امید میداشتندکه آزادیخواهان از فشار گرسنگی در شهر ، در پی مشروطه نبوده آسانتر رام خـواهند شد . لیکن اینـان سر رام شدن نمیداشتند ، و پس ازگفتگوها برای آشتی چنین پیشنهادکردند : (۱) شاه مشروطه را بپذیرد (۲)کسی را بگناه آزادیخواهی‌نگیرد (عفو عمومی) (۳) همه سپاهیان از پیرامون شهر برخاسته پراکنده شوند (٤) آزادیخواهان تفنگ و ابزار جنگی که از خودشان می دارند نگه دارند . (٥) والی‌کـه برای آذربایجان فرستاده شود بـا آگاهی از خود مردم باشد .

پیداست‌که محمد علیمیرزا این چیزها را نخواستی پذیرفت . بویژه در این هنگام که امیدمند میبود شهر ازگرسنگی ناگزیر شده درهای خود را بروی دولتیان بازخواهد کـرد . از آنسوی در ایـن روز ها در استانبول سلطان عبدالحمید بـکندن ریشه آزادی برخاسته بود ، و بیگمان محمد علیمیرزا ازآن آگاهی میداشت ومایه پشت‌گرمی‌اومیشد.

در بیست و یکم فروردین (۱۹ ربیع‌الاولی)کونسولهای انگلیس و روس‌وعثمانی درکونسولگری انگلیس با هم نشسته ، در باره بستگان خود در تبریز بگفتگو پرداختند و چنین نهادندکه یکصد و هفتاد و پنج خروار آرد از دولت برای بستگان خود خواستار گردند ، و چون بسفارتخانه های‌خود درتهران تلگراف‌کردند و آنان با در بار بگفتگو

(۱) چلبیانلو دسته‌ای از مردم قره‌داغ‌اند و شاید از نژادکرد باشند وما نمیدانیم این‌را ازکجا داشتندکه روز چهار شنبه جنگ نکنند .

(۲)کسانیکه آشنایی‌بزندگانی‌کردان‌ولران میدارند میدانندکه اینان‌درسوگواری بمردگان خودواندازه نگه نمیدارند. بویژه‌هرگاه مرده یکی‌ازپیشروانشان‌باشدکه شیون‌ومویه رنگ‌دیگر میگیرد وبکارهای‌شگفتی‌برمی‌خیزند درششصدسال‌پیش‌ابن بطوطه‌راهش‌بلرستان‌افتاده‌ویك‌چنین داستانی‌رادیده ودرکتاب خودیادکرده . هنوزآن‌شیوه‌امروزمیان‌کردان ولران رواج میدارد



پ ۲۸۱

این پیکره نشان میدهد سران آزادیخواهی تبریز را در تلگرافخانه کمپانی که برای گفتگو با محمدعلیمیرزا در باره در آمدن روسیان گرد آمده بودند. آنانکه در جلو نشسته اند از دست راست ۱) میرزا اسماعیل نوبری ۲) حاجی مهدی آقا ۳) میرزا حسین واعظ ۴) تقیزاده ۵) معتمدالتجار ۶) ناشناخته است

پرداختند ، محمدعلیمیرزا آن را هم‌نپذیرفته و چنین پاسخ‌دادکه بستگان بیگانه همگی‌از تبریز بیرون روند . کونسولها این دستور را ببستگان خود دادند ولی آنان هیچکـدام نپذیرفتند .

در این میان کـونسولها بیکار نـایستاده سفارتخانه هـای خود را در تهران آسوده نمیگزاردند ، و چنانکه گفتیم ترسهای بیجاازخود می‌نمودند . ما چون کتاب آبی‌رامی‌-خوانیم میبینیم مستر راتسلاو گاهی تلگراف‌کرده‌که انجمن نان وگندم‌از بستگان‌بیگانه خواهد برید ، گاهی آگاهی داده‌که بیم میدارد گرسنگان بکنسولگریها بریزندوبتاراج پردازند . ما نمیدانیم این دروغ ها از بهر چه بوده ؟ . این یکی‌ازسرفرازیهای‌ایرانیان است‌که در سختی ها و آشوبها بیش از همه بنگهداری بیگانگان کوشند . در آن ده مـاه گرفتاری تبریز کمترین آزاری به بیگانه ای نرسید و در این هنگام نایابی خوراك هم اروپاییان و بستگان ایشان آسوده تر از دیگران می‌بودند ، و انجمن میکوشید تابتواند جلوگله آنان را گیرد و عنوان بدست دولتها ندهد . چه جای آن می بود که کسانی بکونسولگریهـا ریزند . هرکسی درآن روز هادرتبریز بوده‌میداند مردم باهمه‌گرسنگی رشته شکیبایی وخودداری را از دست نهشته هیچگونه بدرفتاری ازخودنشان نمیدادند .

این بیتابی کونسولها به تبریزیان گران می‌افتاد و از فرجام آن‌سخت بیمناك‌می‌-ایستادند . از آنسوی حال بینوایان دلگداز می بود . انجمن آسوده ننشسته از هر راهی می‌کوشید . روزبیست‌وششم فروردین(۲٤ ربیع‌الاولی) نمایندگان باهم‌نشسته‌وکونسولهای روس و انگلیس را نیزبآنجا خواندند و بمیانجیگری ایشان بمحمد علیمیرزاچنین‌پیشنهاد کردند : از جنگ جلوگیری شود و شاه دستور دهد عین الدوله روزانه یکصد و پنجاه خروار گندم بنام بینوایان بشهر روانه کند ، وکونسولها پایندانی کنند که ازآن گندم چیزی بمجاهدان و آزادیخواهـان داده نشود ، و چون بـدینسان آرامش رخ داد انجمـن بهمداستانی آزادیخواهان رشت‌و اسپهان ودیگر شهر ها با دربار بگفتگوپرداخته‌کشاکش را بپایان رساند . کونسول انگلیس این خواهش را با پیرایه هایی از خودبتهران‌فرستاد ولی محمدعلیمیرزا سرفرو نیاورد .

اینها تلاشهایی بود که انجمن برای جلوگیری از بهانه جویی بیگانگان و چاره -جویی به بینوایان و گرسنگان میکرد . از آنسوی شـادروان ثقةالاسلام با دستور خـود محمد علیمیرزا ، همراه‌حاجی‌سیدالمحققین وحاجی سیدآقا میلانی(یکی‌ازملایان‌بی‌یکسو) بباسمنج آمده از تلگرافخانه آنجا با باغشاه درگفتگو میبودو بامحمدعلیمیرزا ووزیران تلگرافهـا در میانه میآمـد و میـرفت . ولی چنانکه گفته ایـم مجـاهـدان اندیشه دیگر می داشتند و از راه دیگر می کوشیدند . در اینهنگام سردار و سالار و دیگرسر - دستگان آماده میشدند که بار دیگر بتاختی بر خیزند وتا توانند کوشش وجانبازی‌کنند. باین آهنگ بسیج‌کار میکردند ،و چون‌دراین بسیجو آمادگی یکی ازکارکنان‌مسیوهوارد

باسکرویل آمریکاییست وخواهیم دیدکه درآن جنگ خونین نخستین قربانی اوشد ، باید در اینجا داستان آنجوان وکارهایش را بنویسیم :

مستر باسکرویل

پیش از جنبش مشروطه ، و همچنین در سالهای نخستآن جنبش ، مدرسه آمریکاییان در تبریز (مموریال اسکول) در نزد آزادی‌خواهان ارجی میداشت ، زیرا یگانه جایگاهی میبود که زبان انگلیسی و دانشهای اروپایی درس داده میشدی ، وبسیاری ازجوانان بیدار مغز بآنجاآمد و رفت میداشتندی . (۱) دراینهنگام نیز یکداستانی بهمبستگی میانآن مدرسه با جنبش مشروطه پدیدآورد ، وآنپیوستن مستر باسکرویل ، یکی ازآموزگارانآنجا ، بمجاهدان وکشته شدن او در راه مشروطه ایران بود .

این باسکرویل جوان بیست و پنجساله‌ای میبودکه اندکی پیش از جنگهای تبریز، برای آموزگاری ، از آمریکا باین شهر رسید ، و چنانکه همکشور او مسترشت نوشته است، جوان غیرتمند تازه دانشگاه پرنستون را بپایان رسانیده وگواهی نامه . B . A گرفته بوده و نخستین کارش همین بودکه بآموزگاری در این مدرسه آمد .

جوان پاکدل چون بتبریز رسید و سراسر شهر را پر از جوش وجنبش یافت خونش بجوش آمد و بآزادی ایران دلبستگی پیداکرد . بگفته مسترشت با شریفزاده سخت‌گرمی داشته ، و این‌کشته شدن او بوده‌که دل جوان آمریکایی را تکان داده و شب و روز ناآرام گردانیده ، و چون باکسانی ازآزادیخواهان‌که زبان انگلیسی‌میفهمیدند آشنایی میداشت با ایشان گفتگوکرده‌که یاوری بآزادیخواهان‌کند ،که چون در آمریکا دوره سپاهگیری را بپایان رسانیده و در آن باره آگاهی می داشت جوانانی را زیر دست خود گرفته سپاهیگری یاد دهد .

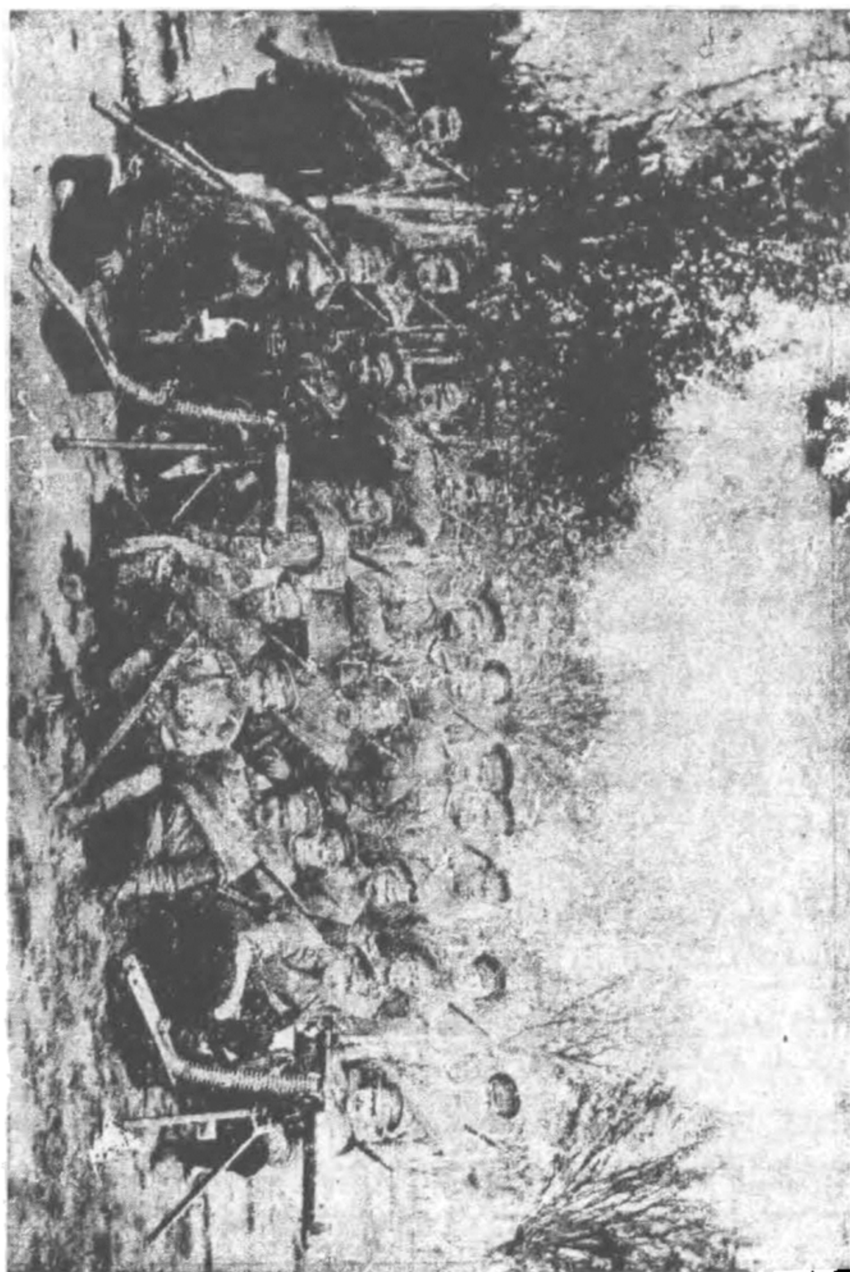
در اینهنگام دسته‌ای از جوانان و بازرگانان زاده و توانگر زاده دست بدست هم داده‌گروهی پدید آورده بودند و پسینها بورزش و مشق میپرداختند .

گویا ازماه بهمن بودکه باسکرویل‌با این جوانان‌آشناگردیده و بآن شدکه ایشان را سپاهیگری یاد دهد و از همان روز ها بکار پرداخت ، و برای آنکه کونسول آمریکا و مدرسه آگاهی نیابد حیاط ارك را برای این کار خود برگزیدکه هرروز هنگام پسین جوانان در آنجاگردمیآمدند وبمشق و ورزش می پرداختند . بدینسان‌کار باسکرویل‌پیش میرفت . جوان ساده درون آرزوی بس بزرگی در دل میپرورید . دسته خود را « فوج نجات » نامیده از یکایك‌آنان پیمان میگرفت‌که در هر جنگی‌پیشروباشند ، و چون‌بدشمن نزدیك شوند در بند سنگر نبوده فدایی وار به ایشان تازند ، بکشند و کشته شوند ، و چنین کاری را از یك مشت جوانان توانگر زاده ناآزموده چشم میداشت .

چنانکه گفته‌ایم پس از جنگ هکماوار در شهر شور دیگری پیدا شده دسته دسته

(۱) شادروان شریفزاده یکی ازآموزگارانآنجا شمرده می شد .

بازاریان و برزگران بآرزوی مجاهدی افتاده بودند ، و پسینها در سربازخانه انبوه می ـ شدند . در اینهنگام باسکرویل همراه مسترمور انگلیسی (آگاهی نویس روزنامه تیمس) و شاگردان خود بسربازخانه آمدند ، و چون‌کسانی از شاگردان باسکرویل خود ورزیده شده بودند ، هرکدام آموزگاری دسته‌ای را بگردن میگرفتند . بدینسان در سربازخانه از هرگوشه‌ای آوازهای « یکدو» برمیخاست .



پ ۲۸۲
یکدسته از سپاهیان روسی در تبریز

دراینمیان کونسول آمریکا از کارباسکرویل آگاهی یافته دلگیر گردید ، و یکروز پسین بهنگامی که سربازخانه پر از مردم شده و سردار و پاره نمایندگان انجمن در آنجا می‌بودند بسربازخانهٔ آمد ، و با باسکرویل روبرو شده باو یاد آوری کرد که این درآمدن اوبکارهای ایران نافرمانی ازقانون آمریکا است ، واورا شاینده کیفر میگرداند ، و خواستار گردید که به سر آموزگاری خود در مدرسه بازگردد . باسکرویل نچندان شوریده دل می‌بود که پروای اینسخن کند . آشکاره پاسخ داد چون ایرانیان در راه آزادی می‌کوشند من بایشان پیوسته‌ام وباك از قانون امریکا نمیدارم . برخی میگویند : پاسپورت خود را درآورده بکونسول بازداد . سردار ونمایندگان انجمن هرکدام بنوبت خود سخنانی سرودند ، بدینسان که ما از شما بی‌اندازه خرسندیم ولی نمیخواهیم در راه آزادی ایران زیانی بشما برسد ، و دوست میداریم شما بجایگاه خود در مدرسه بازگردید باسکرویل باین سخنان گوش نداد ، و از اینهنگام از مدرسه و امریکاییان بریده یکباره بایرانیان پیوست . اینست داستان باسکرویل . ما ارجی که میگزاریم بپاکدلی و جانبازی اوست ، و گرنه خواهیم دید که ازکوششهای او سودی بدست نیامد و جز دلبستگی مجاهدان نتیجه دیده نشد .

آنگاه باسکرویل که با سادگی و پاکدلی باین کوشش برخاسته بود ، کسانی از میوه چینان و دو رویان چنین میخواستند که او و شاگردانش را برروی ستارخان وباقرخان ومجاهدان کشند وبا دست این‌آنانرا پس رانند . یك چنین بدخواهی نیزبمیان آمده بود .

بسخن خود بازگردیم : چنانکه گفتیم سختی کار نان و دیگر خوردنیها وتلاشهای بیم‌آورکونسولهای روس و انگلیس سردار وسالاررا بر آن واداشت که بار دیگر بجنگ بزرگی برخیزند ، واین بار سوی غرب را برگزیده برآن شدندکه به شام غازان که یکی ازلشکرگاههای صمد خان می‌بود ، تاخت ببرند وچون بسیج کار میکردند باسکرویل چنین خواست که دسته او دراین تاخت پیش جنگ باشند ، و بدانسان که بایشان یاد داده بود بسنگرهای دشمن بتازند وچندان شور بسرمیداشت که ازخوردن وخوابیدن باز ماند . شب وروز میکوشید ومی‌اندیشید . سردارباآن آزمودگی‌میدانست که این اندیشه آرزویی بیش نیست وبدان ارجی نمی‌نهاد ، ولی ازنوازش و پذیرایی بباسکرویل بازنمی‌ایستاد . چنانکه سه روز اورا در خانه خود نگهداری کرد . این سخن از آقای یکانیست که چون امریکایی درآن سه روز همیشه بخود فرو رفته اندیشه میکرد و بخوردن و بخواب بسیارکم می‌پرداخت .

جنگ عام غازان یا واپسین جنگ

روز دوشنبه سی‌ام فروردین بار دیگرتبریز پر از شور و هیاهو بود . دراینروز واپسین جنگ میانه دولتیان‌وتبریزیان رخ میداد . شب‌دوشنبه‌همه مجاهدان‌درقره‌آغاج وآخونی گردآمده ، بامدادان پیش ازآنکه‌آفتاب بدمد ازچند سوباشام غازان بکارزار پرداختند

دراین روز مجاهدان با شور تازه‌ای بکاردرآمده برآن بودند تا دشمن رااز جانکنند ازپا ننشینند . ولی افسوس‌که درگام نخست باسکرویل ، جوان آمریکایی راازدست دادند ، و این خود مایه داشکستگی گردید .

چنانکه‌گفته‌ایم باسکرویل « فوج نجات » آراسته و چنین میخواست‌که در این جنگ فوج اوپیشاهنگ بوده هنرنمایی‌کند ، وبااین آرزو شب و روز ناآرام میزیست . ولی افسوس‌که آزمایش ، نا آزمودگی او را نشان داد . آنهمه رنجها بیهوده شده خود او نیزبرسر این‌آزمایش رفت .

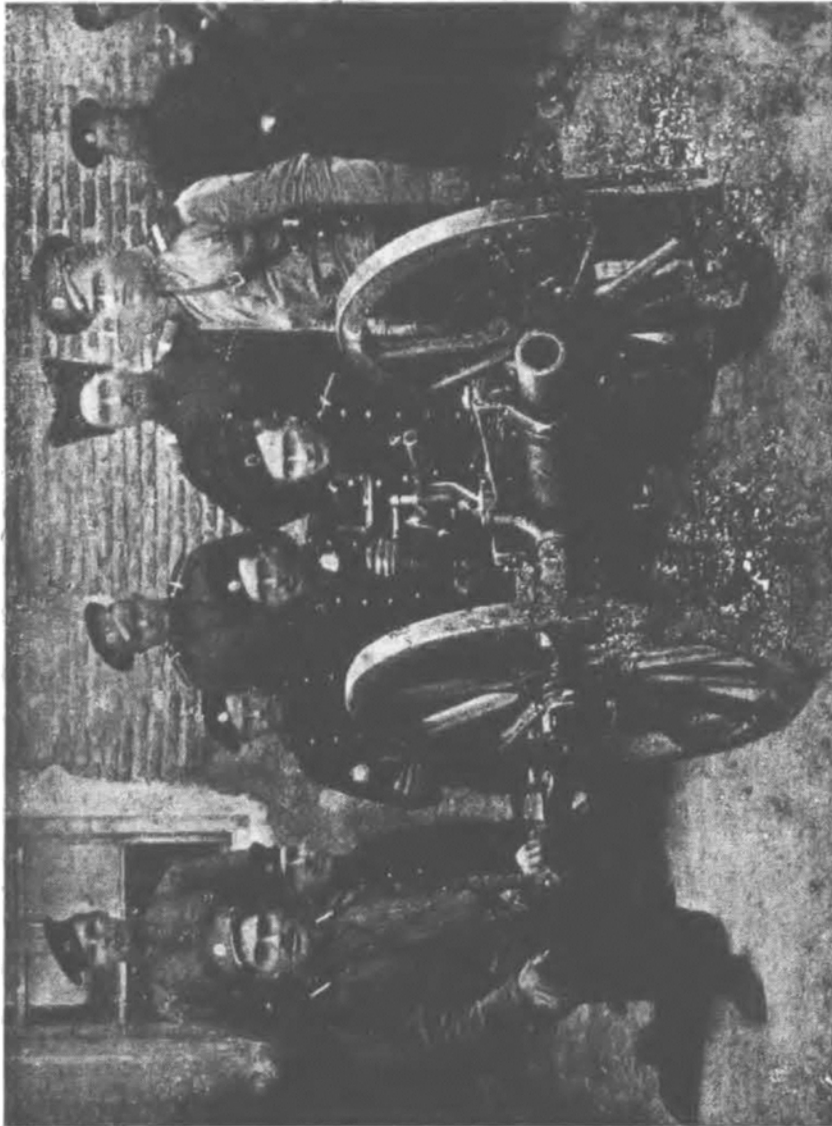
شمارهٔ پیروان او تا سیصد تن میرسید . ولی چنین میگویند بیش از چهل و اند تن اندیشه اورا نپذیرفته وباوی پیمان استوار نکرده بودند ، و چون شب دوشنبه فرارسید باسکرویل بآمادگی پرداخته دستور داد پیروان پیش ازنیمه شب در شهربانی گردآیند تا از آنجا بقره آغاج روانه گردند . سپس کسانی را نزد ستارخان فرستاده خواستار شد توپی بدست او سپارند . گفته‌ایم ستارخان با اندیشهٔ او همداستان نمی‌بود ، واین میدانست‌که از جوانان ناآزموده جنگ ندیده چنان کاری برنیاید . اینهنگام نیز پاسخ داد : « میروید آمریکایی را بکشتن میدهید وتوپ را بدشمن گزارده میگریزید » . این گفته از دادن توپ باز ایستاد . از اینکار سردار بسیاری از پیروان باسکرویل سست شدند و پیش از همه مستر مورکناره جسته بتماشا بس‌کرد . خود این مرد داستان درازی مینویسدکه سیصد وپنجاه تن تفنگچی باو سپرده شده و او یکی از سرکردگان بشمار می‌بود ، وامشب بیشتر ایشان نیامده ، و اورا تنها گزارده‌اند ، و چنین وا مینمایدکه در جنگ همپای باسکرویل می‌بوده ، و تبریزیان را « ترسو » ستوده زبان به نکوهش دراز می‌دارد . ولی همه اینها دروغ است و هرکس میداند که این انگلیسی هیچگاه جنگ نکرده وتیری بدشمن نه‌انداخته ، و بیش از این عنوانی نداشته‌که در ورزش وآموزگاری همراهی از باسکرویل می‌کرد ، وامشب خود را بیکبارکنارکشید .

من از کسانیکه در پیرامون باسکرویل می‌بودند و هنوز زنده‌اند ، پرسشهایی کرده واینك گفته‌های برخی ازآنان را میآورم : علویزاده (۱)که از آغاز جنگ درمیانه مجاهدان و سپس با دسته باسکرویل می‌بود چنین میگوید : شبانه‌که بایستی در شهربانی گرد آییم ازکسانیکه پیمان فداییگری می‌داشتند جز یازده تن نیامدند . دیگران یا خودشان ترسیده پا پس گزاردند ، یا مادران و پدرانشان چون از آن آهنگ باسکرویل آگاهی میداشتند جلو پسران خودراگرفتند . ولی از دیگران دسته‌انبوهی فراهم شدند . نزدیك به نیمشب ازآنجا روانه قراآغاج شدیم . این محله سرتاسر پرازمجاهد و توپچی وجنگجو می‌بود . مارا بمسجدی راه نمودندکه چند ساعتی درآنجا بیاساییم . باسکرویل دمی آرام نمی‌نشست و درون مسجد نیز مارا بمشق و ورزش وامیداشت . می‌گفتند :

(۱) آقای مهدی علویزاده پسرحاج میرمحمد علی اصفهانی که اکنون درتهرانست .

سردار خواهد آمد و یکساعت پیش از دمیدن بامداد تاخت آغاز خواهد شد . ولی سردار دیر رسید و بامداد دمیده و روشنی نیمه تابیده بودکـه ما راه افتادیم . در همان هنگام مجاهدان دسته دسته هریکی از راهی پیش می‌رفتند . هنوز آفتاب ندمیده بودکه بدشمن نزدیك شدیم .

کوچه باغی راگرفته پیش میرفتیم. این دست وآندست ما باغها می بود . درپایان کوچه باغ‌کشتزار پهناوری پدید شد . در آنسوی‌کشتزار سنگر توپ قزاق می بودکه در



پ ۲۸۳
یکدسته ازروسیان در تبریز

پیرامون آن قزاقها پاسداری می‌نمودند . ما از دور ایشان را میدیدیم . یکی در کنار ایستاده آتش گردون میچرخانید و پیدا می‌بود که مارا نمی‌بیند . همینکه کوچه باغ را بپایان رسانیده بدهنه کشتزار نزدیك شدیم باسکرویل فرمان دو داده خویشتن در جلو رو بسوی سنگر قزاقان دویدن گرفت . چند تنی از ما پی اورا گرفتند ، و دیگران چون توپ وگلوله را در برابر میدیدند پیروی نکرده بیدرنگ دو دسته شده دسته‌ای بباغهای این دست و دسته‌ای به‌باغهای آندست درآمدند و پشت درختها و دیوارهارا سنگر گرفتند اما باسکرویل همینکه تیری انداخت و چندگامی دوید قزاقی آماج گلوله‌اش گردانید ، و در آنهنگام که میافتاد فرمان «درازکش» داد . آنچند تن که بدوری چندگامی در پشت سرش میبودند خوشبختانه در همان هنگام که برابر پشته‌ای رسیده بودند و در برابر آن درازکشیدند . آواز باسکرویل بلند شد : « حجای آقا (۱) من تیر خوردم » . این گفته دیگر خاموش شد .

دراینمیان قزاقان‌پیاپی گلوله می‌بارانیدند . آن چندتنی که در میان کشتزارماندند ما دیدیم همگی کشته خواهند شد . از پشت درختها و دیوارها بجنگ درآمدیم تا دشمن را بخود سرگرم سازیم ولی اینان در جای بسیار بدی‌گیر کرده و همگی در گلوله رس می‌بودند ، و قزاقان دست ازسر ایشان برنمیداشتند . در این‌میان حاجیخان پسرعلی‌مسیو با دسته تفنگچیان خود از راه دیگری پیش رفته و دست راست دشمن را گرفته بودند ، و چون آنان بشلیك برخاستند قزاقان ناگزیر شدند بآنسو پردازند و ما در اینمیان فرصت بدست آورده برهایی آن چند تن و بیرون کشیدن تن خونین باسکرویل پرداختیم .

بدینسان جوان پاکدل امریکائی جان خود را باخت . یك تیری انداخت با یك تیری هم از پا افتاد . ازکسانی‌که در پشت سر او بوده‌اند من چند تن را می‌شناسم و اینك نام میبرم ۱) میرزا حاجی‌آقا رضازاده که ترجمانش می‌بود ۲) حسن‌آقا علیزاده ۳) حسن‌آقا حریری ٤) میرزا احمد قزوینی ٥) محمدخان ٦) حسینخان‌کرمانشاهی.(۲) این حسینخان یکی از دلیران مجاهدان و همانست که همراه یارمحمد خان به تبریز آمده بود .

این را علیزاده میگوید : در آنهنگام که ما در میان کشتزار افتاده بودیم قزاقان کوشیدندکشته باسکرویل را ببرند حسین‌خان نگزاشت و با دوتیر دوتن را ازپا درآورد حاجی حسن آقا کوزه‌کنانی و میرزا علی خان پستخانه و پاره کسان دیگر نیز در فوج

---

(۱) خواستش میرزا حاجی‌آقا رضا زاده (دکترشفق‌کنونی) بوده‌که ترجمانش می‌بود .

(۲) میرزا حاجی‌آقا دکتر شفق‌است . علیزاده بهمان نام خوانده میشود و اکنون در تهرانست . حریری بنام بیرنك خوانده میشود و در تبریز است . میرزا احمد قزوینی همان نماینده علمای‌نجف میبوده‌که سپس بنام «عمارلو» شناخته میشدو مرد . محمدخان اکنون‌بنام نیساری خوانده میشود و اکنون درتهران درشهربانیست .

با سکرویل می‌بوده اند ولی نمیدانیم درآن روز میان کدام دسته افتاده بودند .علویزاده خودش را میگوید در دسته میان باغها بوده .

مسترمور در پیرامون کشته‌شدن باسکرویل سخنانی میراند . در اینجا هم چنین می‌نماید که‌خود او در جنگ می‌بوده . ولی‌همه اینها دروغهاییست که ازپندار خود بافته است ، و چنانکه گفتیم او هیچکاره نمی‌بود وبجنگ هم پانگزاشت . نکوهشها که از ایرانیان کرده و ازفداییان ارمنی بستایشها پرداخته آنها نیزاز همین گونه سخنانست و ازروی فهم وراستی رانده نشده . این‌کار با سکرویل و آن تاختی که میخواست بسیار پردلانه می‌بود ولی بیباکی را هم در بر میداشت . گیرم‌که همگی شاگردانش پیروی از وی‌کردند وکسانی از ایشان درنیمه راه افتاده وکسانی خودرا تا سنگردشمن رسانیدندی و بدانجا دست یافتندی پس ازآن چه‌کردندی ؟ ! آیا توانستندی آنجا را نگاه دارند ؟ ! پرسشی است که بآسانی پاسخ نمیتوان گفتن . هرچه هست برای اینکار مردان جنگ ـ آزموده می‌بایست . از یک‌دسته توانگر زادگان (یا بگفته ستارخان ، حاجی زادگان) چه برخاستی ؟ !

دامنهٔ جنگ کشته‌باسکرویل‌را ازرزمگاه درآورده همراه‌کسانی‌ازپیروانش بشهرفرستادند. دیگران‌بجنگ‌ایستاده‌بیش‌ازاین‌باو‌نپرداختند. پیکار بسختی پیش میرفت، دسته‌هایی ازمجاهدان ازاینگوشه و آن‌گوشه دلیرانه میجنگیدند . خود سردار در «باغ سازنده» بالاخانه ای را گرفته. با دوربین رزمگاه را میپایید و بسر دستگان دستورهایی میفرستاد . آواز تفنگ بهم‌پیوسته وتوپها پیاپی غرش مینمودند ، گاهی نیز آوای بمب برمیخاست .

این بار دوم بودکه همه‌مجاهدان از سرداریان وسالاریان و ازگرجیان وارمنیانو قفقازیان و ایرانیان ، دست‌بهم داده بیکسو رو میآوردند ، ودسته هایی از مردم تهیدست از پشت سر بیاری بر میخاستند . از آنسوی حاج صمدخان نیز همه نیروی خود را بکار انداخته دلیرانه ایستادگی میکرد . شاید دسته هایی نیز از لشکر گاه عین‌الدوله یا رحیمخان باو پیوسته‌بودند . اینستدلیرانه پافشاری‌کرده فشارمجاهدان رابرمیگردانیدند وچه بسا ایشان بتاخت برمیخاستند .

گذشته ازشام غازان ازخطیب نیزجنگ میرفت . بلکه برای نخست بار دولتیان در برابر لیلاوا و اهراب پیداشده ازآنسو نیز پیکار می‌کردند . تنورکشتار بسیارگرم شده زبانه میزد ، پس از سی‌وچند سال توگویی آواز ریزش گلوله های آنروز ، که از دور همچون ریزش تگرگ‌تند مینمود ، در گوش منست . در سراسر شهر آواز پیچیده هنگامه بس شگفتی برپا میبود .

تاغروب همچنان خونریزی می‌شد و تیر و گلوله در ریزش و آمد و شد می‌بود . هردو سو ایستادگی سخت مینمودند و راستی اینکه کار به شهریان و آزادیخواهان دشوار

شده بود . زیرا باآن آهنگی‌که میداشتند وبباز کردن راه میکوشیدند ، هنوز کارچندانی انجام نداده و ازسوی دشمن نشانی از سستی و زبونی‌پدیدار نشده بود . روزنامه انجمن ازگفته یکی از بستگان صمدخان میآوردکه هرگاه جنگ نیم‌ساعت دیگر پیش رفتی‌سوار وسرباز چون‌ازسه سو زیرآتش میبودند زینهارخواستندی . شاید هم این سخن راست‌باشد. ولی در بیرون نشانی پدیدار نمی‌بود ، و بدانسان که مجاهدان به پیشرفت میکوشیدند دولتیان هم درجلوگیری پا می‌فشاردند .

در اینهنگام که‌غروب فرا رسیده ولی جنگ همچنان برپا میبودکونسولهای‌روس و



پ ۲۸٤

یکدسته از روسیان بازنانشان

انگلیس بانجمن آمدند ونمایندگان رادیده تلگرافی از سفیران خوداز تهران نشاندادندکه میانه ایشان با محمدعلیمیرزا گفتگورخ داد ، وبرآنشده اندکه شش روزجنگ کرده نشود و دولتیان راه خواربار رابروی شهر بازدارند تاآرامش و آسودگی درمیان باشد، وازآنسوی با محمدعلیمیرزا دوباره گفتگو کرده کشاکش ودشمنی را بپایان رسانند .دوکونسول میگفتند : « شرط این قراردادآنست که آزادیخواهان از تاختن بدولتیان خودداری نمایند» (۱). انجمن پیشنهادرا پذیرفته برای سردارآگاهی فرستاد ، وسردارچنانکه شیوه اش می بودکه همیشه دربرابر پیشنهادآرامش وآشتی خشنودی مینمود ، بیدرنگ دستورفرستادمجاهدان ازجنگ بازایستادند و سنگرهایی که از دولتیان گرفته بودندرها نمودند وباز گشتند . بدینسان واپسین جنگ خونین بپایان رسید .

داستان گفتگوی سفیران را بـا محمدعلیمیرزا درگفتاردیگـری خواهیم آورد . در اینجا دنباله پیش آمدهای تبریز را می گیریم . مرگ باسکرویل به تبریزیان سخت افتاده همه را افسرده گردانیده بود . هزارکسی که ازخود تبریزیان کشته میشد راه دیگـری میداشت ، واین چون میهمان بشمار میرفت هـر کسی از آن پژمرده میشد . اینست بـر آن شدند جنازه اش را باشکوه بسیاری بخاك سپارند . با آنکه گرسنگی همه را دلگیـر ساخته ودر این روزها آگاهی های بیم آوری از سرحد جلفـا میرسید ، دربند اینهـا نشده خواستند روان جوان آمریکایی را از خود خشنود گـردانند . روز سه شنبه را باین کار پرداختند وچون جنگی در میـان نمی بود ، بآسودگی آنرا انجـام دادند . سراسر راه را از شهر تا گورستان آمریکاییان مجاهدان اینسو و آنسو رده کشیده و با تفنگهای وارونه ایستادند . شاگردان باسکرویل ودسته فداییان او وارمنیان و گـرجیان و آمریکاییان و همه آزادیخواهان از بزرگ وکوچك بادسته های گل بدست پیرامون جنازه را گرفته روانه شدند . همه را اندوه گرفته پژمرده وافسرده می بودند . میانه راه درچند جا پیکره برداشتند وچون جنازه بدینسان بگورستان آمریکاییان رسید ، درآنجا یکرشته گفتارهایی رانده شد و شور و خروش ستـرگی برخـاست . از کسانیکه بگفتار پـرداختند بارون سدراك از آزادیخواهان ارمنی می بود وچنین گفت : «من اکنون بی گمان شدم که مشروطه ایـران پیش خواهد رفت زیرا خون پاك این جوان بی گناه درراه آن ریخته گردید» .

این بارون سدراك ازنخست با مجاهدان همپای وبا گفتـارهای پر شور و مغز دار خود بآنان یاری میکرد . این جمله هم ازوست که در روزهای آخرکه گرسنگی تبریزرا فراگرفته ومردم که در یکجا گرد می آمدند بیشتر رخسارها پریشان و پژمرده می بود ، بارون سدراك در سربازخانه گفتار خود را باین جمله آغاز کرد : « ملت آج سگز آزاد سگز» (۲) (مردم گرسنه اید ولی آزادید).

---

(۱) انگیزه این شرط دانسته خواهد شد .

(۲) گویا دراستانبول بزرگ شده بود واینست بترکی استانبول سخن میگفته .

انجمن میخواست پولی بآمریکا برای مادر باسکرویل بفرستد . دکتر وانیمان که ریش سفید آمریکاییان در تبریز می بود خرسندی نداد . تفنگـی را که آن جوان بـدست میگرفت وبهنگام کشته شدن نیز دردستش‌می بود ، پیدا کـرده نامش را واینکـه در راه آزادی کشته شده ، بروی آن نویسانده بیادگار برای مادرش فـرستادند . نیز دسته ای ازکسانی که زیردست او می‌بودند با رخت وکلاه ویژه خود پیکره‌ای برداشته اینرا نیـز بآمریکا فرستادند (۱)

در این روز ها جنگ بریده شده وچون گفتگوی آشتی درمیان‌می‌بودپنداشته‌میشد اندوه باسکرویل واپسین اندوه باشد . ولی در همـانروز ها اندوه دردناك دیگـری رخ داده داغ دیگر بەدل آزادیخواهان نهاد .

بارها نام میرهاشمخان خیابانی را برده‌ایم . این مرد جوان که دلیری وزیبایی و کاردانی و ستوده خویی را با هم میداشت این زمان جـایگاه دیگری پیدا کـرده پس از سردار وسالار یگـانه کس شمرده می‌شد ، وگفـته ایم‌که رشته‌کار هـای سالار در دست او مـی بود . روز چهارشنـبه یکـم اردیبهشت بهنگامی که سراسر شهـر را خـاموشی فـرا گرفته وهیچگونه تکان و آوازی در میـان نیز نمی بود او برای سرکشی بسنگرساریداغ میرود و در آنجا به هنگامی که استاده بوده از سنگر دولتیان گلوله ای می‌اندازندوآن ازگونه راستش‌خورده از پشت سربیرون می‌آید ومرد دلیر همانجا افتاده جان میسپارد .

این آگاهی چون بشهر رسیداز مردم خروش برخاست و همچون روزی‌که‌حسینخان باغبان کشته شده بود همگی بهم بـر آمدند . مجاهدان خیـابان دسته دسته بساریداغ شتافتند تا جنازه را بیاورند . سختی اینجا میبودکه چگونه آگاهی را بخـاندان‌وکسان او برسانند . این‌گفته از حاجی محمدجعفر خامنه‌ایست‌که من بخانه میرهاشمخان‌شتافتم و باپدرش دیدارکرده گفتم : میرهاشم خان زخم برداشته . آقا میرجعفرخود داری‌نموده پاسخ داد : اگر کشته نشده باکی‌نیست ، در اینمیان چون‌تن خون آلود آنجوان را از کوه پایین آورده بنزدیکی رسانیده بودند و از بیرون آواز شیون وگریه برخاست ، آقا میرجعفر چگونگی رافهمیده چنان‌بیتوان گردید که خویشتن داری‌نتوانست و بیخـود و بیهوش بزمین افتاد . مادرش بیهشانه سنگی را برداشته برسر خود کوفت چنانکه‌ما گمان کردیم‌سرش را ازهم‌پاشید . پسر کوچکش میراحمد نام تفنگ را زیر چانه گزارده می ــ کوشید خود را بکشدنگزاردند . اینست نمونه‌ای از اندازه‌اندوه آن خاندان . این‌جنازه را نیز با شکوه بسیاری بخاك‌سپردند ولی ما چـون‌آگاهی روشنی نمی داریم باین‌اندازه بس میکنیم .

---

(۱) پیکره۲۸۰ .

دراینجا باید بار دیگر بتهران بازگردیم و بداستانهای آنجا
میانجیگری نمایندگان پردازیم و چگونگی میانجیگری نمایندگان دو دولت را
روس وانگلیس بنویسیم .

در تهران سال نوین ۱۲۸۸ با یك داستان خون آلود دلسوزی آغاز یافت ، چگونگی آنکه یکدسته از مشروطه خواهان که درعبدالعظیم بستی مینشستند میرزامصطفی آشتیانی نیز با پیرامونیانی بآنان پیوسته بود. ازاین میرزامصطفی وهمچنین از برادر بزرگترش حاجی شیخ مرتضی در داستانهای آغاز جنبش نام بسیار برده‌ایم ، و چنانکه خوانندگان میدانند خانوادهٔ آشتیانی ازپیشگامان جنبش بشمار میرفتند ، ومیرزا مصطفی‌کار دانیهای نیکی در پیشامد هـا ازخود نشان میداد . لیکن سپس اینان گام پس گزارده بودند، وچنانکه درمیان مردم گفته میشد حاجی‌شیخ مرتضی بسوی محمدعلیمیرزا گراییده به پیشرفت کار او میکوشید.

با اینحال در اینهنگام کـه بار دیگر مشروطه خواهـان بکوشش بر خاسته بودند ، میرزا مصطفی برکناری‌نتوانسته چنانکه گفتم در عبدالعظیم به دیگران پیوست . بدینسان که با پیرامونیان خود خانه ای‌گرفتند و فرو نشستند ، و چون نشیمنگاه از بست بیرون میبود ، مفاخرالملك « رییس تجارت »که دستیارحکمران تهران نیزمیبود ، شب چهارشنبه چهاردهم فروردین صنیع حضرت را باکسانی ازلوتیان تهران فرستادکه ناگهان بسرشان ریختند ، ومیرزا مصطفی را با سه تن دیگرکشتارکردند .

این پیشامد مایهٔ اندوه همه آزادیخواهان گردید ، ومحمد علیمیرزا وپیرامونیانش همدردی نشان داده چنین وانمودندکه ازداستان آگاهی نداشته‌اند. نیز این پیشامد چشم کسانی را ترسانیدکه ازمشروطه خواهی پاپس گزاردند .

ازآنسوی چون دراین ماه درتبریز جنگهای سختی میرفت ، و نیز محمد علیمیرزا وپیرامونیانش از سختی‌کار خوار بار درشهر آگاهی میداشتند، از اینروگوش بسوی آنجا دوخته بودندکه مژده های شادی آور رسد . چنانکه گفته‌ایم اینزمان دربسیار جاها شورش برپا میبود . ولی محمد علیمیرزا سرچشمه همهٔ آنها را تبریز دانسته پیش ازهمه باینجا میپرداخت .

روزهـا بدینسان میگذشت تا داستان گـرسنگی تبریز رخ داد و تلگـراف هـای کونسولهای روس وانگلیس بتهران رسید ، و دولت های روس وانگلیس‌که ازآغازپیدایش شورش با محمد علیمیرزا گفتگوکـرده همیشه یادآوری میکردندکـه با مشروطه خواهان کنار بیاید و با بازکـردن مجلس آب بر آتش شورش بریزد ، در اینهنگام بار دیگر پا جلو نهاده بگفتگو برخاستند ، (واین یکرازیست‌که دو همسایه بپایداری شورش خرسندی نمیدادند ، وفرونشاندن آنرا بسود خود میپنداشتند) وچون روز بروز کار سخت تر میشد روز دوشنبه سی‌ام فروردین (همان روز پرشوری‌که درتبریز جنگ شام غازان رخ میداد)

دوسفیر روس وانگلیس بنزدشاه شتافته پس ازگفتگوهای بسیار(۱) خواستارشدندکه شش روزه جنگ باتبریزبریده شود ، ودراینچندگاه هرروزباندازهٔ خوراکآنروزبنام بینوایان وبیچارگان گندم وخوردنی بشهرراه داده شود، تافرصتی دردست بوده دوسفیر باگفتگوو میانجیگری کشاکش را بپایان رسانند ، محمدعلیمیرزا خرسندی نداده می‌گفت شورشیان فرصت بدست‌آورده بلشکرهای دولتی‌خواهندتاخت. میگفت من‌ازچهارروزپیش بلشکریانی که دربرابر تبریز هستند دستورداده‌ام دست ازجنگ برداشته وچشم براه گفت وشنیدهایی که در زمینه آشتی میرود بایستند ، ولی شورشیان ازدیشب جنگ را آغازکرده‌اند ، و هم اکنون آتش پیکار درپیرامون تبریز زبانه میزند . این بود دوسفیر شرط نهادندکه اگر شاه پیشنهاد را بپذیرد شورشیان هم بجنگ وتاختن برنخیزند ، وبگردن گرفتندکه این خواهش را ازآزادیخواهان بکنند .

اینست پسین همانروز با تلگراف بکنسولهای خود در تبریز دستور فرستادند و اینان به انجمن درآمده آن پیام را رسانیدند و چنانکه گفتیم آزادیخواهان خوشرویی نموده همان دم از جنگ دست بر داشتند . همان روز ها دولت روس بار دیگر دسته هایی را از سپاه خود به مرز فرستاده دستور داده بود به تبریز شتابند ، ولی چون این پیمان و نوید با محمد علیمیرزا پیش آمد انگلیسیان خواستار شدند از فرستادن آن سپاهیان بازایستند . دولت روس آن را پذیرفته دستور داد سپاهیان ازجلفا نگذرند و درآنجا آماده بایستند . لیکن محمد علیمیرزا نوید خود را بکار نسبت و با آنکه بسفیران می‌گفت بعین الدوله دستور داده خوار و بار را بشهر راه دهند در تبریز نشانی ازاین‌کار دیده نمیشد وراههاهمچنان بسته می‌بود . سفیران دوباره یادآوری‌کردند وشاه بار دیگر نویدهایی داد . ولی نتیجه همان بُودکه می بود . اینست دولت های روس وانگلیس ازو نومیدگردیده بآن شدندکه سپاهیان روس را بخاک ایران فرستند . و روز ششم اردیبهشت ، سه باتالیان سرباز و چهار اسکادرون قزاق و دو باتری توپخانه و یکدسته مهندس ، ازپل جلفاگذشته روبسوی تبریز بشتاب روانه‌گردیدند .

رو آوردن تبریزیان به محمد علیمیرزا

اما در تبریز چنانکه‌گفتیم جنگ خاموش شده در این چند روزه آزادیخواهان بکار های دیگری پرداختند و با آنکه از وعده باز شدن راه و رسیدن آذوقه نشانی پدیدار نشد همچنان خاموش ایستاده نخواستند بهانه‌ای بدست بدهند . لیکن دراین میان روز پنجم اردیبهشت نامه‌ای ازکونسول انگلیس بانجمن رسید ، دراین زمینه چون دولت ایران ازبازکردن راه خود داری مینماید دولت های روس وانگلیس بر آن سرندکه خودشان راه خوار وبار را باز دارند .

ازاین نوشته نمایندگان انجمن و سردستگان بهم برآمدند و سخت دلگیر شدند

(۱) این‌گفتگوها را درکتاب آبی آورده درآنجا دیده شود .

وسه تن از نمایندگان انجمن راکه میرزا محمد تقی (رییس انجمن) واجلال الملك وحاجی علی قره داغی باشند نزدکونسول فرستاده خواستار شدند بدولت خود تلگراف کرده اززبان مشروطه خواهان خواستارگرددکه از آهنگی که می‌دارند بازگـردند ، و بخود مشروطه خواهان فرصت دهندکه با محمد علیمیرزاکنار آیند وراه خواربارگشاده شـود .
درهمان هنگام خودشان نیز همگی بتلگرافخانه‌کمپانی شتافته تلگرافی بمحمد علیمیرزا در این زمینه فرستادند : «شاه بجای پدر وتوده بجای فرزندانست ، اگر رنجشی میان پدر و فرزندان رخ دهد نباید همسایگان پا بمیان‌گزارند . ماهرچه میخواستیم از آن در می‌گذریم و شهر را بـه اعلیحضرت میسپاریم هـر رفتاری با مـا میخواهند بکنند و اعلیحضرت بیدرنگ دستور دهند راه خواربار باز شود وجایی برای‌گذشتن سپاهیان روس بخاك ایران بازنماند » (۱)

راستی را این پیشامد به‌تبریزیان بی‌اندازه سخت افتاده نمیدانستند چه چاره‌کنند وبرای جلوگیری ازآن بهرگونه فداکاری خرسند می بودند . حاجی مهدی آقا اشك از دیده فرو میریخت . ستارخان میگفت شما با محمد علی میرزاکنار بیایید و پروای مرا هیچ نکنید . من بر اسب خود نشسته از راه‌وبیراه خود را از ایران بیرون اندازم‌وروانه نجف شوم .

تلگراف تبریزیان شب یکشنبه بمحمد علیمیرزا رسید و چون خواستار شده بودند کسانی‌که ازدرباریان ودیگران درتلگرافخانه آمده با ایشان‌گفتگو نمایند روز یکشنبه محمد علیمیرزا حاجی امام جمعه خویی را بباغشاه خواسته باو دستور داد بتلگرافخانه آمده باتبریزیان‌گفت وشنیدکنند . حاج امام جمعه خواستار شد شاه پاسخی از روی مهر بتلگراف تبریزیان بفرستد و بمین‌الدوله دستور دهد راه را بروی بشهر بازکنند.درهمان هنگام حاجی‌علی اکبربروجردی ازبستگان حاجی‌شیخ‌فضل‌الله دردربار میبود، چون حاجی امام جمعه از شاه خواستار شدکه سر بمشروطه فرو آورد این مرد بستیزگی پرداخته در آن هنگام سخت بیکرشته سخنان بیجایی آغاز، و چون دسته‌ای ازدرباریان نیز می‌بودند ، پیکار و کشاکش بزرگ شد . پس از دیـری محمد علیمیرزا دوباره بامـام جمعه دستور رفتن بتلگرافخانه داد. نایب‌السلطنه‌کامران میرزا وسعدالدوله‌وحشمت‌الدوله وفرمانفرما رانیز همراه‌اوگردانید . از اینسو در تبریز حاجی مهدی آقا وتقی‌زاده ومیرزا اسماعیل نوبری ومعتمدالتجار ومعین‌الرعـایا ومیرزا حسین واعظ و شیخ اسماعیل هشترودی و شیخ محمد خیابانی و حاجی‌اسماعیل امیر خیزی ومیرزا محمد تقی واجلال‌الملك وحاجی‌میرزا علینقی‌گنجه‌ای وحاجی میرمحمدعلی اسپهانی وحاجی‌علی دوافروش‌ودیگران بتلگرافخانه کمپانی‌گرد آمده وگوش بآواز دستگاه تلگراف می‌داشتند .

---

(۱) ما نسخه این‌تلگرافـرا دردست نمیداریم ودراینجا نیاوردیم .

خود محمد علیمیرزا پاسخ پایین راداد :

« حاضرین تلگرافخانه ـ تلگراف شمارا در خصوص عبور قشون روس از سرحد »
« ملاحظه‌کردم این اندازه تزلزل و اضطراب وقتی جادارد‌که ما از خیال آسودگی »
« شماها غافل باشیم چگونه میشود که کار های بزرگی را کوچك شمرده و مهم ندانیم »
« تمام بهانه آنها ورود آذوقه بشهر وحفظ تبعه خودشان بود حالاکه جنگ را متارکه »
« نموده وورود آذوقه را بشهر تأکیدکردیم دیگر رفع اعتراض آنها شده و جلوگیری »
« خیالات آنان را البته با تمام قوا مصمم هستیم . خوبست شما هم باآقای نایب‌السلطنه »
« امروز قرار ورود نایب‌الحکومه شاهزاده عین‌الدوله وترتیبات لازمه آسایش مردم را »
« بطوریکه وهن دولت نباشد عاقلانه بدهیدکه بتوانیم تابشور وصلاح شما و عین الدوله »
« برای آتیه مملکت فکر صحیحی بکنیم وسد طرق اغراض بشود و بهمین وسایل بتوانیم »
« بگوییم‌که امر تبریز بخوشی‌گذشته خارجی متقاعد شود بحواس جمع با شور و »
« صوابدید شما ها بترتیب امورات شروع شود .»

نیز تلگرافی بعین‌الدوله بدینسان فرستاد :

« توسط حاضرین تلگرافخانه‌ـ شاهزاده عین‌الدوله این تلگراف رافوراً بسردارها »
« برسانید شجاع‌الدوله امیرتومان سردار نصرت امیرمعزز سالارجنگ سردار ارشد چون »
« اظهارات از شهر تبریز رسید حقیقتاً تأثیر بخشید تبریز وآذربایجان‌خانه‌منست‌بیشتر »
« ازاین‌گرسنگی واستیصال تبریز را بهیچوجه نمیتوانم تحمل و صبر نمایم بوصول این »
« تلگراف بکلی جنگ راموقوف نمایید وراه آذوقه را باز نمایید وبلکه خودتان هم‌در »
« سهولت حرکت مال برای حمل آذوقه ساعی وجاهد باشید» .

لیکن ازاین تلگراف ها چه سود توانست بود ؟ ! . در همان هنگام‌که سیم تهران این پیامها را میرسانید سیم جلفا نیزپیام دیگری میآورد : « سپاهیان‌روس‌ازپل‌گذشتند ». از این خبرگرد نومیدی برسر وروی همگی نشست،وچون درباریان درتلگرافخانه تهران چشم براه‌گفت وشنید میبودند این پیام رابرای ایشان‌فرستادند :

« حضور آقایان عظام ـکان‌الذی خفتان یکونا بعد ازمخابره تلگراف والی الآن »
« خبر بدبختی غیر متوقع رسید وخاکستر مذلت بسرمملکت ... بیخته شد. اناللهواناالیه»
« راجعون مغرضین‌ملك وملت بسلامت باشند . تمام الحاحات برای این بودکه بلانازل »
« نگردد . الآن خبرتلگرافی رسیدکه قشون روس از سرحد گذشت . تا حال سیصد و »
« پنجاه نفرگذشته و مشغول لشکرکشی اند . دیگر هیچ حواسی برای این جمع که »
« چون حلقه ماتم اشك حسرت بنتایج جهالت چند نفر مملکت خراب‌کن‌میریزندنمانده »
« مؤاخذت این زوال مملکت اسلام را باولیای امورگذاشته میخواهیم مرخص بشویم و »
« بدرد خود ومصیبت‌وطن عزیز مشغول باشیم قلب دردست می‌لرزددیگرتاب‌نوشتن‌ندارد »
« حاضرین‌تلگرافخانه‌ـ اگرعلاجی دارید درتهران‌بکنید اگرفرمایشی دارید بفرمایید.»

پس ازاین پاره تلگرافهای دیگری در میانه آمد وشدکرده‌که چون ارج بسیاری نمیدارد دراینجا نمی‌آوریم . همان روز هنگام پسین نوشته پایین از کونسولگریهای روس وانگلیس بانجمن رسید .

«چهارم ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ـ انجمن مقدس‌ایالتی را باکمال‌احترام مصدع‌میشویم »
« امروزجناب‌مستطاب قدسی انتساب آقا میرزا محمد تقی سلمه‌الله تعالی رئیس انجمن »
« مقدس وجناب جلالتمآب اجل‌آقای اجلال‌الملك دام‌اجلاله‌العالی وجناب حاجی علی‌آقا»
« دام‌اقباله با دوستدار ملاقات دربعضی فقرات سؤال و جواب و بالاخره از علت و سبب »
« عبور قشون روس ازراه جلفا بخاك ایران استفسار نمودند جواباً تفصیل آنـرا با »
« آقایان محترم اظهار داشتیم وحالا هم‌برای اطلاع انجمن مقدس ایالتی بانهایت‌احترام »
« زحمت‌میدهیم‌بنابوعده‌که اعلیحضرت شهریاری‌خلدالله‌ملکه وسلطانه درطهران بسفرای »
« دولت‌روس‌وانگلیس داده‌بودند لازم‌بود راههای‌آذوقه مفتوح ومجادله راموقوف دارند »
« ولی‌رؤسای اردوی‌دولتی ابداً اجازه‌حمل‌وآذوقه بشهر نداده وشرایط ترك‌مجادله‌رامقدس »
« و محترم نشمارده‌اند . بنابراین دولت انگلیس و روس بنا بملاحظه شرایط انسانیت »
« قرار دادندکه راه جلفا برای حمل آذوقه به تبریز برای اهالی شهر و اتباع خارجه »
« باز شود و مسلم است با وجود سواران قراجه داغی حمل آذوقه و تأمین راه عابرین »
« ممکن نیست باین ملاحظه قرارگذاشته‌اند یك قوه‌کافی برای ترفیق حاملین آذوقه و »
« تأمین راه ازشر اشرار تعیین‌گردد تا اینکه راه مفتوح شود وپس از حمل آذوقه بشهر »
« وافتتاح راه ضمناً دروقت لزوم همین قوه حاضر است اهالی شهر و اتباع خارجه رااز »
« شر اشرار سوارهای دولتی‌که مسلماً درصورت ورود بشهر از ارتکاب هیچ قسم حرکات »
« ظالمانه مضایقه نخواهندکرد محافظه نماید وپس ازاعادهٔ آسایش و آسودگی و امنیت »
« این قوه بدون تأخیر و شرط و بدون اینکه در آتیه از اولیای دولت ایران ادعایی »
« نماید خاك‌ایران راترك وبروسیه مراجعت‌خواهدکرد واولیای دولت ما مقرر فرموده‌ـ »
« اند دوست داران بهمین قرار بانجمن مقدس ایالتی اعلان نموده و اطمینان بدهیم »
« ضمناً احترامات فـایقه را تکرار می نماییم زیـاده زحمت است مهر و امضای جنرال »
«قونسول انگلیس را تسلاو مهر وامضای جنرال قونسول روس اسکندرمیللر»

سرفرود آوردن محمدعلیمیرزا بمشروطه

پس از رسیدن تلگراف محمد علیمیرزا بمین‌الدوله رحیمخان و پاره سرکردگان تو گفتی باور نمیکردند چنان دستوری از شاه برسد آن را نمی پذیرفتند ، و برخی از ایشان‌که از چگونگی داستان آگاهی نمیداشتند و نمی‌پنداشتند مردم شهر ازدرماندگی رو بمحمد علیمیرزا آورده‌اند بدربار تلگراف کردندکه شهر از فشار گرسنگی نزدیك است بدست دولت بیاید ، بازکردن راه خواربار بزیان آن کار می‌باشد . از محمد علیمیرزا دوباره تلگراف رسیدکه راه را باز کنند . از روز یکشنبه

نخست راه باسمنج باز وبیست و چند خروار آرد از آنجا بشهر درآمد . فردا ازراههای دیگر نیز اندك گندم یـا آردی آورده شد . روز پنجشنبه نهم اردیبهشت هنگـام پسین سپاهیان روس به بیرون شهر رسیده در نزدیکی پل آجی چادر زدند . پیش از رسیدن « ایشان لشکرهای صمد خان از قرا ملك برخاسته آن راه را بازکردند . فردای آدینه یکدسته ازمهمانان تازه رسیده سوار و پیاده بشهر درآمدند و سرود خوانان ازکوچه ها گذشتند ولی در شهر نمانده دوباره به پل آجی بازگشتند . سردار و سردستگان آزادی تاتوانستند پذیرایی ومهمان نوازی‌کردند ، و بمجاهدان دستور سخت دادندکه هیچگونه برخوردی با یکی از ایشان نکنند . بدینسان جنگ وکشاکش از تبریز برداشته شد و گـرسنگی ونایابی ازمیان بـرخاست . ازآنسوی در نتیجه یکرشته گفتگوهایی کـه بـا محمد علیمیرزا در تهران و از تبریزکرده میشد و در سایه پیشرفتی‌که شورشیان گیلان واسپهان رو بسوی تهران میداشتند ، محمد علیمیرزا خواه ناخواه رام گردیده گردن بمشروطه نهاد و در نیمه های اردیبهشت بار دیگر دستخط مشروطه را بیرون داد وکاری راکه بدلخواه و بپاس سود کشور و توده نکـرده بود از راه ناچاری و پس از گـذشتن هنگامش‌کرد . این بود درتبریز و دیگر شهرها دوباره بجشن و چراغانی پرداختند. نیز با نوشته دیگری چشم پوشی از شورشیان (عفوعمومی) را آگاهی داد . کسانی راکه از ایران بیرون رانده شده بودند دربازگشت آزادگردانید ، نیز چون دوباره گفتگوهامیانه مردم می بودکه آیا همان مشروطه درست پیشین داده شده یاکم و کاستی در میان خواهد بود ، محمد علیمیرزا بار دیگر نـوشته بیرون داده درآن چنین بـاز نمود : « مشروطیت ایران درروی همان یکصدو پنجاه وهشت اصل قانون اساسی برقراراست» .

از اینسو درتبریز لشکر های دولتی هردسته‌ای ازپس دیگری ازکنار شهربرخاسته بجایگاه خود بازگشتند . محمد علیمیرزا میخواست در اینهنگام عین‌الدوله بدرون شهر آمده عنوان والیگری داشته باشد . ولی تبریزیان نپذیرفتند ، و او نیز روانه تهران گردید . در تبریز همچنانکه می بود اجلال الملك بنام نایب الایاله رشته کار ها را در دست داشت .

بدینسان تبریز پس از یازده ماه جنگ و آشوب بدلخواه خود رسید و مشروطه را دوباره بایران بازگردانید ، ولی افسوس‌که در آمدن روسیان بایران دلهای همه را پر از اندوه مـی داشت و کسی نمیدانست از این میهمانان نـاخوانده چه زیانهایی پدیـد خواهد آمد .

مانیزدراینجا سخن خودرا بپایان میرسانیم . **پایان بخش سوم**



فهرست نامها

بخش یکم

الف

غین

فاء

قاف

کاف

نون

واو

ها

یاء

بخش دوم

الف

ه

و

ی

بخش سوم

الف

باء

غین

فاء

قاف

نون

هاء

واو

یاء

تاریخ مشروطه و تاریخ هجده ساله

تاریخ مشروطه با این جلد پایان می یابد . در این سه بخش که بنام چاپ دوم تاریخ مشروطه بچاپ رسیده پیشآمد ـ های جنبش مشروطه خواهی در ایران از آغاز آن (در زمان ناصرالدینشاه) تا درآمدن سپاهیان روس بآذربایجان برشته نوشتن کشیده شده ، اگر کسانی بخواهند از بازماندهٔ پیشآمد ـ های جنبش آگاه گردند توانند از بخشهای ۳و٤ و٥و٦ تاریخ هجده ساله آذربایجان که همان چاپ یکم تاریخ مشروطه است بهره جویند . زیرا بخش سوم آن از همانجا آغاز میشود که بخش سوم اینچاپ پایان یافته است و اینك فهرستی از آنها در پایین میدهم :

بخش سوم : از شورشهای اسپهان وگیلان و ازگشادان تهران و از پیشآمد پارك وازبازگشتن محمد علیمیرزا بایران و از التماتوم روس سخن میراند .

بخش چهارم . از جنك روسها با مجاهدان تبریز و از دارکشیده شدن ثقةالاسلام و دیگران و از دژ خوییهای روسیان گفتگو میکند .

بخش پنجم : ازپیشآمدهای ایران درزمان جنك جهانگیر اول و ازکوچ آزادیخواهان بسخن می پردازد .

بخش ششم : از حال ایران پس از جنك جهانگیر اول و ازخیزش خیابانی تاکشته شدن او گفتگو میکند .

کلمه‌هاییکه باید معنی‌های آنرا روشن گردانیم

آک	عیب
آخشیج	ضد
انگیزه	علت
بایا	واجب
باینده	وظیفه
سهانیدن	متأثر گردانیدن
بیوسیدن	انتظار داشتن
نابیوسان	نا منتظر
بی یکسویی	بیطرفی
پرگ	اذن
پرگیدن	اذن دادن
پروا	توجه ، اعتنا
پیکره	عکس
خستویدن	اقرار کردن
خودکامگی	استبداد
خورده خودکامگی	استبداد صغیر
خوشانیدن	خشکانیدن
دستینه	امضا
در رفت	خرج

گلکار	بنا
سکالیدن	شور کردن
شاینده ، شایا	لایق
کاچال	اثاث خانه
سکالش	شور
سهش	تأثر ، حس
سهیدن	متأثر شدن
مویستر	سلمانی
روانیدن	اجرا کردن
داراك	مال
هناییدن	تأثیر کردن
نهش	قرار
هماورد	حریف
هنایش	تأثیر
همباز	شریك
نگاره	نقش ، رسم
رده	صف
یارستن	جسارت کردن

